تاریخ بیداری ایرانیان

اثر

ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام

علی اکبر سعیدی سیرجانی

بخش اول

تاریخ بیداری ایرانیان

مقدمه و بخش اول

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

به اهتمام

علی اکبر سعیدی سیرجانی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران



انتشارات آگاه



انتشارات لوح



تاریخ بیداری ایرانیان

مقدمه و بخش اول

انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

با همکاری

انتشارات آگاه

انتشارات لوح

چاپ این کتاب به تعداد پنجهزار نسخه در تابستان ۱۳۵۷ درچاپخانهٔ نوبهار به‌اتمام رسید.

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

مقدمه و بخش اول



صفحه

جلداول — ۲۴۱

* * *

یادداشت

مرحوم ناظم‌الاسلام کرمانی چنانکه در آغاز جلد اول تاریخ بیداری ایرانیان اشارت‌کرده است از شب سه‌شنبه دوم ذی‌حجه ۱۳۲۲ به ثبت دیده‌ها و شنیده‌هایی پرداخته است که به انقلاب ایران و بیداری ایرانیان مربوطشان می‌پنداشته است . این کرمانی نکته‌بین از فیض ارادتش به سید محمد طباطبائی روحانی مشروطه خواه صاحب نفوذ ، و به برکت رابطه‌اش با آزادی خواهان و روشن اندیشگان آن زمان و به سابقهٔ شوری که در آن روزگار کرمانیان زهر استبداد چشیدهٔ به طغیان گرائیده را در سر بود ، به بسیاری از محافل و مجامعی که درآن ایام به نهان یاآشکارا برای تحصیل‌آزادی یا دفاع ازمشروطه تشکیل می‌شد راه‌داشت، مذاکرات حاضران مجلس‌را می‌شنید و به خاطر می‌سپرد و چون خلوتی و فراغی دست می‌داد مشروح گفتگوها را به مدد حافظه یادداشت می‌کرد و اغلب هم نظر خود را نسبت به هر سخنی یا هرگوینده‌ای صاف و بی‌پرده بدان یادداشت می‌افزود ، بدین نیت که تاریخ ده جلدی مفصلی از این یادداشتهای روزانه ترتیب دهد . اندکی بعد هوای نشر این یادداشتها به سرش افتاد و چون چاپ کتابی مفصل با تنگدستی او سازگار نبود ، هر هفته قسمتی از این یادداشتها را به صورت پاورقی در روزنامه کوکب‌دری که خود مدیر و ناشرش بودمنتشر کرد. ظاهراً مردم‌آن روزگار بدین پاورقی‌ها آن مایه التفات کردندکه فکر چاپ ونشر جزوه‌های مستقلی به عنوان «تاریخ بیداری‌ایرانیان» در ذهن مؤلف پا گرفت و اندکی بعد با نشرنخستین جزوه ، این فکرعملی‌شد.

مرحوم ناظم‌الاسلام این جزوه‌های هفتگی رابه شیوهٔ چاپ‌سنگی در۱۶ صفحه منتشر وبه‌قیمت پنج‌ریال به خواستاران عرضه‌کرد، وبرای‌آن‌که ذهن‌خوانندگان

این یادداشتها با وقایعی که پیش ازذی‌حجه ۱۳۲۲ درایران رخ‌داده بود، ومایه بخش‌حوادث موضوع‌این یادداشتها بود، آشنا شود۱۷جزوه نخستین را به عنوان «مقدمه تاریخ بیداری ایرانیان» منتشر کرد، و در این جزوه‌ها گزارش‌گونه‌ای از امهات وقایع چند سال اخیر فراهم آورد؛ از جمله واقعه امتیاز تنباکو، و کشته شدن ناصرالدین‌شاه و محاکمهٔ میرزا رضای‌کرمانی و غیره، و نیز بدین منظور که خواننده تاریخ با بازیگران و قهرمانان انقلاب مشروطیت ایـران بیشتر آشنا شود فصلی چند را به شرح حالی از ایشان اختصاص داد.

کتابی که هم اکنون پیش چشم شماست همان مقدمه‌ای است کـه مرحوم ناظم‌الاسلام برای تاریخ بیداری ایرانیان نوشته است. و ما آن را ازروی همان جزوه‌های چاپ سنگی که در حیات مؤلف و بـه مباشرت شخص او منتشر شده است، با مقابله دقیق با نسخه‌ای‌که به خط مؤلف در اختیار داشتیم [1]، دوباره چاپ‌کرده‌ایم. تغییری که در ترکیب کتاب داده‌ایم این است که شرح حال‌تنی چند از رجال عهد انقلاب را که در چاپ اول به صورت پاورقی در ذیل صفحات جلد اول ثبت شده بود از آن جا برداشتیم ودر پایان این مجلد گذاشتیم ودر یادداشتی که در آغاز بخش اول این تاریخ نوشتیم این نکته را متذکر شدیم. علت این‌عمل، گرچه توضیح واضحات است، این بودکه مؤلف پس ازچاپ ونشر مقدمه تاریخ بیداری ـ که قسمت اعظم آن به شرح حـال رجـال عصر انقـلاب اختصاص‌داردـ و مقارن شروع چاپ جزوه‌های مربوط به جلد اول تاریخ متوجه می‌شود که گزارش حـال تنی چند از سران مشروطه از قلم افتاده است و چون مقدمه کتاب چاپ و منتشر شده بود ناچار ترجمه احوال اینان را بـه صورت پاورقی در نیمه دوم صفحاتی‌که به چاپ متن‌تاریخ اختصاص داشت چاپ‌کرد. در چاپ دومی هم که سال‌ها بعد از مقدمه و بخش اول تـاریخ انجام گرفت این ترکیب‌بـه همان صورت چـاپ اول حفظ شد، بی‌آنکه ضرورتی این وضع غیر عادی را ایجاب‌کرده باشد. ماکه تجدید چاپ دوره‌کامل این تاریخ را پیشنهاد خاطر کرده بودیم این پاورقی‌ها را با عنوان مستقل « ترجمهٔ حـالی از بعض رجال معاصر مؤلف » در پایان « مقدمه » از صفحه ۱۹۵ تا ۲۴۲ کتاب‌حاضر جای دادیم.

۱ـ نسخه خطی مقدمه متن تاریخ بیداری ایرانیان را آقای محمد ناظم زاده شماعی پسر زاده مرحوم ناظم‌الاسلام ـ که از پدر بزرگ به ارث برده بود ـ برای چاپ به ما سپرد و امتیاز چاپ آن را به بنیاد فرهنگ ایران فروخت.

***

تاریخ بیداری ایرانیان در چاپ جدید که به دستور دبیرکل بنیاد فرهنگ ایران منتشر می‌شود، در ۳ مجلد است :

۱ـ یکی همین‌مجلد که عنوان « مقدمه » دارد و مشتمل است بر گزارشی از زندگی و رجال برجسته معاصر مؤلف و تفصیلی ازوقایع مهم اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه. درآغازاین‌مجلدشرح حالی‌راکه‌سید محمد هاشمی‌کرمانی‌دوست و همشهری دانشمند ناظم‌الاسلام برای چاپ دوم این کتاب تهیه فرموده بود، جای دادیم و برآن چیزی مزید نکردیم و نمی‌توانستیم بکنیم .

۲ — مجلد دیگر « بخش اول تاریخ‌بیداری ایرانیان » است ، شامل جلدهای اول و دوم و سوم ، که در ۴۶۰ صفحه چاپ شده است و مشتمل است بریادداشتهائی که مرحوم ناظم‌الاسلام از ذی‌حجه ۱۳۲۲ تا اول رمضان ۱۳۲۴ تهیه‌کرده است، سپس بر اساس آن یادداشتها به تدریج به تألیف و نشر جلد اول و دوم و سوم پرداخته است . اما ظاهراً نشر کتاب از اواسط جلد سوم متوقف‌شده است ، ازاین جلد تا جزوهٔ ششم (که مطابق است با اواخر ص۲۸۹ بخش اول درچاپ حاضر) چاپ سنگی‌که به مباشرت مؤلف منتشر شده است در اختیارماست و بعد از آن نمی‌دانیم آیا جزوه های دیگری هم چاپ شده است یا نه . مؤلف پس ازپایان چاپ جلددوم‌کتاب بااین اعلان‌که «کتاب تاریخ بیداری از جلد سوم به طریق روزانه نوشته شده ، یعنی وقایع شورش ایران را روز به روزکه واقع شده‌است در عنوان هر روزی درج‌کرده‌ایم » در شیوهٔ تنظیم‌مطالب تجدید نظر کرده است .

۳ـ مجلد سوم وآخرین این تاریخ‌که عنوان « بخش دوم» بدان داده‌ایم و به جلدهای چهارم وپنجم تقسیمش کرده‌ایم ، بالغ بر ۶۰۰ صفحه است . آن دو مجلد را شخص مؤلف به سلیقهٔ خود برای چاپ آماده‌کرده و قسمت اعظم‌آن را با نظارت‌خویش به چاپ رسانده‌بود و یك بار هم به مباشرت سیدمحمدهاشمی که خود ازکرمانیان نامی‌است و مورخی است صاحب صلاحیت، تجدید چاپ شده بود ، و چاپ سومش مشکل دست وپاگیری نبود . اما برای تدوین و چاپ بخش دوم آنچه دراختیار داشتیم یك مشت یادداشتهای روزانه و پراکنده بود ، اغلب مشوش و خط خورده وناخوانا، روی کاغذهای جوراجور ،باقلم‌های رنگارنگ ، و افتادگی‌های بسیار، این یادداشتهای روزانه درحالات‌گوناگون نوشته شده‌بود و چنانکه خواهید دید شامل اشاراتی است به زندگی خصوصی مؤلف و اظهار نظرهای تند و احیاناً ضد ونقیضی نسبت به اشخاص. مسلم‌است اگرشخص

مؤلف زنده می‌بود و مطالب این بخش را برای چاپ آماده می‌کرد، بسا عبارات و صحنه‌ها و صفحه‌ها که حذف می‌شد ، و بسا جمله‌ها که تغییر می‌کرد[۱].

ولی ما درچاپ این بخش بخلاف میل و سایقه مؤلف رفتار کردیم و جز این هم چاره‌ای نداشتیم. هرچه نوشته بود، خوب و بد ، تند و ملایم ، چاپ کردیم و تفصیل این شیوه را در یادداشت آغاز همان مجلد نوشتیم .

* * *

اینك دوره تاریخ بیداری ایرانیان در سه مجلد وجمعاً ۱۳۰۰ صفحه به دسترس شماست .

انگیزه ما در این اقدام دو نکته بود: نخست ، تجدید چاپ و بخصوص نشر قسمت‌های منتشر نشده این تاریخ که به تصدیق اهل فن بی‌غرضانه‌ترین و مطمئن‌ترین منبعی است برای کسانی که می‌خواهند در علل و حوادث انقلاب مشروطه ایران و وقایع آن روزگاران مطالعه کنند[۲] . مؤلف این کتاب نه‌چنان در متن حوادث بوده‌است که غرض‌ها چشم دلش را کورکند و ترس از رسوائی‌ها یا آرزوی جاه ومنصب او را به توجیه واقعات وتحریف حقایق کشاند؛ نه چنان سطحی و بی‌خبربوده ودستی ازدوربرآتش داشته است که تماشاگر رجزخوان حوادث باشد . با مطالعه مجلد سوم این تاریخ‌خواننده نکته سنج روحیات نویسنده را خود به روشنی درك خواهدکرد و پی بدین واقعیت خواهد برد .

نکته دوم بیان سهم همشهریان من است در انقلاب مشروطه ایران ، با توجه به بی‌نصیبی آنان در «به‌مشروطه‌رسیدن‌ها» [۳] . تاکنون سهم تبریزی‌ها و اصفهانی‌ها و گیلانی‌ها به همت همشهریانشان ـ که از بلای درویش مسلکی و گذشت تنبلانه کرمانی‌ها در امان بودند ـ در انقلاب ایران روشن شده و « آگراندیسمان » هم. و حال آنکه مردم کرمان به فکر و قلم و قدم در راه تحقق این نهضت تلاش کردند ، تلاشی پر اثر و تند و سر برباد ده ؛ اما چون

۱ــ این نکته وقتی برمن مسلم شد که مشغول چاپ مقدمه و بخش اول این کتاب بودم و به اختلاف بارز صفحاتی که به خط مؤلف و در حکم « پیش نویس » مطالب بود با صفحاتی که زیر نظر شخص او چاپ و منتشر شده است، پی‌بردم .

۲ــ این صفت درمورد بخش دوم ــ که برای نخستین بار چاپ می‌شود ــ کاملا صادق است و ما به تفصیل در مقدمهٔ همان مجلد بدین نکته اشاره کرده‌ایم .

۳ ــ چرا ؛ خدا می‌داند !

پس از استقرار نظام جدید کسی از ایشان به منصبی نرسید[1] اهل قلم و تاریخ نویسان هم ـ که باری از «ابنای روزگار»اند ـ تن به زحمت بی‌مزد و منت ندادند.

در پایان این یادداشت از خوانندگان گرامی استدعا آنکه لغزشهای مارا درکار تصحیح این تاریخ نادیده نگیرند وتذکردهند تادر چاپ بعد جبران کنیم، واز دوستان ومعاصران ناظم‌الاسلام تقاضا اینکه اگراز یادداشتهای آن مرحوم وازصفحات پراکندهٔ این‌تاریخ چیزی دردست‌دارند یادرجائی سراغ‌دارند نعمت راهنمائی ازما دریغ ندارند.

با سپاسگزاری از دوستان فاضلی که درین رهگذر مرا مددکار شدند این یادداشت را به پایان می‌برم، بخصوص از دوست فاضل صمد موحد دیلمقانی که درمقابله برخی از صفحات بخش اول این تاریخ با من همکاری کردند و تنظیم فهرست اعلام آن بخش را تعهد فرمودند، ونیز از همکار دانشمندم اقبال یغمائی که زحمت تهیه و تنظیم عکس‌های این مجلد و مجلد سوم را با صفای خاطر تحمل کردند.

علی‌اکبر سعیدی سیرجانی

---

۱ ــ این نکته عجیب محل‌تأمل‌و شایستهٔ تحقیق است‌که استان پهناور کرمان با مردمی که هوش و استعدادشان مورد اتفاق جامعه شناسان است درکابینه‌های متعدد دورهٔ مشروطه رئیس الوزراکه هیچ، حتی یك وزیرهم نداشته‌است. این ایالت عظیم هنوز یك استاندار محلی به خود ندیده است، و نود درصد کسانی که از طرف مردم کرمان عنوان نمایندگی در شورا و سنا داشته‌اند کرمانی نبوده‌اند و شهرما ــ سیرجان ــ در ۲۳ دورهٔ قانونگزاری یك دوره هم‌نماینده محلی نداشته است. اگر در این نکته تردیدی داشتید به جزوه «فرمانده‌ان کرمان» مراجعه فرمائید.

یادداشت

در این مجلد چاپ تازه‌ای از جلدهای اول و دوم وسوم تاریخ بیداری ایرانیان به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود . این ۳ جلد تاریخ بیداری ایرانیان پیش ازاین دوبار چاپ شده است ، بار نخست در عهد حیات مؤلف و به مباشرت شخص او با چاپ سنگی و خط نسخ به صورت جزوه‌هائی هفتگی (۱) انتشار یافته است ، چاپ دوم آن در اسفند ماه سال ۱۳۳۲ زیر نظر آقای سید محمد هاشمی کرمانی به سرمایهٔ کتابفروشی ابن سینا نشر شده است .

در چاپ اول مؤلف ترجمهٔ حال بعضی از رجال معاصر خویش را در ذیل صفحات آورده بود ، این کار در چاپ دوم نیز عیناً تقلید شده و نیمی از صفحات به مطالب متن کتاب و نیمهٔ دوم به ذکر شرح حال اشخاص اختصاص یافته بود .

در چاپ حاضر ما جز این کردیم و ترجمهٔ حال رجال دولت و سران مشروطیت را در مقدمهٔ کتاب که خود مجلدی مستقل است گذاشتیم بدین نیت که از تفرقهٔ حواس خوانندگان تا حد زیادی جلوگیری شود .

چاپ مجلد حاضر براساس دو چاپ قبلی و نیز با مقابلهٔ دقیق با نسخه‌ای که به خط مؤلف در دست بود ، صورت گرفته است .

متعاقب انتشار این مجلد ، جلدهای بعدی این تاریخ نفیس منتشر خواهد شد و بعد از آن مقدمهٔ کتاب که مشتمل است بر شرح حال مؤلف و ترجمهٔ رجال عهد مشروطه و تفصیل شیوه‌ای که در تصحیح جلدهای منتشر نشدهٔ این کتاب اختیار افتاده است ، تقدیم خواهد شد .

تهران ـ اسفندماه ۱۳۴۶

سعیدی سیرجانی

---

۱ ـ تا آنجا که دیده‌ایم جمعاً ۵۵ جزوهٔ ۱۶ صفحه‌ای است که انتشار آن از اوایل سال ۱۳۲۸ هجری قمری شروع شده است و تاریخ انتشار جزو ۴۹ (جزو اول از کتاب سوم) جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۳۰ است .

توضیح

در تجدید چاپ مقدمه و بخش اول تاریخ بیداری ایرانیان ، هرجا بـه ضبط غلط کلمه‌ای یا جملهٔ ناقصی برخوردیم ، اگر محصول اشتباه حروفچین چاپخانه در چاپ‌دوم کتاب بود ، آن را از روی چاپ اول کتاب و نیز نسخه‌ای که به خط مؤلف در اختیار داشتیم تصحیح کردیم و صورت صحیح را در متن گذاشتیم بی‌آنکه در پاورقی متعرض این نکته شویم . اما از تصحیح کلمات نادرستی که در نسخهٔ خط مؤلف و چاپ اول هم وجود داشت تن باز زدیم که رعایت امانت کرده باشیم ــ وگرچه در پایان چاپ کتاب ازاین مایه وسواس پشیمان شدیم ! ــ این اغلاط بسیار معدود است و خواننده خود درمی‌یابد وحاجتی به‌ذکر درحاشیه نیست ، از آن جمله است کلمهٔ گرام در صفحهٔ ۶۴ سطر ۲۹ بجای گرامی یا گرام ، و دو کلمهٔ ناد و ساد در سطر ۷ صفحهٔ ۱۸۸ بجای ناو و ساو ، و کلمهٔ از در همین صفحه سطر ۲۰ در مصراع « زدارو کنند از چه جـانها ستوه » بجای از ، و کلمه خوردکردن در سطر ۲۴ صفحهٔ ۲۲۹ بجای خردکردن ، و بیدادگری در سطر ۱۷ صفحهٔ ۱۸۳ بجای بیدادکردن ، و آواره‌گیها و مرده‌گان و سوگوار در صفحه ۱۷۷ و آذرگشب در صفحهٔ ۱۸۶ که ضبط درست آنها برهمه آشکار است و نیز کلمهٔ ماسور در سطر ۸ صفحهٔ ۲۰۰ بجای مأثور . با این همه فهرستی ازین اغلاط و نیز چند کلمه‌ای که در چـاپ حاضر غلط چاپ شده بود ترتیب دادیم و به آخر کتاب افزودیم .

اما در مورد لغات فرنگی ، ضبط بسیاری ازاین کلمات با آنچه که امروز می‌گوئیم و می‌نویسیم بکلی متفاوت است. باید بدین نکته توجه داشت روزی که مرحوم ناظم‌الاسلام،

بی‌آشنائی با زبانهای اروپائی ، این کلمات را از زبان این و آن می‌شنید و در نثرخود بکارمی‌برد؛ با امروز اوضاع واحوال از زمین تاآسمان تفاوت دارد. درآن روزگارفرنگ رفتگان و فرنگی خواندگان معدود بودند . مردم آن دور و زمان مرض فضل فروشی خود را هنوز به سنت نا مبارك پیشین باآوردن ترکیبات وعبارات غلیظ عربی تسکین می‌دادند. تازه وبای فرنگی بازی آغاز شده بود . خط لاتین به چشم درس‌خواندگان بیگانه بود . عده‌ای مانند مؤلف تاریخ بیداری ، از زبان جعفرخان‌های وطنی کلمات تازه‌ای چون کنستی‌توسیون و پارلمان و غیره می‌شنیدند وآنها را بهمان‌صورتی که شنیده بودند یانزدیك بدان به کار می‌بردند تا از پیشتازان تجدد واپس نمانند . این که فرنگ رفتگان کلمات فرنگی را غلط تلفظ می‌کردند ، یا این مشتری‌های دست دوم به علت ناآشنائی با الفبای لاتین ، غلط ضبط می‌کردند ، یا آن روز هم چون زمان ما تلفظ های فرانسوی و انگلیسی و روسی‌درهم‌آمیخته بود . مستلزم بحث و تحقیق دیگری است که برعهدهٔ دیگران است.

بنابراین اگردرمجلدات سه‌گانهٔ تاریخ بیداری ایرانیان به‌کلماتی چون، گونسل ، ارتیژان ، کنسی‌توسیون ، ژادفر .... برخوردید ، ما را سرزنش مکنید که چرا صورت درست این لغات را چاپ نکرده‌ایم. این را به عمدکردیم و قصدمان تنها پرهیز از حاشیه نویسی‌نبود، می‌خواستیم برای‌کسانی‌که در مباحث زبان‌شناسی وتاریخ‌زبان تحقیق می‌کنند منبع مطمئنی باقی گذاشته باشیم . بدین واقعیت نیز توجه داشتیم‌که دریافت صورت صحیح این کلمات ، امروز برای همهٔ کسانی که سوادکی دارند میسر است، چه‌رسد به‌کسانی‌که تاریخ بیداری می‌خوانند .

در مورد ضبط اسم و لقب اشخاص هم‌گاهی مؤلف دچار اشتباه شده است مثلاً فاراسیلی در سطر ۷ صفحهٔ ۵۵۷ (بخش اول)، ریشیلو در سطر ۱۰ صفحهٔ ۶۷ ، عبدالظیم در سطر ۵ صفحهٔ ۱۱۲ کتاب حاضر . این موارد بسیار کم و نادر است و ما صورتهایی را که در نسخهٔ دستنویس مؤلف به صراحت و وضوح وجود داشت عیناً دراین چاپ نقل کردیم .

به قلم : سیدمحمدهاشمی کرمانی

شرح حال ناظم‌الاسلام کرمانی

محمد ملقب به ناظم‌الاسلام ، پسرعلی (۱) کرمانی الاصل ، از فضلا ومؤلفین معروف کرمان است که درنیمهٔ آخرقرن سیزدهم هجری قمری درکرمان متولدگـردید . مقدمات پارسی وعلوم ادبی‌عربی و فقه واصول را در نزد اساتید ومدرسین کرمانی به پایان رسانید. برای تکمیل تحصیلات به‌تهران مسافرت کرد ؛ سالی چند درآن شهربه تألیف و تصنیف و تدریس گذرانید ، افزون از ده‌مجلدکتاب بـزرگ وکوچك ازخود بـه یادگارگذارد ، و آنگاه به‌کرمان برگشت، وسالی چند در دادگستری به شغل قضا مشغول بود تا درآخر ماه صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با ابان ۱۲۹۷ خورشیدی درمرض عام انفلوانزا درپنجاه وهفت سالگی درگذشت ، ودرمقبرهٔ سید علویه درکرمان مدفون گردید (۲) .

پس‌ازاین معرفی مختصر، بطور تفصیل به‌شرح حال ناظم‌الاسلام‌کرمانی درسه قسمت می‌پردازیم : ۱ ـ زندگانی وی درکرمان . ۲ ـ مسافرت واقامت‌چند سالهٔ وی درتهران. ۳ ـ برگشت او به‌کرمان .

۱ـ زندگانی ناظم‌الاسلام در کرمان

در هزارودویست وهشتـاد قمری هجری (مطابق با ۱۲۴۲ خورشیدی هجری) میرزا محمدکه بعدها ملقب به‌ناظم‌الاسلام شد ، درشهرکرمان پا به عرصهٔ وجودگذاشت واز هفت

---

۱ ـ پدرناظم‌الاسلام ازاهل علم نبوده است.

۲ ـ نگارنده درایراد شرح حال مؤلف بطوراختصار قبل‌از پرداختن به شرح حال وی بطورتفصیل دراینجا طبق روشی که‌درتألیف‌کرمانیان نامی داشته جاری‌گردیدکه معمولا نخست بطورخلاصه صاحب ترجمه رامعرفی وآنگاه ازقدیمترین اسناد نزدیك به زمان وی شرح حال اورا استخراج می‌کرده ومی‌نگاشته .

سالگی به تحصیل خواندن و نوشتن پارسی وسپس مقدمات عربی طبق معمول عصر پرداخت . چون شوقی کامل به تحصیل داشت دربیست سالگی ازتحصیل صرف ونحو وحساب (درحدود معمول زمان) ومنطق وهیئت قدیم فراغت حاصل کرد ، وقادربودکه این چند علم را تدریس کند . درنزد میرزا عبدالحسین بردسیری (میرزا آقاخان کرمانی معروف نویسندهٔ انقلابی ومقتول درراه حریت) شروع به تحصیل منطق وشرح اشارات کرد؛ فقه واصول را در نزد مرحوم حاج‌شیخ ابوجعفر مجتهد پسرمرحوم حاج‌آقااحمد احمدی کرمانی رحمةالله‌علیهما، تحصیل می‌نمود ودرحوزهٔ درس‌آن مرحوم مورد توجه واکرام استادخود بود، به‌بعض‌اخوان کوچك استاد ودیگرطلاب نیزدرس می‌داد . در بیست وهشت سالگی هوای مسافرت اصفهان وتهران برای تکمیل تحصیلات به‌سرش افتاد. با استجازه از استاد اخیرخود عزم را جزم برمسافرت کرد؛ اما وصیت استاد به وی این بودکه اگربتواند به‌عتبات عالیات وبه‌سامراء که درآن روزبه واسطهٔ وجود مرحوم حاج‌میرزا حسن شیرازی اعلی‌الله درجته مرکزعلم شیعه شناخته شده بود سفرکند . اما تقدیر وی را ازکرمان به تهران انداخت . به‌قول او «بالاخره درمحرم ۱۳۰۹ قمری از شهرکرمان هجرت‌کرده چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی‌کرده باشم به تهران آمدم » (۱)

۲ ـ ناظم‌الاسلام‌کرمانی در تهران

به قول وی ازکرمان به تهران آمد ، چون شوق تحصیل حکمت الهی داشت به درس میرزای جلوهٔ معروف درتهران حاضرشد ولی درآن حوزه توفیق استفادهٔ زیاد حاصل‌نکرد، واستفاده کامل در حوزهٔ درس مرحوم سید شهاب‌الدین شیرازی بهرهٔ وی گردید . (به‌عقیدهٔ نگارنده ناظم‌الاسلام هیچگاه در حکمت نه‌تبحر بلکه اطلاع کامل وکافی هم حاصل نکرد و به‌همان علوم مقدماتی وادبی‌و اصول و فقه در حدود معالم و شرایع که درس می‌داد شناخته شده بود) .

درحوزهٔ درس مرحوم حاج‌میرزا حسن‌آشتیانی و مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی نیزحاضر می‌شد وبه‌قول وی ازآن دو بزرگوار فوایدکلی برد.

چندی‌که از ورود وی به‌تهران‌گذشت موضوع رژی وتنباکو پیش آمد ودر همهٔ‌کشور شوری برپاکرد . صاحب ترجمه هم درآن واقعه جزو طلاب ومدرسین فاضلی بوده‌که‌شوری درسرداشته ودرتعقیب‌آن قضیه پس‌ازسالی چند جزو طلاب وگویندگانی می‌شودکه دم از تجددخواهی می‌زده‌اند . بر ما بدیهی است‌که چند چیز موجب مجاهدهٔ ناظم‌الاسلام در راه

---

۱ ـ باید دانست‌که درآن موقع محصلین روشنفکرحکمت ومعقول غالباً به‌دیدهٔ‌تحقیر به طلاب فقه واصول ومنقول می‌نگریستند، ازاین جهت طلاب خوش‌ذوق منقول برای رهایی از این حال ، مدتی ازوقت خود را صرف معقول نیزمی‌کردند .

آزادی بوده که اهم آن از این قرار است :

اول ـ ذوق فطری وشور درونی که بالفطره حرارتی در نهاد داشت خاصه که با یاد آوردن ستمهای سرسلسلهٔ قاجار به کرمان، وادامهٔ ستم در اعصار بعد درآن مرز وبوم ، آن آتش را در درون مشتعل‌تر می‌کرد .

دوم ـ معاشرت وی درکرمان با میرزا آقاخان کرمانی معروف ، خاصه که وی را به دیدهٔ استادی می‌نگریست وسخنان هراستادی طبعاً درشاگرد اثرمخصوص دارد .

سوم ـ معاشرت وی درتهران بـا مجتهدین خوش ذوق و مخالف بـا استبداد ، و مطالعه وتتبع وی درآثار قلمی منادیـان حریت ،و پیروی ازاساتید همشهری خـود، امثال میرزا آقاخان ومیرزا احمد مشرف کرمانی (۱) وشیخ احمد روحی درراه قانون‌خواهی.

گذشته از این موجبات وعلل دیگر شاید اهانت‌های چند ساله‌ای که کرمانیان مقیم تهران پس ازقتل ناصرالدین شاه تحمل کردند دربیدار کـردن حس آزادیخواهـی صاحب تاریخ بیداری ایرانیان نیز بی‌تأثیر نبوده که سالها کرمانیان می‌بایستی ازنسبت کـرمانی بودن گریزان باشند تا به اصطلاح آن زمان در ردیف ابن ملجم‌ثانی میرزا رضای کرمانی محسوب نگردند، و ازانواع بلیات مصون مانند .(آن اهانت‌ها به‌اندازه‌ای طاقت‌فرسا بود که بعض ازمعروفین کرمان درتهران بکلی نام کرمانی بودن را ازخود برداشتند) .

پس‌از ایراد این قسمت که درحکم معترضه بود خوانندگان را متوجه می‌سازیم کـه مؤلف چند سالی را پس از قتل ناصرالدین شاه بـه تحصیل ، و ضمناً تدریس ومعاشرت بـا آزادیخواهان ـ که بسیار تا بسیار مخفی وبا تقیه می‌زیستند ـ گذرانید تا به حوزهٔ درس مرحوم میرزا سید محمد طباطبائی معروف راه‌یافت و با فرزندان آن مرحوم خاصه دوست بزرگوارماجناب آقای‌سید محمدصادق طباطبائی آزادیخواه‌پاك وپاکباز رئیس محترم‌مجلس شورای ملی در دورهٔ چهاردهم قانونگذاری آشنایی پیداکرد واز این موقع عنوان دیگردر حریت‌طلبی وفرهنگ قدیم وجدید حاصل کرد (۲) .

آغاز آشنایی وی با آن خانوادهٔ شریف ازآمد ورفت به‌مدرسهٔ‌حاج رجبعلی درمحلهٔ سنگلج تهران بود . درآن مدرسه شاگردانی داشت که به‌آنان ادبیات‌درس می‌داد وضمناً به درس مرحوم سید محمد طباطبائی اعلی‌الله درجته نیز راه یافت . آن مرحوم همه روزه‌درس

---

۱ ـ شخص نامبرده یکی از آزادیخواهان ثابت‌قدم و بسیار فاضل و صریح‌اللهجه بود که سالها درزندان انبارشاهی بسربرد وتاکنون هم درایران مجهول‌القدرمانده . برای اطلاع کامل برحال وی ، باید به‌کتاب «کرمانیان نامی» تألیف هاشمی مراجعه کرد .

۲ ـ باید دانست که پس‌ازقسمتی که نگاشتیم کـه مؤلف بـه حوزهٔ درس مرحومین شیخ هادی وآشتیانی رفت دیگرازنگارش شخص وی راجع به حالاتش سند صریحی نداشتیم . باقی مطالب یا مستفاد از گفتار جناب آقای سید محمدصادق طباطبائی است ویا استنباط ومشهودات نگارنده، درهرصورت مقرون به حقیقت خواهد بود .

فقه واصولی داشت وعصرهای پنجشنبه هم درسی ازحکمت می‌گفت ومیرزامحمدکرمانی که بعدها ملقب به ناظم‌الاسلام شد در مجلس درس حاضر می‌شد و رفته رفته درآن حوزه موقعی یافت ، تا آنگاه که مدرسهٔ اسلام تأسیس گردیدکه ازباب مقدمه باید دانست که در آن موقع یعنی‌سالهای‌اول سلطنت مظفرالدین‌شاه مستبدین بی نهایت مخالف بامدارس و دروس جدید بودند واهل منبررا وادار می‌کردند تا تبلیغات عجیب وغریب علیه علوم جدیده بکنند. این موضوع در۱۳۱۷ قمری هجری در شاه‌عبدالعظیم درحضور مرحوم میرزاسیدمحمدطباطبائی طرح شد وگفته شدکه علاج چیست‌که مستبدین و مخالفین اصلاحات تا این حدود نتوانند مردمان را از معارف جدید معرض کنند ؟ درآن جلسه آقای سید محمد صادق طباطبائی متعناالله بطول بقائه پیشنهادکردندکه علاج این‌است‌که ازطرف مجتهدین خاصه شخص‌آقای طباطبائی اقدام به تأسیس مدرسه‌ای بشود . مرحوم آیت‌الله طباطبائی‌که همواره گفتار این فرزند را محترم می‌شمرد، چون اورا شناخته بودکه ازغرض شخصی دوراست، فوراً پیشنهاد وی را نسبت به تأسیس مدرسه تصویب‌کرد واجازهٔ این امررا داد و در نتیجه آن جلسه به مساعی آقای سیدمحمدصادق ودر سایهٔ حمایت پدربزرگوارش، مدرسهٔ اسلام تأسیس یافت. عنوان ریاست مدرسه راآقای سید محمدصادق طباطبائی‌داشتند ومدیری‌آن در اول با میرزا سیدحسن‌خان بود که از تحصیل‌کردگان جدید محسوب می‌گردید و با آقای سید محمد صادق مزبور هم نسبتی داشت . این مرد باآنکه دارای فضل وعلم بود بخوبی از عهدهٔ ادارهٔ امورمدرسه برنیامد یا ذوق وی باآن امرتوافق نداشت؛ لذا ناظم‌الاسلام را به مدرسه‌دعوت وامرنظم مدرسه وبعض دروس را به‌عهدهٔ وی واگذارکردند . اوهم چون ناظم مدرسه‌گردید تا حدی ابراز لیاقت‌کرد وامور را اداره نمود و تمام‌کارهایی راکه به عهدهٔ سید حسن‌خان بود قبضه‌کرد وضمناً به تألیف وتصنیف می‌پرداخت، خاصه تألیناتی‌که تناسب‌با محیط‌مدرسه وتدریس درآن داشت (ازقبیل شمس‌التصاریف‌که تحت نظر وی به‌نام برادرش مرحوم‌میرزا هدایت الله شمس‌الحکماءکرمانی تألیف و چاپ نمود وسالها جزوکتب مدارس درهمهٔ ایران بود و نیز شمس‌اللغات وغیرآن) .

درعین حال به تدریس علوم ادبی عربی که بالاتر از حدود تحصیلی محصلین مدرسهٔ اسلام بود می‌پرداخت. ازآقای سید محمدصادق طباطبائی شنیدم‌که گفتند «من رئیس مدرسه بودم ودر همان حال در نزد ناظم‌الاسلام درس مطول می‌خواندم» درهمان اوقات که مدرسهٔ اسلام شهرت و اهمیتی یافت ومورد توجه رجال دولت گردید و مخصوصاً اتابیك‌میرزا علی اصغرخان بدان متوجه شد، آقای آقا سید محمد صادق طباطبائی لقب ناظم‌الاسلام را برای میرزا محمدکرمانی (گویابه‌مناسبت ناظم مدرسهٔ اسلام بودن) رسمی‌کردند وفرمان آن را اتابیك صدراعظم وقت صادرنمودند . چنان برمی‌آیدکه اتابیك به همین سبب با ناظم‌الاسلام کرمانی‌آشنایی حاصل‌کرد ودرهمین اوقات یا به خواهش وی ، ویا برای توجه وجلب او

ناظم‌الاسلام اقدام به ترجمهٔ پارسی مقامات حریری نموده باشد. در این تردید نیست که میرزا علی اصغرخان اتابیك دستور داد که متن مقامات حریری به خط نسخ ممتاز وترجمهٔ آن به‌خط نستعلیق ریز وخوب درزیرعبارات‌عربی با مرکب چاپ روی‌کاغذی مناسب برای برگردانیدن روی سنگ چاپ، تحت نظر ناظم‌الاسلام مترجم مقامات نوشته وآماده شود واین کارانجام یافت (۱) اما توفیق چاپ آن حاصل نگردید.

یکی دیگر ازتألیفات ناظم‌الاسلام که نگارنده برآن اطلاع داردکتابی است درعلایم ظهورحضرت بقیة‌الله (ص) که معروف به علایم‌الظهور است وبه چاپ هم رسیده، ولی اطلاع دقیقی از سال تألیف وتاریخ چاپ آن نداشت‌که صریحاً بنگارد.

با نزدیك شدن زمان مشروطیت وبلندشدن زمزمهٔ قانون‌خواهی وعدالت‌طلبی‌وآزادی ودرآمدن ناظم‌الاسلام به محافل طلاب پرشور قانون‌طلب، توجهش رفته رفته از مدرسه و تدریس وتألیف برداشته شد وبه سیاست وتشکیل انجمنهای سری وتأسیس روزنامه ونشر مقالات پرداخت. چنانکه همقدم فرهنگی وی آقای طباطبائی هم چون به امور سیاسی پرداختند و سپس وکیل شدند نتوانستند به کار ریاست مدرسهٔ اسلام ورسیدگی به امور آن بپردازند وادارهٔ امور مدرسه به عموی ایشان مرحوم سید اسدالله طباطبائی واگذار گردید وناظم‌الاسلام نتوانست بعداز رفتن آقای سیدمحمد صادق ازمدرسه، با رئیس جدیدکه عم و پدرزن رئیس سابق بود بسازد، یعنی آن رفاقت حقیقی و حسن تفاهمی که با جناب آقای طباطبائی داشت دیگر با رئیس جدید وجود نداشت. ازینرو کار مدرسهٔ اسلام را ترك، و سالی چند را صرف تألیف تاریخ بیداری‌کرد. چنان برمی‌آیدکه در استبداد صغیر گرفتار مضیقهٔ مالی بوده وچون در این‌موقع دارای زن وفرزند هم شده بود برایش سخت گذشته. (ناظم‌الاسلام بعد ازسال ۱۳۲۰ قمری هجری ازحال تجرد درتهران خارج شد وپس‌ازیکی دوسال‌دارای پسری شد به‌نام علی که میرزاعلی ناظم‌زادهٔ شعاعی باشدکه در۱۳۶۲ قمری هجری درکرمان‌وفات‌کرد) می‌توان گفت درحوادث مقدماتی مشروطه و وقایع‌حاصله ازآن ناظم‌الاسلام نه مانند بعض همقدمانش به وکالت ومقاماتی رسید و نه مانند عدهٔ دیگر گرفتار مشقات وبلیات و شکنجه وحبس گردید. گویا یگانه نتیجه‌ای‌که ازسالها مجاهدت‌وکوشش برد همان نمایندگی مجلس برادرش میرزاهدایت‌الله‌شمس‌الحکماء بودکه آنهم در دورهٔ اول فقط عنوانی بود لاغیر.

۱ـ نگارنده اوراق استنساخ شده وممتاز را درنزدناظم‌الاسلام دیدم وچون خودمقامات حریری را درنزد پدرم (مرحوم آقای حاج سید باقر تبریزی) درس خوانده بودم و موارد مشکل‌آن‌را می‌دانستم‌درآن اوراق به چندمورد مشکل‌مخصوصاً مراجعه‌کردم ودیدم‌ناظم‌الاسلام آن موارد را درست ترجمه کرده ازاینرو می‌توان گفت که روی آن زحمتی کشیده بوده و فقدان آن نسخه قابل تأسف است.

چندی که از استقرار مشروطیت گذشت و ناظم‌الاسلام را به واسطهٔ بالا رفتن سن و گرفتاری پای‌بند عیال حال مجاهده وتلاش برای زندگانی در تهران نماند ، یکباره میل برگشت به‌وطن مألوف را درخود یافت و عزم خود را جزم کردکه بقیهٔ عمر را در کرمان بگذراند . به‌تکلیف دوستان قدیمی و همقدمان صمیمی شغل قضاء در دادگستری (عـدلیه آن روز) کرمان را قبول کرد و با چندتن از محترمین کرمان که در تهران بودند درحدود سال ۱۳۳۰ قمری (گویا یکی دوسال بعد ازسال سی قمری) بکلی ازمرکز قطع‌علاقه کرد و با عایله روانهٔ کرمان گردید ؛ و آنگاه طرق و شوارع مغشوش و هیچ راهی از دزدان و راهزنان درامان نبود و علاوه برای مسافرت وسیله و مرکوبی جز همان وسایل و مراکب قدیم نبود وطی مراحلی بسیار و راهی دور ودراز از تهران تاکرمان با چنان وسایل وبیم دزد بسیار متعسر بـود و حقیقت السفر قطعة من‌السقر را هرآن مجسم و ممثل می‌نمود . ناظم‌الاسلام و قافلهٔ کرمانیان بیشتر طول مسافت را طی کردند و از راهزنان حول وحوش کاشان و اصفهان جان بسلامت‌بردند ولی در اول خاك کرمان وآخر خاك یزد نزدیك قلعهٔ شمش گرفتار دزدان فارسی گردیدند و مختصر اموال ایشان را راهزنان بردند .

چنین به‌خاطر دارم که از وی شنیدم گفت « درآن حال تمام هم من مصروف به‌حفظ اوراقی که نوشته‌بودم بود و آن اوراق در دستمال یا جعبهٔ (تردید ازنگارنده است) کوچکی بود و از دزدان خواهش کردم که فقط آن اوراق و بستهٔ کاغذ رابه‌من واگذارند دراول خیال کردندکه آن بستهٔ اسکناس است وچون اوراق را به‌ایشان نشان دادم راضی شدندکه‌آن را به من واگذارند (بر نگارنده معلوم نشد که درآن گرفتاری باز اوراقی از تاریخ بیداری از قسمت‌های چاپ‌نشده ازمیان رفته یا پس ازآن) بهرحال ، بدانحال، ناظم‌الاسلام پس‌از یك سفر بسیار طولانی (افزون از بیست سال) به‌کرمان وارد شد .

۳ ـ ناظم‌الاسلام در کرمان

چون به‌کرمان وارد شد بلافاصله در دادگستری (محکمهٔ استیناف) به‌کار قضا مشغول گردید . در آن وقت عدلیهٔ کرمان مانند دادگستریهای دیگر دارای بودجه مقرر ومرتبی نبود واز اکثر ادارات و محاکم‌حقوقی ودادگستری از حیث بی‌حقوقی مختل‌تر بود، وبه همین ملاحظه و روی احتیاج کمتر قاضی و عضو محکمه ودادگاهی می‌توانست دامان خود را پاك نگهدارد و از هدیه و رشوه مصون ماند، و عامل مهم تضییع قضات و انحراف آنان از راه راست و نیز آلودگی اعضاء دفتری درکرمان غالباً بعض وکلای عدلیه درآن زمان بودند که قبلاً بـر در خانهٔ مجتهدینی که محاکمه می‌کردند به محرری اسناد و وکالت اشتغال داشتند و در این موقع عنوان وکالت عدلیه بر خودگذاشته و همان اعمال سابق قدیم را به عدلیهٔ جدید کشیده بودند و به زور هدیه و رشوه‌های شبانه ازقضات به نفع موکلین

خود حکم صادر می‌کردند .

در چنین موقعی ناظم‌الاسلام دزدزده و تهیدست درچنان عدلیه‌ای به‌قضا اشتغال ورزید وبا آنکه کمال احتیاج را داشت و حقوقی مقرر هم عاید وی نمی‌شد و ابواب همه‌گونه استفاده برای او و به‌روی وی باز بود ، معذلك از اکثر قضات پاکتر وتمیزتر ماند وبد از بوتهٔ امتحان برنیامد، و این صیانت نفس درچنان اوضاع و احوالی خالی از اهمیت نبود.

بی‌مناسبت نیست کــه به تشریح روحیهٔ وی در این بــازگشت بــه موطن اصلی نیز بپردازیم ، ناظم‌الاسلام دراین برگشت به‌وطن اصلی‌خودکرمان ، میرزامحمد وناظم‌الاسلام اول یعنی قبل از مسافرت نبود. دراول با یك عقاید تعصب‌آمیز و یك فکرمحدود ازکرمان رفته بود و در این موقع با اخلاق و افکار تعدیل شده برگشته بود .

محیط تهران و ورود در دستهٔ آزادیخواهان و اطلاع از دنیای وسیعتر اخلاق او را تصفیه و سطح فکر او را بالا برده و جامه‌هـای ضخیم تعصب‌هـای بی‌مـورد را از روح وی انتزاع کرده بودو چون معتقدات و مکنونات قلبیهٔ خود را اظهار می‌کرد گاهی گفتارش درپیش عامهٔ منهمك در تعصبات محلی غریب می‌نمود .

در این بازگشت نخست مجتهدین کرمان را با بعض امور از قبیل سحرخیزی و قید به نماز صبح در اول وقت و مقید بودن به ظواهر شرع مقدس و حکم ندادن مخصوصاً حکم ناحق بیازمود و معدودی که ازامتحان وی خالص بیرون‌آمدند در نظرش خوب جلوه‌کردند ودراین‌پیش‌آمدبه‌افرادی‌خوش‌بین‌گردید که‌شاید قبلاً روی‌عادت به‌آن‌اشخاص‌خوش‌بین‌نبود، و این تغییر عقیده یا خوش‌بینی‌را هم دربارهٔ آن عده در دل نگاه نـداشت و صریحاً بیان می‌کرد، و البته آنگونه اظهارات بر طبع دیگر مجتهدین خاصه مخالفین آن عده که مورد پسند ناظم‌الاسلام واقع شده بودند زیاد هموارنبود (۱) مخصوصاً سالی ده‌روز مجلس ذکر مصیبتی در منزل خود تشکیل می‌داد و در آخر مجلس پس از اهل منبر ، خود یکساعت یا یك ساعت و نیم بالای منبر صحبت و وعظی آمیخته به انتقاد می‌کرد ، و آنچه را کــه در این بازگشت در کرمان دیده بود می‌گفت و ارباب عمایم و یــا بعض مجتهدین غیر متقی را سخت مورد حمله قرار می‌داد . اینهم مزید بر موضوع گذشته. یعنی بدبینی جماعتی بدو می‌گردید . سرانجام ناظم‌الاسلام شخصی شد که نه عوام متشرعه (باصطلاح کرمان بــالا سریها) او را قبول داشتند و نه عامهٔ شیخیه روی سابقه وگذشته. زیراکه افکارش ازحدود پندارهای عوام دوطایفه خارج‌شده‌بود،ولی‌خواص بی‌غرض‌اورا روی‌بی‌غرضی وحقیقت‌گویی

---

۱ ــ چون هنوز درکرمان موطن و مولد نگارنده و ناظم‌الاسلام تعصبات چندی وجود دارد نگارنده از شرح بیانات ناظم‌الاسلام و تمجید او از افــراد و تصریح به‌نام‌آن اشخاص خودداری کرد خاصه‌که وی و کسانی‌که از ایشان انتقاد و یا به ایشان اظهار اعتقاد می‌کرد همه از این گیتی رخت بربسته‌اند و رحم‌الله معشرالماضین .

می‌پسندیدند و می‌ستودند و بهترین ثناها هم آن است که بر زبان اشخاص بی‌غرض و شرافتمند جاری گردد . در سال‌آخر زندگانی وی گوئی بیانش مؤثرتر شده بود. نگارنده را خوب بخاطر است‌که در محرم ویا صفر سال ۱۳۳۷ قمری، که آخرین سال زندگانی ناظم‌الاسلام بود ، در منزل ومجلس خود منبر می‌رفت ، بیاناتش بواسطهٔ صراحت‌درحقیقت گویی باگذشته از حیث تأثیر امتیازی داشت؛ و درآن موقع بلای عام آنفلوانزا درکرمان مانند همه جا مشغول به‌کشتاری مهیب بود و حسن تأثیر مواعظ صاحب ترجمه در مستمعین گذشته از عقیدهٔ وی شاید بنا به مقتضیات وقت و گرفتاری سامع و قایل بدان بلای عام بود . بهرحال سخنی بود که از دلی متأثر برمی‌آمد و بر دلها می‌نشست. در همان‌موقع شبی خوابی دید و برمنبر بیان کرد که خلاصهٔ آن این بود که دعوت به زیارت حضرت ثامن‌الائمه(ع) شده بود و آن را تعبیر به زیارت مشهد مقدس یا مرگ خود نمود و پس از انجام مجلس ذکر مصیبت چند روزی به تب و عوارض آنفلوانزا گرفتار شد و در اواخر صفر ۱۳۳۷ قمری هجری مطابق با آبان ۱۲۹۷ خورشیدی درگذشت ، رحمة‌الله علیه . چنانکه در زندگانی تظاهری نداشت مرگ وی هم بی‌صدا و بدون تظاهرات و تشریفات معمولهٔ عصر برگزار گردید یعنی شبانه از دنیا رفت و درمدفن سید علویه که در نزدیکی منزل وی واقع بود مدفون گردید و درآن روزهاکشته آنقدر فزون بودکه مجال تشریفات برکسی باقی نمی‌گذارد. از وی سه پسر به‌نام علی و حسین و احمد و یك دختر باقی ماند به‌ضمیمهٔ ذکرخیر و نام نیکی .

فکن حدیثاً حسناً ذکره		فانما الناس احادیث

باری‌چوفسانه می‌شوی ای بخرد		افسانهٔ نیك شو نه افسانهٔ بد

اسفند ماه ۱۳۳۲ خورشیدی

سید محمد هاشمی‌کرمانی

میرزا آقاخان کرمانی
مقتول در سال ۱۳۱۴



«... میرزا آقاخان سر به نوکری فرود نیاورد و روانه تهران شد...» صفحهٔ ۱۱

امین‌السلطان

تولد ۲۰ جمادی‌الاول ۱۲۷٤ مقتول در ۲۲ رجب ۱۳۲۵



« ... باری هنوز میرزا رضا که قاتل اصلی ناصرالدین شاه بود به ملاحظهٔ احترام ماه محرم و صفر در تهران زنده بود که امین‌السلطان حکم قتل آنان را (شیخ احمدروحی و میرزا آقاخان و خبیرالملک) صادر نمود ... » صفحهٔ ۱۴

سید محمد شعشعانی و ادب و حسن معاشرت و بزرگ منشی مرحوم آقامیرمحمدهاشم در ایشان هویدا بود . بالاخره در سنهٔ (۱۲۸۷) مراجعت به وطن فرمود و به درس و قضاوت روزگار خود بهسر آورد، تا محرم (۱۳۱۴) که بدرود زندگانی فرمود . دوست و دشمن به زهد و تقوی ایشان متفق بودند. دراحکام و نوشتجات ایشان کسی نسبت سهوی هم به ایشان نداد رحمةالله‌علیه .

در مرحلهٔ (بیست و هشتم) زندگانی مطابق سنهٔ (۱۳۰۸) عزمم بر مسافرت جزم شد . از حجةالاسلام استادی العلامه اجازت مسافرت خواسته و با ایشان مشاورت نموده فرمود: گمان ندارم در اصفهان و جای دیگر از بلاد ایران بر معلومات تو افزوده‌شود بهتر این‌است به عتبات عالیات سفر کنی و به سامراء توقف نمائی، که امروز مرکز علم است و منبع فضل و مهبط رجال از علماء است و محط رحال فقها ، و بالجمله روانه شدم و بر چیزی‌که زیاد متأسف بودم، فرقت ابوین و دوری احباب بود. (یقولون انالموت صعب وانما مفارقةالاحباب بالله اصعب) و از میانهٔ دوستان وهم‌صحبتان دوری جناب آقایحیی برادر مرحوم استاد بیشتر بود که ده سال فزون لیلاً ونهاراً با من انیس و جلیس بود، رفیق حجره وهمخوابهٔ گلستان بودیم ، و بهترین ایام زندگانی ما همان ایام بود که با هم زندگانی داشتیم . مختصر شرح حالات زندگانیش از این قرار است:

شرح حال آقایحیی

والد ماجدش مرحوم حاج آقااحمدفقیه کرمانی بود. تولدش در ربیع‌اول‌سنهٔ (۱۲۸۷) وچون از مکاتیب ابتدائی فارغ شد، برای تحصیل مقدمات عربی از جانب حاج‌شیخ‌ابوجعفر برادر والاگهرش به‌این بنده سپرده شد.

و ده سال فزون پیوسته با هم بودیم تا سطح شرح لمعه و قوانین را تا قبل از مسافرت من دید و از ادبیات و ریاضیات بهرهٔ کافی به‌دست آورد، و از تاریخ و هیأت و جغرافیا نصیبی وافی برد. چون من سفر کردم به‌واسطهٔ ازدواج نتوانست سفر کند، به‌ضرورت مفارقت بین ما واقع شد و از این رهگذرهفده سال دلتنگ بودم، تا سنهٔ (۱۳۲۵) که به‌سمت وکالت مجلس مقدس ملی از جانب کرمانیان منتخب شد و در ربیع الاول این سنه با برادرم شمس‌الحکماء که هم سن‌ایشان و هم درس و هم شغل در وکالت، وارد دارالخلافه شدند، و در روز ورودشان احترام فوق‌العاده از ایشان به‌عمل آمد و استقبال خوبی از ایشان کردند، و همواره به‌راستی‌و درستی خدمت کردند و مورد هیچ‌گونه ایرادی واقع نشدند، با این‌که کلی ضرر جانی و مالی را متحمل شدند،هیچ‌گاه اظهار شکایت نکردند. و به‌نهایت عفت وپاکدامنی در طهران به‌سر بردند. ودرایام فترت وتعطیل مجلس نیز متوقف ومنتظر فرج و هم‌اکنون چشمم به‌وجود ایشان روشن و دلم گلشن و از آثار ایشان تاریخ هفت‌هزار سال که از ظهور آدم ابوالبشر تا سنهٔ (۱۳۲۷) وقایع معظمه را فهرست نموده، از ظهور انبیاء و حکماء و علماء و عرفاء و جلوس سلاطین واختراعات عمده و غیره و تاریخ کرمان و جغرافیای آن سامان و کتابهای کوچك در هیأت و جغرافیا که مشاهده نمودم.

بالاخره در محرم (۱۳۰۹) از شهر کرمان هجرت کرده ، چون میل داشتم قدری هم تحصیل حکمت الهی کرده‌باشم ، به‌طهران آمدم و به درس مرحوم میرزای جلوه حاضرشده، ولی استفادهٔ کامل در حوزهٔ درس مرحوم آقاسید شهاب‌الدین شیرازی نمودم و حاضر درس مرحوم حاج میرزاحسن‌آشتیانی و مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی نیز می‌شدم وازهر دو بزرگوار فواید کلی بردم .

در بیان واقعهٔ رژی

در سنهٔ (۱۳۰۹) کمپانی رژی امتیاز دخانیات را از ناصرالدینشاه گرفت که بیع وشرای دخانیات منحصر به‌یك اداره باشد وبه‌عوض چندکرور به‌شاه و درباریها داد و به‌همهٔ بلاد ایران گماشتگان فرستاد واداره‌ٔ خود را دایر نمود. حتی درقراء و دهات کس فرستاد و به مردم سخت گرفتند. بزرگان ایران از علماء وغیر هم برمعایب و وخامت این عمل واقف شدند که امروز دخانیات محدود شدفردا نمك و روز دیگر هیزم و ذغال و آب و غیره ، و به ازای آن مبالغی گرفته خواهدشد و صرف آبادی مملکت نخواهد شد ، یا تفاوت مواجب فلان شاهزاده است ، یا مدد معاش فلان آقازاده، یا خرج مسافرت فرنگ، یا نیاز خانم قشنگ ، ملت متضرر شده‌است ، نفع را خارجه برده و برمملکت هم مسلط و نفوذ تامی حاصل خواهند کرد. جمعی از عقلاء خدمت مرحوم حاج میرزاحسن‌مجتهد آشتیانی رسیده ، معایب متضمنه و مستترهٔ دراین کار را عرضه داشتند و هم به علماء اصفهان ضرر و عاقبت امتیاز و نتایج مترتبه برآن را نوشتند لذا مرحوم میرزای آشتیانی حکم به‌حرمت استعمال دخانیات کرده و حکمی به‌این عبارت نوشتند و نسبت آن را به‌مرحوم حجةالاسلام حاج‌میرزاحسن‌شیرازی دادند و منتشر ساختند .

صورت حکم به‌حرمت دخانیات

بسم الله الرحمن الرحیم ـ الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است عجل‌الله فرجه .

قبل از انتشار شرح را به‌حجةالاسلام حاجی میرزامحمدحسن‌شیرازی که در سامراء متوقف و رئیس امامیه بودند نوشتند . ایشان هم امضاء فرمودند و خوب ایستادگی فرمود . بالجمله در تمام بلاد ایران این حکم منتشر شد و همه اطاعت کرده ترك استعمال دخانیات نمودند. چون حال بدین منوال شد کمپانی به‌توسط قوام‌الدوله وزیر امورخارجه شکایت به ناصرالدین‌شاه برد. شاه ، عبدالله‌خان والی را خدمت میرزای آشتیانی فرستادکه

یا باید در ملاء عام قلیان بکشید و یا از ایران خارج شوید . مرحوم میرزا ، شق اخیر را قبول فرمود و عازم برحرکت شد ، که اهالی طهران از اعلی و ادنی زن و مرد، سیاه و سفید ، غریب و خودی ، بومی و شهری ، حر و مملوك ، از صغیر و کبیر بههیجان آمده ، زلزله در ارکان شهر افتاد و همه نالهکنان و فریادزنان واشریعتا گویان بههر طرف در حرکت، و دور خانهٔ میرزا طواف کنان بودند وبه فاصلهٔ یك ساعت تمام دکاکین وسراها بسته و تعطیل عمومی شد .

راستی شور ملی را چه اثر است. بهخاطر دارم که در آن هنگامه چون ابر بهاری گریان بودم و سبب آن گریه را تاکنون ندانستهام . باری مرحوم آقاسیدمحمدرضای مجتهد طباطبائی بافامیل خود و مرحوم آقاسیدعلیاکبر مجتهد تفرشی وسایر علماء اطراف جناب میرزا راگرفته هنگامه برپا شد. مجدداً میرزاعیسی وزیر و عبدالله‌خان والی ومجدالدوله خدمت جناب حجةالاسلام میرزای‌آشتیانی رسیده ، عرض کردند شاه فرمودهاست ، امتیاز داخلهٔ ایران را موقوف کردیم ، که در داخلهٔ ایران اهالی آزاد باشند و بیع و شری منحصر نباشد، لکن امتیاز خارجه باکمپانی است، حالا از صرافت و ضدیت با دولت منصرف شوید ، و در ملاء عام قلیان بکشید ، جناب حجةالاسلام فرمود ، خلاف حکم را نمی‌توان نمود، و شق عصای مسلمانان را نمی‌نمایم. عبدالله‌خان والی درمقام اجراء حکم شاه برآمده وگفت حتماً باید قلیان بکشید که یك دفعه مرحوم آقاسیدمحمدرضای طباطبائی از حالت طبیعی خارج شد و بنای بدگفتن راگذاشت که شاه .... و تو نایبالسلطنه غلطکردید دور شو ای ملعون از مجلس مسلمانان الخ. مردم که این تغیر آقا را دیده به هیجان آمدند. مجدالدوله از مجلس حرکت کرد که فرارکند، او را بهمیان گرفتند ، نزدیك بود کار او را یکسره نمایند ، که حاج علی اکبر بروجردی که همهٔ وقت در پی بهانه و مستمسکی بود که با مجدوالدوله دوستی مخصوص داشتهباشد و خدمتی بهاو بنماید مستمسك دست او آمد . فوراً دست مجداولدوله را گرفت که الان ما با هم می‌رویم به ارك و این امر را بهاصلاح می‌گذرانیم. مجدالدوله که برای خود نجات را فوزی می‌دانست تصدیق حاج‌علیاکبر را نمود و دست هم را گرفته از خانهٔ حجةالاسلام خارج و بهطرف ارك رهسپار شدند . جمعی از مردم هم با حاج‌علیاکبر و مجدالدوله بهراه افتاده که نتیجه را بدانند . نزدیك به دروازهٔ ارك که رسیدند، نایبالسلطنه کامران میرزا با جمعی از اهل نظام بهمجدالدوله برخورده و چون حاج‌علیاکبر را با او دید، بنای تشدد و تغیر را گذارد. وعدهای از مردم که مسبوق به مطلب نبودند در مقام حمایت از حاج‌علیاکبر برآمده، هیاهو و فریادکنان بهطرف نایبالسلطنه و حاج‌علیاکبر جمع شده، نایبالسلطنه که این حال را دید وارد ارك شده و حکم دادکه درب ارك را ببندند . مستحفظین و قراولان ارك در مقام ممانعت مردم درآمده، مردم بازاری چون منع را دیدند، حریص‌تر شدند هجوم آورده که وارد ارك شوند.

آقا بالاخان معین نظام که این اواخر به سردار افخمی ملقب شده، چون حال را بدین منوال دید، حکم داد سرباز شلیك نماید. سرباز اطاعت او را ننمود که در این اثناء یك دسته از فوج مخصوص اورسید، به آن‌ها حکم شلیك داد. آن‌ها هم بدون ملاحظه اطاعت او را نموده، به طرف هوا شلیك نمودند. چند نفر از آن‌ها تفنگها را به طرف مردم گرفته شلیك نمودند، گروهی از مردم بی‌طرف و بیچاره به خاك هلاك افتاده، هدف تیر اغراض آن‌ها شدند، باقی مردم فرار نمودند. دولتی‌ها درهای ارك را بستند و نعش‌ها را در ارك پنهان کردند. جز چند نفر که در حال فرار در خارج ارك افتادند، آن‌ها را ملت برداشته آمدند درب خانهٔ مرحوم میرزای آشتیانی، هیجان مردم زیادتر شد و جمعیت بیشتر. زنهای اندرون ناصرالدین‌شاه هم بنای گریه و زاری را گذارده، دیگر از ترس جان خود گریه می‌کردند، یا شور ملی آن‌ها رابه گریه انداخته بود. شنیدم یکی از کنیزهای اندرون بی‌حد گریه می‌کرده‌است، ناصرالدین‌شاه به‌او برمی‌خورد می‌گوید این حکم از حجة‌الاسلام میرزای‌شیرازی نیست، و الا من اطاعت آن را می‌کردم. آن کنیز عرض کرده بود این صدای تفنگ که به‌طرف سادات‌و علماء خالی شده‌است، آیا می‌شنوید؟ شاه گفت این تیرها را به هوا خالی می‌کنند، که در این بین نایب‌السلطنه رسید و واقعه را عرض کرد. ناصرالدین‌شاه جناب عضدالملك و مرحوم میرزاعیسی وزیر طهران را خدمت مرحوم میرزا فرستاد، که از حرکت و مسافرت منصرف شوید، مجلسی در دربار منعقد کنید، عقلاء ملت با وزراء دولت در اصلاح این امر مشاورت نمایند. مردم متفرق شدند. روز دیگر بازارها باز شد و مجلس دربار منعقد گردید. پس از مذاکرات بسیار در چند مجلس و بد گفتن آقاسیدعلی‌اکبر تفرشی به‌قوام‌الدوله بلکه به‌طور کنایه به‌شاه، نتیجه این شد که امتیاز مرتفع باشد، و شش کرور خسارت‌کمپانی را دولت قبول کرد و این اول قرضی بود که دولت ایران به خارجه مدیون شد، اگر چه این خسارت به ایران وارد آمد، لکن در عوض ملت ایران به خود آمده، و اندکی رو به بیداری کرده، چه از این ارتفاع امتیاز رژی ملت ایران دانست که می‌شود، در مقابل سلطنت ایستاد و حقوق خود را مطالبه کرد. و دیگر معلوم شد که با این اختلاف مذهبی بین ملت ایران ممکن است همگی در امری متفق شوند چنان‌که از انتشار حکم مزبور در همهٔ بلدان ایران عموم مردم به هر مذهبی که بودند متفق شده، قلیان و چپوق و سیگار را ترك کردند. مردم به دست خود قلیان‌ها را شکسته و بسیاری از تنباکوها را آتش زدند. شنیدم در کرمان از مرحوم حاج‌محمدخان رئیس شیخیه تکلیف را استعلام کرده بودند. در جواب گفته بود: ما با متشرعه در فروع اختلاف داریم، در امور سیاسی البته اطاعت حکم را بنمائید و اول خودش قلیان را ترك نمود. و نیز در طهران در بعض سفارتخانه‌ها اجزاء مسلمان از خدمات دخانی امتناع کرده و معذور هم شدند. حتی آن‌که از قرار

مذکور کلفت‌ها و خدمهٔ اندرون ناصرالدین‌شاه دست به قلیان و سایر دخانیات نمی‌رسانیدند.

از علماء طهران آقا سیدعبدالله بهبهانی تبعیت میرزای‌آشتیانی را ننمود ، که اولا من مقلد نیستم و مجتهدم و ثانیاً این صورت حکم که نسبت به‌جناب میرزای شیرازی می‌دهند حکم است یا فتوی ، اگر حکم است ،که باید بین مدعی و مدعی‌علیه و در مقام ترافع باشد و اگر فتوی است که باید کلیت داشته‌باشد ، و فتوا نسبت به مقلدین لازم‌العمل است، نه‌نسبت به مجتهد . باری جنابش با حضرات همراهی نفرمود . مرحوم حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی هم در مجالس مذاکره حاضر نشد ، لکن پیغام‌داد من استعمال دخانیات را مطلقاً حرام می‌دانم ، مخصوص به وقتی دون وقتی نیست و اگر بنای آقایان بر حرکت از طهران و مهاجرت به عتبات شد ، اول کسی که ردا بر دوش کند و با پای پیاده مهاجرت نماید من می‌باشم. بندهٔ نگارنده در مجلس مرحوم حاج‌شیخ هادی بودم،که این مذاکره را فرمود.از پاره‌ای مکاتیب و تلگرافاتی که در امر تنباکو بین اولیای امور مکاتبه ومخابره شده است و ما به دست آوردیم، بسیاری از نکات و دقایق استنباط می‌شود و ما بدون ملاحظهٔ ترتیب ، نخست مکاتیب سپس تلگرافات را درج می‌نمائیم . نوشتجاتی‌که از طرف ناصرالدین شاه صادر شده‌است ، اکثر آن‌ها به‌خط خود ناصرالدین‌شاه نوشته شده‌است .

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه به حضرت مستطاب حجة‌الاسلام میرزای‌آشتیانی

جنابا ــ بعضی احکام بود خواستم با یك‌نفر زبانی برای شما پیغام بدهم ، دیدم مفصل بود . بهتر دانستم بنویسم و بعد از آن که این دستخط را ملاحظه کردید ، جواب‌عرض نموده و همین دستخط را پس بفرستید به حضور .

در فقرهٔ عمل دخانیات هیچ کس عقل کل نیست و احاطهٔ کلی در بشریت منحصر است به وجود پاك پیغمبرما علیه‌السلام و الصلوة . انسان گاهی یك خیالی و کاری می‌کند بالاخره از آن پشیمان می‌شود ، در همین عمل دخانیات مدتی بود که من می‌خواستم انحصار داخله را از کمپانی فرنگی سلب نمایم و به جناب‌امین‌السلطان دستور العمل‌ها داده‌بودم که کم کم با فرنگی‌ها حرف زده ، طوری بکنند که هم عمل داخله انجام بگیرد و هم آن‌ها نتوانند ایرادی بگیرند و از دولت خسارات عمده مطالبه کنند و مردم هم آسوده از این مداخلهٔ داخلیهٔ فرنگیان که الحق مضر بود شوند ، مشغول و در تدارك بودیم که این انتشار حکم میرزای‌شیرازای در اصفهان یا جعلا یا حقیقة بروز کرد و کم‌کم به طهران رسید و شما که علماء عاقل بزرگ هستید بدون اطلاع دادن به دولت به دهن خواص و عوام انداختید که قلیان را ترك نمائید و این‌همه قال و مقال و اسباب بی‌نظمی را در پایتخت فراهم آورده ، آیا بهتر نبود که متفقاً یا تنها عریضه می‌کردید در دفع عمل ؟ ما هم که در تدارك بودیم بدون این

های‌هو و ترك قلیان همین طور که به انجام رسید احکام صادر می‌شد . بعد از آن ازجاجرود به جناب امین‌السلطان و نایب‌السلطنه حکم شد مجلسی از علماء و وزراء فراهم بیاورند. سئوال شود که خلاف شریعت در این قرارنامه در کجاست بنمائید تا رفع شود . مجلس اول همه حاضر شدند به جز شما که تمارض کرده بودید. جهت و معنی این را نفهمیدم ، مجلسی که به حکم ما شما را برای همچو کاری احضار بکنند و حاضر نشوید . مجلس دیگر که حاضر شدید بعض عبارات گفته‌بودید که هیچ ربطی به عمل نوشته نداشت ، مثلا بانك و راه آهن و غیره را عنوان کرده‌بودید ، بعد از آن عرایض حسابی شما در باب دخانیات به ما رسید ، آن بود که حکم فرمودیم جناب امین‌السلطان به شما قول بدهد که موقوف خواهدشد . در داخله کتباً و تلگرافاً اظهار تشکر و مسرت عامه به‌عرض رسید مگر از شما ، معنی این را هم نفهمیدم که یعنی چه و عمل صحیح به قاعده با احتراز از فساد و فتنه آن بود که بعد از موقوفی عمل دخانیات فوراً شما می‌رفتید در مسجد و منبر به مردم مرحمت و التفات ما را اعلان می‌کردید و هم استعمال دخانیات را فوراً تجویز می‌کردید، چرا که به قول ملاها مانع مفقود و مقتضی موجود بود ، آن سببی که تنباکو را حرام کرده‌بود رفع و تمام شده ، چرا این کار را نکردید ؟ سبب و جهتش را هیچ نفهمیدم و مثل این است که ابداً دولت در موقوفی این کار اقدام نکرده‌باشد ، این‌طور قرار داد نبود بکنید به عوام کالانعام یعنی چه ؟ آیا عوام فریبی بنظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید ؟ و باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین وتمجید برضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه ؟ من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی غرض و دولت‌خواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز و آقای نجفی‌اصفهانی و غیره می‌کنید. آیا نمی دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد ؟ آیا نمی‌دانید که اگر خدا نکرده دولت نباشد یك نفر از شما ها را همان بابی‌های طهران تنها گردن می‌زنند ؟ آیا نمی‌دانید که اگر دولت نباشد زن و بچهٔ شماها هر کدام به دست قزاق روسی و عسکر عثمانی و قشون انگلیس و افغان و ترکمان خواهدافتاد ؟ حیف از شماست با علم و عقلی که دارید عقل خود را به دست چند نفر طلاب و اراذل و اجامر محله و شهر بدهید و به میل آن‌ها حرکت کنید . خلاصه چون خیلی لازم بود محرمانه این دستخط را به شما نوشتیم ، دیگر خود دانید . یك دفعه نصیحت لازم است و عجب خدمتی به ملت و مردم می‌کنید ، هر کس هم که تریاك کش نبود حالا چپوق تریاك می‌کشد ، قلیان

چرس را عجب رواجی دادید ، مرد که بی‌جهت قلیان را ترك نمی‌کند لابد است برود یا تریاك بکشد یا چرس ، یا هر نجاستی که گیرش بیاید سر قلیان بگذارد بکشد و دیوانه شود ، نا خوش شود ، بمیرد . حقیقة خیلی اسباب استسقاء شده والسلام .

جواب دستخط از طرف حضرت حجةالاسلام میرزای آشتیانی

به‌شرف عرض اقدس اعلیحضرت شاهنشاه اسلامیان پناه می‌رساند، دعاگو سابقاً عازم بود که عریضه به حضور مبارك عرض نماید که هم حاکی از تشکر مراحم ملوکانه نسبت به عموم رعایا و دعاگویان خاصه بر سلسلهٔ جلیلهٔ علماء که رؤسای دین و ملت و حملهٔ شریعت و به واسطهٔ همین مزیت،شایستهٔ مزید مکرمت و مرحمت باشد و هم اشعار بر برخی عرایض صادقانه و دولت خواهی بی غرضانه که انکشاف صدقش از ملاحظهٔ سطور و فقراتش به عین مرحمت و مکرمت ظاهر و پیدا و گمان راستی و استقامت و خلوص از ابتناء وی به مصالح عامهٔ ملت و دولت و قوام مملکت و دوام سلطنت روشن و هویداست داشته‌باشد ، لکن به احتمال آن‌که اطاله‌اش شاید موجب ملالت خاطر عاطر بندگان اعلیحضرت گردد یا خدا نخواسته محمول به غرض و بدین واسطه نقض غرض گردد ، تکاهل نموده و تساهل ورزیده ترکش را اولی و انسب دانستم . تا دیشب گذشته که به زیارت دستخط مبارکی که فقراتش مبنی برکمال بی مرحمتی و سلب مراحم ملوکانه و عواطف خسروانه و منتج عکس امنیه و آمال و خلاف خدمات و دولت خواهی‌ها بود مشرف شده ، لازم بل متحتم دانسته که در صدد رفع بعضی از شبهات که شاید ناشی از عرایض بعضی از مغرضین هدیهم‌الله الی صراط‌المستقیم باشد برآیم که خاطر عاطر بندگان اعلیحضرت همایونی را آسوده و فارغ و بی مرحمتی مبدل به کمال مرحمت و انشاءالله مشمول مراحم کاملهٔ ملوکانه و مکارم شاملهٔ خسروانه شوم، لذا به‌شرف عرض بندگان اعلیحضرت همایونی می‌رساند‌که حالت خلوص و دعاگوئی کلیهٔ دعاگویان خاصه دعاگو نسبت به سلطان اسلام ، مدالله اظلاله علی رؤس‌الخواص والعوام ، به مرتبه‌ای است که گوش از بیان وتحدیدش کر و اصم، و لسان از توصیفش الکن و ابکم است؛ و بنابراین مطلب، گذشته از آن‌که از مستقلات عقلیه بل از فطریات اولیه است نفوس مطلوب حضرت احدیت عز اسمه و منظور حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله علیه وآله و سلم است. چه سلطان اسلام حامی دین مبین و حافظ شریعت سیدالمرسلین و استقرار دولت و دوام سلطنتش موجب بقای امن و امان که اعظم نعمای الهیه است می‌باشد و بالضرورة نفس مبارکش مورد مراحم الهیه و مشمول حفظ و تأیید مکارم غیبیه خواهد بود ؛

شیخ احمد روحی
تولد ۱۲۶۳ قمری ـ مقتول به سال ۱۳۱۴



« ... و درباغ شمال محمد علی میرزا ولیعهد ، خودش با میرغضب بسر بـالین آنها آمده ... آن وقت خود روحی میرغضب را به طرف خویش دعوت کرد ... » صفحهٔ ۱۵

میرزا حسن‌خان خبیرالملک
مقتول به سال ۱۳۱۴



« .. تا عاقبت حاج شیخ روحی را ، و بعد میرزا آقاخان ، و آخر میرزا حسن خبیرالملک را به قتل رسانید ... » صفحهٔ ۱۵

و با این مطلب چگونه می‌شود که تساهل در امتثال امر احضار شود و بدون عذر عقلی تمارض نموده و معتذر شده متقاعد از شرفیابی گردد ، با آن که خود استدعای مجلس اجتماع را نموده و سبب حضور سایر علماء شده ومعلوم است که مقتضای اتحاد دولت و ملت و خلوص مفرط به دعاگوئی ودولت خواهی‌صمیمی، که شهدالله وکفی به شهیدا، مشوب به هیچ گونه از اغراض فاسدهٔ عاطله وخیالات کاسدهٔ باطله نیست ، آن است که اگر مطلبی را ببینند که خالی از صلاح دولت و ملت بل موجب فساد انتظام امور مملکت و سلطنت است به احسن‌الوجوه دفع و به داعی حفظ نفس نفیس سلطنت که اعز نفوس است مهما امکن متقاعد از رفعش نشوند ؛ و از این قبیل است عرایض صادقانهٔ جناب مستطاب حجةالاسلام آقای میرزای شیرازی سلمه‌الله تعم ، در خصوص امتیاز دخانیات و مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران ؛ دعاگو و سایر دعاگویان که کراراً تلگرافاً به عرض حضور مبارك رسانیده و مفاسد این امر را مشروحاً نصب‌العین اولیای دولت قوی شوکت نموده که موجب اخلال نظام امر مملکت و رفته رفته سبب عدم استقلال سلطنت و علی‌الانصاف، هادم اساس دین مبین و مافی غرض از صدمات و ابتلائات حضرت خاتم‌النبیین صلی‌الله‌علیه و آله و بعثت انبیاء و مرسلین است و چون مدت متمادی از زمان عرض عریضه گذشت و به زیارت جوابی که حاکی از رفع کلیهٔ این بلیهٔ کبری و مفسدهٔ عظمی که ناشی از سوء تدبیر اولیای دولت قوی شوکت است باشد مشرف نگردیدند ، چنین گمان کردند که شاید اولیای دولت مساهله در عرض و ایصال عرایض کرده و مفاسد این امر را اغفال نموده باشند،و یا به واسطهٔ تنجز امتیاز و استیلای کمپانی ممتاز سلب قدرت از رفعش شده متمکن از اصلاحش نباشند؛ تأملات و افکار نموده بل انتصار از اولیای دین مبین نموده و به وجهی که نه موجب کشف خلاف کلمهٔ دولت و نه سبب شق عصای کلمهٔ رعیت باشد ، طریقی را انتجاب و انتخاب فرموده، و مردم را از استعمال تنباکو و توتون منع نموده ، که بدون ترتب مفسده بالاضطرار موجب انصراف شود قهراً رفع می نماید و سایر علماء هم یا انشاءً به واسطهٔ رفع این مفسدهٔ مؤبقه و یا اقتداءً این طریق را احسن‌الوجوه و اقرب‌الطرق دانسته ، موافقت و متابعت نمودند و چون رفع این مفسده به جز رفع کلی امتیاز از خارجه و داخله متصور و تبعیضش مؤثر نبود و اظهار این مطلب از دعاگو در مجلس احضار شاید محمول بر بعضی اغراض فاسده باشد و مورد انکار می‌شد، لذا دعاگو هم به واسطهٔ عدم مخالفت با علماء و قبح شق عصا و مصلحت‌بینی ایشان صلاح چنین دیده که به جناب آقای معظم‌سلمه‌الله تعم تلگراف و مطلب را علی ما هوالواقع

اعلان دارند و قبل از ملاحظهٔ جواب چون رافعی از برای حکم سابق نبود و مانع بالکلیه رفع نشده همان حکم را معمول داشته اجرا نمایند ، به واسطهٔ آن که تحریم استعمال دخانیات از ایشان بوده و لابد حکم تحلیلش هم باید مستند به ایشان باشد ، اولیاء دولت مطلب را علی ما هوالحق تلگراف نکرده و آقای معظم را از کیفیت و حقیقت مطلب اعلام ننمودند بل مجمل و سربسته به تمام اطراف بلاد ممالك محروسه ، اعلان و تلگراف نمودند که حسب‌الامر امتیاز برداشته‌شد و علماء سایر بلدان هم به اعتقاد آن‌که رفع بلیه بالکلیه شد عرایض متشکرانه عرض نمودند .

بالمآل که عماقریب معلوم شود و کشف خلاف گردد بالکلیه از مراحم ملوکانه مأیوس و دیگر اعتمادی از برای ایشان بل عموم رعیت نسبت به‌اولیای دولت نخواهد ماند . و در مسئلهٔ بانك و راه‌آهن و غیره که عرض کرده‌اند دعاگو طرف بوده و دستخط فرموده‌اند ، مطالبی بی‌ربط بوده خلاف عرض شده، به واسطهٔ آن‌که در مسئلهٔ بانك به هیچ وجه گفتگوئی نشد واز راه‌آهن به همین قدر عنوان شد که مفاسد این امتیازات هم بسیار است ، و منجمله آن است که فرنگیان بعد از آن که قضای حاجتشان شود به قانون و زاکون خود هم عمل نخواهند کرد، بل به میل خود سلوك خواهندنمود مثل آن که ملك رعیت را خراب می‌کنند و عوض نداده ، از طریق عبور می‌نمایند و اما سایر مسائل مثل دعوت کشیش نصاری مسلمین را به دین عیسوی و ترغیب نمودن به‌کتاب و قول وتألیف لسانی، به‌این مناسبت گفتگو شد که وزراء اظهار نمودند که هم سلطنت همواره بر ترویج و تشیید ملت بوده دعاگو تصدیق نموده لکن اظهار داشتم که اولیای دولت تقصیر دارند که این‌گونه از مفاسد را که موجب هدم اساس دین است به حضور مبارك عرضه نمی‌دارند و بالجمله داعی گمانم این بود که در ازای این دولت خواهی‌ها و زحمات قاطبهٔ علماء ،مورد مراحم و بیشتر ازپیشتر مشمول مکارم وعواطف ملوکانه شوند، حال که معلوم می‌شود به قول شاعر عرب

ما کل مایتمنی المرء یدرکه تجری‌الریاح بمالا تشتهی‌السفن

نتیجه برعکس داده ، و برخلاف معمول ثمر بخشیده ، و خاطر عاطر مبارك از دعاگو رنجیده‌تر شده، بل حسن خدمت و نیکوئی تدبیر علماء بلدان هم ازقبیل مجتهدتبریزی(۱) و آقای نجفی‌اصفهانی‌سلمهماالله‌تعم که همیشه خیرخواه دولت بوده‌اند، به‌سوء تدبیر به‌نظر انور رسیده که دعاگو را هم قیاس به‌آن‌ها نموده و دستخط فرموده‌اند که تبعیت اجامر و اوباش می‌کنی واین مطلب یامعمول

(۱) مراد مرحوم حاج میرزا جوادآقا مجتهد تبریزی است.

به عوام فریبی، و یا به واسطهٔ رونق دادن مسند است و بسیار عجب دارم ازاین بی‌مرحمتی شدیدهٔ ملوکانه ، که تصور خیال فساد در حق دعاگو شود و به‌تبعیت عوام و جهال و حب مسند منتصب گردد . با آن‌که فقرهٔ اولی کاشف از بی‌عقلی و نابخردی و سنخیت با جهال واوباش و العیاذبالله‌تعم‌منه است چه تبعیت عاقل از جاهل نامعقول و پیرویش در نظر عقلاء مردود و غیر معقول است و فقرهٔ ثانیه حاکی از ضعف، و بطلان مستنداست به ملاحظهٔ امتثالش به‌دعاگو زیراکه مسند شرع مبین را رونق‌از خاتم النبیین و مروجش بحمدالله تعالی نفس نفیس‌بندگان اعلیحضرت است گذشته از آن که دعاگو در این بلد مسندی نمی‌بینم و جز دعاگوئی و تدریس غرض و اشتغالی ندارم و بعضی از بی‌مرحمتی‌های دیگر که خود را در دعاگوئی شایسته و مستحق آن نمی‌دانم که مذاکره کنم و فی‌الحقیقة خیلی مأیوس از مراحم ملوکانه شدم که تقریباً بعد از پنجاه سال زحمت و خدمت در ملت و دعاگوئی دوام دولت و سلطنت با خلوص عقیدت در نظر انور همایونی مقدار یك قاضی سنی و کشیش ارمنی را در نظر سلطان روم و سلاطین عیسوی نداشته‌باشم با آن که شاید مشهور جمله از اهل علم باشد که اگر تمدن و توقف و توطن در عراق عرب کرده‌بود در حوزهٔ علمی اسلام منحصر و معروف به‌شخص اول بودم انصاف آن است‌که در این مملکت خیلی ترقی‌کردم و بعد از زحمات بسیار و دعاگوئی خالصانهٔ بی‌شمار مفسد به‌خرج رفته و به‌کیفر آن مورد بی‌مرحمتی و الطاف ملوکانه شدم گمان ندارم که در هیچ دولتی جزای چون من دعاگوی دولت خواهی راکه سرتا پا وجودش دعاگوئی دولت وهمواره برصلاح امرمملکت و تشیید ملت است بدین‌گونه دهند . باری ، هرچه آن خسرو کند شیرین بود. اگر فی‌الحقیقة بعد از ملاحظهٔ صدق عرایض و حسن مقال باز هم شایبهٔ خلاف واقعی العیاذبالله در عرایضم رود و خاطر مبارك از غبار کدورت و گرد کدرت صافی و پاك نشود و معذالك دعاگو را مفسد در انتظام امور مملکتی بدانند با امتنان و تشکر از مراحم ملوکانه استدعای مرخصی دارم که معجلا به‌اندازهٔ خود در تدارك هجرت از این مملکت برآیم و به‌یکی از زوایای مقدسهٔ عتبات عالیات مشرف شده این دو روزهٔ عمر را که فی‌الحقیقة‌کالعدم است به‌دعاگوئی مشغول بروجود مفسدم در این مملکت مفسده مترتب نشود به واسطهٔ آن‌که دعاگو نه در این مملکت ضیاع و عقاری دارد و نه‌بحمدالله تعالی به‌علایق دنیویه علاقهٔ‌بیشماری، اما امیدوارم که انشاءالله صدق عرایض گفتارم بربندگان اعلیحضرت همایونی پوشیده و مستور نماند و ملاحظهٔ صلاح امر مملکت و سلطنت و بقاء ملت و تشکر و دعاگوئی کلیهٔ رعیت را فرموده ، این بلیهٔ عظمیه را به همت علیای ملوکانه

بالکلیه رفع فرموده ، در ترویج شریعت و علماء که اخص دعاگویانند بذل جد وجهد خسروانه نمایند تا یأس رعایا ودعاگویان ازمراحم ملوکانه مبدل به امیدواری ورجاء و به دعاگوئی ذات خجسته صفات مبارك اعلیحضرت‌شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه مشغول شوند الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع .

دستخط اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه در جواب مکتوب جوابیهٔ مرحوم میرزای آشتیانی

جناباـ عریضهٔ شما را ملاحظه کردم اولا این دستخط محرمانه بود و احدی نمی‌دانست اگر بد نوشتم یا خوب ثالثی نمی‌داند و نخواهددانست . ثانیاً از کثرت اوقات تلخی و این که بعد از این همه زحمت و مرارت کار را به این پایه با کمپانی خارجه تمام کرده و به این خوبی انجام داده‌ایم چرا باید مثل شما علمای بزرك به مردم نادان عوام این طور اهتمامات و مراحم ما را حالی نکنند ، که مردم آسوده شده پی کار خود بروند . مگر شوخی بود که بعد از دادن همچو قرارنامه به فرنگی و آن همه مخارجی که او کرده است به این سهولت از عمل خود دست بردارد و برود پی کارش . در فقرهٔ تجارت خارجه هم ابداً ضرری به رعیت و تجار ما ندارد و نخواهد داشت و این حرف مفصل است باید یك نفر از اولیای دولت به شما حالی نماید و اینها موافق عهدنامه‌های قدیم حق تجارت دارند کار تازه‌ای نیست. در حقیقت تمام‌آن قراری که باکمپانی دخانیات در داخلهٔ ایران داده‌بودیم تماماً باطل و نسخ شد این کار را بیش از این نباید دنبال کرد و البته شما در روی منبر و مجلس درس باید به تمام مردم حالی بکنید که این‌کار تمام شده وگذشته‌است ، بر شما فرض است که هر چه زودتر به همه‌حالی بکنید قلیان نمی‌کشند نکشند اما بدانند که دیگر برای احدی مجبوریت باقی نمانده است و همه آزاد هستند در بیع و شری و اختیار مال خودشان را دارند و کمال امیدواری و تشکر را از دولت داشته باشند که رفع همچو کار بزرك را کرده‌است، حالی کردن این فقره به مردم عوام با شماست که شاکر و دعا گو باشند شما می‌دانید که من همیشه احترام علماء را لازم می‌دانم به خصوص در حق شما یك مرحمت قلبی داشته و داریم البته کمال‌اطمینان را از التفات باطنی ما داشته‌باشید و ابداً حالت یأس از آن نداشته‌باشید .زیاده زحمتی نیست جواب را عرض بکنید .

جواب دستخط مزبور

از طرف حجةالاسلام آشتیانی اعلی‌اللهمقامه

به‌شرف عرض اقدس بندگان اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه جمجاه اسلامیان

پناه ابدالله دولته می‌رساند ، که دعاگو مأیوس از مراحم ملوکانه نشده و نیستم و چون دستخط مبارك سابقه ، مشعر بر بعضی بی‌مرحمتی‌ها بود که کمال تنافی با فرط دعاگوئی و خلوص دعاگو داشت به داعی طمع ازدیاد مرحمت و اشتداد مرحمت و مودت و مکرمت به عریضهٔ سابقه جسارت ورزیدم و اما در خصوص امر به تشکر عموم علماء و دعاگو رعایا از مراحم ملوکانه و مذاکرهٔ دعاگو در مجلس درس و غیره که دستخط مبارك صدور یافته گذشته از آن که در مجلس احضار بلیهٔ مرفوعه و مفسدهٔ ممنوعه را اول المتشکرین بودم ، در امتثال امر حاضر و تشکر مراحم ملوکانه را در مجلس درس و غیره نموده ، کثرت مرحمت و شدت زحمت و مشقت بندگان اعلیحضرت همایونی را در خصوص اصلاح فی‌الجملة عمل دخانیات و تقاعد کمپانی و امتثال امر همایونی نصب‌العین خاص و عام خواهد شد ، که انشاءالله کمافی‌السابق بلکه بیشتر از پیشتر رجاء به مراحم ملوکانه حاصل شده به‌احسن‌الوجوه عموم رعیت اشتغال به دعاگوئی و مسئلت دوام دولت داشته باشند لکن مسئلهٔ قلیان را همان طور که اعلیحضرت قدر قدرت همایونی دستخط فرموده‌اند نباید متعرض شد که بر امر شرب و استعمالش جز ترتب مفسده ثمره‌ای مترتب نخواهدشد و تا مشاهدهٔ حکم تجویز و تحلیل از آقای حجة‌الاسلام‌شیرازی‌سلمه‌الله تعالی نکنند مرتدع نخواهند گردید دعاگو هم محض امتثال امر قدر قدرت اگر رأی مبارك تعلق گیرد رقعه‌ای به جناب آقای معظم عرض نماید که مشتمل بر تشکر از مراحم ملوکانه باشد و محتوی بر عدم اصلاح بالکلیه لکن محرمانه ـ الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع .

صورت‌مکتوب

میرزای‌آشتیانی‌مرحوم به‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه

به‌شرف عرض اعلی می‌رساند ـ که انزجار و وحشت قلوب رعیت از این مسئله و تصرف خارجه در داخله به مرتبه‌ای است که گمان ندارم به غیر عدم تصرف کلی و رفع اصلی و عود به صورت‌اولی آسوده خاطر و امیدوار شوند بلکه شاید تکذیب دعاگو را نمایند . خاصه با وضع حالیهٔ کمپانی و اشتغال تام به لوازم امتیاز به‌جز سخت‌گیری در امر توتون و تنباکو که سابقاً می‌نمود و به جبر و عنف از تجار مأخوذ می‌داشته از قبیل صنعت و اعمال گروانکه و غیره که از لوازم تصرف در داخله است و عدم علم به استرداد و ملاحظهٔ قرارنامه نسبت به عامهٔ رعیت و اختصاص به بعضی از اولیای دولت شایستهٔ آن است که به ملاحظهٔ جذب قلوب رعیت و امیدواری به مراحم ملوکانه مقرر فرمایند که عجالة کمپانی از تصرفات متعلقه به داخله که سبب استیحاش رعیت و اهل ملت

است ممنوع و قرارنامه‌ای که استرداد شده مشهود نظر خاص و عام گردد.
الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع.

استفتاء ازحضرت آیةالله

میرزای‌شیرازی‌اعلی‌الله‌مقامه که در باب قلیان شده‌است

حجةالاسلاما متع‌الله‌المسلمین بطول‌بقائکم : صورت سئوال و جوابی به تفصیل ذیل منسوب به جنابعالی شیوع یافته مستدعی آن که اگر صحیح است به خط مبارك تصریحاً مرقوم فرمائید و بر تقدیر صحت هر گاه این عمل امتیاز بر داشته شد این حکم باقی است یا خیر

صورت سئوال ازحجةالاسلام ادام‌الله ظلکم‌العالی : با این وضعی که در بلاد اسلام از بابت عمل تنباکو پیش آمده ، فعلا کشیدن قلیان شرعاً چه صورت دارد تکلیف مسلمانان چیست ؟ مستدعی آن که تکلیف مسلمانان را مشخص فرمائید.

جواب : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان عجل‌الله‌فرجه است.

جواب از سئوال اول : بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ــ بلی صحیح است و سئوالی که از بقاء حکم بر تقدیر رفع امتیاز شده جواب این است که بر تقدیر رفع از این جهت منعی ندارد و الله‌العالم حرره‌الاحقر محمدحسن‌الحسینی.

دستخط ناصرالدین‌شاه

جناب امین‌السلطان : امتیاز دخانیات داخله که چند روز قبل موقوف شده بود این روزها که امتیاز خارجه را هم موقوف فرمودیم و کلیة این عمل به طرز سابق شد حالا به تمام علماء و حکام و مردم اطلاع بدهید که مطمئن باشند و به تمام رعایا حالی نمایند. (۱۳۰۹)

ایضاً صورت دستخط ناصرالدین‌شاه

شرح سرپاکت ــ جناب‌امین‌السلطان و نایب‌السلطنه ملاحظه کرده فوراً مجری دارید. لازم است نایب‌السلطنه و جناب امین‌السلطان و سایر وزراء محترم دولت این یادداشت ما را ملاحظه کرده برای تجار معتبر و غیره و تجار معتبر تنباکو فروش قرائت نمائید.

حکمی که پادشاه و دولت می‌کند او را خود دولت لازم‌الاجراء می‌داند و هرحکمی که می‌کند چه در داخله و چه در خارجه از روی خدعه و اشتباه نخواهدبود یك وقتی مقتضی شد عمل دخانیات را به کمپانی انگلیس بدهند و دادند. چندی بعد مقتضی شد که آن امتیاز را از کمپانی بگیرند و گرفتند. اعلان دولتی هم نوشته و به‌همه جا انتشار داده‌شد که این عمل از کمپانی گرفته

شده است علاوه براین خود کمپانی انگلیس هم اعلان نوشت که دولت ایران این امتیاز را از من پس گرفت وکف ید از من شد . هر کس در طهران یا ولایات دیگرتنباکوئی به من فروخته است بیاید پول خود را بدهد و تنباکو را پس بگیرد و بههمهٔ معابر چسبانیده و همهٔ مردم را مطلع و مستحضر کرد که این امتیاز از من خلع شده است با وجود این همه توضیحات و اسناد و احکامیکه صادر شد در نسخ و ابطال این قراردادهای دخانیات با کمپانی کمال تعجب را دارم از اینکه باز میشنویم در میان مردم و تجار و غیرذلك اشتباهی در این فقره حاصل است که رفع دخانیات نشده و اگرشده باشد موقتی است.اولا معلوم است که این انتشارات را اشخاص مفسد رذل که بدخواه دولت و ملت هستند میدهند و این اراجیف را شهرت دادهاند البته هیچ شخص عاقل دولتخواهی نباید بهاین حرفهای بیمعنی و اقوال مجعول اعتنائی بکند، بلکه برهمهٔ اعالی وادانی و برهمهٔنوکرها و رعیتهای دولتخواه صادق صمیمی لازم و واجباست که بعد ازاین ازهرشخص مفسد مغرض که این حرفها را بشنوند یا اعلانی بنویسند و نصب نمایند و او را ببینند گرفته بهحکومت تسلیم نمایند که آنها را تنبیه شایسته نمایند . چرا که این نوع شهرت های بیمعنی مفسده انگیز باعث ناامنی تجار و کسبهٔ و رعایا برتمام اهالی مملکت و اهل طرق و شوارع شده وکسب و تجارت از میان خواهد افتاد و آن وقت دولت لابد میشود که برای نظم امور جمهور تشددات فوقالعاده به ظهور برساند وخود شخص رئیس دخانیات البته نمیتواند بعد ازموقوفی مجدداً دخیل امور دخانیه بشود . بقای این شخص رئیس دخانیات عجالةً در طهران برای این است که محاسباتی که با مردم دارد مفروق و ادعای مخارجی که در این امور کرده و با دولت دارد قرارش را داده و کار خود را تمام کرده راهش را بگیرد از این دولت برود و این هم البته یك دو ماهی طول دارد که کارش تمام شده آن وقت برود از آن طرف رئیس تنباکو در تمام شهرها و بلاد ایران مأمور و عملجاتی که برای انجام این کار داشت چه از فرنگی و چه از ایرانی تماماً را متفرق و احضار و جواب داد. چنانچه یك نفر در دولت و بلاد ایران از این اشخاص نیست و اگر در جائی باشد و کسی مطلع است بهعرض برساند تا دولت او را خارج نماید و باز هم تکرار میکنیم که این کار بالمره خارجاً و داخلا متروك و موقوف شدهٔ دائمی است و ابداً موقتی نیست و این امتیاز را بعد از این دولت بهاحدی از تجار خارجه و داخله نخواهد داد تمام آسوده و مطمئن باشند (صحهٔ همایونی و دستخط).

تمام این یاد داشت بهحکم و فرمایش ماست که در این ورقه نوشتهاند

و سوادی از این فرمایشات را ملك‌التجار برداشته به همه‌جا منتشر نماید(توشقان ئیل۱۳۰۹)

تعجب در این است که بعد از اعلان چرا آن‌هائی که به‌کمپانی تنباکو فروخته نمی‌روند پول داده تنباکوی خود را پس بگیرند.

صورت‌اعلانی‌که

ازجانب رئیس دخانیات درباب فسخ امتیاز شده‌است

اعلان ــ **چون دولت اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی** خلدالله ملکه و سلطانه، منوپول و انحصار دخانیات را کلیة از داخله و خارجه موقوف فرمودند و به‌من رسماً نوشتند. لهذا به‌عموم تجاری‌که به‌ادارهٔ (رژی) تنباکو و توتون فروخته‌اند اعلان می‌نمایم هرکس بخواهد تنباکو وتوتون خود را پس بگیرد به‌ادارهٔ دخانیات رفته و قیمتی را که برای آن دریافت نموده ردکند و جنس خود را تحویل بگیرد (ارنستین)

مکتوب امین‌السلطان

به‌حضرت حجةالاسلام مرحوم میرزای‌آشتیانی

عرض می‌شود جناب حاج ملك‌التجار فرمایشات جناب مستطاب عالی راکاملا رساندند. مایهٔ کمال امتنان شد و یقین دارم، که عرایض اخلاص کیش را هم تماماً و صحیحاً رسانده‌است و خاطر عالی را مستحضر داشته است لازم دانستم که این مختصر را هم تحریراً مصدع خاطر عالی شوم که خاطر جناب مستطاب عالی از این طرف خاصه بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاه روحی فداه و از ارادت و اخلاص این بنده از حالا تا هروقت بلکه بعون‌الله تعالی مادام‌العمر، مطمئن باشید که به‌هیچ وجه خللی و نقصی در آن حاصل نخواهد شد مشروط براین‌که جناب مستطاب عالی هم به‌شبهات مفسدین و ارباب غرض اعتناء نفرمائید و هروقت هرچه عرض شود از این بنده استفسار فرمائید تا حقیقت معلوم شود زیاده عرضی ندارم، ایام افادت مستدام.

جواب مکتوب مزبور

عرض می‌شود: جناب ملك‌التجار همان قسمی که فرمایشات جنابعالی را کاملا ابلاغ نموده، قاطع هستم‌که عرایض داعی را هم تاماً وکاملا به‌عرض رسانیده است. اگرچه به همان بیانات ایشان‌کمال استظهار و اطمینان حاصل گشته بود. ثانیاً هم که رقعهٔ شریفهٔ جنابعالی را رساندند، برمراتب استظهار و اطمینان داعی افزود و محض رعایت ادب لازم دیدم که کتابة در مقام تصدیع برآمده و این فقره را تصریح نماید که به‌صاحب شریعت مقدسه قسم است، این داعی دوام دولت

ابد مدت قاهره هیچ وقت از دعای بقای ذات اقدس ملوکانه غفلت ننموده ونخواهد نمود . بلکه دعای آن وجود مبارك را برخود و برقاطبهٔ اهل اسلام خاصه سلسله سلسلهٔ جلیلهٔ علماء واجب می‌دانند. از شخص محترم جناب عالی هم از هرجهة همه وقت کمال امتنان را داشته و دارم و مخصوصاً جنابعالی را از غالب وزرای سابق ولاحق نیك‌نفس‌تر وخوش اعتقادتر می‌دانم ویقین دارم که به هیچ وجه من‌الوجوه از هیچ بابت از خیر دولت و ملت چشم نخواهید پوشید . حتی به‌جناب ملك‌التجار گفتم از روی انصاف وقتی که انسان ملاحظه نماید برای این منصب جلیل حال هیچ شخص عاقلی از جناب عالی تعدی نخواهد نمود و همان‌طوری که جناب عالی امر فرموده‌اید که اعتنا به‌شبهات ارباب غرض نشود داعی هم خواهش و استدعا می‌کند که جناب عالی هروقت چیزی بشنوید به‌توسط خود جناب ملك‌التجار که معتمد جنابعالی است و داعی هم وثوق و اعتماد دارد پیغام فرمائید تا فوراً رفع شبهه شود ائمهٔ جماعت هم که دراین دو روزه به مسجد نرفته بودند فوراً به همه اطلاع داد که منبر رفته وجود مسعود اعلیحضرت همایونی ایدالله جیشه و ابد عیشه را دعا کنند با بیانات کافیهٔ جناب ملك‌التجار زیاده بر این تصدیع و جسارت است . ایام افادت مستدام .

صورت مکتوب امین‌السلطان

به حضرت مستطاب میرزای آشتیانی اعلی‌الله‌مقامه

عرض می‌شود امیدوارم انشاءالله تعالی وجود مسعود عالی مقرون به سلامت است رقیمهٔ مطاعهٔ عالی با عریضهٔ تلگرافی جناب مستطاب حجة‌الاسلام میرزامدظله العالی رسید. فوراً از عرض لحاظ اقدس همایون گذرانده از این نوع اظهار دعاگوئی جناب معظم‌الیه خاطر مهر مظاهر خیلی خرسند و خوشنود شدند و هم از اقدامات جناب عالی خاطر همایون راضی شدند. بدیهی است مراتب را چنانچه باید و شاید خاطرنشان ایشان فرموده‌اند و رفع اشکالات شده است جواب تلگراف جناب آقای‌میرزا را هم صادر و مرحمت فرموده‌اند لفاً ارسال داشت که به‌ملاحظهٔ شریف جناب مستطاب عالی هم برسد و بعد به تلگرافخانه ارسال فرمایند که تلگراف شود و چون از تلگراف خود جناب عالی هم اظهار لطف دربارهٔ ارادت کیش فرموده‌اند خواهش دارم امتنان و تشکر بنده را به نحوی که شاید و باید خدمتشان مرقوم فرمائید ایام افادت و افاضت مستدام .

اول تلگرافی که مرحوم آیة‌الله حجة‌الاسلام حاج میرزا محمدحسن شیرازی اعلی‌الله‌مقامه به‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه مخابره نموده

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ــ به توسط حضرت اسعدامجدارفع‌والاشاهزادهٔ اعظم

نایب‌السلطنه دام‌اقباله‌العالی ، به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند. اگرچه دعاگو تاکنون به محض دعاگوئی اکتفا نموده، تصدی استدعائی از حضور انور نکرده ، ولی نظر به تواصل اخبار به وقوع دقایقی چند که توانی از عرض مفاسد آنها خلاف رعایت حقوق دین و دولت‌است عرضه می‌دارد: که اجازهٔ مداخلهٔ اتباع خارجه در امور داخلهٔ مملکت و مخالطه و توددآنها با مسلمین و اجرای عمل بانك و تنباکو و راه‌آهن و غیره از جهاتی چند منافی صریح قرآن مجید و نوامیس الهیه و موهن استقلال دولت و مخل نظام مملکت و موجب پریشانی عموم رعیت است . واقعهٔ شیراز از قتل و جرح جماعتی از مسلمانان در حمای مطهر حضرت احمدبن‌موسی علیهماالسلام و هتك آن بقعهٔ مبارکه و تبعید جناب‌شریعت‌مآب حاج سیدعلی‌اکبر (۱) سلمه‌الله به‌وضع ناشایسته نمونه‌ای از نتایج این امور است البته مفاسد این امور از عرض حضور اقدس نگذشته والا از فرط اهتمام خاطر همایون در ترقیات ملت و دولت رضا به اجرای این امور مترقب و مأمول نبوده دعاگو هیچ در مقام دولت خواهی هم رضا نمی‌دهدکه بعد از استمرار نعمت خداوند جلت‌عظمته به اعلیحضرت شهریاری عز نصره و به قوت شوکت و دوام سلطنت این امور که مفاسد آنها در اعصار لاحقه دامنگیر دین و دولت ورعیت است دراین عهد همایون جاری‌شده‌نام نیك چند سالهٔ دولت خدای نخواسته به خلاف مذکور شود. رجاء واثق از مراحم ملوکانه آن‌که اگر اولیای دولت در این امور ترخصی فرموده‌اند به اتفاق کلمهٔ ملت معتذر شده این مفاسد را به احسن وجه تدارك وجناب معظم را که تاکنون پناهندهٔ ناحیهٔ مقدسه است به تلافی این وهن مورد عواطف خسروانه فرمایند تا سبب مزید دعاگوئی وامیدواری کافهٔ علماء و رعایا گردد ، الامرالاقدس‌الاعلی مطاع .

تلگراف ثانی حضرت‌آیةالله

میرزای‌شیرازی‌به حضور اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه

به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه می‌رساند . سابقاً دعاگو عریضه‌ای تلگرافاً در باب مفاسد مداخلهٔ خارجه در داخلهٔ مملکت ایران به حضور مبارك عرض نموده بود جوابی از جانب اولیاء دولت قوی‌شوکت نقل نمودند ، که کاشف بود از آن که به مفاسد اجرای این امور حق التفات نفرمودند و چون اغماض از آن منافی رعایت حقوق اسلام بود ، لهذا ثانیاً به عرض حضور مبارك می‌رساند: که مفاسد انفاذ این امور به مراتب اعظم از مفاسد

(۱) مراد آقا سیدعلی‌اکبرفال اسیری است که او را از فارس نفی و به عتبات تبعید نمودند .

صرف نظر از آن‌ها است . کدام مفسده با اختلال قوانین ملت و عدم استقلال سلطنت‌و تفرق کلیهٔ رعیت و یأس آن‌ها از مراحم ملوکانه برابری می‌کند؟ چگونه می‌شود که با وجود این‌که در قرون متداوله اولیای دین مبین و سلاطین مسلمین شکرالله مساعیهم آن همه اتلاف نفوس و بذل اموال خطیره در اعلای کلمهٔ اسلام بفرمایند امروزه به اندك فایده با ترقب ترتب مفسده از تمام اغماض نموده وکفره را بر وجوه معایش و تجارات آنها مسلط کرد . تا بالاخره اضطراراً با آن‌ها مخالطه و مواده کنند و به خوف یا رغبت ذلت نوکری آنها را اختیار نمایند و کم‌کم بیشتر منکرات شایع و متظاهر شود و رفته رفته عقایدشان فاسد و شریعت اسلام مختل‌النظام گشته و خلق ایران به کفر قدیم خود برگردند . البته شدت و اضطراب و وحشت رعیت و استنکاف علماء اعلام را در انفاذ این امور به عرض حضور مبارك نرسانیدند و بر دولت اغفال نمودند زیرا که این امور قابل انفاذ نیست و نخواهد شد هر چند منجر به اتلاف نفوس شود و الا از حزم خسروانه مأمول نبود ، رضا دهند رعیت که فی‌الحقیقة خزانهٔ عامرهٔ دولتند بالمره از وجوه تجارت و مکاسب خود مصلوب‌الاختیار و مقهور کفار باشند . بدیهی است اولیای دولت قوی شوکت را از اجرای این امور جز ترقی دولت مقصدی در نظر نیست . بهتر آن بود که این رنج را در تربیت اتباع دولت قوی شوکت متحمل شوند که هم سبب جمعیت قلوب رعیت و امیدواری آن‌ها گردد و هم منافی با قوانین ملت و استقلال دولت نباشد مأمول از عنایات ملوکانه چنان است که عرایض صادقانهٔ دعاگو را با تأمل ملحوظ نظر انور و در جمع قلوب رعیت بذل مرحمت فرمائید تا به کمال امیدواری و شکر گذاری مشغول دعا گوئی دوام دولت جاوید مدت باشند ــ الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع ــ تاریخ وصول این تلگراف چهارم شهر رجب (۱۳۰۹)

تلگراف آقایان علماء طهران

حضورحضرت آیة‌الله میرزای‌شیرازی‌اعلی‌الله‌مقامه

خدمت سراسر سعادت بندگان جناب مستطاب حجة‌الاسلام و المسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن دام ظله‌العالی ــ امتیاز و اختصاصی که در مسئله دخانیات از جانب اولیای دولت ایران به فرنگیها داده شده بود به حکم اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه از کل ممالك محروسهٔ ایران برداشته شد و کل اهالی ایران از زارع و کسبه و تجار و مالکین تنباکو و تنباکو فروشها و غیره از امروز به بعد آسوده و مختارند که تنباکو و توتون و عموم اجناس عایدهٔ دخانیهٔ خودشان را به هرکس و به هر قیمت و هر نحو که دلخواه

آن‌ها است بیع و شری در ممالك محروسهٔ ایران و بدون استثناء بنمایند لهذا لازم شد که تفصیل را به عرض حضور جناب مستطاب عالی برسانیم ، که چون بنا بر احترام تلگراف جناب عالی و بعض مذاکرات منسوبه به جنابعالی اعلیحضرت اقدس شهریاری ماها را خواسته تحقیقات فرمودند که آیا این شهرت حکم منسوب به جنابعالی صحیح است یا خیر ؟ به محض این‌که عرض شد صحیح است فوراً جناب امین‌السلطان را مأمور فرمودند، با دستورالعملهای مؤکده و زحمات زیاد این عمل را موقوف و انحصار را برداشته خوب است که جناب مستطاب عالی در این موقع تشکر این توجه ملوکانه را تلگرافاً به عرض حضور همایونی برسانید امضاء (محمدحسن آشتیانی) (سیدعلی‌اکبرتفرشی) (محمدرضاطباطبائی) (فضل‌الله نوری) (امام‌جمعه) ۱۶ جمادی‌الاولی (۱۳۰۹) (۱)

جواب تلگراف آقایان از میرزای شیرازی

خدمت آقایان عظام دارالخلافه ضاعف‌الله اقدامهم ــ بشارت رفع دخانیه موجب مزید تشکر و امیدواری و دعاگوئی ذات اقدس همایون اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه گردید انشاءالله به همت عاطفت ملوکانه دست خارجه بالمره از ایران کوتاه خواهد شد . (محمدحسن‌الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف ۳۰ شهر جمادی‌الاولی (۱۳۰۹) (۲)

تلگراف حضرت مستطاب‌میرزای‌آشتیانی
به حضرت آیةالله میرزای‌شیرازی‌اعلی‌الله‌مقامهما

به‌عرض بندگان حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای حاج‌میرزامحمدحسن دام ظله می‌رساند عریضهٔ تلگرافی شما تشکر از مراحم ملوکانه درباب رفع امتیاز که به توسط دعاگو به حضور مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام پناه ظل‌الله تعالی خلدالله ملکه و دولته و ادام‌الله ظله‌العالی عرض شده‌بود به عاکفان حضور مبارك به توسط حضرت مستطاب اسعد اشرف اجل افخم وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام اجلاله رسانده ، جواب را به توسط ایشان تحصیل کرده ، مخابره نمودم . معلوم است همواره در دعاگوئی وجود مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس ظل‌الله خلدالله ملکه که سبب قوام دین ودولت است اهتمام داشته و دارند ، که سایر علماء اعلام فضلا از رعیت و عوام اقتدا نمایند و حضرت مستطاب اجل وزیر اعظم دام‌اجلاله کمال مسرت و اطمینان امتنان را از تفقدات حضرت عالی از تلگرافاتی که به دعاگو شده و از نظر

۱ــ در اصل: ۱۳۲۷ است ــ محققاً اشتباه شده ۲ــ در اصل: ۲ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

ایشان گذشته دارند و مستدعی هستم که در مظان اجابت دعا از نظر حضرت عالی نروند . (الداعی المخلص محمدحسن الاشتیانی)

تلگراف حضرت آیةالله میرزای شیرازی
به جناب حجةالاسلام میرزای آشتیانی اعلی الله مقامهما

بسم‌الله الرحمن الرحیم. خدمت جناب مستطاب شریعتمدار افتخار المجتهدین العظام حجةالاسلام آقای میرزا محمدحسن سلمه‌الله تعم ، تلگراف جناب عالی در باب رفع امتیاز دخانیه و اعلان بر ترخیص استعمال ، به موجب نوشتهٔ احقر رسید . البته آنچه صلاح دانسته‌اید ، عین صواب است . و من بعد هم منعی از استعمال چنانچه اعلام فرموده‌اید نیست ، و الحق از مراحم ملوکانه که مایهٔ قوام دین و دولت بود ، کمال امتنان و شکرگزاری دارم . تلگراف تشکری به حضور مبارك عرض کرده‌ام که انشاءالله به مرحمت جناب عالی خواهد رسید و از حسن اقدامات و اهتمامات جناب مستطاب اجل آقای امین‌السلطان دام اقباله‌العالی هم جناب عالی اظهار کمال امتنان احقر را خواهید فرمود عریضه‌ای هم به خضور مبارك با جواب رقیمهٔ جناب اجل زید اجلاله به صحابت جناب مستطاب عمدةالفضلاء والمحترمین حاج میرزا باقر واعظ ایدالله افاداته که برای اظهار شکر این نعمت به طهران معاودت نموده انشاءالله خواهد رسید .

(الاحقر محمدحسن الحسینی)

تلگراف تشکر حضرت آیةالله
میرزای شیرازی به حضور اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ به توسط جناب مستطاب شریعتمدار افتخار المجتهدین العظام حجةالاسلام آقامیرزا محمدحسن سلمه‌الله تعالی ـ به‌شرف عرض حضور اعلیحضرت اقدس شاهنشاه خلدالله ملکه می‌رساند . بشارت رفع اختصاص دخانیه بر حسب تلگرافات علماء اعلام دارالخلافه کثرالله امثالهم موجب کمال شکر گزاری و امیدواری و سبب مزید دعاگوئی گردید ، بر اهالی مملکت لازم است به مرزبانی شاهنشاه اسلام پناه اعزالله نصره مباهات نمایند . که با کمال استقلال و نهایت مطاوعت رعیت همین که محقق شد که این اختصاص منافی ملت و بر عموم رعیت شاق است محض اعلاء کلمهٔ ملت و رفاه عموم رعیت صرف توجه ملوکانه و همت خسروانه فرموده به استمداد از میامن الطاف امام‌زمان عجل‌الله ارواحنافداه بالمره رفع همهٔ مفاسد مترقبه را فرموده‌اند و این سنت عادلانه را ، که واقعاً موجب حفظ دین و دولت و مایهٔ احیاء مساعی جمیلهٔ سلاطین سلف شکرالله مساعیهم و سرمشق ملوك اعصار لاحقه در نشر عدل و ترفیه حال رعیت و محافظت حدود

دولت و ملت و بسط بساط امن و امان بود اجراء فرموده‌اند ، تا دلیل فرط معدلت و رعیت پروری شاهنشاه اسلام پناه خلدالله‌ملکه باشد و این معنی سبب مزید تشکر کافهٔ علماء و عموم رعایا گردید . همواره از حضرت احدیت عز اسمه خواستارم که نعمت وجود سلطان عادل و پادشاه دین پرور را مستمر فرماید و ظل عواطف ملوکانه را بر مفارق مسلمین جاوید و پاینده دارد .

(الاحقرمحمدحسن‌الحسینی)

تاریخ وصول تلگراف شهر رجب‌المرجب(۱۳۰۹)

جواب تلگراف مزبور

از طرف‌اعلیحضرت ناصرالدین‌شاه قاجار

جناب مستطاب‌حجة‌الاسلام آقای‌حاج‌میرزامحمدحسن‌شیرازی‌سلمه‌الله‌تعالی تلگراف نامهٔ آن جناب متضمن تحسین‌الغاء عمل تنباکو و شکر نسخ قراردادی که موجب بعضی توهمات و شکایت‌ها شده بود ملحوظ افتاد ، نیت پاك آن جناب در اصلاح اسلام و مسلمین و خیر دولت و دین معلوم است . البته از نظر حق آن جناب پوشیده نیست که حفظ صرفه و آسایش رعیت را فریضهٔ ذمت خود شمرده و هرگز از این وظیفهٔ اصلیه غافل نمانده‌ایم ، دعوات خیریه و توجهات مقدسهٔ آن جناب را منتظریم ، در هر مرحله به‌نیات ما مدد کند و آنچه مایهٔ سعادت و سلامت این ملت است به خواست خدا تکمیل نمائیم و انشاءالله به همت آن جناب مستطاب و اهتمام علماء اعلام اساس دین مبین محکم و این اخلاق و معارف که مزیت مسلمین در این است ترویج شود ، تا به عون و عنایت باری‌تعالی بتوانیم تکلیف واجب خود را ادا کنیم . باز از آن جناب التماس دعا داریم.

تلگراف حضرت آیةالله

میرزای‌شیرازی به حضرت آیةالله‌میرزای‌آشتیانی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ــ خدمت سرکار شریعتمدارمجتهدالزمان‌ملاذالانام حجة‌الاسلام آقامیرزامحمدحسن‌سلمه‌الله‌تعالی . سابقاً تلگرافی در امر دخانیات و تعلیق اذن بر وصول خط شریف عرض شده ولی فعلا محرمانه می‌نویسم که در اصلاح این امر ، حال که اولیای دولت قاهره اقدام دارند باید جناب‌عالی بر مکنون خیالات ایشان مطلع باشید و از کیفیت علاجی که در این باب متصدی می‌شود مستحضر شوید ، که مؤدی به فساد دیگری نباشد که در علاج او باز گرفتاری جدید برای دین و دولت دست بدهد و البته عین آن سندی که دولت به فرنگی داده‌اند مسترد خواهند داشت ، که دیگر اجانب امیدی در مملکت ایران نداشته باشند و یکسره مقطوع‌الرجاء بشوند و باید از جانب دولت اطمینان

کاملی به رعیت داده شود و فرمانی مستحکم در رفع ابدی این امر و مختاریت رعیت صادر شود ، که بر بیع و شرای دخانیات در داخله و حمل به خارجه مسلط و مختار باشند و از هر جهت قلوب رعیت از وحشت و اضطراب بیاسایند و از وخامت عاقبت این کار مأمون شوند و با رفاهیت و آسایش مشغول دعاگوئی و شکر گزاری ذات همایون شاهنشاه اسلامیان پناه اعزالله نصرته باشند ، و تا تفصیل مطلب به همین وجه بر خود احقر به تصریح جناب عالی معلوم نشود اذن نمی‌توانم داد حکم به حرمت مستمر است و خوب است همین مطلب را به جناب مستطاب اجل آقای امین‌السلطان دام اقباله العالی در موقع مناسب مذاکره نموده مسئله را موافق صلاح دین و دولت فیصل بفرمائید (محمدحسن‌الحسینی) تاریخ وصول تلگراف (۴ شهر رجب ۱۳۰۹)

صورت تلگراف

امین‌السلطان به‌حکام ولایات ایران

به‌حکام ولایات عموماً بر حسب امر قدر قدرت اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی روحنا فداه ابلاغ می‌شود. بنا به مرحمت و رأفت همایون‌شاهنشاهی نسبت به‌عموم ممالك محروسهٔ ایران بعد از آن‌که معلوم شد که عمل انحصار تنباکو و منوپل آن برعموم اهالی قدری شاق است و از خاکپای اقدس همایونی مستدعی معافی و موقوفی آن شدند . برای آسایش خاطر عموم اهالی و رعایا و تکمیل مزید دعاگوئی وجود مبارك این انحصار و منوپل در تمام ممالك محروسهٔ ایران از امروز متروك و موقوف فرمودند و ضرر و خسارت کمپانی را از ممر دیگر معین و مقرر خواهند فرمود که به‌مرور به‌کمپانی پرداخته خواهد شد . از تاریخ این تلگراف بدانید و به‌عموم اهالی و علماء و اعیان و تجار و غیر هم را اطلاع بدهید تنباکو و توتون و عموم اجناس دخانیهٔ خودشان را به هرکس و به هرقیمت و به هرنحو که میل دارند بیع و شری نمایند . به مأمورین و کسان ادارهٔ دخانیه اگرچه رئیس آنها یقیناً اطلاع داده است شما هم اطلاع بدهید ، که حکم ازاین قرار است و ضمناً به موجب امر همایونی روحنا فداه تأکید می‌شود مبادا نسبت به مأمورین آنها خلاف قاعده و خلاف احترامی حرکت بشود ، که موجب تنبیه و سیاست شدیدی خواهد شد. مردم هم خودشان را از این زحمت آسوده دانند و به دعاگوئی وجود مسعود همایونی وشکرگزاری مراحم کاملهٔ همایون خسروانه بیفزایند وبعضی حرکات جاهلانه را بکلی موقوف نمایند و عرایض تشکرانهٔ علماء اعلام را به‌خاك‌پای مبارك برسانند.

(۱۶) جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ (امین‌السلطان)

تلگراف حاج‌حسن

وکیل‌الدولهٔ کرمانشاهی به‌توسط حاج عبدالرحیم

حضور مبارک بندگان حجة‌الاسلام آقای میرزا روحی‌فداه جسارت به‌عرض می‌نماید ـ علماء دارالخلافه سه طغرا تلگراف به‌حضورمبارک عرض‌کرده و به‌توسط جناب آقای ملك‌التجار دارالخلافه که از اجلاء اشخاص و دوستان فدوی است استدعای بذل مرحمت و عنایت در صدور جواب کرده‌اند . مستدعی آن که از مرحمت جواب، جناب معزی‌الیه وفدوی را قرین سرافرازی و افتخار فرمائید.
(فدوی ـ حسن)

تلگراف آقامیرزا حسن‌آشتیانی

به‌حضرت‌آیةالله میرزای شیرازی

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج عبدالرحیم وکیل‌الدوله . خدمت ملاذالانام حضرت مستطاب‌حجة‌الاسلام‌والمسلمین‌آقای‌حاج‌میرزامحمدحسن‌دام‌عمره و مدظله ـ عرضه می‌دارد که امتیاز دخانیات از داخلهٔ ایران و خارجهٔ آن بکلی به‌همت ملوکانهٔ خسروانه وتدبیرات کافیه ازجانب سنی‌الجوانب اعلیحضرت اقدس شاهنشاه اسلام پناه خلدالله ملکه و دولته به‌توسط حضرت‌مستطاب اجل‌اشرف وزیر اعظم آقای امین‌السلطان دام‌اجلاله وکفایت ایشان از بابت‌آسودگی عامهٔ رعایا و احترام حکم شرع که منسوب به‌حضرت‌عالی شده درباب منع از استعمال تنباکو و توتون رفع شده هرچند سابق براین هم مطلب عرض شده بود چون سربسته بود و فی‌الجمله اجمالی داشت لهذامجدداً حاجت به‌عرض شدکه صریحاً اذن‌کشیدن قلیان و غیره را داده و ضمناً اظهار دعاگوئی از این مرحمت ملوکانه بفرمائید و خدمت حضرت اجل را هم در ملت و دولت منظور داشته باشید .
(الداعی‌المخلص ـ حسن آشتیانی)

تلگراف آقاسیدعلی‌اکبر‌تفرشی

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج‌عبدالرحیم‌وکیل‌الدوله. به‌شرف‌عرض حجة‌الاسلام آقای حاج میرزامحمدحسن ادام‌الله افاضته می‌رسانند که آنچه جناب شریعتمدار ملاذالاسلام به‌عرض رسانیده‌اند مطابق واقع می‌باشد انشاءالله مرحمت فرموده تجویز شرب توتون و تشکر از مراحم ملوکانهٔ خدیوانه خواهند فرمود .
(خادم شریعت مطهره ـ علی‌اکبر حسینی تفرشی)

تلگراف آقاشیخ‌فضل‌الله

کرمانشاهان ـ بغداد ـ به توسط حاج‌عبدالرحیم ـ خدمت حضرت‌مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین ادام‌الله تعالی ظله ـ عرض می‌شود که چون سابقاً به‌حسب

حکمی که از جناب مستطاب عالی سمت انتشار پذیرفت در نهی استعمال دخانیات به مجرد استماع ، عامهٔ مسلمین اطاعت نمودند و بکلی ترك کردند و فعلا نیز متروك است. از آنجا که ذات‌اقدس همایون‌اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه دین‌پناه ابدالله شوکته همواره به‌تبعیت قواعد دین مبین کمال اهتمام و بذل جهد می‌فرمایند به توسط حضرت مستطاب اجل‌اشرف وزیراعظم آقای‌امین‌السلطان و کفایت ایشان استدعای حضرت عالی و رعایت رعایای ممالك محروسهٔ ایران رأفت و مرحمت فرمودند . امتیاز انحصاری که به خارجه مرحمت شده بود موقوف و ید خارجه را از تصرفات دخانیات ایران در داخله و خارجه کوتاه و مسلوب‌الاختیار فرمودند و حسب الامر اقدس اعلانات شافی به عموم رعایا شد ، که با کمال امیدواری به مراحم ملوکانه به دعاگوئی و کسب تجارت خود کمافی‌السابق من غیر تفاوت باشند و سابقاً به نحو اختصار تلگرافی دایر به تشکرات عرض شده بود. چون فعلا رفع مانع بکلی شده و بالمره امتیاز را برداشته امر به حد خودکمافی‌السابق رسید . مستدعی از حضرت عالی آن که به عبارت صریح واضح بعد از تشکر از مراحم ملوکانه اجازه بفرمائید که خلق مشغول استعمال دخانیات کمافی‌السابق باشند و از مکاسب خود باز نمانند و مشغول به دعاگویی سلامت ذات‌اقدس همایون شاهنشاه دین‌پناه متع‌الله‌المسلمین بطول بقاء دولته باشند، و این عرایض صادقانه از احقر فضل‌الله نوری است. به نشان و علامت تفویض وکالت مطلقه در امر مرحوم حاج محمدعلی‌اصفهانی شهیر به‌تاجر شاهرودی. فوراً جواب لازم است سلام‌علیکم و رحمة‌الله وبرکاته (شیخ‌فضل‌الله نوری)

تلگراف آقای سیدمحمدرضا طباطبائی

کرمانشاه - بغداد ــ به توسط جناب وکیل‌الدوله دام‌مجده ــ خدمت جناب مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن ادام‌الله ظله، عرضه می‌دارد: مسئلهٔ انحصار دخانیات همان‌قسم است که آقایان عظام سلمهم‌الله مشروحاً معروض داشته‌اند. فی‌الحقیقة بندگان اقدس همایونی خلدالله ملکه وسلطنته در آن مرحمت تمامی به عموم ملت ایران تفضل فرموده و کلیهٔ این فقره صورت قدیم شد و حضرت اجل اشرف وزیراعظم ، آقای امین‌السلطان دام‌اجلاله، لازمهٔ جد و جهد را در رفع این کار به‌عمل آوردند. اکنون استدعای همه آن است که معجلا اجازهٔ استعمال تنباکو و توتون را مرحمت فرمائید که در تأخیر اجازه خدا نخواسته فسادی مترتب نشود. به‌احتمال این که جناب‌آقای آقاسید محمداخوی به سمت کربلا مشرف شده باشند مستقیماً جسارت شد .

(اقل‌خدام اهل‌علم ــ سید محمدرضا)

تلگراف آقامیرزا زین‌العابدین امام‌جمعهٔ تهران

بغداد - به توسط حاج عبدالهادی تاجر استرآبادی- خدمت حضرت‌حجة‌الاسلام والمسلمین آقای حاج میرزامحمدحسن دام ظله‌العالی، در فقرهٔ دخانیات تفصیلی واقع گردید که عرضش حضور عالی لازم است . سواد دستخطی از حضرت عالی معروف گردیدکه عین عبارت این است :

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم - الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان صلوات‌الله علیه است »

(حرره‌الاحقر ـ محمد حسن‌الحسینی)

بعضی گفتند دستخط حضرت عالی این نیست بعضی گفتند هست چون نسبت به حضرت عالی داده شده بود، شاهنشاه اسلام پناه به جناب امین‌السلطان امر فرمودند امتیاز دخانیات بکلی موقوف و برداشته شود و به حالت اولیه رجوع گردد و به زحمت زیاد امتیاز و انحصار دخانیات را از خارجه و داخله برداشتند و داعی و سایر آقایان علماء به شکرانهٔ این مرحمت تلگرافی حضور حضرت عالی عرض نمودیم. جواب رسید چون تصریح نسبت به‌حلیت قلیان نشده بود بین عوام غائله مرتفع نشده‌است . حالا لازم شد تلگرافاً عرض‌کنم که چنانچه قلیان حرمت ابدی دارد تلگراف فرمائید که دیگر احدی قلیان نکشد و چنانچه اصلا حرمت نداشته و یا بعد از رفع علت و برداشتن امتیاز حرمت پیدا کرده نیز مفصلا تلگراف فرمائید، که جمیعاً اطاعت نموده و رفع تردید و فساد عوام بشود. تعلیقه‌ای که در حق جناب شریعت‌مآب آقای حاج سیدعلی‌اکبر سلمه‌الله تعالی فرموده بودید کتباً جواب عرض کرده‌ام. علاوه براین تلگراف که می‌فرمائید جواب این عریضه را نیز کتباً دستخط مبارك به‌اذن و رخصت یا حرمت قلیان و منع مفسدین فرمائید که لازم است . (امام جمعه)

جواب مکتوبی که امام جمعه نوشته است چون محتوی بر مطالب تاریخی است در این مقام درج می‌نمائیم :

مکتوب امام جمعه به حضرت آیة‌الله‌شیرازی

به‌شرف عرض عالی می‌رساند - تعلیقهٔ شریفهٔ حضرت‌حجة‌الاسلام عالی‌مدظله که به داعی مرقوم فرموده بودند زیارت نمود و کمال مسرت از سلامت وجود مقدس حاصل گردید . حضرت احدیت جل اسمه را به تمام نعمائی که به اهل اسلام عنایت فرموده شکر می‌کنم ، خصوصاً به نعمت وجود مبارك حضرت عالی که به اهل اسلام عنایت فرموده سلامتی وجود مبارك را از درگاه احدیت مسئلت می‌کنم ، که بحمدالله ترویج شرع باآن وجود مبارك است . در فقرهٔ جناب

شریعتمدار آقای آقاسیدعلی اکبر سلمه‌الله تعالی اظهار مرحمت فرموده بودند، خداوند شاهد حال است که از وقتی که واقعهٔ ایشان را شنیدم در اصلاح آن کوتاهی نکردم و آنی آسوده نبوده‌ام و بعد از آن که به سمع مبارك اعلیحضرت اقدس همایونی خلدالله ملکه رسید که با ایشان این نوع حرکت شده‌است، نهایت افسردگی بر ایشان دست داده‌است و درصدد تلافی و اصلاح برآمدند و جناب اجل افخم عالی وزیر اعظم دام اقباله هم نهایت اهتمام را در اصلاح این مسئله فرمودند. به جعل اکاذیب خاطر شاهنشاه اسلام پناه را از مفسده مشوش نموده عرض نموده بودند که جناب سید در منبر صریح گفته که تمام فرنگی‌ها را که در شیراز هستند باید کشت و جمعی را ایشان برای کشتن فرنگی و خلاف مذهب در دور خود جمع آوری نموده، قلب مبارك شاهنشاهی را مشوش از این فقرات نمودند. این بود که همین‌قدر که تلگراف فرمودند که جناب آقای معظم به زیارت عتبات مشرف شوند، چند وقتی در شیراز نباشند کسانی که سابقهٔ عداوت با ایشان داشتند آن حرکات خلافی که به سمع مبارك رسیده و نسبت به جناب ایشان کردند و خدا و رسول و ائمه را به غضب آوردند. خداوند آنها را لعنت کند، که برای چند روزهٔ دنیا این قسم حرکات می‌کنند و سید بزرگواری را به این صدمات می‌اندازند، از برکات اجداد طاهرین و توجه خاطر مبارك امیدوارم که امور جناب ایشان بعد از ورود به طریق دلخواه حضرت عالی و ایشان انجام داده شود. ولی همین قدر عرض می کنم و لازم دانستم که جسارت کنم که قلب مبارك شاهنشاه اسلام‌پناه راضی به این قبیل اموراتکه عرض شده و می‌شود نبوده و نیست و هرگز به این‌که کفر به اسلام غلبه پیدا نماید نبوده و نیست و نخواهد بود. و هم‌چنین جناب اجل وزیر اعظم دام علاه که در این جوانی مبری و مبری از کافهٔ معاصی است و مطیع شرع و شریعت، و اخلاصی نسبت به سادات خاصة دارد که هیچ یك از دولتیان مثل او نیستند (۱) و هر امری‌که از حضرت عالی نسبت به ایشان صادر بشود در اطاعت و اجرای آن حاضر بوده و هستند. در رقیمهٔ مبارکه که به داعی مرقوم فرموده بودند اظهار مرحمت و عنایت هم به ایشان فرموده بودند، لهذا لازم دانست که بعضی از حالات ایشان را به عرض عالی برسانم و خود ایشان هم عریضه محض اظهار ارادت و اخلاص به حضور مبارك عرض نموده‌اند. چنانچه صلاح دانند جواب عریضهٔ ایشان را مرحمت

(۱) وقتی که مثل امام جمعه کسی این گونه ترویج و تعدیل نماید از مثل امین‌السلطان فاسقی و ظالمی که او را به مرتبهٔ عصمت رسانیده‌است، دیگر ما از سایرین چه بنویسیم. همین مدایح بی مأخذ بود که ما را به آن روز نشانید.

فرمایند که بیشتر مایهٔ ارادت ایشان خواهد شد . منتظر صدور اوامر و نواهی حضرت عالی بوده و هستم . خداوند وجود مبارك را از برای اهل اسلام پاینده بدارد . (الامر العالی مطاع واسئلکم الدعاء)

در نوزدهم ماه جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ چند تلگراف از سامره رسید که عیناً درج می‌شود :

تلگراف حضرت آیةالله

میرزای‌شیرازی به حضرت حجةالاسلام میرزای‌آشتیانی

سرکار شریعتمدار افتخارالمجتهدین‌العظام ، عمادالاسلام ، آقامیرزامحمد حسن سلمه‌الله تعالی ــ تلگراف جنابعالی و سایر علماء اعلام در باب رفع دخانیه رسید . اگر چه به مراحم ملوکانه و التزام شاهنشاه دین پناه خلدالله ملکه به احکام شرع و فرمودهٔ جنابعالی و سایر علماء کثرالله امثالهم کمال وثوق و اعتماد هست ولی چون تلگراف در این وقت محل اعتماد نیست ، متوقع آن‌که به خط شریف تصریح فرموده که اختصاص بالکلیه از داخله و خارجه به‌حسب واقع از ایران مرتفع و دست اجانب را از این عمل بالمره قطع نموده‌اند و احتمال عود و تبدیل و تبعیض به هیچ وجه نیست تا سبب خاطر جمعی این جانب شود و الا به موجب شریعت مطهره استعمال دخانیات جایز نیست و حکم به حرمت‌کماکان برقرار است تغییر نخواهد یافت .

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف حضرت‌آیةالله

میرزای‌شیرازی‌به جناب امام جمعهٔ طهران

جناب مستطاب‌ملاذالانام ، ظهیرالاسلام ، آقای امام‌جمعه سلمه‌الله‌تعالی تلگراف جنابعالی در باب دخانیه رسید، از صدور حکم سابق و ارتفاع آن سئوال فرموده بودید . بلی سابقاً حکم کرده‌ام و هر چند جنابعالی و سایر علماء اعلام تصدیق به رفع اختصاص فرموده‌اند و نهایت اطمینان و سکون نفس به معدلت و حسن نیت اعلیحضرت ظل‌الله‌عز نصره دارم ؛ ولی به جهت عدم اعتماد بر طریق تلگراف در این اوقات فعلا رخصت موقوف است بر این که از طریق معتبر و فکر،واقع حال برخود حقیر معلوم شود و خود اخبار می‌کنم و الاحکم به حرمت کمافی‌السابق باقی است . رقیمهٔ شریفه که در امر جناب مستطاب شریعت مآب آقاسیدعلی‌اکبر فرموده بودید و مشتمل بود بر رقیمهٔ جناب مستطاب‌اجل آقای امین‌السلطان‌دام‌اقباله رسید . اقدامات و اهتمامات جناب‌اجل موجب امتنان شد . از صدق نیت و حسن فطرت ایشان همین قسم مترقب بوده و هست و

انشاءالله تعالی در پیشرفت مقاصد راجعه به صلاح دین و دولت به استمداد از توجهات امام عصر (عج) کمال همراهی و مساعدت خواهند فرمود. جواب کتبی انشاءالله با پست می‌رسد.

از وصول این جوابها که بدین صراحت و وضوح در منع از دخانیات تأکید و تشدید شده بود بر تشویش و اضطراب اولیای دولت افزوده، این بود که اولیای دولت اظهار این تلگرافات را موافق صلاح وقت ندانسته به تلگرافخانهٔ دارالخلافه و سایر تلگرافخانه‌های بلاد محروسه قدغن اکیدی شد، که در این خصوص هر تلگرافی که منافی مقاصد حالیهٔ دولت باشد پنهان داشته، اصلا اظهار ندارند. لهذا تلگرافاتی که در این خصوص از جانب حجةالاسلام به سایر بلاد محروسه نیز فرستاده شد، همه جا مأمور تلگرافخانه پنهان داشته و تا این غائله در میان بود اظهار ننموده‌اند. صورت پاره‌ای از تلگرافات را که به وسایلی چند بدست آورده‌ایم عیناً درج می‌نمائیم.

تلگراف به تبریز

تبریز - جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام ظهیرالاسلام، آقای حاج‌میرزا جواد آقادام‌علاه - از آذربایجان سؤالاتی از حکم‌حقیر به حرمت استعمال دخانیات رسیده. بلی حکم کرده‌ام ولی اکنون تغییر نیافته و بر قرار است و تا خبر محقق به رفع حکم از خود حقیر به جنابعالی نرسد البته امر به استمرار ترك بالمره خواهید فرمود.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به اصفهان

اصفهان - جناب مستطاب شریعت‌مآب آقای حاج‌شیخ‌محمدتقی سلمه‌الله تعالی - از اصفهان سؤالاتی از حکم حقیر به حرمت دخانیات شده بود. بلی حکم کرده‌ام و فعلا حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم حکم منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به شیراز

شیراز - جنابان مستطابان شریعتمداران آقامیرزامحمدعلی و آقاشیخ‌محمد حسن سلمهماالله تعالی - سؤال از حکم حقیر به حرمت استعمال دخانیات فرموده بودید. بلی حکم کرده‌ام و فعلا حرام است و تا رفع ید فرنگی بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق معلوم نشود و خود اخبار به رفع نکنم، منع باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست.

(محمدحسن‌الحسینی)

تلگراف به کرمانشاه

کرمانشاهان ـ جناب مستطاب عمدة‌العلماءالعظام، آقای حاج آقاسلمه‌الله‌تعم (الی آخر مثل سابق است)

تلگراف به یزد

یزد ـ خدمت سرکار شریعتمدار آقای آقامیرسیدعلی‌مدرس‌دام‌علاه ـ از تفصیل احکام محکمهٔ بندگان حضرت مستطاب‌حجة‌الاسلام‌دام‌ظله‌العالی به حرمت استعمال دخانیات بای نحوکان البته اطلاع دارید ولی اکنون بر حکم باقیند و مقرر فرموده‌اند که مادام که رفع امتیاز بالمره از داخله و خارجه به طریق تحقیق بر خودشان محقق نشود و اعلام جدید به رفع حکم نفرمایند، حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. دستخط مبارك به همین مضمون خواهد رسید. (حسین‌النوری)

تلگراف به سبزوار

سبزوار ـ جناب مستطاب‌عمادالاسلام آقای آقامیرزاابراهیم‌شریعتمداردام علاه ـ چون به جهت مفاسد مداخلهٔ اجانب در بلاد اسلام بندگان حضرت‌حجة‌الاسلام دام‌ظله‌العالی حکم به حرمت استعمال مطلق دخانیات بای نحوکان فرموده‌اند که البته به اطلاع جناب‌عالی رسیده، محض اعلاء کلمهٔ حق عرض می‌شود که فعلا هم حکم به حرمت باقیند و تا رفع مداخلهٔ آنها از داخله و خارجه به خودشان محقق نشده اعلام به رخصت نفرمایند حکم به حرمت باقی و اجتناب لازم و رخصت نیست. (حسین‌النوری)

تلگراف به طهران به‌تاریخ ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۹

جناب شریعتمدار آقاشیخ‌فضل‌الله‌نوری سلمه‌الله‌تعالی ـ از طهران جمعی سؤال نموده‌اند از حکم حضرت حجة‌الاسلام در خصوص دخانیات، عجب است، بلی‌حکم صادر مجدداً هم به دستخط مبارك با پست می‌رسد. (حسین‌النوری)

در اواخر ماه جمادی‌الاولی ۱۳۰۹ مقالهٔ سودمندی از طرف یکی از علماء نوشته و به در و دیوارها چسبانیده و در مدارس و مساجد انداخته که صورت آن از این قرار است:

مقالهٔ ملی

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ در مسئلهٔ توتون و تنباکو و شخص مستأجر انگلیسی و حکایت منع از استعمال آنها که منتسب به رؤساء ملت گردیده است منباب‌المقدمه عرضه می‌دارد، که از اصول موضوعه و مسلمات تمام ارباب عقول است، که باید شخصی که مالك نقطه‌ای از نقاط است سد احتمالات ورود اجنبی را بر آن نقطه بنماید. حتی هر گاه عاقل احتمال بدهد فلان که اقرب

مردم است به او ، اگر چندی در خانهٔ او بنشیند اظهار مالکیت خواهدنمود و اخراج نتوان کرد مگر به مشقت ، فرمود از اول ممنوع از دخول خواهد بود چه رسد به این‌که اگر کسی دشمن قوی پنجه داشته‌باشد و احتمال بدهد شاید شبیخون به خانهٔ او بزند یا در صدد قتل او بر آید وی را راحت نشاید و ثقبات و ثغور آن خانه را کمال محافظت و مراقبت باید بنماید . و دیگر آن که الملك عقیم از شیم نفوس و مسلمات ملوك است چه بسیار عقود و عهود نبود بسته شد و به صلاح حفظ مملکت و سلطنت در انتقاض آن منتقض گردیده و دشمنان را به ایمان مغلظه مطمئن ساخته پس از استیلاء از پایش در آوردند. و دیگر قطع حاصل از تجربه که عبارت از تکرر مشاهده است از اصول برهان و امور قوی بنیان است و به تکرر مشاهده از حالت اهالی انگلیس و مکر و خیال آن‌ها نسبت به اهالی هندوستان و مصر و سایر جاها واضح و هویداکالشمس فی‌وسطالسماء گردیده ، که قرارداد آنها پایه و اصلی ندارد . چنانچه در بدو ضبط هند به اسم تجارت رعایای آنجا را تبعه ساخته و از خود هم جماعتی منضم نموده بالاخره بدون زحمت منازعه بر تمام مملکت استیلا یافتند و به قرارهای اولیه وفا ننمودند ، مصر را هم به همین نهج مقهور ساختند و الان آن نابکاران در صدد ضبط و بردن مملکت ایران بر آمده‌اند اعاذناالله تعالی من ذلك. از طرف فارس که اول ثغور اسلام است راه را مفتوح ساخته و در سرحد خراسان که از موقوفهٔ قدیمهٔ آستان ثامن‌الائمه (علیه‌السلام) است بنای شهر به آن تفصیل گذاردند و اسباب و آلات جنگ در آن نقطه به نحو اتم و اکمل فراهم آوردند . مستأجر تنباکو را چه واداشته که همچو بنای عظیمی به اسم محل تنباکو در نقطهٔ باغ ایلخانی که مشرف بر تمام شهر و ارك و سایر نقاط این شهر است بنماید . قریب چهار ذرع عرض دیوار از گچ و آجر ساخته‌اند مانند ، کشتی زره پوش توپ بر او گردش می‌کند با این که برای او ممکن بود سرای امین‌الملك را خالی ازاغیار اجاره نماید. از کجا به اشارهٔ دولت آن‌ها نباشد بلکه مظنون این است که تمام این مخارج گزاف از مالك مملکت آن‌هاست و الا تاجر را چه کار به هفت کرور یا دوازده کرور مخارج اجاره داری بنماید . کی می‌تواند اصل مایهٔ خود را از این اهالی فقیر ایران دریافت دارد . از کجا می‌توان اطمینان تحصیل نمود که در بارهای قماش و تنباکو و غیره توپ و تفنگ به این محل حمل ننماید که در مقام حاجت بکار برند و تمام شهر را در آن واحد خراب و منهدم سازند . به اسم مفتش تا سی تومان به سرکردها دادن و غلامها در اطراف مهیا ساختن دلیل واضحی است بر طول

آمال و بلندی خیال و دفع ضرر مظنون ، بلکه محتمل عقلا لازم و از آنجائی که امام عصر حجة بن الحسن (عجل الله فرجه) را توجهی تام است به شیعیان و بقاء سلطنت سلطان ایران چنان که متکلمین فرمایند وجوده لطف و بقائه لطف آخر از بابت لطف جاری فرمود به قلم شریف جناب مستطاب قبلة الانام حجة الاسلام آقای حاج میرزا محمد حسن شیرازی دام ظله العالی که از خواص بندگان خدا و شیعیان امام همام (علیه السلام) است و قریب نود سال در خدمتگزاری شرع مبین و ترویج دین خاتم النبیین (ص) زحمات بلانهایة کشیده و متوسل به ناحیهٔ مقدسهٔ امام زمان گردیده که (الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحوکان در حکم محاربه با امام زمان است) و الحق این کلمهٔ جامعهٔ شریفه که مشتمل بر معانی کثیره است داخل در امثال توقیعات رفیعه و الفاظ صادره از لسان صاحب الزمان (عجل الله فرجه) است و چنان ابهت و وقعی در قلوب وضیع وشریف و عالم و جاهل افکند که با هزار توپ و تفنك ممکن نبود ممانعت این خلق را از شرب دخانیه کرد . گویا منادی امام عصر (عجل الله فرجه) ندا در داد که ای مطیعین امام (عجل الله فرجه) حفظ اسلام موقوف به عدم استیلای کفار است ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا . دادن تنباکو و توتون به دست کفار مثل سایر چیزها سبب استیلاء و رخنه و کثرت نفوذ آنها است و بالمآل سلطنت شیعه به ید بد آنها قرار خواهد گرفت . پس چیزی که ممکن الترك است باید تمام مردم فعلا ترك کنند لعل الله یحدث بعد ذلك امراً و حفظ بیضهٔ اسلام داخل در اصول و فرائض عینیه است ، بر تمام آحاد مسلمانان با عدم من به الکفایة واجب عینی است و اصل مسئلهٔ ما داخل در احکام و موضوعات مستنبطه نیست ، تا این که اطاعت آن تنها بر مقلدین واجب باشد بلکه از قبیل حکم در موضوعات صرفه است که اطاعت حکم حاکم شرعی مطاع بر مجتهد دیگر و مقلدین لازم و متحتم است. به مقتضای فرمایش حضرت صادق (علیه السلام) (اذا حکم بحکمنافلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الرادعلیه راد علینا و هو علی حدالشرك بالله تعالی) مثل حکم جناب حجة الاسلام میرزا ادام الله ظله العالی حکم حجت امام عصر است بر خلق و نقض حکم ایشان نقض حکم امام (عجل الله فرجه) است و وسوسهٔ بودن حکم از جناب ایشان مثل وسوسه در قرآن است که آیا کلام خلق است یا فرمایش خالق گذشته از این که خط و مهر ایشان بالعیان دیده شده است. این کلمهٔ شریفه نظیر توقیعات رفیعه است که بر این عالم ربانی که داخل در مرتاضین و اهل الله و خواص اولیاست ورود نمود و انقطاع سفارت در غیبت کبری منافی با ورود توقیع بر خواص نیست چنانچه

بر شیخ مفید و دیگران نازل گردید. نعوذ بالله من‌سیئات‌العمل و قبح‌الزلل و به نستعین.

این مقاله نیز در رفع شکوك و شبهاتی که در این خصوص به اذهان مردم عوام جا داده شده خیلی مؤثر و مفید افتاد.

صورت اعلانی روز جمعه بیست و سوم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۰۹ به دیوار شمس‌العماره و سایر گذرها و مجامع شهر چسبانیده بدین مضمون که:

برحسب حکم جناب حجةالاسلام آقای میرزای‌شیرازی یوم‌دوشنبهٔ آتیه جهاد است مردم مهیا شوید.

این شایعهٔ شورانگیز دروغین به‌زودی در شهر منتشر گردیده عامهٔ مردم را مهیج گردید، مردم راستی به خیال جهاد افتادند. در صدد کارسازی تهیه و تدارك و فراهم کردن اسلحه بر آمدند و آذوقه جمع و فراهم آوردند. مردمان در مقام وصیت و وداع با اهل و عیال خودشان به ناله صدا بلند نمودند فرنگیانی که مقیم دارالخلافه بودند از سفرا و غیر هم همگی از این معنی سخت مضطرب و پریشان شده برای حفظ خودشان از دولت در این خصوص امنیت و اطمینان طلبیدند که ما به اطمینان دولت بدین مملکت آمده‌ایم اکنون که مردم ملت را حکم به جهاد آمده و رعیت در خیال شورش و ستیزگی با دولتند تکلیف ما چیست؟ و از طرف حفظ خودمان چگونه و به چه وسیله مطمئن باشیم؟ اولیای دولت که در بارهٔ خود و حرمسرای سلطنتی و سایر اجزاء سلطنت به‌غایت مضطرب و هراسان بودند از این اطمینان خواستن خارجه نیز چند درجه بر وحشت و اضطراب ایشان افزوده، لذا از یك طرف مستمسك به اذیال علماء گردیدند که این شایعه را تکذیب کنند. از یك سو مجلسی در دربار تشکیل دادند که صورت آن مجلس از این قرار است:

اجزاء حضار مجلس از طرف ملت: جناب آقامیرزاحسن‌آشتیانی ـ جناب آقا سید علی‌اکبرتفرشی ـ حاج شیخ‌فضل‌الله‌نوری ـ جناب امام جمعه ـ جناب آقاسیدمحمدرضا طباطبائی ـ جناب آقاسیدعبدالله‌بهبهانی ـ جناب آخوندملامحمدتقی‌کاشی. اجزاء حاضرین مجلس از طرف دولت: نایب‌السلطنه‌کامران‌میرزا ـ وزیراعظم‌امین‌السلطان ـ حاج‌امین‌السلطنه ـ امین‌الدوله ـ مشیرالدوله ـ قوام‌الدوله ـ مخبرالدوله.

از جانب ناصرالدین‌شاه صورت فرمان امتیاز نامه عمل این امتیاز را به میان گذارده که بر حسب امر همایونی شما که علماء شریعت و رؤسای ملت هستید صورت این امتیازنامه را ملاحظه بفرمائید و در خصوص قرارداد عمل این امتیاز هرگونه تعهد و شرطی که دولت به موجب این امتیازنامه برخلاف مقاصد ملت و احکام شریعت ملتزم گردیده تغییر بدهید شروع به‌خواندن امتیازنامه کردند. نخستین کلمه‌ای که عنوان فرمان این عمل درصدر

این نامه نوشته شده کلمهٔ (منوپل) است. اولیای شریعت نخست از معنی این کلمه پرسش نمودند جواب گفته‌شد این کلمه لفظی‌است فرنگی و بر حسب وضع این لغت در اصل معنی امتیاز و انحصار است. (منوپل) خرید و فروش تنباکو یعنی انحصار معاملهٔ تنباکو و توتون مملکت به شخص صاحب امتیاز به‌طوری که معاملهٔ این اجناس مخصوص او باشد و در مملکت هیچ کس را حق این معامله جز به اذن و اجازهٔ او نباشد و صاحبان این اجناس مجبوراً باید به او بفروشند و به دیگری نمی‌توان فروخت. پس از شرح و تفسیر این کلمه اولیای ملت فرمودند که این نخستین التزامی است که در این امتیازنامه برخلاف احکام شریعت و اصول مسلمهٔ ملت واقع شده‌است (الناس یسلطون علی اموالهم) در شریعت اسلام مالك در مال خود صاحب اختیار است مالك را از هیچ رو برمالش جبر و قهر نتوان نمود. بنای حك و اصلاح شد. این کلمهٔ اولین باید حك شود. اولیای دولت در این خصوص که اصل عنوان این عمل و تمام مطلب و مدعای ایشان بود به‌کوشش افتاده که بلکه بتوانند به مداهنه و صورت سازی یك نحو کلاه شرعی بر سر این عمل گذارند و بعضی از منتسبان به شریعت که در باطن کمال موافقت و همراهی را با خیالات ایشان داشتند نیز در مقابل علماء بنای لم‌ولانسلم را گذاشتند. علماء نیز در این مقام سخت ایستاده که ما پیغمبران مشرع و شریعت آور نیستیم تا بتوانیم حرامی را حلال کنیم. وظیفهٔ ما علماء اسلام تنها بیان حلال و حرام شریعت اسلام است. حکمی که در این خصوص در شریعت اسلام مقرر گشته همان است که بیان شد، از این گونه جوابهای سخت علماء ابواب هرگونه مداهنه بر اولیای دولت بسته شده، عرصه از هر جهت بر ایشان تنگ گردید. این بود که امین‌السلطان جان مطلب را اظهار نمودکه آقایان بی‌پرده می‌گویم اعلیحضرت شاهنشاهی صریحاً فرموده‌اند تغییر و تبدیل این امتیازنامه از هیچ رو دولت را ممکن نتواندبود. این معنی محال و ممتنع است. شما از این معنی قطع نظرنموده فکر دیگر بکنید. علماء نیز در کمال صفا گفتند ما هم بی‌پرده می‌گوئیم حرام شریعت اسلام را از هیچ رو نمی‌توانیم حلال نمود. مساعدت با دولت در خصوص این امتیازنامه از ما نیز محال و ممتنع است. علاوه بر این‌که غرض دولت از انعقاد این مجلس هرگاه تدبیری برای برداشتن منع و متارکه دخانیات است،شما خود می‌دانید که در این منع ما را از هیچ رو مدخلیتی نبوده و نیست. از جانب رفیع‌الجوانب حضرت حجةالاسلام که نایب امام و حکم جنابش در بارهٔ مجتهد و مقلد نافذ و واجب‌الاتباع است در سرمن‌رأی حکمی به‌منع استعمال دخانیات به تفصیلی که می‌دانید شرف صدور یافته و این حکم به مجرد رسیدن در کمتر از نیمروز در این بلد همه جا شایع و همه‌کس اطاعت نمود ما نیز در این خصوص مانند سایر مردم اطاعت نمودیم. اولیای دولت از این در، راهی به مقصد نیافته از در تهدید بدرآمدند. مشیرالدوله خطاب به علماء کرده و گفت آقایان این امر

برای شما خوبی ندارد . آقا سیدعلی‌اکبرتفرشی ازاین سخن تهدیدآمیز برآشفت که این نامربوطها چیست؟ چه معنی دارد؟ چه می‌کنند ما را؟ قوام‌الدوله به‌سخن درآمد و گفت: برداشتن این امتیاز محال و ممتنع است . باز جناب آقاسیدعلی‌اکبر گفت : گویا رئیس دخانیات و رژی شما باشید. امین‌السلطان گفت:خیر ایشان جناب قوام‌الدوله وزیرامور خارجه می‌باشند . جناب آقاسیدمحمدرضا فرمود اگر این حکم را دولت داده است که باید به امضای ملت باشد و اگر شخص شاه داده‌است که . . . .حقی نداشته و ندارد . اولیای دولت که عرصه را بر خود تنگ یافته از خواندن امتیازنامه صرفنظر کرده شروع به قرائت تلگراف کردند که سابقاً نگارش یافت بالجمله پس‌از مذاکرات بسیار، امین‌السلطان از طرف علماء وکالت گرفت و متعهد شد که بر حسب وکالت از جانب علمای ملت درفسخ و ابطال این عمل اقدامات مجدانه بکار برده و به قدر امکان در رفع این امتیازکوشش نموده از هیچ‌رو فروگذاری نکند . مشروط بر این که علماء هم پس از رفع این امتیاز در خصوص اباحهٔ دخانیات و تکذیب اعلان جهاد مضایقه روا ندانسته . مجلس بدین جا ختام یافت .

آن مقاله و این اعلان باعث شد که سفیر روس هم در سفارت‌خانهٔ روس مجلسی به عنوان ضیافت تشکیل داد که ما صورت آن مجلس را درج می‌نمائیم لکن در این مقام بهتر این است که به مناسبت صورت امتیازنامه را هم درج کنیم وهذاصورته :

صورت امتیازنامه

صورت فرمان امتیاز تنباکو و توتون منوپل خرید و فروش و ساختن در داخل یا خارج ـ کل توتون و تنباکوئی‌که در ممالك محروسه به‌عمل آورده می شود تا انقضای مدت پنجاه سال از تاریخ امضاء این انحصار نامه به ماژورتالبوت و به شرکاء خودشان مشروط به شرایط ذیل مرحمت و واگذار فرمودیم .

فصل۱ ـ صاحبان این امتیازنامه همه ساله مبلغ پانزده هزار لیرهٔ انگلیسی به خزانهٔ عامرهٔ اعلی کارسازی خواهند نمود اعم از این‌که از این کار نفع ببرند یا ضرر این پول هر ساله در پنج ماه از سال گذشته پرداخته می‌شود.

فصل۲ ـ فقط محض تعیین از تنباکو وتوتونی‌که درممالك محروسه به‌عمل آورده‌می‌شود صاحبان این امتیاز ثبت از زراعی که می‌خواهد عمل‌زراعت این‌امتیاز را بکند نگاه خواهند داشت ودولت علیه به حکام محلیه حکم اکیدی خواهد فرمود، که زارعین تنباکو و توتون را مجبور بدادن ثبت نمایند و اذن و اجازه‌نامچه از برای فروش و معامله و غیره توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه و غیره حق خالص صاحبان این امتیاز است و احدی جز صاحبان این امتیازنامه حق صدور اجازه‌نامه‌جات مزبوره ندارند و نخواهند داشت اصناف توتون وتنباکو

فروش که مشغول این حرفتند در کسب و معاملات داخلهٔ خود برقرار خواهند بود مشروط بداشتن اجازه‌نامه‌ها که دارندهٔ امتیاز خواهدداد .

فصل ۳ـ بعد از وضع جمیع مخارج متعلق به این عمل وتقسیم صدوپنج سرمایهٔ خودشان بین صاحبان این امتیاز یك ربع منافع باقی مانده سال به سال تسلیم خزانهٔ عامرهٔ اعلی خواهند نمود. دولت ایران حق وارسی به‌دفاتر هرسالهٔ آنها خواهدداشت .

فصل ٤ـ جمیع اسباب کارخانه و ملزومات این کار که صاحبان این امتیاز داخل ممالك محروسه می‌آورند از جمیع عوارضات گمرکی وغیره آزاد خواهد بود .

فصل ۵ـ حمل و نقل توتون و تنباکو درممالك محروسه بلااجازهٔ صاحبان این امتیاز ممنوع است مگر آنچه که مسافرین برای استعمال یومیهٔ خودشان همراه داشته باشند.

فصل ۶ـ صاحبان این امتیاز باید جمیع توتون وتنباکوئی که درممالك محروسه به عمل‌آورده می‌شود ابتیاع ،درعوض‌آن نقد کارسازی نمایند تاآن درجه‌که قابل استعمال باشد، تمام‌باید تنباکو و غیرهاکه فعلا موجود است ابتیاع نمایند. قیمت‌که باید به عمل‌آورنده‌یا مالك داده شود ، دوستانه بین عمل‌آورنده یا مالك وصاحبان این امتیاز قرار خواهد شد . ولی در صورت عدم رضایت طرفین به حکمیت مرضی‌الطرفین‌رجوع خواهد شد و حکم قطعی مجری خواهدشد .

فصل۷ـ دولت علیه متقبل می‌شود که به هیچ وجه علاوه و اضافه برمالیات و عوارضات و رسوم گمرك حالیه در بارهٔ توتون و تنباکو و سیگار و سیگارت و انفیه تا انقضای‌مدت پنجاه سال از تاریخ امضای این امتیازنامه ننمایند همچنین دارندهٔ امتیاز وشرکای‌او متعهدندکه تمام رسوماتی راکه بالفعل از تنباکو عاید دولت علیهٔ ایران می‌شود کماکان عاید گردد .

فصل ۸ـ هرکس یا کسانی که بخواهند از این فصل گریزی اختیار نمایند مورد سیاسات و مجازات دولت خواهند شد و هرکس یا کسانی‌که در پیش آنها خفیهٔ‌تنباکو وتوتون وغیره به‌جهت فروش این معامله پیدا بشودنیز به جریمه و سیاست سخت دولت گرفتار خواهدشد . دولت علیه حمایت و تقویت صریح هرچه تمامترخود را دربارهٔ جمیع عمال صاحبان این امتیازمرعی خواهد نمود وصاحبان این امتیاز تعهد می‌نمایندکه به هیچ وجه از حقوق خود موافق این امتیاز نامچه تجاوز ننمایند .

فصل ۹ـ صاحبان این امتیاز مختار خواهند بود تمام حقوق یا امتیازات ویا تعهدات‌و غیره خود را به هرکس یا کسانی که میل دارند منتقل نمایند ولی قبل

از وقت‌به اولیای دولت اطلاع خواهند داد .

فصل۱۰ــ عمل‌آورنده یا مالك توتون و تنباکو هروقت توتون یا تنباکوی خود را حاصل نمود باید خود به نزدیکترین وکیل صاحبان این امتیاز اطلاع بدهدکه حاصل ایشان به‌چه مقدار است تا این‌که صاحبان این امتیازنامه بتوانند تعهدات مقررهٔ فوق را در فصل ششم به موقع اجراءگذارند و آن را به زودی ابتیاع نمایند.

فصل۱۱ـ صاحبان این امتیازحق نخواهند داشت اراضی ابتیاع نمایند مگر به اندازهٔ لزوم اجرای این امتیازنامه به جهت انبار و مورد لزوم آن .

فصل۱۲ـ زارعین بر طبق تفصیل شروطات که از جانب صاحبان این امتیاز به همراهی دولت مقرر می‌شود ومحق می‌باشندکه به اندازهٔ(فی) برای حاصل خود پیشکی‌به آنها داده‌شود .

فصل۱۳ـ اگر ازتاریخ امضاء این امتیازنامه تاانقضاء مدت یك سال‌کمپانی اجزای‌آن تشکیل نشود وشروع به‌کار نشود این امتیازنامه ازدرجهٔ اعتبار ساقط وباطل خواهد شد، مگر این‌که جنگ یا امثال آن‌که مانع تشکیل کمپانی باشد واقع شود .

فصل۱۴ـدرصورت وقوع اختلاف ما بین دولت علیهٔ ایران وصاحبان امتیاز، آن اختلاف رجوع به حکمیت مرضی‌الطرفین خواهدشد و درصورت عدم امکان رضایت طرفین حکم اختلاف را رجوع به حکمیت قطعی حکمی به تعیین یکی از نمایندگان دولت اتازونی یا آلمان یا اطریش مقیم طهران خواهدشد .

فصل۱۵ـ این امتیازنامه به دو نسخه ما بین دولت علیه ایران وماژور بایست به‌امضای اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و ثبت وزارت امور خارجه مبادله شده و مضمون فارسی‌آن محل اعتنا خواهد شد. تاریخ مطابق ۲۸ رجب۱۳۰۸ تمام شد .

این امتیازمشئوم را بدین تفصیل‌که مرقوم افتاد درفرنگستان تحصیل نموده به مقتضای آن مآل اندیشی و اتقانی که انگلیسیان را درکار است برای استحکام کار خود که دیگر قابل‌نسخ نباشد حقوق و تعهداتی را که به موجب این‌قرارداد برعهدهٔ دولت ایران می‌داشته به چندین دست نقل و تحویل داده پائی نیز از سایر دول بزرك اوروپ در میان کشید . به خیال خود تا آنجائی که او را در امکان می‌گنجید مطلب را بزرگ‌کردکه دیگر دولت ایران را مجال فسخ و ابطالی نباشد و پس از همهٔ این اساس بندیها و تمهید سایر مقدمات کار به فاصله هفده ماه از معاودت موکب همایونی به مقر سلطنت ، جمعی از فرنگیان به‌نام هیئت کمپانی این عمل به‌آرزوی وصل جوئی مقصود عمدهٔ خودشان با اشتهای هرچه صافتر به ایران شتافتند . در اثنای همین مسافرت عبورشان به اسلامبول افتاده صاحب روزنامهٔ

اختر را با رئیس این جماعت ملاقاتی دست داده ، روزنامهٔ گرامی را در این خصوص مقاله ای است که عیناً نقل می‌شود .

مقالهٔ روزنامهٔ اختر ــ صاحب روزنامهٔ مذکور می‌گوید ما را با صاحب امتیاز در این‌جا ملاقاتی دست داد در آن ملاقات درخصوص شرایط امتیاز صحبتی در میان‌گذشت مومی‌الیه مدعی این شد که انحصار تنباکو و توتون در ایران موجب منافع دولت و زراع تجارت است پرسیدم که اولا از منافع زراع شرحی بیان نمائید که از این معنی چه فایده دارند . گفت که زراع پیش از این محصول را یا نسیه به تجار مملکت می‌فروختند و یا این که با چیت و کرباس مبادله می‌نمودند اما من پس از برداشتن محصول پول نقد خواهم شمرد جواب دادم که این دعوی بی دلیل و سخن ناتمامی است زیرا که زراع همه وقت محصول را به نقد می‌فروختند سهل است که بسا می‌شد سه ماهه پیشکی هم از تجار پول می گرفتند که هنگام درك محصول جنس بدهند و فرقش این است که آنگاه مرد زارع صد نفر مشتری داشت و از روی رواج وقت مالش را به نحوی‌که دلش می‌خواست می‌فروخت . حالا باید تنها به یکنفر بفروشد . آنهم به قیمتی که خریدار معین می‌کند ، پس این معنی موجب مضرت گردید نه منفعت . بفرمائید منفعت دولت از این امر چیست ؟ گفت سالیانه به‌علاوه پانزده هزار لیرهٔ انگلیس ربع مداخل نیز به دولت عاید خواهد شد . جواب داده شد که این نیز حرفی‌است سست به علت این که دولت عثمانی در صورتی که توتون ممالك محروسه خیلی کمتر از محصول تنباکو وتوتون ممالك ایران است سالیانه از ادارهٔ (رژی) یعنی انحصار، معادل هفتصد هزار لیرهٔ عثمانی می‌گیرد ، خمس مداخل نیز به دولت عاید است (ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا) و حال آن که توتونی که به خارج می رود نیز از قید انحصار آزاد است . یعنی هم زراع می‌توانند به خارج بفرستند هم تجار، حتی دولت نیز به ملاحظهٔ رفاه حال زراع و تجار محصولی‌که به خارج می رود حبه و دیناری گمرك نمی‌گیرد تا دست رعیت باز شده رغبت زراع از کاشتن و پرورش دادن آن محصول نکاهد. بنابراین مبلغی‌که سالانه شما به دولت خواهید داد در جنب منافعی که ادارهٔ (رژی) به دولت عثمانی می‌دهد وقعی ندارد یعنی این همه مداخل به کیسهٔ خود شما خواهد رفت . دست تجار هم که از امروز بالمره بسته شد، به علت این که محصولی که به خارج خواهد رفت نیز داخل شرایط امتیاز است معلوم است که صاحب امتیاز چندین تصعیبات در آورده مبالغی به اسم مخارج و منافع انحصار بدان افزوده آنگاه به تجار خواهد فروخت‌که هیچ کس زیرآن بار نتواند رفت. مجملا از این انحصار و امتیاز منافعی به ملك و ملت عاید نخواهد شد سهل است که خیلی ضرر و خسارت از این‌رو به مملکت وارد خواهد آمد که از حالا تعدادآن ممکن نیست این قدر هست‌که در شرایط امتیاز خیلی سماح شده واسطهٔ کار غفلت کرده است چنانچه امروز تنها انحصار برای تنباکوی اصفهان آنهم به استثنای

داخلهٔ مملکت چند تن از معتبران تجار ایران هستند که سالانه بیست هزار لیره به دولت می‌دهند پس از این یکی می‌توان دریافت که در شرایط امتیاز آن چقدر سماح شده‌است . افسوس است که اولیای دولت به چه ملاحظه زیر این بار گران رفته‌اند معلوم است در امثال این کارها که هنوز در ایران رواج نگرفته مأمورین بی‌خبر از وضع کار که تاکنون امثال آن را در ملك خود ندیده‌اند البته از میدان مردمان محیل و چرب زبان و خوش آمدگوی فرنگستان ، گوی نتوانند ربود معایب و مضرات این کار نه چندان است که به نوشتن تمام شود عجالتاً باید سوخت و ساخت تا خدای خود به حال ملت ترحم فرماید .

مجلس ضیافت

پس از آن‌که اعلان جهادیه منتشر گردید و مترتب بر آن مجلس علماء و درباریان منعقد ، امین‌السلطان متقبل گردید که امتیاز را مرتفع سازد ومعامله را فسخ نماید آقایان هم متعهد شدند که شایعهٔ جهادیه را مکذب شوند و در بالای منبر مردم را امر به صبر و تأمل و انتظار تا روز چهارشنبهٔ ۲۱ ماه فرمودند و نیز به مردم رسانیدند که شما با پادشاه طرف می‌باشید و استرداد حقوق خود را جاهدید . این مقاوله و مجاهده را جهاد گفتن خطاست . امام جمعه در بالای منبر به همین مضمون نطق نمود که یك دفعه صدای زنها و ضجهٔ آنها بلند شد که امروز اگر مردان ما مانند زنان در خانه بنشینند ما زنان جامهٔ مردان می‌پوشیم و حق خود را از دست نمی‌دهیم. این چه فرمایش است که می‌فرمائید ما نه با پادشاه طرفیم نه باکس دیگر ما اجراء حکم خدا را خواهانیم. این مذاکرات آقایان اگرچه قدری مردم را ساکت نمود لکن باز از وحشت و اضطراب آسایش نداشتند این شد که سفیر دولت روس مجلسی به عنوان ضیافت ترتیب داده و سایر سفرای خارجه را به انضمام رئیس کمپانی امتیاز «آرسن» نام دعوت‌نموده همگی‌شان‌حاضر آن‌مجلس شدند. پس از پذیرائی ورودشان چون هنگام دور باده رسید، صاحب منزل یعنی سفیر روس خود ابتداء نموده جامی به دست گرفت و این عبارت بگفت : به سلامت اتفاق کلمهٔ ملت اسلام و لاجرعه نوش جان کرد . حضار مجلس از استماع این کلمه که برحسب رسم و عادت مردم فرنگستان این چنین کلمه در چنین موقعی کاشف از کمال اشتیاق و آرزومندی گوینده به این معنی است به‌غایت در عجب شده بدیهی است «سلامتی اتفاق‌کلمهٔ ملت‌اسلام» گذشته از این که بکلی منافی مقاصد عموم فرنگستان است امروزه همان اتفاق کلمهٔ ملت اسلام است که عرصه را بر همهٔ مقیمین این شهر بدین حد تنگ گرفته .

سفیر روس چون آثار تعجب از ایشان مشاهده نمود به گفتار آمده که مرا از ترتیب این مجلس غرض جز این منظورنظر نبود که همگی شماها را در یك مجلس جمع آورده همین عبارت را بگویم و شرح دهم اگر رخصت فرمائید بی پرده سخن کنم ؟ گفتند : همه گوشیم ، تا چه فرمائید . آغاز سخن کرد که آقایان من : امروزه معادل

دوکرور مالیات از اجناس و معمولات فرنگستان از قبیل قلیان و سرقلیان چینی و بلور در جاهای خود موقوف و معطل مانده و حال آنها بالمآل هم معلوم نیست چه خواهد بود و سبب این وضع اختلال‌آمیز همگی را معلوم است که « آرسن » این مرد صاحب امتیاز دخانیه ، عملی را برخلاف آئین مسلمانان با دولت گذرانیده و چون اینگونه عمل مطابق اصول اسلامیه نبوده است رئیس اسلامیان که به مراحل از حدود ایران بیرون است رفع و ابطال این عمل را در این دیده که مسلمانان را از استعمال دخانیات ممتنع دارد در این مقام بر آمده دو کلمه در خصوص منع مسلمانان از این عمل نوشت و فرستاد و این نوشته به محض وصول در ظرف یك نیم روز در شهر به این عظمت همه جا منتشر گردیده و به محض اشتهار این یك دو کلمه نوشته ، تمامی مسلمانان با این‌که هنوز صحت و صدق ایـن نوشته بر اکثر و اغلب محقق نشده بـود ، تنها به احتمال این‌که شاید صحیح باشد این چنین عادت پانصد ساله را یك دفعه چنان‌که می بینند بالمره متارکه نمودند . حالا شمـا سفرای‌محترم که وکلای دول بزرگ اروپا هستید و برحسب وظیفه و منصب بزرگ خودتان نظر در وجوه صلاح و فساد و منافع و مضار دولت و مملکت خود را در عهده دارید معین بفرمائید، که منشاء این خسارت و ضررا و تدارك آن‌را در چه می‌دانید؟ این مطلب تا به این حد هنوز جزئی است و این مقدار ضر را می‌توان متحمل شد ، ولی هرگاه این مرد صاحب امتیاز اندکی دیگر این معامله را دنبال کند و آن مرد بزرگ اسلام نیز برای دفع طرف مقابل بنای تشدید در امر گذارده بنویسد که شرب چائی نیز همین حال دارد هیچ تصور کرده‌اید چه مقدارها مالیه از اجناس و معمولات فرنگستان که لوازم این‌کار است از قبیل قند و چائی و سماور و قوری و سینی و استکان و نعلبکی و غیر اینها بالمره عاطل و باطل مانده، تا چه پایه سکته به کلیهٔ تجارت فرنگستان وارد خواهد آمد؟ این هم گوئیم‌آسان است اگر این مرد مسلم‌القول بنویسدکه تمامی امتعه و اجناسی که ازفرنگستان حمل و نقل به ایران می‌شوند کائناماکان حالش همین و استعمالش روا نیست، بلکه مایحتاج مسلمانان باید مثل سابق از داخل مملکت فراهم شود شماره گرفته‌اید چندین باب بزرگ از تجارت تمامی دول اروپ از این رهگذر مسدود خواهد شد !

این را هم سهل گیریم . هرگاه این شخص بزرگ نافذالکلمه حکم بتی بدهد که بر مسلمانان حتم و لازم است که تمامی فرنگیانی را که در بلاد اسلام منتشرند همگی را باید قتل و اعدام نمود هیچ می‌دانید آن‌گاه چه خواهد شد و چه‌قدرها نفوس از تبعهٔ دول اروپا در این مملکت عرضهٔ دمار و هلاك خواهند شد و این همه نفوس تلف شده را آن‌گاه به چه می‌توان تلافی نمود و حال آن که می‌دانید موافق قانون تمامی دول متمدنهٔ روی زمین هر نفس‌که در بلوای عمومی تلف شود خونش هبا و هدر خواهد رفت زیراکه مؤاخذه داشتن عمومی را در این خصوص از آن رو که تلافی فاسد به‌افسد است نقض غرض و منافی

حاج میرزا حسن شیرازی

متوفی در روز دوشنبه ۸ شعبان ۱۳۱۲ قمری



«... بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الیوم استعمال تنباکو و توتون بای نحو کان در حکم محاربه با امام زمان است عجل‌الله فرجه» صفحهٔ ۱۹

میرزا تقی‌خان امیرکبیر

شهادت ۱۸ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ قمری برابر ۲۱ دی ۱۲۳۰ شمسی



«...از خواجه نظام‌الملک وزیر مشهور معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارك و لرد پالرستون، و ریشلیو وزیر لوئی سیزدهم فرانسه، و پرنس کارچه‌کف روس، به‌حق حق به مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود ...» صفحهٔ ۶۷

مقاصد سیاسیهٔ دول متمدنه خواهدبود .

بعد از این بیانات گفت نه تنها دولت متبوعهٔ من در معرض اینگونه مخاطرات واقع است بلکه دولت متبوعهٔ شما که حاضرین این مجلسید حتی دولت انگلیس نیز دراین مفاسد و مضار شریك و سهیم خواهندبود . من امروز شما خفتگان را بیدار نمودم تا فردا هیچ یك از شما را نزد دولت متبوعهٔ خود عذری نباشد . تا هنوز وقت است پیش از این که این فتنه چنان غلظت و اشتدادی گیرد که رشتهٔ چاره بالمره از چنگ هرکس بیرون شود فکری بکنید .

چون سخن این مرد خردمند کارآگاه بپایان می‌رسد ، تمام سفراء متوجه«آرسن» تنباکوئی شده می‌گویند سخنان این مرد دانشمند همگی درست و تمام است . این وضع فساد آمیز حالی و آنچه از این مفاسد که بدین رشته و ترتیب پیش آمد تمامی دول می‌تواند گردید ، نه منشاء همه اینها توئی ؟ و تحریك این فتنه را بدین‌گونه که امن و امان از مال و جان همگی را در این بلد برداشته شده‌است تو باعث بوده و هستی ، باید البته حکماً هر چه زودتر درصدد علاج کار برآمده یا رأساً فسخ و ابطال این عمل نموده بالمره دست از این کار برداری و یا این که مخصوصاً از رؤسای اسلام در این خصوص امضاء بیاوری .

«آرسن» امتیازی در جواب سفرا می گوید من چگونه دست از این معامله می توانم داشت حال آن که این کار تاکنون زیاده از چهار کرور به رشوه و تعارف و مرسوم و مواجب و تعمیرات و سایر تهیهٔ اسباب و لوازم خسارت کشیده‌ام .

سفیر روس نیز در جواب این حرف او می‌گوید : مسلمانان را می رسد بگویند چون تو از اول می‌دانستی این چنین معامله بر خلاف اصول و قواعد ملت و بدون رضا و امضای رؤسای اسلام است لاجرم این خواهدشد که خود بر ضرر خود اقدام نموده و این مبلغ خسارت را دانسته به کیسهٔ خود وارد آورده‌ای و هرکس دانسته بر ضرر خود اقدام نماید البته غرامت او برکس دیگر نخواهد بود چنانچه این مطلب نیز از اصول مسلمهٔ ملت اسلام بلکه تمامی ملل است .

سفراء نیز در این خصوص تصدیق از سفیر روس نموده، مرد امتیازی بالمره مفحم شده از هرگونه سخنی در جواب بماند. این شد که لاعلاج درآن مجلس از سفرا مهلت می‌طلبد تا به خیال خودش از رؤسای اسلام به رشوه و نوید امضانامه بگیرد . استمهال نامهٔ او را پذیرفته مجلس را برهم زدند بیچاره «آرسن» تنباکوئی متحیر که چه‌کند؟ چگونه چشم از همهٔ این خسارتها پوشیده دست از این عمل برگیرد؟ و اگر نه چگونه در مقابل این دول بزرگ از عهدهٔ جواب بیرون آید . رفته به امین‌السلطان وزیر اعظم درآویخت که من به‌اطمینان دولت اقدام بر این عمل نموده و زیر بار گران این همه خسارت رفته‌ام‌حالا

به سبب این روش وغوغای عمومی مردم مملکت از اصل عمل باز مانده‌ام، سهل است که طرف مسئولیت تمامی دول نیز واقع شده‌ام شما در بارهٔ من از دو کار یکی را اختیار کنید ، یا خسارت‌های مرا غرامت کشیده و تدارك کنید تا کمپانی دست از عمل برگرفته و پی کار خود رفته این فتنه به خود فرو نشیند و یا این‌که دولت ایران اقدام نموده این فتنه و غوغای عمومی را به اجازه و همراهی علماء ملت فرو بنشاند .

امین‌السلطان نخست امضای علماء را متقبل شد ، یکی از علماء را به خانهٔ صاحب امتیاز فرستاد که سه هزار و پانصد تومان هم از این ملاقات برخسارت افزوده گردید که در اینجا قلم نگارندهٔ تاریخ پیش نمی رود و چشم از دو جزء و تاریخ خود که خیلی باعث بیداری خواهد گردید پوشیده و برای احترام و حقوق آن عالم ، رشتهٔ تاریخ خود را به همین مقام ختم می‌کنم که اولیاء دولت دیدند از هیچ رو استخلاص برایشان ممکن نیست لذا خسارت کمپانی رامتقبل شده ویك ملت‌بزرگی را زیر قرض انداخته، پولها پارك ساخته شد و خرج خانمها شد ، قرضی برای دولت و ملت باقی ماند .

وا اسفا ! این قرض را کی می‌دهد ؟ جز بیچاره ملت ! جز از مال رعایا دیگر از چه محل می‌دهد؟ نمی‌دانم شاید ازکد یمین وعرق جبین و اندوخته‌های آبا و اجدادشان نه والله نه بالله.

محل اداء این پولها همان فلاحین و زارعین همان فقراء همان بیچاره‌ها می‌باشند و الا پولی که به کیسهٔ آقا و خان و شاه و وزیر و اعیان رفت دیگر خارج نشده و نخواهد شد ، بالجمله در این مقام این رشته از تاریخ را ختم می‌نمائیم به‌پاره‌ای از مکتوب میرزا علی‌اصغرخان که به مرحوم آیةالله‌میرزای‌شیرازی قدس سره نوشته‌است و هوهذا :

صورت عریضهٔ

امین‌السلطان به حضرت آیةالله‌میرزای‌شیرازی

ملاذالاناما ، حجةالاسلاما ، **قبله‌گاها** ــ چون این مسئلهٔ اعطاء امتیاز تجارت دخانیات به کمپانی در انظار و اذهان محل بعض شبهات گردید و حقیقت آن در پرده خفا مانده‌است و این بنده لازم شمرده سبب اقدام و ارتفاع و جهت الغاء و ارفاع آن‌را من‌البدو الی‌الختم به طریق ایجاز کماهوالواقع به اطلاع خاطر شریعت مظهر جناب‌مستطاب‌عالی‌دامت افضاله برسانم که از بادی و خاتمه آن مستحضر شده بالکلیه کشف غطا از این مسئله بشود .

لهذا به تصدیع می‌پردازد : چون در ایامی که مرحوم میرزاحسین‌خان مشیرالدوله به خدمت صدارت در این دولت جاوید عدت مفتخر بود با کمپانی انگلیس قرار نامه تمدید راه‌آهن را از بوشهر تا گیلان منعقد ساخت و قرارنامهٔ مزبور به قدری متضمن خطرات دولتی و ملتی بود که علاوه بر ثلمهای حقوق

دولتی تمام حدود ملکی و ملتی هباءً منثوراً معدود بود . همان اوقات ذات کامل‌الصفات اعلیحضرت قوی شوکت اقدس همایون ظل‌الله روحنا فداه خطرات مزبوره را به نظر دقت ملاحظه و خود آن مرحوم را به الغاء آن قرارنامه مکلف ومحکوم فرمودند..هر قدر با کمپانی مزبور و دولت انگلیس مذاکره کرد مقصود حاصل نگردیده ، بر اصرار آن‌ها افزود تا مشارالیه مرحوم شد . بعد از آن نیز تا مسافرت اخیرهٔ همایون به فرنگستان این مسئله به حالت اولیه باقی بود، که تقریباً چهارده سال طول کشید و بر قوام ادعای کمپانی و مخاطرات آن افزوده بود . در آن سفر با زحمات و تدابیر و شمول تفضلات خداوندی آن قرارنامهٔ مشئومه لغو و این امتیاز تجارت دخانیات، که آن وقت همچو می‌نمود که به هیچ وجه ضرری برای دولت و ملت ندارد بر قرار شد و از آن مخاطرات عظیمه آسودگی حاصل آمد . بعد از اقدام به اجرای فصول این قرارنامه متدرجاً معایب و مضار مخفیهٔ این امتیاز نیز به ظهور پیوسته زراع و تجار و رعایای دولت علیه به مقام عرض و اظهار مضار مزبوره آمدند. نظر به آن‌که‌ذات ملکوتی صفات همایونی رعایت رعایای دولت ابدبنیاد را که ودایع محترمهٔ رب‌العباد می‌باشند همواره بر عهدهٔ شاهنشاهانهٔ خود فرض می‌شمارند ، از فواید این کار بکلی صرف‌نظر و به امحاء آن عن‌الاصل امر و مقرر فرمودند مخلص نیز با کمال شعف بالجنان والارکان ، مشغول اجراء این ارادهٔ مطاعهٔ مبارکه بود ، که در آن بین از لطایف غیبیه فقرهٔ احتراز شرب دخان الهام و مقوی اصل مقصود محمود همایونی گردیده شوق وجهد بنده نیز در الغاء امحاء این امتیاز به هزار چندان کشیده خالصاً مخلصاً کوشیده تا بحمدالله‌تعالی بکلی محو و کان‌لم‌یکن‌شیئاً مذکورا شده ، عموم رعایا و برایا و تجار و زراع آسوده و آزاد شدند و الان وجهاً من‌الوجوه ولوبقدرالذره احدی از خارجه مداخله در زراعت و بیع و شری و تجارت و حمل و نقل و انتقالات دخانیات ندارد و عاملهائی که در ولایات داشتند بر داشتند برخی هم مشغولند که محاسبات خود را با مردم پرداخته بروند ، بعضی اخراج شده ، عنقریب حوزهٔ ایران از وجود آن‌ها خالی و متخلی می‌شود .

منتهی این است که دولت علیه خسارت وارده بر آن‌ها و مخارج را که کرده‌اند محض رفاه رعیت و اجراء حمایت ملت و ترویج شریعت از ممر دیگر که ضرری بر احدی نخواهد داشت به مرور خواهد داد. الخ .

بقیهٔ مکتوب تعارفات رسمی و خارج از مانحن‌فیه است .

مسافرت مؤلف به کربلا و مراجعت به تهران — درمرحلهٔ سنهٔ۳۲ سنهٔ ۱۳۱۲ به عزم

عتبه بوسی ائمهٔ عراق و تتمیم تحصیل علم و تکمیل اخلاق از طهران حرکت کرده نخست درك فیوضات محضر مرحوم حجةالاسلام حاجی میرزامحمدحسن‌شیرازی را کرده از آن پس به کربلا مشرف شدم درحوزهٔ درس آقا میرزامحمدحسین‌شهرستانی وارد شده از رشحات فیوضات ایشان بهره‌ور گشتم . چون هوای آن سامان مخالف مزاجم بود به حکم طبیب عودت به عجم را عازم گشتم در این وقت نیز مرحوم حجةالاسلام‌حاج‌میرزا محمدحسن‌شیرازی در ماه صیام ۱۳۱۲ بدرود جهان گفت دیگر امیدی در توقف نماند لابد معاودت به طهران نمودم و به خدمت جناب حجةالاسلام‌آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی مشرف شدم و نفحات قدس ایشان بنده را جذب و صفات طیبه و اخلاق مرضیه‌شان دل بنده را به خود جاب نمود و هماره ملازم حضرتش بودم و از معلومات جدیده‌شان بهره‌ور گشتم مساعی جمیله‌شان در ترقی نوع بشر بود و قطع شجرهٔ خبیثهٔ شر، پیوسته مواعظ ایشان در تنویر عقول بود و همیشه جهدشان در تعلیم جهول ، از این‌رو امر به تأسیس مدرسهٔ اسلام نمود و تشکیل انجمن مخفی که در آن نو باو گان وطن و رجال آتیه را به طرز جدید آموزگاری کنم و در این خفتگان بادیه و مردان حالیه را بیداری دهم و ضمناً آنچه از این دو مقصد نتیجه حاصل شود به یادداشت بنگارم و تجارب خود را محفوظ دارم .

شروع در عمل شد . مدرسهٔ اسلام افتتاح یافت و شاگردان آن ترقیات فوق‌العاده کردند و انجمن مخفی نیز تأسیس شد و نتایج آن آشکار گشت و این هر دو سر مشق دیگران شد از آن پس مدارس زیاد دایر و انجمن‌های بسیار تشکیل یافت و یاد داشت‌ها بر اوراق بی‌شمار ثبت گردید که اینك تدوین می‌شود .

در مرحلهٔ ۳۸ سنهٔ ۱۳۲۱ کتاب شمس‌اللغات و شمس‌التصاریف و خلاصةالعوامل و خلاصةالنحو و اصول عقاید و رسالهٔ مسائل لازمه را که از طهارت الی صلح جمع کرده و به امضاء جناب حجةالاسلام آقای حاج‌سیداسمعیل‌صدر اصفهانی رسانیده و ترجمهٔ مقامات حریری و رساله‌ای درمعانی و بیان جمع و تألیف نموده و لذت زندگانی خود را در این مدت چشیده .

فصل دوم

درحالات آقای آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی

که اول کسی است از علمای شیعه وفقهای اثنی عشریه که در امور معاشیه مردم را به طریق تمدن تحریض و ترغیب فرمود.

جناب مستطاب حجةالاسلام آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی ، پسر حجةالاسلام جنت مکان آقاسیدصادق طباطبائی قدس سره ، که مدت شصت سال در دارالخلافهٔ طهران بلکه تمام محروسهٔ ایران رئیس بزرك ملت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقاسیدمهدی است ، که آن سید جلیل در بلدهٔ همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزاسیدعلی کبیر است که معروف آفاق بود، والدهٔ آقا میرزاسیدعلی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی‌الله مقامه است که در حوزهٔ اسلام صیت منزلت و مقامش مستغنی از بیان است والدهٔ ماجدهٔ مرحوم آقاسیدصادق دختر مرحوم آقا سیدمحمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلی‌شاه پیشرو عسکر ایران در جنك با روس بوده ، مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداول است ، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه، و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقامیرزاسیدعلی‌صغیر ، صاحب ریاض معروف به‌شرح کبیر است که خواهرزادهٔ آقای بهبهانی است والدهٔ والدهٔ آقا سیدصادق دختر آقا سیدمهدی بحرالعلوم است و والدهٔ آقا سیدمحمدمجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملامحمداکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی‌الله مقامه است . پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل‌اصیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود و علم عدالت را به دست گیرد (اولئك آبائی‌فجئتنی‌بمثلهم) و این خاندان عظیم‌الشأن زیاده از یك قرن است که افتخار بزرك ملت ایران بلکه تمام حوزهٔ اسلامند و در علم و عمل و زهد تقوی و قبول عامه و مطاعیت و

شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند .
بالجمله جناب آقامیرزاسیدمحمد در نوزدهم ماه ذیحجةالحرام سنهٔ ۱۲۵۷ هجری ، در کربلای‌معلا متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده آن گاه ایشان را به همدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سیدمهدی پرورش یافته ، از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالیه شده ، معقول را در خدمت آقا میرزاابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاق از مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهانگردان دانا بوده و به مطالعهٔ روزنامه‌جات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل ، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با این که مستطیع نبود و حج بیت‌الله بر ایشان فرض نبود به عزم سفر کعبه و زیارت مدینهٔ مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرك و دانایان سترك از راه دریای خزر روانه شد و به واسطهٔ موانعی چند در موسم به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عتبات عالیات سفر کرد و درسامراء خدمت حضرت حجةالاسلام‌میرزای‌شیرازی رسیده ، عزم رحیلش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ خبر ارتحال والد ماجدش را شنید . اهل و اولادش را از طهران به سامره خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینیه شده ، در فضل و فقاهت و ورع و تقوی به‌غایت قصوی نائل و از آن حضرت قدسی‌آیت مجاز و از جملهٔ اصحاب آن حوزه ممتاز گشته ، زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجةالاسلامی ، در آن روضهٔ قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به‌شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرك دین قیام داشت ، بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنهٔ ۱۳۰۹ که واقعهٔ رژی واقع شد ناصرالدین‌شاه از ترقی مرحوم میرزای‌آشتیانی توهم نموده ، خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده‌بود تخفیف بدهد و از مدارج عالیه که ارتقاء جسته بود فرود آرد . چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد ، در طهران کسی را لایق این کار ندانست چه که هر یك از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انظار مقامی گرفته بود و این کس می‌بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند . لابد حضور حضرت حجةالاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقا زاده‌های طهرانی را که مربای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد ، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه واسطهٔ بین شاه و حجةالاسلام باشد ، به عبارت اخری شاه را اعتمادی به علماء حالیهٔ حاضر نیست . مجتهد تازهٔ قریب‌العهدی به تربیت حجةالاسلام را

طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجةالاسلام‌شیرازی آقای طباطبائی را اختبار، و اختیار فرمود و الحق جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته‌اند . بالاخره بنا بر اشارات و تقاضای سلطنت و امر و اجازهٔ مرحوم حجة الاسلام معاودت به ایران نموده ، در جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۱۱ وارد دارالخلافهٔ طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند . لکن ناصرالدین‌شاه به آرزوی خود نائل نگردید . چه که گمان داشت آقای تازه رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطهٔ او به مقاصد خود خواهد رسید و هم توهین از میرزای آشتیانی خواهد نمود . قضیه بر عکس نتیجه داد آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباریان تنفر می‌فرمود . بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال‌الدین و میرزا ملکم‌خان جرئت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می‌کردند تصریح می‌فرمود و معایب سلطنت مستبده و مفاسد حکومت خودسرانهٔ جابرانه را آشکار می‌فرمود، درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سیدجمال‌الدین می‌دادند. گاهی او را بابی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می‌کردند و به لفظ سیدجمال‌الدین قانونی سید را می‌شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می‌نمایانیدند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود .

از آن پس که از کار سید فارغ شدند آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال‌الدین متهم‌می‌داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می‌خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم . تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرزم گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی مروید و طریقهٔ احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم. گفت: جنابش را متهم نموده‌اند به‌این که جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به‌این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم :

ای پدر پند کم ده از عشقم	که نخواهدشد اهل، این فرزند
من ره کوی عافیت دانم	چکنم کاو فتاده ام به کمند

لکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم ، یا از این مقوله سخنی عیان آرم، جز این که پاره‌ای ازمکاتیب مرحوم سیدجمال‌الدین را که به‌عنوان‌حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می‌نمودم که از آن جمله است مکتوب ذیل که در زمانی که در سامره متوقف بودند به ایشان مرقوم داشته است و هذا صورته :

مکتوب سید جمال الدین به سید محمد طباطبائی

من لندن الی سامرة ـ العالم الخبیر و الفاضل البصیر و المحقق النحریر جناب آقا کوچك ادام‌الله وجوده ـ ان‌الامة قداحدقت بصرها الی نفوس عظیمة تقوم بناصرها و تنقذها من ورطة مهالکها و من یکون الیق بهذه الوظیفة منك و انت عزیزالعقل ذکی الفطرة عالی‌الهمة نامی‌النسب اخبرك ان ثبات العلماء فی‌البلاد الایرانیة قد اعلی کلمةالاسلام وعزز شأنه و انار برهانه وکل‌الافرنج قدهابوا من هذالقوة التی طالما کانوا یزعمون‌انها قدزالت‌کلیة وایقنوا ان‌للدین املالایخشون فی سبیله شوکةالجبابرة جز اهم الله عن‌الاسلام خیرا والسلام علیکم (جمال‌الدین الحسینی) و لقد طبعت مکتوب‌الذی ارسلته الی جناب‌المیرزا من‌البصرة فی‌مدینة لندن و ارسلت الیك منه نسخا ارجومن الله الوصول .

باری آقای طباطبائی از حق چشم نپوشید و از مسلك خود دست نکشید و از طریقهٔ حق از پای ننشست تا به مقصود رسید که شرح زحمات ایشان در طی نگارشات این تاریخ مرقوم می‌شود و پیوسته به خدمت اسلام و بیداری انام مشغول بوده و آنی غفلت نفرمود چنان که تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔ اسلام و انجمن مقدس اسلامی که در دفع شبهات دینیه بود از شواهد صدق این ادعاست . در مناعت طبع و علو همت و غیرت وطنیه و حمیت دینیه متفرد و طاق و در تواضع نفس و مکارم اخلاق یگانهٔ آفاق‌اند و هیچ وقت جانب اهل دنیا را مراعات نمی‌کرد. هرصدراعظمی که در زمان ایشان برمسند صدارت نشست با او متارکه می‌فرمود ، با اینکه قبل از صدارت او نهایت دوستی را با هم داشتند . معاصر پنج پادشاه تا کنون بوده محمدشاه ، ناصرالدین‌شاه ، مظفرالدین‌شاه ، محمدعلی‌شاه ، احمدشاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدراعظم چه سپهسالار طرف شد، ایرادی که برجنابش وارد آوردند یکی عدم حسن سلوك و دیگری عدم همراهی و مداهنه با رؤساء .در وقتی‌که بندهٔ نگارنده، همین دو ایراد را به‌حضرتش عرض کرد در جواب فرمود مرا با این مردم طمعی نیست و نه از کسی مرا خوف و ترسی است دیگر چرا طریق تدلیس را پیمایم و به راه متملقین سلوك کنم .

صدماتی که در طریق مشروطیت دید در این تاریخ بیداری مشروحاً نگارش یافته ، در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده ، در سال ۱۳۲۴ به بلدهٔ دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورای‌ملی را منعقد ساخت. در واقعهٔ یوم‌التوب بمباردمان، جنابش را به‌خفت و خواری به باغشاه بردند و چند دقیقه زنجیر به‌گردن شریفش انداختند و با سایر علماء اعلام و سادات گرام در حبس محبوسش داشتند تا آن‌که در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن‌که چند ماهی در شمیرانات آواره و متواری بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوی نفی بلدش نمودند و یك سال در آن مکان قدس

منزوی بود تا این‌که شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند . جنابش‌را چهار پسر و سه دختر است، پسر بزرگ ایشان جناب‌آقامیرزا ابوالقاسم، فرزند دیگرشان جناب‌آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس،دو فرزند دیگرشان جناب‌آقاعبدالمهدی و آقاعبدالهادی است که شرح حالات هریك در این تاریخ خواهدآمد .

فصل سوم

در حالات میرزا تقی‌خان اتابك اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ شروع کرده‌ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هرآینه به‌خوبی مشاهده می‌کنیم که در مجاری‌سنهٔ ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بربیداری ایرانیان و قدم‌گذاردن آن‌ها به راه تمدن و باعث و مسبب‌آن را جز مرحوم میرزاتقی‌خان امیرنظام احدی‌راسراغ نداریم چه‌آن بزرك مرد ازآن یکه اشخاصی بودکه‌به قابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید. یعنی پسر آشپز قائم‌مقام بود و در اثنای کار و شغل ، خویش را دارای رتبه و مقام صدارت نمود ، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده‌اند و از خلقتهای فوق‌العاده دانسته و کارهای امیرنظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال وکار دفتر و مالیه که خرج، دو کرور اضافه بر دخل بود و عمارت ومرمت خرابی های دیگر که به‌زودی محال می‌نمود و همه در یك دو سال صورت گرفت ، گواه و دلیل بزرگی مرد است .

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت وسایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق وشوارع و برانداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در ممالك خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسخ و ترك عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن اسباب تربیت ملت به ایجاد روزنامه و بنای مدرسهٔ دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره‌ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت ، که ما امروز از آن حاصل می‌بریم و هم فاضل معاصر ذکاءالملك فروغی نقل کند : یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را

به زبان انگلیسی نوشته و طبع کرده، در آن کتاب می نویسد: آن‌ها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را وسائلی می‌دانندکه خداوند عالم برای ارائهٔ طرق سعادت میان اقوام و ملل می‌فرستد در بارهٔ امیر نظام چه خواهند گفت که به این زودی حکم تقدیر درهلاك اوصادر شد ونگذاشت مقاصد خود را انجام‌دهد وحال آن‌که یقیناً از همان اشخاص محسوب می‌شد و ملتی را خوشبخت و آسوده می‌نمود . افسوس که « خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود» .

شاهزاده ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحهٔ ۸۰ دربارهٔ امیرنظام نگاشته است: ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می طلبم که در مقام آن مرد نمك به‌حلال یکتا ، غلو نکردم از خواجه نظام‌الملك مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارك و لرد پالمرستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه‌کف روس به‌حق حق به‌مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود .

در صفحهٔ ۳۱۴ نیز می‌نویسد :

میرزاتقی‌خان امیرنظام در اوائل دولت، مدرسه بر پاکرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانه‌ها ساخت چاپارخانه‌د ایر نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد .

باری مجملی از حالاتش آن‌که میرزاتقی‌خان امیرنظام پدرش از معاریف‌الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اجتماع حواس معروف می‌داشت . چون قائم‌مقام درناصیهٔ میرزاتقی‌خان آثار رشد و شمائل شهامتی تفرس کرد ، آنرا در عداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگه امیرنظام منسلك گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندك مدت از امثال و اقران خویش قصب‌السبق ربوده به مناصب عالیه رسید . مستوفی نظام شد چون امیرنظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرذ به منصب وزارت نظام سرافرازش گردانید .

در سال ۱۲۶۰ هجری میرزاتقی‌خان به‌عنوان سفارت به ارزنةالروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد، که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد . چه بعد از فاجعهٔ فجیعهٔ کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب‌پاشا قرار شد که سفراء اربعهٔ روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنةالروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند. پس از ورود امیرنظام به ارزنةالروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزنةالروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوطه درجبر کسر محمره سودی خواهد داشت ، یك روز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست‌آویز فتنه‌کردند و گفتند یك تن ازه‌لازمان میرزاتقی‌خان با او درآویخته

و درآمیخته و بدین‌جهت جمعی از عامهٔ شهر ، خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند . اسعدپاشا یك تن کهیا با جماعتی از غوغا طلبان به نزد میرزاتقی‌خان رسول فرستاد وپیغام داد که بی‌بهانه آن مرد که این گناه کرده به ما بفرست تا تباه کنیم و آتش این فتنه را فرونشانیم . میرزاتقی‌خان گفت منت خدای را که ما هردو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب‌القتل باشد . هم اکنون بفرمای تا هرکه این نسبت به ملازمان من کند در محضر یك‌تن از علماء بلد حاضر شود و چراغ‌علی‌خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هرچه حکم شرع برآید اطاعت‌کنم. کهیا باز شد و این پیام باز داد. بازبرد . سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می‌کنیم و فردا بگاه در محضر شرع حاضر می‌شویم و هم در ساعت اسعدپاشا وانورافندی سفیر عثمانی را دیدار کردند واین حکومت به محکمهٔ قاضی مقرر داشتند. لکن‌هم در آن شب اعیان شهر در سرای اسعدپاشا انجمن نمودندو مواضعه نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار ببندند صغیر وکبیر شهر برشورند و هرکه را از مردان ایران در ارزنةالروم به دست کنند سر از تن برگیرند . صبحگاه که میرزاتقی‌خان چنان می‌پنداشت که کس به خانهٔ قاضی باید فرستاد ناگاه غوغای مردمان را اصغاء نمود و هنوز مجال فحص نکرده بود که خانهٔ او را محاصره‌کردند و بانگ تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزاتقی‌خان فزون از سی تن نبودند که به آن‌ها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا به معاونت سفیر ایران رسید و این فریق‌پاشا با ده‌هزار عسکر درخارج شهر اردو زده‌بود . چون این خبر را شنید به‌معاونت امیرنظام برخاست و به اسعدپاشا و اهل شهر پیغام داد که بی‌احترامی به سفیر و کسانش ننگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی، و من تا زنده‌ام نخواهم‌گذاشت بی‌احترامی به سفیر و کسانش شود واگر از پای ننشینید شهر را با توپ خراب می‌کنم. بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانهٔ سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایران را از شهر به اردوی خود نقل دهد . اسعدپاشا و قاضی گفتند : صواب آن است‌که همراهان میرزاتقی‌خان جامهٔ رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگرباره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند . میرزاتقی‌خان وزیرنظام گفت من هرگز نام ایران به ننگ آلوده نمی‌کنم و با جامهٔ عثمانی به‌بهشت جاودانی نمی‌روم اگرخواهید هم‌اکنون با این چندتن مردم مجروح که مراست سوار می‌شوم و بدین شهر عبور می‌دهم اجازت دهید تا همهٔ مردم به مبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایران و حملهٔ شیران را بدانند ، الخ ـ رجوع به ناسخ‌التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند .

و نیز از کارهای محیر العقول امیر نظام واقعهٔ آوردن آقاسید صالح عرب است به

ایران که مختصر از مفصل آن این است که بعد از آن که آقا سید صالح در کربلا طرف شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار نفر مامور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آن‌ها و به قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون، صحن مقدس حسینی را فراگرفت تا بالاخره آقاسیدصالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند به اسلامبول سلطان عثمانی به ملاحظهٔ مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت ، این خبر به ایران رسید . امیر نظام عرق تشیعش جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و از دهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را به ایران جلب نمود و در طهران برمسند حجةالاسلامی جلوسش داد . این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب صحایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران پنداریم رحمةالله علیه .

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدین شاه از آذربایجان به جانب دارالخلافهٔ طهران در نوزدهم شوال سال ۱۲۶۴ هجری از مشارالیه خدمات نمایان به ظهور رسید به منصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود به طهران که ۲۱ ذیقعدهٔ همان سال بود لقب اتابکی اعظم و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت و ناصرالدین شاه با وجود کمی سن قدر این کافه‌مرد را می‌دانست و با او کمال همراهی را داشت اما مغرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مآل خود دیدند و حرص جاه و مال داشتند متصل از اتابك در محضر شاه سعایت می‌کردند و خوبی‌های او را به بدی تعبیر می‌نمودند و زیبا را زشت قلم می‌دادند تهمت داعیهٔ سلطنت به او زده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده به کاشان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران به زودی از اشتباه بیرون می‌آید و باز او را سر کار می‌آورد آرام ننشستند تا امیر نظام را به‌قتل رسانیدند روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام او را فصد کردند تا به دیار عدمش روانه ساختند. مدت صدارت امیرنظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقی است .

فصل چهارم

درحالات سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی

نخستین فروزندهٔ آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لواء آزادی و حریت و هوا خواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سر سلسلهٔ تربیت یافتگان طوایف و امم، العالم‌الربانی و البحرالصمدانی السیدمحمد جمال‌الدین بن‌السید صفدرالمعروف به افغانی ، از اول اشخاص مشهور این قرن است(قرن ۱۴ اسلامی و قرن ۲۰ میلادی)که عالم تمدن را به انوار ساطعهٔ علم و فضیلت منور فرمود و سلسلهٔ هوا خواهان ترقی مقام انسانیت را به پیش قدمی سر افراز و مفتخر نمود .

این شخص عجیب و غریب وحید زمان ، نادرهٔ دوران را جمعی کثیر ، از مردم اسدآباد همدان ایران دانند . طایفه و فامیلش را نشان می‌دهند .

وجمی غفیراز سادات عالی درجات اسعدآباد کابل شمارند ، چنانچه صاحب کتاب مشاهیرالشرق فاضل معاصر جرجی‌زیدان گوید :

از فرزندان عالم جلیل سیدعلی‌ترمدی محدث مشهور است و نسب عالی به خامس‌آل‌عبا حسین بن‌علی بن‌ابیطالب علیه آلاف‌التحیة والثناء می‌رساند. تولدش سنهٔ ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی در قریهٔ اسعدآباد از قراء کز از توابع کابل است خانوادهٔ محترمش که از اولین خانواده های ذیشأن افغانستان به‌شمار می‌آیند و به واسطهٔ علو نسب و شرافت مولد در نزد اهالی آن دیار مقامی منیع و منزلتی بس رفیع را دارا و سی قطعه از خاك افغانستان را مالك بودند، دوست‌محمدخان جد امیرعبدالرحمن‌خان ملك را ازآن‌ها انتزاع نمود و پدر سید را با بعضی از اعمام او به شهر کابل تحویل داد و در آن زمان سید به هشت سال بالغ و آثار بزرگی و نجابت و ذکاء و فطانت از بشرهٔ او پدیدار

بود . پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت او به سر افتاد و به تحصیل علومش اشارت فرمود . مدت ده سال به تحصیل علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و علوم دینیه از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیه از منطق و حکمت عملیهٔ سیاسیه و منزلیه و تهذیبیه و حکمت نظریهٔ طبیعیه و الهیه و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیأت و علم طب و تشریح و غیرذلك پرداخت و در سن هیجده سالگی از تحصیل آنها فراغت جست. پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یك سال و چند ماه در هندوستان به تحصیل علوم ریاضیهٔ جدید اشتغال نمود پس از آن در سنهٔ ۱۲۷۳ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۵۵ میلادی رحل مسافرت به سوی مملکت حجاز کشیده و مدت یك سال به طریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست و بر بسیاری از عادات و رسوم اهالی آن مملکت وقوفی به سزا حاصل نمود و این مسافرت را به حج بیت‌الله‌الحرام اختتام داده و پس از اداء مراسم حج به وطن اصلی خود عودت نموده و در کابل در سلك رجال دربار امیر دوست‌محمدخان منسلك گردید. هنگامی که امیر دوست‌محمدخان عزیمت فتح هرات و قلع و قمع سلطان احمدشاه پسرعم و داماد خود نمود . سید جمال‌الدین با اردوی کابل در رکاب امیر سابق‌الذکر نیز بسیج سفر نمود و مدت محاصره را به مصاحبت امیر به سر می‌برد . تا آن‌که زمان امیر دوست‌محمدخان سپری شد و ولیعهد او امیر شیرعلی‌خان سنهٔ ۱۲۸۰ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۶۴ میلادی بر مسند امارت افغانستان متمکن گردید و پس از طول زمان و تحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد . در آن هنگام محمدرفیق‌خان وزیر امیرشیرعلی خان مشارالیه را به‌گرفتاری سه نفر برادر خود محمداعظم‌خان ومحمداسلم‌خان و محمد امین‌خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود . شیرعلی‌خان هم از اندیشهٔ این که مبادا آنها به هوای امارت مردم را به شورش بر آغالانند و در مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و به خیال گرفتاری برادران خود افتاد . سیدجمال‌الدین‌محمداعظم را از واقعه و خیال امیر در بارهٔ آنها آگاهی داد. چون برادران از شور وزیر و عزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هر یك به مقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند. پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت و جنگ داخلی بین آنها و امیرشیرعلی‌خان اشتداد یافت . بعد از زد و خوردهای طولانی و جنگهای بسیار سخت امیرمحمداعظم عظیم شد و غلبه او را نصیب گردید ، پس از استیلاء او و برادر زاده‌اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل‌خان برادر خود پدر عبدالرحمن‌خان را که در غزنه محبوس بود از حبس بیرون آورده به‌امارت

نشانید . مشارالیه مدت یك سال تقلد امارت افغانستان نمود و پس از یك سال مسند را به محمداعظم‌خان سابق‌الذکر واگذار نموده این جهان را وداع کرد. پس از فوت محمدافضل‌خان محمداعظم‌خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید وسیدجمال‌الدین به واسطهٔ سابقهٔ خدمت و حسن‌کفایت و لیاقت نیز نزد او مقامی‌منیع و عالی حاصل نمود و درجهٔ اول وزارت‌را دارا گردید. روز به روز اعتماد وتوجه و وثوق امیر نسبت به او زیاده شده و درکارهای بزرگ از رأی او استعانه می‌جست و به شور او حل غوامض امور سیاسیه می‌نمود و به واسطهٔ تدابیر صائبه و آراء مستقیمهٔ سید نزدیك بود مملکت افغانستان برای امیرمحمداعظم‌خان تصفیه شود . بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آنش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده‌بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث‌السن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور به دست آن‌ها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر این کار نهاد . چنان که یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود به خیال این که اظهار زبر دستی نماید و نزد پدر برسایر برادران برتری یابد جنگ با عموی خود امیرشیرعلی‌خان را که آن وقت جز هرات جائی را مالك نبود تصمیم عزم کرد و به قصد فتح هرات با لشکری بدان سوی رکضت نمود . پس از تلاقی فئتین جوانی و غرور بر آنش داشت که بر لشگر هرات حمله آورد . پس با دویست نفر بر آن‌ها حمله‌ور و صفوف‌آن‌ها را از هم شکافت و از این حملهٔ‌جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیك بود که هزیمت شوند ناگاه‌یعقوب خان سردار لشکر شیرعلی‌خان بر یکه تازی و انقطاع او از لشگر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت . پس از گرفتاری او لشگر قندهار شکست خورده و به هزیمت رفتند . این فتح ناگهانی بر قوت قلب و امیدواری شیرعلی‌خان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود . پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیر ـ علی‌خان و محمداعظم‌خان در گرفت دولت انگلیس نیز به حمایت شیرعلی‌خان برخاست و به پول فراوان او را کمك نمود . تا این که وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمداعظم‌خان را روی دل با خودکرد و آن‌ها به طمع‌مال نقض عهد نموده روی از محمداعظم‌خان گردانیدند و با شیرعلی‌خان هم دست شدند و پس از جنگ‌های سخت شیرعلی‌خان بر مملکت استیلا یافت و محمداعظم‌خان را هزیمت داد.مشارالیه به مملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت. در این حال شیرعلی‌خان با سابقهٔ معاداتی که با سیدجمال‌الدین برای معاضدت او از محمد

حاج محمدحسن امین‌الضرب



« .. شاه ناچار به حاج محمد حسن امین‌الضرب نوشت که عذر سید جمال‌الدین اسدآبادی را بخواهد .. » صفحهٔ ۸۱

سید جمال‌الدین اسدآبادی

تولد ۱۲۵۴ قمری – مرگ ۱۳۱۴ قمری



« ... نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال ، و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لوای آزادی وحریت و هواخواه استقلال حقوق بشریت، پیشرو آزادی طلبان ملک عجم و سرسلسله تربیت‌یافتگان طوایف و امم ... محمد جمال‌الدین سید صفدر ... » صفحهٔ ۷۰

اعظم‌خان داشت ابداً متعرض او نشد و نظر به مقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم صورة با مشارالیه به احترام سلوك می‌نمود ولی کینهٔ او در دل داشت و به غدر و حیله می‌خواست از او انتقام کشد . بنابراین سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترك وطن دیده عزیمت مسافرت به‌سوی مکهٔ معظمه نمود . از امیرشیرعلی‌خان اجازهٔ حج خواست مشارالیه هم رخصت داد به شرط این که از بلاد ایران مرور ننماید . چه در آن زمان هنوز محمداعظم خان وفات نیافته‌بود و شیرعلی‌خان از ملاقات سید با او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنهٔ ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان به طرف مکهٔ مشرفه روانه گردید و این مسافرت پس از سه ماه شکست و هزیمت محمداعظم‌خان بود .

پس از ورود به خاك هندوستان فرمانروای هند ورود سید را با نهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود . ولی به طول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید . توقفش در هندوستان یك ماه بیشتر طول نکشید ، پس حکومت هند مشارالیه را با یکی از کشتی‌های خود از سواحل هند به مملکت سویس حرکت داد و از آنجا به مصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهر آمد و شد داشت و غالب اوقات طلاب سوریه با او ابواب مراودت و معاشرت گشودند و در نزد آن‌ها مقبولیتی به‌کمال حاصل نمود و بنا بر خواهش طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد در خانهٔ‌خود برای آن‌ها تدریس نمود. پس از مسافرت حجاز و تشرف به مکهٔ معظمه فسخ عزیمت کرد و معجلا به سوی اسلامبول حرکت نمود . چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی‌پاشا صدر اعظم ملاقات کرد ، با نهایت احترام و استقبال‌پذیرفته شد و در همان مجلس اول به قوهٔ جذابهٔ فضیلت و بیان چنان صدر اعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی‌شد . رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامهٔ وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت و نزد آن‌ها منزلتی منیع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و با این که از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آن‌ها بیگانه بود، در همان لباس وزی افغانیت به خوبی از عهدهٔ معاشرت و مراودت با آن‌ها بر می‌آمد و پس از انقضاء مدت شش ماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن به شمار آمد و الحق از عهدهٔ این مسئولیت به خوبی برآمد و از آراء متقنه ابواب‌ترقی

بر روی معارف گشود ولی رأی و مسلك او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ‌الاسلام را، بعضی از آراء او که منجر به ضرر مشارالیه می‌شد گران آمده کینه‌اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا این که رمضان ۱۸۷۱ میلادی رسید ، مدیر مدرسهٔ دارالفنون از سید تمنای خطابه نمود که مردم را ترغیب و تحریص نماید به تحصیل و ترویج صناعات سید به بهانهٔ قلت تتبع و احاطه‌اش به لغت ترکیه از تقبل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه بر الحاح و التماس افزود تا آن که سید را مجبور به قبول نمود . پس از آن سید خطابهٔ غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام به بعضی از اصحاب خاص آن را عرضه داشت و مورد تحسین آن‌ها واقع شد . پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند.چون روز موعود رسید جمعیتی بی حساب از اعیان و اشراف و علماء و وزرا و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند. پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع به تکلم نمود وخطابه را چنان بافصاحت و بلاغت و طلاقت لسان به‌آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت‌آن سحر بیان یا اعجاز درتبیان نمود. رؤسای اهل علم را بعضی از آراء سید در ترویج صناعت و معارف خوش نیامد و مطلب را بـه شیخ‌الاسلام رسانیدند . مشارالیه را نظر به کدورت سابقه فرصت و راه بهانه به دست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود . پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسکات فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید . مشارالیه به صواب دید بعضی از دوستان عزیمت مصر کـرد و در اول محرم ۱۲۸۷ هجری (۲۲ ماه مارس ۱۸۷۱ میلادی) بـه عزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت به‌تماشای مناظر ومظاهر و تماشاخانه‌های آنجا پرداخت. تا آن که به ملاقات ریاض پاشا خدیو مصر نائل گردید . مشارالیه سید را با تأکید و ابرام مایل به اقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار غروش مصری (تقریباً پنجاه تومان ایرانی) ماهانه برایش مقرر گردید .

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاضه و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند. اجابهٔ لمسئولهم شروع به تدریس فرمود و در همان خانهٔ خود فنون علوم عالیه را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذالك تعلیم آن‌ها نمود . رفته رفته در اذهان و نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه‌ای نمایان پیدا کرد . معالی مدارج علم و

ادبش عقول آن‌ها را حیران می‌نمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و مغتنم می‌شمردند. صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود. مدح و ثنایش در السنه و افواه شایان گردید. پس همت بر تنقید مسائل حکمیه و علوم عقلیه گماشت و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود. شاگردان خود را امر به تدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیه و دینیه نمود و خویشتن بر آن‌ها نظارت فرمود واز این راه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیات بی پایان حاصل گردید. دسته‌ای از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذهٔ او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که درفنون علمیه و مهارتی‌که در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند به واسطهٔ حدوث سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراك مطالبهٔعالیه و استکشاف مسائل عقلیه، عقاید سخیفهٔ فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامهٔ ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند وبعضی از مذاهب مختلفه نیز آن‌ها را در این مسلك معاضدت نمودند و این مسئله اگر چه در نفوس مردمانی که عارف به احوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا یك درجه او را در نزد عوام متهم ساخت. سید جمال‌الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی‌بهره نبوده و میل مفرطی به دخول در فن پلتیکی داشت و چون در آن ایام مداخلهٔ انگلیسها در مصر اوضاع پلتیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود، سید خواست تغییری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد به مناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت به‌ترتیب لـژهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و به واسطهٔ تعدیاتی که از انگلیسها نسبت به ابناء وطنش شده بود عداوتی مفرط با آن‌ها داشت و جهاراً با آن‌ها اظهار معادات می‌نمود، چنان‌که از سلوکشان با او در هند این مسئله خوب مکشوف می‌گردد. پس لوایحی برضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوایح را در روزنامجات به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و به اندازه‌ای جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که «مستر گلادستون» به نفسه در مقام مدافعه از آن لوایح برآمد. پس رفته رفته کار انجمن بالاگرفت و گونسل انگلیس را به وحشت انداخت مشارالیه به حکومت مصر ازسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاد. در این بین نیز احوال مصر روی به سختی نهاد و انقلاباتی در آنجا به ظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس ازپیشگاه خدیوی توفیق‌پاشا امر به اخراج او و ملازمش ابوتراب

را صادر نمود و مشارالیه سنهٔ ۱۲۹۶ هجری مطابق ۱۸۷۹ میلادی از مصر مهاجرت نموده به هندوستان آمد و در حیدرآباد دکن اقامت جست و در آنجا رساله‌ای در رد مذهب دهریین تصنیف نمود و در آنجا بود، تا این‌که فتنهٔ عرابی پاشا در مصر شروع شد . آن هنگام حکومت هند مشارالیه را از حیدرآباد به کلکته خواست و در آنجا اقامتش داده تا این‌که کار مصر یکسره شد و جنگ انگلیس در آنجا به آخر رسید . پس او را اختیار مهاجرت و مسافرت به هر جا که خواهد دادند. مشارالیه میل مسافرت اروپ نمود و اول مسافرتش به‌لندن اتفاق افتاد . چند روزی در آنجا توقف نموده به سمت پاریس حرکت کرد. در این مسافرت شیخ‌محمدعبده مفتی دیار مصر با او موافقت و مرافقت نمود و با هم وارد پاریس شدند . پس انجمن وطنیه‌عروة‌الوثقی ، که در مصر تشکیل یافته بود ، روزنامه‌ای دائر بر دعوت مسلمین به سوی اتحاد اسلامی از او استدعا نمودند . مشارالیه روزنامه‌ای موسوم به عروة‌الوثقی تأسیس و دوست قدیمی و واقعی خود شیخ‌محمدعبده را به تحریر آن نامزد فرمود. هجده نمره از آن روزنامه را منتشر ساخت ودر عالم اسلامیت وقعی شایان حاصل نمود. انگلیسها آن روزنامه را سخت تعاقب نمودند و با کمال سختی انتشار آن‌را در هند مانع شدند و بدین جهت به همان نمرهٔ هجدهم اختتام یافت مشارالیه در مدت سه‌سال توقف در پاریس مقالاتی در پولتیك روس و انگلیس و عثمانی و مصر انتشار داد که غالبی از آن‌ها را در جراید انگلیسی ترجمه و ضبط نموده‌اند و در بین او و حکیم فرانسوی «دینان» مناظراتی در اصول اسلامیه و سایر علوم اتفاق افتاد که او را مجبور به تصدیق به علو مقام علمیت و اتقان برهان و حجت خود نمود . پس برای جواب از سؤال «لرد چرچیل» و «لرد سالسبوری» در خصوص حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه و ظهور آن جناب موقة به لندن مسافرت وبه‌زودی مراجعت به پاریس نمود و در آنجا با اکثری از علما و حکما طریق مؤالفت و مراودت پیمود و در نزد آن‌ها مقامی عالی حاصل گردانید. پس قصد مسافرت نجد نمود و در این اثناء ناصرالدین‌شاه بر مراتب عالیه و مقامات شامخهٔ سید مطلع گردید و از اعالی و ادانی کفایت و لیاقت و فضل و هنر آن حضرت را استماع نمود . طالب ملاقات و مایل ندامتش گردید لذا با نهایت میل و رغبت و شوق و سورت، ملاقات سید را تلگرافاً تقاضا نمود . پس مشارالیه مسافرت ایران را اختیار فرمود و بدان سوی حرکت کرد . اول دفعه در اصفهان بر ظل‌السلطان ورود نمود . مشارالیه مقدمش را بسی گرامی داشت پس از چندی به طهران مسافرت نمود. ناصرالدین‌شاه او را به خوبی تلقی و استقبال نمود ودر

نزد او به قدری عزیز گردید که بر تمام اولاد و کسان خود مقدمش می‌داشت و نظارت ادارهٔ حربیهٔ خود را برای تکمیل بدو تفویض نمود و او را وعده داد که به زودی بر مسند صدارت ایران ارتقایش دهد. چیزی نگذشت که سید به واسطهٔ اطلاعات علمیه و سیاسیه و احاطه بر تواریخ عالم و اخلاق امم و طلاقت لسان و حسن بیان به اندازه‌ای در نفوس علماء و امراء و بزرگان ایران نفوذ و منزلت و مقامی حاصل نمود که کمتر کسی درآن عصر می‌توانست آن درجه را از مقام عالی تحصیل نماید. منزلش مجمع بزرگان و مطاف اشراف واعیان گردید و استماع کلامش را بر یکدیگر مسابقت می‌جستند و از تقرب به‌حضرتش بر دیگران مباهات می‌کردند. رفته رفته امر سید، شاه را به خیال انداخت و بر استقلال خویش از او در دل هراسی برداشت و در بعض مواقع از او اظهار کراهت نمود. سید بر خیال شاه آگاهی یافت و صلاح خویش در مهاجرت دید پس به‌عنوان تغییر آب و هوا اذن مسافرت خواست و به ممالك روسیه مهاجرت نمود. بدواً به مسکو ورود دادو نظر به سابقهٔ اطلاعات اهالی آنجا به حالاتش در نهایت احترام پذیرفته شد. پس به سوی پطرزبورغ روانه گردید و درآنجا نزد بزرگان از علماء و رجال معروف و پذیرفته‌آمد و مقالاتی صافیه دائر بر پولتیك ایران و افغان وعثمانی و روس و انگلیس در جراید آنجا انتشار داد و در نزد سیاسیون آن مملکت بسی مطبوع و دلپذیر افتاد و عالم سیاست را به هیجان آورد. در این بین بازار عمومی (اکسپوزیسیون ـ سنهٔ ۱۸۸۹ م) در پاریس افتتاح یافت و سیدجمال‌الدین بدان سوی شتافت. در وقت مراجعت در «مونیخ» پایتخت بافاریا (یعنی باویر) با ناصرالدین‌شاه ملاقاتش دست داد. مشارالیه او را به‌ایران دعوت نموده سید اجابت فرمود به مجرد ورود به طهران مردم بر او اجتماع نمودند و اطرافش حلقه زدند و چون مسافرت اروپ ذهن شاه را نسبت به او صافی نموده‌بود از این اجتماعات چندان نگرانی در مادهٔ او حاصل نمی‌کرد، بلکه روز بروز بر تقرب او می‌افزود و دربسیاری ازامور و مهام سلطنتی او را واسطه قرار می‌داد و درخصوص قوانین مملکتی از رأی رزین او استشارت می‌فرمود. پس‌بعضی از رجال درباری خاصه صدراعظم امین‌السلطان بر او رشك بردند و از او نزد شاه بنای سعایت گذاشتند و شاه را بـرنفوذ استقلال و استبداد خود از او ترسانیدند و کلمات آن‌ها به اندازه‌ای در مزاج شاه اثر نمود که خودداری نتوانست و آثار بدگمانی را از وجنات خود ظاهر ساخت. سید چون چنین دید از طهران به بلدهٔ حضرت عبدالعظیم یك فرسخی طهران رفت و درآنجا اقامت جست.در آنجا نیزمردم دست ازملاقاتش برنداشتند

و بر او گرد آمدند. مشارالیه تقریباً هشت ماه در میان آن‌ها خطابه می‌خواند و آن‌ها را بر اصلاحات مملکتی ترغیب وتحریض می‌نمود. کم‌کم نامش بلند شد و عقایدش در اصلاحات مملکت ایران مشتهر گردید و مردم رفته رفته خواستند بیدار شوند. پس امر سید بر ناصرالدین‌شاه گران آمد و بر استبداد واستقلال خود از او به وحشت افتاد هنگامی که سید در بستر بیماری غنوده بود پانصد نفر سوار برای اخراج او به حضرت عبدالعظیم (ع) فرستاد و مشارالیه را با حالتی فجیع از صحن‌مطهر بیرون کشیده تحت‌الحفظ از ایران به مملکت عثمانی انتقال دادند. مشارالیه چندی که مریض بود در بصره اقامت جست و پس از بهبودی به لندن رفت انگلیسها نظر به سابقهٔ معرفتی که در حق او داشتند به خوبی پذیرفتندش و در مجامع علمی و سیاسی دعوتش می‌نمودند. مدت توقف در لندن را بیشتر در مباحث پلتیکی ایران و سلوك ناصرالدین‌شاه و خرابی هائی‌که در زمان سلطنت او به ایران وارد آمده‌بود مذاکره نمود. و اغلب انگلیسها را به خلع او از سلطنت ایران ترغیب می‌کرد. در خلال آن اوقات به توسط رستم‌پاشا سفیر عثمانی مقیم لندن دعوت نامه‌ای از طرف سلطان عبدالحمید سید را به اسلامبول دعوت نموده، سید اشتغال به اصلاح امور وطنی خود را بهانه نموده دعوت سلطان را اجابت ننمود. مجدداً با کمال اصرار و الحاح و ترغیب و تحریص دعوتش نموده، این مرتبه حضور خود را به اسلامبول به شرط معاودت تلگرافاً به‌عرض سلطان رسانید و در سنهٔ ۱۸۹۲ میلادی مطابق ۱۳۰۹ هجری بدان صوب حرکت نمود. توجهات سلطانیه و تکریمات علما و رجال دیپلوماسی مدت چهارسال در آنجا اقامتش داد و در این مدت بانهایت خوشی و احترام و اجلال زیستن نمود. در اواخر سنهٔ ۱۸۹۶ مرض سرطان در فك اسفلش بروز نمود و تا گردنش امتداد یافت و به همان مرض سرای فانی را وداع گفت. درنهم مارس ماه سنهٔ ۱۸۹۷ میلادی مطابق سنهٔ ۱۳۱۴ هجری جنازه‌اش را در مقبرهٔ «شیخلر مزارلقی» نزدیك نشان‌طاش دفن کردند، رحمةالله‌علیه.

این بود آنچه که از عبارات فاضل معاصر جرجی زیدان ترجمه و انتقاد و در این تاریخ خود درج نمودیم. پس از این، فاضل معاصر در صفات شخصیهٔ سید شرح مفصلی می‌نویسد که از موضوع ما خارج است و در پاره‌ای از آن در ذیل آماله و اعماله می‌نویسد قصد سید اتحاد مسلمانان و جمع آنان در حوزهٔ یك دولت اسلامیه بود در تحت لواء خلافت عظمی. اما آنچه بندهٔ نگارنده از جناب آقای طباطبائی و حاج سیاح محلاتی و غیره در بارهٔ سید استعلام و استفسار نموده از این قرار است: سید جمال‌الدین ایرانی و از قریهٔ

اسدآباد همدان است .

قصبهٔ اسدآباد افشار در هفت فرسخی همدان و پنج فرسخی کنگاور است و اسدآباد از املاك مرحوم سلیمان‌خان صاحب اختیار است . جمعیت اسدآباد تقریباً هشتصد خانوار و عدهٔ نفوس آن تقریباً چهار هزار نفر می‌باشد .

پدر سیدجمال‌الدین سید صفدر بی‌سواد و از سادات فقیر اسدآباد وشغلش رعیتی بود خانوادهٔ سید جمال‌الدین از خانواده‌های صحیح و از سادات عالی درجات حسینی و اتصال شجرهٔ این سلسلهٔ نجیبه به‌خامس آل‌عبا حضرت امام حسین (ع) ثابت و معلوم است .

سیدصفدر پسرش سیدجمال‌الدین را در پنجسالگی به مکتب گذارده چون فطانت و ذکاوتی خوب داشت در هشت سالگی از خواندن ونوشتن فارسی فارغ گردید. زبان فارسی و ترکی را به‌خوبی می‌دانست درسن ده سالگی سید جمال‌الدین از پدرش قهرکرده به شهر همدان رفت و در مدرسهٔ همدان مشغول تحصیل بود . مدتی هم در اصفهان و مشهد مشغول تحصیل بود . از آنجا به طرف افغانستان مسافرت نموده و در آنجا زبان انگلیسی را فراگرفته به حسن خلق و فضل و دانش محبوب رجال دربارگردید . چنانچه سابقاً ذکر شد خانهٔ مسکونی سید، امروز در اسدآباد معلوم است طایفه و فامیلش را همه‌کس می‌شناسند.

جناب‌آقا میرزاعلی مجاهدهمدانی که از موثقین است گوید : من خواهر سید جمال را در چند سال قبل در اسدآباد ملاقات نمودم. جناب‌علی‌خان‌امیرتومان پسر مرحوم صاحب اختیار به نگارنده گفت دو خواهرزاده دارد سیدجمال‌الدین، میرزاشریف و میرزا لطف‌الله که در اسدآباد موجودو مباشر آنجا می‌باشند و این طایفه اباعن‌جد در اسدآباد مشغول رعیتی بوده و می‌باشند . و نیز گفت زمانی که سیدجمال‌الدین به طهران آمد به ملاقاتش رفتم و در مجلس ، مذاکره از فامیلش کردم سید تجاهل کرد و فرمود شنیدم اسدآبادی ، در نزدیك همدان است که اهالیش بسیار جاهل و عامیند . چون دانستم که تجاهل می‌کند لذا ساکت شدم .

جناب آقای طباطبائی فرمود که: پسر عموی سیدجمال‌الدین آقاسیدهادی در مدرسهٔ چاله حصار طهران تحصیل می‌نمود و سید از اهل اسدآباد است . طایفهٔ صاحب اختیار می‌گویند: سیدکمال برادرزادهٔ سید جمال‌الدین الیوم در اسدآباد است .

باری بودن سیدجمال‌الدین از اهل اسدآباد به تواتر ثابت و مسموع گردید. لکن سبب این که سید خود را به افغان نسبت داد و جدی در این امر داشت معلوم نبود ، تا این‌که در این ایام یکی از موثقین گفت: از خود سید جمال‌الدین سبب را پرسیدم، جناب آخوند ملا آقای‌طالقانی معروف به شیخ‌الرئیس نقل کرد از جناب آقا سیداسدالله‌خرقانی که الیوم در نجف در ادارهٔ آقای خراسانی و از بزرگان است شنیدم که گفت: از سید جمال‌الدین سبب را پرسیدم . جواب داد چون افغان در جائی کونسل ندارد ، من خود

باری پادشاه ایران بر سید متغیر و خاطرش از او رنجیده اظهار بی مملیش را نسبت به سید ظاهر نمود . چون سید بی‌میلی ناصرالدین‌شاه را در بارهٔ خود تفرس نمود ، لذا اجازهٔ مسافرت خواسته به طرف روسیه مهاجرت نمود . در سفر دویم ناصرالدین‌شاه در مونیخ پایتخت بافاریا (باویر) که جزو آلمان است سید را با ناصرالدین‌شاه ملاقاتی دست داد. ناصرالدین‌شاه از سلوك با سید اظهار بی اطلاعی و ندامت کرد و اصرار بر آمدن سید به ایران کرد، تا سید را راضی نمود و پس از مراجعت شاه سید ورودش را به دوستانش اطلاع داد. حاج سیاح می‌گوید: من به توسط میرزارضا پیغام دادم‌که لدی‌الورود بر امین‌السلطان وارد شود و منزل خود را خانهٔ امین‌السلطان قرار دهد ، تا این که امین‌السلطان از سید در نزد شاه بد نگوید . لکن سید قبول نکرد و بر حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب وارد گردید . این دفعه مردم بیشتر دور سید را گرفتند مجالس سری بر پا شد ، امین‌السلطان شاه را ترسانید که عماً قریب حوزهٔ سلطنت ایران از هم خواهد پاشید . شاه ناچار به حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب نوشت که عذر سید را به خوبی بخواهد . امین‌الدوله قبل از رسیدن دستخط به امین‌الضرب به سید اطلاع داد لذا سید قبل از دیدن دستخط شاه نقل مکان کرد به زاویهٔ حضرت‌عبدالعظیم و مدت هفت ماه و چند روز در زاویهٔ مقدسه به دعوت خلق اشتغال داشت و مفاسد سلطنت استبدادی را به مردم رسانید. مردم را آگاه کرد به حقوق خود و پیوسته می‌گفت: من با ظالم ومظلوم هردو عداوت دارم ظالم را برای ظلمش دشمن دارم، مظلوم را برای این که قبول ظلم می‌کند و سبب جسارت و ظلم ظالم می‌شود.

از آنجائی که باید ادعایش را برهانی تکذیب نماید خودش مظلوم واقع شد ، چه امین‌السلطان در مقام تخویف ناصرالدین‌شاه بر آمد و از سید سعایت نمود و به شاه عرض کرد عماً قریب دولت ایران را جمهوری خواهدنمود. دوستان سید هم در مجالس علناً مطالب سید را ذکر می‌نمودند تا آن که پادشاه ایران در مقام نقض قول خود بر آمد دستخط تبعید سید را از ایران صادر فرمود . پانصد سوار مأمور حرکت دادن سید شدند . حالت مأمورین دیوانی در آن وقت معلوم بود که چگونه در خانهٔ سید ریختند و بیچاره را که در حالت مرض و در بستر افتاده بود کشیدند و فرصت ندادند زیر جامهٔ خود را بپوشد . با این حال مرض زنجیر به گردنش انداختند و او را سوار یابو کردند . چون از شدت مرض روی اسب خودداری نمی‌توانست لذا پاهایش را با طناب به زیر شکم اسب بستند و با این حال سید را روانهٔ کرمانشاه کردند . حاج محمدحسن‌امین‌الضرب پول و لباس و لوازم سفر برایش روانه داشت و پولی هم برای رئیس سوارها فرستاد که با سید بدرفتاری ننمایند و به کرمانشاه به حسام‌الملك حاکم و حاج آقاحسن‌وکیل‌الدولهٔ کرمانشاه سفارش‌نامه نوشتند . حسام‌الملك اگر چه با سید بدرفتاری ننمود لیکن سید را ممانعت نمود از مراوده و مردم را از معاشرت او ، نیز افتخار برادرزن خود را نگهبان یا سجان سید قرار داد.

را به افغان نسبت دادم ، که از دست کونسل‌های ایرانی آسوده باشم و در هر شهری که می‌روم گرفتار کونسل نباشم .

جناب حاج سیاح محلاتی که از دوستان سید می‌باشد مذکور ساخت . چون سید جمال‌الدین مقصد بزرگی داشت در بارهٔ ایران لذا خود را به افغان نسبت داد تا از صدمه و اذیت ناصرالدین‌شاه محفوظ بماند .

خادم و مصاحب سید که معروف به عارف‌افندی است ابوتراب نامی است از اهل ویدر زرند ساوه ، که برادرش خادم مدرسهٔ چاله‌حصار است و مشهدی علی‌اکبر نام دارد. و خود عارف‌افندی نوکر جناب آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی بود. در زمانی که سیدجمال‌الدین وارد طهران گردید ابوتراب مجذوب سیدجمال شده از حضرت آقای طباطبائی اذن و مرخصی خواست و خود را به عنوان خادمی به سید بست و با سید مسافرت نمود و از تربیت و انفاس قدسیهٔ سیدنگذشت مدتی که به عارف افندی و مصاحب سیدجمال‌الدین معروف گردید .

زمانی که سیدجمال‌الدین عازم نجد بود ، به بوشهر وارد شده تلگرافی از طرف حاج‌احمدخان‌کیا به سرتیپ مسقطی پدر سدیدالسلطنهٔ حالیه از بوشهر خبر داد که سید وارد بوشهر شده است . از طرف دوستان و هواخواهان سید تلگرافاً و کتباً اصرار در آمدن سید به ایران شد در این اثنا ناصرالدین‌شاه هم تلگراف به سید نمود و آمدنش را به طهران تقاضا کرد . تا آن که سید از راه شیراز و اصفهان وارد طهران شد . در طهران در خانهٔ مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب منزل کرد . ناصرالدین‌شاه نهایت احترام را از سید نمود و مراعات مقامات عالیه سید را می‌کرد . علماء و بزرگان و رجال دولت و خواص ملت، اطراف سید را گرفتند. سید بدون ملاحظه و مداهنه لیلا و نهاراً و سراً و جهاراً در بیداری ایرانیان می‌کوشید . انجمنهای سری تشکیل یافت و اسرار نهفته گفته آمد .

مرحوم ذکاءالملك گفت: وارد شدم بر سید و او را دریائی از علم و فضل دیدم وان من البیان لسحراً ، در نطق و بیان سید پیدا بود ، هفت زبان را به‌خوبی تکلم می‌کرد فارسی ، ترکی همدانی ، ترکی اسلامبولی ، فرانسه ، روسی ، انگلیسی ، عربی ، افغانی و عبری را هم می‌دانست خلاصه گفت عالمی مانند سید قبل از آن و بعد از آن ندیدم .

مرحوم شیخ محمدحسن‌شریعتمدار مدعی شد که با سید مباحثهٔ علمی کند ولی از عهده‌اش بر نیامد و مغلوب گردید . اگر چه شیخ مرحوم گفت : سیدجمال‌الدین خلط مبحث کرد ، لکن سیدجمال‌الدین کسی نبود که در مباحثه بی‌انصافی کند . حکایت کرد مرا کسی که او را غرضی نبود که هیبت سید، شیخ را مبهوت کرد. مرحوم میرزاابوالحسن جلوه هم طرف مذاکره با سید شد ولی به حدی از سید مغلوب شد که کینهٔ سید را همواره داشت .

اما وکیل‌الدوله از همراهی سید و معاونت او دریغ و مضایقه نکرد . پس از چندی سید را محترماً روانهٔ بغداد داشت . در بغداد نقیب و والی بغداد مقدمش را مغتنم داشته و ایضاً حاج‌عبدالصمداصفهانی معروف به همدانی کلیة از لوازم احترام فروگذار نکردند . سید به جهاتی روانهٔ بصره گردید و در آن‌جا توقف نمود تا مرضش بهبودی یافت . از آن‌جا به هندوستان و از آنجا به لندن مسافرت فرمود . در لندن به اندازه‌ای محترم و معزز بود که در مجالس سیاسی دعوتش می‌نمودند .

سلطان عثمانی عبدالحمیدخان کتباً و تلگرافاً او را بـه اسلامبول دعوت نمود و به حدی اصرار و ابرام کرد تا سید به سمت اسلامبول حرکت فرمود و در اسلامبول بانهایت اعزاز و اکرام چندی به‌سربرد و با کالسکهٔ سلطنتی حرکت می‌کرد علما و رجال سیاسی پیوسته با او بودند . مجالس سید را بسی مغتنم می‌داشتند، تا آن‌که به سلطان رسانیدند که سید با خدیو مصر عهد اتحاد و اتفاقی بسته سلطان عبدالحمیدخان بر خود و استقلالش ترسید و هم قتل ناصرالدین‌شاه را به او نسبت دادند ، که میرزامحمدرضا در اسلامبول دستوری از سید گرفته و به طهران رفته و به مقصود نائل گشته . سفیرایران مجمعی از سفراء کرده و به سید اظهار داشت که عمل میرزارضا به تحریك شماست ؟ جواب داد که : من نگفتم میرزارضا ناصرالدین‌شاه را بکش، بلکه گفتم ایران آباد نمی‌شود مگر به‌قطع ریشه شجرهٔ خبیثهٔ استبداد . در حالتی که جزئی درد گلو عارض سید گردید که طبیب سلطان بر او وارد شد مرض سید اشتداد یافت جزئی کلی مزکوم شبیه به مسموم به فاصلهٔ چند ساعت گلو و دهان سید آماس کرده و در گذشت رحمةالله‌علیه .

هر چند امین‌السلطان صدراعظم ایران نهایت سعایت را در قتل و اعدام سیدجمال‌الدین نمود لکن سفیر ایران علاءالملك به مسامحه گذرانید، چه عرق سیادت سفیر و اطلاع بر دوستان و هواخواهان سید باعث شد که سعی در نجاتش نماید . لکن سعی او مثمر نگردید چه سید طرف سوءِ ظن دولت عثمانی واقع گردید و موقع رفع اتهام از خود نیافت .

اشخاصی که با مقاصد سید همراه شدند از علما مرحوم حاج‌شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی و جناب آقای طباطبائی، از رجال دولت مرحوم امین‌الدوله و مرحوم مشیرالدوله ، از اعیان آقامیرزانصرالله‌خان و برادرش آقامیرزافرج‌الله‌خان ، از شعراء مرحوم ذکاءالملك ، از جریده‌نگاران مرحوم اعتمادالسلطنه ، از اطبا دکتر مهدی‌خان و میرزاداودخان و میرزا عبدالله‌خراسانی ، از تجار مرحوم حاج‌محمدحسن‌امین‌الضرب و جمعی دیگر از کسبه مثل آقا میرزاعلی‌اکبر ساعت ساز معروف به حکیم ، از ملاکین حاج‌میرزاآقای ارباب و حاج میرزاحسینعلی پسر مرحوم حاج‌عبدالعظیم‌هراتی ، حاج سیاح‌نیز از دوستان سید بود . از قبیل میرزارضا متجاوز از پنجاه نفر بودندکه در مجالس سید مات و مبهوت و ساکت می‌نشستند و به خدمتش افتخار می‌نمودند. آقامیرزاحسن که الیوم در مطبعهٔ آقاسیدمرتضی

است نیز در ادارهٔ سید آمد و رفتی داشت .

مقصود سید در ظاهر اتحاد دول اسلامیه و اتفاق مسلمانان بود. لیکن در معنی جمهوریت و مشروطیت ایران را ساعی و جاهد بود. در مجالس علنی مفاسد استبداد و سلطنت استبدادی را آشکار می‌فرمود و در محافل سری دوستان خود را تحریص و ترغیب می‌نمود به بیداری مردم. لکن پس از تبعید و نفی از طهران دوستانش را وصیت می‌فرمود به کتمان و استتار مقصد ، چنانچه در یکی از مکاتیب خود به حضرت آقای طباطبائی چنین نوشته‌است :

«لاصداقةالا باتحاد المشرب و لاقرابة الا بوحدة المارب و بعد ذلك ليس‌لك‌ان تقول مارايتك ومارايتني.».

زمانی هم در مکهٔ معظمه تشکیل انجمنی داد موسوم به ام‌القری و خیالش این بود نماینده‌های مسلمانان روی زمین را در این انجمن گرد آورد و برای مسلمانان روی زمین یك سلطان که یا در اسلامبول یا در کوفه سکنی گیرد و یك اعلم که در مکه نشیند و تکالیف مسلمین از این مجلس بر خیزد و پس از امضاء سلطان و اعلم منتشر گردد و سائر پادشاهان مسلمان به اسم امیرالامرائی موسوم و در تحت امر سلطان محکوم باشند . سلطان عبدالحمیدخان این انجمن را بر انداخت به توهم این که شاید انتخاب سلطان بر حسب قرعه قرار گیرد و به غیر او قرعه افتد . مدت دوام انجمن یك سال بود و نظامنامهٔ آن طبع و به تمام بلدان فرستاده‌شد. اجزاء این انجمن معدوم و یا در زوایای خفا جان دادند. فتنهٔ عرابی پاشا در مصر از نتایج این انجمن بود و عرابی پاشا از شاگردان سید بود .

اگر چه فاضل معاصر جرجی زیدان می‌نویسد از سید تألیف و تصنیفی دیده نشده‌است لیکن روزنامهٔ عروةالوثقی و روزنامهٔ حبل‌المتین‌اول و رسالهٔ فضایح الاستبداد و رساله در رد دهریین و طبیعیین و رساله‌ای در حقوق‌صفحات عالم را گرفته است .

نمی‌دانم علت چیست که فاضل مزبور می‌نویسد در بارهٔ سید «فقد نشأ قطباً من اقطاب الفلسفة و عاش ركنامن اركان‌السياسة و لكنه‌مات و لم يتم عملا ولاالف كتاباًالخ» .

چند مکتوب از مکاتیب سیدجمال‌الدین به دست نگارنده آمد یکی را در حالات آقای طباطبائی درج نمودیم و دیگری را هم که به آقای طباطبائی نوشته است چند فقرهٔ آن را ایضاً درج نمودیم سومی مکتوبی است که از حضرت عبدالعظیم به ناصرالدین‌شاه نوشته‌است چهارم و پنجم دو مکتوب عربی است که به مرحوم‌آیةالله میرزای شیرازی و علماء ایران نوشته‌است .

مکتوب سیدجمال‌الدین

که در سفر ثانی ایران‌ازحضرت عبدالعظیم به ناصرالدین‌شاه نوشته

عرضه داشت به سدهٔ سنیهٔ عالیه و عتبهٔ رفیعهٔ سامیهٔ اعلیحضرت شاهنشاه

اسلام پناه ، در « مونیك » وقتی که از شرف وعد احترامات و اجازهٔ مصاحبت موکب همایونی ، در زمره طرد بودم ، در همان محضر اسنی جناب امین السلطان وزیر اعظم چنان پسندیدند که این عاجز برای اصلاح بعضی امور ضروریه اولا به « پطرزبورغ » رفته پس از انجام آنها به ایران بیایم . اعلیحضرت شاهنشاه اقام‌الله به دغامةالمدن استحسان فرمودند . در شب همان یوم‌الشرف پنج ساعت جناب وزیراعظم به این عاجز مکالمه نمودند . خلاصه‌اش آن‌که اولا دولت روسیه و رجال و ارباب جراید آن را حق نیست که ایشان را بر جاس و نشانهٔ سهام نمایند و از در معادات و معاندت برآیند ؛ چون که ایشان یعنی جناب وزیر اعظم مالك و صاحب ملك نیستند و رتق و فتق امور به قدرت ایشان نیست . دیگر آن‌که مسئلهٔ کارون و بانك و معادن قبل از ارتقاء ایشان به رتبهٔ وزارت عظمی انجام پذیرفته است ، نهایت این است که اجراء آن از سوءبخت در زمان وزارت ایشان شده‌است . پس حین ورود پطرز بورغ باید در نزد وزارت روسیه ابراء ذمه و تبرئه بر ساحت ایشان را بنمایم و تبدیل افکار فاسدهٔ وزراء روس را در حق ایشان داده و حسن مقاصد و نیات ایشان را در بارهٔ دولت روس مسجل کنم. ثانیاً از این عاجز خواهش نمودند که به « مسیوکیرس » رئیس‌الوزراء و وزیر دول خارجه و مستشارهای ایشان « وبلنکالی » و « زینوویب » شفاهاً بگویم که ایشان یعنی جناب وزیراعظم از برای اثبات حسن مقاصد خود در هرحال حاضرند که اگر از طرف روس طریق سهلی ارائه شود در ظرف چند روز مسئلهٔ کارون و بانك و معادن را حل نموده به حالت سابقه اعاده نمایند ، این عاجز چون نجاح مقاصد جناب وزیراعظم را عین رضایت پادشاه و خیر ملت اسلام می‌دانستم به پطرزبورغ عود نمودم و چند نفر را که در سیاسیات مشرق زمین با خود هم‌مشرب می‌دانستم چون ژنرال « ابروچف » در حربیه و ژنرال « دیختر » در وزارت دربار و ژنرال « اعناتیف » سفیر سابق روس در اسلامبول و مادام« نودیکف» که از خواتین نافذالکلمه و غالباً در مسائل سیاسیه که ما بین روس و انگلیس است می‌کوشید با خود متفق کردم و در ظرف دو ماه بیست بار با «مسیو کیرس» و با مستشارهای ایشان ملاقات کردم و پیش از آن که در مقاصد جناب وزیر اعظم شروع نمائیم اولا در این سعی نمودم‌که به ادله و براهین سیاسیه و به اعانت هم مشرب‌های خودم ثابت کنم که صلاح دولت روس در مشرق زمین آن است که علی‌الدوام با دولت ایران از در مسالمت و مواده و مجاملة برآید و سخت‌گیری ومخاصمت ننماید ودر ضمن همه وقت منح و سماح اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه را در اترك و اراضی ترکمانیه و جای‌های دیگر خاطر نشان ایشان

می‌نمودم چون دانستم که این مطلب اصلی مسجل شد و مقبول گردید و از برای ایشان انحراف رأی روی داد و آتش غضب‌شان فرو نشست ، در آن وقت مقاصد جناب وزیراعظم را پیش نهاده گفتم وزیراعظم به نفس خود در مونیك به من گفتند به شما تبلیغ کنم که ایشان حاضرند اگر شما طریقی نشان دهید که موجب حرب و سبب غرامت نگردد،مسئلهٔ کارون و بانك و معادن را حل نمایند و موازنهٔ سابقه که در میان دولت روس و ایران و انگلیس بود دوباره برقرار کنند و در تلو این مطلب این قدر که ممکن بود در تبرئه ذمهٔ جناب وزیراعظم وحسن مقاصد ایشان در حق دولت روسیه کوشیدم ، چنانچه دوباره هم این مطالب را از پطر سبورغ به ایشان نوشتم . مسیو کیرس و مستشارهای ایشان پس از آن که مکرراً از حسن مقاصد و نیات عزم جناب‌وزیراعظم پرسیدند . گفتند که ما باید در این مسئله با وزیر جنگ و وزیر مالیه اولا مشورت کنیم و به امپراطور حاصل مشورت خود را عرضه نمائیم بعد از آن اگر طریق سیاسی یافت شد که بدان توان حل مسئله را نمود به شما شفاهاً خواهیم گفت که به نهج جواب به جناب وزیراعظم برسانید. البته اگر این مسئله به نهجی حل شود که موجب مخاصمه در میان دولت ما و دولت ایران نگردد بهتر است .

پس از چندین بار مشورت دو مسلك پلتیك یکی از برای خود و یکی ار برای جناب وزیر اعظم تعیین نموده به من گفتند که اگر جناب وزیراعظم می‌خواهند ابواب خطرهای آینده را ببندند در جواب رسالت این دو مسلك را بدیشان از طرف ما تبلیغ کن و چون هر یك از ما خط حرکت پلتیك خود را بر آن دو مسلك معین قرار دهیم مسئله به خودی خود بلا غرامت و بلا جدال حل شده سبب رضایت همه خواهدبود . این عاجز، شادان و خرسند شدم که به قوت الهیه به تنهائی توانستم پس از اطلاع تام از مسالك سیاسیهٔ خفیهٔ روس در مشرق زمین خدمتی به دولت اسلام نمایم و وزیراعظم را از خود خوشنود کرده باشم چون به طهران رسیدم خارج شهر توقف نموده به جناب وزیراعظم اطلاع دادم جناب ایشان خانهٔ حاج محمدحسن‌امین‌الضرب را معین نمودند، که در آنجا فرود آیم و نجل ایشان را مهماندار مقرر نمودند ، و این عاجز مدت سه ماه تمام از جای خود حرکت نکردم به‌غیر از یك بار آن هم بعد از یك ماه‌که عز شرف حضور حاصل شد و بدان نویدهای ملوکانه مفتخر گردیدم و در این مدت جناب وزیراعظم هیچ گونه از این عاجز سؤال نکردند که در پطرسبورغ چه واقع شد و جواب آن مسئله که ترا برای آن بدانجا فرستادم چه شد ؟ بلی در این مدت چند بار بعضی از حاشیهٔ خود را برای احوال پرسی فرستادم وعده

ملاقات مفصل می‌دادند ، چون مدت طول کشید از کیفیت مسئله سؤال شد در جواب گفتم که هنوز از طرف وزیراعظم استفسار نشده‌است و سبب را هم نمی‌دانم در وقتی که اهمال جناب وزیراعظم به وزارت روس معلوم گردید با همهٔ آن محاجات و مجادلات و تبلیغات ملحانه این عاجز در پطرسبورغ ایشان این امر را به مجرد ملاعبه، بازی و اهانت و تحقیر و یا خود حیلهٔ سیاسیه مقصود کشف افکار طرف مقابل است (کاش سؤال می‌شد و کشف افکار طرف مقابل می‌گردید) شمرده به سفارت خود در دارالخلافهٔ طهران تلگراف نمودند که سیدجمال‌الدین از طرف وزیراعظم شفاهاً بعضی تبلیغات نمود اگر وزیراعظم می‌خواهند که در آن مسائل داخل شوند رأساً به نهج رسمی با سفارت روس در تهران یا با سفارت ایران در پطرز بورغ مکالمه نمایند و سیدجمال‌الدین که به نهج غیر رسمی بعضی تبلیغات نمود اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید مقبول نیست (لاحول‌ولاقوةالاباالله) راه رفته رنج کشیده به رجوع قهقرا به نقطهٔ اولی برگشت (شگفت) عقدهٔ حل کرده را دو باره محکم کردن (شگفت) اعلیحضرت پادشاه اسلام پناه نتایج این گونه حرکات را به‌خرد خدا داد دیپلوماسی از هر کس بهتر می‌دانند ، جناب وزیراعظم چون از مضمون آن تلگراف مطلع شدند به خلاف عادت سیاسیین جهان به جای آن که تأسف نمایند که چرا افکار وزراء روس را در این مسائل استکشاف ننمودند و جواب‌های ایشان را استماع نکردند (به عرب صاحب گفته‌بودند که من چیزی به سیدجمال‌الدین نگفته بودم که به وزارت روس تبلیغ نمایند) و من ایشان را به پطرزبورغ نفرستادم (اناالله واناالیه‌راجعون) اینك لعب معکوس ، اینك فکر عقیم ، اینك نتیجهٔ فاسده ، با این مسلك چگونه توان راه اخطار را بست و از مهالك دوری جست (بلا سبب شبهه در دل‌ها افکندن و قلوب را متنفر کردن خداوند تعالی مگر به قدرت کامله خود ما را از آثار وخیمهٔ این حرکات حفظ کند ...) واعجب از این واقعه این است، پس از آن که وعد احترامات و ستایش خود را از لسان مبارك اعلیحضرت شاهنشاهی شنیدم ، حاج‌محمدحسن امین‌الضرب تبلیغ نمودند که رضایت اعلیحضرت شاهنشاهی این است که این عاجز طهران را ترك نموده مجاور مقابر شهر قم بشوم هر چه در خبایای ذهن خود تفتیش نمودم سبب را ندانستم . آیا به جهت آن بود که دولت روس را به براهین و وسائط دعوت به مسلك و موادهٔ دولت ایران نموده، یا برای آن است که به خواهش وزیراعظم به پطرسبورغ رفته در تبرئه ذمه و حسن مقاصد ایشان با دولت روس کوشیدم ـ یا بدین جهت که طرق حل مسائل را چنانچه خواهش وزیر اعظم بود به قوهٔ کد

و جد به دست آوردم ـ اگر چه بر مجرب ندامت رواست آن‌چه به پاداش مهمانی اول به من گذشت مرا کافی بود که دگر خیال ایران را نکنم ، اما لفظ شاهنشاه را مقدس شمرده خواستم آنچه خلاف گفته بودند معلوم گردد ، که هم خیر خواهم هم مطیع . دیگر این چه نقش است که باز ژاژخایان کوازه‌پسند بالله علیکم اگر خدا نخواسته ظهورات مرا از مسلك خیرخواهی منحرف و منصرف کند بر من چه ملامت خواهدبود ، سبحان‌الله توهم مزاحمت در مناصب ، هر وقت این صاحبان عقول صغیره و نفوس حقیره را براین می‌دارد که ذهن و قاد نقاد اعلیحضرت شاهنشاه را دربارهٔ این عاجز مشوب گردانند ، اینك در حضرت عبدالعظیم نشسته تا امر از مصدر عزت چه صادر شود و اسئل‌الله تعالی ان یمدکم بالعدل والحق و ینصرکم بالحکمة ویشید دولتکم بقدرته و یحرسه عن کیدالخائنین آمین . العاجز جمال‌الدین‌الحسینی

پاره‌ای ازمکتوب

سیدجمال‌الدین‌که به یکی از دوستان خود نوشته است

من در موقعی این نامه را به دوست عزیز خود می‌نویسم که درّ محبس محبوس و از ملاقات دوستان خود محروممم. نه انتظار نجات دارم و نه امیدحیات. نه از گرفتاری متألم و نه از کشته شدن متوحش . خوشم بر این حبس و خوشم بر این کشته شدن . حبسم برای آزادی‌نوع ، کشته می‌شوم برای زندگی قوم ولی افسوس می‌خورم از این‌که کشت‌های خود را ندرویدم ، به آرزوئی که داشتم کاملا نائل نگردیدم ،شمشیر شقاوت نگذاشت، بیداری ملل مشرق را ببینم. دست جهالت فرصت نداد ، صدای آزادی از حلقوم امم مشرق بشنوم. ایکاش من تمام تخم افکار خود را در مزرعهٔ مستعد افکار ملت کاشته‌بودم چه خوش بود تخمهای بارور مفید خود را در زمین شوره‌زار آن سلطنت فاسد نمی‌نمودم آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید هرچه در این زمین کویر غرس نمودم فاسدگردید در این مدت هیچ یك از تکالیف خیر خواهانهٔ من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت . همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت . امیدواری‌ها به ایرانم بودند . اجر زحماتم را به فراش غضب حواله کردند . با هزاران وعد و وعید به ترکیا احضارم کردند ، این نوع مغلول و مقهورم نمودند . غافل از این‌که انعدام صاحب‌نیت اسباب انعدام نیت نمی‌شود صفحهٔ روزگار حرف حق را ضبط می‌کند . باری من از دوست گرامی خود خواهشمندم ، این آخرین نامه را به نظر دوستان عزیز و هم مسلك‌های ایرانی من برسانید، و زبانی به‌آنها بگوئید: شما که میوهٔ رسیدهٔ ایران هستید برای بیداری ایرانی دامن همت به‌کمر زده‌اید

از حبس و قتال نترسید . از جهالت ایرانی خسته نشوید . از حرکات مذبوحانهٔ سلاطین متوحش نگردید . با نهایت سرعت بکوشید . با کمال چالاکی کوشش کنید. طبیعت بشما یار است و خالق طبیعت مددکار . سیل تجدد به‌سرعت به‌طرف مشرق جاری است ، بنیاد حکومت مطلقه منعدم شدنی است . شماها تا می‌توانید در خرابی اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به قلع و قمع اشخاص . شما تا قوه دارید در نسخ عاداتی‌که میانهٔ سعادت و ایرانی سد سدید گردیده کوشش نمائید نه در نیستی صاحبان عادات . هرگاه بخواهید به اشخاص مانع شوید وقت شما تلف می‌گردد ، اگر بخواهید به صاحب عادت سعی کنید باز آن عادت دیگران را بر خود جلب می‌کند . سعی کنید موانعی را که میانهٔ الفت شما و سایر ملل واقع شده رفع نمائید. گول عوام فریبان را نخورید (انتهی)

مکتوب سیدجمال‌الدین

به مرحوم حاج میرزامحمدحسن اعلی‌الله‌مقامه

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ حقا اقول: ان هذاالکتاب خطاب الی‌روح‌الشریعة المحمدیة اینما وجدت ، وحیثما حلت ، و ضراعة تعرضها الامة الی نفوس‌زاکیة تحققت بها ، وقامت بواجب شئونها ، کیفما نشات ، و فی‌ای قطر نبغت ، الا و هم‌العلماء فاحببت عرضه علی‌الکل وان‌کان عنوانه خاصا .

حبرالامة بارقة انوارالائمة ، دعامة عرش‌الدین، و اللسان‌الناطق‌عن‌الشرع المبین جناب الحاج‌المیرزامحمدحسن‌الشیرازی صان‌الله به‌حوزةالاسلام و رد کیدالزنادقةاللئام لقد خصك‌الله بالنیابةالعظمی عن‌الحجةلکبری و اختارك من‌العصابةالحقة و جعل بیدك ازمة سیاسةالامة بالشریعةالغراء و حراسة حقوقها بها و صیانة قلوبها عن‌الزیغ و الارتیاب فیها و احال الیك من بین‌الانام (وانت وارث‌الانبیاء) مهام امور تسعد بهاالملة فی دارهاالدنیا و تحضی بالعقبی و وضع لك اریکةالریاسة العامة علی‌الافئدة و النهی اقامة لدعامةالعدل و اثارة لمحجة الهدی و کتب علیك بما اولاك من‌السیادة علی خلقه حفظ‌الحوزة و الذود عنها و الشهادة دونها علی سنن من مضی و ان‌الامة قاصیها و دانیها و حاضرها وبادیها و وضیعها و عالیها قد اذعنت لك بهذه‌الریاسة السامیةالربانیة جاثیة علی‌الرکب خارة علی‌الاذقان تطمح نفوسها الیك فی‌کل حادثة تعروها تطل بصائرها علیك فی کل مصیبة تمسها و هی تری ان خیرها و سعدها منك و ان فوزها و نجاتها بك و ان امنها و امانیها فیك .

فاذالمح منك غض طرف ، اونیت بجانبك لحظة ، و امهلتها و شانهالمحة، ارتجفت افئدتها ، و اختلت مشاعرها ، و انتکثت عقائدها ، و انهدمت دعائم

ایمانها ، نعم لابرهان للعامة فیما دانوا، الا استقامة الخاصة فیما امروا، فان وهن هولاء فی فریضة اوقعدبهم الضعف عن اماطة منکر، لاعتور اولئك الظنون و الاوهام ونكص كل على عقبيه مارقا من الدين القويم ، حائداً عن الصراط المستقیم .

و بعدهذا وذاك وذلك اقول ان الامة الایرانیة بمادهمها من عراقیل الحوادث التی آذنت باستیلاء الضلال علی بیت الدین، وتطاول الاجانب علی حقوق المسلمین ، و وجوم الحجة الحق ایاك اعنی عن القیام بناصرها و هو حامل الامانة، والمسئول عنها یوم القیمة قدطارت نفوسها شعاعا،و طاشت عقولها ، و تاهت افکارها و وقفت موقف الحیرة (و هی بین انکار و اذعان و جحود وایقان) لاتهتدی سبیلا وهامت فی بیداء الهواجس فی عتمة الوساوس ، ضالة عن رشدها لاتجد الیه دلیلا واخذ القنوط بمجامع قلوبها و سد دونها ابواب رجائها، وکادت ان تختار ایاسامنها الضلالة علی الهدی ، وتعرض عن محجة الحق وتتبع الهوی ، وان آحاد الامة لایزالون یتسائلون شاخصة ابصارهم عن اسباب قضت علی حجة الاسلام (ایاك اعنی) بالسبات والسکوت ، وحتم علیه ان یطوی الکشح عن اقامة الدین علی اساطینه ، واضطره الی ترك الشریعة واهلها ، الی ایدی زنادقة یلعبون بها کیفما یریدون ویحکمون فیها بما یشاؤون ، حتی ان جماعة من الضعفاء زعموا ان قدکذبوا و ظنوا فی الحجة ظن السوء و حسبوا الامر احبولة الحاذق، و اسطورة المذق ، وذلك لانها تری (وهو الواقع) ان لك الکلمة الجامعة ، والحجة الساطعة، وان امرك فی الکل نافذ ، ولیس لحکمك فی الامة منابذ، وانك لو اردت تجمع احاد الامة بکلمة منك (وهی کلمة تنبثق من کیان الحق الی صدور اهله) فترهب بها عدوالله وعدوهم ، وتکف عنهم شر الزنادقة ، و تزیح ماحاق بهم من العنت والشقاء ،وتنشلهم من ضنك العیش الی ماهو ارغدوا هنی، فیصیر الدین باهله منیعاً حریزا ، والاسلام بحجته رفیع المقام عزیزا .

هذاهوالحق انك راس العصابة الحقة،وانك الروح الساری فی آحاد الامة فلایقوم لهم قائم الابك ولاتجتمع کلمتهم الاعلیك، لوقمت بالحق نهضوا جمیعاً ولهم الکلمة العلیاء ولوقعدت تثبطوا، و صارت کلمتهم هی السفلی ، ولربما کان هذا السیروالدوران حیثما غض حبر الامة طرفه عن شئونهم، و ترکهم هملا بلاراع، و همجا بلاوازع و لاداع ، یقیم لهم عذراً فیما ارتابوا، خصوصاً لما راوا ان حجة الاسلام قدونی فیما اطبقت الامة خاصتها وعامتها علی وجوبه ، و اجمعت علی خطر الاتقاء فیه، خشیة لغوبه ، الاوهو حفظ حوزة الاسلام الذی به بعدالصیت و حسن الذکر والشرف الدائم والسعادة التامة ، ومن یکون الیق بهذه واحری بها ممن اصطفاه الله فی القرن الرابع عشر ، وجعله برهانا لدینه، و حجة علی البشر

ایها الحبر الاعظم ، ان الملك قدوهنت مریرته ، فسائت سیرته وضعفت مشاعره

فقبحت‌سريرته، و عجزعن سياسةالبلاد، و ادارة مصالح‌العباد، فجعل زمام‌الامور كليها و جزئيها بيد زنديق‌اثيم، غشوم ثم بعد ذلك زنيم .. يسب‌الانبياءفي‌المحاضر جهرا ، ولايذعن‌لشريعةالله امرا ، ولايرى‌لرؤساءالدين و قرا ، يشتم‌العلماء ، و يقذف‌الاتقياء، و يهين‌السادةالكرام، ويعامل‌الوعاظ معاملةاللئام ، و انه‌بعدرجوعه من‌البلاد الافرنجية قدخلع العذار، و تجاهر بشرب‌العقار ، و موالاة الكفار ، و معاداةالابرار ، هذه هي‌افعاله‌الخاصة في‌نفسه. ثم انه باع‌الجزء الاعظم من‌البلاد الايرانية و منافعها لاعداءالدين: المعادن ، والسبل‌الموصلةاليها، و الطرق‌الجامعة بينها وبين‌تخوم‌البلاد ، والخانات التي تبنى على‌جوانب تلك‌المسالك‌الشاسعةالتي تتشعب‌الى جميع ارجاءالمملكة و مايحيط بها من‌البساتين‌والحقول .. نهرالكارون والفنادق التي تنشأ على‌ضفتيه الى‌المنبع و يستتبعهامن‌الخبائن‌والمروج، والجادة من‌الاهوازالى طهران وماعلى اطرافهامن‌العمارات والفنادق والبساتين‌والحقول. والتنباك و مايتبعه من‌المراكز ومحلات‌الحرث و بيوت‌المستحفظين والحاملين و البائعين انى وجد وحيث نبت ، وحكرالعنب للخمور و ماتستلزمه من‌الحوانيت والمعامل و المصانع في‌جميع اقطارالبلاد ، والصابون والشمع والسكر ولوازمها من‌المعامل، والبنك و ما ادراك ماالبنك هو اعطاء زمام‌الاهالي‌كلية بيدعدو الاسلام واسترقاقه‌لهم واستملاكه‌اياهم وتسليمهم‌له بالرياسة والسلطان

ثم ان‌الخائن‌البليداراد ان يرضى العامة بواهى برهانه فحيق‌قائلا ان هذه معاهدات زمانية ، و مقاولات و قتيةلاتطول مدتها ازيدمن‌مائة سنة !! يالله من‌هذا البرهان‌الذي‌سوله‌اخرق‌الخائنين،وعرض‌الجزءالباقي‌على‌الدولةالروسيه‌حقالسكوتها (لوسكتت)مرذاب رشت‌ونهرالطبرستان والجادةمن الانزلي‌الى‌الخراسان‌ومايتعلق بها من‌الدور والفنادق والحقول ... ولكن‌الدولةالروسية شمخت بانفها و اعرضت عن قبول تلك‌الهدية، و هي‌عازمة على‌استملاك‌الخراسان والاستيلاء على‌آذربايجان و مازندران ان‌لم تنحل هذه‌المعاهدات و لم‌تنفسخ هذه‌المقاولات‌القاضية على تسليم المملكة تماماً بيدذاك‌العدو الالد، هذه هي‌النتيجةالاولى لسياسة هذاالاخرق .

وبالجملة ان‌هذا المجرم قدعرض اقطاع‌البلاد الايرانية على‌الدول ببيع‌المزاد و انه يبيع ممالك‌الاسلام و دور محمد واله عليهم‌الصلواة والسلام للاجانب و لكنه لخسة طبعه و دنائة فطرته‌لايبيعها الابقيمة زهيدة ودراهم‌معدودة (نعم‌هكذا يكون‌اذا امتزجت‌اللئامة و الشره بالخيانة والسفه) و انك‌ايهاالحجة ان لم تقم بناصرهذه الامة ولم تجمع كلمتها ولم تنزعها بقوةالشرع من يدهذا الاثيم لاصحبت‌حوزةالاسلام تحت سلطةالاجانب (يحكمون فيها بما يشاؤون و يفعلون مايريدون) و اذا فاتتك هذه‌الفرصة ايهاالحبر و وقع‌الامر و انت حي‌لما ابقيت ذكراجميلابعدك في صحيفة

العالم و اوراق التواريخ ... و انت تعلم ان علماء الايران كافة والعامة با جمعهم ينتظرون منك (وقد جرجت صدورهم و ضاقت قلوبهم) كلمة واحدة ويرون سعادتهم بها و نجاتهم فيها .. ومن خصه الله بقوة كهذه كيف يسوغ له ان يفرط فيها ويتركها سدى .

ثم اقول للحجة قول خبير بصير ان الدولة العثمانية تتبجح بنهضتك على هذا الامر و تساعدك عليه لانها تعلم ان مداخلة الافرنج في الاقطار الايرانية والاستيلاء عليها تجلب الضرر الى بلادها لامحالة و ان وزراء الايران وامراء ها كلهم يبتهجون بكلمة تنبص بها في هذا الشان لانهم با جمعهم يعانون هذه المستحدثات طبعاً ، و يسخطون من هذه المقاولات جبلة ، و يجدون بنهضك مجالا لابطالها ، و فرصة لكف شر الشره الذى رضى بها و قضى عليها .

ثم ان العلماء وان كان كل صدع بالحق وجبه هذا الاخرق الخائن بسوء اعماله و لكن ردعهم للزور و زجرهم عن الجناية و نهرهم المجرمين ما قرت كسلسلة المعدات قرارا ، ولا جمعتها وحدة المقصد فى زمان واحد ،

وهؤلاء لتماثلهم فى مدارج العلوم و تشاكلهم فى الرياسة و تساويهم فى الرتب غالباً عند العامة لاينجذب بعضهم الى بعض ولايصير احدمنهم لصقا للاخر ولايقع بينهم تأثير الجذب و تأثر الانجذاب حتى تتحقق هيئة و حدانية و قوة جامعة يمكن بها دفع الشر و صيانة الحوزة. كل يدور على محوره ، وكل يردع الزور وهو فى مركزه (هذا هو سبب الضعف عن المقاومة و هذا هو سبب قوة المنكر والبغى) ، وانت وحدك ايها الحجة بما اوتيت من الدرجة السامية والمنزلة الرفيعة علة فعالة فى نفوسهم ، و قوة جامعة لقلوبهم ، وبك تنضم القوى المتفرقة الشاردة ، و تلتئم القدر المتشتة الشاذة و ان كلمة منك تاتى بوحدانية تامة يحق لها ان تدفع الشر المحدق بالبلاد ، وتحفظ حوزة الدين و تصون بيضة الاسلام . . فالكل منك وبك واليك . وانت المسئول عن الكل عندالله و عند الناس .

ثم اقول ان العلماء والصلحاء فى دفاعهم فرادى عن الدين و حوزته و قد قاسوا من ذاك العتل شدائد ماسبق منذ قرون لها مثيل ، وتحملوا الصيانة بلاد المسلمين عن الضياع و حفظ حقوقهم عن التلف كل هوان وكل صغار وكل فضيحة.

ولاشك ان حبر الامة قد سمع مافعله ادلاء الكفر واعوان الشرك بالعالم الفاضل الصالح الواعظ الحاج الملا فيض الله الدربندى و ستسمع قريبا ما صنعه الجفاة الطغاة بالعالم المجتهد النقى البار الحاج السيد على اكبر الشيرازى و ستحيط علما بما فعله بحماة الملة و الامة من قتل و ضرب وكى و حبس . و من جملتهم الشاب الصالح الميرزا محمدرضا الكرمانى الذى قتله ذلك المرتد فى الحبس. و الفاضل الكامل البار حاج سياح و الفاضل الاديب الميرزا فروغى و الاريب النجيب الميرزا محمدعليخان و

الفاضل المتقنن اعتمادالسلطنة وغيرهم .
واما قصتى، وما فعله ذاك الكنود الظلوم معى، فمما يفتت اكباد اهل الايمان و يقطع قلوب ذوى الايقان. ويقضى بالدهشة على اهل الكفر و عبادالاوثان، ان ذاك اللئيم امر بسجنى و انا متحصن بحضرة عبدالعظيم (ع) فى شدة المرض على الثلج الى دار الحكومة بهوان و صغار و فضيحة لايمكن ان يتصور دونها فى الشناعة (هذا كله بعد النهب و الغارة) (انالله و انا اليه راجعون) .
ثم حملنى زبانيته الاوغاد وانا مريض على برذون مسلسلا فى فصل الشتاء و تراكم الثلوج و الرياح الزمهريرية و ساقتنى جحفلة من الفرسان الى خانقين و صحبنى جمع من الشرط ... و لقد كاتب الوالى من قبل و التمس منه ان يبعدنى الى البصرة علما منه انه لو تركنى و نفسى لاتيتك ايها الحبر و نثبت لك شانه و شان الامة وشرحت لك ماحاق ببلاد الاسلام من شر هذا الزنديق، ودعوتك ايها الحجة الى عون الدين ، و حملتك على اغاثة المسلمين... و كان على يقين انى لو اجتمعت بك لايمكنه ان يبقى على دست وزارته الموسسة على خراب البلاد و هلاك العباد و اعلاء كلمة الكفر.....و مما زاده لؤما على لومه و دنائة على دنائته انه دفعا لثورة العامة و تسكينا لهياج الناس نسب تلك العصابة التى ساقتها غيرة الدين وحمية الوطن الى المدافعة عن حوزة الاسلام، و حقوق الاهالى (بقدر الطاقة والامكان) الى الطائفة البابية ..كما اشاع بين الناس اولا (قطع الله لسانه) انى كنت [غير] مختون (واسلاماه) ماهذا الضعف ؟ ماهذا الوهن؟ كيف امكن ان صعلوكا [غير] ذى النسب ، و وغدا خسيس الحسب قدر ان يبيع المسلمين و بلادهم بثمن بخس دراهم معدودة و يزدرى بالعلماء و يهين السلالة المصطفوية و يبهت السادة المرتضوية البهتان العظيم، ولايد قادرة تستأصل هذا الجذر الخبيث شفاء لغيظ المؤمنين، وانتقاما لال سيد المرسلين عليه وآله الصلوة والسلام .
ثم لما رايت نفسى بعيدا عن تلك الحضرة العالية امسكت عن بث الشكوى ..
ولما قدم العالم المجتهد القدوة الحاج سيدعلى اكبر الى البصرة طلب منى ان اكتب الى الحبر الاعظم كتابا ابث فيه هذه الغوائل و الحوادث و الكوارث، فبادرت اليه امتثالا ، و علمت ان الله تعالى سيحدث بيدك امرا ، و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته (جمال الدين الحسينى)

مكتوب سيد جمال الدين به علماء ايران

بسم الله الرحمن الرحيم- حملة القرآن، و حفظة الايمان، ظهراء الدين المتين، و نصراء الشرع المبين ، جنود الله الغالبة فى العالم، وحججه الدامغة لضلال الامم ، جناب الحاج الميرزا محمدحسن الشيرازى و جناب الحاج الميرزا حبيب الله الرشتى

و جناب الحاج المیرزا ابی القاسم الکربلائی ، و جناب الحاج المیرزا جواد الاقا التبریزی ، و جناب الحاج السید علی اکبر الشیرازی ، و جناب الحاج الشیخ هادی النجم آبادی، وجناب المیرزا حسن الاشتیانی وجناب السیدالطاهر الزکی صدر العلماء و جناب الحاج آقا محسن العراقی ، و جناب الحاج الشیخ محمد تقی الاصفهانی ، و جناب الحاج الملا محمدتقی البجنوردی . و سایر هداة الامة و نواب الائمة ، من الاحبار العظام ، و العلماء الکرام ، اعزالله بهم الاسلام و المسلمین و ارغم انوف الزنادقة المتجبرین، آمین .

طالما تاقت الامم الافرنجیة الی الاستیلاء علی البلاد الایرانیة حرصاً منها وشرهاً . و لکم سولت لها امانیها خدعا تمکنها من الولوج فی ارجائها و تمهد فیها سلطانها علی غرة من اهلها تحاشیاً من المقارعة التی تورث الضغائن فتبعث النفوس علی الثورة کلما سنحت لها الفرص و قضت بها الفطرات. و لکنها علمت ان بلوغ الارب ـ و العلماء فی عز سلطانهم ـ ضرب من المحال لان القلوب تهوی الیهم طرا ، والناس جمیعاً طوع یدهم یاتمرون کیفما امروا ، و یقومون حیثما قاموا ، لامرد لقضائهم ولادافع لحکمهم و انهم لایزالون یدأبون فی حفظ حوزة الاسلام لاتاخذهم فیه غفلة ، ولا تعروهم عزه ولاتمیدبهم شهوة ، فخنست و هی تتربص بهم الدوائر ، وتترقب الحوادث ، ایم الله انها قد اصابت فیمارأت ، لان العامة لولا العلماء و عظیم مکانتهم فی النفوس لالتجأت بطیب النفس الی الکفر و استظلت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذلیلة الجائرة الخرقی التی قدعدمت القوة وفقدت النصفة وانفت المجاملة فلاحازت منها شرفا ، و لاصانت بها لنفسها حقا ، ولاانشرح منها صدورها فرعا .

و لذا کلما ضعفت قوة العلماء فی دولة من الدول الاسلامیة، و ثبت علیها طائفة من الافرنج و محت اسمها ، و طمست رسمها .

ان سلاطین الهند و امراء ماوراء النهر جدت فی اذلال علماء الدین فعاد الوبال علیهم سنة الله فی خلقه.. وان الافغانیین ماصانوا بلادهم عن اطماع الاجانب و ما دفعو هجمات الانکلیز مرة بعد اخری الابقوة العلماء و قد کانت فی نصابها .

و لما تولی هذا الشاه (الحاریة الطاغیة) الملك طفق یستلب حقوق العلماء تدریجاً و یخفض شانهم ویقلل نفوذکلمتهم حبا بالا ستبداد بباطل اوامره ونواهیه، و حرصا علی توسیع دائرة ظلمه و جوره ، فطرد جمعاً من البلاد بهوان و نهنه فرقة عن اقامة الشرع بصغار و جلب طائفة من اوطانها الی دارالجور و الخرق (طهران) و قهرها علی الاقامة فیها بذل فخلاله الجو فقهر العباد و اباد البلاد و تقلب فی اطوار الفظائع و تجاهر بانواع الشنائع و صرف فی اهوائه الدنیة و ملاذه البهیمیة مامصه من دماء الفقراء و المساکین عصرا و نزح من دموع الایتام قهرا

(يا للاسلام)

فاذا اشتدجنونه بجميع فنونه فاستوزر وغدا خسيساً ليس له دين يردعه ولاعقل يزجره و لاشرف نفس يمنعه، و هذا المارق ماقعد على دسته الاوقام بابادة الدين و معادات المسلمين و ساقته دنائة الارومة و نزالة الجرثومة الى بيع البلاد الاسلامية بقيم زهيده .

فحسبت الافرنج ان الوقت قدحان لاستملاك الاقطار الايرانية بلا كفاح ولا قتال و زعمت ان العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الاسلام قدزالت شوكتهم و نفد نفوذهم فهرع كل فاغراً فاه يبغى ان يسرط قطعة من تلك المملكة. فغار الحق و غضب على الباطل فدمغه فخاب مسعاه و ذل كل جبار عنيد .

اقول الحق انكم يا ايها القادة قد عظمتم الاسلام بعزيمتكم و اعليتم كلمته و ملئتم القلوب من الرهبة و الهيبة . و علمت الاجانب طراً ان لكم سلطاناً لايقاوم وقوة لاتدفع وكلمة لاترد وانكم سياج البلاد و بيدكم ازمة العباد و لكن قدعظم الخطب الان و جلت الرزية لان الشياطين قدتألبت جبراً للكسر و حرصاً على الوصول الى الغاية و ازمعت على اغراء ذاك المارق الاثيم على طرد العلماء كافة من البلاد . و ابانت له ان انفاذ الاوامر انما هو بانقياد قواد الجيوش و ان القواد لايعصون للعلماء امراً ولا يرضون بهم شراً فيجب لاستتباب الحكومة استبدالهم بقواد الأفرنج . وارت لذاك البليد الخائن رياسة الشرطة و قيادة فوج القزاق نموذجا (كنت و اضرابه) و ان ذاك الزنديق و زملاءه فى الالحاد يجدون الان فى جلب قواد من الاجانب . والشاه لجنونه المطبق قداستحسن هذا و اهتز به طربا . لعمرالله لقد تحالف الجنون و الزندقة و تعاهدالعتة و الشره على محق الدين و اضمحلال الشريعة و تسليم دار الاسلام الى الاجانب بلامقارعة و لامناقرة .

يا هداة الامة انكم لواهملتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و امهلتموه على سرير جنونه و ما اسرعتم بخلعه عن كرسى غيه لقضى الامر فعسر العلاج و تعذر التدارك.

انتم نصراء الله فى الارض. ولقد تمحصت بالشريعة الالهية نفوسكم عن اهواء دنية تبعث على الشقاق و تدعو الى النفاق و يئس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم. فانتم جميعاً يد واحدة يذود بهاالله عن صياصى دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و اعوان الزندقة . و ان الناس كافة (الا من قضى الله عليه بالخيبة والخسران) طوع امركم . فلواعلنتم خلع هذا (الحارية) لاطاعكم الامير والحقير و ادغن لحكمكم الغنى و الفقير (ولقد شاهدتم فى هذه الازمان عيانا فلااقيم برهانا) خصوصاً وان الصدور قدحرجت و ان القلوب قدتفطرت من هذه السلطة القاسية الحمقى التى ما سدت ثغورا و لا حندت جنودا و لاعمرت بلادا و لا نشرت علوما ولااعزت

کلمة‌الاسلام ولا اراحت یوماً ما قلوب‌الانام بل دمرت و اقوت و افقرت و اذلت ثم بعد ضلت وارتدت و انها سحقت عظام‌المسلمین وعجنتها بدمائهم فعملت منها‌اللبنات بنت بهاقصور‌الشهواتها‌الدنیة . هذه آثارها فی هذه‌المدة‌المدیدة والسنین‌العدیدة تعسألها و تبت یداها .

و اذا وقع‌الخلع (وتکفیه کلمة واحدة ینبص بها لسان‌الحق غیرة‌علی‌دینه) فلاریب ان‌الذی یخلف هذا (الطاغیة) لایمکنه‌الحیدان عن اوامرکم الالهیة ولا یسعه‌الا‌الخضوع بعتبتکم عتبة‌الشریعة‌المحمدیة کیف لاوهو یری عیانا مالکم‌من‌القوة الربانیة‌التی تقلبون بها‌الطغاة عن‌کرسی غیها. و ان‌العامة متی سعدت بالعدل‌تحت سلطان‌الشرع ازدادت بکم ولعاً و حامت حولکم هیاماً و صارت جمیعاً جندالله و حزبا لاولیائه العلماء .

ولقد وهم من ظن ان خلع هذا (الحاریة) لایمکن الا بهجمات‌العساکر و طلقات‌المدافع‌و القنابر. لیس‌الامرکذلك. لان عقیدة ایمانیة قدرسخت‌فی‌العقول و تمکنت من‌النفوس ، و هی ان‌الراد علی‌العلماء راد علی‌الله (هذا هوالحق و علیه‌المذهب) فاذا اعلنتم (یا حملة‌القرآن) حکم‌الله فی هذا‌الغاصب الجائروابنتم امره تعالی فی حرمة اطاعته لانفض الناس من حوله فوقع‌الخلع بلاجدال ولا قتال.

و لقد اراکم‌الله فی هذه‌الایام اتماماً لحجته ما اولاکم من‌القوة‌التامة و القدرة‌الکاملة،وکان‌الذین فی قلوبهم زیغ فی‌ریب منها من قبل ، اجتمعت‌النفوس بکلمة منکم علی ارغام هذا الفرعون الذلیل و هامانه‌الرذیل(مسئلة‌التنباك)فعجبت الامم من قوة هذه‌الکلمة و سرعة نفوذها و بهت‌الذی کفر . قوة انعمها‌الله‌علیکم لصیانة‌الدین و حفظ حوزة‌الاسلام . فهل یجوز منکم اهمالها و هل‌یسوغ‌التفریط فیها ؟ حاشا ثم حاشا .

فدان الوقت لاحیاء مراسم‌الدین، واعزاز‌المسلمین ، فاخلعواهذا (الطاغیة) قبل ان یفتك بکم و یهتك اعراضکم ، و یثلم سیاج دینکم . لیس علیکم الا ان تعلنواعلی رؤس‌الاشهاد حرمة اطاعته فاذا یری نفسه ذلیلا فریدا یفرمنه بطانته و ینفرمنه حاشیته و ینبذه‌العساکر و یرجمه‌الاصاغر .

انکم یا ایها‌العلماء والذین قاموامعکم لتائید‌الدین بعد‌الیوم فی خطرعظیم. قد کسرتم قرن فرعون بعصا‌الحق و جدعتم انف‌الحاریة بسیف‌الشرع فهو یتربص فرصا تساعده علی‌الانتقام شفاءلغیظه ومرضاة لطبیعته التی فطرت‌علی‌الحقدواللجاج فلاتمهلوه ایاماً و لاتمکنوه ان یقبض زماما اعلنوا خلعه قبل اندمال جرحه .

و حاشا کم ایها‌الراسخون فی‌العلم ان ترتابوا فی خلع رجل سلطانه غصب و افعاله فسق و اوامره جور و انه بعد ان مص دماء‌المسلمین و نهش عظام‌المساکین

و ترك الناس عراة حفاة لايملكون شيئاً حكم عليه جنونه ان يملك الاجانب بلاداً كانت للاسلام عزا و للدين المتين حرزا و ساقته سورة السفه الى اعلاء كلمة الكفر و الاستظلال بلواء الشرك.

ثم اقول ان الوزراء والامراء وعامة الاهالى وكافة العساكر و ابناء هذا الطاغية ينتظرون منكم جميعاً (وقدفرغ صبرهم و نفد جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا هذا الفرعون الذليل ويريحوا العباد من ضره و يصونوا حوزة الدين من شره قبل ان يحل بهم العار ولات حين مناص والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته .

جمال الدين حسينى

احوالات میرزا رضا کرمانی

میرزارضا پسر ملاحسین عقدائی است و عقدا دهی است از توابع یزد. چون میرزا رضا در کرمان متولد شده و تربیتش نیز در کرمان بود، لذا کرمانی محسوب می‌شود و در اوائل سن و جوانیش سفری به طهران کرد و یك سال و خرده‌ای در طهران توقف نمود و خدمت مرحوم سیدجمال‌الدین رسیده و مجذوب سید شد. پس از تبعید اولی سید از طهران، میرزا رضا در مجالس بد از شاه می‌گفت مرحوم آقا سیدعبدالرحیم‌معین‌التجار اصفهانی که در کرمان متوطن بوده و آن ایام آمده‌بود به طهران، میرزا رضا را از طهران به کرمان عودت داده، زمان مراجعت به کرمان به همان وضع پایتخت حرکت می‌کرد یعنی متکلم می‌شد به کلماتی که احدی از اهل کرمان جرئت تکلم به آن کلام را نداشت، یعنی می‌گفت: چرا قبول ظلم می‌کنید و چرا بدون جهة مال و عرض خود را از دست می‌دهید؟ جمع شوید و نگذارید حاکم شما را سوار شود. نگذارید اموالتان را غارت کند. دیگر می‌گفت: در طهران که پایتخت است مردم می‌گویند، می‌شنوند، با شاه ملاقات می‌کنند پادشاه انسانی است مثل شما به عرایض متظلمین رسیدگی می‌کند، دیوانخانهٔ عدلیه دارد و آنچه حکومت یا اجزاء او بخواهند مال مردم را ببرند حق ندارند، حاکم باید مالیات بگیرد و نظم مملکت را بدهد، حاکم حق ندارد دختران رعیت را به‌زور ببرد. و ضمناً مدعی مرحوم حاج آقا ابوجعفر هم شد که ملك شورو، که وقف بر جماعتی است به اجارهٔ پدر من بوده و باید در تصرف من باشد. آن مذاکرات و این ادعا با تبعیت و تقلید از سیدجمال‌الدین باعث شد که میرزارضا را گرفته و چندی او را در حبس داشتند تا این که علماء کرمان از او توسط کرده و او را از حبس نجات دادند. این دفعه میرزارضا به عنوان تظلم روانهٔ طهران شده و در طهران آنچه تظلم نمود کسی به داد او نرسید. بلکه نایب‌السلطنه کامران میرزا بر حسب خواهش آقا بالاخان‌معین‌نظام که این اواخر وکیل‌الدوله و بالاخره سردار افخم شده‌بود، میرزارضا را به حبس انداخت. آقا بالاخان‌معین

نظام برای خوش‌آمد ناصرالدوله حاکم کرمان که میرزارضا از او متشکی بود این بیچاره را عقبه می‌کرد ، تا این که این اواخر او را به محبس قزوین فرستاد ، با جناب حاج سیاح و حاج‌میرزااحمدکرمانی و چند نفر دیگر و مدت بیست و دو ماه در زندان قزوین و چندی هم در انبار شاهی با نهایت سختی محبوس بودند. و در سفر دوم مرحوم سیدجمال الدین ، ارادتی بهتر از اول به آن مرحوم پیدا کرد و پس از نفی سیدجمال‌الدین و رفتن او به اسلامبول میرزا رضا هم که از حبس رها شد رفت به اسلامبول و چون خدمت سید رسید تظلمات خود را به طریق عجز و لابه اظهار داشت. مرحوم سید در جوابش گفت: می‌بایست که قبول ظلم نکنی . این کلام در میرزا رضا مؤثر افتاد و عرض کرد همین قدر رفع کسالتم بشود انتقام خود را می‌کشم و پس از رفع خستگی مراجعت کرد به طهران و در حضرت‌عبدالعظیم در بالاخانه‌ای که میان صحن و مدرسه است منزل گرفته و به شغل جراحی خود را معرفی نموده و ضمناً امنیت خواستن را بهانهٔ خویش نموده به هر یك از بزرگان که می رسید اظهار می نمود که توسط کنید و تحصیل امنیت برایم بنمائید .

یك روز بندهٔ نگارَنده با مرحوم وکیل‌الممالك کرمانی او را ملاقات نموده از حال او چیزی استنباط نکردیم تا این‌که در روز جمعهٔ ۱۷ ذی‌القعده سنهٔ ۱۳۱۳ ناصرالدین‌شاه راکه تازه می‌خواست شروع به جشن قرن پنجاه سالهٔ خود نماید به یك گلوله تیر ششلوله کشت .

بندهٔ نگارنده با جناب آقا سیدمحمدکرمانی اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته‌بودیم . جناب آقا سیدمحمد اصرار کرد که در بودن ناصرالدین شاه در حرم مطهر،داخل بقعهٔ مقدسه شویم که سلوك شاه را با مردم و رفتارش را در مقام عبادت ملاحظه کنیم. بندهٔ نگارنده گفت: بااین بعد مسافت و طی طریق را با پای پیاده سزاوار نیست که عمل‌خود را مغشوش نمائیم و با زیارت امری دیگر را توأم کنیم و نیت خود را خراب کرده خسرالدنیا والآخرة. به این جهت رفتیم در مدرسه نشستیم ومنتظر رفتن شاه شدیم، که یك دفعه دیدیم درها را می‌بندند و می گویند شاه را تیر زده‌اند . چون تا یك اندازه احتمال صدور این امر را از میرزارضا می‌دادیم رفتیم دم منزل او که استعلامی کنیم . شخصی فراش آنجا ایستاده گفت : آقایان زود بروید و در اینجا نمانید که برایتان خطر دارد . باری فوراً از دور سلامی به حضرت عبدالعظیم داده و روانهٔ شهر شدیم. در بین راه کالسکهٔ شاهی را دیدیم‌که با سوار زیادی به شهر می‌آوردند. به فاصلهٔ پانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده متجاوز از پانصد نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند به شهر و میرزارضا با نهایت قوت قلب و یك اطمینانی که از جبههٔ بی‌گناهان مشهود می‌شد به اطراف خود می نگریست و نظارهٔ مردم را می‌کرد ، گویا به لسان حال می‌گفت : ای اهل ایران، من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم، به زودی فراگیرید آن را در

الواح صدور تکرار کنید تا در مقام امتحان درست امتحان بدهید .

باری ناصرالدین‌شاه در همان روز که روز جمعهٔ ۱۷ ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۳۱۳ بود از این دارفانی به سرای جاوید شتافت .

مرحوم مظفرالدین‌شاه خیال کشتن میرزارضا و قصاص آن را نداشت.

کراراً گفته بود قصاص وکشتن میرزارضا تشفی قلب من نیست . من اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ انتقام بگذرانم.

نوکرهای شاه از این کلام پی‌بردند به این‌که مظفرالدین‌شاه از اهل‌کرمان متنفر است و به این جهت مدتی اهالی‌کرمان در انظار ذلیل وخوار بودند .

حتی آن که بندهٔ نگارنده در چند مجلس خود را خراسانی‌الاصل معرفی کردم.

از مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار طهران شنیدم که می‌گفت : من به اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه گفتم: چرا در کشتن میرزارضا مسامحه دارید و کشتن او را چرا به تأخیر انداختید؟ مظفرالدین‌شاه فرمود این شخص قابل کشتن نیست. من جواب دادم اعلیحضرت از حق خود گذشتند و ما رعایا که فرزندان شاه سعید شهید هستیم تا قاتل پدر خود را به‌دار نبینیم چشممان گریان خواهد بود . مستدعی هستیم که میرزارضا را به ملت بدهید تا مردم گوشت بدن او را با دست و دندان بکنند. مرحوم مظفرالدین‌شاه فرمود که: آیا این طور کشتن موافق با شرع است و آیا قانون اسلام اجازه می‌دهد که این طور کسی را به قتل رسانند ؟ جناب آقاشیخ‌محمدرضامجتهد برادرزادهٔ شیخ‌مرحوم گفت: این طور کشتن را قانون اسلام اجازه نداده است وانگهی به‌این طور و این جور، چه در بین ورثهٔ شاه سعید جمعی صغیر وغایب می‌باشند . وانگهی عفو اعلیحضرت و تأخیر در قصاص را شاید همه کس بپسندد . چون مقصود مظفرالدین‌شاه طفره از کشتن بود جناب آقاشیخ‌محمدرضا ملتفت شده با شاه همراهی کرد . ولی مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار یا ملتفت نشده یا به غرضی دیگر اصرار به کشتن میرزا رضا می‌کرد ، تا شاه متغیر شده رو کرد به اتابك‌میرزا علی اصغرخان‌امین‌السلطان و فرمود فردا بدهید سر این پسره راببرند. باری میرزارضای‌کرمانی گمان می‌کرد شاید کسی پیدا شود و او را نجات دهد دیگر نمی‌دانست که تا مدتی او را مورد لعن وطعن قرار خواهند داد که حتی پسر و زن و خواهرش مدتی در رنج و صدمه و مورد اذیت و طعن و زخم زبان مردم خواهندبود . خلاصه از استنطاق میرزارضا که در بارهٔ او به عمل آمد و میرزاابوتراب‌خان‌نظم‌الدوله که رئیس نظمیه بود و صورت استنطاق را بعد از مدتی نشرداد خیلی مطالب دست می‌آید. فلذا صورت استنطاق میرزارضا را در این مقدمهٔ تاریخ بیداری ایرانیان درج می‌نمائیم و هذا صورته :

صورت استنطاق میرزارضا کرمانی

پسر ملاحسین عقدائی که عجالتاً بدون صدمه و اذیت با زبان خوش تا این قدر تقریرات کرده است و مسلم است بعد از صدمات لازمه ممکن است مکنونات ضمیر خود را بروز بدهد

سؤال ــ شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .

جواب ــ روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم .

س ــ به حضرت‌عبدالعظیم کی وارد شدید .

ج ــ روز دویم شوال ۱۳۱۳

س ــ در راه کجاها توقف کردید .

ج ــ در بارفروش در کاروان‌سرای حاج سیدحسین، چهل و یك روز به واسطهٔ بند بودن راه توقف کردم .

س ــ از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید .

ج ــ من بودم و شیخ‌ابوالقاسم .

س ــ شیخ‌ابوالقاسم کیست ؟

ج ــ برادر شیخ‌احمدروحی اهل کرمان سنش هیجده، شغلش خیاطی است.

س ــ او با شما به چه خیال حرکت کرد .

ج ــ برای این که برود کرمان بعد از آن که برادرش را با دو نفر دیگر میرزاآقاخان و حاج‌میرزاحسن‌خان هستند در اسلامبول گرفته به ایران بیاورند در طرابزون توقف دادند حالا نمی‌دانم آنجا هستند یا نه .

س ــ بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .

ج ــ خیر برادرش را که گرفتند به خیال برادر دیگرش که وطنش آن جاست به سمت وطنش حرکت کرد. برادرش شیخ‌مهدی پسر آخوندملامحمدجعفر (ته‌باغ‌لله)ای است .

س ــ آن سه‌نفر را شما در اسلامبول که بودید ، به چه جرم و به چه نسبت گرفتند .

ج ــ علاءالملك سفیر از قرار معلوم غرضی با این سه نفر داشت، به جهة این که باو اعتنائی نمی‌کردند. چون اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان می‌دانند در خانهٔ مسلمان و ارمنی و فرنگی برای معلمی مراوده می‌کنند . هر کس که‌بخواهد تحصیل کند اینها به خانهٔ او می‌روند . گفتند اینها خبر چینی می‌کنند و در ایران مفسد بودند . به این جهات آنها را متهم کردند و گرفتند این تقصیر این دو نفربود ؛ ولی حاج‌میرزاحسن‌خان به واسطهٔ کاغذهائی که گفتند به ملاهای نجف و کاظمین نوشته‌است ، و همچو گفتند که این کاغذها

به دست صدراعظم آمده‌بود که آنها را به مقام خلافت جلب نموده‌بود ، به توسط آقاسیدجمال‌الدین و دستورالعمل ایشان. غرض سفیر ایران این بوده که سبب شد جهة گرفتاری آنها .

س ـ اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم همسفر دیگر هم داشتید و بعضی دستورالعمل‌ها هم از طرف آقا سید جمال‌الدین به شما داده شده‌بود . تفصیل آن چه چیز است .

ج ـ غیر از شیخ‌ابوالقاسم کسی با من نبوده است ، شاهد بر این مطلب غلام‌رضا آدم کاشف‌السلطنه است در قهوه‌خانهٔ حاج‌محمدرضا ، که در باطوم است و جمعی ایرانی‌ها آنجا هستند. غلام‌رضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد. چون در راه باطوم تا بادکوبه چند پل خراب شده‌بود در قهوه‌خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس به این طرف جوانی ارومیه‌ای برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیرخان است ، می‌گفت : برادرم درب خانهٔ علاءالدوله منزل دارد ، در راه آهن به ما برخورد با هم بودیم ، تا بادکوبه شیخ‌ابوالقاسم با کشتی (پشتوای) از سمت (ازون‌آده) اورده رفت که به عشق‌آباد و از خراسان به کرمان برود و من و غلام‌رضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیرخان و برادرش باشند از بادکوبه به مشهد سر و از آنجا به بارفروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروان‌سرا و گرفتن بار ، غلامرضا منزل انتظام‌الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت به باغ شاه ، منزل انتظام‌الدوله . سه چهار روز بعد آمد در حالتی که لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانهٔ تهران شد و من در کاروان‌سرای حاج سیدحسین منزل کردم و امیرخان هم به فاصلهٔ یك شب در بار فروش ماند و روانهٔ طهران شد والسلام .

س ـ دستورالعملی که می‌گویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج ـ دستورالعمل مخصوصی نداشتم الا این که حال سید واضح است که از چه قبیل گفتگو می‌کند پروائی ندارد . می‌گوید ظالم هستند از این قبیل حرفها می‌زنند .

س ـ پس شما از کجا به خیال قتل شاه شهید افتادید.

ج ـ از کجا نمی‌خواهد. از کندها و بندها که بناحق کشیدم وچوبها که خوردم و شکم خود را پاره کردم. از مصیبت‌ها که در خانهٔ نایب‌السلطنه و در امیریه و در قزوین و در انبار و باز در انبار به سرم آمد. چهار سال وچهار ماه

در زنجیر و کند بودم و حال آن‌که به خیال خودم خیر دولت و ملت را خواستم، خدمت کردم. قبل از وقوع شورش تنباکو نه این‌که فضولی کرده‌بودم اطلاعات خودم را دادم بعد از آن‌که احضارم کردند.

س ـ کسی‌که با شما غرض و عداوت شخصی نداشت درصورتی‌که این طور می‌گوئید خدمت کرده‌باشید و از شما آن وقت علامت فساد و فتنه جوئی دیده نشده باشد جهتی نداشت که در ازاء خدمت به شما آن طور صدمات زده باشند. پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده‌بودند.

ج ـ الحال هم حاضرم بعد از این مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی‌غرضی تحقیق نماید که من عرایض صادقانهٔ خودم را محض حب وطن و ملت و دولت به عرض رساندم و ارباب غرض، محض حسن‌خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و و و به عکس به عرض رساندند الحال هم حاضرم برای تحقیق.

س ـ این ارباب غرض کی‌ها بودند.

ج ـ شخص پست و نانجیب و بی اصل رذل غیر لایق که قابل هیچ‌یك از این مراتب نبود آقای آقابالاخان وکیل‌الدوله، و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب‌السلطنه به‌او.

س ـ وکیل‌الدوله می‌گوید همان وقت به اسناد و کاغذجات مفسدانه که بر همه‌کس معلوم شد شما را گرفته است و اگر آن وقت شما را نگرفته بود به موجب استنطاقی که همان وقت به‌عمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید. شاید همان‌وقت شما این کار را کرده بودید.

ج ـ پس در حضور وکیل‌الدوله معلوم خواهدشد.

س ـ پس در صورتی‌که شما اقرارمی‌کنید‌که تمام این‌صدمات را وکیل‌الدوله برای تحصیل شئونات و نایب‌السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده‌اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتها مطلب را این طور حالی ایشان کردند. شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید‌که سبب ابتلاء شما شده‌بودند و یك مملکتی را یتیم نمی‌کردید.

ج ـ پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده‌باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به‌عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال سلطنت ثمر آن درخت وکیل‌الدوله، آقای عزیزالسلطان، امین خاقان و این اراذل و اوباش بی‌پدر و مادرهائی‌که ثمرهٔ این شجره شده‌اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند، چنین شجر را باید قطع‌کرد، که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از

سر گنده گردد نی ز دم) اگر ظلمی می‌شد از بالا می‌شد.

س ــ در صورتی‌که به قول شما این طور هم باشد در مادهٔ شخص شما وکیل‌الدوله و نایب‌السلطنه تقصیرشان بیشتر بود شاه شهید که معصوم نبود و از مغیبات هم خبر نداشت . یك آدمی مثل نایب‌السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر بزرگ دولت مطلبی را به‌عرض می‌رساند، خاصه بااسنادی‌که از شما به‌دست آورده و به نظر شاه رسانده بودند ، برای شاه تردیدی باقی نماند . آنها که اسباب بودند بایستی طرف انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستید جواب را با برهان باید اداکنید.

ج ــ اسناد من به دست نیامد الا این‌که در خانهٔ وکیل‌الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر یکی والی و یکی هم سیدی که یك وقت محض تعرض به صدراعظم عمامه خود را برداشته‌بود و آنجا آن شب افطار مهمان بود و شاهد واقعهٔ آن شب است که سند را به قهر و جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا پیش نایب‌السلطنه بردند .

س ــ شما که آدم عاقلی هستید و می‌دانستید نباید همچوسندی داد به چه عنوان از شما سند گرفتند و چه گفتند .

ج ــ عنوان سند این بود . بعد از آن‌که من به آنها اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف و همهمه است بلوا و شورش خواهدکرد برای مسئلهٔ تنباکو قبل از وقت علاج بکنید. به نایب‌السلطنه هم گفتم تو دلسوز پادشاهی تو پسر پادشاهی ، تو وارث پادشاهی ، کشتی دولت به سنگ خواهدخورد ، و این سقف به سر تو پائین خواهدآمد ، دور نیست خطری به سلطنت چندین‌هزار سالهٔ ایران وارد شود. یك دفعه این امت اسلامیه از میان خواهدرفت. آن وقت قسم خورد که من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است. تو یك کاغذ باین‌مضمون بنویس که:

ای مؤمنین و ای مسلمین، امتیاز تنباکو داده شد . بانك (ترامو) در مقابل مسلمین به راه خواهدافتاد . امتیاز راه اهواز داده‌شد ، معادن داده شد قندسازی و کبریت سازی داده شد، شراب سازی داده شد، ما مسلمان‌ها به دست اجنبی خواهیم افتاد . رفته رفته دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما به فکر ما نیست خودتان غیرت کنید و اتحاد نمائید ، همت کنید در صدد مدافعه برآئید . تقریباً مضمون کاغذ همین‌است به من دستورالعمل داد و گفت همین مطالب را بنویس ما به شاه نشان‌خواهیم داد و می گوئیم در مسجد شاه افتاده‌بود پیداکردیم تا در صدد اصلاح برآئیم. و نایب‌السلطنه هم قسم خورد که از نوشتن

این کاغذ برای توخطری نیست، بلکه فرض دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات کند . آن وقت از حضور نایب‌السلطنه که رفتیم به خانهٔ وکیل‌الدوله آنجا نوشته را باز هم به قهرو جبر و تهدید نوشتم. وقتی که نوشته را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا به ایشان داده‌است .

قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه به میان آوردند ، سه پایهٔ سربازی حاضر کردند که مرا لخت کنند به سه پایه ببندند که رفقایت را بگو ، مجلستان کجاست ، رفقایت کیست . هرچه گفتم چه مجلس ؟ چه رفیق ؟ من با همهٔ مردم راه دارم ، از همه افواهی شنیدم ، حالا کدام مسلمان را گیر بدهم، مجبورم کردند من دیدم حالا دیگر وقت جانبازی است و موقع است که جانم را فدای عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم . چاقو و مقراض را که از شدت خوشی فراموش کرده بودند که توی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود. نگاه به چاقو کردم رجبعلی‌خان ملتفت شد چاقو را بر داشت مقراض پای بخاری افتاده بود.والی که روی به قبله نشسته دعا می‌خواند گفتم شما را به حق این قبله و به حق این دعائی که می‌خوانید غرضتان چه چیز است؟ در آن بین هم کاغذی از نایب‌السلطنه به آنها رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت رو گذاشتند. والی گفت در این کاغذ نوشته که حکم شاه است که مجلس و رفقای خودتان را حکماً بگوئید و الا این داغ و درفش حاضر است و تازیانه موجود است . من چون مقراض را پای بخاری دیدم به قصد این که خود را به مقراض برسانم گفتم بفرمائید روی مخده تا تفصیل را به شما عرض‌کنم داغ و درفش لازم نیست . دست والی را گرفتم کشیدم به طرف بخاری خودم را به مقراض رساندم و شکم خود را پاره کردم .خون سرازیر شد ما بین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم ، پس از آن مضطرب شدند، بنای معالجهٔ مرا گذاشتند زخم را بخیه زدند دنبالهٔ همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی‌گناه را که به خیال خودم به دولت خدمت کرده‌ام از این محبس به آن محبس از طهران به قزوین از قزوین به انبار در زیر زنجیر مبتلا بودم. در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم . من (نوروزعلی‌خان قلعه محمودی) ، سبزه‌علی‌خان میدان قلعه‌ای(خ ، ل) نایب‌السلطنه و آقا بالاخان شده بودم .

س ــ نوروز علی‌خان قلعه محمودی که بوده .

ج ــ محمداسمعیل‌خان‌وکیل‌الملك، حاکم کرمان، هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یك پادشاه و یك نفر یاغی به دولت جعل می‌کرد

میرزا رضا کرمانی

(صبح روز پنجشنبه دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ به دار آویخته شد)



«... از کندها و بندها که به ناحق کشیدم و چوبها که خوردم . . . چهار سال و چهارماه در زنجیر و کند بودم ...» صفحهٔ ۱۰۱

ناصرالدین شاه

تولد یکشنبه ٦ صفر ١٢٤٧ ـ مقتول در روزجمعه ١٨ ذی‌قعده ١٣١٣قمری (١٢٧٥ شمسی)



«... این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی سبقت را از جد خود ربود ...» صفحهٔ ١٢٦

و مدتها هم به اسم نوروزعلی‌خان‌قلعه‌محمودی دولت را مشغول کرده‌بود. هر وقت نایب‌السلطنه هم یك امتیاز نگرفته داشت مرا می‌گرفت. هروقت وکیل‌الدوله اضافه مواجب و منصب می‌خواست مرا می‌گرفت عیالم طلاق گرفت، پسر هشت ساله‌ام به خانه شاگردی رفت، بچهٔ شیرخواره‌ام به سرراه افتاد. دفعهٔ اول بعد از دو سال حبس که از قزوین ما را مراجعت دادند ده نفر ما را مرخص کردند. دو نفر از آن میان که بابی بودند یکی حاج‌ملاعلی‌اکبر شمرزادی بود و دیگری حاج‌امین قرار شد به انبار ببرند. چون یکی از آن بابی‌ها مایه‌دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد، او را مرخص کردند و مرا به جای او به انبار فرستادند، واضح است انسان از جان سیر می‌شود. بعد از گذشتن از جان هرچه می‌خواهد می‌کند. وقتی‌که به اسلامبول رفتم در مجمع انسانهای عالم در حضور مردمان شرح حال خودم را که گفتم به من ملامت‌کردندکه با وجود این‌همه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته و دنیا را از شر ظالمین خلاص نکرده باشم.

س ـ تمام این تفصیلات را که شما می‌گوئید به سؤال اول من قوت می‌دهد از خود شما انصاف می‌خواهم اگر شما به جای شاه شهید بودید نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله نوشته به آن ترتیب پیش شما می‌آوردند و آن تفصیلات را به شما می‌گفتند جز این که باور کنید چاره داشتید یا خیر؟ در این صورت مقصر این دو نفر بودند و به قتل اولویت داشتند، چه شد که به خیال آنها نیفتادید و دست باین کار بزرگ زدید؟

ج ـ تکلیف بی‌غرضی شاه این بود که یك محقق ثالث بی غرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند. چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سیلاب ظلم بر عامهٔ رعیت جاری است مگر این سیدجمال‌الدین، این ذریهٔ رسول صلواةالله‌علیه این مرد بزرگوار چه کرده بود که با آن افتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم‌علیه‌السلام کشیدند، زیر جامه‌اش را پاره‌پاره کردند، آن همه افتضاح به سرش آوردند او غیر از حرف حق چه می‌گفت؟ آن آخوند چولاق شیرازی که از جانب سیدعلی‌اکبر فال اسیری قوام فلان‌فلان شده را تکفیر کرد، چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خفه‌اش کنند بعد سرش را ببرند. من خودم آن وقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند، آیا خدا اینها را بر می‌دارد، اینها ظلم نیست، اینها تعدی نیست. اگر دیدهٔ بصیرت باز باشد ملتفت می‌شود که در همان نقطه که سید را کشیدند در همان نقطه گلوله به شاه خورد. مگر این مردم بیچاره و این یك مشت اهالی ایران ودایع خدا نیستند؟ قدری پایتان را از خاك ایران بیرون بگذارید، در عراق

عرب و بلاد قفقاز و عشق‌آباد و اوایل خاك روسیه هزار هزار رعیت بی‌چاره ایرانی ببینید، که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کثیف‌ترین کسب و شغل‌ها را از ناچاری پیش گرفته‌اند. هر چه حمال و کناس و الاغی و مزدور در آن نقاط می‌بینید همه ایرانی هستند. آخر این گله‌های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بچه‌های خود بدهند هم شما بدوشید. نه این که متصل تا شیر دارند بدوشید شیر که ندارد گوشت تنشان را بکلاشید. گوسفندهای شما همه رفتند متفرق شدند نتیجهٔ ظلم همین است که می‌بینید. ظلم و تعدی بی‌حد و حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه می‌شود؟ گوشت بدن رعیت را می‌کنند به خورد چند جره باز شکاری می‌دهند. صد هزار تومان از فلان بی‌مروت می‌گیرند، قبالهٔ ملکیت جان ومال و عرض و ناموس یك شهر و یا یك مملکتی را به دست او می‌دهند. رعیت فقیر و اسیر و بی‌چاره را در زیر بار تعدیات مجبور می‌کنند که یك مرد، زن منحصر به‌فرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و خودشان صدتاصدتا زن می‌گیرند، و سالی یك کرور پول که به این خونخواری و بی‌رحمی از مردم می‌گیرند خرج عزیزالسلطان که نه برای دولت مصرف دارد و نه برای ملت و نه برای حفظ نفس شخصی و غیره و غیره و غیره.

آن چیزهائی که همه اهل این شهر می‌دانند و جرئت نمی‌کنند بلند بگویند، حالا که این اتفاق بزرك به حکم قضا و قدر به دست من جاری شد یك بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد. مردم سبك شدند دل‌ها همه منتظرند که پادشاه حالیه حضرت ولیعهد چه خواهند کرد. به عدل و رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یاخیر؟ اگر ایشان چنانچه مردم منتظرند یك آسایش و گشایش به مردم عنایت فرمایند اسباب رفاه رعیت می‌شود و بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام خلق فدائی ایشان می‌شوند و سلطنتشان قوام خواهدگرفت و نام نیکشان در صفحهٔ روزگار خواهد بود و اسباب طول عمر و صحت مزاج خواهد شد، و اما اگر ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج به منزل نمی‌رسد. حالا وقتی است که به محض تشریف‌آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقة در این مدت به شما بد گذشته‌است و کار به شما سخت بوده‌است. آن اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده‌است و بنای ما بر معدلت است و رعیت متفرقه را جمع‌کنند و امیدواری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات به اطلاع ریش سفیدان از رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند و در موعد مخصوص مالیات

خودش را بیاورد بدهد . هی محصل پی محصل نرود که یك تومان اصل را ده تومان فرع بگیرند و غیره و غیره و و .

س ــ در صورتی که واقعاً خیال شما خیر عامه بوده و برای رفع ظلم از تمام ملت این کار را کردید پس باید تصدیق بکنید به این که اگر این مقاصد بدون خون ریزی به عمل بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است . حالا ما می‌خواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاسد برآئیم باید خیال ما از بعضی جهات آسوده باشد که از روی اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم ، در این صورت باید بدانیم اشخاصی که با شما متفق هستند کی هستند و حالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص شما که مرتکب این جنایت هستید یا کشته می‌شوید یا شاید چون خیالتان خیر عامه بوده‌است نجات یابید ، امروز دولت متعرض احدی نخواهد شد برای این که صلاح دولت نیست، فقط می‌خواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید یك وقت به مشاورهٔ آنها محتاج بشویم ؟

ج ــ صحیح نکته می‌فرمائید من چنانچه به شما قول دادم به شرف و ناموس و انسانیت خودم قسم است که به شما دروغ نخواهم گفت ، هم‌عقیدهٔ من در این شهر و مملکت بسیار هستند ، در میان علماء بسیار و در میان وزراء بسیار و در میان امراء بسیار و در میان تجار و کسبه بسیار و در جمیع طبقات بسیار هستند . شما می‌دانید وقتی که « سیدجمال‌الدین » در این شهر آمد تمام مردم از هردسته و هرطبقه چه در طهران چه در حضرت عبدالعظیم به زیارت و ملاقات او رفتند و مقالات او را شنیدند، چون هر چه می‌گفت لله و محض خیر عامهٔ مردم بود. همه کس مستفید و شیفتهٔ مقالات او شدند و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید ، مردم بیدار بودند ، هوشیار شدند . حالا همه کس با من هم عقیده است ولی به خدای قادر متعال که خالق سیدجمال‌الدین و همهٔ مردم است قسم ، از این خیال من و نیت کشتن شاه احدی غیر از خودم و سید اطلاع نداشت سید هم در اسلامبول است هر کاری به او می‌توانید بکنید . دلیلش هم واضح است که اگرهمچو خیال بزرگی را من با احدی می‌گفتم حکماً منتشر می‌گردید ومقصود باطل می‌شد. وانگهی تجربه کرده‌بودم که این مردم چه قدر سست عنصر و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتی که گفتگوی تنباکو و غیره در میان بودکه مقصود فقط اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان نبود . چقدر از این ملك‌ها و دولت‌ها و سلطنت‌ها که با قلم و قدم و درم هم‌عهد شده‌بودند و می‌گفتند تا همه جا حاضریم، همین که دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه

خود را کنار کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم ، چنانچه بجهة همین کتمان سر اگر بعد از خلاصی یك دور می‌زدم مبالغی می‌توانستم از آنها پول بگیرم . ولی دیدم نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش احدی دراز نکردم .

س ــ در میان اشخاصی که دفعهٔ اول به اسم هم‌خیالی و هم دستی شما بودند گویا حاج سیاح از همه پرماده‌تر باشد .

ج ــ خیر حاج سیاح مرد مذبذب خودپرستی است ابداً به مقصود ما کمك و خدمتی نکرد و او ضمناً آب گل می‌کرد که برای ظل‌السلطان ماهی بگیرد و خیالش این بود بلکه ظل‌السلطان شاه بشود و امین‌الدوله صدراعظم و خودش مکنتی پیدا کند . چنانچه حالا قریب شانزده هزار تومان در محلات املاك دارد همان اوقات سه هزار تومان از ظل‌السلطان به اسم سیدجمال‌الدین گرفت نهصد تومان به سید داد باقی را خودش خورد .

س ــ شما قبل از این‌که اقدام به این کار بکنید ممکن بود بعد از خلاصی دسترس داشتید خودتان را به یك ثالثی ببندید مثل صدراعظم چنانچه معمول به اهل ایران ماست که در وقت تعدی به بست می‌روند و متحصن می‌شوند و حرف حسابی خود را عاقبت می‌گویند و رفع تعدی از خود می‌کنند شما هم می‌خواستید این کار را بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمی‌شد، آن وقت دست به این کار می‌زدید کشتن یك پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست ؟

ج ــ بلی انصاف نیست از برای گویندهٔ این کلام به توهم این که در دفعهٔ ثانی من رفته بودم عرضحال خود را به صدارت عظمی بکنم باز نایب‌السلطنه مرا گرفت و گفت چرا به منزل صدراعظم رفتی ؟ وانگهی شما همه می‌دانید همین که پای نایب‌السلطنه در یك مسئله به میان می‌آمد صدراعظم و دیگران ملاحظه می‌کردند و جرئت نمی‌کردند حرف بزنند اگر هم می‌زدند شاه اعتنا نمی‌کرد .

س ــ این طپانچه ششلول بود که داشتی .

ج ــ خیر پنج لول روسی بود .

س ـ از کجا تحصیل کردید .

ج ــ در بارفروش از شخص میوه خری که برای بادکوبه میوه حمل می‌کرد در سه تومان و دو هزار با انضمام پنج فشنك خریدم .

س ــ آن وقت که خریدید به همین نیت خریدید .

ج ــ خیر برای مدافعه خریدم به خیال نایب‌السلطنه بودم .

س ــ در اسلامبول آن وقتی که در خدمت سید شرح حال خودتان را می‌گفتید ایشان چه جواب می‌فرمودند ؟

ج ــ جواب می‌فرمودند با این ظلم‌ها که تو نقل می‌کنی که به تو وارد شده‌است خوب بود نایب‌السلطنه را کشته‌باشی چه جان سخت بودی و حب حیات داشتی به این درجه ظالمی که ظلم کند کشتنی است .

س ــ با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج ــ همچو خیال کردم که اگر او را بکشم ناصرالدین‌شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برك را ، این است که به تصورم آمد اقدام کردم .

س ــ من شنیدم که گفته‌بودی که در شب چراغانی شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهدبود و شاه به گردش می‌آمده‌است این کار را می‌خواستی بکنی .

ج ــ خیر، من همچو اراده‌ای نداشتم و این حرف من نیست و نمی‌دانستم که شاه به گردش شهر خواهد رفت و این قوه را هم در خودم نمی‌دیدم . روز پنجشنبه شنیدم که شاه به حضرت‌عبدالعظیم می‌آید درخیال دادن عریضه به صدارت عظمی بودم که امنیت بخواهم عریضه را هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم بودم. از خیال دادن عریضه منصرف شدم ویك مرتبه به این خیال افتادم و رفتم منزل طپانچه را برداشتم آمدم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه ، تا این که شاه واردشد آمد حرم زیارتنامهٔ مختصری خوانده به‌طرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در یك قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طپانچه را آتش دادم .

س ــ شاه شهید به‌طرف شما مستقبل می‌آمد و شما را می‌دید یا خیر.

ج ــ بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طپانچه خالی شد دیگر نفهمیدم.

س ــ حقیقةً اطلاع ندارید که طپانچه چه شد. می‌گویند در آن میان زنی بود طپانچه را او ربود و برد .

ج ــ خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفات است پس ایران ما یکباره نهلیست شده‌اند که میان آنها آن طور زنهای شیردل پیدا شود .

س ــ من شنیدم و شهرتی دارد که همان وقتی که سید شما را مأمور به این کار کرد زیارتنامه برای شما انشاء کرده و به شما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقد شما زیارتگاه رندان جهان خواهد بود .

ج ــ سید اصلا پرستش مصنوعات را کفر می‌داند و می‌گوید صانع را باید

پرستید و سجده به صانع باید نمود نه به مصنوعات طلا و نقره نمودن مزار و مرقد را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقةً چیزی نمی‌داند و وقری نمی‌گذارد. با این‌که آن همه بلیات و صدمات را برای او کشیدم صدای چوبها را که به من می‌زدند می‌شنید و هر وقت من حرف می زدم و ذکر مصائب خودم را می‌کردم می‌گفت خفه‌شو روضه خوانی مکن مگر پدرت روضه خوان بود چرا عبوسی می‌کنی با کمال بشاشت و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگی‌ها بلیاتی که برای راه خیر می‌کشند همین طور با کمال بشاشت ذکر می‌کنند.

س ــ در حضرت عبدالعظیم که بودید شیخ محمد اندرمانی مثل آن سفر سابق پیش شما می‌آمد شما را می‌دید و با شما حرف می‌زد یا خیر.

ج ــ نه والله بلکه حضراتی‌که آنجا بودند او را مذمت می‌کردند که نه به من سلام کرد و نه آشنائی داد و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی با من می‌کردند و نه حرفی زدند.

س ــ شیخ حسین پسر دائی شیخ‌محمد خودش می‌گفت دو مجلس در ضمن با شما صحبت کرده بود.

ج ــ بلی راست است.

س ــ ملاحسین پسر میرزامحمدعلی برای شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش می‌گفت مدتی برای او خدمت کردم چیزی به من نداد.

ج ــ خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان که برای جراحی خودم نوشته‌بودم برای من نوشت. دوائی که سالك و کچلی را علاج می‌کند می‌دانستم اعلان کرده بودم.

س ــ آن‌روزی که همین شیخ با شما به تفرج آمده‌بود کاهو و سرکه‌شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه‌گفته بودیدکه او این شعررا خوانده‌بود. «دنیا نیرزد آن‌که پریشان کنی دلی» ؟

ج ــ خیلی عجب است من به یك همچو ضعیف‌العقلی بعضی صحبتها بکنم که او به مناسبت یك شعری خوانده‌باشد.

س ــ همان روز بعد از خوردن سرکه‌شیره وکاهو که مراجعت کردید او می‌گفت سه نفر به شما رسیدند یك سید و یك آخوند و یك مکلا با شما کنار کشیدند بقدر سه‌ربع ساعت نجوی می‌کردید بعد آنها رفتند و شما به منزلتان آمدید. حاج سیدجعفر هم می‌گفت من درب خانه نشسته بودم دیدم که آنها می‌آیند برخاستم رفتم تو آن سه نفر کی‌ها بودند ؟

ج ــ حاج میرزا احمد کرمانی با یك سیدی که هیچ نمی‌شناختم با سد

دینار که توی عمامه‌اش گذاشته بود سفر کردند رفتند (۱) .

س ـ کجا رفتند شما اطلاع دارید می‌گویند به‌طرف همدان رفتند؟

ج ـ خیر والله من هیچ نمی‌دانم به کدام سمت رفته‌اند همین‌قدر می‌دانم سر دو راه استخاره کردند که به‌کدام طرف بروند استخارهٔ ایشان بطرف بالای کهریزك حرکت کردن راه داد و رفتند .

س ـ از این حرکت متوکلا علی‌الله آنها همچو معلوم می‌شود که از قصد شما چیزی دانسته‌اند و برای این‌که به آشنائی شما مسبوق بوده‌اند و از ترس این‌که مبادا شما حرکتی بکنید و آنها گرفتار بشوند رفته‌اند؟

ج ـ شبهه نباشد حاج‌میرزااحمد را من‌آدم سفیهی می‌دانم مثل من آدمی که همچو حرکت بزرگی را می‌خواهد بکند به مثل حاج‌میرزا احمد آدمی، نیت خود را بروز نمی‌دهد .

س ـ شنیدم شما مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدراعظم را خواهم کشت با صدراعظم چه عداوت داشتید ؟

ج ـ خیر این مقالات دروغ است . بلی در اوایل امر که سید را اذیت و نفی بلدکردند خدشه‌ای برایش حاصل شده‌بودکه او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد.ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدراعظم دخیل این کار نبوده و نایب‌السلطنه سبب شده‌بود من هم به خیال کشتن ایشان نبودم .

---

(۱) مقصود مرحوم میرزارضا از سیدی که می‌گویند نمی‌شناختم آقاسیدحسن خواهر زاده مشیرالسلطنه است که مشهور و معروف به سیدحسن‌صاحب‌الزمانی است و آقاسیدحسن از فضلاست و الیوم در طهران است. این سید فاضل با حاج میرزا احمدکرمانی قبل از قتل ناصرالدین شاه به‌طرف همدان مسافرت‌کردند. زمانی‌که خبر قتل ناصرالدین‌شاه به آنها رسید،شوری به سر آنها افتاد و مردم را دعوت کردند به جمهوریت لذا آن‌ها را گرفته آوردند به طهران ، در انبار شاهی محبوس شدند . تا آن‌که مرحوم حاج شیخ هادی نجم‌آبادی از آنها توسط کرد. مظفرالدین شاه گفت اگر این دو نفر را رها کنم تخم قاجاریه را از روی زمین بر می‌دارند . چون جناب حاج شیخ هادی در استخلاص آنها اصرار کرد آقا سیدحسن را رها کردند ولی حاج میرزا احمد بیچاره در همان محبس مرحوم شد و عالمی بود مانند نداشت ، در علوم عقلیه و نقلیه تکمیل و سرآمد امثال و اقران بود . عیبی که آن مرحوم داشت بی اندازه طالب ریاست بود و همین باعث شدکه نامش از زمرهٔ احرار محوگردید و با آن همه صدمات و زحمات امروز نمی‌توانیم او را از شهداء راه وطن حساب کنیم .

س ـ در این مدت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ به شهر نیامدید ؟

ج ـ چرا یك مرتبه مستقیما به منزل حاج شیخ‌هادی نجم‌آبادی رفتم دو شب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند یك‌تومان هم خرجی از ایشان گرفته مجدداً همان طوری که مخفی به شهر آمده بودم به حضرت عبدالظیم مراجعت کردم .

س ـ دیگر به شهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید؟

ج ـ خیر ابداً به شهر نیامدم .

س ـ پس پسرت را کجا ملاقات کردی ؟

ج ـ پیغام فرستادم پسرم را آوردند به حضرت عبدالعظیم چند شب او را نگاه داشتم .

س ـ همراه پسرت کی آمد به حضرت عبدالعظیم ؟

ج ـ مادرش که مدتی است مطلقه است پسرم را آورد و مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد و پسرم را برگردانید .

س ـ شما از کجا در تمام این شهر حاج‌شیخ‌هادی را انتخاب کردید و به منزل او آمدید مگر سابقه و آشنائی اختصاصی به او داشتید ؟

ج ـ اگر سابقهٔ اختصاصی نداشتم که از من مهمانداری نمی‌کرد. حاج شیخ‌هادی که به احدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاك پذیرائی می‌کند .

س ـ مگر شیخ‌هادی با شما هم عقیده و هم خیال است ؟

ج ـ اگر هم عقیده و هم خیال نبود به منزلش نمی‌رفتم .

س ـ پس یقین است از نیت خود در شهادت شاه به ایشان هم اظهاری کردی ؟

ج ـ خیر لازم نبود که به ایشان اظهاری بکنم .

س ـ از طرف سید جمال‌الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی ؟

ج ـ مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که به توسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد وانگهی شما چه می‌گوئید؟ مگر حاجی شیخ‌هادی تنهاست‌که با من هم‌خیال باشد عرض کردم که اغلب مردم با من هم خیال هستند مردم انسان شده‌اند چشم و گوششان باز شده‌است .

س ـ اگر مردم همه با شما هم‌خیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچك زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه

می‌کنند در خانه‌ای نیست که عزا بپا نباشد ؟

ج ـ این ترتیبات عزاداری ناچار مؤثر است اسباب رقت می‌شود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید حالا واقعاً به من بگوئید ببینم بعد از این واقعه بی نظمی درمملکت پیدا نشده است ؟ طرق و شوارع مغشوش نیست ؟ بجهة این‌که این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که در انظار فرنگی‌ها و خارجه به‌وحشیگری معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانی‌ها وحشی هستند :

س ـ شماکه این قدر غصهٔ مملکت را می‌خورید و در خیال حفظ‌آبروی مملکت هستید اول چرا این‌خیال را نکردید مگر نمی‌دانستیدکار به این بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش می‌شود. اگر حالا نشده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج ـ بلی راست است اما به تواریخ فرنگ نگاه‌کنید برای‌اجرای مقصد بزرگ تا خونریزی‌ها نشده است مقصود بعمل نیامده .

س ـ آن روزی‌که آقای امام جمعه به حضرت عبدالعظیم آمده‌بودند، تو رفتی و دستش را بوسیدی و چه گفتی به ایشان و ایشان بتو چه گفتند ؟

ج ـ امام جمعه با پسرهاشان و معتمدالشریعة‌آمدند من در توی صحن رفتم دستش را بوسیدم به من اظهار لطف و مهربانی کردند. گفتند کی آمدی، آمدی چه‌کنی. گفتم آمدم که بلکه یك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنند کار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله آسوده شوم. ولی پسرهای امام به من گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطهٔ نان و گوشت و پول سیاه بهم خواهد خورد و بلوائی می‌شود خود امام هم به‌من امیدواری و اطمینان داد .

س ـ با معتمدالشریعة چه می‌گفتی و چه نجوی می‌کردی ؟

ج ـ همین را می‌گفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوئید و آقا را وادارید که از من توسط کند .

س ـ ملاصادق کوسه محرر آقاسیدعلی‌اکبر با تو چه‌کار داشت شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده‌بود ؟

ج ـ خود آقا سیدعلی‌اکبر هم آمده‌بود حضرت عبدالعظیم به قدر نیم ساعت با ایشان حرف زدم التماس کردم که یك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات آقایان در امان باشم بیایم شهر ، آقا سیدعلی‌اکبر

گفت من به‌این کارها کاری ندارم . ملاصادق محررش هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم.ازآقای حاج شیخ‌هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم . گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آن‌ها خواهش کنم ابداً از آنها خواهش نمی‌کنم .

س ــ چطور شد که تو با این همه وحشت که از آمدن به شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاج‌شیخ‌هادی نرفتی؟ واقعاً راست بگو شاید کاغذ و پیغامی برای ایشان داشتی ؟

ج ــ خیر کاغذ و پیغامی نداشتم مگر این‌که آقای حاج‌شیخ‌هادی را از سایر مردم انسان‌تر می‌دانم با او می‌شود دوکلمه صحبت کرد.

س ــ مثلا از چه قبیل صحبت کردی ؟

ج ــ مشرب آقای حاج‌شیخ‌هادی معلوم است که چه قسم صحبت می‌کند او روز که کنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است و تا به حال اقلا بیست هزار آدم درست کرده است و پرده از پیش چشمشان بر داشته است و همه بیدار شده مطلب را فهمیده‌اند .

س ــ با سیدجمال‌الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد ؟

ج ــ چه عرض کنم ، درست نمی‌دانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتقدین سید است و او را مرد بزرگی می‌داند . هر کس که اندك بصیرتی داشته باشد می‌داند که سید دخلی به مردم این روزگار ندارد ، حقایق اشیاء جمیعاً پیش سید مکشوف است ، تمام فیلسوف‌های فرنك و حکماء بزرگ ایشان و همهٔ روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست. واضح است حاج شیخ‌هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوندهای بی شعور نیست .... هر کسی که به این علامات و آثار پیدا شد .... خودش است . دولت ایران قدر سید را نشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . به آن خفت و افتضاح او را نفی‌بلد کردند ، بروید حالا ببینید سلطان عثمانی چطور قدر او را می‌داند . وقتی که سید از ایران به لندن رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف به او کرد که حیف از وجود مبارك تو است که دور از حوزهٔ اسلامیت به سر بری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند . بیا در مجمع اسلام اذان مسلمانان به گوشت بخورد و با هم زندگی کنیم . ابتدا سید قبول نمی‌کرد آخر پرنس‌ملکم‌خان و بعضی‌ها به او گفتند همچو پادشاهی آنقدر به تو اصرار می‌کند البته صلاح در رفتن است . سید آمد به اسلامبول سلطان فوراً خانهٔ عالی به او داد ، ماهی دویست

لیره مخارج برای او معین کرد ، شام و نهار از مطبخ خاصهٔ سلطانی برای او می‌رسید ، اسب و کالسکهٔ سلطانی متصل در حکم و اراده‌اش هستند . در آن روزی که سلطان او را در قصر یلدوز دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش کار می‌کنند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبت‌ها کردند ، سید تعهد کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متحد کند و همه را به طرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیرالمؤمنین کل مسلمین قرار بدهد ، این بود که به تمام علماء شیعهٔ کربلا و نجف و تمام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و به وعد و نوید و استدلالات عقلیه بر آن‌ها مدلل کرد که ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمی‌توانند به آن‌ها دست بیابند ، اختلاف لفظ علی و عمر را باید کنار گذاشت و به طرف خلافت نظر افکند ، و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنهٔ سامره و نزاع بستگان مرحوم میرزای شیرازی طاب ثراه با اهل سامره و سنی‌ها بر پا شد سلطان تصور کرد که این فتنه را مخصوصاً پادشاه ایران محرك شده‌است که بلاد عثمانی را مغشوش کند. با سید در این خصوص مذاکرات و مشورت‌ها کرد و گفته‌بود ناصرالدین‌شاه به واسطهٔ طول مدت و سلطنت و شیخوخیت یك اقتدار و رعبی پیدا کرده‌است که فقط به واسطهٔ صلابت او علماء شیعیه و اهل ایران حرکت نمی‌کنند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما به عمل نخواهدآمد، در بارهٔ شخص او باید فکری کرد و به سید گفت تو در بارهٔ او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س ـ تو که در مجلس سلطان و سید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا می‌دانی ؟

ج ـ سید از من محرم‌تر نداشت چیزی از من پنهان نمی‌کرد من در اسلامبول که بودم از بس که سید به من احترام می‌کرد در انظار تمام مردم تالی خود سید به قلم رفته‌بودم بعد از خود سید هیچ‌کس به احترام من نبود ، تمام این‌ها را خود سید برای من نقل کرد و خیلی صحبت‌ها از این قبیل سید برای من نقل کرد ولی در خاطرم نیست سید وقتی که به نطق می‌افتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل می‌گفت مگر می‌شد همه را حفظ کرد ؟

س ـ در صورتی که شما در اسلامبول به آن احترام بودید دیگر به ایران آمدید چه کنید که این قدر به این و آن التماس کنی که برای توامنیت حاصل کنند ؟

ج ـ مقدر این بود که بیایم و این کار به دست من جاری شود ، خیال

داشتم که آمدم .تحصیل امنیت هم برای اجرای خیال خودم می‌خواستم بکنم .

س ـ خوب از مطلب دور افتادیم ، بعد چه شد سید به علمای شیعه و ایران کاغذهائی که نوشته بود اثری هم کرد ؟

ج ـ بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها و ملاهای لاش‌خوار را مگر نمی‌شناسید ؟ وعدهٔ پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام می‌گیرند . خلاصه بعد از این که تدبیرات گل کرد و بنای نتیجه بخشیدن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذبذبین منافق که دور و بر سلطان بودند مثل ابوالهدی و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سید را به اسم خودشان جلوه بدهند. سلطان را در حق سید بدگمان کردند به واسطهٔ ملاقاتی که سید از خدیو مصر کرده بود ذهنی سلطان کردند که سید از تو مأیوس شده‌است می‌خواهد خدیو را خلیفه بکند. سلطان هم مالیخولیا و جنون دارد متصل خیال می‌کند که الان زن‌هایش می‌آیند و می‌کشندش . لهذا به سوء ظن افتاده پلیس‌های مخفیه به سید گماشت، اسب و کالسکه هم که به اختیار سید بود از او منع کرد ، سید هم رنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که می‌خواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پلیس‌ها را از دور او برداشتند و اسب و کالسکه‌اش را دادند بعد از اصلاح، سید می‌گفت حیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالیخولیا دارد ، و الا تمام ملل اسلامیه را برای او مسلم می‌کردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید به اسم او این کار را کرد . هر کس سید را دیده می‌داند که او چه شوری در سر دارد و ابداً در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئونات است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردم است فقط می‌خواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلیحضرت مظفرالدین شاه به این نکته ملهم بشود سید را بخواهد استمالت کند این کار را به نام نامی ایشان خواهدکرد .

س ـ یعنی سید بعد از این تفصیلات که ذکر کردید مطمئن می‌شود به ایران بیاید ؟

ج ـ من سید را می‌شناسم همین قدر که یکی از دول خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد، او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی به اسلامیت بکند، وانگهی او یقین می‌داند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشك نخواهد شد .

سواد نگارش

میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله که در آخر استنطاق نوشته ومهرکرده است

هوالعلیم ـ این کتابچهٔ سؤال و جواب واستنطاقی‌است که در مجالس عدیده در حضور این غلام خانه‌زاد ابوتراب و جناب حاج حسین‌علی‌خان رئیس قراولان عمارت مبارکهٔ همایونی عجالتاً به‌طور ملایمت و زبان خوش از میرزا محمدرضا به‌عمل آمد، لیکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر ازاین مطالب و مکنونات بروز خواهد داد. اما عجالتاً از این چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانه‌زاد کرده‌است چیزی که به این غلام معلوم شده این است که او خودش در همه جا می‌گوید ابدا در خیال وصلاح خیر عامه نبوده و تمام این مهملات و مزخرفات را از سیدجمال‌الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شیفته و فدائی سید شده و محض تلافی صدماتی که به سید وارد آمده‌بود به دستورالعمل سید آمده این کار را کرده است. حالا اگر سید خیالش به‌جای دیگر مربوط باشد مسئلهٔ علیحده است و در خصوص آن مهملات که مبنی برخیرخواهی عامه اظهار می‌کند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد. اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته‌باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده‌باشد این فقره در زیر شکنجه و صدمات دیگر (۱) معلوم خواهد شد.

«غلام خانه‌زاد ابوتراب» محل مهرنظم‌الدوله

(۱) گویا مراد از صدمات دیگر غیر از شکنجه باشد مانند آن‌که طفل او را بیاورند و داغ آتش کنند بلکه پدرش بی‌طاقت شود و مطالب را بروز بدهد. چنانچه در باب وصول پول سرشماری سابقاً در دهات کرمان معمول بوده که طفل را در حضور پدر و مادر می نشاندند و آتش حاضر کرده ابر را در آتش می‌گذاردند همین که انبر آهن سرخ می‌شد به دست و پای طفل دوسه‌ساله می‌گذاردند آن‌وقت پدر یا مادر لابد شده پول وتعارف مأمور دیوانی را می‌دادند. چنان‌که همین کاررا به امر امیربهادر در باغشاه در بارهٔ پسر ده‌ساله و هفت سالهٔ مرحوم سیدجمال‌الدین واعظ کردندکه بروز بدهد پدرش کجا رفته است طفل بیچاره آنچه قسم می‌خورد والله به جدم قسم ما نمی‌دانیم آن بیرحم‌ها دست بر نمی‌داشتند تا طفل را غشوه دست داد و افتاد.

صورت تقریرات میرزا محمدرضا

که عصر روز سه‌شنبه غرهٔ ربیع‌الاول هزار وسیصد وچهارده در باغ گلستان با حضور فرمانفرما
و مخبرالدوله وزیر علوم و مشیرالدوله وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل
و نظم‌الدوله‌و امین‌همایون وحاج‌حسین‌علی‌خان‌امیرتومان‌کرده است

پدر من ملاحسین‌عقدائی است و معروف بود به ملاحسین پدر. من‌خودم در اوائل کار از تعدیات محمداسمعیل‌خان‌وکیل‌الملك که ملك مرا گرفت و به ملاابوجعفر داد ازکرمان به یزد رفته مدتی طلبه بودم و تحصیل می‌کردم بعد به طهران آمدم پس از چندی به شغل دست‌فروشی مشغول بودم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزار و صدتومان شال و خز نایب‌السلطنه از من خرید. مدتها از برای پولش دویدم آخر رفتم بنای فضاحی گذاردم. قریب سیصد تومان از پولم کم کرد بعد از کتك و پشت گردنی زیاد که خوردم پولم را گرفتم، دیگر پیش او نرفتم تا پنج شش سال که همهمهٔ رژی در میان مردم افتاد. وکیل‌الدوله فرستاد عقب من‌که بیا حضرت والا می‌خواهد ترا ملاقات‌کند، رفتم اول ازمن پرسید من شاه می‌شوم یا نه؟ گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه می‌شوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمی‌کنند گفتم وقتی که ملت کاری را کرد خارجه چه می‌توانند بگویند.

س - پس شنیدم تو به آقا وعدهٔ سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع می‌کنم شاه می‌شوی.

ج - آخر وکیل‌الدوله به من‌گفت آقا این تالار بزرك را برای صف سلام ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرف‌ها بزن خوشش می‌آید من هم گفتم. بعد آقا گفت شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت به دولت است و به ملت. من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزراء، ملاها، تجار و غیره این گفتگو هست باید فکری کرد، جلوگیری کرد. بعد از وعده و قسم‌های زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند و بردند خانهٔ وکیل‌الدوله عبدالله‌خان‌والی در آنجا بود با آن سیدی که یك وقتی به صدراعظم تعرض کرده بود عمامه‌اش را برداشته بودند به من گفتند تو یك کاغذی بنویس به این مضمون که «ای مؤمنین، ای مسلمین امتیاز تنباکو رفت، قند سازی رفت، راه اهواز رفت. بانك آمد. راه ترامو، آمد و مملکت به دست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم».

س - این‌ها همه که اسباب ترقی بود شماها اگر طالب ترقی ملت هستید چه جز و جای شکایت بود؟

ج - بلی اگر به دست خودمان می‌شد اسباب ترقی بود، نه به دست خارجه،

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما می‌دهیم به شاه می گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم ، آن وقت اصلاحی خواهند کرد . من نمی‌نوشتم اصرار کردند، من هم نوشتم، تمام هم نکرده بودم که از دست من گرفته مثل این‌که گنج پیدا کردند قلمدان را زود جمع کردند، از شدت خوشحالی چاقو و مقراض را فراموش کرده ، بعد بنای تهدیدات را گذاردند که رفقایت را بگو. داغی آوردند، هرچه گفتم رفقای من کسی نیستند، میان همهٔ مردم این حرف‌ها هست، من حالا که را گیر بدهم ؟ هر بیچاره که یك روزی به من مراوده داشته حالا گیر بدهم نشد . من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است به چاقو نظر انداختم رجبعلی‌خان ملتفت شد چاقو را برداشت . نگاه کردم مقراض را پای بخاری دیدم به‌عبداله‌خان گفتم ترا به این قبله که به‌طرف آن نشسته‌ای مقصود چیست ؟ گفت مقصود این است رفقایت را بگوئی، گفتم تشریف بیاورید تا به شما بگویم او را کشیدم به‌طرف بخاری آن وقت مقراض را برداشته شکم خود را پاره‌کردم. خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بخیه کردند.من ابداً در مجمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ پرانی می کردند نبودم. آقاسیدجمال‌الدین که‌اینجا آمده‌بود بعضیها تقریرات او را می‌شنیدند مثل میرزاعبدالله‌طبیب ،میرزانصرالله‌خان ومیرزافرج‌الله‌خان ، گرم می‌شدند می‌رفتند. بعضی کاغذها می نوشتند به‌ولایات می‌فرستادند که از خارج تمبر پست می‌خورد برمی‌گشت مجمع، آن‌ها را میرزا حسن‌خان نوادهٔ صاحب‌دیوان گرم نگاه می‌داشت ، بجهة این‌که سید را دیده کلماتش را شنیده بود . بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند ، مثل حاج سیاح که می‌خواست ظل‌السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم. خلاصه بعد که اینها را گرفتند یك روز آمدند گفتند شما بیائید امیریه آقا شما را می‌خواهد ببیند . ما را گذاردند توی کالسکه بردند امیریه دیدیم سربازهای گارت وارد شدند به یك حالتی که همهٔ ماها متوحش‌شدیم میرزا نصرالله خان میرزافرج‌الله‌خان بنا کردند همدیگر را وداع کردن، یك اوضاعی برپا شد. بعد ما را نشاندند توی‌کالسکه با سوار و دستگاه بردند قزوین ، در نه ساعت به قزوین رساندند . آنجا سعدالسلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی ترتیب زندگی ما فراهم بود . در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش « رژی » برپا شد و بعد از شانزده ماه آمدند مژده دادند که مرخص شدید . خیاط آمد به‌اندازه قد هریك از ما لباسی دوختند ما را فرستادند طهران. یکراست رفتیم امیریه درآنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آن‌ها گرفتند دو نفر هم بابی میان ما بودند یکی از آن‌ها هم پول داشت داد و مرخص شد . سایرین هم مرخص شدند باز

من بدبخت را بردند با یك نفر بابی دیگر به‌انبار. چهارده ماه در انبار بودم. یك روز توی انبار بنای داد و فریاد گذاشتم که اگر کشتنی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم ببخشند این چه مسلمانی است. حاجب‌الدوله با یك دسته میرغضب آمدند عوض استمالت ما را به چوب بستند یك چوب کاملی به من زدند ، تا این که از انبار خلاص شدم (۱) هر چه فکر کردم عقلم به اینجا رسید که بروم خود را به امام جمعه ببندم او هم رئیس ملت است هم اجزای دولت ، در همان‌جا در منزل آقای امام خدمت صدراعظم رسیدم . عریضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فراشباشی به امام جمعه گفت میرزامحمدرضا را بگوئید آقا می‌خواهد پولش بدهد ، من تحاشی کردم از رفتن ، امام گفت برو ضرری ندارد . آمدم خدمت آقا اول به من گفت تو به منزل صدراعظم چرا رفتی؟ گفتم نرفتم. بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوق خانه پول بگیر. رفتم آنجا دیدم حسین خان صندوقدار یك چیزی بگوش نایب محمود خان گفت، او هم گفت بیا برویم کاروان‌سرای وزیرنظام حواله کنم از تاجر بگیر. ما رفتیم دیدم باز مرا بردند انبار خلاصه چهار سال و نیم بیجهة و تقصیر گاهی در انبار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم. چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه می‌خواهد ؟ این دفعهٔ آخر بعد از مرخصی از انبار آقا ده تومان دادند پانزده تومان هم وکیل‌الدوله داد رفتم بطرف اسلامبول آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چقدر جان سخت بودی چرا نمردی؟ در مراجعت آمدم بارفروش در کاروان سرای حاج‌سیدحسین از یك میوه فروش یك طپانچه پنج‌لول روسی با پنج فشنك خریدم سه تومان و دو هزار و به خیال نایب‌السلطنه بودم ، تا دو روز قبل از تحویل به حضرت عبدالعظیم آمدم . در این مدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاج شیخ‌هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنیده‌ام امین همایون مرد است از من نگاهداری خواهد کرد سفارش نامه به او بنویسید. حاج شیخ‌هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم. دوباره مراجعت کردم دیگر ابداً به جائی نرفتم . رفتن به سرخه حصار و زرگنده دم باغ

(۱) باعث خلاصی میرزارضا از انبار شاهی جناب آقا سیدعبدالرحیم‌اصفهانی نایب ظهیرالدوله شد . چه مدتی که میرزارضا در انبار محبوس بود احدی از او معاونتی نکرد جز این سید بزرگوار که بعض اوقات پول برای او می‌فرستاد و مخارج عیال او هم می می‌رسانید و بواسطهٔ بر انگیختن وسایط و زحمات بسیار اسباب مرخصی او را فراهم می‌آورد و چنان‌که در شرح حالات این سید بزرگوار درتاریخ مذکور خواهد آمد .

نصرالسلطنه همه دروغ است، در حضرت عبدالعظیم هم بودم به همهٔ آقایان ملتجی شدم به آقای امام جمعه به آقا سیدعلی‌اکبر و دیگران ملتجی شدم ، که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی به حرف من نکردند. یك روز هم صدراعظم آمد به صفائیه، عریضه عرض کرده بودم‌که بدهم، به حضرت عبدالعظیم نیامدند .

در اینجا سؤال شد: راست است که این کلفتهای اندرون با تو متحد بودند و به‌تو خبر می‌دادند .

جواب گفت: اینها چه حرفی است، آنها چه قابل هستند که به من خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم شهرت کرد که فردا شاه به‌زیارت خواهد آمد آب و جاروب می‌کردند . من هم شنیدم صدراعظم قبل از شاه تشریف می آورند عریضه نوشته‌بودم آمدم توی بازار که عریضه بدهم . نمی‌دانم چطور شد آنجا به این خیال افتادم ، گفتم میرزامحمدرضا برگرد شاید امروز اصل مقصود دست دهد . رفتم طپانچه را برداشتم از درب امامزاده حمزه رفتم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شدکه وقع ماوقع، خدمت بزرگی کردم به ایران و ایرانیان .

من قدری هستم و مؤمن به قدر و معتقد که بی‌حکم قدر برگ از درخت نمی‌افتد. حالا هم به‌خیال خودم یك خدمتی به تمام خلایق کرده و ملت و دولت را بیدار کرده‌ام و این تخم را من آبیاری کردم و سبز شد همه خواب بودند بیدار شدند . یك درخت خشك بی‌ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات موذی درنده جمع شده‌بودند از بیخ انداختم و آن جانورها را متفرق کردم . حالا از پهلوی آن درخت یك جوانه بالا زده‌است مثل مظفرالدین‌شاه سبز و خرم و شاداب ، امید همه قسم ثمر به‌او می‌رود. حالا شما هم فکر رعیت‌شان باشید همه رفتند همه تمام شدند ، من قدری از خارجه را دیده‌ام ، ببینید دیگران چه کردند شما هم بکنید. لازم هم نیست حالا قانون بنویسید چه قانون اسلام همه را کافی است . برای دیوان هم قانون فعلی لازم نیست چه قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که یك لقمه نان و کباب به حلق طفل تازه متولدشده بطپانند، البته خفه می‌شود. ولی با رعیت مشورت کنید مثلا کدخدای فلان ده را بگوئید به چه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهید بود ؟ هرطور که او بگوید با او رفتار کنید هم کارتان منظم می‌شود و هم ظلم از میان می‌رود .

در اینجا سؤال شد: تو قدری هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز

این کارها در اینجا واقع شود .

جواب گفت: پس شماها خانهٔ خود را جاروب نکنید که حکم قدر نشده است .

در اینجا سؤال شد: در این مدت هیچ به‌خیال کشتن صدراعظم هم بودید؟

جواب گفت: در این خیال نبودم حالا که من این کار را کرده‌ام امید حیات هم ندارم به‌جهت این‌که یك بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا یك پرده پائین‌تر که مرا عفو کند .

در خصوص دستورالعمل سیدجمال‌الدین و صحبت‌های سلطان با سید سؤال شد .

جواب گفت: وقتی که فتنهٔ سامره برپا شد و میان شیعه‌های اتباع مرحوم میرزای‌شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ به میان آمده‌بود ، سلطان همه را از تحریکات شاه می‌دانست ، به سید گفته بود در حق ناصرالدین‌شاه هر چه از دستت می‌آید بکن و خاطر جمع باش . وقتی که من شرح مصیبت‌ها و صدمه‌ها و حبس‌ها و عذابهای خود را برای سید می‌گفتم به من گفت که تو چقدر بی غیرت بودی و حب حیات داشتی ؟ ظالم را بایست کشت . چرا نکشتی ؟ و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب‌السلطنه کسی دیگر نبود . اگر چه در خیال نایب‌السلطنه هم بودم ، دیگر آن روز خیالم در بارهٔ شاه مصمم شد . گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشك می‌شوند .

سؤال شد:روز سیزده عید اعتمادالسلطنه را در حضرت عبدالعظیم ملاقات کردی یا خیر ؟

جواب گفت: بلی با شمس‌العلماء او را دیدم ولی حرف نزدم،او آدم مزوری بود ، به سید خیلی اظهار ارادت می‌کرد ولی سید می‌گفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود .

سؤال شد: کس و کار چه داری؟

جواب گفت:یك زن دارم که همشیرهٔ خواهر میرزاست با دو طفل و یك خواهر پیری دارم در کرمان که پسر او را که مشهدی محمدعلی نام دارد پیش حاج سید خلف گذارده‌ام .

سؤال شد:جهت مناسبت و آشنائی تو با سیدجمال‌الدین چه بوده ؟

جواب گفت:من پیش حاج‌محمدحسن بودم وقتی که سید آمد به طهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهماندار او بودم و از آنجا آشنا شدم .

سؤال شد: مشهور است که تو یك‌خواهرت را در کرمان کشتی :

جواب گفت: خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی . انتهی .

* * *

صورت استنطاق و تقریرات مرحوم میرزارضا چون حاوی پاره‌ای مطالب بود لذا هر دو را درج نموده .

میرزارضا مسلمان و متدین به دین اسلام بود و در فتوت و مردانگی مسلم ومتفق‌علیه است چه در حبس آنچه کردند یك نفر از آشنایان و دوستان خود را گیر نداد و نام نیك خود را در صفحهٔ روزگار باقی گذارد .

از مزاح و شوخی و لغویات پرهیز می‌نمود جز آنکه از قرار مذکور در حبس آخری که انعدام خود را یقین می‌داشت گاه‌گاهی مزاح می‌نمود و صورت بشاشت ظاهر می‌ساخت گویند: روزی حاج‌ملك‌التجار متقبل شد که او را استنطاق نماید و همدستان او را استکشاف کند . در محبس او رفت و با او به طریق مهربانی و ملایمت رفتار و ضمناً از او پرسید در قتل ناصرالدین‌شاه تنها بودی و یا معاون داشتی ؟ در جواب گفت: پنج کس با من همراه بودند . حاج‌ملك‌التجار از این جواب خوشحال و خرم گردید و گفت اسامی آنها را به من بگو که من محل اسرارم . میرزارضا پس از آب و تاب زیاد گفت : خودم بودم و سایه‌ام ... بود و دو خایه‌ام . حاج ملك از این جواب خجل و شرمسار گردیده و از نزد او بیرون رفت و نیز حکایت خواجه و ترسانیدن میرزارضا او را که به حالت ترس افتاد و غشوه عارض او شد معروف است ولی ما از مأخذ صحیح چیزی دست نیاوردیم .

باری میرزارضا در صبح روز پنجشنبه دوم ماه ربیع‌الاول در میدان مشق طهران به حلق آویخته مردم به تماشای او می‌رفتند چون شب او را در قزاقخانه نگاه داشته‌بودند لذا صبح زود او را از قزاقخانه بیرون و به پای دارش آوردند. قبل از طلوع آفتاب در حالتی که اطرافش را شجاع‌السلطنه پسر سردار کل، داماد اتابك و بستگان اتابك پراکنده و صدای موزیك بلند بود او را به‌دار کشیدند. گویند میرزارضا اعتمادی به میرزا علی‌اصغرخان داشت که احتمال قصاص بر خود نمی‌داد وقتی که نظرش به دار افتاد خواست حرفی بزند که همهمه و صدای موزیك مانع آمد صدایش را بشنوند از این رو می‌توان گفت امین‌السلطان داخل و راضی به قتل شاه بود و دستی در کار داشت چه که به واسطهٔ سوء حرکتی که از او ناشی شده نسبت به یکی از مخدرات ، ناصرالدین‌شاه را در خاطر بود که پس از انجام امر جشن سزای او را بدهد، درهرصورت میرزارضا را اطمینانی کامل به امین‌السلطان بود دیگر العلم عندالله . (۱)

(۱) ـ سایر استنطاقات که در مورد میرزارضا به‌عمل‌آمد از قبیل استنطاق میرزا تقی پسر میرزارضا و عیال او و ایضاً از خدام حضرت‌عبدالعظیم چون خارج از مانحن‌فیه بود درج نشد .

در دوازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۱۴ که چهل روز بعد از قتل میرزارضا بود در نزدیکی خانهٔ حاجی‌شیخ‌هادی مرحوم نجم‌آبادی آقا میرزاحسن‌کرمانی با آقا شیخ‌محمدعلی‌دزفولی که امروز به شغل عطاری مشغول است و بعضی از اجزاء مرحوم حاجی‌شیخ‌هادی، چهلم میرزا رضا را گرفتند (۲)

برای میرزارضا هم مشارالیهم این مجلس را تشکیل دادند لکن طعام حاضرین این مجلس بادنجان بریان کرده و نان و نمك بود. فقط در این نقطه بود که طلب مغفرت برای میرزارضا کردند، بلی در سایر بلاد ایران در خانه‌های مظلومین و غارت شدگان و در دهات و قری که آتش ظلم دیوانیان آنها را محترق و معدوم کرده برای میرزارضا طلب مغفرت کردند. از حلقوم مقتولین ستم و ظلم و از قبور مقتولین و مظلومین و ستمدیدگان نیز دست‌مریزاد به میرزارضا گفتند و نیز در ایران معمول است که یك سال بعد از مردن شخص خویشان و وراث میت مجلس ضیافتی منعقد می‌دارند و طلب مغفرت برای میت‌می‌کنند و اطعام مساکین می‌نمایند این مجلس را سال میت می‌نامند. سال میرزارضا را مرحوم حاج‌شیخ هادی‌نجم‌آبادی گرفت که از امین‌الدوله دعوت نمود و در ساعت پنج از شب گذشته مجلسی که حاضرین آن سه نفر بودند شخص حاج‌شیخ‌هادی و امین‌الدوله و یکی از محارم حاج شیخ‌هادی، طعام آن مجلس را خود حاج‌شیخ‌هادی مهیا نمود که طبخ حضوری کرده‌بود و آن عبارت بود از یك چارك برنج کرده و یك سیر روغن و دو سیر شیره و سه عدد نان پس از صرف غذا حاضرین طلب رحمت و مغفرت نمودند برای مرحوم میرزارضا کرمانی. از نتایج این مجلس بود اقدام امین‌الدوله به افتتاح مدرسهٔ رشدیه و ترویج معارف و تکثیر مدارس و مکاتب.

چون حالات قاتل را نوشتیم مناسب این است که حالات مقتول را نیز متعقب برآن درج نمائیم.

---

(۲) ـ در ایران معمول است که چهل روز بعد از مردن شخص خویشان و بازماندگان میت، مجلسی بر پا می‌کنند و فقرا را اطعام می‌نمایند، استرحام و استغفار برای میت می‌کنند.

فصل

در بیان حالات ناصرالدین‌شاه
چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه در ایران

تاریخ حالات و وقایع زمان ناصرالدین‌شاه قاجار را برای این که ترقی ایران در این اواخر و یا خرابی دربار ایران از این تاریخ شروع شده‌است ، ناچار باید به طریق فهرست اشاره به آن بکنیم و چون فاضل معاصر مؤیدالاسلام مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین به طریق ایجاز چند سطری در بارهٔ این پادشاه نوشته‌است لذا ما عین عبارت او را نقل و معلومات خود را ضمیمهٔ آن می‌داریم و همچنین در حالات مظفرالدین‌شاه هم عبارت او را که از روی بی‌غرضی نوشته‌است نقل می‌کنیم و آنچه خود می‌دانیم ضمیمهٔ آن می‌سازیم. اما در شأن چهارمین پادشاه چنین می‌نویسد :

« در سال ۱۲۶۴ بعد از پدر، تاج‌سلطنت بر سر نهاد ، قبل از ورود موکب شاهانه به‌طهران سیف‌الملوک‌میرزا پسرظل‌السلطان به دعوی‌سلطنت برخاسته، پس ازچند روزی زبون گردید . در آغاز سلطنت سرجنبانان غالب بلاد هم سری جنبانندند از آن بعد آشوب‌خراسان و فتنهٔ سالار برخاست و در سال ۱۲۶۶ به قتل سالار و پسر و برادرش خاتمه پذیرفت . سپس فتنهٔ باب بالا گرفت و به قتل شاه برخاسته ، در مازندران و زنجان و تبریز بیش از سایر بلاد جوی‌های خون بی‌گناهان از حرکات نابکارانه جاری و چند سال امتداد یافت در سال ۱۲۷۳ به سرداری شاهزاده حسام‌السلطنه عم پادشاه ، هرات مسخر شد .

مجدد دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی به خلیج فارس فرستاده وهمان بهانهٔ اولیهٔ خود را پیش نمود . از نکبت بی‌علمی دربار و خودخواهی میرزاآقاخان صدر اعظم معاهدهٔ ملعونهٔ پاریس بین ایران و انگلیس بسته‌آمد ـ و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاك خراسان هم ضمیمهٔ افغانستان‌گردید ـ یکی از مورخین

در این موضوع چنین می‌نویسد : « در یك قرن ایرانیان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آنان را محال است ـ اول ترك معاهدهٔ سوق عسکری با ناپلئون ـ دوم چشم پوشی از حقوق خود در افغان ، آن هم در بحبوحهٔ بلوای هند که انگلیسها به تسلیم حدود نادری به ایران حاضر بودند ». در اواسط سلطنت یك اردوی بزرگ ایران به سرداری شاهزاده حمزه‌میرزا عم پادشاه، زبون و اسیر ترکمان گردید این پادشاه در عیاشی و کامرانی گوی مسابقت را از جد خود ربود و خزائن معمورهٔ ایران را که در تمام عالم ضرب‌المثل بود به عیاشی صرف‌نمود ــ آنچه محقق است از آغاز تا انجام یك صد و هشتاد و سه زن اختیار کرد و بعد از رحلت شاهانه شش پسر و چهارده دختر به یادگار گذارد ــ و پنج سفر رسمی و چند سفر غیر رسمی کردــ و اضافه بر یکصدکرور خزانهٔ ایران صرف این مسافرت‌های بی‌معنی شد . یکی از مورخین این پادشاه را « عالم بی عمل » می‌نویسد ــ در پنجاه سال سلطنت آنچه تصدیق شده هشتاد و سه مقاولات تجارتی و سیاسی و سرحدی و امتیازی با دول و اتباع خارجه بست در جمیع آنها ایران مغبون گردید . سی و پنج از آن مقاولات و امتیازنامه‌ها به قوت رشوت و اخذ پیشکش چشم بسته به صحه رسید که منجمله امتیاز رژی و بانك شاهنشاهی انگلیس و روسی و اجازهٔ تعمیر راه آهن و شوسه که مضارش بر هر ذی‌حسی پوشیده نیستــ ممالکی که در عهد سلطنت این پادشاه رسماً از ایران موضوع شد از این قرار است : افغانستان تمام ، نصف از خاك خراسان ، سیستان ، قائنات ، مرو، سرخس ، مسقط و عمانات و ترکمان تمام ، صد و هفتاد و سه قطعه ازجزائر و سواحل خلیج فارس و دو ثلث از بلوچستان و نیز به سرحدات آذربایجان و گیلان و مازندران و استرآباد و کردستان هم از همسایگان خیلی تجاوز شده‌است .

در ایام سلطنت این پادشاه ، اعظم خساراتی که به ایران وارد آمده شهادت میرزا تقی‌خان امیر نظام اتابك‌اعظم است که به اتفاق سیاسیون تالی مدحت‌پاشا و بسمارك و کلادستون بود و گناهی جزجلوگیری از حرکات بچگانهٔ پادشاه و خیرخواهی مملکت و سلطنت نداشت .

چنانچه اصلاحات مدت قلیلهٔ صدارت آن مرحوم در جمیع ادارات این نکته را به خوبی روشن می‌دارد و به‌قول «لاردهیو» اگر پیروی از خیالات عالیهٔ این وزیر بی‌نظیر شده بود امروز ایران تالی آلمان بود .

چند جنگهای داخلی و خارجی مختصر در عصر این پادشاه شد که من جمله جنگ بندرعباسی و «صیدسوینی» امام مسقط و شیخ‌عبیدالله کرد و غیره می‌باشد که همه را ایران فتح نمود .

کم کم شروع خرابی در ادارهٔ نظامی شد و گرفتن رشوه و فروختن نشان و لقب‌نظامی به هرطفل امرد و مردمان ناقابل شیوع یافت ـ امتیاز نشان و لقب و اعتبار فرمان و دستخط سلطنت در عهد این پادشاه در خارج و داخل از میان رفت.

رعیت‌کشی ، ملك فروشی و علانیه رشوه گرفتن و گروه گروه مهاجرت ایرانیان از ظلم و ستم به خارجه در عهد این پادشاه خیلی بالا گرفت .

در پنجاه سال سلطنت یك قدم به جانب اصلاحات برنداشت و برای اسکات ملت در سالی‌چند به صدور یك فرمان دروغین مردم را به خواب غفلت انداخت و پنجاه سال بهترین اوقات مغتنم ایران را به‌رایگان از دست داد . هرکس را که استشمام ترقی در او می‌نمود به قتل می‌رسانید چنانچه نماند در ایران سرجنبانی که سرش را با سنگ استبداد نکوفت هر یك از وزرایش که اندك قوت می‌گرفت فوراً او را ضعیف می‌ساخت. القاء ضدیت بین وزراء و درباریان شعار پلتیکی شاهانه بود و خود را وارث اعظم جمیع متمولین ایران خاصه درباریان که می‌شناخت بود .

بسا خاندان بزرگ که از ابواب سلطانی به‌نان شب محتاج گردید. مسافرتهای اروپا به‌اندازه‌ای این پادشاه را مرعوب ساخت که هر خواهش نامشروعی را ادنی دول اروپا می‌نمود به اسم صلح پسندی تسلیم می‌کرد ــ از همه بیشتر مرعوب روسها بود ، بلکه در باطن خود را تحت حمایت آنها می‌پنداشت ــ حتی در مسئلهٔ ولیعهدی هم آنچه روسها خواستند مجری شد .

به سعی میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله در ایام سپهسالاری که مشاق از اطریش آورد نزدیك بود ادارهٔ نظامی ایران منظم شود ، به اشارهٔ روسها ، اطریشها را جواب داده آن ادارهٔ عالی تبدیل به ادارهٔ قزاق شد .

این پادشاه راخودنمائی و تلون مزاج به درجهٔ کمال بود ، و به هر کاری اقدام کرد ناتمام گذارد . ادارهٔ پولیس دائر کرد، برخی کارخانجات دولتی آورد، صحبت از بعضی اصلاحات هم نمود، ولی هیچ یك را به‌اتمام نرسانید. فرومایگان را عزیز می‌خواست و برومندان را ذلیل ـ ابراهیم‌آبدار و علی‌اصغرخان صاحب‌جمع را که گرجی زاده بودند بر جمیع شرفا و عظمای ایران برتری داد ــ بلکه بر گردن همه حتی پسران خود سوار کرد .

در ایران همه گونه مناهی و ملاهی در عهد این پادشاه آشکار شد . دشمن تعلیم و معارف و آزادی قلم و افکار بود. همی خواست‌ایران غلاف اصلاح بپوشد بدون اینکه حقیقتی در او پیدا شود . شعر نیکو می‌فرمود. پای بند به‌نماز هم بود . مجالس تعزیه را دوست می‌داشت بر خلاف پدر دماغش از خرافات صوفیه پاك بود . از مدایح خود خیلی مسرور می‌شد . خویش را دیپلومات جلوه می‌داد ، از تاریخ بی‌اطلاع نبود . عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی می‌دانست . در سلسلهٔ قاجاریه پادشاهی به این کمال برنخاسته ــ چهار مسافرت نامه با قلم خود نوشته . غالب در سیر و شکار بود و نیکو تیر می‌انداخت . خطی شیرین داشت . به پلتیك در سلب قوت علماء خیلی کوشید ولی مسئلهٔ رژی رشته‌اش را پنبه کرد

خوش ظاهر و بدباطن بود . هزاران نفوس بی‌گناه را فدای نفس و شهوترانی خود ساخت. خدمات صادقانه را اصلا منظور نمی‌داشت . مخلص کسی بود که راه مدخول اعم از مشروع وغیرمشروع به او می‌نمود و الحق والانصاف ایران به‌هر جهة بر بادکردهٔ او است .

این پادشاه به‌اندازه‌ای استبداد دوست بود که اگر عزیزترین فرزندانش سخنی در اصلاحات می‌راند از نظرش می‌انداخت و به خاك تیره‌اش می‌نشاند ـ چنانچه در حق شاهزاده سلطان مسعود میرزای ظل‌السلطان فرمود ـ هرکس را که راغب به طرف اصلاحات دید با خاکش یکسان ساخت ، مانند میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله و حاجی میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله و پرنس ملکم‌خان و سیدالحکماء سیدجمال‌الدین که مدعواً به ایران آمده بود و.و...

در سال ۱۳۱۳ در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم در حالتی‌که تدارك جشن سال پنجاهم شاهانه دیده شده‌بود میرزارضای‌کرمانی که از ستمدیدگان دربار بود به فتوای فیلسوف اعظم اسلام سید جمال‌الدین اسدآبادی‌الهمدانی که اولین خیرخواه با سیاست اسلام بود با طپانچه از پایش درآورد رحمةالله‌علیه (۱)

ناصرالدین‌شاه در شب سه‌شنبهٔ ۶ ماه صفر سنهٔ ۱۲۴۷ هجری متولد شده در ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۶۴ درطهران به‌تخت‌سلطنت‌نشست و درذی‌القعدهٔ‌سال ۱۳۱۳ بدرودزندگانی گفت. آثار خیریه‌ای که در سلطنت او به‌شهود رسید: ایجاد مدرسهٔ‌دارالفنون درطهران، نشر علوم عالیه، ایجاد مریضخانه و دواخانه، تذهیب گنبد مطهر سرمن رای، ایوان طلای‌مشهدمقدس، تذهیب گنبد حضرت عبدالعظیم، ایجاد تلگراف خانه ، ایجاد ضراب خانه یا چرخ‌خانه ، ایجاد چراغ‌گاز ، ایجاد پست‌خانه ، چرخ بخار در قورخانه ، کارخانهٔ توپ ریزی، باروت‌کوب خانه با چرخ بخار ، کارخانهٔ فشنگ سازی ، کارخانهٔ چاشنی‌سازی ، ایجاد دایرهٔ پولیس، سربازخانه‌ها در شهرها ، نظم عساکر و ترتیب آنها ، بنای قلعه‌جات در سرحدات ، بنای مجمع‌الصنایع، ترقی در نسج حریر و غیره ، ترقی در شال کرمان، بنای ابنیهٔ متعدده در بلاد و شوارع عام به‌جهة رفاهیت عابرین ، ساختن راهها در اغلب بلاد که غالباً مسالك صعبیه را سهل کرده ، انکشاف بعضی از معادن، ایجاد مجلس شورای دولتی تعیین وزارتخانه‌های مرتب و دارالطباعة و ایجاد روزنامه در ایران .

(۱) یعنی خدا رحمت کند میرزا رضا را .

فصل

در بیان حالات مظفرالدین‌شاه‌قاجار

پنجمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه در ایران رضوان‌آرامگاه مظفرالدین‌شاه رحمة‌الله تعالی علیه و اولین پادشاهی‌که در ایران اساس مشروطیت را نهاد.

در سنهٔ ۱۲۶۹ متولد و در سال ۱۳۱۳ بر اریکهٔ جهانبانی تکیه‌نمود شش پسر و شانزده دختر به‌یادگار گذارد و قریب یك قرن به‌سمت ولیعهدی و فرمانفرمائی آذربایجان شناخته‌می‌شد . روسها حسب‌العادهٔ دیرینه رسوخ و نفوذ خود را از ایام ولیعهدی سخت در قلب این پادشاه جای دادند . در ایام ولیعهدی دعوی اصلاح‌خواهی و حریت‌پسندی می‌فرمود ، اخبار ناصری هم در تبریز به تشویق شاهانه اشاعت یافت و قانون که ممنوع از دخول به ایران بود در لف پاکت به ایشان می‌رسید . دانشمندان به ملاحظهٔ بی‌کفایتی ذاتی و عدم جودت طبیعی، خصوصاً بعد از طغیان شیخ‌عبیدالله و بروز آن درجه جبنیت، امید خوشبختی به سلطنت ایشان نداشتند .

در آغاز جلوس سخنان دل‌خوش‌کن پوك که دال بر توجهات ملوکانه به اصلاحات ملکی و نظام ادارات دولتی‌خاصه نظامی بود می‌فرمود . ازاین رو تادرجه‌ای توجه عامه را مبذول به خود نمود خصوصاً در سال ۱۳۱۵ که میرزاعلی‌اصغرخان مطرود و میرزا علی‌خان‌امین‌الدوله به وزیر اعظمی انتخاب شد اصلاح‌خواهان را تا اندازه‌ای امیدوار ساخت. افتتاح مدارس به وضع جدید و اشاعهٔ چند اخبار در داحله قدری از نا امیدیها را کاست . طول نکشید که در سال ۱۳۱۶ گرسنگان دربار وضع امین‌الدوله را منافی با منافع شخصی دیده دوباره امین‌السلطان را به روی کارآوردند و امین‌الدوله بدواً از طهران سپس از ایران مهجور شد در حالتی‌که پسر و عروسش که دختر شاه بود همراه او بودند .

بعد از ورود امین‌السلطان به طهران در سال ۱۳۱۷ اولین استقراض به دلالی میرزارضاخان ارفع‌الدوله با شرائط مشئومهٔ استقلال بربادکن از روس شد. چندی طول نکشید یعنی در اوائل سال ۱۳۱۸ بار مسافرت به اروپا بسته‌آمد و وجوه استقراض تمام صرف ملاهی و ملاعب شد ـ مردم ایران خصوصاً طهران از این حرکات برآشفته با این که ایران به رجال دربار سپرده‌بود در غیاب پادشاه اهالی طهران در ظاهر بر آصف‌الدوله حکمران و در باطن برخلاف دولت شوریدند .

پادشاه در عودت به طهران بیش از پیش تهی‌دست ماند . همان سفر در پاریس یکی از مجذوبین عوالم مدنیت به شاه شلیك کرد تیرش اصابت ننمود . مجدداً استقراض ثانوی در سال ۱۳۱۹ از روس شد و معاهدهٔ تجارتی ترکمان‌چای که به حال تجارت و صناعت امروزهٔ ایران خیلی نافع بود باطل و عهدنامهٔ جدید بسته آمد و سالی ملیونها ضرر تجارتی و صناعتی به ایران واردآورد . گمرکات در مقابل قروض روس مرهون و بر حسب ایمای روس به ریاست باژیکیان اداره گردید و گویا تجارت ایران کاملا به قبضهٔ روس درآمد . وجه استقراض ثانوی هم در مسافرت ثانی اروپا درسال۱۳۲۰ تمام شد و در غیاب موکب همایونی شاهزاده شعاع‌السلطنه نایب‌السلطنه بود به طمع ولایت‌عهد بد سلوك ننمود .

این حرکات ناموس شکنانهٔ درباریان طشت از بام افتاده‌شد و ملت را در غیاب همایونی و حضور شاهانه به‌هیجان آورد ـ خصوصاً بعد از قتل میرزامحمودخان‌حکیم‌الملك در رشت‌که علماء هم به‌صدا آمده‌بودند تمام مفاسد را از میرزاعلی‌اصغرخان دانسته‌ـ در جمادی‌الثانیة ۱۳۲۱ به‌ارتدادش فتوی صادر و عزل او را از پادشاه خواستند و فوراً معزول و از ایران مهاجرت نمود و شاهزاده عین‌الدوله به‌جای او وزیراعظم مقرر شد و روزنامهٔ حبل‌المتین را همان‌وقت به‌ایران طلب نمود این شاهزاده اول خوب پرکرد و آخربد خیالی نمود .

در سال ۱۳۲۳ باز تدارك سفر سوم اروپا دیده شدـ و این ـ مسافرت در بحبوحهٔ جنگ اقصای شرق و شکستهای پی‌درپی روس از ژاپون بود و استقراض سوم هم گویا در چنین موقع تازگی به طریق خفیه از روس شد ـ در این سفر والاحضرت محمدعلی‌میرزا که در آن‌زمان ولیعهد بود به قائم‌مقامی سلطنت انتخاب شد .

با این همه در این سفر بیش از پیش آثار هیجان در مردم بلاد و اهالی دربار نمایان گردید از آغاز جلوس همایونی هر وقت دربار دست تنگ شد بقیهٔ خالصه‌جات‌و جواهرات نادری و غیره هم به‌فروش رسید و از این مبلغ هنگفت و پنجاه‌و اند کرور قرض یك‌شاهی به صرف ملك و ملت و دولت نرسید علاوه نیز سالی چند کرور از گمرك و مالیات و عوارض تازه بر رعایا تحمیل شد .

سال ۱۳۲۴ در صدد استقراض چهارم از روس و انگلیس بودند . چون در آن ایام شوری منعقد بود وکلاء ملی ابا و امتناع نمودند ـ در همان سال ملت از بی‌اعتدالی دربار و بی‌انتظامی مملکت به ستوه آمده بدواً به پیشوائی حجةالاسلام السیدین‌السندین آقاسیدعبدالله مجتهدبهبهانی و آقامیرزاسیدمحمـد مجتهدطباطبائی مدظلهما به حضرت عبدالعظیم متحصن و سپس در مسجد جامع طهران و پس از قتل دو نفر بیگناه ، علماء به معصومهٔ قم رفته و عامهٔ ملت به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده برآمدند ـ تا این‌که در چهاردهم جمادی‌الثانیة ۱۳۲۴ پس از عزل عین‌الدوله فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان همان سال رسماً دارالشورای ملی انعقاد و دولت ایران به جمیع دول ، مشروطه معرفی شد .

در ذی‌القعدهٔ همان سال اولین قانون اساسی را در مرض موت شاه ، مرحوم میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله‌که به سمت رئیس‌الوزرائی شناخته شده‌بود به امضای شاهانه رسانیده با هیئت وزرا و درباریان به دارالشورای ملی آورد .

این پادشاه زایدالوصف ساده لوح، سهل‌القبول ، متلون‌المزاج ، مسخره و مضحکه پسند ، بدخلوت و با شرم حضور بود ـ امور سلطنت با میل عمله‌جات خلوت با وزراء خودغرض ، اداره می‌شد .

خلوتیان پادشاه گویا از پست‌فطرتان و پست نژادان و بی‌تربیت و بد اخلاقان انتخاب‌شده بود . و از این رو وضع دربار ملاعبه بود ، پادشاه شخصاً با آن همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علم نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمهٔ جهانداری است بی‌بهره بود و از این رو مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و اخلاف خویش هم به‌خاطرش خطور نمی‌کرد . چون این پادشاه را شخصاً قوهٔ متصرفه در مهام امور جمهور نبود ، اگر وزیری کاردان کافی او را دچار می‌شد و خلوت او را صاف و پاك می‌کرد رشتهٔ امور به این قسمها از هم نمی‌گسیخت . در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و ملکی اصلاحی نشده بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید . حکومات علانیه حراج و القاب و نیاشین و فرامین به دست کهنه‌فروشان ، داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می‌رسید ، اعتبار دستخط و فرامین دولتی یك دفعه زایل گردید . یکی از مورخین در توصیف این پادشاه چنین نویسد : «آنچه را به زبان می‌گفت کله‌اش خبر نمی‌شد» . خیلی مایل به تقلید از پدر بود ولی آن ماده وجودت را نداشت ، یك مسافرت‌نامه هم نوشت ، به‌تعزیه‌داری راغب معلوم می‌شد ، در فن توپچیگری بی‌مهارت نبود ، اگر چه مانند جدش (محمدشاه) موهوم پرست نبود ، ولی دماغش مانند پدر از خرافات صاف و پاك نبودی ، شوق بسیار به گریه داشت و حکایات غریبه در این باب ذکر می‌نمایند . این پادشاه خیلی بذال و منتها درجه‌جبان بود ، از اغتصاب اموال

رجال و متمولین مملکت و قتل نفس برخلاف پدر اجتناب می‌نمود. جبنیت پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع گردید که به یك جنبش ملی مشروطیة سلطنت را تسلیم نمود. این پادشاه عاقبت‌بخیر شد و در آخر عمر جلب نام نیك کرد و محبوب‌القلوب رعایای خویش بلکه عامهٔ نوع‌خواهان عالم گردید، از تمام اجداد خود معارف دوست‌تر بود، به ترقی مملکت هم مایل‌تر بود ولو اندکی هم از اقتدارات او کاسته می‌شد حرفی نداشت، مشروط بر این‌که به دلخواه هرگونه تصرف در خزینه بخواهد بنماید. در عهد این پادشاه آنچه رسماً از ایران کاسته شد (فیضان رود) هیرمند بود که در تصفیهٔ سرحدی سیستان و افغان قطع گردید و عثمانی هم به‌دعوی سرحدی به خاك ایران قدری تجاوز نمود، بحرین علناً خودسر یا زیربار انگلیس رفت، چند بندر و جزیرهٔ کوچك هم در خلیج‌فارس و برخی مقامات نیز در بلوچستان از ایران موضوع شد، امتیازات بسیار مضر به خارجه داد، منجمله تجدید امتیاز راه‌آهن به روس، بانك آلمان، حفر شوش‌کهنه برای آثار عتیقه به فرانس، معادن نفت قصر به انگلیس و غیره. اگر چه گفتگوی بعضی از این امتیازات در زمان ناصرالدین‌شاه شد ولی اتمام و اجرایش در عهد این پادشاه بود. هرگاه چشم از همهٔ اینها هم پوشیده شود قبول شرایط استقراض که پنجهٔ روس را به جسمِ ایران جای داد در اضمحلال این سلطنت کافی بود. در سال ۱۳۲۴ با نیك‌نامی تمام این پادشاه صافی‌درون خوش‌عقیدت ترك‌جان و جهان فرمود (انتهی)

چون جزئیات وقایع این پادشاه را در اصل تاریخ درج نموده لذا در این مقام از شرح چشم پوشیده و به همین چند سطر فوق اکتفا نمودیم الا آن که گوئیم عمدهٔ هیجان و شورش رعایا و بیداری ایرانیان را پسران مظفرالدین‌شاه و سلسلهٔ شاهزادگان این طایفه باعث شدند. چه مرحوم مظفرالدین‌شاه حکومت ایران را بین پسرهای خود و طایفهٔ قاجاریه قسمت فرمود، صدارت ایران‌را که تا زمان این پادشاه به شاهزادگان نمی‌دادند واگذار به شاهزاده عین‌الدوله نمود، وزارت جنگ و سپهسالاری را به برادر خود کامران میرزا تفویض داشت، حکومت آذربایجان را به ولیعهد خود محمدعلی‌میرزا داد، حکومت فارس و شیراز و بنادر را به پسر دیگرش شعاع‌السلطنه بخشود، حکومت گیلانات را به پسر دیگرش عضدالسلطان داده، حکومت لرستان به پسر دیگرش سالارالدوله داد، ایالات کرمان هم در واقع به ادارهٔ ناصرالدین‌میرزا درآمد. سایر بلدان را به سایر شاهزادگان نزدیك خود عطا فرمود. این پسرهای جاهل و شاهزاده‌های متکبر با نهایت غرور بر احدی ابقا نکرده اموال و نفوس و اعراض و نوامیس رعایا را از خود می‌دانستند، دخترهای رعایا را به قهر و غلبه متصرف می‌شدند، آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید. شاهزاده عین‌الدوله هم به غرور شاهزادگی و منصب صدارت مغرور بود، وقتی هم که ملتفت شد اعمال و افعال شاهزادگان عماً قریب دولت را منقرض خواهدنمود خواست معالجت کند و دست ابناء سلطان را از تعدی باز دارد هر یك را به وعدهٔ ولایت‌عهد و تغییر آن داده

لکن شاهزادگان ملتفت شده به‌اذیال علماء اعلام تمسک نموده مخفی و محرمانه با علماء اعلام همراه شده و از بعض مخارج مضایقه نکردند و همان پول خودشان خرج اضمحلال ایشان گردید. مجملا حکومت ایران بین پسرها و دخترهای مظفرالدین‌شاه قسمت شد پسرها و دامادها بر مردم مسلط شدند آتشی در ایران روشن شد که دودش غبار چشم رعایا را بر طرف نمود و رعیت از خواب غفلت بیدارشد . دیدگان دیوانیان کور همه به‌خود مشغول و به‌ربودن حصص و تقسیم باقیمانده خزانه قانع و در ضمن عقلا و دانشمندان مقتضی را موجود و مانع را مفقود دیده ، شروع به کار کردند ، تا این که پیش آمد وقایعی که تاریخ بیداری ایرانیان حاوی آن‌است .

شرح حال میرزا حسین‌خان سپهسالار

یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت و به‌یك اندازه اثری در این عالم گذارد مرحوم میرزاحسین‌خان‌سپهسالار و بانی مدرسهٔ ناصریه و عمارت بهارستان است ، که این عمارت عالیه و این بنای شامخه که امروز ملجأ و مرجع انام است از آثار خیریهٔ مرحوم سپهسالار است .

حاج میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله سپهسالار فرزند میرزانبی‌خان امیردیوان‌قزوینی است از اولاد عابدین بیك معروف است. میرزانبی‌خان شخصی زیرك بود چون آثار فطانت در ناصیهٔ پسرش مشاهده نمود او را به تحصیل واداشت بعد از تحصیل علوم معموله به مدرسهٔ دارالفنون داخل شده زبان فرانسه و علوم ریاضیه را فراگرفت . در سنهٔ ۱۲۵۵ به سمت منشی‌گری سپرده به میرزاباقر ملك‌الکتاب شد. بعد از چند سال در وزارت خارجه مستخدم گردید ، بعد از مدتی به ژنرال قونسولگری بمبئی مأمور و بعد ژنرال قونسول تفلیس شد، به‌واسطهٔ خدمات شایان طرف توجه اولیای امور آمده در سال ۱۲۷۹ به لقب مشیرالدوله ملقب گردید . پس از چند سال سفیرکبیر دولت ایران در اسلامبول و چند سال در عثمانی خدمات نمایان کرد .

و در فن دیپلوماسی اول شخص ایران بود . در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین‌شاه به عتبات عالیات مشرف شد مشیرالدوله برای پذیرائی از اسلامبول به بغداد آمد. در سال ۱۲۸۸ به طهران احضار شد نخست به وزارت عدلیه اعظم سربلند و مفتخر گردید . قوانین جدیده در آن وزارت‌خانه برقرار داشت. سبك الافرنگی را در ایران او مؤسس بود خیلی میل داشت در ادارهٔ او ناسخ و منسوخ صادر نشود و همیشه پیرو قانون بود .

سپس وزارت اوقاف و وظایف را ضمیمهٔ وزارت عدلیه نمودند. چون به‌خوبی از عهدهٔ مشاغل خود برآمد ابتداء او را سپهسالاراعظم و بعد صدراعظم نمودند ، اگرچه ابتدا

صدارت او مقارن با گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ شد و این فقره شکستی به کار او وارد آورد ، معذلك کفایت و قابلیت خود را ظاهر ساخت . چون مقصود او ترویج معارف و وضع قانون بود و بدون همراهی شاه صورت نمی‌گرفت خواست چشم و گوش ناصرالدین‌شاه را باز کند و ترقی دول مشروطه را به‌رأی‌العین ببیند، او را به سیر و سیاحت اروپا برد. در غیاب او درباریان، علماء عظام طهران را ترسانیدند که مشیرالدوله می‌خواهد وضع فرنگستان را در ایران جاری‌کند و امتیاز خط آهن را به‌انگلیس‌ها داده‌است . لذا مرحوم حاجی‌ملاعلی وآقاسیدصالح‌عرب و عدهٔ دیگری از علماء و غیرهم حکم به کفر مشیرالدوله نمودند . زمانی که ناصرالدین‌شاه به سرحد ایران معاودت نمود در رشت لایحهٔ علماء به او رسید که مشیرالدوله نباید به ایران بیاید و اگر بخواهید او را به طهران بیاورید ما شما را به سمت پادشاهی نمی‌شناسیم . ناصرالدین‌شاه از آوردن مشیرالدوله خائف شده او را معزول نموده و در رشت به‌عنوان حکومت گذارده و خود به طهران آمد.

و در سال ۱۲۹۱ از رشت به طهران احضار شد و او را وزیر دول خارجه بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند. اما مشیرالدوله دانست که حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است لذا در مقام جلب قلوب و جذب میل خواص بر آمد نگارنده از مرحوم حاج شیخ‌هادی‌نجم‌آبادی شنید، که در یکی از لیالی محرم که در خانهٔ مشیرالدوله ذکر مصیبت و روضه بود ، مرحوم حاج سیدصالح‌عرب شیشهٔ گلاب را به‌دست گرفته و به مستمعین گلاب می‌داد و به مشیرالدوله می‌گفت ما باید در این مجلس خدمت کنیم که منظور نظر امام زمان است .

مجملا آنهائی که مشیرالدوله را تکفیر می‌نمودند همه برگشتند . بعضی هم او را تعدیل کردند جز مرحوم حاجی‌ملاعلی که این شخص بزرگ از حکم خود نکول نکرد و آنچه مشیرالدوله اصرار کرد یك مجلس با مرحوم حاجی ملاقات کند راضی نشد و اذن نداد حتی آن که مشیرالدوله برای مرحوم حاجی‌ملاعلی پیغام داد که اذن بدهید در حمام خدمت شما برسم آن مرحوم اذن نداد و با مشیرالدوله تا زنده‌بود ملاقات نکرد .

باری ایستادگی مرحوم حاج ملاعلی باعث شد که باز مشیرالدوله را از کار معزول نموده و به قزوین فرستادند . در آن سال طغیان شیخ‌عبیدالله در نواحی آذربایجان شروع شد و خسارت بسیاری به ایران وارد آمد ناچار مشیرالدوله را پیشکار مملکت آذربایجان وبه دفع شیخ‌عبیدالله مأمور نمودند و به‌خوبی این ماموریت را انجام داد و به طهران مراجعت نمود . در این وقت « الکساندر سوم » پادشاه روسیه وفات کرده‌بود. مشیرالدوله برای تسلیت و تهنیت جانشین او با هیئتی مأمور پطرسبورغ گردید . در سال ۱۲۹۵ به ترغیب مشیرالدوله ناصرالدین‌شاه بار دیگر به فرنگ‌رفت لیکن مقدمات کلیةً بی‌نتیجه ماند .

اگر چه مشیرالدوله در زمان ریاست خود میرزاملکم‌خان را به ایران عودت داده مجلس فراموش‌خانه ترتیب داده لکن موانع و اغراض شخصیه مانع آمد و میرزاملکم‌خان به عنوان سفارت به لندن رفت ،چنان که شرح حالات او خواهدآمد .

ما در این مقام استشهاد می‌آوریم به نقل چند سطری از تاریخ معاصر خود میرزا محمدحسین ذکاءالملك‌فروغی و نیز نقل چند سطری از روزنامهٔ ایران تا مقام مشیرالدوله و منظور او برای خوانندهٔ این تاریخ مجهول نماند .

اگرچه مرحوم ذکاءالملك در زمان مظفرالدین شاه تاریخ خود را نوشت و در آن وقت‌آزادی نداشت . باری ذکاءالملك چنین می‌نویسد :

در سال ۱۲۸۷ شاهنشاه شهید (ناصرالدین‌شاه) سفری برای زیارت ائمهٔ عراق به آن حدود کرد. حاجی‌میرزاحسینخان‌مشیرالدوله‌قزوینی که در پایتخت عثمانی سفیر کبیر بود و از دیرگاهی قابلیت خود را ظاهر می‌نمود در این موقع به عراق عرب آمد و شاهنشاه او را به طهران آورده نخست وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف را به او دادند. آن مرد کافی الحق عدالت را به درجهٔ کمال رسانید، نه تنها مردم پایتخت بلکه اهالی سایر ولایات را نیز مشمول عدل و انصاف گردانید و شاه شهید که یقیناً از واقعهٔ میرزاتقی‌خان امیرکبیر نادم و متأسف بودند وجود حاجی‌میرزاحسینخان را مغتنم دانسته ابتداء او را سپهسالاراعظم و بعد صدراعظم نمودند . اگر چه ابتداء صدارت مشیرالدوله مقارن و مصادف شد با گرانی بلکه قحطی سال ۱۲۸۸ و این فقره شکستی به کار او آورد مع‌ذلك‌کفایت و قابلیت عجیبی ظاهر ساخت و مخصوصاً به قحطی زدگان از هرجهت کمکی به قاعده‌کرد اما در امور دولتی درباری با عظمت و هیئت وزارت‌خانه به سبك فرنگستان تشکیل داد و مواجب و مستمریات را که ترتیب و قاعده‌ای‌نداشت در تحت نظمی صحیح گذاشت واسباب وصول و نظم آنها را فراهم‌آورد و در دفع تعدی حکام ولایات و عمال دیوانی و بستن دست ظلم و جور آنها زیاده از حد ساعی شد و کار را پیش برد و راستی که صاحبان اعمال بی نهایت از او ملاحظه و ترس داشتند و جرئت خلاف و تخلف نمی‌کردند . رشوه وتعارف و طمع و توقع بکلی از میان رفت مشیرالدوله می‌خواست کارهای فرنگ را در ایران معمول و متداول کند و نتایج عدل و داد یعنی آبادی و ترقیات حاصله از این راه را به شاهنشاه شهید نماید و به‌رأی‌العین ببینند و بدانند که عدل ونظم درست در امور بلاد و رفاه عباد چه می‌کند و مملکت را به کجا می‌رساند . پس بنا براین قصد و نیت استحکام روابط دولت ایران با دول متحابهٔ متمدنه و مزید اتحاد با ملل کاردان ترقی کرده اسباب سفر اروپا را فراهم‌آورد و شهریار سعید ناصرالدین‌شاه را در سال هزار و دویست و نود به‌فرنگ‌برد و بنابراین مساعی دولت ایران جزء دول می‌شد و کار بالا می‌گرفت و نزدیك بود جبر سانحهٔ امیرنظام بشود اما اتفاقاً یا عادة این دفعه هم همان موانع پیش آمد یعنی درمراجعت

حاج میرزا حسین خان سپهسالار



«. . . یکی از اشخاص بزرگ که ترقیات ایران را در نظر داشت ، او بود . . .
در فن دیپلماسی اول‌شخص ایران بود ... اما از کیاست وفراست و اطلاعات‌آن مردکارداٰن
بهـره درستی نبردیم ...» صفحهٔ ۱۳۷

میرزا سعید خان



« ... میرزا سعیدخان درسال ۱۲۳۳ هجری قمری متولد شد و در ۱۲۶۷ وزیـر خارجه شد ... » صفحهٔ ۱۴۳

از فرنگ اشخاصی که ملتفت محسنات کار مشیرالدوله نبودند، جداً عزل او را درخواست نمودند. شاهنشاه را مجبور کردند که حاجی‌میرزاحسین‌خان را باکمال بی میلی از صدارت بیندازد. شاهنشاه شهید نورالله مضجعه به میل ایشان عمل کرده و رفع گفتگو شد.
و اگرچه باز به زودی مشیرالدوله را وزارت امور خارجه دادند و بعد از آن سپهسالاری اعظم را بر آن شغل خطیر افزودند و در تقویت او همت گماشتند اما حاج‌میرزا حسین‌خان دانست حفظ مقام و مسند او به همراهی با جماعت است و از خیالات بلندی که در بارهٔ مملکت داشت افتاد و شاید قصد او این بود که به مرور کاری بسازد چنان که در سنهٔ ۱۲۹۵ باز به ترغیب او شاهنشاه سعید انارالله‌برهانه بار دیگر به فرنگ رفتند لیکن مقدمات کلیةً بی نتیجه و حاصل ماند و علت این وقایع غرض یا بی خبری هر چه باشد ما در عالم توقف ماندیم و از کیاست و فراست و اطلاعات آن مرد کاردان بهرهٔ درستی نبردیم (انتهی) .
در روزنامهٔ ایران مورخهٔ شنبه ٤ ذی‌القعدةالحرام ۱۲۸۹ چنین می‌نگارد :

دربار همایون

بارها به وسایل مختلفه به اطلاع مطالعه کنندگان روزنامهٔ « ایران » رسانیده‌ایم که ، جناب مستطاب اشرف امجد ارفع صدراعظم از روزی که به مقام جلیل صدارت‌عظمی نائل گشته همت خود را بالانحصار مصروف داشته‌اند بر این که اساس محکمی بر کلیهٔ امور دولت قرار دهند و قوانین ممدوحه که معمول دول متمدنه و موجب ترقیات عظیمه است در دولت ایران وضع نمایند و نظر به این نیت حسنه که ناشی از کمال دولت خواهی و پادشاه پرستی ایشان است تأسی و اقتداء به صدور سابق را که جز خود نمی‌دیدند و جز خود نمی‌خواستند یك‌سو نهاده، در جمیع موارد اتحاد آراء و اجتماع عقول را، که مسلم حکماء و عقلا و سرمایهٔ ترقی ملل سایره است پیشنهاد نموده و بر خلاف اسلاف خود که شخص خود را مرجع امور جزئیه و کلیه قرار داده و برای سایر وزراء جز اسمی بی رسم باقی نگذارده بودند ، نیت صدر اعظم همه این است که هر امری در مرکز قرار گیرد و هر یك از وزرای فخام به اندازهٔ مقام در ادارهٔ دوایرمتعلقه مستقل باشند و نظر به همین خیالات عالیه و عقاید پسندیده است ، که این اوقات به صرافت این افتادند که چنان که در جمیع دول متمدنه صورت کلیه و هیئتی ثابت و برقرار است ، از فر اقبال و یمن همت اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی خلدالله ملکه ، در دولت علیه ایران نیز رسم و صفت هیئت دولت که به اصطلاح فرانس‌ها کابینه می گویند دائر و بر قرار شود و بعبارةاخری ، وزارت‌های متعددهٔ مستقله و مجلس مشورت خاصی که مرکب از وزراء فخام باشد مرتب و این هیئت

به دربار اعظم موسوم گردد، تا دولت را صورت کلیه و هیئتی که نظیر آن در تمامی دول منتظم موجود است حاصل گردد و کارها در میزان مشورتی قرار گرفته و اجرای آن به تصدیق و امضای اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی که شخص دولت را به منزلهٔ روح است موقوف و منوط باشد. بنا بر مراتب مسطوره جناب مستطاب اشرف‌امجدارفع صدراعظم در دوازدهم شهر شعبان لایحه‌ای را که در ترتیب وزارت خانه‌ها و تعیین تکالیف و حقوق ادارات دولتی نوشته بودند به خاك پای همایون اقدس اعلی عرضه داشته و این تدبیر خجسته و ترتیب مبارك که باعث احیای دولت و ملت است بلانهایه مقبول خاطر خطیر شاهانه افتاده و به امضای اعلیحضرت همایونی مزین و موشح گردیده و این هیئت فرخنده آغاز و سعادت انجام به دربار اعظم نامیده شده بود. جناب مستطاب تا روز چهارشنبه دوم شوال‌المکرم هزار و دویست و هشتاد و نه هجری که روز اول افتتاح مجلس و اجتماع وزراء در دربار اعظم بود، جناب مستطاب اشرف‌امجدارفع صدراعظم مقدمات نیت خود را به فصاحتی هر چه تمامتر در محضر وزراء تقریر و لایحهٔ مزبوره را قرائت کردند و همهٔ وزراء با دل‌های صادق و نیات موافق، رأی صائب جناب مستطاب معظم را تحسین و تمجید فرمودند. برای مزید استقلال دولت و بقاء سلطنت اعلیحضرت قوی شوکت شاهی را دعا کردند و بعد از ختم مجلس در ملازمت خدمت جناب مستطاب صدراعظم، شرف‌اندوز حضور مبارك همایون گشته صورت مجلس را عرض کردند و از طرف قرین‌الشرف همایون، بعد از ظهور مراحم مخصوصه نسبت به صدراعظم به همهٔ وزراء فخام تأکید بلیغ شد که تشکیل این هیئت و حفظ این اسلوب را فریضهٔ ذمهٔ خود دانسته از فقرات آن انحراف نورزند و از همان روز این قاعدهٔ محکم و این قانون مبارك به موقع اجراء گذارده شد و اکنون روزنامه‌نگار صورت راپورت و لایحهٔ جناب مستطاب صدراعظم را که متضمن اصل و اساس این امر است با مضمون دستخط همایون شاهانه بدین تفصیل در روزنامهٔ ایران درج می‌نماید.

سواد لایحهٔ مبارکه

محسنات تشکیل دربار اعظم را مکرر بندگان اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و دولته بیان و تصدیق فرموده‌اند به اقتضای همان فرمایشات ملوکانه این دولت ابد مدت باید حکماً یك هیئت رسمی داشته باشد. فواید چنان هیئت رسمی با منظورات جدیدهٔ شاهانه از برای دولت علیهٔ ایران محسوس است بخصوص از برای این عهد که بندگان اقدس شاهنشاهی عازم مسافرت فرنگستان‌هستند، در غیاب همایون زیاده از حد لازم است که دولت ایران یك هیئت رسمی و یك

صورت با عظم باشکوهی داشته باشد .

خلاصهٔ اصول دربار اعظم را عرض کرده‌ام چون این معانی در این صفحات چندان بروز و ظهوری نداشته‌اند ، به نظر خیلی ساده و سهل و بی نتیجه خواهد آمد . همین قدر عرض می‌کنم که انتظام کل امور دولت بسته به این چند فقره مطالب ساده است . نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد ، امیدوارم که از یمن تربیت و تقویت همت شاهنشاهی بر این اساس ساده یك بنائی ساخته شود که نام نامی شاهنشاهی را تا انقراض تواریخ مایهٔ تشکر ملت ایران و موجب تمجید کل آیندگان سازد .

سواد دستخط مبارك صدر لایحه

جناب صدراعظم ـ این تفصیل وزراء و دربار که نوشته‌اید بسیار بسیار پسندیدم و انشاءالله قرارش را بزودی بدهید و معمول بدارید ، که هر قدر به تعویق افتد باعث ضرر دولت است . تحریراً فی ۲۰ شعبان سنهٔ ۱۲۸۹

تشکیل دربار اعظم

سرکار اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی کل امور دولت را در میان نه وزارت و یك صدارت تقسیم خواهند فرمود .

اسامی نه وزارت از این قرار است :

وزارت داخله ـ وزارت خارجه ـ وزارت جنگ ـ وزارت مالیات ـ وزارت عدلیه ـ وزارت علوم ـ وزارت فواید ـ وزارت تجارت و زراعت ـ وزارت دربار ـ صدارت عظمی .

اجرای جمیع اوامر پادشاهی و ادارهٔ کل امور دولت ایران بر عهدهٔ این نه وزارت است، ادارهٔ این نه وزارت محول به صدارت عظمی است. دربار اعظم عبارت است از هیئت اجتماع این ده وزارت ، صدراعظم شخص اول دولت و رئیس دربار اعظم است .

عزل و نصب صدراعظم منحصراً موقوف به ارادهٔ اقدس همایون شاهنشاهی است .

عزل و نصب سایر وزراء به حکم اقدس همایون شاهنشاهی موقوف به تعیین صدراعظم است .

درباب مجلس وزراء

کلیات امور دولت راجع به مجلس وزراء و حضور صدراعظم است .

صدراعظم شخص اول دولت و رئیس مجلس وزراء است .

مسئولیت کل ادارات دولتی بر عهدهٔ صدراعظم است (به این معنی که

ارجاع خدمات و صدور فرمایشات علیه بلاواسطه به شخص صدراعظم خواهدشد و صدراعظم هر امری که منوط به هر اداره است راجع به آن اداره خواهدداشت).

سایر وزراء هرکدامی مخصوصاً در محضر صدارت عظمی مسئول وزارت خود می‌باشند .

هروزیری درامور وزارت خود کاملا مسلط است. هیچ وزیری عملا حق مداخله به‌امور وزارت دیگر ندارد. اما کل وزراء در شور کلیهٔ امورات دولتی شریك اعمال همدیگر و عموماً مسئول امور دولت هستند.

در باب شرایط مشورت وزراء

عموم وزراء هر روز یك‌شنبه و پنج‌شنبه در یك اداره در جنب ادارهٔ صدارت عظمی چهار ساعت به ظهر مانده جمع خواهند شد. مطالب مشورت قبل ازانعقاد مجلس معین خواهدبود (که در آن روز ازچه قبیل گفتگو و چه مواد موقع مذاکره خواهد شد) .

محل مشورت در یك محل مخصوص همیشه ثابت خواهد بود. خارج از آن دایره مشورت جایز نخواهد بود. در دایرهٔ مشورت بجز امور مشورت به هیچ کار اقدام نخواهد شد .

بجز وزراء هیچ‌کس داخل دایرهٔ مشورت نخواهد شد .

در دایرهٔ مشورت مشغولیت خارجی به‌هیچ وجه جایز نخواهد بود.

در باب اصول ترتیب وزارتخانه‌ها

هر وزارت باید یك وزارتخانهٔ مخصوص داشته باشد .

اجزاء هریك ازوزارات از روی راپورت آن وزیر به صدارت عظمی و به تصدیق صدراعظم و به امضای اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی خواهد بود .

عدد ومواجب و مناصب و تکالیف جمیع عمال وزارتخانه‌ها به حکم مشورت وزراء معین خواهد بود .

هیچ وزیری مأذون نیست که عدد اجزاء وزارت خود را بدون اجازهٔ صدراعظم در مجلس مشورت زیاده و کم نماید .

هیچ وزیری نمی‌تواند بدون اجازهٔ مجلس منصب تازه‌ای اختراع نماید.

هیچ وزیری نمی‌تواند مواجب و مناصب را تغییر بدهد .

هیچ وزیر نمی‌تواند بدون اجازهٔ صدراعظم یکی از اجزاء وزارت خودرا از نوکری اخراج نماید .

مواجب مربوط و مخصوص منصب است ، هیچ ربطی به اشخاص نخواهد داشت .

مواجب حق و اجرت تکالیف نوکری است و به اصل منصب مخصوص است.

وجود اشخاص به مواجب و حقوق دولتی ارتباط و بستگی ندارد ، تنها اجرت خدمتی است که به اشخاص رجوع شده‌است .

ترقی مناصب اجزاء از روی یك قاعدهٔ معین خواهد بود .

اسم و رسم مواجب از هم جدا نیست و هرچه به ازای هر منصب داده می شود بی‌زیاده و نقصان همان می‌رسد .

مواجبی که حق شخصی اجزای وزارتخانه‌هاست بعد از این اسم مواجب ندارد مستمری و مقرری گفته می‌شود.

عطای این نوع مستمری موافق یك قاعدهٔ مخصوص خواهد بود .

مستمری هرگز با مواجب مخلوط نخواهد شد .

در باب ترتیب وزارتخانه‌ها

به جهت ترتیب هر یك از این نه وزارتخانه ، یك قاعدهٔ جداگانه وضع خواهد شد .

چون وضع این قواعد موقوف به مشورت وزراء است باید اول مشورت وزراء را برقرارکرد ، روح دربار اعظم همین مجلس مشورت وزراء است .

هر وقت مجلس وزراء موافق این اصولی که وضع شده قرار یافت دربار اعظم نیز برقرار شده‌است .

این اساس اصلی هرگاه درست منتظم بشود ، سایر امور دولت بالطبع به تدریج انتظام خواهد یافت.

چیزی که حال بر ما واجب است این است ، که این اصول موضوعه را که هیئت اجتماع آنرا دربار اعظم می‌گوئیم ، درست و محکم نگاه بداریم و آنهم موقوف به عزم همایون شاهنشاهی است که اطاعت و محافظت این‌اصول را بر عهدهٔ جمیع وزراء مؤکداً واجب بسازد .

صدراعظم باید مسئول کل باشد در حضور مبارك همایونی و جمیع وزراء در شعبات سپرده به خودشان مسئولند در نزد صدراعظم. واسطهٔ مراودات امور دولت در خاکپای مبارك شخص صدراعظم است. به این معنی که سایر وزراء مطالب و مستدعیات و راپورت کارهای وزارتخانهٔ خودشان را باید به صدراعظم اظهار نمایند و صدراعظم امورات لازمه را به خاکپای مبارك عرضه داشته، تحصیل جواب نموده ، به هر یك از وزراء که تعلق دارد مکتوباً اخبار نماید .

این‌است قاعدهٔ هیئت وزراء که به اصطلاح فرنگی‌ها کابینه می‌نامند. حالا رد یا قبول کل یا بعضی از فقرات معروضه موقوف به‌رأی صواب نمای سرکار

اقدس همایون شاهنشاهی ، ارواحنا فداه است .

الامرالاقدس‌الاعلی‌مطاع ـ معروضهٔ دوازدهم شهرشعبان‌المعظم ۱۲۸۹
(صدراعظم)

***

آقا شیخ عطاءالله پسر جناب بحرالعلوم کرمانی نقل کرد که روزی وارد شدم بر ظل‌السلطان در حالتی که شیخ‌الممالك قمی و مجدالاسلام کرمانی ، در نزد او بودند . مذاکره از مرحوم سپهسالار به میان آمد ظل‌السلطان گفت من با میرزاحسین‌خان‌سپهسالار خوب نبودم و در تاریخ مسعودی او را به‌بدی یاد نموده‌ام لکن پیش بینی و مآل اندیشی سپهسالار باعث شد که من او را بعد از این به نیکی و زیرکی معرفی‌کنم ، چه پس از معزولی او روزی که عازم بر مسافرت به خراسان بود بدیدن او رفتم مشغول به‌نماز بود من باعمهٔ خود صحبت می‌داشتم و آنها را از جهت بی لطفی شاه بابایم تسلیت می‌دادم که میرزا حسین‌خان از نماز فارغ شد و رو کرد به عمهٔ من و گفت: برادر تو خانه و عمارت مرا از دستم گرفت و من امیدوارم که روزی آید و همین خانه وعمارت من پارلمان و مکان جلوس مبعوثین گردد ، که همان پارلمان ریشهٔ استبداد قاجاریه را از بیخ برکند . و این گفتار میرزا حسین‌خان همیشه در تذکار و خاطر من بود ، تا این‌که خانهٔ او را دیدم که مجلس مبعوثین و محل اجتماع وکلاء ملت گردید .

بعضی دیگر از موثقین نقل کنند که: کراراً از او شنیده بودند، که من این عمارت و مدرسه را بنا می‌کنم که شاید وقتی وکلاء ملت در آن جلوس نمایند. حاج میرزا حسین‌خان مرد و لکن نام او بواسطهٔ این عمارت مقدس ومدرسهٔمقرنس‌باقی ماند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به‌عشق ثبت است بر جریدهٔ عـالم دوام ما

خلاصه، مرحوم حاج میرزاحسین‌خان سپهسالار از کار خلع و به‌حکومت خراسان برقرارگردید . پس از یك سال حکومت و تمام شدن مقبرهٔ او به مرض مفاجاة درگذشت و یا آن‌که به امر ناصرالدین‌شاه او را معدوم نمودند . در اواخر زندگانی خود اصرار و عجلهٔ زیادی داشت در اتمام و مرمت شدن مقبره‌اش، همان روزی که تعمیر مقبرهٔ او در دارالسیادهٔ ارض اقدس به آخر رسید درگذشت .

ناصرالدین شاه در مادهٔ تاریخ او رباعی انشاء کرده است که حروف مصرع اخر را که جمع کنند ۱۲۹۸ خواهد شد و آن این‌است :

سپهسالار صد حیف از جهان رفت چه تیری کو نیاید ، از کمان رفت
پی تاریخ فوتش گفت نـاصر سپهسالار صد حیف از جهان رفت

فصل

در حالات میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه

مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه را بعض از معاصرین در زمرهٔ اشخاص بزرگ شمرده‌اند. ما هم تبعیت نموده (صرفیین چنان کردند ما هم چنین می‌کنیم) بلکه چند سطری هم علاوه نموده معلومات خود را ضمیمهٔ آن می‌کنیم چنین می‌نویسد :

مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه، نسب به‌خواجه عبدالله انصاری معروف‌می رساند. در سال ۱۲۳۳ هجری متولد شد . بعد از فراگرفتن علوم ادبیات را به‌طور اکمال در سن شانزده سالگی ، در جزو ادارهٔ حکومتی تبریز مستخدم شد . پس از آن در جزو کارگذاری مهام خارجهٔ آذربایجان در آمد پس از آن با امیرنظام به طهران آمد ومشغول تحریرات و اسرار ادارهٔ رسائل شد . در شصت و پنج نیابت وزارت خارحه را نایل در آن سال به شغل دبیر مهامی از وزارت خارجه منصوب در شصت وهفت که جوهر ذاتیش مشهود اولیای دولت شد به لقب مؤتمن‌الملك و وزارت امور خارجه سربلند گردید . خدمات بزرگ به دولت ایران نموده و حدود سفراء را معین نمود و درمجلس‌فراماسنری سر سپرد و از جملهٔ خدماتش به عالم تمدن یکی این بود ، که ناصرالدین‌شاه می‌خواست آن اشخاص را صدمه بزند و به قتل برساند مانع شد. پس از چندی از وزارت خارجه معزول و در نود به منصب تولیت آستانهٔ مقدسهٔ رضویه سربلند گردید. آثارخوب‌به جای گذاشته و در نود و هشت احضار به طهران ودوباره به شغل وزارت خارجه خرسندشد و در هزار و سیصد هجری رحلت کرده‌است رحمة‌الله علیه.

از جملهٔ آثارش سه جلد قانون ناصری است که در کتابخانهٔ دولتی می‌باشد، کتاب گلستان شیخ سعدی را عربی نموده. خطوط آن‌مرحوم دست به دست می‌رود در فن‌سیاسی و حقوق بین ملل یگانهٔ عصر خود بود . انتهی .

اگر چه میرزاسعیدخان بانی و مسبب تألیف قانون ناصری بود لکن مؤلف و جمع کنندهٔ قانون ناصری مرحوم آقاشیخ‌علی‌شریعتمدار بود ، که هم آن مرحوم تفنگ ته پر را در ایران اختراع کرد و نیز ساعت معروف را مخترع بود و ما در این مقام از برای شرح حالات آن مرحوم فصلی علیحده ذکر می‌کنیم چه آن مرحوم را حقی بزرگ برمن بنده ثابت است و در این مقام همین قدر گوئیم مرحوم میرزاسعیدخان به ناصرالدین‌شاه گفت: سلاطین صفویه که ترقی و دوامی کردند نبود مگر باتفاق و اتحاد با ملت و عمل کردن به قانون ، شاه اگر اذن دهد یکی از علماء بزرگ را متکفل شویم مخارج و تهیهٔ اسباب او را ، تا قانونی بنویسد که تکلیف افراد مسلمین را حاوی باشد، از شاه و رعیت حاکم و محکوم و غیره . ناصرالدین‌شاه گفت: بسیار خوب چه بهتر از این. آنوقت مرحوم میرزا سعیدخان آن مرحوم را احضار کرده و قانون ناصری را تألیف نمود هنوز تمام نشده که میرزاسعیدخان بدرود زندگانی را گفت و خائنین دولت مانع شدند از اجراء قانون والیوم آن کتاب در کتابخانهٔ دولتی موجود است و ما متعقب براین فصل قدری از حالات مرحوم آقاشیخ‌علی را در فصلی علیحده می‌نویسیم و به‌طور فهرست ذکری از کارهای آن مرحوم می‌نمائیم و آن این است :

فصل

در حالات آقاشیخ‌علی مؤلف قانون ناصری و مخترع تفنگ ته‌پر

مرحوم مغفورمبرور، آقاشیخ‌علی‌بن‌الحاج‌مولی‌محمدجعفرالاسترآبادی، اعلی‌الله‌مقامه در سنهٔ هزارودویست و چهل‌ودو در بیست و دوم ماه شعبان در قزوین متولد شد. انعقاد نطفهٔ او در زمان رفتن مرحوم والدش به جنگ روس بود و او را ملقب به لقب سیف‌الدین، که اسم جدش بود نمودند. خاقان مغفور اظهار میل و شفقت نسبت به‌او بسیار می‌نمود حتی آن‌که یکی از دخترهای خود را مخطوبهٔ ایشان فرموده بود.

در حدت ذهن و هوش به مرتبه‌ای بود که در سن دوازده سالگی بعضی از مصنفات در علم عربیت از ایشان بروز کرده، در سن بیست سالگی پدرش فوت نمود و در این مدت خدمت آن مرحوم تلمذ می‌نمود و مکرر در حق ایشان می‌فرمود که: شیخ‌علی مجتهد یا قریب‌الاجتهاد است. بعد از فوت پدرش ریاست مسندی که امروز بین آقازاده‌ها معمول است برایش مهیا و حاضر بود، چه هم نوکر داشت و هم محرر و هم موقوفهٔ زیاد و هم خانهٔ پدری که ملجأ و مرجع دولت و ملت بود. کراراً محمد شاه آمد به خانهٔ مرحوم حاج‌ملامحمدجعفر و آن مرحوم در اندرونی مشغول مطالعه بود و شاه در بیرونی می‌نشست تا آقا از اندرون خارج می‌شد. با این ریاست موروثی آماده، مرحوم آقاشیخ‌علی پشت پا به آن زده و مشرف شد به عتبات عالیات و در حوزهٔ درس صاحب جواهرالکلام وارد شد تا فارغ‌التحصیل گردید و اجازهٔ مبسوطی از آن مرحوم و بعض دیگر ازعلماء آن عصر داشت و بعد از فوت مرحوم صاحب جواهرالکلام زمانی در حوزهٔ درس مرحوم حاج شیخ مرتضی حاضر می‌شد، تا در سنهٔ ۱۲۷۲ نیز از آن مرحوم مجاز شده و به طهران معاودت نمود. از آنجائی که اغلب اوقات مشغول تصنیف و تألیف بود حتی آن که قرب هشتاد

مجلد از مصنفات و مؤلفات آن مرحوم فعلا در دست است . با مردم کمتر مراوده می‌کردند و با اولیاء دولت و ابناء سلطنت آمد و شدی نداشت و چون در آن دوره امر ریاست و سهولت معیشت گویا منحصر به مراوده بود ، لهذا درکمال انزوا و عسرت گذران می‌فرمود و به جزئی مستمری که از دیوان برایش مقرر بود گذران می‌کرد .

تا آنکه جمعیت و عیال زیاد شد به خیال کسب افتاد اختراع تفنگ ته پر و ساعتی که به اسم شب کوك بود کرد ، که هر کس آن اسم را بداند بی خطر بگذرد و الا به چنگ ساعت گرفتار شود . آن ساعت را در قریهٔ دزاشیب شمیران ساخت که همهٔ رجال دولت مشاهده کردند، تفنگ ته پر را وقتی که داد به ناصرالدین‌شاه ، پادشاه اول ملتفت نشد ، خود آن مرحوم گرفت و فشنگ را گذارد و خالی کرد ، پادشاه از خوشحالی از جای برخاسته و گفت این آقا از ابوعلی‌سینا گذرانیده است . ناصرالدین‌شاه تفنگ را گرفته و به خارجه فرستاد . پس از یك سال دو تفنگ مثل آن از خارجه آوردند . ناصرالدین‌شاه یکی را برای آن مرحوم فرستاد که الحال نزد فرزند ارجمند آن مرحوم جناب آقاشیخ‌محمدرضای‌شریعتمدار موجود است، چشم آن مرحوم که به تفنگ افتاد دنیا در نظرش تیره و تار شد و از روی تأسف و تحسر دست بر دست زد و به گریه افتاد ، که ای وای من خواستم خدمتی به اسلام کنم حالا معلوم شد چوب به دست دشمن دادم . ناصرالدین شاه ملتفت شد که بد کرده است ، در مقام اعتذار بر آمد . آن مرحوم گفت می‌توانم کالسکه‌ای اختراع کنم که او را کوك کنند یك فرسخ راه را طی کند ، آن وقت چند دقیقه بایستد از چهار طرف درهای آن باز شود از هر طرفی چند گلوله توپ خالی شود، آن وقت درهای آن بسته شود و به مکان خود برگردد، لکن اظهار این صنعت وقتی خواهد بود که پادشاه تهیهٔ قشون خود را دیده و متقبل شود که با یکی از دول دشمن جنگ کند ، لااقل شهرهای ایران را پس بگیرد . ناصرالدین‌شاه گفت ما جز با رعیت خود دیگر با کسی جنگ نداریم و به اندازهٔ آنها هم توپ داریم . لذا دماغ آن مرحوم سوخته و رفت در مازندران و در آنجا مشغول رعیتی و زراعت شد و در خیال بودکه بعضی اسباب‌ها و آلات برای زراعت اختراع کند که مرحوم میرزاسعیدخان وزیر امور خارجه شاه را به خیال قانون انداخت چنان که سابقاً ذکر شد و به شاه عرض کرد که ترقی سلاطین صفویه برای این بود که با ملت همراه بودند ، اگر پادشاه با علماء متفق شود و قانونی از آنها بخواهد که اهالی ایران از آن قانون تخطی ننمایند ، هر آینه سلطنت و مملکت ترقی فوق‌العاده می‌کند . محسنات این امر را مرحوم وزیر به شاه رسانید تا شاه کمال اشتیاق را حاصل نمود و امر نمود که البته بزودی باید یك عالم با علم و عمل و صاحب هوش و فراست قانونی در اسلام بنویسد که تمام بلاد از روی آن عمل نمایند . وزیر به عرض رسانید که چنین کسی که اعلیحضرت می‌خواهید امروز آقا شیخ علی است که

مازندران رفته و خیال توقف در آن سامان را دارد. باری به اصرار و امر شاه آن‌مرحوم را آوردند به طهران و در نزدیکی خانهٔ وزیر ، خانه و مایحتاجی فراهم کردند . کتابی در قانون اسلام از عبادات و سیاسیات و عادات و معاملات جمع‌کردند ، حتی تکالیف‌جمیع اصناف و طبقات خلایق را ، از نوکر و سرباز و رئیس و سلطان و حکام و قشون نوشتند‌که دراین اثناء مرحوم میرزاسعیدخان به رحمت ایزدی پیوست. پادشاه مطالبهٔ کتاب را کرد بعد از ملاحظهٔ امر به طبع و اجرای آن فرمود و پسر وزیر را مأمور این کار کرد که امین‌السلطان به شاه رسانید این کتاب استقلال دولت و سلطنت را منافی است و امر به دست ملت می‌افتد دیگر پادشاه تصرف در امور نمی‌تواند بکند مگر مواجبی بگیرد و شکاری‌بکند سلطنت قاهره که‌ودیعهٔ الهی است و نعمت خدادادی‌است و دست رنج اجدادی‌است از میان خواهد رفت . به این جهت ناصرالدین‌شاه خائف شد و آن کتاب را در کتابخانهٔ دولتی ضبط کردند و الی‌الان موجود است . بعد از مدتی باز ناصرالدین‌شاه پیغام داد برای آقاشیخ‌علی که آن کتاب را به آخر برسانید . مرحوم آقاشیخ‌علی جواب داد آن‌که‌کتاب را مؤسس بود وزیر بود که مرحوم شد مرا دیگر آن توانائی نیست .

باری آقاشیخ‌علی دریائی بود از علم و هنر ، نگارنده در سال آخر عمر ایشان گاه گاهی خدمت آن مرحوم می‌رسیدم و بعضی اشتباهات را از ایشان پرسیده پس از قدری‌تأمل آن را حل می‌فرمود . از نصایح آن مرحوم به این بنده یکی این بود که هیچ وقت در فضولات عیش نسیه و قرض مکن مثلا اگر استطاعت داری قلیان بکش ، چای صرف‌کن پلاو بخور و به مردم بده اما اگر نداری قرض و نسیه مکن بلکه به اصول زندگانی قناعت‌کن. خلاصه آن مرحوم در سال ۱۳۱۸ بدرود زندگانی فرمود .

در زمانی‌که آقاجمال بروجردی‌بابی آمد به طهران و از طرف دولت مجلسی رسمی تشکیل یافت که علماء با آقا جمال مباحثه کنند ، از مرحوم آقا شیخ‌علی خواستند‌که کسی را معین فرمایند تا با آقا جمال مباحثه نماید . آن مرحوم برادر کهتر خود آقاشیخ‌محمد حسن‌شریعتمدار را انتخاب نمود، مرحوم شیخ‌محمدحسن‌شریعتمدار با حضور چند نفر از علماء طهران در آن مجلس حاضر شده و مذاکرهٔ آن مجلس به مسئله هر و بر اختتام یافت ، فبهت الذی‌کفر. باری از مخترعات آن مرحوم تفنگ ته پر و ساعت دزد بگیر و کالسکهٔ خودرو جنگی و قبله‌نمای معروف که هم قطب و قبله را نشان می‌داد و هم ظهر و درجات را معین می‌نمود و هم خواص دیگر داشت .

دیگر تختی بود‌که وصیت کرد روی همان تخت او را غسل دهند، این تخت هم تخت خواب و هم درشکهٔ خانگی و هم ذخیره و صندوق و هم محل مأکول و مشروب و هم در گرما و سرما آدمی را حفظ می‌نمود . دیگر آن که مدعی شد اگر از او همراهی کنند اسبابی اختراع کند که آب تهران را به کوه توچال برساند و یخ آن را به شهر طهران

بیاورد ، بعضی به خیال افتادند که ایشان را ببرند به خارجه از ترس آن که شاید از لابدی راضی شود آن وقت مخترعات ایشان به دست خارجه افتد روانهٔ عتبات عالیات شد . در آنجا باز محرك ایشان شدند و پولی هم به قدر ششصد تومان به ایشان دادند که بروند به اسلامبول ، وعده دادند که بیایند طهران و از طهران بروند. پس از آنکه آمدند به طهران مرض و یا تمارض مانع ایشان گردید و به حال فقر و پریشانی از دنیا رحلت فرمود و راضی نشد که اعمالش به دست خارجه افتد .

گویند ناصرالدین‌شاه پس از آنکه ساعت معروف ونمونهٔ کالسکه را دید برای این که دماغ آن مرحوم را بسوزاند گفت حیف صد حیف که فکر شما در مقام صنعت صرف شود شما باید این هوش خداداده را مصروف دین و علم مذهب بفرمائید .

ازآن مرحوم شنیدم که گفت: به ناصرالدین شاه گفتم اگر مخارج یك مدرسه را بدهید من یك مدرسه تشکیل می‌دهم که در هر اطاقی از آن مدرسه یك علم صنعتی تدریس شود و پس از زمانی قهراً صنایع ایران در تحت علمیت خواهد آمد . و نظر آن مرحوم به مدرسهٔ دارالفنون بوده، ولی ناصرالدین‌شاه چون دید این مدرسه اگر منعقد گردد اصلاح اهالی ایران را منتج خواهد گردید ، لذا جواب داد حیف است که فکر شما در جزئیات خراب شود. به هر جهت دماغ آن مرحوم سوخت چنان که دماغ دیگران سوخته گردید رحمة‌الله‌علیه .

فصل

در حالات اکفی‌الکفاة احمی‌الحماة بیدارکنندهٔ ایرانیان مرحوم میرزا ملکم‌خان

ادیب کامل و اریب فاضل جامع محاسن بیان و معانی بیت‌العتیق دانش و بینش را بانی میرزاملکم‌خان اصفهانی، شرح خدمات لایقات آن مرحوم در جنبش خفتگان و بیداری ایرانیان دفتری علیحده را درخور است. می‌توان گفت اول کسی است که تخم قانون در این سرزمین کاشت چنان‌که میرزاملکم‌خان قانونی معروف گشت.

این شخص نجیب در سال ۱۲۴۹ هجری در اصفهان متولد شده، پدرش میرزایعقوب خان، ارمنی بود، مسلمان شد. اسباب تحصیل پسرش ملکم را از همان طفولیت به خوبی فراهم نمود. علوم مقدمات را به مراقبت و شوقی تمام دو سه سال تحصیل نموده در سن ده سالگی به پاریس رفته و درمدارس پاریس به تحصیل انواع علوم وتعلم فنون علوم‌پرداخته به یمن استعداد در علوم ریاضی و حقوق و فنون ادبیه و روابط و تنظیمات دول ماهر و ممتحن و مورد تحسین و تمجید علماء و اساتید فن گردیده وقتی مراجعت به ایران نمود به‌شرف مترجمی مخصوص حضور همایونی نایل و در اندك زمانی طرف اعتماد دربار ایران و دخیل مسائل مهمهٔ دولتی شد، و در سفارت مرحوم فرخ‌خان‌امین‌الدوله ، به سمت مستشاری مأمور فرنگستان گردیده و با عموم دول فرنك و امریکا از طرف دولت علیه عهدنامهٔ دوستی و تجارتی بسته ، در سنهٔ ۱۲۷۶ وقتی که بدربار ایران معاودت نمود ، محرم و محل اعتماد اولیای دولت علیه ومؤسس بعضی قواعد جدیده و رسوم مفیده شد.

اغلب از صنایع و بدایع عصر جدید را از فرنگستان به ایران او جلب نمود به‌خصوص تلگراف را که او در این مملکت دایر نمود، در قواعد تنظیمات دولت کتابچه‌های‌متعدد

نوشت ، در امور وزارت خارجه رسم تحریر را به اسلوبی تازه در آورد . پس از چندی اقامت و تقلد خدمات در دربار ایران به سمت سفارت و کارپردازی مأمور مصر شد ، تا زمان صدارت مرحوم میرزاحسین‌خان‌مشیرالدوله احضار به دربار و به مستشاری صدارت عظمی منصوب و در جلایل امور ملك و معظمات مهام دولت دخیل و مشاور و هنگام مسافرت ناصرالدین‌شاه به فرنگستان که مبادی سال ۱۲۹۰ بود به سفارت فوق‌العاده مأمور دربار دول اروپ گردید . بعد از مراجعت شاه به ایران سمت سفیر و وزیر مختاری مأمور به اقامت در دربار لندن و وینه و برلن شد. و در سفر ثانی ناصرالدین‌شاه به فرنگستان جنابش به سمت وکالت مختاری دولت علیه که اعظم مناصب دولتی است، مأمور کنگرهٔ برلن گردیده در محل توقیر کامل و به اجرای مقصود دولت علیه بر وجه‌اکمل موفق و نایل آمد، و چون خوب از عهدهٔ مأموریت خود برآمد به منصب جلیل سفارت کبری و رتبهٔ والای پرنسی و خطاب نبیل جناب اشرف ، که مرادف با آلتسی است فایز و مفتخر گردید .

ظل‌السلطان درتاریخ مسعودی خود گوید :

میرزاملکم‌خان ، پسر میرزایعقوب‌خان معلم زبان فرانسهٔ من است ، که ارمنی بوده و مسلمان شده ، و نیز گوید این شخص از نجبای ایران است ، خانوادهٔ ملکم‌ها در ایران مشهور و معروف هستند. این شخص فیلسوف و معلم اول است ، خالی از اغراق به عقیدهٔ من مثل ارسطاطالیس و افلاطون است. بلکه از علوماتی که امروز هست و آن روز نبوده در هر دوهزار سه‌هزار سال قبل بر آنها برتری دارد. بسیار با کمال در چندین زبان خارجه معلم است حقیقة مثل زبان فرانسه و انگلیس و غیره و قوهٔ نطاقی او را کمتر کسی دارد و اگر هم دارا باشد بر او برتری ندارند .

در تمام عمر به وطن عزیزش و به پادشاهش جز پاکبازی و خدمت و حق گوئی و حق‌شناسی کاری نکرد لکن چون دنیا همیشه با پاکان و نیکان بر خلاف است الخ .

در فضل آن مرحوم شبههٔ نیست‌و حرفی است که جملگی برآنند. لکن فضیلت دادن شاهزادهٔ مزبور او را بر افلاطون و ارسطو خالی از اغراق و اطراء نیست و برتری دادن او را بر همهٔ معاصرین نیز از محسنات شعری است .

چیزی که ما را وادار می‌کند به مدح او ، فقط سبقت اوست در انتشار لفظ قانون و جد و جهد او ، و آثار او از مکتوبات و مرباهای او و از سعادت او بود که نمرد و دید مقصود خود را و دروید کشتهٔ خویش را .

در اوایل سلطنت ناصرالدین‌شاه مشارالیه مجلسی در طهران تشکیل داد و نام آن را فراموش خانه نهاد . خواست به توسط این مجلس اتحاد کاملی بین ارباب حل و عقد

اندازد و نفاقی را که میان ملت و دولت و بین درباریان بود مرتفع سازد . بلکه به این بهانه شروع در اصلاحات نماید لکن افسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود . منافقین درباری و دشمنان ترقی او را بدخواه دولت قلم داده، مجلس و فراموشخانه‌اش را به طاق نسیان و عدم گذاردند . اگر چه بر بعضی امر مشتبه است که می‌گویند : میرزا ملکم‌خان خواست مجمع فراماسون را تشکیل دهد ، لکن دانشمندان و خرده بینان به خوبی می‌دانند که مقصود ملکم‌خان تشکیل مجلسی بود موسوم به فراموشخانه ، نه مجمع فراماسون، چه افتتاح فراماسون در شهری یا مملکتی منوط و بسته به اجتماع عده‌ای از اعضاء و صاحبان مناصب عالیهٔ مجلس‌عالی است و در آن زمان در طهران بلکه در ایران آن عدهٔ معهود موجود نبود و شرایط افتتاحش معدوم و نیز مقصودش از تأسیس فراموشخانه فقط اتحاد ایرانیان بلکه درباریان ایران بود و معلوم است که مقاصد اجزاء فراماسون راجع به اتحاد نوع بشر و انجمن انسانیت است .

در تاریخ مسعودی نوشته است : این میرزاملکم‌خان مترجم و جزو اعظم و نایب اول و مستشار فرخ‌خان‌امین‌الدوله بود. در سفر سفارت کبرای پاریس خدمات بزرگ در بستن عهدنامه میان دولت ایران و انگلیس کرد. در مراجعت از برای این‌که شاید این تخم نفاق و شقاق که در ایران روئیده و به قسمی ریشه دوانیده که ریشهٔ خانوادهٔ چهار هزار ساله را کنده از میان بردارد ، مجلس فراموشخانه قرار داد که شاید مردم برادر و برابر و خیرخواه یك دیگر بشوند بیچاره ندانست که :

بدبخت اگر مسجد آدینه (۱) بسازد یا سقف فرود آید و یا قبله کج آید.

ایرانی‌های مبغض بدبخت حقیقی این بیچارهٔ پاکباز را بکشتن دادند. خدا نخواست نوعی به اعلیحضرت پادشاه خدمات و پاکبازی او را خیانت قلم دادند که مجبوراً وطن عزیزش را که واقعاً بسیار دوست می‌داشت و ولینعمت تاجدارش را زیادتر از وطنش می‌خواست ترك داد و وداع گفته به غربت رفت . انتهی .

از علم سیمیا و شعبده بی اطلاع نبود ، یکی از دوستانش گفت : میرزا ملکم‌خان ، ناصرالدین‌شاه راکه طفلی بود مایل به این بازی‌ها دید، خواست او را مشغول سازد به‌این امور عجیبه و غریبه و ضمناً مقاصد خود را اجراء دارد ، که دست طبیعت به سینهٔ او زد و او را به ممالك بعیده انداخت .

میرزاملکم‌خان زمانی که در طهران بود از مرحوم آقاسیدصادق‌طباطبائی وقت ملاقات خواست و آن مرحوم وقت نمی‌داد و به مسامحه می‌گذرانید و شاید ملاقات و مجالست میرزا

---

(۱) معروف آدینه با دال است و این غلط مشهور است چه مسجد جمعه غلط است و مسجد جامع است جز آنکه آذینه با ذال خوانده شود یعنی محکم و مرتفع بعضی هم آگینه با کاف فارسی خوانده‌اند .

ملکم‌خان را بر خود حرام می‌دانست .

تا این که در روزی که مرحوم آقاسیدصادق به شمیرانات رفتند در دربند به خانهٔ آقاسیدعلی‌دربندی ورود فرموده بود . پیشخدمت خبر داد که میرزاملکم‌خان حاضر و ربع ساعت وقت برای ملاقات حضرت آقا می‌خواهد ، در این هنگام خود میرزا ملکم‌خان در روی مهتابی در مقابل حضرتش دیده شد که حضرت آقا از پذیرائی ناگزیر گردیده ، مشارالیه با حضرت حجةالاسلامی خلوت نمود و در را به روی اغیار بستند. ربع ساعت وقت منجر به پنج شش ساعت گردید . در این اثناء کراراً میرزاملکم‌خان عازم رفتن می‌شد و حضرت‌آقا او را مانع می‌گردید. مذاکرات آن دو را کسی ندانست لکن از آن روز حالات حجةالاسلام طهران به کلی تغییر نموده و در راه و مقصود میرزاملکم‌خان هم خود را داد و هم پسرش را. از این رو گویند مرحوم آقاسیدصادق و خلف عالی مقامش آقامیرزاسیدمحمد را نسبتی بود به فراماسون. چنانچه از حالات و اقدامات حضرت آقای آقامیرزاسیدمحمد طباطبائی می‌توان استنباط نمود که این رئیس بزرك اسلام را چه مسلکی و چه مقصودی در نظر است .

باری میرزا ملکم‌خان از خوب راهی وارد شد و منظور خود را بر وجه اتم و اکمل جاری ساخت چه منقلب کردن رئیس اسلام را با رسیدن به مقصود توأم دید و آن مقدمات را نتیجه این است که مشهود می‌گردد .

ودیعهٔ میرزاملکم‌خان از مرحوم آقاسیدصادق به ارث رسید به جناب‌آقامیرزاسیدمحمد و از ایشان به جناب آقا میرزامحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس . چنانکه در شرح حالات جناب آقامیرزامحمدصادق ذکر خواهد شد. میرزاملکم‌خان در خیال بود چند نفر از علماء و رؤسای ملت راهم منقلب نماید دیگر وقت ودشمن فرصت نداد و به همان یك‌نفر قناعت نمود.

در وقتی که ملکم‌خان در پای‌تخت ایطالیا مقیم بود پدرش میرزایعقوب‌خان دراسلامبول بدرود زندگانی گفت . او را در مقبرهٔ ارامنه دفن کردند پس از اطلاع میرزاملکم‌خان از فوت پدر به‌اسلامبول رفته و نبش قبر پدرش را کرده، او را به مقبرهٔ مسلمانان نقل داد .

یکی از معاصرین چنین نوشته‌است : مقام پرنس ملکم‌خان در ایران همان مقام ولتر و ژان‌ژاك و لرد ویکتورهوگو است در ملت فرانسه و همان قسم که ملت فرانسه به آن دانشمندان افتخار دارد ملت ایران هم به این یگانه دانشمند می‌نازد و شاهد مدعای ما همان کلمات حکیمانهٔ او است که از او به یادگار مانده‌است و فرضاً بعد از این هم هزار نفر امثال او در وطن عزیز ما پیدا شود ، باز به مقتضای الفضل‌للمتقدم فضیلت اولیت او را ثابت است . چرا که در وقتی ساز تمدن آغاز نمود که از هزار نفر یك نفر به این مراتب آشنا نبود و کلمات او اثری شایان در قلوب ایرانیان نمود و تا همین اواخر با ضعف مزاج و غلبهٔ شیخوخیت از انجام مأموریت خود از خدمت به عالم تربیت و تشیید

مبانی آدمیت خودداری نکرد و مرد در حالتی که نام گرامی او تا ابد زنده و آثارش تا قیامت پاینده است و ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام او . روزنامهٔ قانون و سایر نوشتجات میرزاملکم‌خان اقوی شاهدی است بر فضل و دانش و وطن دوستی و ملت پرستی او .

در سال ۱۳۲۶ در رم پایتخت ایطالیا پس از آن‌که وصیت نمود که مرا برحسب آئین مسلمانان کفن و دفن کنید ، بدرود زندگانی گفت و از این دارفانی به‌دار باقی شتافت، رحمةالله علیه.

نام نیکو گر بماند ز آدمی　　　به کزو ماند سرای زرنگار

یك پسر ، مسمی به فریدون و سه دختر از او به جا ماند . پسرش جوانی دانشمند و از ارث پدر بی بهره نیست ، لکن اولاد روحانی آن مرحوم در ایران متعددند. نوشتجات میرزاملکم‌خان لاتعدولاتحصی است چون اکثر آنها طبع شده‌است لذا ما از درج آنها در این موقع صرف‌نظر نمودیم .

روزنامهٔ شرف در نمرهٔ ۴۶ مورخهٔ ۱۳۰۳ می‌نویسد : جناب اشرف پرنس میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله سفیرکبیر دولت علیه ایران مقیم دربار دولت فخیمهٔ انگلیس .

و از این القاب مستفاد می‌شود که در بیست و شش سال قبل از این میرزاملکم‌خان دارای مقامی بس عالی بوده و خدماتش منظور دولت بوده‌است .

شمس‌الکفاة بدرالثقات بیدار کنندهٔ ایرانیان

مرحوم حاجی‌میرزاعلی‌خان‌امین‌الدوله

که دولت ایران را رکنی رکین و ملت را سرپرستی بزرگ بود

در سنهٔ ۱۲۶۰ در طهران متولد شده ، پدرش مرحوم میرزامحمدخان‌مجدالملك ، از خانواده‌های نجیب قدیم ایران که همیشه در خدمت دولت بوده‌اند .

در مبادی عمر به قدر میسور تحصیلات معمولی و متداولی مملکت را نموده، به‌علاوه به واسطهٔ فرط میل ترقی و تمدن امروزی به تحصیل زبان فرانسه و معلومات عصر جدید پرداخت . از نوشتجات حکما و ادبا و فلاسفهٔ آن سرزمین حظ وافی و توشهٔ کامل برداشت. این آدم در سلیقه و تتبع در دورهٔ خویش مقدم همه بوده، وضع رفتارش خیلی سالم و با متانت و اغلب معایب و ایراداتی که در همگنان خویش می‌دید به طور کنایه ادا می‌نمود . در وقت محاوره اغلب متبسم و به قدری خوش مشرب بود که اگر روزهای متمادی کسی با وی جلیس و انیس بودی خستگی و کسالت احساس نمی‌نمودی . این مرد دانشور به قوت قلم و رشاقت کلام ممتاز و معروف و صاحب رسایل عدیده در مسائل پلتیك و سیاست است . منجمله رسالهٔ مجدیه که در آن وضع مملکت ایران را در مستقبل شرح می‌دهد و فی‌الحقیقه آنچه در این چند رساله مشهود می‌گردد همه را پیش‌بینی و پیشگوئی نموده‌است، با عباراتی شیرین و بیاناتی مطبوع و دلکش که خواننده و شنونده را به وجد می‌آورد . گویند تألیف کتاب حاج بابا را آن مرحوم باعث شد ، به هر جهت در بین ارباب ترسل و انشاء و صاحبان قلم مرتبه‌ای بلند و مقامی ارجمند دارد . در مبادی‌عمر که بدایت عهدناصرالدین‌شاه بود به اقتضای لیاقت فطری و وفور عقل و هوش طبیعی و دانش کسبی که سرآمد مقامات عالیهٔ انسانی است سزاوار عنایت و درخور الطاف مخصوصهٔ خسروانی آمده سالها در خلوت خاص سلطنت مشغول خدمت و منشی مخصوص حضور همایونی بود و ضمناً از سلك و سلیقه و سرائر مکنونات خاطرخطیر پادشاهی و اسرار ملکی و سیاسی و مصالح مملکت خبرت و بصیرتی

به‌سزا حاصل نمود و اکثر ایام تا ساعت پنج و شش از شب در خلوت همایونی بسرمی‌برد.

در سال ۱۲۹۰ حسب‌الاستحقاق به لقب امین‌الملکی و منصب وزارت رسائل نایل‌شد. ادارهٔ پست که از بدو تشکیل دولت ایران، جز زمان امیرنظام هیچگاه مرتب و منظم نبود و اکثر موجب تحمیلات بر رعایا و اهالی قری و دهات وسط راه می‌شد در همان اوقات به عهدهٔ کفایت و کاردانی معظم‌له مفوض و واگذار شد. در اندك مدتی از یمن همت و حسن سیاست او چون ادارهٔ پست یکی از ممالك فرنگ مرتب و منظم و یکی از ادارات بزرگ دولتی محسوب شد خود و دولت را به منافع بسیار رسانید و رعایا را از جور و تعدی آسوده نمود. تجار را که بدون پست، تجارتشان بی‌رونق بود رونق بخشود و وسیلهٔ آگاهی و اطلاع را فراهم نمود.

این بندهٔ نگارنده دو امر راجع به پستخانه را از آن مرحوم دید که دیگر درخواب هم نخواهم دید: یکی آن که پست کرمان به طهران و از طهران به‌کرمان هفت الی‌هشت روز می‌رسید، کاغذی یا امانتی که از کرمان به طهران می‌فرستادند پانزده روزه جوابش می‌رسید. بعد از آن زمان هشت روز به بیست روز و پانزده روز به چهل و پنجاه روز رسید و الی اکنون همین‌طور است.

دیگر آن که اشخاصی‌که در پستخانه موظف بودند و مواجبی داشتند پس از مردن آنها به ورثهٔ او می‌دادند و قطع نمی‌کردند و اگر وارثی قابل داشت به جای موروث برقرار می‌فرمودند و روزبروز دخل پستخانه زیادتر و دولت را از این راه فایدهٔ معتدبه حاصل می‌گشت.

در سال هزار و دویست و نود و پنج ۱۲۹۵ «ویکتور امانوئل» پادشاه ایطالیا وفات نمود و اعلیحضرت «هومبرت» به جای پدر بر سریر سلطنت جلوس نمود. آن مرحوم از طرف دولت ایران به سمت سفارت مخصوص برای ابلاغ تعزیت از فوت ویکتوراما نوئل و تهنیت جلوس هومبرت مأمور دربار ایطالیا گردیده، این خدمت عمده را چنانکه باید و شاید انجام داد پس از مراجعت، زیاده مورد اشفاق و الطاف ناصرالدین شاه شد. ادارهٔ دارالشورای دولتی و وساطت تبلیغ اوامر سلطنت به مجلس شوری نیز به عهدهٔ امانت و لیاقت او مفوض آمد. وزارت وظایف و اوقاف ممالك محروسه نیز در سال هزار و دویست و نود و هفت ۱۲۹۷ ارثاً و استحقاقاً ضمیمهٔ سایر مشاغل و اعمال او گردید.

در سال هزار و دویست‌ونود و نه ۱۲۹۹ که مراتب دانائی و کاردانائیش گوشزد خاص و عام و به اتفاق دانشمندان خبیر نمرهٔ اول سیاسی عصر خود گردید به لقب جلیل‌امین‌الدوله ملقب گردید. و یوماً فیوماً صیت و آوازهٔ عقل و درایتش افزون شد تا آن که در سال ۱۳۰۴ به ریاست مجلس وزراء و دارالشورای کبری که اعظم مناصب دولتی بود منتخب گردید.

در اسفار ناصرالدین‌شاه به فرنگستان ملتزم رکاب و در دربار سلاطین و مجالس بزرگ رسمی، به خوبی و شرف پذیرفته شد و روز به‌روز در ترقی بود تا آن که کوکب نحوست ایرانیان از افق شرارت و تغلب طلوع کرد و روزگار بنای کج رفتاری نهاد. زمام امور جمهور به دست فرومایگان افتاد، شارلاتانی رواجی وسیع یافت، حیله و دسیسه و ایذاء مردمان بزرگ مرسوم و معمول گشت. هرکس وناکس تکیه بر جای بوذرجمهر و خواجه‌نظام‌الملك زد، کار مملکت از نظم و ترتیب افتاد. این مرد معظم که مستقبل حال و وخامت مآل را مشاهده نمود، از امور افسرده و ملول گشته مداخلهٔ در مهام امور کمتر می‌فرمود و جز در مواقع لازمه چندان به دربار نمی‌رفت و به حال ملك و ملت افسوس می خورد. چندی بعد مسئلهٔ دخانیات و انقلاب آن ایام واقع شد که نتیجهٔ طمع خود غرضان بود و احداث اختلاف بین ملت و دولت شد. دانست که مباشرت این گونه پست‌نژادان چه نتیجه خواهد داد، ناچار صبر و شکیبائی پیشه کرد و نظر به تکالیف و فرایض لازمهٔ وطنیه از قبیل احداث راه آهن و کارخانهٔ قندسازی و حفر چاه آرتیزان و غیره نفس را مشغولیتی خواست بدهد ولی دشمن دولت و ملت ایران به هر حیله که دانست و هر وسیله که توانست موانع فراهم نمود و این‌گونه کارها را که موجب ازدیاد صنایع و ثروت وطن بود مخل گردید.

ناصرالدین‌شاه که از عهد وزارت حاج‌میرزاحسین‌خان‌سپهسالار عازم و جازم براجراء قوانین اساسیه بود امر نمود که معزی‌الیه کتابچه‌ای راجع به مواد قانون نوشته تا در موقع اجراء گذارده‌شود. آن مرحوم کتابچه را به وجهی مرتب نمود که دشمن و دوست بر علو مقام نویسنده و براعت و طول ید و وسعت افکار او مقر و معترف شدند. در نزد اولیای امور و پادشاه مورد الطاف و اشفاق گردید. امر حتمی صادر شد که موادش در مقام اجرا آید. آن‌کس که همواره مانع ترقی وطن بود به اغراض نفسانی و خیالات شیطانی انواع افائك و اکاذیب و اقسام مکر و تزویر به کار برد تا این کار را برهم زد و بنیان این اساس مقدس را به تیشهٔ بیداد خراب نمود.

و نیز در همان اواخر ترتیب صحیحی برای نوشتجات شرعی و عرفی و تجارتی مقرر نموده، به‌عرض رسانیدند دستخط شاه صادر شد که به ریاست معظم‌له اداره‌ای تشکیل یابد که مرجع نوشتجات بوده موافق دول متمدنه تمبر زده در دفاتر متعدده ثبت و ضبط شود و چنان شالودهٔ این عمل محکم بود که معزی‌الیه صریحاً فرموده بود، که اگر مطابق این قانون رفتار شود تا پنج سال دیگر مطلق دعاوی در ممالك ایران از جهت اموال و املاك موقوف و متروك خواهد شد. باز عدو عالم انسانیت سنگهای عظیم در جلو چرخ کالسکهٔ تمدن انداخته این را هم ممانعت نموده از موقع اجراء انداخت.

خلاصه اگر یك عقده و گرهی را از قلب ملت و دولت می‌گشود دیگری هزار گره

محکمتر می‌زد هرچه می‌گشاد آن می‌بست. دانست هرچه زحمت بکشد تمام بیهوده خواهد شد ، پس بالکلیه از امور کناره جست. وزارت وظایف و اوقاف را به برادر والاگهرخود مجدالملك و وزارت پست را به عهدهٔ پسرش معین‌الملك تفویض نمود و بکلی از همهٔ مشاغل دوری جست . معذالك ناصرالدین‌شاه همواره وجود آن مرحوم را مغتنم می‌شناخت و در معظمات امور صوابدیدش را بر رأی دیگران مقدم و ترجیح می‌داد .

در اواسط سال پیچی‌ئیل ۱۳۱۳ به وزارت و پیشکاری آذربایجان منصوب و از عهدهٔ نظم و ادارهٔ آن مملکت به خوبی برآمد . این سفر برای او حکم تبعید را داشت چرا که امین‌السلطان مصدر امورات دولت بود و امین‌الدوله را منافی خیالات فاسد خیانت‌آمیز خود می‌دید .

باری قدوم میمونش آن صفحه را چون باد بهاری پر از گل و ریحان نمود، تا آن ایام اهالی آن سامان از تمدن و تربیت و وطن پرستی و ترقی و تقدم، سخنی نشنیده بودند و از این عوالم بکلی بی‌خبر بودند. در اندك مدتی بذر تمدن را کاشته چنانکه امروز وطن پرستی و تمدن‌خواهی اهالی آذربایجان ضرب‌المثل است و فتوت و جوانمردی آنها صحایف تواریخ و صفحات عالم را فرا گرفت .

در یازدهم ذی‌القعده ۱۳۱۴ که سال دویم سلطنت مظفرالدین‌شاه بود به طهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به مسند صدارت عظمی متمکن آمد . امر اکید از طرف مظفرالدین‌شاه صادر شد که بر وفق نقشه‌جاتی که سابقاً در عهد ناصرالدین‌شاه کشیده بود به اصلاح امور ملك و ملت بپردازد . نخست به جهت انتشار معارف و علوم انجمن معارف را تشکیل و مدرسهٔ رشدیه را تأسیس فرموده دوازده هزارتومان از کیسهٔ همت خود بدواً صرف نمود و تاکنون آن مدرسه دائر است .

جراید را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد (وماهی‌الالمحة وتغیب) به جهت اصلاح عمل گمرك که تا آن هنگام اجاره و کرایه بود چند نفر مأمور از دولت بلژیك کنترات نمود . از تغلب مستوفیان و ارباب دفتر شدیداً جلوگیری کرد . ناصرالملك را که با اطلاع از علوم جدیده و قوانین دول و ملل و فنون اقتصادیه و سیاسیه و اداریه وحید و طاق است به وزارت مالیه انتخاب نمود . در مدتی اندك چهارصد هزار تومان وجوه تغلبات اهالی دفتر پیدا شد. دست تعدی حکام را به واسطهٔ مراقبت و نظارت شدیده کوتاه نمود . چون ارادهٔ ازلیه هنوز به طلوع نیر اقبال ایرانیان تعلق نگرفته بود و مقدرشان بود که چندی دیگر حال ملك و ملت آشفته‌تر گردد، لذا بدخواهان ملت و دولت و دشمنان تمدن و تدین و خودپسندان با غرض و بدنفسان پر مرض که وجود این شخص معظم مانع منافع غیر مشروعه و تغلبات و دسایسشان بود از هر طرف چون شیطان مارد بنای اغوا نهادند و به حمل اکاذیب و افائك عوام و خواص ملت را برضد این اصلاحات که همه نفع

و بهرهٔ خودشان بود دعوت کردند . مقربان حضرت و اجزاء خلوت همایونی جمعی به واسطهٔ بر نیاوردن مقاصد و منویات فاسده از قبیل اضافه مواجب و انعام و تیول و غیره کینه در دل داشتند و پاره‌ای دیگر نیز فریب وعده و وعید خائن دولت و ملت و بر همزن حوزهٔ جمعیت را خوردند. در نزد مظفرالدین‌شاه آنچه توانستند به هر اسم و هر عنوان بی شرمانه عرضه داشتند و از خدا و سلطان آزرم ننمودند. اغراض شخصی و هواجس نفسانی را بر ترقی دولت علیه و آسایش رعایا که هموطنان آنها بودند مقدم داشتند .

مرحوم حاج شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله به واسطهٔ عداوتی که داشت به مظفرالدین‌شاه عرض کرد که اگر امین‌الدوله یك ماه دیگر بر مسند صدارت دائم و متمکن باشد دولت قاجاریه را منقرض خواهدنمود و این ادعا مصادف شد با رسیدن لایحهٔ امین‌الدوله به شاه که در آن نوشته‌بود اول باید مواجب شاه معلوم و معین باشد ، تا سایر تکالیف معلوم گردد. در این هنگام اجزاء خلوت به شاه عرض کردند که: پادشاه ایران همه وقت مواجب می‌داده‌است و رعایا از سفره و عطایای او متنعم بودند حال باید ملت مواجب به پادشاه بدهد و پادشاه مواجب‌خور ملت گردد ، این نیست جز این‌که امین‌الدوله در خیال است استقلال سلطنت را مضمحل نماید . آن اظهار حاج‌شیخ‌محسن‌خان و این سعایت مقارن شد با ضدیت و کدورت بعض علماء و اظهار عداوت از طرفین .

دیگر آن که مرحوم‌امین‌الدوله یك زمانی به مرحوم مظفرالدین‌شاه اظهار داشته‌بود که صلاح دولت ایران است که با دولت عثمانی متحد گردد و سلطان عثمانی را به‌سمت امیرالمؤمنینی وخلیفهٔاسلام بشناسد. این مکنون هم در ضمیر مظفرالدین‌شاه طوری دیگر جلوه کرد . ازدحام این اسباب باعث شد که امین‌خائن و خائن‌امین به قلم رفت .

خلاصه امین‌الدوله از طهران به «لشت‌نشاء» که چهار فرسخی رشت است مهاجرت نمود . در این مدت اوقات خود را مشغول زراعت و تألیفات سیاسی نموده در اواخر رجب۱۳۲۲ بدرود زندگانی گفت. از آثار باقیهٔ این شخص ایجاد مدارس، اشاعه و تعمیم معارف‌است. از مرحوم ذکاءالملك تشویق نمود که روزنامهٔ تربیت را یومیه طبع کند .

بیشتر توجه خیال او در امور دولت راجع به دو فقره بوده یکی تعیین خرج و دخل دولت یعنی ترتیب یك بودجهٔ منظم که ایران را از این پریشانی و فلاکت که روز سعادت این خاك را مبدل به شب‌تار نموده برهاند و حدی برای مواجب و مقرری و مستمری بگذارد دیگر برانداختن رشوه از ادارات دولت و ترتیب عدلیه و قضات در مملکت بوده و برای‌نیل به این مقصد بزرك جهت اسناد و قبالجات و احکام تمبر ترتیب داده و تا اینجا رسانید که تمبرها را چاپ کرده حاضر نمودند و برای ولایات و مرکز هم ادارهٔ این کار تأسیس شد لکن درباریان از شخص سلطنت نسخ این کار را درخواست نمودند .

دیگر ترتیب پستخانهٔ ایران بود چنانچه از پیش مرقوم افتاد .

دیگر ایجاد کارخانهٔ قند و کبریت در کهریزك و خرازین اگرچه اساساً خیال صحیحی بود اما به واسطهٔ راه نبودن اسباب کار و عدم اقتضای موقع و مکان، بهره و نتیجه‌ای جز ضرر عاید نشد. زمانی که ادارهٔ امور مملکت به دست او آمد شروع به اصلاحات نموده خرابی بیشتر به‌عمل مالیه بود. برای مردم دانا و هوشیار اقدامات او در عمل اصلاح فتح بابی گشته، طالب وخواهان اساس جدید گشته و امیدواری پیدا کرد که می‌توان برای آتیهٔ مملکت فکری متین نمود و پایهٔ آن را که از دیر زمانی متزلزل و دستخوش هواهای نفسانی و اغراض شخصی است روی اساس محکمی قرار داد. روشنائی ضعیفی که از زمان امیرکبیر مردم را به سوی تمدن و تجدد امروزی هدایت می‌نمود قوت گرفت و نوشتجات ملکم و پندیات سیدجمال‌الدین مجدداً محرك خوبی برای بیداری عموم شد و از آن وقت کم کم مردم محرمانه با امین‌السلطان شروع به اعتراضات نمودند.

این آدم نکته سنج بسی چیزها که حال مردم فهمیده‌اند و پی برده‌اند در آن اوان بی‌خبری می‌دانسته، ارتباط کامل و دوستی ایشان با سیدجمال‌الدین و مرحوم حاج‌شیخ هادی‌نجم‌آبادی و آقای طباطبائی سلیقه و خیالات ایشان را معرف خوبی است. قسمت اواخر دورهٔ ناصرالدین‌شاه و تمام مدت سلطنت مظفرالدین‌شاه در دربار دولت غیر از کشمکش این شخص با امین‌السلطان و سایر درباریان خائن چیز دیگر نبوده، عداوت آنها سر همین اختلاف مسلك و عقیده بوده است. و آنها تقلید ادارات امور دولتی یعنی عمومی را برای این می‌خواستند که دزدی و غارت نمایند، بر خلاف امین‌الدوله که صداقت و امانت و اداره و اجرای یك قانون ظلم براندازی را آرزو می‌نموده.

درباریان آن زمان تنها عیبی که از این شخص می‌گرفتند این بوده که قوهٔ فعالیه و مجریه ندارد، بر خلاف امین‌السلطان که‌ولو غلط کاری را به یك نحو می‌گذرانیده، البته عقلا می‌دانند که آدم‌مآل‌اندیش و پیش بین، نسنجیده و نفهمیده اقدام به امری نخواهد نمود و البته این تعمق و پیش بینی محتاج به وقت است و موجب تأخیر آنی امور.

مرحوم امین‌الدوله خط را خیلی خوب می‌نوشت و سبك مخصوصی در تحریر طبیعة ایجاد نموده بود که امروز خیلی اشخاص آن شیوه را اتخاذ نموده و به آن سبك می‌نویسند. ولی مطلب نویسی و رویهٔ انشاء آن مرحوم اهمیتش بیشتر از اسلوب خط او است.

مطلب را خیلی مختصر و زبان دار و خوش مضمون به مدلول خیرالکلام قل ودل، با کنایات واضحتر از بیان تحریر می‌فرمود.

اگر شخص ادیبی به نوشتجات او غور و رسیدگی نماید صنایع جدیدهٔ بدیعیه کشف و پیدا خواهد نمود. باری امین‌الدوله در سال ۱۲۶۰ متولد و در سنهٔ ۱۳۲۲ از دنیا رحلت فرمود یك پسر و دو دختر به یادگار گذارد پسرش امین‌الدوله حالیه حاوی مسائل تاریخی است که در جلد پنجم این تاریخ خواهدآمد انشاءالله تعالی.

آقا میرزا سید محمدصادق

مدیر روزنامهٔ مجلس

ناصر ملت مؤسس مشروطیت حامی عدالت هواخواه حریت آقامیرزا سیدمحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس وکیل و نمایندهٔ مجلس شورای ملی منتخب اهالی خراسان دویمین فرزند حضرت آقای آقا میرزا سیدمحمد طباطبائی در سال ۱۲۹۷ در شهر طهران متولد شده در سنهٔ ۱۳۰۰ با بستگان و والدهٔ ماجده‌اش به عتبات عالیات مشرف شده مدت ده سال در سامره در حجر پدر بزرگوارش تربیت شده در سنهٔ ۱۳۱۱ با پدر و مادر به طهران معاودت نمود مقدمات و علوم ادبیه را در سامره تحصیل فرمود.

علم حساب و هندسه و جغرافیا را بخوبی در مدرسهٔ اسلام تجدید نظر فرمود، قدری از فقه و اصول راخدمت پدر بزرگوار خود و سایر اساتید طهران تلمذ نمود، در جودت ذهن و شوق به تحصیل مقامی را داشت که در کمترکسی دیده شده. در اول تأسیس مدرسهٔ اسلام یك دوره جغرافیا تألیف کرد که معلم مدرسه تا دو سال همان را تدریس می‌نمود.

مرحوم حاج نجم‌الدوله کراراً می‌فرمود (این آقازاده اگر چندی نزد من بماند از اساتید بزرگ محسوب خواهد شد) و بسیاری ازمسائل علمیه ازآن مرحوم اخذ و اقتباس نمود، پیوسته در امور سیاسی و تمدنی مذاکره و در مجالس و محافل علناً معایب حکومت استبدادیه را متذکر بود. بعض اوقات دوستان سادهٔ ایشان در مقام تحذیر و تخویف او بر می‌آمدند لیکن جنابش را انصراف و انحراف از مقصود ممکن نبود، زبان فرانسه را بطور مخفی آموخت از زبان ترکی هم بی‌اطلاع نبود، زبان سریانی و قدری عبری هم نزد فخرالاسلام آموخت در سال ۱۳۱۷ محرك پدر بزرگوارش گردید که مدرسهٔ اسلام را تأسیس فرمود هشت سال هم به ریاست مدرسهٔ اسلام و تحمل صدمات و مشاق و مخارج گزاف گرفتار بود، در مدت ریاست مدرسهٔ اسلام از سایر مدارس هم همراهی و تقویت

می‌فرمود ، در سال ۱۳۱۸ کارخانهٔ قالی بافی و عبابافی را به طرز قالی کرمان درطهران تأسیس فرمود . در سال ۱۳۱۹ شرکت منسوجات وطنی را در طهران دائر و تأسیس نمود که الیوم هر دو سه کارخانه دائر است و قالیچه‌های خوب و ملبوسات وطنی اعلی و بسیار ممتاز رائج و متعارف است .

و نیز در سال ۱۳۱۹ مجلس ازاحهٔ شبهات دینیه تأسیس نمود که ایام جمعه جناب فخرالاسلام و جمعی از علماء را در خانهٔ خود با حضور پدر بزرگوارش احضار می‌فرمود، و مذاکراتشان جواب از ایرادات صاحب‌الهدایة که بر رد دین اسلام نوشته است بود .

این مجلس، مجلسی بود که مرحوم سید جمال‌الدین اصفهانی بارها می‌گفت مقصود و منظور ما از این مجلس بروز و ظهور خواهد نمود ، کراراً علماء نصاری و یهود در این مجلس حاضر شده و مبهوت می‌شدند ، چندی هم عازم شدند که از این مجلس دعاة به اطراف گسیل دارند که صدراعظم عین‌الدوله جداً مانع گردید و به بهانهٔ اینکه اعلیحضرت شاه باید اذن بدهد اجازه نداد .

باری کتابهای متعدد در این مجلس تألیف و طبع شد .

در سال ۱۳۲۳ با پدر بزرگوارش به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مهاجرت نمود و مدتی درآنجا متحصن و پناهنده بودند تا دستخط عدالتخانه را ازمرحوم مظفرالدین‌شاه صادر نمودند در سال ۱۳۲۴ نیز با پدر بزرگوارش به بلدهٔ قم مهاجرت فرمود .

نوشتجات و مکاتیب دولتی و سیاسی که از طرف علماء اعلام به دولت‌ایران فرستاده می‌شد به خط و املاء جنابش بود .

تبدیل مسئلهٔ مسیو نوز و مستدعیات علماء به خواستن عدالتخانه به اشارهٔ ایشان بود. یکی از سفراء آقایان در نزد مظفرالدین شاه مرحوم جنابش بود .

درسال ۱۳۲۵ روزنامهٔ مجلس را تأسیس نمود. اول کسی که نطاق وکمربند روزنامه را موقوف و متروك نمود و رسانیدن روزنامه را به وضع حالیه و دادن روزنامه را به‌اطفال که در کوچه و بازار بفروشند جنابش بود ، ایجاد روزنامهٔ یومیه در زمان مشروطیت‌از آثار ایشان است .

در سال ۱۳۲۶ در روز بمب باردمان در مجلس شورای ملی طرف صدمهٔ جیش محمد علی‌شاه واقع شد و با پدر بزرگوارش و سایر علماء و ذریهٔ رسول (ص) مأخوذ و دستگیرشده چند ساعتی در زیر زنجیر وکتف های بسته و درمرعی و مسمع پدر پیرش ایشان را با شلاق و ته تفنگ می‌زدند تا اینکه به امر محمدعلی‌شاه از ایران منفی ومبعد گردید. بین او و پدرش را یك سال تفریق کردند با اینکه پدر بزرگوارش نهایت محبت و الفت را با ایشان داشت یك سال درممالك خارجه به سر برد، مدتی هم در انجمن سعادت اسلامبول وارد شد، خدماتی که در خارجه از ایشان پدید آمد کمتر از خدمات داخله نبود تا اینکه

در سال ۱۳۲۷ که اوضاع جدیده پیش آمد و محمد علی‌شاه از سلطنت خلع گردید به طرف ایران معاودت نموده و به پدر ومادر و برادرهای خویش ملحق شده با پدر بزرگوارش رهسپار طهران گردیدند .

پس از آمدن به طهران از طرف اهالی خراسان به سمت وکالت و نمایندگی ملت منصوب و معرف گردید.

از سال ۱۳۲۶ با اعضاء منتسبین به فراماسون مراودت و معاشرت داشته که چون سریست به طریق حدس و ظن و مفاد (یعرف‌المرء باقرانه) می‌توان گفت که درآن مجمع انسانیت داخل شده و در مسافرت به خارجه هم دلیلی است براین احتمال تغییر اخلاق و تبدیل افکار یعنی تکمیل هر دو مؤید این حسن ظن خواهد بود . در زهد و ورع وتقوی و قدس و حسن سلوك و خوبی رفتار به حدی است که مسلم عندالکل و قولی‌است که جملگی برآنند .

در عقل و هوش و ذکاوت و فطانت از اقران و امثال خود برتری دارد .

بندهٔ نگارنده که متجاوز از پانزده سال است با حضرتش معاشرت ومخالطت دارد ابداً خلاف انسانیتی از ایشان مشاهده ننموده است ، شرح زحمات و خدماتش را در این (تاریخ بیداری) درهرجا درج و ثبت نموده‌ام با اینکه از روز شروع به نشروطبع روزنامهٔ مجلس و دایر کردن مطبعهٔ مخصوصه برای روزنامهٔ (مجلس) متجاوز از ده هزار تومان متضرر ومقروض شده است ، یك دینار وجه اعانه از احدی درخواست ننمود، مقالات روزنامهٔ مجلس کاشف ازصدق و درستی ایشان است .

شرح زندگانی امیراعظم

صاحب سیف و قلم، ماحی جور و ستم، ناعی استبداد، داعی عدل و داد نصرالله‌خان امیراعظم خلف مرحوم وجیه‌الله میرزا سپهسالار اعظم نوادهٔ خاقان مغفور طاب ثراه درسال ۱۲۹۷ متولد گردیده در عنفوان شباب عمر خود را به تحصیل علوم صرف نموده از علوم غریبهٔ قدیمه و جدیده و زبان فرانسه و تاریخ و جغرافیا و غیره بهرهٔ وافی برده و در فنون نظامی از اقران و امثال پیشی گرفته و برآنان تقدم جسته تا آنکه در مدرسهٔ نظام طهران صاحب دیپلم شده و در تمام مسافرتها و مأموریتهای اخیره سپهسالار مستخدم بوده اول مأموریت او در زمان استبداد تبعید علما از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم عنفاً به طرف عتبات بودکه بالعکس آنها را مقضی المرام عودت داد و دستخط انعقاد عدالتخانه را که در واقع پیش قراول و مقدمهٔ مشروطیت و تأسیس کعبهٔ مقصود آزادی طلبان بود باعث شد و مهاجرین را لدی الورود به حضور مظفرالدین شاه برد و به حدی خدماتش در سدهٔ سلطنت مشهود گردیدکه مرحوم مظفرالدین‌شاه در حضورآقایان علماء انگشتری الماس خود را از انگشت خود در آورده و به انگشت او کرد خدمات در آن واقعه چنانکه در تاریخ خواهدآمد به حدی این جوانمرد را در نزد دولت و مات محبوب‌القلوب نمود که موجب رشك و حسد درباریان گردید.

در حالت نزع مظفرالدین شاه‌که حال استرآباد به‌آن درجه مغشوش بود و همسایگان در شرف تخطی و برای ورود خودشان به جهت تسویهٔ امور اتباع خود یادداشت رسمی به وزارت خارجه فرستاده بودند این شخص داوطلبانه این خدمت را متعهد شد و از بذل جان و مال مضایقه نکرد پس از اعادهٔ انتظامات آنجا برحسب استدعای خودش به طهران‌آمد و این وقتی بود که مستبدین برضد آزادی این مخلوق بیچاره پارتیها و انجمنها تشکیل داده و هریك از اشخاصی‌که سالها در بالش خودپرستی غنوده بودند عرصه را برخود تنگ

دیده دست به ترانهای خانمان سوز زده بودند این جوان جوانبخت بدستیاری بعضی از دوستان خود مانند سردارمنصور و علاءالدوله هیئت امرا را جمع کرده و به هرترتیب بود از سوء رفتار ماضی متنبه و به وخامت نتایج مستقبل تهدید نمود و همگی را به قرآن برای وفای به اساس مشروطیت قسم داد و آن عریضهٔ مشروطه را که در تاریخ خواهد آمد به محمدعلی میرزای بدبخت نوشت و برای التزام رفقای خود به مهر و امضای همه رسانیده و پس از ختم آن چون هیچ کس جرئت این رسالت را نکرد لذا خودش حامل آن شده و بعضی مطالب شفاهیه به محمدعلی میرزا گفت که خیالات او را به‌تأخیر انداخت یعنی وخامت عدم همراهی و مساعدت با ملت را به او مدلل و مبرهن داشت درباریان چون این جوان را مخرب خیالات و مانع استبداد خود دیدند او را به عنوان حکومت گیلان تبعید کرده و به رشت فرستادند و پس از انفصال او واقعهٔ میدان توپخانه را پیش آوردند بعداز واقعهٔ میدان این شخص وطن دوست خود را خواهی نخواهی به طهران رسانید ودرواقعهٔ ناگوار مجلس صدق نیات و شور وطن پرستی او معلوم ملت شد تا اینکه او را به فرنگ تبعید کردندمعظم‌له به بروکسل رفته در (انستیتوربر) Institut Robert مشغول تکمیل تحصیلات خود شد پس از استماع مژدهٔ فتح قشون ملی و سرداران جنگجو به طهران آمد و چون شخص حساس نمی‌تواند حرف خود را از زحمت وطن مألوف معاف ببیند از نالهٔ جان‌سوز برادران استرآبادی خود تاب نیاورد باکمال بی‌اسبابی به طرف استرآباد رهسپار شد و چون حضرت وزیرداخله و سایر اولیای امور حس ملیت و قوهٔ بازوی این جوان را می‌دانستند حکومت سمنان ودامغان وشاهرود و بسطام و فرماندهی قشون مازندران وکلیهٔ نقاط حکومتی مشارالیه را به‌عهدهٔ خود او بازگذاشتند لدی‌الورود ابواب سعادت برمردم نجیب استرآباد بازشد متجاوز از بیست نفر از اسرا راکه در استبداد صغیر گرفتار چنگ وحشیان تراکمه شده بودند مستخلص کرد دوعرادهٔ توپ دولت راکه در زمان فترت بدست یاغیان ایل افتاده بود مسترد داشت وکیل تراکمه که معلوم است چه قدر بذل سعی و جهد می‌خواهد منتخب و به طهران اعزام داد مابین یموت و ولایت را اصلاح کرد و سران تراکمه را به انجمن ملی حاضر نموده به خدمت این حکومت مشروطه قسم داد سالارین مستبد وطن فروش را روانهٔ اسفل‌السافلین داشت تأسیس مدرسهٔ امیریه را که تمام اثاثیه و لباس و همه چیز آن از کیسهٔ خود این جوانمرد راد است نمود، بلدیه و نظمیه را تشکیل‌کرده اموال و اسلحه را که در این مدت به نهب و غارت رفته بود استرداد فرمود و الیوم مشغول تشکیل اردوی نظامی است تا از این‌کار چه نتیجه بگیرد.

خداوند امثال این جوانان عالم وطن خواه را که جامع شرایط خدمتگذاری ملت هستند در این مملکت زیاد کند که یار شاطرند نه بار خاطر. امیدواریم که امیراعظم از زحمات خود خسته نشود و عنقریب استرآباد را نمونه‌ای از شهرهای نظامی فرنگ‌که به

چشم خود دیده نماید. باری ما در این تاریخ خود زحمات و صدمات امیراعظم را درهر مقامی مشروحاً ذکر نموده‌ایم، در این مقام چند امر را خاطرنشان خوانندهٔ تاریخ می‌داریم.

اول آنکه امیراعظم از اشخاصی است که از اول مشروطیت ایران الی کنون یك قدم مخالف این اساس برنداشته است و از اول تا به آخر همراه بوده و مباشر بسیاری از امور.

دوم آنکه اگر ما ده نفر مانند این جوانمرد در این مملکت داشتیم هرآینه امروز این مملکت با ممالك متمدنه برابری بلکه پیش هم بوده.

سوم آنکه امیراعظم یك شرافتی از برای اهالی استرآباد ثابت نمودکه تا قیام قیامت صحایف تاریخ نام آنان را بخوبی ذکر می‌نماید چه در این مدت قلیل انجمن ولایتی و عدلیه و نظمیه و بلدیه و مدرسه بلکه معارف آنجا را برپا و تأسیس نمودکه وکیل تراکمه مسمی به آدینهٔ محمدخان است با همان لباس ایلیت و یك عالم شرف و افتخار در مجلس مقدس با علما و بزرگان وزراء همسر و هم مشرب و جلیس و جلوس می‌نماید.

چه افتخاری بهتر و برتر که وکیل یك شهری و یك ایلی از خود آنها باشد خلاصه امیراعظم راضی نشد که دست تقلب در انتخاب وکلاء استرآباد افتد (ای‌کاش یك نفرمانند امیراعظم هم در وطن عزیز نگارنده بود که مانع می‌شد از اینکه یك افتخار بزرگی از اهالی کرمان سلب شود) و ما در این مقام چند فقره از تلگرافات و نوشتجات راجع به استرآباد را درج می‌کنیم اگرچه در تاریخ مشروحاً ذکر شده است لکن مقدم برآن یك دو سطر می‌نویسیم و آن اینست که امیراعظم با آن ریاست و بزرگی و آن شأن و مقامی راکه حایز و حاوی است پس از آنکه مدرسهٔ امیریه را در استرآباد افتتاح نمود و معلم از طهران تقاضا نمود چند روزی را خودش در مدرسه درس می‌گفت آیا تصورمی‌شودکه حاکم یك ولایتی او هم مثل امیراعظم شخصی خودش را برای ترقی ابناء وطن معلم قرار دهد واین زحمت را برخود هموار نماید بلی عقلا و دانشمندان وخرده بینان همه وقت از بزرگان و رجال مملکت این گونه سلوك را متوقع و منتظر بوده‌اند.

باری انجمن ولایتی استرآباد که اجزاء و اعضاءآن از علماء و بزرگان استرآباد می‌باشند مکتوب ذیل را به‌آن رادمرد می‌نویسند و هذا صورته :

مکتوب انجمن استرآباد به ایالت جلیله

نمرهٔ ۳۹ مورخهٔ پنجشنبه ۹ ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۷

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف ارفع اسعد والا ایالت جلیلهٔ استرآباد دامت شوکته‌العالیه در باب علت تعطیل ادارات حکومتی که مرقوم فرموده هر سواد آرتیکلی‌که در روزنامهٔ شرق مندرج شده ملاحظه و اسباب حیرت شدکه چرا باید خاطرمبارك از یك

همچو آرتیکلی که فصول مندرجه در آن به هیچوجه مناسبتی با ترتیبات حاضرهٔ آن وجود مقدس ندارد مکدر شود ، زحماتی و خطراتی که آن وجود مقدس برای اعادهٔ انتظامات این مملکت استرآباد تحمل کردید از خاطر عموم محو نخواهد شد و انشاءالله تعالی از ناحیهٔ مقدسهٔ حجة عصر و امام زمان ارواح العالمین له الفداء توجه مخصوص به تمام درستکاران و وطن پرستان که سبب رفع کدورت ناشی از این قسم آرتیکل شود خواهد شد فوراً تلگرافی حضور مبارك وزارت جلیلهٔ داخله عرض شده که در صدد رفع این عریضه شرف سوز برآیند و علی‌العجاله عرض عموم اعضاء انجمن ولایتی و تجار محترم و وطن پرستان و خیرخواهان ملت استرآباد به حضور مرحمت ماسور آن است که از تعطیل ادارات صرف نظر فرموده و امر به تحصیل فرمایند و از زحمات و خدماتی که در راه این ملت و این مملکت کشیده‌اید حیفتان بیاید و اگر خدای نخواسته درصدد امر تحصیل برنیائید قهراً امر منجر به تعطیل انجمن ولایتی خواهد گردید. ادام‌الله تعالی ایام اجلالکم (محل مهر انجمن ولایتی استرآباد) و نیز دو فقره از تلگرافاتی که بین امیراعظم و وزارت داخله مخابره شده است در این موقع درج می‌کنیم و مابقی را راجع به تاریخ می‌داریم.

تلگراف

مقام منیع وزارت جلیلهٔ داخله دو روز قبل تلگرافی در فرستادن میرسعدالله خان سالار مقتدر عرض شد الساعه به طوری که از مأمورین تلگراف خبر رسید به واسطهٔ عادتی که به تریاك داشت و مسلول بودن در تاش دارفانی را وداع کرده با اینکه فیلسوف‌های این ولایت عقیده‌شان براین بود که به محض استماع دستگیری او تراکمه اغتشاش فوق‌العاده خواهندکرد و برای عقد اتحادی که فیمابین سالار و حضرات بسته شده بود در این مورد از شرارت ذره‌ای فروگذار نخواهند نمود فدوی پس‌از اعزام سالار به طهران تمام سران و قضاة و رؤسای طوایف را به شهر احضار کردم و امروز وارد به شهر شدند و متفقاً به انجمن رفتیم و تمام آنها به کلام‌الله مجید در همراهی با اساس مشروطیت و مبانی عدل و داد قسم یاد نمودند و قبل از ورود به انجمن هم خبر فوت سالار منتشر شد ابداً آسمان بر زمین نیامد به فضل الهی عجالةً که هیچ‌کس قدرت اقدامی ندارد و در موقع رفتن به صحرا هم دو عرادهٔ توپ که سابق از آق قلعه برده و در اردوی خود برای شلیك نگاه داشته بودند عنفاً گرفتم و در باب تعیین وکیل هم از تراکمه اقدامات نمودم و تاچند روز دیگر انتخاب کرده به طهران می‌فرستند با اینکه فدوی هیچوقت به رجزخوانی عادت نکرده‌ام در این موقع عرضه می‌دارم که سالارین مستبد خائن وطن فروش به درك رفتند و اغتشاشات این ولایت مرتفع و اموال مسروقه و اسرا راگرفتم و دو عرادهٔ توپ دولت را مسترد و وکیل طوایف را معین و اصلاح بین ولایت و یموت را نمودم و اعاده و انتظامات

را دادم و باکمال جرئت به تاج و تخت‌کیانی و به سر مبارك حضرت اشرف قسم می‌خورم که دیگر در این ولایت‌کاری نیست‌که فدوی به تعهدات خود وفا ننموده حالاموقع مواعید حضرت اشرف است که آن شب در دولت منزل فرمودید بقیه را موکول به حس پدرانهٔ حضرت اشرف می‌نمایم (امیراعظم)

جوابی که از طرف وزارت داخله مخابره شده است

حکومت جلیلهٔ استرآباد ، سمنان ، دامغان ، شاهرود ، بسطام ، دو فقره تلگراف محترم حضرت اشرف والا شرف وصول داد در خصوص سالارین و رفع اغتشاش ولایات و استرداد اموال مسروقه و گرفتن دو عرابه توپ و اصلاح ولایت یموت و انتخاب وکیل و ازاظهاراتی‌که فرموده‌اید مطلع شدم هریك ازاین خدمات شهدالله شایان مرحمت مخصوص دولت و بروز اظهار چنین‌کفایتهای خارق‌العاده منحصر به وجود محترم خودتان است و حقاً و انصافاً دولتخواهی خود را به پایه‌ای قرار داده‌اید که فضای تحسین و تمجید را گنجایش ادای حق آن نیست معذلك بنده چه در حضور وزراء و چه در محضر امناء ملت هیچوقت از شرح و بسط اقدامات غیرتمندانهٔ سرکار والا غفلت نکرده و نخواهم‌کرد.شرحی راکه در روزنامه نوشته بود هنوز ندیده‌ام اولا تلگراف سرکار را در جراید درج خواهم کرد تاهمه بدانند خادم وخائن‌کیست ومقام سرکار والا با آحاد و افراد اهل این مملکت معلوم باشد .

ثانیاً در جلوگیری این‌گونه نکات هر اندازه که قانون معین‌کند ایستادگی‌کرده رضای مثل سرکار والا نوکر رشید دولت را که جان در راه خدمت ملت و دولت برکف دست‌گرفته اید از دست نخواهم داد و ابداً منتظر نیستم برای این نوع نوشتجات بی‌مأخذ اسم استعفا به زبان جاری فرمایند امروز روزی است که یك قسمت معظم مملکت‌که دارای همه قسم اهمیت مادی و معنوی است به حسن‌کفایت سرکار معظم و اولیاء دولت وملت‌آسوده باشند ممکن نیست قدر خدمت را به غرض مجهول گذارند سرکار والا حتماً به نتیجهٔ این جان فشانی‌های صادقانه خواهید رسید به‌کفایت وکاردانی مثال مجسم خواهید بود تلگراف حضوری را صبح عرض کردم اگر فرمایشی باشد و خیلی مهم فوری است بفرمائید با همهٔ فرط مشغله که دارم حاضر شوم و الا تلگرافاً مرقوم فرمائید جواب فوری عرض خواهم کرد. (وزیر داخله)

در حقیقة از روی انصاف وقتی ملاحظه شود وزیر داخله از روی عقل و انصاف این همه تمجید فرموده‌اند زیرا که همه ساله با چندین هزار قشون و دویست سیصدهزار تومان خرج تراشی حکام این سرحد را با آن بی‌نظمیها از عهده برنمی‌آمدند در همچو زمانی باآن همه اغتشاش و انقلاب‌که در استرآباد بود و هیچ یك از رجال و امرای ایران زیر

بار حکومت و سرداری آنجا نرفته‌اند لکن امیراعظم با دست خالی و چند نفری معدود از اتباع خود این خدمت بزرگ را قبول نموده و به طوری هم از عهده برآمده است که موجب تحسین عموم ایرانیان شده حتی آنکه وکلای ملت و مبعوثین پارلمان در چند مجلس اظهار تشکر نموده‌اند چنانچه نمرات روزنامهٔ مجلس و سایر جراید مصدق این ادعاست در نمرهٔ (۷۱) روزنامهٔ مجلس سال سوم مورخهٔ ۲۷ محرم سنهٔ ۱۳۲۸ در ذیل نطق شاهزاده اسدالله میرزا چنین می‌نویسد :

بعلاوه لازم می‌دانم از طرف مجلس مقدس از شاهزاده امیراعظم اظهار رضایت و امتنانی بشود زیرا که در این موقع خدمت نموده الی‌آخره .

چند سطر بعد این عبارت مرقوم شده است ـ رئیس. اظهار امتنان از امیراعظم صحیح است الخ .

در تاریخ ان شاء الله خواهدآمد. تلگرافی که از طرف متحصنین زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم و متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی به توسط انجمن سعادت اسلامبول با امیراعظم مخابره شده‌است لکن این چند سطر راکه بیان می‌کند شرح حالات و زندگانی این شاهزادهٔ بزرگ را برای این جلو انداخته‌ایم که سایر شاهزادگان و بزرگان پیروی به اقدامات این جوان غیور نمایند و بدانند صحایف تاریخ ، چگونه ثبت می‌نماید افعال نیك و بد را و الا حالات امیراعظم را دفتری علیحده و کتابی مستقل لازم است و ما آنچه راکه خود دیده و یا از تلگرافات و اسناد معتبره و اشخاص موثق شنیده و بدست‌آورده در مجلدات تاریخ نوشته و انشاءالله خواهد آمد .



« ... جرایـد را زیاد نمود و تأمین به صاحبان جراید داد . دست تعدی حکام را به واسطه مراقبت و نظارت شدید کوتاه نمود ... » صفحهٔ ۱۵۷

عين‌الدوله

تولد ۱۲۶۱ قمری وفات ۷ جمادی‌الاولی ۱۳۴۵ قمری برابر ۱۰ آبان ۱۳۰۶ شمسی



«... لکن جهالت و استبداد این شاهزاده کار را خراب‌تر کرد...» صفحهٔ ۱۶۴

مستشارالدوله

معرفی مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله طاب ثراه را کتاب یك‌کلمه ورمز یوسفی و تعلیم‌الاطفال وکتاب حساب و چندین جلدکتاب دیگر که از تألیفات آن مرحوم وطن پرست و حقایق شناس است‌کافی خواهد بود لیکن چون در این تاریخ نام نامی‌آن مرحوم ذکر شده است و نوشتجات آن مرحوم برای اجزاء انجمن مخفی سرمشقی وافی بود و درواقع دستورالعملی بودکه ازآن قرار رفتارشد لذانخست مختصری از زندگانی‌آن مرحوم را ذکر می‌نمائیم سپس بعضی‌از نوشتجات راکه هم امروز مفطور و مجبوریم برطبق آن رفتار نمائیم .

مرحوم میرزا یوسف خان مستشارالدوله پسر حاجی کاظم آقای تاجر تبریزی از اهالی آذربایجان است در عنفوان سن علوم ادبیهٔ عربی را تحصیل نموده و قدری از علوم شرعیه را نیزآموخت در قونسول‌گری انگلیس به سمت منشی‌گری برقرار ودرآنجا نکات سیاسیه را فراگرفت و از اوضاع تمدن‌آگهی یافت خواست‌که خدمتی به دولت وملت خود نماید از مستخدمی انگلیسها استعفا داده و در ادارهٔ وزارت خارجه درآمد در سال (۱۲۷۰) به‌موجب فرمان ناصرالدین شاه به کارپردازی حاجی ترخان (قونسولی) مأمور شد مدت هشت سال در آنجا اقامت کرده در تاریخ (۱۲۷۸) به طهران احضار شده پس از هفت ماه توقف در طهران حسب‌الامر اولیای دولت ثانیاً به حاجی ترخان مأمور گردید بعداز سه ماه به عزم سیاحت ازحاجی‌ترخان به مسکو وازآنجا به پطرزبورغ وارد شده شش ماه در پطرزبورغ درجای وزیرمختاردولت علیه به سمت شارژدافری توقف فرمود پس‌ازآن در تاریخ ۱۲۸۰ به قونسول ژنرالی تفلیس منصوب چهار سال در تفلیس مانده در مدت اقامت در مملکت مزبوره پیوسته به دوستان خود می‌گفت‌که کی باشد انتظام و اقتدار لشکر وآسایش و آبادی کشور و تمدن خود را می‌دیدم و چه می‌شد که در وطن عزیزم نظم و آسایش و

آبادی حاصل می‌گردید.

در اواخر سال ۱۲۸۳ به موجب فرمان پادشاهی به شارژدافری پاریس نایل آمد از راه اسلامبول عازم مقصد گردیده اکسپوزیسیون یعنی بازار و بساط عمومی ۱۸۶۷ میلادی را که مطابق با ۱۲۸۳ بود مشاهده نمود و در مدت سه سال اقامت در پاریس چهار دفعه به عزم سیاحت به لندن رفت و با مرحوم میرزا ملکم خان هم مسلك و دوست و مجالست سری و علنی داشت انتظام لشکری و آبادی کشوری و ثروت اهالی وکثرت هنر ومعارف وآسایش وآزادی عامهٔ آنجاها راکه دیده بر شور وحرارت قلبی وآرزویش نسبت به ایران افزوده گردید سبب ترقیات فرانسه و تنزلات ایران را از مرحوم میرزا ملکم‌خان پرسیده، جوابش چنین دادکه بنیان و اصول نظم فرانسه یك‌کلمه است و هرگونه ترقیات وخوبی‌ها که در اینجا دیده می‌شود نتیجهٔ همان یك کلمه است و اهل مملکت شما از اصول مطلب دور افتاده‌اند، پرسید چگونه است، این ؟ جواب دادکه بعضی از شما نظم و ترقی فرانسه را از فروعات برقرار می‌دانید و برخی از علوم و صنایع تصور می‌نمایند.

مانند تلگراف و کشتی‌ها و عراده‌های بخار و آلات حربیه که اینها از نتایج است نه مقدمات و فقط به نظریات ساده قصد نظر می‌کنند و اگر می‌خواهید در ایران اسباب ترقی و مدنیت راه بیندازید در بدو کارها از تعیین کلمهٔ واحده غفلت می‌نمائید بالاخره در معنی یك‌کلمه گفت یك کلمه که جمیع انتظامات و ترقیات فرانسه درآن مندرج است کتاب قانون است‌که جمیع شرایط و انتظامات معمول بها به امور دنیویه تعلق دارد درآن محرر و مسطور است و دولت و ملت معاً کفیل اجرای آن است و در هیچ کاری‌که متعلق به امور محاکمه، مرافعه و سیاسیات و امثال آن باشد به هوای نفس خود عمل نمی‌تواند کرد، شاه و گدا و رعیت و لشکری در آن مقید هستند و احدی قدرت مخالفت به کتاب قانون ندارد . باری شرح این مذاکره در کتاب یك کلمه نوشته است خواننده می‌تواند به آن رجوع کند .

مرحوم مستشارالدوله با حاج میرزا حسین خان سپهسالار دوست و هم مسلك بود، در زمان ریاست مشارالیه کدورتی بین آنها حادث شد، سبب آن این بود که مستشارالدوله با میرزا محمود خان ناصرالملك (جد ناصرالملك حالیه) دوست و معاهد بود ناصرالملك هم با مرحوم سپهسالار صفائی نداشت و ازهم مکدر بودند تا اینکه یك روز مرحوم سپهسالار به مستشارالدوله گفت یا دوستی با ناصرالملك را ترك‌کن و یا از دوستی من چشم بپوش، مشارالیه گفت من با هر دو دوستم و بدون جهت و سبب ترك دوستی ناصرالملك رانگویم، سپهسالار از او رنجیده و در ضمن هم مغرضین از او سعایت می‌نمودند.

بالاخره در سال (۱۲۹۰) تبعید به خراسان شد در ارض اقدس و مشهد مقدس لازمهٔ خدمت به ملت را از دست نمی‌داد و کتابچهٔ راه آهن از طهران به خراسان را نوشت و

منافع آن را نمود، علما هم تصدیق نمودند چیزی نگذشت که کارگذار خراسان شده پس ازآن به طهران عودت نمود خدمات نمایان درآنجا مرعی داشت بعد ازسالی به دارالخلافه احضار گردید در این وقت وزارت عدلیه به عهدهٔ یحیی‌خان مشیرالدولهٔ قزوینی بود چون یحیی‌خان لذت آزادی را در خارجه چشیده بود لذا مستشارالدوله را به عدلیه جلب نمود و فرمان لقب مستشارالدوله‌ای و معاونت عدلیه برای او صادر کرد مشارالیه گفت پاس شرط این خدمت را متقبل می‌شوم که صدور و اجراء احکام عدلیه از روی قرآن و برطبق قانون باشد چون در آن زمان رشوه گرفتن و ناسخ و منسوخ دادن دایر و از عادات و رسوم شده بود، لذا مستشارالدوله تاب و توان در عدلیه را در خود ندیده از کار کناره جست در این اثنا روزنامهٔ اختر معایب عدلیهٔ ایران را طبع و نشر نموده مغرضین به ناصرالدین شاه اظهار داشتندکه محرك این کار مستشارالدوله است لذا به امر ناصرالدین شاه محمدحسن خان حاجب‌الدوله او را گرفته و چوب زده در انبار دولتی او را پنج ماه حبس کردند و جریمهٔ کامل از او گرفتند تا اینکه به شفاعت و توسط بعضی او را از حبس خارج و خانه نشین کردند بعد از چندی او را به عنوان کارگذاری آذربایجان انتخاب کردند درآنجا خدمات نمایان کرد تااینکه باز مغرضین در بارهٔ او سعایت کرده نوشتجات و لوایح او را به دست آورده با کتاب یك کلمه آن را به ناصرالدین شاه ارائه دادند لذا حکم گرفتاری او صادر و او را مغلولا به قزوین آوردند و در آنجا مدتی محبوس بود خانه‌اش را غارت و مواجبش را قطع کردند قریب سیصد هزار تومان ارثیهٔ پدر را در راه آزادی و مقصود خود از دست داده تا اینکه از حبس نجات و به طهران آمده در سال ۱۳۰۹ باز مأخوذ و به قزوین تبعید شد باکمال پریشانی در نهایت جد وراستی مشغول خدمت به ملت و نوشتن لوایح مفیده بود یکی از مکاتیب او که در زمان مرض موتش به توسط حسن علی خان امیرنظام به مرحوم مظفرالدین شاه‌که درآن وقت ولیعهد بود نوشته است و ما به دست آورده ذیلاً درج می‌نمائیم که خوانندهٔ تاریخ بداند که عقلا و دانشمندان مملکت چگونه در مقام دست آوردن آزادی و حریت زحمت کشیده و متحمل مشاق و صدمات شده‌اند باری از صدمات و لطمات ایام استبداد چشم آن مرحوم آب آورده شیخ محسن خان مشیرالدوله برای او هزار تومان از دولت مخارج گرفت در سال (۱۳۱۳) روحش به شاخسارجنان پروازکرد ازقراری‌که از جناب‌آقامیرزا عباس‌قلی خان مدیرآدمیت که از موثقین و اشخاص درست قول است شنیدم مرحوم مستشارالدوله در مرض فوت به دوستان خود وصیت کرد که هرگاه بپذیرید می‌خواهم پس از ارتحال من به‌اخف وجوه تا مدفن من مرا به روی‌خاك با ریسمان کشیده حمل دهید زیرابه سوی‌کسی می‌روم‌که کبریای احدی ازآفریدگان کاینات در جنب عظمت و کبریائی حضرت او عظمی ندارد شاید برخاکساری بندهٔ خود ترحم فرموده روح مرا مستغرق بحار رحمت خود

فرماید هرآینه رضا به آن‌طور حمل جنازهٔ من‌نشوید وصیت می‌کنم نعش مرا به دوش حمال گذارده درصحن شرقی قبرآقا دفن نمائید لهذا بر حسب وصیت‌آن مرحوم طاب‌ثراه‌جمعی از دوستان او چند نفر حمال‌آورده تا نعش آن مرحوم را به فضای شرقی محوطهٔ قبرستان معروف به قبر آقا که در جنوبی طهران واقع است دفن نموده اناللّٰه‌وانااليه‌الراجعون .

صورت مکتوب مرحوم مستشارالدوله

صاحب کتاب یك کلمه به مرحوم مظفرالدین شاه در زمان ولایت عهد آن مرحوم سنهٔ ۱۳۰۶ که به توسط حسن علی خان امیرنظام نوشته است

قربان خاکپای اقدست شوم، از زندگی پیر غلام زیاده از سه چهار روزگویا باقی نمانده در دولتخواهی و خانه‌زادی از تکالیف واجبهٔ خود می‌داند که افکار واپسین خود را که در این نفس آخرین به خاکپای اقدست تقدیم نماید چون این عریضه در موقعی به لحاظ مبارك اجازهٔ تشرف حاصل می‌نماید که پیر غلام عالم‌فانی را وداع نموده است یقین دارم به اعتقاد تمام به عرایض بی غرضانه و صادقانهٔ خانه‌زادی که هرگز نسبت به پادشاه خود و وطن خود خیانت را شعار خود نکرده ملاحظه و امعان نظر خواهند فرمود محل تردید و انکار نیست صدائی که از بعد بیرون آید از روی صداقت و حقیقت و راستی است حضرت اقدس امجداعظم روحنافداه را خداوند عالمیان به رتبه و مقام بلند و عالی انتخاب و نایل فرموده ولی در ضمن به مسئولیت خیلی مهم و بزرگی دعوت فرموده که حق تفکرهای وقت حزن انگیز را سزاوار خواهد بود .

ممالك وسیعهٔ ایران که وطن اصلی و خانهٔ واقعی شاهنشاه اسلام است به عقیدهٔ کافهٔ سیاسیون در محل خوف و خطر است زیرا ترقیات شدیدالسرعهٔ همسایگان و افعال و اغفال خودسرانه و بی‌باکانهٔ درباریان قوای چندین هزار سالهٔ دولت ایران را به طوری از هم متلاشی و دچار ضعف و ناتوانی صعب نموده که علاج آن از قوه و قدرت متوطنین این مرز وبوم بکلی خارج است ولی عقیدهٔ حکما و سیاسیون جمهور ملل متمدن براین است.

رفع خطرات و چارهٔ اشکالات ایران را به همین دو کلمه می‌توان اصلاح کردکه باید از اعمال گذشته چشم پوشید وشروع به تأسیس قوانین تازه نمود از این راه می‌توان احترام و اعتبار سابقهٔ دولت و ملت قدیم ایران را در انظار اقوام خارجه و ملل متمدنه و همسایگان مجدداً جلب کرد و این مطلب را در نظر خردمندان مستقیم الادراك چنان واضح و آشکار است که محتاج به هیچ دلیل و برهان نیست . محتمل است بدین وسیله آثار و اسبابی که نیك بختی مملکت را امنیت تواند داد بدست آید که بعدها مأمورین دوائر دولتی‌که از عالی و دانی و بزرگ و کوچك در اعمال و افعالی که در خور درجهٔ مأموریت ایشان است خود را به انقیاد و اطاعت مواد و احکام قانونیه مکلف بدانند و مساوات حقوقیه به عموم اهالی و زیردستان از هر صنف و طایفه داده شود و برای حصول صلاح

حال آنها هر گونه تدبیری که لازم است بکار برند .

و الا به این حال به اشتباه وزراء و درباریان دولت از حیزامکان و قدرت انسان به طور یقین خارج است که بتوان عظمت و اقتدار سلطنت قدیمهٔ ایران را در این دور زمان مجدداً به وسایل نیاکان خود درخارجه و داخلهٔ مملکت نگاهداری و حفظ نمود .

به خاکپای اقدست قسم که ما ایرانیان را توتیای چشم است آنان که عرض وجسارت می‌نماید که ادارهٔ وزارتخانه های حالیه ابداًعیب و نقص ندارد و محتاج به تغییرات نیست حرفی است بی مغز زلالی است تلخ و قولی است نامسموع .

این ناقص فهمان از طفولیت تا امروز به چپاول نمودن اهالی بیچارهٔ ایران معتاد شده‌اند و به همین طورها شرف و مکنت ملت را گرفته به خرقهٔ خز ورشمهٔ طلا داده‌اند و به این حرفها که علما خیرخواه دولت و پادشاه است و ولایت نظم و رعیت آسوده و نوکر دعاگو و قشون حاضر خود را مادام‌العمر از مسئولیت دولت خارج می‌دانند .

اگر دولت وضع قانون و تنظیمات در مملکت مقرر فرماید معلوم خواهد شد که این الفاظ مزخرف در هیچیك از درباریان و ادارات ممالك دول کنستی‌توسیون وزن و قیمتی ندارد الا در نزد دول آسیا اگر دولتهای همسایه مبنای کارشان از روی دستورالعمل‌های وزراء و حکام و مأمورین پلتیکی و سیاسی دولت ایران بود چه تمناها که دولت علیه از آنها نمی‌کرد و قبول نمی‌شد .

و کدام امتیاز بود که خواهشاً به رعایای مملکت ایران نمی‌دادند که مواد آن صرفهٔ ایرانیان نبود . چگونه بی اطلاع مأمورین پولتیکی ایران رابطهٔ سیاسی و تجارتی در مملکت خود جرئت داشتند یا می‌توانستند با دیگران مبادله نمایند .

چون دستورالعمل آنها قانون است که گاهی به اقتضاء وقت مواد آنرا تغییر می‌دهند و در هر سال طبع و در میان آحاد و افراد ملت حتی دهقانان و برزگران و عملجات به توسط اوراق اخبار منتشر می‌شود به این جهت تکالیف و حدود عموم اهالی محدود است و اتصالا جلو می‌روند . دستورالعمل ایرانیان ضمیرمنیر درباریان است که هرچه به مقتضای اراده و میل ایشان باشد صحیح است و الاّ اجوف .

این است که همه روزه عقب می‌نشینند و حقوق حقهٔ خود را مجبوراً در کمال فروتنی و انکسار با خواهش و تمنا با آنها فیصل بدهند . در افواه منتشر است دولت ایران در خیال نظم و ترتیب دوائر دولتی است .

عقلا می‌گویند بدون توضیع قوانین این حرکت مذبوح است . سیاسیون و حکمای عصر به آواز بلند فریاد می‌زنند چون اهالی ایـران از امیر و فقیر قانون را تقلید بـه اروپائیان می‌دانند و رشتهٔ تغییر وتبدیل مأمورین دولت از زمان قدیم در ید اقتدارشخص اول دولت است و اقدامات دولتیان در اصلاح حال اهالی و زیردستان بدون قانون با ترقیات

محیرالعقول این زمانه مطابقت نداشته و ندارد دوام و بقای سلطنت ایران را تنها تشویق برگذشتگان کافی نمی‌دانند وزراء و خیرخواهان دولت نظر بـه تکالیف واجبهٔ خود دو دست دیگر نیز از صاحبان علم و افکار عاریه نموده شروع بـه تأسیس قوانین و تنظیمات نمایند . چون قانون را مضر به حال خود می‌دانند تا جان در تن دارند اقدام به این امر نخواهندکرد در این صورت باید با همسایگان در یك درجهٔکم سلوك و رفتار نمود زیرا این دایگان مهربان تر از مادر و این گرگان مرغابی صفت و این خیراندیشان خانمان برانداز تا دولت مقننه نشود چشم از منافع خود نپوشیده و برای جنبش موشی گربه‌های چند می‌رقصانند و به جهت تشویق در امر سیاست و تجارت به یکدیگر بازیهای رنگارنگ به روی کار می‌آورند ولو آنکه بقدر مکنت انگلیسی‌ها در خزانهٔ دولت لیره موجود باشد و بقدر صنعت‌گران فرانسوی‌ها ارباب صنایع در کارخانه جات و بقدر اهالی چین قشون آزموده و حاضر رکاب و بقدر دول امریکا سفاین زره پوش . . . پس به عهدهٔ مأمورین سیاسی و ملکی است همیشه بر وفق مقتضای عصر واحتیاج زمان رفتار نموده هفته‌ای یك روز به مفاد آیهٔ کریمهٔ وشاورهم فی‌الامر ، به اتفاق یکدیگر از روی حقیقت در تصفیهٔ امور دولت وملت شور نمایند . زیرا از بدیهیات است احکام خداوندی در هردین واضح وآشکار است و حق‌آفتابی است علی‌السویه عالم را روشن و نورانی می‌کند و پوشیدن آن در میان هیچ ملت ممکن نیست و پیرغلام شاید بقدرکفایت از احکام قرآن مجید واحادیث نبوی (ص) اطلاع داشته باشد و شریعت مطهرهٔ اسلام ابداً منافی قوانین عادلانه نیست و خیالاتم هنوز جمع است و آنقدر شعور دارم که قباحت خیانت را نسبت به وجود مقدس پادشاه وولی‌نعمت زادهٔ خود و دین ومذهب خود و وطن و ابناء وطن خود درك نمایم و بفهمم خصوصاً دراین حال‌که از این جهت به جهان دیگر باید بروم و در دیوان عدل‌آفرینندهٔ کاینات خواهم ایستاد . پس به قوت قلب به خداوند صاحب عظمت و جبروت قسم یاد می‌نمایم و خاطر مقدس بندگان اقدس ... اسعدوالا روحنافداه را از پیش‌آمد امور روزگار مطلع می‌نمایم که با این ترقیات فوق‌العادهٔ اروپائیان چندی نخواهد گذشت موقع حال اهالی ایران مقتضی آن خواهد شدکه لابد و لاعلاج دولت ایران در سخت ترین روزگار درعداد دول کنسی توسیون برمی‌آید .

و به اقتضای ملك و مملکت و مناسبت وضع و طبایع مواد قانون را مجری می‌نماید و نتیجهٔ معتنابه حاصل می‌کند این ممالك وسیعه و اهالی و ملل مطبوعه را در اجرای قانون به یك اسم و به یك چشم درتحت بیرق وطن‌پرستی می‌آورد و احکام عادلانهٔ حریت افکار و مساوات حقوقیه را جاری نموده دیگر گوش به سخن های واهـی نمی‌دهد چون پیش آمد کار از آینده خبر می‌دهد لهذا به شخص حضرت اعظم والا روحنافداه واجب و متحتم‌است که قلب مبارك شاهنشاه اسلام را به عرایض صادقانه ازاشتباهات مزورانهٔ درباریان

آگاه نمایند که جد و جهد ایشان برای منافع دو روزهٔ خودشان است نه از برای قوام سلطنت دولت ایران . این فقره از واضحات است که بعدها هیچیك از اقوام و ملل مسلم و غیر مسلم بدون قانون زندگی نمی‌توانند بکنند. وهرگاه خودشان اقدام به نشر قانون ننمایند بطوری که در مادهٔ صربستان و غیرها دیگران دولت عثمانی را با آن قدرتی که داشت مجبور کردند، ما را نیز آسوده نخواهندگذاشت و مجبور خواهندکرد.

و باز قسم به ذات پاك احدیت یاد می‌کنم که وضع قانون هرگز منافی مذهب حقهٔ اسلام نیست و خلل و نقصی به دین و اسلامیان نمی‌رساند بلکه به واسطهٔ اجرای قانون اسلام و اسلامیان به فواید غیر مترقبه نائل می‌شوند و از دستبرد اجانب خلاص و آسوده شده در انظار اهل عالم به عظمت و بزرگی زندگی می‌نمایند .

در این‌حال که بکلی‌از زندگانی‌خود یأس دارد ناگزیر است که برای‌اطلاع کارگزاران آستان مبارك عرایض چند درخصوص علاقهٔ دولت ایران با دولت خارجه اطلاعاً به‌عرض برساند . وضع دولت فرنگ و طریقه‌ای که در این جزء از زمان پیش گرفته اند لایق آن است که در این باب قدری دقت شود .

پیش ازجنگ (۱۸۷۷) مسیحی فیما بین دولتین روس و عثمانی اعتقاد همهٔ ملت‌های متمدنه براین بود که هیئت دول اروپ همه در خیال این هستند که روز به روز اوضاع آسایش ابناء بشر و رفاهیت جهانیان را رونق داده آئین عدالت وحریت وحقانیت را درجهان عمومی کنند . در این اعتقاد قوی داشتیم بر آنکه مدار زندگی و نظم بلاد و آسایش عباد بسته به مرکزهای سیاسیهٔ دربارهای دول‌اروپ است. اهالی فرنگستان بعضی اطوار وآداب دول مشرقیان را به وحشی‌گری و نادانی و بی‌علمی نسبت می‌دهند و وضع دول اروپا را به تربیت ومدنیت و انسانیت می‌شمارند . اگر انصاف را به دقت همراه کنیم خواهیم دید وضع حالیهٔ اروپائیان با حالت وحشیان افریقا فرقی ندارد زیرا که از یك طرف وحشی‌گری نسبت به سابق کم ، بلکه معدوم شده .

لکن ازطرف دیگر وحشیگری بسیار وحشتناکی درمیان دول اروپ شایع و ظاهر شده است .

اگر به حقوق خودشان راضی هستند و مقصودشان رفاه حال عمومی است ، پس چرا این قدرها به قوت جنگ و قهر و استیلای خود می‌افزایند ونام‌آن را حقوق می‌گذارند، و کرورکرور مخلوق خدا را بی‌جهت و به واسطهٔ پیروی و تأسیس به خیالات نفسانیهٔ‌خود فدا می‌کنند . دولت ایران نیز لازم است در حفظ حقوق خود مساعی جمیله به‌کار ببرد و برای خود از دولت خارجه دوستان و یاران معین نماید. دولتین روس و انگلیس حق همسایگی باایران دارند ولی حقد وحسد ایشان به یکدیگر، دولت ایران را به سخت‌ترین حالتی افکنده‌که به جهة حفظ حقوق مجبور به تکلفات مالایطاق شده است .

اولاً ــ با دولت عثمانی و امارت افغانستان بطوری که برادر شریعت و هم مذهب و همسایه هستیم باید متحدالقول باشیم و یگانگی مسلمین را غنیمت بشماریم، هرچند دشمنان مذهب اسلام تا امروز نگذاشته‌اند و به این واسطه اغلب ممالك اسلام را تصاحب نموده اند و تا جان دارند منتهای مواظبت و اهتمام را در تفرقه انداختن ما بین مسلمین به‌عمل خواهند آورد و رسوخ ظاهریه و باطنیه ومعنویه خود را درمنع حصول سرعت اسلامیان به مقصود به‌کار خواهند برد .

افسوس که اسلامیان هنوز در خواب غفلت غنوده اند . خود اسلامیان باید ملتفت نکات شده تعصب و تعند را کنار گذاشته زیاده از این منکوب و مضمحل و مخذول نشوند.

ثانیاً ــ با دولت فرانسه که بعد از امریکائیها و انگلیسها متمول ترین دول روی زمین است و مضرتی به حال ایران ندارد عهدنامهٔ تجارتی و سیاسی مبادله نمایند .کشیدن خطوط راههای آهن و ساختن کارخانجات در داخلهٔ مملکت را به‌آنها واگذار نمایند. غلو همت ملت غیور فرانسه شباهت تامه به اهالی ایران دارد با هر دولتی‌که طرف شده‌اند طالب نیك نامی بوده اند نه تقلب و بدنامی. نزدیك است به واسطهٔ افتتاح بانك در ایران مسکوکات ایران از طلا ونقره بکلی در عوض مال‌التجاره های قلب ومصنوعی فرنگستان ازمیان برود. چندی نمی‌گذرد به واسطهٔ زیادی خرج وکمی دخل دولت محتاج به اولین قرض از اروپائیان خواهد شد .

اگر دولتیان امتیازاتی که به خارجه می‌دهند به فرانسها بدهند ممکن است در سود صد صد و سه و چهار به سهل‌ترین وجهی مبلغ معتنابه از آنها گرفته به مصرف دائر نمودن‌کارخانجات وکشف معادن برسانند، و فرع وجهی‌که گرفته می‌شود از محل عایدی کارخانجات و معادن بدهد .

افسوس درباریان با این وضع‌که دیده می‌شود این قرض را از همسایگان به سخت ترین شروط می‌گیرند بطوری که لکهٔ آن تا انقراض عالم از روی اهالی ایران به هیچ آب و تاب پاك نمی‌شود .

بعداز این استقراض، ایرانیان را زود لازم است‌که درمقابل همسایگان خودرا حفظ و حراست نمایند،کافی نیست‌که تنها به حقوق خودشان متمسك بشوند.

و بگویند زور است بلکه زور تازه و زوری‌که همیشه باعث نصرت و فیروزی ابدی تواند بود ، زوری که امروزه سبب اقتدار و شوکت دول اروپا است و وجههٔ ترقی ایشان شده است.

این فقره ممکن نمی‌شود مگر آنکه تلاش نموده طوایف مختلفه را که در ایران سکنی دارند در خیر و شر وطن عموماً با هم شریك و سهیم نمایند .

شریك و سهیم نمی‌شوند مگر آنکه قلم آزادی بدهند و در نشر معارف و تأسیس

مدارس جد بلیغ نمایند و برای بارآوری درخت مساوات بیشتر از همه چیز واجب است به دوائر دیوانخانه‌های دوائر عدلیه و ملکیه و محلیه نظم درست داده شود که بر طبق قوانینِ عادلانه مال و مکنت جمیع تبعه بلاتفاوت و بدون توفیر وملاحظه مصون از تعرض داخله و خارجه باشد .

آن وقت خود دولت در دائر نمودن بانك و ایجاد کارخانجات و کشیدن خطوط راههای آهن از مکنت و ثروت اهالی وطن محتاج به دیگران نخواهد شد .

این مسائل از مقتضیاتی است که جد و جهدهای بلاتأخیر لازم دارد .

یقین دارد اکثری به روح پیرغلام لعنت خواهند فرستادکه دشمن اسلام و اسلامیان بوده‌ام ، این غلام به‌هیچ وجه از آنها شکایت ندارد،ایران و ایرانیان را به آنها گذاشتم وگذشتم، چون عرایضم را نمی‌فهمند و خیالاتم را درك نمی‌کنندآنچه می‌خواهند بگویند .

اعقاب و اخلاف ماها در زمان آینده خواهند فهمید که ایشان مسلمان بوده‌اند یا من‌که در ترقی ابنای وطن مثل شهداء فی سبیل‌الله مادام‌العمر جهاد می‌کردم که اقتدار و عظمت اسلام و اسلامیان را بدین وسایط نگذارم پامال شود . حال ازآستان اقدست مسئلت می‌نمایم به‌عرایض بی‌غرضانهٔ این‌پیرغلام عطف نظر بنمایند، نزدیك است روح خود را تقدیم درگاه احدیت نموده به فرمان (یا ایها النفس‌المطئنة ارجعی الی ربك) سرافراز آمده‌از این عالم فانی بدون تأسف و ندامت اعمال ناشایسته درگذرد . (۱۳۰۶)

نام نیك مرحوم مستشارالدوله به واسطهٔ این مکتوب تا ابد باقی است .

آقا میرزا محمود اصفهانی

دیگر از اشخاص وطن دوست که از آغاز مشروطیت ایران از بذل مال و جان در این مشروع مقدس دریغ نفرمود و در مجامع سری و علنی در مقام بیداری ایرانیان و بسط بساط معدلت بذل جهد فرمود جناب آقامیرزا محمود اصفهانی است که در تاریخ مشروطیت ایران در هرموقع نام نامی و اسم سامی او مذکور است و زحمات و اقداماتش ثبت تواریخ و تا ابد ذکر خیرش در مجامع انسانیت بخوبی مذکور است و ما در این مقام بطور فهرست اشاره به شرح زندگانی این فدائی وطن می‌نمائیم تا در موقع خود اعمالش نیز مشروحاً بیاید .

آقامیرزا محمود اصفهانی خلف مرحوم آقامیرزا احمد اصفهانی در ماه ذی‌القعدهٔ سال ۱۲۷۴ متولد گردید دو سال که بر او گذشت پدرش مرحوم شد ۱۲۷۶ . جد و جده پرستاری و حضانت او را نمودند تا در سال ۱۲۸۱ جدش نیز مرحوم گردید . حضانت و پرستاری او منحصر به جده‌اش گردید. درسن ده سالگی او را به مکتب بردند، چون صباحت منظر و وجاهت را دارا بود و حال مکاتیب و مدارس سابقه نیز مغشوش بود لذا تحصیلات را به آخر نرسانیده به ادارهٔ تجارت وارد گردید .

در سال ۱۲۹۰ جدهٔ او نیز فوت شده لذا برای ضرورت متأهل گردید در آن زمان ظل‌السلطان از فارس معزول و به حکومت اصفهان منصوب گردید .

چون در حکومت او احدی مالك جان و مال و ناموس نبود به همان ملاحظه که از تحصیل منصرف گردید از توطن اصفهان نیز منصرف شده یعنی پس از اطلاع بر حکومت ظل‌السلطان و قبل از ورودش به اصفهان مشارالیه برای خویش و ناموسش از اصفهان مرعوباً به تبریز فرار نموده و در تبریز از سال ۱۲۹۱ مشغول تجارت اسلامبول و داخلهٔ ایران بود تا در سال ۱۳۰۶ در تبریز باکمال اعتبار و معروفیت به تجارت عمده و بزرگ اشتغال

داشته و به اندازه‌ای هم‌که در آن زمان معتنابه بود ثروت معتدبه به هم بست .

در سال ۱۳۰۶ قطع علاقه از تبریز نموده به دارالخلافهٔ طهران رو آورده درسال ۱۳۱۱ مسافرت به طرف روسیه نموده با اینکه روسیه نسبت به اروپا و اهالیش وحشی بودند ولی نسبت به ایران مملکتی قانونی بود و اهالیش تا یك اندازه بیدار وتمدن‌خواه، این بود که مشارالیه به عزم خدمت به وطن پس از ملاقات جمعی از هواخواهان عدالت که منجمله مرحوم آقاسید جمال‌الدین اسدآبادی بود به ایران معاودت نمود در طهران قدری توقف فرموده تاب و توان دیدن بعض چیزها را در خود ندید خصوص تمهید مقدمات ناصرالدین شاه برای جشن قرن خود خبر از امور موحشه می‌داد و مشارالیه مسبوق بود که حریت خواهان عوالم انسانیت و مجذوبین حریت و آزادی نخواهند گذارد که قرن ناصرالدین شاه برحسب میلش انجام گیرد لذا از طهران به قزوین مهاجرت نمود و در آنجا صدای تیر اول فدائی ایران مرحوم میرزا رضا را شنید مجدداً به طهران آمده وچون عقیم و بلاعقب بود چند نفر از اولاد یتیم را به فرزندی قبول و متحمل مخارج تربیت آنان گردیده در این اثنا مریض شده و به حکم طبیب، امام زاده قاسم راکه یکی از دهات ییلاقی شمیران بود برای توقف موقتی اختیار نمود و در آنجا خوشبختانه به معاشرت و مودت مرحوم آقامیرزاحسین مدعو و متخلص به قطب که مردی فاضل و عالم و حکیم و فقیر و سالك بود موفق آمده و برای بیداری هموطنان و طرق بیداری هموطنان نقشه‌ها می‌کشیدند و دروس مرحوم سیدجمال‌الدین را مذاکره می‌نمودند پس ازآنکه به شهر طهران معاودت نمود واقعهٔ تجار و مسیو نوز پیش آمد با اینکه مشارالیه مریض بود با تجار مساعدت نموده به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده گردید در بین تجار فقط مشارالیه و حاج محمدعلی شال فروش و یکی دیگر از آنها نتیجه را مسبوق بودند و می‌دانستند که مسئلهٔ گمرك و نوز بهانه است ولی سایرین کورکورانه حرکت می‌کردند .

مجملاً نزدیك بود که مقاصد سری خود را پیش ببرند و درس خود را تکمیل کنند که حاج محمداسمعیل مغازه مخالفت و مناقضت نمود .

و سعدالدوله وزیر تجارت هم از طرف محمدعلی میرزا ولیعهدکه درآن وقت به عزم نیابت سلطنت در طهران بود تجار را به شهر آورده و درآن هنگام مسافرت مظفرالدین شاه به فرنگستان پیش آمد تاآنکه واقعهٔ قند و چوب‌خوردن آقاسیدهاشم قندی روی داد. در شب آن روز جناب آقامیرزا محمود با عده‌ای از تجار و چند نفری از اجزاء انجمن مخفی تا صبح در گردش و برای حرکت دادن آقایان در تلاش بودند تا بالاخره آقایان را به حضرت عبدالعظیم چپانیده و در آنجا آنان را متحصن وانمودکردند .

حاج محمدتقی معروف به بنکدار و یا معروف به سفارتی با برادر خود حاج محمد حسن از طرف تجار وکیل خرج‌آقایان بودند تا دستخط انعقاد عدالتخانه را صادر کردند.

از آن وقت شخص شخیص آقامیرزا محمود به انجمنهای متعدده وارد گردید در چند انجمن باشخص نگارنده معاهد و متحد و هم قسم بود، خدمات نمایان درآن انجمنها نمود.

در واقعهٔ مسجد جامع که آقایان به بلدهٔ قم مهاجرت نموده و علی‌الظاهر عین‌الدوله غالب و ملت مغلوب، اول کسی که قد مردانگی را راست و علم نموده، مقدمات تحصن به سفارت‌خانهٔ انگلیس را فراهم‌کرد مشارالیه بود با چندنفری و حاج محمدتقی بنکدار.

و حاج محمدتقی بنکدار در تمام این زحمات هیچ مقصودی نداشت جز قانونیت و مشروطیت و حریت نوع خود و از بذل مال به هیچ وجه مضایقه نکرد تا اینکه به مقصود نایل آمده و با سلسلهٔ جلیلهٔ تجار ایستادگی نمود تا دستخط مشروطیت را صادر نموده و مهاجرین قم را وارد کردند.

و از طرف تجار پول معتدبه جمع‌آوری نموده مخارج گزاف مدت تحصن را که حاج محمدتقی متحمل شده بود تا دینارآخر دادند و مخارج مهاجرین را نیزدادند بلکه تا یك اندازه اجرت‌المثل زحمات بعضی را دادندکه بعد از این‌آنها بر ملت‌امتنانی‌وارد نیاورند و از این جهت خاطر ملت را آسوده داشتند.

زمانی که شروع به انتخاب وکلای مجلس شده برای دادن تعرفه و گرفتن رأی و نظارت انتخاب پیوسته مشغول خدمت بود و آنی راحت نبود.

در این اثناء از طرف تجار به نمایندگی ملت و وکالت مجلس مقدس شورای ملی منتخب و برقرار گردیدند.

درمدت وکالت چه بسیار صدمات برایشان واردآمدکه تاریخ بیداری حاوی‌آن است. در آن وقت انجمنهای علنی‌که بالغ بر صد و بیست انجمن بود در طهران تشکیل یافت که اکثر آنها به تحریك مستبدین و محمدعلی میرزا دایر و منعقد گردید و همگی تیشه به ریشهٔ خود و مملکت می‌زدند الا معدودی ازآنها که خدمتشان خالص و منزه و یا ساده و صرف تقلید بود.

از جمله انجمن‌های معتبر انجمن اصفهان بود که بدواً به اهتمام و مساعی جناب حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی منعقد و دایر گردید و بعداز چند ماهی جناب آقا میرزا محمود به مدیری آن منتخب گردید که با شغل وکالت مجلس و عضویت در مجامع سری او را مجبور به قبول‌کردن مدیری آن کرده بودند و مکان این انجمن را نیز در خانهٔ مسکونی ایشان قرار دادند. در جشن مولود محمدعلی میرزا چون اندك همراهی ازطرف او ظاهر شد عقلا چنین صلاح دیدندکه از طرف ملت هم با حسن وجهی تلافی شود.

لذا از طرف مجلس مقدس تأکید شد که انجمن‌ها جشن را شایان و عالی بگیرند از آن جمله انجمن اصفهان محض امتثال و اطاعت از اوامر مجلس مقدس دو شب راجشنی بس عالی گرفتندکه زیاده از دو هزار تومان مخارج آن دو شب را جناب آقامیرزامحمود

متحمل شد فقط دویست تومان از طرف اعضاء انجمن همراهی شد .

پس از اینکه به امر محمدعلی میرزا مجلس و مسجد و معبد مسلمانان را به توپ بستند و کردند آنچه کردند . همان روزی که خانهٔ جناب ظهیرالدوله را به توپ بستند و متجاوز از بیست هزار تومان اثاثیه‌اش را به غارت بردند محمدعلی میرزا حکم کرد انجمن اصفهان و بعض انجمن های دیگر را نیز به توپ خراب کنند و مشارالیه را نیز گرفتار نمایند که اقبال‌الدوله به‌خواهش حاج عبدالمحمود بانکی که منتهای دوستی را با او داشت توسط و شفاعت نمود لذا محمدعلی میرزا او را معفو داشته تا مدت سه چهار ماه آقامیرزا محمود در مجامع سری کار می‌کرد. با اینکه نهایت دقت را در کتمان و اخفاء داشتند و ساعی بودند که کسی واقف نشود باز به محمدعلی میرزا راپورت دادند، حکم به دستگیری و چوب زدن و تبعید او نمود .

به مأموریت مفاخرالملك که رئیس تجارت بود در این موقع حاج محمداسمعیل مغازه به ملاحظهٔ نوعیت توسط نموده و رفع شر وصدمه از او کرد یعنی ضمانت کرد که آقامیرزا محمود در هیچ مجمعی پا نگذارد .

(بندهٔ نگارنده را هم با آنکه مرحوم نظام‌السلطنه و جناب حشمت‌الدوله از من توسط کرده و دستخط عفو خصوصی صادر نمودند برای همین انجمن مخفی که جناب آقامیرزا محمود را مقصر کرد مأخوذ داشته لیکن ازآنجائی که عدو شود سبب خیر اگرخدا خواهد، شیخ حسن سنگلجی به محمدعلی میرزا گفت ناظم‌الاسلام درکوکب دری نوشته‌است (امام موهوم به‌درد نمی‌خورد) واین عبارت کفر است باید او را به‌این‌جهت به‌قتل رسانید محمدعلی میرزا هم مستمسك کرد این عبارت موهوم را ، نگارنده در جواب آنها گفت اگر این عبارت در کوکب دری باشد خون من هدر است لذا حکم شدکه روزنامهٔ کوکب دری را از اول تا به‌آخر بخوانند، سه شبانه روز شیخ مزبور را با ملامحمد آملی و اجزاء حاج شیخ فضل‌الله در مقام فحص برآمده چیزی ندیدند، شیخ‌الممالك قمی به آنها گفته بود این عبارت در روزنامهٔ کلید سعادت است نه کوکب دری و نویسنده ومدیر آن شخص‌افغانی است که در مقام اجتهاد در اصول دین می‌گوید خدا و رسول و ولی را باید از روی دلیل و یقین بشناسند نه از طریق وهم «کلما میزتموه باوهاکم فهومخلوق مردودالیکم» به‌هرجهت چون دیدند مستمسکی ندارد جز ورود به اجتماعات و مجامع، لذا پس ازگرفتن التزام و توسط بعضی از تقصیرم گذشتند) .

مجملاً ضمانت و توسط حاج محمداسمعیل قبول شد مشارالیه از این مهلکه رهائی جست و با مفاخرالملك ظاهرسازی نموده غالب ایام در مجلس محاکمات تجارتی حاضر می‌شده و با آقامیرزاکریم‌خان علی‌آبادی خلف مرحوم میرزامحمدحسین وزیر در محاکمات خیلی به درد می‌خوردند و مشروطه‌خواهان که به چنگال مفاخرالملك می‌افتادند به تدابیر

عملیه رفع شر او را از آنها می‌نمودند . شبها هر دو به کار و مسلك قدیم خود مشغول بودند یعنی هم‌مسلکان خود را جلب و برای نجات وطن و رفع استبداد و قوت مشروطه و چاره جوئی بود و ما خدمات آقامیرزاکریم‌خان را در موقع خود شرح داده و ان‌شاءالله خواهد آمد .

باری رفته رفته اجتماعات فراهم و جمعیت هم مسلکان مشارالیه در مدت قلیل بالغ بر هزار نفر گردید که چهارصد نفر از وجوه علماء و تجار و کسبه معاهد و متفق‌الرأی شدند که در ۲ ذی‌الحجة ۱۳۲۶ به دو نقطه و دو مکان تحصن بجویند و حقوق ملت را تقاضا نمایند حزب دولتیها خبردار شده ، عزم کردند که جناب صدرالعلماء را تلف ویا به طرفی منفی و مبعد دارند. لذا مقصود را پیش انداخته در۲۷ ذی‌القعده دویست وپنجاه نفر به سفارتخانهٔ عثمانی و یکصد و پنجاه نفر به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم متحصن و پناهنده شدندکه در تاریخ بیداری مشروحاً اعمال و افعال همگی‌آنها مذکور، اگرچه صدمات و زحمات فوق‌الطاقه بر متحصنین واردآوردند از قتل و تخویف و بستن‌آب ونان به‌روی آنان و شبها به قتل آنان اقدام نمودن لیکن به حدی این تحصن مفید افتاد که مافوق‌آن متصور نیست،کمر محمدعلی میرزا را این تحصن شکست،آذربایجانی‌ها را این تحصن قوت داد بلکه نجات اهالی ایران را این تحصن بیدارکرد، سپهدار و سردار اسعد را این تحصن به طهران آورد .

مجملاً نجات ایران را این تحصن باعث شد چه بسیار از نکات سیاسی و پولتیکی در تحت این‌کلمهٔ تحصن مستتر است .

بعضی از سیاسیون واقف به پولتیك روس و انگلیس و آلمان و عثمانی می‌گویند خدمات جنابان صدرالعلماء و امام جمعه به اسلام و ایران بیش از همه است چه این دونفر و آنانیکه به سفارتخانهٔ عثمانی پناهنده شدند اولاً یك اتحاد اسلامی را باعث شدند که سالها عقلا منتظر آن بودند و ثانیاً جلب نمودند یك قوهٔ بزرگ و یك رقیب سیاسی را به طرف ایران ، به‌هرجهت فواید و منافع این دو تحصن را احدی منکر نیست.چه پس‌از توپ بستن به مجلس دو امر باعث اعادهٔ مشروطیت گردید . یکی قیام برادران‌آذربایجانی و دیگر تحصن به سفارتخانهٔ دولت عثمانی و زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم‌که این دو سبب شد از برای آنچه بعد به ظهور رسید و سبب این تحصن جناب آقامیرزا محمود و چند نفر از اقران و امثال ایشان بودند که اس اساس آنها اشخاصی هستند که اسامی آنها از این قرار است :

صدرالعلماء ، امامزاده ، حاج شیخ عبدالحسین‌کنی ، آقا سیدمهدی طباطبائی،حاج سید محمد صراف، حاج علی شال فروش ، حاج ندیم باشی تربتی ، حاج میرزاحسن‌کاشانی، آقامیرزا ابوالقاسم خان ، آقامیرزا محمد ارباب ، حاج وکیل‌الرعایا همدانی، آقامیرزا

محمود اصفهانی .

زحمات متحصنین سفارتخانه و حل و عقد امور به این جماعت بود و زحمات عمده و مخاطرات یقینیه برای قوهٔ عاملهٔ این کمیسیون که چهارنفر بودند بود .

و آن چهار نفر مستعان‌الملك و حاج ندیم باشی و آقا میرزا محمود و آقا میرزا ابوالقاسم خان بودند و از کار خسته نشدند تا به مقاصد ملیهٔ خود نایل آمدند. پس‌ازآنکه محمدعلی میرزا از سلطنت خلع شد و مجلس عالی عضدالملك را به نیابت سلطنت منصوب نمودند ، جناب آقامیرزا محمود اصفهانی از کار کناره نکرد، با عده‌ای از هواخواهان ترقی به این خیال افتادندکه یك بلای بزرگی‌که همه وقت مانع ترقی نوع بشراست ودر بین ایرانیان شایع از بین مردم بردارند و این مانع مسئلهٔ تریاك بود لذا در مقام منع و تحدید تریاك برآمده و به این تدبیر دو ثلث از اهل ایران را که مبتلای این مرض بودند جداً مانع شده نظمیه هم بخوبی این مسئله را تعقیب نمود و نزدیك بود خیال تریاك از سر گرفتاران به این مرض بیرون رودکه مسئله تغییرکرد و باز تا یك اندازه فرق‌کلی حاصل شد . یعنی برحسب تخمین از عدهٔ مردمی‌که گرفتارکشیدن تریاك بودند دوثلث ترك این عمل را کردند .

پس از آن مشارالیه شرکت متفقه را تأسیس و امروز از این راه خدمت بزرگی به مشروطیت نمود چه به‌واسطهٔ کمی نان مستبدین و مفسدین را بهانه دست‌آمد عوام‌کالانعام را محرك شده که کمی نان برای مشروطیت است یك دفعه قلوب عوام ازمشروطیت منصرف شده عده‌ای از اشخاص باغرض یا بی‌علم که در ادارات وارد شده‌اند چشم از وخامت بعض اعمال پوشیده اقدام به حرکاتی‌کردندکه این خیال عوام را تقویت و تأییدکرد تا به‌جائی کشیده و منجر گردیدکه دفعةً عموم را از مشروطیت مأیوس و نتایج مشروطیت را که چندی دیگر منتظر بودند آنی متوقف گردیدند، پرده بالا رفت بحران‌کابینه وزراء هم یك‌اندازه فرصتی به‌دست عوام و زنان داد در بین این اتفاقات شرکت متفقه به‌کار خویش مشغول بود از یك طرف‌کابینه اصلاح از طرف دیگر امر نان به سردار محیی معزالسلطان تفویض شد و از یك طرف وکلاء ملت ملتفت شده در مقام جلوگیری برآمده شرکت متفقه هم‌کار خود را منحصر به ورود جنس نمود تا اینکه بهانه‌ای که دست دشمن افتاده بود بی‌اصل گردید .

در واقع می‌توان این خدمت اندك شرکت متفقه را که جزئی خدمتی است به ملت از خدمات بزرگ تصور کرد ، چه مردمان جاهل را مقصودی از مشروطیت جز فراغت حال و آسودگی شکمشان نخواهد بود و نتایج مشروطیت را گویا منحصر به ارزانی و فراوانی نان و گوشت می‌دانندکه بحمدالله به این منظورشان هم رسیده و نانشان را تهیه کردند .

پس ما وجود اشخاص‌کافی بی‌غرض را همه وقت باید مغتنم دانیم. وچون اقدامات و زحمات جناب‌آقامیرزامحمود اصفهانی درهرموقعی درتاریخ مضبوط وثبت است.لذا دراین موقع به همین قدر اکتفاء نموده و نیز گوئیم مشارالیه در واقع بلاعقب نماند و خداوند بهتر از اولاد که بقاء نام نیك است برای ایشان پاینده و باقی‌گذارد .

(نام نیکو گر بماند زآدمی　　　به کزو ماند سرای زرنگار)

خلاق‌المعانی سلطان‌المحققین

حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی

دیگر از اشخاص بزرگ که در تأسیس اساس مشروطیت مجاهدت فرموده بلکه اولین مؤسس این اساس است و ازبذل مال و جان در این مقصود مقدس دریغ وخودداری نفرمود جناب مستطاب ثقة‌الاسلام خلاق‌المعانی سلطان‌المحققین حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی‌است که یکی ازناطقین بزرگ و واعظین سترگ به شمار است. و ماشرح خدمات این عالم بصیر را درهرموردی از تاریخ بیداری مشروحاً ذکر کرده‌ایم لیکن دراین مقام که حالات رجالیه را درج می‌نمائیم فهرست حالات این واعظ علیم را از آقازادهٔ ایشان جناب مستطاب شریعتمدار آقا شیخ محمد علی سلمه الله تقاضا نموده تا اینکه بر من نگارنده منت گذارده مجملی از حالات والد ماجدشان را روی کاغذ آورده و چون آنچه مرقوم فرموده است مطابق و موافق بامعلومات نگارنده‌است لذا تیمناً و تبرکاً زیب صحایف تاریخ خود نموده و بدون تصرف در انشاء آن به درج آن پرداخته آنچه را که خود علاوه دانیم یا ضمیمهٔ آن ساخته یا به ذکر در متن تاریخ اکتفا و آن مجمل را مبین خواهیم داشت.درجواب نگارنده مرقوم داشته :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

خدمت ذیشرافت نگارندهٔ تاریخ بیداری ایران مصباح‌الظلام ملاذالانام ناظم‌الاسلام دامت افضاله‌العالی زحمت عرض می‌دهم در خصوص یادداشت مجملی ازحالات و مختصری از خدمات بندگان آقای خدایگانی والد ماجد مد ظله‌العالی دستوری خواسته بودید اینک به طریق اختصار اظهار می‌داریم .

جد داعی‌العالم النبیل والمجتهدالجلیل محمد اسمعیل بن عبدالعظیم بن محمد باقر رحمهم‌الله تعالی‌است مولد و مسکن‌آن طهران (کان رجلاً عابداً ورعاً عالماً عاملاً مجتهداً)

در عنفوان شباب از اکثر علوم کامیاب بود و پس از تکمیل مقدمات علمیه درمقام تحصیل علوم عالیه برآمده و بقدرالطاقة والقوة البشریه در حل غوامض مسائل حلال و حرام و معضلات حکمت وکلام کوشیده و مدتی از تحقیقات کافیه و تدقیقات شافیه افتخارالمجتهدین مرحوم آقا سید ابراهیم قزوینی صاحب ضوابطالاصول درك فیوضات کامله نموده و به اقصی مرتبهٔ قوهٔ مستنبطهٔ اجتهادیهٔ درکمال قدس نائل گردید و بعد از مراجعت بهطهران در مدرسهٔ صدر روزها اشتغال به تدریس احکام شرعیه وکتب فقهیه داشته و حوزهٔ علمیه درآن ازمنه از انفاس قدسیهاش فوائد کثیره و نتایج وفیره بهرهمند میگردیدند تا درسنهٔ (۱۲۷۷) به واسطهٔ مرض عام وبا داعی حق را لبیك گفته و در ایوان شمالی سرقبرآقا مدفون گردید رحمةالله علیه . ولی شجرهٔ وجودش را چهار ثمرهٔ طیبه بود . ثمرهٔ اولی ثقةالمحدثین و قبلةالمسلمین الحاج ملامحمدباقرالواعظ اعلیالله مقامه میباشد که درسنهٔ(۱۲۵۵) دردارالخلافهٔ طهران متولد گردید . و شخصاً کریمالنفس حسنالصحبة طلیقاللسان فصیحالبیان بود و تمام عمر خود را در ترویج احکام و تشیید اسلام صرف کرده لیلاً و نهاراً سراً و جهاراً سفراً و حضراً قلماً و قدماً در تفسیر آیات الهیه و تعبیر کلمات نبویه کوشیده بعلاوه کتب عدیده تألیف و تصنیف فرموده منها (جنةالنعیم) فی احوال سیدنا عبدالعظیم . منها (خصایص الفاطمیه) .

و در سنهٔ ۱۳۱۳ در مشهد سلطان سریرارتضاعلی بن موسیالرضا (ع) به مرض استسقاء از دارفانی به سرای باقی شتافت . و در بقعهٔ شیخ مشیخه اثنی عشریه شیخ بهائی قدس سره مدفون گردید .

نمرهٔ ثانیه ــ ذخرالشریعة و فخرالشیعةالعلم الازهر الشیخ محمدجعفر علیهالرحمةالله الاکبر میباشد که در سنهٔ ۱۲۵۷ متولد شده و صاحب مقامات عالیه و درجات سامیه در علوم عقلیه و نقلیه بوده است چنانچه در کتاب عرجهالاحمدیة الی حضرةالاحدیة که از مؤلفات آن مرحوم است از مراتب علمیه و شئونات عملیهاش حکایت مینماید و در سنهٔ ۱۲۹۴ به مرض سل در طهران روح پر فتوحش به جنان واصل و در جوار اقدس امیرمؤمنان مدفون گردید .

نمرهٔ ثالثه ــ ملاذالمحدثین الحاج شیخ آقا بزرگ نظامالواعظین دام بقاه میباشد که درسنهٔ ۱۲۶۹ درطهران متولد گردیده در تخلق به اخلاق نبویه معروف و در تأدب به آداب شرعیه موصوف است .

نمرهٔ رابعه ــ جناب مروج الاحکام و مشیدالاسلام و مؤسس المشروطه بینالانام ملاذالمتکلمین خلاقالمعانی الوالد الاوحد الحاج شیخ محمدسلطانالمحققین دامت افاضاته میباشدکه در طهران در سنهٔ۱۲۷۱متولد شده و جوهر وجود شریف خود را در اول جوانی از تحصیل علوم ادبیت و عربیت فلسفه و حکمت به سرحد کمال رسانیده و در مدت شش

سال در دارالولایه نجف اشرف علی مشرفها الف سلام و تحف به تحصیل فقه و اصول مشغول بوده و در سنهٔ ۱۲۹۷ در شیراز به منصب وعظ و موعظت نصح و نصیحت سرافراز گشته و در مدت هفت سال تمام به ترویج اسلام و تکمیل نفوس ناقصه انام قیام فرموده تا تبریز اقران و سرآمد اهل زمان آن سامان گردید و بعد از تشرف به آستان ملایك پاسبان سلطان سریر ارتضا اعلیحضرت علی‌بن موسی‌الرضا (ع) علیهما السلام علماء اعلام اصفهان مقدم شریفش را مغتنم شمرده و اسباب توطن را فراهم آوردند مدت نه سال در اغلب مساجد جامعه و مجامع عامه لیلاً و نهاراً اشتغال به ترویج اسلام و تشیید احکام و تشویق خواص و عوام برآمده با وجود کثرت دعاة و واعظین رغبت فوق‌العاده مکلفین به مواعظ و نصایح آن برهان‌المتکلمین بود و در سنهٔ ۱۳۰۳ خلاق عالم و مصور بنی آدم این بنده محمد علی‌الملقب به بیان‌المحققین را به این پدرمهربان مرحمت فرموده ودرسنهٔ ۱۳۱۲ ایضاً بعداز تشرف به زیارت عتبهٔ سنیه و بقعهٔ رضویه علی ساکنها الف سلام و تحیة برحسب امر مطاع عم اکرم الحاج ملامحمد باقرالواعظ طاب ثراه رحل‌اقامت در مسقط‌الرأس‌خود که دارالخلافه است انداخته و آیهٔ (ان الذی فرض علیك‌القرآن لرادك الی معاد) را نصب‌العین نموده بلی (حب‌الوطن من‌الایمان) اگرچه (این وطن مصر و عراق و شام نیست ــ این وطن شهری است کو را نام نیست) در این مدت شانزده سال توطن طهران جوهر نفس قدسی خود را بذل در ابلاغ از احکام دین حضرت سیدالمرسلین و تنبیه غافلین و تحریص مسلمین به پوشیدن لباس و منسوجات ایرانیین و درمعابد و مساجد معظمه و محافل مکرمه درکمال آزادی و حریت از امر به‌معروف و نهی از منکر تغافل نورزیده و طوری محبوبیت بین خواص و عوام پیدا نموده که انذار و ابشار و پند و اندرز و امر و نهی و آنچه ازآن ناحیه صادر می‌شد معمول و مطاع در موقع اجرا می‌گذاردند چنانچه اگر توجه قلوب ملت را بخواهند به میزان بسنجند از این فقره معلوم می‌گردد که در اواخر شهر رمضان هزار و سیصد و بیست و سه برمنبر مسجد مرحوم حجةالاسلام والمسلمین الحاج میرزامحمدحسن آشتیانی طاب ثراه به‌جهة قرب جوار فرمودندکیفیت خلاف شرع بودن عمارت‌کردن در گورستان مسلمین و نبش قبور مؤمنین و نقل ابدان و خورد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه وتأسیس اساس بانك استقراضی روسی در این محوطه و ترویج خارجه وتشیید کسب ربا و تضعیف داخله واعانت به‌اثم و نصرت‌کفر به‌این رسم و اسم بیان نمودند باوجودی که طریق ممانعت آن عمارت را به‌عرض عریضهٔ حضور اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه زیدغفرانه موکول داشته و ضمناً اصلاح این امر خطیر را از حضرتش استدعا نمایند وملت به‌خودی خود اقدام در انهدام آن بنا ننمایند تاتشکیل فساد و تولید فتنه و افساد نشود و منجر به زحمت نگردد چون از منبر به زیرآمدند مستمعین و مستمعات در مدت دوساعت به قسمی در اقدام انعدام آن آثار مشئومه برآمدند و تمام‌آجرها و آلات بنائی را به یغما

برده گویا هیچ وقت در آن مکان بنائی نشده بود اگرچه روز جمعهٔ قبل حضرت حجةالاسلام آقای حاجی شیخ مرتضی مدظله‌العالی در منبر مسجد مزبور مذاکره ازحرمت این عمارت بانك استقراض مسطور فرمودند لیکن ظهور هیجان مسلمانان در خرابی آن بنیان ازبیان سحر اقتران این پدر مهربان گردیده و این محبوبیت در قلوب امت اسباب زحمت و تأسیس عداوت فروشندگان آن زمین و حامیان حوزهٔ مستبدین خصوصاً شخص عین‌الدوله گردید زیراکه آن سلطان عادل وملك باذل مرحوم مظفرالدین شاه بعد از تفتیش و غوررسی برحقانیت ملت حکم فرمودند عین‌الدوله خسارات رعیت خارجه که مدیر این بانك بود از طرف دولت متحمل گردد و شخص عین‌الدوله به واسطهٔ این خسارت در مقام اذیت بود، اما انتظار وقت می‌کشید تا زمانی‌که حجج اسلام و علماء اعلام طهران کثرالله‌امثالهم به واسطهٔ تعدیات مسیو نوز بلژیکی وزیر ادارهٔ گمرکات و تحکمات ظالمانهٔ فوق‌العادهٔ عین‌الدوله و اذیت های دل بخواهانه و مستبدانهٔ علاءالدوله پناهنده به حضرت شاهزاده عبدالعظیم علیه‌السلام والتکریم شدند و شخصی که ناحیهٔ حجج‌المسلمین و حوزهٔ مظلومین را معمور نمود و جلب جمعیت فرمود و قریب چهل روز متوالیاً در بقعه و صحن و مسجد حضرت عبدالعظیم منبر رفت و به مقتضای وقت در هر روز آیهٔ کریمه‌ای عنوان کرد و ذم ظلم و نفاق و فساد و جور و استبداد و مدح عدل و داد و اتفاق اقتصاد می‌کرد بلکه معنی‌مشروطیت را گوشزد عباد و منتشر در بلاد نمود و جمعیت مستمعین و متحصنین زاویهٔ مقدسه را روز به روز زیادکرد بطوری‌که نبود خانه‌ای درطهران و مضافات آن مگر اقلاً یك نفر به جهة حمایت خود را جزو آن جمعیت قرار می‌دادند و به قسمی بیانات مضجعه وکلمات موجعه از ایحائات الهیه تقریر می‌کردکه ذکور و اناث به صدای واحد و ضجهٔ واحده از ناله و ندبه، جو هوای دارالخلافه را مشحون و هرچه مستبدین محض خیالات مستبدانهٔ فاسده برقوای حربیه تخریب‌کریاس عدالت و اساس سیاست می‌افزودند، این ناطق ملیح و متکلم وحده فصیح جز اظهار مظلومیت به قانون شریعه و استغاثه و اغاثه صحبتی نمی‌داشت و جواهر بیانات خویش را آلوده به‌کدورات دشنام و غیره نمی‌نمود و در اواخر ایام تحصن علماء عاملین بطوری برهان‌الناطقین صحبت داشت که حضرات حجة الاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر علماء ربانی مد ظلهم‌العالی متحدالقول از جانب سنی‌الجوانب ولی عصر و حجة دهر امام زمان علیه سلام‌الله المنان لقب خلاق‌المعانی به سلطان‌المحققین مرحمت کردند. بطوری بیان سحر اقتران جلب قوت نمود و خاطرمبارك پادشاه را عطوف گردانیدکه رجال دولت درکمال منت اسباب راحت رعیت رافراهم‌آورده برطبق مسئول و متمنیات نافعهٔ ملیه دستخط انجم نقط عز صدور یافته مقضی‌المرام محترماً معززاً به اوطان مألوفه مراجعت نمودند. وچون هرروز خفیه نویسها درحضرت عبدالعظیم علیه‌السلام در مجمع مستمعین مطالب منبریهٔ آن قبلةالواعظین را به مرکز اطلاع می‌دادند

و تزاید اجتماعات فوق‌العاده را در اوقات موعظه اخبار می‌کردند و معتقد مستبدین گردید که عمدهٔ اسباب آن جماعات کثیره به‌کلمات بلیغهٔ این هادی ملت است بر عداوت سابقه افزودند و مترصد وقت اذیت بودند، تاآنکه به صواب‌دید بعضی خائنین رجال دولت وملت برای انصراف عموم رعیت و توهین و اخافهٔ نواب عام حضرت حجت علیه‌السلام رأی چنین دادند که از هر اداره و صنف و طبقه شخصی‌که مشارالیه است مأخوذ شده و تبعید گردد، تادیگران عبرت گرفته در زاویهٔ خمود تواری پذیرند و دست از خیالات عاقلانه وعادلانه بردارند و ظلمت ظلم و استبداد را به حال خود گذارند و اهل وطن عزیز را بیدار وهوشیار به حقوق خود نگردانند . لهذا به مرور ایام از هر صنف فردی را جلب و تبعید نمودند و اما به جهت اسکات حجج اسلامیه و اخافهٔ علماء و فقها و حوزهٔ علمیه که روحانیون می‌باشند آراء خسیسه و افکار خبیثهٔ خودسرانه متفق گردید و براخذ و جلب این علم اسلام وواعظ انام و بعد از مأخوذیت در مقام شتم و ضرب و اذیت وتبعید برآیند. مقدمة در شوارع و طرق وسربازخانه‌ها چاتمهٔ سرباز را زیاد نمودند، خصوصاً در اطراف محلهٔ سرچشمه و سرتخت که خانهٔ ما واقع است درآن، و از دو ساعت از شب گذشته اغلب خلق را محبوس می‌نمودند و رعیت را به زحمت می‌انداختند و بعضی از دوستان کیفیت مأخوذیت حضرت والد را محرمانه اطلاع می‌دادند، جواب می‌فرمودند خیانتی به شریعت ننموده و جنایتی به ملت نرسانیده‌ام‌که خائف باشم. شبها در پله‌های بام خود چراغ گذارده و درِبام را باز می‌گذارم که اگر مأمورین مانند سایر خانه‌ها در شب از بام وارد شوند مانعی نباشد و اگر اذیتی وارد نمایند چون در راه اسلام است راحت است، تاآنکه دو ساعت ازآفتاب روز چهارشنبه ۱۷ شهر جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری گذشته از خانه بیرون آمده و بر الاغ سوار شده با یك نفر نوکر چون نزدیك‌خانهٔ مرحوم قنبرعلی‌خان که در محلهٔ سرپولك واقع شده‌است رسید، احمد خان یاور با پنجاه نفرسرباز از عقب به عجله رسیدند، چون صدای سرباز را شنیدند ایستادند و به ملازم خود فرمودند نترس، با من کار دارند نه باتو. احمدخان گفت بسم‌الله برویم. سئوال کرد من کیستم گفت حاج شیخ محمدواعظ فرمود چه لقب دارم گفت سلطان‌المحققین فرمود بسیارخوب شما از عقب من بیائید وهرجا که می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم اگر تخلف کردم از عقب با گلوله مرا بزنید به جهت اینکه اگر در اطراف الاغ من این سربازها جمع باشند و اهل محله از زن و مرد مرا اسیر شما ملاحظه نمایند خوف فتنه و فساد است، بهترآن است یك نفر همراه من باشد بقیه ازعقب بیایند. احمد خان قبول نکرده اطراف الاغ را سربازها احاطه‌کرده چون نزدیك مسجد مرحوم حاج‌ابوالحسن معمار رسیدند و اهل آن گذر و بازارچه و طلاب مدرسه و راهگذر این‌قسم مقهوریت را دیده و به‌هیجان‌آمده سئوال می‌کردند از حضرت والدکه شما راکجا می‌برند در جواب می‌فرمود عین‌الدوله مرا احضارکرده این سربازها غریبند چون مرا

نمی‌شناسند این‌طور رفتار می‌نمایند و کسبهٔ بازارچه را سواره در حال عبور تسلیه می‌داد
که صبر نمائید ان‌شاءالله نقلی ندارد‌چون نزدیك سربازخانهٔ باغ پسته بیك معروف رسانیدند
احمدخان گفت پیاده شوید و به سربازخانه داخل گردید، در جواب فرمودند مرا اینجا
پیاده ننمائید همین‌طور سواره که سرباز احاطه دارد مرا به خیابان برسانید که نزدیك
است و آسوده‌حال شوید به واسطهٔ اینکه اگر مرا وارد در سربازخانه نمائید می‌ترسم اهل
این محله و سایر کسبه در مقام اقدام استرداد و ارجاع حقیر برآمده و با شما طرف شوند
و اسباب فساد فراهم آید. احمدخان قبول نکرده و پیاده کرد، از قرار مذکور مأمور بود
هرکجا حاج شیخ محمد واعظ را گرفتار نماید در سربازخانهٔ آن محل محبوس سازد، یك
دسته قزاق را خبر دهند و مشارالیه را برحیوانی سوار نموده بالابان در برابرش بزنند
مانند عمادالاسلام شریعتمدار حاج آقارضای کرمانی درکرمان جناب حاج شیخ محمد را
با موزیك و بالابان و زنجیر با کمال توهین به‌قریهٔ مبارك‌آباد عین‌الدوله به شمیران برای
سیاست حاضر نمایند، در حجرهٔ سوم شرقی‌سربازخانه داخل نمودند و سرباز پیر و مریضی
را بر او گماشتند. آن سرباز پیرمرد مریض خدمت آن مهمان عزیز نشست و گفت من
عرضی دارم و آن این است در سوابق ایام‌که این فوج سرباز مأمور به خدمت اهل طهران
می‌شدند فقیر می‌آمدیم و از ماهانه هفت هزار و ده شاهی بعداز انقضاء مدت مالدار به اوطان
خود برمی‌گشتیم، اما در ایام صدارت عین‌الدوله هریك از ما مبلغی نقد وجنس وارد نموده
صرف‌کردیم و بعد اسباب های خود را فروخته به قناعت گذراندیم در این ایام به واسطهٔ
ندادن مواجب و جیره چند روز است‌که غذای ما سربازها شبانه روز منحصر به یك‌چارك
سیب‌گندیده‌است، تازه دو شب است‌که به هرسربازی دو قران به توسط صاحب منصب می‌دهند
با فشنگ، و امر هم نموده اندکه در شب اگرآخوند و سید را ملاقات نمائیم اگر اطاعت
نکنند باگلوله او را بزنیم این چه مسلمانی است ، این چه اسلام است ، ای مهمان ای‌آقا
اگر تو نوکر سیدالشهداء هستی بگذار ترا حبس نمایند بلکه این ملت بیدار شوند وحق
خود را مطالبه نمایند آن‌قدر عین‌الدوله حقوق خلق را نخورد بعد از آن سرباز اشکش
سرازیرشد وپیش‌آمد پیشانی مهمان عزیزرا بوسید وعرض‌کرد مگر ارباب شما زین‌العابدین
تقصیر داشت او را زنجیر و اسیر و حقیرکردند، غم وغصه مخور خدا تراحفظ می‌کند .
از بیرون سربازخانه صداهای زن ومرد بلند شد در مدت ده دقیقه تمام بازارها بسته ،خلق
حرکت به طرف‌آن سربازخانه نمودند .

و از طرف دیگر به حضور مبارك حجةالاسلام بهبهانی اعلی الله مقامه عرض واقعه
نمودند،خود وجود مبارك ایشان عازم بر آمدن سربازخانه‌گردید تا اسیر دستگیر محبوس
مأیوس را از قید اسارت برهاند.حاضرین‌آن محضرمصلحت‌آمدن به سربازخانهٔ آن سرور
را ندانسته ولی ثمرهٔ فوآد و ملاذ عباد شریعتمدار السیدالممجد آقامیرسید احمد نجل زکی

خود را با جماعتی از طلاب برای استجلاب آن مبلغ احکام حضرت ختمی مآب مأمور داشتند، از این مصیبت اسارت و محنت مظلومیت نفوس‌حمیه در حوالی سربازخانه جمعیت کرده و باز به مکالمه و مباحثه و فریاد اشتغال داشته چون آن محبوس احساس اقدام و ازدحام انام نمود به توسط پیرمرد سرباز به احمدخان نام نادان پیغام داد اجازه بدهید از حجرهٔ مهجوریت مهاجرت نمایم و در ایوان این سربازخانه قیام نمایم به بیان و زبانی که می‌دانم خلق را نصیحت کرده آرام نمایم و استدعای مراجعت ملت باغیرت را باتشکرات بی‌اندازه مسئلت کنم. یقین دارم‌که افراد اجتماعیه استماع بیانات عاجزانهٔ این بیچاره را می‌نمایند، پذیرائی‌کرده متفرق می‌شوند. آن وقت تا این سرباز موجود حقیررا احاطه نموده قبل از آنکه قزاق برسد و جمعیت فوق‌العاده شود خدا نکرده اسباب زحمت فراهم آید هرکجا مأموریت دارید مرا برسانید. احمدخان نادان نپذیرفت، بلکه در عوض این عجز و نیاز یك مأمور سرباز به‌جهت حجره زیادکرد. چون لسان ملت اتمام حجت نمود ومباینت آن جماعت را دید به سرباز پیرمرد فرمود قرآن داریدگفت ندارم پس حاضرشد به جوامع قلبیه از برای توجه به مبادی عالیه رو به قبله به طریق اجتبی و جلسهٔ عرفا و متذکر شد به ذکر حسبناالله ونعم‌الوکیل نعم‌المولی ونعم‌النصیر که از ابتدای ذکر تا انتهای آن ده دقیقه نکشید که حجة‌الاسلام زاده آقا میر سید احمد رسید و طلاب مدرسه و غیرتمندان کسبه و غیرهم حتی زنها یك مرتبه هجوم آوردند و سربازها هرچه با چوب و چماق و قداره و قنداق تفنگ‌خلق را می‌زدند، اسباب نفاق واتفاق آنان را بیشترفراهم می‌آوردند. جامی‌گوید :

اذا استصعب الامر لاتضطرب	وکن واثقا بالذی لا یخب
فنجح الامـور منوط به	کما قال من لا یقول کذب
و من یتق الله یجعل له	و یرزقه من حیث لایحتسب

به حملهٔ واحده و یورش سختی وارد حجرهٔ سربازخانـه شدند و آن مظلوم مهموم را از محبس مستبدان نجـات داده و بر دوش حمیت و غیرت و همت ملیت سوار کرده مراجعت نمودند.

احمدخان چون دید مأخوذ و محبوس او را به قهر و غلبه بردند، امرکردکه حاج شیخ محمدواعظ را باگلوله بزنید. احدی از سرباز اقدام نکرد به شلیك،مگرچند نفرشلیك کردند با وجود آنکه بیست قدم بیشتر فاصله نشده بود علاوه چون هیکل و قامت برشانهٔ مردان غیرتمند بود مرتفع می‌نمود، از برکت ذکر حسبناالله حضرت‌آله از هدف شدن تیر گلولهٔ جانکاه او را محافظت فرمود مگر آنکه ادیب‌الذاکرین کرمانی که فعلاً به ادیب‌المجاهدین ملقب‌گردید ران او محل تیر حوادث استبدادگردید.

بالجمله از خوف رسیدن مدد و قزاق، ورود به مدرسهٔ مرحوم‌حاج ابوالحسن دادند.

حقیقةً،احتیاطاً، متحصن شدند وانتظار دستور حرکت به وجه احسن می‌کشیدند.ازقضایای اتفاقیه، کامل مجید و فاضل رشید و عالم وحید و بارع سدید مرحوم سیدعبدالحمید شهید سعید رفسی بازبان روزه ازحوزهٔ درس‌ملاذالاسلام غوث‌المسلمین‌العالم‌الزکی‌والمجتهدالنقی آقا میرزا محمد تقی گرگانی مدظله مراجعت کرده و کتابهای درس در زیر بغل داشته آن هنگامه و شلیك سرباز را دیده خطاب به احمدخان کرد بطور تغیر (مگر تو مسلمان نیستی،چرا امر به شلیك دادی،مگر اینها مسلمان نبودند،اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد می‌گفتی که ملت هجوم آورده و حبسی را بردند) در خلال این خطابه از قرار مسموع احمدخان گلولهٔ تفنگ را می‌زند برسینهٔ این سید سعید و او را شهید می‌نماید .

زمانی‌که سلسلهٔ‌جلیلهٔ علمیهٔ وغیرهم متروس و مشحون‌کرده اند مدرسه‌ای را، اول ادیب‌المجاهدین وارد شد در حالتی‌که خون از ساق او جریان داشت او را در ایوان قبلی طرف غرب خوابانیدند در این اثنا نعش‌آقاسیدالحمید رحمه‌الله را نیز وارد کردند و در ایوان شرقی خوابانیدند.جناب خلاق‌المعانی بر بالین آن سید جید نشسته و سؤال‌کردند (آقا چه می‌خواهی) از آخرحنجره ناله‌ای‌کشید، چنین مفهوم شدکه آب می‌خواهد،چون آب آوردند تأسی به جد خود کرده با لب تشنه از دار دنیا رحلت نمود رحمةالله علیه . حضرت والد خون‌آن سید را برصورت و محاسن مالیده، یك مرتبه صداها و ناله‌ها به‌گریه و ندبه بلند شد. این اول قتیل در طریق مشروطه بود .

دراین احوال شاهزاده مدیر توپخانه با دسته‌ای از قزاق رسید برای نصرت سربازها. چون در مدرسه آن سید شهید را مطروح و ادیب سعید را مجروح دید و ازدحام خلق را مشاهده‌کرد و درکوی و برزن استعداد مرد و زن را ملاحظه نمود، فطرت اسلامیتش او را منصرف‌از خیالات فاسده نموده ازجناب والد دستورالعمل خواست، فرمود (اگربخواهید دیگر فعلاً اتلاف نفوس و هتك ناموس نشود،باید امر نمائید آنچه سرباز و قزاق دراین حدود است بروند و منازل و محله را تخلیه نمایند تا ما مشغول تجهیز نعش این سید شهید شده او را به مسجد جامع برسانیم) پذیرفته و تخلیه نمود سرباز و قزاق رفتند .

در این موقع حضرت مستطاب غیاث‌الاسلام و غوث‌المسلمین شریعتمدار آقاسیدمحمد جعفر صدرالعلماء مدظله‌العالی با جماعت کثیره از علماء و غیرهم وارد شدند و در خفی بعضی خدمت والد ماجد معروض داشتند (که بهتر آن است نعش سید را برداشته روانهٔ خانهٔ عین‌الدوله شویم،ضمناً خانهٔ اوراخراب‌کرده مال اورا به‌غارت و یغما دهیم) درجواب فرمود (این رأی صواب نیست، زیرا چون جمعیت وارد خیابان شوند به توسط تلفون اطلاع می‌دهند به دولت،لهذا امر به شلیك قزاق و سرباز می‌نمایند،لااقل پنجاه نفر به‌قتل می‌رسد) از این جهت اقدام نکرده نعش مرحوم سید را بر تخته نهاده علماء اعلام و طلاب عظام از عقب نعش حرکت‌کرده و جماعتی کفن به‌گردن انداخته و جزوات قرآن به دست‌گرفته

به وضع استغاثه و تظلم وارد مسجد جامع شدند .

حجةالاسلام والمسلمین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی و سایر حجج اسلامیه وتمام طلاب دینیه و اغلب تجار وکسبه در مسجد حاضر گردیدند و نعش مرحوم سید را در مسجد امانت گذاردند .

مناسب است که در این مقام به درج چند بند از بیست و پنج بند فصیح‌الزمان سید رضوان شیرازی پرداخته پس از آن رشتهٔ تاریخ را وصل نمائیم .

بایدکه درج‌کرد به‌تاریخ روزگار — این درجهای گوهر منظوم شاهوار
زیراکه این قضیه به‌دوران ما چنین — افتاد اتفاق که نادیده روزگار
عبدالمجید مفسد فی‌الارض فتنه‌جوی — بدنام دین ودولت وبدخواه شهریار
اول نهاد تیشه برآن ریشه‌کز نخست — او را نبی نشاند وعلی‌گشت آبیار
یعنی‌درخت علم وعمل‌آنکه باشدش — تاحشرلطف قائم بالذات برگ‌وبار
قدرت نمائیش‌همه‌این شدکه‌بین‌روز — از روز اهل علم و عمل آورد دمار
مفتوح‌کردباب‌اهانت به غدر ومکر — اول به روی شخص‌شخیص‌بزرگوار
شیخ شیوخ عصر محمد فرید دهر — آن واعظ نکو سخن کامل العیار
می‌خواست ماند و شکند سد اهل علم — می‌خواست تابدو بکند رخنه درهزار
باری علی‌الرؤس نمودند از دو سو — او را اسیر همچو اسیران زنگبار
اماهمین طریق‌که بوداز برای‌حفظ — فوجیش دریمین و گروهیش دریسار

طلاب جمله در طلبش وامحمدا
گفتند و ساختند خلاصش ز اشقیا

بی‌حربه‌چونکه‌جیش‌خداوند ذوالمنن — برحربیان شدند دلیرانه صف شکن
سلطان فوج یاور عبدالمجید داد — فرمان قتل جملگی ازخبث خویشتن
شلیك با تفنگ نمودند حربیان — مجروح ساختند به یك‌حمله چندتن
در آن میانه سید و سالار سروران — عبدالحمید فخر زمان مفخر زمن
غافل ز ره رسید و زهنگامه بی‌خبر — انگشت حیرتش بشد آنگاه در دهن
چشمش به‌سوی‌معرکه افتادمحوومات — ازکارهای چرخ زغوغای مرد و زن
ناگاه بی‌ملاحظه سلطان فوج دون — تیری زدآتشین به تن شمع‌انجمن
مابین سینه وگلویش تیر جاگرفت — وزپشت اوبدرشد وجانش شد ازبدن
هم بی‌گناه بود و هم ازخلق منزوی — هم‌بدغریب و بی‌کس و هم‌دور ازوطن
تیرش به‌سینه خورد به‌مظلومی‌حسین — قلبش بگشت پاره به‌مجروحی‌حسن
تاجان برفت ازتن جان‌جهان‌برون — زد صیحه جبرئیل که ای‌حی‌ذوالمنن
از نو حسین کشته زجور یزید شد — عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد

خلاصه در مدت یك هفته محاصره بودند و انواع اخافه و اذیت و آزار از جانب عین‌الدوله به متحصنین خانهٔ خدا رسانیدند. روز نوزدهم به‌عنوان استغاثه دسته‌ای از سینه‌زن که اغلب اهل علم بودند خواستند به بازار روند، بین مسجدجامع و چهارسوق بزرگ امر به شلیك دادند. المنزه من کل شین.

مرحوم آقا سید حسین و دو نفر دیگر به‌رحمت ایزدی به واسطهٔ گلولهٔ استبدادی واصل گردیدند.

و مسموع شد چند کشتهٔ دیگر را سربازها در مسجد پهلوی چهارسوق بردند، برای اینکه اهل مسجد ندانند. چون شب رسید در گاری ریخته به قبرستان سر قبر آقا دفن نمودند و چند نفر دیگر از طفل و غیره به واسطهٔ مجروح شدن بعد از چند روز دیگراز دار دنیا رفتند.

و در اواخر ایام محاصره که از شب دوشنبهٔ ۲۲ باشد غدغن بلیغ نمودند که‌کسی را نگذارند برآقایان وارد شود و در این شب آب و نان را برمظلومان بستند، بلکه خیال توپ بستن به مسجد و اسارت اهل تحصن را داشتند و عین‌الدوله بطوری سد ابواب سلطنت نموده که احدی جرئت اظهار حقیقت این وقایع را نداشته و خاطر مبارك شاهانه مسبوق نبوده، بعضی از اوقات معروض می‌داشتند به طریق اجمال که جمعی‌از اشرار در مسجدجامع شرارت می‌نمایند.

در این ایام محاصره این پدر مهربان به جهت مقهوران و متحصنان چه بیانات و مقالات نافعه در منبرمسجد جامعه اعلان داشتند و بعداز اجازه گرفتن به مسافرت عتبات، در منازل طریق قم و ایام تشرف به عتبهٔ سامیهٔ علیاحضرت فاطمه بنت موسی‌بن جعفر (ع) درصبح و عصر در صحن مطهر ثمرات مشروطیت و فوائد معدلت و مضار استبداد و ظلم را وجدانی رعیت نمودند و از برکت بقعهٔ رفیعهٔ فاطمیه مقضی‌المرام حجج اسلامیه مراجعت نمودند و بعداز ورود به طهران الی زماننا هذا، آنی از خدمت به مشروطیت و زمانی از ارادت به شریعت تکاهل نورزیده ودر زمان استبداد صغیر در محافل معظمه ومساجد جامعهٔ ثلاثه از شیوهٔ مرضیهٔ خویش‌که بیان حقیقت مشروطه بوده دست برنداشته چنانچه بعضی از وکلاء مجلس مقدس حاضر بوده و هستند و تعجب از تقریرات او می‌نمودند. خودحضرت مستطاب عالی‌که نگارنده بی‌غرض (تاریخ بیداری ایرانیان) می‌باشند عدالت‌خواهان ایمانی و مشروطه‌طلبان وطنی ایرانی از زمان طلوع آفتاب عدالت و مشروطیت از افق مظلومیت در زمان حال و مستقبل باید قدر این وجود محترم را غنیمت شمارند و این نعمت منیعهٔ مشروطه را ازآثار او دانند. اگرچه در این مدت تخلق به اخلاق پیغمبر وصعود به اعواد منبر تحریرات بسیار که نافع نوع بشر است فرموده اند اما سه تألیف مرتب فعلاً موجود است: اول کتاب عوائدالغلائیه فی اوامرالالهیه در فرایض و واجبات رسالت پناهی است.

دوم کتاب فوائدالضیائیه فی نواحی‌السبحانیه در نواحی منکرات است و عدد ابیات این دو کتاب تخمیناً هشتاد هزار بیت می‌شود و به مقتضای وقت کتابی تألیف نموده مسمی به اساس‌السیاسیة فی تأسیس‌الریاسة که دوازده هزار بیت آن موجود است و ظاهراً ختم به سی هزار بیت برسد، از برای خواص و عوام در مشروطیت و سیاست بهتر از این مجموعهٔ ممدوحه نخواهد شد. اگرچه زحمات فوق‌العاده در شریعت و خدمات بی‌اندازه در مشروطیت این قوهٔ ناطقهٔ مملکت و سدهٔ سنیهٔ رعیت مشهود اهل‌کمال و منصفت است و هرکس منکر شود از حیث غرض و عداوت است و ارقام عتیقه و توقیعات منیعه له از ذوات مقدسه و حجج اسلامیه و آیات الهیهٔ آقای ملامحمدکاظم خراسانی و آقاشیخ‌عبدالله مازندرانی متع‌الله‌المسلمین بطول بقائهما که به سرافرازی این واعظ که فی‌الحقیقه لسان الشریعه و بیان‌المله است. کشف از عقیدهٔ صافیه و اقدامات وافیه وکافیهٔ این قدوةالخایقه و برصدق عرایض این بندهٔ شرمنده می‌نماید و بعض از آن رقائم کریمهٔ صادره از آن ناحیه را معروض داشته، چون در معنی مشروطیت و اتحاد و بیان حقیقت ظلم و جور و نفاق است و به جهت عامهٔ عباد نافع است در این تاریخ محترم درج فرمائید تا در صفحهٔ روزگار به یادگار بماند و درعوض این خدمت حضرت عالی، قارئین بعداز قرائت به یاد خیرشما را شاد فرمایند. وماتوفیقی الا بالله. حرره الاحقر محمد علی الملقب به بیان‌المحققین ابن خلاق المعانی الحاج شیخ محمدالواعظ الاصفهانی الملقب به سلطان‌المحققین دامت برکاته. فی پنجم شهر ربیع‌الثانی من شهور سنهٔ ۱۳۲۸ هجری.

سواد دستخط بندگان آیةالله فی‌الارضین آقای خراسانی
مد ظله‌العالی است

روی پاکت :

خدمت جناب مستطاب عمادالعلماء برهان المتکلمین مروج‌الاحکام آقای حاج شیخ محمد واعظ سلطان‌المحققین دامت برکات وجوده نائل گردد سلخ رجب‌المرجب ۱۳۲۷

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرض می‌شود ان‌شاءالله مزاج شریف باکمال صحت و سعادت وعافیت مقرون و هماره در نشر اخبار و آثار ائمهٔ اطهار علیهم سلام الله الملك‌الجبار موفق و مؤید بوده مساعی جمیله وبیانات سحریهٔ منبریهٔ جنابعالی در اعلاءکلمهٔ حقهٔ اسلامیه و تقویت معدلت‌خواهان و قلع مواد ظلم و استبداد و اشاعهٔ عدل و داد متواتراً مسموع و دوام توفیق آن جناب را درخواست نموده در این موقع‌که بحمدالله تعالی و حسن تأییده کلیهٔ امور بر وفق مرام و نتیجهٔ اقدامات و زحمات حاصل گردید مخصوصاً مزاحمت می‌نمایم که تمام اوقات خصوص ایام و لیالی متبرکهٔ شعبان و رمضان به عموم ملت بفهمانیدکه غرض ما از این‌همه زحمت،

ترفیه حال رعیت و رفع ظلم از آنان و اعانهٔ مظلوم و اغاثهٔ ملهوف و اجراء احکام الهیه عز اسمه و حفظ و وقایهٔ بلاد اسلام از تطاول کفار و امر به معروف و نهی ازمنکر وغیرها از قوانین اسلامیه نافعة للقوم بوده‌است. واضح است وزراء مسئول و وکلاء منتخب کمال مساعدت از جناب عالی فرموده عموم اهالی ایران خصوصاً قاطبین طهران امتثال اوامر شریفه خواهند نمود . زیاده زحمت جز التماس دعا ندارد .

(الاحقر الجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

صورت سواد دستخط بندگان حضرتین آیتین
آقای خراسانی و آقای مازندرانی مدظلهما است

روی پاکت :

(طهران) انشاءالله تعالی جناب مستطاب افاضت مآب مصباح‌الضلام مصلاح الانام مروج‌الاحکام مشیدالاسلام قدوةالواعظین سلطان‌المحققین آقای حاج شیخ محمد واعظ سلمه‌الله تعالی ملاحظه فرمایند ۱۵ شهر صیام ۱۳۲۷ .

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

عرض می‌شود انشاءالله تعالی همواره درترویج احکام و تشیید اسلام و هدایت انام به مزید تأیید مخصوص خواهید بود. از ابتدای تابش‌آفتاب عدالت وتأسیس قواعد مشروطیت الی‌کنون ازصدمات وارده برآن وجود محترم مسبوق و مساعی جمیلهٔ مبذولهٔ‌آن جناب‌که کاشف ازکمال استقامت در تدین و حاکی از وفور دانش و تمدن آن وجود شریف است، مشروحاً مکشوف و رجاء واثق حاصل است‌که انشاءالله تعالی تمام مراجع و اولیای امور و طبقات ملت نعمت وجود محترم را مغتنم شمارند و فوائد بیانات و افادات عالی را قدر شناسند و در موجبات مزید تشویق و فراغت خاطر شریف کما ینبغی قیام فرمایند بعون‌الله تعالی.قدراین نعمت عظمی‌که بهای این‌همه نفوس عزیزه و اموال ملت است به‌حسن بیانات جناب عالی ذهنی تمام مسلمانان گردد، همه بدانندکه حفظ اساس دیانت و اسلامیت واستقلال مملکتشان به این حصن سعادت منحصر است و در استحکام این اساس قویم به جان و دل بکوشند و هم حقیقت حریت موهوبهٔ الهیه عز اسمه را که عبارت از آزادی از اسارت و مقهوریت در تحت تحکمات دل بخواهانهٔ کارگزاران امور و اولیای درباری است نه خروج از ربقهٔ عبودیت الهیه عز اسمه و القاء قیود شرعیه پیوسته مذاکره و ذهنی تمام طبقات مردم فرموده مغالطه وتمویهات مغرضین و تجریات ارباب فسوق و مبتدعین رامسدود،معنی مساوات را هم‌که تسویه فیمابین قوی و ضعیف و غنی و فقیر در حقوق و احکام‌است کماینبغی شرح فرموده حقیقت مشروطیت را که عبارت از عدم تجاوز تمام طبقات از وظایف و حدود مقررهٔ شرعیه و سیاسیه است وجدانی برای مردم‌کنند تاآنکه تمام ملت به عین‌الیقین بدانندکه

برای تحصیل چه نعمت، و فوز به چه شرف و سعادت و خیردنیا وآخرت این‌همه شدائد را تحمل نموده، از مقام لفظ و گفتار، ترقی و به مرحلهٔ عمل و رفتار قدم نهند و انجمن‌های متفرقهٔ اصنافیه و غیرها تماماً هم خودشان را به تکمیل علمیات و عملیات راجعه به صنف خود مصروف داشته مداخله در سیاسیات ملکیه که خارج از وظیفهٔ آنان است بکلی محترز باشند و جز تقدیم لوایح و اخطارات به مجلس محترم ملی که قاطبهٔ ملت حق دارند سایر انحاء مداخلات را که در دورهٔ سابقه از کمال بی‌علمی و یا غرضانیت ناشی ومستتبع آن همه مفاسد شد دشمنی به دین و وطن اسلامی و از اعظم محرمات و کبائر دانند و بکلی تحرز نمایند و مخصوصاً عموم ارباب جرائد و ناطقین لازمهٔ وظیفهٔ مقالیهٔ خودشان را که تربیت و ترقی وتکمیل علمیات وعملیات و تهذیب اخلاق ملت از رذائل و رسوخ دادن مبادی تدین و تمدن است مراقب بوده خروج از این وظیفه و تعرض امور لایعنی و جسارت به هتك نوامیس الهیه عز اسمه و تجاوز از حدود شرعیه و تعرض به محترمین مملکت وهتك ارباب شرف و نسبت استبداد به مردم دادن و دستی مستبد تراشیدن را که در دورهٔ سابقه باب‌الابواب فساد و افساد بود، به هیچ وجه روا و جایز ندارند و وظیفهٔ خود را وصل کردن بدانند نه فصل نمودن. و لازم است اصل نسبت ملعونهٔ استبداد را تمام مسلمانان بکلی‌متروك و دو دستگی را از میان بردارند. و ان‌شاءالله تعالی اولیای‌امور و خاصه وزارت جلیلهٔ معارف در تهذیب ارباب جرائد و ناطقین از اشخاص جاهل و بی‌مبالات در دین چنانچه باید و شاید مراقبت خواهند نمود و تصدی بعضی اشخاص را که به تجربت حالشان معلوم و از جهالت ویا عدم دیانت چه مزخرفات و هفوات گفته و نوشته و تخم نفاق درقلوب مسلمانان کاشته وساده لوحان را به‌گمان آنکه اساس مشروطیت این‌گونه امور را مقتضی‌است منحرف ساختند، بکلی از وظائف منیعهٔ رفیعه ممنوع خواهند داشت. ان‌شاءالله تعالی والسلام علیکم و رحمةالله و برکاته. (الاحقر عبدالله‌المازندرانی) (الاحقرالجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

ایضاً سواد دستخط بندگان حضرت آیةالله فی‌الارضین
آقای خراسانی مدظله است

روی پاکت :

طهران خدمت جناب مستطاب عمدةالعلماءالاعلام والوعاظ‌العظام ناصرالاسلام آقای حاج شیخ محمد واعظ دام تأییده نائل شود. ۴ ذی‌حجةالحرام ۱۳۲۷

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

به عرض می‌رساند ان‌شاءالله تعالی مزاج شریف با صحت و عافیت مقرون وهماره در نشر آثاراحکام حلال و حرام و هدایت و ارشاد انام، مؤید به تأییدات خاصه بوده سابقاً شرحی زحمت داده و نوشته شده بود که غرض از زحمات این دو سه ساله و خساراتی که

در اعلاء کلمهٔ معدلت تحمل نموده‌ایم، برای عموم ناس بیان فرموده تا مرفه‌الحال اشتغال به تحصیل امور دینیه و معادیه نمایند. اینك باز از گوشه و کنار بعضی اطوار ناهنجار غیر مترقب از بعضی اشخاص مسموع می‌شود. لهذا تأکیداً به‌آن‌جناب زحمت می‌دهد تمام اهتمام در جلوگیری عوام از افعال که منافی شریعت مطهره است بفرمایند و مخصوصاً لایحه‌ای که در معنی مشروطیت نوشته‌ایم و طبع شده است و یك نسخه هم ایفاد خدمت نموده، توضیحاً تقریر فرمائید. زیاده زحمت جز التماس دعا ندارم. والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته.
(الاحقر الجانی محمدکاظم‌الخراسانی)

صورت سواد لایحهٔ هیئة علمیه نجف اشرف

علی ساکنها الف سلام وتحف

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

چون به موجب مکاتیب معتبرهٔ واصله از امهات بلاد مواد فاسدهٔ مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه‌خواهی، خودی به‌میان انداخته مقاصدهٔ فاسدهٔ خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم‌آورده و می‌نمایند، لهذا محض سد این باب‌الابواب فساد و افساد توضیحاً للواضح اظهار می‌نمائیم مشروطیت هرمملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی ازحدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل آنکه استبدادیت دولت است. عبارت از رها و خودسر بودن ارادت سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء وحاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیرمسئول از هر ارتکاب بودن آنها است. در مملکت و آزادی هرملت هم که اساس مشروطیت سلطنتی مبتنی بر آن‌است عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکمات خودسرانهٔ سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروعهٔ ملیه و رقیت مقابلهٔ آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هرچیز بودن در مقابل ارادهٔ دولت است. و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقهٔ حقهٔ اثنی عشریه صلوات‌الله علیهم اجمعین است، پس حقیقت مشروطیت ایران و آزادی آن عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت ازقوانین منطبقه بر احکام خاصه وعامه مستفاده از مذهب و مبتنیه بر اجراء احکام الهیه عزاسمه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیه و اشاعهٔ عدالت و محو مبانی ظلم و سد ارتکابات خودسرانه و صیانت بیضهٔ اسلام و حوزهٔ مسلمین و صرف مالیهٔ مأخوذه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم وحفظ و سد ثغور مملکت‌خواهد بود. ومبعوثان ملت هم امنائی‌خواهند بود که خود ملت به‌معاشرت تامه‌آنها را به‌وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند.

آنچه این خدام شریعت مطهره به وجوب اهتمـام در استقرار واستحکام آن حکـم نمودیم و به‌منزلهٔ مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا فداه دانستیم این مطلب بود اساس مسلمانی براین مطلب مبتنی ودر فصل‌دوم متمم‌قانون‌اساسی‌هم که سابقاً امضانمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح وکاملاً این معنی رعایت شده وامیدواریم که‌ان‌شاءالله تعالی عموم‌ملت‌هم درانتخاب‌مبعوثان از مردمان‌صحیح‌وکامل‌وکسانی که به‌معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین ودولت ومملکت و ملت معلوم شده باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود ومبعوثان عظام‌هم حق امانت‌داری را کماینبغی ادا و سرموئی خیانت به‌هیچ کدام را البته روا نخواهند و بعون‌الله تعالی و حسن‌تأیید همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول وملل عالم برمذهب رسمیهٔ آن ممالك استوار است همین‌طور در ایران‌هم براساس مذهب جعفری علی مشیده‌السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود وهیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی به‌میان اندازد و برخلاف قوانین واحکام مذهب جعفری حکم قانون جعل و زندقه وبدعتی احداث وقانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقض و استبدادی ملعـون دیگر به مراتب اشنـع از اول برپا نماید .

و البته اسلام‌پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدهم‌الله تعالی که جانهای خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده‌اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد . ان شاءالله تعالی ولاحول ولا قوة الا بالله العلی‌العظیم .

(الاحقر عبدالله المازندرانی) (الاحقرمحمد کاظم الخراسانی)

غرهٔ ذی‌حجة الحرام ۱۳۲۷ نجف اشرف در مطبعهٔ مبارکهٔ علوی طبع گردید .

تمام سواد مرقومات باسواد لایحه مطابق است با اصول کریمهٔ آنها . حرره الاحقر محمد الواعظ .

***

مؤلف آنچه ازحالات جناب حاج شیخ محمد واعظ به‌دست آورده در این تاریخ خود درج نموده وهمین قدر گوئیم اززمانی که جناب معزی‌الیه داخل درحوزهٔ مشروطیت شده الی کنون منافی مشروطیت چیزی از ایشان مشاهده نشده تااین زمان که سال ۱۳۲۸ می‌باشد ، صحیح وسالم و بانهایت شرف و افتخار واحترام باقی مانده است ، نه‌مطالبهٔ اجر زحماتش نمود ونه ریاست اداره‌ای را به‌خود جلب‌کرد . نه‌اسباب‌چینی برای وکالت پارلمان کرد .

چنانچه در اکثری دیدیم و درتاریخ‌هم درج نمودیم بلکه این واعظ محترم در این ایام‌هم که قلوب عموم از اوضاع حالیه متنفر گردیده به زبان پند و موعظه وآن نطق کذائی خود به مردم می‌رسانندکه بدی وخباثت بعضی باعث بدی مقصود نمی‌شود هنوز عقلا فرصت

نکردند قوانین مشروطیت را جاری کنند .

مجملاً الی‌طبع این تاریخ این واعظ علیم دست ازمقصود خود برنداشته واگر العیاذ بالله مثل بعضی از مشروطه‌خواهان امروز اقدام به‌امری‌که منافی بامقصودشان است فرمایند البته بعداز این تصریح خواهدشد . عجالةً دانشمندان وعقلا به‌وجود این‌عالم و واعظ مفتخر و سرافرازند. اللهم وفقه لماتحب وترضی .

ناظم‌الاطباء کرمانی

بیدارکنندهٔ ایرانیان ، مهین مؤلف فارسی زبانان، دانشمند مفخم آقامیرزا علی‌اکبر خان (ناظم‌الاطباء) کرمانی از اولین اشخاصی است که در تأسیس مدارس و مکاتب جدیده سعی بلیغ فرموده، شاگردانش در اطراف و بلدان ایران هریك شمعی روشن وچراغی با فروغ است . مؤلفاتش عموم دانایان را مفید و در کار است . شرح زندگانی حضرتش‌از این قرار است :

میرزا علی‌اکبرخان ناظم‌الاطباء خلف مرحوم آقامیرزاحسن طبیب‌کرمانی است،در عنفوان شباب درکرمان تحصیلات خود را به‌آخر رسانیده قدری از علمیات و عملیات طب را در نزد پدر خود و سایر اطبا فراگرفته .

در اواخر سال ۱۲۸۲ برحسب امر مرحوم محمداسمعیل خان وکیل‌الملك اول که در آن زمان حاکم کرمان بود از کرمان به طرف طهران مهاجرت نمود و در مدرسهٔ دارالفنون مشغول تحصیل علوم جدیده‌گشته و پس از یك سال تحصیل وزیرعلوم شاگردان مرتبهٔ دویم طب را به معلمی ایشان سپرده و در اطاق اول طب هم معاون معلم شده و علم تشریح را به‌آنان آموخته و در اوایل سال ۱۲۸۴ ازجانب مرحوم شاهزاده علیقلی‌میرزا اعتضادالسلطنه وزیر علوم مشغول طبابت فوج مهندس شده و در سال ۱۲۸۸ که قحط وغلا همهٔ ایران را فراگرفته بود در مریضخانهٔ فقراء چهار ماه مشغول خدمت بود و در سال ۱۲۸۹ اجازهٔ فارغ التحصیلی از وزارت علوم صادر کرده و در سال ۱۲۹۰ به ریاست مریضخانهٔ دولتی و خطاب حکیم باشی از طرف دولت مفتخر گردیده و در تأسیس آن مریضخانه به سبك بیمارستانهای فرنگ‌کوشیده و آن را مرتب نموده ودر سال ۱۲۹۸ به منصب سرهنگی و نشان و حمایل آن با خطاب خانی مفتخر آمده و در سال ۱۲۹۸ پس‌از مرحوم اعتضادالسلطنه و تفویض وزارت علوم به علیقلی‌خان مخبرالدوله ازریاست مریضخانهٔ

دولتی استعفا خواسته و بامرحوم حاج میرزا حسین خان سپهسالار اعظم به خراسان رفته و پس از تشرف به‌آستان مبارکهٔ رضوی دارالشفای آن استان مقدس را برحسب امر سپهسالار که جز اسم چیزی از آن باقی نمانده بود تأسیس ومرمت نموده وآن رامانند مریضخانه‌های دول متمدنه در تحت نظم و ترتیب آورده و در این سفر از جانب اولیای دولت قاهره به منصب و نشان و حمایل سرتیپی مفتخر آمده و پس از فوت مرحوم سپهسالار به طهران آمده چند سالی مشغول خدمات عامه و اشاعهٔ معارف بوده و در سال ۱۳۰۳ بر حسب امر شاهزاده ظل‌السلطان به اصفهان رفته و در آن شهر مینو نشان دو سال توقف کرده سپس به طهران مراجعت نموده و اوقات خود را به تدریس و تألیف کتب و ترجمه از زبان فرانسه و طبابت عامه می‌گذرانیده تا در سال ۱۳۱۰ در خدمات ناصرالدین شاه منسلك گشته و در سفر و حضر علاوه برخدمت و پرستاری شخص پادشاه آنی نیاسوده و از خدمت به نوع دمی فراغت نداشته و از جانب‌آن پادشاه مورد عواطف ملوکانه بوده و درآن مدت به خطاب جنابی و جبهٔ ترمه و شمشیر مرصع و عصای مرصع و تمثال همایونی سرافراز گردیده و پس ازقتل ناصرالدین‌شاه به تیر اولین فدائی ایران مرحوم میرزا رضا، منصب طبابت مخصوصهٔ اعلیحضرت مرحوم مظفرالدین شاه به‌ایشان تفویض گردید. سفراً و حضراً درخدمت‌آن پادشاه ذیجاه به‌سرمی‌برد و درسال ۱۳۱۹ به نشان و حمایل درجهٔ اول خارجه مفتخر گشته و در سال ۱۳۲۲ به نشان مرصع از درجهٔ اول نیز نایل آمده از کارهای محیرالعقول ناظم‌الاطباءآنکه در زمانی‌که مرحوم مظفرالدین شاه دستخط مشروطیت‌ایران را صادر فرمود لیکن هنوز امر مشروطیت ناتمام بود و شاید به اندك سستی از بین رفته بودکه طبیب مخصوص سهواً و یا کس دیگرعمداً دوای عوضی به مظفرالدین شاه داده وآن مرحوم را گمان این بودکه او را مسموم نموده اند. نزدیك بود خیالات مالخولیائی به‌سر آن مرحوم افتد که فوراً ناظم‌الاطباء رسیده اطباء حضور را مات و متحیر وشاه را مبهوت و مرعوب دیده بقیهٔ دوا را که در فنجان نگاه داشته بودند و اگر طبیب آلمانی دیده بود علناً می‌گفت این دوا سم است یا مضر. ناظم‌الاطباء ملتفت شده که هم بعضی درخطر است و هم خیالات موهوم شاه را تلف می‌کند، فوراً بقیهٔ دوا را لاجرعه به سرکشیده و ته فنجان را باآب خالص شسته و نیز آشامیده وگفت نقلی ندارد دوا مضر نیست.

بعد از آن به معالجهٔ شاه و خود پرداخته تا چندی دیگر شاه را نگاه داشت تاامر مشروطیت مستحکم گردید.

عجب در این است که ناظم‌الاطباء با اینکه چندین دفعه خطاهای اطباء را ملتفت شده و جبران هم نمود لکن الی‌کنون فتوت کرده به احدی این راز را نگفت و راضی نشدکه طبیب نادان از نان خوردن باز ماند. دیگر آنکه پیوسته در خلوت مضار استبداد و منافع مشروطیت را به مرحوم مظفرالدین شاه می‌رسانید. مجملاً ناظم‌الاطباء در تمام

عمرخود از تربیت محصلین طب و خدمت به نوع کوتاهی نکرد چنانکه اکنون زیاده از صد نفر شاگردان ایشان در شهرهای ایران پراکنده و مشغول طبابت می‌باشند و علاوه بر خدمات مذکوره برحسب امر مرحوم میرزاعلی‌خان امین‌الدوله صدراعظم درانجمن معارف داخل شده و از اندام آن مجلس محترم به شمارآمده و در خدمت به معارف از هیچ گونه مشقت کوتاهی نفرموده و در تأسیس مدارس رنجها برده ویژه در تأسیس مدرسهٔ شرف و تربیت کودکان بی‌بضاعت از بذل مال و جان دریغ و مضایقه نکرد .

اگر ساعات شبانه روزی ناظم‌الاطباء را تقسیم برعیادت مرضی و حق‌الزحمه‌ای که به ایشان می‌دادند بکنیم هرساعتی پنج تومان پول ایران می‌شود باوجود این دخل لااقل دیده شدکه در بیست و چهارساعت شبانه روزی ۱۶ ساعت اوقات خود را مصروف مدارس و انجمن معارف می‌نمود یعنی حضور در مدرسه و رسیدگی به اطفال یتیم و امور انجمن معارف را مقدم می‌داشت برحضور مجالس پادشاه و ابناء آن .

و نیز دیده شد که از صد تومان حق‌الزحمة و حق‌القدم عیادت مریض گذشت برای رفتن به مدرسهٔ شرف و رسیدگی کردن به اطفال یتیم .

مجملاً مبلغی هنگفت از کیسهٔ فتوت خرج ایتام و اطفال فقراء نمود و عزمی راسخ بر ترویج معارف و ترقی ابناء وطن داشت که اگر امین‌السلطان عدو ایرانی و ایران در مقابل نبود امروز در ایران دشمنی برای علم وعالم دیده نمی‌شد.

بالجمله در اشاعهٔ معارف آنچه ممکن بود و در قوه داشت به فعل آورد و کوتاهی نکرد و علوم چندی از زبان فرانسه به زبان فارسی ترجمه نمود و منتشر ساخت از قبیل علم فیزیك و شیمی و تشریح و پاتولیژی و جراحی وکحالی وروادی علاوه بر اینها کتب چند از تصنیفات و تألیفات ایشان امروز در بین مردم طبع و منتشر است از قبیل کتاب زبان‌آموز فارسی که در حقیقت ایشان اول کسی می‌باشند که این باب را مفتوح کرده و زبان فارسی را احیاء نموده .

و نیز از تألیفات ایشان است رسالهٔ تعلیمات ابتدائی که برای کودکان نوآموز دبستانها نوشته است و تا کنون چندین دفعه به طبع رسیده‌است .

و نیز از تألیفات آن یگانه هنرمند است کتاب پزشکی‌نامه در علم تراپوتیك وعلم ماتیرمدیکال که آن هم به طبع رسیده و اطباء را لازم و واجب است .

و از کارهای بزرگ و تألیفات سترك آن دانشمند است که اکنون قریب ده سال‌است که در تدوین و ترتیب لغات فارسی مشغول و اکثر اوقات خود را مصروف این خدمت نموده است که در واقع می‌توان گفت مجلس آکادمی صحیح ، خانهٔ ناظم‌الاطباء است وتمام لغات فارسی وغیر فارسی را که امروز بین ایرانیان مستعمل است به ترتیب حروف تهجی مرتب و جمع و در چهارجلد مندرج کرده که هرمجلد زیاده از هشتاد هزار بیت کتابت

دارد. سه مجلد آن تمام و مجلد چهارم نزدیك به اتمام است .

و این خدمت را دانشمندان و عقلا بزرگترین خدمات به معارف ایران بلکه به معارف اسلامیه می‌دانند و با اینکه نهایت سعی و کوشش را در اختصار و ایجاز آن کتاب فرموده باز متجاوز از سیصد هزار بیت کتابت دارد که اگر بعضی الفاظ و عبارات را به رمز ننوشته بودند هر آینه از یك کرور بیت متجاوز شده بود و ما برای وضوح این ادعاء چند سطر و چند لغت از آن کتاب شریف را در این مقام نقل می‌کنیم . می‌نویسد :

قائم ـ مأخوذ از تازی ایستاده و افراشته و برپا داشته و عمود و استوار و ثابت و برقرار و پایدار و باقی و دایم و جاویدان و واقف و سخت و پنهان الی‌آخره .

اتومسفر ـ مأخوذ از یونانی مرکب از دو کلمه یکی (اتمس) یعنی بخار، دیگری (ایفر) یعنی کره و عبارت است ازطبقهٔ بخاری شکلی محیط بر کرهٔ زمین و مرکب از دو سیالهٔ مرتجله یکی هوای خالص که بخار اکسیژن و دیگری بخار ازت. و هرقدر ازسطح زمین بالا رویم و دور شویم وزن مخصوص اتومسفر کمتر می‌گردد زیرا طبقات پست از طبقات فوق خود منضغط و متراکم می‌شود از هر طبقه از هوا که بالاتر بود کمتر فشرده شده و متراکم گشته و یا بالملازمه سبك‌تر خواهد بود و وزن مخصوصش کمتر و در باب ارتفاع اتومسفر عقاید حکماء مختلف است . (لاهیر) از روی انعکاس اشعهٔ آفتاب ارتفاع اتومسفر را (۶۰۰۰۰) متر می‌داند و (لاپلاس) که از دانشمندان معروف است اتومسفر را شبیه به کره تصورکرده که نسبت به شبه کرهٔ زمین تسطیحش بیشتر است و نسبت دو محورش مثل نسبت دو به سه می‌باشد .

و اتومسفر وزین و قابل سنجیدن است ، زیرا کـه هم هوا و هم سایر هوای مادی شکل که با آن مختلطند تماماً صاحب وزن می‌باشند ، و وزن آن را به این نسبت می‌توان بیان‌کرد.وزن یك ستون از این سیاله برابراست با وزن یك ستون هفتاد و شش سانتی متر زیبق ، یا یك ستون ده متر و نود و هفت سانتی‌متر آب ، درصورتی‌که درجهٔ حرارت را دوازده و قطر هرستون را متساوی قرار دهیم الی آخره . بعضی از رموز آن‌کتاب شریف را هم نقل‌کنیم که کاشف از اسلوب آن خواهد بود .

بعض رموز کتاب :

(*) علامت (ا) علامت اسم (ا ـ) علامت اسم و صفت (ج) علامت جمع (جج) علامت جمع‌الجمع (ج ۲) علامت حاصل مصدر (ص) علامت صفت (ر) به جای مرور نمائید (ك) علامت کنایه (م) علامت مصدر (ف ل) علامت فعل لازم (ف م) علامت فعل متعدی (ا ف) علامت اسم فاعل (ا م) علامت اسم مفعول . از این علامات معلوم می‌شود که نهایت سعی را در ایجاز و اختصار آن کتاب شریف ملحوظ داشته اند با وجود این متجاوز از سیصد هزار

بیت‌کتابت دارد و ما می‌ترسیم طبع این‌کتاب هم نصیب خارجه گردد وچه اگر دانشمندان خارجه که همواره هواخواه معارف و دوست علوم شرق می‌باشند مطلع براین کتاب شریف گردند هرآینه مبادرت به طبع آن خواهند فرمود مؤلف محترم را هم مقصودی جزطبع و نشر این‌کتاب نخواهد بود چه می‌دانند که فایدهٔ این‌کتاب شامل عموم خواهد گردید.

مجملاً ناظم‌الاطباء در ۱۷ ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۶۳ در شهر کرمان‌که آن را گواشیر نام است متولد شده و پنجاه سال فواید عمرش را صرف ابناء وطن خودکرد . ایشان راپنج پسرو دو دختر یادگار است‌که بهترین وبزرگترین اولادش میرزاعلی‌اصغرخان مؤدب‌الدوله است‌که نگارنده ندید پدر و پسری را که متناسب هم باشند جز این پدر و پسر راکه در واقع مؤدب‌الدوله پسر جسمانی و روحانی ناظم‌الاطباء است که در مریضخانه‌های خارجه به مرتبهٔ اسیستانی نائل‌آمده و صاحب دیپلم‌های متعدده است‌که ما درموقع خودشرح حال ایشان را نیز درج وگوشزد خوانندگان تاریخ می‌داریم .

فصل

یادداشت جلد اول

در ایران همیشه معمول و مرسوم بوده که ارباب حل وعقد و صاحبان مسند نسبت به صدراعظم و شخص اول مملکت دو قسمت می‌شدند (فرقةله‌وفرقةعلیه) : جمعی با او دوست و باب مراوده را مفتوح برای پیشرفت مقاصد شخصیه هم خود را صرف تملق گفتن از شخص صدارت می‌نمودند. برخی دیگر از این مجاز گوئی و تمجیدات بی‌موقع فارغ بوده، تملق بی‌جا از صدارت نمی‌گفتند، بلکه معایب و مفاسد کار او را هم در مواقع مقتضیه اظهار می‌داشتند.

هنگامی که نوبت صدارت به میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان رسید این مسئله را ملتفت شده خواست تا محبوب‌القلوب عامه گردد و جذب و جلب نفوس همه را به طرف‌خود نماید. با همه‌کس به طور تدلیس اظهار دوستی و هم مشربی می‌کرد. در نزد متصوفه‌اظهار درویشی می‌نمود، با طبیعی دهری بود، با علماء تدلیس می‌کرد و حسن عقیدت به‌خرج‌می‌داد. متملقین را هم اطراف خود داشت، لقمه نانی هم نزد آنها می‌انداخت، تا آن که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین‌شاه از صدارت مستعفی و در بلدهٔ قم مقیم گردید.

صدارت ایران چندی در بالای سر فرمانفرما و مخبرالدوله وامین‌الدوله در گردش بود. لیکن شاهزاده فرمانفرما که قابلیت این شغل را داشت به عشق سپهسالاری و اسباب دیگر که بعد از این خواهدآمد آن را از خود دور کرد. مخبرالدوله از عهدهٔ این منصب بزرك وشغل سترك برنیامده، امین‌الدوله هم خواست مقاصدخود را یکباره به ظهور رساند که صداها بلند شد. به مظفرالدین‌شاه عرضه داشتند که امین‌الدوله طالب ومایل به جمهوریت است. بالاخره امین‌الدوله از صدارت ایران معزول و دیگر باره امین‌السلطان از قم احضار

و بر مسند صدارتش بر قرار کردند . اگر چه شاهزاده فرمانفرما (۱) نهایت سعی را در خصوص امین‌السلطان کرده‌بود، اعمال و نیات او را مسجل کرد و غالب علما هم نوشتند جز مرحوم‌حاج‌شیخ‌هادی و آقای طباطبائی دیگر همگی رقم صفر او را کشیدند؛ لکن آقای طباطبائی فرمود من چون با امین‌الدوله دوستم و امین‌السلطان دشمن ، لذا چیزی در این باب نمی‌نویسم وانگهی تاجناب میرزای‌آشتیانی چیزی مرقوم نفرمایند من نخواهم نوشت. شاهزاده فرمانفرما نوشتهٔ جناب میرزا را هم صادر کرد و با مبلغ ششصد تومان به روایتی با هزار و ششصد تومان مجدداً وارد بر آقای طباطبائی شده ، حضرتش بکلی از نوشتن امتناع فرموده و پول را هم رد نمود . از جنابش شنیدم که شاهزاده فرمانفرما گفته بود حالا که نمی‌نویسید ننویسید دیگر پول را چرا رد می‌فرمائید جواب داد که این پول سحت و نجس است، این جور پول را نمی‌خواهم. عجب این است که با این که آقای طباطبائی این همراهی را از امین‌السلطان کرد و محمدحسین‌بیك آدم او را که از طرف امین‌الملك برادر میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان کاغذی برده بود دم اندرون مظفرالدین‌شاه داده‌بود که اگر امین‌الدوله را عزل نکنی تو را می‌کشیم و او را شناخته بودند پناه به هر کس برده بود او را پناه ندادند تا این که آمد به خانهٔ آقای‌طباطبائی پناه آورد آن جناب او را پناه داد و با این که مظفرالدین‌شاه دستخط سخت صادر کرده بود او را نفی کنند از او نگهداری کرد و تا آمدن امین‌السلطان از قم او را داشت و او را با خود برد به امین‌السلطان سپرد و فرمود اگر این شخص گیر افتاده‌بود خانوادهٔ تو و برادرت را تمام می‌کردند. امین‌السلطان نه از آقای‌طباطبائی همراهی کرد و نه از آن بیچاره محمدحسین‌بیك بلی فقط ماهی ده تومان مواجب به محمدحسین‌بیك می‌داد و او را از خود مطرود نمود (من اعان‌ظالماً سلطه‌الله‌علیه) .

یکی از موثقین گوید که شبی از شب‌ها در نیاوران در چادر شاهزاده موثق‌الدوله خوابیده بودم که شاهزاده فرمانفرما با یك نفر نوکر وارد چادر شد . آدمش بقچه‌ای بر دوش داشت زمین گذارده و در آن بقچه ده هزار تومان اسکناس و پول و طلا بود که برای موثق‌الدوله آورده بود که قول از او بگیرد در مسئلهٔ نفی امین‌السلطان و اجرای حکم علماء . لکن موثق‌الدوله پول را قبول نکرد و رد نمود ولی قول داد که اقدام بر ضد هم نکند و این مسئله هم محرمانه بماند. پس از آن که از او مأیوس شد و از آن که آن‌جا خوابیده

(۱) شاهزاده فرمانفرما در زمان مظفرالدین‌شاه در دو خط کار می‌کرده‌است یکی اعدام امین‌السلطان و دیگر انداختن مرحوم امین‌الدوله را . در اولی از آقای طباطبائی مأیوس شد و در دویمی از موثق‌الدوله. پس نگارنده موثق‌الدوله را تقدیس می‌کنم و شاهزاده فرمانفرما را در اقدام اولی تبریك می‌گویم چون در این‌جا گنجایش بیش از این نیست و در تاریخ هم خواهدآمد لذا مقدمه را ختم نمودم .

بود مطمئن گردید از چادر خارج شد .

سر خدا که عارف سالك به‌کس نگفت　　　در حیرتم، که باده فروش از کجا شنید

کلماتبطنه تظهره‌الایام

اگر چه نگارنده را عقیده این است که شاهزاده فرمانفرما خوب اقدامی کرد و شاهزاده موثق‌الدوله بد کرد که همراهی از این عمل نیك نکرد، لیکن چون موثق‌الدوله در آن زمان امین و معتمد مظفرالدین‌شاه اگر این پول را قبول کرده‌بود هر آینه خیانتی بود که به آقای خود کرده‌بود و من نگارنده با این که موثق‌الدوله را کاملا نمی‌شناسم و با او مجالست نکرده لکن او را از این جهت تبریك می‌گویم. راستی کارهای خوب از این شاهزاده شنیده‌ام که در تاریخ نوشته‌ام و خواهدآمد. باری زحمات و مقدمات شاهزاده فرمانفرما که اصلاح دربار را منتج بود ، مثمر و مفید نیفتاد ، اگر چه بیفایده هم نبود. رونق نخستین را شکست و آن عظمت میرزاعلی‌اصغرخان رخت بر بست و فی‌الجمله خرق موهومات شد، از آن جمله وهمی در دماغ ها بود که همواره کرورها و مبالغ بی‌شمار در خزانه موجود است و نقدی ناصرالدین‌شاه را هیچ پادشاهی ندارد . از خرد کردن فرمانفرما صندلی‌های طلا و اوانی ذهب و فضه را این پرده موهوم پاره و این سحر باطل و طلسم شکسته شد و دیگر کارها که در موقع خود خواهد آمد.

خلاصه امین‌السلطان باز برمسند صدارت ایران متمکن و این دفعه چون دربار ایران را به‌خود محتاج دید و دانست که از رجال درباری کسی نیست که بتواند تقلد امور جمهور را بنماید لذا مغرورانه با عامهٔ علمای اعلام و رجال گرام و شاهزادگان عظام و اشراف و کسبه بنای بد سلوکی را گذارده. اشخاصی هم که همیشه حاشیه‌نشین مجلس او بودند در خلوت ودر جلوت خودشان را محرم می‌دانستند و امور معیشتشان از عطایای او می‌گذشت دیدند در مزاج صدراعظم تغییر کلی پیدا شد، آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت ، لذا در هرمجلس و محفلی بنای بدگوئی را گذاردند . در این اثناء اسباب مسافرت مظفرالدین شاه را به فرنگستان فراهم آورد و بهانه به دست رنود افتاد. به آقایان علماء اعلام‌رسانیدند که امین‌السلطان دولت را مقروض کرد وشاه را به فرنگ برد. از یك طرف متوالیاً نوشتجات برای علمای عتبات فرستادند، از یك سمت محرك علمای طهران شدند. بالاخره ورقهٔ تکفیر امین‌السلطان در اسلامبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد . اگر چه بعضی غلطها در آن ورقه امر را بر فضلا مشتبه کرد لکن توهین بزرگی و لطمهٔ سختی بر امین‌السلطان واردآمد .

در طهران آقاسیدعلی‌اکبرمجتهدتفرشی و آقای طباطبائی و امام جمعه و آقامیرزا ابوالقاسم‌طباطبائی و چند نفر دیگر از علماء و عده‌ای از رجال دولت مجلسی تشکیل داده همگی متحد و متفق شدند و بر طبق اتحاد خود لایحه‌ای نوشتند و قسم یاد کردند که هر

کدامی در عزل امین‌السلطان به قدر میسور اقدام کنند و او را از صدر به ذیل آورند.
بعد از مراجعت امین‌السلطان از فرنگستان اقبال‌الدوله‌کاشانی که قبل از وقت عکسی از روی آن ورقه برداشته‌بود و آن عکس را به امین‌السلطان ارائه داد در نزد آقایان متعذر شده که کیف نوشتجات خود را در راه حضرت عبدالعظیم (ع) مفقود کرده شخصی آن را یافته پس از چند روزی به من رد کرد و در این چندروز عکس آن ورقه را برداشته‌اند.

خلاصه امین‌السلطان فوراً پانصدتومان برای آقا سیدعلی‌اکبرتفرشی فرستاد و او را با خود دوست و همراه نمود ، میانهٔ سایرین هم نفاق انداخت ، رجال دربار هم که با آقایان همراه بودند هر یك را به طرفی تبعید و نفی کرد . بیچاره حکیم‌الملك را که طبیب و ندیم و وزیر دربار و جملةالملك بود به حکومت رشت مجبور نمود . پس از ورود به رشت چیزی نگذشت که غفلةً به مرك مفاجاة و یا اثر سم از دنیا درگذشت . یکی از نوکرهای خاص او و یکی از دوستان او که لقب مستشاری داشت نیز در همان ایام مردن حکیم‌الملك به همان مرض و همان علائم و آثار از دنیا درگذشتند . از این رو می‌توان گفت حکیم‌الملك مسموم گردید . این شد که متحدین و متفقین از ترس یا با امین‌السلطان دوست و همراه شدند و یا از خوف، اظهار مخالفت نمی‌کردند فقط آقای طباطبائی پادار و بر عهد خویش استوار ماند .

گر سرم می‌رود از عهد تو سر باز نپیچم   تا بگویند پس از من، که به سر برد وفارا

جناب معظم در هر مجلس و محفل علناً از امین‌السلطان بدگوئی می‌فرمود تا این که شیخ‌فضل‌الله‌نوری از سفر مکهٔ معظمه معاودت به طهران نمود. چون در این سفر مکه تغییر مسلك داده و به طریق اعیانیت سلوك کرده‌بود با قرض‌گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین‌السلطان درخواست نمود . او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود . پیغام داد که ادای این مبلغ این ایام در قوهٔ من نیست در مجلس خود هم گفت به یك نفر آخوند مازندرانی دوازده هزار تومان دادن از طریق اقتصاد خارج است. حاج‌شیخ‌فضل‌الله که این سلوك صدراعظم را با خود تازه دید دانست که امین‌السلطان تغییر مسلك و عادت داده‌است و ملاحظهٔ پیش را ندارد ، لذا با آقای طباطبائی متحد گشت و مجالسی تشکیل داد. هر هفته در یك شب در خانهٔ یکی از آقایان اجتماعی داشتند .

شاهزاده عین‌الدوله حاکم طهران و اقبال‌الدوله و سلطان‌علی‌خان وزیرافخم و چند نفر دیگر هم از رجال دولت را با خود همراه نمودند . باز نوشتجات به علماء عتبات و سایر بلاد ایران نوشتند و به توسط رسائل مدد خواستند . نگذشت مدتی که از عتبات و سایر بلدان عرایض و لوایح متوالیه به مظفرالدین شاه رسید ، که میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان خائن دولت و دشمن ملت است . امین‌السلطان یك دفعه ملتفت شد که عنقریب رشتهٔ کارش از هم گسیخته و شیرازهٔ زندگانیش قطع خواهد شد لذا به حکام ولایات و

دوستانش که در شهرهای ایران بودند اشاره کرد که از آقایان و علمای حوزهٔ حکومت خود رضایت‌نامه گرفته و بفرستند. حاکم فارس از جناب آقامیرزا ابراهیم مجتهد شیراز خواهش نمود که شرحی از رفتار حکومت و رضایت از صدراعظم و دیانت او و رضامندی اهالی فارس از او و اهتمام مشارالیه در انجام امور عامه و و و بنویسد. آقامیرزا ابراهیم جواب داد که علمای عتبات و طهران او را بد دانسته و برعلیه او اقدام کرده‌اند من چگونه برخلاف آنها چیزی بنویسم؟ بالاخره بین حاکم و علماء فارس برای این مسئله کدورت واقع شد. در اصفهان آقای نجفی همین جواب را به ظل‌السلطان داد وهمان نتیجه را حاصل بخشید تا منجر شد به‌آمدن حاج‌آقا نورالله برادر آقای نجفی به‌طهران. ورود حاج آقانورالله به طهران مستمسکی به دست آقایان آمد و اجتماعاتشان علنی شد. حکومت تبریز هم همین جواب را از علمای تبریز شنید و نتیجه‌ای جز کدورت نبخشید چندی نگذشت که عموم علمای ایران سراً و جهاراً با امین‌السلطان عداوت ورزیده‌دشمنی خود را اعلام دادند. رفته‌رفته عرایض را به شاه رسانیدند، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در این خصوص با رجال دربار خود مشاورت نمود و فرمود من از عزل امین‌السلطان امتناعی ندارم جز این‌که گمان می‌کنم این عزل باعث انقلاب و اختلال ادارات گردد. شاهزاده‌عین‌الدوله و برادرش سپهسالار قول و اطمینان و برطبقش نوشته دادند که ادارات را به خوبی نگاه دارند.

بالاخره میرزاعلی‌اصغرخان معزول و عین‌الدوله به وزارت عظمی منصوب و طولی نکشید که صدراعظم بلکه اتابک‌اعظم گردید (۱).

عین‌الدوله در ابتدای امر هواخواهان حریت را امیدواری داد. روزنامهٔ حبل‌المتین را که تا آن زمان ورودش به خاك ایران ممنوع بود اجازهٔ ورود داد. میرزاسیدحسن برادر مؤیدالاسلام را که در محبس مبارك‌آباد بود مرخص نمود. شیخ‌یحیی‌کاشانی که امروز نویسندهٔ روزنامهٔ مجلس است و آن روز به‌گناه مقالات روزنامهٔ حبل‌المتین مأخوذ شده بود و در اردبیل محبوس بود از حبس خلاصی یافت لکن در همان اردبیل متوقف‌بود چه استطاعت آمدن به طهران در او نبود و گناهی جز بیداری ایرانیان و ترویج ازمعارف نداشت و ما حالات این اشخاص محترم را در اصل تاریخ مشروحاً درج نموده‌ایم.

باری عین‌الدوله صندوق مالیه را ترتیب داد و خرابی دربار را خواست اصلاح کند لکن جهالت و استبداد و تکبر این شاهزاده کار را خرابتر نمود. با حاج‌شیخ‌فضل‌الله متحد گردیده امورات شرعی و عرفی بلکه مملکتی را راجع به محکمهٔ شیخ‌نوری کرد. تا آن که کار شیخ بالا گرفت و کارهای عمده را صورت و انجام می‌داد. حکومت بعض از ولایات عمده برحسب مشورت و تصویب شیخ‌نوری معین و برقرار می‌شد مانند شوکت‌الملك

(۱) درایران شغل‌صدراعظمی بهترین مشاغل و لقب اتابك‌اعظمی بالاترین القاب است

حاکم قاینات که شیخ نوری سی‌هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین‌الدوله خواهش نمود که حکومت قاینات و ارثیهٔ برادرش مرحوم شوکت‌الملك را به‌او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد. شیخ‌نوری شوکت‌الملك جدید را به خانهٔ خود دعوت نمود به بهانهٔ آن که او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده او را سروکیسه کرده و حنائی به دستش مالید . او هم حوالهٔ سی‌هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود چه بابت فروش قاینات و چه بابت ارثیهٔ برادرش و چه‌بابت حق‌الحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین‌الدوله گرفته شد اگرچه از پول حشمت‌الملك ناسخ به زودی صادر شد لکن عین‌الدوله پاسخ نداد.

اما آقای طباطبائی ، مسلك خود را که همه وقت با صدور ایران داشت تجدید و تغییر ننمود و با عین‌الدوله هم مراوده نکرد و از کسی نزد او توسط و شفاعتی نمی‌کرد . آقای بهبهانی به واسطهٔ دوستی با امین‌السلطان باطناً از صدارت عین‌الدوله راضی نبود ولی علانیةً مخالفت هم نمی‌نمود تا این که در واقعه‌ای از وقایع بر حسب لزوم آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام داماد آقای بهبهانی رفت نزد عین‌الدوله و خواست که با او به طریق نجوی مذاکره نماید ، عین‌الدوله گفت هر مطلبی که دارید آشکارا مذاکره کنید من با احدی به طریق نجوی صحبت نمی‌کنم. اعتمادالاسلام که این گونه سلوك را دید خدمت آقای بهبهانی شکایت برد و آنقدر گفت تا آقای بهبهانی جداً اظهار رنجش نمود .

در این اثناء هواخواهان امین‌السلطان که همه وقت در مقام مستمسکی بودند که اختلالی در مملکت اندازند به تحریك بعضی، احداث نفاقی کردند بین طلاب مدرسهٔ صدر و طلاب مدرسهٔ محمدیه (۱) . طلاب مدرسهٔ محمدیه واقع در بازار طهران مستظهر به آقا سیدعلی‌اکبر تفرشی و آقازادهٔ ایشان بودند که آقازاده طالب بود مدرسهٔ محمدیه را به ادارهٔ پدرش درآورد. طلاب مدرسهٔ صدر معتمد به امام جمعه بودند چه امام جمعه رئیس آن مدرسه شیخ‌زین‌الدین را تسخیر کرده و در ادارهٔ خود آورده بود .

رفته رفته کار تشاجر و تنازع بالا گرفت، یك زد و خورد مختصری بین طلاب واقع شد. چون اول ریاست عین‌الدوله بود و مشاغل عمده در پیش داشت اعتنائی به این واقعه نکرد لکن مؤسسین فتنه ساکت نشده آتش فتنه را دامن می‌زدند . سادات‌قمی از یك طرف حمایت می‌کردند، امیرخان (۲) سردار و احتشام‌الدوله پسر حسام‌الملك هم از طرف مقابل تقویت

---

(۱) نزاع برای مدرسهٔ محمدیه راجع به موقوفهٔ آن بود چه مدرسه بدون موقوفه جز ریاست بر طلاب آن دیگر فایده ندارد .

(۲) مراد امیراعظم است چون این جوانمرد راد با عقلا و اصلاح‌خواهان متحد بود از اول تا به آخر در خدمت به وطن و ملت و استقلال مملکت ساعی و جاهد، لذا ما شرح زندگانی و عکس ایشان را در آخر این مقدمه درج خواهیم نمود که معلوم شود این رادمرد از اقران و امثال احتشام‌الدوله نیست .

می‌نمودند ، از طرف سالارالدوله و شعاع‌السلطنه هم باطناً از آقایان همراهی می‌شد ، رکن‌الدوله هم برای آقایان محرك پولی می‌فرستاد، هواخواهان امین‌السلطان هم که در کار بودند تا آن که طلاب مدرسهٔ صدر به تحریك شیخ‌زین‌الدین زنجانی و امام جمعه مغافصةً ریختند به مدرسهٔ آصفیه که واقعه در نزدیکی مدرسهٔ صدر بود برای این که طلاب آن‌مدرسه را خارج کرده و آن مدرسه را به تصرف خود درآورند . طلاب مدرسهٔ محمدیه به همراهی جناب معتمدالاسلام (۱) رشتی و عده‌ای از دوستان مشارالیه در مقام حمایت از طلاب مدرسهٔ آصفیه برآمده و نزاع مفصلی احداث شد عده‌ای زخمی و جمعی سر و پای شکسته به زمین افتادند با این که سادات‌قمی به حمایت طلاب مدرسهٔ صدر رسیدند عاقبت غلبه حزب جناب معتمدالاسلام را نصیب شده طلاب مدرسهٔ صدر و سادات‌قمی به هزیمت رفتند آنچه از آنها در معرکه ماند همان افتاده‌ها و زخمی‌ها بود که قوهٔ فرار در آنها نبود .

حکومت طهران در مقام گرفتاری طرفین برآمد، جناب معتمدالاسلام با جمعی دیگر پناه به خانهٔ آقای بهبهانی آورد . آقای بهبهانی از معتمدالاسلام نگهداری و سایرین را جواب داد. آقاشیخ‌علی‌اصغرسیستانی، که از همه‌جا بیچاره ماند پناه به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) برد ولی بیچاره را در همانجا حبس‌کردند و خدام آستانهٔ حضرتی هم به ملاحظهٔ عین‌الدوله از او دستگیری نکردند .

باری طلاب مدرسه چون دیدند آقای بهبهانی از معتمدالاسلام همراهی فرمود لذا از آقامکدر شده امام‌جمعه هم که مدتها در فکر بود انتقام پدرش را از آقای‌بهبهانی بگیرد، چنانچه در تاریخ مذکور است محرك طلاب شده که اگر آقای بهبهانی را بزنید شاهزاده عین‌الدوله دربارهٔ شما لطف خواهد فرمود و هر یك از شما صاحب صد الی دویست تومان مستمری خواهید شد .

این بود که در یکی از لیالی که آقای بهبهانی از خانهٔ شیخ فضل‌الله مراجعت می نمود جوانان طلاب از مدرسه بیرون ریخته و دم بازار محاذی مدرسه دارالشفاء دست به چوب و قداره به طرف آقای بهبهانی حمله آوردند اگرچه به شخص آقا جسارتی نشد لیکن قاطر آقادیوانه‌وار به حرکت درآمد و آقا را فوراً به خانه رسانید. فردای آن شب واقعه را به عین‌الدوله راپورت دادند با این که جسارتی بزرگ و خسارتی سترك وارد آمده‌بود عین‌الدوله به روی خود نیاورده به‌مسامحه و مماطله گذرانید ، تا اینکه از طرف آقای آقا سیدعلی‌اکبرتفرشی و بستگان آقا رسماً شکایت کردند و مجازات مقصرین را درخواست نمودند. عین‌الدوله پس از گرفتن عهد و نوشته که آقایان شفاعت و توسط نکنند حکم به

---

(۱) جناب معتمدالاسلام از مجاهدین و اشخاص با علم و ملت دوست و از اول تا به آخر در این مقصود مقدس ثابت و برقرار و شرح حالات و مقاصد ایشان در تاریخ خواهد آمد .

گرفتاری مقصرین داد چهارده نفر از طلاب را مأخوذ داشتند که اسامی ایشان از قرارذیل است :

اسامی مأخوذین

آقا شیخ‌احمدخراسانی ، آقاشیخ‌علی‌اکبراشتهاردی ، آقاشیخ‌بابا اشتهاردی ، آقا شیخ‌اسمعیل‌رشتی ، حاج‌میرزاآقاهمدانی ، آقاشیخ‌عبدالحسین‌همدانی، آقاشیخ‌جعفرتنکابنی آقاسیدحسین‌قمی ، آقایدالله‌قمی، آقاسیدتقی‌قمی ، آقاشیخ‌علی‌خمامی‌رشتی ، آقاسیدعزیزالله روضه‌خوان‌قمی ، آقاسیدعلی‌قمی‌برادرحاج‌آقاجعفر ، آقاشیخ‌ابوطالب‌قمی(۱).

حضرات مزبور را شب شنبهٔ یازدهم ماه رجب ۱۳۲۱ گرفتار و در ادارهٔ نظمیه در زیر زنجیر وکند محبوس داشتند. روز سه‌شنبهٔ ۱۴ رجب ۱۳۲۱ دو ساعت به غروب مانده حضرات را در گاری ریخته، پانصد سوار از سوارهای کشیك‌خانه با شمشیرهای برنده و تفنگهای زننده ، اطراف گاری را احاطه کرده با نهایت خفت و خواری در حالتی که تقریباً بیست‌هزار نفر تماشاچی اطراف خیابانها نظاره می‌کردند آنها را از خیابان جلیل‌آباد و خیابان ناصری از جلو عمارت بهارستان از دروازه خارج و در اردوی امیربهادر که پشت دروازهٔ طهران تشکیل یافته بود وارد نمودند. شب چهارشنبهٔ پانزدهم، آنها را درآنجا نگاه داشتند چه امیربهادر به سالاراعظم گفته بود که شب چهارشنبه وانگهی شب نیمهٔ رجب میمون نیست که با سید طرف شوند و در میان این مقصرین بعضی از سادات می‌باشند .

(در این مقام رشتهٔ تاریخ را قطع نموده به جملهٔ معترضهٔ پس از آن شروع می‌کنیم به جائی‌که سخن را ازآنجا قطع نموده). پس از آن‌که جناب‌آقاسیدعبداله بهبهانی ملتفت شدکه راستی طلاب را نفی بلد کردند لذا در مقام شفاعت برآمده برای عین‌الدوله پیغام فرستادکه من ازلطف حضرت والا متشکر شدم ولی خواهش دارم حضرات طلاب را مرخص فرمائید چه من آنها را معفو داشته و بیش ازاین راضی به صدمهٔ آنها نمی‌باشم . عین‌الدوله جواب دادکه من نه برای خاطر آقا این جماعت را تبعید کرده تا جنابش ازمن ممنون و متشکرباشد بلکه سیاست ملکی ونظم مملکتی مقتضی گردیدکه این جماعت را مأخوذ دارند بعد از این هم اگر طلاب خلافی را مرتکب شوند گرفتار خواهند شد ؛ دیگر آن که حکومت از طرف جناب آقا منصوب نشده است که مطیع میل آقا باشد هرکس را بخواهند گرفتار و هر وقت خلاصی آنان را بخواهند، آزاد باشند. این پیغام هم بر کدورت باطنی آقا افزود .

باری در شب پنج شنبهٔ ۱۶ دو رشته زنجیر آوردند با چهارده قاطر هفت نفر از طلاب را در یك زنجیر سوار هفت قاطر و هفت نفر دیگر را در یك زنجیر سوار هفت‌قاطر

(۱) مخفی نماند که عدهٔ مأخوذین سیزده نفر بود چون این عدد نحس بود لذا یك نفر هم از اشخاص بی‌گناه گرفته و به آن‌ها ضمیمه‌کردند که عدد میمون باشد .

نمودند . چهل نفر از سوارهای کشیك‌خانه را مأمور کردند که حضرات را ببرند تا اردبیل چون حضرات را می‌بایست به دروازهٔ قزوین برسانند که از آنجا به خط مستقیم و شارع عام می‌رسند .

دم دروازهٔ بهجت‌آباد که رسیدند بیست نفر از سوارها برگشته رفتند نزد سالار که اگر این مقصرین مسلمان می‌باشند که با ما هم مذهب‌اند و نمی‌توان این طور سلوك کردن و اگر مسلمان نیستند که آنها را در همین جا بکشید که این طور بردن آنها تا در یك فرسخی تلف می‌شوند . سالاراعظم گفت شما مأمور دولت می‌باشید به مأموریت خود رفتار کنید هرجا که افتادند آنها را زیر خاك پنهان کنید .

بدین منوال آنها را بردند به مهرآباد یك فرسنگی طهران از آنجا حضرات را از بیراهه می‌بردند که موجب هیجان عامه نشود .

در هر منزلی که آنها را وارد می‌کردند باباخان‌قرجه‌داغی که رئیس سوارها بود کدخدای ده را احضار می‌کرد و می‌گفت این زنجیر دولت و این مقصرین دولتی است مال بدهید سیورسات بدهید. کدخدا هم پولی به عنوان تعارف برعدهٔ نفوس هر ده تقسیم می‌کرد و می‌گرفت، قدری را خود بر می‌داشت قدری هم به رئیس سواران می‌داد (۱) .

---

(۱) شاید در مأخوذی و دفتر آن ده هم مرسوم شده و هر سال بگیرند . چنانچه در دهات کرمان هنوز پول چوب حاکم و پول بی ادبی که در چند سال قبل اتفاق افتاده است می‌گیرند اگر چه علاءالملك در زمان حکومت خود پول چوب را موقوف کرد . چنانچه نقل کنند زمانی که علاءالملك به طرف بلوچستان مسافرت کرد در منزل اول که ماهان است حاکم ماهان عرض کرد قبض پول چوب را مرحمت فرمائید، پول هم حاضراست. علاءالملك استعلام ازکیفیت کرد. مذکور داشت در سابق که حاکم می‌رفت به بلوچستان آنچه چوب برای سیاست و زدن مقصر لازم بوده است از ماهان می‌گرفت و مال هم که آنها را حمل کند نیز به مردم حواله می‌دادند یکی از حکام برای سهولت و همراهی از رعایا این چوب را تبدیل و تسعیر نموده در سال دویست تومان مثلا پول چوب را می‌گرفت و قبض می‌داد ، حاکم هم از خود می‌داد، بعد به مرور ایام بر رعایای ماهان توزیع می‌نمود. حالا هم من پول را حاضر کرده‌ام قبض بدهید تا پول را داده بعد از رعایا می‌گیرم. علاءالملك این بدعت را موقوف و نسخ نمود .

اما پول بی ادبی آن بود که روزی یك نفر از کدخدایان یکی از دهات در نزد حاکم نشسته بود غفلة بادی از او صادر شده است ، حاکم حکم کرده بود که ریش سفید کدخدا را ببرند . کدخدا ریش خود را به مبلغ هفتاد یا هشتاد تومان خریده پس از آن سال، در سال دیگر این مبلغ را از رعایای ده گرفته و این مبلغ به اسم پول بی ادبی هر

بقیه حاشیه درصفحه بعد

مردم می‌گفتند این جماعت از سادات و ارباب عمایم می‌باشند . این نوع سلوک با آنها خدا را خوش نیاید . جواب می‌گفتند اینها از طایفهٔ بابیه و ارامنه می‌باشند که به این لباس درآمده‌اند (۱) مجملا سه ساعت به غروب روز سه شنبه ۲۸ رجب ۱۳۲۱ خبر ورود آنها به زنجان رسید. اهالی زنجان به هیجان آمده دکاکین و سراها را بستند که طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند لذا مأمورین آنها، طلاب را به شهر وارد نکردند در کاروانسرای، خرابه‌ای که در خارج شهر بود آنها را جا دادند .

باباخان رئیس قراسوران ، چون وضع را قسمی دیگر دید شبانه مقصرین را حرکت داد و کمال عجله و شتاب در حرکت سرعت دادند .

حاج‌میرزاآقا و سیدتقی‌قمی در آن شب سه دفعه از قاطر زمین خورده دست وسرشان شکست تا ظهر روز چهارشنبهٔ ۲۹ دو منزل از زنجان دور شدند و همه جا از بیراهه تاختند و بدین منوال وارد نارین‌قلعه که در جنب اردبیل است شده پلها را کشیدند و از دو خندق آنها را گذرانیده وارد قلعه کردند و در زندان آنها را جا دادند .

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

سال از آن ده گرفته می‌شود ، یعنی تحمیل بر رعایا می‌شود . اگر کسی دفتر تا دو سال سابق کرمان را ملاحظه نماید بسیاری از این امور را خواهد دید . این است که صد و خوردهٔ مالیات کرمان امروز از چهارصد هزار تجاوز کرده است . یعنی حاکم کرمان به چهارصد قانع نخواهد شد مگرآن که خداوند توفیق به اولیاء امور عنایت فرماید و زودتر تعدیل مالیات را بفرمایند تا فقراء راحت و آسوده شوند و نیزمخفی نباشد که تمام صدمات و تحمیلات بر فقراء و زارعین و کسبه است ، اغنیاء و علماء و خوانین و ملاکین راحت و آسوده‌اند ضرر بر بیچاره‌ها و عجزه‌ها است .

(۱) در ایران همه وقت معمول بوده‌است که هرگاه شخصی مبغوض دولت می‌شد و پادشاه از ملامت خاصه و هیجان عامه می‌اندیشید که او را تلف نماید او را نسبت می‌دادند به دین و مذهبی که منفور نزد سلطان‌آن زمان بوده . مثلا قبل از صفویه مبغوض را نسبت به تشیع می‌دادند، در زمان صفویه برعکس یامنسوب به ملاحده می‌دانستند، در زمان‌فتحعلی شاه بسیاری از مردم ومسلمانان را به‌گناه تصوف تلف نمودند، در زمان محمدشاه وناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه نسبت به بابیت می‌دادند در زمان محمدعلی‌شاه مردم را به‌گناه مشروطه خواهی می‌گرفتند ، زمانی هم به گناه استبداد مأخوذ می‌شوند . امیدوارم که چشم ما به ظهور حق و دائر شدن قانون روشن‌گردد که دیگر اتهام و اغراض شخصیه به احدی صدمه نزند. آه از اتهام و جهالت که چه بسیار خون‌های مقدس را ریخت و به چه اندازه اطفال را یتیم وخانه‌ها را خراب نمود در واقع اسلام و مسلمانان را ضعیف نکرد جز همین اعمال و اغراض شخصیه و تخلف از عقاید و قوانین اسلامیه .

حکمی که عین‌الدوله به سعدالسلطنه حاکم آنجا نوشته‌بود قریب به این مضمون بود چون این جماعت لامذهب و مزدکی می‌باشند نهایت سخت‌گیری ومراقبت را از آنها داشته باشید . این حکم را باباخان داد به سعدالسلطنه و قبض رسید از او گرفت ، زنجیرهای دولتی را برداشت و مراجعت نمود . سعدالسلطنه حاکم اردبیل حضرات را سپرد به نایب عبادالله زندانبان او هم حضرات را در یك زنجیری بست که هر حلقه ازآن یك من بود.

محبس عبارت بود از یك اطاق که طول آن تقریباً پنجاه ذرع و عرض آن پنج زرع خیلی تاریك و نمناك و عفن و کثیف بود . شب اول که سه ساعت از شب گذشت ، نایب عبادالله مزبور به سر وقت آنها آمده و یك من نان و دو سیر پنیر برای چهارده نفر آورد و گفت هفت نفر یك طرف و هفت نفر دیگر طرف مقابل بنشینید که روبروی هم واقع شوید. آقایان گمان کردند که به سوری رسیدند، یك دفعه دیدند خلیلی را که کند باشد آورده در وسط گذارد پاهای حضرات را در کند کرده سیخ آن را کشید و آن را قفل کرد دو عدد لولین هم به آنها داد یکی برای آشامیدن آب و دیگری برای ادرار .

اول صبح عبادالله آمد و در زندان را باز کرده پاهای آنها را از کند درآورد ، مقداری خاك تیمم خواستند برای نماز . در جواب گفت مامورین شما بما گفتند که شما لامذهب هستید پس چگونه می‌خواهید نماز بخوانید ؟ در جواب گفتند خداوند عالم است حالا ما اسیر تو و خود را مسلمان می‌دانیم . مشارالیه قدری گریه کرد و رفت نزدیك ظهر هم مقداری نان و پنیر برای آنها آورد .

عبادالله سجان به سعدالسلطنه گفت محبوسین لحاف و لباس ندارند . در جواب گفت عمامه‌ها را زیر سر و عباها را رواندار کنند .

درب زندان کوچك بود که در وقت داخل شدن می‌بایست خم شوند و داخل شوند بالای در پنجرهٔ آهنین نصب کرده بودند بعض اوقات رعایای خارجه و ارامنه به تماشای آنها می‌آمدند و بر حال آنها گریه می‌کردند ، نان و پول به آنها می‌دادند . بدین حال تا دو ماه بر آنها گذشت بعض اوقات جناب آقا شیخ‌یحیی کاشانی که در اردبیل محبوس بود ولی در زندان نبود نزد آنهامی‌آمد و معرفی آنان را نزد مردم می‌نمود و به آنها احسان می‌کرد (۱) به واسطهٔ مکاتیب آقاشیخ‌یحیی و اصلاح‌خواهان عالم ، اهالی زنجان بر حاکم زنجان وزیر همایون هجوم آورده که این جماعت طلاب و سادات را که دو ماه قبل از اینجا عبور دادند بی تقصیر بودند ، جناب آقا سیدعبدالله آنان را معفو داشته ، آقای نجفی سفارش آنها را نوشته از دولت خواهش‌کنید آنها را رهاکنند و یا محبس آنها را در زنجان

---

(۱) آقاشیخ‌یحیی‌کاشانی امروز نویسندهٔ روزنامهٔ مجلس است،در مقام بیداری‌ایرانیان صدمات و زحمات را برخود هموار کرد تا این که به‌سبب عداوت امین‌السلطان او را به اردبیل فرستادند . حالات ایشان در تاریخ مشروحاً مذکور است .

قرار دهند که ما از جهت لباس و غذا از آنها معاونتی کنیم . وزیر همایون از آنها توسط نمود در طهران هم از آنها شفاعت کردند سه تلگراف از شاه و عین‌الدوله به توسط وزیر همایون مخابره شده که آنها را روانهٔ زنجان نمایند . سعدالسلطنه اعتنا نکرد و آنها را از دست نداد تا این که چهار نفر سوار قراسوران با یك تلگراف از طرف وزیر همایون وارد اردبیل شده و حالت محبوسین را دیده بر حال آنها رقت‌کرده حکم وزیر همایون و تلگراف عین‌الدوله را ارائه دادند . سعدالسلطنه گفت تا قبض رشید مرا رد نکنند من محبوسین را رها نکنم . در دفعه سوم بیست نفر سوار به ریاست جواد بیك‌یاور از زنجان حرکت و وارد اردبیل شدند . لدی‌الورود رفتند به محبس از پشت پنجره تماشا کرده صدای ضجه و گریه آنها بلند شد ، مردم هم ازدحام کرده فریاد یا علی از آنها بلند شد ، محبوسین که در زیر کند و زنجیر بودند به خیال افتادند که شاید می‌خواهند ایشان را بکشند که آقا شیخ یحیی‌کاشانی ملتفت این نکته شده فوراً خود را رسانید به پشت پنجرهٔ مزبور و به محبوسین گفت: این جماعت از زنجان آمده‌اند برای استخلاص شما. حالت شما را که دیده‌اند بی‌طاقت شده برمظلومیت شما گریه می‌کنند و اینك خبر به حکومت رسیده فراش‌باشی خود رافرستاده است که شما را از زندان خلاص نمایند که در این اثناء فراش‌باشی رسیده یکی به یکی را تحویل جواد بیك‌یاور داد و قبض رسید از او گرفت لکن لباس و عبا و عمامه را از آنها گرفتند که رسم و عادت بر این قرار گرفته است که در وقت رها کردن محبوس باید لباس و اسباب او را داد به زندانبان چه جای آن که این لباس از اهل علم و سادات است برای تبرك و استشفاء لازم می‌شود . خلاصه اسامی آنها را نوشته و آنها را لخت و برهنه تحویل مأمورین جدید دادند و آنها را بردند به شهرخانهٔ سلطان‌العلماء اردبیل منزل داده سلطان العماء دو شب از آنها به خوبی پذیرائی نمود از لباس و پول و اعانه جمع‌کردن برای ایشان کوتاهی نکرد. بعد از آن سوارهای زنجانی چهارده مال برای آقایان کرایه کرده به نهایت عزت و احترام آنها را حرکت دادند . منزل اول که کورین‌قلعه باشد استقبال از واردین کردند ، شب را مجلس روضهٔ مفصلی برپا نمودند ، جهت را استفسار کردند گفتند : وقتی که شما را از اینجا گذر دادند به ما گفتند که شما لامذهب می‌باشید، ما چون سادات و اهل علم را در میان شما دیدیم با خدای خود عهدکردیم که اگرشما لامذهب باشید که ما دیگر روی شما نه‌بینیم و اگر بی گناه و مسلمانید آن روزی را که خلاص شدید و بر ما وارد ، ما مجلس روضه را برپا داریم ، اینك به عهد خود وفا کردیم . به همین قسم در همهٔ منازل از ایشان استقبال و احترام کردند ، تا دو فرسخی زنجان که از آنجا خبر به حکومت دادند ، دویست نفر سوار با هشت عدد درشکه از طرف حکومت به استقبال آنها رفت، مردم زنجان دکاکین را بستند، علما و طلاب از آنها استقبال نموده با نهایت احترام و اعزاز ورود بر حکومت نمودند. خود وزیر همایون تا دم دروازه از آنها

استقبال کرد . اعتبارالدوله پنج گوسفند در جلو آنها قربانی کرد ، به این حال وارد دارالحکومه شدند . شیرینی و شربت صرف شد ، مقدم مهمانان را به خوبی تلقی نمودند. در شب اول وزیر همایون آنها را مخیر کرد بین ماندن در دارالحکومه ، یا رفتن در خانهٔ رشیدالدوله رئیس قشون زنجان. به جهاتی چند توقف در نزد حکومت را صلاح ندیدند و رفتند منزل رشیدالدوله . علماء و سایر اصناف از ایشان دیدن کرده بعد از چند روز حکومت اعیان شهر را حاضر کرده و گفت این جماعت از طلاب می‌باشند صلاح نیست در منزل دیوانیان باشند اگر صلاح دانید من وجهی می‌دهم و شما در شهر منزلی برای ایشان بگیرید. هفت نفر از اعیان زنجان متقبل شدند که هر يك دو نفر از آقایان را ببرند منزل خودشان و ایشان را بین خود تقسیم کردند .

پنج ماه به همین منوال در منزل اعیان بودند . وزیر همایون نظر به این‌که زودتر ایشان را آسوده و اعیان را از پذیرائی راحت کند متوالیاً با عین‌الدوله مکاتبه و مخابره می‌نمود و عین‌الدوله اجازهٔ خروج آنها را از زنجان نمی‌داد . تا این‌که در غرهٔ ماه صفر ۱۳۲۲ وزیرهمایون هزارعدد پنج‌هزاری زرد حاضر نمود و روانه داشت درنزد عین‌الدوله و نوشت محض سلامتی اعلیحضرت این جماعت را تصدق فرمائید که بروند به اوطان نزد اهل و عیالشان .

جواب وزیرهمایون قریب به این مضمون از طرف عین‌الدوله مخابره شد :

جناب وزیرهمایون ــ ما حضرات طلاب را مرخص نمودیم به شرط آن‌که همهٔ علمای زنجان بنویسند و التزام دهند که حضرات پس از حرکت از زنجان بروند به‌اوطان اصلیهٔ خودشان که دیگر به دارالخلافهٔ طهران نیایند و از خود آنها هم التزام بگیرید به همین مضمون،چه پدر من به من وصیت کرده‌است که هروقت به این طایفه دست یافتی این نوع را از خود دور کن و حتی‌المقدور آنها را به خود راه مده .

وزیرهمایون از حضرات التزام‌نامه را گرفت و آنها را اجازهٔ حرکت داد حضرات همگی رفتند به اوطان اصلیهٔ خود ، جز شیخ‌احمدخراسانی که وطنش دور بود و عیال و اولادش در طهران بودند . او هم به طور مخفی ورود به طهران نمود و لدی‌الورود رفت به خانهٔ عین‌الدوله و در آبدارخانه متحصن شد و گفت یا مخارج راه مرا بدهید که دست اهل و عیال خود را گرفته بروم به خراسان و یا اجازهٔ توقف بدهید . عین‌الدوله از او التزام گرفت که هیچ‌وقت پیرامون فساد نگردد بلکه در مدرسه هم منزل نکند و او را ملقب نمود به اردبیل‌الشریعه ویك عدد پنج‌هزاری زرد هم به او انعام داد وقتی‌که از آبدارخانهٔ عین‌الدوله خارج شد پنج هزاری را هم تعارف داد به آدم اعظام‌الممالك.

عجب است که همهٔ علمای طهران و بعض علمای اصفهان در این مدت از حضرات‌طلاب

توسط و شفاعت کردند ، جز امام جمعه که محرک ایشان بود که به هیچوجه زبان و قلم شفاعت را حرکت نداد و یك کلمه در بارهٔ آنها نگفت و معاونتی از آنها ننمود . خلاصه برگردیم به آنجائی که رشتهٔ سخن را قطع کردیم .

عین‌الدوله وقایع امین‌السلطان را فراموش کرده مصمم گردید که سطوت و هیبت اهل علم را از میان ببرد . لذا طریق بد رفتاری را با علماء پیشنهاد خاطر کرد . دوستان و هواخواهان امین‌السلطان از قبیل اعتصام‌السلطنه پسر معیرالممالك و معین حضور و غیره فرصت را غنیمت دانسته ، با اجزای آقایان باب مراوده را به طور محرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محرك بودند . لیکن بهانه و مستمسکی در دست نداشتند. تا آن‌که اجزاء انجمن مخفی به جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی رسانیدند ، که یك صفحه عکس مسیونوز رئیس گمرك ، در اطاق امین‌السلطان است که مسیونوز در مجلس بال عکس برداشته در حالتی‌که عمامه به سر و ردا به دوش انداخته ، اگر این صفحه عکس به دست افتد مستمسکی به دست خواهد افتاد . جناب آقامیرزامصطفی فوراً محمدتقی‌خان پیشکار امین‌السلطان را دیده صفحهٔ عکس را به دست آورد و آن را کپیه کرده صفحات عدیده از آن برداشته و در میان مردم منتشر ساخت بهانه و مستمسك به دست آقایان افتاد. آقای بهبهانی در بالای منبر و در مجلس درس شایعه را عنوان فرمود. طلاب علوم اطراف آقا را گرفته بنای داد و فریاد را گذاردند ، که این لباس مذهبی ما است اهانت به لباس مذهبی در هیچ مذهب روا نیست . بالجمله این مسئله در مجالس مطرح مذاکره گردید لکن از رؤساء و علماء معدودی با آقای بهبهانی همراهی نکردند .

مسافرت مظفرالدین‌شاه به فرنگ ـ عین‌الدوله سرگرمی مظفرالدین‌شاه را به مسافرت فرنگ دیده ، لذا شاه را حرکت داده به بهانهٔ معالجه به آب معدنی و چند ماهی مشغول سیر و گشت فرنگستان بودند . آقایان هم به ملاحظهٔ نبودن شاه در مملکت مدتی ساکت شده تا این‌که شاه وارد شد . عین‌الدوله در خیال بود دماغ اعداء خود را به خاك مالیده و تلافی زمان سابق را نماید . هم علما را بترساند و هم سزای تجار را که با نوز طرف بودند بدهد، که واقعهٔ کرمان و اهانت شاهزاده ظفرالسلطنه به جناب حاج‌میرزامحمد رضای کرمانی و اهانت وزیر اکرم به آقای آقاسیدجمال‌الدین‌قزوینی و اهانت حاکم‌سبزوار به یکی از اهل علم پیش آمد . حضرت آقای طباطبائی در مسئلهٔ کرمان به هیجان آمده در بالای منبر ذکری فرمود. آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء و سایرین با هم متفق شده در ماه رمضان ۱۳۲۳ عقد اتحاد بین آقایان محکم گردید .

فهرستی از وقایع زمان صدارت عین‌الدوله ـ در اواخر ماه مبارك‌سال مزبور واقعهٔ خرابی عمارت بانك به امر جناب حاج‌شیخ‌مرتضی آشتیانی اتفاق افتاد. طوفان انقلاب وزیدن گرفت روز سه‌شنبهٔ ۱۴ ماه شوال ۱۳۲۳ علاءالدوله حاکم تهران چند نفر از تجار

و آقاسیدهاشم‌قندی را به بهانهٔ گرانی قند چوب زد. روز چهارشنبهٔ پانزدهم‌واقعهٔ مسجدشاه روی داد . روز پنجشنبهٔ شانزدهم ۱۳۲۳ مهاجرت اولیهٔ آقایان به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام پیش آمده، روز جمعهٔ شانزدهم ذی‌القعده ۱۳۲۳ متحصنین زاویهٔ‌مقدسه با صدور دستخط انعقاد عدالتخانه به طهران معاودت نموده،در این اثناء واقعهٔ مشهد وگلوله زدن به‌گنبد مطهر رضوی علیه‌الصلوة والسلام و اغتشاش شیراز واقع شد . از تمام بلدان و ولایات ایران صدا بلند شد، عین‌الدوله هم بر بی‌اعتنائی افزود و سخت‌گیری بیشتر شده در مقام نفی و تبعید آقایان برآمد چنانچه در اصل تاریخ مرقوم شده است . این بود فهرست جلد اول تاریخ.

اشخاصی که باعث بیداری ایرانیان شدند شرح حالات آنان در تاریخ مشروحاً ذکر شده‌است، پس ما برحسب وعده‌ای که سابقاً دادیم این مقدمهٔ تاریخ را ختم می‌کنیم به اشعار مرحوم میرزاآقاخان‌کرمانی، که شاهزاده فرمانفرما برای عدم مناسبت در زمان سابق از تاریخ سالاریه موضوع نمود وچون در آن اشعار بیان می‌کند مناسبات زمان ناصرالدین‌شاه را و از تاریخ نظمی آن مرحوم هم برداشته شده‌بود، و در محبس طرابزون هم وصیت‌کرده بود به طبع این اشعار ، لذا ما آنچه را که دست آوردیم در این آخر مقدمه در فصلی علیحده آنها را درج می‌نمائیم پس از آن بعون و توفیق خداوندی ، شروع به طبع و نشر اصل تاریخ می‌کنیم . لکن معذرت خود را به مقالهٔ نثری آن مرحوم که در آخر تاریخ خود نوشته است(که این مقاله را هم از آن کتاب برداشته‌اند)تقدیم خوانندگان گرام می داریم (وهذاصورته) :

فصل

مقالهٔ مفیده در خاتمهٔ کتاب

به مناسبت این‌که این مختصر تاریخ را حقیر از روی آثار عتیقه و خطوط قدیمه و مکاشفات جوهری مورخین این عصر نگاشته بودم ، آخر کتاب را نیز بر طرز و ترتیب شعرای فرنگستان به یك نتیجهٔ اپوپیکی نهایت دادم . شاید بعضی از ارباب کمال و ادبای فرخنده‌فال ایران بنده را مورد بحث قرار داده ، در مقام اعتراض بگویند که این چه اسلوب سخن‌سرائی و چه طرز شعر و شاعری‌است که برخلاف جمهور شعرای ایران از دایرهٔ ادب و معقولیتی که لازمهٔ کاسه‌لیسان متبصبص است خارج شده ، طریق مستقیم سلامت را که مداهنه و چاپلوسی باشد کنار نهاده، این طور راست و جدی سخن می‌گوئی (ره چنان رو که رهروان رفتند).جواب عرض می‌کنم : باید درختان را از میوه‌ها شناخت و امور را از نتایج تمیز داد .

در تأثیر و خلاقیت کلام فصحاء و بلغاء متقدمین ایران سخنی نیست و در آبداری و لطف اشعار ایشان حرفی نمی‌رود. شوخ و شنگی اشعار متأخرین هم (قولی است که جملگی برآنند) ولی باید ملاحظه نمود که تا کنون از آثار ادباء و شعرای ما چه نوع تأثیر به عرصهٔ ظهور رسیده و نهالی که در باغ سخنوری نشانده‌اند چه ثمر بخشیده و تخمی که کشته‌اند چگونه نتیجه داده است ؟ آنچه مبالغه و اغراق گفته‌اند نتیجهٔ آن مرکوز ساختن دروغ در طبایع سادهٔ مردم بوده است. آنچه مدح و مداهنه کرده‌اند نتیجهٔ آن تشویق وزراء و ملوك به انواع رذایل و سفاهت شده‌است . آنچه عرفان و تصوف سروده‌اند ثمری جز تنبلی و کسالت حیوانی و تولید گدا و قلندر نداده‌است . آنچه تغزل گل و بلبل ساخته‌اند نتیجه‌ای جز فساد اخلاق جوانان و سوق ایشان به ساده و باده نبخشوده است . آنچه هزل

و مطایبه پرداخته‌اند فایده جز شیوع فسق و فجور و رواج فحشاء و منکر نکرده است . اگر ما در تاریخ شعرای اسلام و ممدوحین ایشان نظر کنیم خواهیم گفت: اشعار و مدایح ابی نواس و امثال او بود که خلفای عباسیه را به بطالت شرب قهوات و نوم ضحوات ومفاسد دیگر انداخت. قصاید عنصری و رودکی و فرخی و امثال آنها بود که سامانیان و غزنویان را تباه و منقرض ساخت . عرفان و تصوفات لاهوتی‌شیخ‌عراقی و مغربی و امثال ایشان بود که این همه گدای لاابالی و تنبل بی‌عار تولید نمود . مداهنات انوری و ظهیر و رشید و کمال بود که چنان سلاطین ستمکارهٔ نابکار مغرور پدید آورد. ابیات عاشقانهٔ سعدی و همام و امثال ایشان بود که به کلی اخلاق جوانان ایران را فاسد ساخت . هزلیات و مطایبات سوزنی و سنائی و دیگران بود که فسق و فجور را به این درجه رواج داد. اغلاقات منفور خاقانی و امثال او بود که میرزامهدی‌خان و صاحب وصاف را به تعسفات بیهوده افکند . نفس‌درازیهای صبا و نازك‌بندی‌های شهاب و کلاه‌جلی علی‌قلی‌های قاآنی است که امروز به کلی‌حب فضایل و بغض رذایل را از طبایع بزرگان ایران محو ساخته و ایشان را به‌ندالتها و دنائتهای فوق‌العاده انداخت قوله تعالی «والشعراء یتبعهم‌الغاون» شعرای فرنگستان انواع این شعرها را گفته ومی‌گویند ولی چنان شعروشاعری را در تحت ترتیبات صحیحه‌آورده‌اند و چنان اشعار خود را مطابق منطق ساخته‌اند که جز تنویر افکار و رفع خرافات و بصیر ساختن خواطر و تنبیه غافلین و تربیت سفهاء و تأدیب جاهلین و تشویق نفوس به فضایل و ردع و زجر قلوب از رذایل و عبرت و غیرت و حب وطن و ملت تأثیری دیگر بر اشعار ایشان مترتب نیست ، این است معنی«ان‌من‌الشعر لحکمة». بلی ، نتیجهٔ حقیقی شعر هیجان قلوب و ترقیق نفوس و تشویق عقول و خواطر مردم است. اما باید ایشان را سائق به‌فضایل و تقوی و اعتدال باشد نه به قبایح و شنایع و رذایل و امثال آن . تنها کسی را که ادبای فرنگ می‌ستایند همان فردوسی طوسی است که اشعار شاهنامهٔ او اگر چه بعضی جاها خالی از مبالغه نیست ولی حب‌ملیت و جنسیت و شهامت و شجاعت را تا یك درجه در طبایع مردم ایران القا می‌کند و پاره‌ای جاها به اصلاح اخلاق نیز می‌کوشد . امیدوارم نتیجهٔ اشعار ناچیزانهٔ بنده حقیر هم عنقریب در عالم انسانیت معلوم و مشهود افتد و ارباب فصاحت و بلاغت را بعد از این از برای اقتفای به شعرای فرنگستان نمونه و اسطوره به دست آید و بدانند آن شعری که در تحت فایده و نتیجهٔ فلسفی نیست از قبیل لغویات و در شمار خرافات و شمسات خواهد بود والسلام .

در تأسف بر اوضاع حالیه گوید

مگر حال آن ملك برگشته است / همه جای اهریمنان گشته است .
گروهی همه بد دل و بد نهاد / دل خود به خون کسان کرده شاد.
مگر جور و بیداد افزون شده / جگرهای مردم همه خون شده .
مگر شه گدا گشت و کشور خراب / رعیت ز جورند در پیچ و تاب .
همانا که شه نیستش آگهی / که شد خاك ایران ز مردم تهی .
همه مردم از دست بیداد شوم / گریزند در هند و قفقاز و روم .
در آنجا به هر کار پست و رذیل / همی بگذرانند خوار و ذلیل .
نه کس می بپرسد همی نامشان / نه هرگز روا میشود کامشان .
همه لرك(۱) و بیچاره ولات ولوت / قناعت نموده ز دنیا به قوت .
فتاده به غربت درون خوار و زار / همه پایمالند در رهگذار .
به غربت هم از جور شهبندران / ندارند آن بینوایان امان .
مگرخود در ایرانزمین جا نبود ؟ / برین بیکسان هیچ مأوا نبود ؟
که پرکنده گشتند در کوه و دشت / به سرشان یکی اختر شوم گشت .
به ایران یکی نامداری نماند / که بختبد از شهر خویشش نراند .
الا گر بدانی بخواهی گریست / که آوار گیهای اینان ز چیست .
یکی ره گذر کن به ایران دیار / که بینی یکی هیبت افزا مزار .
در آن ظلمت آباد وحشت سرای / نبینی یکی روح زنده به جای .
به هر جا که بینی یکی شارسان / به مانندهٔ گور و بیمارسان .
همه رنگها رفته و روی زرد / پدیدار از چهرهها سوك و درد .
همه زهرهها کنده و باخته / همه پیکران زار و بگداخته .
همه چشمها گود و بگسیخته / مگر آبروی همه ریخته .
کتف کوژ و گردن شده سرنگون / تو گوئی یکی را بهتن نیستخون .
فرو رفته چشمان و بینی دراز / ز سیما پدیدار سوز و گداز .
همه مرغ ماتم همه فال شوم / به ویرانه بگزیده جا همچو بوم .
چنو مرد گانند در گور تن / فسرده همهٔ خونشان در بدن .
همه در اسارات و در بندگی / نه آگه ز آزادی و زندگی .
به حرمان جاوید از هر حقوق / مگر گشته ز آباء علوی عقوق
ز لذات گیتی ندیده مگر / شماتت ابر مردن یکدگر
همه زرد و بیجان و زار و نزار / شب وروز برحالخود سوگوار

(۱) لرك بهمعنی فقیر و بیچاره .

کسی مالك مال و ناموس نیست / ندانند فریاد رس را که کیست .
بریده یکی را دو دست و دو پای / تنی مانده بر پا و جانی به‌جای .
یکی را به خنجر ببریده پی / یکی را به ناخن درون کرده نی .
یکی را دو دست و دو پا و زبان / بریده شده چون تن بی روان .
یکی را به‌مسمار کنده دو چشم / که هر کو ببیند بسوزد ز خشم .
یکی را ز سر دور کرده دو گوش / که‌هر کس‌بدید آن برآرد خروش .
یکی را بسفته به‌تن هر دو کتف / از این‌خستگان‌هر کسی درشگفت .
یکی را بریده است دژخیم سر / یکی را کشیده به تنگ قجر .
دل و جان انسان بیاید به‌درد / که‌کس با دد و دام‌زاینسان نکرد .
سزد گر بر این حال گریان شوی / چو بر آتش تیز بریان شوی .
« بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یك گوهرند »
« چو عضوی بدرد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار »
« تو کز محنت دیگران بی غمی / نشاید که نامت نهند آدمی »

یاد ایام نیك‌بختی و سعادت روزگار پیشین

ایا ملك ایران انوشه بزی / همیشه ز تو دور دست بدی .
خوشا روزگاران فرخ زمان / که روم‌و فرنك از تو جستی‌امان .
بسی خرم آن روزگار خوشی / که بودت‌به هر سوی لشکرکشی .
همی یاد بادا از آن روزگار / که استنبولت بود جای شکار .
همه ایلغارت به آباد و بوم / همه ترکتازت به یونان و روم .
خوشا آن چنان روزگار کهن / که می‌تاختی تا ختا و ختن .
زهی عصر و فرخ زمانی که باج / تو را آمد از مصر و از کار تاج .
خجسته زمانی که در هندو چین / نبشتند نام تو را بر نگین .
چه خوش بودی آنروز فرخ‌سرشت / که استرخ تو بود باغ بهشت .
خوش آن‌عصر رخشان با ناز ونوش / که زرنوشت آباد بودی به‌شوش .
مبارك بد آن عهد فرخنده باز / که بودی عروس جهان شهر راز .
خوشا روزگاری که در اکبتان / خرامان به هر سوی بودی بتان .
خنك روز خرم چنو روزگار / که در بلخ بر پا بدی نوبهار .
خوش آنروز فرخندهٔ دلستان / که چون گلستان بود زابلستان .
کنم یاد آن روز با دار و برد / که شاپور طرح نشابور کرد .
خوشا آن چنان روز با گیر و دار / که کشتی به دریات بودی هزار .
نبد هیچ کس را همی تاب تو / نشسته به هر جای ستراب تو .

خوش آن روزگاران سور و سرور — که بد مردم تو دو ره صدکرور .
چه خرم بد آن‌روز بی درد و رنج — که آکنده بودی زمینت به گنج .
سپاه تو بودی همه کوچ کوچ — ز افغان و لاچین وکرد و بلوچ .
ز پنجاب بودی به سودان سپاه — مدی داشت مکدونیا را نگاه .
فزونت سواران نیزه گذار — کمان آورانت برون از شمار .
خوش آن دم که‌خسروز ایران‌زمین — همی‌تاخت تا پیش دریای چین .
خوش آن روز خرم که کاوس کی — به سودان و مصر اندر افکند پی .
خوش آن روزگاران که اسپندیار — بر آورد از قوم سیستا دمار .
شکسته شد از وی ده و نه سپاه — به بند گران بست ده پادشاه .
خوش آن روزمیمون که فرخ زریر — سر شاه اسپرته آورد زیر .
همه ملك یونانیان کرد پست — به آتینه بگزید جای نشست .
خوش آن عصر فرخ‌که شاه اردشیر — همه مردم آتنه کرد اسیر .
کنونت به تن هیچ نیرو نماند — تو گوئی که در دشت آهو نماند .
از آن پهلوانان و اسب و سلیح — نمانده به‌جا جز فسون و مزیح .
دلیرانت امروز نازك بدن — نبرد آورانت همه سیم تن .
وزیران کشور منیجك نهاد — دبیران لشکر بت و حور زاد .
امیران جنگی به زخم درشت — به بزم و به رزم آوریدند پشت .

تعزیت و سوگواری ایام گذشته

کجات آن‌همه‌رسم و آئین و راه ؟ — کجات افسر و گنج و ملك‌وسپاه ؟
کجات آن همه دانش و زور دست ؟ — کجات آن‌بزرگان خسرو پرست ؟
کجات آن نبرده یلان دلیر ؟ — که شیر ژیان آوریدند زیر .
کجات آن سواران زرین ستام ؟ — که دشمن بدی تیغشان را نیام .
کجات آن همه مردی و زوروفر ؟ — که گیتی همه داشتی زیر پر .
کجات آن بزرگی و آن دستگاه ؟ — که سر برکشیدی ز ماهی به ماه .
کجات افسر کاویانی درفش ؟ — کجات آن همه تیغهای بنفش ؟
کجات آن‌به رزم اندران فرّونام ؟ — کجات آن به‌بزم‌اندران کام وجام ؟
کجات آن دلیران روز نبرد ؟ — کجات‌آن بزرگان بادار و برد ؟
کجات آن کمین و کمان و کمند ؟ — که‌کردی همه دیو و جادو به بند .
کجات آن فزونی گنج و سپاه ؟ — کجات افسر و تخت و فر وکلاه ؟
کجات آن‌سواران ومیدان وگوی ؟ — که زآنها به‌گیتی بدی گفتگوی .
کجات آن دلیران و مردانگی ؟ — هش و رای و فرهنگ وفرزانگی .

کجات آن هنرهای بیش از شمار ؟ که علم و هنر از تو شد یادگار .
کجا شد دل و هوش و آئین تو ؟ توانائی و اختر و دین تو .
کجا شد به رزم آن نکو ساز تو ؟ کجا شد به بزم آن خوش‌آواز تو ؟
کجا رفت آن جام گیتی نمای ؟ کجات آن همه خسرو پاك رای ؟
کجا رفت آن اختر کاویان ؟ کجا رفت اورنگ فر کیان ؟
که اکنون به پستی نیاز آمدت چنین اختر بد فراز آمدت .
که بنشاند این شمع افروخته؟ کزو شد همه مردمان سوخته .
دریغ آن بلند اختر و رای تو دریغ آن سر عرش فرسای تو .
دریغ آن یلان و کیان جهان که بودی پناه کهان و مهان .
دریغ آن بزرگان والا گهر به مردی ز شاهان برآورده سر .
دریغ آن امیران والا بشان کز ایشان به‌گیتی نمانده نشان .
از ایشان نبینم یکی را به‌جای به‌جز نصرةالدولهٔ (۱) پاك رای .
ابا چند تن از مهان گزین که از آسمانشان رسد آفرین .
شده آدمیت از ایشان پدید همه گنج های وفا را کلید .
همه سالشان بخت پیروز باد همه روزشان روز نیروز باد .
نگهدارشان باد زروان پاك بود یارشان هرمز تابناك .

خطاب به‌اورنك كيان

تو ای گاه و دیهیم شاهنشهی که بی تو مبادا مهی و بهی
خنك روز کاندر تو بد جمشید که آورد بس نیکوی ها پدید
خنك روز کاندر تو بد زرد هشت که اهریمن بد کنش را بکشت
خوش آن روزگار کیومرث شاه کزو شد پدیدار دیهیم و گاه .
خجسته بدی گاه او کشتره (۲) که تازه شد از وی جهان یکسره.

(۱) مراد از نصرةالدوله، فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا است چون‌سوء سلوك ناصرالدوله عبدالحمیدمیرزا سبب آوارگی میرزاآقاخان از کرمان شد و فرمانفرما در حکومت کرمان جبران اعمال برادر را نمود و نسبت به میرزاآقاخان وکسان او محبت کرد و در مکاتیب خود اظهار هم مشربی می‌کرد این بود که میرزاآقاخان دوجلد تاریخ خود را از محبس طرابزون نزد فرمانفرما فرستاد که اکنون آن کتب به خط مؤلف نزد فرمانفرما موجود است و همه کس می‌داند که در آن زمان این قدر اقدام و اظهار از حکام مایهٔ بسی‌تمجید و امیدواری بود.

(۲) او کشتره به‌معنی کسی است که اصلاح باغ و بستان کند و نام فریدون زیرا که اصلاح دین آذر هوشنگ را نمود

به‌گاه فریدون همایون بدی — زمان منوچهر میمون بدی .
همایون بدی گاه ارباس گرد — که او کرد بر نینوا دست برد .
خجسته بماندی پس از کیقباد — همان در گه طوس نوذر نژاد .
به هنگام کی آرش نامور — گرفتی همه خاور و باختر .
به دوران اکمین کرکس نژاد — همه خاك شامات دادی به باد .
همایون بدی گاه کاووس کی — همان وقت کیخسرو نیك پی .
چو مهری که بیرون بیاید زمیغ — گرفتی همه روی گیتی به تیغ .
مبارك بدی وقت اسپند یار — همان گاه فرخ زریر سوار .
که روی زمینت همه بنده بود — به فرمان و رأیت سرافکنده بود.
خجسته به هنگام شاه اردشیر — همان گاه داراب ارزاس پیر .
به وقت جهان جوی ساسان نژاد — جهان را نمودی پر از مهروداد.
همان گاه شاپور فرخنده رای — ابر تارك قیصرت بود پای .
همایون بدی گاه بهرام گور — به وقت ذوالاکتاف با فر و زور .
در ایام فرخ قباد گزین — پر از دانش و داد کردی زمین .
به هنگام نوشیروان بزرگ — یکی کردی آبشخورمیش و گرگ.
در فرهی بر تو اکنون ببست — که آن‌فروبرز(۱) مهین گشت‌پست.
شد آن تخمه ویران و ایران همان — بر آمد همه کامهٔ بد گمان.
گزند آمد از پاسبان بزرگ — شبان شد به جای رمه همچو گرگ
مگر روز بدبختیت شد پدید ؟ — سیه گشت ازین روز بخت‌سپید.
که نفرین بر این بخت نا خوب باد — سزد گر نباشیم از آن هیچ شاد .

خطاب به ابنای وطن گرامی

کنون ای مرا ملت هوشمند — چرائید در چاه غفلت نژند ؟
بر آئید و بینید کار شگفت — به آسان توانید گیتی گرفت.
ولی تا شناسید از خیر و شر — ببایست خواندن حقوق بشر .
که تا خود بدانید ز آئین و راه — بد و نیك گیتی نباشد ز شاه .
اگر آگهیتان رسد کم و بیش — ببینید هر چیز در دست خویش .
همه نیك بختی و بیچارگی — بـه دست شما هست یکبارگی .
چرائید در چاه غفلت اسیر ؟ — کجایند آن مردم شیر گیر ؟
چرا چنبری گشت پشت یلی ؟ — چرا کند شد خنجر کابلی ؟

(۱) برز بر وزن قفل برآمدگی و بلندی از زمین را گویند مقابل آن جفر است که به‌معنی پست باشد .

کجایند آن نامداران راد (۱) همان ملت آسمانی نژاد .
کجا شد فریدون با داد و دین؟ که پرداخت‌از ماردوشان(۲)زمین.
کجا رفت آن کاوهٔ نیك نام؟ که در کشور انداخت‌بلوای عام .
بر انداخت آئین ضحاك را چنان اژدها دوش نا پاك را .
کجایند آن پهلوانان نیو ؟ چوشیدوس و گستهم و گودرزوگیو.
بزرگی ایران چرا شد بسر ؟ چرائید نومید از دادگر ؟
« فریدون فرخ فرشته نبود ز مشك و زعنبر سرشته نبود ».
ز اژدرکشی یافت او فرهی تو رو اژدها کش فریدون توئی .
منالید چندان ز شاه و وزیر جوانست دستور و شاه است پیر.
بویژه که چونین شه باهنر نبسته است برتخت ایران کمر .
همش رای فرخ همش زورو هنگ به خشکی پلنگ و به دریا نهنگ .
فراوان هنرها و رایش نکو سزد گر نگیری به بد یاد او .
شهنشاه ما ناصرالدین بود طرفدار قانون و آئین بود .
دو صدحیف کاین نوجوان بی کس‌است فرید است و بی‌یارو بی‌مونس‌است .
دریغا اگر مردم نیك رای ببودند بر پیش تختش بپای .
اگر بود او را چو بوذرجمهر ز نوشیروان بر گذشتی به‌مهر .
و گر ملتی داشتی با خبر گذشتی ز اسکندر نامور .

در خطاب زمین بوس به اعلیحضرت شاهنشاه ایران

بترس ای‌جهان جوی ایران‌خدای که بعد از تو خیزند مردم به‌پای ،
بنالند از دست جور و ستم بگویند با نالهٔ زیر و بم .
که ایزد همی تا جهان آفرید کسی زین نشان شهریاری ندید .
که جز کشتن وبستن و درد رنج گرفتن هم ازکهتران مال و گنج .
ندانست و آزرم کس را نداشت همی این‌بر آن‌آن‌بر این بر گماشت.
نه جان سپاهی ازو شادگشت نه یك ذره زو کشور آباد گشت .
نماند ایچ در ملك جائی درست همه کارکشور ازوگشت سست .
به کار رعیت نپرداخت هیچ پرستید گه گربه ، گاهی منیج .
درین مدت سال پنجاه باز که بر تخت می‌زیست با عز و ناز .
همه جان مردم ازو شد غمی به هر شعبه از ملك آمد کمی .

(۱) راد به‌معنی عاقل است .

(۲) ماردوش همان مرداس است که معرب شده به مناسبت این که کلدانیان شکل مار را بر دوشهای خود علامت قرار داده بودند .

خزینه تهی گشت و ملت گدا ز بیداد او دستها بر خدا .
سه نوبت شتابید سوی فرنگ نیفزود او را به دل عار و ننگ .
چو مست شکار است و محو خوشی کجا داند آئین لشکر کشی .
نخواهیم بر تخت از این تخمه کس ز خاکش به یزدان پناهیم و بس .
کزین شه ستمکارتر کس ندید نه از نامداران پیشین شنید .
همه ملك ایران ازو شد به باد به خاك آمد آن افسر کیقباد .
خدایا روانش بـه آتش بسوز دل بندهٔ مستحق بر فروز .
و گر دادگر باشی ای شهریار بمانی و نامت بود یادگار .
بـه نیکی گذارند یاد تو را پرستند مردم نژاد تو را .
تن خویش را شاه بیدادگر جز از گور و نفرین نیارد بسر .
اگر چند بد کردن آسان بود به فرجام زو دل هراسان بود .
الا ای شه نامدار کهن سزد گر زسعدی پذیری سخن .
«نه دربند آسایش خویش باش که خاطر نگهدار درویش باش».
«نیا ساید اندر دیار تو کس چو آسایش خویش‌خواهی و بس».
ز من بشنو این نکته شاها درست نباید شهی چون تو بیداد جست .
تو را هست فرهنك و رای وهنر ندارد هنر شاه بیدادگر .
که بیداد گرّی ز بیچارگیست به بیدادگر بر بباید گریست .
ز بیداد گر کیست بدبخت تر که بیدادش آید به‌خود سخت تر .

در مقام شرح حال گوید

تو تا باشی ای خسرو نامور مرنجان کسی را که دارد هنر .
به ویژه که باشد ز روشن دلی به جان دوستدار نبی و علی .
یکی نامداری ز ایران منم که خو کرده‌درجنك شیران تنم .
قلم دارم و علم و فرهنك و رای نژاد بزرگان و فر همای .
به‌گاهی کـه آمد تمیزم پدید روانم به دانش همی بد کلید .
ز گیتی نجستم بـه جز راستی نگشتم به گرد کم و کاستی .
همه خیر اسلامیان خواستم دلم را بـه نیکی بیاراستم.
همی خواستم تا کـه اسلامیان به وحدت ببندند یکسر میان.
همه دوستی با هم افزون کنند ز دل کین دیرینه بیرون کنند
مر اسلامیان را فزاید شرف نفاق و جدائی شود بر طرف .
در اسلام آیـد بـه فر حمید یکی اتحاد سیاسی پدید .
شود ترك ایران و ایران چو ترك نماند دوئی در شهان سترك .

همـان نیز دانندگان عـراق به سلطـان اعظم کنند اتفاق .
ز دلها زدایند ایـن کینه زود نگویند سنی و شیعی که بود .
وز ان پس بگیرند گیتی به زور ز جان مخالف بر آرند شور .
ابا چند آزاده مرد گـزیـن نبشتیم بس نامـه هـای متین .
روانـه نمـودیـم سوی عـراق که بر خیزد از عالم دین نفاق .
بـه نیروی دادار جان آفـرین همه بر نهـادند امضا بـرین .
به بخشید حسن اثـر نامـه هـا که ، خام و نپخته نبد خامـه‌ها .
سپاسم ز یـزدان پیروز گـر که این نخل امید شد بـارور .
نوشتند ز ایران و هم از عراق که از دل بشستیم گرد نفاق .
همه جان فدای شریعت کنیم به سلطان اسلام بـیعت کنیم .
گـذاریـم قـانـون بیگـانگـی بگیـریم آئـین فـرزانگـی .
ازین پس همـه کفر سازیم پست بیاریم گیتی سراسر به دست .
کسی از سلاطیـن اسلامیـان ز عباسیان تـا به عثمـانیان .
ز سامانی و غزنـی و دیـلمـی ز سلجوق و خوارزمی و فاطمی ،
ز صدر سلف تا به گاه خـلـف موفـق نگردید بر این شرف .
مگر اندرین عصر کامـد پدید چنین طرح محکم ز رای سدید .
گرت زین بد آمد ، گناه من است که این شیوه آئین و راه من‌است.
برین زاده‌ام هم برین بگذرم وزین فخر بر چرخ ساید سرم .
اگر شاه را بود حسی نهـان مرا ساختی بی نیاز از جهان .
وگـر از مسلمانیش بـود بهـر به نیکی مرا شهره کردی بده‌ر.
چو در خون او جوهر شرك بود ز توحید اسلام خشمش فـزود .
پشیزی بـه از شهـریـاری چنین که نه کیش دارد نه آئین و دین .
مرا بیم دادی که در اردبیل تنم را به زنجیر بندی چو پیل .
ز کشتن نترسم کـه آزاده‌ام ز مادر همی مرگ را زاده‌ام .
کسی بی زمانه به گیتی نه مرد بمرد آنکه نام بـزرگی نبرد .
نمیرم از ین پس که من زنده‌ام که این طرح توحید افکنده‌ام .
به گوش از سروشم بسی مژدهاست دلم گنج گوهر ، قلم اژدهاست .
پس از مردنم هست پـایندگـی که جاوید باشد مـرا زندگی .
نصیب مـن آباد وتحسین بـود تو را بهره همواره نفرین بود .
پس از من بگویند نام آوران سرایند بـا یکدگـر مهتران .
کـه کرمانی راد پـاکـی نهاد همه داد مـردی و دانش بداد .

پس از سیزده قرن پر اختلاف — نمودار کرد او ره ائتلاف .
به توحید دعوت نمود از دوئی — به پیچید از کژی و جادوئی .
مرا آید از مشتری آفرین — که بودم فداکار دین مبین .
درودم ز مینو رسانند حور — هم از آسمانم فشانند نور .
به دوزخ بمانی تو تیره روان — همت لعنت آید ز پیر و جوان .
نشینند و گویند مردان راد — به نیکی نیارند نام تو یاد .
که شه ناصرالدین بدی یار کفر — از او گرم گردید بازار کفر .
کسانی که توحید دین خواستند — بدین مقصد قدس برخاستند .
بیازرد و افسرد و از خود براند — به گیتی بجز نام زشتی نخواند .
تو ای شه چنین راه دین سد مکن — به خیره همی نام خود بد مکن .
که ناگه برآری دلم را ز جای — همه دودمانت بر آرم ز پای .
بگویم سخن های نا گفتنی — بسنبم گهر های ناسفتنی .
که چون بود بیخ و تبار قجر — چگونه به شام آوریدند سر .
به تاتار بهر چه آمیختند — ز شام از برای چه بگریختند .
مرا هست تاریخی اندر اروپ — به قوت فزونتر ز توپ کروپ .
مبادا که آن نامه افشان شود — که بیخ و تبارت پریشان شود .
همان به که خاموش سازی مرا — ز کینه فراموش سازی مرا .

افتخاریه در مقام تحدیث نعمت گوید

ندیدی تو این خامهٔ تیز من ؟ — نیندیشی از کلک خونریز من ؟
که من از سنان قلم روز کین — بدوزم بلند آسمان بر زمین .
هم از نیروی کلك آتش فشان — شرار افکنم در دل بد نشان .
مرا خامه‌ای هست خارا شکاف — که نوکش بکافد دل کوه قاف .
همان از سخنهای با آب و تاب — زبانم بسوزد دل آفتاب .
مرا هست کلك سیاسی صریر — که آوای او بگذرد از اثیر .
چو آرم سوی خامهٔ تیز دست — به البرز کوه اندر آرم شکست .
مرا هست آثار آفاق شوب — مرا هست بازوی نامرد کوب .
چو من نیزهٔ خامه سازم شلال — بلرزانم آن دستگاه جلال .
فرازم اگر اژدهای بنان — چو موسی کنم غرقه فرعونیان .
مرا هست طبعی چو چرخ بلند — فشاند فروغ و رساند گزند .
من آنم که هنگام نطق و خطاب — کنم کوه آهن چو دریای آب .
بیفروزم از خامه یك لکتریك — که در جان شه افکند تاك و تیك .

یکی شعله از کلك افروختم — تن ناصرالدوله را سوختم .
من از اژدهای قلم آن کنم — که بر تو دل چرخ بریان کنم .
منم کوه آتش فشان سخن — به من تازه شد داستان کهن .
شهابی جهانم اگر از بنان — بسوزم همه جان اهریمنان .
من این شاعران را نگیرم به چیز — نیرزد بمن شعرشان یك پشیز .
که تاب و توان از سخن برده‌اند — یکی سفرهٔ چرب گسترده‌اند .
گر این چاپلوسان نبودی به دهر — نمی‌گشت شیرین به کام تو زهر .
تو کلك سیاسی کجا دیده‌ای ؟ — که بانك چنان خامه نشنیده‌ای .
به بینی کنون کلك بیسمارکی — همان دبسکور کلی آر کی .
مرا از شمار دگر کس مگیر — تو سیمرغ را همچو کرکس مگیر .
ابا چرب گویان نباشم به هم — که من کوه آهن بسوزم به دم .
نترسم من از بانك باد و بروت — ز جا بر کنم ریشهٔ دیسبوت .
چو بر بارهٔ نثر گردم سوار — برآرم من‌ازجان ناظم (۱) دمار .
فروغ بیانم فروزد جهان — صریر بنانم بسوزد نهان .
نباشد سخنهای من رعد و برق — که سیل دمان آورم سوی شرق .
مبادا که آذر گشسب دلم — دمد از دم اژدهای قلم .
سراسر جهان را بهم بر زند — همه بیخ نامردمان بر کند .
« ازین گفتم این شعرهای بلند — که تا شاه گیرد ازین نامه پند »
دگر مردمان را نیازارد او — هم آئین شاهی نگهدارد او .
کسی را که باشد فداکار دین — نیازارد از خویشتن این چنین .
نگر تا چه گوید سخنگوی بلخ — که باشد سخن گفتن راست تلخ .
هر آن کس که آهوی شاهان بگفت — همه راستی ها گشاد از نهفت .
همیدون به جانست او را خطر — مگر شاه باشد بسی دادگر .
من از بهر ترویج آئین خود — فدا کرده‌ام جان شیرین خود .
از آن روی دادم سر خود بباد — که تا خود نباشم به بیگانه شاد .

در ستایش پادشاهان و فواید طبیعی ایشان

به ایران مباد آن چنان روز بد — که کشور به بیگانگان اوفتد .
همه کشور ما عروسی است خوش — ولی شوی او زشت‌خوی و ترش .

(۱) گویا مرادش ناظم‌السلطنه است چه از ناظم‌الدوله در تاریخ نثریش تمجید نوشته است و آن تاریخ به همت جناب علاءالملك به طبع رسیده است خواننده می‌تواند رجوع به آن نماید .

نخواهم زمانی که این نو عروس / بیفتد بزیر جوانان روس .
به‌گیتی مباد آن که این حور دیس / شود همسر لردی از انگلیس .
پدر گر چه باشد خسیس و لئیم / به از آن که فرزند گردد یتیم .
تو هر چند نا مهربان و بدی / ولیکن بسان پدر از خودی .
پدر هستی ای مهتر نامدار / ولی ، بس جفا جوی وناسازگار .
اگر چند امروز هستم اسیر / ولی نیست بیگانه بر من امیر .
اسارت مرا هست ، لیکن بتن / که روشن روانم بود شاد و شن .
مرا گر بود وحشیانه پدر / از آن به که مامم رود در بدر .
بزرگان که این رازها سفته‌اند / به برهان حکمت چنین گفته‌اند .
که هرملت از خود ندارند شاه(۱) / بود حال آن ملت از بن تباه .
کسی را که در تن نباشد روان / دگرچون پدید آید از وی توان .
بباشند در پیش بیگانه خوار / سر آید بر ایشان همه افتخار .
همه پست باشند و افکنده سر / نه‌بینند روز بزرگی دگر .
نخیزد از ایشان یکی دلفروز / به بازارگانی سر آرند روز .
دگر نامداری نیاید پدید / نه یك اختراعی ز کار جدید .
نه سردار جنگی ، نه یك نامجوی / نه شاعر ، نه‌یك مرد تاریخ‌گوی .
نه یك فیلسوف مبارك اساس / نه ذو فن ، نه مرد ستاره‌شناس .
چنان چونکه این حال باشد عیان / ز رفتار کار سرائیلیان .
که در ذلت و خواری آرند سر / نخیزد از ایشان یکی نامور .
همان قوم کلدان وآثور (۲)کوش / کز ایشان نباشد بگیتی خروش .

در مقام اندرز و نصیحت ملوك

سزد گر ازین حال عبرت بری / گزینی تو ، رسم و ره مهتری .
بجنبی ز جا با کمربند تنگ / بر آئی همی از پی نام و ننگ .
چو نو شیروان حکمرانی کنی / به پیرانه سر نو جوانی کنی .
مسیحا صفت با دم معجزات / تو در پیکر مرده آری حیات .
پدیدار سازی هم آئین داد / جهان را کنی از نکوئی تو شاد .

(۱) مرادش پادشاه عادل است چه مسلك ناظم معلوم است"سلطان ظلوم خیرمن‌امد حطوم"مأول است و یافعول به‌معنی فعیل است یعنی‌پادشاه مظلوم بهتراست ازشیر درهم‌شکننده و پوشیده نیست که پادشاه ظالم مملکت و رعیت را خراب خواهدنمود مانند گرگی که در گلهٔ گوسفند افتد .

(۲) آشور

نوازش کنی هر چه دانشور است — بدست آوری هر کجا مهتر است .
نگه داری ارباب سیف و قلم — فرازی چو خورشید خاور علم .
همه کشور آباد سازی به داد — براندازی از بن بد و بد نهاد .
ستمکاره را بیخ و بن بر کنی — یکی طرح نیکو ز نو افکنی .
ز داد آوری رسم و آئین پدید — بسازی دبستان و راه حدید .
به هر جای برپا کنی دادگه (۱) — همه داوری ها به آئین و ره .
به دریا پدیدار سازی تو ناو — ز خشکی به آئین ستانی تو ساو .
کشاورز (۲) را نیك داری بسی — که بر وی نیاید ستم از کسی .
نوازی همی مرد بازارگان — بسازی همه کار آوارگان (۳) .
نرنجانی از خویش مرد کریم — برانی ز خود چاپلوس و لئیم .
که دانا به سختی بگویدت پند — فرو مایه سازد تو را ریشخند .
مبادا ز دونان بگیری فریب — سر مرد داننده آری به شیب .
که نفرین تو را آید از آسمان — هم آخر تبه سازدت بد گمان .
درین گیتیت درد و سختی بود — چو زین بگذری شوربختی بود .
بگفتیم ما آنچه بایست گفت — بدین گونه کس در معنی نسفت .
ز جان دست شستیم و گفتیم راست — که‌ایزدجزازراست ازما نخواست .
سخن‌ها بگفتم همه خوب و نغز — ولیکن بد آید بر تیز مغز .
خردمند ازین گفته شادان شود — که گیتی بدینگونه با دان شود .
چو هر جای آمد ترقی پدید — بد از سایه اعتراض شدید .
طبیبان روحانیند این گروه — ز دارو کنند از چه جانها ستوه .
ولی خستگان را شفائی دهند — بدلهای پاکان صلائی زنند .
امیدم که دارای ایران زمین — برین نامهٔ من کند آفرین .
که تا روشنانش ز چرخ کبود — فرستند همواره نور و درود .
به گیتی شود نام او جاودان — ستایند او را همی بخردان .
وگر شاه از پند من بگذرد — مر او را به یك جو نسنجد خرد .

استدراك

در مقدمهٔ کتاب در ضمن شرح گرفتاری شهدای وطن روایتی که شخصی نقل از جناب وزیر اکرم میرزاصالحخان کرد نگاشته آمد . آن جزو که به نظر ایشان رسیده ایضاحاً شرح مرقومهٔ ذیل را مرقوم داشته و درجش را خواسته بودند. چون علاوه برآنچه متعلق به شهداست حاکی از حالات خودشان است درج شد اگر چه شرح حال و خدمات

(۱) عدالتخانه (۲) کشادرز (۳) بیچارگان

ایشان در جای خود خواهد آمد .

نامهٔ وزیر اکرم - جناب ناظم‌الاسلام در باب مرحوم حاجی شیخ‌احمد کرمانی و مرحوم حاجی‌میرزاحسن‌خان و مرحوم میرزا آقاخان که در تبریز محبوس و در آنجا شهید شدند از قول بنده چنین می‌نویسد :

از میرزاصالح‌خان وزیر اکرم که آن اوقات از اجزاء ایالت آذربایجان بود نقل‌کرده‌اند که حضرات در محبس باکمال قدس و زهد همیشه مشغول عبادت و تلاوت قرآن بودند . خاصه شیخ‌احمد که اغلب اوقات به صوت حسن تلاوت قرآن می‌کرد و صوتش خیلی جذابیت داشت به نوعی که تمام خلوتی‌ها در اطاق محبس جمع شده گوش به تلاوت‌قرآن او می‌دادند و اغلب گریه می‌کردند.چون تاریخ باید صحیح باشد این است که این بنده میرزا سالح‌خان اصل ماوقع را می‌نویسم :

اولا این بنده بعد از حرکت مرحوم مظفرالدین‌شاه به طهران نایب‌الحکومهٔ رسمی آذربایجان بودم ، نه از اجزای جزو . یك روز محمدعلی‌میرزا که آن ایام تازه ولیعهد شده بود بنده را خواسته تلگرافی از مرحوم میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان نمود که سه نفر مقصر از اسلامبول می‌آورند سی نفر سوار بفرستید درآواجق‌چالداران که سرحد ایران وعثمانی است، مقصرین را تحویل گرفته به تبریز بیاورند . بنده هم رستم‌خان قراجه‌داغی را با سی سوار روانه نموده رستم خان قریب یك ماه در سرحد معطل شده از حضرات خبری نشد. مشارالیه بدون اجازه به تبریز مراجعت نمود. محمدعلی‌میرزا تلگرافی به طهران کرد که رستم خان یك ماه در سرحد معطل و چون از حضرات خبری نشده مراجعت به تبریز کرده است .

از طهران جواب دادند که مقصرین این روزها به سرحد وارد می‌شوند معجلاً رستم‌خان را به سرحد مراجعت دهید . مجدداً رستم‌خان را روانه کردیم بنده هم نمی‌دانستم که این مقصرین کی‌ها هستند و تقصیرشان چیست . دو سه دفعه هم از محمدعلی‌میرزا تحقیق کردم گفت من هم نمی‌دانم ولی محققاً می‌دانسته چون از بنده ظنین بود نمی‌خواست بگوید و از اینجا سوء ظن او که حسن ظن بوده معلوم می‌شود حضرات را که وارد مرند دو منزلی تبریز نمودند محض احتیاط که مبادا اسباب فرار یا استخلاص آنها فراهم بیاید اسکندرخان فتح‌السلطان کشیك‌چی‌باشی خود را هم با جمعی سوار به مرند فرستاد که در معیت رستم‌خان با هم باشند .

همچنین چون بنده نایب‌الحکومه بودم و اختیار محبوسین انبار دولتی را

داشتم حضرات را به من نداد . خود محمدعلی‌میرزا خانه‌ای در محلهٔ ششکلان داشت به جهت ناتمامی تعمیرات عمارت دولتی در همان عمارت و خانهٔ مخصوص خود می نشست . شبانه بدون اطلاع بنده حضرات را وارد نموده و در خانهٔ اختصاصی خود حبس نمود که بنده هم نتوانستم آنها را ملاقات و از وضع آن بیچاره‌ها مطلع شوم . در این بین از پاره‌ای جاها لازمهٔ تحقیقات را محرمانه نموده و در صدد استخلاص آنها بر آمدم حتی به یکی از قراول‌ها ده تومان داده قلمدان و کاغذی به حضرات رساندم که از محبس به مرحوم میرزاآقای‌مجتهد پسر مرحوم حاجی میرزاجوادآقا و سایر علماء کاغذ التجا نوشته و استخلاص خود را بخواهند. آنها هم به علماءکاغذنوشته به توسط همان قراول کاغذها به علماء رسید . بنده هم خیلی طالب و مایل بودم که با حضرات ملاقاتی کنم یك روز وقت غروب نمی‌دانم برای چه‌کاری از دارالحکومه به خانهٔ محمدعلی‌میرزا رفته دیدم تنها در اطاق کتابی می‌خواند. به بنده هم اجازهٔ جلوس داده گفت این کتاب‌را یکی از سه نفر محبوس که اسمش میرزاحسن‌خان‌است برای ایران قانون نوشته. کتاب را داد دست بنده من هم چند سطری خوانده بعد گفت: شما این محبوسین را ندیده‌اید، جان من امشب به محبس رفته آنها را استنطاق کنید . گفتم: به این شرط می‌روم که یك نفر هم با من بیاید، خودتان هم در پشت در ایستاده‌هرچه صحبت می کنیم بشنوید. قبول کرد، محمدعلی‌میرزا و بنده و اسکندرخان‌فتح‌السلطان و میرزاقهرمان‌خان نیرالسلطان رفتیم به محبس. خودش پشت در ایستاد ما سه نفر وارد محبس شدیم . دیدم این بیچاره‌ها تازه از نماز فارغ و هنوز خلیلی را به پایشان نگذاشته و سه نفری صحبت می کنند . فتح‌السلطان و میرزاقهرمان‌خان روبروی آنها نشسته بنده هم محض این که نمی‌خواستم محمدعلی‌میرزا حال ملالت مرا ببیند گوشهٔ محبس نشسته محمدعلی‌میرزا هم از سوراخ در نگاه می‌کرد. فتح‌السلطان و میرزاقهرمان‌خان با حضرات بنای صحبت گذاشتند، بعد از ربع ساعت گفتم من هم می‌خواهم با شما قدری صحبت کنم. گفتند شما میرزامحمود (۱) خان حکیم فرمانفرما هستید؟ گفتم نه، می‌بینید که لهجهٔ من ترکی و یکی از نوکرهای

---

(۱) مقصود حاج‌میرزامحمودخان دکتر خلف مرحوم میرزاعبدالکریم معتمدالحکماء است که به دکتر فرمانفرما معروف است و از یگانه دانشمندان این عصر به‌شمار می‌رود و از منادیان آزادی محسوب و در عداد بیدار کنندگان اولین و از بدایت عمر هر جا بوده تلویحاً و تصریحاً آنچه امروز شنیده می‌شود گوشزد مردم می کرد و با مرحوم‌سیدجمال‌الدین اسدآبادی در پاریس و جاهای دیگر مجالست نموده و با مرحوم میرزا آقاخان خصوصیت غایبانه و مکاتبه داشت و در موقع حالات این دانشمند بیاید .

ولیعهدم . قوطی سیگار خود را درآورده به هر یك یك سیگار تعارف نموده خود هم سیگاری دست گرفته مشغول صحبت شدیم . با ایما و اشاراتی که لازم بود حضرات جنس بنده را شناختند . صحبت از مرحوم آقاسیدجمال‌الدین انداختم که در کجا با او آشنا شدید ؟ گفتند: در اسلامبول برای اتحاد اسلام مجلسی تشکیل شده بود ایشان رئیس بودند ما هم از اعضای مجلس، در آنجا آشنا شده‌ایم. بنده صحبت را کشیدم به فواید اتحاد اسلام و نتیجهٔ آن که برای ایران حاصل می‌شود خیلی در این خصوص صحبت کردم. حضرات بنده را خوب شناختند دیدم این بیچاره‌ها دور نیست بعضی صحبت‌ها کنند که مضر حال آنها باشد بنده مخصوصاً صحبت را پرت نموده نمی‌خواستم صحبت دیگری به میان بیاید . در آخر گفتم که ناصرالدین‌شاه را برای چه کشتند ؟ شیخ‌احمد گفت بس که نوشتند دادند دستش و قبول نکرد کشتند . بنده پا شدم شیخ‌احمد گفت خواهش داریم به قدر نیم ساعتی هم تشریف داشته باشید که صحبت نمائیم . بیچاره‌ها نمی‌دانستند که محمدعلی میرزا پشت در ایستاده و من طفره می‌زنم . گفتم چون من روماتیسم دارم و هوای زیر زمین رطوبی است نمی‌توانم زیادتر از این بنشینم. گفتند از ولیعهد خواهش می‌کنیم که فردا شب یا پس فردا شب اطاق خشکی قرار دهند شما هم تشریف بیاورید قدری صحبت نمائیم .گفتم چه عیب دارد اگر ولیعهد اجازه بدهد حاضرم همین که پاشدم شیخ‌احمد گفت می‌دانی این چه زنجیری‌است که گردن ما زده‌اند؟ اگر می‌دانستید این زنجیر را از طلا درست نموده روزی یك مرتبه به زیارت آن می‌آمدید . من هم واقعاً خون به سرم زده از حال طبیعی خارج شده بودم گفتم:من می‌دانم اگر بعضی‌ها هم بدانند.همین حرف تا مدتی که در تبریز بودم بکلی محمدعلی‌میرزا از من سلب اطمینان نموده و مرا دوچار چه صدماتی نمود. بعد از این که از محبس بیرون آمدیم محمدعلی‌میرزا گفت که استنطاق شما همه از اتحاد مسلمین دنیا و علمی بود . گفتم بلی در اول استنطاق باید به پختگی حرف زد که طرف مقابل از خود دانسته در استنطاق دویم و سویم هر چه در دل دارند بگویند .

بنده با نهایت افسردگی رفتم منزل، وهمه را در تدارك چارهٔ استخلاص، و فکر نجات آنها را می‌کردم یکی دو مجلس هم با مرحوم میرزاآقای‌امام‌جمعه و مرحوم‌حاجی‌میرزاموسی‌ثقة‌الاسلام در باب حضرات مذاکراتی به میان گذاشتیم که روز اربعین مردم را وادار به استخلاص و توسط آنها به طهران نمائیم . چند روز از این مقدمه گذشت . صبح زود به من خبر آوردند که حضرات را شب تلف‌کردند. فوراً بی اختیار رفتم نزد محمدعلی‌میرزا قبل از این که بنده عنوان

کنم گفت که شب حسین‌قلی‌خان عموزادهٔ امیر بهادر مأموراً با دست خط شاه از طهران رسید که حضرات را تلف و سر آنها را به طهران بفرستم من هم مجبور به اطاعت بودم. گفتم بنده که نایب‌الحکومه هستم اقلا می‌خواستید به بنده هم بفرمائید .گفت اجازه نداشتم که قبل از وقت به کسی بگویم . باری دو از شب رفته در خانهٔ اختصاصی خودش زیر درخت نسترن یکی یکی بیچاره‌ها را آورده سر بریده در صورتی که خودش هم در بالا خانه نشسته تماشا می‌کرده سر هر سه را بریده بعد پوست سر آنها را کنده پر از کاه نموده همان شب به توسط حسین‌قلی‌خان به طهران فرستاده بود . سرها را هم فرستاده بود توی رودخانه‌ای که در وسط شهر می‌گذرد زیر ریگها پنهان کرده بودند .

فردای همان شب که بچه‌ها توی رودخانه بازی می‌کردند سرهای بی‌پوست از زیر ریگ درآمده به بنده اطلاع دادند فوراً فرستادم سرها را در جائی دفن نموده در صدد پیدا کردن نعش آن شهدا افتادم معلوم شد که نعش‌ها را همان شب برده در داغ‌یولی زیر دیوار گذاشته و دیوار را هم روی نعش‌ها خراب کرده‌اند شب دویم نایب‌عبدالله آدم خود را با چند نفر محرمانه فرستادم نعش‌ها را درآورده و سرها را هم بردند غسل داده و کفن نموده در قبرستان همان محله دفن کردند حالا ببینید محمدعلی‌میرزا چه خوابی برای من دیده و چه تیشه‌ای به ریشهٔ خانوادهٔ من می‌خواهد بزند .

همان شبی که بنده را به محبس برد،صبح همان شب تلگراف رمزی به مرحوم مظفرالدین‌شاه می‌کند که هر چه خواستم چیزی از این سه نفر بفهمم نشد خیال کردم یکی را پیدا کنم که جنس خود اینها باشد پیدا نکردم مگر فلانکس. او را برای استنطاق فرستادم به محبس خودم هم محرمانه رفتم از پشت در گوش می‌دادم هر مذاکره‌ای که فلانی می‌کرد تمام بر علیه سلطنت قاجاریه و اعلیحضرت همایونی بود . بنده هم غافل از این که مرا به این خطر انداخته گاهی به توسط صدق‌الدوله عریضه‌ای به شاه می‌نوشتم هم صدق‌الدوله و هم سایر رفقا به من نوشتند که نمی‌دانیم چه کرده‌اید که شاه پشت سر شما خیلی بد می‌گوید حتی عریضه‌ای هم نوشته بودم نخوانده پاکت را پاره کرده بود . هر چه فکر کردم که از من چه خطائی سر زده و یا چه خلافی کرده‌ام چیزی به خیالم نرسید و هر کاری کردم که علت کم التفاتی شاه را بفهمم نتوانستم معلوم کنم . تا این که بنده را از بیگلربیگی گری معزول و بعد از مدتی که مقدمهٔ غارت خانه‌های مرحوم نظام‌العلماء و مرحوم وکیل‌الملك و جناب علاءالملك در تبریز به میان آمد، محمدعلی‌میرزا باز رمزاً به طهران تلگراف کرده بود که تمام این مقدمات

را فلانی تحریك کرده و حال اینکه خدای من شاهد است که بنده بکلی بی‌اطلاع و همه را خودش تحریك کرده بود بنده را احضار به طهران کردند بعد از دو سه ماه مرحوم مظفرالدین شاه با حضور مرحوم حکیم‌الملك و مقتدرالسلطنه در صاحبقرانیه به بنده فرمودند که در استنطاق آن سه نفر ولیعهد با رمز به من اینطور تلگراف کرده بود که شما در محبس به علیه من و سلطنت بعضی حرفها زده‌اید بنده هم حکایت را من‌البدو الی‌الختم به مرحوم مظفرالدین شاه عرض کردم وآن وقت ملتفت شدم که کم التفاتی شاه ازچه جهة بوده . از انتقام خدائی نباید غفلت نمود. دراین دوسال اخیر و بعد از انهدام مجلس مقدس شورای ملی و توپ بستن به منزل بنده به چه صدماتی بنده را دوچار نمود درلایحهٔ علیحده خواهم نوشت . (صالح)

تاریخ بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد اوّل

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

گر بماند نام نیکی ز آدمی — به‌که زوماند سرای زرنگار

شب سه‌شنبهٔ دویم ماه ذی‌الحجةالحرام سال هزار وسیصد و بیست و دو هجری و هفتم فوریهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۵ میلادی نگارندهٔ این تاریخ میرزا محمد ناظم‌الاسلامی‌کرمانی واردشد برجناب آقا میرزاسیدمحمد طباطبائی درحالتی‌که تنها نشسته وکتابی درپیش‌گذارده بانهایت حزن واندوه سر به‌جیب فکرت وگریبان حیرت فروبرده پس ازادای سلام واستماع جواب عرض‌کردم : این‌ایام اهالی طهران به افتتاح مکاتب و تأسیس مدارس شوقی وافی و ذوقی‌کافی دارند اگر به‌این‌طور زمانی بگذرد ، هرآینه بزودی ابناء وطن‌را عالم ودانشمند خواهیم‌دید. جنابش‌نخست‌اظهارمسرت فرمود،سپس‌گفت: افسوس‌که هشت‌سال‌است درپیشرفت ترقی این مملکت خیالات می‌نمایم چنانچه نهایت جد وجهد وکوشش را در امر مدارس و مکاتب ملیه جهت تربیت نوباوگان وطن نموده وبامعاندین طرف مباحثه ومعارضه واقع شده وآنها را تایك اندازه مجاب وساکت‌کرده، با این‌که رساله‌ها در رد مدارس وحرمت‌ایجاد و افتتاح مکاتب نوشتند از تشویق مکاتب و مدارس و ترویج جراید و رسایل مفیده و تقویت معارف و موجبات بیداری ملت غفلت وتسامح نکرده ، عزل امین‌السلطان را از صدارت که مانع پیشرفت معارف می‌نمود با هزاران صدمه و برانگیختن وسایل از اعلیحضرت پادشاه (مظفرالدین شاه) استدعا نمودم ؛لیکن‌عین‌الدوله‌که شخص مستبد خودرأی خودسر بی‌علمی است بـه جای او منصوب گـردید ، و او هـم مانند صدور سابق بلکـه از جهاتی بدتر و نادان‌تراست .

نگارنده عرض‌کرد : عزل این صدراعظم را نیز از پادشاه درخواست‌کنید. فرمود : بالفرض‌این وزیرهم معزول‌شود، دیگرکدام‌شخص‌عالم‌عاقل‌کامل‌بصیر را دارندکه شایستهٔ‌مسند صدارت باشد، وبتواند خرابیهای چندین سالهٔ این‌مملکت راآباد ونواقص را اصلاح نماید؟ عرض‌کردم: پس‌علاج ازچه راه است؟ فرمود: باید سعی‌کرد افراد ملت عالم شوندچه پس‌از آن‌که عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خودرا می‌دانند، حقوق دولت را برخود و ملت، وحقوق ملت را برخود و دولت‌که‌آگاه شدند، دیگرهرگززیربارظلم وجور واستبداد نخواهند رفت، آن وقت‌کارها راجع به‌صاحبان‌کفایت‌ودرایت‌خواهدشد، پس‌برشما باد به‌اصلاح

معارف وتأسیس و تکثیرمکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و صناعیه وغیره .

عرض‌کردم : اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمائیم ودرتربیت بنات و دوشیزگان وطن بکوشیم وبه‌آنها لباس علم وهنر بپوشیم، چه تا دخترها عالم نشوند پسرها بخوبی‌تربیت نخواهند شد.

دراین‌گفتگو و مذاکره بودیم که فرزند آن جناب آقا میرزا سیدمحمد صادق رئیس مدرسهٔ اسلام وارد شد و درباب مدرسهٔ دوشیزگان این طور فرمود : چیزی‌که مانع ایجاد واحداث مکاتب دخترهااست، نبودن‌ادارهٔ نظمیه ونداشتن پلیس‌مرتب ومصادف شدن دخترها با اشرار درهنگام ذهاب و ایاب، و ممانعت معاندین و تهیه نکردن زنان معلمه با اخلاق و ترتیبات صحیحه، وکتب کلاسی و عدم امنیت و اجرای مجازات الواد. برفرض‌اسم‌حضرت حجةالاسلام منع‌معاندین‌را بردارد، باجوانان جاهل واشخاص عزب و بی‌لجام چه‌کنیم؟ اگر یك نفرازاشرار بایکی از دخترهاطرف شد واسباب زحمت را فراهم‌آوردکی‌ممانعت می‌کند وکه مجازات می‌دهد؟ اگردختری راه خودراکج‌کرده، عوض رفتن‌به‌مکتب، رفت به خانهٔ یکی ازدوستان خود پدر ومادرآن دخترچگونه‌مطلع می‌شوند وچطور دخترخود را درخانهٔ غیربیابند؟ استطاعت‌آن‌که درهرمدرسه فراش متعدد بیاوریم که نداریم پس باید نخست ادارهٔ پلیس ونظمیه را مرتب‌کنند، سپس موجبات تأسیس‌مدارس دخترها رافراهم‌نمایندکه اقلاًگر هنگامی یك نفر خواست راهزن دختری شود پلیس فوراً اورا دستگیر نماید ومجازات اورا درنظمیه بدهند و از احدی هم ملاحظه ننمایند؛ دیگرآن‌که معلم مردانه‌که نمی‌توان برای دخترها آورد، پس باید درفکر معلمهٔ زنانه باشیم تا در وقت وموقع آنها را بکار واداریم ، چه احتجاب ومستور بودن زنان، کار وتکلیف آنان را مشکل وسخت نموده است(۱) .

باری چون‌آقازاده این تقریر را فرمود، جناب‌حجةالاسلام فرمودند: تادولت ایران مشروطه ودارای قوانین اساسی نگردد و این استبداد برداشته نشود هرگز متوقع اصلاح و منتظرانتظام نباید بود وانگهی اگر با این وضع‌خالیه بماند چندی نگذردکه مملکت‌اسلامی ازدست خواهدرفت وما به‌دست خارجه خواهیم افتاد؛ بایدتا زودتراست اقدامی‌کردکه این مشت مسلمان پایمال‌خارجه نگردد.

نگارنده عرض‌کرد: کی وچه وقت دولت مشروطه خواهد شد ؟

فرمود: وقتی‌که افراد ملت عالم و ازخواب گران غفلت بیدار ومعنی ملیت و قومیت

---

(۱) مذاکره و نظرکردن به صورت و دست زن در نزد حاجت و ضرورت به اجماع مسلمین جایز است مانند معامله و نشان دادن به طبیب و جراح و یا در مقام شهادت و یا در موقع تعلم احکام شرعیه و در غیرضرورت اختلاف است ازعامهٔ شافعی واز خاصهٔ معدودی جایز نمی‌دانند. مرحوم شیخ‌مرتضی‌انصاری پس‌از حکم به‌جواز فرموده است احوط‌منع‌است درصورت جواز مشروط به شرایطی است مثل‌آن که موی سر داخل نباشد و نظر به شهوت و خوف فتنه نباشد وغیر آن .

را بدانند و برنفع و ضرر ملکی که مابه‌الاشتراك عمومی اهالی مملکت است واقف‌شوند ویا عدهٔ‌عالم برجاهل غلبه نماید و یالااقل عالم وجاهل درعدد مساوی باشندواقلا بدانند این‌قدر نباید متحمل بارظلم شد وبدانند رفع‌ظلم به‌دست‌خودشان است، کاویانی صفت‌ریشهٔ مار دوشان رااز ایران برکنند.

نگارنده عرض کرد : هشت سال است که ظاهراً دراین امر مهم‌مقدس اقدام فرموده چنانکه مدرسهٔ اسلام را خودتان مفتوح نمودید و سایر مکاتب و مدارس را اجازه و تشویق درافتتاح و از جراید و معارف ترویج کردید، کما این که مکرر واداشتید درقهوه‌خانه‌ها و معابر و منابر برای عوام‌الناس روزنامه بخوانند و آنهارا بیدار و آگاه سازند و چه‌قدر اوقات شریف خودتان را صرف امتحانات شاگردان مدارس فرمودید چه نتیجه داد و چه فایده بخشید ؟

فرمود: این اقدامات و مقدمات درموقع نتایج خود را ظاهر خواهد داشت، عجالتاً باید در انعقاد مجالس و انجمنها اقدام کنید و در خفیه و آشکار با اشخاص عالم و متمدن بنشینید و درامر وطن عزیز و اصلاح خرابیها سخن رانید وشاگردان مدارس وطلاب علوم بلکه عموم وطن دوستان را به‌این خرابی و نواقص آگاه و هوشیار سازید و خون غیرت و حمیت ملی را بجوش آرید و به‌مردم بفهمانید که وقت بسیار تنگ و مملکت در حالت شدت مرض، بل مریض محتضری است وباهم متحد و متفق شوید و برادرانه و غیرتمندانه درمقام مجاهده و خدمت به اسلام و وطن برآئید ، و این کتاب ابراهیم‌بیك که سیاحت‌نامهٔ یك‌نفر ایرانی است و ورود اورا به‌خاك ایران منع کرده‌اند گرفته وبخوانید .

این همان کتابی بود که در نزد ایشان بود و به‌بنده دادند و بعض نصایح محرمانه و مواعظ مشفقانه‌که راجع به‌خدمت به‌اسلام و وطن بود فرمودند وطرق ترقی و تمدن رااراِئه نمودند. فرمایشات آن بزرگوارکه از روی غیرتمندی و وطن خواهی بود درمن اثری تام نمودکه دیگر حالت نشستن برایم نماند . ازشب‌هم تقریباً هفت‌ساعت گذشته بودلذا برخاسته و رفتم جنابش بافرزند خویش مشغول بقیهٔ همین گفتگو بود .

تشکیل انجمن مخفی

نتیجهٔ مذاکرات‌مجلس شب‌گذشته این‌شدکه فردای آن شب‌رقعه‌جات دعوت برای بعض‌دوستان وآشنایان فرستاده ، دو روز دیگرانجمن مخفی تشکیل یافت . و این انجمن در امکنهٔ مختلفهٔ مخفیانه سایر بود . صورت مذاکرات و مقاولات بعض‌مجالس راعیناً می‌نویسم تا اشخاصی‌که دراین مقصود مقدس سخنی رانده و اقدامی کرده‌اند ذکر خیرشان شده‌باشد و اسم سامی و نام نامی ایشان در صفحات تاریخ بماند و اخلاف وطن آنان را بنیکی یاد نمایند وماهم به‌یك اندازه‌ادای شکر اقدامات خیرخواهان عالم انسانیت و اسلامیت راکرده باشیم .

جلسهٔ اول

روز پنجشنبهٔ هیجدهم ماه ذی‌الحجةالحرام سال هزاروسیصد وبیست‌ودو هجری که‌عید غدیر بود ، درمنزل بندهٔ نگارنده جمعی ازفضلاء ودانشمندان حضور بهم‌رسانیده یکی‌دو مسئله مطرح و مذاکره‌شد .

بندهٔ نگارنده عنوان سخن‌را این‌گونه نمود :

ای‌آقایان و ای دانشمندان و ای وطن‌دوستان و ای اسلام خواهان و اصلاح‌طلبان و ای غیرتمندان ، آیا خوابید یابیدار ؟ آیا غیرت وطنی وشرف نوعی وحس ملی و مذهبی و دولت دوستی و ملت پرستی ومعارف خواهی درشما هست‌یا نه؟ آیاشما خودرا در عداد انسان می‌شمارید یا نه ؟ اگـر حس انسانیت دارید چرا فکری بـه حال زار خود و هموطنان و هم‌کیشان خودنمی‌فرمائید و چرا دراوضاع عالم مشاهده نمی‌نمائید؟ این‌مملکت ژاپون برادر شرقی وآسیائی شماست که می‌بینید چگونه به‌اوج ترقی صعودنموده وچه‌حرکات محیرالعقول وخارق عادت نموده ومی‌نماید .

این ملت روسیه است که می‌بینید چگونه به‌خیال حریت وآزادی افتاده و مقام‌افسری و سروری نوعی خودرا دریافتند ودر چه خیالاتی هستند و برای ادراك مقامات منیعهٔ شرف و آزادی تحمل چه‌زحمات می‌نمایند وچگونه از مال وجان می‌گذرند .

و این اهالی هندوستان می‌باشند که به‌خیال آزادی و استرداد استقلال خود افتاده و عماًقریب افکار عالیهٔ آنها نتایج حسنه داده و به منتهای آمال خود نایل خواهند شد و این امارت افغانستان است که‌یکی‌از قطعات و حکومتهای ایران بود وخود را به‌چه‌مقامی‌می‌بیند و چه‌سودائی درسر دارد . مااهالی ایران چه‌تقصیر کرده وچه گناهی‌رامرتکب شدیم که‌باید در نهایت ذلت و خواری و مسکنت و خاکساری بوده در جزء وحشیها و بی‌تربیتها محسوب باشیم و مبتلای هزاران دردهای بی‌درمان از خارج و داخل گردیم . این است امر نان و گوشت وروغن و سایرمأکولات ، آن است حال‌آب وهوا وسایر مشروبات ، گاهی‌به‌تعدیات حکام ظالم ، وزمانی گرفتار ظلم دیوانیان ، وقتی به‌ستم وهوای میل ونفس‌کسبه گرفتاریم . کوچه و خیابانها کثیف ، حمامها و آبها بدبو و نجس، نه راه آهنی داریم و نه‌کارخانه و روزنامهٔ آزادی ، نه اخبار یومیه و نه‌آثار عیشیه، دوسه روزنامه در داخله داریم‌آن‌هم جز تملق و دروغ وچاپلوسی و مهملات دیگر چیزی نمی‌نویسند .

احدی نیست‌که به‌خیال ترقی این ملت نجیب و اصیل وضعیف افتد ، حکام به‌رشوه و تعارف خوگرفته‌اند، وزرای خائن‌وطن عزیز رابه‌بهائی‌کم و ثمنی‌بخس به‌اجانب ازهرجانب می‌فروشند ، رؤساءگرفتار اغراض شخصی‌می‌باشند ، نه‌کشتی ودریاداریم نه‌بندری‌ولنگرگاه، نه‌لشکر داریم نه‌دفتر ، نه‌بلدیه داریم نه‌نظمیه ، نه مالیه داریم نه عدلیه ، نه مدارس داریم نه مجالس ، نه معارف نه محارف ،نه فلاحت نه زراعت ، نه‌علم عسکری نه تربیت لشکری، نه‌آسایش نه‌آرامش ، نه حال نه مال ، نه شب نه روز ، نه رَب نه رُب ، نه و نه ، نه و نه

بااین که پادشاهی داریم مانند این پادشاه (مظفرالدین‌شاه) رئوف ومهربان متدین ومسلمان نسبت به‌سلاطین قاجاریه ازهمه بهتراست. بااین که جمعی مفسد بدمنش دور اورا گرفته‌اند بازمایل به معارف وعلوم است چنان‌که درمدت هشت‌سال سلطنت این‌پادشاه چه‌قدرمدارس‌و مکاتب ایجاد و احداث شده‌است وبه‌چه اندازه مردم بیدار و هوشیار . دراغلب امورخیریه اول این پادشاه پول می‌دهد و به هر اندازه که به‌عرض او برسانند در امور مقدسه اعانت می‌فرماید، مانع ترقی‌نیست و عایق تمدن‌نه ، بلکه اگر وزرای خائن بگذارند دراعلا مرتبهٔ همراهی است و در ترقیات این ملت و مملکت به یك درجه ساعی (۱) و از حسن‌تصادف و اتفاق در این عصر و زمان‌عالم و رئیس روحانی هم مانند جناب آقامیرزا سید محمد مجتهد طباطبائی داریم‌که تاکنون عالمی‌بهاین خوبی و آگاهی و صحت و انصاف ندیدیم ،سیاسی می‌داند ، خطوط خارجه‌را می‌خواند ، به‌حقوق ملل‌عارف ، به‌قوانین ممالك ودول‌واقف ، ملت دوست ، معارف خواه ، وطن شناس ، دولتخواه ، به‌مواقف و مقتضیات عصر آگاه ، با دانش و دوربین ، موشکاف و نکته‌چین ، به معضلات امور بینا ، خرده بین و خرده‌گیرو خرده‌دان و دانا، غیرتمند و جوانمرد، با ذوق واهل درد، برای وطن شب وروز درچاره‌ـ جوئی و خیرگوئی ، درامور خیریه ساعی وجاهد و درترقی ملیه مجاهد ، مخصوصاً برای اصلاح معارف‌ایران سری پرشور دارد ودقیقه‌ای آرام ندارد ؛ مشوق مدارس ومکاتب، مروج جراید و مکاسب ، چنانچه خود مدرسهٔ اسلام را در طهران افتتاح نمود واز سایر مدارس و مکاتب‌ملیه تشویق‌نمود وحق‌این است باموانعی‌که در پیش بود لولا وجود ایشان واقداماتشان کار مدارس و مکاتب نضجی نمی‌گرفت و اغلب جرأت اقدام به‌این‌گونه امور نداشتند. همه می‌دانید که‌درابتدای افتتاح‌مدارس بعض‌ازمغرضین به‌عوام‌الناس‌مشتبه کرده‌بودندکه‌مباشرین مکاتب و اجزاء مدارس،کافر ونجس‌اند وبه‌مردم‌گفته بودند که‌این‌مدارس اطفال‌مسلمانان‌را بی‌دین و خارج ازمذهب می‌کند. نزدیك بود که رشتهٔ مکاتب از هم‌گسیخته گردد که‌جناب حجةالاسلام مدرسهٔاسلام را تأسیس نمود. آن‌وقت مردم دانستند که مدرسه و علم منافاتی با دین‌داری ندارد و این وجود محترم در ترویج مذهب اسلام ودر تقویت و اجرای قوانین خیرالانام مراقبتی تام دارد کمااین‌که مجلسی هم برای شبهات مذهبی منعقد فرمودومعارف را حتی‌المقدور در این مملکت دائر و تشویق نمود . آثار خیریه و اقدامات بریهٔ ایشان را همه می‌دانید .

حالا باداشتن پادشاهی چنان و رئیس روحانی چنین، تایك اندازه مقتضی موجود و موانع مفقود و این ایام لیل و ظلمانی برای ما ایرانیان و خیرخواهان اسعد زمان مغتنم‌و مسعود . وقت را غنیمت دانید و فرصت را مغتنم شمارید. بیائید جنبش وحرکتی نمائید ودر

(۱) آنچه از مدایح این پادشاه گفتم به مقتضای آن عصر بود که غیر از این ممکن نبود گفته شود .

موجبات ترقی مملکت و تربیت افراد ملت و ابناء وطن‌عزیز، کوشش وجوشش نمائید؛ شاید بالاخره بتوانید اهالی‌مملکت رااز قید عبودیت و اسارت رهائی داده، آزاد سازید ومقام‌منیع شرف و ملیت وقومیت و افتخار را درك نمائید و خود را به‌مقام عزت و سربلندی برسانید وآبهای رفته را به‌زور بازوی غیرت و حمیت به‌جوی بازآرید (۱) .

جناب ذوالریاستین آقا میرزا احمد کرمانی که حاضر در آن مجلس بود و سنش قریب به چهل‌سال، شخص فاضل باعلم و دارای اخلاق حمیده و صفات محموده، ملت خواه ووطن دوست (مؤلف صرف صالحی) از سابق مسبوق به مقصود بود، کلام بنده راقطع نموده و چنین گفت : امیدواریم که در چنین ایام و از برکت حقیقت اسلام بتوانیم تخم علوم و معارف و تربیت و بیداری را در قلوب افراد بکاریم و چند دیگرحاصل و ثمررا برداریم و یا تخمی را که پیشینیان‌کاشته‌اند ما آبیاری کنیم و ثمر را برگیریم، زیرا که تاکنون به‌طوری که باید و شاید کسی نگفت و به خیال بیداری مردم که افتادند به‌آخر نرسانیدند و قدمهای مردانهٔ مجدانهٔ آنان راقطع کردند و دشمنان تمدن آنها را به‌زوایای محبسهای تنگ و تاریك انداختند ، لکن امروز که ما به تقویت و همراهی جناب حجةالاسلام اتفاق کنیم و اتحاد و وفاق نمائیم و معایب و خرابیها را به اهالی ارائه دهیم قهراً و طبعاً خود اهالی‌رفته رفته درمقام اصلاح برمی‌آیند. بعدازآنی‌که درمقام اصلاح برآمدندالبته به‌جائی می‌رسند .

بندهٔ نگارنده گفت : هرگاه اجازه‌بدهید قدری ازکتاب ابراهیم‌بیك راکه بیان‌می‌کند حالت ایران وایرانی را، بخوانم . حاضرین که‌بعض‌از آنهامسبوق به‌مقصود بودندفرمودند البته بخوانید؛ زیراکه انعقاد این‌مجلس‌برای این‌گونه مذاکرات‌است. نگارنده فوراًکتاب راباز‌کرده صفحهٔ (۶۶) راکه‌خطاب به‌وزیر داخله است‌خواندم سبب‌خواندن کتاب‌ابراهیم بیك چند امر بود :

اول ، آن‌که همهٔ‌اهالی آن‌مجلس جرئت‌استماع این‌گونه‌مذاکرات رانداشتندوازترس آن‌که شاید خبر به عین‌الدوله‌برسد درشرف حرکت‌کردن ورفتن‌بودند ولی کتاب خواندن چندان نقلی‌وترسی نداشت .

دویم ، آن‌که ایرانیان مطالبی‌راکه درکتاب باشد بهتراهمیت به‌آن می‌دهند وخوب حاضر و مهیای استماع می‌شوند .

سیم ، آن‌که هرکس‌متکلم به‌این‌کلمات‌می‌شدفوراً به‌اومی‌بستندکه‌بابی و لامذهب‌است لکن درخواندن کتاب محذوری نبود .

چهارم، آن‌که کتاب ابراهیم بیك تازه شایع شده بود هرکس نسخهٔ‌آن را نداشت و

(۱) خوانندگان می‌دانند هنگام نطق و خطابـه نظر به تنبه و هیجان خاطرمخاطب و بیداری قلوب است و باید اغراق و مبالغه درنطق باشد تا سائق غیرت شود.

مایل به شنیدن و خواندن مطالب آن بودند .

این جواب را هم نگارنده با بعضی مهیا کرده بودیم که اگر گرفتار شویم و یکی از ملاها برما ایراد وارد سازدکه این کتاب از کتب ضاله است چرا می‌خوانديد به او بگوئیم ما برای این که ردی بر آن بنویسیم و بعض مطالب آن را نقض کنیم آن را می‌خواندیم. خلاصه، کتاب را در دست گرفته چنین خواندم:

خطاب به وزیر داخله

حالا بفرمائید ببینم در کدامین شهر از شهرهای این مملکت وسیع بیمارخانه بنا نهاده‌اید و یا دارالعجزه مسکن یتامی ساخته و برای تربیت اطفال بی‌کس ملت دارالصنایعی پرداخته‌اید؟ ودرکدامین قصبه از قصبات وطن برای تسهیل نقلیات، راههای شوسه درست کرده‌اید ؟ واسباب ترقی وتسهیل زراعت و فلاحت را که مایهٔ حیات ملك و ملت است فراهم آورده‌اید؟ درباب ترقی تجارت مملکت که دولتهای بزرگ دقیقه‌ای از آن غفلت نکرده، بلکه میلونها پول در راه توسیع آن خرج نموده‌اند ودرموقع اقتضا برای حصول آن مقصود خونریزی‌ها کرده‌اندچه اقدامات مجدانه ازشما سر زده است؟ آیا هیچ خبر داریدکه سالیانه از امتعهٔ ایران چه‌قدر به خارج حمل و نقل می‌شود، یا چه‌قدرمال التجاره ازخارج داخل این مملکت می‌شود؟ عجباً! هیچ به‌خاطرمبارك عالی خطور کرده است تدبیری بکار برده باشید که مقدار امتعه و محصولات داخلیه که به خارجه می‌رود بیش‌از آن باشدکه از خارجه به مملکت داخل می‌شود، تا دخل وطن را برخرج آن غلبه روی داده رعیت را بدان وسیله توانائی حاصل آید و خزانهٔ دولت آباد گردد؟! چرا باید رعیت ایران تا جزئیات لوازم زندگانی محتاج خارجه باشد؟ آیا شمع کافوری را خدای تعالی نصیب کاملهٔ خود اختصاص داده یا کار بشراست؟ مگر قند ازآسمان می‌بارد؟ عجبا! خاك ایران استعداد رویانیدن چغندر ویا نیشکررا ندارد؟ مگرپیه گاو وگوسفندایران مانند پیه مواشی و دواب ملل خارجه قابل تصفیه نیست؟ یاللعجب! مگراین همه پنبهٔ ایران که به‌کرورها به خارج می‌برندکفایت ملبوس اهالی را نمی‌کند ؟! جناب وزیر از مقدار نفوس وجمعیت ایران هیچ خبر دارید ؟ از مقدار توالد وتناسل که مایهٔ بقا و دوام قومیت و ملیت ما است آگاه هستید؟ آیا تاکنون اسباب مهاجرت این همه ایرانی راکه به ممالك روس و عثمانی وهند پراکنده می‌شوند تحقیق فرموده، تدبیری برای منع این کار بکار برده‌اید؟چرا اقدامات بکار نمی‌بریدکه برای رفع احتیاج ملت اقلاً دربعضی ولایتهای مناسب فابریکهای مختصر بنام سرکار ساخته وپرداخته گردد؟ خواهید فرمود که ساختن (فابریك) وظیفه و تکلیف من نیست. سلمنا لکن تدبیر احداث آن وتشویق نمودن ملت وضامن شدن به‌حفظ حقوق رعیت کار وزیر باکفایت وخردمندبا انصاف است. به خدادر ممالك خارجه این‌ها راکه یکان یکان شمردم همه‌ازتکالیف وزیرداخله‌است. باید رشتهٔ این گونه نیك بختی‌ها را او ازهرجانب پیداکرده به‌دست‌رعیت بسپاردهرگاه نکندمعاقب ومسول‌است، چرا اسباب‌پریشانی وپراکندگی

ملت را نمی‌پرسید که سبب چیست؟ سالیانه چندین هزار رعیت ایران ترك دار و دیار خود گفته به‌خاك عثمانی و روس وهند می‌ریزند ودر ممالك غربت درپیش دوست و بیگانه بدان ذلت وخواری وپریشان روزگاری بسرمی‌برند؟ آیا هنوز زمان‌آن‌نرسیده که وزرای ایران رعیت را به حکام وحکام را به پیشکار وپیشکار را به بیگلربیگی وداروغه‌وآنان به‌کدخدایان و ایشان هم به فراش‌باشی و نایب نفروشند ؟

درکدامین مملکت دیده شده است که داروغگی شهر را به اجاره بدهند، وانگهی به اراذل وادانی ناس؟آخر انصاف بایدکرد این مأموریت گرامی را در ممالك متمدنه دایرهٔ پلیس‌می‌نماید. آیا روا است که پلیس مردمان بی‌سر وپا و بی‌سواد باشند؟ و علاوه برهمه عدم لیاقت تجار زادگان محترم را به اسباب چینی‌های‌گوناگون به انواع‌کارهای نامناسب‌متهم ساخته آبرو و اعتبارشان را برای پنج‌تومان پایمال سازند ؟ و ازجوان باحیا ونجیبی‌برای شرم ازپدر ومادر وبرادر بی‌هیچ تقصیری چهل پنجاه تومان یا زیادتر به نام جریمه‌بگیرند؟ آیا از وضع ناگوار این گمرك‌خانه های بی تعرفه که موجب هزار گونه شماتت دوست و دشمن‌است خبر ندارید‌که ازیك جور متاع داخله ویا خارجه، ازیکی دوتومان و ازدیگری یك تومان، واز یکی دیگر که‌گویا پدرش سرباز یابرادرش توپچی‌است پنجهزار می‌گیرند؟ اصلاح‌این‌هم‌که محتاج به پول وآدم یا تدبیرآسمانی‌نیست. تاچند دردست حکام‌ظالم درباب رفتارآنان با رعیت واخذ مالیات‌کتابچه ودستورالعمل مانندی نخواهد شد، تا کی حال‌این ودایع‌گرانبهای خداداده راکه‌رعیتش نام‌است رعایت‌نخواهید فرمود، آنان را به هوای نفس حکام بی‌مروت سپرده ناگزیر از تبعیت خواهشهای رذیلانهٔ آن فرومایگان خواهید داشت؟ آیا دولت سه‌هزار سالهٔ ایران مقتدر نیست‌که در هریك از شهرهای معظم خود ادارهٔ صحیه برپا نموده سه‌چهار نفر طبیب موظف بدانجاها بگماردکه‌مردمان‌آن شهر را از اجل‌معلقی که اثرجهل ونادانی‌متطببین(۱) است برهاند؟ چرا به‌جهت معالجهٔ جذام وبرص‌که در دورهٔ اول، معالجهٔ‌آنها خیلی‌آسان‌است بیمارخانه نباشد‌که درهرشهرمسافردراول ورود به‌جماعتی ازاین بدبختان دچار نشوند‌که از آسیب این مرض‌کثیف لب و دماغشان ریخته و چشم و دهانشان را اعوجاج روی داده ،کف‌گدائی به پیش خودی وبیگانه درازکرده خودشان هم مانند وحوش دربیابان زیست‌کنند و از دار و دیار مطرود و درنظراهل وعیال منفورباشند؟ به‌خدای‌که ازبرای مرد وطن‌دوست غیرتمند،مرگ از دیدن‌حالت‌آن بدبختان‌سهل وآسانتر است؛ من‌یکبارآنان را دیدم و هنوز دلم در تب و تاب‌است. شما همه روزه می‌بینید و هیچ گردی به دامن‌کبریای‌شما نمی‌نشیند، مگرنه اینان ابنای وطن‌شما و برادران دینی شمایند؟ دیگران برای حفظ حیات یك تن‌از ابنای وطن وبنی‌نوع خودشان چه‌زحمتها برخودهموار

(۱) متطبب در زبان عرب کسی را گویند که خیلی طب بداند و در فارسی‌کسی را گویند که علم طب را به خود ببندد و در واقع نداند.

نموده‌چه‌پولها خرج می‌کنند. اصلاح این‌کارها‌که درانظار خارجه موجب‌ننگ دولت و ملت و اسباب هزار گونه سر زنش خودی و بیگانه است محتاج چندان مخارج گزاف نیست که دولت و ملت از تدارك آن عاجز باشند . به‌وحدانیت خداقسم از خود ملت وجه اصلاح این گونه معایب را که سبب کاهش شئونات دولت در انظار بیگانگان است به سهل ترین وجهی می‌توان گرفت ،که از آن روی درظرف بیست و سی سال اولاد و اقارب و بستگان یك‌مرد فقیهی که خود به‌وساطت چندین نفراز دولت‌تنها سالیانه شصت تومان وظیفهٔ دعاگوئی داشت اکنون صاحب پنج‌کرور ثروت وسامان بشوند ، امابرای اصلاح نقایص جزئیهٔ وطن‌نمی‌شود به اعانت عمومیه رجوع‌نمود وهمچنان کارمقدسی رااز پیش برد ؛ دراین‌باب آنچه لازم‌است تنها حس نیست و تدبیر و درستکاری و بی‌طمعی است. درصورتی‌که ملت خودرا از دولت و دولت خودرا از ملت‌دانست وفهمیدکه اینان لازم غیرمفارق و تنها در لفظ دو ، امادرمعنی واحدند همهٔ‌کارهای سخت ساخته و پرداخته می‌شود. از دولت و میامن اتفاق این دو عنصر گرامی وطن هیچ‌گونه مشکلاتی درمقابل پایداری نتواند نمود .

دولت همه ز اتفاق خیزد　　　بی‌دولتی از نفاق خیزد

به‌دستیاری عدالت ومساوات برهمهٔ سختیها غلبه توان نمود. دراثنای این‌مسافرت‌که قسمت قلیلی از ممالك ایران را دیدم دلم خون شد. همه‌جا ملك پریشان ، ملت پریشان ، تجارت پریشان ، خیال پریشان ، عقاید پریشان ، شهر پریشان ، شهریار پریشان ، خدای را این چه‌پریشانی است؟! تعجب دارم‌که بااین همه پریشانی، دیگر این جمعیت وزراء چه لازم است؟! عرض بنده همین بودکه ازشما بپرسم سبب این همه پریشانی چیست؟ اگررسول خدا ازشما بپرسد که ای وزرای ایران و ای رؤسای ملت‌کو شریعت من ،کو اسباب جهاد شما ،کو مجاهدین شما ،کو ایمان شماکه‌من‌حب وطن را ردیف آن قرار داده‌ام چه‌جواب عرض خواهید کرد ، وچه عذر خواهید آورد ؟ هرگاه یك‌دوست ویادشمنی ازشما بپرسدکه آیا چه مانع شد که در مدت این پنجاه شصت سال سلطنت‌که بی منازعهٔ خارجه در نهایت استقلال و راحتی حکم می‌راندید نتوانستید از این بیست و پنج کرور (۱) جمعیت ایران بیست‌وپنج‌نفر را تربیت کنیدکه بتوانند بطور لایق از عهدهٔ ادارهٔ گمرکات مملکت برآیند تامحتاج نشویدکه از فرنگستان ملل خارجه را به‌مواجب گزاف کرایه‌کرده به‌گمرك خانه های خودتان بگذارید چه‌جواب خواهیدگفت ؟

اگر بیگانه‌ای ازشما بپرسدکه چه‌مانع پیش‌آمد که‌شما در مدت شصت‌سال نتوانستید به مالیات این مملکت وسیع حاصل خیز یك‌ملیون تومان بیفزائید که خرج تزیید اسباب

(۱) نمی‌دانم این عددبیست وپنج کرور راکه دربین ایرانیان انداخته‌است که‌ازمسلمات و بدیهیات اولیه‌شده‌است؟ و حال‌آن‌که جمعیت ایران تاکنون تعداد نشده است و به‌طور تخمین هم‌از پنجاه‌کرور متجاوز است .

مدافعهٔ وطن شود چه‌جواب مسکت براو خواهید داد ؟ وحال‌آن‌که درظرف این‌مدت شصت سال به مالیات سایر مملکت‌های دور و نزدیك چند مقابل اول افزوده‌اند وهمان‌مقدار نیز آبادی وجمعیت آنهازیادشده است؛ اگر ناموس خودتان‌ازشما بپرسد چه‌صرفه دیدید که‌مداخل مملکت‌را فقط منحصر به‌اخذ رشوه وتعارف وجریمه داشتید و ازفراهم آوردن اسباب‌تزیید مالیات وتوسیع دایرهٔ تجارت و زراعت وطن‌غفلت ورزیدید چه‌پاسخ خواهید دادکه‌موجب رفع سرافکندگی شماگردد ؟ آیامی‌ترسیدکه از اصلاح جنگلهای مملکت وکارفرمودن‌معادن بی‌صاحب وفراهم آوردن اسباب نقلیات وطن کمتراز تاخت وتاز رعیت‌منافع حاصل‌آید ؟ آیا نمی‌دانیدکه رعیت به‌مثابهٔ دست وپای دولت است وپریشانی امروزهٔ آنان پنج روز دیگر سبب‌خواری و پریشانی خود شما است ؟ انتهی .

تااین جای کتاب خوانده‌شد و تایك اندازه مقصود بعمل آمد چه‌اکثر از حاضرین مسبوق ومهیا و مستعد بودند. اشخاصی‌هم‌که مسبوق نبودند اگر چه‌پس از اظهار حرارت‌به برودت دائمی برگشتند لکن‌بکلی مأیوس نشدیم .

نگارنده گفت : آقایان بسیاری از اشخاص قبل ازاین شروع به‌این کارکرده‌اندااما مدعی‌به راخیلی بزرك وانمود کردند ومانند ناصرالدین‌شاهی برای‌آنان مانع و عائق‌بود و علما هم همراهی نکردند به‌این‌جهت به‌مقصود خودنایل نشده‌اند، لکن ماادعا ومقصودرا منحصرمی‌کنیم به‌تقاضای اجرای قرآن ، طرف هم‌مظفرالدین‌شاه است که‌حالش معلوم است، آقای طباطبائی هم‌باما همراه است ،آقایان دیگر هم‌چون مقصود ماراکه اجرای قرآن است بدانند البته همراهی خواهند فرمود . شیخ‌محمدفیلسوف شیرازی که‌از حاضرین بودگفت : این شیخ فضل‌الله و شیخ‌عبدالنبی و بعض دیگر را که من‌می‌بینم اگر العیاذبالله خداباآنها طرف شودوبه‌خلاف ریاست‌آنها رفتارنماید، هرآینه‌اورا تکفیر می‌نمایند چه‌جای‌کلام‌خدا. دیگری گفت : باید از طریق خودشان واردشد وجلب ریاست به‌طرف آنها نمائیم تاحاضر شوند . نگارنده گفت : آقایان مقتضیات زمان را اگربخواهیدبدانید این‌عرض وحکایت‌مرا گوش دهید :

درچند سال قبل به ناصرالدین شاه راپوت دادند که شب‌ها جمعی درمحلهٔ سنگلج در یك خانه اجتماع‌کرده و درامرمملکت و اصلاح مذاکره می‌کنند. پادشاه جمعی را فرستاد شش هفت نفر از اصلاح خواهان که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه آنها را به حضور پادشاه بردند . چاهی‌که در اندرون حفرکرده بودند که برف در آن می‌ریختند ویا برای همین جور کارها مهیا بود سنگ سر آن‌را برداشته مأخوذین را در آن چاه انداختند آن وقت خود پادشاه تفنگ را بدست گرفته متجاوز ازسی فشنك ازپی‌آنان فرستادکه به اعتقاد خود زودتر آنهارا به اسفل‌السافلین رساند و حاضرین را هرکدامی یك اشرفی انعام داد برای شکرانهٔ موفقیت برقتل‌آنها . لکن مظفرالدین‌شاه ازقتل یك‌نفر میرزا رضای کرمانی

نادم است و از مرحوم شدن حاج میرزا احمدکرمانی درانبار بەوحشت، دیگر آن‌که مقصود ماااجراء قرآن است وبس .

امروز از هزار نفر اهل این شهر یك‌نفر را ما با خود همراه کنیم به مقصود خواهیم رسید. آقاسید برهان خلخالی‌که حاضر درآن مجلس بود گفت : درهر مملکتی که تمدن و ترقی و قانون ظاهر شده است از غیر پایتخت شروع شده است و از جماعت فقراء و کسبه اقدام شده‌است. شما می‌خواهیددرپایتخت‌که اهالی‌آن همه پروردهٔ نعمتهای شاه‌وهواخواهان سلطنت‌اند این مقصود را پیش‌ببرید؛ وانگهی به اطمینان رؤساء و صاحبان مسند، برفرض‌که ما مقصود را پیش بردیم فردا همین آقایان که شما به قوهٔ ایشان مستظهرید بر مردم مسلط خواهندشد، منتها تغییر موضوع‌را سبب شدید.

جناب ذوالریاستین کرمانی‌گفت : مقصودما بیداری مردم است از راه اجراء قرآن، اگرمااقدام نکنیم دیگران اقدام خواهندکرد؛ پس‌خوب است ما به مفاد«کنتم‌خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر» دامن همت وعزم را به‌کمر زده و لااقل تکلیف خودرا که بیداری مردم باشد بجاآوریم . حاضرین در مقام اتحاد و اتفاق برآمده وباهم معاهده نمودند که تاآخرین قوای خود را در بیداری اهل وطن مصروف دارند و از لازمهٔ سعی و کوشش کوتاهی نکنند ودر تزیید اجزاء انجمن به دقت بذل جهد فرمایند وچیزی‌را عائق و مانع از برای این مقصود مقدس ندانند و از هیچ‌گونه فداکاری دراین مشروع مهم مضایقه ننمایند و ترك جان ومال وخانمان وعیال راسهل‌ترین اقدام بشمارند تابه‌این وسیله و واسطه ،گوی سعادت و جوانمردی را از میدان بربایند . جناب آقا شیخ حسینعلی ادیب بهبهانی که‌نیز حاضر بود گفت : امامن تاجائی‌که مزاحمت با تکلیف شرعی من نداشته‌باشد حاضرم . جواب گفته شد شما از دایرهٔامر به‌معروف و نهی‌ازمنکر خارج نشوید .

نگارنده بیان کرد : اگر بااین حال بمانیم پنج‌سال دیگر این‌مملکت اسلامی به‌دست خارجه خواهد افتاد؛ پس مسئلهٔ حفظ بیضهٔ اسلام مارا مکلف‌کرده است به حرکت اگر چه حرکت مذبوح هم باشد . مجلس به‌این‌جا ختم و اجزاء متفرق شدند.

***

جلسهٔ دوم

روز جمعهٔ بیست وششم ذی‌الحجه هزاروسیصد وبیست ودوکه مطابق بود با سوم مارس ماه فرانسه ۱۹۰۵ در خانهٔ جناب ذوالریاستین کرمانی انجمن منعقد گردید . سربازان راه صلاح و فلاح وطن در حالتی‌که از همه چیزجز حب وطن وارسته و کمر غیرتمندی و مردانگی برای نجات ملت‌اسلامیه وهموطنان عزیزخود محکم بسته با دلی‌پرخون وسری پرشوراجتماع فرمودند ، بعد از صرف غذا و غلیان میزبان محترم چنین فرمود :

آقایان و برادران عزیز بدانید که تا افراد ملت عالم نشوند حقوق خود را نخواهند

دانست و تا عموم مردم حقوق خودرا ندانند امید اصلاح نداشته باشید. ملاحظه فرمائید در هیچ مملکتی از مأکولات و مشروبات عمومی به هیچ اسم دیناری نمی‌گیرند و این مملکت‌ما برعکس‌است. آنچه فشار می‌آورند به فقراء و ضعفاء است و هر چه اخذ می‌نمایند ازحقوق فقراء می‌باشد. ناصرالدین شاه لعنت نامه نوشته و فرمان باصحه چاپ‌کرده و منتشر نمودند و سنگ لعنت‌نامه را به دیوار مسجد شاه طهران نصب نموده‌اندکه از نان وگوشت که غذای عمومی است مالیات نگیرند. این ایام عین‌الدوله صدراعظم ایران روزی هزارتومان به اسم تعارف از خبازخانه وقصاب‌خانهٔ طهران می‌گیرد که‌نان و گوشت را به‌هر قیمتی که‌بخواهند بفروشند. می‌گویندا‌علیحضرت مظفرالدین‌شاه‌گمرك‌داخله رابخشیده، لکن‌حاکم‌حق‌الحکومه می‌خواهد. دم دروازه ازهرچه وارد شودبه‌اسم حق‌الحکومه و تعارف و رشوه بسختی مطالبه می‌کنند بلکه به اسامی مختلفه و عناوین متفرقه یابه اسم حق‌الحکومه ویابه نام حق‌الصداره ویا به‌عنوان حق‌کدخدا و یا به‌اسم قپان‌داری، یك‌جا دم دروازه ویك‌جا میدان و سراها به هر اسم و رسم که بتوانند از مردم می‌گیرند، مگر آن‌که صاحب مال یکی از رؤساء و علماء و رجال دولت‌باشد ویابستگی به‌آنها ویاازآنها نوشته در دست داشته باشد. اگر صدراعظمی هم عمل خیری نماید و تخفیفی صادر کند صدراعظم بعداز او آن‌را نسخ می‌نماید وقبول‌این ظلمها به‌واسطهٔ جهالت ما می‌باشد .

نگارنده گفت : چندروز قبل از این آقاسید مرتضی باسمه‌چی مدعی شد که کارخانهٔ صابون پزی دایر کند و صابون بعمل آورد که‌مثل صابون خارجه باشد و ارزانتر ازصابون متعارفی‌هم بفروشد، امتیازهم‌نمی‌خواست فقط اذنی می‌خواست‌که صابون پزها مانع اونشوند، مالیات دیوان راهم می‌داد، نمونهٔ صابون را هم به‌انواع مختلفه به‌من داد، من‌هم صابون‌آن را خدمت‌آقای طباطبائی ارائه دادم، جناب معظم فرمود: عریضه‌کند به‌عین‌الدوله چون این عمل خدمتی است به مملکت و رفع‌احتیاج داخله را از خارجه می‌کند، لذا من‌از اومعاونت می‌کنم . نگارنده پیغام آقای طباطبائی را به آقاسید مرتضی گفته و اورا تشویق نموده اوهم عریضه‌کرد به‌صدراعظم. آقای طباطبائی هم‌دراین خصوص چیزی نوشت. کاغذ آقای طباطبائی و عریضهٔ‌آقاسید مرتضی را به عین‌الدوله رسانیده اجازه‌نامه صادرشد. سیدبیچاره به‌اطمینان کامل شروع به‌عملیات نمود. صابون‌پزها به‌نظام‌الملك راپورت دادند. نظام‌الملك در مقام ممانعت برآمده که مالیات صابون را ناصرالدین‌شاه به‌پدر من داده است و اوهم وقف‌نموده است که باید برود به‌نجف اشرف و صرف روشنائی مقبرهٔ پدرم‌گردد. آقاسید مرتضی آنچه گفت من مالیات را می‌پردازم جواب دادند که صابون تو که به این خوبی درآید سایر صابونها را می‌شکند وآن وقت روشنی قبر پدرم کم می‌شود. سید بیچاره‌گفت: من امتیاز نخواستم به سایرین هم‌یاد خواهم دادبه‌خرج نرفت. مخارج‌گزافی‌که سید کرده بود دماغش را سوزانید . لباسهای نگارنده هم‌که البته با صابون مجانی خوب‌شسته می‌شد به‌همان حالت

کثافت باقی‌مانده است، برای‌این‌که درسر مقبرهٔ مرحوم نظام‌الملك یك چراغ زیادتر روشن گردد. حالا شما آقایان این بدبختی‌را جز ازنکبت جهل می‌دانید؟ پس‌کاری بکنید که قانون در مملکت تدوین واجرا شود؛ پس‌از تدوین قانون، معارف‌هم تکمیل خواهدشد.

دیگری‌گفت : من منکر لزوم قانون نیستم، ولی عرض می‌کنم اگرعلم نباشد قانون‌که تدوین نمی‌شود سهل است ،که هیچ‌چیز اصلاح نخواهد شد. ملاحظه‌کنید مرحوم امین‌الدوله کارخانهٔ کبریت سازی آورد ودرکهریزك کارخانهٔ قندسازی احداث نمود وکلی خرج‌کرد ؛ هم کبریت اورا دیدیم ، وهم‌قند آن‌را خوردیم . درمحلهٔ دروازه قزوین کارخانهٔ بلورسازی راه انداختند. صنیع‌الدوله‌کارخانهٔ نخ‌بافی آورد ، شیشه ونخ هردو را دیدید! چه‌شدکه همه خراب وبایر ماند، این خرابی جزاز بی‌علمی بود ؟

جواب گفته شد این همه از نبودن قانون بود، چه‌این‌کارخانه‌ها را امین‌السلطان به واسطهٔ عداوتی که با امین‌الدوله داشت بایر و خراب خواست؛ زیرا که این کارخانه‌ها به دخالت امین‌الدوله دائر شده بود و در زمان صدارت او اگر قوهٔ امین‌السلطان تمام نشده‌بود از مدارس هم امروز خبری و اثری نبود چنانکه نهایت سعی را در انهدام مدارس‌نمود لکن خدا نخواست و سه‌قوه در مقابل قوهٔ امین‌السلطان ایستادگی نمود : یکی قوهٔ روحانی آقای طباطبائی، دیگرفطانت وزیرکی‌حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی(۱)، سیم‌اشاعه وتکثیرمدارس، و الا مؤسسین‌مدارس نزدیك‌بود مضمحل و معدوم شوند. چنانچه مفتاح‌الملك (۲) در عین ترقی مدرسهٔ افتتاحیه که‌عدد شاگردش از سیصد تجاوز کرده بود واسمش آفاق راگرفته بود یك‌دفعه از کار و ریاست مدرسه کناره جست و آن همه خسارت را متحمل گردید و همچنین میرزا علی‌اکبر خان ناظم‌الاطباء (۳) که از اساتید دارالخلافه به‌شمار می‌رفت و در تأسیس مدارس عزمی راسخ و جهدی‌کامل داشت؛ یك دفعه از کار عقب نشست و آن همه مساعی و مجاهدتش‌به‌هدر رفت، و یك عالم حرارت و شوقش به بی‌میلی امین‌السلطان منطفی و خاموش شد و کذا سایرین . حالا اگر ما مجبور بودیم که درتحت قانونی باشیم که شاه و صدراعظم از آن‌نتوانند مخالفت نمایند ، این اشخاص بزرگ هرگز دست ازمقصد خود بر نمی‌داشتند.

باری چون قانون جاری نیست اگر امروز مردم به‌کاری اقدام کنند فردا کسی‌دیگر آن کار را خراب خواهد کرد . به‌این جهت مردم امنیت و اطمینان ندارند . آیا نظر نمی‌کنید به‌حال شرکت عمومی‌که ملك‌التجار کتابچه نوشت، بلیطی چاپ نمود. اعلیحضرت

---

(۱) جناب حاج میرزا یحیی دولت آبادی حاوی وقایع تاریخی‌است. شرح حال ایشان عماًقریب خواهد آمد .

(۲) جناب مفتاح‌الملك از اشخاص وطن‌دوست وعالم‌است. شرح حال ایشان نیزمی‌آید.

(۳) جناب ناظم‌الاطباءکرمانی صاحب تألیفات بسیار و مدون لغت فارسی است. شرح حالات ایشان انشاءالله می‌آید .

شاهنشاه (مظفرالدین‌شاه) به‌صحهٔ مبارك آن را موشح و امین‌السلطان آن‌را مهر نمود هفده نفر یا بیشتر از تجار معتبر پشت بلیطها را مهر و ذیل بلیطها را امضاء نمودند. به این بهانه چند کرور پول جمع نمودند؛ حال صاحبان بلیط آنچه مطالبهٔ پول و یا منافع شرکت عمومی را می‌نمایند جوابی نمی‌شنوند؛ خیلی که سخت می‌گیرند ملك‌التجار می‌گوید در وسط سرای امیر و یا باغ قصر در شمیران عمارت بنا کرده‌ام و فلان قدر خرج شده است. آنچه شرکاء می‌گویند ما پول دادیم که امتعهٔ ایران را دایر و ترویج و تجارت‌کنی نه عمارت بنا نمائی، فحش و تغیر جواب می‌دهد؛ اگر باز سخت‌تر براو بگیرند خواهدگفت : بلیط ها را به‌رعیت خارجه خواهم فروخت. چند روز دیگر هم شاید مفلس نامه تمام و به خانهٔ یکی ازآقایان و یا به یکی از سفارتخانه‌ها متحصن‌خواهدگردید. حالا اگر قانون بود و مجازات و مکافات می‌دادند و نمی‌گذاردند پول مردم تفریط شود چه‌قدر شرکتها و انجمنهای تجارتی تشکیل می‌یافت. البته سد اهواز بسته وخط آهن‌هم کشیده‌می‌شد. ملت‌صاحب‌ثروت ومملکت‌آبادمی‌بود.

خلاصه مذاکرات به‌طول انجامید، بعضی معتقد به‌این‌که‌اول باید قانون اجراء شودتا از برکت قانون، معارف تکمیل‌گردد. بعضی را عقیده این بودکه اول باید معارف راتکمیل نمود؛ چه تا علم نباشد قانون تدوین نخواهد شد . ذوالریاستین که پی بهانه می‌گشت که کتاب خوانی‌کند فرمود : ما وزارت خارجه را می‌بینیم که به‌یك اندازه مردمان عالم را جمع‌کرده‌است ونسبت به‌ادارات دیگر بهتر است، آیاهیچ اثری بروجود آنها مترتب است ؟ و آیا اگر یك عهد نامه و یا یك نوشته را که راجع به خارجه باشد از وزیر آن اداره بخواهند می‌تواند آن‌را دست آورد ؟ ویا اگر تاریخ یك واقعه‌ای ازوقایع را ازجناب‌وزیر استیضاح خواهند از عهده برخواهد آمد ؟ ویا اگر به‌او بگویند مأمور شما درسرحدسیستان چه‌قدر از سرحد را باخته است می‌داند آن مأمور کیست و چه کرده است ؟ و بالفرض که بداند ، بخواهد بدون اذن و اجازهٔ صدراعظم آن را عزل و مأمور امینی به‌جایش نصب‌کند می‌تواند ؟ ویاتوانائی آن‌که امری راکه راجع به‌رعایای ایران است راجع به‌سفیراسلامبول ویا مأمور مصر نماید دارد یانه ؟ بالاخره، آیا این وزیر امور خارجه فضایح اعمال و افعال وزراء سابق را دانسته یا نه بر فرض دانستن آیا عمل بر طبق علمش می‌کند یانه ؟ کلام که به‌این‌جا منجرشد کتاب‌را یکی برداشته و چنین خواند :

خطاب به وزیر خارجه

جناب وزیر از شما سؤال می‌کند یك نفر غریب و متعصبی از ملت ایران سبب فضاحتی‌که در ممالك خارجه قونسول‌های شما می‌کنند آیا خبردارید یانه ؟ تاچند این تذکره‌های دولت که نمایندهٔ تابعیت ملت ایران درانظار خارجه است مانند کاغذ دوا پیچی عطاران بی‌قدر و بی‌اعتبار خواهد شد ؟ تاکی این بروات شرف ملی‌مامثل کاغذگنجفه درمحال متعدده بفروش خواهد رسید، آن‌هم به‌قیمت‌های

متفاوت ؟ مثلا درطهران پنج‌قران ، درتبریز یك تومان ، درکنار ارس یك‌تومان و نیم ، در قفقاز چهار منات ونیم ، در خاك عثمانی هفتاد و پنج غروش و گذشته از اینها مأمورین شما در همه‌جا به هر دزد ودغل و بی سروپائی از تبعهٔ خارجه که‌چند غروش بدهد این تذکره‌ها را خواهند فروخت ؟ که درتمام ممالك عثمانی و روس ، حتی در فرنگستان به‌نام تبعهٔ ایران دزدی و انواع فضاحتها را مرتکب شده ، ما را در میان هفتاد و دو ملت رسوا نمایند ؟ در بعض جاها که به‌دست حکومتها افتادند پس از تحقیقات معلوم شود که آن دزد و جیب بر یا از ارامنه و یا گرجی قفقاز بوده ، یا از راهزنان و چپاولان عثمانی که قونسولهای ماآن تذکره را به ایشان فروخته‌اند. آیا بااین‌حال عظمی برای‌آن قونسول و یااعتباری برای آن تذکره که دارای نشان وعلامت دولتی وملتی‌ماست باقی خواهد ماند ؟ آیا روا است‌که بعض سفرای شماهم دانسته و فهمیده، درمقابل چند لیرای مردارو متعفن از مقام بلند خودشان خجالت نکشیده مرتکب این فضاحت بزرگ شوند ؟ این رشوت مشئوم تاچند از مأمورین شمامانع هرگونه مؤاخذه و مسؤلیت خواهد بود ؟ عجباً! هنوز وقت آن نرسیده است‌که جلو این رسوائیهاگرفته شود و دولت و ملت از زیر بار گران بد نامی و ننگ رهائی یابد ؟ تا چند قونسول های دول خارجه به‌سبب این‌بی نظمیها در وطن ما فعال مایریدبوده و بالعکس قونسولهای شما درممالك روم و روس چون دست نشاندهٔ ولاة وحکام از آنان تملق وچاپلوسی خواهند نمود ؟

سفرای شما محض پرده پوشی به سیئات اعمال خودشان این زیاده روی و تعدیات قونسول های خارجه را حمل به عدم اقتدار دولت ایران خواهند کرد و شما نخواهید دانست که این معنی غلط است زیرا که درعالم دولتهای ضعیف‌خیلی هستند، هرگاه بنا براین‌باشدکه اقویا، ضعفا راپایمال‌کنندامور دنیا مهمل‌می‌ماند.

بلی هر دولتی که قانون معین و مدون ندارد به او همه طور رفتار می‌کنند و دیگری هم‌مانع نمی‌شود. حالا جنرال قونسول انگلیس یافرانسه یاروس هرگاه هنر دارند در بلغارستان که حکومتی تازه وجمعیتش زیاده برسه میلیون نیست به کاری مداخله نمایند و یا این‌که به‌یکی از تبعهٔ بلغار بگویندکه از این‌جا برخیز و درآنجا بنشین، همان روز نعلهایشان را می‌کنند چنانچه تاکنون چندین بار کنده‌اند بلکه سفراء وقونسولهای خارجه‌این زیاده‌روی را که‌در ایران می‌کنند خود ازسفراء ومأمورین ایران سرمشق‌گرفته‌اند ، درحالتی‌که آنان حافظ حقوق رعیتند خود علی ملاءالناس آنان رابه چاپیدن ...

از مأمورین خارجه چه توقع توان داشت در صورتی‌که خودمان قانون و

عدالت نداریم، به‌چه زبان به‌ایشان توان گفت که باما به‌عدالت رفتار نمائید. به‌خدا پناه می‌بریم از این وضع ناگوار که هر جا قدم نهی پر است از دلسوختگان که دودآهشان روی‌سپهر را تیره و تاریك می‌کند. از تعدیات داخله می‌گریزند درخارجه به ظلمهای بدتر ازآن گرفتار می‌شوند به‌هرجا وهرده که در ممالك روم و روس می‌رسی خواهی دید که جمعی بیعار و بیکار بنام فراش، دور یکی را گرفته اسمش را قونسول گذارده‌اند و به اتفاق او کمر به تاراج و غارت این بیچارگان آواره ازوطن بسته‌اند که‌نه دردفتر دولتی اسمی از آنان هست و نه‌رسمی .

اولا چرا درداخله ابواب ظلم را برروی ایشان نبست که‌ترك وطن‌گویند ؟

ثانیاً قونسول‌ها چرااز هریك ازاین بیچارگان سالی‌پنج‌منات به‌عنوان‌پول تذکره بگیرند و به‌کیسهٔ خودشان برود ؟

هرگاه بفرمائیدکه‌آنهارا در مقابل مواجب به‌ایشان می‌دهیم به‌خدای‌بسیار مغبون هستید درصورتی که این پول از رعیت گرفته می‌شود هرگاه دولت بگیردو بدین بی‌مروتان بی‌شرم مواجب بدهدسالیانه مبالغ زیادمنفعت خزانهٔ‌دولت خواهد بود و امثال این رسوائیها نیز تایك درجه از میانٰ خواهد برخاست . امروز در ممالك روم وروس هر ایرانی ازهر طبقه‌که باشد وقتی بمیرد اولین وارث اوسفیر و قونسول است. هرگاه وارث وطلب‌کار او قدرتی داشته باشند ایشان نیز حصه‌ای توانند برد والا، فلا. و همچنین است مسئلهٔ باشپرت . درست حساب شده درایاب و ذهاب یك‌نفر ایرانی به‌زیارت مکهٔ معظمه ازهر سرحدی که حرکت کرده‌چهل و پنج تومان تا بازگشت بدان نقطه پول تذکره و قول باید بدهد و اقلا همه ساله چهار هزار ایرانی به مکه می‌رود ، وجه تذکرهٔ اینان سالیانه زیاده بر یکصد و شصت هزار تومان‌است واگر درسالی ده‌هزار نفر مشرف شوند تقریباً به‌یك‌کرور تومان می‌رسد که با این مبلغ در تمام نقاط مهمه و مقتضیهٔ ممالك روس و عثمانی قونسول‌های بامواجب و تعلیمات مخصوصه توان گذاشت که در حین وقوع شکوه و شکایتی طرف‌مؤاخذه وعتاب‌هم بشوند .

در بندر جده که دروازهٔ قبلهٔ ما و طرف توجه عموم اسلامیان است چرا باید کارپرداز نجیب و با ادب و متدین پادشاه شناس از خانوادهٔ معروف صاحب علم و سواد نباشد وهمه ساله دربیع من ترید کارپردازی‌آن‌جا را به‌دست هرسفلهٔ بی‌پدر وفرومایه و بی‌سواد درمقابل یکی دوهزار لیرا بسپارند واورا برجان‌ومال حجاج که رعایت خاطر وحفظ حقوقشان برذمت دولت‌واجب است صاحب اختیار سازند واو ازهرتذکره‌ای زیاده ازیك تومان مانگیردبی‌شرفانه وبی‌باکانه نیم‌لیرا که معادل دو تومان و نیم است گرفته و باز دست بر ندارد با جمال و حمال نیز

در تاخت و تاز آنان شریك شود و برای کرایهٔ شتر و الاغی که‌از جده به مکه سایرین یعنی مسافرین خاك عثمانی و مصر وجزایر و هولند و هند و قفقاز سی غروش می‌دهند از ایرانی دویست غروش که شش برابر آنهاست پول بگیرند و همه ساله همهٔ این‌تفاصیل را در روزنامها بنویسند و فریاد تظلم حجاج به‌آسمان برسدکسی‌گوش ندهد . مرتکبین بی‌آزرم ابداً مؤاخذه نشوند تنها آنچه درجده از حجاج ایرانی قونسول‌های موقتی سه‌ماهه می‌گیرند برای مواجب سفیری کافی است. اگر این‌ها راکه عرض کردم می‌دانید و طرف توجه و اعتنا نمی‌شمارید زهی بی‌انصافی است، اگرخبر ندارید و نمی‌دانید درآن صورت همه حق دارند که شما را غافل پندارند و سزاوار این عنوان بلند نشمارند والسلام .

کلام‌که به‌اینجا رسید اهالی انجمن و فدائیان وطن، بعضی به‌حال تباکی و بعضی از کثرت حزن و غم، ازخود رفته وحالت بهت به‌آنها دست داده. تاچندی حالت‌یك‌کلمه سخن گفتن باقی نبود، هم و غم غریبی عارض هریك‌گردیده به اوضاع غریبهٔ مملکت وگرفتاریهای عجیبهٔ این‌ملت، سربه گریبان تعجب و حیرت وسرافکندگی وفکرت فروبرده بعد ازساعتی به‌حال طبیعی عود نمودند و مجدداً هم‌قسم و معاهد شدند که تاجان دربدن دارند درخدمت به‌ملت ووطن عزیزخودداری ننمایند و به‌هروسیله‌که دست‌آید مردم راازخواب گران‌غفلت بیدار وازسکرات نادانی وجهالت هوشیار سازندکه جمعی را متفق‌نموده تقاضای عدالتخانه و مجلسی از دولت نمایند که به‌کارهای مملکت رسیدگی نمایند و بیش از این ذلت ونکبت را به‌این ملت و مملکت بیچاره روا ندارند. پس ازمذاکرات دیگر اجزاء انجمن متفرق شدند .

این مجلس اگرچه‌نسبت به‌مجلس اول بهتر و خوبتر بود ولی به‌واسطهٔ عدم وثوق و اطمینان کامل هنوز وقت اظهار مقصود نرسیده است و باید در دوسه جلسهٔ دیگر باز کتاب خوانی کرد تاغیرت و حرارت وطن در همگی بروز و ظهور نماید و الا هنوزحبس‌وقتل و اسریقینی‌است وراپورت دادن به‌عین‌الدوله رانسبت به‌بعضی‌ازاجزاء احتمال‌می‌دهیم. راپورت این دو مجلس را کماهی خدمت حضرت حجةالاسلام داده فرمود : امیدوارم که اقدامات خیرخواهانه و اهتمامات مجدانهٔ غیرتمندانهٔ امثال شما اثری بخشد ودست‌غیبی نیزمددی فرماید و چون غرض اصلی نجات این ملت، ازاین روزگار سیاهی است که فعلا چون شب دیجور، تمامی را فروگرفته است. لذا مطمئن‌باشیدکه اقدامات بی‌غرضانه، اثرات خود را خواهد بخشید و چیزی که مکنون خاطر خیرخواهان عالم اسلامیت و انسانیت است از پس پردهٔ غیب بیرون خواهدآمد. ترغیب و تشجیع زیادی در اقدام به‌این مشروع مقدس فرمود و امیدواری و قوت قلبی خود را در این امور خیریه اظهار داشت .

***

جلسهٔ سوم

روز دو شنبهٔ بیست و نهم ذی‌الحجةالحرام سال ۱۳۲۲ هجری در مدرسهٔ ناصری معروف به‌مدرسهٔ سپهسالارجدید، درحجرهٔ جناب‌آقا شیخ محمد شیرازی مشهور به‌فیلسوف ، انجمن تشکیل یافت. جناب فیلسوف که میزبان امروز ما بود سنش قریب به‌چهل سال، درعلوم عقلیه و سیاسیه باربط ، در حب وطن و بیداری اهالی مجد و ساعی‌بود . این فیلسوف با حرارت شروع به‌تکلم نمود و گفت :

من اکثر از مطالب کتاب سیاحت‌نامهٔ ابراهیم بیك را ازحفظ دارم. درضمن برای شما نقل می‌کنم، هرکدام هم‌که‌آن را بخواهید می‌دهم همراه خود ببرید در خانه‌های خود هرقدرمایل باشید بخوانید ، بلکه ازآن‌کتاب لازم‌تر خواندن روزنامهٔ حبل‌المتین است در هرجلسه . تااجزاء همگی حاضر شوند، از برای شما روزنامه خواندن الزم است .

یکی از اجزاء گفت : ما امروز لازم داریم که اشخاص عاقل را به‌سایر بلدان روانه کنیم بلکه در ایلات و دهات هم داعی‌گسیل داریم ،که مردم سایر شهر ها را بیدار کنند و نگذارند آنها قبول ظلم کنند .

فیلسوف مذکور جواب داد : شما مردم پایتخت را بیدار کنید قهراً سرایت به‌سایر بلدان هم خواهد نمود، شما از بدبختی خود مذاکره‌کنید، شما نظربه‌همین پایتخت اندازید به‌بینید چگونه هرج ومرج زیاد است. هرکس قوتی دارد برضعیف مسلط خانمان بلکه‌هستی او را نابود می‌کند. فقط نظر خود را محدود و مشخص نمائید و اندکی در امرآب ملاحظه کنید ؛که تمام ممالك متمدنه و غیرمتمدنه ازجهت‌آب از حیث پاکیزگی و محفوظیت راحت و آسوده می‌باشند. ماایرانیها باید این‌گونه آبهای‌کثیف و مملو از نجاسات را به‌این ذلت و خواری بیاشامیم، آنهم محدود و ممنوع . صدراعظم ایران شنیده است درممالك خارجه مشروبات محدود است، دیگرندانسته است مراد از مشروب‌آب نیست، بلکه مسکرات است آنهم محدود است ، نه ممنوع . بیچاره عین‌الدوله خواسته است مشروبات را محدود کند، آمده است امتیازآب را داده است به یك نفر سید و او هم جمعی از اراذل و اوباش را با خود همدست نموده، آب‌های این شهر را از صاحبانش اجاره‌کرده و اسم اداره‌اش را ادارهٔ میاه‌گذارده. درهرفصل وهرروزی به یك بهانه ویك اسم مطالبهٔ یك مالیاتی از مردم وخانه‌ها و حمام‌ها و کاروانسراها می‌کند ؛ در زمستان به‌اسم مخارج خرابی نهر، در تابستان به اسم میرابی ، در پائیز به اسم پول آب ، در بهار به نام تنقیهٔ قنات، بعد از آن‌که پول راگرفت آب را درخارج شهربه صاحبان باغ و زراعت می‌فروشد . تا کسی بخواهد دو کلمه حرفی بگویدمی‌گویند: حضرت والا نایب‌السلطنه، حضرت‌والاشعاع‌السلطنه، حضرت والا عین‌الدوله، حضرت والا، حضرت‌والا، حضرت بالا، حضرت اشرف، حضرت‌اقدس، دراین‌شرکت دخالت دارند .

مردم هم بشنیدن‌اسم مضاف به‌دولت وسلطنت می‌ترسند، خصوص اگرمضاف ومضاف‌الیه شعاع‌السلطنه و عضدالسلطان و سالارالدوله پسرهای شاه باشند و یا نایب‌السلطنه برادر شاه باشد. آه از ظلم، آه ازجور، آه از استبداد، به این آب کثیف هم عادی و قانع بودیم دارند از دستمان می‌گیرند ، دیگر این آب‌های کثیف راکه حیوانات از شرب آن کراهت دارند ما باید به قیمت گزاف بخریم و بخوریم .

یکی‌ازحاضرین‌گفت: آه ازجهالت، تمام‌این خرابیها ازجهل‌است. چرا مردم اجتماع نمی‌کنندکه دفع ظلم را از خود بنمایند ، چرا ساکت می‌نشینند ؟

نگارنده گفت : آقایان دو کلمه به‌عرض من‌گوش‌دهید‌این جناب ذوالریاستین حاضر، این جناب آقا سید محمد حجت کرمانی که از عدول است شاهد، اهالی کرمان در این پایتخت بسیارند ، ازهرکدام سؤال‌کنید مطلع‌اند و جواب خواهند داد. درچند سال قبل در کرمان یك نفررفت‌نزدآصف‌الدوله ،که در آن وقت شهاب‌الملك لقب داشت وحاکم‌کرمان بودعرض‌کرد: آقای‌حاکم‌هیچ وقت درکرمان قیمت ماست از یك من‌پنج شاهی‌زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یك چارك‌که ربع یك من است به پنج‌شاهی‌رسیده است. فوراً میرغضب خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند ؛که چرا فضولی کرده و در امر تسعیرکه شأن حاکم است چون و چرا کرده است . و نیز درحکومت دیگری یك طفل چهارده ساله می‌رود دکان خبازی‌که‌نان‌بخرد، جمعیت مشتریان زیاد بوده طفل خردسال‌می‌گوید: استاد نانوا، دیشب نان‌گیر ما نیامد من و مادرم بی‌شام خوابیدیم. یك عددنان زودتر به من بده‌که مادرم منتظر وگرسنه است. فراشی‌آنجا ایستاده بود، آن طفل را گرفته چون پول نانش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه برد . از اتفاقات شاهزادهٔ حاکم سوار بوده وعزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته است. درمیدان باغ فراش را می‌بینند که دست‌آن طفل معصوم راگرفته و او رابعنف‌می‌برد، ازفراش استفسارمی‌نماید؛ سبب را فراش می‌گوید: این طفل با بعضی دیگر سنك به‌دکان نانوائی زده و فریادکشیده‌که چرا نان‌کم وگرانست؟ شاهزادهٔ حکمران فوراً حکم داد میرغضب سرآن طفل را برید و نعش‌آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند. باز در حکومت آصف‌الدوله از طهران مؤاخذه کردند وبلوائی در کرمان برای آن عمل زشت شد . در حکومت این شاهزادهٔ حاکم احدی جرئت نکرد یك کلمه بگوید چرا؟ برای آن‌که‌آن حاکم ماهی دو هزار تومان‌خرج قهوه‌خانهٔ امین‌السلطان را می‌داد، برای آن‌که مقتول طفل بود، برای آن‌که یك مادری داشت فقیر، برای آن‌که کرمان در تیول حضرت والاها بود ، برای آن‌که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنهٔ دیگر روی میدان سر بریدند ، بجهت آن که گفته بودند این طفل بی‌گناه بود و خلافی نکرده،دیگر برای چه ؟ برای آن‌که چندی بعد از آن دو نفر را دهنهٔ توپ گذاردند و اجزاء ایشان درهوا طعمه وکباب مرغها شده بود. دیگر برای چه ؟ برای آن‌که یك نفر

سید محترم را چوب زده و در آب حوض انداختند؛ درحالتی‌که برف هم‌می‌آمد، و پای اورا فراشها گرفته به خاك کشیدند تا آوردند به خانه‌اش . دیگر برای چه ؟ برای‌این که دوگوش و ریش یك استاد سلمانی مسلمانی را از بیخ بریدند و دو هزار چوب به همان حالت به او زدند وچهل تومان جرم ازاوگرفتند ، بجهت این‌که بدون اذن حضرت والا یك نفر جدید-الاسلام را ختنه کرده بود .که الیوم آن جدیدالاسلام از تجار معتبر کرمان و اسمش میرزا علی است و همیشه می‌گوید : ازمسلمانی خود ندامت ندارم جزآن‌که حاج محمدتقی سلمانی برای خاطرمن مضروب ومقطوع اللحیة والاذنین و مفلوك وبالاخره مرحوم شد. دیگربرای چه؟ برای خیلی از ظلم‌ها، به‌این جهت دیگراحدی جرئت نمی‌کند حرف بزند چون مردم دیده‌اند این امور را می‌ترسند. باید کلیات را درست کرد ، جزئیات قهراً اصلاح خواهد شد . من راضیم‌که مملکت کرمان برای ایرانی بماند اگرچه روزی ده نفر رابکشند. لکن این وضع حالیه و این خواب غفلت که ما را گرفته است عماً قریب ما را معدوم و مملکت اسلامی را به دست خارجه خواهد انداخت جز آن‌که ملت بیدار و حقوق خود را بدانند .

باری ناطق امروز فیلسوف گفت: دیگر از بدبختی‌ها آن‌که؛ این درباریهای خائن سالی یك‌بار پادشاه رابه‌بهانهٔ استعلاج می‌برند به‌خارجه ودرباطن خود به‌فکرعیش ومداخل هستند ،کلی پول ملت را درفرنگستان خرج خانم‌های فرنك می‌کنند و یاعوض برای ماسگ کوچك و موش بزرگ می‌آورند. خاك گلدانها را باید از خارجه بیاورند برای‌آن‌که اگر یك وقتی یکی ازخانمهای تازه رسیده را مهمان کنند به‌او بگویند خاك این گلخانه را از وطن‌تو آوردیم تاخاطر عزیز آن عزیز خرسند شود (۱) .

پادشاه را ترسانیده اندکه مرض اعلیحضرت علاج نمی‌شود مگر به‌آب معدنی که در خارجه می‌باشد. مالیات ایران بعلاوه قرضهائی‌که ازخارجه می‌کنند خرج سفروفدای هوی و هوس چند نفر دزد درباری می‌شود و حال آن‌که این پول مالیات را باید خرج قشون ونظام کنند و سرباز و مستحفظین مملکت را نان و لباس دهند تا حدود و ثغور را مستحکم نمایند. کشتیهای جنگی درردریاااندازند، اسلحه را تکمیل نمایند، اگریك وقتی یك عاقلی در دربار ایران پیداشود وکسی‌این‌حرف را به‌اوبگوید، درجواب می‌گوید: ایلات‌ایران جواب خارجه را لدی‌الحاجة خواهندداد دیگرنمی‌داند ایلات‌خود رافدای شهوت‌چند نفرشاهزادهٔ

---

(۱) ازیکی ازموثقین شنیدم که‌زمانی سردار نصرت، میرزا حسین‌خان‌کرمانی قونسول روس‌را ضیافت‌کرده‌بود. درمجلس ضیافت اسباب سیگارو شمعچهٔ انگلیسی‌گذارده بود. قونسول سیگار و کبریت خودرا آتش می‌زده‌است میزبان می‌گوید: بااین سیگار اعلی و شمعچهٔ معطر چرا کبریت بدبو را آتش می‌زنید؟ قونسول درجواب می‌گوید: این‌کبریت را که آتش می‌زنم کبریت مملکت خودم است ولکن آن شمعچه ازمملکت انگلیس‌است درآتش زدن آن خدمتی است به‌انگلیس و درآتش زدن کبریت خود خدمتی است به‌وطن خود ،لکن افسوس که بزرگان و شاهزادگان وطن ماافتخار می‌کنند به‌استعمال امتعهٔ دیگران .

نفس پرست نمی‌کنند . ایل وقتی حاضراست که از هم نپاشیده باشند، ولی این‌حرکات واعمال درباریان عملاً قریب ایلات را هم پراکنده و متفرق خواهد نمود. مگر ناصرالدین‌شاه یك‌نفر از سران و بزرگان ایلات را باقی‌گذارده‌است ؟ آتش ظلم در ایلات روشن‌تر و افروخته‌تر است . آخر نظر کنید و به‌بینید وزیر جنگ ما که حضرت والانایب‌السلطنه است شغلش چیست و اطرافش کیست ؟ همه جوانان خوشگل وظریف ، شب وروز همش این‌است که یك جوان خوش صورتی بدام آورد و اورا سرهنگ و سرتیپ یاامیرتومان وامیرنویان‌کند. این سرداران حالیه مناصبشان از زمان طفولیت تحصیل شده است، از برای مشق نظام‌کدام مشق و تعلیم‌را دادند ؟

این از سربازهای ما که به‌هیزم شکنی و فعلگی مشغولند ، این از توپخانه و توپچی که یا به‌دادن پول به‌مردم وگرفتن‌تنزیل، درب خانه‌های حکام شرع مشغول مرافعه و نزاع می‌باشند. آن ازنداشتن سواره وپیاده نظام . عوض سرباز و سوار، سرتیپ وسرهنگ وامیر تومان و میرپنج داریم . آخر این سرتیپ‌کدام سرباز رادارد ؟ و فوج اوکجا مأمور است؟ این میرپنج برکدام تابین ریاست دارد ؟

وضع دولت ایران ازدوشق خالی‌نیست ؛ اگرباهمهٔ همسایگان برسر صلح‌است وخاطر جمعی دارد که جنگی واقع نخواهد شد ، درآن صورت این همه سرتیپ ، میرپنجه ، امیر تومان، سردار اکرم ، سردار افخم، سردار اعظم و و و لازم نیست. برای محافظت ارك‌تنها يك فوج‌کفایت می‌کند وهرشهری‌را نیزبه یك‌حاکم می‌سپارندباسی‌چهل‌نفر فراش بی‌مواجب ترك و عراقی محافظت می‌کنند زیرا که رعیت ایران مطیع اوامر پادشاه می‌باشند . آمدیم به‌شق ثانی ؛ هرگاه احتمال می‌رودکه دولت ایران را ممکن است دشمنی پیش‌آیدکه ناچار ازجنگ بشود پس ، لشکرآزمودهٔ دولت که به اقتضای زمان مشق دیده باشد کو ؟ ومهمات جنگ و آذوقه واسباب دفاع دشمن ازتوپ و تفنگ کجاست ؟انبار اسلحه والبسهٔ لشکریان کو ؟ اردوهای سرحدی چند فوج‌است و درکدامین نقاط مهمهٔ سرحد اقامت دارند ؟ بیمار-خانه‌های لشکری کجاست ؟ اطبا و جراحان این اردوها را درکجا معین‌کرده‌اند ؟ برای زخم‌داران و شهدای وطن در کدامین نقاط مملکت سربازخانه‌ها ساخته‌اند؟ و برای جلوگیری یورش و مهاجمات دشمن درکجا قلاع متین و باستیانهای رصین پرداخته‌اند ،که هنگام ضرورت بکار آید ؟ آیا با سربازان شصت ساله و سرتیپان بیست ساله جلو این همه دشمنان‌را که از چهار جانب چشم به‌وطن‌ما دوخته‌اند توان گرفت ؟ این‌همه سرتیپان بیست ساله کدامین خدمت نمایان به‌ملت و دولت کرده اند که سزوار شمشیر و حمایل سرتیپی شده اند ؟

کلام به‌اینجا ختم شد. دراین جلسه بهانه‌کتاب خواندن بود، اما از حفظ خوانده شد که بعض مطالب نیز اداءگردد . رؤسا و اجزاء انجمن بعضی صحبتهای محرمانه داشتند.

دستورالعمل لازم داده شد و تجدید معاهدهٔ سابق نیز شد .

***

جلسهٔ چهارم

روز پنجشنبهٔ دویم‌محرم۱۳۲۳ مطابق نهم‌ماه‌مارس فرانسه، انجمن مخفی درخانهٔ ادیب بهبهانی‌تشکیل یافت. پس از تقدیم مراسم‌ضیافت میزبان محترم ما لب به‌تکلم و نطق گشود و گفت :

امروزاصلاح مملکت به اجراء قانون است، تاما صاحب قانون نباشیم وتا درمملکت‌ما قانون اجراء نشود ظلم و تعدی برداشته نمی‌شود. بدبختی ما ازبی قانونی‌است همهٔ ممالك و عموم ملل روی زمین حتی وحشیان افریقا برطبق قانونی که دارند رفتار می‌نمایند ، جزما که گویاملتزم شده‌ایم برخلاف قانون خودرفتار نمائیم ، بیائید فکرتان را منحصر به‌اجراء قانون اسلام‌کنید . اغلب آنچه دیگران دارند از قانون اسلام اتخاذ و اقتباس نموده‌اند و (زما دزدیده وبرما فروشند) پس بایدکاری‌کردکه قانون اسلام دربین ما جاری گردد و از برای دولت هم قانونی‌که عقلا و دانشمندان بنویسند لازم‌است . وزراء باید تکلیفشان معلوم باشد ، حکام باید حدودشان محدودگردد ، رعایا و تبعهٔ خارجه درایران باید حدودشان محفوظ باشد .

در تاریخ نظری اندازید ببینید چه بودید وچه شدید، ماها درجزء موحدین محسوب می‌شویم ، لکن درعین شرك واقعیم . نظرکنید درکتاب نهج‌البلاغه‌که حضرت امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام درمقام مکالمه بافرزند خود امام‌حسن‌علیه‌السلام می‌فرماید: یا بنی لاتکن عبداً لغیرك وقدجعلك‌الله حَراً یعنی : ای‌پسر من مباش بندهٔ غیرخودچه خداوند تورا آزاد قرار داده‌است؛ ونیزفرموده‌اند: ان‌الله بعث‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله لیخرج عباده عن‌عبادة عباده‌یعنی: خدای برانگیخت‌محمدرا برای‌این‌که بیرون‌آوردبندگانش راازبندگی‌بندگانش؛ یعنی‌مردم را ازقید عبودیت خارج و به‌عالم حریت وآزادی داخل‌نمایدتاکی مابیچارگان در بندگی پادشاه وحکام و وزراء مقیدباشیم. آیهٔ مبارکه ارباب متفرقون خیرام‌الله‌الواحدالقهار مشعر است که ما واقعیم در محل شرك‌که باید بندهٔ شاه و وزیر و حاکم و دیوانیان باشیم. اگر تأمل کنیم در اخبار بخوبی می‌فهمیم‌که پیغمبر ما چگونه حریت به‌ما داده است و ما ملتفت نیستیم .

درکتاب اثنی عشریه روایت می‌کند که روزی حضرت رسول‌صلی‌الله علیه وآله ازخانهٔ خود بیرون‌آمد، اصحاب‌که در خارج خانه دورهم نشسته بودند برای تواضع و احترام آن حضرت برخاستند و ایستادند. حضرت از مشاهدهٔ این سلوك متغیر شده فرمود: لاتقومواکما تقوم الاعاجم یعنی : نه‌ایستید چنانچه عجمها می‌ایستند. و نیزدراخبار وارد است‌که چندنفر بدون حساب داخل‌آتش می‌شوند فلان وفلان وآن‌که سوار شود و درجلوخود مردم را پیاده ببرد. درخبردیگرکسی‌که اورا خوش‌آید ازصدای‌کفش‌ها که درعقب او راه بروند ودرخبر

دیگر ملعون من ترایس یعنی ملعونست کسی که بخواهد ریاست کند و ریاست بخود ببندد.

مفاد این اخبار این است که عبودیت و بندگی مخلوق منافی با دین اسلام است، حریت و آزادی با آن مستلزم. حالا انصاف دهید آیا اهالی ممالك خارجه و اشخاصی که ما ایشان را مسلمان نمی‌دانیم بهتر به فرمایشات پیغمبر ما عمل می‌کنند یا ما ؟ آیا آنها به قانون اسلام پیروی می‌کنند یا ما؟ پس بیائید به‌حال خود ومردم بیچاره فکری کنیم واز برای این خرابیها علاجی، کاوه‌صفت درفش کاویانی وعلم اسلام را بلندنمائیم و این بت‌ها راکه ماپرستش می‌کنیم با تیشهٔ تمدن و قانون از هم متلاشی‌سازیم.

بعض از اهالی انجمن گفتند: جزاین‌که علما را با خودکنیم وایشان اقدامی کنند و نواقص را اصلاح کنند دیگر ترتیبی و علاجی برای پیشرفت مقصود نداریم.

نگارنده بیان‌کرد: آقای طباطبائی‌جداً با مقصود ماهمراه است باید قدربدانیم مماطله و مسامحه‌ای دراین امر را روا ندارید، بخداکه مملکت درخطراست اجانب ازاطراف مارا احاطه‌کرده‌اند. چنانچه یك استقراض دیگر برای دولت پیش‌آید دیگر باید فاتحهٔ مملکت را خواند. نمی‌دانم چه‌کسالت و خوابی است‌که ما راگرفته است. پس از تهیهٔ مقدمات درسوم ماه گذشته این انجمن را تأسیس ودرهیجدهم رسماً منعقدکردیم، تاکنون چه اقدامی‌کردید وکدام قدم را برداشتید؟

یك‌نفر ازاعضاء‌گفت: اینقدر اظهار یأس نکنید دراین مدت قلیل ما جمعی را با خود همدست و هم‌قول کرده‌ایم که هر یك مشغول کار و مأموریت خود می‌باشند و لازم نیست که آنها حاضر باشند، این‌است راپورت‌های آنها گرفته بخوانید. بعضی راپورت‌ها را اظهار داشته ودرانجمن قرائت شد. خلاصهٔ یکی‌ازآن‌ها ازاین‌قرار است:

خدمت اجزاء و اعضاء انجمن مخفی اعلام می‌شود:

برحسب دستورالعمل برادران محترم، جناب آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی را که از اشخاص باکفایت و درایت است با خود متحد نموده و قول‌همه‌گونه همراهی را داده است. به‌یك عنوان خاص و بهانهٔ مخصوص‌جناب حجةالاسلام آقاسید عبدالله بهبهانی را ملاقات نموده عماً قریب صدایش بلند و گوشزد اخوان محترم خواهد گردید. چه‌جناب معظم باعین‌الدوله صفائی‌ندارد بهانه‌ای‌که بدست‌آمده منتج مقصود خواهد بود (الی‌آخره).

بعد از قرائت راپورت و بعض‌مذاکرات دیگر، مجدداً بردعوت نوع وتکثیر وتزیید اشخاص اصلاح خواه، انجمن از رسمیت افتاد.

***

جلسهٔ پنجم

روز سه‌شنبهٔ هفتم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ در مدرسهٔ ناصری در حجرهٔ آقا سید برهان‌الدین خلخالی رؤساء انجمن دعوت داشته پس از حضور آنها شروع به‌مذاکره شد .

میزبان مزبور گفت: آقایان مگر عزل امین‌السلطان که صدراعظم سابق بود در نظر شما نمی‌باشد، مگر سبب آن‌را نمی‌دانید؟ جواب گفته شد عزل اواز صدارت به‌واسطهٔ اتفاق علماء اعلام بود که عده‌ای از درباریان را باخود همدست کرده و برضدامین‌السلطان اقدامات سری کرده تا اورا از کار انداختند. حتی آن‌که روز قبل از عزل او اعلیحضرت مظفرالدین شاه در پارك او مهمان بوده و در آن روز نهایت مرحمت و عنایت را دربارهٔ او فرموده (۱) لکن باعث اتفاق علماء ، پیش‌آمد خرابی مملکت و مخاطرهٔ وطن بود. چه پس ازاستقراض چهل کرور و تقسیم آن بین چند نفر درباریان خائن باز به خیال استقراضی دیگر افتادند . لذا وطن‌خواهان و اشخاص بصیر و دانا، خواهی نخواهی علماء را با هم متفق نموده درباریان هم دوطایفه شده بودند؛ جمعی که از آذربایجان آمده بودند عزمشان مصروف جمع‌مال وعده‌ای دیگر همشان جلب قلب شاه و انداختن مدعی‌ها بود . دانشمندان هم وقت را غنیمت دانسته متابعت علماء را نموده به مساعی ایشان یك دفعه‌قلوب اهالی‌ایران ازامین‌السلطان برگشت. اگرچه باز برحسب ظاهر دنیاپرستان به‌طرف او می‌رفتند و پروانه‌وار دورش می‌گشتند، حتی آن‌که چند روزی اطراف آقای طباطبائی احدی نمی‌آمد و به‌خانه‌اش پا نمی‌گذاردند، برای آن‌که آقای طباطبائی با اتابك مراوده نداشت .

یك شب را درخانهٔ آقای طباطبائی بودم که پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم برادران و فامیل خودرا تسلی‌می‌داد و می‌گفت : ازفواید اتفاق و عزم راسخ مأیوس مباشید، عماًقریب این مجلسی‌راکه تشکیل دادیم تار وپود امین‌السلطان را ازهم گسیخته وصدراعظمی عالم و امین و درستکار بجایش خواهیم دید. از کمی انصار و دوستان خائف مباشید ، برای آن‌ها مثلی ذکر نمود و فرمود : آیا ملتفت شده‌اید درآب جاری‌که‌گاهی یك شاخهٔ درختی جلوآب می‌ایستد به این‌طور که چوبی به دیوار و یا اطراف نهربند می‌شود ، آن وقت یك شاخهٔ علفی به‌چوب می‌چسبد ، بعد از آن شاخهٔ دیگر و کذا شاخ وبرگ درختان می‌رسند و به‌آن چوب ضم می‌شوند. پس از مدتی یك سد بزرگی در جلو آب حادث می‌شود و مانع می‌گردد از جریان‌آب . حالا امروز پدر من با اتابك طرف است عده‌ای موافق و معدودی منافق با اواظهار همراهی می‌کنند . امیدوارم روزی آید که به‌مقصود خودنایل شده باشیم چنانچه جنابش حدس زده‌همانطور پیش آمد (چنانکه درمقدمه ذکرشد) .

جناب ذوالریاستین گفت: آن روز دربین وزراء و درباریان بودند اشخاصی‌که‌عرایض

(۱) سبب عزل امین‌السلطان درمقدمهٔ تاریخ ذکرشده است، چنانکه درمقدمهٔ تاریخ اشاره به آن نمودیم .

علماء را بهشاه می‌رسانیدند ، اما امروزعین‌الدوله بحدی طرق دسترس بهشاه را سد نموده است که ممکن نیست عرضی وخبری بهشاه برسد .

آقا سید برهان گفت : باید چند کاغذ بنویسیم یکی بهاسم عین‌الدوله و دیگری بهشاه وهمچنین بهعموم وزراء و معایب ومفاسد را برای‌آنها مدلل سازیم و راه اصلاح را بهاندازه بنمایانیم، بلکه بهادارات جراید هم لوایح و مکاتیب متوالیه بنویسیم. مقصود اصلاح‌است چه ضرر دارد بهتوسط خود عین‌الدوله کارها اصلاح گردد . چه این صدراعظم از آن صدراعظم بمراتب بهتر است . عین‌الدوله ناسخ نمی‌دهد، امتیاز بهخارجه نداده است ، وضع مالیه را تا یك اندازه اصلاح نموده ، باز صندوقی برای مالیه‌برپاکرده است ، شهرهارا منظم‌کرده، راهها را امن . پس بالنسبه عین‌الدوله از امین‌السلطان بهتراست و اگر بنا را بگذاریم بر نوشتن لوایح البته به او اثر خواهدکرد .

نگارنده‌گفت: هرکاری وقتی‌دارد . الامورمرهونة باوقاتها. امروز باید مردم رابیدار کنیم‌که نه‌ظلم‌کنند و نه‌قبول ظلم . خداوند درقرآن در وصف مؤمنین فرموده است لایظلمون ولایُظلمون، قبول‌کنندهٔ ظلم باظالم مساویست. چنانکه ما باید مظلومین را بیدارکنیم‌که قبول ظلم نکنند، همچنین باید ظالم را نیز آگاه کنیم که ظلم نکند و این هردو حاصل گردد به اجراء قانون .

امروز بعض راپورتها قرائت شد که انفاس قدسیهٔ خیر خواهان و اصلاح طلبان را به هیجان آورده و خیلی مؤثرافتاده است. جماعتی از اهل علم و هنر و معدودی از واعظین و اهل منبرقبول دعوت نموده و متقبل شده‌اندکه در منابر و مجالس بهبیداری قوم ساعی‌باشند و این مجلس خبر از امیدواری و مسرت داد. قرار شد این چند روزه ایام عاشورا انجمن تعطیل باشد و هر یك بتوانیم نوشتجات ملکم‌خان و مرحوم مستشارالدوله را بخوانیم بلکه هرگاه ممکن شود کتاب « یك‌کلمهٔ » مستشارالدوله را ثانیاً طبع کرده و در بین مردم منتشر سازیم .

***

جلسهٔ ششم

روزدوازدهم محرم‌الحرام ۱۳۲۳ رؤساء انجمن در خانهٔ نگارنده حاضر شده ، راپورت کارهای خود و اصلاح خواهان را مذاکره کردند . وقایع این ایام از این قرار است :

جناب آقای سید عبدالله بهبهانی در خانهٔ خودش به منبر صعود نموده وپس از حمد خدا وثنای بررسول و اولادآن حضرت صلی‌الله‌علیه‌وعلیهم اجمعین فرمود:

ای مردم در چندی قبل تجار اطراف متظلم و شاکی بودند که پادشاه ما اعلیحضرت مظفرالدین شاه‌گمرك را واگذارفرموده بهمسیو نوز، مستخدم بلژیکی. او هم تعرفه بر گمرك بست وکتابچه طبع کرده و نشر دادکه گمرك اجناس را ،

از صادر و وارد برطبق آن کتابچه بگیرند . لیکن دراین مدت برطبق آن کتابچه احدی از عمال اوعمل ننموده‌اند. هرکس هرچه توانسته‌است ازمردم ومال‌التجاره گرفته‌اند. حتی آن‌که ازیك نفرکه برحسب‌تعرفۀ گمرك یك‌قران می‌بایست بگیرند، دوتومان وپنجهزارگرفته‌اند ودرسرحدات خیلی‌مسلمانان را اذیت می‌کنند. از آن جمله زوارحضرت‌سیدالشهداء علیه‌السلام را درسرحدات، خصوص سرحدکرمانشاه گرفتاروسرگردان داشته‌اند. حتی‌آن‌که زیرچادرها وشلوارهای زنان راتفحص کرده‌اند. لکن این ایام امری تازه اتفاق افتاده است که کمر اسلام و مسلمانان را شکسته است و مسلمین را خوار و ضعیف نموده‌است و آن این است‌که؛ عکسی از نوز منتشر شده‌است و در حالتی عکس برداشته است که لباس مذهبی یا رسمی ما را پوشیده است. یعنی‌عمامه بسرگذارده و عبا بدوش افکنده است. با این‌توهین و این کار ،کارهای دیگر هم نموده است. مثل آن‌که درگمرك و پستخانه و ادارۀ صندوق مسلمانانی راکه دراین ادارات مشغول خدمت و زحمت بودند و سالها از این طریق معاش خود را تحصیل می نمودند خارج نموده و به جای آنها رعیت خارجه و یهود را منصوب داشته ... باید از اعلیحضرت پادشاه استدعا نمائیم، که نوز را به واسطۀ این اهانتی‌که واردآورده است واین خیانتهائی که کرده و می‌کند ازکار خلع بلکه او را اخراج نمایند.

طلاب و سایرین و سادات وحاضرین درمجلس به واسطۀ استماع فرمایشات وملاحظۀ نتایج وخیمه، صدا را به‌گریه و زاری بلندکردند. طلاب‌که مهیا ومستعد بودند عمامه‌ها را از سرانداخته و یقۀ پیراهنها را پاره نموده، هیاهوی غریبی در شهرافتاد . بعض‌ازآقایان از قبیل‌جناب صدرالعلماء و جناب حاج شیخ مرتضی و جناب آقای سید احمد طباطبائی وجناب آقا شیخ محمدرضای قمی وبعض دیگراز علماء و ائمۀ مساجد با جناب آقا سید عبدالله همراهی نموده، لکن جمعی‌دیگر از آقایان همراهی ننموده‌گفتند: کافرلباس مسلمان را بپوشد، کاشف از اهانت و قصد توهین نیست، بر فرض این که قصدش توهین باشد برکفرش که افزوده نخواهد گردید. دیگر آن‌که یهود ومجوس هم ردا می پوشند وهم عمامه بسرمی‌گذارند. به واسطۀ این اختلاف شاهزادۀ عین‌الدوله که صدر اعظم و داماد شاه هم بود، بر استبدادش افزوده اعتنائی به این هیاهو نکرد. بلکه براعتبارات واستقلال نوز افزود وگفت چون نوز را میرزا علی‌اصغرخان‌امین‌السلطان‌که صدراعظم سابق‌بود بر سر این‌کار گذاشته بود، خیال داشتم او را ازکار خلع نمایم. حال‌که ملاها از او عقب کرده‌اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم .

پس ازقرائت‌این‌راپورتها ومذاکرات دیگراهالی‌انجمن،مذکورداشتند این‌اقدام آقای

آقا سیدعبدالله اگرسبب آن شخصی نبود و نوعیت داشت خوب بود برای مقاصداصلاح خواهان.

نگارنده گفت : در چند روز قبل از این را پورتی به انجمن رسید که مقدماتی فراهم آمده است ولی طریق آن طولانی است شاید این اقدام آقا نتیجهٔ آن مقدمات باشد .

آقا سید برهان گفت : این مسئله چه ربطی به مقصد ما دارد برفرض که نوز راعزل کنند دیگر صداها خاموش می شود و دردهای بیدرمانی که مملکت را احاطه کرده اصلاح وعلاج نخواهد شد .

ذوالریاستین گفت: امروزکه نوز عزل شد فرداعین الدوله ازصدارت معزول خواهدشد.

ادیب بهبهانی گفت : برفرض که عین الدوله هم معزول شد آیا کسی دیگر را دارند که بجای او منصوب کنند ؟

فیلسوف گفت : من شنیدم بعضی ازهواخواهان امین السلطان این اسباب ها را فراهم آورده وتمهید مقدمات می نمایند، بلکه شاه لابدشود ازآوردن امین السلطان را به ایران .

نگارنده گفت : این خیالی است باطل چه اکثرازآقایان برضد امین السلطان هم قسم شده اند ، محال است بگذارند که او بهمسند صدارت قدم بگذارد . امروز امین السلطان در فرنگستان است ما را باوکاری نیست. اگریك وقتی به ایران آمد و براین مسند نشست آن وقت باید خیالش راکرد. پس بهتراین است اولاً ، ما اطراف جناب آقاسیدعبدالله رابیدارکرده ومقتضیات زمان راحالی آنها نمائیم. بلکه کاری بکنیم جنابش با آقای طباطبائی متحد ومتفق شوند. ثانیاً ، بلکه سعی کنیم گفتگوی ایشان نوعیت پیداکند و غرض شخصی مبدل بهاغراض نوعی گردد ، آن وقت بهمقصود خود نایل خواهیم گردید .

اهالی انجمن باکمال میل و جدیت تصدیق نموده قرار براین شد چندنفر از اهالی انجمن اطراف واصحاب آقای بهبهانی راداشته باشند ومواظب باشندکه این رشتهٔ اتحاد واتفاق را بین سیدین سندین محکم نمایند .

نگارنده متقبل شدکه آقاسیدمحمدتقی راکه یکی ازمحارم آقای آقاسیدعبدالله است ملاقات نمایم. پس ازقرارداد باز نطقی مبنی بر تأکید وتسدید اتفاق و بیداری ملت وخدمت بهمملکت شده وقرار شدکه هرفرد ازافراد انجمن بکاری که ازعهدهٔ اوساخته است مشغول بوده، تکاهل وتسامح را روا ندارند ونیز قرارشدکه عدهٔ انجمن هرگاه به سی نفر برسدآن وقت هریك از اجزاء مأمور ومأذون باشندکه انجمنی تشکیل دهند. هروقت عدهٔ اجزاء آن انجمنها به سی نفر برسد باز اجزاء آن مکلف باشند به انعقادانجمنی دیگر . لکن این انجمنهامجالس یکدیگر رانداننند فقط مرشد وهادی یکدیگر را بشناسند .

یکی از اجزاءگفت : رسم طایفهٔ بابیه این است که هرکس راکه گرفتار محاکمه و مرافعه درب خانه‌های ملاها باشد، اورادیده وبطرف خود مایل می نمایند. لامحاله ازمتخاصمین یکی محکوم شده است اورا دعوت بهدین خود می نمایند . حالا خوب است ما ملتفت این نکته

باشیم ملاحظه کنیم هر کس که ستمدیدهٔ ظلم دیوانیان باشد اورا دیده و به مقصود خود او را جذب و جلب نمائیم .

دیگری گفت : بنابر این امروز در بین اهل ایران کمتر کسی است که ستم و ظلم دیوانیان‌را ندیده باشد، همه‌کس مایل به‌این مقصوداست ولی‌ما باید در بیداری اهالی اختصاص ندهیم هر کس را که بیدار ندیده، بیدار کنیم. ولی‌درجلب به‌انجمن‌هم، مسلك شخصی‌را منظور داریم ، که یا درد دین داشته‌باشد ویا دوستی وطن مرکوز ذهن او باشد . یقین‌بدانید اگر تعجیل ومسابقت و مسارعت نکنید مملکت سهل‌است،که دین‌هم ازدست خواهد رفت . مملکت در خطر، اسلام در خطر، ناموس درخطر، با نهایت تعجیل شروع کنید در بیداری .

***

جلسهٔ هفتم

روزچهارشنبهٔ پانزدهم محرم سال ۱۳۲۳ که روز بعد از عیدنوروز بود ، درخانهٔ آقا سید احمد ناصرالشریعهٔ کرمانی انجمن بعنوان مجلس ضیافت مخصوص منعقدگردید. جمعی از اهالی انجمن و غیر انجمن حاضر (۱) پس از صرف نهار جناب آقا سید محمد تقی را که در مجلس سابق‌وعده داده بودم ملاقات نمایم وبه‌بهانهٔ ضیافت اورا حاضرنموده پس از تمهید مقدمات ، نگارنده گفت : امروز شما بایدکاری‌کنیدکه این زحمت و اقدام جناب‌آقاسیدعبدالله بی‌نتیجه نماند مسیونوز عمامه بگذارد ویا اصلاً نباشد کاری نکرده‌اید، باید این فرمایش‌آقا نوعیت داشته باشد عوض عزل نوز عدالت بخواهید ، رفع ظلم را باعث‌شوید، احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجراء نمائید . حال همهٔ مردم نمی‌دانند فایدهٔ عزل نوزرا، امروزکه شما اقدام می‌نمائید وزحمتی می‌کشید خوب‌است مطلب بزرگی‌واهمی‌راکه راجع به‌نوع باشد عنوان‌کنید که برای عموم مردم و اهالی مملکت مفید باشد و موجب نیك‌نامی وشرف‌گردد .

آقا سید محمد تقی‌گفت : عزل نوز مقصود نیست این بهانه است. امروز که نوز از کارعزل شد، فردا مستبدین وظالمین از ریاست مسلمانان خلع‌خواهند شد. بلکه به‌عزل نوز اکتفا نمی‌کنند مقصود عزل عین‌الدوله است .

جناب ذوالریاستین گفت : می‌ترسم این هیاهوی بزودی خاموش شود .

آقا سیدیوسف سیرجانی گفت : من یقین دارم مقصود جناب آقا سیدعبدالله منحصر به‌عزل نوزنیست .

ناظم‌الشریعه‌گفت: مقصود چه‌عزل‌نوزباشد وچه عزل‌عین‌الدوله، چون‌غرض‌آقارفاهیت مردم است منتج نتایج حسنه خواهد بودکه بعد ازاین ظاهرخواهد شد. دانشمندان وطن‌کار خودرا خواهند نمود .

خدا را برآن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است

(۱) مقصود ازاین ضیافت امتحان بعضی بود درحضور اجزاء انجمن.

واما ماینفع‌الناس فیمکث‌فی‌الارض .

آقا سید محمد تقی‌گفت : عیب‌کاراین‌است که جناب آقاپول ندارد که خرج طلاب کند و تاطلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی‌آن‌که چند شب قبل پول برای چای و غلیان مجلس طلاب نداشتند .

آقا سیداحمد گفت : غصهٔ پول را نخورید عماً قریب جناب آقاصاحب پول خواهدشد آن‌که باید برساند خواهد رسانید .

مجدالاسلام مدیر روزنامهٔ ادب گفت : طلابی که اطراف جناب آقا می‌باشند چون قصدشان ترویج اسلام است ونجات دادن ایران محتاج به‌پول و مخارج گزاف نمی‌باشد به اندازهٔ مخارج جزئیه هم ملت حاضر است ومی‌رساند .

آقاسید محمدتقی گفت : چند نفراز هواخواهان اسلامیت حاضر شده‌اندکه پول بدهند تاده‌هزار تومان هم متقبل شده وآوردند، لکن جناب‌آقا قبول نکرد و می‌فرمایند من جز رفاهیت و آسودگی مردم مقصودی ندارم، گرفتن پول منافی‌است بااین‌غرض مشروع ومقدس.

ناظم‌الشریعه گفت : من شنیده‌ام هواخواهان امین‌السلطان محرك‌آقا شده‌اند .

آقاسیدمحمدتقی‌گفت: نه احدی محرك‌آقانیست اطراف جناب‌آقااحدی‌ازهواخواهان امین‌السلطان نیست، محرك آقا ظلم و ستمی است‌که از بعض رجال دولت ودرباریان دیده می‌شود. حالا ضمناً حضرت‌آقا درضمن این‌مقصود مقدس انتقام خود را ازعین‌الدوله بگیرد ویا دوستان خود را بجای دشمنان خود منصوب‌کند، چه‌ضرر دارد. چه‌عیب داردکه ایشان خدمتی به‌ملت و وطن واسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند. البته اگر این‌مقصود را نایل‌آیند، هم رئیس خواهند شد وهم‌ازدوستان خود دستگیری وهم از دشمنان خویش انتقام خواهند کشید .

مجدالاسلام‌گفت: امروز در روی زمین وکرهٔ مسکون بدبخت‌ترو جاهل‌ترازما احدی نیست. سایرین تا یك درجه حقوق بشریت‌را دارا می‌باشند و روزبروز میلشان به‌ترقی‌وطن است، ولی ایرانیان مظلوم هرروز سخت‌تراز روزقبل برایشان پیش می‌آید. هرگاه بگوئیم خداوند این‌گونه خواسته است‌که ماذلیل و منکوب باشیم و توسری‌خور، هرآینه این نسبت را به‌خداوند دادن قبیح‌است. اگربگوئیم جادو وطلسم افتاده‌ایم، این‌هم اعتقادی‌است باطل. پس باید بگوئیم سبب این خرابی هماناکیفر کردارهای ناشایست خودمان و نتایج مشئومهٔ تنبلی وغفلت و بی‌اطلاعی وجهالت است. بعد از مدتی‌که جناب‌آقا سیدعبدالله اقدامی‌فرموده، می‌فرمایند ما مسیونوز را نمی‌خواهیم برماوشما واجب ولازم‌است‌که مردم رابیدار وهوشیار کنیم، یقین‌بدانیدکه دو روز دیگرصداها خاموش و حرارتها به برودت مبدل‌خواهدگردید. سال‌گذشته چه اندازه زحمت‌کشیدیم برای آقای نجفی و چه‌استقبالی برایش‌فراهم آوردند، آخرش دیدید که به یك حلقه انگشتری الماس‌که در روز قتل حضرت‌امام حسن علیه‌السلام

از اعلیحضرت شاه بعنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان وعلماء هم خداحافظی نگفت. حالاهم یك کالسکه و یا یك درشکه و یك دیدن صدراعظم این هیاهورا ساکت خواهد نمود.

نگارنده گفت: آقایان اولاً، بدانید که خداوند عالم باما است، نه عین‌الدوله آدمی است که پول خرج کند و نه مظفرالدین شاه کسی است که سادات را ذلیل بخواهد. ثانیاً، جناب آقا سید عبدالله درکار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می‌باشند همگی از ایشان قول گرفته‌اند و محکم ایستاده‌اند به صد هزار تومان هم خاموش نخواهند شد. ثالثاً، فتوت و مردانگی آقای بهبهانی‌را همه می‌دانید مراوداتی‌راکه بعضی با ایشان دارند جزو اسراراست، و در این مجلس نمی‌توانم عرض کنم، همین‌قدر برای اطمینان شما عرض می‌کنم این اقدام جناب آقا عماً قریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم هرگاه آقای بهبهانی از قولش برگشت فوراً ایشان‌را معدوم و دیگری را بجایش منصوب خواهیم نمود.

آقا سید احمد گفت: اگر بین دوحجةالاسلام آقای بهبهانی وآقای طباطبائی عقد اتحاد و اتفاقی بسته می‌شد و این دونفر رئیس بزرگ دست به‌دست یکدیگر می‌دادند هرآینه کاری از پیش می‌رفت.

ذوالریاستین گفت: ازاین جهت مطمئن باشید جمعی دراین خیال می‌باشند وعماً قریب نتیجه‌اش ظاهر خواهد شد.

نگارنده گفت: چند روز قبل ازین جناب معتمدالاسلام رشتی ازطرف آقای بهبهانی آمد خدمت آقای طباطبائی که قول همراهی‌را از ایشان بشنود؛ جنابش دراول اورا مأیوس فرمود ولی درآخر فرمود: اگرجناب آقاسید عبدالله مقصود را تبدیل کنند و غرض شخصی درکار نباشد، من‌همراه خواهم بود. ازآنجا رفت منزل حاج شیخ فضل‌الله، ازآنجا بکلی مأیوس گردید بلکه شیخ، معتمدالاسلام راترسانید که توراچه‌با این‌رسالت، برفرض‌عین‌الدوله متعرض سید نشود ولی تورا تمام و معدوم خواهد نمود. از آنجا رفت منزل حاج میرزا - ابوطالب زنجانی اوهم در اول امر معتمدالاسلام‌را ترسانید ولی درآخرقول دادکه بی‌طرف باشد، نه‌همراهی کند و نه‌مخالفت نماید. پس‌ازآن حاج‌شیخ‌عبدالنبی‌را ملاقات نمود، مشارالیه گفت من‌باید خودم باجناب آقاسیدعبدالله ملاقات نمایم، معتمدالاسلام گفت: مکان وزمان‌ملاقات را معین نمائید. جواب داد من‌که به‌خانهٔ آقاسیدعبدالله نخواهم‌آمد ایشان هم اگر بخواهند منزل من بیایند خبر به عین‌الدوله می‌رسد وازمن خواهد رنجید. بالاخره قرار بر این‌شد که درخارج طهران، درابن‌بابویه از یکدیگرملاقات نمایند. پس‌ازاطلاع جناب آقاسیدعبدالله فرموده‌بود همان‌آقای طباطبائی بامن باشد مراکافی‌است، شیخ‌عبدالنبی‌که قابل وداخل‌آدمی نیست، حاج‌میرزا ابوطالب هم‌اگرمخالفت نکند مرا بس‌است. اما حاج‌شیخ‌فضل‌الله این‌ایام، گرم عین‌الدوله است چند روز دیگراوهم مأیوس خواهدشد. باری مقصود این‌است‌که جناب آقاسیدعبدالله ارباب حل وعقد را باخودکرده است فقط ما باید ایشان‌را با آقای طباطبائی

متحد و دوست نمائیم و مراودات بین آنهارا علنی و آشکار داریم .

ناظم‌الشریعه‌گفت : آقاشیخ‌مهدی، سلطان‌المتکلمین که از واعظین معتبر و از دوستان مخصوص آقای بهبهانی است ایشان‌را باید ملاقات نمائیم و به‌اوحالی‌کنیم مقتضیات امروز را، بلکه اورا درکار داخل‌کنیم‌که در موقع مقتضیات را القاء نماید .

نگارنده‌گفت : جناب سلطان‌المتکلمین ملتفت و بیدار و همراه است لکن باید اورا با جناب حاج‌شیخ‌محمد (۱) سلطان‌المحققین واعظ اصفهانی که‌از واعظین معتبر است جزو انجمن‌کنیم، چه حاج‌شیخ‌محمد درنزد عامه مقبولیتی فوق‌العاده دارد وکلامش‌را اثری‌خاص باشد. این‌گونه اشخاص را باید داخل‌کنیم تا درموقع اثرات خودرا ظاهر سازند و نیزباید در دوستی بین دو حجة‌الاسلام آقای بهبهانی و آقای طباطبائی نهایت سعی را بجاآوریم که این دونفر اگر باهم متفق شوند به مقصود زودتر خواهیم رسید .

مجدالاسلام‌گفت: اگرچه خیال‌آقای طباطبائی جمهوریت دولت ایران است، لکن با مقصود ما منافاتی‌ندارد، چه ما اجزاء قانون اسلام و تنظیم ادارهٔ دولت را خواهانیم و این درضمن جمهوریت ومشروطیت‌هردوحاصل است (جمهوریت از افراد مشروطیت است) مقصود ما رفع ظلم و استبداداست، خواه بعنوان جمهوریت باشد ، خواه بعنوان مشروطیت .

***

جلسهٔ هشتم

روز سه‌شنبهٔ ۲۱ محرم‌الحرام سال هزار وسیصد وبیست وسه هجری انجمن‌مخفی درخانهٔ جناب ذوالریاستین‌منعقدگردید، بعض‌راپورتها قرائت شد . ازآن‌جمله امروز ولیعهد از شهر تبریز به‌طرف‌طهران حرکت نموده است . علی‌الظاهراعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خیال‌مسافرت‌فرنگستان‌را دارد، محمدعلی‌میرزای ولیعهد را احضار فرموده است‌که‌در مدت غیاب اعلیحضرت درمرکز خلافت ومقرسلطنت اقامت وبه‌نیابت پادشاه به‌مهام‌امورسلطنتی اشتغال ورزد ونیزامروز نظام‌السلطنه برای پیشکاری آذربایجان روانه‌گردید .

ازحالات ولیعهد قدری مذاکره شد و چون ما دراین‌تاریخ خود خیلی با این‌ولیعهد طرف خواهیم‌بود وکراراً اسم‌او وکارهای او از قلم نگارنده به روی‌کاغذ خواهد آمد، پس مناسب دیدم‌که بعض‌حالات او را درفصلی علیحده درهمین‌مقام درمتن تاریخ بنویسم. اگرچه حالات سایرین‌را بعنوان حاشیه درذیل صحایف می‌نویسم. اما حالات این ولیعهدراکه‌مسائل تاریخیه مبتنی برآنست ناگزیر ولابدکرد نگارنده‌راکه درهمین‌مقام بنویسم فلذا رشتهٔ‌تاریخ را به ذکر این فصل قطع نموده وگوئیم :

(۱) شرح حالات حاج‌شیخ‌محمد واعظ عماًقریب ذکر می‌شود .

فصل

در حالات محمد علی‌میرزا

ششمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه در ایران
که به مفادکل سادس مقتول او مخلوع از سلطنت خلع و در خارجه
به‌کیفر اعمال خودگرفتارگردید

محمدعلی‌میرزا در چهاردهم ربیع‌الثانی سنهٔ ۱۲۸۹ هجری در تبریز متولد شد .
به مفادالولد للفراش پدرش مظفرالدین‌شاه و مادرش ام‌الخاقان دختر میرزاتقی‌خان امیرنظام اتابیك بودکه مظفرالدین‌شاه اورا به‌بدی اعمال و افعال زشتش مطلقه نمود درسال ۱۲۹۲که طفلی‌سه ساله بود بامادر مطلقهٔ خود به‌طهران‌آمد یعنی مادرش اورا باخودآورد. دو سال در نزد ام‌الخاقان مادر خود بود بعد شکوه‌السلطنه دختر شعاع‌السلطنه مرحوم که والدهٔ مظفرالدین شاه بود حضانت او را متقبل گردیده او را برد به‌اندرون ناصرالدین‌شاه نگاه داشت .

در سال ۱۳۰۱که جوانی دوازده ساله بود مظفرالدین‌شاه اورا به تبریز عودت داد و در نزدخود اورا نگاهداشت. در سال ۱۳۰۶که هفده ساله بود فوج امیریه راکه قراول مخصوص ارك حکومتی تبریز بود به‌او سپرد. چون آن‌زمان پیشکار ومربی صحیحی نداشت خودبشخصه به‌امورات فوج‌رسیدگی‌می‌کرد ودرکارها فعال مایشاء بود وچون درزمان‌استبداد هرفوجی وحکومتی به‌کسی می‌دادند برای نان خانهٔ اوبود به این جهت هم وعزم محمدعلی میرزا مصروف دخل و جمع پول بود و ازمجالست اخیارو ابرار منصرف وازتحصیل علوم و کمالات منحرف، با اشخاص رذل جلیس، با ناکسان انیس، مردمان پست و شریر و اوباش والواد را طرف وثوق واعتماد خویش‌قرارداد، به‌کارهای‌زشت عادی شد، مثلا ازسربازی دو قران وسه قران می‌گرفت واورا از سرخدمت مرخص خانه‌می‌کرد .

درآن‌زمان مرسوم بودکه اشرار وقطاع‌الطریق برای فرارازمالیات دیوانی ویا برای فرار از مجازات واین‌که هرچه بخواهند به رعیت بیچاره صدمه وارد آورند و به‌زور ملك واموال‌آنهارا بگیرند، می‌آمدند سرباز می‌شدند. بلکه دستی‌هم به‌صاحب منصب می‌دادندکه آنهارا به‌سربازی قبول‌کنند. درسال یك دوسه ماهی‌هم سرخدمت حاضرمی‌شدند، بعد تعارفی داده بقیه سال‌را مرخص و به‌خانهٔ خود می‌رفتند. اگربالفرض درمیان ایشان مردمانی خوب بودکه‌کلاه‌خودرا نگاه‌داشته و الامشغول چاپیدن و غارت رعیت بیچاره می‌بودند. به‌این‌جهت محمدعلی‌میررا رشوه وتعارف می‌گرفت وازسربازها حمایت می‌کرد وچون‌این فوج‌ازاهالی بلوك (الان برآغوش) بودند حکومت‌آنجا راهم ضمیمهٔ شغل‌خویش‌کرده دراین‌ضمن‌چندنفر از یاورها وسلطان‌های فوج راکه مردمان پست‌فطرت و جزو قطاع‌الطریق محسوب می‌شدند

با اشخاصی که در جزو نوکرهای پست خود، از قبیل تفنگدار وقهوه‌چی وفراش وغیره‌داشت منظورنظر خود قرارداد وساعی در ترقی دادن ایشان شد. واشخاص نجیب و خانواده‌ای که مظفرالدین‌شاه برای نوکری وتربیت اومعین کرده بود، آنهاراخارج نموده ویا به‌خود راه نمی‌داد. اشخاص جدید ونوکرهای تازه برای ترقی و پیشرفت کارخودشان درمقام خدمت به اوبرآمده در (الان برآغوش) آنچه ممکن بود املاك مردم و رعیت بیچاره را، یا به زور ویا به اسباب چینی، نیم‌دانگ ویك‌دانگ ازبرای محمدعلی‌میرزا تصرف می‌کردند. مقرب‌ترین نوکرهایش کسی بود که چیزی به‌اوعاید می‌داشت، به‌این طریق اکثردهات رعیت آنجا را چه به‌پول وچه به‌زور ازدست صاحبانش گرفت. ازخارج هم بناکردند به‌ملك خریدن ازبرایش و گندم و جو را به‌هرقسم بود در اول خرمن احتکار وانبارمی‌کرد ودرآخرسال به‌قیمت‌گران می‌فروخت؛ واین‌سبب‌شدکه بعضی‌ازملاکین آذربایجان‌هم‌تأسی به‌اوکرده‌ازقبیل‌حاج‌میرزاحسن مجتهد وحاج‌میرزاکریم‌آقاامام‌جمعه وساعدالملك وغیره که به‌مفاد الناس‌علی‌دین‌ملوکهم آنچه توانستند درظرف دوازده‌سال بجاآوردند، تاآن که‌صاحب کرورهاشدند. چون اهالی آذربایجان اعمال و افعال آنهارا دیده بودند، لذا باکمال غیرت وشجاعت‌ایستادگی‌کرده حقوق خود و ملت ایران‌را پس‌گرفتند. دیگرآن‌که از اول جوانی‌محمدعلی‌میرزا همان اشخاص‌که دور اوراگرفته بودند اورا تحریض وترغیب به‌قتل و غارت می‌کردند که خودشان فایده ببرند. به‌این جهت چندین نفرازقبیل خسروخان اردبیلی وهاشم‌خان قراجه‌داغی وجعفرآقا وغیره وغیره‌که در سرحدات ایران مشغول خدمت بودند آنهارا تلف ومعدوم‌کرد واگرهم خلافی از آنها سرمی‌زد، به‌واسطهٔ تعدیات محمدعلی‌میرزا نسبت به‌آنها بودکه‌تحمل نمی‌کردند و زیربار ظلم نمی‌رفتند، و الا یاغی دولت نبودند.

از قراری‌که مشهوراست اکثرشبها با چند نفری از مخصوصان خود سوار می‌شده، می‌رفتند به‌خارج شهر تبریز برای شکار رعیت بیچاره . چه در ایران مرسوم ومعمولست‌که دهاتی‌ها ورعایای نزدیك هرشهری‌جنس‌فروش‌خود را ازقبیل شیر وماست وتخم مرغ وهیزم وذغال و یامتاعی دیگرحمل نموده و می‌آورند به‌شهر، فروخته و وجه آنرا یا بعینه ویا بعد از تبدیل به‌جنس‌دیگر، می‌برند و بااهل وعیال خودگذران می‌نمایند. این‌پادشاه‌زاده باچند نفرازخواص خود، نصف‌شب‌از دارالحکومة حرکت می‌کرده ودربین‌راه یکی‌دوتا یازیادتر از رعیت بیچاره‌راکه از آن‌شهر مراجعت می‌کردندگرفته، اگرجنسی وپولی همراه داشت آن‌را می‌گرفتند و الا الاغ او راگرفته می‌فرستادند به‌دهات خود، یاجاهای دوردست‌که در آن‌جاها بفروش می‌رسید. بعض اوقات‌که خواص اومی‌خواستند اوراخرسند نمایند تقسیم‌اورا از غنیمت بیشتر می‌دادند. گاه‌گاهی هم‌به او می‌گفتند : که فایدهٔ این‌کاراز شکار بهتراست، چه شکار اگر بخت مددکند یا یك آهو یایك بزکوهیست‌که قیمت هریك ازیك‌تومان کمتراست، لکن این شکار درهرشبی بیش‌از یك‌تومان سهم‌حضرت اقدس ولایت‌عهداست. مجملا به‌واسطهٔ

مجالست با این‌گونه اشخاص رذل وپست‌فطرت که مؤثراست این‌شاهزادهٔ بزرگ به‌قتل ونهب اموال و رشوه وغیره که ازاخلاق مذمومه است عادت داده، بعضی ازاشخاص‌هم درضمن پیدا شدند واطراف‌اوراگرفته وگفتند که‌اگرشماعمل‌جادو را بکنید ولیعهد می‌شوید، شاه می‌شوید. این‌مذاکرات‌اتفاقاً باخیالات‌اوگاهی‌مصادف می‌افتاد؛ مثلاً دعانویس‌چندکلمه برایش‌می‌نوشت که اگر این نوشته رابا خود داشته باشید بردشمن مظفروغالب می‌شوید. چند ساعت بعداز آن تلگراف اعدام یك بیچاره به او می‌رسید . ویا آن‌که اگر این‌عمل را بجای آوری به‌مقصود نایل‌می‌شوی، درشب‌آن روز درشکار، یك‌بارذغال‌بهرهٔ اومی‌گردید. این‌بودکه‌اعتقاد غریبی برای اعمال سحرو جادو بهم رسانیده بود .

بعض‌اعمال که‌عادات زنان حالیهٔ ایرانست ازاو وازعیالش‌ملکهٔ جهان، صادرمی‌گردید. منجمله درنزدیکی رحلت مرحوم مظفرالدین شاه ازخراسان شخصی راکه‌خیلی اعتقاد به او داشت چاپاری به تبریزاحضارکرد؛که چرا مرض مظفرالدین‌شاه این قدرها طول‌کشیده و کاری بکن‌که مرا زودتر به‌طهران برسانی، اتفاقاً چندروزبعد اورا به‌طهران احضارکردند.

بعداز رحلت پدر وجلوس به اریکهٔ سلطنت بازاین اشخاص‌خاطرجمعی به اومی‌دادند که تو برملت غالب خواهی شد و مشروطهٔ ایران فنا ونابود می‌شود . در واقعهٔ ۸ تا ۱۶ ذی‌القعده ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد، دریك عمارت بزرگ جمعی ازعلماء و ارباب عمائم‌نشسته فتوای قتل وکلاء مجلس‌را می‌دادند. درمیدان توپخانه وارك‌دولتی‌سرباز وسواروقزاق وچهارعراده‌توپ حاضرومهیا ومستعد حمله به‌مجلس ، لکن‌این‌پادشاه به‌هیچ‌یك ازاین‌اسباب‌اعتماد نداشت، تمام‌اعتماد و وثوق و نقطهٔ‌توجهش به‌یك مکانی‌بودکه چندنفرمسلمان ویهودی درآنجا مشغول جادو بودند. ودربین‌آنها یك نفردعانویس‌بودکه نسبت به‌سایرین با هوش‌و ازاستعداد ملت با اطلاع‌بود. اوخبرخوشی‌به‌شاه‌نمی‌داد ومی‌گفت شاه قران‌دارد وصلاح او درصلح است... ونیز در وقتی‌که به تبریز وقزوین قشون می‌فرستاد، بعص طلسمها وخاك مرده که معمول این اشخاص موهوم پرست است به سردارهای خود می‌دادکه در فلان‌طرف قشون مشروطه‌خواه در زمین چال‌کنید وفلان‌خاك را درفلان زمین به‌طرف دشمن بپاشیدکه شکست بخورند. ودرباغ شاه ازموم یا ازچیزدیگرصورت آدم می‌ساختند و بعض عزایم به آنهامی‌خواندند وبه‌هرکدام ازآن‌صورتها اسمی می‌گذاشتند ومی‌گفتند این ستارخان‌سردار ملی واین‌باقرخان سالار ملیست، این‌فلان واین‌فلانست. آن وقت باچاقوسرآنها رامی‌بریدند ومی‌گفتند الان‌درتبریزآنهاراکشتند، چندساعت‌بعدازآن‌خبرکشتن‌آنها را منتشرمی‌کردند. وبرطبق این عمل بعض‌تلگرافات وکاغذهای جعلی نیزنشرمی‌دادند. این بودکه هرروز خبر کشته شدن سرداران ملی در طهران منتشرمی‌شد. حتی‌آن‌که صورتهای مومی آنهارا شقه و به‌دروازه‌های‌مصنوعی‌آویزان می‌نمودند ومی‌گفتندالان‌درتبریزسرداران را شقه وبه‌دروازه‌ها آویخته خواهند نمود .

باری مأخذ این اخبار همان اعمال جادوانه بودکه باعث وثوق واعتماد نزد پادشاه بود. واقعاً نوکرهای مخصوص اوکه طرف وثوق واطمینان او واقع می‌شدند و فایده از او می‌بردند این‌قسم اشخاص بودندکه اورا وادار به‌این‌کارهای زشت می‌کردند.

درسال ۱۳۱۱ به ریاست قشون آذربایجان با لقب سردارکلی برقرارگردید. در سنهٔ ۱۳۱۳ به ولیعهدی دولت علیه ایران وفرمانفرمایی آذربایجان منتخب و برقرارگردید. نایل شدن به‌این منصب به واسطهٔ طرفداری امین‌السلطان و حکیم‌الملك از او بود، که درآن زمان برضد عین‌الدوله بودند ومشارالیه می‌خواست شعاع‌السلطنه راکه مادرش‌ازشاهزادگان سلسلهٔ قاجاریه بوده ولیعهد نماید.

درایام ولیعهدی درتبریزادارهٔ راپورتچی وخفیه‌نویس‌تشکیل‌داده وسالی‌مبلغی مخارج آن اداره می‌کرد وهمه‌جا راپورتچی می‌گذاشت‌که مردم بادوست وآشنای خودنمی‌توانستند صحبت از وضع رفتار وظلم او وکسانش نمایند، حتی‌کسی نزدعیال و اولاد خود هم جرئت مذاکرهٔ اعمال ولیعهد را نداشت. با این‌که درولایت عهداوبه مردم سخت‌گذشت بازمردم‌امید داشتندکه آتیهٔ ایران‌خوب خواهدشد وحسن‌ظن مردم اورا به‌شجاعت وانتظام ملکی وحسن اداره وقبض ید ظاهرمی‌ساخت، اوهم درجلب قلوب رعیت پایتخت و علماء طهران ساعی‌بود. درآخرین‌مناقشهٔ ملت بادولت ومخالفت عین‌الدوله با علماء تلگرافاً توصیه به‌پدرتاجدار خود دراصلاح ذات‌البین وقبول‌خواهش‌های ملت‌استدعا نمود. پس‌ازصدورفرمان مشروطیت که‌اهالی آذربایجان بسمت ولیعهدی‌امضای اورا خواسته، اندکی‌تعلل‌دیده‌ناچار به‌گونسلخانهٔ انگلیس پناهیدند. پادشاه مرحوم‌هم تأکید دراقبال آن‌فرموده امضاء نمود.

همین‌که شاه مرحوم رامرض شدید شده به طهران احضار گردید ودر امضای قانون اساسی اول هم پس‌ازهیاهوی بسیاربراثرصحهٔ پدرامضاء نمود. بعداز رحلت پدر وقیام‌برتخت سلطنت، آنچه توانست برعلیه مشروطیت اقدام نمود. ازبدو جلوس دربرهم‌زدن این اساس‌از درباریان همه‌گونه اقدام دیده شد، بدبختانه نتیجه به عکس بخشید.

اولین‌بروزمخالفت، طلب نمودن امین‌السلطان بودکه درعشراول‌ربیع‌الاول ۱۳۲۵ به قوت سلطنت، ورود اورا به‌ایران ودخالت وی‌را درکارهای دولت به‌ملت قبولاندند وعاقبت‌به مراد نرسیده، درماه رجب ۱۳۲۵ به تیردویم فدائی‌ایران عباس‌آقای تبریزی به قتل‌رسید.

در اواخرماه جمادی‌الثانیة ۱۳۲۵ شاهزاده سالارالدوله برادرکهتر او در لرستان علناً سر به یاغیگری‌گذاشته، جمعی بیگناه‌راکشت وبسیاری رابی‌خانمان‌ساخت وخیلی‌اموال بیچارگان را بغارت برد، عاقبت دستگیرکرده به‌طهرانش‌آوردند.

تا وقتی که‌امین‌السلطان کشته نشده‌بود، ملت‌تمام مفاسدرا اعم ازحرکات پسررحیم‌خان وقتل وغارت‌اقبال‌السلطنه درماکو وخوی، وظلم وستمهای‌رشیدالملك ووقعهٔ حضرت‌عبدالعظیم وناامنی طرق و اغتشاش بلاد و تجاوزات سرحدی ایران وعثمانی وغیره را تمام نسبت به او

می‌دادند. همین که مشارالیه بقتل رسید ، بازهمان آش را درکاسه دیدند . دانستند که این همه آوازها از شه بود. ازاینرو عامه راروی خاطر ازشاه برگشت؛ خصوصاً درواقعهٔ ۸ تا ۱۶ ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۵ که پادشاه علناً بامجلس طرف شد وچهار نوبت تخلف نمود وخیلی سخنان نشنیده شنید.

در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ متمم قانون اساسی پس از هیاهوی بسیار امضاء شد ودرعشر اول شوال ۱۳۲۵ پادشاه شخصاً در پارلمان آمده، درحضور وکلاء تجدید قسم نمود. قولا با مجلس و مشروطیت هماره اظهار همراهی داشته ولی عملا قدمی همراهی نکرد .کار بجایی کشید که اطمینان آحاد ملت یك دفعه از او مسلوب شد .

محمدعلی‌میرزا نیزمانند اجدادخود ازایام ولیعهدی مرعوب روسها شد . جمیع عقلاء مخالفت‌های اورا بامجلس و مشروطیت به‌دستورالعمل روس می‌پنداشتند. ازیکی ازمحارم او شنیدم که در زمان ولایتعهد او روسها به او قول دادند که در وقت احتیاج به سی‌هزار قشون و چهارده کرور تومان به او امداد کنند ، این بود که چند دفعه در مقام اطمینان به‌دوستانش می‌گفت: «هروقت اشاره بکنم سی‌هزارقشون باپول برایم حاضر خواهد شد.» وبهمین وثوق و اعتماد بود که به سفارتخانهٔ روس پناهنده شد وهر ساعت انتظار قشون می‌کشید وشاید اگر مجاهدین دوسه روزمسامحه ومماطله کرده بودند و ورودشان را به‌شهرطهران به‌تأخیرمی‌انداختند هرآینه قشون اجنبی واردطهران شده‌بود. به‌هرجهت محمدعلی میرزا وثوقی به‌روسهاداشت، چه به اوقول همراهی داده بودند.

در ۲۵ محرم ۱۳۲۶ یکی ازمجذوبین عوالم آدمیت به قصد هلاك اوبرخاست وبمب به‌کالسکهٔ اوانداخت، ولی‌محمدعلی‌میرزا مصون ماند ومرتکب معلوم نگردید. برخی راعقیده اینست که این‌مسئله هم‌به اغراض پلتیکی ساختگی‌بودکه شاید بتواند اعضاء مجلس شورایملی را متهم سازند.

دراواخر ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ ملت که‌آثار مخالفت را ازپادشاه دیدند ومنویات او را دانستند، درمقام‌تبعید مفسدین‌اطراف اوبرآمده، درحالتی‌که قول داد شش‌نفررا ازاطراف تخت سلطنت دورکند، که مسئله منعکس‌گردیده اوخواست ازمجلس‌که هشت نفر از ناطقین بزرگ و وکلاء را تبعید نمایند.

روز پنجشنبهٔ ۴ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ درمقام مخالفت برآمده ازشهر طهران و ارك دولتی به باغ شاه‌که خارج دروازهٔ طهران‌بود نقل وانتقال داده، روزسه‌شنبهٔ ۹ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ علاءالدوله وجلال‌الدوله وسردارمنصور (۱) راکه هواه‌خواه مشروطیت بودندمغلولا تبعید نمود .

(۱) سردار منصور دراین واقعه نسبت به سایرین صدماتش بیشتربود ، چه قرابتی با محمد علی‌میرزا نداشت ودرامرمشروطیت به راستی و جدی اقدام می‌نمود. حالات تاریخیهٔ او موجب افتخاراخلاف است و انشاءالله خواهد آمد .

روزدوشنبهٔ ۱۵ جمادی‌الاولی میرزاسلیمان‌خان مدیرانجمن برادران دروازه قزوین راگرفتار ومحبوس نمود. (۱)

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ مجلس را به توپ بسته و سیدین سندین، آقای بهبهانی‌وآقای طباطبائی را باعدهٔ دیگری‌ازعلماء وسادات‌گرفتارنموده درباغ شاه حبس‌نمود.

روزچهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولی ملك‌المتکلمین راکه ازناطقین بزرگ بود با میرزا جهانگیرخان مدیر روزنامهٔ «صوراسرافیل» بقتل‌رسانید. این‌پادشاه‌جاهل تاماه جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ باملت‌خود درجنگ ونزاع‌بود؛ ازقتل‌نفوس ونهب‌اموال چیزی فروگذارنکردچنانچه درتاریخ بیداری خواهدآمد.

روزجمعهٔ ۲۷ جمادی‌الثانیه۱۳۲۷ پس‌از آن‌که محمدعلی شاه، ازباغ شاه نقل مکان کرده بود به‌سلطنت‌آباد و چند روز درآنجا سنگربندی‌کرده وباملت درجنگ ونزاع بود، چشم ازملت ومملکت پوشیده به سفارتخانهٔ روس پناهیده و ازسلطنت مستعفی شده.

روزپنجشنبهٔ ۲۳ شعبان ۱۳۲۷ باعده‌ای از دوستان وبستگانش به‌طرف روسیه حرکت کرد. این‌پادشاه دربدو امر، درتمام‌کرهٔ ارض زایدالوصف نیك‌نام بود، ولی‌اعمالش‌بحدی اورا مفتضح و رسوا نمودکه دوستانش هم به بدبختی اوتصدیق داشتند. وضع اخلاقی محمد علی میرزا از اعمالش‌بخوبی‌آشکار وهویدا است و «تاریخ بیداری» حاوی آنست، لکن بطور اجمال بعض اخلاق اورا ذکر می‌کنیم:

محمدعلی میرزاخست ولئامت وسفاهت وقساوت‌قلب وبیرحمی را به منتها درجه‌رسانیده بود. خیلی راحت‌طلب بود وتن‌پرور. به هیچ وجه ملاحظه ورعایت زیردست را نداشت. تمام‌خدام و رعیت رافدای خود می‌خواست. چنان تصورمی‌کرد، گویا خداوند این‌مخلوق را برای راحت وجود اوخلق‌کرده است. به‌هرکس احتیاج پیدا می‌کرد با او به‌کمال ملایمت ومهربانی رفتار می‌نمود. بعداز رفع احتیاجش مثل این بودکه اورا هیچ نمی‌شناسد. همیشه با اشخاص نانجیب وپست وقطاع‌الطریق‌که اسباب صدمه وخانه خرابی مردم بودند وثوق پیدا می‌کرد وتمام مشورت خودرا درکارها باآن اشخاص می‌نمود. دردنیا عشق و محبت به احدی نورزید، جزپول به هیچ چیزدیگر علاقه نداشت. دیده شدکه ازقبیل جواهر وشال و قالیچه‌های قیمتی واسباب‌آنتیك می‌بخشید، اما يك قران پول نقد به احدی‌نمی‌داد. مستبد برأی بود، اگرهم درکاری باکسی‌مشاورت می‌نمودعمل برأی خودرا مقدم می‌داشت. هرکس بامیل وارادهٔ او رفتارمی‌کرداورا محرم اسرارخود قرارمی‌داد، اگرچه برضررش هم بود. وهرکس صلاح وخیراورا می‌گفت اگرمنافی با اراده‌اش بود ازاو متنفر ومنزجر می‌شد.

اعتقاد به اشخاص رمال وفالگیر وجادوگر داشت. اظهارتدین می‌کرد امامقیدبه دینش نبود. خودرا مسلمان می‌دانست به‌مسجد ومعبد توپ بست. معتقد به قرآن بودلکن قرآن را

(۱) درتاریخ مشروحاً خواهد آمد.

سوزاند. نسبت به سادات اظهار اخلاص می‌کرد لکن‌سید را می‌کشت، چنانچه مرحوم سید جمال‌الدین‌اصفهانی راحکم‌قتل‌داد و بی‌احترامی به‌آقای بهبهانی وآقای طباطبایی کرد. نسبت به حضرت سیدالشهداء امام‌حسین ارواحنافداه اظهارارادت وعقیدت می‌کردچنانچه در روز عاشورا قمه وقداره بسر می‌زد و خون سرش را به روی و صورتش می‌مالید و درشب عاشورا هزارو یك‌عدد شمع دراطاقش روشن‌می‌کرد وشمع چهل منبررا روشن‌می‌کرد، اما احترام ماه محرم رامنظور نداشت و درایام عاشورا بودکه تلگراف حمله به‌تبریز را مخابره‌کرد، وحکم دادکه اهل تبریزرا درحالتی‌که مشغول‌عزاداری بودند قتل واسیروغارت نمایند. در روزعاشوراآنقدرخون از سرخود جاری می‌کردکه بحالت غشوه می‌افتاد، اما درشب چندان مسکرات والکلیات می‌آشامیدکه مست ولایشعرمی‌شد. به اطفال امرد میل داشت ، چنان‌که به زنان خوشگل مایل‌بود. زمانی‌که خبربه‌اودادند ، درتبریزرعیت ازگرسنگی‌تلف می‌شوند و به‌واسطهٔ محصوریت علف می‌خورند و در اصفهان اقبال‌الدوله به مسجد توپ بسته است، به‌شکرانهٔ این‌خبرآن روز رابایکی ازفامیل خودکه جوانی چهارده‌ساله بود مشغول عیش و عشرت‌گردید . خودرا ناموس‌پرست وانمود می‌کرد، درحالتی‌که بامحارم خودهمان رفتار را می‌نمودکه با اجنبی روا می‌داشت . با علماء موافق خود همان عقیده را اظهار می‌داشت که باعلماء مخالف خود داشت .کراراً ازاو شنیده بودندکه درغیاب حاجی‌شیخ فضل‌الله گفته بود : «این شخص به‌هیچ چیز پایدار نیست وجز پول به‌هیچ‌کس و هیچ چیزمعتقد نیست.»

مجملا محمدعلی میرزا دوچیز برای ایرانیان باقی‌گذاردکه می‌توان اورا به‌این دو چیز مدح گفت و از آن دو یکی وجود اعلیحضرت حالیهٔ ایران سلطان احمد شاه خلدالله ملکه است و دیگری حضرت والا ولیعهد دامت ولایته‌الکبری که این دو وجود مقدس از دختر کامران میرزا به‌یادگار ماندند . پسری دیگر به‌یادگارگذاردکه از حیث سن بزرگتر است و او چون مادرش شاهزاده نیست از سلطنت محروم ماند .

***

این‌بود مجملی ازحالات محمدعلی میرزا و چون درتاریخ بیداری حالاتش مشروحاً ذکر شده است لذا ما برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ خود و مذاکرات انجمن مخفی‌که ازآنجا به‌این‌جملهٔ معترضه پرداختیم .

بقیهٔ جلسهٔ هشتم

جناب ذوالریاستین گفت : دیشب ادیب بهبهانی مرا ملاقات نموده و مذکور داشت این خیالات و اقداماتی‌که شما در نظرگرفته‌اید عماً قریب باعث دربدری جمعی خواهد شد . بالفرض ناظم‌الاسلام به واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی محفوظ بماند وکسی متعرض او نشود، لکن ماها بایك مشت عیال چه بکنیم ؟ اگرفردا ما را سربه‌نیست کردند کیست که از حال ما خبر بگیرد و کیست که به‌فریاد ما و اهل وعیال ما برسد؟ کیست که ضامن حفظ جان و مال ما بشود؟

با این مردم منافق و این نادانی عامه مشکلست که ما به مقصود برسیم، جزآن‌که جمعی را تلف و برخی را دربدر و آواره‌کنید . میرزا ملکم‌خان خواست که شروع به‌این‌کار کند او را بجایی انداختند که دیگر روی وطنش را ندید . امین‌الدوله با آن کمال و زیرکی و آن قدرت، دیدید که در گوشهٔ دهی غصه مرگ شد ، مگر مدیر روزنامهٔ پرورش میرزا علی محمدخان را در خاطر ندارید که چگونه درغربت جان‌داد ؟ مرحوم سیدجمال‌الدین اسدآبادی را به‌همین قصد از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم، با آن حال فظیع و بی‌احترامی اخراج و تبعید و بالاخره مسمومش نمودند . میرزا آقاخان کرمانی ، شیخ احمد روحی و میرزا حسنخان خبیرالملك را در خاطر دارید که در تبریز سراز تن جداکردند؟ میرزا محمدعلی خان نوهٔ مؤتمن لشکر را برای همین گناه از بام خانه‌اش به‌زیر انداخته واورا شهید کردند . میرزا رضای کرمانی را که دیدید چگونه به‌دار آویخته و هلاکش نمودند . حاج میرزا احمد کرمانی را دیدید که در انبار شاهی جان‌داد . حاج سیاح راکه بخوبی یاد دارید چند ماه در زیر زنجیر و کند محبوس داشتند ؟ مرحوم مستشارالدوله را که شنیدید چگونه حبس و اموالش را غارت‌کردند . آقا میرزا سید حسن برادر مؤیدالاسلام، مدیر روزنامهٔ حبل‌المتین را که همین ایام دو سال حبس‌کردند، برای این که برادرش بیدار کنندهٔ ایرانیان و خدمت کنندهٔ به‌اسلام است . آقا شیخ یحیی کاشانی را دیدید که چگونه اورا به محبس اردبیل انداختند . میرزا علی‌آقا مدیر روزنامهٔ مظفری را در بوشهر به‌گناه روزنامه نویسی چه بلاها بسرش درآوردند و چه‌صدمه‌ها بروی زدندکه هنوزگرفتار واسیر آن صدمات است . مدیر روزنامهٔ کمال را مگر در تبریز به‌چوب نبستند ؟ مگر این انبار شاهی و این چاههای ارك نیست‌که هزاران محبوس ومظلوم درآنها جان دادند ؟

پس حالاکه چنین‌است بیائید از این‌کار پرخوف و خطردرگذرید و مردم رابی‌جهت در خطر وصدمه نیندازید و باعث اتلاف نفوس نشوید، چه این‌مقصود باقوت استبداد کنونی کار کوچك و سرسری نیست وامید نیست که طالع ایرانیان به‌این زودی رو به‌اقبال کندکه باموانع موجودهٔ کثیره همچوامری بزرگ صورت پذیرد .

باری من به‌ایشان قول‌دادم‌که امروزجواب ایشان را بگویم، حالابااین تفاصیل واین مخاطراتی‌که در پیش است چه می‌فرمائید؟ بایدحرف ایشان‌را شنید و ازاین مقصودصرف نظرکنیم و مانند سابق راحت طلب شده و هرچه دیدیم دم‌نزنیم، یاآن که در این مقصود ایستادگی کرده و به‌فکر دولت و ملت و وطن باشیم ؟ دراین مقام اختلاف کلمه زیادشد بالاخره اکثر از هواخواهان حریت مذکور داشتند : که ما درچند مجلس قسم‌یاد کرده‌ایم که از این مقصود منصرف نشویم، ازبذل مال وجان مضایقه‌نکنیم، حالاکه اندکی کارپیشرفته است وجناب آقاسیدعبدالله بهبهانی‌شروع به‌اجرای مقصود ماکرده است‌چگونه دست‌برداریم؟ نهایت بی‌شرفی‌است‌که به‌این زودی ماسرد شویم، باید کوشید و جان داد. البته دراین کار

حبس و نفی و نقص اموال وانفس محذور است، لیکن صدای مظلومین و مقتولین رابشنوید که می‌گویند: « ای ایرانیان خون ما را بهدر ندهید، یا به‌مقصود رسیده نوع خودرا آزاد کنید ویاخودتان را بهما برسانید .» حضرت سیدالشهداء (ع) می‌فرماید: «یاشیعة ابی‌سفیان ان‌لم‌یکن لکم‌دیناً ولاتخافون‌المعاد فکونوا احرارالدنیاکم » .

اگرما برای اسلام هم‌کار نکنیم پس برای حفظ دنیای خود بکوشیم، این چه دنیایی است‌که ماداریم، خدا می‌داند اگرتاکنون بندهٔ رؤسا و شاهزادگان بودیم، بعد از این بندهٔ روس وانگلیس خواهیم‌بود. عماًقریب این دو دولت مارا ذلیل ومنکوب بلکه معدوم خواهند کرد. ما اگرلذت آزادی را چشیده بودیم اندك تسامح را دراین‌مقصود مقدس روانمی‌داشتیم.

فیلسوف گفت : از آزادی حرفی نزنید ملت جاهل باید عبدباشد، برفرض‌مملکت‌ما قانونی ویا مشروطه ویابالاترجمهوری‌گردید، آیا بازهمین مستبدین وهمین ظلمه نمی‌باشند؟ آن‌وقت به‌لباس قانون طلبی‌درمی‌آیند وپدرما را می‌سوزانند. همین‌عین‌الدوله به‌قوهٔ پول، یازید و عمروکه امروز جان مردم را می‌گیرند فردا که مملکت قانونی شد، باز رئیس و سرکار خواهند بود . همین‌شخص‌که امروز درجلو عین‌الدوله نشسته است و به‌قوت قلم‌خون مردم را می‌خورد، فردا به‌همین قلم رئیس یك کابینه ویا بالفرض لقب را تغییر وشغل‌راهم تغییر خواهدداد . وکذافلان‌الدوله امروز درجلو وزیردفتر می‌نشیند، فردا وزیر مالیه شده ویا درروی صندلی برابر وزیر مالیه می‌نشیند . منتها امروز فلان عزب دفتر سالی بیست تومان یادویست‌تومان بعنوان دزدی می‌برد ، فرداکه مملکت قانونی شدماهی چهارصدتومان بعنوان ریاست اطاق حساب خواهد برد . امروز وزیر امور خارجه سالی به‌ده‌هزار تومان قناعت دارد، ولی فردا پسرش روی‌کار و سالی صدهزار تومان خواهد برد . لامحاله اسم قانونی هم‌بالای اطاق می‌گذارد. من شبهه را قوی می‌گیرم می‌گویم امروز ما صاحب مجلس ویا پارلمان بشویم جز آن‌که همین‌آقازاده‌هاکه امروز پدر مردم را درمی‌آورند ، فردا وکیل پارلمان و درادارات تصرف درکار می‌کنند؟ تا کسی‌بخواهد حرف بزند می‌گویند‌این پسر آقای... فلان است، این پسروزیر... است . والله باز پول شیرینست ، پول صاحب قوتی بزرگ است ، پول دهان همه کس‌را مانند ترشی کند می‌کند . مگر مثل معروف را نشنیده‌ایدکه می‌گویند: دهان هرکس را ترشی کند می‌کند و دهن رؤساء را شیرینی . پول منصب می‌دهد ، پول ریاست می‌آورد ، پول‌گناهان را می‌بخشاند ، پول، پول ، پول ، همه کارمی‌کند . پس‌کاری بکنید ملت عالم شود ،کاری بکنید ملت معنی شرافت را بداند ، آن‌ـ وقت اگر یك محاسبی راکه ماهی ده‌تومان حق اواست، اگر دیدند صاحب پارك و کالسکه شد فوراً می‌دانند این پارك و کالسکه را از چه‌ممر تحصیل‌کرده است، اگربه‌دزدی تحصیل کرده باشد اورا مجازات می‌دهند . اگرملت عالم شد برپادشاهی‌که پول ملت را بی‌مصرف ومسرفانه خرج می‌کند ایراد وارد می‌آورد، مثلاً می‌گوید پول سرشماری‌که ازدهات‌کرمان

و شیراز از هرپیرزنی درسال یك‌تومان به‌جبر گرفته شود سزاوار نیست یك‌دفعه ماهی صد تومان دربارهٔ فلان آقا ویا فلان خانم برقرارکنید، البته مانع می‌شود، البته نمی‌گذارد. آن‌وقت این‌پولها صرف مملکت خواهدشد نه‌صرف جنده‌بازی آقازاده. اگرملت جاهل‌شد، درمملکت جمهوری هم باشد هربلایی‌که صاحبان نفوذ بتوانند به‌سر مردم وارد می‌آورند. این را بگیر، اورا بکش، دیگری را حبس کن، احدی نمی‌تواند دم بزند. اما اگرمملکت قانونی وملت عالم شد دیگر احدی نمی‌تواند اعمال غرض دربارهٔ کسی بکند. دیگر بدون جهت احدی را حبس نمی‌کنند چه جای‌کشتن، پس خوب است ملت را آگاه و بیدار و عالم کنیم.

نگارنده گفت: آقایان؛ این‌عمارتی که در او نشسته‌اید، اگر بخواهید عمارتی باشد که شمارا در زمستان و تابستان از سرما و گرما نگاه دارد، باید آن‌را خراب‌کنید وبعداز روی‌قوانین‌هندسه آن‌را بناکنید. امروزمی‌بینید این‌عمارت ایران مخروبه‌شده است، سلاطین قاجاریه چیزی از آن‌را باقی نگذارده‌اند واگر شما آن‌را بکلی خراب نکنید و پس از آن خرابی، تعمیر وآباد ننمایید دیگران می‌آیندآن را برای خودشان تعمیر وآباد می‌کنند.

تاانقلاب در مملکت نبینید اصلاح نتوانیدکرد، طالب باشید انقلاب راکه بیداری در انقلاب‌است، جوینده باشید انقلاب را که به‌اصلاح خواهید رسید، سعی‌کنید در انقلاب تا عدالت طلبان بیدارشوند. گویا حدیث وقول معصوم باشدکه‌می‌فرماید: نحب‌الانقلاب ولوعلینا.

اما این که می‌فرمایید پس از اصلاح باز اشخاص ظالم و مستبد روی کار می‌آیند این‌هم نقلی نیست، پس ازآن‌که مردم آزاد شدند دیگر ظالم و مستبد را درکار نخواهند گذارد. منتها چندصباحی اشتباه‌کاری می‌کنند، ولی‌ملت بیدار همان مشتبه‌کننده رامجازات می‌دهند. امیدواریم‌که اولاد مستبدین را به‌سزای پدرهایشان برسانیم، خداوند به موسی می‌فرماید: ای موسی به‌بنی‌اسرائیل بگو ظلم نکنندکه تلافی ظلم و انتقام ظلم را از اولاد آنها می‌گیریم، اگرچه‌هفت پشت ویاچهل‌پشت برآنها بگذرد. دراخبارداریم‌که امام‌زمان(ع) انتقام خون جدش را از بنی‌امیه می‌گیرد و حال آن‌که در زمان ظهور امام (ع) بنی‌امیه هزارسال‌قبل موجودنیست؛ مراد اینست ازاولادآنها اعمال اجدادشان‌را بازخواست می‌کند. حالا ما امیدواریم‌که‌نگذاریم اولاد ظلمه و غاصبین دردنیا باشند، چه‌جای‌آن‌که خودشان، آن‌هم درکار ومصدر شغل باشند.

ذوالریاستین مذکورداشت‌که: مااولاً، انجمنی تأسیس‌کردیم بطور خفیه و باید در این انجمن حق بگوئیم و حق ظاهر کنیم و مطابق آنچه می‌گوییم عمل نماییم و مفاسد ظلم را اظهار کنیم و خدمت به‌ملت و وطن و عالم اسلامیت‌کنیم. بدیهیست خالی از زحمت و مشقت وخطر نخواهد بود وباید اول قبول تحمل مصایب وخطرات عظیمی که محتملست بلکه یقین‌است، باکمال شرف و مردانگی نمود و هیچ چیز را مانع وعایق ندانیم ومرگ‌را

اسهل چیزی دراین مشروع مقدس دانست . ثانیاً ، آن‌که این اقدامات ماخلاف شرع انور نیست زیراکه مقصود ما اجراء احکام قرآن و قانون اسلام است، همهٔ مسلمانان با ماهمراه خواهند بود .

پادشاه مسلمان ودین‌دار است، مانع این‌مقصود مقدس‌نخواهد بود،فاما دورهم نشستن و تأسیس انجمن مخفی ودعوت خلق و بیداری آنان که دستوری است از شرع اسلام به ما داده شده است، چه اول کسی‌که انجمن را تأسیس‌نمود در اسلام و مردم را امر به‌دعوت واحقاق حق فرمود؛ مقنن قوانین عدالت و مؤسس آزادی و حریت دویمین فرزند پیغمبر و سومین امام ماحسین‌بن‌علی(ع) بود . آن حضرت اول‌کسی بودکه برای پیشرفت مقصود درانجام تکلیف الهی‌انجمن‌مخفی را تأسیس نمود، اول‌کسی‌بودکه داعی به‌اطراف فرستاد، و اول‌کسی بود که قبول ظلم وذلت ننمود . اگر آن حضرت تأسیس انجمن مخفی‌نفرموده بود اسلام بالمره از بین رفته بود و امروزازاسلام اسمی وازشریعت وطریقت رسمی‌نبود .

ادیب بهبهانی گفت : این مطلب را از کجا می‌گویید اگر برطبق آنچه گفتید سند اظهار داشتید دیگر مرا هیچ چیز مانع نخواهد بود ، چه‌من ازکشتن و حبس چندان‌نمی‌ترسم ولیکن از این‌که مرا نسبت به‌کفر و خارج از مذهب بدهند خیلی‌می‌ترسم . زیراکه کشته شدنی‌که اولاد و اخلاف انسانی مفتخرباشند ، بهتر وخوشتر مردنیست اما برخلاف ، اولاد واخلاف شخص، خجل و شرمسار باشند خیلی بداست .

جناب ذوالریاستین‌تشریف‌برد درکتابخانهٔ خودکتاب«احتجاج» شیخ طبرسی‌رحمه‌الله راآورده بازکردصفحهٔ(۱۵۴) رااین‌قسم‌نشان‌داد. ترجمهٔ این‌حدیث درکتاب«جلاءالعیون» هم مسطور است .

(فلما مات‌الحسن‌بن‌علی (ع) از داد‌البلاء والفتنة فلم‌یبق لله ولی‌الاخائف علی‌نفسه‌اومقتول اوطرید اوشرید فلما کان‌قبل‌موت معاویة بسنتین حج‌الحسین(ع) بن‌علی(ع) وعبدالله بن جعفر و عبدالله‌بن عباس معه‌و قد جمع الحسین‌بن‌علی(ع) بنی‌هاشم رجالهم ونسائهم و موالیهم و شیعتهم من‌حج‌منهم و من‌لم‌یحج ومن‌الانصار ممن‌یعرفونه و اهل‌بیته ثم‌لم‌یدع احداً من‌اصحاب رسول‌الله و من‌ابنائهم‌والتابعین و من‌الانصارالمعروفین بالصلاح والنسك‌الاجمعهم فاجتمع‌الیهم بمنی اکثر من‌الف رجل والحسین (ع) فی‌سرادقه عامتهم‌التابعون و ابناءالصحابة فقام‌الحسین (ع) فیهم خطیباً فحمدالله واثنی علیه ثم‌قال اما بعد فان هذه‌الطاغیة قدصنع‌بنا و بشیعنا ماقد علمتم ورایتم وشهدتم وبلغکم انی‌اریدان‌اسئلکم عن‌اشیاء فان صدقت فصدقونی و ان‌کذبت فکذبونی‌اسمعوا مقالتی واکتموا قولی ثم‌ارجعواالی‌امصارکم و قبائلکم من‌امنتم و وثقتم به فادعوهم الی ما تعلمون فانی اخاف ان یندرس هذاالحق و یذهب والله متم نوره ولوکره‌الکافرون فما ترك‌الحسین (ع) شیئاً انزل‌الله فیهم

من القرآن الا قاله و فسره ولاشیئاً قاله الرسول فی ابیه وامه واهل بیته الاًرواه فکل ذلك یقول الصحابة اللهم نعم قدسمعناه و شهدناه و یقول التابعون اللهم قدحدثناه من نصدقه و فاتمنه حتی لم یترك شیئا الاقال ثم قال انشدکم الله الارجعتم وحدثتم به من تتقون به ثم نزل و تصرف الناس علی ذلك .

خلاصهٔ ترجمهٔ خبر این است که بعداز رحلت امام حسن (ع) بلا وفتنه برشیعیان و دوستان آل محمد(ص) ازهرجهة فراهم شد بعضی را قتل و برخی را از دیارخود می‌راندند چه بسیاراشخاص‌راکه به‌تهمت‌دوستی علی بن ابیطالب بقتل رسانیدند؛ حق‌را به‌صورت باطل، وباطل را به‌صورت حق، دروغ‌را راست و راست را دروغ می‌نمودند، کاربجائی‌رسیدکه اگر شیعیان‌می‌خواستند همدیگررا ملاقات‌کنند از زن وخادم ایمن‌نبودند تااین‌که دوسال‌قبل‌از مردن معاویه حضرت سیدالشهداء حسین بن‌علی (ع) ارادهٔ حج فرمود وبه‌عموم دوستان و تابعین وصدیقین اعلام فرمودکه درآن سفرحاضرباشند. خواه حج‌کرده باشند، خواه‌نکرده باشند . این بودکه حسب‌الامر تمام تابعین و دوستان وبنی‌هاشم بعداز فراغت ازاعمال حج در زمین منی جمع شدند، خیمه و بارگاه برپا کردند و جمعیت‌آنها در آن روز ازهزار متجاوز بود .

بعضی هم این قسم نقل می‌کنند که حضرت امام حسین (ع) دیده‌بان وجاسوس معین فرمود و قدغن کرد خارجی و منافق وناشناس را به‌آن انجمن قدس راه ندهند وآن‌انجمن به‌طریق خفیه منعقد گردید . آن وقت حضرت برخاست و شروع فرمود به حمد خدا و ثناء رسول . پس‌فرمود شما همگی آگاهید که معاویه بادوستان ماکه هواخواه عدل و دادند چه کرده و چه می‌کند و هم دیدید و شنیدید و به‌شما رسیده است آنچه که به‌دوستان ما وارد می‌آید ومن اراده دارم ازشما بعضی سؤالات‌کنم؛ اگر راست گفتم تصدیق‌کنید واگر دروغ گفتم مرا تکذیب نمائید . آنچه می‌گویم بشنوید و هرچه شنیدید پنهان کنید . (۱)

باری می‌فرماید: برگردید به‌شهرهای خود، اقوام وطوایف خود، هرکس راکه امین و ثقه دانستید بخوانید اورا به‌سوی آن‌کس‌که حقانیت اورا می‌دانید . زیراکه من می‌ترسم که این دین‌حق، مندرس شود و از میان برود، لکن خدا دین خودرا تمام می‌کند اگرچه کفار کراهت داشته باشند .

خلاصه حضرت چیزی‌را فروگذار نکرد مگر آن‌که آن‌را بیان کرد و تفسیر فرمود ودر هرکلمه ازسؤالات‌آن‌حضرت حاضرین عرض می‌کردند: خدایا شاهد باش‌که ماشنیدیم آنچه راکه حسین بن‌علی فرمود وازجدبزرگوارش نقل‌کرد و تابعین می‌گفتند: خدایاشاهد باش که‌ما شنیدیم ازاشخاص راستگو آنچه راکه حسین بن‌علی(ع) گفت آن‌را .

(۱) دراین مقام معلوم می‌شودکه‌آن حضرت خیلی‌از اموررا به‌آنها فرمود لکن به‌طریق سرّ و محرمانه‌که آنان را امر فرموده است به‌کتمان‌آن .

بعداز گرفتن این عهد باز آنها را قسم داد که هریك به‌ولایت وشهر خویش مراجعت کنید و آنچه راکه گفتم عمل نمائید، پس از آن از کرسی فرودآمد و مردم متفرق شده و بنای دعوت را به‌اتحاد و اتفاق و اعلاء دین مبین اسلام گذاردند . و مردم را بسوی آن حضرت دعوت کرده واز آنها بیعت گرفتند .

حالا ازمعنی این خبر دانسته می‌شود که حضرت باقر(ع) می‌فرماید :که سیصدهزار نفر با جدم بیعت کردند امایاریش نکردند مگر سیصد نفر.

نگارنده گفت: ازاین‌خبرچند چیزدیگر بعلاوه آنچه‌ذکرشده‌مستفاد می‌شود، یکی آن که؛ اول کسی که در اسلام انجمن مخفی تأسیس نمود حسین‌بن علی بود ، دیگر آن که اول کسی‌که دعاة به اطراف فرستاد و به‌طریق خفیه مردم را دعوت نمودند آن حضرت بود ، دیگر آن که نطق را درحال قیام ادا فرمود چه در خبر بود (قام‌الحسین) یعنی ایستاد حسین .

ذوالریاستین‌گفت: بلکه مستفاد می‌شود‌که حضرت روی‌کرسی ویا صندلی ایستاد زیرا که در آخرخبر است (فنزل‌وتفرق‌الناس) .

نگارنده گفت : ازاین‌که حضرت فرمود اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و اگر راست گفتم تصدیقم نمائید مستفاد می‌گردد که آن حضرت مایل به اکثریت آراء وحامی حریت افکار بود، نه‌استبداد. حالا دیگرتکلیف خودرا بهترمی‌دانیدکه دراین مشروع مقدس یعنی خدمت به‌ملت و وطن‌بلکه اسلام اقدام بفرمائید یانفرمائید .

آقاسید برهان‌گفت: خوب است قرآنی‌حاضرکنیدکه باحضوراین آقایان جدیدالورود تجدید عهد خود را بنمائیم . قرآن حاضر شد و همگی قسم یاد نمودندکه تا زنده باشند در بیداری مردم و اهالی وطن کوتاهی نفرمایند .

جناب ذوالریاستین فرمودند : من‌یك نظامنامه برای این انجمن نوشته وحاضردارم اگراذن می‌دهید بخوانم . اجزاء انجمن اجازه داده شروع به‌قرائت نظامنامه شد .

(چون این نظامنامه اول نظامنامه‌ایست‌که درایران برای طالبین حریت نوشته شده است لذاما دراین تاریخ بعض فصول ومواد آن‌را درج می‌کنیم وهذاصورتة).

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

این نظامنامه محتویست برچندماده :

مادهٔ اول ــ انعقاد این انجمن فقط برای بیداری برادران وطنی و ابناء وطن و آگاهی آنها به‌حقوق خود و رفع ظلم و چاره‌جوئی برای اصلاح مفاسد مملکتی است .

مادهٔ دویم ــ دراین انجمن از پیروان چهارمذهب پذیرفته می‌شود . اول اشخاصی‌که درتحت کلمهٔ جامعهٔ لااله‌الاالله محمد رسول‌الله می‌باشند . دویم طایفهٔ

زردشتیان ، سوم یهود ، چهارم نصاری ، به شرط آن‌که ایرانی‌الاصل و ایرانی نژاد باشند .

مادهٔ سوم ــ هر کس وارد این انجمن می‌شود اول باید شهادت به‌ذات باری‌تعالی و رسالت پیغمبر خود بدهد و به کتب آسمانی به‌هر کدام که معتقد است قسم یاد کند که تادم مرگ از این انجمن غرضی جز نوع پرستی نداشته باشد وهم خودرا مصروف به‌خدمت نوع ووطن نماید .

مادهٔ چهارم ــ چون اشخاصی که در این انجمن پذیرفته می‌شوند از این چهار مذهب همه به‌ظهور حضرت‌مهدی عجل‌الله فرجه درآخرالزمان قائلند، ازاین جهت این انجمن درتحت اسم مبارك آن حضرت است‌ولذااسم ریاست دراین‌انجمن بر کسی گذارده نمی‌شود و تمام‌افراد درحکم شخص واحداست .

مادهٔ پنجم ــ درهرجا که‌این انجمن منعقدشود درآخر مجلس‌قبل ازتفرق اشخاص باید یك‌نفر روضه بخواند یعنی مصائبی را که پیشوایان مذهب ما برای بسط ونشر عدالت متحمل شده‌اند تذکردهد ومجلس به‌نام مجلس روضه ختم‌شود .

مادهٔ‌ششم ــ اهل انجمن باید رعایت حال یکدیگر رادرهرحال داشته باشند لکن تکالیف شاقه بریکدیگر نکنند .

مادهٔ‌هفتم ــ تکالیف رکیکه و مجادله وسخت‌گوئی و مزاح وبدخلقی وکذب وبهتان بکلی ممنوعست .

مادهٔ‌هشتم ــ مذاکرات انجمن باید راجع به تربیت و بیداری نوع و خیر خلایق و اظهار ظلم ظالمین و چاره‌جوئی و استخلاص برای مظلومین باشد .

مادهٔ نهم ــ توقیر علمای هرطایفه فریضهٔ ذمهٔ انجمن‌است پس برهر یك از طبقات لازم است که علماء‌را محترم بدارند وآنهارا برخطرات اهالی وطن آگاه نمایند و محذورات دنیوی را به‌آنها بنمایند وآنان‌را عندالله‌وعندالمخلوق مسئول قرار دهند .

نتیجهٔ این‌ماده اینست که نه‌تنها فقهای اسلام درمقام حفظ وطن و مملکت خود ساعی خواهندبود، بلکه علماء مطلقاً چه‌عالم‌به‌علم فقه وچه‌غیرآن، چه‌علمای اسلام، چه علمای غیر اسلام که موطن خود را خاك ایران می‌دانند، در این عقیده ومقصود باعلمای اسلام همدست ومتفق خواهندشد .

مادهٔ دهم تا پانزدهم متعلق به‌رموزات و اسرارانجمن است که برحسب قسم ازاظهار آن ممنوعم این‌چند سطر را که نوشتم برای اینست که خوانندهٔ تاریخ بداند چه‌اندازه اهالی ایران در فشار ظلم بودند که از اجتماع ودورهم نشستن هم ممنوع بودند .

پس ازقرائت عهدنامه قرار براین‌شد که دوهفته انجمن تعطیل باشد وهریك ازاجزاء

بعض مقالات و لوایح به‌ادارات جراید بنویسند، یعنی مقالات را دراین دوهفته حاضر کرده در مجلس قرائت کنند؛ پس ازامضای انجمن به‌ادارات جراید ارسال دارند که درآنها درج شود و گوشزد مردم گردد و به بعض الفاظ ، اذهان مسبوق گردد .

***

جلسهٔ نهم

روز دو شنبهٔ ۱۲ صفر ۱۳۲۳ ـ انجمن در خانهٔ نگارنده تشکیل یافت، راپورتهای چندروزهٔ تعطیل، قرائت شد که‌از آن‌جمله‌بود، محمد علی‌میرزا ولیعهد وارد طهران شده‌است ونیز بعض تلگرافات جعلی از طرف علمای نجف منتشرشده است‌که تعریف وتوصیف از عین‌الدوله بوده ومردم‌راتوصیه به‌اظهار تشکر ازعین‌الدوله‌کرده‌اند و این‌که ماحرکات جناب آقاسید عبدالله را که برضد شاهزاده عین‌الدوله‌است صحیح نمی‌دانیم الی‌آخره .

صورتهای متعدد ازاین تلگرافات برای هریك ازآقایان فرستاده‌اند .

ادیب بهبهانی‌گفت: من یقین دارم‌که این تلگرافات جعلی‌است؛ زیراکه تلگرافخانه دردست خودشان است، آنچه بخواهند می‌نویسند لکن عوام را باید فهمانید و ملتفت نمود.
فیلسوف گفت : معصوم به‌ما دستورالعمل می‌دهد که‌هرگاه اخبارماکه به‌شما می‌رسد موافق با کتاب خدا است بگیرید واگر مخالف باقرآن است‌آنهارا واگذارید ، بلکه دربعض اخبار است : فاضربوهاعلی‌الجدار یعنی اخبارمخالف قرآن‌را بزنید به‌دیوار ، حالا ما تلگرافات علما را اگرمخالف بامقصود ماست دور می‌اندازیم .

ذوالریاستین‌گفت : علماء اعلام نجف هرگز ترویج از ظالم نمی‌کنند وانگهی ما باید به‌تکلیف خود عمل نمائیم. لوایحی که‌بنا بود نوشته شود اگرحاضر است قرائت کنید .

نگارنده گفت: آقایان این مختصرعرض مرا بشنوید آن‌وقت شروع در قرائت لوایح نمائید . من بنده دیروز تلگرافات را دیده بلکه‌آنها را یکی‌ازآقازاده‌ها به‌من داد و گفت: فردا بیائید در خانهٔ آقای آقا سیداحمد که‌در آنجا مجلس روضه است وآنهارا برای مردم بخوانید، چون من‌دیدم‌که مضمون‌آنها بامقصود ما مخالف‌است لذا گفتم: این‌کار ازعهدهٔ من خارج‌است چه اولاً ، من روضه‌خوان نیستم‌که درمجلس روضه بتوانم تلگرافات را بخوانم. ثانیاً ، آن‌که درخانهٔ جناب‌آقاسیداحمد هواخواهان ودوستان‌آقای بهبهانی حاضرند وهمگی با من‌بدخواهند شد ، به‌هرطوربود معذرت خواستم، حالا لازمست‌که زودترجلوگیری‌کنید و نگذارید مابین آقایان نفاق و خلافی پدید آید که اگر آقاسید عبدالله ذلیل و منکوب شود مقصود ما خیلی به‌تأخیر خواهد افتاد .

آقایان‌گفتند : مقدمات‌کار بخوبی‌تهیه شده است، احدی‌اعتنا به‌این‌تلگرافات نمی‌کند، عماً قریب ناسخ‌آنها می‌رسد، هواخواهان حریت درکارند، بالفرض چند روزی امربه مردم مشتبه خواهد بود بعدها امرواضح وآشکار خواهدشد .

فیلسوف گفت : من لایحه‌ای نوشته‌ام، اگر امضاء کنید به‌یکی ازجراید فارسی ارسال داریم. لایحه رااز او گرفته چنین خواندند: (چند سطراز آن لایحه رادر این تاریخ درج کنیم .)

پس‌از چند سطری « استبداد ملت را جاهل ،کور ، ترسو ، جبان، ضعیف، منکوب ، ذلیل ، خوارو بیغیرت می‌کند. بالعکس مشروطیت آنان‌را عالم ، بینا، شجاع ، باجرئت ، باقوت، باغیرت، سربلند و بیدار می‌نماید. شجاعت و شهامت فوق‌العاده به‌آحاد ملت و افراد لشکری می‌بخشد؛ چه تاریخ به‌ما نشان می‌دهدکه از بدو تشکیل سلطنت الی یومنا هذا دولت مستبد مغلوب دولت مشروطه و ملت ظالمانه ذلیل دست عادلانه بوده، ملتی‌که ذلیل‌و منکوب پنجهٔ استبداد رجال‌دولت باشد ملك وحشت و جبن طبیعی ابدی به قلوب‌آنها راسخ گردد و انزجار و تنفر قلبی‌از حوزه‌وهیئت دولت ابداً درخویش‌احساس‌کند، علم وصنعت، عدل‌ومساوات و تدین وانسانیت مستلزم مشروطیت‌است، جهل‌وخرابی وظلم‌وبیکاری‌لازمهٔ استبداد.

از وقتی‌که نور عدل ومساوات ونور علم ومواسات دین مقدس‌اسلام، قلوب اقوام و اعراب و طوایف بادیه‌نشین‌را منور ساخت، ازقوت (امرهم شوری بینهم) سلاح پوشیدند و از جام حیات بخشای (وشاورهم‌فی‌الارض) جرعه‌ای نوشیدند و از ندای (انماالمؤمنون‌اخوة) بیدار شدند و از برکت (یدالله‌مع‌الجماعة) قوت و توانایی یافتند، جمیع افراد عرب ازرئیس ومرئوس وشاه وگدا مابین خود فرقی ندیدند. همگی‌خودرا حامی اسلام،کفیل اسلام ، صاحب اسلام ، پدر اسلام ، پسر اسلام و مکلف بحفظ آن دیدند . تن خود را جوشن اسلام‌کردند ، اولاد خویش را در مقام ثبات و بقای اسلام دادند .

آن وقت خزاین پرویزرا تاراج توانستندی وقیاصره وسلاطین‌را از تخت‌و تاج مستعفی داشتندی. پس قانون عقلایی دول همیشه مقتضی است‌که ملت را معتاد استبداد نکنند. در حقوق وحدود وطن اورا شریك نمایند تا قسمی‌شودکه دوستی وطن دردل ملت جای‌گیر شود و در نگهداری هریك خود را مکلف دانند وباید شیرینی و حلاوت و مزه و شرافت عدل و مساوات و اساس مشروطیت را به‌آحاد ملت چشانید و آنان را از تلخی و مرارت و خباثت و نجاست استبداد رهانید .
بعضی‌گویند باید افراد ملت عالم شوند و علم مقدمه بیداری ملت است . من بنده عرض می‌کنم تا اساس مقدس مشروطیت فراهم نیاید ، نور علم پرتو افکن ساحت ایران نخواهد شد و تعلیم اجباری که باعث تأسیس مدارس و مکاتب عمومیست وقتی خواهد بودکه دولت ایران مشروطه‌گردد والا تا استبداد داریم‌جهل مصادف آنست، اگر علم فی‌الجمله راکافی دانیدکه به‌این اندازه‌اهالی ایران‌عالم خواهند

بود و علم اجمالی به حقوق خودشان که دارند ، مؤید عرضم آن که ملت روسیه تا یك اندازه عالم به حقوق خویش بودند، لیکن به واسطهٔ استبداد و نفاق داخله دیدید چگونه مغلوب دولت و ملت معتدله ژاپن گردیدند . الخ .

ادیب گفت: فرمایشات شما صحیح است، لکن امروزما نمی‌توانیم این کلمهٔ مشروطیت را برزبان آریم؛ چه‌جای آن که دراین صراط قدم‌گذاریم، چه این کلمهٔ مقدسی است که اگر در السنه وافواه جاری‌گردید متعقب بر آن نفی وحبس وقتل است (زبان سرخ سرسبز می‌دهد برباد) برای این کلمه است درهرمملکتی که این لفظ وارد شد ، صدهزاران نفوس تلف شدند. ما باید دست اندازیم به دامن علم و اجرای قانون اسلام .

فیلسوف گفت: چرا ضعف قلب دارید؟ مگرماقول ندادیم وعهدنکردیم که خودرا فدای ملت نمائیم ؟ مگرما حاضر نشدیم؟ برای نجات‌وطن باید اقدام کرد ، اگر کشته شدیم درراه وطن شهید شدیم .

ذوالریاستین گفت: فرق‌است‌بین فدایی وما. ما کی‌گفتیم فدایی‌ملت هستیم، ماگفتیم که متحدومتفق باشیم‌برای بیدارکردن مردم‌را به‌حقوق خودشان؛ ازاین‌که خودرا فدایی قرار دهیم نکول داریم .

آقاسید برهان‌گفت : آقایان خداوند دربارهٔ ما فرموده است (کنتم خِیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن‌المنکر) . ما مکلف می‌باشیم به امر بمعروف ونهی از منکر . آیا تقاضای اجراء احکام قرآن از معروف نیست؟ آیا اجراء احکام و حدود اسلام بر عهدهٔ ما مسلمانان نمی‌باشد ؟ امروزکه پادشاه ما مسلمان ومعتقد به قرآن است و مایلست به‌اجراء احکام آن، چه سبب داردکه از پادشاه خود نخواهیم اجراء قوانین اسلام را ؟

نگارنده‌گفت :آقایان مثل ما مثل‌جماعتیست‌که به‌عمارت‌آنها آتشی افتاده‌است، عوض آن که متفق شوندآتش‌را خاموش‌کنند وحریق‌را نجات دهند دورهم نشسته ومباحثه ومذاکره می‌کنند: (آیا حریق با حاء حطی است ویا با هاء هوز وآیا آتش بفتح شین است ویا بکسر آن) . آیا لفظ مشروطه را مصداق رسیده است یانه ، آیا باید اجراء احکام قرآن‌را تقاضا کرد یا قانونیت دولت را؟ بخدا قرآن‌را ازدست شماگرفتند، عماًقریب عنوان مسیو نوز از میان خواهد رفت، دیگر مانندآقاسیدعبدالله کسی‌را نداریم‌که طرف با دولت شود، این چه مذاکراتی است‌که می‌کنید . مشروطیت ومشروعیت دولت با اجراء قانون اسلام و باعدل و مساوات یا علم وتمدن همه‌را نتیجه یکیست؛ نتیجهٔ‌حریت‌است، آن‌را دست‌آورید. امروز زنها و اطفال و خواجه‌سرایان قاجاریه شمارا عبد خود می‌دانند، می‌خرند، می‌فروشند، می‌کشند ومی‌بخشند . اقلا به آنها بگویید خداوند ما را آزادآفریده است، اگر به‌آنها نمی‌گوییداقلا خودمان بدانیم‌که ما حیوانی آزاد می‌باشیم . بکوشید ، بکشید و جان بدهید امروز نتیجه ندهد ده‌سال دیگر نتیجه خواهد داد، ما ثمررا نبریم اولاد واخلاف ما ثمررا خواهند برد.

یکی از اعضاء گفت : شما گفتید آقامیرزا سیدحسن کاشانی برادر مؤیدالاسلام را با آقا شیخ‌یحیی کاشانی و صحاف‌باشی و مجدالاسلام کرمانی و شجاع‌لشکر و معین‌حضور را دعوت کردید به این انجمن ، پس چرا حاضر نشدند ؟

نگارنده گفت : حاضرشدن به این مجلس شرط دعوت نبود ، دیگر آن‌که بنده زحمت کشیده همه‌را دردوسه مجلس دعوت‌کرده‌قبول‌هم‌کردند. یك‌روز مخصوص، بعضی‌را برای ناهار دعوت‌کردم بحدی ترسیدندکه برای ناهارهم حاضر نشدند جزمعدودی، تقصیرهم ندارند چه صدماتی‌که آقامیرزا سیدحسن و آقاشیخ یحیی درراه ملت متحمل شده‌اند فوق‌الطاقه آنان‌را مرعوب نموده، ما بایدآنها را بسمت عضویت‌انجمن بشناسیم، خدمت خودرا خواهندکرد چه حاضر بشوند وچه حاضر نشوند .

فاما صحاف‌باشی می‌گوید : من باید بروم به‌هندوستان و یکی از بزرگان آنجا را به طرف ایران جلب کنم که از آن راه بلکه این ملت خفته بیدار گردد . دیگر آن که می‌گوید : من درصورتی عضویت انجمن را قبول می‌کنم‌که اهالی انجمن مادام‌العمر لباس سیاه بپوشند، زیراکه مادر ما وطن درحال احتضاراست وتا اورا بهبودی حاصل نشود ما باید سیاه‌پوش و به‌حالت عزا باشیم. اگر این شرط راقبول می‌کنیدکه فردا حاضرخواهید شد و اما معین‌حضور و شجاع لشکر قبول‌کردند و هردو حاضر خواهند شد . اما مجدالاسلام را که اذن ندادید اسرار انجمن را به‌او بگوییم باید اورا امتحان کنید .

ناظم‌الشریعة گفت : ای‌وای که‌اسرار انجمن فاش‌شد. نگارنده‌گفت: من‌اسرارانجمن راتماماً به آنها نگفتم و به هرکدام اندکی گفتم آن‌را هم اطمینان دارم بلکه یك خدمت بزرگی هم کرده‌ام و آن اینست‌که شجاع لشکرعازم بود به‌واسطهٔ صدورحکم مطلقه بودن زنش آقای بهبهانی را بکشد، من به واسطهٔ این انجمن اورا ازاین خیال منصرف‌کرده و گفتم: آقای بهبهانی امروز برای ملت‌کار می‌کند به‌اوکار داریم . توهم برفرض صحت‌ادعایت زنت را فدای ملت بکن وآنگهی چه‌ربطی به‌آقای بهبهانی دارد ملای ده‌را بکش که اصل حکم را داده. دیگرآن که‌قول ونوشته ازاوگرفتم‌که لدی‌الحاجة پانصد نفرسوار دم‌دروازهٔ طهران حاضر کند . معین حضور هم‌قول داده است ملك سی‌هزار تومانی خودرا بفروشد و دراین راه‌صرف‌کند و حاضر شده است‌که اگرانجمن مأموریت بدهد عین‌الدوله را بکشد. وجود این‌گونه اشخاص برای مقصود ماخیلی نافع است .

ادیب گفت : آقامیرزا سیدحسن باعین‌الدوله مراوده دارد ، مجدالاسلام بادبیرحضور منشی عین‌الدوله دوست است .

نگارنده گفت : من جمیع اسرار را به‌آنها نگفتم فقط گفتم اشخاصی حاضر شده‌اند برای خدمت به‌ملت و بشرف انسانیت قسم خورده‌اندکه خدمت‌کنند به‌ملت . دیگر زیادتر چیزی به‌آنها اظهار نکردم ، دیگرآن‌که صدمه و زحمتی که از طرف عین‌الدوله نسبت

به آقا میرزا سیدحسن وارد آمده است که ممکن نیست دیگر باعین‌الدوله خوب‌شود .

درباب مجدالاسلام که با دبیرحضور دوست است اولا آن‌که دبیرحضور اطمینان به اقوال مجدالاسلام ندارد . اگراطلاع دبیرحضور مضر باشدکه جناب ذوالریاستین به‌توسط آقا میرزا سیدعلی شیرازی برادرش وثوق‌الدوله را دعوت کرده و مطلب را به او رسانیده است .

درجواب گفتند : وثوق‌الدوله ربطی به‌دبیر حضور ندارد .

نگارنده گفت : وثوق‌الدوله برادر دبیرحضور است و هر دو شاخ یك درخت و ازیك جوی آب خورده‌اند .

بعضی گفتند : وثوق‌الدوله باطناً بابرادرش دبیر حضور خوب نیست و چون برادر کوچکتر را درمقام ترقی و تقرب به‌عین‌الدوله می‌بیند لذا مایل است که عین‌الدوله بلکه این بساط برچیده شود شاید اوهم پیش افتد .

جناب ذوالریاستین گفت : بهرجهت من وثوق‌الدوله و آقامیرزا محمد گلپایگانی و حاج ملاعباسعلی واعظ رااز همه جهة شایسته می‌دانم .

اجزاء انجمن ازجهة آقامیرزا محمدگلپایگانی و حاج ملاعباسعلی نهایت مسرّت را حاصل نمودند .

نگارنده گفت : آن‌روزی را که حاج‌ملا عباسعلی واعظ دز منزل جناب ذوالریاستین مدعو بود من‌هم حاضربودم ، قول دادکه درمنبر شروع به‌سیاسی کند و در بیداری مردم کوتاهی نکند .

آقامیرزا محمدگلپایگانی هم از قراری‌که شنیدم آدم صحیحی است وعاشق مقصودما. اما وثوق‌الدوله را نمی‌شناسم ولی این‌جور اشخاص را ماباید داشته‌باشیم وآنهارا آلت‌کار خود قراردهیم(۱) :

ذوالریاستین گفت : ماامروز خیلی اشخاص را باخود همراه‌کردیم و بخوبی مشغول کار می‌باشند خواه حاضر شوند و خواه حاضر نشوند .

آقابرهان گفت : مقصود خدمت به‌وطن‌وسعی دربیداری اهالی‌وطن است . من‌پاره‌ای از خیالات خود را به‌بسیاری ازرجال دولت گفته‌ام وهمه مرا تصدیق‌کرده‌اند .

ادیب‌گفت : قرار براین بود که در هر اجتماعی یك لایحه خوانده شود و پس از امضاء به ادارات جراید خارجه و یاجراید بوشهر وکلکته و مصر ارسال شود . و ادارات جراید را هم‌باید باخود متفق نماییم‌که آنها هم‌شروع دراین مقصود نمایند حالا چندلایحه حاضراست؟ اذن بدهید که ارسال شود .

راپورت چند روزه‌از این قراراست‌که جناب‌آقای صدرالعلماءکه ازرؤسای روحانیین

(۱) اعمال خوب وبداین دوبرادر درموقع خواهد آمد .

است در بالای منبر همان رشتهٔ سخن آقای بهبهانی‌را تعقیب فرموده‌اند. جناب آقاسیداحمد طباطبایی نیز در بالای منبر همان رشته را گرفته وصریح در بالای منبر فرموده است : (ما مقصودی جز عزل این وزیر خائن یعنی عین‌الدوله از صدارت وعزل نوز نداریم . چه این صدراعظم حایل ومانع است بین شاه ورعیت و نمی‌گذارد عرایض ما به شاه برسد .)

نگارنده گفت : آقایان بارها عرض‌کردم مقصود آقای بهبهانی عزل مسیو نوز نیست بلکه مسیو نوزرا بهانه‌کرده‌اند. حالاکه علماء طرف شده‌اند باعین‌الدوله خوب‌است تجاررا بیدارکنیم اگر سلسلهٔ تجار با علماء متفق شوند آن وقت زودتر به مقصود می‌رسیم .

بعضی ذکر نمودند: که تجار را هم مستعد می‌بینیم چه سابقاً اظهار حیاتی‌کردند واز اطراف شکایات آنها رسید ؛ این ایام هم بعضی درکارند .

نگارنده گفت : آقامیرزا محمود اصفهانی را با این‌که مریض است ملاقات‌کرده او را واداریم به‌شروع دراین‌کار، چه‌مقدمات آنهاهم تهیه شده است .

***

جلسهٔ دهم

روز۲۲ صفر۱۳۲۳ انجمن درخانهٔ آقاسید برهان تشکیل و انعقاد یافت. یك راپورت خوانده شدکه جمعی‌ازتجارپناه برده‌اند به‌زاویهٔ مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم ومی گویند: مسیو نوز بلژیکی‌که رئیس گمرك ایران ومستخدم‌سلطان‌است، زیاده‌از آنچه‌تعرفهٔ گمرکی‌قرارداده‌است‌ازمال‌التجاره‌اخذ می‌کند و عمالش در سرحدات اجحافات فوق‌الطاقه وخلاف قانونی وارد می‌آورند، عین‌الدوله هم به صرافت ولجاجت با علماء وملاحظهٔ پولی‌که از نوز می‌گیرد جوابی به‌تجارنمی‌دهد، تا آن‌که آخرین عریضه‌که تجار به‌توسط سعدالدوله درخصوص شکایت ازنوز دادند عین‌الدوله نخوانده‌جواب‌دادکه: این‌لوطی‌بازیهاچیست‌که تجارمی‌کنند؟تمامشان‌را دهنهٔ توپ‌می گذارم. این حرف بروزیرتجارکه سعدالدوله است‌گران‌آمده، گفته است: پس خوب است مجلسی در دربار تشکیل دهید وبه‌عرایض تجار رسیدگی‌کنید. عین‌الدوله خواهی‌نخواهی به‌تشکیل مجلسی‌اذن داده، مجلس در دربارمنعقد گردید. هفت‌نفرازتجارحاضرشدند. ازرجال‌درباری هم چند نفری ازقبیل وزیرمخصوص(۱) وعلاءالملك ودبیرحضور و جمعی‌دیگرحاضربودند. مسیو نوز را حاضرکردند. یك‌نفر ازتجار چند قطعه پارچه بعنوان مستوره ونمونه در دست گرفته، آن نقطه ومحلی‌راکه رئیس گمرك سرحد مهرکرده وتعیین‌گمرك‌آن پارچه‌را نوشته، به زیردست خودگرفته طرف دیگرآن پارچه‌رابه نوز نشان داده وگفت: گمرك این‌پارچه چه قدراست؟ نوز نگاهی‌به‌آن‌کرده ونظر به‌کتابچه نموده وگفت‌این‌پارچه مثلاسی‌شاهی‌است. پارچهٔ دیگری را نشان داده گمرك آن‌را دوهزار وهکذا ، چند پارچه را، که نشان دادندبه حدی معین جواب داد. تجار مهر و خط رئیس محل را ارائه دادندکه خیلی تفاوت داشت.

---

(۱) صاحب اختیار حالیه .

کتابچه بامأخوذی ، مثلا دوهزار را بیست وپنج هزار، وسی‌شاهی را دو تومان، وهفت هزار را، هفت تومان، به‌انواع مختلفه گمرك گرفته بودند. ازآن قرارخسارت تجار ازچندکرور تجاوز کرده بود. پس‌ازتحقیقات وصدق ادعای تجار، نوزحالش دگرگون‌شده چندکلمهٔ مهمل تکلم نمود. حاضرین همگی‌ملتفت شده اما چیزی‌نگفتند، اهل مجلس برخاسته، بعضی‌رفتند و بعضی ماندند، باز تجار تجدید سخن نمودند .

در این اثناکلمهٔ رکیکی از دهان نوز بیرون‌آمدکه در این مملکت به آن فحش می‌گویند و آن‌را بد می‌دانند، دیگر به اعتقاد نوز چه بوده است خود داند و آن عبارت «پدرسوخته‌ها» بود. چه اگرنوز این عبارت را تجزیه وتفسیرمی‌کرد هرآینه عبارتی راست‌و صحیح بود؛ چه‌قاجاریه پدرما را سوختند که سهل‌است، همه‌چیزما راسوختند. لکن علی‌الظاهر این لفظ مرکب‌که از دهان نجس او درآمد یك لفظ بسیطی بودکه عبارت از فحش بود نه مرکب خبری . بالجمله علاءالملك‌که درآن وقت از رجال دولت و وزیر علوم و از سادات طباطبایی و مقرب در نزد مظفرالدین‌شاه بود، روکرد به سعدالدوله وگفت هنوزهم ملاحظه می‌کنید ؟

سعدالدوله وزیرتجارت جواب داد: چه بگویم این مردك عین‌الدوله خودش شنید .

علاءالملك‌گفت: شاید نشنیده باشد . وزیر مخصوص هم بی‌میل نبودکه دراین مجلس اهانتی از مسیو نوز بشود . لذا در مقام تأییدکلام علاءالملك برآمده و گفت : گویا عین‌الدوله نشنیده باشد . سعدالدوله مجبور گردیدکه به عین‌الدوله اظهارکند، لذا روکرد به عین‌الدوله وگفت : نوز حق نداردکه به تجار محترم مسلمان فحش بدهد . عین‌الدوله از شدت حرص به‌پول وطمع ، به مسامحه و بی‌اعتنایی گذرانیده اهل مجلس متفرق شدند .

تجارکه حقانیت‌خودرا مدلل نموده وکسی‌به عرایض وتظلمات آنها گوش نداد، عازم شدند بروند وملتجی به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم بشوند. روز بعد ازآن‌را برای‌اتمام حجت وگرفتن دستورالعمل وتحریك اجزاء انجمن‌مخفی رفتند منزل آقای طباطبایی، آقا میرزا سیدمحمد، جنابش رامسبوق و مطلع برواقعه نمودند واز عزم خود آگاه ساخته .

سعدالدوله از این قصد تجار باخبرشده یك مجلدکلام‌الله برای آنها فرستاده و آنها را قسم داد که یك روز دیگر به‌اومهلت دهند ، بلکه در این خصوص طریق اصلاحی دست آرد و خودش به‌دربار رفت که شاید به عین‌الدوله بگویدکه دردفع این غائله چاره نماید . قریب چهارساعت منتظرجواب شدکه شاید جوابی‌کافی‌بشنود . عین‌الدوله به‌مسامحه ومماطله گذرانیده واقعه را اهمیت نداد ووقعی برآن ننهاد .

تحصن تجار به‌زاویهٔ مقدسه

تجارکه از همه‌جا مأیوس‌شده، روز سه‌شنبه نوزدهم ماه‌صفر۱۳۲۳ به‌زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهیدند .

سعدالدوله وزیر تجارت برای اسکات و آوردن تجار به‌شهر چند

دفعه خودش و چندین مرتبه واسطه‌اش، نزد تجار رفت‌که بلکه تجار را عودت‌دهدکه این خبر به سایر شهرهای ایران منتشر نشود و باعث هیجان عامه نگردد . چه تجار سایر بلدان چندین مرتبه در مقام تشکی و تظلم برآمده بودند و مواد همه مستعد بودکه به‌اندك بهانه مشتعل می‌شدند . خصوصاً دراین ایام‌که صدای آقای بهبهانی عالم را فراگرفته بود وشاه عازم بود برمسافرت به‌فرنگ .

لکن تجار متقاعد نشده و جواب دادندکه جز رسیدگی به‌محاسبات نوز واحقاق‌حق ما ورفع ضررما دیگر علاجی نیست. تااین‌که ولیعهد محمد علی‌میرزا، چند نفر از رؤساء تجاررا خواست وگفت‌که: اعلیحضرت شاهنشاه پدرتاجدارم خیال مسافرت به‌فرنگ‌را دارند امروزنمی‌توان دست به‌کار نوز بزنیم، لکن من‌قول می‌دهم تاچند ماه دیگر عزل نوز رااز شاه استدعا نماییم و حتماً به‌عرایض و تظلمات شما رسیدگی می‌نمایم .

تجار هم محض ضمانت ولایت عهد و خواهش وزیر تجارت از زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم مراجعت به‌شهر تهران نمودند .

فیلسوف‌گفت : این امید ماهم قطع‌شد پس از آن‌که تجار به ریسمان پوسیدهٔ ولیعهد به چاه افتادند آقای بهبهانی هم شاید فردا ساکت شود .

نگارنده گفت : آقایان اظهار یأس نکنید سکوت تجار بیشتر موجب هیجان اهل‌علم خواهد شد . عین‌الدوله برطبق ضمانت وقول ولیعهد عمل نخواهد کرد وهمین باعث‌کدورت ونفاق بین عین‌الدوله و ولیعهد خواهد شد. بگذارید شاه برود، میدان‌ما وسیع و مانع در جلو ما نخواهد بود. دراین دوسه ماهه غیبت شاه ما می‌توانیم تمام ایران را بیدار و باخود کنیم ، آقای بهبهانی هم روز به روز جنودش زیادتر وبیشترخواهد بود .

دراین‌اثناء یکی‌ازحاضرین گفت: راپورتی به‌انجمن‌رسیده‌است‌که جناب‌ذوالریاستین در بالای منبر بعض مذاکرات را کرده و عماًقریب باعث‌گرفتاری ما خواهد شد ، خوب است دراین راپورت تأملی شود . راپورت ملاحظه شد، خلاصهٔ آن از این‌قرار است :

دیروزکه روز۷ ماه صفربود، جناب ذوالریاستین، درخانهٔ‌جناب عندلیب‌السادات، واقعه درمحلهٔ شاه‌آبادکوچهٔ آقاسیدهاشم ، دربالای منبربعض مذاکرات نموده‌است وحرفهای‌نگفتنی‌راگفته‌است؛ درحالتی‌که درآن محضرجمعی از رجال دولت از قبیل حاجی امین‌السلطنه وامین‌همایون وبعض دیگرحضور داشته است. مناسب اینست‌که اعضاء انجمن، ذوالریاستین را چندی از رفتن منبرمنع نمایند. بلکه اورا مخفی دارند که مراوده بامردم راهم ترك نماید .

حاضرین مضطرب شده واقعه رااز‌جناب ذوالریاستین مستفسر وجداً خواهش نمودند که صورت موعظه را بیان نماید .

ذوالریاستین این‌طور موعظه رابیان فرمود ·

آنچه را که ما از ملاحظهٔ سیر و تواریخ و شرح حال علماء متقدمین و متأخرین بدست آورده‌ایم این است که متقدمین از علماء را دربارهٔ امام عقیدهٔ مخصوصی بوده مثلاتازمان قمیین عقیدهٔ علماء دربارهٔ امام این‌بود که امام شخصی است عابد، عالم وزاهد ومستجاب‌الدعوة واگرکسی زاید براین دربارهٔ امام(ع) قایل می‌شد او را نسبت به‌غلو می‌دادند و غالی می‌خواندند و ازاین جهت بود که شخصی مثل معلی‌ابن‌خنیس وشیخ رجب برسی را غالی می‌دانستند واخباری‌که از ایشان روایت شده بود همه را طرح می‌کردند تا زمانی‌که دورهٔ علمیه به میرداماد و ملاصدرا وشیخ‌احمد احسائی رسید . این بزرگواران زحمتها کشیدند، رساله‌ها نوشتند، ولایت را باامامت مستلزم دانستند و مدلل نمودندکه آنچه را که قمیین طرح کرده بودند و منکر شده بودند از قبیل معجزات و کرامات و خوارق عادات و اخبار از مغیبات همه صحیح بوده؛ پس امروزه یك بابی از علم برروی ما مفتوح شده که می‌توانیم همه قسم ازآن استفاده کنیم . مثلا در مسئلهٔ شیخ رجب برسی و خطبه‌هائی‌که از امیرالمؤمنین (ع) روایت کرده و ما امروز منطبق می‌کنیم آنهارا با زمان خودمان می‌بینیم‌که تمام آنهااز مصدر ولایت صادر شده است ازآن‌جمله خطبهٔ زوراء است و درآن خطبه شرح حال امروزهٔ مصریها و تصرفات انگلیس در مملکت مصر و ظهور متمهدی سودانی راکماهوحقه بیان می‌فرماید . صورت این خطبه درکتابخانهٔ حاج میرزا ابوطالب زنجانی به‌خط قدیم موجود است، هرکس بخواهد می‌تواند به‌آنجا رجوع نماید.

و دیگری خطبهٔ طتبخیه است که بعض فقرات آن راجع به ایران است مثلا در آخر این خطبه می‌فرماید : (حتی اذا طالت الشدائد فی دولةالخصیان و ملکةالصبیان والنسوان فعند ذلك ترتج‌الاقطار بالدعاةالی کل باطل‌الاویل لمداینکم و امصارکم‌من‌طغاة یظهرون‌فیغیرون ویبدلون فعندذلك‌توقعوا حلول‌الفرج‌الاعظم). ماحصل معنی آنست که چه بسیار رنجها و سختیها از دولت خواجه به‌شما روی دهد(۱) در زمان پادشاهی‌که این دوعلامت (۲) دراو باشد . دراین هنگام وای بحال شما ، وای بحال شهرهای شما ازطاغیانی‌که ظاهرمی‌شوند تغییرها بدهند، تبدیل‌ها بکنند، پس‌دراین هنگام فرج بزرك را منتظر باشید و بدانید که زمان ذلت شما بسرآمده و روزگار خوشبختی رسیده است .

حالا تصور کنید ببینید آیا روزگاری بد تر از این می‌شود ، آیا زمانی

---

(۱) مراد از خصیان ، خواجه است وآن منطبق است بر آغا محمدخان که تشکیل سلطنت قاجاریه را کرد .

(۲) مراد ازاین دوعلامت آنست‌که هم بااطفال سروکار داشته‌باشد هم با نسوان .

سخت‌تر از این می‌شود ، کدام بدبختی است که امروزه ما نداریم ؟ این وضع نان‌است که می‌بینید روزی هزار تومان از نانواخانه‌ها می‌گیرند و درعوض نان مخلوط به‌خاکهٔ نجاری بما می‌دهند و می‌گویند آرد حاج‌ترخان است. نانی‌که درسابق یك‌من دوعباسی منتها سه‌عباسی بود حالا باید یك من سه‌هزار بخریم واین وضع گوشت ماکه باید روزی‌کلی حکومت نفع از آن‌ببرد .

بیچاره پادشاه صدهزار تومان برای تفاوت جنس داد یك شاهی به مصرف فقراء نرسید . همه را از وجه استقراضی ازشاهنشاه گرفتند و رجال دولت بین خودشان قسمت‌کردند . بعلاوه روزی هزارتومان هم ازخبازخانه می‌گیرند . من نمی‌گویم که شمااز حال خودتان خبردارید یانه، هیچ می‌دانیدکه امروزه هریك از افراد ما و شما را در مبلغ سه تومان‌گرو روسها گذارده‌اند ؟ هیچ می‌دانید که ماو شمارا بنده وکنیز اجانب قرارداده‌اند ؟ هیچ می‌دانیدکه ما را تا هفتاد سال دیگر یا کمتر یا زیادتر بندهٔ کفار قرار داده‌اند ؟ هیچ اطلاع دارید که اختیارات مطلقهٔ شما را محدود کرده‌اند؟ لیکن من می‌گویم که به‌مفاد این خبر باید در زمان این پادشاه فرج بزرگی را متوقع و منتظر بود .

کلام ذوالریاستین‌که به‌این‌جا رسید بعضی از اعضاء نتوانستند خودداری‌کنند شروع کردند به‌پرخاش‌کردن به‌ذوالریاستین، چه‌یقین‌کردیم‌که این‌وعظ مشارالیه‌ما را به‌مخاطره خواهد انداخت، نزدیك بود مطلب به‌مشاجره و منازعه منجرشود. لیکن‌مشارالیه اذعان و اعتراف نمود که تجاوز کرده و اقرار نمود به‌خطایش و گفت وقتی‌که از منبر پایین‌آمدم آقای سلطان‌الذاکرین‌آقا میرزا ابوالفتح مراکنارکشیده وگفت من‌سؤال نمی‌کنم ملافیض‌الله خودش‌کجا است، ولی سؤال می‌کنم‌که قبرش درکجا است ؟ (۱)

فیلسوف گفت : من این موعظه را پسندیدم باید همین‌طور مردم را بیدار کرد .

نگارنده گفت : دوچیز مارا نگه‌دار خواهدبود وهیچ امری اتفاق‌نخواهد افتاد،اولا، آن‌که بیغرضی ذوالریاستین را همه‌کس می‌داند وقصد قربت اوهمه را حفظ خواهد نمود . ثانیاً،آن‌که مستمعین در مجلس اشخاصی بودند که باعین‌الدوله مراوده ندارند بلکه با او دشمن می‌باشند .

بالاخره اجزاء انجمن صلاح در این دیدند که تایك سال دیگر جناب ذوالریاستین منبر نرود الا در وقتی که اجزاء انجمن بالصراحة ایشان را اجازه دهند و نطق ایشان را محدود نمایند .

---

(۱) ملا فیض‌الله یکنفر ازواعظین معروف ایران بودکه به‌واسطهٔ اظهاربعض‌کلمات در بالای منبر درزمان ناصرالدین‌شاه نیست ونابودگردید و ماتاکنون شرح حال‌آن بیچاره را و کیفیت اعدام اورا بدست نیاورده‌ایم .

***

جلسهٔ یازدهم

روز دوشنبهٔ ۳ ربیع‌الاول (۱۳۲۳) انجمن در خانهٔ جناب ادیب بهبهانی منعقد گردید .

فیلسوف گفت : دیروز موکب مظفرالدین شاه به‌سمت فرنگستان حرکت نمود ،آخر عین‌الدولهٔ صدراعظم شاه را گول زدکه مرض شاه علاج نمی‌شود مگر به سفر فرنگستان، وکار خود رامحکم و حرف خویش را پیش برد . زحمات چندین سالهٔ حریت خواهان، ومقدمات‌آقای بهبهانی بی نتیجه ماند . تجار را به وعده و وعید عودت دادند، فکری در این باب‌بفرمایید .

نگارنده گفت: از تفضلات خدا مأیوس نباید شد ، کار و تکلیف‌ما بیداری مردم است، تاچند ماه دیگر شاه مراجعت نماید ، ماکار و تکلیف خودرا انجام خواهیم داد.

اما در باب سکوت آقای بهبهانی ، ولیعهد رفت منزل ایشان وقول دادکه نوز را چند ماه دیگر معزول فرمایند . تجار هم‌قول ولیعهدرا مطمئن شده ، ولی‌برشما واضح‌است که به‌این قول‌ومعاهده وفا نمی‌کنند. امر از دوشق‌خارج نیست،یاوفا به‌قول ولیعهد می‌کنند، یا نمی‌کنند، اگروفاکردندکه همین باعث‌تشویق ورشك سایرملاهای‌طهران می‌شود، آن وقت ما یکی‌دیگر رادیده می گوییم، دیدیدکه‌آقا سیدعبدالله‌چگونه رئیس‌شدوغالب، حالا مثلا شما هم یك‌حرکتی بکنید تاجلو افتید، واگر وفا بعهدنکردند ،که همین موجب تجری واقدام جدی‌آقای بهبهانی خواهدشد. از رفتن شاه به فرنگ‌هم مأیوس نباشید، چه سوغاتی‌که برای ما خواهندآورد، یکی لقب‌گراندوکی برای عین‌الدوله ، و دیگر غذاخوردن وزراء ازروی ساعت ، وایستاده شاشیدن رجال دولت ، نتیجهٔ این سفر بغض ملت وبیدارشدن آنها است ، بگذارید چشم ملت بازشود، دشمن خودرا بشناسند.

یکی ازاعضاء گفت : دراین سفر علاوه براین‌که پول‌ملت ایران‌خرج خانمهای فرنك خواهدشد، حقوق ملت راهم خواهندفروخت . فردا استکه امتیازات خواهند داد، معاهدات خواهندبست ، تامردم رابیدارکنیم ، کار ازکارگذشته وآب ازسر در رفته است .

آقاسید برهان‌گفت : من شنیدم‌که خلعت نیابت سلطنت ازروسیه برای محمدعلی‌میرزا ولیعهد می‌آورند، اگراین خبرصحیح باشد دیگرکارما یکسره‌خواهدشد؛ ولی‌فعلا بایدکاری بکنیم‌که اتفاقی نیفتد، فردا ملت ایران مورد ملامت خارجه نشوند ،که ایرانیان در غیاب پادشاه خویش شورش‌کردند.

ذوالریاستین‌گفت: البته بایداین ملاحظه را بنماییم ، عین‌الدوله هم این مسئله را می‌دانست‌که زودشاه راحرکت داد، لکن ما بایدانجمن خودرا تعطیل نکنیم ، وسعی نماییم دربیداری مردم ، ازفرستادن لوایح ومقالات به ادارات جرایدمصری وغیره‌کوتاهی‌نکنیم.

آقاسید برهان‌گفت : یك‌لایحه حاضرشده‌است، اگراجازه می‌دهیدخوانده وچندنسخه

هم ازآن استنساخ شود و به اسم هریك از رجال دولت که باشاه رفته‌اند یکی بفرستیم، بلکه یکی هم به اسم خودشاه ویکی هم به اسم عین‌الدوله وبرای ادارات جرایدهم ارسال داریم . برفرض که به شاه نرسد به دست مردم می‌افتد وگوشها به این مطالب آشنا خواهندشد .

ناظم‌الشریعه گفت: بسیارخوب‌است بخوانید. صورت یکی ازلوایح قرائت شد، اجزاء پسندیده چندپاکت به اسم هریك از جراید ورجال دولت نوشته و آن صورت را با ژلاتین متعدد نموده ، یك‌نسخه ازآن رابه‌ادارهٔ روزنامهٔ‌حبل‌المتین کلکته، ودیگری‌به ادارهٔ مظفری بوشهر، وچندنسخه به مصرفرستاده شد. روزنامهٔ مقدس حبل‌المتین درشمارهٔ(۲۴) ازسال۱۳ آن‌را درج ومنتشر کرد .

روزنامهٔ مظفری‌پس‌ازمدتی‌مدیدآن را درج کرد، چه مقارن رسیدن‌لایحه به بوشهر ، روزنامهٔ مظفری به‌حکم عین‌الدوله توقیف‌شده بود. پس‌ازرفع توقیف‌درشمارهٔ (۳) سال ششم، به اندك تغییر وتصرفی درآن مندرج گردید. صورت لایحه ازاین قرار است :

صورت لایحهٔ انجمن مخفی

اگر کسی‌امروزمطالب ومعایب ملت ودولت را، که درقهوه‌خانه‌های ایران ومهمانخانه‌های‌فرنگ مطرح مذاکره‌است ، به‌سمع مبارك شاهزاده اتابك اعظم نرساند وعلاج‌نخواهد، هرآینه‌خیانت‌بزرگی به وطن خودکرده، لذاباکمال‌ادب‌شاهزاده‌اتابك اعظم رامخاطب ساخته،عرض‌می‌نماییم که ای‌مقوی‌اعصاب‌ملیه چرا درحق فرزندان مجازی پادشاه فکری نمی‌فرمایید؟ چرا عاقبت ملت را منظور نمی‌دارید ؟ چرا به شکرانهٔ نعمت خداوندی ، مملکت را از ورطهٔ خطر وگرداب هلاکت نجات نمی‌دهید ؟ مگر نشنیدیدکه دولت وثروت و قدرت وحرمت ملی ازدست رفته ، واز یکصد وشصت کرورجمعیت مشتی‌چندباقی‌مانده،واراضی‌آباد مامخروب‌شده، وافکار آزادما معیوب گشته . حقوق مارا تصاحب کرده‌اند ، وحدود مارا تغاصب نموده، کلیهٔ بلاد فاسد و بازارتجارت کاسد است ؟

مگر نمی‌شنوید فریاد مظلومان‌را ازدست حکام ظالم؟ مگرنمی‌دانید امسال پانصد نفر دختر ایرانی به ترکمان فروخته شده ؟ مگر خبر ندارید‌که هرساله کرورهامردم ایران به روسیه و عثمانی و هند می‌روند و رعیت خارجه می‌شوند؟ مگر اطلاع ندارید‌که پول ما تنزل‌کرده، مگرندیدیدکه سرباز دولت ازگرسنگی حمالی وهیزم شکنی می‌کند؟ مگرمطلع نیستیدکه عقلای‌مملکت و دانشمندان ملت و اشخاص با تربیت بیکار و معطل درگوشهٔ فقر خزیده و خاکساری‌ورزیده‌اند، و مردمان جاهل و عوام دخیل امور و متصدی مهماتند ، و علم را مسخره می‌کنند، و جهالت را اسباب شرافت و شرارت‌را مایه شهامت می‌دانند؟ مگر بعرض نرسیده که‌این مملکت‌کیان استو این سلسلهٔ جلیله جانشین ایشان؟ مگر عرض نکرده‌اند

که سرحد مملکت ما پنجاب بود تا بوغاز قسطنطنیه؟ مگر نخوانده‌اید که در زمان بهمن پنج‌کرور لشکر مسلح به‌طرف یونان از ایران حرکت نمود؟ مگر در جراید فرنگ ننوشته‌اند که حکومة ایران اینك اضعف حکومت‌ها است از حیث ثروت و قوای حربیه ؟ مگر ملاحظه نفرموده‌اید که اشخاص بی‌کار و بی‌علم از خان و ملا و مستوفی و رقاص و کسبه و اصناف بازاری بدون استحقاق، حقوق دیوانی می‌برند ، و سایر مردم هم به این خیال ترك کسب نموده و درپی تحصیل مواجب و مستمری‌اند ؟ مگر نمی‌دانید که دست خارجه در اغلب دوایر دولتی بند شده و هرجا دست آنها بندشد دست دیگران‌را از بند قطع می‌کنند؟ آیا اینها نیستند آنهائی‌که سلام‌خالی را حقوق می‌دانند و به‌این بهانه اثبات حقوق لازمه‌کرده و می بلعند مملکتی را؟ دولت انگلیس را بر ممالك هند ، ودولت فرانسه را بر مراکش ، چه حقوق‌بود غیراز سلام‌علیك ومعاملهٔ غیررسمی ؟ آیا دیدید آخر به‌کجاکشید ؟ اگرگفته شود ملت بادولت همراهی‌ندارد جواب می‌دهیم‌که هیچ‌رعیتی درروی زمین مثل‌ایرانیها مطیع وشاه پرست‌ودولتخواه نیست و اگر ایرادشود اجزای‌دربار بارأی من‌شریك نبوده و موافقت ندارند تصدیق‌کرده عرض می‌نمائیم، تمام‌کارها چه خوب و چه‌بد از شخص شخیص صدارت شناخته می‌شود . اگر فلان حاکم در اقصی بلاد ایران بی اعتدالی نماید، در حقیقت ازشخص صدارت آن تعدی را می‌پندارند .

چرا مراتب اجزای دربارمحدود نباشد ؟که فلان خواجه یا پیشخدمت یا دلاك همایونی مداخله در امور دولتی نماید .

هرگاه‌گفته شودکه‌ملاها نمی‌گذارند، باکمال ادب عرض‌خواهد شدکه‌تقصیر با دولت است . چرا دولت حقیقت امور را واضح نمی‌کندکه عموم ملت بدانندکه دراین‌کار فایدهٔ عمومی‌است، وفلان ملا به ملاحظهٔ غرض شخصی‌خودمانع ازاجرای آن می‌گردد .

اگر گفته شودکه اگراین تظلمات صحیح است، چرا عموم ملت در یك نقطه جمع‌نمی‌شوند و به‌دولت متظلم نمی‌گردند؟ این سؤال بزرگ است و حضرت‌اتابك می‌دانند آنچه عوام است در این عوالم نیست و آنچه خواص است از قبیل وزرا و حکام و ملاها هستند ، صلاح آنها ابداً در این نیست‌که قانون ومسؤلیتی درکار باشد ، و آنچه دانشمندان مملکتند مطرود و مردود شده تا نتوانند حرف قانون بزبان آرند .

اگر ملا اسم قانون بشنود تکفیر می‌کند، اگر دولتیان بشنوند فوراً ده‌نفر قزاق یا غلام کشیکخانه حاضر، و آن بیچاره را سر برهنه وکتف بسته تسلیم‌حاکم اردبیل نموده قبض وصول‌گرفته بر می‌گردند .

شك نیست‌که دولتیان ایران مختارکل و فعال مایریدند و صلاح مملکت‌را به خیال خود بهتر می‌دانند و ماهم تسلیم داریم ، فقط مقصود دونکته است : اول بقای دولت ، دویم رفاهیت ملت ، که جز در سایهٔ قانون حاصل نمی‌شود ،رفاهیت و امنیت تامه وعدالت مطلقهٔ هیچ دولت پایدار نمانده مگر با قانون، ملك باکفر باقی می‌ماند و باظلم باقی نمی‌ماند ، مقصود ما این است وبس .

در هیچ مملکت ملت بالطبیعة متمدن نشده مگر به قوهٔ جبریه ، تا دولت همراهی باملت ننماید ملت نائل به‌هیچ مقصودی نتواندشد، بعلاوه این‌که ماامنیت نداریم ومردم به مال خود مسلط نیستند. تابخواهیم امروزکارخانه‌ای دائرنمائیم فردا فلان دولت همسایه همان متاع را به قیمت مناسب‌تر واردکرده‌کارخانهٔ ما را می‌خواباند ولو به‌ضرر موقتی باشد، در این‌صورت باید ملاحظهٔ اطراف مسئله‌را نمودگمرك گزافی به آن جنس مخصوص خارجه‌بسته تامال داخله بفروش برسد . در این دوره پریشانی ملت از همهٔ ادوار بیش است .

آن پارکهای عالی‌که دیده می‌شود هریك قیمت ده‌هزار خانهٔ رعیت است که خراب شده ، آن شرابهای رنگین‌که درآن پارکها به‌مصرف می‌رسدخون دل مظلومان می‌باشد . خوب است شاهزاده اتابك‌اعظم یك سفری درسایربلاد و قری فرمایند، خانه‌های رعیتی را ببینندکه ده خانوار محتاج به یك دیگند . می‌دانیم که چون حقوق ومواجب راخواستند اصلاح نمایند این‌همه‌تعرضات پدیدآمد، ولی باید دانست بغیر ارباب‌نظام وخدمت دیگران را چه حقی است ازبیت‌المال مسلمین که بایدبه مصرف لازمه وحفظ ثغور وشعائر اسلامی برسد ؟ البته در این‌صورت اغلوطه ازتقی ونقی‌اگرکسرشود برعلی‌افزوده شودجای اعتراض است نبایدخیال نمودکه چرا وزرای سابق اقدام دراصلاح این امور نکرده‌اند؟ اول آن که هیچ یك ازآنها خانوادهٔ سلطنت نبودند وثانیاً دلسوزی حضرتت رانداشتند،چشم داشتی که به‌حضرت‌اشرف است هرگزبه دیگران نبود، اسلاف‌به واسطهٔ غفلت درکارهای دولت و ملت به جزای خود رسیدند و یا خواهند رسید . البته اولاد و احفادشان برأی‌العین خواهند دید،که ملت غیورایران هرسال در روز معین مجسمهٔ‌آنها را ساخته ، درتمام دهات وایلات‌آتش زده وخواهندگفت :که این مجسمهٔ آن‌کسانی است‌که دولت را پایمال نموده وثروت ما را برباد داده وعزت مارا بدل به ذلت کرده‌اند. از آن طرف نام نیك اتابك مرحوم (امیرنظام) و (امین‌الدوله) مغفور باقی خواهد ماند مقصود نام نیك و ذکرجمیل است . این‌که بعضی خیال می‌کنند که اگر قانون باشد ومردم متمدن و متمول گردند ، خدا نکرده از اقتدارات و احترامات سلطنتی‌کاسته می‌شود ، حرفی است مهمل که قابل هیچ اعتنا نیست .

احترام سلطنت دردولت قانونی‌است و قانون حکم عمومی پادشاه است ، به بزرگ وکوچك، و وزیروامیر، فقیروغنی‌بطورتساوی، وهمین‌است‌حکم خداوند بربندگان خودکه به توسط انبیاءکرام مقنن وفرستاده شده است. سلطنت بی‌قانون چه شرف دارد برممالك بربری وسط افریقاکه با آن همه جمعیت جمع دولتی نیستند، ودر مجمع بشریت وانجمن‌انسانیت نامی‌ندارند؟ عجباً ! هروقت اقتدارآلمان وانگلیس وفرانسه ازقانون‌کم شود، مال ماهم‌کم خواهدشد .

هرگاه شاهزادهٔ اتابك محض رضای رحمانی، واقتضای‌مسلمانی،و تقاضای دولتخواهی ، فتوت و مروتی فرمایند و جمعی از دانشمندان آگاه ، و عقلای دولتخواه، وعلمای بیغرض، وفیلسوفان بی‌مرض راگردآورده ، علاج خواهندکه تکلیف چیست، وچه بایدکردکه دولت‌وملت متحدشوند، وسلطنت ایران تا وقت نشور ونفخهٔ صور دوام‌گیرد ؟ مملکت‌آباد وخیالات آزاد واهالی شاد واصلاحات جدیده اجرا شود؟ بدون این‌که‌کسی‌ازمن ملاحظه‌کند، یقیناً جواب دادهٔ می‌شود که به امر خداوندمعین، و تأکیدات‌انبیاء مرسلین، واصرارات ائمهٔ دین ، وبه اذن ملائکهٔ آسمان هفتمین ، وبه اتفاق عقلای روی زمین، وبه اجماع مسلمین ، ونص قرآن‌مبین قانون است، قانون است،قانون .

قانون ابداً ضرری به‌دستگاه دولت ندارد، قانون دخالتی به مذهب ندارد، بازتصریح می‌کنیم‌که قانون حکم عمومی پادشاه است وبس، البته اگر آن قانون به مشاورت دانشمندان ملت، و وزرای عاقل وعالم باشد وبه امضای پادشاه برسد نورعلی‌نور است. وقتی‌که مجلسی برای وضع قانون منعقد شد فقط دوازده فصل مطرح مذاکره آیدکافی است :

اول ــ قانون عدل وایجاد عدالتخانه. دویم ــ مساحت اراضی وتعیین ملاك به موجب دفتردولتی. سویم ــ تعدیل مالیات بروجه صحیح. چهارم ــ نظم قشون. پنجم ــ اصول انتخاب حکومات‌وتعیین حق‌حاکم ومحکوم. ششم ــ اصلاح‌وترویج تجارت داخله. هفتم ــ تصفیهٔ عمل‌گمرك. هشتم ــ تصحیح عمل ارزاق واجناس. نهم ــ اصول‌کلیه درتأسیس مدارس علمی وتشکیل کارخانجات و معادن . دهم ــ تکلیف وزارت خارجه . یازدهم ــ اصلاح عمل مواجب و مستمریهای دولتی . دوازدهم ــ محدود نمودن حدود وزراء ووزارتخانه‌ها وملاها به‌قانون شرع. اگر همین فصول دوازده‌گانه مرتب و به‌موقع اجراءآید، دولت ایران درعرض بیست سال ازژاپون می‌گذرد. (والسلام علی من‌اتبع‌الهدی وخالف‌الهوی).

***

جلسهٔ دوازدهم روز دوشنبهٔ ۱۵ ربیع‌الاول انجمن اصلاح خواهان درمنزل نگارنده منعقدگردید .

ذوالریاستین گفت: دراین مدت مسافرت شاه باید تشکیل انجمن به‌طریق خاص باشد؛ یعنی خاص الخواص و اصحاب سر جمع شوند ومذاکرات انجمن‌هم نوشته نشود. مأموریت اجزاء صرف دعوت وبیداری اهالی وطن ونوشتن لوایح باشد. به سایر بلاد ایران یامخصوص به هرشهری‌یك نفر داعی گسیل داریم . پس‌از مذاکرات بسیار قرار شدکه هریك از اجزاء بعنوان خاص،در هریك از شهرهای ایران شخصی‌را معرفی‌کنند و متوالیاً به‌او و به دیگران به‌توسط او لوایح واعلانات بفرستند . به‌این جهة درچند جلسه انجمن مشغول این‌کار بود . مذاکرات انجمن تا ماه رمضان ۱۳۲۳ نوشته نشد . (۱)

در مدت مسافرت مظفرالدین شاه، امرمهمی‌که‌ربطی به مشروطیت داشته باشد اتفاق نیفتاد؛ جزواقعهٔ‌کرمان ،وهیجان اهالی فارس از جهت‌خریدن شعاع‌السلطنه املاك وخالصه‌جات فارس راکه درواقع همان فشار ظلم شعاع‌السلطنه، شعاعی‌از نور بیداری به قلب‌مردم فارس انداخت ، و الا لوایح انجمن علت تامه نبود .

در طهران‌هم آقای بهبهانی مشغول دسته‌بندی و ازدیاد یك قوهٔ مدافعه برای آمدن عین‌الدوله بود . آقامیرزامصطفی‌آشتیانی این مجامع مخفی آقایان علما رابه شکل مهمانی دوره در آورده . نظام‌الملك رئیس دیوانخانهٔ عدلیه هم گاه گاهی به اشارهٔ درباریان احکام آقایان مخالف عین‌الدوله را مردود داشته، گاهی‌هم اظهار دوستی به‌آنها وهمراهی‌می‌نمود، لیکن‌چه عدلیه؟ معلوم است عدلیهٔ بی‌قانون ، عدلیه‌ای‌که جمعی جاهل و دزددست بدست هم داده تقی را بگیر، نقی را بگیر ، احمد علینقی را بگیر، ازآن رشوه بگیر ، از این تعارف بگیر. امروز حکم می‌نوشتندفردایش‌ناسخ را می‌نوشتند بعض‌اوقات اتفاق می‌افتاد که‌ناسخ‌را احتیاطاً باحکم‌می‌نوشتند که در وقت دادن به مدعی علیه معطلی نداشته باشند ، وگاهی هم به اصطلاح‌کاسه ازآش‌گرم‌تر بود. مثلا مدعی چهارهزار تومان بر زید ادعا می‌کرد، عدلیه حکم چهل هزارتومانی‌می‌داد. هم مدعی حاضرداشتند، هم ملا که‌حکم بدهد، اکثرمرافعات عمده‌را راجع‌می‌کردندبه محکمهٔ ملائی‌که با اجزای عدلیه مناسبت تامه داشت .

از آن جمله شخصی از رعایای خارجه مدعی‌گردید برزن یك نفر رعیت داخله ، و مدعابه‌تقریباً پنج هزار تومان بود ؛ لیکن رئیس عدلیه هفتاد هزار تومان املاك شوهرزن را به تصرف مدعی داد ،که نزدیك بود این حکم یك نزاعی در مملکت پدید آوردکه به

(۱) بندهٔ نگارنده وقایع و مقدمات مشروطیت را تا ۱۸ ماه جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ به طریق اجمال مطابق نوشتجات انجمن و مکاتیبی‌که از بلدان‌به انجمن رسیده نوشته است. و هر جاهم که مذاکره در انجمن شده باشدکه وقایع تاریخیهٔ ایران منوط به آن باشد نیز می‌نویسم؛ واز روز هیجدهم ماه مزبور وقایع‌را روز به‌روز الی‌کنون که زمان طبع‌این‌تاریخ‌است (۱۳۲۸) نوشته و بعداز این هم، اگرخدایم توفیق دهد ، می‌نویسم .

تدابیر وزیر مخصوص و ملاحظهٔ آقای طباطبائی از غیاب شاه در بوتهٔ اجمال ماند. و املاك بیچاره رعیت داخله را پس‌از خسارات بسیار به او مسترد داشتند. و نیز در این مدت زن موقرالسلطنه را ،که دختر مظفرالدین شاه بود ، به حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه در محضر حاج شیخ‌فضل‌الله مطلقه نمودند. وبرای این‌که این بدنامی‌را اصلاح کنند چهل‌هزار تومان به موقرالسلطنه دادند ؛ و آن زن راکه همهٔ علمای‌طهران طلاقش‌را صحیح نمی‌دانستند ، در حالتی‌که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند ، پس از چند ماهی‌امام جمعهٔ طهران بعقد خود درآورد. و چون احدی نبودکه عقد اورابرای امام‌جمعه اجرا نماید خود حاج‌شیخ‌فضل‌الله اورا معقولهٔ امام‌جمعه نمود . در مقابل خدمتی‌که از امام جمعه صادر گردید چنانچه خواهد آمد .

دیگر از اتفاقات‌که در غیاب شاه اتفاق افتاد این بود: اجزای‌انجمن صلاح در این دیدند که یکی دو نفر از درباریها را مستعد نمایند از برای صدارت ایران . و ازبرای این شغل و منصب ، وزیر مخصوص را با شاهزاده ظفرالسلطنه مناسب دیدند ، لذا حل این مسئله را در دست آقای طباطبائی دیدند و به ایشان مطلب‌را رسانیدند .

آقای طباطبائی فرمودند : من‌تایك اندازه ظفرالسلطنه و نیرالدوله را برای وزارت جنك وصدارت مهیا نموده‌ام، اگرچه نیرالدوله منافق است، لیکن ظفرالسلطنه شخصی است ساده وباقول دربین شاهزادگان، اخلاق شاهزاده‌خوب است؛ امیدوارم‌که ازدست اوگره‌ها حل شود. فاما وزیرمخصوص، باید درچندمجلس اورا دید، وبه این خیالش انداخت . لذا در روزی‌که وزیرمخصوص‌آمده‌بود منزل‌آقای طباطبائی، نگارنده خودرا رسانیده ویادآوری آقای طباطبائی نموده ، دربین مذاکرات‌که وزیرمخصوص‌گفت : اگر عین‌الدوله را ازاین مسند بردارید، که‌را داریدکه بجایش‌منصوب‌کنید ؟ باز عین‌الدوله ربطی به‌سایرین ندارد .

آقای طباطبائی‌درجواب فرمود: خودت هیچ نسبت به عین‌الدوله نداری، صدارت را قبول‌کنید. دیگران چه دارندکه درشمانیست؟ به این جهت وزیرمخصوص‌که امروز ریاست نظام با اوست مایل به طرف ملت است، عین‌الدوله امورلشکری وکشوری را درغیاب شاه راجع به چندنفر نموده است، وزارت خارجه وامورکشوری را راجع به مشیرالدوله، وامور لشکری را راجع به وزیر مخصوص ، و نظم‌شهرراراجع‌به‌امیرخان سردارنموده است. امور نیابت سلطنت را درظاهربا محمدعلی‌میرزا قرار داده‌است لیکن به اطلاع ظفرالسلطنه .

این اشخاص مذکور هریك را به طرف ملت وبرضد عین‌الدوله مایل نمودیم؛ جز امیرخان سردار راکه به ملاحظهٔ عمویش عین‌الدوله به اواظهاری نشد. لیکن‌مقدمات تمایل او را از وضع خرابی دربارمهیاکردند. اما سایرشهرهای ایران وحکومتهای بلدان مشغول ظلم وغارت وچاپیدن رعیت؛ صدای مظلومین مانند طنین زنبور مبدل به یك دودی ظلمانی می‌شود ، و به آسمان صعود می‌کند تا چه وقت این دودها محترق ویك صاعقهٔ سوزاننده

به‌طرف ظالمین هبوط نماید. وضع حاکم‌های بلدان ایران درمحل مأموریت خود به مراتب شتی ازپادشاه بالاتر، وبی‌اندازه مسلط برمردم بیچاره، در وقت حرکت ازطهران ورفتن به محل مأموریت خود ، چه یك سال در آن محل توقف نمایند چه بیشتر ، بوضعی ملوکانه حرکت می‌کنندکه نگارنده یکی ازآنها را در این تاریخ شرح می‌دهم و پاره‌ای ازحالات آن را ذکر می نمایم. دیگرخواننده می‌تواند سایرین را قیاس به آن نماید.

مابین پسرهای مظفرالدین‌شاه، نجیب‌تر و معقول‌تر ودرویش‌تر ازشعاع‌السلطنه کسی را سراغ نداریم. درسال گذشته حکومت فارس را به او تفویض نمودند. آنچه‌که از این حاکم درفارس دیده شده است، درموقع خواهدآمد. لیکن در زمان حرکتش‌که درخارج دروازهٔ طهران چادر زده، و نقل مکان کرده بود عدهٔ همراهانش از چهارهزارنفر متجاوز بود . صدوبیست هزار تومان پول‌کرایهٔ حمل اسباب واحمال و بنهٔ اوشده بود ، بعلاوه قاطرهای شخصی ومال‌های بستگانش. به همان استعدادی که نادرشاه افشار به طرف هندوستان رفت حضرت والا به طرف فارس روانه شد، الا آن‌که نادری‌ها دربین مسافرت وحرکت احدی را ازعابرین متعرض نمی‌شدند،اجزای حضرت والا همه گرسنه وحمله کننده به عابرین ، لشکرنادرشاه به‌جنگ‌دشمن‌می‌رفت؛ همراهان حضرت والابرای‌غارت دوست سفرمی‌کردند.

دیگرآن‌که نادرشاه‌سواراسب‌وبالباسهای خشن وشاید دو روز وسه روزچکمه‌های‌پارا از پا بیرون نمی‌آورد ، ولی حضرت والا مثل‌آن‌که به حجلهٔ عروس تشریف می‌برندلباسهای ظریف می‌پوشند، مناسب هرروزی یك رنگ را. مثلاروزشنبه را لباس سفید ، و روزیکشنبه را لباس زرد، وروز دوشنبه را لباس‌قرمز. وکذا سایرایام را؛ وبرای هرلباسی یك کالسکهٔ شش‌اسبه مناسب‌آن‌لباس، مثلاهروقت‌که حضرت والا لباس‌سفید می‌پوشید می‌بایست یك‌کالسکهٔ سفید باآلات نقره وشش‌اسب سفید به‌آن بسته، ویك جوان خوشگل وسفید در جلو کالسکه نشسته‌باشد، وهروقت لباس زردپوشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ زرد به‌شش اسب زرد بسته‌باشند، که اسباب وآلات آن همه طلا باشد. وهر زمان لباس‌سیاه پوشیده‌باشد باید یك دستگاه‌کالسکهٔ سیاه به‌اسب‌های سیاه‌بسته، حاضرباشد بایك غلام سیاه درجلو. به‌همین نسبت درشکه، به‌همین نسبت سایراشیاء. وای برآن روزی‌که حضرت والا لباس قرمز بپوشدکه‌آن روز ، روز غضب است،آن روز روزیست‌که باید یك بیچاره ازاین‌عالم برود،آن روز روزیست‌که باید اطفال یتیم شوند ، آن روز ، روزی است‌که باید زنها بی‌شوهرشوند .

نتیجهٔ این حرکت وسلوك را نگارنده باید درفارس وشیراز ارائه دهد؛ لیکن برای تشریح وتوضیح، وبرای‌آن‌که خوانندهٔ تاریخ اندکی دراین مقام‌تأمل‌نماید، وعلت فقراهالی ایران رابداند، یك دوسطرمختصر نتیجه را درکرمان می‌آوریم. وبه همان قیاس‌حالت اهالی فارس وسایر بلدان معلوم می‌شود، و نیز مدلل داریم‌که اگر مثلا ظلمی به اهالی فارس شود ضررش به‌سایر بلدان هم‌خواهدرسید. بطور تخمین محقق ومعلوم است ، سالی دوکرورتومان

پول خارجه واردکرمان می‌شود، برای خریدشال و قالیچه و پسته و حنا و رنگ وکتیرا .
(جناب آقا یحیی وکیل کرمان که ازموثقین واهل خبره‌است نقل کرد که : دریك سال من از آقا محمد اسمعیل تاجرمقیم رفسنجان پرسیدم که امسال صد هزار تومان کتیرا درکرمان و رفسنجان خریده شده‌است یا نه؟ مشارالیه جواب داد : امسال به‌توسط شخص‌من دویست هزار تومان کتیرا خریده شد). پس چه‌علت دارد که ده‌خانه درکرمان استطاعت چراغ روشن کردن را ندارند ؟ با این‌که چراغ درکرمان درشب که از اول شب تاصبح روشن باشد صد دینار است (صد دینارقیمت عشریك مثقال نقره است). وبازچه علت داردکه مأمور حکومت در دهات کرمان که می‌خواهد یك تومان پول خری (۱) از رعیت بگیرد رعیت ندارد ؟ او را به درخت می‌بندند وآنقدر شلاق به‌او می‌زنندکه عابرین یك‌شاهی یك‌شاهی بدهند، پس‌ازیك دوروزیك‌تومان جمع می‌شود برای مأمورحکومة. وبازچه سبب داردکه رعیت، دخترخود را درمقابل پنج هزار ویا یك تومان می‌دهد به‌مأمورحکومت ؟ چه سبب دارد وقتی‌که می‌آیند دخترسه ساله را ازآغوش مادرش جداکنند مادرالتماس وگریه می‌کند اینقدر مهلت بدهیدکه طفل خواب‌برود، درحالت خواب اورا ببرید؟آیا این پدر و مادرطفل خود را نمی‌خواهند یاسببی دیگردارد ؟ چه شده‌است که زنهای دهاتی برای حفظ اولاد خود با پلنگ وگرگ طرف شده‌اند، و باشیر و ببرجنگیده، وغالب آمده‌اند ولی درمقام دادن یك تومان وپانزده هزار به مأموردیوان راضی می‌شود دخترش رابه‌کنیزی بدهد که به ولایات خارجه ببرند، ومانند حیوانات بفروشند ؟ واگرپول ندارند پس این دو کرور مال‌التجاره‌که واردکرمان می‌شود به‌کیسهٔ کی می‌رود؟ با این‌که مال‌التجاره راهمین بیچاره پدر ومادربعمل‌آورده‌اند، کتیرا را آنها دربیابان جمع می‌کنند ، حنا را رعیت زراعت می‌کند، قالی را زنها نساجی می‌کنندالخ ...

دیگر آن‌که رعیت‌که از اول سال تاآخرسال زحمت می‌کشد،گندم زراعت می‌کند، چه علت داردکه خود وعیالش باید نان جو و ارزن وذرت‌بخورد؟آیا این‌ازگندم ونان‌آن بدش می‌آید ؟..

دیگرآن‌که اگرکسی به‌کرمان برود ودر دهات‌کرمان گردشی بکند، می‌بیند اطفال کرمان و زن ومردشان راکه چشمهای‌آنها به‌گودی فرو رفته است، وکمرهای آنان از بار ستم خم شده ، و استخوانهای اضلاعشان به طوری بیرون آمده که بخوبی شمرده می‌شود.

شاید دراین مقام خوانندهٔ تاریخ‌گمان کندکه نگارنده اغراق نوشته است، و یا اهل کرمان مردمانی بیکار وبیعارندکه مشغول‌کسب نمی‌شوند ، از احتمال دویم جواب می‌دهم :

---

(۱) پول خری قسمی از مالیات است غیراز سرشماری، چه این‌پول را ازکسی می‌گیرند که صاحب‌یك خریایك‌گاوباشد. پس، ازیك نفرممکن است سه پول بگیرند.اول از ملك ، دوم ازحیوان، سوم از خود او ؛گاهي هم بعنوان عوارض و بقیه را بعنوان جرم .

کسبهٔ کرمان قبل‌ازطلوع صبح صادق می‌روند سر کار وشغل خویش ، دوساعت ازشب گذشته از کارخانه مراجعت می‌کنند به‌خانهٔ خود. این بیچاره‌ها آفتاب را نمی‌بینند مگر در عصرهای روزجمعه که تعطیل‌شان است .

فاما فقروگرسنگی آنها ازوضع بشره وصورت آنهامعلوم است. آنهائی که مشغول‌زراعت وبیابان‌گردی می‌باشند همه‌سیاه وسوخته، آنهائی که‌در کارخانه‌ها کارمی‌کنندزرد وپوسیده‌اند.

این‌که بعضی از علماء جغرافی نوشته‌اندکرمان گرمسیراست اشتباه بزرگی کرده‌اند، واز صورت و اندام اهالی‌کرمان این‌حکم را کرده‌اند. و الا کرمان زمستانش مثل طهران سرد و یخ فراوان می‌گیرند و برف بسیار می بارد . علت سیاه چردگی اهالیش همان فقر و فاقه است که استطاعت خوردن اغذیهٔ لذیذه ومیوه‌جات و دسومات برای آنها باقی نمانده است . پس چه می‌شود مال التجارهٔ آنها، و زراعت آنها ، و حاصل دست رنج آنها ؟ همان وضع سلوك حکومت، همان وضع حرکت حضرت والا ، باز خوانندهٔ تاریخ نگوید حرکت وحال‌حضرت والا چه ربطی به‌کرمان دارد؟ زیرا که جواب می‌دهم وقتی‌که پسرشاه‌آن‌طور سلوك نماید ورعیت را غارت خواهد، سایرین به‌طریق اولی خواهند خورد خون رعیت را.

دیگر آن‌که وقتی رعیت فارس وایل بهارلو ویا لشنی‌را غارت‌کردند، وآنچه داشتند از دستشان گرفتند ، البته آنها هم حمله به کرمان می آورند و تا پشت دروازهٔ کرمان را به نهب و غارت می برند .

بالاخره حاصل دسترنج رعیت و بهای اولادشان در طهران که پایتخت است جمع می‌شود ، دریك‌شب قصرقجررا به‌یك رقاص مطرب می‌بخشد ویا چهارده‌کرور انعام یك نفر سید و بالاخره خرج سفر فرنگ و خانمهای آنجا خواهد شد .

این‌است که «بارهاگفته‌ام وبار دیگرمی‌گویم» که : اهالی پایتخت و اغنیاءآن هیچ‌وقت راضی به‌عدالت ومشروطیت نخواهند شد، این‌است که حاکم‌مشروطه خواه، به‌فارس‌می‌فرستند همان اعمال استبدادیه ازاو صادر می‌شود .

پسرشاه زاده ... محالست راضی به‌عدالت بشود پسر... وزیر... ممکن‌نیست معارف ایران را تکمیل نماید. کسی‌که سالها خون رعیت را خورده و اعصاب وعروقش‌با آن خون پرورش یافته محالست راضی به‌عدالت و تجدد بشود . کسی‌که مثل‌گوسفند در زمان استبداد درفارس وکرمان آدم کشته است محالست راضی شودکه این بنای عدالت برپا شود، کسی‌که خانه‌های رعیت را خراب‌کرده است محالست راضی شودکه بنای تجدد برپا شود ، کسی‌که درسالی به‌صد هزارتومان قانع نبود چگونه به‌سالی‌هزارتومان قانع است ؟

شاهزاده‌ای‌که درشب ده هزار تومان خرج اسافل اعضایش می‌شده است چگونه راضی خواهد شد که در عدالتخانهٔ بشری در مقابل یك بیچارهٔ مظلوم جواب بدهد ؟! پس ما باید اصلاح را از فقراء بخواهیم، بنای عدالت را فقرا وعامه محکم کنند و یا اشخاص عاقل‌که

طالب نام و ننگ باشند. و بدانند ده سال دیگرملت ایران خائن را از خاك بیرون کشیده و آتش خواهند زد ، و بدانند از اولاد و احفادشان انتقام خواهندکشید ، وبدانند نام‌آنها موجب ننگ اخلاف خواهد بود، و بترسندکه اعمالشان را تاریخ ظاهرخواهد ساخت. باری « این زمان بگذار تا وقت دگر » برویم به رشتهٔ تاریخ خود .

دیگراز وقایع آن‌که دویم ماه رجب ۱۳۲۳ پادشاه ایران مظفرالدین‌شاه وارد سرحد روسیه گردید . و پنجشنبهٔ ۱۴ رجب پنج ساعت به غروب مانده وارد بندر آستارا ، و شب شانزدهم رجب چراغانی ورود شاه به سرحد ایران اتفاق افتاد. در همین روز اول مکتوبی که به توسط پست برای عین‌الدوله صدر اعظم ، و بعض رجال دولت آوردند ، لایحهٔ سابق بود که ذکر شد . و قریب به همان مضمون چند پاکت هم به توسط سایر رجال دولت به عین‌الدوله داده شد ، لیکن هیچیك را حضور شاه نرسانیدند جز یکی از اجزاء انجمن که در دربار مرتبتی عالی داشت که یکی از پاکات راکه حاوی لایحهٔ مزبور بود در خلوت به شاه رسانید. از این جهت در هفتم شعبان که سلام عید بود اعلیحضرت پادشاه به نظام‌الملك فرمود :

باید دیوانخانهٔ عدلیه منظم گردد، و قانون عدلیه مثل عدالتخانه های خارجه مجری گردد ، و نیز به اجزاء خلوت فرمود :

اگردولت ایران مانند سایردول مشروطه‌گردد ، هم‌من‌آسوده وراحت خواهم‌گردید و هم‌رعیت . امیر بهادرجنگ حاضربود و عرض‌کرد: اگرشاه این فرمایش رایك دفعه دیگر بفرماید من شکم خودرا پاره‌کرده و خودرا می‌کشم !

باین جهت شاه مظلوم ساکت گردید . از قرار مذکور یکی ازحاضرین این شعر را خوانده بود :

شاه ترکان سخن مدعیان می شنود   شرمی از مظلمهٔ خون سیاوشش باد

اعلیحضرت در جواب فرمود: ساکت باش عین‌الدوله ترا نفی خواهد نمود، امیدوارم که به توجهات امام زمان عجل‌الله‌فرجه مقاصد قلبیهٔ من دراجراء قانون‌اسلام بزودی ظاهر و آشکار گردد .

بعضی‌گویند خوانندهٔ شعر مزبور امیرخان سردار، و بعضی برآنند نظام‌السلطان بود. اگر چه ممکن است در وقت این فرمایش را فرموده، و این شعررا شنیده باشد شاید همین شعر باعث شد که پس از مدتی هر دو مغضوب صدر اعظم شدند . چه نظام السلطان منفی و مبعد از دربار گردید ، چنانچه در تاریخ خواهد آمد. امیرخان سردار هم با آن خدماتی که در غیاب شاه در نظم شهر نمود ، بحدی مورد بی لطفی عمویش گردیدکه اجر خدماتش را ندادند بلکه چند ماهی به بهانهٔ رسیدگی به املاکش از طهران خارج گردید .

شروع به انقلاب

واقعهٔ کرمان در سال ۱۳۲۳

از محرم که بدو سال شمسی وقمری بود دراین‌سال حکومت کرمان با شاهزاده رکن‌الدوله بود، به‌واسطهٔ علل‌چند ضعفی‌درقوای‌حکومت پدید آمد .

نخست از اول ورودش که ربیع‌الاول۱۳۲۲ بود ، با هیچیك از طبقات مردم کرمان آمیزش نکرد ، و برسبك شاهزادگان بزرگ قدیم سلوك می‌نمود ، و همواره تنها در اطاق می‌نشست ، وجزمعدودی ازعلما را نمی‌نشانید ، و درسخن گفتن اقتصارمی‌نمود ، و بیکاریش هرچند روز باکسی بود .

دویم سخت گیری اجزاء صندوق بود که اقساط مالیات را در وقت معین به صندوق برسانند ، سوء سلوك ، و تکبر رکن‌الدوله ، و عدم اعتبار و اطمینان نوکرهای او ، سبب جسارت و سخت‌گیری رئیس صندوق شدکه مکرر خفت‌ها به او وارد می‌آورد. در بدو این سال که محرم و صفر ۱۳۲۳ باشد، جناب امیرالامراء که یکی از اجزاء رکن‌الدوله بود، متقبل شدکه مقرری مالیات را در وقت معلوم و مشخص به صندوق برسانند ، مشروط برآن که رکن‌الدوله را به هیچ وجه مداخله درکار حکومت از کلی و جزئی نباشد ، پیمان مؤکد شد . امیرالامراء از طایفهٔ خوانین کرمان و از سلسلهٔ ابراهیم خان ظهیرالدوله است . مشارالیه اقوام وکسان خودرا دعوت‌کرده انجمنی‌تشکیل‌داد وشرح ماجرا را اظهار داشت. بالاخره قرارشد اداره حکومت‌کرمان‌کمپانی باشد . چند نفرمعین شد ازخوانین‌ابراهیمیه ، وبرای هریك شغلی معین ، وجهی مقرر شد ؛ مثلامختارالملك‌کلانتری شهر و فلان مبلغ ، رفعةالسلطنه حکومت رفسنجان و فلان مبلغ ، مستعان‌الملك را زرند و فلان‌مبلغ ، و هکذا و هکذا . . .

عمل مالیات معلوم شد وهریك سهم‌خودرا چیزی نقدداد، قسطهای‌آتیه را ضامن‌های معتبر داد از تجـار مسلمان و زردشتی کـه به صندوق بـرسانند . عمل ختم شد و اسباب آسودگی حضرت والا فراهم‌آمد . خوانین وکیل‌الملك‌که عدهٔ آنهاکمتر است لکن همیشه مشغول خدمات بزرگ دولتی‌هستند ،و ازجهت منصب پیش، مثل‌عدل‌السلطنه(سردارنصرت)، که از سنهٔ ۱۳۱۵جملةالملك، و نایب‌الحکومة، و رئیس نظام، وسرتیپ توپخانه، بلکه همه

امور لشکری و کشوری با اواست ، و عمویش ولی خان که اغلب ضابطی بلوکات بزرگ با او است، و رستم‌خان برادر عدل‌السلطنه، به همچنین میرزا حسن‌خان پسر عدل‌السلطنه، ضابطی دو بلوك را داشت . دیدند ازاین خرمن خوشه نبردند و ازاین نمد به‌کلاهی نرسیدند درصدد برآمدند که این شالوده را بهم بزنند، ازهر دری که خواستند داخل‌شوند، راه ندیدند. حسن اتفاق یا سوء قضاء دراین حیص و بیص شیخ شمشیری برینی‌ظاهرشد ، این خلقت عجیب و هیکل‌غریب جوانی‌بود به سن بیست وپنج الی سی ، به قدی‌بلند و عمامهٔ بسیار بزرگ ،که چپئهٔ بزرگی بسرانداخته ، با چشمهای ریز و ریش‌بغایت‌کوسه ، شمشیری حمایل ، وعصای بلند در دست، شباهت صوری او به‌ترکمانها می‌ماند (یحسبه الجاهل مایعلما شیخاعلی‌کرسیه معمما) این مرد ازطرف خراسان وارد کرمان شد .گاهی ازگبر و هنود بد می گفت وآنها راکافرحربی‌می‌دانست ومالشان را حلال وخونشان را مباح می‌دانست،گاهی از رباخواران و سودگیران سخن می‌راند . اغلب اوقات در منبر و موعظه درکمال وقاحت و زشتی ، از مذهب و طریقهٔ شیخیه بد می گفت و آنها را ضال‌ومضل و مبدع در دین می‌خواند ، رؤسا و مشایخ آنها را سب و لعن وتکفیرمی‌کرد . حتی آن که عقد نکاح زنانی راکه علمای شیخیه بسته بودند تجدید می‌کرد . چون مواعظ او به نظرمردم عوام سودمند آمد ، دورش جمع شده و درکوی و برزن ازپیش و پسش هزاران زن و بی‌زن روان بودند ، و بخدمتش‌دوان، و مقدمهٔ فتنه‌آشکارشد . لذا کارگزاران حکومت شبانه فرستاده و اوراگرفته ، به (راور) که سی‌فرسنگی‌کرمان است فرستادند که ازآنجا به‌طرف خراسان تبعیدش‌نمایند .ـ ازهمانجا که‌آمدآنجا می‌رود ـ شهر بهم‌خورد، مردم بلواکردند، اشخاصی‌که دراین‌موقع دست‌آویزی می‌خواستند اسباب‌خوبی به‌دست‌آوردند ، ومجبورکردند حکومت را دربرگردانیدن شیخ برینی .

درمراجعت شیخ وارد شد برجناب‌آقامیرزاعلی‌محمد فرزندآقاباقر، چون آقا باقر شخص اول‌کرمان و درسن نود و عالمی‌بودکه درکرمان نظیر نداشت، لذاتوقف شیخ درآن خانه باعث اعتبار اوگردید. بعد ازچندی باز در مسجد ملك به موعظهٔ خلق و رفتن‌بالای منبرشروع نمود ، این دُفعه موعظهٔ خود را منحصر به‌بدگوئی ازطایفهٔ شیخیه قرارداد و مردم را بداشت ازاجتناب از این‌طایفه . این‌نکته را هم‌باید دانست‌که حضرات شیخیه در این اواخر ازجادهٔ خود تخطی‌کرده وبرشئونات خود افزوده بودند. اگرچه عنوان مذهبی در میان نبود و اسم شیخی و بالاسری گفته نمی‌شد لکن ازهرجهت چیزهائی‌که اسباب حسد بعضی وفشاربرطبیعت بعضی‌فراهم می‌آمد، درایشان‌جمع‌شده بود، مثلامرحوم‌حاج‌محمدخان مقتدای شیخیه و شخص اول ازهرجهت رئیس‌مسلم شده بود .

اولا اسم شیخی را ازخودبرداشته وبه زبانهای خوش برعلمای‌کرمان تفوق می‌جست. ثانیاً مالیه وملك زیادی براوگردآمده بودچه ابتیاعی وچه ازخالصه، چه وقفی وچه تقدیمی و

به هریك ازخوانین واگذار شده و به واسطه غلای اجناس کرمان دراین سنوات ثروت ودولت کلی عاید مشارالیه شده بود. گرانی وارزانی جنس را ازآنها می‌دانستند وچنانچه رسم فقراء است که آنان را با اغنیا عداوتی است منفور شده بود. دراین موقع که ادارهای حکومتی با آنهاشده وهمهٔ بزرگان ازکارافتاده ولابد همه‌باید زیربار آنها بروند، یك دفعه بهیجان‌آمده، فرمایشات شیخ برینی‌را وحی‌منزل من‌السماء دانستند. درسرهاشوری پیداشد، در ربیع‌الاول ۱۳۲۳ جناب حاجی میرزا محمدرضا که چهارده سال بود زحمت غربت را برخودگذارده در اصفهان وعتبات مشغول تحصیل بود وازعلماء اعلام خاصه ازجناب آخوند ملاکاظم خراسانی مد ظله‌العالی مجازشده و به‌کرمان مراجعت ومعاودت کرده بود.

در روز ورودش‌هنگامهٔ غریبی برپاشد درشهر کرمان، ازپیرسالخورده وجوان خردسال کسی‌نماندکه به‌استقبال او نرفت، حتی‌المخدرات فی‌الحجال و چند روز دکاکین بسته و در زیارت‌آقا هنگامهٔ غریبی بود.

فتنه‌جویان، مستفسرعقیدهٔ آقادرمادهٔ شیخیه شدند وموافق‌میل‌خودیافتنداستفتاء نوشتند، آقا جواب را مرقوم نفرمود. جناب‌آقا سیدعلی پسرمرحوم‌آقا سیدعباس، که اوهم چندی‌در عتبات تحصیل‌نموده وازجناب‌آقا سیدکاظم یزدی مجازشده بود به‌آمدن‌به‌کرمان، بالصراحت نجاست شیخیه راگفت ونوشت. این‌گفته ونوشته‌استظهاری ازشیخ شد، خوانین وکیلی‌باجماعتی ازسادات میرزاحسین‌خانی وغیره را محرك شده ، درب خانهٔ حاج میرزا محمدرضا متحصن شدندکه غیرممکن است ما بگذاریم‌کفار برمسلمانان سلطنت‌کنند. داد وفریادکردند و شبها که جناب حاج میرزا محمدرضا به مسجد می‌رفت، این جماعت درمسجد جامع جمع شده و فریاد می‌زدند.

شیخ شمشیری هم به‌منبر رفته‌آتش فتنه رادامن می‌زد ومهیج عوام می‌شد، دراین موقع چون جناب آقاباقر که حامی شیخ برینی‌بود دید این شیخ‌مقصودی‌جزفساد واتلاف مسلمانان ندارد، این مسئلهٔ بدگفتن ازشیخیه را بهانهٔ مقصود خودقرارداده است، لذا فرزند خود آقا میرزاعلی محمدرا منع نمود ازحمایت‌کردن ازشیخ ونتیجهٔ مقصودشیخ را به او حالی‌کرد .

آقامیرزاعلی محمدهم فرمایش پدرخودرا اطاعت نمود ودست از حمایت اوبرداشت ، شیخ‌هم شبانه نقل مکان نمود ازخانهٔ جناب آقا باقر به خانهٔ جناب حاج میرزا محمدرضا و برجناب معظم ورود نمودبامقدمات سابقه وخیالات‌خوانین‌وکیلی، جناب‌حاج میرزامحمدرضا حمایت شیخ را فریضهٔ ذمهٔ خود دانست وجداً درمقام نگهداری شیخ برآمده، ازطرف دیگر جناب امان‌الله‌خان شهاب‌الممالك ،که نایب‌الحکومهٔ‌کرمان و پیشکار رکن‌الدوله بود و از اول ورود رکن‌الدوله تا یك سال پیشکاریش با امان‌الله‌خان‌که مردی کافی و وافی‌است بود .

به واسطهٔ ریاست امیرالامراء ومعزولی او ازشغل خود، ریاست باطایفهٔ وکیلی همراه شده هرروزتگرافات متعدده متوالیه به طهران مخابره می‌نمود ، ولیعهد محمدعلی میرزاهم

به ملاحظهٔ مسافرت شاه به مسامحت می‌گذرانید . تا این‌که دو سه تلگراف از عموم علماء کرمان رسیدکه شکایت از بی‌کفایتی رکن‌الدوله‌کرده بودند، بعنوان جناب آقای طباطبائی، آقا میرزاسیدمحمد. جنابش هم تلگرافات‌را به‌توسط شاهزاده ظفرالسلطنه فرستادنزد ولیعهد، لذا تلگرافات عزل امیرالامراء از ریاست ازطرف ولیعهد مخابره شد. (تا به امروز اهالی کرمان نمی‌دانستند ممکن‌است تظلمات خودرا به توسط تلگراف عرض‌کنند . گمانشان بود عارض از حکومت باید رنج مسافرت را برخود هموارکند وبه مرکزحاضرشود) .

شهاب‌الممالك دو مسئله را یاد دادبه آنها، یکی آن‌که‌ممکن است‌تلگراف برضدحاکم مخابره کنند، دیگر آن‌که ممکنست ظالم‌را ازکارخلع‌کرد. بدون‌اجتماع وهیاهو ونوشتن یك صورت تلگراف وبه‌طورمخفی ومحرمانه‌آن را به امضاء علماء رسانیدن وبه طهران مخابره کردن مقصود را منتج خواهد بود.

حلاصه امیرالامراء ازنایب‌الحکومگی کرمان معزول گردید ، این عزل علی‌الظاهر غلبهٔ طایفهٔ متشرعه را می‌نمود. عوام‌هم‌که دیدند امیرالامراء معزول‌شدبرجرئت‌آنها افزوده گردید، روزبروز قوت وقدرت آنها در ازدیاد بود.

طایفهٔ‌شیخیه‌هم برحسب نجابت‌فطری که‌درآنها است به‌مسامحه وتحمل‌مشاق‌می‌گذرانیدند تاآن‌که یك نفرازطایفهٔ شیخیه‌که بازوجهٔ خویش نزاع‌کرده بود و در ماهان‌کرمان زنش از ضرب‌کتك ویاسببی دیگر برحمت‌ایزدی‌پیوست. طایفهٔ زنان بلوا نمودندکه این‌مرد به‌عداوت با متشرعه زن خویش راکه ازسادات متشرعه بوده‌است به قتل‌رسانیده، چندروزی این‌گفتگو دربین بود ومردم هیاهو وشورشی‌داشتند. دراین‌اثناء، واقعهٔ مسجدبازارشاه پیش‌آمد، مختصر ازمفصل آن این است: مسجدی درمحلهٔ بازارشاه‌کرمان بودکه سالها دردست وتصرف طایفهٔ شیخیه بود ، به‌واسطهٔ جزئی موقوفهٔ‌آن مشتری زیاد داشت وهمه‌کس طالب امامت آنجابود، این‌ایام‌که ضعف وفتوری‌درطایفهٔ شیخیه پدیدآمدجناب‌حاج‌محمدرضا امامت مسجدرا واگذار نمود به‌جناب آقا شیخ محمدصادق پسرعمهٔ خویش‌که تازه از عتبات عالیات وارد شده بود .

جناب‌آقا شیخ محمد صادق هم بعزم نماز درآن مسجد وامامت‌آن مکان قدس‌باجمعیت زیادی‌روانهٔ مسجدگردید. این‌خبرکه به‌طایفهٔ‌شیخیه‌رسید درمقام مدافعه برآمده، زدوخوردی واقع شد، فراشان واجزاء حکومت هم‌که برای رفع فسادحاضرشده بودند مردم را ممانعت نموده، عوام‌که بدون اسلحه واستعداد وهمه وقت آلت اجراء خیالات رؤسا می‌باشند ، چون دیدند واقعاً چوب وتفنگ وضرب وکتك درکاراست بنای فرار راگذارده ، در وقت فرار به طرف خانهٔ حاج محمدخان رسیده، آدمهای اوکه صدای مردم را شنیده، گمان‌کردند مردم بعزم خرابی خانهٔ او می‌آیند، درمقام مدافعه برآمده چندتیری خالی شد . قریب چهل نفر مجروح وچندنفری بقتل رسیدند . لکن‌اکثرمقتولین از اطفال وجوانان نورس بودندکه‌هیچ قصدی نداشتند جز فرار ازصدمهٔ اجزاء حکومت.

باری این اخبارهم تلگرافاً به‌طهران رسید، ولیعهد مجبور شده رکن‌الدوله رامعزول وظفرالسلطنه رابجای آن منصوب کردند.

چون شاهزاده ظفرالسلطنه چندسال قبل‌درکرمان حکومت‌کرده بود وبا مردم به‌طور خوبی سلوك نموده، لذا برسیدن خبر به‌کرمان بلوا وشورش برطرف شد، خوانین وکیلی‌که خودرا مظفر ومنصور وغالب دیده درنظم شهر واعادهٔ امنیت نهایت سعی وکوشش را نمودند، گفتگوی شیخی ومتشرعه ازبین مرتفع گردید (کاسب) کرمانی‌گوید :

سخن در سر کار مذهب نبود　　　حکایت به غیراز ریاست نبود

خلاصه رکن‌الدوله به باغ ناصریه‌که جزء ارك و متصل به دیوارحصارخارج شهراست نقل‌مکان‌کرده، منتظر ورودحکومت جدید ودادن بقیهٔ مالیات وتفریغ حساب بود. شاهزاده ظفرالسلطنه هم عازم برحرکت‌که چاپاری خودرا به‌کرمان برساند ، يك‌روز به قصد خداحافظی خدمت آقای طباطبائی رسید، پس‌ازمذاکرات محرمانه آقای طباطبائی فرمود :

من وشما وشاهزاده نیرالدوله باهم معاهده‌کردیم‌که درخدمت به ملت‌کوتاهی نکنیم و شما قسم قرآن یادکردید وقرآن رابین‌خود شاهدقرارادادیم، اینك شاهزاده نیرالدوله با شاه رفته است به فرنگ، حالش‌معلوم نیست، شماهم‌که می‌روید به‌حکومت‌کرمان، پس‌من ازشما متوقعم‌که درهمانجا بکار خویش‌مشغول‌باشید، طریق‌ظلم واستبداد را مسلوك‌ندارید وبررعایای کرمان‌که مردمان فقیروبیچاره می‌باشند ترحم‌کنید واز راه عدل وانصاف انحراف نورزید و با علماء اعلام عموماً و جناب حاج میرزامحمدرضا خصوصاً، به طریق دوستی رفتار نمائید ، چه ضرردارد شما درکرمان شروع به مقصودکنید و مقصود ما ازکرمان بروز نماید . من‌هم به‌جناب حاج میرزامحمدرضا می‌نویسم‌که جانب‌شما را مراعات‌کند واقدامی‌که مضرحال‌شما باشد نفرمایند .

این فرمایشات حضرت آقای طباطبائی درشاهزاده ظفرالسلطنه اثر نمود ، یا ننمود نمی‌دانیم؟ لکن تجدیدعهدکرد وقول‌دادکه برخلاف‌سایرین درکرمان سلوك نماید ودراواخر ماه رجب ۱۳۲۳ به طرف‌کرمان چاپاری حرکت نمود.

حاج ندیم‌باشی‌که ازبستگان رکن‌الدوله بودگوید: رکن‌الدوله بامن مشاوره نمودکه اگرظفرالسلطنه ازمن‌دستورالعمل رفتاروسلوك با این دوطایفه را بخواهد من‌چه به‌اوگویم؟ گفتم آنچه بگوئید برخلاف آن رفتار خواهدکرد پس خیر آن را به او بگوئید که هم در مشورت خیانت نکرده باشید وهم به مقصود خود رسیده باشید .

دیگری ازموثقین گوید : چند روز مانده بود به‌ورود شاهزاده ظفرالسلطنه يك روز جناب حاج‌میرزا محمدرضا باشاهزاده رکن‌الدوله خلوت‌کرد ومعاهداتی‌ما بین ایشان برقرار شد . از آن‌جمله رکن‌الدوله خواهش کرده بودکه معظم‌له قسمی سلوك نمایدکه ظفرالسلطنه هم نتواند حکومت‌کند وگفته بود من قصدی حز توهین به‌طایفهٔ شیخیه نداشتم ، حالاکه من

بروم و از کرمان صدائی بلند نشود دولت حمل بر بی‌کفایتی من خواهد کرد الخ .

باری پس‌از ورود ظفرالسلطنه ازطرف حاج‌میرزا محمدرضا اقدامی برخلاف حکومت نشد، جز این‌که یك‌شب‌را بعداز آمدن‌از مسجد می‌رود به‌خانهٔ یکی‌ازکسبهٔ‌کرمان‌که مجلس روضه بوده است، در ورود به‌آن خانه جنابش چنانچه این شیوه‌را اتخاذکرده بود درصحن حیاط در صف فقراء می‌نشیند . یکی ازمردم بازاری می‌آید خدمت‌آقا که در همسایگی من شخصی شراب‌فروشی می‌کند استدعا دارم اورا منع وموعظه فرمائید. جناب‌آقا شخص شراب فروش‌را احضارکرده به‌طور نصیحت وپند می‌فرماید : خواهش دارم از این عمل نامشروع کناره‌گیری واین‌کسب حرام را ترك نمائی. چون قصد آقا قربت بود پندش درشخص خمار اثرکرده از عمل خود نادم وجداً تائب شد و مال‌التجارهٔ خود راکه سرمایهٔ سرور جمعی بوالهوسان بود به‌خاك ریخت مجلس تمام شد و آقا به‌خانهٔ خود رفت . اشخاصی‌کـه همواره طالب فتنه وفساد وجالب‌کینه وعناد بودند واین‌چند روزه‌که فتنهٔ‌شیخی ومتشرعه از میان‌رفته بغایت حزین بودند وتجدید مطلع می‌خواستند سررشته به‌دستشان افتاد . روز چهارشنبه‌که آقا درخانهٔ خود درخواب بود، محرك چند نفرشده به‌خانهٔ یهودیها رفته، چندظرف شراب آنهارا شکستند‌که حکم‌آقا است و به‌تحقیق بیچاره آقا ازاین حکم بی‌خبر بود .

عصرچهارشنبه شاهزاده ظفرالسلطنه ، جناب عدل‌السلطنه و معتضد دیوان را فرستاد ، نزدجناب حاج میرزامحمدرضا که این‌چه واقعه‌ایست و مرتکبین این‌عمل باید تنبیه بشوند. جنابش فرمود :

شما می‌دانید من‌نوکر شخصی ندارم ونمی‌دانم مرتکب‌این عمل‌کی‌بوده است؟وملاحظه کنید ازآن اشخاصی‌که می‌گوئید ، درخانهٔ من‌کسی‌نیست احیاناً اگرکسی‌هست اورا ببرید و هرچه می‌خواهید بکنید .

تا شب‌جمعه مشغول مذاکره ودراین سؤال وجواب بودند ، شب‌جمعه عزم جزم‌کرد از شهرکرمان به‌ارض اقدس مشهد مقدس مهاجرت‌کند، این‌خبردرشهر منتشرگردید . صبح جمعه ازهرمحله مردم‌گروه‌گروه مجتمع شدند وقصدشان این‌بودکه مانع ازرفتن ومهاجرت آقابشوند چنانکه مدتی قبل‌از ورود ظفرالسلطنه درایام ایالت رکن‌الدوله به‌همین اندیشه تا خارج‌شهررفتند، مردم‌کرمان از مرد و زن ، بزرگ، عاقل وباقل، عالم وجاهل، جمع شده که جنابش را از رفتن منصرف نمایند . پس‌از اصرار فرمود :

من صبحی درزیارت جامعه‌که توجهم به‌حضرت ثامن‌الائمه بود به‌این فقره زیارت‌که رسیدم : «من‌اتیکم فقد نجی‌ومن‌لم یأتکم فقدهلك» به‌دلم اثرکرده ،که اگربه‌ظاهرهم نروم هلاکتی برای من است . آخرالامر بنا را براستخاره‌گذارده وبه‌کلام‌الله‌المجید تفأل زدند؛ این‌آیهٔ مبارکه آمد «من‌اعرض‌عن ذکری فان‌له معیشه ضنکا» عزم‌جزم برتشرف شد. لذا به عنوان نقل‌مکان سوار شده که به‌خارج دروازه نقل مکان‌کند ،که یك‌دفعه این عوام‌کرمان‌که

افزون از ده‌هزار بودند بهیجان‌آمده سرکار آقارا ، روی دست به‌طرف‌شهر برگردانیدند.
باری ازدحام امروز به‌همین جهت ونیت بود ، مفسدین نزد ظفرالسلطنه جلوه دادند که این‌جمعیت وازدحام برای جنگ وفرار دادن شماست ومحرك این‌کار رکن‌الدوله است، که جمعی‌را در این‌شهر دستورالعمل داده‌که فتنه‌کنند وشمارا نیزفراری نماید تاتنها بدنامی خود ، نبرده‌باشد وشریك داشته باشد ؛ از آن جمله ناظم‌التجار است‌که چند روز قبل که‌روز قبل‌ازاین واقعه از بدرقهٔ رکن‌الدوله مراجعت‌کرده (گویا بی‌حقیقت‌هم نبود چون سابقاً در مقام‌مشاورت رکن‌الدوله به‌او گفته‌بودکه اگرمی‌خواهید حکومت‌کنید باحاج‌میرزا محمدرضا بخوبی سلوك نمائید) .
این‌اخبار، مهیج ظفرالسلطنه‌شد، لکن‌حوصله می‌کرد ودست بکارنمی‌زد . اعدل‌الدوله وعین‌الملك برادران رکن‌الدوله ساعی بودندکه « سرباز وسوار بفرست، بگیروببند عنقریب است که باید به‌اسب خود سوار شده وفرار نمائی» ظفرالسلطنه اعتنائی به‌گفتهٔ آنها نمی‌کرد و همی خواست این‌کار به‌صلح بگذرد و به‌تدبیر، آتش فتنه فرونشیند. میرزاعلی‌خان گماشتهٔ خودرا فرستاد وپیغام به‌حاج‌میرزامحمدرضا داد. مردم‌هرزه‌گو وفتنه‌جو نگذاشتندکه رسول به‌آقا رسیده وابلاغ رسالت نماید ومی‌خواست بلکه‌جناب آقایحیی عموی آقارا ببرد به‌ارك، شاید آتش فتنه‌را فرونشاند ؛ نیز مردم نگذاشتند. یکی‌از موثقین نقل‌کردکه پس‌از آن‌که میرزاعلیخان را ازدست مردم نجات داده و به‌نزد آقا رسانیده ازترس نتوانست تکلم نماید، می‌خواست بگوید غلط‌کردم‌که قبول رسالت‌کردم ،گفت : ظفرالسلطنه عرض‌کرده است غلط کردم‌که قبول حکومت‌کرمان راکردم . این وضع و سلوك مأمور حکومت بر تجری مردم افزوده ، ازآن طرف این اخبارکه به‌ظفرالسلطنه رسید ، دوشاهزاده مزبور ، اعدل‌الدوله وعین‌الملك بهانه بدست آورده برسعایت خود افزودند . چه‌که آنها شریك خیالات برادر خود بودند و می‌خواستند فتنه را بزرگ‌کنندکه ظفرالسلطنه را جای‌اقامت نماند .
علی‌الجمله ظفرالسلطنه‌گفت: من‌حکم بقتل ونهب نمی‌کنم‌وراضی‌نمی‌شوم هتك احترام کسی‌شود. امروزحکومت رابه شما تفویض‌کردم، وبه‌خلوت نسترن اندر شد ودر را به روی خودبست. این دوشاهزادهٔ مغرض جمعی سرباز و تفنگچی و عده‌ای غلام را روبه‌خانه حاج محمدرضا فرستادند واین لشکردو قسمت شد ، یك قسمت ازبالای پشت‌بامها، یکی ازبازارها وکوچه‌ها حرکت‌کردند . شیپور و موزیك وطبل می‌زدند و تیرمی‌انداختند ، که دونفر از تماشاچیان‌که بالای بام بودندکشته شدند،که هنوز بحد رشد وبلوغ نرسیده بودند واین دو نفر به‌تیر تفنگ‌شاهزاده حسین‌میرزاکشته‌شدند. عجب‌آن‌که سربازها وغلامهاگریه می‌کردند و تیر می‌انداختند ، مردم شهرکه برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال‌را چنان دیدند فرارکردند. الا زنهاکه ماندند تا جمعیت، جنگی داخل خانه شدند . سرتیپ آنها عبدالمظفرخان چون زن ثکلی در خارج‌گریه می‌کرد . معتضد-

دیوان‌چون درنزد ظفرالسلطنه متهم بودکاری به اوراجع نبود، با نوکرهای شخصی‌خودهمراه جماعت بود و ساعی، که خدمتی نماید وتقربی به‌حکومت بجوید . نوکرهایش چندنفر زن را مجروح نمودند ، هرزنی‌که زینتی داشت بربودند .

این خبر درکتابخانه به‌آقا رسید، بیرون‌آمده‌گفت: چرامزاحم‌بیچاره زنهامی‌شوید؟ اگرمن مقصرم‌که حاضرم، این زنهای بیچاره تقصیری ندارند. مریدان‌آقا هرکدام به‌طرفی فرارکردند. شریعتمدار درتنورمخفی شده، دیگری دربین‌زنها پنهان‌شده، یکی به‌بیت‌الخلوة پناه برد، دوسه نفرهم‌که ماندندآنها راگرفته بودندکه ببرند به‌ارك اسفندیارخان، پچاقچی کفشهای‌آقارا بدست‌گرفته وهمی‌گفت: «بیوربیور» سرکارآقا روانه شد سرباز وغلام اطراف ایشان پره زدند. آقاشیخ محمدصادق مجتهدکه عمه‌زادهٔ آقابود با شریعتمدار راین راگرفته، نصیرالاسلام راکه ازپیش‌بردند. شیخ جوادکه ازطلاب بودآن راهم‌کت بسته همراه داشتند. آقایان مزبور را به‌حالتی بسیارفضیع وشنیع می‌بردند درجلوآنها موزیك وبالابان می‌زدند، زنها دربالای بام‌گریه می‌کردند و خاك بسر می‌ریختند واحسین‌گویان به حال آنها تضرع وزاری می‌نمودند. لدی‌الورود به‌ارك به‌گفته اعدل‌الدوله وعین‌الملك که‌حکم وامرظفرالسلطنه است پاهای آقا را به فلك بستند. چندچوب‌که زدند محمدخان سرتیپ، داماد آقا باقرخود را روی پای آقا انداخت، بعداز آن آقا شیخ محمدصادق را به فلك بستند. پس‌از خوردن چندشلاق سران سپاه مانع‌شدند، که اگربنای‌اهانت باشدماها ازشغل وکاردولتی‌استعفامی‌کنیم.

جنابان حاج میرزامحمدرضا وآقاشیخ محمدصادق رابردند به‌اطاق، سپس شریعتمدار راین وشیخ‌جواد راچوب مفصلی زدند . دراین مقام چند سطر علاوه می‌کنیم‌که : با این‌که جناب حاج میرزا محمدرضاخودش وپدرش وجدش‌سالها به‌اهل‌کرمان خدمت‌کرده وبرمسند شرع متمکن بودند و احدی یاد نمی‌دهدکه دراین‌طایفه یك‌نفررشوه‌خوربوده‌است، چه‌جای ایشان، وهمه وقت مانع‌ظلم بوده‌اند. چه‌شدکه این‌طور مظلوم‌افتاد و احدی ازایشان همراهی نکرد؟ با این‌که خوانین وکیلی‌که ازهواخواهان‌ایشان بودنداگرازایشان یاری‌کرده‌بودند کفایت بود، بلکه اگرسردار نصرت خودرا به ظفرالسلطنه رسانیده بود وعظمت امر راگفته بودکار به این‌جا نمی‌کشید وشخصی مانندحاج میرزا محمدرضاراکه رئیس ملت‌کرمان بود، یك نفرمانند ظفرالسلطنه‌که درجنب او هیچی‌نبود به‌فلك ببندد‌که اگرزنهای‌کرمان در مقام حمایت ونصرت آن مظلوم برآمده بودند، هرآینه ظالم را معدوم‌کرده بودند.

چندسبب ازبرای این مسئله تصورمی‌شود؛ اول‌که سبب طبیعی‌است، مکافات دهر است؛ چه رئیس طایفهٔ شیخیه ازخفت وخوارئی‌که ازجناب حاج میرزا محمدرضا دیده بود ازاین دارفانی به داریاقی رحلت نمود . دراین مقام استشهاد می‌آوریم به چند بیت ازابیات‌کاسب کرمانی‌که درتاریخ خودگوید:

رئیس کریمی زبس غصه خورد　　　به لنگربرفت واز این غصه مرد

پس از مردن خصم شادی مکن — به عمر خودت اعتمادی مکن
مکافات کرد او پس‌از چندسال — ولی زود دادش قضا گوشمال
ازین مرحله جان سلامت ببرد — بحق زد و لی بین چه ناحق بخورد
سوار بچاقچی سرش تاختند — در آن روز بس کار ها ساختند
مجازات او گشت چوب و فلك — از آن درد شد ناله‌اش بر فلك

سبب دیگر آن‌که نفاقی‌که بین آقایان‌کرمان بود از هیجان و بلوای مردم جلوگیری کرد، وبعضی هم درخانه نشسته منتظرصاعقهٔ آسمانی بودند. امام‌جمعهٔ‌کرمان هم‌که رسید در باغ بدیدن این واقعه غشوه عارض اوشد وافتاد .

اول‌کسی‌که از این خانواده از خانه خود بیرون آمده دو عم آقا بودند جناب حاج شیخ‌علی‌که پیرو رئیس قوم بود وجناب‌آقا یحیی‌که بیهشانه ملاحظهٔ هیچ مخاطره نکرده و صدای‌گلولهٔ تفنگ‌که از اطراف بلند بود زوزه مگس‌می‌پنداشتند وگلوله‌ها‌که از مستحفظین قراولها به اطراف می‌ریخت‌گل وهل می‌انگاشتند با این حال به میدان ارك رسیدند .

یکی از موثقین‌نقل‌کرد: به‌جناب حاج شیخ علی‌گفتند‌خودرا حفظ‌کنید‌که‌گلولهٔ‌تفنگ به شما نخورد، آقا درجواب فرموده بود: من‌که تقصیری‌نکردم‌گلوله مرا بکشد . این کلام چه قدرشباهت دارد به مثلی‌که اهل‌ایران می‌آورند‌که: «پای بی‌گناه به‌پای دار می‌رود ولی سر بی‌کناه به بالای‌دار نمی‌رود» .

آقا باقرمجتهد وپسرش آقا میرزا علی‌محمد ازآن‌طرف رسیدند، آقا سیدعلی مجتهد ازطرفی، بقدرنیم‌ساعت درمیدان جلو ارك توقف شد. مستحفظین مانع ازدخول بودندتا اذن داده، واردشدند. معلوم شداین وقوف برای‌حرکت دادن‌آقا بوده، بالاخره دوساعت به‌غروب مانده روزجمعه ۲۸ شعبان سال۱۳۲۳حاج میرزامحمدرضا وآقا شیخ محمدصادق را به‌طرف بم روانه نمودند. وبعداز ورودآقایان به مجلس ظفرالسلطنه واستدلالات آقا یحیی که این همه امور به شبهه‌گذشته، ظفرالسلطنه برهردو شاهزاده متغیر وفوراً فرستادکه آقا را از راه بم (۱) برگردانند وبه‌جلال‌آباد رفسنجان‌که ملك خودشان است تحویل بدهند. وقتی‌فرستادهٔ حاکم رسیده بودکه‌آقا در راه‌برای‌ادای‌فریضهٔ‌ظهر وعصرپیاده‌شده، مشغول‌دعای سمات‌بودند.

مأمورکه اسفندیارخان است نقل‌کردکه ازحالات آقاتعجب‌کردم‌که قبل ازاین واقعه خدمت آقارسیدم وآن روزکه ایشان را به‌ارك بردم وآندم‌که حرکت دادیم و آن وقت که مژدهٔ مراجعت دادم بریك حال بود، نه ازحرکت به ارك ونه از واقعهٔ ارك ونه‌ازحرکت از ارك هیچ یك تغییرحالی دراومشاهده نشد . بلکه وقتی‌که مشغول دعا بود ومن به‌خیال خود مژده دادم، دعای خودراقطع نکرده وتوجهی به‌من نفرمود .

(۱) بم راصاحب تقویم‌البلدان به تشدید ضبط‌کرده است وآن شهری‌است کوچك بین کرمان وبلوچستان .

بالاخره ظفرالسلطنه آقا یحیی‌را مخاطب نموده بسیار اظهار ندامت‌کرد وگفت خدا لعنت‌کنداین دو شاهزاده‌را حالا متمنیم خودتان بروید وبا آقاهمراه باشید وازایشان‌معذرت خواسته و بی‌گناهی مرا عرضه دارید .

روزشنبه مردم فهمیدند چه شده جرئت ازخانه بیرون آمدن‌هم نداشتند ، دروازها و راهها‌هم سپرده شده بودکه‌کسی بیرون نرود ، شب درخانهٔ آقا ازدحامی شده تاصبح مشغول تعزیه‌داری بودند . تاپنجم وششم ماه‌رمضان تعزیه‌داری بود واز ازدحام جمعیت دالان‌خانه و چند اطاق خراب شد .

یکی از ثقات نوشته است :

یك شب آقا شیخ محمد تقی‌که از علماءکرمان است منبر رفته و همین‌قدر این فقره دعا را خوانده بود: «اللهم‌انا نشکرالیك فقدنبیناوغیبةولینا»که فریاد بلند شده‌بود وآن شب چند نفررا غشوه دست داده‌بود . علمای‌کرمان هیچ‌یك به‌نمازجماعت ومساجد حاضر نشدند، الا آقای حاج محمدخان مقتدای شیخیه،که زنها ازدحام‌کرده ، مجبور نمودند اورا برفتن به‌لنگر ؛که مزرعه‌ایست در هفت فرسخی شهرکرمان و درآن مزرعه بود بعد از چهار ماه مرحوم شد .

بعضی‌از موثقین‌گویند :که عوام‌کالانعام نجاست زیادی برده درمحراب مسجد ریخته و زنها ازپنجره‌ها وروزنه‌های بام‌مسجد شیخیه نجاست بسیاری به‌مسجد ریخته، به‌این‌جهت آن مرحوم مسجد را ترك‌کرد وازکرمان مهاجرت نمود .

هیجان مردم‌کرمان روز بروز در ازدیاد بود یعنی درمساجد وشبها درخانه‌ها مشغول گریه وزاری بودند، تا بیست وهشتم رمضان‌که به‌سعی علمای طهران ظفرالسلطنه ازحکومت کرمان معزول وروانهٔ طهران‌گردید .

حکومت‌کرمان‌را تفویض نمودند به‌شاهزاده فرمانفرماکه تلگرافاً اورا امرکردندکه ازکرمانشاه نقل‌کند به‌کرمان . شهر آرام شد وهرچه اهالی شهر درخواست‌کردندکه حاج میرزامحمدرضا برودکرمان قبول نشد و جواب داد مادام که به‌ارض اقدس نروم به کرمان مراجعت نمی‌کنم.

عدل‌السلطنه سردار نصرت نایب‌الحکومهٔ‌کرمان، تلگرافاً سفرآقارا به‌مشهد به‌فرمانفرما اطلاع داد . فرمانفرما تلگرافاً خواهش‌کرد سفررا بتأخیر اندازد تا ورود خودش به‌خاك کرمان، این خواهش قبول‌شد .

در اواخر ماه‌صفر ۱۳۲۴ شاهزاده فرمانفرما وارد رفسنجان‌شد باآن همه سفارشاتی که‌ازطرف‌آقای بهبهانی‌وآقای‌طباطبائی وانجمن‌مخفی به‌فرمانفرما شد ومخصوصامجدالاسلام از طرف انجمن و آقای طباطبائی رفت در بلدهٔ قم و از فرمانفرما قول همراهی گرفت ؛ لدی‌الورود فرمانفرما به‌خاك‌کرمان تلگرافش به‌عین‌الدوله رسیدکه استدعا دارم جناب‌حاج

میرزامحمدرضا را اذن دهید برود به‌زیارت مشهد ودر تلگراف محرمانه ورمزش اطلاع‌داد که توقف حاج‌میرزامحمدرضا درکرمان صلاح نیست .

فرمانفرما در بهرام‌آباد رفسنجان چندروزی توقف نمود ، جنابان بحرالعلوم وآقا یحیی‌را درخلوت خواسته‌گفت: از طرف دولت حکم صادر شده است‌که حاج‌میرزامحمدرضا برود به‌مشهد والبته باید برود ، ولی برای آن‌که مردم‌ندانندکه ایشان‌را نفی بلدکرده‌اند، من اصرار می‌کنم‌که بیایدکرمان وشمارا از طرف خود می‌فرستم‌که ایشان‌را حرکت دهیدبه کرمان، لکن‌تکلیف این‌است‌که اورا به‌طرف مشهد حرکت دهید. روز بعد درملاء عام خطاب به جنابان بحرالعلوم وآقایحیی نمودکه ازشما خواهش می‌کنم‌بروید جلال‌آباد وجناب آقا را به‌طرف شهر حرکت دهید . آنها علی‌الظاهر قبول‌کردند وروانهٔ جلال‌آباد شدند ،مطلب را به‌جناب حاج‌میرزامحمدرضا رسانیده وایشان را به‌طرف ارض اقدس حرکت دادند .

روز بیست وهفتم ماه صفر ۱۳۲۴ حاج‌میرزامحمدرضا روانهٔ مشهد شده ، در بین‌راه مردم هرده وقریه نهایت احترام را ازاو بجاآورده ، قبل از ورود ایشان به مشهد خبر به طهران رسید . علماء طهران سخت متغیر شده‌که عین‌الدوله مخالف دستخط شاه و عهدی که با ماکرده بود رفتار نمود . عین‌الدوله متمسك به‌تلگرافات فرمانفرماگردیدکه در یکی از تلگرافات بودکه، حاج‌میرزامحمدرضا نذرکرده بود برود به‌مشهد ودر دیگری بودکه‌آنچه من‌سعی‌کردم بیایدکرمان قبول نکرد. پس ازمقاولات بسیارکه‌بین عین‌الدوله وعلماء طهران رد وبدل شد . صورت تلگرافی از طرف عین‌الدوله آوردند نزد آقای طباطبائی‌که خطاب بود به‌فرمانفرما به‌این مضمون :

«چندنفرسوار بفرستید جناب حاج میرزامحمدرضا را ازبین راه خراسان برگردانید وبا احترام اورا واردکنید پس‌از چندروزی‌که دید وبازدید به آخر رسید او را مخیرکنید بین آمدن به‌طهران ورفتن به‌مشهد الخ» .

آقای طباطبائی ازخواندن صورت تلگراف متغیرشده،که شخص محترمی مانند حاج میرزامحمدرضا ازپشت دروازهٔ مشهد برگردانند به‌کرمان پس‌از ده‌روز باز ایشان رانفی‌بلد کنندکه چه شد عین‌الدوله به‌عهد خود وفا نمود. لذا صورت تلگراف رادور انداخته واقعه‌را به‌آقای بهبهانی وسایرین رسانیده‌همگی‌آقایان مجدداًاز عین‌الدوله رنجیده ودرمقام مخالفت او برآمده چنانکه در موقع خود خواهدآمد . توصیه و سفارش جناب حاج‌میرزا محمدرضا تلگرافاً وکتباً به‌علماء مشهد مخابره ومکاتبه‌گردید عین‌الدوله‌هم برای‌تسکین‌حرارت‌آقایان به‌آصف‌الدوله حاکم خراسان توصیه مخابره نمود .

در ورود به‌مشهد مردم آنجا معنی دین‌داری وعالم دوستی راآشکار وتاطرق استقبال نمودند. جنابش یك‌فرسخ به‌شهر مانده پیاده باپای برهنه مشی‌فرمود وتا ورود به‌حرم مطهر سه‌طاقه عباازایشان‌پاره‌شد . هرنفری تیمناً وتبرکاً ازپاره‌های آن‌بردند وداخل‌شهر ازدحام

به‌اندازه‌ای رسیدکه ضعف برایشان عارض شد. خدام حضرتی دورش حلقه‌زدند تاوارد حرم شدند، درهای حرم‌را بستند. درخانهٔ حاج‌عبدالغفارکرمانی برایش منزل معین‌کرده وچادر برپا نمودند . عموم اهل‌مشهد دیدن کرده ، آصف‌الدوله پانصد تومان برایش هدیه فرستاد جنابش قبول‌نفرموده وآن مبلغ‌را مسترد داشت. بالاخره پس‌از توقف دوماه به‌اصرار علماء و امنای دولت مراجعت به‌کرمان فرمودکه تفصیل‌آن و سلوك فرمانفرما باآن‌جناب درموقع خواهدآمد .

این بود مجملی از وقایع کرمان ، لکن مارشتهٔ تاریخ خود را وصل می‌کنیم به‌جائی که جناب حاج میرزا محمد رضا در جلال‌آباد رفسنجان تشریف داشته و ایشان را درآنجا می‌گذاریم در حالتی که مشغول عبادت رب عباد و پذیرائی عباد می‌باشد و خود می‌آئیم در طهران‌که ملاحظه کنیم وببینیم پس‌از رسیدن این خبرموحش به‌طهران ، علماء اعلام‌طهران چه اقدامی نمودند و چه گفتند و شنیدند. بلی در این واقعهٔ موحشه احدی از اهالی‌کرمان یك تلگراف مخابره ننمود و به احدی از آقایان طهران اطلاعی ندادند ، فقط مجدالاسلام کرمانی در مجلس مشیرالسلطنه که در آن ایام وزیر داخله بود به‌استراق سمع شنید که ؛ یکی از علمای کرمان را به‌فلکه بسته چوب زده‌اند . دیگر از کم و کیف و سبب اطلاعی حاصل ننمود ، تااین‌که در اواسط ماه مبارك پست کرمان وارد گردید ، مکاتیب متعدده از طرف علماء اعلام عموماً و حاج شیخعلی مجتهد عمومی ، حاج میرزا محمد رضا خصوصاً و تجار و موثقین رسید . واقعهٔ مشئومه را مفصلا نوشته ، لذا بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به ملاحظهٔ هم‌وطنی وهمشهرئی وجنسیت اخفاء این واقعهٔ فجیعه را مناسب ندیده پس ازمذاکره در انجمن و تهیهٔ استعداد شب ۱۷ ماه مبارك ۱۳۲۳ خدمت آقای طباطبائی رسیده ، مکاتیب کرمان را اظهار داشته ، واقعه را آب و تابی داده جنابش از استماع این خبرمتغیر شده فرمود :

شاهزاده ظفرالسلطنه بامن‌دوست است‌وهم‌قسم ، دروقت عزیمت به‌کرمان بامن معاهده نمود وقسم به قرآن و اسامی خدا ذکر نمود ؛ که با علماء و فقراء کرمان بخوبی رفتار نماید و در خصوص حاج میرزا محمدرضا مؤکداً سفارش نمودم که به‌طور احترام و حسن سلوك رفتار نماید . حالا که بامن برخلاف معاهده رفتار نمود و احترام علماء را منظور ننمود ، من ازدوستی او اغماض می‌نمایم و اورا ملعون ازل وابد می‌دانم و هرگونه اقدامی که لازم باشد خواهم نمود . تااول او راعزل نمایند اگرچه از اولاد عباس ، همین سلوك را متوقع باید بود . سایرین هم مثل او خواهند بود لیکن امیدوارم که جبران این عمل را به‌عمل‌آورند ، لیکن‌برای استحکام امر و این‌که مخالف از موالف شناخته شود شماهمین امشب آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و سایرین رانیز ملاقات نمائید وبگوئید اگر این واقعه را جبران ننمائیم دیگر از برای این لباس احترام و وقعی نخواهند گذارد . پس از

مشاوره ، بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام کرمانی به‌طرف خانهٔ حاج شیخ فضل‌الله روانه شدیم و بعضی از اجزاء انجمن را برای ملاقات آقای بهبهانی و آقای صدرالعلماء روانه نمودیم . در ساعت پنج‌ازشب گذشته وارد خانهٔ حاج‌شیخ فضل‌الله شده جمعی از طلاب و اعضاء انجمن هم درآنجا بودند .

حاج شیخ‌فضل‌الله اگرچه ازعلماء بزرك تهران بود ولی وضع او وضع اعیانیت بودچه درکتابخانه می‌نشست وچه‌درعمارت پارك وچه درمجلس‌درس، همه‌وقت وهمه‌جا لازمات‌تعیش او موجودبود. مثلامجلس درس اوهیچ وقت خالی ازقهوه وچائی نبود ونان روغنی و شیرینی هم‌بود قبل‌از درس وبعداز درس یك‌نفر روضه‌خوان می‌رفت بالای منبر، ذکرمصیبتی می‌نمود آن‌وقت شروع به‌درس می‌کرد. دراین‌شب‌که ما دونفردرآنجاکه‌کتابخانه‌اش بود وارد شده، چائی وقهوه وشربت واقسام شیرینی ومیوه‌جات درآنجا موجود بود. ازبعض‌کلمات حاج‌شیخ فضل‌الله معلوم می‌شودکه مسلك مشارالیه با مسلك سایرعلماء مخالف بود .

ازآن جمله یکی ازثقات نقل‌کرد: که واردشدم برحاج‌شیخ‌فضل‌الله، درحالتی‌که سفره نهار اوگسترده بود وبه‌اندازهٔ خوراك پنجاه نفردرسفرهٔ اوحاضربودند. اقسام غذاهای لطیفه ومربیات مشتهیه ولحوم‌طیرمما یشتهون‌نیزحاضربود. سفرهٔاو را ازسفرهٔ صدراعظم ایران‌بهتر دیدم، درآن وقت‌که مشغول‌صرف‌غذا بود، گفت: ما اهل‌ایران مادامی‌که بیرونی واندرونی داریم‌باید درضیق‌معیشت‌زندگانی کنیم، چه وقتی‌که دربیرونی‌یك‌سفره‌انداخته‌شود ودراندرونی هم یك‌سفره، البته درمخارج فرق‌کلی پیدا می‌شود، اما هرگاه هردوسفره دریك‌جا انداخته شود هم خرج‌کمترخواهد بود و هم سفره رنگین‌تر . و نیز نگارنده روزی‌که مشارالیه در خانهٔ آقای طباطبائی‌آمده بود ، در مجلس در ضمن مذاکره‌گفت : ملای سیصدسال قبل بکار امروز مردم نمی‌خورد ، شیخ درجواب‌گفت : خیلی دور رفتی بلکه ملای سی‌سال قبل بدرد امروز نمی‌خورد ، ملای امروز باید عالم به مقتضیات وقت باشد . باید مناسبات دول را نیز عالم باشد الخ .

ازمذاکرات دراین مجلس حالش معلوم خواننده خواهدشد، چه پس‌از ورودما وبجا آمدن پذیرائی ومرسومات متداوله سخن از واقعهٔ‌کرمان به میان‌آمد، آن حرارت غریزی وآن آتش غیرتی‌که درقلب ما مشتعل بودبه سخنان مشارالیه تسکین یافت . ازجمله سخنانش این‌که حاکم هرمحلی باید درنظم آن محل ساعی باشد،هرکس‌مخل نظم‌باشدباید اوراسیاست وتنبیه نمایند خواه ملاباشد، خواه سید، حاج میرزا محمدرضا باعث فتنه وشرارت بوداو را تنبیه نمودند شماهم اگراقدامی برضد دولت‌کنید تبعید ومنفی خواهیدگردید.

مجدالاسلام‌گفت: جناب‌آقا این حاج میرزامحمدرضا از معتبرین علما و پسرمرحوم حاج‌ابوجعفر، نوهٔ مرحوم حاج‌آقا احمد، ازشاگردان جناب‌آخوند ملاکاظم‌خراسانی است. در زهد و ورع وعمل درکرمان شخص اول است،ریاست اودرکرمان بیش‌از ریاست‌جنابعالی

است، درطهران، امروزکه ظفرالسلطنه اورا چوب زد فردا، عین‌الدوله شما راطناب‌خواهد انداخت. اگر امروزجلوگیری نکنید فردا به صدمه خواهیدافتاد .

بندهٔ نگارنده‌گفت: ما نه ازراه‌التجا واضطرار به‌این‌جا آمده‌ایم، چه مقاصد خود را به‌طورسهل می‌توان انجام داد، ما برحسب فرمایش‌آقای طباطبائی‌خدمت‌رسیده، برای‌اطلاع جناب عالی از این واقعهٔ موحشه، واین‌که بدانیم آیا شما باخیالات آقایان همراهی دارید یا نه؟ اگرشروع بکارنمودیم شما تاچه‌اندازه حاضرید ؟

حاج‌شیخ‌گفت : من‌تایك‌اندازه همراهی دارم، عین‌الدوله راملاقات می‌نمایم یك‌خلعت برای حاج میرزا محمدرضا صادر می‌کنم .

مجدالاسلام گفت: جناب آقا صدور خلعت کاری‌است سهل ، من و ناظم‌الاسلام درسال فرامین و خلاع متعدده از دولت برای هرکس صادر می‌کنیم . دراین واقعه‌آقای طباطبائی عزل ظفرالسلطنه را به‌ما وعده داده‌اند ، حالا شما برما منت می‌گذارید و قول می‌دهیدکه به این اندازه حاضرم‌که خلعتی صادرکنم . در این بین شیخ روکرد به مجدالاسلام وگفت : گفتم‌که مفسد وشریر را باید سیاست‌وتنبیه نمایند ما اهالی‌ایران شاه لازم‌داریم ، عین‌الدوله لازم داریم ، چوب وفلکه ومیرغضب لازم داریم ، ملا وغیرملا، سید وغیرسید ،باید دراطاعت حاکم وشاه باشند . برای یك نفر آخوندکه چوب خورده است ، نمی‌توان مملکتی را بهم انداخت. این‌اقدام تومثل آن‌مهملاتی‌است‌که در روزنامه می‌نویسی، مشروطه وَ جمهوری را درروزنامه اسم‌بردن ومنشأ فسادشدن مشروع نیست . دراین اثناء به‌طرف نگارنده روآورد و گفت : ناظم‌الاسلام ترا به حقیقت اسلام قسم می‌دهم آیا این مدارس جدیده خلاف شرع نیست ؟ وآیا ورود به‌این مدارس مصادف بااضمحلال دین‌اسلام نیست؟آیا درس زبان‌خارجه وتحصیل شیمی وفیزیك عقاید شاگردان را سخیف وضعیف نمی‌کند؟ مدارس‌را افتتاح‌کردید، آنچه توانستید درجراید ازترویج مدارس نوشتید، حالاشروع به‌مشروطه وجمهوری‌کردید؟ نمی‌دانید دردولت مشروطه اگرمن بخواهم روزنه و سوراخ این اطاق را متعدد نمایم باید مالیات بدهم و اگر یك سوراخ را دو سوراخ‌کنم باید مالیات بدهم وکذا وکذا .

مجدالاسلام گفت :آقای من دولت مشروطه یعنی دولت مشروعه ، یعنی باید به‌موازین شرعیه شاه و گدا در تحت قانون اسلام بالسویه باشند . طایفهٔ نصاری که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل برطبق قوانین موضوعه خودشان است‌که عقلاء مملکت وضع‌کرده‌اند وچون آنها قانون خدائی‌ندارند وحضرت عیسی(ع) دراحکام تکلیفیه قانونی‌ازجانب خدا نیاورده ، لذا عقلاء مملکت ، قوانین تکلیفی وضع‌نمودند وبرطبق‌آن عمل‌می‌نمایند. لکن مسلمانان‌که مشروطه می‌گویند مقصودشان عمل برطبق‌احکام شرع‌است و چون پیغمبر(ص) ما تکالیف ما را از معاشی و معادی معین فرمود و قرآن را ازجانب خدا برای ما نازل کرد ، ما هم ملتزم هستیم به اجراء وعمل برطبق آن ، وانگهی مشروطه مقابل مستبده است ، معنی حقیقی آن

را ما جائی اظهار نکردیم واصلا در روزنامه چیزی از آن را درج ننمودیم و به‌مفاد «وامر-هم شوری بینهم» جنابعالی هم باید در امور خودتان به مشاورت عمل نمائید، و الا شما را مستبد خواهند گفت.

نگارنده گفت: مشروطه و یا جمهوری مقصود ازهردو یکی است، چه جمهوری از افراد مشروطه است ومراد از مشروطه سلطنت عمومی و سلطنت ملی است. امروز هیچ‌یك از احکام اسلام جاری نمی‌شود. بنای اسلام بر مساوات است و حال آن‌که می‌بینیم دزد اگر از فقراء باشد اورا می‌کشند و دهنهٔ توپ می‌بندند واگر از اغنیاء باشد از او پولی می‌گیرند و او را مرخص می‌کنند و اگر آقازاده باشد با او همراهی می‌کنند، مشروطه می‌گوید: «ظفرالسلطنه حق ندارد حکم شلیك وکشتن جمعی زنان و اطفال را بدهد». اگرما مشروطه بگوئیم مقصودمان این است لاغیر.

دراین اثنا شیخ ابراهیم معروف به‌عینکی ملقب به‌لسان‌العلماء که حاضر درآن مجلس بود بصدا درآمد وگفت: «جناب‌آقا... مجدالاسلام و ناظم‌الاسلام امشب آمده‌اند دراین‌جا که از جنابعالی استعلام نمایند آیا در واقعهٔ حاج میرزا محمد رضا همراهی دارید یا نه؟ آیا برای مظلومین‌کرمان اقدامی می‌فرمائید یانه؟» دیگر از مشروطه و مشروعه حرفی نبود، منکر شاه و عین‌الدوله نشدند، منکر نظم وامنیت نمی‌باشند.

شیخ گفت: خیر! مقصود مزاح و شوخی بود خواستم حرارت و سورت این دونفررا قدری تسکین دهم وباآنها صحبتی داشته‌باشم.

مجدالاسلام گفت: من قول می‌دهم هروقت‌که دولت ایران مشروطه شود، احدی مانع سوراخ شما نشود، هرقدر میل دارید سوراخ اطاق را متعددکنید، یك‌شاهی مالیات هم‌ندهید. حاضرین به‌خنده درافتادند.

نگارنده‌گفت: چه قدر فرق است بین این مجلس ومجلسی‌که دو ساعت قبل داشتیم، یعنی منزل آقای طباطبائی، چه‌آنجاگریه و زاری بود از واقعهٔ‌کرمان، اما اینجا خنده و خوشحالی، آنجا محزون بودیم بر شهدای‌کرمان، این‌جا خرسند و مسروریم از مزاح، آنجا تغیر و تغییر داشتیم، این‌جا شربت وشیرینی. آقایان من! ما بایدلباس سیاه بپوشیم و خون‌گریه‌کنیم‌که درکرمان سه نفرمجتهد مسلم را چوب‌زدند وسیاست اشرار وقطاع‌الطریق را دربارهٔ‌آنان جاری‌کردند وجمعی ازبرادران و خواهران مارا به‌تیر وتفنگ مارتین ازپا انداختند. ما باید عزادارباشیم‌که یك نفر مثل ظفرالسلطنه که پست‌ترین شاهزادگان و از عقل وعلم عاری‌است مسلط باید باشد بر دوکرور جمعیت‌کرمان و بلوچستان. که هرچه دلش بخواهد بجا آورد فعال لمایرید، تاکنون هرچه بود باز علماء قوم محترم بودند و رفع ظلم می‌کردند حالا که خودشان این‌گونه مظلوم واقع شوند دیگر به سایرین چه خواهد گذشت، دیگر آن‌که فرداشب، شب نوزدهم رمضان و لیلةالعزای اسلامی‌است، این خنده و

مزاح ، این مجلس و راح ، این شربت وشیرینی چیست ؟ حاج شیخ خواست جوابی‌دهد ، که در این اثناء آقا سید علی‌آقا یزدی‌که از علماء تبریز ویزدی‌الاصل می‌باشد وارد شد . پس ازجلوس وبعمل‌آمدن تعارفات رسمی بقیهٔ مذاکرات درمیان‌آمده ، جنابش ازاین واقعه متأثرشده ، فرمود : تاکنون دراسلام چنین اتفاقی نیفتاده وشاید یکی ازآدمهای این آقا را چوب زده باشند وشاید بی‌احترامی به‌نوکرآقا شده‌است! حاج شیخ‌گفت : خیر ، به‌من هم نوشته‌اند، این پاکت حاج شیخ‌علی است‌که به‌من نوشته‌است. جناب‌آقا سیدعلی‌آقا متقبل شدکه قضیه را به شاه عرض‌کند، حاج شیخ فضل‌الله هم‌متقبل شد تا یك اندازه همراهی‌کند. همان شبانه مراجعت نموده وقایع را خدمت‌آقای‌طباطبائی عرض نموده ، فردای آن‌شب در مساجد تهران ، عنوان منبری ، واقعهٔ‌کرمان بود . آقای طباطبائی خودش منبر رفته شرحی از ظلم دیوانیان عموماً و از عین‌الدوله خصوصاً ، بیان فرمود. صدای گریه وندبهٔ مستمعین بلند شد .

در مسجد سید عزیزالله جناب صدرالعلماء هم شرحی از واقعهٔ کرمان بیان فرمود . در مسجد سپهسالار قدیم هم در حضورآقای بهبهانی به‌اشارهٔ خودآن حضرت ، عنوان منبر ، همین واقعه بود .

درشب بیست و پنجم همین ماه‌آقای بهبهانی‌آمد منزل‌آقای طباطبائی مذاکرهٔ مطالب سری و محرمانه بود . آقای بهبهانی فرمود : با این حرکات شنیعهٔ ظفرالسلطنه ، که به تحریك و امر عین‌الدوله اتفاق افتاده است دیگر سکوت ما مشروع نیست و اگرساکت‌باشیم دیگر این نوع را احترامی باقی نمی‌ماند . در بارهٔ ملاها‌که این‌گونه سلوك کنند نسبت به سایر اصناف چه می‌کنند ؟

باری، درآن شب عهد اتحاد واتفاق و دوستی بین دو رئیس روحانی محکم ومستحکم گردید . مهمانی دورهٔ آقا میرزا مصطفی به شکل پلیتیك جلوه می‌کرد ، عین‌الدوله هم به بی‌اعتنائی می‌گذرانید .

عمارت بانك یا مدرسهٔ چال

مدرسهٔ مخروبه و قبرستان کهنه ، در قرب مدرسهٔ خازن‌الملك و متصل به امامزاده سید ولی بود ، که نگارنده کراراً مدرسه را دیده. دراین‌اواخر اشخاصی‌که ذغال مو می‌فروختند محل و مکان خود را در آن مدرسه قرار داده از برای این مدرسه موقوفاتی هم بود که دست تصرف و غصب ، بلکه مالکیت رویش گذارده شد . به مرور زمان مردم اطراف قبرستان را تصرف نموده خانه ساختند . بعضی علماء تهران هم به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ویا به‌لحاظی دیگر مضایقه ازفروش‌آن زمین نداشتند ، به این جهت اشخاصی‌که اطراف مدرسه را خانه ساخته بودند هریك ، یك قباله به مهر یکی از علماء در دست داشتند.

بعضی از دلالها محرك رئیس بانك استقراضی گردیده ، که هرگاه زمین قبرستان و

مدرسهٔ مخروبه راخریده عمارتی ساخته وپرداخته‌کنید و بانك استقراضی را در وسط شهر قرار دهید اولی وانسب خواهد بود .

رئیس بانك گفت : زمین قبرستان و مدرسه را چگونه بخرم و به‌چه طریق آن را تصرف نمایم . دلالها گفتند: که یکی از علماء را راضی نموده زمین قبرستان و مدرسه رااز او می‌خریم ، چه علماء طهران بیع زمین وقف را به‌عنوان تبدیل به‌احسن جایز می‌دانند .

رئیس بانك به‌توسط حاج مستشارالتجار خانه‌های اطراف رابه‌قیمت‌گزافی ازمتصرفین آنها خریداری نمود . نوبت به مدرسه که رسید خدمت آقای طباطبائی آمدند ، مقصود را عنوان نمودند . جواب را مخالف میل خود شنیدند ، حتی آن‌که متقبل شدند دوهزارتومان تفاوت قیمت را بدهند که در مکانی دیگر مدرسه‌ای بنا کنند ، جنابش فرمود : بیع زمین وقف ، وانگهی مدرسه‌ای‌که مشتمل برمسجد است جایز نیست و احدی ازعلماء این گونه‌بیع را جایز نمی‌دانند .

حضرات از طرف آقای طباطبائی مأیوس شده ، از سایر آقایان هم‌طرفی برنبستند . لذا به طرف حاج شیخ فضل‌الله رفته و بزودی مقضی‌المرام برگشتند . حاج شیخ نوشته‌ای به آنها داد قریب به‌این مضمون :

وقفیت این مدرسه و این قبرستان معلوم و مسلم نیست ، برفرض وقفیت ، به ملاحظهٔ تبدیل به احسن ، من در هفتصد و پنجاه تومان فروختم‌که ان‌شاءالله تعالی در جای دیگر مدرسه‌ای بهتر بناکنم ، الخ .

زمین قبرستان و مدرسه فروخته شد ، اجزاء آقا هم به‌پولی رسیدند . تبدیل به‌احسن بلکه به اخس هم تا کنون نشد. مجملا رئیس بانك برحسب این‌نوشته مدرسه را خراب نموده عمارتی بس عالی درجایش نقشه وطراحی نمود .

آقای طباطبائی پیغام داد به‌رئیس بانك ، که این زمین قبرستان و مدرسه را خراب کردن به هیچ قانونی مشروع نیست . نخواهم گذاشت که این زمین در تصرف شما بماند و عمارت بناکردن دراین مکان تضییع پول خودتان‌است . رئیس جواب دادکه من‌از مستشار-التجار خریدم و او هم نوشتجات معتبر در دست دارد .

آقای طباطبائی کتباً به مشیرالدوله وزیرامورخارجه اطلاع داد و نیز به مشیرالسلطنه وزیر داخله نوشت با پیغامات مؤکدهٔ مخوفه‌که: اولا ، تصرف در زمین وقف و مسجد جایز نیست و ثانیاً ، تصرف خارجه در مدرسه و مسجد و قبرستان مسلمانان اهانتی است به عموم مسلمین ، بلکه به‌اسلام . ثالثاً ، بنای این عمارت درنزدیکی مدرسهٔ خازن‌الملك وامامزاده سید ولی‌مستلزم خطرهای بزرگ‌است، چه‌بعد ازاین دراین‌عمارت رعیت‌خارجه منزل می‌کند و به‌واسطهٔ اعمال‌نامشروع و صدای سازهای آنان‌طلاب مدرسهٔ خازن‌الملك وخدام امامزاده بصدا درمی‌آیند وآن مستلزم نزاع وفتنه خواهد بود . رابعاً ، آن‌که بنای این عمارت در

این محل خلاف پلیتیك دولتی است ، چه این بنا مشرف برابنیهٔ و عمارات دولتی و نزدیك به ارك است و فیه ما لایخفی علی‌احد.

جوابی که ازطرف وزارت‌خارجه وداخله داده‌شد هردو قریب به‌یك مضمون بودند و خلاصهٔ مضمون هردو این‌است : ملکی رعیت خارجه خریده است به‌تصدیق یك‌نفر از علمای بلد ، وزارت امور خارجه هم امضاء نموده است ، دیگر دولت حقی ندارد و کسی نمی‌تواند ممانعت کند .

سواد قبالهٔ حاج شیخ فضل‌الله را هم فرستادند نزدآقای طباطبائی ، ایشان هم به‌توسط نگارنده پیغام دادندکه: اولاً ، این زمین و مدرسه وقف است نه ملك، ثانی‌آن‌که ما کراراً به‌اجزاء بانك گفتیم این معامله باطل وموافق هیچ قانونی نیست . باری آقای طباطبائی از اصلاح مأیوس‌شده لیکن دربالای منبر کراراً این‌مسئله مطرح و عنوان بود وبه‌رئیس‌بانك هم پیغامات مؤکده دادندکه: از وخامت این امربترس! تااین‌که یك شب متولی‌باشی امامزاده سیدولی ، خدمت آقای طباطبائی عرض کرد که : امروز در قبرستان در حالتی‌که مشغول بنائی بودند بدن یك‌نفر زن از زیرخاك بیرون‌آمد ، که تازه بود و معلوم گردید سال‌گذشته اورا دفن کرده بودند و بدن این مرده را به‌حالت ذلت و خواری انداختند در چاهی که برای پنهان کردن استخوانهای اموات حفر کرده بودند . خدام امامزاده و طلاب مدرسهٔ خازن‌الملك از این واقعه مطلع گردیده ، عمله‌ها و بناها را زده و ازآنجا دورکردند فردا هم‌محتمل است نزاعی برپا شود .

آقای طباطبائی فرمودند : شما ساکت باشید و اقدامی نکنید تاخودمان بخوبی علاج این واقعه را بنمائیم ونگذاریم فتنه احداث شود .

روز بعدازآن، ازطرف حکومت طهران و نظمیه چند نفر فراش و پلیس مأمور شدند که در آنجا حاضر باشند و نگذارند کسی ممانعت کند .

از طرف‌آقامیرزامصطفی‌آشتیانی پیغام به رئیس‌بانك برده شدکه علاج این‌کار به‌فراش و حکومت نمی‌شود و قوهٔ قهریه هرگز دراین امر اثر نخواهد کرد .

درشب شنبهٔ آخرماه در منزل جناب‌آقامیرزامصطفی‌آشتیانی پیمان وعهدآقایان مجدد و مؤکدگردید. روزشنبهٔ آخرماه مبارك جناب حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی‌که ازمعتبرین اهل منبر و بزرگترین واعظین و ناطقین بود ، کیفیت خلاف شرع بودن عمارت کردن در گورستان مسلمین و نبش‌قبور مؤمنین و نقل ابدان و خرد کردن استخوان و تصرف در اراضی موقوفه و تأسیس اساس بانك استقراضی روسی دراین محوطه وترویج خارجه وتشیید کسب ربا و تضعیف داخله و اعانت به‌اثم و نصرت‌کفر به‌این رسم و اسم بیان نمود و فرمود: آقایان علماء چندین دفعه به‌رجال دولت رسانیده وبیان‌نموده‌اند امیدواریم برای اتمام‌حجت یك عریضه حضور شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه معروض دارند بلکه اثر نماید و مانع

شوند ، اگرچه می‌دانم عرایض علماء را به‌شاه نمی‌رسانند، فعلاً کاری‌که ازشما ساخته است این است‌که زحمت دو قدم راه را برخود گذارده زیارتی از اموات و اجداد خود بکنید بلکه یك وداع آخرین از قبور و استخوانهای‌آنان بنمائید و فاتحه برآنها بخوانید و روح آنها را شاد کنید که همین امروز و فردا این قبور لگدکوب روسیان خواهد گردید .

این کلام معلوم است در روز روزه در وسط طهران با آن جمعیتی‌که در مسجد همه وقت حاضراست‌که اکثرآنها طلاب ومحصلین ومقدسین است چه اثری خواهدنمود، وانگهی از دهان چنین واعظی‌که خودش ازعلماء باشد و حضور مجتهدی مانند حاج شیخ مرتضی که احدی اندك خلاف وذره‌ای هوس وهوی در اوندیده، باآن نطق‌کذائی‌که روزقبل‌این مجتهد بزرك درهمین محل فرمود، باآن مقدماتی‌که سابقاً تمهید شده‌بود، مجملاً دوساعت به‌غروب ماندهٔ روزشنبه حاج شیخ محمد واعظ دربالای منبرمشغول موعظه‌بود نیم‌ساعت به غروب‌مانده اثری ازعمارت بانك باقی نمانده‌بود جز زمین‌مخروبه. متجاوز از دویست نفربناء و عمله، همگی فرارکردند. هرگاه هزارنفرعمله با بیل و کلنگ می‌خواستند این عمارت را خراب کنند هرآینه ده روز لااقل‌طول داشت به‌فاصلهٔ یك‌ساعت‌چنان منهدم شد، که‌گویا خبری ازآن نبوده. بندهٔ نگارنده یك‌ساعت به غروب مانده این‌خبر را شنیده فوراً روانهٔ آن محل شده، وقتی‌که رسیدم جمعی از اطفال را دیدم که مشغول خرابی ته‌مانده و باقیماندهٔ آن عمارت هستند . با آن‌که اسباب و آجر و آلاتی‌که آنجا بود قیمت معتد به داشت ، لکن احدی از اطفال اعتنائی به‌آنها نمی‌کرد. جز برای خرابی و معدوم‌کردن‌آنها را، آن وقت دانستم که قوهٔ معنویهٔ ملیه یك قوهٔ قاهرهٔ خدائی است ،که اگربجنبش‌آید می‌تواند دریك ساعت یك لشکر جرار یا یك سلطنت قهار را منقلب و معدوم نماید .

رئیس‌بانك فوراً اطلاع به‌وزارت خارجه داد، وزیرامورخارجه هم‌اطلاع به‌عین‌الدوله صدراعظم داد. عین‌الدوله هم به‌آقایان پیغام داده و تشکی ازحاج شیخ محمد واعظ‌که باعث فتنه و خرابی عمارت شده‌است کرد . آقایان جواب دادندکه کراراً گفتیم این زمین وقف است و معامله‌اش جایزنیست و وخامت عاقبت‌کار راگفتیم و نوشتیم، نشنیدید. فروختن مسجد و تصرف خارج مذهب در قبرستان مسلمانان خلاف قوانین اسلامی است .

این‌اتفاق و این‌واقعه موجب قوت وباعث‌بیداری ملت‌گردید،دانشمندان امیدوارشدند. آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی‌که تازه از اصفهان‌آمده ودرمسجد شاه وجماعت میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه موعظه می‌کند این هیجان ملی را تمجیدکرده و روی مردم را به‌طرف علماء می‌گرداند این اقدام و هیجان ملی را در حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه عرض کردند ، شاه فرمود: که خسارت بانك را بدهند و زمین رابه‌حال خود واگذارند .

زمانی‌که آقای طباطبائی اعلیحضرت شاه را ملاقات نمود ، شاه من‌باب گله فرمود : چرا در واقعهٔ خرابی عمارت بانك به‌من‌اطلاع نداده واصلاح وعلاج این‌کار را نخواستید؟

آقای طباطبائی درجواب فرمود: این‌مشیرالدوله وزیرامورخارجه واین‌مشیرالسلطنه وزیرداخله، هردو حاضرو شاهد هستندکه به هردو اطلاع دادیم و مفاسد و معایب بناء این عمارت را نوشتیم و الان جوابی‌که داده‌اند حاضراست وبه خود رئیس بانك هم پیغام دادیم که اقدام به این امر ننماید.

از این واقعه حاج‌شیخ فضل‌الله خیلی موهون گردید، چه فروشندهٔ این زمین او بود و هم باحاج شیخ محمد بدبود وغرض شخصی داشته و سابق براین حکم داده بودکه «استماع مواعظ این واعظ حرام است» و سبب این حکم واقعهٔ تزویج پسرحاج شیخ محمد بود زن متمولی را ،که آن واقعه از موضوع ما خارج است .

شاهزادهٔ عین‌الدوله درمقام جبران توهین‌حاج‌شیخ‌فضل‌الله بر آمده اگرحاج شیخ توسطی می‌کرد فوراً قبول ودرامضاء وانجاح مقاصدش ساعی ومجد بود، به‌خلاف سایرین‌که درمقام توهین وتخفیف آنان برآمده ازآن طرف هم آقایان دربالای منابرعلی رؤس‌الاشهاد مطالب را بخوبی به مردم می‌رسانیدند. آقای طباطبائی در روز عیدفطر دربالای منبر واقعهٔ‌کرمان را عنوان فرموده‌گریهٔ زیادی‌کرد. مردم هم از استماع واقعهٔ‌کرمان و توهین وزیر اکرم ، مرسید جمال‌الدین‌قزوینی را و اهانت حاکم سبزوار به یکی از اهل منبر بهیجان‌آمده واقعهٔ وزیر اکرم، حاکم قزوین، به‌سیدجمال‌الدین‌چون اهمیتی‌نداشت لذا ازتفصیل‌آن صرف‌نظر نمودیم، ولکن این قدر شدکه منضم به واقعهٔ‌کرمان شده،کاشف ازخیالات عین‌الدوله‌گردید. این بودکه تهیج علماء روزبه‌روز درتزاید بود، همین‌قدر مردم منتظربهانه یا اذنی ازطرف علماء بودندکه دکاکین را ببندند بلکه‌گفتگوی جهادی هم درالسنه وافواه عوام افتاده بود. اگرچه معلوم‌بودکه مأخذی ندارد، لکن موجب هرج ومرج‌گردیده مردم‌درخیال یك‌بلوائی بزرگ بودند. دانشمندان واجزاء انجمن مخفی هم این ایام به‌خدمات مرجوعهٔ خودکاملاً اشتغال داشتند ، چند مسئله درمجالس ومحافل مطرح بود : یکی :کردار مسیونوز، دویم: واقعهٔ‌کرمان، سیم: واقعهٔ قزوین واهانت وزیراکرم، چهارم :کیفیت سبزوار ، پنجم: ظلم شعاع‌السلطنه درفارس، ششم: حرکات ظالمانهٔ ابنای مظفرالدین شاه درمحل حکومت خود .

ازعلماء طهران‌آنانی‌که باعین‌الدوله موافق بودند، یعنی مخالفت اورا نداشتند:حاج شیخ فضل‌الله، امام‌جمعهٔ طهران، آقاسید ریحان‌الله و میرزا ابوطالب زنجانی بود . سایرین عموماً برخلاف عین‌الدوله بودند جزمعدودی از ائمهٔ جماعات‌که لاالی‌هؤلاء ولاالی هؤلاء.

این هیاهو وحرارت وضدیت با عین‌الدوله روزبه‌روز در ازدیاد بود، تا این‌که واقعهٔ قند وعلاءالدوله اتفاق‌افتاده به‌عبارت اخری واقعهٔ مسجدشاه وهجرت صغری‌که تفصیل آن‌در کتاب دویم ان‌شاءالله خواهد آمد .

تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد دوم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم

واقعهٔ مسجد شاه یاهجرت صغری

روز دوشنبهٔ چهاردهم شهر شوال‌المکرم سال ئیلان‌ئیل ترکی سنهٔ هزار وسیصد وبیست وسه هجری قمری و۱۲۸۴هجری شمسی‌مطابق با یازدهم دسامبر ماه فرانسه ۱۹۰۵ میلادی ، قیمت قند درطهران بلکه درایران‌گران‌شد، چه تا این‌روز قند دریك‌من پنج‌قران فروخته می‌شد، دراین‌تاریخ قیمت‌قند به هفت‌قران و هشت‌قران رسید. (من، ششصد و چهل مثقال‌است) علاءالدوله حاکم طهران ، شخص سفاك و بی‌باکی بود . در هرجا حکومت کرده چشم رعایا را ترسانیده ، قهاریت و جباریت او گوشزد مردم شده ، خصوص در این ایام که حاکم طهران بود . و صدارت ایران با عین‌الدوله بود . گویا از طرف عین‌الدوله به‌او سفارش شده بود که‌قسمی رفتار کند که ملاها ازاو بترسند و تجار را که قبل از مسافرت اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه به فرنگستان ، به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) پناهنده شده بودند و برضد مسیونوز رئیس گمرك برخاسته بودند(۱) ، نیز گوشمالی بدهد. چه اقدامات تجار طهران درهشت ماه قبل از این به‌عین‌الدوله برخورده بود . بعد از مراجعت از سفر فرنگستان ، در خیال تلافی بود، موقعی نیافت، پس ازبرای ملاهاکه برضد او قیام کرده بودند و از برای تجار نیز پی موقع می‌گشت. این گرانی‌قند بهانه‌دست آنهاداد ، علیهذا علاءالدوله حاکم طهران امروز هفده نفراز تجارکه چهار نفر از آنها تجارت قند را کسب خود قرار داده بودند به‌دارالحکومه احضارنمود ، جمعی ازتجار جواب دادندکه مانه‌قند می‌خریم ونه‌می‌فروشیم، ما تاجر هستیم نه تاجر قند . تجارت قند در طهران با چهار نفر است که یکی از آنها آقا سید هاشم معروف به قندی و دیگری حاج سیداسمعیل‌خان سرهنگ توپخانــه است . علاءالدوله حکم داد چند نفر از تجار را به‌فلکه بستند و آنها را مشلق نمودند ، در این اثناء آقاسید هاشم‌را آوردند. حاج سیدهاشم ازسادات قندی واز سادات محترم وتجارمعتبر طهران ، درحدود شصت‌وهفت سال داشت. سه‌سفر به‌مکهٔ معظمه وچهارسفر به‌عتبات عالیات و چهار سفر به‌مشهد رضوی علیه‌الصلوات والسلام مشرف شده وسه مسجد درطهران بناکرده و برای تعمیر پلها وراهها ساعی وجاهدبود. صورةً سیدی پیر با ریش قرمز بلند وظاهرالصلاح

۱- درجلد اول اشاره شد

وارد مجلس حاکم شد . پس ازسلام نشست ، علاءالدوله به‌اوگفت : چراقند راگران‌کردید؟ حاج‌سیدهاشم جواب‌داد: به‌واسطهٔ جنگ روس و ژاپون قندکمتر از سابق وارد ایران‌می‌شود چند تلگراف همین امروز برای من مخابره شده است‌که در همدان و رشت‌هم‌گران است ، بلکه قیمت قند در طهران ارزانتر از رشت و همدان و عراق است . علاءالدوله گفت : می‌گویند شما قند را کنترات کردید . سید جواب داد: اولاً ، ما قند راکنترات نکرده‌ایم بلکه از تاجر مخصوص می‌خریم. ثانیاً ، آن‌که درکنترات هم زمان جنگ و مرگ عمومی اجراء قانون‌را اجازه نمی‌دهد. این ایام قند از روسیه‌کمتر وارد می‌شود. علاءالدوله گفت: باید التزام بدهید که قندرا مثل سابق بفروشید . سید جواب‌داد : من التزام نمی‌دهم لکن صد صندوق قند دارم‌آنهارا پیشکش‌جنابعالی می‌کنم ودست ازتجارت برمی‌دارم. دراین‌اثناء منشی وزیر تجارت وارد شد و به‌طریق نجوی به علاءالدوله گفت : سیدهاشم تاجری است معتبر ومقدس ، سعدالدوله وزیرتجارت مخصوصاً مرا فرستاده است‌که عرض‌کنم بی‌احترامی او بی‌مخاطره نیست .

علاءالدوله از این پیغام وزیر تجارت متغیر شده و رو به فراشها کردکه: کی رفته است نزد وزیر تجارت؟ فراشها عرض‌کردند : پسر آقاسید هاشم حاج میرعلینقی از بین راه رفت منزل وزیر تجارت. علاءالدوله روکرد به آقا سیدهاشم‌وگفت : حالا معلوم شدکه نزد وزیر تجارت هم رفتید . دراین اثنا حاج سید اسمعیل‌خان که یکی ازاهل نظام و خرنده و فروشندهٔ قند بود وارد شد و در عوض سلام نظامی و یا تعظیم حکومتی‌گفت: سلام علیکم ! علاءالدوله براومتغیرشدکه: توچه داخل‌آدمی هستی‌که به من سلام می‌کنی و تعظیم‌نمی‌کنی؟ آها! بچه‌ها بیائید یك پای این سید پیر و یك پای این سرهنگ را به‌فلکه ببندید ، فراشها ریختند سید بیچاره وحاج‌سیداسمعیل‌خان‌را بیرون برده‌آنها را خوابانیدند، کفش و جوراب را ازپای آنها بیرون آورده پای‌آنهارا به‌فلکه بستند . پنج‌نفر فراش دست به‌شلاق ومشغول زدن شدند . در این‌بین حاج میرعلینقی پسر آقا سیدهاشم وارد شده ، خودرا انداخت روی پای‌پدرش وگفت: چوب را به‌من بزنید تامن زنده باشم نمی‌توانم دید پدرم را چوب‌بزنید فراشها اورا عقب‌کردند، ثانیاً خودرا از دست فراشها نجات داده وخود را انداخت روی پای پدر وفلکه . علاءالدوله گفت : پدر را رهاکنید و چوب اورا به‌پسر بزنید ، پای آن دونفر را از فلکه باز کرده پسر را به‌فلکه بستند متجاوز از پانصد شلاق به‌پای پسر زدند . حاج میرعلینقی پسر بزرگ آقاسیدهاشم ، دراین وقت سنش به بیست وهفت سال رسیده بود طاقت شلاق خوردن را داشت . در این وقت پیشخدمت وارد شد ، که نهار حاضر است ، علاءالدوله‌گفت : سایرین را بعد از نهار بزنید . بسم‌الله آقایان بیائید نهار بخورید وازآن اطاق برخاسته به اطاق نهارخوری رفت ، آقا سیدهاشم را نیز باجمعی دیگر احضار کرد و گفت: آقا وقت چوب بایدچوب خورد و وقت نهار بایدنهار خورد، فعلاً مشغول نهار شوید.

پس از صرف نهار باز به‌اطاق اول مراجعت کرد و روکرد به‌سید هاشم و گفت : یك التزام بنویسید که قند را مثل سابق دریك من پنجهزار بفروشید ، سید امتناع کرد و گفت : عرض کردم ممکن است ترك تجارت قند کنم ، ولی ممکن نیست قند را در یك‌من هفت هزار بخرم وپنج هزار بفروشم ، علاءالدوله روکرد به‌جناب امین‌التجار کردستانی که‌از سادات وتجار معتبر و حاضر در آن مجلس بود و گفت : آقا شما این آقا را راضی کنید و التزام از او بگیرید . در این وقت یك‌نفر وارد شد و سرگذارد در گوش علاءالدوله و گفت : شهر بهم خورد ، دکاکین بسته شد ، مشیرالدوله وزیر امور خارجه گفته است : تجاررا بفرستید نزد من ، بلکه آنهارا بخوشی راضی کنم ، امین‌التجار هم به آقاسید هاشم رسانیدکه التزامی بدهید و ازاین مجلس بروید، بعد من نوشتهٔ شمارا پس می‌گیرم. آقا سیدهاشم التزام‌نامه را نوشته ومهرکرد وداد به‌امین‌التجار و بامأمور وزیرخارجه رفتند منزل مشیرالدوله. (میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله اگرچه وزیر امور خارجه بود ، لکن درامور داخله‌وخارجه هردو مداخله می‌کرد و در واقع معاون صدراعظم بود) . مشارالیه در مقام استرضاء خاطر تجار برآمده ، از آنها معذرت می خواست و خطای علاءالدوله را تصدیق می‌نمود . سعدالدوله وزیر تجارت‌از وقوع این واقعه ، رفت‌منزل عین‌الدوله صدراعظم و گفت علاءالدوله حاکم طهران را چه‌کار به‌امر تجار و این چوب زدن بی موقع به‌تجار محترم ، خصوص یك سید پیرمقدس منتج نتایج بد ، وبی‌مخاطره نخواهد بود .

بستن بازار

عین‌الدوله از آن لجاجت و تکبر و جهالت و تبختری که داشت گفت : چوب زدن علاءالدوله به‌امر و اجازهٔ من بوده است ، تورا نمی‌رسد که در کار علاءالدوله ایرادی وارد آوری ، علاءالدوله آنچه‌کرده است مختاربوده، امر او امرمن‌است، وزیرتجارت ازاین جواب صدراعظم متغیر شده ، به‌خانهٔ خویش مراجعت نمود. در این اثناء بعضی از دکاکین و بازارها وسراها بسته شد ، مردم در مسجد شاه جمع شدند . امام‌جمعه که خانه‌اش متصل به مسجدشاه بود ، اول شب بعضی از تجار را احظار نمود و گفت : این تعطیل و بستن دکانها فایده نخواهد کرد چه‌طرف عصر ونزدیك غروب بود ،کسی ندانست‌که مقصود چه‌بود . فردا را از صبح تعطیل عمومی کنید وآقایان‌را در مسجد جمع آورید ، تابلکه به‌دست اتفاق و همراهی علماء کاری از پیش ببرند و همان شبانه هریك از علماء را دیده و قول همراهی از اکثر آنها گرفته و صبح آن‌شب که روز سه‌شنبهٔ پانزدهم بود بازارها بسته ، تعطیل‌عمومی شد ، تجار در مسجد شاه حاضر شده مقدمات کاررا فراهم آورده . امام جمعه به‌آنها دستورالعمل می‌داد و به عین‌الدوله پیغام‌که : من باشما می‌باشم ، تاشب همگی را متفرق و مفسدین را معلوم خواهم داشت. طرف عصر محرك مردم‌شده ، ریختند به‌خانه‌های علماء و هریك را خواهی نخواهی به‌مسجد شاه آورده ، جز حاج شیخ فضل‌الله که به‌ملاحظهٔ دوستی و اتحاد با عین‌الدوله در

اندرونی خانه رفت و احدی را به‌خود راه نداد . و به‌همین ملاحظه کسی هم به‌طرف او نرفت مجملاً حجج اسلامیه و علماء اعلام ، در مسجد شاه مجلس کردند . نتیجهٔ مجلس این‌شد که جبران این توهینی را که به تجار شده است به‌استدعاء عزل علاءالدوله از حکومت طهران از پیشگاه اعلیحضرت شاهنشاه نمایند . و نیز از شاه استدعا نمایند ، که مجلسی منعقد فرمایند که این مجلس به‌عرایض متظلمین برسد و هر دو استدعای مزبور مخالف بود با استبداد عین‌الدوله و انجاح این دو استدعا، مغلوبیت عین‌الدوله راواضح و آشکار می‌داشت. این اجتماع اگر چه برضد علاءالدوله بود ظاهراً ، لکن در واقع و نفس‌الامر، برمخالفت عین‌الدوله و ضدیت بااو بود . بالاخره آقایان صلاح دیدند که آقا سید جمال‌الدین واعظ اصفهانی راکه ازاولین وعاظ باعلم وسیاسی‌دان بشمارمیرفت و واعظ مخصوص مسجدشاه بود، بر منبرنمایند و مقصود آقایان را به‌مردم برساند. لذا سید را احضار و امر به‌صعود برمنبر نمودند . سید از منبر رفتن امتناع نمود و گفت عین‌الدوله بامن عداوتی مخصوص دارد ، اگر این منبر رفتن را بشنود عداوتش بیشتر خواهد شد ، امام جمعه اصرار و الحاح نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به‌مقصود ما آگاه کنید . آقا سید حسن معروف به‌سید صاحب‌الزمانی و عده‌ای دیگراز باریك‌بینان ، به‌آقای بهبهانی عرض‌کردند : امام جمعه تغییرمسلك داده و مقصودی دیگر درنظردارد ، ملتفت خودباشید . آقای بهبهانی اهمیتی به آن نداده فرمود : آنچه خداوند خواسته است خواهد شد ، بالجمله آقا سید جمال‌الدین بر بالای منبر صعود نمود. پس‌از حمد و ثنای بررسولش ، آیهٔ مبارکه «یاداود انا جعلناك خلیفة فی‌الارض » را عنوان موعظه قرار داد و آیات و اخباری که در فضیلت عدل بود قرائت نمود . پس ازآن گفت : ای مردم این آقایان و این پیشوایان دین که در این مسجد اجتماع نموده اند ، همگی رؤساء آسلام و نواب امام زمان می‌باشند ، همه متفق‌القول و متحدند . خیال و عزمشان کندن ریشهٔ ظلم و بدعت است ، عموم مسلمین و جمیع علماء اعلام، بلکه هیئت جامعهٔ اسلام با این بزرگواران است ، هریك از این علماء که در این مجلس نباشند ، اگر موافقند با این عزم فبها و الا اعتنائی به‌خلافشان نیست ، قدری هم اشاره به‌ظلم علاءالدوله نمود و بدگفت از علاءالدوله واعمال اورا تشریح نمود...

پس‌از آن گفت اعلیحضرت شاهنشاه اگر مسلمان‌است باعلماء اعلام همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانهٔ علماء را خواهد شنید... و الا و اگر...

کلام آقاسید جمال‌الدین،که‌منجر به این‌شد و به این مقام‌که رسید. یك‌دفعه حاج‌میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه طهران فریادکرد وگفت: ای سیدبی‌دین، ای لامذهب، بی‌احترامی به‌شاه کردی، ای‌کافر، ای بابی، چرا به‌شاه بد می‌گوئی. آقاسیدجمال‌الدین از این اعتراض امام جمعه دربالای منبر مبهوت شده وکذلك علماء وآقایان حاضردرمجلس متحیر وحیران شده‌که باآن اصرارامام‌جمعه وتهیهٔ مقدمه بلکه نقشهٔ موعظه را نیزامام‌جمعه داد، حالا چه شدکه در

مقام مخالفت بر آمد؟ آقاسید جمال‌الدین گفت: آقای من این‌قضیهٔ شرطیه است، خدا به‌پیغمبر خود می‌فرماید: «ولو اشرکت‌لیحبطن عملك» یعنی ای پیغمبر اگرشرك آوری هر آینه می‌ریزد عمل تو، من که بی‌احترامی به‌شاه نکردم. عرض‌کردم: اگر(والا) لفظ اگر که واضح است‌چه معنی را می‌بخشد، امام‌جمعه دیدمغلوب خواهد شد و به‌مقصود و نیت خودنخواهد رسید فریاد کردبکشید، به بندید این بابی را بزنید... آها بچه‌هاکجائید ؟که یك دفعه نوکرهای امام جمعه بافراشهای مستعدکه مقدمهً مهیا شده بودند، باچوب وچماق وقداره ریختند دربین‌مردم، بعضی‌هم‌شش‌لول‌دردست‌داشتند، دراین‌بین‌جمعی‌هم‌کرمسجد را در دالان حرکت دادند،چون هوا تاریك‌شده‌بود صدای‌چرخهای‌کروصدای‌هیاهو وفریاد فراشها ونوکرهارعبی‌عظیم درمردم احداث نمود. آقایان علماء چون وضع را قسمی دیگردیدند وتاریکی شب عالم را فراگرفته وچراغهای مسجدرا هم روشن نکرده بودند، فریادکردند وامرکردند احدی دست درنیاورد ودرمقام مدافعه برنیایند. بعض ازخیرخواهان خدمت آقای طباطبائی عرض کردند : گویا مقصود امام‌جمعه تلف‌کردن آقاسیدجمال‌الدین و بی‌احترامی به‌آقای بهبهانی(آقاسیدعبدالله) باشد. برای انتقام وتلافی‌که در نظردارد. آقای طباطبائی فوراً ملتفت مطلب شده به‌آدمهای خودفرمود: مواظبت‌کنیداز آقای‌آقاسید عبدالله وایشان رابرده به‌جائی‌برسانید: طلاب وسادات ریخته وآقای‌بهبهانی رابردند به‌طرف مدرسهٔ خان‌مروی. بعضی‌هم‌آقای‌طباطبائی‌رارسانیدند به‌خانهٔ خودشان به‌حالتی‌که پاهایش برهنه بود چه‌کفشهای آقا در نزد نوکرشان بود واوهم فرارکرده بود. آقاسیداحمد طباطبائی هم‌رفت درمدرسهٔ شیخ‌عبدالحسین. آقاسیدجمال‌الدین افجه‌ای وحاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی‌آمدند خانهٔ آقای‌طباطبائی. صدرالعلماء وسایرین که مطلع شدندآقاسید عبدالله درمدرسهٔ خان مروی است رفتند نزد ایشان.کسبه و اصناف هم درکوچه وبازار به‌طرف خانه‌های خودفرار می‌کردند. آقاسیدجمال‌الدین واعظ درگوشه‌ای ایستاده به‌حالت ترس وخوف و ازاین واقعه مبهوت ومتحیربدون تکلیف، نه راه فراری‌داشت ونه خیالی‌برای خود دیده. یك‌دفعه دست‌غیبی‌کمك ومدد رسان، مددی برایش رسانید، گویا تاآن وقت از انظارمخفی وکسی اورا ندیده بود. چه دراین اثناءکه احدی به فکرکسی‌نبود وازترس عین‌الدوله وصدای حرکت دادن‌کر مسجد وهیاهوی فراشهای مسجد وآدمهای امام جمعه مردم تاریکی شب‌را غنیمت دانسته فرارمی‌کردند. جناب‌آقای عبدالهادی فرزند کهتر آقای طباطبائی با عده‌ای ازسادات وآدمهای خودکه درمقام فحص وجستجوی پدربزرگوار خودبودچشمشان به این سیدبیچاره افتادکه‌تاآن وقت‌آشنائیت ودوستی بین این واعظ‌محترم واین‌سلسلهٔ جلیله نبود، فوراً پیش‌آمده دست‌انداخت‌کمرسید راگرفت وگفت ای بیچاره بلند شو ومترس، قوت‌قلب داشته باش. سیداین عنایت رافوزی دانست وهمراه آقازاده و سادات براه‌افتاد، تا اورا به‌خانهٔ‌آقای طباطبائی رساندند.متجاوزازصدنفر ازسادات وجوانان رشید همراه اوشدند. نگارنده دربین راه سید راملاقات نموده، دیدم‌که ازشدت ترس و واهمه از

خود رفته است وگویا دراین عالم نیست وتکیه به شانهٔ یکی داده بدون اراده، متحرك است. فوراً خودرا به‌اورسانیده چون مرادید دست انداخت به‌دامن من. به‌اوگفتم مترسیداین‌جماعت همه دوست ومعین شما می‌باشند، منهم پس‌ازکسب اطلاع ویافتن دوستان می‌آیم نزد شما،سید اندکی بحال آمد وباآقازاده به‌منزل‌آقای طباطبائی رسیدند. باآن‌که خانهٔ آقای‌طباطبائی بست ومحل امن بود وسید به‌رسیدن‌آنجا راحت‌گردید، لکن ازصدمهٔ راه وخوف در مسجد حالت تب عارض سیدگردید و دربالاخانهٔ‌آقای طباطبائی‌که اطاق مخصوص یکی ازمتحصنین محترم ولقبش، معین حضوربود منزل نمود. نگارنده با بعضی‌ازاجزاءانجمن مخفی درگردش بودیم، شریف الواعظین قمی را دیدم که با حربهٔ‌آتشین مسلح بود ودر صدد فحص از آقای بهبهانی وآقای طباطبائی بود. پس‌از استعلام‌ازحالات‌حجج‌اسلامیه، شریف الواعظین به‌طرف مدرسهٔ خان مروی برای رسیدن به آقای بهبهانی ونگارنده به طرف خانهٔ آقای طباطبائی برای رسیدن به سیدجمال‌الدین روانه‌شدیم.پس‌ازورودبه‌خانهٔ‌آقای‌طباطبائی سیدجمال‌الدین را دیدم به‌حالت ضعف وتب افتاده بود(معین‌حضورازبستگان امین‌السلطان واز اجزاء انجمن مخفی، به‌عنوان‌تحصن وتظلم ازشمس‌الملك، پسرعین‌الدوله ازماه‌مبارك درخانهٔ‌آقای‌طباطبائی متحصن بود. زیراکه شمس‌الملك درمقام اذیت وصدمهٔ اوبرآمده ودر خیال بود که ملك او را ازدستش‌بگیرد، به‌گناه این‌که معین‌حضورازدوستان وهواخواهان امین‌السلطان‌است وهمین فشارظلم شمس‌الملك سبب شدکه معین حضور درعداد وطن‌خواهان وارد و در حوزهٔ انجمن عضویت حاصل‌نمود.) چون سیدجمال‌الدین عادت به استعمال‌کشیدن افیون داشت ودر منزل آقای‌طباطبائی تهیهٔ این اسباب برایش ممکن نبود ومیل نداشت‌که احدی مطلع شودکه‌عادت به تریاك داردلذا ازبندهٔ نگارنده علاجی خواست، به‌این جهت نگارنده از آقای طباطبائی استیذان حاصل‌نموده، درساعت چهارازشب‌گذشته سید رابه‌خانهٔ‌یکی ازدوستان‌که درنزدیکی خانهٔ آقای طباطبائی بود انتقال داده چنانچه بعدازاین خواهدآمد. نگارنده در این مقام ناچاراست از ذکر دو مسئله:

علت مخالفت امام جمعه

اول، آن‌که امام‌جمعه را انتقامی‌درنظربود، این چه انتقامی بود و چرا درمقام مخالفت آقایان برآمد؟ دوم، آن که استعداد و تهیهٔ مقدماتی‌که امام‌جمعه دیده‌بود، آیابرای همین انتقام بود ویاآن‌که مقصود دیگری‌هم درنظرداشت؟ اما اول که‌غرض‌انتقام ازآقای بهبهانی وسیدجمال‌الدین‌باشد؛ این است: درچندسال قبل‌که خبرفوت مرحوم آقاشیخ محمدعلی، ثقةالاسلام اصفهانی برادر آقای نجفی به‌طهران رسید، علماء اعلام طهران مجالس فاتحه وختم را عازم وممهد شدند، اول درمسجدشاه ازطرف دولت مجلسی منعقدگردید ومدیر مجلس راحاج‌میرزا زین‌العابدین امام‌جمعه، پدر امام جمعهٔ‌حالیه قرار داده بودندکه برای پذیرائی از مردم نشسته بود این مجلس بخوبی به‌آخر رسید. مجلس دوم، درمسجدسید عزیزالله منعقدگردید، صاحب مجلس

مرحوم آقاسیدمحمدباقرصدرالعلماء، پدرصدرالعلماء حالیه بود. صدرالعلماء دراخلاق حمیده و حسن سلوك بی‌مثل ومانند و مرجع خاص وعام بود، علماء اعلام همگی درآن‌محفل‌حاضر شدند، مرحوم‌حاج میرزا حسن‌آشتیانی طاب‌ثراه وآقاسیدعبدالله، پهلوی هم‌نشسته بودند در آخرمجلس . حاج شیخ مهدی واعظ، ملقب‌به سلطان‌المتکلمین ، چنانچه رسم ومعمول بود شروع به موعظه و ذکرمصیبت نمودکه دراین بین مرحوم امام جمعه وارد مجلس شد وبین مرحوم‌آشتیانی و بهبهانی نشست . صدرالفقهاءکه یکی ازهمراهان امام‌جمعه بودخواست بین بهبهانی و آقا شیخ جعفرگلپایگانی بنشیند ،که شیخ گلپایگانی به اوجانداد . چون مجلس جمعیت زیادی داشت وجابرای احدی باقی نمانده بود ، لذا مرحوم امام‌جمعه، صدرالفقهاء را پهلوی خود جاداد وهردو از صف جالسین جلوترنشستندکه در واقع بی‌احترامی به‌آقای آشتیانی و آقای بهبهانی هردو شد . سلطان‌المتکلمین‌که دربالای منبربود موعظه را تغییر داده‌آیات و احادیثی‌که در فضل اهل علم و علماء وارد شده است بیان نمود و نیز رسانیدکه اشخاصی‌که طالب دنیا و ریاست وصدرنشین می‌باشند ازعلماء اعلام خارجند ودر زمرهٔ اشباه علماء می‌باشند و به کنایه مدح نمود حجج اسلامیه را و بالعکس ذم نمود از امام جمعه و صدرالفقهاء، موعظه را به‌آخر رسانید. مجلس تمام‌گشت بین مرحوم امام جمعه وآقایان هم کدورتی واقع‌گردید .

مجلس سوم درمدرسهٔ سپهسالار قدیم منعقدگردید، صاحب‌مجلس جناب‌آقای سیدعبدالله بهبهانی‌بود. دریکی‌ازلیالی، امام‌جمعه‌جناب‌آقا میرزا محسن، برادر صدرالعلماء حالیه را، باجناب‌آقامیرزاسیدمحمدبهبهانی، پسرآقای بهبهانی رابه‌عزم ملاقات‌احضارنمود وفرمود : فرداکه روزختم مجلس‌است من‌می‌آیم‌درمدرسهٔ سپهسالار ودرحضورمن سلطان‌المتکلمین‌نباید منبر رود وموعظه‌کند وباید حاج‌شیخ زین‌العابدین‌ملك‌الواعظین منبر برود. آقامیرزامحسن وآقا میرزا سیدمحمد درجواب‌گفتند: واعظ‌این مسجد واین مدرسه‌همه‌وقت سلطان‌المتکلمین بوده‌است، این‌تغییروتبدیل خیلی‌مشکل‌است. پس بهتراین است‌که جنابعالی فردا را تشریف نیاورید و یا راضی شوید سلطان منبر برود. امام جمعه گفت : حتماً می‌آیم والبته منبر با ملك‌الواعظین، حاج‌شیخ زین‌العابدین‌خواهد بود. آقایان‌هم‌گفتند: ماهم‌سعی‌می‌کنیم‌شایدآقای بهبهانی را راضی‌کنیم‌که برحسب میل سرکار رفتارنماید وبه این قول خدمت آقای بهبهانی رسیدند، مطلب راعرض‌کردند وجنابش‌را مسبوق به‌خیالات امام‌جمعه نموده. فردای آن‌شب مجلس تشکیل یافت، علماء اعلام همگی حاضرشده، باز صورت نشستن در مجلس همان بود که درمسجد سیدعزیزالله واقع‌شد. الا آن‌که در وقت نشستن صدرالفقهاء، به واسطهٔ تنگی و ضیق مکان، آقا شیخ جعفرگلپایگانی افتادتوی محراب وازدرج صف‌ساقط‌گردید. که در این بین یك نفرازطلاب‌گلپایگانی برخاست ودست‌انداخت‌گریبان صدرالفقهاء را گرفت و او را انداخت دروسط مجلس. نوکرهای‌آقایان از اطراف ریختند وآنهارا ازهم‌جدا نمودند . که

آقایان قراء وحافظین قرآن شروع نمودند درخواندن سورهٔ(الرحمن)که علامت ختم‌مجلس است. پس‌ازقرائت الرحمن امام‌جمعه‌گفت : ملك‌الواعظین برود منبر، آقای بهبهانی‌گفت : سلطان‌المتکلمین باید روضه بخواند . که دراین اثناء سلطان‌المتکلمین به‌عزم منبراز جای خویش برخاست،که یك نفرازآدمهای امام‌جمعه‌آمد پای منبرومانع اوگردیدکه برود بالای منبر،که یك دفعه به‌قدرپنجاه نفرازنوکرهای امام جمعه باچوب وچماق وقداره ریختند در مجلس . خبر به‌طلاب رسید، از حجرات خود خارج شده، آدمهای آقای بهبهانی‌که حاضر برای دفاع بودند به‌حمایت طلاب برآمده ، در زمانی اندك اجزای امام‌جمعه را پراکنده ومشلق نمودند ، وضمناً جسارت ومزاحمت و تصدیع امام جمعه هم فراهم‌آمد، امام جمعه به طرف خانهٔ خویش حرکت نمود . در دالان مدرسه ، حاج شیخ فضل‌الله رسیده، اوهم درمقام حمایت ازامام‌جمعه برآمدکه طلاب به او اعتنائی نکرده‌آن‌هم‌ازمدرسه رانده ودورگردید .

باری پارتی آقایان و طلاب غالب و مظفر آمدند . طرفداران امام جمعه مغلوب و مهزوم‌گردیده بهزیمت رفتند . این اول شکستی بود که به‌مرحوم امام جمعه وارد آمد ، دیگر موقعی دست نیامدکه درصدد تلافی برآیند . تااین‌که امام جمعه از این دارفانی‌به‌دار باقی رحلت نمود . امام‌جمعه بعد از آن‌که حاج‌میرزا ابوالقاسم ، فرزند اکبر آن‌مرحوم باشد این ایام اعتباری فوق‌العاده بهم رسانیده ، مسجد شاه که محل امامت او بود بهترین مساجد طهران واقع گردید و این مسجد محل بست و مأمن مظلومین بود ، در این واقعه که مقدماتی فراهم آورد برای اجتماع آقایان و استعدادی تهیه دیده بود ، به‌خیال انتقام از آن واقعه افتاد . به این جهت در حالت تغیر و فریاد اوکه می‌گفت : بزنید و بکشید و ببندید. بعض صداها مسموع می‌شدکه می‌گفتند: آقاسید عبدالله‌رابزنید واورا بکشید ، ازاین جهت توجه آقایان مصروف حفظ آقای بهبهانی گردید .

اما مسئلهٔ دوم ،که‌امام جمعه مقصود دیگری هم داشت این است :که آقا سید جمال، اول واعظی بود که در بیداری ایرانیان جاهد و ساعی بود ، چندسال قبل ازاین دراصفهان و شیراز وتبریزدر بالای منبراز سیاسیات ومنافع عمومی و بیداری مردم و عالم شدن‌آنان به‌حقوق خودشان سخن می‌راند . درسال هزارو سیصد و بیست ودو که وارد طهران شد ،در مسجد شاه که امامت آن مخصوص امام‌جمعه ، حاج میرزا ابوالقاسم می‌باشد رفت منبر و به واسطهٔ میل مردم به‌استماع مواعظ این سیدجلیل ، جمعیت وازدحام بسیاری در حوزه ومنبر او جمع می‌شد . جناب واعظ هم هیچ ملاحظه ازامام مسجد نمی‌نمود ، مثلاً در آخر موعظه که‌رسم استدعا می‌کنند وبه‌الفاظ بزرگ والقاب واوصاف بسیار بزرگ از قبیل حجةالاسلام آیةالله ونایب امام وحضرت اشرف و اعلیحضرت قدرقدرت و مالك‌الرقاب و... و... و... تفوه و تنطق نمی‌کرد ، بلکه بعض اوقات بالصراحه مطالبی راعنوان می‌کرد که برمی‌خورد به امام جمعه ، امام‌هم محض حفظ جمعیت مأمومین و یا غرضی دیگر متحمل می‌شد ومنع

نمی‌کرد . دراین اواخر تجری واعظ به‌حدی رسید که ازشاه و رجال دولت ووزراء مملکت وحکام جور هم ذکری می‌فرمود و سیئات اعمال عموم متنفذین را می‌شمرد وبد می‌گفت . به این جهت دیوانیان از امام‌جمعه متنفر شده و گاه‌گاهی بعض پیغامات برای امام می‌رسید ، ولی جمعیت عوام بیشتر اطراف امام را گرفته و ترقی امام به‌حدی رسید که رسالهٔ عملیه هم نوشت و به‌طبع رسانید . باآن که امام جمعه را مرتبهٔ اجتهاد نبود ، به‌این جهت امام جمعه را به‌خاطر رسید که هم انتقامی از آقای بهبهانی بکشد و هم سید واعظ را گوشمالی بدهد و هم عنایت اعلیحضرت و توجه رجال دولت را به‌طرف خود جلب نماید . این بود که در روزی‌که تجار و کسبه اجتماع نمودند ، امام جمعه گفت : سایر آقایان را نیز دراین مسجد حاضر کنید تابا حضور همگی عزل علاءالدوله را از دولت استدعا کنیم ونیز نیامدن حاج شیخ فضل‌الله و اصرار نکردن امام جمعه برای احضار او اشعار دارد به‌مقصود ، بلکه از یکی از موثقین شنیدم که امام جمعه پیغام داد برای حاج شیخ فضل‌الله که شما حاضر نشوید ، دیگری ازمعتمدین گفت : امام جمعه‌گول شیخ فضل‌الله را خورد و با هم مواضعه داشتند .

باری پس ازاین واقعه‌خبر به‌عین‌الدوله رسید ، ازخوشحالی واین حرکت امام‌جمعه آن‌شب رابهترین لیالی زندگانی خویش دانست وپیغامات متوالیهٔ مؤکده به‌حاج شیخ‌فضل‌الله فرستاد ،که البته با امام‌جمعه همراه باشید ومراتب را حضور اعلیحضرت شاه راپورت داده که امام‌جمعه خدمتی‌بسزا به‌دولت نمود وملاها راکه‌مصمم شده‌بودند ارکان سلطنت رامتزلزل سازند متفرق نمود و دماغ آنان را سوخت . سفراء عین‌الدوله امشب به‌خانهٔ امام جمعه و حاج شیخ‌فضل‌الله متوالیاً مراوده می‌نمودند و آمد و رفتی داشتند .

هواخواهان‌امین‌السلطان‌هم‌محرمانه به‌خانهٔ‌آقایان می‌رفتند، نگارنده،اعتصام‌السلطنه، پسرمعیرالممالك ، داماد امین‌السلطان را دیده که برای ملاقات آقای طباطبائی آمده بود و محرمانه خدمت آقا رسید و از آن‌جا به‌طرف خانهٔ آقای بهبهانی رهسپار گردید و آنهارا اطمینان می‌دادند ـ درواقع اطمینان هم‌لازم بود ـ چه از عاقبت امر کسی را اطلاعی نبود، مجملاً دراین شب اکثرازعلماء درخانهٔ آقای طباطبائی انجمن‌کرده ، ازآن‌جمله ، جنابان آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای وحاج‌شیخ مرتضی آشتیانی هم برای کسب تکلیف حاضر بودند. پس از مذاکرات بسیار آقای طباطبائی فرمود : حال که کار به‌اینجا رسید کار را یکسره و تمام کنید ، آن خیالی راکه سه‌ماه دیگر عازم انجامش بودیم جلو می‌اندازیم . دیگر آن که اگر ما فردا در این شهر بمانیم ، عین‌الدوله محرك امام جمعه و مردم می‌شود . شاید مقصود منقلب شود ، چه‌بعضی از اجزاء ما بااجزاء امام جمعه زد و خوردی خواهند نمود ، آن‌وقت نزاع حیدر نعمتی و گفتگوی دومحله و جنگ داخلی به‌میان خواهد آمد. تجار هم داخل در کار می‌شوند . اگر همراهی از آنها نکنیم که مناسب نیست و اگر همراهی‌کنیم

آن وقت به‌مردم القاء شبهه خواهند نمود و درباریان می‌گویند ، ما خواستیم قند را ارزان کنیم آقایان مانع شدند و به‌این بهانه سایر مأکولات را هم گران خواهند نمود و به‌بهانهٔ نظم شهر و امنیت مردم را نفی و تبعید می‌کنند پس صلاح دراین است ،که چند روزی در این شهر نباشیم و در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام متوقف و مجاور باشیم . آقایان رأی آقای طباطبائی راصلاح دیده برای‌آقای بهبهانی هم پیغام دادندکه فردا روانهٔ زاویهٔ مقدسه شود . سایرین را هم به‌همین مقصود پیغام داده آراء همگی براین قرارگرفت .

مهاجرت علماء به حضرت عبدالعظیم

روزچهارشنبهٔ شانزدهم‌شهرشوال‌المکرم۱۳۲۳مطابق سیزدهم‌دسامبر فرانسه ۱۹۰۵ ، علماء اعلام طهران به زوایهٔ‌مقدسهٔ‌حضرت‌عبدالعظیم علیه‌السلام مهاجرت نمودند. آقای طباطبائی به ملاحظهٔ نقاهت سید حمال‌الدین واین‌که امام‌جمعه حکم به‌کفرسید نموده بود، عین‌الدوله هم‌درخیال‌گرفتن سید بود وتکلیف‌آقایان هم‌معلوم نبود ،لذاسید راسپردند به بندهٔ‌نگارنده . من‌هم شبانه سید رابه خانهٔ یکی ازدوستان نقل‌داده دروقت سحر یعنی نزدیك به طلوع صبح‌صادق سید را برداشته به‌خانهٔ خویش واردنموده دربین راه سرباز وسوار زیادی رادیده‌که به‌طرف ارك دولتی در حرکت بودند. پس‌از ورودبه‌خانه، سید را دربیرونی جاداده واسم اورا سیداحمدگذارده‌که کلفت وخانه‌شاگرد، ملتفت اونشوند. پس‌ازفراغت ازپذیرائی سید، اول‌آفتاب برای ملاقات آقای طباطبائی ازخانه‌خارج شده، دربین‌راه به‌آقای طباطبائی برخوردم‌که سواره وعده‌ای ازفامیل خودشان با ایشان‌وبه‌عزم هجرت روانه بودند. مجدداً سفارش از سید جمال‌الدین کرده واخفاء ایشان‌را توصیه فرمودند .

دراین مقام چند سطری ازحالت سیدجمال‌الدین ذکر کنم: آن وقت عودت به رشتهٔ تاریخ نمائیم. پس‌از ورود سیدبه‌خانهٔ نگارنده اول ازطرف خانه اطمینانی‌لازم بود ، عنوان مطلب را این‌قسم‌کردم: این‌سیدکه دربیرونی است مقصردولت است، اگردولت بداند من او را به‌خانهٔ‌خودآورده‌ام مراخواهندکشت وخانه راخراب خواهندنمود. پس‌ازتوصیه به‌این‌که احدی نبایدمطلع شود، اطمینان قسمی هم بعمل‌آمد وبه قرآن‌مجیداهل‌خانه راقسم داده،پس ازآن چندجلدکتاب عربی وکتاب تاریخ وسه جلدکتاب سه تفنگدار وکتب دیگر را برای سیدمهیا نموده، لوازم تعیش اورا ازقبیل غلیان وغیره برایش حاضر ودرهمان اطاق‌گذارده، درب اطاق را به‌رویش قفل نموده، درب بیرونی را نیزمقفل نموده، به‌خانهٔ او رفته پسر و عیالش راکه بی‌نهایت متزلزل بودند اطمینان داده وگفتم اگرملاقات اوراطالبید دراول‌شب بیائید اوراملاقات‌کنید. بعدازآن مراجعت به خانه نموده، تاعصری نزد سید بودم طرف عصرکه‌خواستم بیرون‌آیم سیدالتماس‌کرد دونفر ازدوستان‌مراکه یکی معین‌العلماء ودیگری مجدالاسلام باشد اطلاع بدهیدکه گاه‌گاهی بیایند نزدمن . پس‌ازآن‌که به‌اوگفتم من حرفی ندارم آنهارا اطلاع بدهم لکن‌اگرمطلب کشف‌شد ربطی به‌من‌ندارد وخود متقبل وضمانت محرم

بودن‌آنان را نمود ، برای ملاقات این دو نفر از خانه بیرون شده، در شهر اقوال دربارهٔ سید مختلف بود؛ بعضی می‌گفتند او را گرفته درمحبس دولتی است ، بعضی می‌گفتند درخانهٔ امام جمعه او را حبس کرده‌اند ، گروهی معتقد بودند که به طرف عتبات عالیات رفته است. تا یك ماه که سید درخانهٔ نگارنده بود جز معدودی از آقایان دیگراحدی بودن اورا درخانهٔ من نمی‌دانست. یك روز وقت ظهرمجدالاسلام وارد شد وگفت منزل دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) بودم ، درآنجا مذاکره شدکه آقاسیدجمال رفته است به عتبات وتلگرافش از قصر آمده است. من به دبیرحضور گفتم‌که با این‌که تومنشی‌عین‌الدوله صدراعظم ایرانی‌نمی‌دانی سیدجمال‌الدین درکجا است و من می‌دانم؟ دبیرحضور اصرارکرد. من‌لابد شدم وبه اوگفتم مکان سید را . از شنیدن این واقعه حالت سید ومعین‌العلماء و بندهٔ نگارنده منقلب‌گردید . بنای ملامت را به یکدیگر گذارده علی‌الظاهر مجدالاسلام هم ازکشف و اظهار واقعه نادم گردید ،گفت خودم این امر را اصلاح می‌کنم از خانه بیرون رفت ؛ نگارنده هم درمقام تعیین مکان و تغییرمنزل سید بودم‌که در اول شب مجدالاسلام معاودت نمود وکاغذی ازطرف دبیرحضورآورد قریب به این مضمون :

جناب .... آقاسیدجمال‌الدین واعظ درهمان مکانی‌که منزل دارید مخفی‌باشید تا من کار شما را اصلاح‌کنم و خلعتی برای شما ازطرف صدراعظم صادرکنم ، چه حضرت صدارت از این‌کـه شما به‌زاویهٔ مقدسه نرفته‌ایـد خوشحال و از شما تا یك اندازه راضی می‌باشد ، لکن به شرطی‌که شما هم التزام بدهید دیگرمنبر نروید الی‌آخره .

بعد از رسیدن این کاغذ ، اگر چه اندك تسلی برای سید حاصل گردید ، ولی بکلی خاطرش آسوده نگردید . این تفصیل رابنده به زاویهٔ مقدسه اطلاع داده شب بعد جناب‌آقا میرزا محمد صادق پسرآقای طباطبائی از طرف آقایان آمده ، درشکه آوردندکه سید را ببرند به زاویهٔ مقدسه ، ولی سید جرئت رفتن را نداشت زیرا که جواب داد : مرا در بین راه خواهند شناخت ؛ اگر به یك تیرتفنگ مرا هدف گلوله قرار دادند چه خواهد شد ؟ آنچه به اوگفتند در درشکه می‌باشی، شب است، تغییرلباس می‌دهی، قبول نکرد . چند قسم لباس برایش حاضر کردندکه بهرطوری‌که می‌خواهد تغییرلباس بدهد ، قبول نکرد . دست انداخت دامن آقامیرزا محمد صادق را گرفته گریه و التماس‌کرد ؛ تا این‌که حضرات از بردن او منصرف شدند . چون عده‌ای خارج از دوستان خبر شدندکـه سید در خانهٔ بندهٔ نگارنده است . لذا صلاح در تغییر منزل و مکان سید بود . به این جهت دریك شب‌آقاسید جمال‌الدین تغییرلباس داده بـا معین‌العلماء و بندهٔ نگـارنده رفتیم در بازارچهٔ کربلائـی عباسعلی ، به خانهٔ یکی از تجار اصفهانی‌کـه از دوستان سید بود . به ورود بـه آن خانه صاحب خانه روکرد به معین‌العلماء وگفت : آقا تو به‌من خیانت‌کردی‌که بدون اطلاع و خبر مقصر دولت را بر من واردکردی . بندهٔ نگارنده گفت : من اصلا بـا شما آشنائیت

ندارم، به اطمینان این دو نفر آمدم و الان هم مراجعت می‌کنم. ولکن‌قول به تو می‌دهم تا فردا شب این‌آقا را از این مکان ببرم. این راگفته و ازآنجا برخاسته و به خانهٔ خویش مراجعت نمودم. آن شب را بنا ومعماری خبرداده‌که فردا درخانهٔ خود بنائی دارم و صبح را مشغول خرابی عمارت بیرونی شدکه از آمد و رفت بنا و عمله و دیگران مردم ملتفت شوندکه در خانهٔ من احدی نیست. بعض از دوستان راهم اطلاع دادم،که سید از خانهٔ من خارج شد . مجدالاسلام راهم اطلاع دادم‌که سید شبانه ازخانهٔ من‌خارج شد. اماسیدجمال‌الدین و معین‌العلماء آن شب را درخانهٔ حاج عبدالحسین اصفهانی بیتوته‌کرده و تا صبح مورد ملامت و عتاب صاحب‌خانه بودند ؛ روز بعد را هم‌آنجا توقف‌کرده ، درشب دیگر به تغییر لباس رفتند درخانهٔ جناب حاج میرزا یحیی‌دولت‌آبادی یك شب ویك روز را هم در آنجا بسر برده نهایت مهربانی و پذیرائی ازطرف میزبان مزبوربه این میهمانان محترم بعمل‌آمد . شب سوم را باز مراجعت به خانهٔ نگارنده‌کردند .

فایدهٔ این نقل مکان همین قدر بودکه مجدالاسلام و دبیر حضور و بعض دیگران را یقین حاصل‌شد ،که سید از خانهٔ من رفته است به‌جائی دیگر و دراین دفعه در اخفاء سید بیشتر دقت شد .

یك روز صبح بین‌الطلوعین به عزم ملاقات سید از اندرونی وارد بیرونی شدم ، دیدم سید جمال‌الدین عمامه بسرگذارده و عبا به دوش از اطاق بیرون آمده ، در صحن حیات با رنگ پریده ایستاده و خیلی درحالت قلق و اضطراب است. تا مرا دید حالت گریه برایش دست داد و گفت اگر می‌خواهند مرا ببرند قسمی رفتار کنند که پسر من از خواب بیدار نشود .(چون فرزند بزرگش‌که در سن چهارده سالگی بود ومسمی به میرزا محمدعلی است شبها در پهلوی پدرش می‌خوابید و سید خیلی اورا دوست می‌داشت نمی‌خواست بیدار شود و از واقعهٔ موهومه مطلع گردد) . پس از استفسار برحالت سید ، معلوم شد که در مطبخ که هیزم ریخته بودند خروس و مرغ روی هیزم‌ها بوده هروقت‌که خروس می‌خواسته است صدا بدهد و بال بهم‌بزند هیزمها بهم می‌ریخته و صدا می‌داده است ، سید گمان کرده است که پلیس و مأمور دولت آمده است با من‌مذاکره و یا مشاجره دارند . سید از ترس این که فرزندش بیدار شده و خوف عارض او خواهد شد لباس پوشیده ردا و عمامه را به‌دوش وسر گذارده ؛که تامأمور وارد شود سید با او روانه شود. چون این حالت‌سید را دیده او را تسلی داده و سوگند برایش خوردم‌که احدی نبوده وخیالی درباره‌اش نیست . (چون این حالت را خود سید در بالای منبر ذکر می‌کرد ، لذا نگارنده دراین تاریخ نوشتم و الا حالت ترس و خوف سید بیش از این بودکه بتصور آید) .

دو روز قبل از مراجعت مهاجرین از زاویـهٔ مقدسه برحسب خواهش خود سید ، مجدالاسلام را اطلاع داده در یك‌شب بنده و مجدالاسلام و معین‌العلماء سید را برداشته

بردیم به‌خانهٔ خودش ؛ شب را باهم بودیم. روز بعد سید را برداشته بردیم به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) و تسلیم آقایان نمودیم ،که درتاریخ مرقوم شده است .

خلاصه آقایان علماء به زاویهٔ مقدسه مهاجرت نموده این هجرت را هجرت صغری گویند، و اسامی رؤسای مهاجرین از این‌قرار است : آقای بهبهانی بافامیل خود ، آقای طباطبائی با فامیل خود ، آقای حاج‌شیخ مرتضی ، آقای صدرالعلماء ، آقاسید جمال‌الدین افجه‌ای ، آقامیرزا مصطفی ، آقاشیخ محمد صادق کاشانی ، آقا شیخ محمد رضای قمی .

باز کردن بازار

عین‌الدوله حکم کرد التزام ازکسبه و اصناف گرفتندکه بازارها را نبندند و هرکس که دکان خود را باز ننمود دکانش را خراب کنند، و سرمایه او را به یغما ببرند، و یکی دوتا از دکاکین را هم تاراج نمودند ؛ فلذا مردم ترسیده دکاکین را باز نمودند . دم دروازه‌ها سرباز و فراش ایستاده بعضی را مانع شدند از رفتن به زاویهٔ مقدسه . آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای داماد حاج‌میرزا حسین، حاج میرزا خلیل‌که اعلم علمای نجف است ، وخود آقاسید جمال‌الدین سیدی است مسن و محترم ، رسید دم دروازه ، سربازها جلو کالسکهٔ ایشان را گرفته مانع عبور شدند ،که آدم آقا دست به شش لوله برده و یك دو تیر به هوا خالی‌کرد . سربازها عقب رفتند ، کالسکه‌چی شلاق کشیده هی به اسبها‌کرد، اسبها کالسکه را برداشته و به اندك زمانی رسیدند به‌زاویهٔ مقدسه . جناب آقا سید احمد طباطبائی رسید دم دروازه ، درشکهٔ ایشان را نگاهداشته دم قهوه‌خانه توقف‌کردند؛ دراین اثناء آقاشیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول که از علماء اصفهان بود رسید . ایشان را هم نگاهداشته ، درشکه‌چی آقاسید احمد خواست درشکه را حرکت دهدکه در این اثناء کالسکهٔ جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید . سربازها جلو کالسکه را گرفته جنابش مشغول گفتگو و مذاکره بود ، که درشکهٔ آقا سید احمد بحرکت آمده تا سربازها خواستند ملتفت شوند که درشکه مسافتی طی‌کرده بود . دراین بین آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین سواره رسید ، سربازها دست به چوب و چماق‌کرده او را مشلق و مضروب نموده ، دم دروازه هنگامه‌ای برپا شده نزدیك بود که سرایت به بازارکند و بازار بسته شود ،که از طرف عین‌الدوله ناسخ حکم اول رسید که کسی را مانع نشوند، هرکس می‌خواهد برود مختار است. چون منع برداشته شد برتجری عوام افزوده، عده‌ای از عوام‌الناس بخیال افتادندکه بریزند در سرمقبرهٔ آقا،پدر امام جمعه و بی‌احترامی و جسارتی به‌آنجا کنند و در و دیوار و مرقد مطهر را ملوث کنند و انتقام پسر را ازپدر وجد بگیرند. لکن عقلاء و دانشمندان به‌آنها رسانیدندکه این‌حرکت عقلائی نیست و آنها را مانع شدند .

در واقع عوام یعنی اشخاص جاهل از اقدام به‌اینگونه اعمال مضایقه ندارند .چنانچه در واقعهٔ‌کرمان با شیخیه طرف شدند مسجد آنها را ملوث‌کردند و در همین ایام درمسجد

شاه عرشهٔ منبرامام جمعه را نیزملوث کردند ؛ بطوری که واعظ بیچاره لباسش ملوث گردید. اگر عقلاء مانع جهال نشده بودند مقبرهٔ سید محترمی را خراب می‌کردند . (چنانچه در استبداد صغیر قبر مرحوم سید عبدالحمید را خراب کردند ؛ و به امر امیر بهادر بدن سید و استخوانهای او را از قبر درآوردند؛ به عقیدهٔ بعضی سوخته و به عقیدهٔ گروهی در مزبله ریختند) (۱).

اول مدرسه ای که طلاب آن مهاجرت نموده ، و از یاری و معاونت آقایان علماء امتناع ننموده، و در این هوای سرد وبرف زحمت و مشقت را برخود هموار نموده مدرسهٔ صدر بودکه بقدر سی‌نفر از طلاب‌آن رفتند به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام . بعداز آن طلاب مدرسهٔ دارالشفاءکه درقرب مدرسهٔ صدر و نزدیك به خانهٔ امام جمعه بود مهاجرت نمودند .

باآن‌که ریاست این دو مدرسه با امام جمعه بود ، طلاب از معاونت‌آقایان مضایقه نکردند . سایر مدارس و طلاب‌که دیدند این دو مدرسه با آن خصوصیت وبستگی به امام جمعه این‌گونه فتوت نموده و برای تحصیل حریت و آزادی از جان خودگذشته ، آنهاهم درسها را تعطیل کرده ، از اهل منبر هم عدهٔ زیادی به آقایان ملحق شده ؛ لکن از طایفهٔ تجار معدودی رفتند و اکثر درخانه‌های خود چپیده ویا به‌گوشه‌ای خزیده مجملا در اندك زمانی متجاوز از دو هزار نفرجمعیت ازعلماء و سادات و طلاب واهل منبر در زاویهٔ مقدسه جمع شدند. روزها جناب حاج شیخ محمد واعظ و جناب حاج شیخ مهدی واعظ در بالای منبر نطق و موعظه می‌کردند .

مخارج این حوزه را دو نفر وکیل خرج بودند : یکی‌حاج محمد تقی بنکدار ویکی دیگر برادرش حاج حسن،که این دو برادر متقبل شدند مخارج آقایان‌را بدهند. ازهر جاکه پول می‌رسیدجمع براین دونفر برادر می‌شد. (۲) لکن آنچه نگارنده دیده ودانسته است این است‌که مخارج نهار وشام و ضروریات یومیه از قبیل غلیان وسیگار وچپق وچای با تجار بودکه نزد این دوبرادر مزبور جمع می‌شد وآنهاهم خرج می‌کردند و آنچه از خارج می‌رسید، اگرجزوی بود بازجمع بر دو وکیل خرج می‌شد، و هرگاه‌کلی بود بین آقایان تقسیم می‌شد . چنانچه پول سالارالدوله راکه به توسط حاج ملك‌المتکلمین تقسیم شد

۱ــ در ترجمهٔ تاریخ پروفسور براون‌که مترجم‌آن فاضل معاصرآقا میرزا احمدخان مترجم گمرك بنادراست چنین نوشته است: نعش‌سید عبدالحمید را در مسجد جامع دفن‌کردند ولی پس ازآن‌که مجلس را به حکم شاه خراب‌کردند نعش سید عبدالحمید را سوزانیده وبدن حاج سیدحسین را به مزبله ریختند .

۲ــ پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد: درمدت تحصن‌مردم درشاه عبدالعظیم(ع) میرزا علی‌اصغرخان صدراعظم قدیم سی‌هزار تومان به آنها داد.

چهار صد تومان به آقای طباطبائی رسید و نیز پول اعتصام‌السلطنه و رکن‌الدوله و امین السلطان و غیر هم بین‌آنها تقسیم شد. بلی آقا شیخ عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول مدعی بود که من در این مدت از احدی پول نگرفتم جزیك شصت تومانی‌که ازطرف آقای طباطبائی برای مخارج داده شده بود .

باری ، کارمهاجرین روز به روز در ترقی بود و برعدهٔ آنها افزوده می‌گردید، در ایام پنج‌شنبه و جمعه یك خروار برنج صرف آنها می‌شد . یك روز جمعه بندهٔ نگارنده و مجدالاسلام به عزم دیدن و زیارت حضرت عبدالعظیم رفتیم . مجدالاسلام روکرد به‌آقای بهبهانی وگفت ما تصور می‌کردیم که شما زمستانی را دراینجا بسختی خواهید گذرانید و بعد براحتی و بزرگی خواهید رسید لکن حالا معلوم می‌شودکه از همین امروز به آجیل رسیدید . چون آقای طباطبائی مسبوق شده بودکه مجدالاسلام بعض اخبار را به اجزاء عین‌الدوله رسانیده است ، لهذا آهسته به مجدالاسلام فرمود ، برای اطلاع به رفیقت خوب دقت‌کن و ببین همه قسم آسودگی و راحت و مخارج مهیا است، قوهٔ ماندن تایك سال رامهیا کرده‌ایم . مجدالاسلام عرض‌کرد من مخصوص بعض اخبار را راپورت می‌دهم‌که باعث‌قوت شما وضعف طرف‌است، لکن دیگران اخباری را اطلاع می‌دهندکه باعث توهین شما خواهد بود . بهرجهت آقایان از مجدالاسلام ظنین شده و به نگارنده سفارش کردندکه سید جمال الدین را یاروانه به زاویه دارم و یا مکانش را از مجدالاسلام پنهان کنم ، لکن نگارنده به مجدالاسلام اطمینان داشت و می‌دانستم اخباری راکه راپورت می‌دهد فقط به دبیرحضور خواهد بود ، او هم مجدالاسلام را شناخته است.

بالا گرفتن کار امام جمعه

بعد از هجرت صغری امام جمعه دیدن‌کرد از حاج شیخ فضل‌الله ، و با هم تجدید اتحاد نمودند . مدرسهٔ خان مروی‌که از مدارس معتبر طهران است و متولی‌شرعی‌آن جناب حاج شیخ مرتضی‌مجتهد آشتیانی است، این ایام به تصرف امام‌جمعه درآمد. یك روزامام‌جمعه وحاج شیخ فضل‌الله، طلاب را در آن مدرسه دعوت نموده شیرینی وشربت صرف نمودند. خطبه وخطابه قرائت نمودند ؛ آقا سید صالح‌کرمانشاهی در بالای منبر دستخط شاه راکه مدرسه را واگذار به امام جمعه فرموده قرائت‌نمود. نقیب‌السادات هم نطقی مفصل‌کرد و کار امام جمعه برحسب ظاهر بالاگرفت .

دختر شاه راکه زن موقرالسلطنه بود و به جبر و قهر و حکم ولیعهد و مأموریت سعیدالسلطنه رئیس نظمیه ، ولیعهد طلاق او را در محضرحاج شیخ فضل‌الله گرفته بود وچهل هزار تومان به موقرالسلطنه دادند در مقابل این زن ، و تاکنون بدون شوهر مانده بود و احدی او را نگرفته بود این ایام امام جمعه آن زن را بعقد خود درآورد ، و امام جمعه داماد شاه‌گردید ، مدرسهٔ مروی را هم متصرف شد .

مسجد خازن‌الملك را كه تا این ایام در تصرف حاج شیخ مرتضی بود و امامت آن مسجد هم با معظم‌له بود ، واگذار به آخوند ملامحمد آملی نمود . مقدسین كه اعتقاد و حسن ظنی به آخوند مزبور داشتند ، چون دانستند که تصرف آخوند در مسجد بغیر اذن حاج شیخ مرتضی و برخلاف قانون اسلام می‌باشد، نماز خود را اعاده نمودند و عقیده‌شان دربارهٔ آخوند سلب شد. رنود هم ازگوشه وكنار عوام را ملتفت کرده که این آخوند ریاست‌طلب و منافق می‌باشد . کار به جائی رسید که آخوند امام جماعت که هیچ زمانی کمتر از دویست الی سیصد نفرمأمومین او نبود؛ به یکی و دو نفر از بستگانش رسید. لذا مسجد را ترك نمود و نماز جماعت را موقوف کرد .

وضع مساجد تغییر کرد . مردم دانستند که رؤسای اسلام و علماء حقه آنانی بودند که مهاجرت نمودند به زاویهٔ مقدسه . مسجد شاه که دراقتدای به امام جمعه مردم برای جا نزاع و مشاجره می‌نمودند خالی ماند ، واعظی مانند سیدجمال‌الدین از میان رفته درجای او سید صالح کرمانشاهی نشسته، به همان اندازه که سیدجمال‌الدین محبوب‌القلوب و منظور خلق بود، این سید صالح مبغوض و مطرود در نزد آنها بود . مردم متنفر از منبر وموعظهٔ او بودند . حتی آن‌که یك نفرازعوام رفته بود در عرشهٔ منبر نجاست ریخته بود ؛ بیچاره واعظ در وقت نشستن در روی منبر دست ولباس او ملوث گردیده. باری مأمومین امام‌جمعه از اقتداءبه امام منصرف شده و منحصر گردید به‌آدمهای شخصی و چند نفرآخوند قاری و بعض اجزاء و حاشیه نشینان مجلس او . هرچه براقتدار وجمعیت مهاجرین افزوده می‌شد از شئونات امام جمعه وشیخ فضل‌الله کاسته می‌گردید. در دربار دولت هم نفاق بین رجال و درباریان بحدکمال رسیده بود ، میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله و دو پسرش مشیرالملك و مؤتمن‌الملك و ناصرالملك (نایب‌السلطنه حالیه) و امیرخان سردار (امیراعظم حالیه) و بعضی دیگر باطناً و قلباً باآقایان همراه بودند و مستعد برای تبدیل سلطنت استبدادی به سلطنت ملی . شاهزادهٔ عین‌الدوله صدراعظم ایران روز به روز برتکبر و تبختر او افزوده می‌گردید ،كه اگر مظفرالدین‌شاه مانع نبود در یك روز همهٔ علماء و سادات طهران را معدوم می‌نمود . در این اثناء امری اتفاق افتادكه باعث قوت آقایان وضعف شیخ فضل‌الله و امام جمعه گردید و آن مهاجرت آقامیرزا مهدی پسرحاج شیخ فضل‌الله وملحق شدن او به آقایان بود . آقا میرزا مهدی مزبور با پنجاه نفر ازطلاب مهاجرت نمود. این آقازاده اگرچه جوان است ولی بافضل وزهد، از اول تحصیلش طریق‌آقازادگی را متروك و بطرز فقر وطلبگی حرکت میکرد و نفوذی هم در محلهٔ سنگلج و اطراف خود داشت . زیرا که از آقازاده‌هائی بودکه اذیت و آزارش به‌احدی نمی‌رسید و هیچوقت ملاحظهٔ آقازادگی و شئونات پدری را نمی‌نمود و یك قدم برخلاف شرع برنمی‌داشت . این موافقت باآقایان و مخالفت پدر حقانیت مهاجرین را ظاهرمی‌ساخت . وبعلاوه از نطق وقدح مخالفین ذره‌ای

کوتاهی نکرد . (بعضی از مردم کوته نظر بر آقا میرزا مهدی ایراد وارد می‌ساختند که چرا مخالفت پدر را نمود ولی عقلاء ودانشمندان می‌دانند که لذت حریت و نوعیت مقدم برملاحظهٔ پدری است در مقام صیانت وطن و دیانت آدمی از پدر و اولاد بلکه ازخود باید گذشت) . باری به فاصلهٔ بیست روز عموم ائمهٔ مساجد و علماء و سادات و طلاب وبعضی از تجار ملحق شدند به آقایان . ایام جمعه در صحن وحرم و مسجد جا برمردم تنگ بود .

مأموریت امیر بهادر در بازگرداندن علماء

عین‌الدوله دید روز به روز بر جمعیت آقایان افزوده می‌شود و شاید فتنه بزرك شود. مستمسك به‌پول شد . آنچه راکه اول نداد واگر داده بود شاید به مقصود خویش نایل می‌شد یعنی امر را به تأخیر می‌انداخت حاضر به دادنش شد . به وعد و وعید و پیغام زید را ببین ، عمرو را ملاقات کن ؛ ازآن جمله پیغام به‌آقای طباطبائی دادکه بیست هزارتومان به شما می‌دهم بیائید شهر ، مثمرثمر نشد . (نگارنده از شخص آقای طباطبائی شنیدم که عین‌الدوله بیست هزار تومان به من می‌دادکه از آقا سید عبدالله کناره کنم). از این تشبث هم مأیوس شده در خیال تبعید و نفی رؤساء برآمده ، سالار اسعد را با چند نفرسوار و يك دسته سرباز فرستاد در حضرت عبدالعظیم که علی‌الظاهر مأمور بودند به حفظ وحراست آقایان ، يك روزکه هوا در شدت سردی بود امیربهادر جنگ با دویست نفر سوار وچند کالسکه وگاری وارد به زاویهٔ مقدسه‌گردید و در صحن مقدس ورود نمود،آقایان و رؤساء را جمع نموده‌که اعلیحضرت شاهنشاه فرموده است من شما را حرکت داده وباخود ببرم حضور شاه ،که خود شاه شفاهاً با شماها گفتگو فرماید و مقاصدتان را برآورد ومن‌هم در انجاح مقاصد شما ساعی وجاهد می‌باشم. اخلاص و ارادت مرا به سلسلهٔ جلیلهٔ علماء وذریهٔ رسول و بنی‌فاطمه خاص و عام می‌دانند. آقایان چون وضع را قسمی دیگردیده و از مقاصد دولتیان مسبوق بوده لذا از آمدن به شهرامتناع فرمودند . امیربهادرگفت من مأمورم شما را از این محل حرکت دهم اگرچه به خراب‌کردن این گنبد مطهر و اتلاف نفوس منجر گردد و شما می‌دانید من اطاعت شاه را واجب می‌دانم . جناب آقا سید جمال‌الدین افجه‌ای که از علماء بزرك بود بنای تغیر و تشدد راگذارد وگفت برای خاطر يك خری‌که دختر خری می‌گیرد ما بایدکشته و تلف و دربدر بیابانهاگردیم . مقصود آقاسیدجمال این بود که بگوید: « برای خاطر يك خری‌که زن يك خری را می‌خواهد یعنی امام جمعه‌که زن موقرالسلطنه را می‌خواهد » سهواً و اشتباهاً بجای زن لفظ دختر را اداء فرمود . البته اینطور عبارت به شاه برمی‌خورد . امیربهادرکه دید لفظ خر را اطلاق بر شاه کرد لذا متغیر شد و سخن آقا را قطع کـرد و گفت سید بی‌احترامی به شاه می‌کنی و بد از شاه می‌گوئی ، آه من زنده باشم و این سید اینطور به‌آقای من و صاحب من و ولی‌النعمی من بدبگوید ، الان یا خود را می‌کشم و یا این سید را . این قدر داد و فریادکردکه حالت

غشوه او را دست داد و به زمین افتاد ، غلامهای کشیکخانه که این حالت امیربهادر را دیدند دست به تفنگ ریختند در صحن مقدس و اطراف آقایان پراکنده شده جناب حاج شیخ مرتضی آشتیانی از این وضع و پریشانی‌حال علماء و ذریهٔ فاطمه درهم رفته یك دفعه به حالت غشوه به‌زمین افتاد. آقایان متوحش شده هر دو را به هوش‌آورده پس‌ازمذاکرات بسیار بنایشان برحرکت شد وعازم برآمدن به شهر که بعضی از سوارهای کشیکخانه رسانیدند به آقایان که اگر درکالسکه سوار شوید شما را به شهر نخواهند برد بلکه هرکدامی را به طرفی خواهند برد . اول کسی که مانع ازحرکت آقایان شد آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی بود که آمد جلو پدر راگرفت وگفت من تا زنده باشم نمی‌گذارم پدرم را ببرید ، روکرد به آن بزرگوار و گفت پدرجان کجا می‌روید ما را می‌خواهند یتیم کنندای وای پدرم را یاری‌کنید . سادات طباطبائی اطراف آقا راگرفته طلاب هم که هرکدامی در خیال فرار بودند جمع شده مانع حرکت آقایان شدند . طایفهٔ نفریها وخدام حضرت واهالی شاهزاده عبدالعظیم سینه‌های خود را سپرکرده وگفتند تا ما زنده باشیم نمی‌گذاریم آقایان را ببرید. صدای گریه و ضجهٔ سادات بلند شد . زنها ریختند به سر و سینه می‌زدند ، هیاهو وصداها به بازار رسید . بازارها بسته شد . زن و مرد اطراف صحن راگرفته فریاد وا اسلاماه وا دیناه وا شریعتاه از مردم به‌آسمان می‌رفت. هنگامه‌ای برپا شدکه تا آن وقت احدی یاد نداده بود. آقای طباطبائی فرمود: من حاضرم، آقای بهبهانی را راضی‌کنید . امیربهادر رفت‌که آقای بهبهانی را بیاورد . مردم ریختند وآقای طباطبائی را چپاندند توی حرم ، آقای بهبهانی هم رفت به توی حرم و من دخله‌کان‌آمناً. امیربهادر دیدکه حرکت آقایان مشکل شد . به خیال آن که شب آنها را حرکت دهد به آقایان گفت من رفتم شما تا شب فکرخود را بکنید بلکه بخوبی امر بگذرد . این اخبار به توسط تلفون به شهر رسید در شهر هم هیاهو وگفتگو دربین مردم افتاد ؛ نزدیك بود در شهربلوای بزرگی حادث شودکه از طرف شاه تلفون شد به امیربهادرکه متعرض‌آقایان نشود ومراجعت نماید . نگارنده در شهر بود ، از استماع این خبر رفتم درخانهٔ جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی ، دیدم این سید محترم بحالت گریه در روی سجاده افتاده است و دعا می‌کند و نصرت آقایان را از خدا درخواست می‌نماید .

حالت این سید بـزرگوار و مرجعیت او و داشتن بعض ادعیه خصوص نسخهٔ صحیح لوح جنةالاسماء و اذن و اجازه در استعمال آن از پدر مرحومش و یابعض بزرگان معروف و مشهور است . در این واقعه‌که او را دل‌شکسته و گریان و به حال دعا دیدم نگارنده را یقین حاصل گردید که سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین‌الدوله بلکه ریاست قاجاریه متزلزل خواهد شد .

یکی از موثقین گوید یك‌شب وارد شدم برسالار اسعد، اورا دیدم‌که مشغول قمار بود،

به او گفتم تو اهل قمار نبودی! چه شده است که در این مکان قدس خود را مشغول به این خلاف شرع و عمل شنیع نمودی ؟ به طریق مزاح یا از روی واقعیت جواب داد که آنچه ابن‌سعد در مأموریت خود نمود از بستن آب و نان بر روی اولاد فاطمه و شکستن قلوب طیبه و طاهره ، من نیز در این مأموریت خویش‌بجا آوردم ، این یك معصیت مانده بود او را نیز بجا آوردم که در مأموریت خود کوتاهی نکرده باشم .

و نیز گویند کاغذی نوشت به امیر بهادرجنگ که من طرف با اولاد فاطمه و ذراری رسول نمی‌شوم و از نوکری دیوان و این مأموریت خود استعفا می‌خواهم . استدعا می‌کنم که کسی دیگر را مأمور به‌این حفظ و حراست فرمائید که از عهدهٔ من خارج است.

عین‌الدوله دید امر مهاجرین رو به ترقی است و عماًقریب رشتهٔ امور از هم گسیخته خواهد شد و طلاب علوم هم که چند نفری در طهران بودند از این واقعهٔ رفتن امیر بهادر مهاجرت نموده به آقایان ملحق شدند . فلذا تدبیری نمود و پیغام داد برای آقایان که یك نفر امین از طرف خودتان بفرستید که شفاهاً باشاه مذاکره نماید و مقاصدتان را اظهار و عرض کند و از شاه جواب بشنود . آقایان هر کس را معین کردند عین‌الدوله عذر می‌آورد تا این که جناب آقاسید احمد طباطبائی را معین و نزد شاه روانه داشتند ، مقاصدشان را نیز فهرست نموده باجناب آقا فرستادند . در این مقام عرض می‌کنم یا طبیعت موافقت نمود و میل وارادهٔ عین‌الدوله مصادف و مطابق شد با انتخاب آقایان و یا آنکه تبانی و مواطاة در بین عین‌الدوله و بعضی بود ؛ چه عین‌الدوله همین را طالب بود که آقا سید احمد وکیل آقایان باشد و بهمین جهت حکمیت آقا را ،آقایان رد نموده و قبول نکردند. لکن نگارنده برحسب وظیفهٔ خود در این مقام ناچار است از اکتفاء کردن به آنچه که آقاشیخ مرتضی مدیرالذاکرین نوشته است و الآن نوشتهٔ او حاضر است و برطبق آن نوشته قسم قرآن یاد کرد که یك کلمه از آن خلاف واقع نیست و نگارنده آن نوشته را با قرآن از دست جناب مدیر گرفته و قول دادم که بهمان نوشته اکتفاء کنیم . فلذا عین مکتوب ایشان را بدون تصرف در آن درج می‌نمائیم و از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم چه این‌گونه نوشتجات را نگارنده به قیمت گزاف خریداری خواهد نمود و در تحصیلش به‌زحمات کثیره مبادرت می‌نماید وهذاصورته :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بدبخت و بدعاقبت‌ترین خلق . . . . از بازار مراجعت می‌کرد و به‌خانه می‌رفت. در کوچهٔ قهوه‌چی‌باشی که معروف به پاچنار است آقای آقاسید-احمد ودو نفر آقازاده وجمعی فراراً به‌حضرت عبدالعظیم مشرف می‌شدند، رسیدند به من (مدیر روضه‌خوان) فرمودند: بیا برویم به حضرت عبدالعظیم. عرض کردم : شما قدری آهسته‌تر تشریف ببرید تا بنده بروم مالم‌را سوارشوم وبیایم . به‌تعجیل

رفتم سوار براسب شده نزديك كاروانسراى امير به آقا رسيدم. در خدمت آقا رفتم تا بيرون دروازه دم قهوه‌خانه پياده شدند . آقا فرمود: گفته‌ام كالسكه بياورند ، قدرى صبر كنيد . مشغول چاى خوردن بودند كه جماعتى ازسربازها همه‌چوب بدست پستك پوشيده آمدند ، دست آقا را بوسيدند و عرضه داشتند خيال داريدكجا برويد؟ فرمودند : به‌حضرت عبدالعظيم، سربازها گفتند : بيائيد خدمت امام جمعه درشهر، اگر آقا اجازه دادند آن وقت برويد و الا مأموريم كه نگذاريم شما برويد. دراين بين آقاسيد علاءالدين داماد آقاى آقا سيدعبدالله (اعتمادالاسلام) با يك نفر ديگر درشكه سوار بودند، آمدند دم قهوه‌خانه ازاين مطلب مطلع شدند، مراجعت فرموده از دروازهٔ دولاب به‌حضرت عبدالعظيم مشرف شدند . چيزى نگذشت آقاى آقاميرزا ابوالقاسم بادرشكه رسيدند ، حكايت سربازها را براى آقا نقل كردند آقاميرزا ابوالقاسم متغير شده به‌سربازها فرمودند: غلط كرده هركس به‌شما همچو امرى راكرده است ، به‌درشكه‌چى فرمودند پسر هى كن. تا درشكه حركت كرد سربازها از عقب دويدند ، نزديك كوره‌ها درشكه را در ميان گرفته دراين بين كالسكهٔ آقاى آقاسيد احمد رسيد، آقاسوار شدند و فراركردند، مدير هم سوار بر اسب بود ، مى‌خواست اوهم‌فراركند كه يك‌دسته سرباز با چوبهاى ارجن رسيدند مدير را ميان گرفتند ، چوب زيادى به‌مدير زدند ، ساعت نقره از بغلش افتاد بردند ، يك‌تاى كفشش افتادگم شد، آخر اسب همت كرده مديررا از چنگ دشمن نجات داده اورا به‌حضرت عبدالعظيم رسانيد. لدى‌الورود واقعه را حضورآقايان عرضه داشت. آنها به او دلدارى داده واظهار مرحمت فرمودند . آقاميرزا كاظم پسرآقاى آقاسيداحمد مبلغ شش‌هزار دينارپول به‌مدير دادكه كفش ازبراى خودش خريدارى نمايدكه پابرهنه نباشدوگفت انشاءالله تلافى ساعت را هم مى‌كنم، مدير مشغول به‌خدمت‌گزارى شد .

آقاشيخ مرتضى مدير در واقع مردانه خدمت‌كرد به آقايان و طلاب خصوص به اهل منبر ؛ افسوس كه زحمات و آبروى بيچاره مدير را بر باد دادند كه بعد از اين خواهد آمد .

پس‌ازتجديد مطلع وابتداء بنام‌خداى تبارك وتعالى والتفات ازغيبت به‌تكلم وبازالتفات از تكلم به غيبت چنين مى‌نويسد :

خدارا به‌شهادت گواه مى‌گيرم كه آنچه مى‌نويسم صدق است . زمانى‌كه آقايان در حضرت عبدالعظيم مشرف بودند مدير دركمال راستى و درستى و خدمتگزارى به طلاب و آقايان بود . شب يكشنبه چهارساعت ازشب‌گذشته آقاى آقاسيد احمد مديررا خواست ايشان بودند وآقازاده‌ها وميرزا محمد محرر .

مأموریت مدیرالذاکرین نزد عین‌الدوله

آقا به‌مدیر فرمود که: می‌توانی کاری بکنی که عین‌الدوله مارا از حضرت عبدالعظیم (ع) بخواهد، شاید ماهم مثل دیگران دخلی کرده باشیم ، مدیر عرض کرد : آقاجان بنده محبوب‌القلوب عامهٔ مردم هستم ؛ می‌ترسم از برای بنده اسباب بدنامی فراهم بیاید ، دیگر آن‌که مرا در راهی می‌فرستی که چاه عمیقی در این راه هست تمام جانوران از گزنده و درنده در این چاه هستند ، بنده در این چاه می‌افتم ، نالهٔ غریبی بلند می‌کنم شما تشریف می‌آورید که مرا نجات بدهید ، سوزنی به‌پای‌شما فرومی‌رود ، بنده را درتمام این مهالك می‌گذارید؟ آقا فرمود: ازتو بعید می‌دانم همچوگمانی دربارهٔ من ببری. بهرحال همان شب وقت سحر مدیر را بیدارکردندکه وقت می‌گذرد و مبلغ سه‌تومان، آقا از میرزا محمد محرر گرفتندکرایهٔ درشکه به‌مدیر دادند و اورا به‌شهرفرستادند. هرکس از مدیرمی‌پرسید برای چه به‌شهر آمده‌ای؟ جواب می‌دادکه آمده‌ام ازبرای آقاپول قرض‌کنم. مدیر رفت منزل جناب صدرالممالك (متولی‌باشی حالیهٔ آستان رضوی) گفت آقا خیال دارند که عین‌الدوله را ملاقات بفرمایند از برای اصلاح‌کار آقایان . آفرین بخوش نفسی جناب صدرالممالك که به مدیرفرمود: فلان‌کس، اگربجزاصلاح کارآقایان ونفع عموم مردم آقا خیال دیگری داشته باشند من حاضرنیستم به‌همراهی...... مدیرقسم یاد کردکه جزاصلاح ، خیال‌دیگری ندارند. صدرالممالك به‌مدیر گفت: حالاشما بروید یك‌ساعت به‌غروب مانده تشریف بیاورید، بلکه این امر را بخوبی اصلاح‌کنم. مدیر هم درساعت مذکور رفت. صدرالممالك با مدیر رفتند منزل‌امیرعلاءالدین‌خان‌گروسی . مدیر نمازنخوانده بود، دریك اطاق ایستاد به‌نماز خواندن ، بعد ازنماز رفت پیش صدرالممالك؛ دید قوام‌دفترهم آنجا هست، ترسید. به‌گوش صدرالممالك به طریق نجوی گفت‌که قوام دفتر با آقای‌آقا میرزا مصطفی‌خیلی رفاقت دارد، می‌ترسم که این وقعه را به‌جناب آقامیرزا مصطفی بگوید ، آن وقت از برای من اسباب بدنامی فراهم بیاید. جناب صدرالممالك ازقوام دفترخواهش نمودکه این مسئلهٔ آمدن مدیر را به‌شهر جائی اظهار ننماید . قوام دفتر هم از ترس عین‌الدوله قول داد که این مسئله‌را جائی مذاکره‌نکنند . باری شیخ مرتضی مدیرالذاکرین و صدرالممالك و امیرعلاءالدین‌خان هرسه در کالسکهٔ امیرعلاءالدین خان نشسته ورفتند به‌خانهٔ عین‌الدوله . صدرالممالك تفصیل را برای اعظام‌الممالك نقل کرد . (اعظام‌الممالك فراشباشی و پیشکار بلکه جملة‌الملك عین‌الدوله بودوشخص بدذاتی‌نبود. دراین اواخرترقی فوق‌العاده بهم‌رسانید.) اعظام‌الممالك خیلی از این مسئله خوشحال شدکمال پذیرائی را از مدیر کرد وگفت حالا عضدالسلطان پسرشاه، پهلوی شاهزاده تشریف دارند ، صبرکنید تاایشان بروندآن وقت من تفصیل را به حضرت والا عرض می‌کنم . دراین بین عضدالسلطان ازاطاق بیرون آمد باعین‌الدوله هردو ازباغ بیرون رفتند . اعظام‌الممالك دربین راه‌تفصیل آمدن این سه‌نفر را ازبرای شاهزاده

ذکر کرد . عین‌الدوله‌گفت: اگرمن‌حالا برگردم خوب نیست. حضرات امشب بروند فردا یك ساعت به‌آفتاب‌مانده‌بیایند. حضرات مراجعت‌کردند. فردا صبح قبل ازآفتاب رفتند در خلوت ، شاهزاده را ملاقات‌کردند . صدرالممالك‌گفت: آقای آقاسید احمد میل دارندکه ایشان‌را بطور احترام بخواهیدکه تشریف بیاورند . بین‌شما و آقایان‌را اصلاح بفرمایند . الحق جناب صدرالممالك خیلی همراهی‌باملت ودلسوزی ازمردم کردند . عین‌الدوله گفت من اطمینان به قول مدیر ندارم ، از کجا که این حرف را آقا گفته باشد . مدیر گفت اگر حرف مرا کذب می‌دانید بهتر این است‌که جائی‌را معین بفرمائید که خارج‌از منزل خودتان باشد ، اعظام‌الممالك بیاید آنجا ، آقازاده‌های آقا هم تشریف می‌آورند، خودشان مقصود پدرشان را به اعظام‌الممالك بگویند ، تا صدق و کذب من معلوم شود . عین‌الدوله این حرف را پسندید و این زحمت را به‌گردن صدرالممالك انداخت، چون خانهٔ ایشان‌دو در داشت بناهمچو شد که قبل از ظهر همان روز اعظام‌الممالك بیاید منزل صدرالممالك و آقازاده‌ها هم بیایند ، تایکدیگر را ملاقات نمایند . مدیر از خانهٔ عین‌الدوله بیرون آمده به آقازاده‌ها خبرداد که وقایع‌از این قرار است . کمال خوشوقتی ازبرای ایشان حاصل شد .آقامیرزا کاظم و آقامیرزا علینقی و میرزا محمد محرر با مدیرازآن دری‌که درکوچهٔ قهوه‌چی‌باشی‌است رفتندمنزل صدرالممالك. اعظام‌الممالك هم‌ازآن دری‌که به‌تکیهٔ منوچهر-خان است آمد، آقازاده‌ها را ملاقات کرد . بعد از مذاکرات بسیار، معلوم شدکه مدیررا خودشان فرستاده‌اند و از طرف‌آقا آمده است . آقازادگان در خصوص آمدن آقا اصراری داشتند که حکماً باید کالسکهٔ مخصوص شاه را از برای سواری آقا بیاورند ، در این باب گفتگوی زیادی با اعظام‌الممالك کردند. آخربناشدکه کالسکهٔ عین‌الدوله را به‌اسم کالسکهٔ شاه از برای آقا ببرند .کریم خان اکرم نظام را هم معین‌کردند که او برود عقب آقا . اعظام‌الممالك ده‌تومان درهمان مجلس به‌مدیر دادکه این پول را شما کرایهٔ درشکه بدهید و بروید حضرت عبدالعظیم به آقا اطلاع بدهید و بگوئیدکه مهیا بشوند از برای تشریف آوردن . باری، آقااز حضرت عبدالعظیم حرکت فرمودند به‌قصردوشان‌تپه (مقدمات‌انتخاب جناب آقا سیداحمد از طرف آقایان دیده شده بود چنانچه در تاریخ ذکر شد و بعد ازاین هم خواهد آمد). چون در کالسکهٔ آقا جا نبود مدیر درشکهٔ کرایه‌ای نشست . شیخ رضای لسان‌الذاکرین‌که شاگردآقاسید محمد گنجه‌ای‌بود اوراهم باخودش‌برد به‌دوشان‌تپه. وقتی‌که مدیر رسید دید آقا باامیربهادر جنگ خدمت شاه رفته‌اند. عین‌الدوله تحسین زیادی ازمدیر کرد و به‌او مهربانی و محبت کرد . مدیر شروع کرد به‌معرفی نمودن آقازاده‌ها درحضور خودشان ، به اینطور که آقای آقامیرزاکاظم جوهر قدس وتقوی جز طول دادن نماز ودعا به‌سلطان اسلام و اتابك اعظم کاری دیگر از ایشان ساخته نیست . اما آقازادهٔ کوچك ،که آقا میرزا علینقی باشد ، بسیار باجوهر ، کارکن ، کاربر ، وجودشان بمنزلهٔ شمشیر دودمهٔ

هندی است، همان قسم برندگی دارند. دراین‌گفتگو بودندکه آقا ازپیش شاه مراجعت فرمود باعین‌الدوله بنای حرف را گذاردند فرمودند: اگرمی‌خواهیدکه‌آقایان ازشما راضی بشوند و به شهر مراجعت‌کنند باید چند کار بکنید: اول آن‌که علاءالدوله را از حکومت طهران معزول بفرمائید، دوم آن‌که ظفرالسلطنه را هم‌معزول‌کنید ازحکومت‌کرمان، سوم‌آن‌که عسگر گاریچی را چوب بزنید وعزل کنید از راه قم، چهارم آن‌که یك عصای جواهرنشان بدهید به‌من‌که خودم‌از برای حاج‌میرزا محمد رضای کرمانی بفرستم . عین‌الدوله هیچ‌یك راقبول نکرد. بعد از صرف شام آقا مراجعت فرمود به‌حضرت عبدالعظیم. شب بعد مدیردرب حرم ایستاده بود که فراش یك پاکت داد بدست مدیر به‌مهر اعظام‌الممالك سرپاکت‌را بازکرد ، اعظام‌الممالك نوشته بود حسب‌الامر حضرت والا وجود شما در دوشان‌تپه لازم است . مدیر آمد خدمت‌آقا اجازهٔ رفتن خواست. آقا مرخص فرمود وگفت بروید. آقا میرزا علینقی در حضور آقا به مدیرگفت بهر قسم که می‌دانی از عین‌الدوله پولی از برای آقا بگیر . مدیر- جان نبادا بی‌پول برگردی . . . . حسب‌الامر آقا مدیررفت به‌دوشان‌تپه پهلوی عین‌الدوله شاهزاده به‌مدیر گفت چه‌خبر داری ؟ مدیرگفت قربان ازآن‌جائی‌که آفتاب طلوع می‌کند تاآن‌جائی‌که‌غروب می‌کند تمام دشمن شما هستند وهمه به‌شما بد می‌گویند. اگر نمی‌توانید همه را بکشید ، لکن می‌توانید همه را از خودتان راضی کنید . عین‌الدوله‌گفت : مدیر دیشب همچه بناشد که آقا از سایر آقایان جدا بشود ، چه شد ؟ مدیر گفت قربان توقع به‌این بزرگی، اول تهیهٔ‌آسودگی ایشان‌را بفرمائید بعد این تمنا راازایشان بفرمائید. اولاً آن‌که آقا مرافعه نمی‌کندکه دخل‌کند . دوم آن‌که ملك موقوفه هم در دست ایشان نیست که باآن ملك گذران کنند ، بعلاوه آن‌که آقا در حضرت عبدالعظیم خودشان هزار تومان مقروض شده‌اند و آقا میرزا علی نقی هم پانصد تومان مقروض شده‌اند . عین‌الدوله‌گفت : جبران تمام این خرابیهارا می‌کنم ، هزارتومان نقد به‌خودآقا می‌دهم، پانصد تومان نقدهم به‌آقامیرزا علینقی می‌دهم ، صدتومان هم به‌خودت و ماهی صدتومان به آقا می‌دهم ، ماهی پنجاه تومان به‌آقا میرزا کاظم ، ماهی‌پنجاه تومان به‌آقا میرزا علی‌نقی ، ماهی بیست‌وپنج تومان هم به توخواهم داد .

خواست این پولهارا بدهد که مدیر ازبرای آقا ببرد ، مدیر قبول نکرد ،گفت فردا آقامیرزا علینقی شرفیاب می‌شود پول را به‌ایشان تحویل بدهید که به‌دست خودشان رسیده باشد . اوهم قبول کرد . فردا بعد ازظهر آقامیرزا علینقی بامدیر رفتند منزل عین‌الدوله هزاروپانصد تومان اسکناس تحویل آقازاده دادند ، صد تومان هم‌به‌مدیر ، وعده‌های سابق هم مکرر شد . آقازاده به‌عین‌الدوله‌گفت : خوب است به‌مدیر بفرمائید که به آقا نگوید که حضرت والا پانصد تومان پول به‌دعاگو مرحمت فرموده‌اند. اوهم به‌مدیرسپردکه اظهار نکنید . آقا میرزا علینقی به‌عین‌الدوله گفت قربان آقایان را بنده وآقا راضی کرده‌ایم‌که

به‌شهر مراجعت بفرمایند. اما چهار نفر نمی‌گذارند : اول آقامیرزا مصطفی ، دوم آقامیرزا ابوالقاسم ، سوم آقامیرزا محسن ، چهارم اعتمادالاسلام داماد آقاسید عبدالله . خوب است شما این چهارنفر را باخودتان همراه‌کنید، بنده هم‌که دست ارادت داده‌ام آن‌وقت بخوبی مقاصد خودتان‌را انجام خواهید داد. (اگر بخواهم تمام فرمایشات آقازادهٔ وطن‌خواه ملت‌پرست را بنویسم مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود). آقازاده باکمال خوشحالی از خانهٔ عین‌الدوله بیرون‌آمده به‌مدیر فرمود: خدمت‌آقا عرض‌کن‌که عین‌الدوله هزار تومان پول داده؛ هشتصد تومان ازبرای شما ، صدتومان ازبرای آقا، صد تومان ازبرای‌آقا میرزا علینقی، صدتومان هم برای آقامیرزا کاظم . اگر غیر از این بگوئیم آقا از مسئلهٔ پانصد تومان مطلع می‌شود مدیر هم قبول کرد . آقامیرزا علینقی چهل و چهار تومان ازآن‌پانصد تومان به‌مدیر داد، بقیهٔ پول را خدمت آقا بردند . آقا هم پنجاه تومان به مدیر دادند . میرزا محمد محرر آقا ازاین مسئله دلتنك شده‌که چه جهت داردکه دراین قضیه بایدمدیرمحرم باشد و دخل ببرد ومن بیکاره باشم . بامدیر بنای بخل و عداوت را گذارد و به‌جمعی از دوستان خودش گفت که من‌باید مدیررا بدنام کنم ، نمی‌دانم چه‌شد که مردمان باهوش از این‌واقعه مطلع شدند . آقا پول را دادند به‌مدیر که این پول را پس بده به‌عین‌الدوله ، مدیر پول را برد عین‌الدوله پس نگرفت . چند روزی پول نزد مدیر ماند ، تاآقا پول‌را قبول فرمود و از مدیر پس‌گرفتند ، دوسه روز ازاین واقعه گذشت ؛ یك‌شب اعظام‌الممالك وآقامیرزا علینقی رفتند منزل مدیر، قول و قرار درخصوص جدا شدن آقاسید احمد از سایرآقایان نمودند . آقامیرزا علینقی فرمود ، من خدمت آقا می‌رسم و آقارا راضی می‌کنم که به‌شهر مراجعت بفرمایند ، هرچه آقا فرمودند به‌شما خبرمی‌دهم .

باری شب جمعه مدیر را از حضرت عبدالعظیم فرستادند به‌شهر ، گفتند به‌عین‌الدوله بگوکه‌آقافرمودند کالسکه بفرستید عقب من‌که‌بیایم، لکن بچندشرط : اول آن‌که پنج‌هزار تومان قرض مرا فوری بدهید ، دوم آن‌که دویست نفر سوار از دوشان‌تپه همراه من‌بکنید که مرا به شهربیاورند و درب خانه را به روی من ببندند، ازبرای‌آن‌که مردم بگویندکه آقا را مجبوراً به شهرآوردند .

مدیر وارد شهرشد . به باغ عین‌الدوله‌که جنب دروازهٔ دوشان‌تپه است در حالتی‌که امیربهادرجنگ هم پهلوی عین‌الدوله بود ، تفصیل را گفت . عین‌الدوله جواب دادکه شب جمعه است من ازدوشان‌تپه به شهرآمده‌ام از برای غسل جمعه، چطوربرگردم به دوشان‌تپه. باری سه از شب‌گذشته شاهزادهٔ عین‌الدوله مراجعت به دوشان‌تپه‌کرد ، امرکرد کالسکهٔ چهار اسبه بستند پیشخدمت خودش راکه صدق‌السلطان‌لقب داشت او را همراه مدیرکردکه آقا را از حضرت عبدالعظیم بیاورند . آقایان مطلع از این‌قضیه شده بدگمان شدندکه این اسباب چینی خود آقا است . آقا به این ملاحظه خودشان تشریف نبردند ، آقای آقامیرزا

کاظم آقازادهٔ بزرگ را همراه صدق‌السلطان کرده پنهانی از آقایان فرستادند به دوشان‌تپه که عذر امشب را بخواهند و ازجانب آقا قول بدهند که فردا پس از فرستادن کالسکه خود آقا تشریف می‌آورند. آقازاده تشریف بردند و فرمایشات آقا را رسانیدند، شام راهم در دوشان‌تپه صرف فرمودند و از برای خواب مراجعت فرمودند به‌شهر، منزل اعظام‌الممالك خوابیدند. سحرهم در حمام اعظام‌الممالك وضوگرفته نماز خواندند و با درشکهٔ کرایه‌ای اول صبح مراجعت کردند به حضرت عبدالعظیم. لکن همه روزه به توسط کاغذ دستورالعمل به مدیرمی‌دادند که چه بکن و چه بگوکه عین کاغذها به خط و مهرجناب آقامیرزا علینقی موجود است. (که نگارنده به چشم خود بعض ازآن کاغذها را دیده).

میرزامحمد محرر به‌واسطهٔ عداوت بامدیرتمام وقایع را درحضرت عبدالعظیم به اسم مدیر بیچاره شهرت داد و اورا بدنام کردکه‌مدیرهم ازترس آبرو وجانش آمدبه شهردرمنزل کربلایی جواد سمسار پسرحاج‌آخوند سمسار متحصن‌گردید وپناه به او برد، به واسطهٔ آن که جوادمحل وثوق حجةالاسلام آقای آقامیرزا سیدمحمد بود، بعداز فکرهای زیاد آخر عریضه به‌حضور آقای آقا سیداحمد نوشت و در آن عریضه تمام دستورالعملهای خود آقا و فرمایشات ایشان راکه به او امر فرموده بودند واو را به‌چه قسم فرستاده بودند، نوشت در پاکت‌گذارد، سرپاکت را نچسبانیده به جوادسمسار گفت این‌کاغذ را ببر به‌حضرت عبدالعظیم بده به‌آقای آقا میرزاسیدمحمد بخوانند و از مظلومی و بی‌گناهی من مطلع بشوند، بعد سرپاکت را بچسبان، ببر خدمت آقای‌آقا سید احمد، شاید این خری راکه آقا به دست خودشان بالابرده‌اند دومرتبه پائین بیاورند. ندانم چه شد بعضی همچو نقل‌کردندکه جواد یك رأس یعفور و پنجاه تومان پول از آقا سیداحمد گرفت و کاغذ را به‌آقای آقامیرزاسید محمدنشان نداد وبدبخت مدیر را نگذاردکه ازاتهام بیرون بیاید. شب همان روز آقامیرزا علینقی به شهرآمدند مدیر را به‌خانهٔ خود برده اورا دلداری داد که ماتلافی این بدنامی را خواهیم کرد، به‌شرط آن‌که شما جائی این مطلب را اظهار نکنیدکه اسباب بدنامی ما می‌شود. فرداصبح دومرتبه مدیررا بردند به‌حضرت عبدالعظیم، چیزی‌نگذشت‌که تمام‌آقایان به شهر مراجعت فرمودند. باز به توسط مدیر همان ماهانه را که عین‌الدوله برقرارکرده بود از برای آقا فرستادند. صدتومان خود آقا، پنجاه تومان آقامیرزا کاظم، پنجاه تومان آقامیرزا علینقی، بیست‌وپنج تومان خود مدیر، بعد ازچندی‌آقازادهٔ‌آقامیرزا علینقی با مدیر بی‌مرحمت شده او را ازپناه خود دور ساخته به‌عین‌الدوله هم گفت‌که ما او را از ادارهٔ خود خارج ساختیم، از امروز به‌بعد امین ما میرزا محمد محرر است و شیخ رضای لسان‌الذاکرین. به‌این جهت بیست‌وپنج تومان مدیر را درحق شیخ رضای لسان‌الذاکرین برقرار فرمودند و سی تومان هم از برای میرزا محمد محرر برقرار کردند مدیر هم از خرمای بغداد وهم از حلوای بصره محروم‌شد.

از قرار معلوم مدیر بی‌تقصیر بوده و دراین قضیه مظلوم واقع شده است، به‌جهت‌این که خدمتهای نمایان به آقایان کرده بود . در هرحال آنچه بنده می‌دانم از ماه ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۲ تاماه رجب‌المرجب ۱۳۲۴ ، ماهی دویست وپنجاه تومان به‌توسط میرزا ابوالقاسم نوکر شخصی اعظام‌الممالك، که برادرزن آقامیرزا علینقی بود همه‌ماهه به‌ادارهٔ آقا می‌رسید و جهت تأخیرافتادن امر مشروطیت به واسطهٔ وجود محترم آقازاده بود ، زیرا که آنچه درخلوت درخصوص عدالتخانه و مشروطیت صحبت می‌داشتند آقامیرزاعلینقی به توسط میرزا محمد محرر وشیخ رضای‌لسان‌الذاکرین به عین‌الدوله می‌رسانیدند. صورت کاغذی که جناب آقامیرزا علینقی برای مدیر نوشته‌اند .

(عنوان سرپاکت) خدمت جناب مستطاب زبدةالواعظین دوست محترم مکرم آقای مدیر مشرف باد :

(عنوان کاغذ) فدای تو دوست عزیز مهربان ــ از قرار مذکور دیشب را مشیرالسلطنه وحاج ملك آمدند ولی‌هنوزحرفی و صحبتی نزدند شما تحقیق فرموده قبل از آن‌که به ما اظهار نمایندکه مقصود چیست به ما اطلاع بدهید . دیگرآن‌که جناب اعتمادالتولیه خیال دارد امروز یا فردا حضور حضرت اشرف مشرف شود سرکارالبته زود رفته خدمت جناب‌اجل‌آقای‌اعظام‌الممالك رسیده، به‌ایشان بگوئید مبادا مطالب محرمانهٔ ما را به اعتمادالتولیه بگویند و به حضرت اشرف هم برسانید که مقصود اعتمادالتولیه این‌است‌که مطالب محرمانهٔ مارا بفهمد . باخبر باشیدکه اگر بروزکند تمام ما مفتضح هستیم، دیگرمختارید . دیگرآن‌که من هستم اینجا تا ببینم‌که مشیرالسلطنه و حاج‌ملك چه صحبت می‌کنند و خودم عصری خدمت شما می‌رسم، جائی نروید عصری کـه من شمارا ببینم . ولی الان بروید منزل جناب اعظام‌الممالك و مطالب مرقومه را به ایشان حالی‌کنید و مسئله‌ای‌که بنا بود اقدام شود که آقا صلاح دانستند و شما رفتید که صحیح کنید معلوم نشد . اعلانات را البته ملاحظه فرمودید ، کـه چه نوشته‌اند با خبر باشید . زیاده عرضی نیست . (علینقی‌الحسینی‌الطباطبائی) حضرت حجةالاسلامی مدظله سلام می‌رسانند چنانچه آقا میرزا محمد محرر از شما چیزی بپرسد درباب پول یا غیره که خیال شما چیست؟ ابداً حرفی نزنید و ابراز نکنیدکه قافیه را خواهید باخت و مقصود او این است‌که یکدستی بزند باخبر باشید و از قول من خدمت جناب اعظام‌الممالك سلام برسانید و بگوئید ما درخدمت خود مشغولیم و شما هم درباب مسئلهٔ وزیر دربار اقدام‌کنید . ملتفت باشید اگرخواستید به‌میرزا محمد حرفی بزنید بگوئید اتابیك پول دادند و آقا پس دادند .

تمام شد مکتوب مدیرالذاکرین العهدةعلی‌الراوی .

رشتهٔ تاریخ ما آنجا بود ، که آقایان جناب آقاسید احمد را منتخب نمودند ومقاصد خودشان‌را فهرست نموده فرستادند حضورشاه، که ازآن‌جمله عزل عین‌الدوله بودازصدارت ایران . جناب آقاسید احمد وارد برعین‌الدوله شده فهرست آقایان را دادند به‌عین‌الدوله که گذارد در بغل خود و به توسط امیر بهادر به اعلیحضرت عرض کردکـه : آقایان بعض مستدعیات دارندکه برآوردن آنها ضرری به‌دولت ندارد . شاه فرمود: بسیار خوب ، یك مجلس باهم بنشینید و مقاصد آنان را برآورده نتیجه را بعرض ما برسانید. امیربهادر که همراه آقا سید احمد رفته بود حضور ، آمد نزد عین‌الدوله و فرمایش شاه را ابلاغ نموده عین‌الدوله متقبل شد انجاح مستدعیات آقایان را .

باری نتیجهٔ این حکمیت و توسط آقاسیداحمد بین دولت و آقایان راجع و عاید دو کس گردید اول عین‌الدوله که عزل اوکه منظور و اهم مقاصد آقایان بود ازبین رفت وخود عین‌الدوله متقبل گردیدکه‌مستدعیات‌آقایان‌را برآورده نماید وباآنها همراهی نماید دوم عاید جناب آقا سید احمد گردید که با عین‌الدوله همراه شد و دیگر از طرف او اظهار کدورتی نشد بلکه عین‌الدوله خواهش نمود از معزی‌الیه که خوب است شما از همین جا (دوشان‌تپه) بروید به‌شهر وتلفون کنیدکه آقایان بروند شهر ودرشهر یك مجلس‌می‌نشینیم از جهت مقاصد و مستدعیات مذاکره می‌نمائیم. جناب آقا سیداحمد جواب‌گفت : رفتن من به شهر موجب سوء ظن آقایان خواهدگردید و نخواهندآمد . پس بهتر این است‌که بروم به حضرت عبدالعظیم وآنان را راضی‌نموده عودت دهم. اتابك قول همراهی و معاونت ازآقا گرفته پس از اطمینان آقارا روانه نمود . جناب آقاکه وارد برآقایان شد مذاکره وگفتگو را طوری نمودکه آقایان بدگمان شده و قرارداد ایشان را قبول نکرده و همگی تجدیدعهد نموده و هم‌قول شدند که تاعین‌الدوله را از صدارت معزول نکنند مراجعت ننمایند .

دراین ایام جاسوسان عین‌الدوله متوالیاً اخباررا به او می‌رسانند، امام‌جمعه برای آقایان پیغام دادکه اشخاصی‌که محرم اسرار شما می‌باشند وشبها لحاف روی شما می‌اندازند برای من اخبار را می‌آورند ، پس مطمئن به‌این دوستان خود نباشید و بیائید به شهر تا من واسطه شوم نزد دولت که مقاصد شمارا برآورند. آقایان دربارهٔ مدیرالذاکرین ، شیخ مرتضی روضه خوان، ظنین شده او را از خود دورکرده و دربارهٔ دیگران هم وضع‌را تغییر داده و هرکس‌را به‌مجالس سری خود راه نمی‌دادند. ارباب حل وعقدآقایان یعنی‌آنهائی‌که مقاصد را پیشنهاد آقایان می‌کردند چند نفری معدود بودندکه از آن‌جمله جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی وجناب آقامیرزا محسن وجناب آقامیرزا مصطفی وجناب اعتمادالاسلام بودند . جناب حاج‌میرزایحیی دولت آبادی هم‌درشهر به‌تحریك ملك‌المتکلمین چند مجلس سفیر عثمانی را ملاقات نموده و سفیر را راضی نمودکه واسطه در صلح باشد و مذاکراتی که باسفیر عثمانی کرد به‌توسط برادر خود حاج میرزا علی محمد که اوهم از علماء و سادات

محترم اصفهان بود و در طهران متوقف، برای آقایان پیغام داد و چندین دفعه بین آقایان و سفیرعثمانی رسول واقع شد تا آن که به توسط این چهارنفر و مساعی مشارالیه مستدعیات آقایان روی کاغذ آمده نزد سفیر فرستادند وآن از قرار تفصیل ذیل است :

صورت مستدعیات اولیهٔ مهاجرین

اول ــ نبودن عسگر گاریچی در راه قم ــ چه‌امتیاز راه بااین‌شخص بود موقتاً که‌گاری و دلیجان و درشکهٔ متعددی در این راه ، راه انداخته بود و بامردم نهایت بدسلوکی را می‌نمود . آقایان علماء قم از کارهای او بصدا درآمده بودند . لکن کسی به عرایض آنها گوش نمی‌داد ، ازاین جهت آقایان قم متمسك به‌علماء طهران گردیده و باآقایان طهران معاهده کرده بودندکه هراشاره‌که ازطرف آقایان بشود آنان اجراء دارند وعمل نمایند ، به این جهت آقایان طهران هم عزل عسگر را جزو مستدعیات خودشان نوشتند برای خاطر قمیین .

دوم ــ مراجعت و معاودت دادن حاج میرزا محمدرضای کرمانی راکه درجلال‌آباد رفسنجان منفی و مبعد بود ، محترماً و مجللا به‌کرمان . چه‌از زمانی‌که واقعهٔ کرمان اتفاق افتاده بود الی این ایام مشارالیه در رفسنجان توقف نموده بود و دولت مانع بودکه عودت به‌کرمان نماید . لذا معاودت دادن اورا به‌کرمان جزء اهم مقاصد و مستدعیات قرارداده بودند .

سوم ــ برگرداندن مدرسهٔ خان مروی را به جناب حاج‌شیخ مرتضی . چه‌که تولیت این مدرسه با جناب معظم بود و ازاتفاق و واقعهٔ مسجدشاه، عین‌الدوله دستخط صادرکردکه تولیت مدرسه با امام جمعه باشد و موقوفه را به‌تصرف امام جمعه داد. به‌این جهت یکی از مستدعیات آقایان برگشتن مدرسه و موقوفه بود به متولی شرعی آن .

چهارم ــ بنای عدالتخانه‌ای در ایران‌که درهربلدی از بلاد ایران يك عدالتخانه برپا شودکه به عرایض و تظلمات رعیت رسیدگی شود وبطور عدل ومساوات رفتارکنند .

پنجم ــ اجراء قانون اسلام دربارهٔ آحاد و افراد بدون ملاحظه از احدی .

ششم ــ عزل مسیو نوز از ریاست گمرك و مالیهٔ دولت .

هفتم ــ عزل علاءالدوله ازحکومت طهران .

هشتم ــ موقوف نمودن تومانی دهشاهی‌کسری مواجب و مستمریات مردم را که يك سال است قرارگذارده بودندکه صاحبان مواجب تومانی دهشاهی بدهند به اجزاء صندوق مالیه .

جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی دو مسئله را مدعی بود اول آن که آقایان عازم بودندکه تومانی دهشاهی را مخصوص به طبقهٔ علماء وطلاب وسادات قرار بدهند ، من پیشنهادکردم وگفتم که این خواهش را تعمیم دهند . دوم آن که بنای عدالتخانه در عداد

مستدعیات نبود و چون سفیر عثمانی گفت اگر استدعای آقایان نوعیت داشته باشد من توسط درصلح می‌کنم و الا اگر مستدعیات شخصیت داشته باشد ، من اقدام نخواهم نمود. لذا من ملحق نمودم به نوشتهٔ آقایان تأسیس عدالتخانه را تا سفیر قبول کرد (رجوع به کتاب ایشان شود که درشرح حالات و زندگانی خویش نوشته‌اند) .

مؤید فرمایش ایشان آن که در شب آخر که آقایان روز بعد را معاودت نمودند جناب آقا میرزا محمدصادق طباطبائی به عموی خود جناب آقا سید اسدالله مکتوبی نوشته و مژدهٔ وعدهٔ تأسیس عدالتخانه را داده بود و تا آن وقت این لفظ رسماً وعلناً برزبانها جاری نشده بود. لکن نگارنده قبل از این واقعه کراراً خدمت آقای طباطبائی رسیده و این مقصود خود را اظهار می‌فرمودند ، حتی آن که در آن شبی که آقایان از مسجدشاه رانده شده و درخانهٔ آقای طباطبائی جمع شده بودند جناب حاج شیخ مرتضی از آقای طباطبائی استعلام نمود، که تکلیف چیست؟ جنابش فرمود: مقصودی که داشتیم جلو می‌اندازیم و نیز اشخاصی که دور آقایان را در معنی داشتند مقصودی جز این نداشتند. پس جمع بین قول آقای دولت آبادی و قول دیگر به این قسم می‌شود که درعریضه‌ای که آقایان به توسط سفیر عثمانی به شاه عرض کرده بودند این استدعا را ننوشته بودند و جناب حاج میرزا یحیی نسیان آقایان را متذکر شده و آنان را متذکر نمود که بنویسند. به‌هرجهت زحمات جنابان حاج میرزا یحیی و حاج میرزا علی محمد برادرش دراین موقع بی‌نهایت مفید افتاده چه پس از تنقید عریضهٔ آقایان، سفیر عثمانی فهرست مستدعیات آقایان را در پاکت رسمی گذارده و ایفاد حضور اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه داشت. جناب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیر امورخارجه پاکت سفیر را درحضور شاه باز نموده و قرائت نمود. عین‌الدوله از این تدبیر آقایان منفعل گردید . چه تا این وقت شاه اطلاع نداشت که مقصود آقایان چیست و تظلم و هجرت آنان از برای کیست ؟ اعلیحضرت فرمود: جواب سفیر را بنویسید که مقاصد آقایان را بر آورده و آنها را محترماً عودت خواهیم داد و شفاهاً هم به عین‌الدوله فرمود: البته آقایان را محترماً عودت دهید عین‌الدوله عرض کرد اطاعت می کنم. لکن عودت آنان موقوف است برمقدماتی که همین دو سه روزه به عمل خواهد آمد.

درایام تحصن آقایان، حاج ملك‌التجار که درآن ایام اعتباری داشت ، به‌عزم حرکت دادن آقایان رفت به زاویهٔ مقدسه ، دیگر معلوم نشد عین‌الدوله او را فرستاد و یا خودش داوطلبانه عودت آقایان را تقبل نمود . بهرجهت رفتن ملك سودی نکرد . چه هروقت اراده کرد آقایان را در خلوت ملاقات کند طلاب حاضر شده و مذاکرات علمی فرصت تکلم به او نمی‌داد واگر هم تکلمی می‌کرد لایسمن و لایغنی لذا خائباً و خاسراً مراجعت نمود .

عین‌الدوله حکومت موقتی زاویهٔ مقدسه را واگذار نمود به برادرزادهٔ خود امیرخان سردار (امیراعظم) . آقایان ملتفت شدند که امیرخان سردار برای حکومت زاویهٔ مقدسه

نیامده است بلکه ضمنا مقصود دیگری دارد، لذا نه دیدن از اوکردند و نه او را به مجلس خود دعوت نمودند . امیرخان سردار دیدکه اگرکار بههمین طریق بگذرد مقصودش حاصل نخواهد شد لذا از راه صداقت و درستی و راستی چنانکه شیوهٔ او بود درآمد و پیغام داد برای آقایان که من برای این آمدم که شما را عودت دهم به شهر و اگراجازه میدهید خدمت رسیده مقاصد را مذاکره کنیم آقایان اجازه داده، از آقایان دیدن کرد. در مجلس اول مذاکرهای نشد ولی مراوده میان او و آقایان بود تا اینکه در یك شب از آقایان دعوتی نموده پس از مذاکرات زیاد به آقایان گفت : مگر شما مایل نمیباشید کارتان اصلاح شود؟ آقایان درجواب گفتند· البته اصلاح کار را طالبیم. امیرخان سردار گفت پسچند نفراز امناء خود را با من روانه نمائید نزد اتابك و حضوراً با همگفتگو و مباحثه نمایند، آقایان قبول نموده چهار نفر از امناء خود را معین و روانهٔ شهر داشته اسامی شریفهٔ آنان از این قرار است :

جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی فرزند اکبر و ارشد آقای طباطبائی .

جناب آقا میرزا مصطفی آشتیانی برادرجناب حاج شیخ مرتصی مجتهد (که دراستبداد صغیر شبانه به ضرب گلوله شهیدش کردند) .

جناب آقا میرزا محسن برادر جناب صدرالعلماء داماد آقای بهبهانی .

جناب اعتمادالاسلام آقاسید علاءالدین داماد آقای بهبهانی.

بالجمله این چهار نفر سه ساعت ازشب چهارشنبهٔ چهاردهم شهرذیالقعده سنهٔ۱۳۲۳ مطابق با دهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی وارد شدند بر عینالدوله. پساز مذاکرات بسیارقرار شد آقایان مزبور را در منزل اتابك نگاه دارند و شب پنجشنبه را در همان منزل اتابك توقف نمایند تا اتابك مقاصدشان را به شاه عرضکنند .

از قرار مسموع درباریان بخیـال افتادندکه این چهار نفر را به طرفی بفرستند و هرکدام را بهیك جائی اندازندکه هم دماغ آقایان سوخته شود و هم دیگرکسی در اطراف آقایان نماند. به هرقصدیکه بود امناء آقایان درمنزل اتابك بالطوع والرغبة و یا بالاجبار والاکراه متوقف شدند. این خبر به زاویهٔ مقدسه رسید، آقایان مهاجرین متزلزل و مضطرب شده در شهر طهران طرف عصر خبرمنتشرشد ، که چهارنفر ازآقایان را خیال تبعید دارند. مردم وکسبه به خیال افتاده بعضی راهم ترس و واهمه گرفت چه هرکس یكبسته و یا خویش و دوستی در زاویه داشت .

حسن اتفاق و یا سوء تدبیر درباریان، روز چهارشنبهٔ چهاردهم اعلیحضرت شاهنشاه در خانهٔ امیربهادر مهمان بود. نزدیك ظهرآن روزکه شاه ازکالسکه پیاده شد یك نفر زن عریضهای جلو شاه بلندکرد،گویا آن عریضه را هم صحاف باشی نوشته بود و یك عریضه هم

در دالان خانهٔ امیربهادر به شاه داده شد (۱) . شاه در اول ورودش به خانهٔ امیربهادر که روی صندلی نشست دو عریضه را ازپاکت بیرون آورده بنا کرد بخواندن. مضمون هر دو قریب به این مضمون بود :

ای کسی‌که تاج سلطنت را بر سر توگذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده ! بترس از وقتی‌که تاج را از سر تو و عصا را از دستت بگیریم الخ .

ازملاحظهٔ این دوکاغذ شاه درهم‌رفته ومتفکرشد ، درآن‌روز یك‌کاغذ ازانجمن مخفی به شاه نوشته شد ، دیگری را هم صحاف باشی نوشته بود .

دراین‌اثناء پیشخدمت وارد شده عرض‌کرد: اعلیحضرتا درشهر بلوائی‌بزرگ برپا شده بازارها را بسته و مردم خیال شورش دارند. شاه سبب را استفسارکرد. جواب دادکه: سبب توقف امنای‌آقایان است درمنزل اتابك‌که مردم‌گمان‌کرده‌اندآنهارا مجبوراً نگاهداشته‌اند وخیال تبعید و نفی‌آنها را دارند. درباریان آنچه سعی‌کردند که بلکه شاه اذن داده به قوهٔ جبریه مردم را ساکت‌کنند شاه اذن نداد بلکه بیشتر باعث خیال و واهمهٔ شاه شد ، دراین بین سوارهای دولتی حاضرشدند و شاه به طرف ارك حرکت فرمود .

شعار دادن زنها دراطراف کالسکهٔ سلطنتی

در بین راه زنها اطراف کالسکهٔ سلطنتی را گرفته به‌فریاد بلند و گریه و زاری می‌گفتند : ما آقایان و پیشوایان دین‌را می‌خواهیم! ما مسلمانیم وحکم‌آقایان را واجب‌الاطاعه می‌دانیم ! عقد ما را آقایان بسته‌اند، خانه‌های ما راآقایان اجاره می‌داده‌اند. مجملا تمام امور ما در دست‌آقایان بوده و هست . چطور راضی‌شویم علما را نفی‌بلد و تبعید نمایند. ای شاه مسلمان بفرما رؤسای مسلمانان ۱۰ احترام‌کنند . ای پادشاه مسلمان علمای اسلام را ذلیل و خوار نخواهید . ای پادشاه اسلام اگر وقتی روس و انگلیس با تو طرف شوند.شصت کرور ملت ایران به حکم این آقایان جهاد می‌کنند (دراین‌مقام نگارندهٔ تاریخ می‌نویسد مرحوم مظفرالدین شاه اگر عاقبت اندیش بود می‌توانست جواب بگوید ای رعیت من هرگاه دولتی بخواهد با دولت ایران طرف شود اول قلوب شما را ازعلماء متنفر می‌سازدکه شما به دست خود یکی را درمیدان بدار بکشید و یکی را درخانهٔ خودش درحالتیکه روی سجاده نشسته با تیر موذر بکشید و دیگری را خانه‌نشین ودیگری را مطرود و مردودکنید. حاصل آن‌که اول علماء و رؤساء دین شمارا به‌دست خودتان تلف و معدوم می‌کند.) باری شاه وارد ارك شد ، وزیر دربار (یعنی امیربهادر) و حاجب‌الدوله آمدند ، دربازارآنچه سعی‌کردند بلکه

۱ــ رسم عریضه دادن به شاه این طور بودکه متظلم، تظلم و عرض خود را درکاغذی نوشته درمعبرشاه می‌ایستاد هر وقت شاه می‌رسید کاغذ را بادست، بلند می‌کرد یك دفعه فراشها با چوب می‌دویدند به طرف متظلم آن وقت یا پادشاه و یا صدراعظم و یا حاجب‌الدوله صدا می‌کردکه متعرض عارض نشوید ویك نفر پیشخدمت می‌آمد عریضه را می‌گرفت اگرشاه دیده بودکه می‌گرفت و الا به دست شاه نمی‌رسید و جواب داده نمی‌شد .

مردم را ساکت کنند و آرام دهند ، بلکه بازارها بسته نشود فایده نکرد، بلکه مردم درمقام طرفیت برآمده از بدگفتن و فحش‌دادن مضایقه نکردند . حتی آن که در تیمچهٔ حاجب‌الدوله یکی از سادات اخوی که مسمی به آقا سید ابراهیم بود با امیربهادر و حاجب‌الدوله طرف شد که عین‌الدوله آقایان راگرفته و خیال تبعید دارد ما مسلمان باشیم وآقایان در این هوای سرد زمستان در حضرت عبدالعظیم گرفتار صدمه و اذیت شماها باشند . مجملا بازارها و سراها تماماً بسته شد ، علاءالدوله حاکم طهران در خیابانها می‌گذشت که دکانهای خیابانها بسته نشود که درخیابان جباخانه نزدیك سبزه میدان رسید به حجرهٔ آقا سیدابوالقاسم‌ـ مذهب دید آقاسید حسن معروف به سیدصاحب‌الزمانی با چند نفری درآنجا مشغول مذاکره می‌باشند . حکم کرد سید بیچاره را از حجره بیرون‌کشید وگفت: ای سید مفسد آخر کار خودت را کردی و چوب دست خود را به سر و صورت سید کوفتن گرفت ، بیچاره سید محترم را مشلق و مضروب نمود . دکاکین خیابان هم ازاین سوء تدبیرعلاءالدوله بسته شد. خبربه اعلیحضرت پادشاه رسید به عین‌الدوله فرمود: البته مقاصد آقایان را اجراء دارید و آنها را تا فردا باید بیاورید به شهر و الا من خودم می‌روم و آنها را می‌آورم . اگر چه عین‌الدوله فرمایش شاه را اطاعت نمود و تلفون کرد به حضرت عبدالعظیم‌که شاه مقاصد و مستدعیات‌آقایان را برآورده نمود ولی مردم مطمئن نشدند دکانهابسته وشهر به‌حالت بلوا باقی ماند . عده‌ای ازکسبه هم روانهٔ حضرت عبدالعظیم شدند در واقع حضرت عبدالعظیم و طهران یکپارچه آه و فریاد و متصل بهم‌گردیده . شب جمعه بندهٔ نگارنده و معین‌العلماء آقا سید جمال‌الدین را به خانهٔ خودش برده و شب را با او بسربرده صبح زود درشکه سوار و روانهٔ حضرت عبدالعظیم شده در بین راه مردم عوام سید را دیده بـه طرف درشکهٔ سید ریخته دست و پای‌آقا را می‌بوسیدند و صدا به‌سلام و صلوات بلند می‌کردند واین عبارت را می‌گفتند « بردشمن سادات لعنت »

با این حالت هجوم مردم، رسیدن سید به‌زاویهٔ مقدسه مشکل بود. لذا به درشکه‌چی سفارش‌کردیم درشکه رانگاه ندارد. درشکه‌چی شلاق‌کش‌اسبهای درشکه را به‌حرکت‌آورده؛ رسیدیم دم دروازهٔ حضرت عبدالعظیم، ازآنجا دیگرعبور و مرور سواره ممکن‌نبود. لذا سید جمال‌الدین از درشکه پیاده شده تا مردم را چشم به او افتاد دور او راگرفته و اورا به حالت صلوات و اجماع به صحن مقدس رسانیده اطراف سید را جمعی گرفته بودند که از صدمه وهجوم مردم سید تلف نشود. آقایان اهل منبر که دیدند سید وارد شد و با بودن او شاید منبر امروز از دستشان برود و زحمات‌آنها به هدر رود خصوص سیداکبرشاه و آقا شیخ مهدی و حاج شیخ محمدکه این‌سه نفردراین چند روزه خیلی‌زحمت‌کشیده بودند لذا مذکور داشتند که ظهورسید صلاح نیست و باید مثل سابق مخفی باشد . دراین بین جناب‌آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی رسید و به نگارنده به‌حالت تغیر فرمود: من به‌عین‌الدوله قول داده بودم‌که سید

ظاهر نشود و منبر نرود چرا او را آوردید؟ نگارنده در جواب گفت: جناب آقا شما قول دادید بنده که قول نداده بودم وانگهی اگر بنا شد شما شهر بروید پس آقا سید جمال الدین هم باید ظاهر شود .

بالجمله ، آقایان سید بیچاره را بردند درخانهٔ اعتمادالتولیه مخفی کردند . چون هم‌سید متغیر بلکه خائف شده بود وهم جمعی به صدا درآمده بودند لذا جناب آقامیرزامصطفی آشتیانی به بنده گفت ما هرچه بگوئیم آقا سیدجمال باید مخفی باشد شما نشنوید و با هم می‌رویم شهر؛ من تاکارآقا را اصلاح نکنم دست برنمی‌دارم. پس ازاین‌اطمینان سید راحت شده ولی درخانهٔ اعتمادالتولیه یك دو ساعتی توقف نمود .

بالجمله صبح جمعه شانزدهم ذی‌القعدةالحرام سال ۱۳۲۳ هجری که مطابق است با دوازدهم ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی بنای آقایان بر مراجعت به شهرتهران شد و زمان تحصن یکماه‌گردید . پروفسور براون درتاریخ خود می‌نویسد : مدت تحصن دوماه طول کشید و این اشتباه و سهو است چه مدت تحصن یك ماه بود که سی روز باشد زیرا که پنجشنبهٔ ۱۷ شوال از تهران هجرت نمودند و جمعهٔ شانزدهم ذی‌القعدةالحرام مراجعت به دارالخلافهٔ طهران نمودند .

و نیز در ترجمهٔ تاریخ آبی که می‌نویسد در آخر ماه ژانویه مطابق با اواسط ماه ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بود غلط است . چه مراجعت آقایان از زاویهٔ مقدسه در دوازدهم ژانویه و مطابق با اواسط ماه ذی‌القعده است (۱) .

باری روزجمعهٔ شانزدهم امیربهادرکه وزیردرباربود بااقبال‌الدوله ونصرالسلطنه (۲) و شمس‌الملك که‌آن روز میرآخور بلکه جملةالملك بود و امیرخان سردارکه حاکم زاویهٔ مقدسه بود وبعضی دیگر ازرجال دولت مأمورشدند بحرکت دادن‌آقایان. بازارهای طهران عموماً تعطیل و بسته شد . کالسکه‌های دولتی و درشکه‌ها با یدکهای متعدده حاضر شده درشکه‌های کرایه‌ای را هم برحسب تلفون امیرخان سردار ازطهران احضار نمودند . از طرف بزرگان‌طهران نیز درشکه‌ها وکالسکه‌های بسیار حاضرشده خط‌آهن را هم درامروز مجانی‌کردند (۳) حرم و مسجد و صحن و دو مدرسه و صحن امامزاده حمزه وبازار حتی

(۱) رسم نگارنده نیست‌که غلط و اشتباه دیگران را اظهارکنم لکن چون یك‌زمانی باعث اشتباه خواهد شد و شاید خواننده نسبت سهو و غلط را به نگارنده بدهد به این جهت توضیح و اظهارداشتیم‌که تاریخ خارجه را دراین‌خصوص اعتباری نیست و یامترجمین به اشتباه رفته‌اند .

(۲) محمد ولی‌خان نصرالسلطنه تا در حکومت استبداد کارکرده است او را به لقب اول که نصرالسلطنه است می‌شناسیم از وقتی‌که داخل در خدمات ملی شده است اورا به لقب سپهدار اعظم ذکرمی‌کنیم .

(۳) گویا قیمت بلیطهای ماشین را امیراعظم از خود داد .

بقعهٔ صادقیه مملو و پر بود از مردم . ازدحام و جمعیت بحدی بود که خوف خطر وتلف شدن مردم می‌رفت ، درسه ساعت به ظهرروز جمعه در وسط صحن منبرگذارده جناب حاج شیخ محمد واعظ که از طرف آقایان ملقب شده است به خلاق‌المعانی رفت بالای منبر و دستخط شاه را در حضور وجوه علماء و اعیان و اشراف ورجال دولت قرائت نمود . پس از او جناب آقاشیخ مهدی (سلطان‌المتکلمین) و سید اکبرشاه (اشرف الواعظین) رفتند بالای منبر و دستخط شاه را با مستدعیات آقایان قرائت نمودند . ضمنا اظهار تشکر از زحمات امیرخان سردار نمودند ، مردم بـا هم به فریاد بلند صدایشان به زنده باد پادشاه اسلام و زنده‌باد ملت ایران بلندگردید .

این مجلس واین روز اول مجلس و اول روزی بود که صدای زنده باد ملت ایران به‌آسمان رفت و تا به امروز اهل ایران جرئت نداشتند که علنا بگویند زنده‌باد ملت‌ایران. از وضع این‌مجلس برای امیربهادر و نصرالسلطنه و شمس‌الملك خوش نگذشت . چه احدی اسمی از آنها نبرد دعای اهل منبر مخصوص به شاه و علماء و امیرخان سردار بود و دیگر آن‌که این صدای زنده باد ملت ایران به‌گوش آنها تازه رسیده است و معنی قومیت و ملیت را ندانسته‌اند .

صورت دستخط شاه و مستدعیات آقایان از قرار تفصیل ذیل است :

صورت عریضهٔ مهاجرین حضور شاه

به‌شرف عرض‌بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام و اسلامیان پناه می‌رساند :که این یك مشت دعاگویان از علماء و قاطبهٔ سلسلهٔ جلیلهٔ علماء و کلیهٔ اصنـاف رعیت از حضورمبـارك بندگان اعلیحضرت شهریـاری کـه پاسبان ملت و حامی شریعت است استدعا داریم‌که مقررفرمایند مزیداً لطول‌العمرو رضاءالخاتم‌ـ النبیین صلی‌الله علیه وآله‌الطـاهرین قانون معدلت اسلامی بـر طبق مذهب شیعهٔ جعفریه درتمام اقطار و بلاد مملکت علیهٔ ایران بین تمـام اصناف من دون استثناء جاری شودکه احدی خارج ازآن قانون احکاماً و حدوداً نباشد و موجب مباهات و مفاخرت بندگان اعلیحضرت شهریاری برتمام سلاطین وجه‌الارض باشد .

صورت عریضهٔ اتابك به شاه

قربان خاکپای جواهرآسای بندگان اعلیحضرت قوی شوکت اقدس‌همایونت شوم برخـاطر مهر مظاهر همایون اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی روحنافداه پوشیده نیست ، که این غلام خانه‌زاد ازبدو افتخار به جاروب کشی اقدس اعلی تاکنون چهل سـال است همه وقت در هر مأموریت طـالب ازدیاد دعـاگوئی ذات عدیم‌المثال مبارك بوده و درهیچ مورد از این مقصود غفلت نداشته است . ولی در این مقدمه حضرات علماء که قصدی جز دعا و ثنا نداشته‌اند و همه وقت به وظیفهٔ

دعاگوئی خودشان مشغول بوده‌اند بطوری، پیش‌آمد کار شده که اصل مقصود ازمیان رفته و حالا این غلام خانه‌زاد بیمقدار را درآستان اعلی شفیع انگیخته‌اندکه نظر توجهی ازطرف قرین‌الشرف همایون درانجاح عرایض آنها معطوف وباامیدواری به مراحم شاهانه به دعاگوئی ذات بابرکات همایون مشغول شوند و چون عرایض آنها از روی دعاگوئی محض است این است که به‌عرض آستان مبارك می‌رساند و امیدوار است به شمول مراحم ملوکانه افتخار حاصل نماید .

صورت مقاصد آقایان

۱ ــ محض سلامت ذات اقدس مبارك ، قیمت تمبر را ، که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگوئی است ،گذشت فرمایند . اگرچه دراینجا ضرری به دولت متوجه است ولی‌این غلام بیمقدار، درصورت قبول عرض ، آن‌را محض اجراء امرخیر و دعاگوئی علماء و امیدواری عامه از خود تقدیم می‌داردکه به دولت هم ضرری متوجه نشود واسباب مزید دعاگوئی ذات اقدس نیز فراهم آید .

۲ ــ نظر به بی‌احترامی که نسبت به‌حاج میرزا محمد رضا شده ، چون از دعاگویان دولت است اظهار مرحمتی بشود که موجب مزید امیدواری و دعاگوئی طبقهٔ علماء اعلام گردد .

۳ ــ سیئات اعمال عسگر گاریچی ، متصدی راه عراق ، به‌عرض اولیاء دولت علیه رسیده و اجزاء و اتباع او از جانب دولت مورد تنبیه‌شدند. خود عسگررا هم مقرر فرمایند از دخالت به‌کار منفصل و ازجانب دولت توجهی درتنبیه او بشود ،که حد خلاف‌کاری خود را بداند و موجب امیدواری و دعاگوئی عامهٔ رعایا گردد و در عرایض سایر آقایان عظام هم باید ارادهٔ مخصوص مبذول فرمایند که آنها هم مقرون به اجابت گردد .

۴ــ برای رسیدگی به عرایض کلیهٔ رعایا و مظلومین از جانب سنی‌الجوانب همایونی ترتیبی در امرعدالتخانهٔ دولتی داده شودکه رفع ظلم از مظلوم حقاً و عدلاً بعمل‌آید و در اجراء عدل ملاحظه از احدی نشود .

دستخط شاه در جواب عین‌الدوله

جناب اشرف اتابك اعظم : عریضهٔ شمارا ملاحظه نموده توسط شما راقبول فرمودیم . مسلم است علماء عظام دعاگوی دولت هستند. عرایض آنها که برای دعاگوئی ما باشد و صحیح باشد پذیرفته می‌شود . نسبت به‌آنها کمال التفات را داریم . همیشه دعاگو بوده‌اند شما هم التفات و مرحمت ما را به آنها بنمائید . ذی‌القعده ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط شاه به علماء اعلام

جنابان مستطابان شریعتمداران علماء عظام سلمهم‌الله تعالی . جنابان آقاــ

میرزا مصطفی و آقامیرزا ابوالقاسم و آقامیرزا محسن و اعتمادالاسلام را که برای اظهار مطالب خودتان نزد جناب اشرف اتابك اعظم فرستاده بودید از شرح پیغامات شما مطلع شدیم . این مسئله را باید عموم علماء عظام بدانند که رأفت و معدلت ما همیشه بافراد رعیت شامل بوده خصوصاً نسبت به علماء اعلام که دعاگوی دولت و خیرخواه شخص سلطنت هستند کمال اعتقاد والتفات داشته ، درمقاصد حقهٔ آنها همیشه نهایت توجه کرده‌ایم . حالا هم که شرح اظهارات شما را جناب اشرف اتابك اعظم عرض کرد ، درصدر عریضهٔ او دستخطی صادر شده است که برای شما خواهند فرستاد . باکمال امیدواری به‌شهر آمده به‌اتفاق جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شوید که حسن ظن وکمال رأفت و عقیدت خودمان را مشافههً نیز به آن جنابان انحاء و اظهار کنیم و با نهایت آسودگی و امیدواری به دعای دولت و مزید تأییدات و توفیقات ما اشتغال ورزید . شهر ذی‌القعده ئیلان ئیل ۱۳۲۳ .

ایضاً دستخط اعلیحضرت مظفرالدین شاه

جناب اشرف اتابك اعظم ، چنان‌که مکرر این نیت خودمان را اظهار فرموده‌ایم ، ترتیب و تأسیس عدالتخانهٔ دولتی ، برای اجراء احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب‌تر است و این است بالصراحة مقرر می‌فرمائیم، برای اجراء این نیت مقدس قانون معدلت اسلامیه که عبارت از تعیین حدود و اجراء احکام شریعت مطهره است ، باید در تمام ممالك محروسهٔ ایران عاجلاً دایر شود بر وجهی که میان هیچیك از طبقات رعیت مطلقاً فرقی گذاشته نشود و در اجراء عدل و سیاسات بطوری که در نظامنامهٔ این قانون اشاره خواهیم کرد ملاحظهٔ اشخاص و طرفداریهای بی‌وجه قطعاً جداً ممنوع باشد. البته به‌همین ترتیب کتابچه نوشته مطابق قوانین شرع مطاع فصول آن را مرتب و بعرض برسانید ، تا در تمام ولایات دائر و ترتیبات مجلس آن هم بر وجه صحیح داده شود و البته این قبیل مستدعیات علماء اعلام که باعث مزید دعاگوئی ما است همه وقت مقبول خواهد بود . همین دستخط مارا هم به‌عموم ولایات ابلاغ کنید . شهر ذی‌القعده ۱۳۲۳

بعداز قرائت دستخط شاه و مستدعیات آقایان ؛ حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین و آقا سید اکبر شاه اشرف‌الواعظین در بالای منبر گفتند ، همهٔ علماء و آقایان طلاب متفق و هم‌قسم شدند براین‌که عدالتخانه را از دولت خواهش و تشکیل دهند . شاه هم نهایت مرحمت را فرموده و دستخط تشکیل عدالتخانه صادرفرموده بعد ازاین ظلم وتعدی به احدی نمی‌شود . الآن آقایان روانهٔ شهر خواهند شد طلاب گفتند این دستخط شاه را باید سفراء تصدیق کنند و الا ما نمی‌گذاریم آقایان از اینجا حرکت نمایند. اختلاف بین آقایان و طلاب

واقع شد آقایان علماء درجواب طلاب گفتند که تاکنون در قول پادشاه خلاف نشده است و پادشاه به نوشتهٔ خود ولیعهد و صدراعظم را برمسند ولایتعهد و صدارت نشانیده است . اگر این دستخط اجراء نشود سایر دستخط ها راهم امضاء نخواهیم نمود . این سوء ظن دربارهٔ دولت که نقض قول و عدم اجراء دستخط باشد به هیچوجه پسندیده نیست و ما اگربگوئیم سفراء دول دستخط شاه را امضاء و ضمانت نمایند ، هرآینه خلاف ادب و رسم است و در واقع توهین بهپادشاه اسلام کردهایم و دیگر آن که حقی بهسفراء دادن بارفتن مملکت مصادف خواهد بود . بعض ازآقایان ازقبیل آقاسید محمدرضا و غیره درخیال بودند که اگر آقایان امروز گول و فریب عین‌الدوله را بخورند ، هرآینه آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را با تیر بزنند . چه اطمینان عموم به این دونفر است و اگرامروز این دونفرباعین‌الدوله همراه شوند دیگریأس کلی عموم را حاصل خواهدگردید . و در جواب آقایان مذکور داشتند ما نمی‌گوئیم سفراء امضاء دستخط شاه را بنویسند، بلکه ما می‌گوئیم صدور دستخط شاه بهتوسط سفیر عثمانی باشد تا رسمیت حاصل نماید و دیگر صدراعظم نتواند عذری بیاورد . آقایان علماء بههرزبانی بود طلاب را ساکت نموده و قول دادند اگردستخط شاه را اجراء نکندباز مراجعت کنند به زاویهٔ مقدسه . دراین اثناء بین مردم شایع شد که بااین زحمات حالا که آقایان می‌خواهند بادولت صلح کنند بابیها در بین افتاده و مانع شده‌اند . قول آقایان و این شایعه طلاب را از میدان بیرون کرده خواهی نخواهی ساکت شده و آقایان عازم بر حرکت شدند .

آقایان خواستند سوار کالسکه نشوند ؛ امیر بهادر گفت اگر سوار کالسکه نشوید بی‌احترامی به شاه خواهد شد ، که کالسکه‌های سلطنتی خالی برگردند . به هرطور بود آقایان درکالسکه‌های سلطنتی نشسته وموکب علماء به طرف شهر حرکت نمود .

مراجعت آقایان به دارالخلافهٔ طهران

روز جمعهٔ شانزدهم شهر ذی‌القعدةالحرام ۱۳۲۳که مطابق بود با ۱۳ ژانویهٔ ۱۹۰۶ مسیحی یك ساعت از ظهر گذشته آقای بهبهانی وآقای طباطبائی و حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی و صدرالعلماء طهرانی باامیربهادر وزیر دربار در کالسکهٔ شش اسبهٔ سلطنتی نشسته ، سایر آقایان و طلاب درکالسکه‌های دولتی و درشکه‌های سلطنتی سوار شده ، آقاسیدجمال‌افجه‌ای سوار قاطرشده واز درشکه و کالسکه امتناع نمود . یدکهای طلا ونقره وسوارهای نظامی در جلوآقایان باعزت واحترامی‌فوق‌العاده بهطرف‌شهرحرکت‌کردند، تادم دروازه بهاین‌حالت آمدند . دم دروازه طلاب و سادات عازم شدندکه آقایان را از کالسکه پیاده کنند و سوار قاطر و الاغ شوند تا مردم به فیض دست‌بوسی نایل آیند ، آقایان هم برای آن‌که مردم به فیض برسند بی‌میل نبودند. لکن وزیر دربارگفت: الان سه ساعت به غروب است اعلیحضرت شاهنشاه درقصر دولتی و عمارت گلستان منتظر ملاقات آقایان است واگر آقایان از کالسکه

پیاده شوند سه ساعت از شب گذشته وارد می‌شوند. مناسب این است که پیاده نشوند به همین حال وارد برشاه شویم ، پس از گفتن این کلام رو به‌طرف سوارهای کشیکخانه‌کرده فرمان نظامی داد . یك‌دفعه سوارها اطراف کالسکه را گرفته مردم را عقب‌کردند وکالسکه را وارد و از راه خیابان روانه شدند و در ارك دم‌باغ گلستان وتخت مرمرآقایان را پیاده‌کردند . آقایان وارد دربار شده ، سایر آقایان و آقازاده‌ها هم از عقب رسیده در ارك ملحق به آقایان شدند . مردم و کسبه ریختند درارك ، فراشها درب باغ را بستند ، آقایان قدری در اطاق اتابك نشسته پس‌از چند دقیقه باعین‌الدوله و مشیرالدوله رفتند حضور شاه . پس‌از ورود و تعارفات رسمیه شاه فرمود : من سابق، براین اقدام و استدعای شما مایل بودم به‌افتتاح عدالتخانه و خودم درنیمهٔ شعبان به نظام‌الملك گفتم که ترتیب عدالتخانه را بدهد. بعد از این شما هر کاری داشته باشید به خود من اظهار نمائید من حاضرم از برای اجراء مقاصد شما . افتخار من به‌این است که دین جد شما را ترویج می‌کنم .آقایان اظهار تشکر نمودند . پس از آن اعلیحضرت گله فرمود از آقایان که چرا در مسئلهٔ خرابی عمارت بانك به‌خود من اظهار نکردید و چرا خودتان بدون اطلاع به‌دولت اقدام‌کردید ؟ آقای طباطبائی در جواب شاه عرض‌کرد: مشیرالدوله و مشیرالسلطنه هر دو حاضرندکه من کراراً به آنها گفتم و نوشتم جوابی‌که هر دو نوشته‌اند حاضر است . باری در این وقت جناب آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی با پنجاه نفر سید وارد ارك شدند . بعدازآن آقامیرزا مصطفی آشتیانی باجمعی کثیر از طلاب و سادات وارد ارك شده مردم هم‌که دیدند درهای ارك را بستند وتوقف آقایان بطول انجامید از خارج ارك صداهای خودرا به‌صلوات بلندکرده هیاهو وغوغا بلند شدکه شاه به گوش خود شنید و مضطرب شد .

آقایان از زحمات امیرخان سردار (امیراعظم) وکفایت اوخدمت شاه اظهار تشکر نمودند . اعلیحضرت یك انگشتری بریلیان از انگشت خود درآورده به امیرخان سردار خلعت و آقایان را اذن مراجعت داد.

این اول مجلسی بودکه گفتگوی بین علماء و شاه به‌طریق مباحثه و رد و بدل بود . چه تااین زمان رسم این بود که هرچه پادشاه می‌گفت مخاطب و مستمع حق رد و جواب نداشت ، جز سکوت تکلیف دیگری نبود. آن‌وقت صدراعظم و یا یکی از وزراء در مقام معذرت و شفاعت از طرف مخاطب شاه یك دوکلمه سخن می‌گفت لکن در این مجلس شاه آنچه می‌فرمود علماء در مقام جواب و رد مضایقه نمی‌کردند و نیز این اول مجلسی‌بودکه شاه در مقام تکلم ، لفظ (من) و (مرا) ادا کرد . سابق براین لفظ (ما) و (مارا) می‌گفت (مافرمودیم ، ما اذن دادیم ، ما چنین خواستیم) ولی امروز می‌فرمود : من توقع از شما نداشتم ، من مروج دین جد شما می‌باشم ، من درمقام مقاصد و مستدعیات شما حاضرم و نیز سابق‌براین سلاطین ایران به سید و ملا، آخوند می‌گفتند، دراین‌مجلس شاه می‌فرمود:

آقایان من از شما خواهش دارم .

بالجمله آقایان از حضور شاه ؛ برخاسته به خانه‌های خود مراجعت کردند . مردم اطراف آقایان را گرفته ، جمعی آقای طباطبائی را به‌خانه آورده ، جمعی آقای بهبهانی را به خانه‌اش رسانیده ، گروهی اطراف آقای صدرالعلماء را گرفته ، از درب خانهٔ امام جمعه به‌منزل خودشان بردند .

در این روز اجزاء امام جمعه نهایت معقولیت را بخرج دادند . زیرا که از ورود مهاجرین اظهار مسرت و خوشحالی می‌نمودند و ازگذشتن آقای صدرالعلماء از درب‌خانهٔ ایشان باآن ابهت و جلال از مخالفت باآقایان نادم شده و در شب چراغانی دکاکین متعلق به ایشان را نیز چراغانی نمودند و از امروز امام‌جمعه همراه شد و ازآقایان دیدن نمود و تا زمان بمباردمان مجلس امام‌جمعه با علماء همراه بود بهرجهت آقایان با نهایت جلال و احترام به‌منازل خویش رسیدند . آقاسید جمال افجه‌ای که سوار قاطر بود و درکالسکه سوار نشد ، باآقا سید جمال واعظ، اول شب را با صدای صلوات و تکبیر مردم به خانهٔ خویش رسیدند .

آقاسیدجمال واعظ نخست درخانهٔآقاسیدجمال افجه‌ای ورود نمود و اندکی درآنجا مکث‌کرد. متجاوز ازسیصد نفرازمردم اجتماع‌کرده و او را سوار الاغ نموده به احترام تمام اورا به‌خانهٔ خودش‌که نزدیك سیدنصرالدین بود رسانیدند . آقا سیدجمال واعظ به‌نگارنده گفت: از این ورود دانستم بهتر و بزرگتر ریاسات ، حجةالاسلامی است و من باید در این رشته کارکنم تاخودرا به‌مقام اجتهاد برسانم . این بود که بعد ازاین بنای درس خواندن را گذارد و نزد یکی از اساتید شروع به خواندن رسائل وفقه‌کرد و در اخفاء آن نهایت سعی را داشت . بعضی اوقات‌که شبها نزد او می‌رفتم اشکالات رسائل را از بندهٔ نگارنده‌می‌پرسید و به طریق مباحثه و ایراد مطالب فقه واصول را از نگارنده اقتباس می‌نمود . نگارنده اگر چه مضایقه نداشتم ولیکن بطور افاده حل مشکل او را می‌نمودم . مجملاً معین حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود در ورود آقایان نهایت سعی و کوشش را نمود و درچراغان بازار آنچه در قوه داشت ظاهر نمود .

اعتصام‌السلطنه پسرمعیرالممالك واشخاصی‌که هواخواه امین‌السلطان‌بودند نیزخدمات خود را به‌آقایان ظاهر می‌ساختند .

روز شنبهٔ هفدهم ذی‌القعدةالحرام سنهٔ ۱۳۲۳ مطابق با ۱۳ ژانویهٔ ماه فرانسه سال ۱۹۰۶ میلادی و یکم شهریور ماه قدیم و ۳۱ کانون‌الاول و ۲۹ دی‌ماه جلالی مردم طهران استشمام رایحهٔ طیبهٔ مقدسهٔ حریت را نموده و بنای دیدن ازآقایان راگذاردند . فوج‌فوج، دسته‌دسته، به‌دیدن آقایان می‌آمدند . شعرا قصاید خودرا می‌خواندند ، شب‌یکشنبه چراغان باشکوهی درطهران بود. آقایان چندروزی‌گرفتار دید وبازدید بودند. شاهزادهٔ عین‌الدوله

دیدن از آقایان کرد. لیکن درمنزل آقایان غلیان و چائی از خودش صرف می‌نمود . یعنی آبدار و قهوه‌چی همراه خودآورده بود. از چای خودش و قند خودش چای آشامید. دیگر از ترس آن‌که شاید او را مسموم کنند و یا آن‌که برای شاهزادگی خود این‌کار را اضافه‌بر صدور سابق کرد . معلوم نبود بهرجهت علاءالدوله راازحکومت طهران معزول وشاهزادهٔ نیرالدوله را بجایش منصوب نمود .

فهرست کارهای غیر قانونی علاءالدوله درحکومت طهران

عمده ومهم‌ترین کارهای غیرقانونی علاءالدوله درحکومت طهران از این قراراست : اول چوب زدن تجار که سابقاً ذکرشد ، دوم عصا زدن بدست خودش به‌آقا سید حسن صاحب‌الزمانی در روزی که نمایندگان آقایان را در خانهٔ عین‌الدوله نگاه داشته بود ، یعنی دو روز قبل از ورودآقایان به شهر . سوم بی‌احترامی به مدبرالممالك مدیر روزنامهٔ تمدن‌که چرا در وقتی‌که کالسکهٔ عین‌الدوله از خیابان عبورکرد سنگ به کالسکه خورد و بی‌احترامی به کالسکهٔ صدراعظم شد؟ مدبرالممالك جواب داد سنگ خوردن به کالسکه چه ربطی به من دارد ؟ در جواب‌گفت: کالسکه مقابل منزل شما که رسیده بود سنگ به او زده شد . مدبرالممالك گفت پس تقصیر بر صاحب خانه وآن‌که بالا خانه‌را درخیابان بنا کرده است. علاءالدوله بغضب رفت‌که این‌آخوند جوان با من سؤال و جواب می‌کندآها بچه‌ها ! سزای این‌آخوند رابدهید . بیچاره مدبرالممالك که درآن وقت مدیرالشریعه بود به تقصیر آن‌که زبان آوری‌کرد نزد حاکم ، شلاق مفصلی نوش جان‌کرد. لیکن بعدها ملتفت شدکه تقصیر از زبانش نبود بلکه ازعمامهٔ او بود، چه سنگ زدن به کالسکهٔ صدر اعظم درآن وقت جز از اهل عمایم دیگر درقوهٔ احدی نبود . (به این‌جهت مدیرالشریعهٔ معمم مدبرالممالك مکلا شد و امروز صاحب یك روزنامهٔ بزرگی است و در این انقلاب مشروطیت صدمات و لطمات بسیار به او وارد آمد و در زمان محمد علی‌شاه بطور مخفی مسافرت به‌خارجه‌کرد و اگر گرفتار شده بود حتما مثل ملك‌المتکلمین مقتول می‌شد ، خدماتش به مشروطیت بعد ازاین خواهد آمد .) لیکن علاءالدوله ازجهت تدین و ناموس و عفت خواهی و نگرفتن رشوه از اقران و امثالش بهتراست . هرجاکه حکومت‌کرد آنجا را بخوبی منظم داشت ، اگرسفاك بود رشوه خور نبود ، اگر ظلم می‌کرد ملاحظه از فقرا می‌نمود ، ازفاسق وفاجر و قمار متنفربود . درحکومتش اول‌کاری‌که می‌کرد فاحشه خانه‌هارا می‌بست، ازمشروطیت همراهی کرد ، اگر چشم از اعمال حکومت طهرانش بپوشیم او را از مؤسسین مشروطه می‌دانیم . زحماتش را در مشروطیت در تاریخ نوشتیم و انشاءالله خواهد آمد . بهرجهت علاءالدوله به‌مراتب شتی ازنیرالدوله بهتربود . مردم بلکه آقایان ازحکومت علاءالدوله بهتر راضی بودند تا حکومت نیرالدوله . در واقع عین‌الدوله انتقامی کشید از آقایان که حکومت را از علاءالدوله گرفت و به شاهزادهٔ نیرالدوله داد . از رباعی که در زمان

حکومتش نشر یافت مستفاد می‌شود تنفر از او چنانکه شاعر درمقام خطاب به مظفرالدین شاه گوید :

خسروا خبط کردنت تا کی	نیرالدوله و حکومت ری ؟
یك نشابور او زیادش بود	به و به به عجب عجب هی‌هی!

شاهزاده نیرالدوله حاکم جدید با آن‌که با آقای طباطبائی معاهد و هم قسم بود و به قرآن مجید قسم یادکرده بودکه درخیال مقدس آقای طباطبائی همراهی‌کند، ذره‌ای از ظلم و مخالفت قسم‌کوتاهی نکرد و اگرسوگند خورده بودکه مخالفت‌نماید با آقایان ومانع باشد از مقصود مقدس آنهـا هرآینه می‌نوشتم خلاف سوگندش نکرد . لیکن چون قسم بر معاونت و همراهی‌یادکرده بود می‌نویسم خلاف‌کرد وخیلی هم خلاف‌کرد ، چنانچه خواهد آمد .

شاهزادهٔ ظفرالسلطنه حاکم‌کرمان هم وارد تهران شد و آقایان عازم بودندکه از او عقبه‌کنند ، بلکه دربین طلاب مذاکره بود که باید اورا بیاورند درمحضرآقایان و سیاست کنند . بعنوان مأموریت تبریز و حکومت ارومیه از طهران خارج شد . فقط هزارتومانی فدیه داد به‌بعض آقازاده ها و به سلامتی درگذشت . لیکن خواست خدمت آقای طباطبائی برسد و از عمل زشت خود توبه و استغفارکند . آقای طباطبائی او را راه نداد تا آن که جناب‌آقا میرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی را شفیع نمود به این طور که آقای طباطبائی درخانهٔ جناب معظم‌له بودکه ظفرالسلطنه وارد شد . جنابش او را خدمت پدر خود آورد و عذرکارهای خود را خواست و اعتراف به تقصیرخودکرد . بعضی را هم بکلی منکرشدکه بدون اطلاع و اجازهٔ من اعدل‌الدوله و برادرش این بی‌احترامی را به‌حاج میرزا محمدرضای کرمانی وارد آورده‌اند . بالاخره از تهران خارج شد، در ارومیه هم‌نتوانست‌حکومت‌کند، درآذربایجان هم زیست نتوانست ، چه تبریز او را راه ندادند مدتی در دهات سیرمی‌کرد.

عین‌الدوله چند تلگراف متوالی به جناب حاج میرزا محمد رضا کرمانی مخابره نمود که عماً قریب فرمانفرما وارد کرمان می‌شود . شمارا معجلا به‌کرمان عودت خواهد داد و تجلیلات شمارا از طهران فراهم می‌آوریم . دیگر ازاجراء دستخط شاه و مستدعیات آقایان حرفی نبود و به مسامحه و مماطله امروز را به فردا می‌گذرانیدند .

روزنامهٔ ادب راهم‌توقیف کردند برای‌آن‌که نویسندهٔ‌آن ازحدود خویش‌تجاوزنموده مقالاتی را می‌نویسد که مشتمل بر الفاظ منفور سلطنت است از قبیل: مشروطه وجمهوری و آزادی و مساوات و برابری. انجمن مخفی هم این ایام شعباتش متعدد است . طلاب و اهل علم و شاگردان مدارس ازجهت بیداری مردم و شبنامه نوشتن وچرا روزنامهٔ ادب توقیف شده است سعی خودشان را می‌نمایند . یك روز هم بندهٔ نگارنده ازطرف آقای طباطبائی برای ملاقات اعتمادالسلطنه وزیـر انطباعات رفتم ، پس از ملاقات مذاکره از توقیف

روزنامهٔ ادب بمیان آمد. جواب داد : تقصیر از من نیست بر حسب حکم اتابك روزنامه را توقیف کردند.

عین‌الدوله در خیال تبعید ونفی آقا سید جمال واعظ افتاد. برای اینکه این سید جلیل و واعظ نبیل مردم را بخوبی بیدار وآنهارا به حقوق خود آگاه می‌نماید. تبعید آقا سیدجمال اگرچه‌کار سهل وآسانی نیست لکن‌مقدماتی‌که عین‌الدوله تمهید نموده واشخاصی را دیده‌که اگرتلف‌کردن این سید راهم می‌خواست هر آینه به مقصود خود می‌رسید. لکن چیزی‌که مانع اتلاف اوگردید همانا مسلمانی و تدین اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه است.

تبعید سید جمال واعظ ومسافرت او به بلدهٔطیبهٔ قم

بعداز مراجعت حجج اسلامیه وطلاب، از زاویهٔ مقدسه به طهران، هریك از آقایان درمنزل خود مشغول پذیرائی مردم بودند، جز آقاسید جمال واعظ‌که عین‌الدوله می‌گفت شاه ازهمه‌کس وهمه چیز اغماض وعفو فرموده است، مگرازسید جمال، علیهذا شب اول ورود آقای طباطبائی پیغام داد به سیدکه شب را بیائید منزل من بخوابید ودرخانهٔ خود نمانید. سید شب‌را درخانهٔ خودنماند ورفت درخانهٔ آقای طباطبائی. صبح آن شب‌امیرخان سردار آمد خدمت آقای طباطبائی وبه آقا سید جمال‌گفت هرچه وهرقدر به اتابك التماس و از او استدعاکردم‌که شمارا عفوکند قبول نکرد. عجالتاً چند روزی از انظار مخفی باشید وباکسی مراوده نکنید تا این عموی لجوج و مستبد را از صرافت شما بیندازم و من تا اندازه‌ای که ممکن است باشما ومقصد شما همراه می‌باشم. آقا سیدجمال قبول‌کرد وچندی ازخانهٔ خود خارج نشد. دراین اثناء علاءالدوله ازحکومت طهران معزول و نیرالدوله حاکم گردید. اول خدمتی‌که به عین‌الدوله‌کرداین بود که نوشت به‌جناب آقای حاج شیخ مرتضی‌آشتیانی که بهتراین‌است آقا سید جمال مشرف شود به ارض اقدس و مشهد مقدس به‌عنوان زیارت. مخارج سفر ایشان را هم خودم متحمل می‌شوم (الی آخره). آقای حاج شیخ مرتضی آن کاغذ را فرستاد برای آقا سید جمال در مجلس حاج شیخ مرتضی عده‌ای از طلاب علوم حاضر بودند، از مضمون کاغذ مطلع شده خبر به سایر طلاب رسید. حضرات طلاب درخانهٔ آقای بهبهانی اجتماع نموده وگفتندکه ما هرگز نمی‌گذاریم آقا سید جمال راتبعید کنند. امروز که سید را تبعید کردند فردا شما را تبعید خواهند نمود. آقای بهبهانی به ملاحظهٔ این که حالا تازه با دولت مصالحه شده است می‌خواست طوری رفتار نماید، که باعث کدورت ونقار درباریها نشود، لذا حضرات طلاب را هر قسم بود ساکت فرمود. یك شب آقا شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین را فرستاد نزد عین‌الدوله، که شاید بتواند او را از این خیال منصرف نماید، با این‌که صدراعظم درد پایش را بهانه‌کرده وکسی را به‌خود راه نمی‌داد، لیکن حاج شیخ مهدی براو وارد شده پیغام آقای بهبهانی را رسانید وضمناً هم از فرمایشات مدبرانه و نصایح عاقلانه فروگذار نکرد. عین‌الدوله گفت : محال است این

خواهش آقا راقبول کنم. البته باید سید جمال دهۀ عاشوراء را درطهران نباشد چه مذاکرات منبری او باعث فتنه و آشوب خواهدگردید . بالاخره عین‌الدوله صریحاً قسم خورد که‌اگر سید جمال خودش نرود او را می‌کشم . اما اگر بخوبی خودش رفت قول می‌دهم که بعد از عاشوراء اورا معاودت بدهم وشخص اعلیحضرت همایونی هزارتومان مرحمت می‌کند، برای جبران ضرر آقا سید جمال. سلطان‌المتکلمین‌مراجعت نمود وجواب را خدمت‌آقای بهبهانی عرض کرد. جنابش‌سیدجمال را احضارنمود و فرمود: من‌میل‌دارم برای اتمام حجت شما یك سفری ولو مختصراً هم‌باشد به بلدۀ قم‌بروید وبه شما قول می‌دهم‌که بعداز عاشوراء مراجعت کنید. آقا سیدجمال‌گفت: مقصود همۀ ما ازعلماء اعلام وطلاب و وعاظ و تجار فقط این‌است که شاه‌مجلس شورا بدهد . اگر من بدانم مجلس دادن موقوف و منوط به‌کشته شدن من‌است باکمال رضا و رغبت و میل برای‌کشته شدن حاضر می‌شوم . آقای بهبهانی فرمود: این لفظ هنوز زود است و به‌زبان نیاورید فقط به همان لفظ عدالتخانه اکتفاءکنید تا زمانش‌برسد. باری دو سه روز بعداز این مقدمه جناب آقا میرزا محسن و جناب سلطان المتکلمین رفتند منزل آقا سید جمال، درحالتی که آقا سید محمدرضا شیرازی و آقا سید حسین بروجردی (مدیر الاسلام) وآقا شیخ علی بروجردی وآقا شیخ محمد بروجردی و آقا میرزا علی قمی وجمعی دیگر ازطلاب نزد سید جمال بودند. جناب آقا میرزا محسن فرمود: خدا می‌داند آقای حجةالاسلام آنچه درقوه داشت سعی‌کردکه شما نروید ولی قبول نشد . آقا سیدجمال گفت : من در چند شب قبل که خدمت حضرت‌آقا رسیدم عرض کردم اگر صلاح این ملت نجیب ایران به کشته شدن من باشد من حاضرم خود و اولادم را فدای این مقصود مقدس نمایم ، سفرکردن و مهاجرت به قم که نهایت آمال من است . سلطان‌المتکلمین هزارتومان بلیت بانك (اسکناس) از جیب خود بیرون‌آورده تسلیم سید نمود وگفت:قبض‌رسید بنویسید. سید مبلغ را دریافت نمود و قبض الواصل داد . حضرات حاضرین دیدند سید قدری سکوت نمود ، بعداز چند دقیقه‌گفت : نوشتۀ رسید را غلط نوشته‌ام آن را بدهید عوض‌کنم ، نوشته را گرفته و پاره‌کرد ومجدداً به این مضمون نوشت :

اگرچه من بنده کمال افتخار را دارم که مورد مرحمت پادشاه اسلام خلدالله ملکه واقع‌شوم ولی دراین موقع مسافرت چون‌که فقط غرضم‌امتثال امرسلطان اسلام وتشیید شرع مقدس است ازقبول این وجه ابا وامتناع دارم.

حرره‌الاحقر جمال‌الدین الواعظ الموسوی .

حاضرین تعجب کردند ازکار سید ، که در این موقع مسافرت و تنگدستی و قرض داشتن از قبول این مبلغ گزاف امتناع نمود . لیکن این کار سید و رد او پول را، کاری بسیار صحیح بود ، چه هم شرف وبزرگواری او را ثابت می‌کند وهم جان اورا نگاهداشت. اعلیحضرت مظفرالدین شاه از این حالت سید و سفرکردنش بی اندازه متأثر و متغیر شده

بود و به عین‌الدوله فرموده بود: با سادات طرف شدن عاقبتی وخیم دارد . باری آقا سید جمال مصمم بر عزیمت سفر گردید و حسب‌الامر کاغذی نوشت به عموم طلاب که مسافرت من از روی کمال میل و رغبت است ، اکراه و اجبار در کار نیست . فوراً از شیخ حسن دلال که همسایهٔ آقا و مرد شایسته‌ای‌است هفتاد تومان به عنوان قرض‌گرفته وشیخ‌حسن مزبور یك کالسکه برایش اجاره‌کرد تا قم . طلاب خبر شدند ، اجتماع نمودند ، فریادها بلند کردند ،که الان می‌رویم بازار و مدارس را تعطیل می‌کنیم . سید به استادی وتدبیرفرمود: عجالةً امروز را صبر می‌کنم و سفر را به تأخیر می‌اندازم تا پس فردا شاید راه علاج و چاره بجویم . به‌هرطور بود طلاب را ساکت و متفرق نمودکالسکه را هم با پسر و نوکرش فرستاد خارج دروازه ، دوساعت به غروب مانده درحالتی‌که عیالش مشغول وضع‌حمل بود و همان وقت پسری زائید که به مناسبت نامش را سیدرضا گذاردند یعنی راضیم به رضای خدا. باری سید به اتفاق سلطان‌المتکلمین رفت بیرون دروازه (فخرج منها خائفاً یترقب) و با سلطان وداع نموده با پسرش میرزا محمد علی و نوکرش مشهدی مهدی سوار کالسکه شده وبه طرف قم روانه شدند .

روز دوشنبهٔ بیست و ششم ذی‌الحجةالحرام ۱۳۲۳ آقا سید جمال با این‌حالت روانهٔ قم شد ، دو شب در راه بود، روز چهارشنبه (۲۸) وارد قم شد ، علماء قم نهایت احترام و پذیرائی را دربارهٔ او بجا آوردند . خصوصاً جناب آقا سید عبدالله مجتهد قمی ،که بیش از دیگران با سید همراه بود. ازطرف نیرالدوله حاکم طهران هم تلگرافی درتوصیه واحترام سید به اعتضادالدوله حاکم قم مخابره شد. آقا سید جمال در ایام عاشوراء جائی منبر نرفت و هرکس هم از او دعوت نمود قبول نکرد و با احدی مراوده نداشت ، مگر با آقا میرزا محمدخان لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم،که مشارالیه نسبت به سید همراه بود. آن هم برای توصیه وسفارشی بود،که سراً ازطرف انجمن مخفی به مشارالیه شده بود . از معاونت مالی و غیره دربارهٔ سید دریغ نفرمود . (لسان‌الممالك در مهاجرت کبری خدمات عمده به مشروطه نمودکه در جلد سوم خواهد آمد) .

بازگشت سید جمال واعظ به طهران

روز دوشنبهٔ نهم محرم ، سه تلگراف از طرف آقای بهبهانی و عین‌الدوله صدراعظم ونیرالدوله حاکم طهران به سیدجمال مخابره شد و اذن معاودت به طهران را داده بودند . دو روز دیگرهم سید درقم مانده یك روز هم برحسب خواهش لسان‌الممالك منبر رفت و موعظه نمود .

غروب روز جمعهٔ سیزدهم ، سید جمال‌الدین وارد زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم گردید. طلاب و تجار در خیال بودندکه سید را با احترام وارد شهر طهران نمایند، لکن بعضی از آقایان صلاح ندیدند .

صبح روز شنبهٔ چهاردهم ، جناب آقا میرزا محسن برادر آقای صدرالعلماء و جناب

آقا میرزا محمد صادق طباطبائی ویك دو نفر از تجار سیدجمال‌الدین را وارد به شهر نمودند.
در همان روز پس از دیدن آقای طباطبائی و آقای بهبهانی، به‌همراهی حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین رفتند نزد عین‌الدوله و در آن مجلس به شاهزاده عین‌الدوله گفت : من معرفی خود را به شما می‌کنم. من طرفدار و پارتی احدی نیستم وکسی را حمایت‌نمی‌کنم فقط غرض من تبدیل سلطنت کنونی است به سلطنت قانونی اسلامی ، به‌عبارت اخری‌مقصود من خدمت به دولت و ملت است ، منظور من قوام و استحکام دولت است و تا قوه دارم دراین کارمجاهده خواهم‌کرد و امیدوارم هیچ چیزمانع از این مقصود من نخواهد بود . عین‌الدوله هم آنچه قوه داشت در تخویف سیدکوتاهی ننمود. باری مبلغ هزار تومان که تا امروز نزد سلطان‌المتکلمین بود به سید جمال داده شد. سید هم دیگر محذوری نداشت قبول نمود و بر احترامات سید افزوده گردید و در بالای منبر صریحاً مطالبهٔ قانون و تشکیل عدالتخانه و اجراء دستخط شاه را می‌نمود و مردم را بهیجان می‌آورد.

در اواسط محرم کاغذی از عتبات عالیات رسید ، که آقا علی اکبر بروجردی از طهران به آقایان نجف نوشته است که : اشخاصی که رفته‌اند به زاویهٔ مقدسه و مطالبهٔ عدالتخانه می‌نمایند ، معدودی از طلاب می‌باشند ربطی به حجج اسلامیهٔ طهران ندارند . حجج اسلامیهٔ طهران اصلا وابداً از شهر طهران خارج نشده وبا عین‌الدوله نهایت دوستی را دارند و از عدالتخانه متنفر می‌باشند و یقین دارند اگر عدالت در ایران جاری شود درب خانه‌های آقایان بسته خواهد شد . علی‌المذکور عین آن مکتوب را فرستادند خدمت آقای طباطبائی که فحص فرمایند آقا علی اکبر بروجردی کیست و مقصودش چیست ؟ این بود که در شب ۱۷ محرم ۱۳۲۴ شریف‌الواعظین قمی در تکیهٔ درخونگاه ، که مجلس روضه و بانی مجلس آقای طباطبائی بود درحضور آقایان دربالای منبر گفت : که اسلام غریب است وپس از مدتی که علماء اعلام طهران دامن همت و فتوت بکمر زده وعازم شده‌اند که اسلام را یاری نمایند ومتحمل صدمات شده‌اند که بلکه مسلمین ازعدالت بهره‌مند شوند. یك نفر از اهالی بروجردکه سالها دراین پایتخت از لباس اسلام وازملت نان خورده چنین وچنان نوشته است. وا دیناه، وا اسلاماه ، باری چون برادرحاج علی‌ـ اکبر که آقا عماد باشد دراین مجلس حاضر بود و از اشخاص صحیح و درست بود لذا شریف‌الواعظین به ملاحظهٔ احترام این برادر گفت این مکتوب ظاهراً از شخص مسلمان نبوده وشاید عبدالمحمود یهودی این کاغذ را برای تضییع یك شخص مسلمانی و یا غرضی دیگر نوشته است . به هرجهت هیجان وحرارت فوق‌العاده در مردم وعامهٔ اهالی پدیدآمده است و جداً ازحجج اسلامیه مطالبهٔ اجراء دستخط و انعقاد عدالتخانه را می‌نمایند.

این ایام آقایان علماء کارشان رو به ترقی و در نهایت احترام و اعتبار در امور سیاسی و دولتی‌مداخله می‌کنند. زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند واز رجال

درباری ومنسوبین سلطنتی احدی جرئت نداشت که ظاهراً باآنها همراهی وازآنها معاونتی نماید ، جز معدودی که ازجان خود گذشته ، آنها هم با نهایت ملاحظه و خوف رفتار می‌نمودند. لیکن این‌ایام علی‌الظاهر وسایل تقرب به آقایان را اهم امانی و مقاصد خود قرارمی‌دهند. نگارنده برای مقیاس این زمان، با چند روز قبل ،که‌آقایان در زاویهٔمقدسه بودند، ازبرای خوانندهٔ تاریخ یك راپورت مخفی ویك مذاکرهٔ مخفی را استشهادمی‌آورم. و نیز دسایس شاهزاده عین‌الدوله راکه چگونه سلوك می‌کرد با آقایان، و به‌چه سعی و از چه راه می‌خواست میان آنها را اختلاف اندازد ، ذکر می‌کنم . پس ازآن به رشتهٔ تاریخ معاودت می‌نمایم و راپورت مخفی صورت آن از این قرار است :

راپورت مخفی

روز یازدهم ذی‌القعده (۱۳۲۳) ، اعتصام‌السلطنه فرستاد عقب من ، که نایب حسین هستم ، رفتم خدمتشان مرا برد در حیاط خلوت پشت اندرون ، فرمود : چند کاغذ برای آقایان نوشته‌ام با بعض امانتها باید بروی به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم ، کاغذها و امانتها را طوری برسانی ، که کسی مطلع نشود؛ چه آدمهای عین‌الدوله و امیربهادر خیلی مواظب هستند ، مبادا گیر افتی . گفتم اطاعت می‌کنم و مطمئن باشید ، بعد سه‌کاغذ به من دادکه به خطوط مختلفه نوشته بودند، خط نسخ، خط زنانه، به علامتهای حروفی و چند امانت هم داد و گفت یکی‌ازاینها مال‌آقای‌آقا سید محمد مجتهد است، یکی متعلق به‌آقاسید عبدالله مجتهد است ، یکی هم مال آقا شیخ مرتضی .کاغذها راگرفتم و سه امانت عبارت بود ازسه بسته پول زرد و هربسته چهل اشرفی چهار تومانی ، که جمعش می‌شود صدوبیست اشرفی چهار تومانی .گفت : اینها را به همان آقایانی‌که صاحب‌کاغذند بده و رسید بگیر و بیا . من‌گفتم : فردا پیش از اذان صبح می‌روم که کسی مرا نبیند. بعدآمدم خانه یك جیب در توی شلوارم دوختم وکاغذها وپولها راگذاشتم در توی جیبها و آمدم در طویله ، بـه مهتر گفتم صبح پیش از اذان صبح جو یا بوی‌کرند را بده ،که من می‌خواهم بروم جائی‌کار دارم . فردای آن روزکه روز دوازدهم بود آمدم طویله اسب را سوار شده از دروازهٔ غاربیرون رفتم ، از راه جوانمرد قصاب ، همه‌جا ازبیراه رفته، نیم فرسخ ازبالای شاهزاده عبدالعظیم، از آنجا سرازیر شدم . وقتی رسیدم حضرت عبدالعظیم ، آفتاب می‌خواست تازه طلوع کند ، اسبم را بردم در دکان علافی‌که آشنا بود بستم و رفتم منزل آقای آقا سید محمدکه خانهٔ مشهدی عباسعلی‌گمرکچی بود . درآن اطاقی‌که آقا منزل داشت دو نفر هم آنجا بودند ،که با هم صحبت می‌داشتند و معلوم بود تازه از حمام آمده بودند . یکی از آن دونفر می‌گفت: حال ما شباهت دارد به‌حبیب‌بن

مظاهر و مسلم‌بن عوسجه‌که در حمام قرار گذاردند بروند به‌کربلا و یاری کنند از حسین‌بن علی . آنها مذاکره می‌کردند من گریه می‌کردم برحال مظلومیت و بی‌کسی‌آقایان . به هرجهت وارد شدم به اطاق آن دو نفر؛ از ورود من خائف شدند به‌آنها گفتم نترسید من ازدوستانم ،کاغذ را درآورده دادم به‌آقا، پول را هم دادم رسید گرفتم ، از آنجا رفتم منزل آقا سید علاءالدین (اعتمادالاسلام) ، کاغذ را دادم رسید پول گرفته پول را هم دادم ، بعد رفتم منزل آقا میرزا مصطفی برادر آقا شیخ مرتضی کاغذ و پول ایشان را هم دادم ، خدمت ایشان دو تومان انعام داد بەمن ، نگرفتم . رفتم در منزل شیخ حسین دوچای و غلیان صرف‌کرده اسبم را سوار شده آمدم شهر خدمت آقای اعتصام‌السلطنه و انجام خدمت را با رسیدها خدمتشان دادم . فرمایش کرد نایب حسین باشد تا تلافی این کارت را بکنم (امضاء نایب حسین) .(۱)

مذاکرهٔ مخفی

این ایام محرم و صفر آقاسید برهان خلخالی نگارنده را ملاقات نمودکه وزیر دربار (امیر بهادر) را می‌شناسی و تقربش را به اعلیحضرت بخوبی می‌دانی ، اگر کاری بکنی که بین او و آقای طباطبائی راصلح و صفائی واقع‌شود ، هرآینه ما بزودی به مقاصد خود نایل خواهیم آمد و همین قدر آقای طباطبائی به‌زبان خودش به‌او بگوید ترقی مملکت و دولت و قوت دین اسلام به‌تشکیل عدالتخانه‌است البته وزیر دربار با آقایان همراه خواهد شد و مواد دستخط شاه را اجراء خواهد داشت . نگارنده در جواب او گفت : عریضه‌ای که آقایان در حضرت عبدالعظیم به شاه عرض کردند و مستدعیات خودشان را در آن نوشته بودند به خط جناب حاج‌شیخ مرتضی آشتیانی است ، ودر ذیل آن به‌خط آقای طباطبائی کلمهٔ عدالتخانه نوشته شده است و همهٔ علماء اعلام آن را امضاء داشته‌اند . برای وزیر دربار حجت کافی نیست که البته باید از زبان آقای طباطبائی بشنود . سفیر عثمانی برای‌آقای طباطبائی پیغام داد که از الحاق این لفظ عدالتخانه به عریضهٔ مستدعیات اگر مرا ممکن بود و محذوراتی نداشتم هرآینه می‌آمدم وپای شما را می‌بوسیدم چه‌آنچه بخواهید در این لفظ مندرج است. امر به‌این واضحی که حسن آن‌را همه‌کس می‌داند چه شده است که وزیر دربار مشروعیت آن‌را نمی‌داند که باید از زبان آقا بشنود ؟ مقصود و واقع امر را بگوئید . سید گفت : واقع امر این است که امیر دوستی آقایان‌را طالب است . شما اگر آقای طباطبائی را در خانهٔ خودتان بیاورید و امیر هم بیاید و ثالثی دربین نباشد ، که مقاصدشان را با یکدیگر بگویند ، هرآینه پانصد تومان به‌تو خواهد داد . نگارنده گفت از عهدهٔ من خارج است چه اولاً آقایان دیگرمطلع می‌شوند از این ملاقات مخفی و همین احداث نفاق می‌کند بین

۱ ــ نایب‌حسین از صاحب‌منصبان نظامی و شخصی است راستگو ودرستکار.

آنها ، ثانیاً آن‌که آقای طباطبائی اگر بدون سابقه وارد شود و امیر را ببیند و یاامیر بهادر بر او وارد شود همان آن متغیر شده مراجعت می‌کند . سید برهان گفت : پس کاری بکنید بلکه با آقازاده‌های آقا دوستی کند . نگارنده گفت : از این‌که به آقازاده‌ها مقصود شما رااظهار نمایم مضایقه‌ندارم . لذابا جنابان آقامیرزا ابوالقاسم وآقامیرزا محمد صادق مقصود سید را اظهار داشته هردو جواب دادند مراوده و ملاقات مخفی امیربهادر باآقای طباطبائی صلاح نیست . بالاخره معلوم شد به‌طرف آقای بهبهانی و آقایان دیگر هم رفته بودند و از همه مأیوس شده‌بودند .

اشخاصی‌که یك ماه قبل از مراوده و دوستی آقایان منفور بوده ، این ایام محرم و صفر واسطه بر می‌انگیزانند که با آقایان دوستی و معاشرت نمایند . اگر چه از تبعید سعدالدولـه وزیر تجارت به طرف یزد و مبعد شدن دکتر شیخ محمد خان احیاءالملك به طرف فرنگستان و سید جمال‌الدین واعظ به‌بلدهٔ قم تا یك اندازه ملاحظه و ترس در کار است .

دکترمحمدخان احیاءالملك ، طبیب مخصوص امین‌السلطان ، ازاشخاص با تربیت و حرارت است . در شب چهـارشنبهٔ سیزدهم ذی‌الحجه به حکم عین‌الدوله و تقصیر آن که چیزفهم و عالم است مبعد شد .

سبب‌تبعید اوراکتباً ازخودش استعلام نموده‌آنچه درجواب نگارنده نوشته است ، عیناً نقل می‌کنم و هذا صورته :

مکتوب احیاءالملك

اماجهت تبعید را خودم نفهمیدم و هرچه فکرکردم‌که چه تقصیر شرعی یا عرفی داشته باشم باز نفهمیدم. فقط‌کارخلاف این بنده ، این بودکه دو روز قبل از تبعید ، یك درخت توتی توی حیاط داشته به ملاحظهٔ این‌که مگس و کثافت نزدیك اطاق می‌داد انداخته بودم . اگر این فقره ، چنانچه می‌گویند و بنده‌هم تجربه‌کرده‌ام ، اسباب تبعید و در به دری بنده است . باری غیر از این‌کار هیچ خلافی نداشته‌ام ، مگر آن‌که برای تحصیل معاش که لازمهٔ زندگی است هرکس این بنده‌را به‌عیادت می‌خواست ، از اعیان و فقراء حاضر بوده ، شایدآمد ورفت این بنده بامردم چه روز وچه شبها ، اسباب خیال‌آن بد سلوك شده ، شبانه یکی از رفقای مخصوص این بنده را پیغام فرستا ه که مریضه‌ای داریم و وجود بنده لازم‌است . (اسم‌آن رفیق وآن کسی‌که به‌خیال خودش بنده‌را به‌حقه‌بازی خواسته بود ببرد ، لازم به ذکر نیست . زیرا که این قبیل کارها در آن ایام مایهٔ ترقی هرکس بوده و طرف سؤال نمی‌توانند بشوند . در آن عصر وحشیگری واستبداد در امور نافع به‌خود هرکه بیشتربود پیشتربود.) تاآن‌که درشب ۱۳ ذی‌الحجه

۱۳۲۳ ساعت چهار ازشب گذشته در فصل زمستان ، مخصوصاً در راه بدون لباس زمستانی، چنانچه افتاده و دانی وبدون پول و سایرلوازم‌که لازم نبود در درشکه نشسته و با مأمورین رفته بـه راه حضرت عبدالعظیم تا آن‌کـه صبح آن شب به حسن‌آباد رسیدیم و بعد از یك شب دیگر مـأمورین دیگری آمده و مأمورین سابق بنده را تسلیم مأمورین جدید نموده ، قبض‌الواصل گرفته مثل آن‌که امانت پستی تحویل نموده باشند. بعدازآن راه مراجعت داده به‌طرف قزوین و ازآنجا به طرف رشت و بالاخره خارج از وطن خود مجبوراً شده؛ دیگر معلوم است‌که خیال چه می‌کندکه اهل و عیال چه خواهندکرد ؟ مختصراً این‌که چرا در بعض از مجالس صحبت نموده بودم‌که این قبیل حرکات در مملکت باعث تمامی رؤسای آن مملکت واهالی آن خواهد بود ، زیاده معلوم است‌که بااین قبیل اشخاص چه باید بشودکه شرح آن را همه می‌دانند . شیخ محمد

این بود عین مکتوب احیاءالملك‌که پس از مراجعتش درجواب نگارنده نوشته است و قبل از بمب‌باردمان مجلس که نگارنده یك مجلس ، در انجمن اصلاح ، احیاءالملك را ملاقات و سبب تبعیدش را مشافهةً استعلام نموده ، تقریباً همین‌طور جواب دادکه‌گناهی‌جز انداختن درخت توت نکرده بودم .

خوانندهٔ تاریخ البته توجه خواهدکرد ،که چگونه درخت توت انداختن سبب تبعید شخصی مانند احیاءالملك می‌شود وچه‌طور این توهم‌عقیدهٔ عالمی مثل احیاءالملك می‌گردد ، فلذا برای رفع تعجب چند سطر در این مقام می‌نویسم و می‌گویم : هرگاه خوانندهٔ تاریخ زمان ناصرالدین شاه چهارمین پادشاه سلسلهٔ قاجاریه را درك کرده باشد و یا نظر به‌وقایع بیست سال قبل اندازد ، می‌داندکه درخت انداختن و یا درخت‌کاشتن گاهی سبب حبس و نفی و قتل خواهد شد . چنان‌که حکایت‌کرد مرا، یکی‌از موثقین‌که :

در یکی از سفرهای تفرجی ناصرالدین شاه به جنگلی رسیدیم ، که جوانی در سن بیست و پنج، بانهایت رشادت تبری در دست داشت و مشغول انداختن درختی‌بود. تا این‌که درخت را انداخت، ناصرالدین شاه حکم‌کردآن جوان را آوردند و از او پرسید چرا این درخت را انـداختی ؟ در جواب‌گفت : این درخت را انداختم کـه ذغال بعمل آورده و بفروشم شغل وکسب من عمل‌آوردن ذغال است . ناصرالدین‌شاه میرغضب خواست و حکم‌کرد سر آن جوان را از بدن جدا سـاختند . باز خوانندهٔ تاریخ گمان نکند کـه این پـادشاه نمی‌خواست درختهـای جنگل بی‌جهت تلف و ضایع شود چه در زمـان همین پادشاه جنگل مازندران‌را به خارجه داده شد و درختهای شمشادکه امروزه با طلا معاوضه می‌شود، ودریای مازندران برای‌آن‌که درخت ششماد میوهٔ خوراکی‌ندارد وآب دریا شوراست و شیرین نیست به دیگران واگذار شد. پس‌درخت انداختن‌باعث قتل وتبعید خواهد شد چنانچه احیاءالملك

توهم کرد و مبعد هم شد. باری با آن‌که تبعید سعدالدوله و احیاءالملك در ماه ذی‌الحجه به نظر مردم بود و تا یك اندازه ترس و واهمه مردم را گرفته بود باز تقرب به آقایان مایهٔ افتخار بود.

کوشش عین‌الدوله در نفاق افکنی

عین‌الدوله هم برای جلب آقایان به طرف خود دراین دوماههٔ محرم و صفر وسایل و وسایط زیاد برانگیخت. چه ازتشکیل مجلس روضه و مهمانی و پول دادن به طلاب و بلیط فرستادن نزدآقایان، وچه دیدن آقازاده‌ها را، حتی آن‌که به توسط مظفرالممالك یك ساعت طلا و پانصد عدد پنجهزاری زرد برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی فرستاد. مشارالیه در حالتی‌که شریف‌الواعظین و نجم‌الذاکرین، نزد آقازاده بودند، وارد شده پیغام صدارت را با هدیهٔ مزبور رسانید. جنابش قبول نکرده و رد فرمود، اگرچه در زمانی‌که آقایان مهاجرت‌کرده بودند تایك اندازه سعی‌کرد بلکه بین آنها نفاق اندازد، لکن این‌ایام جداً و واقعاً ساعی است‌که به توسط نفاق و اختلاف آقایان را از مقصود باز دارد، تقریر و نقل یکی از شهداء ملت شاهد و مؤید ادعاء اول‌است و آن ازاین قرار است:

زمانی‌که آقایان در زاویهٔ مقدسه متحصن بودند، از طرف عین‌الدوله کاغذی نوشته شد به‌جناب آقامیرزا ابوالقاسم وآن مکتوب به‌توسط آقامیرزا علینقی به‌آقا رسید، مضمون مکتوب از این قرار است:

رفیق‌شفیق من ــ یاد ایام دوستی و محبت به خیر. چه‌شدکه معاهدات و دوستیها و شبهای سابق را فراموش‌کردید؟ نقداً ازشما خواهش می‌کنم بقدر دو ساعت محرمانه بیائید شهرمرا ملاقات کنید با هم قدری گفتگو نمائیم وآنچه میل شماست من اجراء خواهم‌کرد وکالسکهٔ خود را فرستادم‌که درآمدن تعجیل‌کنید.

آقامیرزا علینقی، آقارا درخلوت ملاقات نموده، مکتوب‌را رسانید. جناب‌آقامیرزا ابوالقاسم‌گفت: اولاً من باآقایان قسم‌خورده‌ام و نمی‌توان مخالفت قسم‌را نمود، ثانیاً آمدن من نزد عین‌الدوله باعث نفاق و کدورت بین آقایان خواهد گردید. آقازاده گفت: پس خواهش من این‌است‌که جواب‌کاغذ صدراعظم را بنویسند واین رسالت مرا هم‌کتمان فرمائید. جنابش فرمود: جز دونفر که یکی پدرم و دیگری آقای بهبهانی، به‌احدی نخواهم گفت و جوابی قریب به‌این مضمون برای عین‌الدوله نوشت‌که: شرفیابی محرمانه باعث بباد رفتن شرف من و شرف خانوادهٔ من‌است. اگربامن فرمایشی دارید مرارسماً ازآقایان بخواهید، آن‌وقت شرفیاب خواهم‌شد، به‌شرط آن‌که مرا بی‌انجام مقاصد رجعت ندهید (انتهی).

آقامیرزا ابوالقاسم واقعه را خدمت آقای طباطبائی و آقای بهبهانی اظهار داشت. هردونفر ثبات ایشان‌را تحسین گفتند. لیکن‌این ایام امیربهادر به‌آقا میرزا مصطفی‌آشتیانی گفت من بیست‌هزار تومان برای‌شما و بیست‌هزار تومان برای آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی

از دولت می‌گیرم ، به‌شرط آن‌که آقایان را از تقاضای اجرای دستخط شاه منصرف کنید .

باری آقایان علماء ، برخلاف زمان تحصن نهایت اعتبار و اعتماد را بهم رسانیده ، طلاب علوم بی‌نهایت عزیز شدند . چه جمعی از طلاب اطراف آقای بهبهانی و برخی حوزهٔ آقـای طباطبائی و عده‌ای هم در مجلس آقـای صدرالعلماء لازم بود. حسن سلوك آقای صدرالعلماء در زمان مهاجرت با طلاب ، این ایام نتیجهٔ خود را ظاهر ساخت چه می‌توان گفت مجمع طلاب خانهٔ صدرالعلماء بود . آقایان دیگرهم طلبه لازم داشتند ، یا برای حفظ مقامات خود و یا برای اجرای مقصود .

آقامیرزا علی قمی نقل کرد : در شبی‌که طلاب در خانهٔ صدرالعلماء سینه می‌زدند ، یکی از طلاب به‌طریق نجوا گفت : من از صدای این سینه‌ها صداهای مختلف می‌شنوم ، چه یکی می‌گوید دبیرالملك، از دیگری می‌شنوم سالارالدوله ، از دیگری امین‌السلطان، از دیگری آقای فلان وکذا ، هرکس محبوب خود راکه می‌خواهد به ریاست و ولیعهدی و صدارت و یا حجةالاسلامی برساند ، به همان قصد سینه می‌زند . این شدکه بخیال افتادیم انجمن طلاب را تشکیل دهیم ، تاطلاب از غیرطلاب تمیزداده شوند و آنان‌که برای نجات وطن خدمت می‌کنند ، ازآنهائی‌که برای اشخاص می‌دوند فرق داده‌شود .

باری مردم علی‌الظاهر خدمت آقایان می‌رسند و رجال درباری هم تقرب به آقایان را اهم مقاصد خویش قرار داده‌اند .

مظفرالممالك و اعظام‌الممالك پیشکار صدارت از برای ملاقات آقازاده‌ها شب و روز در تلاش می‌باشند . دو مجلس در خانهٔ آقامیرزا مصطفی و آقامیرزا هاشم منعقد شد که آقا زاده‌ها مشورت‌کردند ، آیا صلاح هست به خانهٔ عین‌الدوله بروند یا خیر. مجلس خانهٔ آقامیرزا هاشم راآقا میرزا ابوالقاسم بی نتیجه‌گذاردکه فرمود : صلاح هیچ کدام ما نیست با عین‌الدوله دوستی‌کنیم؛ تا مقاصد خود را برآورده و مدرسهٔ مروی رابرنگردانیم، به‌خانهٔ عین‌الدوله نباید رفت . مجلس خانهٔ آقا میرزا مصطفی را چون اعظام‌الممالك آنجا بود و قول‌انجاح مقاصد را داد ، بی‌نتیجه نگذاردند . لکن پس ازتفرق مجلس ، آقا میرزامحمد صادق به اعظام‌الممالك پیغام داد که : من بـاید شما را ملاقات‌کنم . مشارالیه آمد به او گفت تا دستخط شاه اجراء نشود هیچ یك از این‌آقایان برای دوستی باعین‌الدوله همراهی نخواهندکرد . برفرض‌که همراهی کنند ، من ضدیت خواهم کرد . پدر و برادر خود را مانع خواهم بود . به هرجهت قول خود را پس گرفت . عین‌الدوله امر نمود قانونی برای عدلیه بنویسند که بعد از این خواهد آمد و نیز شاه را به عزم ییلاق به باغ شاه نقل داد و در اوایل ربیع‌الاول ۱۳۲۴ مجلس مشورتی در دربار تشکیل داد،که درباب اجراء دستخط شاه مشاورت نمایندچنانچه بعداز این خواهد آمد .

نوشته‌جات به‌عنوان شبنامه واعلانات ژلاتینی، بسیار دراین‌ایام نشرمی‌شودکه مضمون

همه تقاضای عدالتخانه و بیداری مردم است . نگارنده فقط یکی از شبنامه‌ها را که چند مسئلهٔ تاریخی مبتنی برآن‌است دراین مقام ذکر می‌کند ، که هم وضع مطبوعات این زمان برخواننده معلوم باشد و هم از رشتهٔ تاریخ خود خارج نشود وآن این است:

صورت شبنامه

سؤال وجواب میرزا حسین‌خان با میرزا احمدخان درخیابان علاءالدوله:

سؤال ــ چطور است احوال شما ؟

جواب ــ چه می‌پرسی برادر ازحال من، هرروز ازخدا مرگ می‌خواهم، شغل وکاری‌که نیست، عیالات‌که زیاد، نان وگوشت هم حالش معلوم است،گدائی هم‌که نمی‌توانیم بکنیم ، غیر از مرگ از برای ما صلاح نیست .

ــ باید راضی بود. خداوند همچو خواسته است . باید صبرکرد .

ــ خاك برسر ما اهل این مملکت‌بکنند. چطور شدکه خدا از برای‌یکصد و بیست مملکت که در روی زمین است ، باید عزت و ثروت و امنیت و عدالت وآسایش و مکنت و غنی بخواهد ، باآن‌که همه‌کافر هستند، و از برای یك مشت مسلمان نکبت و فقر و ذلت و احتیاج و ظلم و پریشانی بخواهد ؟ این که ظلم است ، خدا ظلم نمی‌کند !؟

ــ پس شما که می‌فرمائید این خرابی از جانب خدا نیست ، پس ازجانب کیست ؟

ــ تقصیرازشاه است‌که مال وجان سی‌کرورنفوس را به‌چند نفردزد راهزن خدا نشناس جاهل داده ، که این اشخاص ، بااین یك مشت مردم درماندهٔ اسیر ذلیل ، هرچه اراده می‌نمایند می‌کنند. نه مال از برای مردم مانده و نه جان و نه عرض و نه ناموس ، یك مشت استخوان این مردم فقیر ذلیل را همه روز در آسیاب ظلم خرد می‌نمایند . هرچند سلطان خود به‌شخصه ظلم نمی‌کند ، اماچون ظالم را او مسلط برمظلوم می‌نماید ناچار زشتی امر مستند به او خواهدبود .

ــ شاه که دستخط تأسیس عدالتخانه و اجراء قانون در کلیهٔ امور مملکتی داده و مکرر حکم فرموده‌که اجراء نمایند دیگر چه‌تقصیر دارد ؟

ــ چه فایده ، کی حکم شاه بیچاره را می‌خواند ؟ اتابك که خودش یك سلطان مستقلی است ، هرچه را که میل دارد اجراء می‌نماید ، هرچه راکه میل ندارد زیرسبیل می‌گذارد .

ــ اتابك مجلسی فراهم فرموده که وزراء رأی بدهند ، امیر بهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتند که کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود .

ــ هرچند امیر بهادر و حاجب‌الدوله یك پارچه ظلم و حماقت هستند

و قانون را مضر به‌حال خیانتهائی که کرده و می‌کنند می‌دانند . اما ناصرالملك که مرد عاقلی بود شاید چنین فهمیده که این‌مجلس صورت سازی‌است و اتابك به این‌کار باطناً راضی نیست .

ـ ما از حال اتابك چنین فهمیده بودیم که مایل به اجراء قانون است ، زیرا که فایدهٔ این‌کار از برای خودش بیشتر است ، به جهت آن‌که مال و خانه و درجهٔ او در سلطنت بی قانون بی شرط همواره در معرض تلف است و تا قانون نباشد از این جهات اطمینان برای اوحاصل نخواهد شد .

ـ بلی خود اتابك هم ملتفت این نکته هست ، ولی نخوت و غرور و خودپرستی او را مانع شده که چون رؤسای ملت مطالبهٔ قانون‌نمودند، اگراجراء شود به‌اسم آنها خواهد شد . پس معلوم شدکه اتابك خیلی آدم کم مغزی است، که کار به‌این بزرگی و شرف به‌این سترکی را ، ازبرای یك خیال به‌این‌کوچکی واهی تعطیل نماید . ماگمان می‌کردیم که این اتابك آدمی است ، حال معلوم شدکه هیچ بارش نیست .

ـ این تقصیر با علماء وآقایان است زیرا که جد وجهد درکاری نمی‌کنند و این خیال پوچ را از کلهٔ این مرد بیرون نمی‌نمایند ،که غرض خودنمائی نیست ، بلکه غرض اصلاح مفاسد ملك و ملت است . به‌اسم هرکس می‌خواهد بشود، بشود .

ـ پس شما خبر ندارید که آقای آقا سید محمد دیروز چه کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته ، که ما تاجان دربدن داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت برنمی‌داریم ؟

ـ بلی خبر دارم سواد کاغذ را هم دیدم (بعداز این ذکرمی‌شود) خداوند به آقای آقامیرزا سید محمد عمربدهد ، باز میانهٔ ملاها اگر یك‌نفرباشد ، اوست که به فکر ملت است . آقایان دیگر به فکر خودشان هستند . ماها باید زحمت بکشیم و آنها همه روز به فکر ترقی و توسعهٔ اداره و جلب منافع و مداخل خود باشند . آخرمگر فایدهٔ پیغمبرصلی‌الله علیه وآله ازبرای مردم همین بیان طهارت و نجاست بود یا در مقام ترویج احکام سیاسیه و مملکت‌داری و تهذیب اخلاق هم بود؟ آقایان نجف و این‌جا پس از یك عمرکه از پرتو امت پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله می‌خورند و زندگانی می‌کنند ، آخر فایدهٔ ایشان منحصراست ، به‌این‌که درحاشیهٔ رساله یك مرتبه برعدهٔ غسلات استنجاء بیفزایند یاکم‌کنند . دیگر در فکر این نیستند که ظلم عالم را فراگرفت ، مسلمانان از دست رفتند ، دولت و ملت اسلام که پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام برای ترویج آن شهید

شدند ، از میان رفت . دشمنان دین از هر طرف روی آوردند و علماء به‌بعضی از فروع چسبیده ، اصل راَاز دست داده‌اند .

ـ شما به فرمایش علماء و آقایان هم‌گوش بدهید . ایشان هم حرفی دارند ، می‌گویند ماکه زحمت برای‌مردم می‌کشیم،مردم خودشان بی‌غیرت و نادان هستند، چرا در مقام عدل و داد برنمی‌آیند ؟ فرض ما نبودیم ، مردم نباید به فکرحال خودشان باشند ؟ مردم می‌خواهند بی زحمت لقمه توی دهن آنها بگذاریم . اگر صدراسلام را ملاحظه کنید می‌دانیدکه حضرت رسول(ص) یك تنه‌کار ازپیش‌نمی‌برد، بلکه مردم از جان و مال خود می‌گذشتند و پیغمبرخود را یاری می‌نمودند و پیش می‌بردند . (تابرده رنج گنج میسر نمی‌شود ...) مستدعی است مرخص فرمائید انشاءالله فرداشب خدمت جنابعالی در همین موقع می‌رسم وعرایض لازمه به‌نحو اوفی واتم خواهیم‌کرد ، تابدانید و تصدیق فرمائید ، این همه ظلمی که به مردم می‌شود از بی همتی و بی‌غیرتی خود مردم است . (انتهی)

در شبنامهٔ مزبور دریکی از سؤالات می‌نویسد : اتابك مجلسی فراهم نموده‌که وزراء رأی بدهند الی آخره .

شورای دولتی باغ شاه

در این سؤال اشاره کرده است به مجلسی‌که به عنوان شورای دولتی در باغ شاه تشکیل یافت و شرح آن از این قرار است : که پس از هیاهو وگفتگوهای بسیار بین مردم و انعقاد انجمن‌های مخفی و علنی ، از قبیل حوزهٔ اسلامیه که آقایان و علماء در ایام دوشنبه و جمعه مجمعی سیار درخانه‌های یکدیگر به اسم حوزهٔاسلامیه برپا می‌نمودند و ازقبیل انجمن علمی اتحادیه که طلاب تشکیل نموده و سایر مجامع و انداختن اعلانات و شبنامه‌های ژلاتینی درکوچه‌ها و خیابانها و مدارس و مکاتب . عین‌الدوله صدراعظم ایران را بخاطر رسید که به‌تدبیر مردم را ساکت نموده و تقصیر را به گردن کسی دیگر وارد آورد . لذا یك روز در باغ شاه که نزدیك به‌شهر و درپشت خندق بین‌شمال ومغرب طهران واقع‌است مجلسی‌منعقد نمود و شاه هم برای رفتن به ییلاق نقل مکان کرده و در آنجا چند روزی توقف فرمود . رجال درباری و وزراء دولتی را در آن انجمن گرد آورده و گفت : همه می‌دانید که اعلیحضرت پادشاه دستخط تأسیس عدالتخانه را صادر فرموده ، اگرچه گفته‌ام نظامنامهٔ عدلیه را بنویسند و الان مشغول اتمام و تصحیح‌آن می‌باشند ، لکن من‌تا به‌امروز به مسامحه و مماطله گذرانیده‌ام و اجراء دستخط شاه و انعقاد عدالتخانه را که ملاها می‌خواهند به عهدهٔ تعویق انداخته ، لکن آقایان از این کار دست بر نمی‌دارند و هر روز مکاتیب و پیغامات آنها می‌رسد؛ مردم هم ازنوشتن اعلانات و شبنامه‌ها منصرف نمی‌شوند ، آیا صلاح می‌دانید دستخط اعلیحضرت را به‌موقع اجراء گذارده و برطبق آن رفتار و یاصریح جواب

گفته آنها را مأیوس کنیم و در مقابل ایستاده ممانعت از تقاضای مستدعیات آنها کرده ، اگرچه به‌استعمال قوای دولتی‌باشد ؟ اهل‌مجلس خاموش شده‌جوابی ندادند . مجدداً عنوان و مذاکره نمود و جواب خواست .

احتشام‌السلطنه که از رجال متدین و متمول بود و هیچ وقت ملاحظه ازکسی نداشت وغرض نوعی‌را مقدم برغرض شخصی می‌داشت ، مدتی هم درخارجه به‌عنوان سفیری و وزیر مختاری بسر برده در جواب‌گفت : صلاح دولت بر اجراء دستخط است . چه اگردستخط اعلیحضرت را اجراء ندارید دیگر ملت اعتماد به‌قول و دستخط شاه نمی‌کند و نیز شرف دولت می‌رود، چه ملت‌آن هم رؤسای آنها و روحانیون تقاضای عدالتخانه می‌کنند. تأسیس عدالتخانه و تشکیل آن بطور صحیح ضرری بر دولت وارد نخواهد آورد . اگر دولت برطبق میل ملت رفتار نکند هم مخالف قول خود را نموده و هم در نزد خالق و مخلوق مسئول است .

وزیردربار (امیر بهادر) گفت : خیر چنین نیست ، صلاح دولت بر عدم اجراء دستخط است ، البته باید این دستخط اجراء نشود . چه اگر عدالتخانه برپا شود آن‌وقت پسر پادشاه با بقال مساوی خواهد بود ونیز دیگر هیچ حاکمی نمی‌تواند دخلی بکند و راه دخل امناء دولت مسدود خواهدشد .

احتشام‌السلطنه گفت : جناب وزیر دربار ، دیگر بس است ، دخل تا کی ، ظلم تا چه وقت ، مردم را ذلیل و رعیت را به چه‌اندازه فقیر می‌خواهید؟ دخل و جمع مال حدی دارد، خوب‌است قدری به حال رعیت رحم‌کنید ، ملت را با دولت طرف نکنید، رعیت را از شاه دلخور نخواهید ، علماء و روحانیین را دشمن شاه قرارندهید .

حاجب‌الدوله گفت : اگر عدالتخانه برپا شود سلطنت منقرض خواهد شد .

ناصرالملك وزیر مالیه‌گفت : بلی چنین است، امروز صلاح نیست ، هنوز درایران وقت تأسیس مجلس نیست ، عدالتخانه منافی بااین سلطنت است .

وزیر دربار گفت : جناب احتشام‌السلطنه شماکه از قاجاریه می‌باشید نباید راضی شوید به رفتن سلطنت ازاین خانواده .

احتشام‌السلطنه‌گفت : والله قوت دولت و ترقی سلطنت بااتفاق وهمراهی ملت است ، امروزکوکب اقبال دولت طلوع نموده،که ملت در مقام اصلاح نواقص برآمده است . قدر بدانید ، باملت متفق شوید ، دست بهم داده نواقص را تکمیل‌کنید ، دولت‌را صاحب اعتبار و مایه‌کنید، قانونی درایران دایرکنیدکه احدی تخلف ازآن نتواند. دیگردخل بس است، ظلم‌کفایت است ، شاه را بد نام نکنید ، دولت را مفتضح نسازید.

امیربهادر روی به‌اتابك نمود و گفت : احتشام‌السلطنه خیال دارد شاه‌را ضعیف‌کند . احتشام السلطنه گفت : من میل دارم پادشاه و ولی‌النعمی خود را مانند امپراطور آلمان

و انگلیس مقتدر و صاحب اعتبار ببینم ، لکن شما می‌خواهید پادشاه را مثل خدیو مصر و امیر افغانستان نمائید .

امیربهادر گفت : من تا جان دارم نمی‌گذارم عدالتخانه بر پا شود ، خوب است شما که احتشام‌السلطنه می‌باشید بروید به مملکت آلمان و خدمت برای امپراطور آلمان کنید . آقای‌من ، پادشاه من این‌گونه خدمات را لازم ندارد .

عین‌الدوله دید مقصودش بعمل آمد و بیش از این صلاح نیست چشم و گوش مردم باز شود ، گفت : من باید این مذاکرات را خدمت اعلیحضرت عرض‌کنم و از خود شاه تکلیف بخواهم . مجلس منقضی گردید چند روز بعد از آن احتشام‌السلطنه مأمور برفتن به سرحد ایران و عثمانی و از طهران خارج شد .

تبعید احتشام‌السلطنه باتبعید سعدالدوله تفاوتی‌که داشت این بود که احتشام‌السلطنه محترماً تبعید شد و سعدالدوله بطور بد . به‌قول خودش سه فرسخ پیاده باشلاق قزاق طی راه یزد را نمود .

این‌که در شبنامه می‌نویسد: امیربهادر و حاجب‌الدوله و ناصرالملك نگذاشتندکه‌کار مملکت و مسلمانان اصلاح شود الی‌آخره .

از قرار مذکور عین‌الدوله قبل از انعقاد مجلس به ناصرالملك گفته بود : این‌طور جواب بگوید و یا آن‌که ناصرالملك هنوز صلاح نمی‌داند در ایران این مذاکرات بشود و استعداد ملت را به این اندازه نمی‌داند که طرف بادولت شوند و با نبودن استعداد ضعف دولت پسندیده نیست و الا ناصرالملك کسی نیست که مانع تمدن و ترقی‌گردد . یامجبور بود به‌این‌که همراهی از عین‌الدوله بکند و یا واقعاً عقیده‌اش این بود که هنوز وقت نرسیده است .

این‌که درشبنامه می‌گوید : پس شما خبر ندارید‌که آقای آقامیرزا سید ، دیروز چه‌کاغذ خوبی دراین باب به اتابك نوشته :که ماتاجان داریم دست ازمطالبهٔ حقوق ملت برنمی‌داریم الی‌آخره .

شرح آن از این قرار است‌که : بعد از آن‌که مردم دیدند از طرف دولت خبری نمی‌شود عین‌الدوله هم به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می‌گذراند ، و در مقام اجراء دستخط شاه برنمی‌آید ، حتی‌آن‌که در یك شب‌آقایان بالاجماع بازدیدکردند ازعین‌الدوله، آقای طباطبائی به‌عین‌الدوله فرمود : این عدالتخانه‌ای‌که ما مطالبه می‌کنیم اول ضررش به ماها می‌رسدکه دیگر مردم‌آسوده می‌شوند وظلم نمی‌بینند و دیگرمحتاج به‌ماها نمی‌باشند و درب خانه‌های مانمی‌آیند ولی چون عمرمن و توگذشته است کاری بکنیدکه نام نیکی از شما درعالم بماند ودر صحایف تاریخ بنویسند بانی مجلس و عدالتخانه عین‌الدوله بوده و ازتو این یادگار درایران باقی بماند .

این فرمایشات و نصایح در او اثر نکرد ، بلکه از شنیدن لفظ مجلس اگرچه آقای طباطبائی به‌کنایه اداء فرمود، ابروها را درهم کشیده و مکدرشد. علیهذا طلاب و دانشمندان برای تذکار آقایان شروع کردند درنوشتن کاغذها وخطابه‌ها به‌آقایان .

شبنامهٔ مردم و مکتوب طباطبائی

آقای طباطبائی چون دید مردم سخت گرفته اند ، طلاب هم علی‌الظاهر ایراد وارد می‌آورند، فلذا مکتوبی مفصل به‌عین‌الدوله نوشت که در شبنامهٔ مذکور اشاره به‌آن کرده‌است ، لیکن نگارنده برای آن‌که ترتیب را از دست نداده باشم نخست یکی ازکاغذهای ژلاتینی راکه به عنوان خطابه نوشته‌اند نقل می‌کنم، سپس مکتوب آقای طباطبائی را .

از درج همین یك خطابه مضمون سایر لوایح و اعلانات بر قارئین محترم مستفاد و معلوم خواهد شد .

خطابهٔ مردم به آقایان

ای رؤسای دین و پیشوایان مسلمین، عرض و استدعای عموم ما بیچارگان و ستمدیدگان اهالی و سکنهٔ طهران از سلسلهٔ طلاب و سایر طبقات و اصناف حضور مبارك رؤسای روحانی و پیشوایان دینی حجج اسلام و علماء اعلام متع الله‌ـ المسلمین بطول بقائهم ،آن‌که تمام اعضاء وجوارح درمملکت بدن، خادم وکار-گذار اعضاء رئیسه هستند ، رفع مضرات و جلب خیرات به واسطهٔ این اعضاء و جوارح است که به حکم رؤساء ، این‌کارکنان بدن در نفع و ضرر وخیر و شر متحرك هستند ، قوام و دوام و ثبات این مملکت را به قدرالمقدور والاستطاعه ، برقرار دارند و همچنین شما پیشوایان دین مبین ، راهنمای منهاج شرع وآئین هستید ، چشم ملت بر اقدامات حسنهٔ شما آقایان است که این بوستان شریعت مطهره راکه خار و خاشاك اختلاف فراگرفته ، ریاحین و اشجار آن از بروزات جور و اعتساف اهل ظلم و طغیان از طراوت و ثمرافتاده ، عنقریب اسم بی‌رسم دین وآئین از میان برخاسته ، بازار عدل وداد که اس اساس شرع قویم و اصل بنیاد طریق مستقیم است ،کاسد و اخلاق و طبایع اسلامیان به طوری فاسد بشودکه جز به غزوات احمد مختار و به‌حملات حیدرکرار، اصلاح نشود . هرق دماء را عظمی نماند و سبی نساء را مقداری نباشد . نهب و غارت اموال به تطاول خائنین جهان رواج گیرد و اختلاف امور ملك و ملت به دست بوالهوسان خودپرست نفس پسند ، آشکار ترگردد . اگر به وساوس شیطانی و تخیلات نفسانی بعضی مردمان با غرض و مرض، خرابی مملکت را به طبقهٔ اهل علم و علماء نسبت می‌دادند وآنان را موجب عدم پیشرفت ترقی و اجراء قوانین عدل و نصفت می‌شمردند ، بحمدالله رفع این اشتباه از این راه شد و در موقع

امتحان (که یکرم الرجل او یهان) برعارف و عامی واضح گردید که در این اقدامات حسنهٔ شما آقایان عظام، اول طبقه‌ای که دراقدام وخدمتگزاری جانفشانی کردند و خواهان قوانین عدل و داد مقررهٔ در دین مقدس احمدی و مساوات و مواسات مؤسسه درآئین محمدی شدند ، این سلسله بودند که افتخار مهاجرت و مجاهدت فی سبیل الله را اختیار و شرف خود قرار داده ، درزاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم شب و روز «المستغاث بك یا صاحب الزمان» گویان ، در طریق داد ـ خواهی پویان، بودند و ما رعایا و بیچارگان تأسی به‌آنها کرده بعدکه غرض را نوعی دانسته‌آسایش عموم را مقصود و ملحوظ شما آقایان دیده بقدرالاستطاعة در همراهی حاضر شده ، چه گفتیدکه نکردیم ؟ چه خواستیدکه امتناع نمودیم ؟ تا کم‌کم پرده ازروی‌کار برداشته شد و به‌عقیدهٔ مردم خودبین با غرض ، شوخی به جدی و اصل مطلب به‌عرض‌آستان مبارك ملوکانه رسید و رفع اشتباه خاطرمعدلت مظاهر گردید ،کـه غرض ثبات و دوام دولت است ، نه معارضه و ضدیت ؛ مقصود دعای وجود مسعود خسروانه است به اجراء قوانین معدلت وآبادی مملکت ، نه مجادله وخصومت . روسیاهی خائنان دولت ظاهرو اغراض نفسانی مفسدین ملك و ملت‌آشکار گردید ،که‌آنهائی‌که خود را از هواخواهان سلطنت می‌شمردند اولین دشمن جان و نخستین خصم قوی پنجهٔ شخص سلطان هستند . اسم خود را بهانهٔ کامرانی خویش قرار داده ، بستگی ونوکری دولت را مایهٔ ثروت و احتشام خود نموده، از مراسم رسومـات عدالت و افتتاح معدلتخانـه چون دیو رجیم از کلمهٔ مبارکهٔ « لاحول » گریزان و در هراسند . بلی ؛ اگر قوانین اسلام بـه میان‌آمد هریك از این نفس پرستان در اندك زمانی دارای دولت بی‌شمار و صاحب ضیاع و عقارنخواهند شد . تا القاء شبهات نمایند و خاطر مبارك شاهانه را به دسایس و مفتریات نیالایند نمی‌توانند به‌مقصود رسید . بلکه از مقصود باز می‌مانند . حیله و نیرنگ بهم‌آمیخته و طرح نوی برانگیخته، به‌خیال‌خودحیله‌کردند وصرفه بردند. اسکات شما آقایان و اضطرار و الجاء ما بیچارگان ، درصدور دستخط ملوکانه بی انجام مقاصد و تقبیل و القاء شبهه براذهان صافیهٔ شما پیشوایان‌که جز خیرخواهی عموم مردم در نظر نداشتید و ندارید ، بدان‌گونه نمودند،کـه دستخط ملوکانه شرف صدور یافته وحاجات شما بخوبی وخوشی برآمده، اگر چه بعضی از مردمان مجرب و نفوس مهذب که همه وقت آثار را از مؤثر شناخته‌اند ، اظهار داشتندکه به این حیله‌های بین وآشکار دست ازکارکشیدن نشاید .که هرگز ازگرگ‌آدمی‌ـ خوار رسم رحم وشبانی نیاید . نماز گـربهٔ عابد برای گرفتن موش است و الا در خاطرش جز تصور طعمه هر چه هست فراموش است . مکـرر عـرض شد تـا دست

تطاول این گرگ سیرتان آدمی صورت در قبض و بسط امور مملکت مبسوط است و اجراء مصداق دستخط مبارك ، که حاکی از نیت پاك ملوکانه است ، بی‌میل این دزدان منوط و مربوط است، ازحیز امکان خارج، بلکه محقق‌البطلان‌است . چرا که این سرایای ملت بیچاره را در مقابل خیالات نفسانیهٔ خود جزو ترانه، و این حکایات جانسوز یك مشت رعیت فلك زدهٔ آواره را مثل افسانه پندارند، هیچ غرض از صدور این دستخط ندارند ، مگراین‌که وقتی‌را فرصت شمارند و بعد از اسکات خلق حیله‌آغازند، بلکه بتوانند درمیان علماء وآقایان سنگ تفرقهٔ نفاق اندازند تا بر خر خود سوار شده و این یك مشت فقیر بیچارگان گرسنه را در جلو مرکب‌کامرانی و شهوت پرستی خود پیاده بدوانند و از اموال ما بیچارگان که دارای روح و حیات و جان و مال نیستیم باغ و عمارت بسازند ، هر چه داد زدیم نشنیدید ، بلکه در جواب فرمودید قول سلطان تالی امر یزدان است و دستخط شاهان، قویم‌البنیان و لازم‌الاذعان. چگونه می‌شود ازمصدرمنیع سلطنت‌کبری امری صادر وبه امضای صدارت عظمی برسد و قراری داده شودکه به‌اجراء نرسد؟ چون کمال امیدواری و اطمینان به فطرت سلیمه ونیت خالص اعلیحضرت همایون داشته و داریم‌که قلباً مایل به‌نفوذ قوانین شرع و عدل وداد هستند ازصمیم قلب تشکرات فائقه را درحرم محترم امامزادهٔ واجب‌التعظیم نمودیم. باکمال شوق وشعف قلبی و اطمینان خاطر ، پای کوبان و دست افشان به منازل خود مراجعت‌کرده همی خواندیم: «حاجت ما برآمده». با نهایت میل و دلبستگی به افتتاح مجلس عدالت، تصور نمودیم بعد از رفع خستگی به این نعمت عظمی نایل خواهیم شد ، هروقت خدمت شماآقا رسیدیم و عرض‌کردیم جوابی شنیدیم .

یك روز فرمودید حضرت اتابك‌کسالت دارد ، روز دیگر به‌نقاهت وجود مبارك شاهانه متعذر شدید. گاهی امورات مهمهٔ دولتی را پیش‌آوردید، به‌مذاکرات و شوری برگذارکردید تا بخوبی بر تمام مردم معلوم شد نتیجهٔ‌آن اقدامات و تضررات ازدیاد لجاجت‌گردید و معنی «ولایزیدالظالمین الا خساراً» در وجود آنان، مکشوف تمام‌آفاق شد . گوشت و نان را به قیمت جان رسانده ، برادران و خواهران ما در قوچان وسیستان به‌همسایگان‌که قصد مال وجانمان دارندفروختند ومال ومنال اندوخته ، برظلم وجور افزودند . آنچه از دستشان برآمد نمودند . « علی رؤس‌الاشهاد انابکم مستهزؤن » گفتند و شنیدید ، برما بیچارگان به‌سخره خندیدند .

آخرآقایان دین و پیشوایان آئین«مگرخداوند شرف و ناموس را در اروپ از برای زنار و ناقوس‌آفریده ؟ باید این یك مشت مسلمان دستخوش هوا و هوس

نفس پرستان باشند » (در اول عرض شد). اعضاء وجوارح ، خـدمهٔ اعضاء رئیسه هستند وحفظ و حراست شما آقایان که در مملکت اسلام بهمنزلهٔ اعضاء رئیسه هستید بسته بهوجود ما بیچارگان است . اگردرما قوه وتوان باشد وصلاحیت کارگذاری داشته باشیم که بتوانیم رفع مضرات بکنیم شماها می‌توانیدآسوده بمانید . اگردر وقتی در اعضاء استرخاء و علتی عارض شدکه بکلی از حرکت افتادند، بی‌خادم و کارگر می‌مانند ، آن وقت اول کسی که دستخوش این هواپرستان و پایمال ستم و ظلم این ظالمان شوند شما خواهید بود و هر چه بـه‌آواز بلند و استغاثه « هل‌من ناصر» بگوئید یار و معین نخواهید دید تا زود است باید چاره کرد (انتهی) .

چون مردم این مقالات و خطابه هـا را نوشته ،آقایان مجبور گردیدندکه در مقام مطالبهٔ اجراء دستخط شاه بـر آیند .آقای طباطبائی کاغذی به عین‌الدوله نوشت که در شبنامه اشاره به‌آن شده بود ذیلا درج گردید و هذا صورته .

صورت مکتوب آقای طباطبائی به عین الدوله

کوآن همه راز وعهد و پیمان ـ مسلم است ازخرابی این مملکت و استیصال این‌مردم و خطراتی که این صفحه را احاطه نموده‌است خوب مطلعید و هم بدیهی است و می‌دانید اصلاح تمام اینها منحصر است به‌تأسیس مجلس و اتحاد دولت و ملت و رجال دولت با علماء . عجب دراین است که مرض را شناخته و طریق علاج هم معلوم ، اقدام نمی‌فرمائید . این اصلاحات عماًقریب واقع خواهد شد . لیکن ما می‌خواهیم به‌دست پادشاه و اتابك خودمان باشد نه بـه‌دست روس و انگلیس و عثمانی . ما نمی‌خواهیم در صفحات تـاریخ بنویسند : دولت بـه مظفرالدین شاه منقرض و ایران در عهد آن پادشاه بـر باد رفته ، شیعه ازآن زمان ذلیل و خوار شدند .

خطر نزدیك و وقت مضیق و حال ایران حال مریض مشرف به‌موت است . احتمال برء ضعیف، درعلاج چنین مریض‌آیامسامحه رواست و یا علاج را به‌تأخیر انداختن سزاوار است ؟ به‌خداوند متعال و به‌جمیع انبیاء و اولیاء قسم به‌انـدکی مسامحه و تأخیر ایران می‌رود. للهالحمد ، حضرت والا مسلمان و برخلاف سابقین معتقد به‌شرع و روز جزا هستید ؛ ملاحظه فرمائید این طورکه شد جوابی بـرای امیرالمؤمنین (ع) داریـد که بـفرمایند دولت شیعهٔ مـن منحصر به‌ایران بـود ، ایران را چرا به‌باد داده دولت شیعه را منقرض نمودی ؟ من اگر جسارت‌کرده و بکنم معذورم ، زیرا که ایران وطن من است ، اعتبـارات مـن در ایـن مملکت است ، خدمت من به‌اسلام در این محل است ، عزت من ، عنوان من ، تمام بسته به این دولت است . می‌بینم این ممـلکت به‌دست اجانب می‌افتد و تمام شئونات و

اعتبارات من می‌رود. پس تا نفس دارم در نگهداری این مملکت می‌کوشم ، بلکه هنگام لزوم جان را در راه این کار خواهم گذاشت . سیدالشهداء علیه‌السلام برای بقاء طایفهٔ شیعه ازجان و اولاد و عشیره وعیال گذشت. شهادت‌آن بزرگوار اگر نبود از شیعه اسمی نمی‌ماند . سزاوار است ما به رایگان این مملکت را به چنگ اجانب انداخته، این یك مشت شیعه را ضعیف وخوار و ذلیل نمائید؟ امروز باید اغراض شخصیه را کنار گذارده ، محض خدا و ابقاء این مذهب جان نثاری کرد و خیال نکرد این کار چرا به‌اسم فلان و فلان انجام گیرد ، وقت تنگ و مطلب مهم است ، وقت این خیالات نیست . من حاضرم در این راه از همه چیز بگذرم ، شأن و اعتبار را کنار گذارده ، انجام این کار را اگر موقوف باشدبه این‌که در دولت منزل حضرت والا کفش برداری و دربانی‌کنم حاضرم (برای ملت و رفع ظلم) .

حضرت والا را به‌خدا و رسول (ص) وصدیقهٔ طاهره و ائمهٔ هدی قسم می‌دهم ، بریزیدآنچه در داماناست ، این مملکت و این مردم را اسیر روس و انگلیس و عثمانی‌نفرمائید. عهد چه شد؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کار یعنی تأسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراك نداشتیم . مختصراً اقدام در این‌کار فرمودید ما هم حاضر و همراهیم اقدام نفرمودید . یك تنه اقدام خواهم‌کرد، یا انجام مقصود یا مردن. از هیچ پروا ندارم ، زیرا اول از جان گذشتم بعد اقدام نمودم ، چیزی از عمر من باقی نمانده و از چیزی محظوظ نمی شوم . پس حظم اقدام به‌این‌کار ومنتهی آمالم انجام این‌کار است . با جان دادن در این راه‌که مایهٔ‌آمرزش و افتخار خود و اخلافم است این‌کار را بلند و اسمی برای خود در صفحهٔ روزگار باقی بگذارم . این‌کار اگر صورت نگیرد بر ما لعن خواهندکرد . چنانکه ما به اسلافمان خوب نمی‌گوئیم ، باز عاجزانه التماس می‌کنم هرچه زودتر این‌کار را انجام دهید ، تأخیر این‌کار ولو یك روز هم باشد اثر سم قاتل را دارد . فعلا دفع شر عثمانی نمی‌شود مگر به‌این مجلس و اتحاد ملت و دولت و رجال دولت و علماء ، نتایج حسنهٔ دیگر محتاج به‌بیان است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم . والسلام .

توضیح یاحاشیه‌ای بر این مکتوب

آقای طباطبائی دراول مکتوب می‌نویسد :«کوآن‌همه راز وعهد و پیمان» و نیز درطی‌آن می‌نویسد: «عهد چه شد ؟ قرآن چه ؟ عهد ما برای این‌کاریعنی‌تاسیس مجلس بود و الا ما به‌الاشتراك نداشتیم» خوانندهٔ تاریخ البته مایل است‌که بداند این چه عهدی‌است‌که رئیس ملت به‌شخص اول دولت می‌نویسد . فلذا نگارنده چند سطری توضیحاً و یا حاشیتاً مـی‌نویسم آن‌وقت بر می گردم به

رشتهٔ مطلب .

در اواخر ماه صفر ۱۳۲۴ در یکی از شبها احتشام السلطنه خدمت آقای طباطبائی رسیده دیگر برحسب تحریك عین‌الدوله بود و یا برحسب وطن‌خواهی مشارالیه . پس از آن‌که شرحی از همراهی خود با مقصود آقای طباطبائی بیان نموده قرآن را از بغل خویش در آورده و گفت : به‌این کلام‌الله قسم می‌خورم که رسیدن به مقصود منوط است به‌این‌که یك مجلس عین‌الدوله را تنها ملاقات کنید و الا در زحمت خواهید افتاد . اگر نجات این مملکت وآسودگی ملت و بقای اسلام را می‌خواهید که لله و فی‌الله یك مجلس عین الدوله را ملاقات کنید که مقدمات کار را دیده‌ایم فقط همین یك مجلس ملاقات است که منتج نتیجه است .

آقای طباطبائی چون بخوبی احتشام‌السلطنه را شناخته و صحت و درستی و تدین او را مسبوق بود، لذا فرمود: من‌برای این مقصود حاضرم که خود را فداکنم چه جای ملاقات عین‌الدوله؛ همان‌آن در ظلمت شب با احتشام‌السلطنه روانهٔ منزل عین‌الدوله گردید . در آن مجلس محرمانه‌که احتشام‌السلطنه هم ازآن مجلس خارج شد عین‌الدوله قرآن حاضر کرد و قسم قرآن یاد نمودکه من بامقصود شما حاضرم و قول می‌دهم که به‌همین زودی مجلس تشکیل گردد . من خیال شما را مقدس می‌دانم، تاکنون هم‌که مسامحه کردم خواستم موانع را از جلو بردارم . اینك به‌شما قول می‌دهم‌که همین چند روزه عدالتخانهٔ صحیح برپا شود الی آخره .

لیکن ،کلام‌اللیل یمحوه النهار ، قول و عزم این شاهزادهٔ بزرگ و سوگند اتابك و صدراعظم ایران همان بود ، مسامحه و مماطله و تشکیل مجلس باغ شاه و تبعید احتشام ـ السلطنه و عزم بر عدم اجراء دستخط شاه همان . این شدکه پس‌از مدتی‌آقای طباطبائی‌این مکتوب را به او به عنوانی‌که ذکر شد نوشت .

باری عین‌الدوله‌که مکتوب‌آقای طباطبائی را خواند عبارت « اقدام نفرمودید ، یك تنه اقدام خواهم‌کرد» این طور خواند: «اقدام نفرمودید (یك شنبه) اقدام خواهم‌کرد» .لذا ترسیدکه روز یکشنبه‌آقایان بلوائی‌خواهند نمود . لذا چند فوجی ازنظام‌که در خارج شهر اردو زده بودند به‌شهر فرستاد ، قراولخانه‌ها و ارك دولتی و جاهای لازمه را در تحت نظر آورده ، ازآن طرف به‌شاه عرض کرد: ملاها خیال دارند در روز یکشنبه بلواکنند و پادشاه را بکشند ، به هرجهت شاه را ترسانیده و در بین مردم همهمه افتادکه روز یك شنبه جهاد است . لذا متوالیاً ازطرف عین‌الدوله پیغامهای سخت وسست، وعد و وعید، بترسد وبترساند به‌آقای طباطبائی وسایرین می‌رسید . اگر چه یکشنبه گذشت وکاری نشد ، لیکن دو نتیجه داد : یکی‌آن‌که مردم جری شده دانستندکه ممکن است صدر اعظم هم بترسد ، دیگر آن که اعلیحضرت پادشاه را از ملت ترسانیده ، از این جهت در وقت سواری شاه‌کسی عارض

می‌شد او را می‌زدند و از اطراف کالسکه بدور می‌کردند و به‌شاه عرض می‌کردند که این شخص دشمن شاه و قصد جان شاه را نموده. اجزاء خلوت و خواجه سرایان را نیز به وعد و وعید تطمیع و تهدید نموده که شاه را در بارهٔ ملاها متغیر نمایند.

فرمانفرما هم از کرمانشاه مأمور به‌حکومت کرمان گردید. درقم توقف نمود، بلکه به بهانه‌ای وارد طهران شود و آنچه اصرار کرد که اذن بدهند بلکه چند روزی خانه و لانهٔ خودرا ببیند عین الدوله مانع گردید. تا این‌که این ایام وارد خطهٔ کرمان شد، حاج میرزا محمد رضا مجتهد کرمان راکه مدتی منفی و مبعد از بلد بود، مجبوراً روانهٔ مشهد نمود. با این‌که معاودت مشارالیه به‌کرمان جزو مستدعیات آقایان بود سبب تخلف از این قول و عدم اجراء دستخط شاه در این مورد با این‌که معاودت یك نفر عالم دماغ سوخته و صدمه دیده به‌کرمان اهمیتی نداشت، علی‌الظاهر شاهزادهٔ فرمانفرما گردید؛ چه شاهزادهٔ فرمانفرما از شاهزادگان بزرك ایران و مدعی صدارت و سپهسالاری بود. پس از ورودش به‌خاك کرمان بااین‌که در رفسنجان که سه منزلی کرمان‌است چند روزی توقف نمود حاج میرزا محمد رضا نه‌دیدن از فرمانفرما کرد ونه‌کسی را فرستاد و نه عریضه عرض کرد. فلذا خاطرحاکم رنجیده و این سلوك را منافی باسیاست خود دانسته، جنابان آقایحیی وبحرالعلوم راکه از مستقبلین و واردین برحکومت بودند در خلوت طلبید وگفت از طهران حکم شده است که حاج میرزا محمد رضا برود مشهد ولیکن من فردا علی‌الظاهر شما را می‌فرستم که او را به طرف کرمان حرکت دهید، ولی بدانید که تکلیف او رفتن به‌مشهد است. روز بعد درمجلس علنی گفت: از شما دونفر خواهش می‌کنم که جناب آقا را حرکت داده وبیاورید به‌کرمان. حضرات روانهٔ جلال‌آباد که در چند فرسخی بود شده، جنابش را به‌طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت دادند که سابقاً ذکر شد.

این ایام خبر به طهران رسید که این طور در مادهٔ حاج میرزا محمدرضا رفتار شده است. آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که شما قول دادید و شاه دستخط صادر فرمود که حاج میرزا محمد رضا را مجللا و محترماً عودت به‌کرمان دهید، حالا برعکس رفتار کردید. عین‌الدوله جواب داد که سفرزیارت را نمی‌توان مانع شد، به‌خصوص که به‌میل و ارادهٔ خودش رفته است به‌مشهد. این تلگراف فرمانفرما حاضراست که واسطه وشفیع شده است که ما اذن بدهیم مسافرت او راکه بر طبق نذری است که کرده است. مجدداً از طرف آقایان پیغامات مؤکده برده شد. پس‌از مقاوله ومکالمه صورت تلگرافی ازطرف عین‌الدوله صادر گردید که قریب به این مضمون بود که:

شاهزادهٔ فرمانفرما چند سوار روانه دارید، جناب حاج میرزا محمد رضا را مانع شوند ازرفتن به خراسان و ایشان را وارد کرمان نمائید. پس از دو سه روز ایشان مختارند در رفتن به ارض اقدس و یاآمدن به طهران.

آقای طباطبائی که این تلگراف را دید متغیر شد و آن صورت را برای عین‌الدوله پس فرستاد که این تلگراف اگر مخابره شود باعث اضرار شخص عالمی مانند حاج میرزا محمد رضا خواهد گردید . چه‌امروز ایشان نزدیك به خاك خراسان می‌باشد ، او را مجبور کردن به‌معاودت به‌کرمان و پس از سه روز باز او را نفی بلد کنند که برود به‌خراسان و یا بیاید به طهران ، البته موجب ضرر بلکه انعدام او خواهد گردید . باشد تا خداوند سببی بسازد .

باری حاج‌میرزا محمد رضا با نهایت عزت و احترام که ازطرف ملت خراسان درباره‌اش بعمل‌آمد، وارد ارض اقدس شده و از طرف علماء طهران به‌علماء مشهد تلگراف توصیه مخابره شد و هم مکاتیب مخفیه به‌عنوان هریك از بزرگان نوشته شد .

حاج شیخ محمد کرمانی که متوقف در مشهد است و از اشخاص متدین و موثق است به نگارنده گفت : در ورود حاج میرزا محمد رضا به‌شهرمشهد هنگامهٔ غریبی برپا شد ، از طرق تا حرم مطهر با پای پیاده راه رفت ، چند دفعه عبا عوض کرد که مردم لباس این عالم را برای تبرك پاره پاره کرده و می‌بردند. حاج آصف‌الدوله که حاکم خراسان بود پانصد تومان تقدیم آقا کرد، جنابش قبول نکرد و ردنمود . از قرارمذکور فرمانفرما هم ازکرمان برایش پول فرستاد قبول نکرد . جنابش در مشهد بود تامهاجرت آقایان طهران به‌قم . پس از عزل عین‌الدوله و رسیدن شغل صدارت به‌مشیرالدوله تلگراف آزادی ایشان مخابره گردید . (۱)

بلی حاج میرزا محمدرضا دراستبداد صغیر چند تلگراف به‌مشیرالسلطنه مخابره نمود که برضد ملت خواهی اوبود ونگارنده سواد آنها را درمجلدات بعد درج نموده و عماً قریب خوانندهٔ تاریخ خواهدخواند. دیگرمجعولیت و یاواقعیت آنها را پس ازفحص بلیغ می‌نویسم . به‌هرجهت باآن احتراماتی که ازطرف ملت نسبت به حاج‌میرزا محمد رضا بعمل‌آمد ، طرف سوء ظن ملت واقع گردید .

دراین ایام خبر اغتشاش شیراز رسید و متوالیاً تلگرافات سخت از علماء اعلام شیراز مخابره می‌شود .

سبب هیجان اهالی فارس

باعث اغتشاش وهیجان اهالی شیراز بطور اجمال از این قراراست که : شاهزاده شعاع السلطنه ملك منصور میرزا ، پسر مظفرالدین شاه ، حاکم فارس بود و املاك خالصهٔ فارس را از دولت در مبلغی قلیل خریداری نمود و شروع کرد درتصرف خالصه‌جات شیراز و ضمناً املاك خالصه‌ای که در زمان ناصرالدین شاه به رعایا فروخته شده بود نیز به‌حیز تصرف درمی‌آورد به‌قول شاعر :

اگرزباغ رعیت ملك خوردسیبی   برآورند غلامان او درخت از بیخ

---

(۱) حاج میرزا محمد رضا پسر مرحوم حاج ابوجعفر ، نوهٔ مرحوم حاج آقا احمد کرمانی است . امروز از علماء بزرگ کرمان است. این فامیل هیچ وقت نان ملائی رانخورده امر معاششان از زراعت و فلاحت گذشته ومی‌گذرد .

این خریداری خالصه‌جات و تصرف کردن آنها خورده خورده تجاوز نمود به املاك. اجزاءِ حکومت افتادند به‌جان ومال مردم. صاحب ملك اگر قباله‌ای نداشت که حالش معلوم است و اگر قباله وسندی اظهار می‌داشت، از دست او گرفته پس ازچندی ملك را هم متصرف می‌شدند. تااین که شاهزادهٔ حاکم به‌عزم معالجهٔ مرض، مسافرت به‌فرنگستان نمود. سردار مکرم که نایب الحکومهٔ فارس بود بنای بدسلوکی راگذارده مردم از شدت فشار ظلم به شاه چراغ که محل بست وپناه مظلومین بود متحصن گردیده، سردارمکرم به‌بهانهٔ نظم شهرحکم شلیك داده متجاوز از بیست نفر از اطفال و مردمان بیچاره هدف گلولهٔ ظلم و به‌خاك هلاك افتادند، بعضی هم پناه به قونسولخانهٔ انگلیس بردند. این اخبار متوالیاً و متواتراً به‌طهران رسید. شعاع‌السلطنه از حکومت فارس معزول گردید. حکومت فارس موقتاً داده شد به‌وزیر مخصوص (صاحب اختیار). ازطرف دولت هم تلگرافی به‌علماءِ شیراز شدکه وزیرمخصوص را برای اصلاح فرستادیم. اگرچه وزیر مخصوص‌آدم خوش ذات و هواخواه معدلت بود، اهالی فارس هم مایل اوبودند، لیکن چون لفظ اصلاح در تلگراف مندرج بود اهالی شیراز گمان کردند وزیرمخصوص مأموریت اصلاح بین‌رعایا و شعاع‌السلطنه را دارد نه‌مأموریت حکومتی را. فلذا درجواب تلگراف دولت مخابره کردند اگر وزیر مخصوص برای حکومت می‌آید ما او را بانهایت تشکر و اطاعت می‌پذیریم و اگر برای اصلاح بین ما اهالی فارس وشعاع‌ـ السلطنه، ما او را راه نمی‌دهیم. آن وقت چشم از مملکت فارس بپوشید. باز از طرف دولت مخابره شدکه شعاع السلطنه به واسطهٔ مرض و نقاهت از حکومت فارس استعفا داد. دولت هم استعفاءِ او را قبول نموده است، وزیر مخصوص هم چاپاری در نهایت تعجیل و اختصار روانه گردید. این اخبار هم هرروز از طرف شیراز می‌رسید.

تلگرافی هم از طرف آقایان شیراز به ولیعهد که در تبریز است مخابره شدکه سواد آن را برای اطلاع خوانندگان تاریخ درج می‌کنیم و این تلگراف بـه‌املاءِ جناب حاج میرزا ابراهیم شیرازی که از فحول علماء و مربای مرحوم حجةالاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی‌است نوشته شد. در همین ایام سواد آن مخابره ودر تهران منتشر گردید. در واقع این تلگراف قوتی به‌هواخواهان حریت داد، چه در این زمان صدور این قسم‌عبارات ازطرف علماء خیلی تازگی دارد. هم علماءِ تهران ازاین تلگراف مستظهر شده وهم مقصود هواخواهان راکاشف و مشعر است. بعلاوه معلوم شدکه علماء سایر بلاد بـا علماء تهران همراه و متفقند.

صورت تلگراف علماء شیراز به ولیعهد

حضور حضرت اقدس ولیعهد ایده‌الله تعالی ـ حمایت حوزهٔ‌اسلامیت و رعایت ناموس طریقهٔ اثنی عشریه، کسی را شایسته خواهد بود، که وارث تخت و تاج است و حارس مملکت و گزیدهٔ خراج اردشیر بابك با همهٔ هوش و فرهنگ تا با دستوران امین همرنگ

نشد ایران نیافت . آخرین اندرز او به شاهپور این بود که سلطنت بامنبر توام است . شاه عباس‌کبیر باآن‌که سر سلسلهٔ صفویه بود همین که شیخ احمد اردبیلی قدس سره برایش در عنوان‌نگاشت : « برادرم » شاه عباس در دربار بارعام داده و گفت این نامه را در کفن من گذارید تا به واسطهٔ اخوت این عالم اسلامی از آتش دوزخ در امان باشم .

چنگیز خون ریز ، با شعشعهٔ هزاران قشون تاتاری ، تسخیر بلادکرد . عاقبت ، اولادش برای حفظ دودمان سلطنت مانند عبد ذلیل در زیر لوای اسلام پناهنده شدند .

اعراب بادیه به‌قوت کلمهٔ توحید ، از پشت دیوار چین ، تا دریای روم را متصرف شدند . صلاح الدین ایوب‌کردی را در جنگ حلب به حمایت اسلام نام یافت . تا زمانی‌که اشخاص مذکور مانند نادرشاه خود راکمر بستهٔ دستورآن‌امین و علمای دین می‌دانستند ، خورشید ملك جهان پرچم بیرق‌آنها بود ، همین‌که با هیئت جامعهٔ اسلامیه‌کج افتادند نه نادر بجا ماند نه نادری.

خاقان مغفور فتحعلی شاه نورالله مضجعه ، اساس سلطنت را بر رقعه جاتی محکم فرمودکه به‌خط خودش به علماء اسلام فدایت شوم نوشت . از حرمسرای سلطنت تا کلبهٔ دهقانی ، امهات مسلمین و بنات مسلمات عقد و طلاقش از زبان ما علماء جاری است . مضطبعهٔ مایملك مسلمین مسجل به امهار ما است ، اقامهٔ شهود و بینهٔ هر حقی در محضر علما است .

اینك قریب پنجاه روز است، به‌علم حضور و شهادت جمهور ارباب بصیرت، ملت فارس به‌مرکز سلطنت قاهره تظلم نمودیم و تعدیات حاکم غیر محکوم مطلق خود را باز نمودیم . جوابی‌که از مصدر صدارت عظمی رسید ، تعیین‌مأموری واحد ، برای صدق و کذب مجموع علمای جامع‌الشرایط اسلام است . اکنون برای این توهین عظیم و ظلم ما لا یطاق ، حکومت تمام این خادمین شریعت محمدیه و سکنهٔ شهر و توابع شیراز در بقاع متبرکه به باطن شریعت مقدسه پناهنده‌ایم و تاآخرین شریان در جنبش است برای رفع فاعل این توهین به‌اسلام و رفع حاکم ظالم حاضریم .

تاکنون عقیدهٔ ما این بودکه دولت عبارت است از هیئت‌رجال ،دانشمندان سیاسی‌دان ، نه‌منحصر به‌یکی از فرنگی مآبان تازه و از طبیعی مذاقان پوسیده و روزنامه خوان خوشیده ، که لفظ دولت مطلقهٔ مستبده آموخته وحال‌آن‌که ایران جمهوری اسلامی است . چه از عهد سلف تا حال خلف، علماء ملت هر شهری به حکومت شورش‌کردند، دولت با مصلحت جمهور حاکم‌را عزل فرمود. بلکه‌رعایای

هر دهکده که به‌کدخدای خود شوریدند ، مالك قهراً به‌عزل کدخدا حکم داد . بلکه کلانتر وخان هیچ طایفه و ایلی را نتوانستند عزل کنند وخارجی را بجای او نصب ، بلکه مجبوراً از همان طایفه و ایل، خان وکلانتر را انتخاب نمودند و به این معنی باز یك جمهوری ما رشك فرانسه وآمریك است .

الغرض رفع این توهین مشؤم و حاکم ظالم برذمهٔ حضرت ولایتعهد استچه که «مادر را دل سوزد ودایه را دامن » .

توئی شمع روشن به‌فانوس ملك　　به‌تو می‌رسد ننگ و ناموس ملك

هر گاه به‌عرایض ما تهاون رود وجهت جامعهٔ اسلاهیت رعایت نشود هرآینه عاقبت وخیم خواهد داشت . (امضاء علماء و اعیان و رعایای فارس)

تلگرافی هم قریب به‌این مضمون به توسط آقای‌طباطبائی حضور اعلیحضرت‌مظفرالدین شاه مخابره گردید . آقای طباطبائی تلگراف را فرستاد نزد عین‌الدوله و کتباً هم وخامت مسامحه و تغافل را اظهار فرمود . عین‌الدوله درجواب نوشت که : دستخط شاه را فرستادم. خودتان در جواب علماء شیراز مخابره کنید . مضمون دستخط شاه از این قرار بودکه : علاء الدوله را می‌فرستیم به عرایض شما برسد ، اما در باب خالصه ما این املاك را مرحمت فرمودیم به شعاع السلطنه دیگر برگشت ندارد .

آقای طباطبائی عین دستخط شاه را مخابره نمود ، اهالی فارس پس از یأس و حرمان از معدلت شاهنشاهی پناه بردند به قونسلخانهٔ انگلیس . این اخبار موحشه پی درپی به‌طهران می‌رسید. در همین اثناء واقعهٔ مشهد و شلیك به‌حرم مطهروگنبد رضوی اتفاق افتاد که باعث هیجان عامه وخاصه شدکه مجمل آن واقعهٔ عظمی که تاکنون از مسلمان و شیعه دیده و شنیده نشده از این قرار است :

واقعهٔ مشهد رضوی

در این سال حکومت خراسان به‌آصف‌الدوله تفویض شد،مشارالیه شاهسوند وشخص مجربی بود ، اظهار قدس و زهد می‌کرد ، ریش نمی‌تراشید ، مسکرات استعمال نمی‌کرد ، زیارت عاشوراء می‌خواند . اما از جوانان امرد بی ریش بدش‌نمی‌آمد . آدم‌کشی می‌کرد ، ظلم را بی‌نهایت می‌نمود ، در شب نماز نوافل را ترك نمی‌کرد ، اما درهرشبی جماعتی را بی‌نان‌می‌گذارد. تعقیب نماز را طول می‌داد ، لیکن از اول شروع به‌تعقیب نماز تا فراغ ازآن یك بیچاره در زیرچوب فلکهٔ فراشهایش جان می‌داد .

گویند وقتی مشغول با امردی بود ، به‌او اعتراض‌کردکه چرا بند شلوارت را ابریشم کردی ، چه لباس حریرو ابریشم بر مرد حرام است . تجارت می‌کرد اما تجارت احتکار گندم ، در هرجاکه حکومت‌کرد نخست گندم آنجا را احتکار وحبس می‌کرد، مثلا گندم را از قرارخرواری دوتومان از خالصهٔ دولت و یا خاصهٔ رعیت می‌خرید و از قرار خرواری

ده یا بیست تومان می‌فروخت . گاه گاهی هم در سایر اجناس از قبیل روغن و گوشت وغیره هم همین رفتار را داشت .

خلاصه درحکومت خراسان به‌واسطهٔ گران کردن نان و گوشت، زن و مرد سیستانی که در خارج شهر مشهد منزل داشتند ازدحام نموده به صحن مقدس و چهاربست ریخته مشغول گردش شدند . تا غروب آفتاب درآن محل فیض آثار بودند و از امر نان و گوشت شکایت داشتند؛ فریاد «الجوع الجوع ،گرسنه‌ام گرسنه‌ام ، نان کو، گوشت کو، سایرمأکولات کو ، پدر جان ازگرسنگی مردم ، مادرجان گرسنگی مرا کشت ، برادرجان یك لقمه نان به‌من برسان ، خواهر جان ، عمه جان ، خاله جان ، دو شب است نان در خواب می‌بینم ، خدایا تخت سلطنت را سرنگون کن ، یا امام رضا از بقیهٔ انگوری که برای دشمنت گذاردی به دوستانت برسان و آنها را راحت کن » به‌آسمان بلند بود . (این شیوهٔ غیر مرضیهٔ آصف ــ الدوله سر مشقی گردیده بود برای سایر رؤساء از عین الدوله صدر اعظم گرفته تا حاکم سولقان. از احتکار فوایدی بردند که هریك را در مقام خود ذکر می‌کنیم. اللهم‌العن بنی ــ امیة قاطبة .) روز دیگر جمعیت فقراء وحزب رنجبر زیاده از روز سابق درصحن وچهار ــ بست ازدحام نموده و هجوم‌آوردند به مدارس و عده ای از طلاب لنکرانی که رعیت خارجه بودند با جمعی از طلاب متفرقه را بیرون کشیده به‌صحن رضوی‌آوردند و اظهار کردند که ما رعیت داخله هستیم و مستوجب قبول ظلم ، اما شما که رعیت خارجه هستید و محترم ، چرا باید مثل ما در سختی و ضیق باشید ؟ علاجی کنید ، راه چاره بجوئید ، تکلیف ما را معین کنید . طلاب عموماً مقصود را به ایالت عریضه کردند. ایالت ابداً اعتنائی به‌این هیاهو نکرد وتوجهی دربارهٔ متظلمین نفرمود . چراکه مجرب بود. این واقعه به‌روزبعد منجرشده پس‌ازآن‌که همهٔ طلاب جمع شده عموم کسبه و اهل بازارچون ستم زدگان، دکاکین خودرا بسته به حالت اجتماع به طرف خانه‌های علماء روانه شدند . ملاهائی که با حکومت مراوده وکاری نداشته و همه وقت جانب رعیت را ملحوظ داشته باآنهاهمراه و به‌صحن مطهرومسجد گوهرشاد وارد شده و برای طرفداری طلاب لنکرانی ، حاج سید ابراهیم و سید عباس لنکرانی ، که سمت ریاست را برآنها داشته و دارند با هم متفق و متحد گردیده که از طلاب معاونت و همراهی کنند .فلذا پیغام دادند برای آصف‌الدوله که اگرقول می‌دهی که عمل نان وگوشت را اصلاح نمائی‌که ما این بلوا را ساکت و این‌آتش را خاموش و ازدحام را متفرق و عموم رعیت راآسوده و راحت نمائیم و هرگاه قبول این مسئول را نمی‌کنید، که ما هم شما را به قوهٔ جبریهٔ ملیه معزول می‌کنیم تا مردم از ظلم توآسوده شوند . آصف‌الدوله چندان اعتنائی به حرف آنها نکرد و بر پیغام‌آنان اثری مترتب ننمود . جمعی از متملقین که همه وقت اطراف حکومت را دارند به‌آصف‌الدوله گفتند این بلوا را متولی باشی برای عزل شما فراهم نموده چه طلاب با میرزا کاظم‌آقا متولی‌باشی خصوصیتی دارند واین تحریك

طلاب را او سبب‌است و الا رعیت هیچ وقت قدرت طرفیت باحکومت را ندارد. اگرچه آصف‌الدوله شخص زیرك و هوشیاری بود و امر بر‌خودش مشتبه نبود لیکن برای‌آن‌که بهانه دست آورد که باعث هیجان مردم را تحریك متولی باشی جلوه دهد، نه‌گرانی نان و گوشت ، لذا به‌متولی باشی پیغام دادکه چون مردم درصحن وبست جمع شده‌اند برعهدهٔ شماست که آنهارا متفرق نمائید. مشارالیه درجواب اظهار داشت من اگرچه متولی باشی‌آستانه و داماد شاهم اما از قوهٔ من خارج است‌که ده هزار نفرگرسنه را متفرق نمایم . من نه تـوپ دارم و نه سرباز ، حکومت با شماست ، قوهٔ نـظام در دست شماست ، من‌هم در واقع از اجزاء شما محسوب می‌شوم، این چه تکلیف است‌که به‌من می‌کنید ؟ اهالی‌از نان وگوشت و ظلم‌اجزاء حکومت تشکی دارند .

باری همین‌که مردم دیدندآصف‌الدوله اعتنائی نمی‌کند و به عرض و تظلم رعیت‌گوش نمی‌دهد یك مرتبه به‌نقاره‌خانهٔ حضرتی ریخته‌آلات نقاره را بیرون‌آورده مشغول زدن نقاره شدند؛ چنان حرارتی در مردم پدیـدآمدکه طلاب هم‌معاونت می‌کردند ازنقاره زدن، چون این فعل باعث انقلاب و شورشی بزرگ می‌شد و از بلوای بـزرگی خبر می‌داد ، لذا بر عدهٔ شورشیان افزوده‌گردید . در ضمن این جمعیت بعضی هم می‌گفتندآصف‌الـدولـه بـه‌همدستی حاج‌معاون‌التجار دخل نان را می‌برد، باید اول علاج معاون راکرد. باری مقدمهٔ شورشیان که همه وقت و همه جا اطفال بی‌خیال و مردمان بی‌حـال و سادات ساده می‌باشند بـه طرف ارك روانه شدند . معاون‌التجار هم از پیش تهیهٔ دفاع را دیده و می‌دانست‌که دخـالت او در گرانی نان عاقبتی وخیم برایش دارد . لذا قبل از وقت جمعی از رعایا ونوکرهـای خویش را که اکثرآنها بربری و ازکـاکری و سنی بودند ، درخانهٔ خود حـاضر نموده و هر یك ازآنان را یك قبضه تفنگ ورندل داده بهانـهٔ دفـاع را دست‌آویز نمود . همین‌کـه جمعیت شورشیان ، در واقع‌گروه متظلمین به‌نزدیك خانهٔ اوکه در راه ارك واقع بود رسید و هجوم اطفال را به‌خانهٔ خودمعاینه دید ، امر به‌شلیك نمود، آن نامردها هم‌که منتظر این امر بودند بنای تیر انداختن راگذارده مردم بیچاره‌که نه اسلحه داشتند و نـه صدای تفنگ را شنیده تاب وطاقت ایستادگی و طرفیت باآدمهای معاون‌التجار را نداشته فرار بر قرار اختیارکرده رو به‌صحن مقدس‌آوردند، وقتی‌که به‌درب صحن گوهرشاد رسیدند و دیدندکه‌آدمهای معاون‌التجار ازسقف بازارو روزنه‌ها تیرمی‌اندازند و بعضی‌مردم برای تحصن به‌جائی‌که ازتیررس محفوظ بمانند به طرف بانك‌که درآن محل بـود فرار نموده قزاقهائی‌کـه مستحفظ بـانك بودند به‌حمایت اجزاء معاون التجار برآمده، از اطراف بـه‌مردم بیچاره حمله ورگشتند . مردم هم ریختند در صحن مطهر رضوی‌کـه شاید به احترام‌آن مکـان قدس آن ظالمین از خدا بی‌خبر دست ازآنها بردارند . لکن تفنگچی و قزاق ملاحظهٔ احترام را ننموده تا توی صحن عقب جمعیت افتاده‌گلوله میزدند. به‌این جهت چندگلوله به‌درصحن رسید وچندگلوله

هم به گنبد منور زده شد. عده‌ای ازسادات وطلاب وغیرهما هدف گلوله گردیدند،خبر به‌حاکم رسید دید اگراین واقعه به‌فردا افتدکار درنهایت سختی خواهد بود. آن وقت است که مردم با اسلحه وتهیه حاضر خواهندگردید و انتقام خود و مقتولین را خواهندکشید . لذا مجدداً به‌متولی‌باشی اظهارکردکه این نزاع را شما باید مرتفع سازید و راهش این است که آقاسید عباس وحاج سیدابراهیم راکه در زمرهٔ علماء و سردستهٔ طلاب می‌باشند احضار نمائید وآنها را نگاهدارید تا مردم متفرق شوند . متولی باشی هم یکنفر را فرستاد نزد سید عباس و سید ابراهیم و پیغام دادکه اگر مطلبی و منظوری دارید بیائیدکه با هم گفتگو و قطع نمائیم .

باری با تمهید مقدمات و وسایل، مشارالیهما در تولیتخانه حاضر شده همین‌که دیدند متولی باشی از حرفهای‌آصف‌الدوله برداشت سخن را می‌نماید و حمایت از حاکم دارد از نزد او برخاسته خبر حرکت‌آنهاکه به‌آصف‌الدوله رسید برای متولی باشی پیغام دادکه باید این دو نفر سید را درآستانه توقیف‌کنید، این خبر به قونسولخانهٔ روس رسید فوراً قائم مقام قونسول روس یك نفر منشی خود را نزد متولی باشی فرستادکه این دو نفر سید رعیت دولت روس هستند شما حق بی احترامی به‌آنها را ندارید و با نهایت احترام سیدین را به‌طرف قونسولخانه جلب نمود. آصف‌الدوله یك نفر از نوکرهای مخصوص خود را نزد قائم مقام قونسولخانه فرستادکه این دونفر سید باید در قونسولخانه محبوس وتوقیف گردند. قائم مقام جواب دادکه ما رعیت خود را بدون تقصیر نمی‌توانیم توقیف نمائیم . باید ایالت، مطالب خود را رسماً به‌کارگذاری بنویسد و او تقصیرات حاج سید ابراهیم و سید عباس را معین‌کرده وبه‌من اظهار دارد تا ما هم استنطاق خود را دربارهٔ‌آنها بعمل‌آوریم . پس ازآن قراری‌که مرسوم است خواهم داد و الا بدون جهت و به‌صرف خواهش شما رعیت خود را توقیف و سلب احترام ازآنها را نخواهیم‌کرد .

چون‌آصف‌الدوله واقعه را موهش دید فوراً به‌توسط عبدالحسین خان مظفر نظام وجهی برای قهوه‌خانهٔ دو نفرآقا داد و خواهش نمود فردا شما در بلوا وجمعیت حاضر نشوید . لذا حضرات درخانهٔ خود خزیده متولی باشی هم از یك طرف به‌صحن رفته خدام و دربانان حضرتی را حاضر نموده امر نمود درهای مدارس صحن را ببندندکه عبور و مرور از جای دیگر بشود. به‌این طور و به‌قول به‌این‌که نان وگوشت فراوان خواهد شد مردم را متفرق نمودند و به‌تدابیرشورش و بلوا راآرام نمودند .

این اخبار به این قسم به طهران نرسید ، بلکه مشهورگردید : به حکم‌آصف الدوله شلیك نمودند به‌گنبد منور رضوی وتا یك اندازه باعث هیجان عامه‌گردید . آقای طباطبائی در بالای منبر واقعهٔ مشهد را عنوان وگریهٔ زیادی نمود و بعضی شبنامه‌ها در این خصوص منتشرگردید .

آقای طباطبائی عریضه به اعلیحضرت مظفرالدین شاه نوشته ، شش صورت ازآن

بر داشته ازشش طریق فرستادند . جوابی به توسط معتمدالحرم که رئیس خواجه سرایان است رسید که هیچ مطابق با عریضه نبود ، بلکه در دستخط جوابیه نوشته بود که : شما عدالتخانه خواستید ما هم قبول کردیم و عدالتخانه را حکم کردیم بر پا کنند ، عماً قریب نظامنامهٔ عدلیه طبع و نشر خواهد گردید . آقایان دانستند که این جواب را خود اتابك نوشته است، شاه بی اطلاع است و در فکر چاره برآمدند .

باز از طرف مردم خطابه رسید به آقایان و شبنامه های ژلاتین طبع شده ، درب خانه‌های آقایان و مجامع عمومی دیده می‌شد. خطابهٔ دوم که این ایام به آقایان رسید از این قرار است :

خطابهٔ دوم به علماء

علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد . امروز بفرع پرداختن و اصل مقصود راکنار انداختن و جزئیات فرعیه را وجههٔ مقصود ساختن ازطریق حزم و احتیاط دوراست. چراکه هم چنان که ملت کم کم دارد ازخواب غفلت بیدارمی‌شود و مردمان خورده خورده پی به‌حقوق خود می‌برند، که امروزه درهرملت و دولتی که درروی زمین است ازبرای عموم رعیت وقاطبهٔ افراد ملت حقوق معینه است که باید ازطرف دولت ادای‌آن حقوق بشود ونیز از برای طبقات نوکر و خدمتگذاران دولت حقوقی است. شخصی که باید در راه خدمت به‌ملت و دولت بدان حقوق برسند و بدرستی و راستی وخدمتگذاری و جان فشانی به درجات و امتیازات عالیه نایل شوند و به هوای نفسانی و اغراض شخصی نمی‌توانند رعیت را دستخوش خیالات خود و اجراء مقاصد خود قراردهند وتا یك اندازه راه تقلب و دزدی و خیانت مسدود خواهد شد . همچنین خائنان این دولت ابد مد و نفس پرستان بیمروت که هنوز در مقام انسانیت قدمی‌نگذارده و ازآدمیت بوئی نشنیده، مراتب را منوط به‌لباس و نشان و نفر و نوکر و اسب و استر و اسباب تجمل و زینت ظاهری می‌دانند و همین که راهی در بساط قرب سلطنت پیدا کردند ، ما بیچارگان را بالاستحقاق اماء و عبید خود دانسته مال و جان ما را برخود مباح می‌شمردند و می‌بردند و این نکته را نیز درك کرده‌اند که اگر مجلس‌بزرگ مفتوح شود واین امربزرگ صورت گیرد و قوانین عدالت ودین نبوی در مملکت شایع گردد ، هرقدر برترقی ملت وآبادی مملکت افزوده شود ، از قدر و قیمت و شأن این دیوسیرتان کاسته خواهد شد . حتی الامکان در مقام ردع و منع هستند که مضمون دستخط ملوکانه مجری نشود و این مجلس صورت خارجی به‌هم نرساند و نیز در خاطرمبارك شاهانه القاء شبهات می‌نمایند که مشتی مردمان بی‌سر و پا به‌خیالات واهی افتاده ، اسمی از آنارشیست شنیده ، می‌خواهند تقلید ازآنان بکنند ، برضد سلطنت و دولت اقدام نمایند و مقصودشان

جز هرزگی و شرارت چیزی نیست، چاره این است که باید چند نفر از ملاها را پولی داد و بقیهٔ مفسدین را دستگیر و تبعید نمود ، تا سستی در استقلال سلطنت و استبداد ما دزدان دیوسیرت راه ننماید، ولی غافلند ازاین که این ترهات از برای همان دور هم نشستن و خلوت کردن و صدق مطلب را پنهان داشتن و به عرض نرسانیدن وخاطرمبارك ملوکانه را ازحقیقت امر آگاه نساختن خوب است . بعد از این که گریهٔ اطفال رضیع که از گرسنگی شیر در پستان مادرها نمانده و نالهٔ یتیمان بی پدر که از شدت جوع به آسمان رسیده و گریهٔ بیوه زنان که کارشان از فقر و استیصال به اضطرار کشیده و ندای تکبیر که از دلهای مردمان دین دار با غیرت ملت پرست شاه دوست بلند و صدای وا ملتاه ، وا دیناه ، وا وطناه ، از جگرهای بریان پیروجوان، وطن‌خواهان، از قوی وناتوان، از چندکرور رعیت ایران برخیزد ،آن وقت چراغ کذب و دو روئیشان در پیش‌آفتاب صدق و حقیقت نور و فروغی نخواهد داشت . جز ندامت حاصلی و غیر از وخامت عاقبت سودی نخواهد دید . پشت دست بردندان گزند و به اقدامات سیئهٔ خود تأسف خورند . نمونهٔ روز محشر را عیان و عذاب الهی را که صاحب شریعت مطهره به دست اهل بیت خود برآنها نازل فرمود مشاهده نموده « یالیتنی کنت تراباً » گویند و راه چاره وخلاصی نجویند .

خوب آقایان عظام، اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنافداه ، که خدایش عمر دهد و به‌حق عصمت وآل عصمت بزودی رفع نقاهت از وجود مسعودش نماید، الحق امروزه از برای يك مشت رعیت بیچاره پدری‌است مهربان ، کمال میل و رغبت را به افتتاح مجلس عدل و داد دارند . همه وقت اوامر مطاعه براجراء و امضاء دستخط مبارك شده و می‌شود . شما آقایان هم که استدعا و مطلبتان‌از دربار همایون همین است و سلسلهٔ طلاب و ما بیچارگان و رعایا هم که همین دادخواهی را داریم ، پس جهت تعویق و سبب تأخیر چیست؟ عیناً همان حکایت عنب و ازم و انگوراست که‌تمام يك مقصود داریم و از يك مقصود ومقصد سخن می‌رانیم . پس يك زبان‌فهم می‌خواهیم که این اختلاف اصطلاح را از میان بردارد. تا کارها آسان شده ومردم در راحت و امان باشند . چه‌قدر پست‌فطرتی ودون همتی است که بیست کرور نفوس که اقلا امروزه يك کرور بیدار شده، دارای هوش و تمیز و چیزفهمی و نکته سنجی شده‌اند زبون و ذلیل چندتن معدود قلیل که واقعاً قابل اشارهٔ حسیه نبوده و نیستند ونخواهند بود. ترس و واهمه از چیست؟ بامیل سلطان رأی شیخ‌علیخان در خورملاحظه نیست(۱). در صورتی که تمام طبقات مردم از رعیت وکاسب و عالم و

(۱) این عبارت از امثال سایرهٔ فارس است .

طبقات نوکر از سرباز و قزاق و سواره و پیاده، دین‌دار و مسلمان و شاه‌دوست و ملت پرست و وطن خواه هستند، جای حرف باقی نمی‌ماند. واقعاً اگر به القاء شبهه و دسیسهٔ مغرضین امر شود که سرباز و سوار و قزاق ما بیچارگان را که برادران و هواخواهان آنان هستیم و از برای آسایش آنها داد می‌کشیم و سینه می‌زنیم و اولاد وعیال ما مادران و خواهران آنان هستند ما را هدف گلوله نمایند ما چرا از سپرکردن سینه و خریدن گلوله را به قیمت جان مضایقه نمائیم؟ من که بایست بمیرم، چه از گلولهٔ دولت و چه از گرسنگی و حسرت نان و گوشت. باکمال استقامت، بدون این که درمقام ستیز وآویز، یا جنگ وگریز کنیم، سر تسلیم و ارادت پیش نهاده قید مذلت و ننگ ملت و دین‌فروشی را برخود هموار نمی‌کنیم. اگر آنها زیربار این مطلب بروندکه به روی مشتی بی‌گناه معدلت‌خواه تیغ کشندکه اسم بی‌شرفی و بی‌غیرتی در صفحهٔ تواریخ ملل عالم بگذارند نقلی ندارد «سروجان را نتوان گفت که مقداری هست». و الا چگونه می‌شود سرباز و سواری که دعوی دین اسلام می‌نمایند و شب و روز درنماز و دعاست وچشم شفاعت به پیغمبر دارد و آرزوی زیارت کربلا در دل او است یا کسانی‌که در راه اجراء قوانین دین مبین زحمت می‌کشند و شب و روز هم خود را هم واحد شمرده‌اند طرف شوند وگلوله برآنها زنند. به چه قسم راضی خواهید شدکه خون پدر در پیش‌چشم پسر و برادر روبه‌روی خواهر و اطفال در روی سینهٔ مادر ریخته شود. بحمدالله امروز قدری چشم وگوشها باز شده تمام طبقات نوکر فهمیده‌اندکه آلت دافعه از توپ و تفنگ از برای مدافعه و جنگ با ملت خارجه است‌که به‌خانهٔ ما داخل نشوند و مال و ثروت و شرف و دین ما را ببرند، نه از برای ستیز با ملت داخله. (انتهی).

قریب به همین مضمون شبنامه‌ها و خطابه‌های متعدده درب خانه‌های آقایان انداخته می‌شود. آقای طباطبائی مجدداً لایحه‌ای به مظفرالدین‌شاه نوشت‌که صورت‌آن از این قرار است:

عریضهٔ آقای طباطبائی به اعلیحضرت مظفرالدین شاه

فریاد دل وطن پرستان ــ به عرض اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله سلطانه می‌رساند: چون حضوراً فرمودید هر وقت عرضی دارید بلاواسطه به خود من اظهار دارید، به این جهت به این عرایض، مصدع خاطرمبارك می‌شود. این ایام طرق را بر دعاگویان سد نموده‌اند. عرایض دعاگویان را نمی‌گذارند به حضور مبارك مشرف شود. با این حال اگر مطلبی را بر اعلیحضرت همایون مشتبه‌کرده باشند چگونه رفع اشتباه‌کنیم. محض پیشرفت مقاصدشان دعاگویان

را بدخـواه دولت و شخص همایونی قلم داده ، خاطر مبارك را مشوش نموده‌اند تا اگر مفاسد اعمالشان را عرض‌کنیم مقبول نیفتد .

به خـداوند متعال و رسول اکـرم و امیرالمؤمنین (ع) و صدیقهٔ طاهره و امام زمان عجل‌الله فرجه قسم ، دعاگویان اعلیحضرت را دوست داریـم ، صحت و بقای وجود مبارك را روز و شب ازخداوند تعالی می‌خواهیم. پادشاه رؤف مهربان بی‌طمع بـاگذشت را چرا نخواهیم؟ راحت وآسایش مـاها از دولت اعلیحضرت است . مقاصد دعاگویان در زمان همایونی صورت خواهدگرفت . چنین پادشاهی را ممکن است دوست نداشته باشیم ؟ حاشا ! مـاها طالب دنیا باشیم یـاآخرت ، غرضمان ریاست باشد و جلب نفع یـا خدمت به شرع ، منحصر در این دولت است حال علمائی راکه در ممالك خـارجه هستند می‌دانیم . ایران وطن و محل انجام مقاصد دعاگویان است، باید در ترقی ایران و نجات‌آن از خطرات جاهدباشیم. ممکن نیست بد این دولت را بخواهیم ، عقل حکم نمی‌کندکـه دعاگویان با این خطرات ساکت و اضمحلال دولت را طالب باشیم. .نمی‌گذارند اعلیحضرت برحال مملکت و خرابی و خطرات‌آن و پریشانی رعیت و ظلم ظلمه از حکام و غیرهم و قضایای ناگوار واقعه مطلع شوند. متصل عرض می‌کنند: مملکت‌آباد و منظم و دور از خطر، رعیت راحت وآسوده به‌دعاگوئی مشغول، وقضیهٔ ناگواری واقع نشده و نمی‌شود .

اعلیحضرتا ! مملـکت خـراب ، رعیت پریشان و گـداست . تعدی حکام و مأمورین برمال و عرض و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مأمورین اندازه ندارد از مال رعیت هر قدر میلشان اقتضاکند می‌برند ، قوهٔ غضب و شهوتشان به هر چه میل وحکم‌کند از زدن وکشتن وناقص‌کردن اطاعت می‌کنند. این عمارت و مبلها و وجوهـات و املاك در انـدك زمان ازکجا تحصیل شده ؟ تمام مال رعیت بیچاره است . این ثـروت همـان فقرای بی‌مکنت‌اندکه اعلیحضرت برحالشان مطلعید . در اندك زمان از مـال رعیت صاحب مکنت و ثـروت شدند . پـارسال دخترهای قوچـانی را در عوض سه ری‌گندم مالیات‌که نداشتند بدهندگرفته به ترکمانها و ارامنهٔ عشق‌آباد به قیمت‌گزاف فروختند. ده هزار رعیت قوچانی از ظلم به خاك روس فرارکردند. هزارها رعیت ایران از ظلم حکام و مأمورین به ممالك خارجه هجرت‌کرده به حمالی و فعله‌گی گذران می‌کنند و در ذلت و خواری می‌میرند . بیان حال این مردم را از ظلم ظلمه به این مختصرعریضه ممکن نیست. تمام این قضایا را از اعلیحضرت مخفی می‌کنند و نمی‌گـذارنـد اعلیحضرت مطلع شده در مقام چاره برآید . حالت حالیهٔ این مملکت اگـر اصلاح نشود ، عنقریب این

مملکت جزء ممالك خارجه خواهد شد . البته اعلیحضرت راضی نمی‌شوند در تواریخ نوشته شود : در عهد همایونی ایران بباد رفت . اسلام ضعیف و مسلمین ذلیل شدند .

اعلیحضرتا ! تمام این مفاسد را مجلس عدالت ، یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف مردم، که درآن انجمن ، به داد عامهٔ مردم برسند، شاه وگدا درآن مساوی باشند، فواید این مجلس را اعلیحضرت همایونی بهتر از همه می‌دانند . مجلس اگر باشد این ظلمها رفع خواهد شد ، خرابیها آباد خواهد شد، خارجه طمع به مملکت نخواهدکرد. سیستان و بلوچستان را انگلیس نخواهد برد، فلان محل را روس نخواهد برد ، عثمانی تعدی به ایران نمی‌تواند بکند، وضع نان و گوشت‌که قوت غالب مردم است و مایه‌الحیوة خلقند ، بسیار مغشوش و بد است . بیشتر مردم از این دو محروم‌اند . اعلیحضرت همایونی اقدام به اصلاح این دو فرمودند . بعضی خیرخواهان حاضرشدند ، افسوس آنهاکه روزی مبلغ گزاف از خباز و قصاب می‌گیرند نمی‌گذارند این مقصود حاصل و مردم‌آسوده شوند .

حال سربازکه حافظ دولت و ملت‌اند بر اعلیحضرت مخفی است ، جزئی جیره و مواجب را هم به‌آنها نمی‌دهند، پیش‌تر به عمله‌گی و فعله‌گی قوتی تحصیل می‌کردند ، آن را هم غدغن نمودند ، همه روزه جمعی ازآنها ازگرسنگی می‌میرند . برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی‌شود .

در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) سی روز با کمال سختی گذرانیدیم ، تا دستخط همایونی در تأسیس مجلس مقصود صادر شد ، شکرها بجاآوردیم و به شکرانهٔ مرحمت چراغانی کرده ، جشن بزرگی‌گرفته شد . به‌انتظار انجام مضمون دستخط مبارك روز می‌گذرانیم ، اثری ظاهر نشد . همه را به طفره گذرانیده ، بلکه صریحاً می‌گویند این کار نخواهد شد و تأسیس مجلس منافی سلطنت است . نمی‌دانند سلطنت صحیح بی‌زوال با بودن مجلس است . بی‌مجلس سلطنت بی‌معنی و در معرض زوال است .

اعلیحضرتا ! سی‌کرور نفوس راکه اولاد پادشاه‌اند اسیر استبداد یك نفر نفرمائید . برای خاطریك نفر مستبد چشم از سی‌کرور فرزندان خود نپوشید. مطلب زیاد است، فعلا بیش از این مصدع نمی‌شوم. مستدعیم این عریضه را بدقت ملاحظه بفرمائید و پیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یك مشت رعیت بیچاره که به منزلهٔ فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند . الامرالاعلی مطاع .

(محمدبن صادق‌الحسینی الطباطبائی)

عریضهٔ مذکور را که آقای طباطبائی نوشتند ، احدی یافت نشد که آن را برساند . چه عین‌الدوله طرق را بر‌روی آقایان بسته بود . لیکن حاج غفارخان قوام دیوان که از دوستان آقای طباطبائی است و در راه مشروطیت زحماتی کشیده ، متقبل شد که به معتمدالحرم برساند، بلکه او به شاه بدهد . چه معتمدالحرم از سادات محترم و رئیس خواجه سرایان و شخص متدینی است . بالجملة حاجی غفارخان عریضه را برد نزد معتمدالحرم و گفت آقای طباطبائی فرموده‌اند که چون شما از سلسلهٔ جلیلهٔ سادات صحیح ـ النسب می‌باشید، لذا خواهشمندم محض استرضای صاحب شریعت این پاکت را به شاه برسانید . معتمدالحرم نخست قدری تشدد و نکول از رسانیدن نمود و گفت پسرهٔ فضول می‌خواهی بدهم سرت را ببرند(۱) تو را چه‌کار به این امور واین فضولیها و جسارتها ؟ برو عقب کارت و متشکرباش که ندادم‌سرت را ببرند. حاج غفارخان گفت: من دخیل هیچ کارنمی‌باشم و در این پاکت نمی‌دانم چه نوشته‌اند . خیر است یاشر، ربطی به من ندارد. من از ارادت‌کیشان آقای طباطبائی می‌باشم، بعد از مدتی به من فرمودند این پاکت را ببر و بده به جناب معتمدالحرم ، من هم اطاعت مجتهد و رئیس اسلام را نمودم ، چه اطاعت اوامر او را فرض می‌دانم و به تکلیف خود عمل و تبلیغ رسالت نمودم ، حالا هم هرچه بفرمائید به ایشان عرض می‌کنم ، این را گفته و مراجعت کرد .

درپنج سال قبل معتمدالحرم قادر بود که یك عده جماعتی را به قتل برساند و احدی جرئت مخالفت و اعتراض را نداشته باشد . معتمدالحرم که سهل است ، پست‌تر از او اگر اراده می‌کرد، یك ایل و یا اهل یك ده را به کشتن بدهد ، هر آینه قادر بود . در این مقام نگارنده ه یك تلگراف را استشهاد می‌آورم ، دیگر خواننده می‌داند آدم‌کشتن و مال رعیت را به‌غارت دادن،کار یك فراشی بوده است و نیز خواهد تصدیق کرد که معتمدالحرم در ادارهٔ دولت یك سید عادل و نجیب و صحیح العمل و خداترس بود که حاج غفارخان را نکشت و به‌کشتن هم نداد و پاکت آقای طباطبائی را رسانید . در این تاریخ زمان که سنهٔ ۱۳۲۴ هجری است ، اگر نوکرهای دیوان را از صدر اعظم گرفته تا ادنی فراش ، تقسیم به‌سی‌کنیم ، یعنی صدراعظم و شخص اول دولت را نمرهٔ یك بدهیم و آخرفراش را

(۱) بر خوانندهٔ تاریخ واضح باشدکه در این تاریخ یك‌کلمه اغراق و خلاف واقع ننوشتم و اگر هم چیزی به نظر اغراق‌آید نه من اغراق نوشتم بلکه به نظر خواننده اغراق خواهدآمد و مندرجات این تاریخ سابق درکوکب دری نشر یافت و هنوز هم اشخاصی‌که این وقایع را دیده‌اند حاضرند. مثلا نوشتم معتمدالحرم گفت: می‌خواهی بدهم سرت را ببرند؛ از این قرار استشمام رایحهٔ اغراق می‌آید ولی خوانندهٔ تاریخ اگر زمان قبل را به نظر آورد و یا آن که حاج‌غفارخان را ملاقات‌کند و از اوکه شخص راست‌گوئی است استفسار نماید، هرآینه صدق واقعه را تصدیق خواهدکرد .

که دیگر بعد از او صفر است نمرهٔ سی بدهیم ، میرزا حسینخان صدیق الممالك آشتیانی نمرهٔ ۲۵،واقع می‌شود و این شخص مزبور خود را در عداد نوکرهای شعاع‌السلطنه پسر شاه داخل نمود و رفت به فارس و یك سال حکومت دشتی دشتستان و برازجان با او بود . پس از آن که صدای فارسیها و تظلم آنان بلند شد ، شعاع السلطنه معزول ، و علاءالدوله به عنوان حکومت فارس روانهٔ شیراز شد ، صدیق الممالك در حکومتش باقی بود . علاء الدوله او را معزول و در شیراز او را مأخوذ داشت . آقای طباطبائی تلگرافی در استخلاص صدیق‌الممالك به علاءالدوله مخابره فرمود . جوابی که از طرف علاءالدوله مخابره شده است در این مقام درج می‌کنیم . آن وقت خوانندهٔ تاریخ می‌داندکه پایهٔ ظلم و ستم به چه حد است، و حال آن‌که امروز از ده سال قبل ظلم به ده درجه کمتر شده است. صورت تلگراف از این قرار است :

شیراز جواب نمره ۴۲ تاریخ ۱۳۲۴

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب شریعتمدار ، حجةالاسلام ،آقای آقا سید محمدمجتهد دامت افاضاته ــ تلگراف مبارك را در مسئلهٔ صدیق‌الممالك در چند روز قبل زیارت نمود ، مشغول اصلاح کار او شده، اما این آدم کاری نکرده است که بتوان اصلاح کرد. هفتاد نفر را بدون جهت کشته است که وارث آنها در این‌جا آه و ناله دارند و دادخواهی می‌نمایند . مردم با او خونی شده در صدد تلف او بودند. بیست و دوهزار تومان باقی او بود، گفتم برود طهران حسابش را بدهد. همین دو روزه حرکت خواهد کرد. در انجام فرمایشات حاضرم .

(علاءالدوله)

حالا خوانندهٔ تاریخ خواهد دانست که چه می‌گذشته است بر اهالی زمان استبداد. در صورتی که نمرهٔ ۲۵ در یك سال حکومت، هفتاد نفر رعیت بیچارهٔ رنجبر را بکشد، پس معتمدالحرم که نمرهٔ (۲۰) واقع است ، می‌توانست حاج غفارخان را سر ببرد و طوری هم نشود .

باری ، حاج غفارخان هنوز از در خارج نشده ،که او را برگردانیدند . بیچاره رنگ از رویش پریده « آیساً من‌الحیوة عازماً علی‌الموت » در مقابل معتمدالحرم ایستاد و منتظر،که آیا کدام یك از نوکرهایش به اعدام او مبادرت نماید . معتمدالحرم گفت : به آقای طباطبائی بگو من عریضهٔ شما را به شاه می‌رسانم لیکن متوقع و منتظر جواب مباشید. اگر اعلیحضرت جواب را صادر فرمودند که خودم می‌فرستم و الا دیگر مطالبهٔ جواب نمی‌کنم . چه عین‌الدوله غدغن کرده است که عرایض را مطلقاً به شاه ندهم مشارالیه همین طور جواب آورد ولیکن پس از سه روز جوابی از طرف اعلیحضرت رسید به این مضمون :

جناب آقای سید محمد مجتهد ، عرایض شما را خواندیم سفارش به اتابك می‌کنیم که مقاصد شما را انجام دهد . لیکن شما هم در وظیفهٔ خود کوتاهی نکنید و به دعاگوئی مشغول باشید . البته اشرار و الواد را به موعظه و نصیحت ساکت نمائید ، هیجان و فتنه را خاموش‌کنید و راضی نشوید که غضب و قهر ما عموم را شامل گردد .

آقایان ملتفت شدندکه این جواب از طرف اتابك بوده و اعلیحضرت شاه را از این جواب اطلاعی نیست ، لذا درمقام چاره برآمدند .

اجتماع در منزل بهبهانی

عین‌الدوله هریك از ارباب حل وعقد را دیده‌که اسبابی فراهم آورند، آقایان را علناً و به حالت اجماع ببرند به خانهٔ او. چند مجلس در این باب منعقدگردید، تاآن‌که‌یك روز در خانهٔ آقای بهبهانی مجلسی تشکیل یافت . آقای بهبهانی فرمود : من چنین صلاح می‌دانم‌که به حالت اجماع برویم به خانهٔ عین‌الدوله و از او جداً مطالبهٔ عدالتخانه را بنمائیم . امر از دو شق خارج نیست: یا قبول می‌کند و عدالتخانه را برپا می‌کند و یا نکول و جواب می‌دهد. اگر قبول‌کرد، فبها المطلوب، و الا باز می‌رویم به زاویهٔ مقدسه. اکثر از حضار رأی‌آقا را پسندیده، نزدیك بود به همین قسم رفتار کنندکه آقای میرزا ابوالقاسم طباطبائی‌گفت این رأی صحیح نیست و سخیف است . چه اگر قبول‌کرد وگفت مشغول نوشتن نظامنامهٔ عدالتخانه می‌باشم شما دیگرحقی و ایرادی براو ندارید و این لااقل دوسال وقت لازم دارد چه اولا ترجمهٔ قانون عثمانی و به‌امضاء علماء و دانایان رسانیدن‌کاری است مشکل و ثانیا چند سال وقت لازم دارد و در این مدت‌آنچه بخواهند می‌کنند . (۱) و اگرشق دیگر را بگیریم‌که نکول‌کرد آن وقت برگردید به حالت اولیه . برفرض‌که شما در مقابل او ایستادگی‌کردید ، آخرش مثل امروز خواهد شد . آقای بهبهانی‌گفت : اگر قبول‌کرد وگفت دو سال وقت لازم داردآن وقت سند و نوشته‌ای از او می‌گیریم‌که پس از انقضاء موعد به وعده وفاکند .آقازادهٔ طباطبائی فرمود : برفرض سند و نوشته داد. عمل به نوشتهٔ خود نمی‌کند . سند عین‌الدوله معتبرتر از دستخط شاه نیست‌که سه ماه قبل دستخط به شما دادند و امروز اجراء نمی‌دارند و به طفره می‌گذرانند . همین عذری‌که امروز می‌آورد در عدم اجراء دستخط شاه ،آن روز هم در مقام سند و نوشتهٔ خود می‌آورد . دیگرآن‌که شاید عین‌الدوله در دو سال دیگر بر این مسند صدارت متمکن نباشد و کسی

---

(۱) الیوم‌که مشغول نوشتن و طبع این تاریخ می‌باشم پنج سال یاکمتر ازآن وقت فرمایش‌آقازادهٔ طباطبائی می‌گذرد . باآن‌که خونها برای این‌کلمه ریخت وخسارات بر اهل ایران واردآمده هنوز عدالتخانه به وجود نیامده است . یعنی مردم ثمرهٔ عدالت را ندیده‌اند و قانون و مجری عدل ظاهر نشده است

دیگر صدراعظم باشد. البته خواهد گفت عمل صدراعظم سابق ربطی به من ندارد ، چنانچه این شیوه مرسوم مسندهای ایران است. آقای بهبهانی فرمود: پس لا رأی لمن لایطاع. من دیگر حرفی ندارم، آنچه صلاح می‌دانید عمل کنید .

تفأل به قرآن

آقا شیخ محمد رضا کاشانی گفت : خوب است تفأل به کلام الله و استخاره به قرآن کنیم . رأی او را پسندیده ، قرآن آوردند . آقای طباطبائی گرفته و تفأل به قرآن زده این آیهٔ مبارکه در اول صفحه آمد:

بسم الله الرحمن الرحیم ـ یا ایها الذین آمنوا لاتتخذی عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قدکفروا بماجائکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی وابتغآء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سوآء السبیل .

یعنی ای آن کسانی که گرویده‌اید به خدا و رسول، فرا نگیرید دشمنان من و دشمنان خود را دوستان و با ایشان طرح مصاحبت میفکنید . القاء می‌کنید و می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را، به‌سبب مکاتبه درحالتی‌که کافرند و تصدیق نکرده‌اند به‌آنچه آمده است به شما از سخن درست و راست و کار درست و در حالتی‌که بیرون می‌کنند پیغمبر را از مکه و شما را نیز به سبب آن‌که می‌گروید به خدائی‌که پروردگار شماست، یعنی ایشان به سبب ایمان شما، شما را از دیار خود بیرون می‌کنند، پس ایشان را دوست نگیرید و با ایشان مودت نکنید. اگر هستید شما که بیرون آمده‌اید از وطنهای خود به جهت جهاد و قتال در راه من و برای طلب خشنودی من و به پنهانی می‌فرستید به سوی ایشان دوستی را به سبب کتابت یا سخنان سری و محرمانه به ایشان می‌فرستید به سبب دوستی و من داناترم از شما به‌آنچه پنهان می‌کنید از مودت اعداء و آنچه ظاهر می‌سازید از اعتذار و هر که نکند این کار را که القاء خیر است به ایشان از شما. پس بدرستی که گم کرده راه راست را و خطا نموده طریق حق و صواب را .

ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم والسنتکم بالسوء و ودوا لو تکفرون. یعنی اگر بیابند شما را کفار یعنی برشما قادر شوند و ظفر یابند، می‌باشند مرشما را دشمنان و بگشایند به سوی شما دستهای خود را و زبانهای خود را به بدی یعنی به‌زدن و کشتن و دشنام دادن و دوست دارند که شما کافر شوید. چنان‌که ایشان هستند و از دین خود برگردید و چون حال ایشان با شما به این طریق است. پس مودت نمودن و مناصحه کردن با امثال ایشان خطای عظیم است از شما .

مناسبت این آیهٔ مبارکه با حال حالیهٔ آقایان و مراودت مخفیانه با عین‌الدوله به‌حدی واضح و آشکار است که از حد تحریر خارج است .

اشخاصی که معاصر ما می‌باشند می‌دانند چه می‌نویسم . بالجمله حضرات آقایان از رفتن به‌منزل عین‌الدوله به‌حالت اجماع و آشکار منصرف شدند. ولی اکثر از اجزاء مراوده مخفیانه داشتند. آقای بهبهانی نیز یك شب در ساعت پنج و شش رفت منزل عین‌الدوله و صبح خبر ملاقات ایشان منتشر گردید. لیکن عین‌الدوله در ترویج از موافقین خودکوتاهی و دریغ نداشت و توسطهای آنان را بخوبی می‌پذیرفت. در این ایام واقعهٔ پسرهای منتخب‌الممالك اتفاق افتادکه مختصرآن از این قرار است که: منتخب‌الممالك مازندرانی با حاج شیخ فضل‌الله سمت خویشاوندی را داشت. یك روز شیخ مزبور به خیال افتادکه خدمتی از برای پسرهای منتخب‌الممالك از عین‌الدوله خواهش نماید. لذاآن دو پسر راکه قابل اشارهٔ حسی بودند با خود برد نزد عین‌الدوله چون ملاحت و صباحت آن دو جوان شانزده و هفده ساله را حس‌نمود، تمنای شیخ رابخوبی تلقی نمود وآن دو پسررا درعداد پیشخدمتهای خود داخل نمود. پس از مراجعت شیخ امیربهادر وزیردربار بر عین‌الدوله وارد گردید . عین‌الدوله به‌او گفت به رفیقت امین‌السلطان بنویس آن کسی که تو دولت را از او می‌ترسانیدی و از ترس او از صدارت استعفا دادی ، امروز از برای من این‌گونه خدمات را می‌نماید . (۱)

از این قرار معلوم می‌شود، صدراعظم ایران چندان عقیده‌ای به شیخ نداشت. مجملا پسرهای منتخب‌الممالك درآن روز جز بردن یکی دو غلیان برای حضرت صدارت پناهی دیگر قبول زحمتی ننمودند. شب راکه به خانهٔ خویش مراجعت کردند و پدرشان که مطلع بر این منصب و شغل جدید شدکه درآن روز باعث افتخار بود و اکثر اعیان و شاهزادگان مایل به این شغل بودند متغیر گردید. روز بعد یا چند روز دیگر دو فرزند دلبند خود را برداشته از طهران فرارکرد. عین‌الدوله پس از اطلاع بر فرارآنها به‌گمانش این واقعه از روی استهزاء بوده و شیخ خیال تضییع او را داشته، لذا در فکر تلافی بود و حال آن‌که اگر مملکت آذربایجان را برده بودند حضرت والا در مقام تلافی و تکدر خاطر خود برنمی‌آمد و اگر پسرش شمس‌الملك را برده بودند این اندازه محزون نمی‌شد و نیز این فرار منتخب‌الممالك و اظهارغیرتش برای جنبهٔ ایلیاتی او است والا اگر یکی دیگر از اعیان و شاهزادگان بود نهایت رضایت‌مندی را داشت، بلکه دو روز بعد یا وزیر تجارت می‌شد و یا حاکم‌کرمان و نیز پاداش خدمت شیخ را هم از بین برد. چه هرکس دیگر این خدمت را برای صدراعظم ایران می‌نمود نیز حکومت یك مملکتی را به او می‌دادند. چنانچه برای امین‌السلطان هرکس یك زن و یا جوان امردی بردی، حاکم شهری و یا وزیر بر مسندی شدی. باری خیال انتقام درکلهٔ صدراعظم ایران بود تاآن‌که در یك روز حاج ملاحسین

(۱) سابقاً شغل چاکشی در ایران از اقبح اعمال و اشغال بود وآن بردن زنی و یا جوان امردی است برای یکی از اعیان .

شریعتمدار مازندرانی که از اجزاء و بستگان شیخ بود وارد شد برعین‌الدوله در حالتی که صدراعظم ایران با یکی از اجزاءِ سفارتخانه‌ها خلوت داشت، حجاب و خدام در مقام منع مشارالیه برآمدندکه ورود برحضرت والا غدغن است . آخوند لوس شده و اعتنائی به این منع نکرده و بر عین‌الدوله وارد شد. حضرت والا از این عمل آخوند متغیر شده از سابق هم خیال انتقام و خفتی به این آقای آخوند داشت. فلذا حکم داد او را با پشت گردنی وکتك مفصلی خارج نمودند. لیکن چون دید یك نفر از دوستانش کم و بر عدهٔ مخالفینش افزوده خواهدگردید، لذا در مقام عذرخواهی برآمد . پولی (۱) برای حاج آخوند فرستاد و با حاج‌شیخ فضل‌الله علی‌الظاهرصلح نمود. یعنی‌حکومت بیرجند و قاینات را داد به شوکت‌الملك که واسطهٔ او حاج شیخ فضل‌الله بود و ضمناً سی هزار تومان به کیسهٔ شیخ و اجزای او داخل گردید .

از طرف دیگر در مقام جلب شاهزادهٔ شعاع‌السلطنه پسر شاه برآمد و مدتی او را به تغییر ولایتعهد نوید داد .

آقایان حجج‌اسلام قرار گذاردندکه هر شب مسجد و جماعت را داشته باشند . آقای بهبهانی شبهای جمعه را در مسجد سرپولك منبر رفت، موعظه شروع و بنای بیداری مردم تجدید گردید. مردم باز به خیال بلوا و شورش به لباس جهاد افتادندکه مدافعه و احقاق حق قسمی از جهاد است. عین‌الدوله در پشت دروازهٔ شهر تشکیل اردوی مفصلی داده و حکم کرد اگر آقایان شورش کردند سرباز و سوار بریزند به شهر و اموال مردم راغارت کنند. در یك شب دوشنبه آقایٔ طباطبائی رفت بالای منبر و فرمود: ازگوشه وکنار می‌شنوم که می‌گویند ملاها خیال جهاد دارند. این شایعه دروغ و خلاف واقع است ما نه جنگی داریم و نه نزاعی ؛ ما حقوق خود را به توسط قرآن و دعا مطالبه می‌کنیم . پادشاه ما مسلمان‌است، با پادشاه مسلمان جهاد متصور نیست. ولیکن از شما مردم طهران خواهش و استدعا می‌کنیم چندی صبرو تأمل کنید تا ما یك‌دفعهٔ دیگر عریضه به شاه عرض کنیم و اتمام حجت نمائیم، بلکه مظلومیت خود را به اهل عالم برسانیم و فرمود خیال نکنید ما پولی گرفته باشیم . قرآن را از بغل درآورد و قسم یاد فرمودکه ماها پول نگرفته و ساکت نخواهیم شد. حاضریم که خود واولادخود را در تحصیل آزادی ملت ونجات وطن فداکنیم. تا عدالتخانه تشکیل و تأسیس نیابد، آرام نخواهیم نشست. مقصود من وآقای بهبهانی این است که تا ممکن باشد خون مسلمان ریخته نشود و مال مردم به تاراج نرود. مستمعین عرض کردند فرمایشات حضرت عالی صحیح و مطاع است. احدی نسبت بدو سوء ظنی به ساحت

(۱) ــ این ایام‌که زمان طبع این جزوات است از جناب حاج شریعتمدار استعلام نموده مذکور ساخت صدتومان با یك عبا برایم فرستاد. عبا را قبول‌کرده و صد تومان را به او رد نمودم .

مقدست نداده مقصود ما این است که چنان‌که ما در فرمایشات شماآقایان حاضر و مطیعیم؛ آقایان هم در خیال ما باشند که ما از دست رفته و دیگر تاب و توان در ما نیست و قوۀ تحمل ظلم را نداریم .

این مختصر موعظۀآقای طباطبائی، هم مردم را بیدار و هم جلوگیری از بلوای بزرگی نمود ، که در فردای آن شب مطمح نظر وطن دوستان بود . آقای بهبهانی هم جلوگیری فرمود از فتنه‌ای‌که مقدمات آن از دو طرف دیده شده بود . عین‌الدوله دیدکه اجتماع شبها در مساجد بزودی مردم را بیدار خواهد نمود، لذا غدغن کردکه ساعت سه از شب‌گذشته احدی درکوچه و خیابان نگذرد و اگر کسی را در ساعت سه از شب‌گذشته می‌دیدند او را مأخوذ و به نظمیه می‌بردند و این حکم دربارۀ همه‌کس مجری بود . هر کس راکه می‌دیدند، چه از ارباب عمایم و چه ازتجار و چه ازکسبه می‌گرفتند. در اوایل به‌حدی این غدغن سخت شدکه اجزاء نظمیه منتظر ساعت سه نمی‌شدند و درساعت دو از شب گذشته شروع به‌گرفتن می‌شد. تا ساعت سه، دیگر احدی را ابقاء نکرده مساجدآقایان در شب موقوف‌گردید . مراودۀ شبانه ممنوع شد . یك عده از سوار و شب‌گرد در کوچه و بازار وخیابان‌گردش می‌کردند. در یکی از لیالی متجاوز از صد نفرتجار و مردمان محترم را که از بازار و یا منازل دوستان به خانه‌های خود مراجعت می‌نمودندگرفته و به ادارۀ نظمیه بردند . صبح آن شب اعظم‌السلطنه وزیر نظمیه(۱) آنان را احضار نمودکه چرا با این غدغن اکید از منازل خود بیرون‌آمدید ؟ بیچاره‌ها جواب دادندکه دولت غدغن‌کرده است درساعت سه از شب‌گذشته‌کسی درکوچه راه نرود. لکن ماها را درساعت دو از شب‌گذشته بلکه‌کمتر از شب‌گذشته بود که‌گرفتند . وزیر نظمیه جواب داد : دیشب شیپورچی اشتباهاً شیپور راکشیده، فلذا مرخصید . هرجا می‌خواهید بروید .کسی را با شماکاری نیست . مأخوذین اظهار داشتند : وقتی‌که ما را مأخوذ داشتندکیسه و بغل ما را خالی‌کردند، ساعت و اسباب و پول ما را از ماگرفتند. بفرمائیدآنها را به ما رد نمایند. اعظم‌السلطنه وزیرنظمیه متغیر شده‌گفت : حالا نوکر دیوان را متهم می‌نمائید؟ روکرد به اجزاء نظمیه و گفت این اشرار راگرفته، ببرید به محبس در زندان بمانند. بعضی راکه چیزی اظهار نکرده‌بودند مرخص کرد اما پس از شفاعت وگرفتن یك تومان جریمه .

این حکم سمت رسمیت را حاصل نموده شبهای دیگر هرکس را که می‌گرفتند علی‌الرسم یك تومان و دهشاهی از او می‌گرفتندکه یك تومان برای رئیس نظمیه و دهشاهی برای خودگیرنده و تا صبح هم آن بیچاره را نگاه می‌داشتند. اگر تعارفات معتدبه به‌آن گیرنده می‌داد بعلاوۀ مرسومی، که او را رها می‌کردند و الا تا صبح او را نگاهداشته

(۱)سابق براین وزارت اختصاص به وزراء هشت‌گانه نداشت. هریك ازرؤسای ادارات را وزیر می‌گفتند .

و در روز علی‌الرسم والحکم همان یك تومان و دهشاهی را از او می گرفتند و اگر کسی فقیر و گدا و بی چیز بود در عوض جریمه ، او را چوب زده و یا در محبس او را نگاه داشته تا مریض و یا تلف می‌شد و لااقل در محبس تنگ و تاریك با آن وضع زندان بسر می برد .

زندان

زندان عبارت‌است از: اطاق تاریك مرطوبی ، کثیف ، که در آن جز کنده برای پا و زنجیر برای‌گردن و پشه و کیك و شپش و ساس برای اذیت، دیگر هیچ پیدا نمی شود . در بیست و چهار ساعت شبانه روز پنج سیر نان خشك به هر یك می‌دهند . آب خیلی به ندرت و کم می‌دهند ، به ملاحظهٔ آن‌که زیاد محتاج به ادرار نگردد. در اواخر زمان ناصرالدین شاه یك زندانبان عاقلی پیدا شدکه دو چیز برای حبسیها راه انداخت: یکی‌کسب و دیگری نذر . اما کسب عبارت‌است ازدرست کردن گلوشور غلیان و افراز و رشتهٔ شتر و قاطرکه هر یك نفر می‌توانست در بیست و چهار ساعت‌کاری بکند که صد دینار عایدی اوگردد و اما نذر عبارت بود از خیراتی که مردم دربارهٔ زندانیها می‌کردند .

به هرجهت روزی یك دیزی صد دیناری و یا قدری سیرابی به هریك می‌رسانیدند و این عمل خیر هنوزدر زندان جاری‌است ، اگر زندانبان با انصاف باشد . باری این حکم اعظم‌السلطنه جاری بود و شاید یك نفرکه استطاعت داشت و به‌علاوهٔ یك تومان و دهشاهی که تعارف می‌داد و خود را مستخلص می‌نمود در کوچهٔ دیگر گرفتار دستهٔ دیگر می‌شد و کراراً اتفاق افتادکه یك نفرگیر چند نفر می‌افتاد. ازآن جمله خود نگارنده در یك شب به سه دسته برخورده و پنج تومان متضرر شدم‌که سه تومان به دو دسته و پانزده قران هم به یك نفر دادم‌که همراهم آمد و درب خانه‌گرفت و در بین راه به چند نفر سوار شب‌گرد برخوردم ولی همان پلیس‌که همراهم بودگفت : من مأمورم‌که این شخص محترم را به‌خانه‌اش برسانم. و اگرپول همراه بود و پلیس پول راگرفته بود البته این دسته سوار یا مرا مأخوذ می‌داشتند و یا مرسومی را می گرفتند . باری،کار بجائی رسیدکه اگر در شب کسی عقب طبیب می‌رفت او را می‌گرفتند و شاید تا صبح مریض مرده بود بدون دوا و طبیب، و یا اگر زنی را درد مخاض و زائیدن می‌گرفت و پی قابله می‌رفتند تا صبح زن و طفل تلف می‌شدند. بسیاری از مرضی و عده‌ای از زنهای حامله و اطفال بی‌گناه شهید راه استبداد و این حکم عین‌الدوله شدند . کار بجائی کشیدکه در دو ساعت از شب گذشته احدی از خانهٔ خود خارج نمی‌شد . مساجد تعطیل ، دکاکین زود بسته می شد . به این جهت دخل اجزای نظمیه کم شد . تدبیری کردند که باز دخل بجای خود آید و آن از راه آب بود، به این طورکه چون در طهران تعیش مردم از آب جاری‌است وآب هم کمیاب و عزیزالوجود ، لذا در شب‌آب را می‌انداختند به خانه های مردم . مردم هم یا

برای جاب آب و یا برای بستن راه آب که به خانه‌ها خرابی وارد نیاورد ، از خانهٔ خود بیرون می‌آمدند و فوراً گرفتار می‌شدند و چند شبی هم از این راه بر مردم سخت گرفتند .

یك شب بندهٔ نگارنده گرفتار این ظلم شدم ولیکن آخرش به خیر گذشت و تفصیل آن از این قرار است که: در یك شب از خانه خارج شدم برای بستن راه‌آب. یك دفعه صدائی بلند شد که اگر از جای خود حرکت کردی گلوله را منتظر باش و تفنگ را به طرف من دراز کرد . نگارنده گفت آسوده باش از طرف من ممانعت وفراری نیست ، ایستاده‌ام تا بیائی. و در جای خود ایستادم . آن گوینده پیش‌آمد او را دوست دیدم. پس‌از سلام علیکم گفتم رفیق اگرچه قزاق و نوکر دولتی ، ولی با این‌که از اجزای انجمن مخفی می‌باشی خوب بود این شغل پست را متقبل نمی‌شدی. جواب‌داد: این شغل را برای این قبول کردم که خدمت‌کنم به رفقای خود، چنان چه الان به شما خدمت می کنم . گفتم چه خدمت ؟ گفت امشب مأمور شدیم مجدالاسلام کرمانی را مأخوذ داریم اگر چه مجدالاسلام از اجزای انجمن مخفی نیست ولی از قراری‌که معلوم است، نسبتی به انجمن دارد. به‌این جهت خیلی زحمت‌کشیدم تا خود را به‌شما رسانیدم و از رفقای خود جدا گشتم. دیگر زیاده بر این فرصت و وقت ندارم : نگارنده گفت : مجدالاسلام ازاعضای رسمی انجمن نیست ، ولی من او را دعوت‌کرده‌ام و قبول دعوت هم‌کرده است . خوب کردید که مرا مطلع نمودید . گفت اما شما نبایست مطلب را به صراحه و آشکار به مجدالاسلام بگوئید چه مشارالیه با دبیرحضور (قوام‌السلطنهٔ حالیه) دوست است، فوراً مطلب را به او می‌گوید بالاخره خواهند دانست‌که ما او را اطلاع داده‌ایم ولی به طورکنایه و اشاره فردا او را باخبرکنیدکه تهیهٔ خود را ببیند و شب را در جائی مخفی گردد .

پس از خداحافظی روانه‌گردید و رفت، نگارنده هم‌آمدم به خانه. روز بعدکه جمعهٔ (۲۳) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ بود انجمن مخفی در خانهٔ جناب ذوالریاستین‌کرمانی به عنوان مهمانی تشکیل یافت، پس از مذاکرات لازمه مجدالاسلام‌کرمانی وارد شد به‌او گفتیم: این روزها خطری بزرگ متوجه به شماست، شبها به خانه نمانید یا بیائید منزل نگارنده و یا جائی‌که مطمئن باشید. در جواب گفت : خودم اطلاع دارم و تا یك اندازه در مقام علاج می‌باشم و شبها هم در خانه نمی‌مانم .

قبل ازآمدن مجدالاسلام یك مسئله در انجمن مذاکره شدکه ذکرآن خالی از فایدهٔ تاریخی نیست وآن از این قرار است :

در روز جمعهٔ شانزدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، در انجمن مخفی مذاکره شدکه راپورتی به مرکز انجمن رسیده‌است ،که روز قبل در خانهٔ جناب ذوالریاستین جمعی مجلس و انجمن‌کرده‌اند مذاکرات مکتوم و مخفی‌است . واردین به‌آنجا آقامیرزامحمدگلپایگانی و

صدرالعلماء شیرازی، وثوق‌الدوله، آقا سیدمحمد رضا شیرازی ، آقا میرزا سید علی شیرازی و یك ساعت به غروب مانده آقامیرزاآقااصفهانی که تازه از اسلامبول آمده است بوده‌اند .

چون این راپورت در نظر اهمیتی حاصل کرد و ذوالریاستین هم در این روز حاضر انجمن نبود، فلذا قرار گذاردند که روز بعد را در مدرسهٔ سپهسالار جدید در اطاق آقاسیدبرهان انجمن کنند. ذوالریاستین و سایر مؤسسین انجمن را هم اطلاع داده که البته حاضر شوند لذا روز شنبه ۱۷ در اطاق آقا سیدبرهان گردآمده صورت راپورت سابق قرائت شد .

جناب ذوالریاستین اظهار داشت : ورود آقامیرزاآقااصفهانی مربوط به مطلب نیست چه او برای ملاقات آقاسیدمحمدرضا آمده‌بود ، اما سایرین که در راپورت صورت آنها ثبت است، برای امری لازم آمدند که عازم بودم دیروز در انجمن آمده مذاکره نمایم و از اعضای انجمن استمداد و معاونت بجویم، ولیکن برای تحقیق همین امر وقت رسیدن به انجمن گذشت تا آن که در شب خبر رسید که انجمن فوق‌العاده در امروز تشکیل خواهد شد، اینك حاضرم که مطلب را اظهار دارم و آن از این قرار است :

تکفیر آقای بهبهانی مظفرالدین شاه را

این چند روزه یك امر غیرمترقب غریبی اتفاق افتاده‌است که یا ازسوء اتفاق است و یا از دسایس درباریان. خداکند دروغ باشد و الا تمام زحمات ما و وطن‌دوستان به هدر رفته‌است ، بلکه یك احداث نفاقی بد، بین مسلمین که ضررش راجع به اسلام خواهد بود شده‌است .

به‌اندازه‌ای جناب ذوالریاستین مطلب را اهمیت داد که خیال همه را گرفت. بالاخره فرمود از قراری که شنیده شده است عباسعلی‌خان شوکت که منشی سفارت عثمانی است یك استفتائی از آقای بهبهانی صورت گرفته است که مدلول آن این است: هرگاه یکی از امراء اسلام وادار کند جمعی از ارامنه را به قتل خلیفهٔ مسلمین و یا آن که همراهی کند از کفاری که اقدام به قتل سلطان اسلام کرده‌اند و پناه دهد به چنین اشخاصی، حکم او چه خواهد بود ؟

آقای بهبهانی نوشته‌اند که: چنین شخصی کافر و مهدورالدم است. حالا این حکم به دست سفیر عثمانی رسیده و آن را سند قرار داده و بهانه کرده‌است که مظفرالدین شاه اعانت کرده‌است از اشخاصی که اقدام بر قتل اعلیحضرت سلطان عبدالحمید کرده‌اند و به مفاد این حکم مظفرالدین شاه ، کافر و واجب‌القتل است .

این اصل مطلب است که سه روز قبل از این حضرات مذکور آمدند که باید علاجی کرد. حالا چند احتمال می‌دهم :

یکی آن که این شایعه اصل نداشته باشد و درباریان خائن به تحریك حاج شیخ‌فضل‌الله و امام جمعه این شایعه را جعل کرده‌اند که قلب اعلیحضرت مظفرالدین شاه را از ملت برنجانند و ناسخ دستخط مستدعیات آقایان را صادر و زحمات آقای طباطبائی و آقای

بهبهانی و سایرآقایان را ضایع کنند .

یکی آن که شاید می‌خواهند به این بهانه القاء عداوتی میانهٔ ملت اسلام و ارامنهٔ ایران اندازند، تا این که رفته رفته این فتنه بزرگ شود و یك خونریزی میانهٔ ارامنه و مسلمین راه اندازند، چنانچه در اسلامبول و قفقاز الیوم واقع است؛ یا این که سفیرعثمانی می‌خواهد این مطلب را بهانه کند و از بابعالی بخواهد که بر عدهٔ اردوی سرحدی بیفزاید علی ایحال اگر شایعه صدق باشدکار خیلی مشکل و باید اقدام صحیحی کرد. آقا سیدبرهان گفت: باید هر قسم باشد این مسئله را تعقیب کنم ، اگر بی‌اصل باشد و چنین استفتائی نشده‌باشد و همچو جواب هم نوشته نشده‌باشد ، خوشا به حال ما بر فرض که این مطلب را به سمع اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه رسانیده باشند ما می‌توانیم که خود سفیر عثمانی را در حضور اعلیحضرت شاه حاضر کنیم تااین اشاعه را تکذیب کند. آن‌وقت اعلیحضرت اغراض این خائنین را خواهد فهمید و دیگر هیچ اعتماد و اعتباری به اقوال درباریان نخواهد ماند و شخص اعلیحضرت از این خائنان رنجیده خاطر خواهد شد و به طرف ملت بیشتر مایل خواهدگردید. لیکن اگر چنین حکمی صادر شده‌باشد باید فوراً صاحب این حکم را از میان‌برداشت تا این حکم رسمیت پیدا نکند و صدور این حکم معلوم و محقق نگردد .

فیلسوف گفت : این عباس علی‌خان شوکت از قراری که می‌گویند خیلی‌جوان بدقلب بد ذاتی است. گویا این‌جوان عداوت مخصوصی با این ملت دارد. (۱)

ادیب بهبهانی با کمال تحیر گفت : من گمان نمی‌کنم آقای بهبهانی عالماً عامداً چنین حکمی را نوشته باشد . برفرض که چنین استفتائی شده باشد ، استفتاء که حکم قطعی درمادهٔ شخص معینی نخواهدشد . ذوالریاستین گفت : من نمی‌گویم چنین حکمی صادر شده یا نشده و نمی‌گویم این استفتاء است یاحکم، کاری به این ندارم که عامداً عالماً صادرشده یانشده، من می‌گویم اشاعهٔ این مطلب و ابراز این صحبت باعث این خواهدشد که بالمره این همه زحمات و خسارات مالی و جانی این ملت به هدر خواهد رفت و خائنین حالا در نظر مظفرالدین‌شاه چنین جلوه می‌دهند که اینها همه نتیجهٔ حلم و برد ـ باری است که اعلیحضرت متحمل شده‌اید . اگر همان روز اول این چهار نفر آخوند و سید را قلع و قمع کرده بودید امروز حکم به کفر شما نمی‌کردند و حکم به قتل شما نمی‌دادند . فرداست که احکام دیگر هم خواهند کرد بلکه تخت و تاج شما را تصرف خواهند نمود و به این گونه حرفها قلب شاه را از ملت می‌رنجانند و حقوق ملت بیچاره بعد از همهٔ این زحمات ضایع و پایمال خواهد شد . دیگر نتایج وخیمهٔ آتیه چه بشود و چه پیش‌آید خدا داناست . بالاخره قرارشد نگارنده آقای طباطبائی را ملاقات کنم و این

---

(۱) شرح بد رفتاری وسوءِ سلوك این جوان‌را نسبت به‌متحصنین سفارتخانهٔ عثمانی را درموقع خود شرح خواهیم داد

شایعه را به ایشان بگویم وآقایان هم هرکدام کاری را متقبل گردیدند .

به این جهت روزجمعهٔ بیست وسوم ربیع الثانی ۱۳۲۴ که درخانهٔ جناب ذوالریاستین مجلس ضیافت بود طرف صبح قبل از آمدن مهمانان که عضو انجمن نبودند اعضاء انجمن حاضر شده و هریك نتایج اقدامات و زحمات خود را اظهارکردند. ازآن جمله نگارنده وقایع راگفت که اعضاء خرم و خورسندگردیدند ،که مجمل و مختصر مطلب را در طی یك مسئلهٔ تاریخی در این مقام ذکر می‌کنیم، آن وقت شروع به رشتهٔ تاریخ خودکه گرفتاری آقامیرزا آقااصفهانی و مجدالاسلام کرمانی و آقامیرزا حسن مدیر رشدیه است می‌نمایم و چون این واقعه مربوط به ارامنه است، فلذا مختصری هم ازتاریخ ارامنه را دراین مقام ذکرکرده از خوانندهٔ تاریخ معذرت می‌خواهم .

ارمن

ارمن و ارمنی بنابرآنچه در دائرةالمعارف نوشته است ، قدیم تر و بزرگتر طایفه و ملت بوده که بعد از طوفان تشکیل شد ،که سیصد نفر از اولاد و نوهٔ «یافث بن نوح» از بابل به طرف ارمنستان مسافرت نموده و در آنجا شهری بناکردند موسوم به «هایکا عمار » یعنی شهر «هایك» که رئیس آن جماعت بود .

بعضی گویند: اصل این طایفه از کلدانیین است . ابن‌خلدون گوید : جد آنها « قموئیل» پسر «ناحور» برادر حضرت ابراهیم است . در اول معروف به «هایکانیین» بودند ، پس منسوب به ارمن گردیدند . چه یکی از ملوك بزرگ این طایفه بعد از «هایك»آرام بوده است. بعضی گویند : ارمنی منسوب است به «ارمیناك» پسر«هایك».

به هرجهت مملکت ارمن به چهار دولت بزرگ منقسم می‌گردد : اول دولت «هیکاظانص» منسوب به «هایك اول» مؤسس دولت ارمن. دوم دولت «ارشاکونیین» منسوب به «ارشاك برثی» که اول پادشاه این سلسله بود . سوم دولت «باکرادونیین» منسوب به «قاشود باکرادونی» اول پادشاه این سلسله . چهارم دولت «روبینیین» منسوب به «روبین کبیر» اول پادشاه و اول مؤسس این سلسله .

پس از انقراض و اضمحلال هر دولتی تا تأسیس و تشکیل دولتی دیگر بعض امراء و والیهای غیر قانونی فاصله شدند، اما تشکیل دولت اول پس از آن که «هایك» لشکری گرد آورده و با پادشاه بابل که یکی از نمرودها بود و خلق را به پرستش خود مجبور می‌نمود جنگ کرد و برنمرود غالب‌آمده درسنهٔ ۲۱۰۷قبل از میلاد تشکیل سلطنت قانونی داد و منظم کرد نظامات سیاسیه و قوانین اساسیه و تعمیرکرد عمارات بسیار را . و از جهت عدل و داد قسمی رفتار نمود که دولتش بزرگ و پایدارگردید و پنجاه‌ونه کس پادشاهان قانونی این دولت بودند و هفت نفر والیها و امراء که پس از انقراض دولت هریك به قهر و غلبه مدتی در ارمن سلطنت کردند.

بالجمله پس ازآن‌که «هایك» در سنهٔ ۲۰۲۶ درگذشت پسرش «ارمیناك» که ولیعهد او بود به‌جای پدر نشست و برادرهایش را از مرکز حکومت با خود برداشت و به طرف شمال ارمنیه رفت و «ارکاس» را مقر ومکـان خود قرار داد . پس جمعیت خانوادهٔ پدری اوبسیار شدنـد و به سه طایفه منقسم گردیدند ، از این قرار: «منانافاسیون»، «خـوریون» « باطیون یا بظنویوکیون» . «ارمیناك» ۴۶ سال سلطنت‌کرد و «ارمایوس» پسر او در سنهٔ ۱۹۸۰ قبل از میلاد به‌جای پـدر نشست و چهل سال سلطنت‌کرد . پس ازآن «اماسیوس » در سال ۱۹۴۰ و بعدازـ۳۲ سال سلطنت پسرش «کیغام» در سنهٔ ۱۹۰۸ به‌جای پدر نشست و پنج سال سلطنت کرد . پس پسرش «حارموس» بجای او نشست و۳۱ سال سلطنت‌کرد در سنهٔ ۱۸۵۸قبل از میلاد و بعداز آن پسرش «آرام» درسنهٔ ۱۸۲۷ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در این مدت که از سنهٔ ۲۰۲۶ تاسنهٔ ۱۸۲۷ باشد مورخین امر مهمی که قابل باشد ننوشته‌اند ، الا آن که به واسطهٔ تعیش سلاطین و راحت‌طلبی‌آنها دشمنان مملکت بر آنها تاخته و بدون مزاحمت و ممانعت اکثر از بلاد ارمنستان را متصرف شدند . تاآن‌کـه «آرام» از خواب غفلت بیدار شده و اعداء مملکت را پراکنده وشهرهای ارمنیه را استرداد نموده و شهری بنا نمود موسوم به « مازاکا »که بعد معروف بـه «میساریه‌کبادوکیه» گردید و مملکت آرام گـرفته و منظم و باحسن حال برگشت . پس از۵۸ سال سلطنت درگذشت و پسرش «قاراآوارا» درسنهٔ ۱۷۶۹ قبل از میلاد به‌جای پدر نشست و در ایام سلطنت او ملکهٔ سریان مسمی به «شیمرانه سیمیرامیس» به ارمنستان تـاخت آورد و خواست پـادشاه ارمنستان‌را به شوهری خود اختیارکند پادشاه ارمنستان امتناع‌کـرد و جنگ ما بین آنها درگرفت. پادشاه ارمنستان‌کشته‌گـردید و مملکت بـه تصرف ملکهٔ سریان در آمد و پسر پادشاه راکـه مسمی به «کارطوس» بود پادشاه ارمن قرارداد و شهری هم بناکرد موسوم به «شمیراماکرد»که بعدها موسوم به «فثان اووان »گـردید و در آن وقت مملکت ارمنیه در تحت نفوذ ممالك سریان درآمد تاآن‌که «نینوس» پسر «شمیرانه» ملکه مادرش و«کارطوس» (قارطوس) راکشت ومملکت راگرفت. پس‌از مدتی «قانوشافثان» پسر«کارطوس» ظاهر شد. «نینوس» او را برقسمتی از ارمنیه حکومت داد و جزیه بر او بربست و این‌کار جزیه درسنهٔ ۱۷۲۵ بود و «قانوشافثان» به تدبیر و حسن خلق سلوك و رفتار می‌نمود . تا آن‌که مملکت ارمنیه را به تمامه متصرف گردید . پس ازآن‌که شصت و سه سال سلطنت مطلقهٔ مقتدره کرد وفات‌نمود. چون بلاعقب بود «بارد» یا «باردبد»که از نسل «هایك» بود درسنهٔ۱۶۶۲قبل از میلاد به‌جای او پادشاه‌گردید و پنجاه سال سلطنت‌کرد. پس از او پادشاهان یکی از پس دیگری از قرار ذیل سلطنت‌کردند :

ارباك درسنهٔ ۱۶۱۲ـ ظافان درسنهٔ ۱۵۶۸ـ بارناك اول در سنهٔ ۱۵۳۱ ـ سور در سنهٔ ۱۴۷۸ ـ هافاناك در سنهٔ ۱۴۳۳ ـ فاشداد درسنهٔ ۱۴۰۳ ـ هایکاك اول درسنهٔ۱۳۸۱

ـ فامباك اول در سنهٔ ۱۳۶۳ ـ ارناك درسنهٔ ۱۳۴۹ـ شافارش اول در سنهٔ۱۳۳۲ـ نواریر درسنهٔ ۱۳۲۶ـ فسدام درسنهٔ ۱۳۰۲ـکار درسنهٔ ۱۲۸۵ ـکوراك درسنهٔ ۱۲۸۵ ـ هراند اول در سنهٔ ۱۲۶۷ـ انصاك در سنهٔ ۱۲۴۲ ـکلاك در سنهٔ ۱۲۲۷ ـ هورو درسنهٔ ۱۱۹۷ ـ ظارمابر در سنهٔ ۱۱۹۴ ـ شافارش ثانی در سنهٔ ۱۱۸۰ ـ برج اول در سنهٔ۱۱۳۷ـ اربون در سنهٔ ۱۱۰۲ ـ برج ثانی در سنهٔ ۱۰۷۵ ـ باظوك در سنهٔ ۱۰۳۵ـ هرد در سنهٔ ۹۸۵ ـ هرساك در سنهٔ ۹۱۰ـکایباك در سنهٔ ۸۸۳ ـ بارنافاس اول درسنهٔ ۸۳۸ـبارناك ثانی درسنهٔ ۸۰۵ ـ اسکاورطی در سنهٔ ۷۶۵ـ بارویر در سنهٔ۷۴۸ـ هراچپا در سنهٔ ۷۰۰ ـ بارنافاس ثانی درسنهٔ ۶۷۸ـ باجویچ در سنهٔ ۶۶۵ قبل ازمیلاد ـکورناك۶۳۰ قبل از میلادـ بافوس ۶۲۲ ـ هایکاك ثانی ۶۰۵ قبل از میلادـ برفانط اول ۵۶۹ قبل از میلاد ـ دیکرانس اول ۵۶۵ ـ فاهاکن۵۲۰ ـ ارافان ۴۹۳ ـنیرسیح ۴۷۵ ـ طاریح۴۴۰ قبل از میلاد ـ ارموك ۳۹۴ ـ بایکام ۳۸۵ ـ فثان ۳۷۱ قبل از میلاد ـ فثاحه ۳۵۱ قبل از میلاد .

والیهای پیش از ارشاکونیین از این قرار است :

میخران در سنهٔ ۳۳۵ قبـل از میلاد ـ نیوبـولومـیوس ۳۱۹ ـ ارضافارط ۳۱۷ ـ هـراندم کایـظاك ۲۸۴ ـ ارضـافاس ۲۳۹ـ ارضاشاس ۱۸۹ ـ ارضا فاسط ۱۵۹ قبل از میلاد .

در زمان «دیکرانوس» اول ، بین ارمنستان و ایران اتحادی واقع شد ،که در جنك ارمن با دیلم لشکری از طرف ایران بیاری پادشاه ارمن رفت و در جنك ایران با پادشاه بابل ازطرف ارمن از پادشاه ایران همراهی و معاونت‌کردند و این اتحاد و یگانگی بین ایران و ارمن بـاقی بود تا زمانی که اسکندر بر ایران غالب آمده و پادشاهـی ایـران منتقل به اسکندر و یونانیان گردید ، که در این وقت ارمن ملوك الطوایف و دولت آنها منقرض گردید .

کشته شدن پادشاه ارمنستان بهدست ملکه سریان

در سنهٔ ۱۲۹قبل از میلاد، در حالتی‌که ارمنیه در تحت نفوذ «سلفکیان» بود ، اگر هم از خـود ارمـنیه سلطانی چـند روزی سلطنت می‌کـرد ولی باج و خراج را بـه اسم «سلفکیان» می‌گرفت. تا آن‌که «آرشاك اول» سلطنت یافت و به‌طریق مداهنه وحصافت عقل رفتارکرد .

درسنهٔ ۱۴۹ پسر او «آرشاك ثانی» سلطنت یافت و ممالك ارمن را استرداد نمود . برادرخود «فاغارشاك» را پادشاه‌کرد بر ارمنیه و رعایا در زمان این دو برادر در راحت و آسایش بودند . پس از او«آرشاك ثالث» در سنهٔ۱۲۷قبل از میلاد پادشاهی یافت وقوانین عدل و داد را برقرار نمود . پس پسرش «ارضاشیش» را در سنهٔ ۱۱۴ جانشین خود قرار داد و درگذشت و در زمـان این پادشاه ارمنستان وسعت و قـدرتـی بی‌حد و انـدازه

بهم رسانید . فتوحات بسیاری نصیب این پادشاه گردید شهرهای فارس ضمیمهٔ مملکت او گردید .

در مدت بیست وپنج سال سلطنت بر روم و فارس و ارمنیه کرد تا این‌که او را کشتند پسرش «دیکرانوس‌ثانی» درسنهٔ ۸۹قبل از میلاد سلطنت یافت . مانند پدرش کارهای خوب کرد و در زمانش چند شهر بناشد. «نصیبین» را پایتخت خویش قرار داد تا آن‌که بعد از ۵۴ سال سلطنت درگذشت و پسرش «ارضافاسط اول» در سنهٔ ۳۵ سلطنت یافت و در زمان این پادشاه ارمن ضعیف گردید به‌حدی‌که جزیه به دولت رومان می‌دادند و باج و خراج به دولت ایران. در سنهٔ ۳۰ قبل از میلاد «ارشام» پادشاهی یافت و در زمانش ارمنیه بین پادشاه ایران و ارمن منقسم گردید و بیست وهفت پادشاه از ارمن و بیست و دو والی از طرف پادشاه ایران در ارمنیه فرمانروا بودند و هریك درحصهٔ خود .

فتح ارمنستان به‌دست اعراب

تا آن‌که در زمان خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان» ، لشکر عرب بر ارمنستان تاخت‌آورده رئیس لشکر «سلمان بن ربیعه باهلی»، به‌امر «ولیدبن‌عقبه» ارمنستان را فتح نمود و فرمانفرمایان عجم را ازآنجا بیرون‌کرد و از یك طرف هم دولت یونان بعض شهرهای آنان را تصرف نمود و آنان را ذلیل و خوار کردند . تا آن که دولت «باکرادونیین» شروع شد و به‌واسطهٔ اختلاف مسلمین و یونان و بعض امراء عجم ارامنه با هم متفق شده «قاشود اول» در سنهٔ ۸۵۹ بعدازمیلاد برتخت سلطنت نشست و هیجده پادشاه از این سلسله بر ارمنستان سلطنت‌کردند .

تا زمان غلبهٔ اسکندر بر ایران همه وقت ارمنستان در تحت نفوذ و حمایت ایران بود . پس از اسکندر مدتی که ایران ملوك‌الطوایف بود ارمنستان مستقل گردید و لیکن باز در تحت حمایت ایران بودند ، تا آن که در زمان غلبهٔ عرب که بکلی مغلوب عرب بودند .

در زمان حجاج‌بن یوسف هم صدمات بسیار بر ارامنه واردآمد و بین ذلت و ترقی و استقلال و تبعیت بود تا آن‌که در زمان سلاطین سلجوقیه که سنهٔ ۱۰۴۹ بعد از میلاد باشد طغرل بیك ارمنستان را متصرف گردید و در زمان ملك شاه سلجوقی شیرازهٔ سلطنت وملیت ارامنه از هم‌گسیخت .

دولت روبینیین

درسنهٔ ۱۰۸۰ بعداز میلاد، تشکیل سلطنت روبینیین در ارمنستان شد . «روبیین اول» در سنهٔ ۱۰۸۰ به‌تخت سلطنت نشست . بیست و دو پادشاه از این سلسله در ارمنستان پادشاهی‌کردند . پنج نفر هم از لوسینیانیون بر ارمنیه سلطنت‌کردند . تاآن‌که در سنهٔ ۱۳۷۳ بعد از میلاد سلطنت ارامنه از روی زمین منقطع گردید ؛ چه در این تاریخ از

طرف مصریها لشکری به‌ارمن حرکت‌کرد و از تاراج و نهب و قتل فروگذاری نکردند. بلدان ارمن را خراب و سرکشان را اسیر کرده بکلی نام سلطنت و دولت از ارمن برداشته شد .

فتح ارمنستان به‌وسیله شاه‌عباس

در زمان سلطان محمد فاتح و شاه عباس پادشاه ایران بین عثمانی و ایران درباب ارمنستان نزاعی واقع شد ؛ چه سلطان محمد از ارامنه حمایت می‌کرد و شاه عباس در این واقعه و وقایع دیگر باسلطان محمد مخالف بود . تا آن که شاه عباس لشکری جرار به‌طرف ارمن سوق نمود و باقی‌ماندهٔ ارمنستان را محو و نیست کرد و متجاوز از پنج هزار نفر از بزرگان و اهل صنعت را به‌اسیری آورد ودر نزدیکی اصفهان قریه‌ای موسوم به‌جلفا برای‌آنها عطا فرمود .

بقیةالسیف به‌اطراف عالم پراکنده‌گردیدند . عدهٔ بسیاری به‌طرف عثمانی فرار کرده و متحصن به‌عثمانیها گردیده ، در قسطنطنیه و بغداد توقف‌کرده به امر زراعت و فلاحت و تجارت مشغول شده و در عثمانی ترقی نموده در نظام عثمانی و امور دولتی وارد شده و صاحب درجات و مراتب عالیه‌گردیده . جمعیتی بسیار از ارامنه به‌طرف روسیه ملتجی شده و در گرجستان و قریم و بولینا و شهرهای دیگر منزل گرفته و در روسیه اجتماعات آنها بسیار و ترقیات فوق‌العاده برایشان حاصل گردید .

آن عده‌ای‌که به‌ایران‌آمده و در جلفا مسکن‌گرفته ، در اوایل به صنعت و علوم معروف وکم‌کم در همهٔ شهرهای ایران متفرق شدند . تا آن‌که در زمان نادرشاه این جماعت اهمیت را به‌درجه‌ای رسانیده ولیکن بعد ازکشته شدن نادر شاه به‌واسطهٔ فتنه و اغتشاش ایران صدمهٔ بزرگی به‌آنها رسیدکه اکثر آنها فراری شدند .

نفی و قتل ارامنهٔ عثمانی به‌دستور سلطان عبدالحمید

جماعت‌کثیری هم به‌نمسا و هندوستان مهاجرت نمودند و در آنجا به‌مدارج عالیه نایل آمدند . بالجمله این طایفه در هرمملکتی نام نیکی به‌خود جلب نموده و خود را محبوب اهالی‌آن‌مملکت نمودند. تاآن‌که در زمان سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی طرف سوء ظن دولت واقع شده سلطان عبدالحمید حکم به‌طرد ونفی و قتل‌آنها داد . هر یك‌که توانستند خود رابه طرف وگوشه‌ای انداخته عده‌ای هم به‌ایران‌آمدند. ازآن جمله در عداد مهاجرین‌یکی پرنس دادیان بودکه نگارنده‌آنچه راکه از اوشنیده به‌این رشته وصل‌می‌کند.

موسی‌بیك‌گرد برادربحری پاشا ، حاکم اسکندار پس از مراجعت از فرانسه کارهای زشت و فضیع از قبیل قتل و نهب و بی ناموسی و غیرها را در بارهٔ ارامنه‌ای که در اسکندار متوطن و مشغول زراعت و فلاحت و تجارت بودند می‌کرد . هر وقت‌که به‌عزم شکار سوار می‌شد هرگاه شکاری هدف‌گلولهٔ او نمی‌شد یکی دوتا از اطفال ارامنه را هدف

گلوله می‌نمود .

ارامنه عرایض تشکی و تظلم به‌آستانهٔ سلطان عبدالحمید عرض و ارسال داشته مفید نیفتاد . تاآن‌که به‌توسط قونسولهای خارجه متظلم و شاکی شدند. از سدهٔ سنیهٔ خلافت امر به احضار موسی بیك صادر گردیدکه در اسلامبول او را به‌تحت محاکمه درآورند و نود- و شش نفر شاهد از مسلمانان و ارامنه با او وارد اسلامبول گردیدند .

حمایت بحری پاشا و معاونت اجزاء خلوت پادشاهی و حارسین سلطان امر را مشتبه نمود ساطان عبدالحمید از پرنس دادیان که‌آدم بی غرض و امینی بود و محل اعتماد سلطان، راپورت این امررا خواست. پرنس دادیان راپورت را این‌طورداد که: امروز طایفهٔ ارامنه در مملکت عثمانی پراکنده و در زراعت و تجارت و خدمت به‌دولت مشغول ، برای خاطر یك نفرظالم اگرچه برادربحری‌پاشا باشد، شایسته‌نیست جمعی را از معدلت سلطان مأیوس کرد.هرگاه معدلت سلطان موسی‌بیك را مجازات وکیفر ندهد، ارامنه شورش خواهندنمود...

در این‌اثنا پرنس دادیان برای‌فوت مادر زن خود (کنتس) مسافرت‌به‌اطریش نمود. در غیاب او امر موسی‌بیك منقلب گردید ، ظالم خادم به قلم رفت‌نود و شش نفر شهود را شاهد زور دانستند. حکم مجازات دربارهٔ شهود صادر گردید. بحری پاشا برادر خود موسی‌بیك را با چهل نفر سوار به‌طرف کوتاهیه حرکت داد .

ارامنه از سلطان مأیوس گردیدند. تشکیل کمیته‌ها و انجمنهای سری دادندکه شورش کنند چند روز بعد از رفتن موسی‌بیك سفراء خارجه متفقاً رفتند به‌عمارت سلطنتی و اصرارکردندکه باید ثانیاً موسی‌بیك محاکمه شود امر صورت اهمیت را حاصل نمود. سابقهٔ اعمال او را قونسولها تصدیق‌کردند وبه‌سلطان رسانیدندکه عدلیه اظهار غرض‌کرده‌است .

بالاخره سلطان عبدالحمید تلگراف‌کردکه موسی‌بیك را در بحریه مأخوذ و روانه داشتند. پس از محاکمه محکوم شد به نفی ابدی‌که درمکه متوقف و محبوس باشد . اگر چه شهود بری‌الذمه و ارامنه از سلطان راضی شدند. لیکن‌کمیته‌ها و مجامع سری برقرار بود و شروع به‌بعض اقدامات‌که مقدمهٔ شورش بود شد

پس از چند روز پرنس دادیان از اطریش مراجعت به اسلامبول کرد. بحری پاشا به سلطان عرض‌کردکه : محرك شورش ارامنه پرنس دادیان است و دلیل او همان راپورتی است‌که شش ماه قبل دادکه اگر سلطان عدالت نکند ارامنه شورش خواهند نمود .

بازداشت پرنس دادیان

پرنس دادیان یك روز برحسب عادت‌که به‌بابعالی می‌رفت ، به قراولخانهٔ حسام‌پاشا مستحفظ و یلدوزکه درآنجا پرنس را خواست. پس ازقدری مذاکره‌گفت وزیر نظمیه با شماکار مهمی دارد. اول بروید نزد او، پرنس دادیان از رفتن به دربار منصرف و رفت نزد وزیرنظمیه. پس از ملاقات، وزیر نظمیه‌گفت: به حکم سلطان محبوسید. زیراکه شورش ارامنه را شما

باعث شدید .

بهر جهت پرنس سه ماه در اطاق وزیر نظمیه محترماً محبوس بود. آنچه تقاضای محاکمه کرد کسی گوش به تقاضای او نداد. تا آن که در ماه سوم دستخط سلطان صادر گردید که چون امر به اشتباه گذشت، لذا باز بیائید سرخدمت و مشغول کار خود باشید . پانصد لیره هم با نشان عثمانی به او عطا شد و یك مرتبه هم از درجه‌ای که داشت بالا رفت .

زمانی که پرنس حضور سلطان رسید و عرض کرد آنچه من نشان دارم از خدمت بوده و هفده سال خدمت کردم. صد و پنج سال اجداد من خدمت کردند به دولت عثمانی هیچ وقت خیانتی از ما دیده نشده، حالاکه بدون تحقیق و به صرف سعایت ساعی مرا چند ماه حبس کردید، من دیگر خدمت نمی‌کنم و از خدمات نظامی استعفاء می‌خواهم .

تا چند روز هم استعفاء او را قبول نکردند. جودت پاشا وزیر عدلیه و سایرین هر قدر او را نصیحت کردند فایده نکرد. بالاخره دو ماه در اسلامبول مستعفی بود پس از آن اذن و ارادهٔ سلطانی را حاصل نمود که برود فرنگ . فلذا باشبرت گرفته وزیر نظمیه و جمعی از اعیان از او مشایعت نمودند محترماً از اسلامبول حرکت و روانهٔ ایطالیا گردید و هفده ماه در پاریس و لندن و سایر جاها سیاحت و گردش کرد .

عزیمت پرنس دادیان به ایران

چون شاهزاده خانم، زن پرنس با زن قوام‌السلطنه خویش بود و مشارالیه در اطریش از طرف ایران سفیر بود فلذا قوام‌السلطنه نریمان خان تکلیف آمدن به ایران را به او نمود . پرنس به عزم سیاحت با قوام السلطنه در تاریخ ۱۳۰۹ وارد طهران گردید و به‌ناصرالدین شاه پادشاه ایران معرفی شد . شاهزاده خانم زوجهٔ پرنس به انیس‌الدوله زن شاه نیز معرفی شد . چون مشارالیه دختر کنت سی‌جینی از معاریف مملکت مجارستان و صاحب کمالات صوری و معنوی و شش زبان را تکلم می‌نمود، فلذا طرف شور و دوستی انیس‌الدوله واقع شد. خود پرنس دادیان هم بعض اوقات طرف شور ناصرالدین شاه واقع گردید که ناصر-الدین شاه بعض اوقات پاره‌ای تحقیقات از او می‌نمود. صدراعظم ایران امین‌السلطان نیز تا یك اندازه خوش رفتاری می‌نمود و لیکن از جهت دوستی پرنس با امین‌الدوله سوء ظنی به او بهم رسانید .

در این اوقات سفیر کبیرعثمانی در طهران خلیدبیك گرد بود، که از دوستان بحری-پاشا بود. به سلطان عبدالحمید راپورت داد که پرنس دادیان آمده است به‌ایران و طرف اعتماد پادشاه و مشغول است که برای ارامنه امتیازی بگیرد. وزراء ناصرالدین شاه خصوص امین‌الدوله با او مراودات مخفی دارند الی آخره .

سلطان عثمانی که عدهٔ بسیاری از ارامنه به اشارهٔ او در یك روز به قتل رسیدند و اگر جلوگیری سفراء خارجه نبود یك نفر از آنها در مملکت عثمانی زنده نمی‌ماند و آن

همه مقدمات که برای حفظ خود و مملکت خود دیده بود ، البته از خواندن این راپورت به‌خیال افتاد .

علیهذا اولا از طرف سوریا پاشا منشی‌باشی سلطان یك تلگراف به‌پرنس دادیان مخابره شد که سلطان شما را می‌خواهد البته بیائید اسلامبول . پرنس جواب داد که من نوکر نیستم و از نوکری دولت استعفاء دادم. کاری با سلطان ندارم و نخواهم‌آمد. ثانیاً از طرف پدر زن پرنس کنت سی‌جینی ، تلگرافی مخابره شد که اگر نیائید در حق خودتان بدکردید. پرنس جواب داد که زمستان و سردی هوا مانع است از مسافرت . امتناع اول و معذرت ثانی مؤید و مصدق راپورت سفیرکبیر خلیدپاشا گردید .

مناقشه بین ایران وعثمانی

فلذا تلگرافات متوالیه از طرف سلطان و وزیرخارجه به سفارت مخابره شد که او را مانع شوید و نگذارید که بماند . قهراً و جبراً او را از دولت ایران بخواهید و روانه دارید . خلیدبیك به‌ناصرالدین شاه اظهارکرد. ناصرالدین شاه هر وقتی به‌یك عذری جواب می‌داد . تا آن که یك روز میرزا ابوترابخان نظم‌الدوله پرنس را ملاقات نموده به او گفت شاه فرموده است که : چندی در مرآ ظاهر نشوید و از منزل خود بیرون نیائید که اجزاء سفارتخانهٔ عثمانی می‌خواهند تورا بگیرند . به صدراعظم امین السلطان سپرده‌ام که تلگراف کند وکار را اصلاح نماید .

بالجمله امین‌السلطان تلگرافاً استفسار نمود که پرنس دادیان مهمان است بر ما . نمی‌توان بدون جهت او را مأخوذ داشت ، مگرآن که جانی و یا مقصر دولت باشد . در جواب مخابره نمودند که پرنس نه جانی است ونه مقصر بلکه طرف اعتماد ومحبت سلطان است. اما چون مرخصی گرفته ونوکر دولت است. فلذا سلطان او را خواسته‌است .

ناصر الدین شاه جواب داد چون چنین است و خودش مایل نیست من نمی‌گذارم جبراً اورا ببرید . باز تلگراف شد که تا مدت تبعیت اوکه پنج سال است منقضی نشود، کار به او رجوع نکنید و پول و مواجبی هم به او ندهید و مالیهٔ او راکه در اسلامبول داشت توقیف‌کردند و نگذاردند از خانوادهٔ خودش هم‌کمکی به‌او بشود . زن پرنس پولی دربانك اطریش داشت، آن را هم توقیف‌کردند. امرگذران بر پرنس مغشوش شد و شاهزاده خانم گرفتار مرض سختی شد . ناصرالدین شاه محرمانه یك دفعه به توسط امین الدوله چهارصد تومان ویك دفعه هم به توسط امین السلطان پولی برایش فرستاد . انیس الدوله هم از شاهزاده خانم همراهی‌کرد و تولزان طبیب مخصوص شاه را برایش فرستاد. تا آن‌که بهتر شد و پرنس در هر اداره‌ای که‌کار خواست به‌او ندادند و از سفیر عثمانی ملاحظه داشتند . در ادارهٔ کمپانی امنیه کار خواست ماهی پنج تومان بیشتر مواجب نمی‌دادند . لذا پرنس از لابدی، در وکالت دعاوی وارد شد. چندکار بزرك از پیش برد وپولی جمع‌کرد.

واگذاری پستخانه به پرنس دادیان

امین الدوله پستخانه را به‌او واگذارد . قوانینی در پستخانه بر قرار کرد که هنوز باقی است . لیکن پس از شش ماه باز سفارت عثمانی در مقام باز خواست برآمد . لذا پرنس به‌حکم شاه استعفاء داد . دو روز قبل از مقتول شدن ناصرالدین شاه که روز چهار شنبه بود شاه در قلهك از او دیدن کرد و درآنجا وعده داد که بعد از جشن حکم تبعیت او را صادر کند .

در زمان مظفر الدین شاه که نصرالسلطنه وزیر گمرك شد . پرنس دادیان را مدیر کل گمرکات قرار داد . هفت ماه و نیم در گمرك ماند . باز عثمانیها عقبه کردند و او را از کار انداختند . پس از گذشتن مدتی قلیل، پنج سال مدت تبعیت او منقضی گردید . تذکرهٔ تبعیت دولت ایران به او داده شد، و او راآجودان مخصوص و رئیس مستحفظین شخصی شاه قرار دادند . دیگر عثمانیها اقدامی رسمی نکردند ولی باطناً درکار بودند (۱) .

به واسطهٔ تقرب پرنس دادیان به‌دو پادشاه مقتدر که یکی ناصرالدین شاه و دیگری مظفرالدین شاه بود ارامنه در ترقی و در ازدیاد بودند، در پستخانه و ادارات دولتی وارد شدند . این واقعه یا باعث سوءِ ظن عثمانیها گردید و یا درباریها به خیال افتادند که به این بهانه بین ملت و دولت نفاقی اندازند و مظفرالدین شاه را در بارهٔ علما متغیر کنند. لذا صورت استشهادی در اسلامبول وکردستان درخفاء تمام کردند که مظفرالدین شاه محرك شده است ارامنه را برقتل سلطان عبدالحمید و در همین اثناء یك کالسکه که در آن بامب بود در اسلامبول نزدیك به‌مسجد سلطان ترکید و یك نفر جوان ارمنی این تدبیر را کرده بود که سلطان را بقتل رساند .

استفتاء از آقای بهبهانی

در این‌ایام در طهران عباسعلیخان شوکت صورت استفتائی نوشت و ازآقای بهبهانی جواب گرفت که صورت سؤال به این مضمون بود :

چیست حکم کسی که محرك شود ارامنه را بر قتل پادشاه اسلام ؟ (صورت جواب قریب به این مضمون بود) : هرکس که محرك شود ارامنه را بر قتل سلطان اسلام او مفسد است و حکم مفسد به‌نص شریفهٔ قرآن قتل و صلب ونفی است الخ .

استفتاء را آوردند خدمت آقای طباطبائی که ایشان هم چیزی بنویسند . جنابش به واقعه مسبوق وکاغذ را دور انداخته متغیرشده و فوراً درمقام علاج برآمده و به‌توسط جناب‌آقا میرزا محسن پیغام داد برای آقای بهبهانی که اگر این استفتاء را پس نگیرید پادشاه برما متغیر خواهد شد و زحمات ما به‌هدر خواهد رفت ، دیگران جناب اعتماد-الاسلام آقا سید علاء الدین داماد دیگرآقای بهبهانی را دیده او را محرك شدندکه‌آقای بهبهانی را ملاقات‌کنند . لیکن جناب‌آقا میرزا محسن‌کار را بخوبی انجام داد و آنچه

(۱) حالات پرنس دادیان با خدمات او به ایران بعد از این ذکر می‌شود .

لازم بود بجا آورد وآقای بهبهانی را باآن قوت قلب که همه کس می‌داند ترسانید. تا آن‌که آقای بهبهانی به نفس نفیس خود به سفارتخانهٔ عثمانی رفت و بهر قسم بود استفتاء را گرفته پاره کرد وفرمود شما با من دوست و من باشما دوستم این استفتاء یك روزی موجب قتل من می شد وباعث اضرار وفتنه. باری خرده کاغذها را برداشت و همان ساعت آمد منزل آقای طباطبائی ومژدهٔ معدوم شدن استفتاء را داد این بود واقعهٔ تکفیر .

نگارنده که این بیان را به طریق اختصار به‌اجزاء انجمن گفت فرح و انبساطی فوق‌العاده شامل همگی گردید . دیگر از وقایع تاریخی‌که این ایام در انجمن مذاکره شد این است‌که باید داعی به‌ایلات فرستاد و سرداران ایران را از قبیل سردار ارفع ــ معزالسلطنه و حاج علی قلی خان سردار اسعد و امیر مفخم وسایر سرداران بختیاری و سرداران قشقائی و ایل شاهسوند وغیرها را با خود کنیم و نیز تجارتخانه‌های معتبر را از قبیل جمشیدیان و جهانیان و غیرهما را ، باخود متحد کنیم که در موقع مفید افتد .

دیگر آن‌که از قراری‌که مسموع می‌شود . از طرف روسها بعض اقدامات می‌شود و بعضی را پول می‌دهند. نمی‌دانیم مقصود از این پولها چه می‌باشد و روسها برای چه پول خرج می کنند ؟ آقایان علماء اجراء دستخط شاه و عدالتخانه را تقاضا می کنند . جمعی از دوستداران وطن در خیال اصلاح ادارهٔ دولت ،گروهی درخیال عزل عین‌الدوله و نصب امین‌السلطان می‌باشند، اینها هیچ‌کدام راجع به روس نمی‌باشد. خرج کردن روس و انگلیس و دل سوزی‌آنها برای ما از روی چه مأخذ است ؟

رشوه دادن روس‌ها

جناب ذوالریاستین فرمود : پول دادن انگلیس و روس را به بعضی من هم شنیده‌ام ، لیکن معلوم نیست واقعیت داشته باشد نگارنده گفت : من از جاهای دیگر اطلاعی قطعی ندارم ولیکن بطور قطع و یقین می‌دانم که درچند شب قبل از این هزار تومان از طرف روسها برای‌آقای طباطبائی برده‌اند و جنابش رد فرموده‌است . این هزارتومان از طرف روسها به‌توسط ملك و رشیدبیك برده شده‌است . آقای طباطبائی فرموده‌است : اگر این پول را می‌دهند که من برنفع آنها اقدامی کنم این امری است محال و اگر باید برضرر آنها اقدام کرد که هیچ عاقلی پول نمی‌دهد که در مقام ضرر دهنده خرج شود وانگهی من‌آنچه پول بخواهم ملت من خواهد داد و از من مضایقه ندارند . پس‌چگونه من ملت خود را گذارده از دشمن ملت خود پولی‌که نمی‌دانم به چه قصد به من می‌دهند قبول کنم ؟

بالجمله آقای طباطبائی پول را قبول نکرده و رد فرمود . حتی‌آن‌که در وقتی‌که حاج ملك و رشیدبیك از منزل آقا خارج شدند ، رشیدبیك که از اشخاص درست و صحیح بود عرض می‌کند : به اجداد طاهرینت قسم است‌که اگر این پول نحس را قبول کرده بودی اول کسی‌که به شما بی‌اخلاص می‌شد و سلب عقیده‌اش می‌شد من بودم و از این

امتناع و رد، من نهایت امیدواری را حاصل نمودم .

حالا که معلوم می‌شود پولی درکار هست ، خوب است ما مردم را بیدار کنیم و از این کار جلوگیری نمائیم . در این مقام که رشتهٔ تاریخ را به‌اعتراض چند جمله قطع کردم مناسب بود از ادارهٔ جمشیدیان و جهانیان و شرح حالات بعضی سرداران ایران خصوص سردار ارفع و سردار اسعد را نیز ذکر کنم . لیکن چون این جمل مشروح و مفصل است خصوص وقایع ارباب جمشید که حاوی بعض وقایع تاریخی است و در جلب او به‌انجمن مخفی دوم که درخانهٔ اسدالله خان‌ابوالفتح زاده بود و همچنین همراهی ادارهٔ جهانیان در بعض مواقع که مشتمل بر بسیاری از وقایع تاریخی است . فلذا در این مقام از ذکر آنها اغماض و در آخر همین جلد دوم درطی حالات رجالیه بـه درج آنها می‌پردازیم ، پس برمی‌گردیم به‌رشتهٔ تاریخ و گوئیم :

دستگیری مجدالاسلام

روز جمعه بیست و سوم ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که انجمن در خانهٔ جناب ذوالریاستین تشکیل یافت یك ساعت به غروب مانده مجدالاسلام رفت منزل دبیرحضور منشی رسائل . لدی‌الورود دبیر حضور خطری کـه متوجه به‌او بود به‌طریق کنایه و اشاره به او رسانید . لیکن از آنجائی که مجدالاسلام مطمئن به مبادی عالیه بود اهمیت به‌واقعه نداد . نگارنده‌آمد به‌خانهٔ خود در ساعت هشت از شب گذشته در بستر راحت خفته بودم که شنیدم درب حیاط را می‌کوبند، پس از جواب و استفسار معلوم گردید از محل و مکان مجدالاسلام استفسار می‌کنند . بعد از دقت و تأمل معلوم شد جمعی سواره و پیاده که متجاوز از صد نفر بودند اطراف خانه را گرفتند چون از پیش احتیاط خود را دیده بودم و هر شب درب خانه را از پشت قفل می‌نمودم که احدی نتواند در را باز کند ، به‌این جهت درب خانـه با نهایت استحکام بود از آنها اصرار از من انکار کـه صدای نایب هادی‌خان را کـه ملقب به‌خبیر دربار بود شنیدم که گفت : ما مجدالاسلام را می‌خواهیم اگر این جاست بگوئید . در جواب گفتم: تا عصر با هم بودیم او رفت به‌خانهٔ دبیر حضور من آمدم بـه‌خانهٔ خود ، دیگر مرا اطلاعی نیست .

بالاخره خبیر دربار که شخص درویش مسلکی بود و در این‌گونه موارد دستگیری از فقراء و مراعات مظلومین را می‌نمود به آدم مجدالاسلام گفت: رفقای مجدالاسلام را به ما نشان ده و بعد از اندکی توقف روانه شدند .

صبح آن شب معلوم گردید مجدالاسلام را گرفتار و دستگیر نمودند . چه بعد از آن که در خانهٔ فرصت شیرازی و خبیرالممالك و غیره ریختند و مجدالاسلام را ندیده اسباب و اموال مردم را به غارت بردند چنانچه مرسوم آن زمان بود که نوکر دیوان به هر خانه وارد می‌شدند ، اسباب خانه را به غارت می‌بردند .

عجب آن که مأمورین در هر خانه‌که برای فحص از مجدالاسلام وارد شدند اسباب خانه را که قابل و ممکن الحمل بود با خود بردند . جز خانهٔ خود مجدالاسلام که جز نوکر او را گرفتند و اذیت کردند دیگر چیزی نبردند . گویا بیچارگی اهل و عیال مجدالاسلام برآنها مؤثرافتاد .

باری اول طلوع صبح صادق رد مجدالاسلام را به‌خانهٔ حاجی عبدالحسین تاجر اصفهانی رسانیده از پشت بام به‌خانه ریخته در حالت خواب مجدالاسلام را گرفتار نموده و آنچه ازاسباب خانهٔ حاجی عبدالحسین که ممکن بود به غارت رفت .

چگونگی بازداشت مجدالاسلام

مجدالاسلام به‌نگارنده گفت : مرا پیاده آوردند تا نزدیک قهوه‌خانه‌ای وآنجا برای حاضر کردن درشکه توقف کردند. گفتم قدری آب بدهید ، کسی آب نداد . در شکه حاضر شد ، مرا در درشکه نشانیده به‌خانهٔ نیرالدوله حاکم تهران بردند . از آنجا به‌خارج دروازه و درکهریزك دو فرسخی طهران رسانیده ساعت وکیف بغلی و قدری پول که با او بود از اوگرفته .

قبل از گرفتاری، مجدالاسلام میرزا حسن آقا مدیر رشدیه را هم گرفتار نموده و به کهریزك برده‌بودند . دیگر از مأخوذین میرزا آقا اصفهانی بود او راگرفته به‌خانهٔ عین‌الدوله برده از آنجا به‌خانهٔ نیرالدوله و از آنجا به کهریزك رسانیده و از قرار تقریر میرزا آقای اصفهانی هزار تومان اسکناس در بغل مشارالیه بوده ، آن را هم در خانهٔ نیرالدوله از بغل او بیرون آوردند .

سه نفر از تجاربابیه را نیز گرفتار نمودند ، یکی‌آقا محمدجواد اصفهانی و دیگری آقامیرزا علی‌خان اصفهانی و دیگری‌حاج حیدرنجف‌آبادی . لکن بعد از مدتی از هریك صد و پنجاه تومان گرفته وآنها را رهاکردند (۱).

بابیت این سه نفر چون مشهور بود برای اتهام دیگران نیز بهانه و مستمسکی‌بود.

پس از گرفتاری حضرات ،آنها را تبعید به‌کلات نمودند . آقای طباطبائی پیغام داد برای عین‌الدوله که سبب گرفتاری مجدالاسلام چه بود ؟ مجدالاسلام از دوستان حضرت والا بود که راپورت و اخبارات ما را به شما می‌داده‌است . عین‌الدوله در جواب گفت: از قراری‌که می‌گویند مجد الاسلام بابی است . لکن اعظام الممالك فراشباشی عین‌الدوله محرمانه پیغام دادکه‌گرفتاری مجدالاسلام برای نوشتجاتی بوده‌که به‌دست‌آمده و الان حاضر است . بعلاوه اعلیحضرت شاهنشاه مدتی است‌که دستخط فرموده‌اندکه او را نفی بلدکنند .

درگرفتاری مجدالاسلام و سایرین اقوال مختلف است. ولی‌آنچه‌که نگارنده تحقیق

(۱) در زمان صدارت مرحوم مشیرالدوله حاجی حیدر پولش را پس‌گرفت .

کرد و از هریك ازآنها شنیده و دیده دراین مقام ذکر می‌کنم :

سبب گرفتاری مجدالاسلام

مجدالاسلام از اشخاص عالم و طالب تجدد . در روزنـامهٔ ادب خدمات بزرك‌کرد، روی مردم را به‌دولت باز نمود. فضاحت‌اعمال درباریان را به‌گوش مردم رسانید . اول مقاله‌ای‌که در روزنامهٔ ادب برضد دولت استبدادیه نوشت مقاله‌ای است‌که درشمارهٔ صدوشصت درصفحهٔ اول به‌عنوان مجلس مبعوثان مقاله‌ای درج نمود و نیز در همان روزنامه در صفحهٔ سوم‌که واقعهٔ ارامنه و مسلمانان قفقاز را می‌نویسد بعض‌کنایات و تعریضات را درج نموده و نیز در شمارهٔ صد و شصت‌وچهاردرصفحهٔ پنجم در عنوان بقیهٔ تدین مایهٔ تمدن احتیاج مردم را به مجلس‌مبعوثان و قانون عدالت و مساوات را باالصراحت و لزوم سلطنت مشروطه راگوشزد مردم می‌نماید. و نیز درکاریکاتورهایش خرابی ادارات دولتی و بی‌حسی مردم را بخوبی اظهار و نشان می‌دهد .

دیگر آن کـه مجدالاسلام به دوستی عین‌الدوله متهم گـردید و مردم راگمان این بودکـه مجدالاسلام راپورت‌ده و خفیه‌نویس عین‌الـدوله است و برای رفع اتهام از خـود در مجالس علناً از عین‌الدوله بد می‌گفت وکراراً به عین‌الدوله خبردادند بدگفتن او را.

دیگر آن که در واقعهٔ چوب زدن ظفرالسلطنه به حاج میرزا محمد رضا کرمانی ، مجدالاسلام در تهران در مقام مذاکره برآمد و خاطر عین‌الدوله را مکدر نمود.

دیگر آن‌که مجدالاسلام بستگی خود را به انجمن مخفی در مجالس اظهار می‌داشت به‌حدی که موجب خیال عین‌الدوله‌گردید و دستخطی‌از پادشاه صادرکرد که مجدالاسلام را تنبیه و تبعید دارد دبیرحضور به مجدالاسلام رسانید .فلذا مجدالاسلام یك شال شیروانی و یك قلمدان تقدیم عین‌الدوله نمود و عکس او را در روزنـامهٔ ادب تـرسیم و نقش نمود ، عریضه عرض‌کرد و هزار تومان پول خـانه از عین‌الدوله استدعـاکرد ، عین‌الدوله تقدیمی او را رد نمود و پنجاه تومان هم برحسب توسط میرزاآقا اصفهانی به‌او داد .

اگر چه پول‌خانه را نداد ، اما دیگر در مقام تبعید و سیاست مجدالاسلام‌برنیامد، تا آن‌که مجدالاسلام نقل مکان از خانه بـه خانه نمود . پاره‌ای ازکاغذهای باطله‌کـه در طاقچهٔ خانه‌اش مانده بود، به‌دست یکی ازکرمانیها افتادکه درخـانهٔ اول او منزل‌گرفته بود . چند کاغذ خطرناك در بین آنها بود به‌توسط یکی از اهل‌کرمان به اعظام‌الممالك رسیدکه‌کاشف از خیالات مجدالاسلام بود .

دیگرآن کـه عین الدوله خواست ترسی به‌آقایان بدهد . این بیچاره‌ها را مأخوذ داشت‌که دیگران عبرت بگیرند . علت دیگر، علت مشترکه بودکه دربیان سبب‌گـرفتاری مدیر رشدیه خواهدآمد. (مجدالاسلام را یك امر بزرگ‌کـرده‌است درنزد عقلاء وآن این است‌کـه در زمان استبداد مجدالاسلام را به‌کـلات فرستادند . در زمان خرابی‌مجلس و

بمباردمان مجدالاسلام طرف بغض و عداوت امیر بهادر گردید ، حتی آن‌که خواستند او را چوب زده نفی بلد نمایند . در زمان مشروطه هم مجدالاسلام را گرفتار و نفی بلد نمودند با آن‌که دشمنانش به‌مجالست و مخالطت و مراودت با او افتخارمی‌نمودند. چنان‌که در موقع خواهدآمد ان‌شاءالله.)

سبب گرفتاری میرزا آقا اصفهانی

میرزاآقا اصفهانی از تجاراصفهان بودکه چند سال در اسلامبول به‌عنوان تجارت زیست کرد . در سفرآخر مظفرالدین‌شاه به فرنگستان به‌عنوان ملاقات درباریها به فرنگستان مسافرت نمود. ازمعاشرت با رجال دربار،هم ضعف‌آنان رادانست وهم دید خلاف و نفاق آنان را . فقط از بین‌آنها ناصرالملك را پسندید ولیکن مقصود را در دوستی با عین‌الدوله یافت ، به این‌جهت عازم به مسافرت ایران گردید .

در سیزدهم ماه رجب ۱۳۲۳ وارد طهران شد و حرفهای تازه در مجالس می‌گفت و از وطن مدافعه می‌نمود و دوستی خود را با عین‌الدوله تکمیل می‌نمود . تا این‌که عین‌الدوله دانست‌که پاره‌ای مقالات حبل‌المتین از قبیل مدافعهٔ وطن و غیره از ترشحات قلم مشارالیه است . فلذا از میرزا آقا خواهش نمودکه قانونی از برای دولت ایران بنویسد. مشارالیه قانونی نوشت و در خیال بودکه عین‌الدوله را وادار نماید به این که دولت را مقننه نماید ،کتابچهٔ قانون را داد به عین‌الدوله، او هم داد به ممتازالدوله‌که آن رابخواند و اگرکسری دارد به‌آن ضمیمه نماید .

ممتازالدوله پس از خواندن‌کتابچه به میرزا آقاگفت : خیلی تند رفتید . این مرد به‌خیال خواهد افتاد و سوء ظن از تو حاصل خواهد نمود. به‌هرجهت عین‌الدوله ازکتابچه قانون سخت متوحش گردید نسخهٔ اول‌آن‌کتابچه در نزد نگارنده موجود است وعماًقریب خواهد آمد .

دیگر آن‌که میرزاآقا در مجالس مردم را بیدار و آنان را به حقوق خود آگاه می‌کرد . دیگر آن‌که با علماء وآقازاده ها مراوده می‌نمود وآنان را محرك‌بود .

دیگر آن‌که تأسیس کتابخانهٔ ملی را باعث شد و در واقع اول مؤسس آن‌کتابخانه میرزا آقا گردید . آقا سید نصرالله‌که از سادات اخوی بود ، با نصرةالسلطان و ملك ـ المتکلمین و جمعی دیگراز دانشمندان را با خود متحد نمود و پول معتدبه داد و هم جمع نمود تا صورت‌کتابخانهٔ ملی را دایر نمود این کتابخانه محل اجتماع دانشمندان و وطن دوستان و تجددخواهان بود. چنانچه در موقع خواهد آمد .

علت دیگر علت مشترکه‌بودکه در واقعهٔ مدیر رشدیه خواهد آمد (۱) عجالةکه وقت

(۱) پس ازخرابی مجلس الی‌اکنون‌که وقت تنقید و طبع این تاریخ است، پاره‌ای امور ازمیرزاآقا صادر شدکه موجب سوء ظن ملت واقع شد وهمه وقت یك عده جماعت‌با او طرف بودند که در موقع خواهدآمد .

رفتن او است به‌طرف کلات مبغوض دولت و محبوب در نزد ملت است .

سبب گرفتاری مدیر رشدیه

میرزا حسن‌آقا مدیر رشدیه، از اشخاص با حرارت و درست‌کار ، در زمان امین‌الدوله صدراعظم ایران پس از آن‌که مدتی در تبریز در تأسیس مدارس و مکاتب زحمات کشیده به‌تهران آمد و تأسیس مدرسهٔ رشدیه را نمود .

در واقع مؤسس مکاتب به‌وضع جدید این شخص است ، در اوایل ورودش مقدسین و بعض از مردم او را مثل یك نفر کافر نجس‌العین می‌دانستند چه‌که الف و باء را تغییر داد . فتحه را که تا آن وقت زبر می‌گفتند صدای بالا نام نهاد، ضمه را که تا آن وقت پیش می‌نامیدند صدای وسط می‌گفت ،کسره را که تا آن وقت زیر می‌خواندند صدای پائین می‌خواند، و همچنین خط عمودی وخط افقی یاد اطفال داد وکذا در مکتب خانه‌ها که در سر گذرها و بازارها پسران و دختران با هم می‌نشستند ، چه ضرر داشت که باید در مدرسه بیایند . دیگر آن‌که چوب و فلکه در مدرسه نیست، اطفال خودسر بار می‌آیند شیخ سعدی صد سال قبل گفته است :

استاد معلم‌که شود کم‌آزار   خرسك بازند طفلان در بازار

فریاد مقدسین در مجالس بلند شد که آخرالزمان نزدیك شده است ،که جماعتی بابی و لامذهب می‌خواهند الف و باء ما را تغییر دهند، قرآن را از دست اطفال بگیرند و کتاب به‌آنها یادبدهند .

دیگر آن‌که اطفال را زبان خارجه تعلیم داده‌است که به‌آنها گفته است شمار لفظی و شمار خطی و این صورت را یاد اطفال داد (۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹) مجملا رسالهٔ هم از بعض علماء تألیف شد، در رد مدارس و تکفیر اولیاء مدارس .

لیکن پس از دخول آقای طباطبائی و تأسیس مدرسهٔ اسلام، مردم کم‌کم دانستند که این مدارس عبارت از همان مکاتب است و این ارقام حساب است، نه زبان خارجه و تغییری هم در الف و باء داده نشد همان الف و باء قدیم است ، منتها قدری مشکل تر از آن .

حاج‌میرزاحسن‌آقا هم دانست که این مردم قابل نیستند ، خرده خرده ازحرارت افتادو برای ترویج مقصود خود روزنامه‌ای ایجادکرد موسوم به روزنامهٔ مکتب . خواست که درروزنامه مردم را بیدار کند و به ترویج معارف بکوشد، لیکن وزیر علوم و وزیرانطباعات از روزنامهٔ او و سایر جراید جلوگیری‌کردند . در این اثناء‌که متهم بود در نزد عین‌الدوله که این شخص را اگر به حال خودگذارد، علاوه بر این که الف و باء را تغییر خواهد داد و روزنامه نویس هم شده است .

گناه روزنامه نویسی کمتر ازگناه مدرسه تأسیس‌کردن نیست وگاه‌گاهی هم به

کتابخانهٔ ملی می‌رود که این هم گناهی است که عفو ندارد . بعض اوقات هم در خانه و مدرسه بعضی را دور خود جمع می‌کند .

خبر دادند به‌عین‌الدوله که میرزا حسن مدیررشدیه را دیدندکه شب‌نامه منتشر می‌نموده‌است ، باز راپورت رسیدکه عصر سه‌شنبه۲۱ ربیع‌الثانی ۱۳۲۴هجری در منزل مدیر رشدیه انجمنی تشکیل یافته‌است که اجزاءآن از این قرار است: مجدالاسلام کرمانی ، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزاآقا اصفهانی و صدای مدیر رشدیه بلند بودکه چرا باید (سانسور) برای جراید قراردهند؟ چرا باید روزنامهٔ علمی به نظر وزیر انطباعات برسد. و نیز راپورتی دیگر رسید به‌عین‌الدوله که مدیر رشدیه عصر چهارشنبه ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۲۴در خانهٔ‌آقای طباطبائی مذکور داشته‌است که مواجب خود را تقدیم دولت‌کردم و به‌عین‌الدوله گفتم : مواجب و حقوق‌بگیر از دولت بر سه قسم است : اول نظام و مستخدمین در ادارات دولتی ، دوم عجزه و فقراء ، سوم مفت خورها. حقوق دو قسم اول را بدهید ، ولی قسم سوم را چند سالی ندهید و در عوض قرض دولت را بدهید و امر مالیه را هم اصلاح‌کنید و من اول مواجب خود را تقدیم می‌کنم . فرمان‌مواجب را دادم به‌عین‌الدوله، عین‌الدوله پس داد وگفت: من متشکر شدم از انسانیت و شاه‌پرستی تو . به اوگفتم : من این مواجب را به تو ندادم‌که تو متشکر شوی و به من ردکنی من تقدیم دولت‌کردم این رد خیانتی است به‌نوع ، عین‌الدوله فرمان را قبول‌کرد، پس از ده روز خبر شدم مواجب مرا در بارهٔ سه نفر از بستگان خود برقرارکرده‌است .

این است‌که امر دولت اصلاح نخواهد شد، تا این‌گونه اشخاص جاهل بی علم در این مسندها باشند حال ماها این قسم خواهد بود. راپورت این دو مجلس عین‌الدوله را ترسانید و سه نفری‌که درآن مجلس بودندکه مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه است گرفتار شدند. نگارنده را به‌واسطهٔ بستگی به‌آقای طباطبائی متعرض نشدند . این بود علل‌گرفتاری این سه نفر . ولی نگارنده عماًقریب نوشتجات این سه نفر راکه دست آورده‌ام درج در این تاریخ می‌دارم‌که حالات آنان را نیزکاشف خواهد بود .

صبح شنبه (۲۴) ربیع‌الثانی ۱۳۲۴، از جهت تبعید حضرات ترس و واهمه افتاد در بین مردم. احدی در خیال توسط و استخلاص‌آنها برنیامد. چند روز بعد ازآن طلاب در خانهٔ‌آقای طباطبائی اجتماع نموده ، ادیب‌المجاهدین‌کرمانی فریاد برآوردکه امروز مجدالاسلام و میرزاآقا و مدیر رشدیه راگرفتند و تبعیدکردند. جواب شما‌آقایان را دادند که بابی بودند، فردا خودتان راگرفته و تبعید می‌کنند و به‌همین اسم و اتهام متهم خواهید شد . اگر برای وقایهٔ خودتان هم باشد ساکت نباشید، لکن فریادهای ادیب‌المجاهدین (۱) مفید نیفتاد بلکه این هیاهوی ادیب‌المجاهدین به‌صورت یك‌گلوله شدکه

(۱)شرح حالات ادیب‌المجاهدین بعدازاین مشروحاً خواهدآمد، انشاءالله.

بعدها او را مجروح و نزدیك بود مقتول نماید .

حبس کردن صحافباشی

در همین ایام بیچاره صحافباشی عریضه‌ای به شاه عرض کرد و محبوس گردید که مجمل آن از این قرار است :

صحافباشی پولی از ارباب جمشید گرفته و خانهٔ عیالش را به عنوان رهن یا بیع شرط داد به‌ارباب جمشید، مدت منقضی شد ، ارباب‌جمشید در مقام تصرف خانه برآمد ، صحافباشی عریضه‌ای حضور شاه عرض کرد که ارباب‌جمشید طلبی از من دارد و می‌خواهد خانهٔ سی هزار تومانی عیال مرا در عوض چهارده هزار تومان ببرد مستدعی است که دستخط مبارك را صادر فرمایند که مهلتی به‌من بدهد تا به‌مرور طلب او را بپردازم . حکم جوابیه و دستخط این بود :

جناب اشرف اتابك اعظم ـ صحافباشی را زنجیر کنید، تا طلب ارباب جمشید را بپردازد. فلذا صحافباشی را گرفته حبس نمودند، پس از توسط آقایان علماء او را از زندان خارج نموده، در خانهٔ شریف‌الدوله که رئیس محاکمات خارجه بود محترماً حبس نمودند.

گاه‌گاهی بندهٔ نگارنده و جناب‌آقا میرزا محمد صادق پسر آقای طباطبائی دیدن او می‌رفتیم. یك شب که آن جا بودیم مستحفظین و نوکرها مشغول کارهای شخصی خودشان بودند . به‌او گفتیم اگر میل دارید شما را فرارداده ببریم خانهٔ آقای طباطبائی . اجزاء انجمن مخفی هم همه‌گونه باشما همراهی دارند. در جواب گفت من مال کسی را نخورده‌ام خانه سی هزار تومانی مرا می‌خواهند در مقابل دوازده هزار تومان ببرند، دو هزار تومان دستی هم به‌من می‌دهند . بگذارید مردم این ظلم‌ها را ببینند ، بلکه بیدار شوند .

تاکنون کسی ندیده‌است که عارض و متظلم را حبس و زنجیر کنند ، فقها در تعریف مدعی می‌نویسند: المدعی من لو ترك ترك . یعنی مدعی کسی است که اگر ترك دعوی کند واگذارده می‌شود. من مدعی و عارضم حالا محبوس و زنجیری شده‌ام. هر قدر از این ظلم‌ها بیشتر شود ملت زودتر بیدار می‌شود . قدر عین‌الدوله را بدانید که این فشارها را می‌آورد هرچه فشار بیشتر باشد ملت زودتر به‌خود خواهد آمد . باری صحافباشی در خانهٔ شریف‌الدوله ماند تاآن‌که خانهٔ خود را واگذار نمود و از ایران خارج شد .

روز دوشنبهٔ نهم جمادی‌الاولی تلگراف مجدالاسلام ازکلات‌آمد، چند روز بعد هم کاغذهای آنها رسیدکه نگارنده بعض ازآن مکاتیب راکه کاشف از حالات محبوسین است در این تاریخ خود درج می‌نماید که خوانندگان تاریخ وضع محبوسین و سلوك دولتیان را از این مکاتیب استنباط نمایند .

مکتوب مجدالاسلام به‌عنوان آقای طباطبائی

از کلات

محضر مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد روحنا فداه ــ شرح حال این بندهٔ شکسته بال،

به نحو اجمال آن‌که بعد از آن که برحسب فرمایش شاهزادهٔ نیرالدوله حاکم طهران جمعی فراش اوباش به‌سرم ریختند و از رختخوابم‌کشیدند و به منزل ایشان بردند بدون سؤال و جواب و ملاقات ، درشکه حاضر با جمعی سوارهٔ کشیك‌خانه به‌کهریزك (۱) آوردند . در آن جا جناب آقا میرزاآقا هم ملحق شد حاج میرزا حسن هم از صبح حاضر بود ، عصری از آن جا به‌خاتون‌آباد آوردند شب را ماندیم و صبح به‌طرف خراسان حرکت‌کردیم . حالا صدماتی‌که در بین راه وارد شده‌است لایق مذاکره نیست روز هشتم‌که شنبهٔ غرهٔ جمادی‌ـ الاولی باشد وارد خراسان شدیم سه روز در مشهد بودیم. ترتیب پذیرائی جناب حاج آصف‌الدوله بماند برای هنگام شرفیابی . بعد از آن ما را به‌کلات‌آورده‌اند شرح آنچه در عرض راه دیده‌ایم مناسبت با این مختصر عریضه ندارد. اجمالا چهل منزل راه را در سیزده روز طی‌کردیم، والله سیزده ساعت خواب نکردیم . اما حالت حالیه طوری‌است‌که به طور حتم می‌دانیم‌که اگر تا یك ماه دیگر این جا باشیم خواهیم مرد. زیراکه هوای‌کلات به قدری‌گرم است‌که روزها مثل ماهی‌که از آب دور افتاده باشد، از این طرف به‌آن طرف هلهله‌کنان می‌رویم و دیوانه وار می‌دویم . شب‌ها هم به واسطهٔ زراعت شالی‌آن قدر پشه داردکه امکان ندارد بشود خوابید. اهالی این‌جا تماماً بالای بامهای بلند در وسط پشه‌بند می‌خوابند ولی ما که جائی غیر از محبس نداریم پشه‌بند هم نداریم . بعلاوه قلعهٔ کلات مارهای غریب دارد، کمتر از روزی‌است یکی دوتاکشته نشود. اغلب روزها تب و لرز هم بدیدن ما خواهدآمد. اما دوا و غذا چه عرض‌کنم. بلی چیزی‌که هست حاکم این‌جا شخص مسلمانی‌است. والله اگر او فی‌الجمله ملاحظه نمی‌کرد، حالا دیگر هزار مرتبه مرده بودیم، لباس ما همان لباسی است‌که از طهران داشتیم هرقدرکه قابل نبوده و یغما نشده باقی است درکلات هم یك درع کرباس پیدا نمی‌شود. ما هم‌که یك دینار پول نداریم. به هرکس هم در طهران تلگراف کردیم و جزئی وجهی خواستیم جواب‌نداد، با تمام این مطالب جگرم برای غربت اهل خانه‌کباب است . زیرا که بنده در طهران‌کسی را ندارم‌که پرستار عیالم باشد . یك زن علویهٔ غریبهٔ حامله در شهری مثل طهران با پنج نفر صغیر معلوم است‌چه خواهد گذرانید . از تمام اطلاعات در این جا محروم مانده‌ام. پست در این جا نیست . تلگراف هست ، ولی ما پول نداریم‌که تلگراف نمائیم . مجملا

---

(۱) کهریزك مزرعه‌ای‌است در دو فرسخی طهران و درآنجا کارخانهٔ قند سازی‌را دایر کردند .

خداوند قهار منتقم می‌داند که بر من بی گناه چه صدمات وارد آورده‌اند. به‌ذات پاك خداوند از هیئت آدمیت خارج شده‌ایم. یك ماه است حمام ندیده‌ایم و...

اگر حالات را شرح بدهم اسباب کسر قلب مبارکت می‌شود و چون می‌دانم حضرت حجةالاسلام فراموش نفرموده‌اید و اگر پیشرفت داشته باشد در استخلاص بی گناه بیچارهٔ آواره اقدام بلکه اهتمام خواهند فرمود، لهذا استدعائی ندارم مگر آن که گـاه گاهی بفرستید در بنده منزل از مخدرهٔ علویه و اطفالم دلجوئی نمائید و او را امیدوار کنید و سلامتی آنها را هم تلگرافاً به‌بنده اطلاع فرمائید که خیالم آسوده باشد. وصیت‌نامه‌ای هم شروع کرده‌ام امید است اجل مهلت بدهد ، تمام نموده به‌حضور مبارك بفرستم . شاید به‌آسودگی بمیرم . با دست بسته و قدم شکسته و تن تب‌دار و هوای آتشبار و مراقبت مستحفظین بهتر از این نمی‌توانم جسارت کنم. خداوند سایه‌ات را بر اهالی مستدام فرماید و مقاصد قلبیهٔ حضرتت را در اصلاح مملکت و ترفیه حال مسلمانان برآورد . (فدائیت مجدالاسلام) .

مکتوب میرزا آقا اصفهانی به‌آقای طباطبائی

حضور مبارك امام المجاهدین، حجةالاسلام والمسلمین ، ملجاء الفقراء والمساکین، آقای آقا میرزا سید محمد دامت برکاته ـ افوض امری الی‌الله ـ عرفاً باید هنگام حرکت خدا حافظی کرده‌باشم ، ولی چون حرکت بلااراده بود موفق نشدم. لذا این عریضه را در مقام شکر و عذر می‌نویسم . اما عذر از عدم شرفیابی هنگام حرکت ، درکف شیر نر یا روباه ماده هرکدام را که تصور فرمائید .

ترتیب حرکت: صبح شنبهٔ بیست و چهارم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ اتابك (عین‌الدوله) احضارم فرمود. بعد از احضار امر به ملاقات نیرالدوله وآمدن وزیر دربار (امیربهادر) با درشکه به‌کهریزك و از آن‌جا به طرف خراسان ، روز هشتم وارد خراسان و بعد از سه روز توقف، عازم کلات و امروز نهم است که وارد کلات شده‌ایم. در منزل حکمران کلات که محمدابراهیم‌خان از خوانین بازکی برادر جلیل‌الملك بیگلربیکی خراسان مهمان هستم . هوای کلات با مزاج ما سازگاری ندارد. من که نمی‌دانم چرا آمده‌ام؟ از مجدالاسلام هم هرچه سؤال می‌کنم می گوید نمی‌دانم .

به ملازمان سلطان که رساند این دعا را

که به‌جرم عشق‌بازی زچه می‌کشند ما را ؟

اما شکر این است که بعضی از دوستان همچو تصور کرده‌بودند که این

مرد از من دل‌خوشی دارد و من با او هم‌عقیده هستم . ولی هر چه تصور می‌کنم جز آن‌که دستورالعملی از من خواست در ۲۴ شهر صفر فرستادم که اساس یك سلطنت مشروع قانونی بود. ازآن تاریخ به‌بعد از من دلسرد شده‌بود . به همه حال گذشته‌است. به همین قدر، گذشته از این‌که به قدر سی‌هزار تومان ضرر این حرکت را دارم. از روز حرکت الی حال از وضع خانه و زندگی خودم هم اطلاع ندارم ، اگر بخواهم از حضور مبارك خواهش‌کنم که به فکر محبوسین هم باشید لزوم مایلزم است. همین قدرخیلی از خودتان محافظت فرمائید. کم‌کم خبث فطرت و سریرت این مرد (عین‌الدوله) ظاهر می‌شود. خداوند امورات را برخیر و صلاح امت جریان دهد. از شرح مفصل معذورم، به‌همین قدر خیلی در خصوص خانهٔ مجدالاسلام باید سفارشی به‌حضور مبارك کنم‌که مقرر فرمائید ناظم‌الاسلام از این‌جهت آسوده‌اش کند. توفیق پیشرفت مقاصد شما را از خداوند خواهانم . (اقل اصفهانی)

مکتوب مجدالاسلام به نگارندهٔ تاریخ بیداری

در کلاتم خم ابروی تو در یادآمد
حالتی رفت‌که افلاك به فریادآمد
از من اکنون طمع صبرو دل وهوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

شرح حال ما بسیار رقت‌انگیز و قصهٔ پرغصهٔ ما خیلی ملالت خیز است . نماند صدمه‌ای‌که نخوردیم وباقی نیست از ما مگر یك جسم بسیار نحیف و قوائی خیلی ضعیف، اجمالا مسافرت از طهران تا خراسان را در هفت روز پیمودیم اما به‌چه حالت، یا به چه جلالت، سر و پای برهنه، مسلوب‌العمامة والرداء . در این هوای گرم روزها ازشدت گرما مثل ماهی‌که ازآب بیرون افتاده‌باشد دراضطراب و شبها از شدت سرما مثل مرغ سر کنده در التهاب بودیم. غذای ما نان خشك و دوای ما ... غلامان کشیك‌خانه در هیچ جا چاپارخانهٔ ما را اجازت خواب بلکه توقف وآرام ندادند و هرجاکه رسیدیم فوراً اسب عوض‌کردند و ما را در قعر درشکه انداختند و به‌سرعت برق و باد تاختند. تا به‌منزل دیگرآن قدر رنج دیدیم و بی‌خوابی‌کشیدیم که مکرر از غلبهٔ خواب از درشکه به‌زمین خوردیم و خیلی غریب است‌که در زیر چرخ درشکه خرد نشدیم. از طهران رئیس سوارها که سالار نصرت باشد به سرهنگ نوشته‌بود ما را زنجیر کند وکند به‌پای ما بگذارد. اما خوش فطرتی سرهنگ اجازه نداد و می‌دانست ما خود افتادگان میکنیم و پای فرار نداریم. سوارهای مستحفظ ما درگاری بآسودگی می‌خوابیدند، اما برای ماها

ممکن نمی‌شد که نیم ساعت در زمین غیر متحرك بخوابیم .

در چند محل مردم دهات می‌خواستند ما را مستخلص نمایند، خودمان مانع شدیم. خود را به قضا و قدر سپردیم وگمان داشتیم در ورود به ارض اقدس فرج ما قریب باشد و امیدوار بودیم که آصف‌الدوله باآن همه دیانت از ماکاملا پذیرائی می‌نماید . ولی بدبختانه چون به‌خلق امیدوار و از رحمت خداوند فراموش‌کردیم در خراسان از همه جا برما سخت‌تر و ناگوار گذشت و به قدری از مهمان داری آصف‌الدوله سختی‌کشیدیم که به صدمات بین راه راضی شدیم .

عمارتی راکه برای پذیرائی ما معین کردند همان انبار دولتی یا مجلس حکومتی بود که زیاده از هشتاد نفر مردمان بدبخت اجل برگشته در آنجا محبوس و از تمام لوازم زندگانی مأیوس بودند .

سیمای آنها مثل خودمان ازگرما و سرمای زندان ابداً شباهت به سیمای انسان نداشت. ازگرسنگی رنگ از روی آنها پریده‌بود و با این ضعف و ناتوانی در زیر زنجیر بسیارسنگین وکنده‌های خیلی‌گران خسته و نالان بودند. مستحفظین محبس هم‌گاهی توجهی به آنها می‌کردند و باآهن تفتیده ابدان ناتوان آن بیچارگان را رنجه وگاهی هم با اسبابهای دیگر آنها را شکنجه می‌کردند .

سبحان‌الله! چگونه می‌توان تصورکرد فردی از افراد بنی‌آدم این طور سنگین دل و بی‌رحم باشدکه با برادران وطنی خودش این طور سلوك‌کند ؟ هنوز ناله های جان‌گداز محبوسین درگوش من صدا می‌کند و هر وقت متذکر می‌شوم مثل دیوانگان فریاد می‌زنم و به‌طرف مرگ می‌روم .

خدا گواه است ، من از روزی‌که این محبس را دیده‌ام از زندگانی خود سیر شدم. کلات بهشت من شده‌است و مرگ آرزوی من است و حالا می‌فهمم چه لذتی داشته‌اندکسانی‌که در فرانسه برای تحصیل آزادی ملت و تبدیل اساس ظلم و استبداد به‌مشروطیت شدن دولت جان‌داده‌اند و به سر دار رفته‌اند یا قطعه قطعه شده‌اند و معلوم می‌شودآنها هم نظیر همین اوضاع بسیار ناگوار را دیده‌اند و مرارت حبس و شکنجه را چشیده‌اند و دانسته‌اند با استقلال (۱) دولت ممکن نیست افراد بنی‌آدم روی‌آسایش ببینند و ساعتی فارغ بنشینند .

آخر برادر عزیزم فکرکن برای چه نصف شب به‌خانهٔ من ریختند؟ و به چه دلیل اطفال صغیرونوکرهای فقیر مراآن قدر اذیت کردند ؟ و به‌کدام سند چندین خانهٔ مرا شبانه غارت‌کردند ؟ و خواب و آسایش را بر جماعتی

(۱) گویا مراد از استقلال ، استبداد بوده‌است و یا این لفظ سهواً از قلم مجدالاسلام به روی کاغذ آمده‌است .

حرام نمودند؟

فرضاً من مقصر و گناهکار بودم . چرا جمعی را به‌آتش من سوزانیدند؟ و در کدام محکمهٔ عدلیه مرا محاکمه نمودند و ازکدام قاضی بر لزوم تبعید من حکم صادر شد ؟ خوب برفرض که به‌زعم‌آنها من گناهکار بوده‌ام . آیا خانوادهٔ من چه گناهی داشته‌اند؟ اجزاء و نوکر مرا چرا اذیت کردند؟ اموال مرا چرا بردند ؟ عبا و عمامه و ساعت و وجه نقد و اسناد مرا چرا بردند؟ به دوستان من چرا صدمه زدند ؟ ازهمه گذشته چرا مدت حبس ما را معین‌نکردند و به‌چه دلیل سوارهای مستحفظ ما را در بین راه این همه اذیت کردند و هزار هزار چراچرا که ماحصل همه این است که تا امنیت تامه نباشد انسان نمی‌تواند اساس آسایش خود را فراهم کند و در دولت مستبدهٔ ظالمه ممکن نیست برای احدی امنیت‌تامه حاصل شود و همیشه مثل عین‌الدوله و نیرالدوله و آصف‌الدوله پیدا خواهد شد که برای یك ساعت راحت خیالی خودشان، عمر چندین خانواده را گرفتار زحمت کنند .

پس‌باید فکری‌کرد که اساس را صحیح نمود . من الان از صمیم قلب شکر می‌کنم که در راه تحصیل نعمت حریت گرفتار این همه زحمت و مبتلای خسارت شدم و دشمنی با کسی ندارم و تعدی به‌حقوق احدی ننموده‌ام و در این محبس تنگ‌کلات باکمال ناامیدی بسرمی‌برم و هر روز انتظار حکم قتل خود را دارم. از اهل و عیال و ادارهٔ خودم به هیچوجه خبر ندارم و این اول کاغذی‌است که از محبس‌کلات به شما می‌نویسم. ولی ابداً راضی نیستم جنابعالی‌و سایر اعضاء انجمن، فقط در فکر استخلاص من باشید و ابداً نباید قوای خودتان را در این امور جزئیه صرف نمائید ، بلکه صریحاً عرض می‌کنم کاری بکنید اساس را درست‌کنید .

اگر اساس درست شد هزار محبوس بدبخت مثل من از محبسهای تنگ و تاریك آزاد می‌شوند و این‌گونه محبسها موقوف می‌شود . و الا از این‌که مرا مرخص و رفقایم را مستخلص نمایند چه نتیجه عاید ملت و مملکت می‌شود ؟ بعلاوه من و رفقایم امروز به‌واسطهٔ حسن فطرت و عالم اسلامیت آقای محمد ابراهیم‌خان حاکم‌کلات در نهایت خوبی می‌گذرانیم و چندان زحمتی نداریم و دو سال هم به‌همین وضع می‌توانیم عمر بگذرانیم. برای‌کسان هم آن قدرها نقلی ندارد، هرقسم باشد می‌گذرد ولی حالاکه دست زده‌ایم باید انجام بدهیم و ناکام نمانیم .

اگر در خاطر داشته‌باشید در مجلس آخر که در منزل ذوالریاستین

مهمان بودیم یعنی روز جمعهٔ بیست و دوم شهر ربیع‌الثانی ۱۳۲۴ که همان شب بنده گرفتار شدم و در حضور تمام رفقای حاضر صریحاً گفتم برای شخص من خطری است نزدیك و از شماها ابداً توقع حمایت ندارم. اما استدعا دارم رشتهٔ مطلب را که سه چهارسال است دنبال کرده‌ایم از دست ندهید ، امروز هم همین کلمه را عرض می‌کنم و می‌گذرم . شخص آقای آقا میرزا سید محمد را همه وقت در مد نظر داشته باشید، بلکه چند نفر از اجزاء انجمن را برای محافظت وجود او بگمارید چرا که تمام امیدواری آزادی‌طلبان به وجود او است. اگر خدای نخواسته بر او صدمه‌ای وارد شود ، تمام رشته‌های ما چله خواهد شد .

در باب اهل خانهٔ ما چندان فکر مکنید. عیال من یکی از زن‌های مجرب روزگار است . تاکنون چهارده سال است که در خانهٔ من است و سه سال با هم نبوده‌ایم و سه مرتبه تبعید مرا دیده‌است و از این حرفها وحشت نخواهد کرد ، همین قدر کاری بکنید که از حیث مخارج بر آنها بد نگذرد و راه معاش آنها این است که آنچه کتاب و اسباب دارم تدریجاً بفروشند و مخارج کنند . ولی تا جنابعالی شخصاً توجه نفرمائید فروش کتاب و اسباب انجام نخواهد گرفت و کتابهای بسیار خوب اعلا دارم اما تا اهل خبره فروشنده نباشد به قیمت مناسب فروخته نخواهد شد . از کرمان هم پول برای آنها خواهد رسید و انشاء الله گرسنه نخواهند ماند . خود علویه هم مقداری اسباب وآلات زنانه دارد اگر محتاج باشند بفروشند . اگر بنده زنده ماندم نقلی ندارد ممکن است باز هم برایش بخرم و اگر مردم ...

نور چشمی میرزامحمد را در مدرسه ببرید ، نگذارید فاسد شود . هرچند خیلی زحمت دادم و خسته شدم . اما در آخر عریضه باز جسارت می‌کنم که از مسلك معهود خارج نشوید و مبادا بترسید که اگر ترسیدید تمام زحمات ما باطل خواهد شد . رفقا سلام می‌رسانند .

راستی این‌هم از خوشبختی من است که در این محبس تنها نیستم و دو نفر رفیق دارم ، مخصوصاً آقامیرزاآقا همزبان دانشمندی است و نصف زحمت حبس ما را موانست و مجالست رفقا تخفیف می‌دهد. از اوضاع طهران ابداً خبر ندارم استدعا می‌کنم همه هفته به آدرس ذیل بنویسید :

(خاکستر) توسط میرزاهدایت الله‌خان رئیس پست و گمرك درکلات نادری کبود گنبد به‌فلانی برسد . از طرف من‌تمام اعضاء انجمن مقدس را سلام برسانید و به‌همه‌بگوئید :

سر که نه اندر ره ملت بود   بار گرانی است کشیدن به‌دوش

کاری بکنید که این یك مشت ملت فلك زده را از چنگال ظلم عین‌الدولهٔ نوعی مستخلص کنید و الا نفی عین‌الدولهٔ شخصی چندان فایده ندارد، دیگری بجایش می‌نشیند بدتر و ظالم تر. (زیاده قربانت احمد کرمانی)

این که مکاتیب محبوسین را در این تاریخ درج می‌کنم، برای این است که خواننده بداند، با این همه ظلم و ستم و خواری و ذلت که دیده‌اند چگونه می‌شود دشمن مشروطه و حریت باشند و حال آن که اگر دولت ایران مشروطه نشده بود، حضرات در کلات مرده بودند .

باری ، پس از آمدن مجدالاسلام به طهران که نگارندهٔ تاریخ بیداری را به‌طریق اختصار در روزنامهٔ کوکب دری درج و نشرمی‌داد، مکتوبی به‌نگارنده نوشت وخواهش نمود که ضمیمهٔ تاریخ نمایم، چون درکوکب دری درج شد؛لذا دراین تاریخ ملحق شد و صورت آن از این قرار است :

خدمت ذی شرافت جناب ..... آقای ناظم‌الاسلام دامت افاضاته ، عرض می‌نماید: در شمارهٔ یازدهم از سال چهارم جریدهٔ شریفهٔ (کوکب دری) در ضمن تاریخ بیداری ، به‌مناسبت مقام شرح گرفتاری و مسافرت و حبس و تبعید این بنده به‌کلات مرقوم شده‌بود و مشتمل بربعضی مطالب مهمه بود، برای آن که تاریخ جنابعالی ناقص نماند بعضی‌توضیحات راکه جنابعالی از قلم انداخته‌اید یا مسبوق نبوده‌اید بعرض می‌رسانم و استدعا دارم در ضمن همان تاریخ مرقوم بفرمائید .

اولاً ــ در خصوص دوستی بنده با عین‌الدوله اشاره فرموده‌اید که مبنی بر مصلحت بوده ولی تعیین آن مصلحت را نفرموده‌اید و حال آن که خودتان خوب مستحضر هستید با عین‌الدوله ارتباط وآشنائی و مراوده نداشته‌ام و هرگز با او مکالمه و محاوره نکرده‌ام ولی با جناب دبیر حضور دوستی داشتم و گاهی خدمتشان می‌رسیدم و ایشان هم از حسن فطرت وکرم اخلاق در بعض مقاصد مساعدت داشتند .

چنان که در موقع طرد و تبعید جناب آقاسیدجمال و اختفاء ایشان در منزل جنابعالی، به‌حکم و تصویب انجمن قرار شد بنده با ایشان ملاقات نموده و او را نزد عین‌الدوله شفیع نموده ،که چشم از اذیت جناب آقاسیدجمال‌الدین بپوشند و در ملاقات اولی ، صریحاً گفتند این‌کار غیر ممکن است و شاه حکم فرموده‌اند که: هرجا سیدجمال‌الدین را ببینند باگلوله بزنند و حالت وحشت آقا سیدجمال و کسان ایشان را خودتان خوب مسبوقید، حق هم داشتند. بنده بزحمت بسیار و التماس و اصرار بی‌شمار جناب دبیرحضور را راضی کردم که در مقام شفاعت برآید و او هم زحمت‌ها کشید تا بالاخره نوشتهٔ امان برای حفظ جان آقا

سیدجمال صادر کرد، به‌بنده داد ولی مشروط براین که دیگر در منابر از آن چیزی عنوان نکند، بلکه تا چند روزی از اصل منبر نرود و از خانه بیرون نیاید و آن نوشته را شبانه بعد از ملاحظهٔ انجمن در منزل جنابعالی به‌جناب آقاسید جمال ارائه کردم و قدری مایهٔ تسلای ایشان شد .

اما مسألهٔ اعانه فرستادن انجمن برای بنده به کلات، البته وظیفهٔ دوستان و معاهدین من همین بوده که جاناً و مالا در مقام آسایش بنده اهتمام فرمایند. بلی یك نفر جوانمرد هم در تمام این مملکت پیدا شده که هنوز اظهاری از فتوت او نکرده‌ام اما امروز می‌گویم که در تاریخ ثبت شود . روزی که بنده را به کلات بردند هزار و چهارصد تومان وجه نقد در طهران در چند محل داشتم و قریب دو هزار تومان مطالبات و حساب در طهران و سایر ولایات داشتم اما وجه نقد ابداً نداشتم. قدری اسکناس که کمتر از هشتاد تومان بود در بغل بنده بود وچند عدد اشرفی کهنهٔ آنتیك در کیف بنده که آنها را به‌ضمیمهٔ باقی بردند و چون اهل بیت من غریب و بی اطلاع از معاملات بنده با هرکس بوده‌اند، خیلی وحشت داشتم که مبادا از بی پولی برآنها بد و سخت بگذرد. اما از مرقومات آنها معلوم شد که بخوبی و خوشی گذرانیده‌اند .

بعد از مراجعت از کلات حضوراً تحقیق کردم و هرچه پول از کرمان و انجمن برای آنها فرستاده بودند مطابق ثبت شمردند .

از جمله گفتند که روز دوم حرکت شما شخصی آمد در خانه سؤال کرد که مخارج شما در ماه چقدر است ؟ ما گفتیم اگر قناعت کنیم ماهی سی تومان کفایت است. آن شخص گفت: از امروز تا هر وقت که مجدالاسلام برگردد ماه به ماه این وجه به‌شما می‌رسد ، خیالتان آسوده باشد، و فوراً سی تومان داد و هکذا و ابداً از خودش معرفی نکرد. چهار ماه بعد از این واقعه سعیدخان گماشتهٔ بنده به زحمات زیاد در مقام شناسائی او برآمده و خیلی زحمت کشیده و فحص کرد تا بالاخره معلوم شد که آورندهٔ پول گماشتهٔ حضرت مستطاب اجل آقای سرداراعظم می‌باشد که به امر ایشان این وجه را ماه به ماه به‌خانهٔ ما می‌رساند و عجب‌تر آن که بعد از این که بنده به‌طهران آمدم و چندین مرتبه خدمت ایشان رسیدم ابداً اظهاری نفرمودند، بلکه دو مرتبه هم بنده به‌کنایه اظهار داشتم غیر از تجاهل جوابی نشنیدم .

این عمل را جز بر فتوت وکمال انسانیت حمل کنیم ابداً محمل دیگر به نظر بنده نمی‌رسد و تا قیام قیامت از وجود این مرد محترم متشکرم و برای استحضار جنابعالی می‌نویسم ، که سردار اعظم صارم‌الدوله، فرزند ارشد اکبر

حضرت علیه بانوی عظمی، صاحب مقامات جلیلهٔ علمیه و اخلاقیه است و بنده در طایفهٔ قاجاریه تاکنون کسی را به‌این فضل و اخلاق و مروت و فتوت ندیده‌ام و اگر اسم او را در تاریخ بیداری ننوشته‌باشید به‌تاریخ خوانان ظلم کرده بودید. تا اهل ایران بدانند عمل خیر هرگز گم نمی‌شود و هر وقت باشد نتیجه خواهد داد. ایام افاضت مستدام باد (داعی مجدالاسلام)

مردان با فتوت

نظیر این فتوت سردار اعظم ، از چند نفر دیگر تاکنون دیده شده‌است : اول از صحافباشی دیده شد که در زمان اختفاء سید جمال در خانهٔ نگارنده ، این شخص ملت دوست رفت درب خانهٔ آقاسیدجمال و گفت تا مادامی‌که آقاسیدجمال ظاهر نشود و به‌خانه نیاید ماهی دوازده تومان را هر ماهه می‌رسانم به شما ، و مبلغ دوازده تومان به خانهٔ سید داد و ساعی بود که دیگران را محرك شود که اعانت نمایند . دوم رشید بیك قفقازی ، که از اجزاء بانك استقراضی است . این مرد در زمان پنهان شدن نگارنده که در یوم بمباردمان مجلس بود به‌توسط جناب آقامیرزا ابوالقاسم مجتهد طباطبائی بیست تومان به نگارنده رسانید، درحالتی که هیچ قسم دوستی و آشنائیت مابین نبود، و شاید اگر زمان اختفاء طول کشیده بود در ماه دوم هم این مبلغ را می‌رسانید.

سوم آقا میرزا عبدالمطلب خلف مرحوم آقا شیخ صادق مجتهد یزدی بود که در زمان اختفاء مرحوم شاطرباشی ، ملك خود را فروخت و مخارج آن مرحوم را داد . شاطرباشی از مشروطه‌خواهان واقعی بود که از ترس محمدعلی‌میرزا مخفی شده بود و در موقع خواهدآمد .

دستگیری مهدی گاوکش

در این ایام مهدی گاوکش ، که مدعو به‌یوزباشی است ، به‌حکم عین‌الدوله گرفتار گردید . با این که برادرش نایب میدان و نوکر دیوان بود ، به واسطهٔ بستگی او به آقای بهبهانی طرف سوء ظن عین‌الدوله واقع شد .

یك روز در یکی از قهوه‌خانه‌ها بدگفته‌بود به عین‌الدوله ، و راپورت کارهایش به‌عین‌الدوله داده‌شد . عین‌الدوله دیدکه این شخص در محلهٔ سرپولك اقتداری دارد و جمعی اطراف‌او را دارند. اگر وقتی بخواهد صدمه به‌یکی از بستگان آقا وارد آورد ، این‌شخص قدرت جمع آوری هزار نفر از مشدیها و جوانان دارد.

لذا پی بهانه بود که شنید مهدی گاوکش علناً در حضور جمعی از مردم اعمال سیئهٔ او را ذکر نموده، به‌این جهت جمعی را مأمور نمودکه او را دستگیر نمودند . به این طور که در ساعت پنج از شب گذشته، در حالتی که بیچاره در بستر راحت خوابیده‌بود، از بالای بام ریختند به‌خانهٔ او، عیالش‌که حامله بود مانع گردید که نگذارد او را به‌این

حال گرفتار و ببرند. او را با چوب و قداره بحدی زدند کـه طفل جنین او سقط شد . و یك طفل چهار پنج سالهٔ او را در حوض انـداختند که همان شب زندگانی را وداع گفت و چند نفر دیگر از اطفال و بستگان آن بیچاره را زخـمی و تلف نمودند . اموال و اسبـاب خانهٔ او را به‌غارت بردند .

اگرچه در زمان استبداد بالاتر و بزرگتر از این ظلم به مردم می‌رسید . خانـه ها غارت کردند ، نفوس را کشتند ، اطفال را به آب و آتش انداختند ، ولی برای جبـران اعمال خودشان اسمی رویش می‌گذاردند . مثلا می‌گفتند فلان شخص بابی بوده خانـه‌اش را باید غارت‌کرد ، مالش را حلال دانست ، زنش را مباح ، اطفالش را کشت . و یا فلان‌کس مقصر و یاغی دولت است، هستی او را به‌باد فنا باید داد . نـام او و فامیلش را از صفحهٔ عالم برانداخت .

لیکن این وحشیگری عین‌الدوله خیلی مؤثر افتاد؛ چه مهدی گاوکش را نمی‌شد بابی گفت و نه یاغی دولت و نه دزد و نه غیر آن . برفرض مهدی گاوکش دشمن گـاو و مقصر حضرت والا ، لکن زن و طفل جنین و اطفال خردسال بی‌گناه را تقصیری نبود .

باری صبح آن شب مهدی گاوکش را بردند حضور عین‌الدوله؛ چوب و شلاق مفصلـی بداو زده و در انبار دولتی و محبس بزرگ او را انداختند ، که چندین وقت پاها و بدن او مجروح بود . (۱)

موعظهٔ آقای طباطبائی

چون امر براهالی طهران سخت شد وشبها احدی جرئت نمی‌کرد از خانهٔ خود خارج شود و ایام وفات حضرت صدیقه علیهاالسلام رسید، مردم بنای ذکر مصیبت را گذاردند. مجالس ذکر مصیبت برپا گردید . طرف صبح درخانهٔ آقای بهبهانی و طرف عصردر خانهٔ آقای طباطبائی مجلس روضه منعقد گردید . عصر روز چهاردهم شهر جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ آقای طباطبائی بر حسب اصرار مردم تشریف بردند بـالای منبر . ازدحام و جمعت مـردم بحدی بودکـه مافوق‌آن متصور نبود وجمعی از حاضرین موعظهٔ ایشان را نوشتند . ازآن جمله لواءالدوله که از اعضاء انجمن مخفی است ، نوشت‌که نگارنده تحریر خود را مطابق با تحریر ایشان نموده، پس ازآن‌که به نظر آقای طباطبائی رسانیده درج تاریخ بیداری نمودم وهی‌هذه :

---

(۱) این‌قدر در زندان و انبار دولتی براین بیچاره سخت‌گذشت‌که زمانی‌که محمد ـ علی میرزا مخالفت با ملت را ظاهر کرد و آثار غلبه در او ظاهر شد . مهدی‌گاوکش که آن زمان به واسطهٔ مشروطه شدن دولت ایران آزاد بـود ، از ترس گـرفـتاری و افتـادن به‌زندان مجدداً با نهایت آزادی خود را مسموم نمود، ویك مثقال تریاك خوردکه دیگرعلاج و برئی برایش نباشد و از زحمات و صدمات پادشاه ایران خلاصی یافت

موعظهٔ آقای طباطبائی در چهاردهم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری

پس از حمدخدا و ثنای بر پیغمبر صلی‌الله علیه وآله فرمود : اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم یا داود انا جعلناك‌خلیفة فی‌الارض فاحکم بین‌الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلك عن سبیل‌الله ، یعنی: ای داود ، به درستی که گردانیدم تورا جانشین در روی زمین . یعنی تدبیر امور عباد را درکف باکفایت تو نهادیم. پس حکم کن میان مردمان براستی و درستی ، یعنی بر وفق امر ما، اشیاء را در موضع خود وضع نما و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای آنان را ، که اگر تابع نفس شوی و به‌خلاف حق حکم‌کنی ، پس گمراه سازد تو را هوای نفس و بگرداند تو را از راه خدا و طریق حق ،که آن جادهٔ شریعت و قانون خدائی است .

خداوند حکم می‌فرماید بر آن که مردم به طریق عدل رفتار نمایند . انبیاء و اولیاء مردم را واداشتند به‌عدل . با این‌که عدل و مساوات تکلیف اولیهٔ انسانیت است و بقاءنوع منوط به عدل است و در قرآن و اخبارمعصوم تأکید شده است به عدل . ان الله یأمرکم‌ان تؤدوا الامانات الی‌اهلها و اذاحکمتم بین‌الناس ان تحکموا بالعدل ان الله نعما یعظکم‌به ان الله‌کان سمیعاً بصیراً .

یا ایهاالذین‌آمنواکونوا قوامین لله شهداء بالقسط و لا یجر منکم شنآن قوم علی الاتعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوالله ان الله خبیر بماتعملون .

امروز کفار و ملل اجانب طریق عدل را مسلوك داشته‌اند ، ما مسلمانان از طریق عدل منحرف شده‌ایم. یا ظالم و ستمکاریم و یا معاون ظلمه می‌باشیم . هشت ماه بلکه زیادتر می‌باشدکه به جزاین یك‌کلمهٔ عدل دیگر چیزی‌نگفته‌ایم. در خلوت و جلوت، در بالای منبر، در مسجد و خانه واضح وآشکار، صراحة و علناً این کلمه را گفتیم و از دولت تاکنون جز عدل چیزی نخواسته‌ایم . حالا بعضی می‌گویند ما مشروطه‌طلب و یا جمهوری‌طلب می‌باشیم . به خدای عالمیان و به اجداد طاهرینم قسم است‌که این حرفها را مردم به ما می‌بندند . اگر گفتیم معدلت می‌خواهیم، غرض این بودکه مجلسی تشکیل شود و مجلس و انجمنی داشته‌باشیم‌که در آن مجلس به داد مردم برسند ، و بدانندکه این رعیت بیچاره چه قدر از دست ظلم حکام ستم می‌کشند وبه‌چه اندازه نفوس و عرض رعیت از ظلم دیوانیان در سال تلف می‌شوند .

ما نگفتیم پادشاه نمی‌خواهیم. ما نگفتیم دشمن پادشاه می‌باشیم. مکرر چه در حضرت عبدالعظیم و چه در شهر و چه در منبر، تمام را از این پادشاه اظهار رضایت‌کردیم . الحق والانصاف پادشاه رؤف و مهربان و رحم‌دل می‌باشد و اگر

عدالتخانه بر پا شود در عهد این پادشاه رؤف و رحم دل می‌باشد ، اگر اصلاحی شود در زمان این پادشاه مسلمان خواهد شد ، حالا مرض و ناخوشی و علت و بی‌حالی مانع باشد ربطی به او ندارد .

ولی، آنچه دادکردیم وآنچه نوشتیم ، تمام را بعکس حالیش کردند، و گفتند مردم تورا نمی‌خواهند و غرضشان عزل شاه می‌باشد، و حال آن‌که به تمام انبیاء و اولیاء قسم است‌که ما بجز مجلسی‌که جمعی درآن باشندکه به‌درد مردم و رعیت برسندکاری دیگر و غرضی نداریم ، قدری‌که سخت می‌گیریم می‌گویند مشروطه و جمهوری را می‌خواهند . زمانی‌که سکوت می‌کنیم می‌گویندآقایان زیر زانوئی گرفته‌اندکه دیگرصدایشان بریده شده‌است، یك دفعه می‌گویند بیست‌هزارتومان گرفته‌اند، یك دفعه می‌گویند مقصودشان مدرسهٔ خان مروی‌است. آخر ای مردم فکرکنید مدرسهٔ خان برفرض‌که به متولی شرعی برگردد، چه به درد ما می‌خورد ؟ (۱)

اگر زیرزانوئی می‌خواستیم، تا به‌حال صد مرتبه‌کارگذشته‌بود . به‌خدا قسم است‌که این مطالب و شایعات دروغ است، مدرسه را می‌خواهیم چه‌کنیم ، قصد ما عدل و رفع ظلم است‌که رعیت از دست نرود. مردم به‌خارجه پناه نبرند، مملکت خراب نشود . از بس‌که حکام ظلم و ستم به مردم می‌کنند می‌ترسم رفته رفته رعیتی باقی نماند .

یك سال است اهل فارس متظلم‌اند، چندین تلگراف کرده‌اند ، جواب ندادند، حال یك ماه است دکاکین را بسته‌اند. در این خصوص کراراً عریضه به شاه نوشتیم، جوابش را اتابك نوشته و شاه هم دستخط کرده‌بود، که املاك مال دولت است و به شعاع‌السلطنه مرحمت‌کردیم، رعیت حق گفتگوندارد و به علاء‌الدوله‌که حاکم فارس شده‌است حکم‌کردیم‌که رسیدگی نماید . اعظام‌الممالك که جواب راآورد، به‌او گفتم شاه خالصهٔ فارس را داده‌است به شعاع‌السلطنه ، نه املاك مردم را، شعاع‌السلطنه هر ملك خوبی را درفارس تصرف‌کرده‌است. صاحب ملك عارض شده‌که این ملك است نه خالصه، مطالبهٔ سندکرده‌اند از متصرف ، اگر صاحب ملك قباله نداشته‌است، که ملك او را به‌بهانهٔ خالصه تصرف‌کرده‌اند و اگر اظهار قباله و حکم شرعی‌کرده‌است، اسناد او را گرفته و پاره‌کرده‌اند. هرکس هم ازطرف دولت برود به‌فارس ملاحظهٔ پسرشاه را می‌کند. گفتم صحیح و

---

(۱)مدرسهٔ خان مروی از مدارس معتبرهٔ طهران است . تولیت‌آن با جناب حاج شیخ مرتضی مجتهدآشتیانی بود، بعد از واقعهٔ مسجد شاه عین‌الدوله مدرسه را واگذار به میرزا ابوالقاسم امام جمعهٔ طهران نمود .

مناسب این است که خود درباریان رسیدگی نمایند ودر دفتر وکتابچهٔ خالصه‌جات رجوع نمایند و صحیح نیست که این‌گونه به اهالی فارس رفتار شود و اگر رعایای فارس مأیوس شوند خوش‌آیند نخواهد بود. جواب دادند شاه دستخط فرموده‌که املاك را دادیم به شعاع‌السلطنه و باید برطبق دستخط عمل شود .

گفتم همین دستخط را درجواب اهالی فارس مخابره می‌کنم. گفت مخابره کنید. باز سه مرتبه پیغام دادم که اگر این دستخط به اهل فارس برسد نتیجهٔ خوشی نخواهد داشت. جواب دادندکه جواب همین‌است که گفتیم، ما هم تلگراف کردیم .

همین که اهالی فارس دیدندکه این گونه جواب‌آنها را دادند به قونسولخانهٔ انگلیس پناهنده شدند. آنچه نباید بشود شد.

حالا فارس هم از دست ما رفت. نه‌تنها فارس خواهد رفت، بلکه تمام بنادر و سرحدات ایران رفته‌است . اگر این مطالب را به طوری‌که ما می‌گوئیم به شاه بگویند و برسانند، گمان ندارم‌که‌کارها این شکل بشود. از قراری‌که یکی از اهل درب‌خانه نقل‌کرد و می‌گفت : آنچه شماها می‌گوئید به شاه نمی‌رسانند ، و اگر هم بعض اوقات به‌عرض شاه برسانند ، می‌گویندکه اینها شاه را نمی‌خواهند، اینها جمهوری طلب می‌باشند. والله به خدا و به اجداد طاهرینم و به صد وبیست وچهار هزار پیغمبر قسم است‌که مقصود ما یك‌کلمهٔ عدل است؛ مگر در مملکتی‌که پادشاه هست نباید مجلس عدلی بوده باشد؟ این یك مشت مردم بیچارهٔ ایران به‌که عرض و دادکنند. شماها نمی‌دانیدکه در ولایتها این حکام چه ظلمها می‌کنند.رعیت بیچارهٔ ایران خودش و اهل و عیالش باید نان ذرت و جو بخورند که مالیات دیوان را بپردازند، نه رعیتی باقی‌مانده و نه در خزانهٔ پادشاه چیزی موجود است .

پادشاه به‌واسطهٔ خزانه، پادشاه خواهدبود، و خزانه معمور نمی‌شود ، مگر به‌واسطهٔ آبادی مملکت، و مملکت‌آباد نمی‌شود مگر به‌واسطهٔ عدل .

حکایت قوچان را مگر نشنیده‌اید، که پارسال زراعت به عمل نیامد و می‌بایست هر یك نفر مسلمان قوچانی سه ری‌گندم مالیات بدهد . (۱)

چون نداشتند وکسی هم به‌دادآنها نرسید، حاکم‌آنجا سیصد نفر دختر مسلمان را در عوض‌گندم مالیات‌گرفته ، هر دختری به ازاء دوازده من‌گندم محسوب و به ترکمان فروخت. گویند بعضی از دخترها را در حالت خواب از

(۱)سه ری‌گندم دوازده من‌گندم است به وزن تبریز که هریك من تبریز ششصد و چهل مثقال است و هر مثقالی به‌وزن بیست و چهار نخود است .

مادرهایشان جدا می‌کردند، زیرا که بیچاره‌ها راضی به‌تفرقه نبودند.

حالا انصاف دهید! ظلم از این بیشتر تصور می‌شود. همه‌جا خراب است. از طهران بگذرید، هرچه باشد پایتخت است، به‌ملاحظهٔ ما هم باشد چندان متعرض نمی‌شوند. در سایر ولایات نه رعیتی مانده و نه مالی مانده، چیزی نگذرد که تماماً خودشان را از دست این ظلمها به روس و انگلیس خواهند بست خداوند خودش رحم کند، هرچه ما داد می‌کنیم به‌خرج نمی‌رود و مردم نمی‌فهمند که غرض ما غرض شخصی نیست. والله به خدا و انبیاء و اولیاء قسم است اگر مجلسی باشد، هم به‌جهت دولت خوب‌است و هم برای ملت ورعیت، اما کو کسی که بفهمد. اگر هم هزار مرتبه در بالای منبر بگوئیم و فریاد کنیم که نخواهند فهمید.

ای مردم بدانید و بفهمید همهٔ شماها مکلفید به‌رفع ظلم. در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهل مصر خدمت حضرت امیرالمؤمنین (ع) شکایت از عمال عثمان کردند، حضرت فرمود: عدهٔ مظلومین زیادتر است یا عدهٔ ظالمین؟ عرض کردند: عدهٔ مظلومین زیادتر است. فرمودند: پس سبب ظلم خودتان می‌باشید. عارضین مقصود را درك کرده جمع شدند و عثمان را از بین برداشته عمال عثمان را ازکار انداختند و ریشهٔ ظلم را کشیدند.

اینك به شما اعلام می‌دهم امروز هم باعث ظلم یك نفر شده‌است که اتابك باشد، او را علاج کنید. شاه رؤف و مهربان و مریض است، راضی به ظلم و تعدی نیست، خبر از مملکت ندارد. آه چه کنیم که همین مقصود و حرفهای مرا نمی‌فهمید و عمل نمی‌کنید، گوش به موعظه و نصیحت نمی‌دهید، کو کسی که بفهمد؟

حکایت ما و شما حکایت آن واعظ است که در بالای منبر موعظه می‌کرد و درپای منبرش یکی از همه بیشتر گریه می‌کرد و به سرو سینه می‌زد. واعظ به مردم گفت: خوب است همهٔ شما مثل این مرد چیز بفهمید و متعظ و متأثر شوید. ببینید این مرد چگونه گریه می‌کند و چطور موعظه و پند در او اثر کرد، پس معلوم می‌شود که این مرد پیر چیز فهم و عاقل و باشعور است، آن مرد گفت: والله من هیچ نمی فهمم که آقای واعظ چه می فرمایند. مردم گفتند: پس برای چه گریه می‌کنی و به سرو سینه می‌زنی؟ گفت: از فراق، از فراق، از جدائی، از جدائی. مردم گفتند: خوب است واضح‌تر بگوئی و سبب فراق و گریه و زاری خود را به ما نقل کنی. گفت سبب گریهٔ من این است: وقتی که آقای واعظ حرف می‌زند ریشش تکان می‌خورد و من به‌یاد بزی که داشتم می‌افتم که آن هم ریشی داشت مانند ریش آقای واعظ و تکان می‌خورد و می‌لرزید مانند ریش آقا.

حالا شما هم در پای این منبر که موعظهٔ مرا ظاهراً استماع می‌نمائید هر-کدامی به خیال کارهای شخصی خودتان می‌افتید. بلی، بعضی در این مجلس می‌باشند که می‌فهمند من چه می‌گویم، ولی آنها هم که چیزی از آنها ساخته نیست وکاری از دست آنها برنمی‌آید و نمی‌توانند کاری صورت بدهند ،آنهاهم که کاری و باری دارند ، متصل در خیال جمع مال و اندوخته می‌باشند؛ و هیچ نمی‌دانند و فکر نمی‌کنند که اگر عدل و معدلت باشد برای آنها بهتر است . سابقاً مردم می‌گفتند: ما می خواهیم کاری صورت بدهیم ، آقایان علماء مانع می‌شوند و نمی‌گذارند .

ای مردم ، حال چه شده‌است که هرچه ما داد می‌زنیم کسی نمی‌شنود . نه غیرت در شما مانده و نه تعصب. همین ظلمهاست که روز به روز زیادتر می‌شود. حاکم وقتی که دید مردم کنیز و غلام اویند، معلوم‌است آن وقت هرجا زن خوشگل ببیند می‌برد و هرجا مال و ملك خوبی دید تصرف می‌کند . من که چیزی ندارم که به‌جهت خودم دفع ظلم را طالب باشم ، و اگر هم داشته‌باشم می‌توانم مال خودم را حفظ کنم . تمام این داد و فریادها به جهت شماست . شما نمی دانید که معنی سلطنت چیست ، شما نمی‌دانید معنی عدل چیست ، از تاریخ ربطی ندارید، از علوم جدید اطلاعی ندارید .

یك وقتی مردم علوم قدیم را تحصیل می‌کردند و در صدد علوم جدید نبودند . حال می‌گویم که علوم جدید هم دانستنش لازم است . هر وقت اقتضائی دارد . شما باید علم حقوق بین‌المللی را هم بدانید ، بلکه علوم ریاضی ، بلکه زبان خارجه را تا یك اندازه باید بدانید . چه سبب دارد که از تمام ملل داعی و نماینده به طرف ژاپون رفت و از ایران نرفت ؟ چرا باید در یك ایران یك نفر از علماء زبان خارجه را نداند ؟

شما اگر از علوم جدیده ربطی داشتید ، اگر از تاریخ و علم حقوق اطلاعی داشتید ، اگر عالم بودید ، آن وقت معنی سلطنت را می‌دانستید . در بین حیوانات ، انسان مدنی بالطبع است ، انسان محتاج به تمدن است ، زیرا که خداوند عالم هر حیوانی راکه خلق کرده است اسباب معاش آن‌را هم با خودآن خلق کرده‌است . مثلا شیر محتاج است به چنگال که بدرد و به دندان که بخورد وبه‌پوست محکمی که از سرما وگرما محفوظ باشد ، هر سه را هم با خود دارد و کذا سایرحیوانات. لکن انسان درامورمعاش چنین نیست، محتاج به امور متعدده واسباب وآلات زیاد است .آب وآتش و نان ولباس و دوا وغذا و مسکن وعمارت و خیلی چیزها را لازم دارد . یك نفر نمی‌تواند همه را مهیا وآماده نماید . مثلا

در امر غذا ؛ نان می‌خواهد ، نان از گندم بعمل می‌آید ، گندم از زراعت حاصل می شود ، زراعت آب و آهن و آتش وخیلی چیزهای دیگر . خیاط لازم است که لباس بدوزد ، آهنگر لازم است که اسباب زراعت را درست نماید، بافنده لازم است که نخ لباس را ببافد ، زارع لازم است که پنبه را زراعت کند، نجار لازم است ، خباز لازم است و ...

یك نفر نمی‌تواند همهٔ اسباب و ادوات و لوازم را مهیا نماید. پس باید جماعتی تشکیل شود برای انتظام امر یك نفر، و این جماعت به واسطهٔ دو قوهٔ شهویه وغضبیه که دارند با هم مزاحمت خواهند کرد . زیراکه شهوت جذب ملایم است و غضب دفع منافر . هر شخصی به واسطهٔ قوهٔ شهویه طالب است ملایم را و هرکس مخالف او شود در مقام دفع او خواهد برآمد وکذلك رفیقش . پس معلوم شد که انسان محتاج است به‌تمدن و اجتماع با نوع خود و این است معنی الانسان مدنی بالطبع .

عقلا و دانشمندان یك نفر را مشخص و معین و انتخاب نمودند برای حفظ نوع خود وگفتند : ما مال و جان می‌دهیم که تو ما را حفظ کنی از این‌که به یکدیگر ظلم وستم واجحاف و تعدی نمائیم. ما مال، یعنی مالیات و جان، یعنی سرباز می‌دهیم و تو به قوهٔ جان و مال ما حافظ و نگاهبان ما باش . این شخص را پادشاه گویند . پس پادشاه یعنی کسی‌که از جانب ملت منصوب شود و مالیات و سرباز بگیرد برای حفظ رعیت از ظلم‌کردن به یکدیگر . این پادشاه مادامی‌که حفظ کند رعیت را و ناظر به حال رعیت باشد، رعیت باید مال وجان بدهد . اما اگر پادشاه بی‌حال و شهوت‌پرست و خود غرض باشد ، رعیت باید مال و جان به او ندهد و مال و جان را به‌کسی دیگر بدهد که حافظ رعیت باشد. زیراکه مالیات باید به مخارج قشون برسد ، تا آن‌که قشون در حراست و حفظ آنها مستغنی باشد ، پس سلطان یعنی‌کسی‌که داد مظلوم را از ظالم بگیرد . نه این‌که هرکار دلش بخواهد بکند و مردم را عبید و اماء خود داند. پس علوم جدیده لازم است که همه‌کس آن را تحصیل کند تا معنی سلطنت را بدانند .

باباجان ، پادشاه هم مثل ما یك نفر است نه این‌که به قول بعضی مالك ـ الرقاب وآنچه بخواهد بکند . مگر در اروپا پادشاه نیست؟ کی این‌کارهاکه در این مملکت اتفاق می‌افتد آن‌جا باشد . روز به روز کارشان بهتر و مملکتشان آبادتر . هرچه خرابی و ظلم هست در سر این یك مشت ایرانی بیچاره است و این هم به واسطهٔ این است که نمی‌دانیم معنی سلطنت را. تمام انبیاء برای عدل و داد آمدند ، این همه شورش در خارجه برای عدل است و ما هرچه داد و فریاد

می‌کنیم به‌خرج مردم نمی‌رود و تمام را مشتبه‌کاری می‌کنندکه آقایان ریاست می‌خواهند . ماکه ریاست نمی‌خواهیم ، جمهوری طلب نیستیم ، به این زودی مشروطه نمی‌خواهیم ، یعنی مردم ایران هنور به‌آن درجه تربیت نشده‌اند و قابل مشروطیت و جمهوریت نمی‌باشند . زیراکه مشروطیت در وقتی است که افراد ملت عالم باشند. ما می‌گوئیم این‌همه ظلم و ستم به‌رعیت چرا می‌کنید؟ آخر اگر این رعیت نباشد تو هیچ نداری . مثل این‌که رعیت فراری شده ، خزانه تهی گردیده ، چیزی ندارد، حتی لجنش هم تمام شده . این همه قرض، باز هم سعی در قرض ، طولی نمی‌کشدکه این‌کارها رعیت و مملکت را به‌خارجه خواهد داد ، یعنی داده و می‌دهد .

مطالب و مقاصد ماها این است و الا به من تنها چه می‌شود؟ چه‌کارم خواهند کرد؟ برفرض گفتند از این‌جا بروید یا این‌که آمدند مراکشتند، باز اولادهایم می‌مانند و این حرفها را خواهندگفت . به قول آقاسیدقاسم مرحوم که گفت : ای مردم می‌گویند آقاسیدحسن مرحوم شده این‌آقاسیدحسن آن آقاسیدحسن! و اولادهای‌آقاسیدحسن رانشان می‌داد. فرض می‌کنیم مراکشتند. اولادم به جای خواهد ماند. سایرین راکشتند، اولادهایشان باقی خواهند ماند. آنها مقاصد ما را اجراء خواهندداشت . به‌اجدادم قسم است تا زنده‌ام دست‌بردار نیستم . وقتی‌که من نباشم سایرین هستند. من‌که باید بمیرم، حال‌کشته شوم بهتر است. جدم را کشتند، اسم مبارکش شرق و غرب عالم راگرفت. یك روز و یك شب تشنه ماند، دین اسلام راآبیاری و زنده داشت. من‌هم اگرکشته شوم اسمم تا دامنهٔ قیامت‌باقی خواهد ماند . خون من عدالت را استوار خواهدنمود و ظلم ظالمین را دافع و مانع خواهدگردید. گفتم بعضی نمی‌فهمندکه من چه می‌گویم و بعضی‌که می‌دانند قوهٔ حرکت را ندارند و بعضی هم‌که در این مجلس هستند نمی‌دانم چه اسم دارند راپورت ده یا خفیه‌نویس. مردکه ! اگر می‌نویسی درست بنویس، صدق و راست راپورت بده، آن‌چه من می‌گویم بنویس، نه این‌که هرچه دلت می‌خواهد بنویسی.

این مسألهٔ راپورت‌نویسی تازگی ندارد، سابق هم بوده ولی نه این شکل. این قرار را سلاطین و وزراء عادل باکفایت گذاشته‌اند، چون دست مردم به شاه نمی‌رسید ، یا راهش دور بوده و یاآن‌که قوه نداشته بیاید در پایتخت و عرض خود را بکند و یاآن‌که مدعیان‌آنها نمی‌گذاردند و مانع بودند . این قرار را گذاشتندکه در هرشهری یك یا دو نفر خفیه‌نویس داشته باشند . تا از وضع مردم بااطلاع باشند و به واسطهٔ راپورت‌ده و خفیه‌نویس به شاه برسانندکه در آن مملکت چه رخ داده و چه شده و چه‌کرده‌اند . ظالم‌کی و مظلوم‌کدام است .

حالا کارها بعکس شده است ، صد هزار دروغ و راست از خـودشان جعل کرده اسمش را راپورت‌نویسی می گذارند، آخرای احمق، آنچه می‌شنوی بنویس. به قول یکی: کسی راپورت صحیحی داده بود، برده بود پیش یکی از وزراء . آن وزیر بعد از خواندن گفته بود: این جاکه چیزی نبود. یعنی خبر دروغـی باید نوشته باشی و الا اگر مقاصد و مذاکرات ما را به شاه برسانند، این همه طول و تفصیل نخواهدکشید. غرضم این است‌که اگر بخواهند مملکت داشته باشند، باید رعیت‌داری‌کنند نه این‌که این قدر ظلم و ستم‌کنندکه مملکت از دستشان برود .

آقاسیداحمد پسرعـمو ، وقتی کـه در عتبات بود نقل کرد از امیر نظام اتابك مرحوم ، که خدایش رحمت کند ، حیف آن اسم و لقب که به دیـگران داده‌اند ، این‌ها کفش پای او حساب نمی‌شوند . بـاری سید عموزاده در سامره منزلش در بنده منزل بود. تعریف می‌کردکه: یکی ازآقازاده‌های تبریز درخیال مسافرت به وطن خویش بود، پول برای مخارج سفر نداشت .آمد نزد من پول معتدبـه از من قرض کرد و رفت. بعد از مدتی‌که دیدم پول را نفـرستاد ، رفتم تبریز ، آن‌چه‌کردم پول وصول نشد ، به مسامحه و مماطله می‌گذرانید .آخرش به انکارکشید، خداوندا، چه بکنم، به‌کی درد دل خود را اظهار نمایم، باامام‌ـ جمعه‌که نمی‌شود طرف شد، عدلیه و محکمه و حاکمی‌که به او اظهار و تظلم‌کنم نیست ؛ دوستی داشتم ، رفتم نزد او ، مطلب را به‌او گفته از او استمداد خواستم گفت : می‌روی در فلان مکان و سه مرتبه به‌آواز بلند می‌گوئی : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم، به فریاد من برس . من‌گفتم : این امری است محال، امیرکبیر در طهران، من در تبریز، دست من‌کوتاه و خرما برنخیل. وآنگهی طرف شدن من غریب ، باکسی‌که امروز رئیس این شهر است ، خارج از عقل است . دوست من‌گفت:من‌آنچه شرط بلاغ است با تومی‌گویم، جزاین راه، راهی برای وصول طلب خود نداری . لاعلاج و ناچار روزی به‌آن محل رفته ، دیدم تلی در آن جا واقع است و شخص آجیل فروشی طبق‌آجیل خود را آن‌جا گذارده و خود محض رفع خستگی‌آن‌جا خوابیده‌است، چون او را در خواب پنداشته سه مرتبه به‌آواز بلند گفتم : ای امیرکبیر، ای اتابك اعظم ، به فریاد من بـرس و طلب مـرا از این آقا... وصول‌کن . اسم آقای مدیون را هم بردم ، بعـد دیدم اشـخاصی‌که برای‌گردش و بیکاری‌گردش می‌کنند، دوسه نفری آن‌جا جمع شدند. محض‌این کـه‌کسی برحال من مطلع نشود و نگوید این سید دیوانه است برخاسته به منزل خویش مراجعت نمودم .

بعد از مدتی یعنی بـه قدری که چاپار تبریز بـرود به طهران و مراجعت

کند ، یك روز آقا فرستاد عقب من، رفتم نزد او. به التماس و اصرار گفت: نصف پول تورا نقد می‌دهم و نصف دیگر را شش‌ماه دیگر می‌دهم. گفتم: من حرفی‌ندارم ولی نمی‌توانم شش‌ماه در تبریز بمانم؛ باید بروم طهران . گفت : حوالهٔ تاجر می‌دهم به فرجهٔ شش‌ماهه که در طهران بپردازند . قبول کرده، نصف پول را نقد و نصف دیگررا حوالهٔ طهران گرفته به طرف طهران حرکت‌کردم .

روزی در کوچه‌ای از کوچه‌های طهران گردش می‌کردم کوکبهٔ امیر نمودار شد ، محض تماشای امیر گوشه‌ای ایستاده امیر اتابك رسید ، سلامی‌کردم جواب شنیدم فرمود: آقاسیداحمد شما می‌باشید، عرض‌کردم بلی،فرمود: چرا راضی‌شدی که نصف پول را شش‌ماه دیگر بگیری ؟ می‌بایست تمام را نقد بگیری ، گفتم : من از این پول مأیوس بودم. فرمود: بعد ازآن‌که مرا به فریادرسی طلب‌کردی و صدا زدی البته به فریادت می‌رسیدم ،دیگریأس و حرمان چه بوده.خیلی تعجب کردم و اظهار تشکر و دعاگوئی نمودم. فرمود: تعجب و تشکری ندارد، تکلیف من دادرسی و رسیدگی به‌عرایض و اعانت مظلومین است ، من به‌تکلیف خود عمل نمودم، بر کسی منتی ندارم

باری، حال و تفصیل خود را به‌یکی از دوستان خویش‌که اسمش میرهاشم‌آقا بود گفتم ، جواب داد که در آن وقتی‌که فریادکردی ای امیر به فریاد من برس و مقصود خود را گفتی، کسی‌آن‌جا بود یا نه؟ گفتم یك نفر طبق دار آجیل فروش بود ، در آن‌جا خوابیده بود . گفت همان شخص آجیل فروش خفیه‌نویس و راپورت‌نویس امیر بوده و حال بیچارگی تو را اطلاع داده‌است به‌امیر .

این‌است معنی‌راپورت نویسی .آخر ای مردم احمق ! اگر کاری می‌کنید اقلا این‌گونه راپورت‌نویسی کنید . نه این‌که صد هزار دورغ بهم بسته مردم را بهم اندازید . بکنید تا ببینیم‌آخرچه خواهد شد . ماکه تاجان داریم دست‌بردار نیستیم . ای مسلمانان این‌همه‌کار است.آن از کارهای حکومتها و این‌هم کارهای بی‌معنی‌که شبها پیش‌گرفته‌اند. تا چه اندازه ظلم، مگرما یاغی هستیم ؟ مگر ما قشون و لشکری داریم‌که شما این قسم رفتار می‌کنید ؟

من نمی‌گویم فلان لوطی را تنبیه نکنید ، من‌نمی‌گویم نظم ندهید،آخر سیاست و نظم حدی دارد ، مثلا مهدی گاوکش را گرفته‌اید که هرزگی کرده است ، بد به اتابك گفته‌است . دیگر بچهٔ شیر خواره‌اش چه‌کرده‌است که او را از بغل مادرش بگیرند و در آب حوض اندازند و او راغرق‌کنند ؟ زنش‌چه تقصیرکرده‌بود که با زخم شمشیر او را مجروح کرده‌اند ؟ جوان شانزده سالهٔ او را چرا به ضرب ته تفنگ‌کشتند ؟

عجب است که مردی می‌رود پی‌طبیب که بچه‌اش خناق گرفته بلکه او را معالجه کند، در راه بیچاره را گرفته تا صبح نگاه می‌دارند، صبح که برمی‌گردد که پسرش مرده‌است . زن حامله است ، می‌روند پی (ماما) و قابله ، او را می‌گیرند، صبح که برمی‌گردد زن وطفل هر دو مرده‌اند . کدام یك از کارها را بگویم ؟ اگر بدانید در این شبها چه ظلمها که می‌شود ! مردم که یاغی دولت نمی‌باشند، یك کلمهٔ عدل که این همه داد و فریاد و صدمه ندارد .

باری، ای مردم بیدار شوید، درد خود را بدانید، دوای درد را پیدا کنید و زود در مقام معالجه برآئید. هردردی یك دوائی دارد، انسان وقتی که سرش درد بگیرد همان سرش درد دارد دوای‌آن را استعمال می‌کند، دست و پایش درد کند دوایش را که استعمال کرد، دست و پایش خوب و مرض او رفع می‌شود. دلش دردکند، سایر اعضایش دیگر درد ندارد. اما ظلم دردی است که تمام اعضاء را به درد می‌آورد . عالجوا دائکم بالدواء معالجهٔ داء را به دوا کنید داء به معنی درد است دوا چیزی است که رفع درد راکند. بعضی می‌گویند داء ظلم است و دوایش عدل است، چون عدل ریشه‌کن ظلم است. فلذا دوایش عدالت است. بعضی گویند ، داء شرك است (ان‌الشرك لظلم عظیم) و دوایش توحید است بعضی می‌گویند داء استبداد است و دوایش شور و مشاورت است . معنی استبداد این است که چیزی راکه شهوت و نفس اماره می‌خواهد او را بکند .

انسان که خالی از شهوت نیست، همین استبداد است که وقتی زن خوش‌صورت می‌بیند دلش می‌خواهد، حاکم هم که هست مانعی ندارد ، یا ملك خوبی می‌بیند می‌خواهد، استبداد ضد عدل و انصاف است، همین استبداد بود که جده‌ام زهرا را سیلی زدند، برای مطالبهٔ حقوقش بود، که استبداد بازویش را به تازیانه سیاه کرد، استبداد طفلش را سقط نمود. آه! همین استبداد بود که حضرت سیدالشهداء را شهیدکرد ، چه‌آن حضرت فرمود : ای مردم بنشینید مجلس کنید با هم شور و مشاورت نمائید ببینید صلاح است که مرا به قتل‌آورید ... الی‌آخر .

پس از ذکر مصیبت فرمود: امروز پادشاه حقیقی و بزرك ما امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه می‌باشد و ما نوکرآن حضرت می‌باشیم و از احدی ترس و واهمه نداریم و در راه عدالت کشته شویم و ازآن حضرت کمك می‌خواهیم و مدد می‌طلبیم و در سر این مقصود باقی هستیم. اگرچه یك سال یا دهسال طول بکشد. ما عدل و عدالتخانه می‌خواهیم، ما اجرای قانون اسلام را می‌خواهیم، ما مجلسی می‌خواهیم که درآن مجلس شاه وگدا در حدود قانونی مساوی باشند. ما نمی‌گوئیم مشروطه و جمهوری، ما می‌گوئیم مجلس مشروعهٔ عدالتخانه .

تمام شد موعظهٔ آقای طباطبائی. پس از موعظهٔ آقای طباطبائی شور غریبی در مردم احداث شد. درباریها به‌خیال افتادند که تفرقه اندازند بین آقایان علماء.

شورای سری عین‌الدوله

فلذا مجلسی عین‌الدوله (صدراعظم) در پارك خود تشکیل داد که ذیلا نگاشته می‌شود:

عین‌الدوله، اتابك معظم، صدراعظم، چون شنید آقای طباطبائی در بالای منبر مقصود خود را به لفظ مشروطیت اداکرد، جمهوریت را لباس مشروطیت و مشروعیت پوشانید و اگر تسامح کند آقایان مسند را از وجودش خالی می‌نمایند. فلذا مجلس شورائی در خانهٔ خودش منعقد نمود.

پس از تشکیل مجلس و جمع وزراء و دوستانش شروع به مذاکرات نمودند، نتیجهٔ آن مجلس وخلاصهٔ آراء آن شد که نفاق و تفرقه اندازند بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی، یعنی کاری کنند که آقای طباطبائی را از این مقصود مقدس منصرف نمایند و پس از انصراف ایشان آقای بهبهانی را بآسانی می‌توان علاج نمود. حالا چگونه می‌توان آقای طباطبائی را از این مقصود منصرف نمود؟ زیراکه پولکی و رشوه‌ای نیست، که پول سد طریق ایشان شود و جاهل نیست که بگویند عدالت خلاف اسلامیت است. طالب ریاست هم نیست که بگویند مشروطه خلاف نفوذ و مانع ریاست و مضر به‌مسند است. پس چه‌کنند و چه گویند؟

باید یك نفر از اشخاص بی غرض که در نزد جنابش محل وثوق و اطمینان است به طریق برهان و دلیل، مبرهن و محقق دارد که امروزه صلاح ایرانی و ایران در مشروطیت و جمهوریت نیست. مشروطیت امری است مرغوب و مستحسن و منظورنظر تمام عقلاء و دانشمندان. اما امروز صلاح در استبداد است، چه استبداد استقلال را حافظ است و مشروطیت زوال را موجب. ولکن این خیال را به صورت برهان‌آوردن در نزد شخص حجة‌الاسلام امری است مشکل و محال. فعلی‌هذا ناصرالملك که در بین وزراء به سادگی و صلاح علم و وطنخواهی موصوف است و محل وثوق آقای طباطبائی است، لایحه‌ای در این خصوص به آقای طباطبائی مرقوم دارد و بعضی از واعظین و ناطقین را هم به تخویف و تهدید وتطمیع اشغال دارند و نظامنامهٔ عدالتخانه را هم طبع و منتشر دارند، آن وقت هم خلاف و نفاق بین آقای بهبهانی و آقای طباطبائی می‌افتد و هم واعظین خاموش می‌شوند و هم مردم به نظامنامهٔ عدلیه امیدوار می‌شوند. فلذا شروع به مقصود کردند، اول لایحه را نوشتند، دوم آن که حکم گرفتاری بعضی از واعظین را دادند، سوم آن که نظامنامه را به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع فرستادند که نگارنده صورت لایحه را در این جلد دوم و نظامنامه را در جلد سوم تاریخ بیداری مندرج می‌دارد.

صورت لایحهٔ ناصرالملك که به‌آقای طباطبائی نوشته است

به‌شرف عرض حضور مقدس عالی می‌رساند. این بنده یکی از ستایش ـ

کنندگان وجود مبارك حضرتعالی هستم . به‌جهت این‌که از روی انصاف می‌بینم درد وطن دارید و به ترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختی‌های نوع خود شده‌اید وآرزو داریدکه علاجی برای این دردها پیداکنید، و باب سعادت و نیك‌بختی را به روی این ملت قدیم‌که در شرف زوال است بگشائید و همچو فهمیده‌ام‌که این همه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس‌پرستی نیست ، مقصودتان چارهٔ امراض ملی است .

ولی خیلی افسوس و غصه می‌خورم وقتی‌که می‌بینم از شدت شوق و عجله که در علاج این مریض دارید نمی‌دانید به‌کدام معالجه دست بزنید و ازکدام دوا شروع بفرمائیدکه به‌حال مریض مفید باشد. چون نتیجهٔ رفع مرض و عود صحت را در رفتار چست و چالاك مریض می‌دانید،این بیچاره مریض‌که قادر به حرکت نیست مدتهاست غذائی به معده‌اش داخل نشده و بدل مایتحللی به بدنش نرسیده، رمق حرکت و قدرت تکلم ندارد. تازیانه‌برداشته کتکش می‌زنیدکه بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی‌که به‌واسطهٔ طول مرض و نخوردن غذا همهٔ روده‌هایش خشکیده و امعاء و احشایش ازکار افتاده، یك ران شتر نیم پخته به‌دهانش فرو می‌کنید،که ببلعد. واضح است نتیجهٔ آن دوا و این غذا چه خواهد شد .

طبیب حاذق‌که تشخیص مرض را داد . اول به‌استعمال داروهای مفیده دمبدم می‌پردازد. اگر از راه‌گلو نتوانست ، تزریق می‌کند. آب‌گوشت غلیظ روانی بدواً آهسته‌آهسته به حلقش می‌چکاند، باز اگر نشد، به وسائل دیگر به معدهٔ او می‌رساند . تاکم‌کم قوت بگیرد بعد زیر بازوهایش را می‌گیرند روزی چند قدم توی اطاق راهش می‌برند پس از آن به حیاط و باغ آورده ملایم می‌گردانند تا وقتی‌که تدریجاً قوت دویدن و استعداد جست و خیز را پیداکند.

امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت‌کامله (آن طوری‌که در تمام ملل متمدنهٔ سعادتمند وجود دارد) در ایران؛ همان حکایت تازیانه زدن و ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم‌گواه است‌که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصدم حق‌گوئی و توضیح ریشهٔ مسئله است لاغیر. همه جای مملکت وسیع ایران مثل خیابانهای طهران نیست. کوه دارد،کتل‌جنگل دارد، ماهور دارد، سباع‌دارد وحوش دارد، الوار دارد، اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقائی دارد ...

مسلماً پادشاهان ممالك در همه جا برای رعایای خود حالت پدر را دارند. بصیرتشان به حال رعیت و ملت از افرادآن قوم بیشتر و مهر محبتشان در حق

آنها از خودشان زیاد تر است. قسم به‌رب کعبه و منا: که اعلیحضرت نیکلای دوم امپراطور روسیه برای حفظ استبداد بوالهوسانه نیست که به ملت روسیه آزادی نمی‌دهد، بلکه از روی بصیرت شاهانه و محبت پدرانه هنوز آن ملت را قابل نمی‌داند که بتوانند بآزادی حرکت نمایند. هنوز در آنها آن قدر علم و تربیت سراغ ندارد که از عهدهٔ اداره امور خود برآیند. پس این حرفها که در همه جای دنیا عصارهٔ سعادت و شرافت و افتخار است به‌عقیدهٔ بنده در ایران امروز مایهٔ هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود. زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرفها رعب و صلابت قدرت حالیه را هم از انظار می‌برد ، نتیجه پیداست که چه می‌شود ! کبك نشدیم کلاغی هم از یادمان رفت !

فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی به میل خاطر و کمال رضایت به این مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت فرماید و به شخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجةالاسلام عالی امر بشود که مجلس مبعوثان تشکیل بدهید ، چه خواهید کرد؟ اقلا هزار نفر آدم کامل بصیر به مقتضای عصر، آگاه از حقوق ملل و دول لازم دارید، تا این یك مجلس تشکیل یابد. حالا سایر شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند . استدعا می‌کنم: از روی بی طرفی و بی غرضی چنانچه شیوهٔ طبیعی حضرتعالی است. نه از روی طرفداری و خاطرخواهی. دویست نفر آن طور آدم برای بنده بشمارید . اما این را هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام اشعار عرب و عجم را حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش شخص محتاج به قاموس و فرهنگ باشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست. بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز به روز پول ما در تنزل است و حال آن که نقره‌اش از نقرهٔ فرنك و مارك وشیلنك وین و روپیه بیشتر بار ندارد؟ جهت صحیحش را بگوید و چاره‌اش را هم بداند. یا از سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتی و فلاحتی و نظامی ، آنچه امروز به کار زندگی و ترقی یك ملتی می‌خورد همه را بتواند به مطرح مذاکره و حل و عقد بیاورد .

گمان بلکه یقینم این است، برصحتش قسم می‌خورم که اگر ازروی انصاف بخواهید انتخاب بفرمائید ، در تمام ایران یك صد نفر نمی‌توانید پیدا کنید . پس برای چه فریاد می‌کنید؟ برای که سنك به سینه می‌زنید؟... خوب نتیجهٔ این دراز نفسیهای بنده چه شد و مقصود بنده چه چیز است؟ مقصودم این است که حضرتعالی را از این اقدامات غیورانه که خیر و سعادت و عزت و افتخار ملت

منحصر به‌نتیجهٔ آن است باز دارم؟ نه والله مقصودم این است که طرفداری تملق‌آمیزی از دولتیان بکنم، نه بالله. بلکه می‌خواهم این اقدامات از راه صحیح باشد که منتج نتیجهٔ صحیح بشود. در این صورت اگر اجازه بدهید راهش را هم عرض می‌کنم، به‌شرط این‌که از روی دقت و انصاف در آن غور بفرمائید. آیا این مسئله یقین و مسلم شد که برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز و ترتیبات جدیده آدم عالم لازم داریم؟ (یعنی عالم به علوم عصر جدید) والله آدم عالـم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم. به‌قرآن عالم لازم داریم. به‌پیغمبر عالم لازم داریم. به‌مرتضی‌علی عالم لازم داریم. بـه‌اسلام به‌کعبه به دین بـه مذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم عالم لازم داریم ...

پس معلوم شد و تصدیق می‌فرمائید که منتها وسیلهٔ ترقیات و مساوات و عدالت و سعادت و سیادت و سرافرازی به وجود علم و عالمین به مقتضیات عصر است. در این صورت ملت ایرانی در روز حساب، در پیشگاه عدالت کاملهٔ مطلقه با حضور جد بزرگوارت دامان حضرتت را خواهند گـرفت و عرض خواهند کـرد: الهی خیر و سعادت ما در دست پادشاه نبود، در دست اتابکها و صدور نبود، در دست وزراء نبود، فقط در دست این آقایان که می‌توانستند و نکردند و ما را در ذلت و بدبختی و اسارت در دست ملل اجنبیه باقی گذاردند. حضرتعالی هم البته جواب عرض خواهید کرد: بارالها! همه را می‌دانید که من و رفقای من همه قسم اقدامات کردیم، حضرت عبدالعظیم رفتیم، کاغذهای سخت نوشتیم، جوابهای سخت شنیدیم، چه شبها که با تزلزل به‌روز آوردیم، چه روزها که در تحمل ناملایمات شب کردیم ولی پیشرفت نکرد تقصیر ما چیست؟ ملت جواب خواهند گفت: تمام این اقدامات شما ناصواب بود و شالوده و بنایتان بر آب. به‌جهت این‌که از راهش بر نیامدید. راهش این بود که اول ما را عالم به مقتضیات عصر و زمان بکنید و از جهل وعمی خلاصی بخشید که بالطبع با نور علم لوازم شرف و نیکبختی خود را فراهم کنیم. و بعد با شرحی که ذیلا به‌عرض خواهد رسید استدلال می‌کنند و به‌ثبوت می‌رسانند کـه وسیلهٔ تعمیم عـلوم فقط در دست آقایان عـلماء بود لاغیر. آن وقت یقین دارم حضرت مستطاب عالی جوابی نخواهید داشت. این یك فقره را تمثیلا عرض کنم بعد به‌اصل مطلب بپردازم.

امروز حالت آقایان علماء یعنی آنهائی کـه با حضرتعالی هم عقیده هستند و درد دین و وطـن و ملت دارند و دلشان مـی‌خواهد این ملت را به اوج سعادت برسانند. یقین مثل حالـت کسی است که در انبارهای متعدد هـمه قسم حبوبات و ارزاق و گـوشت و روغن ذخیره انباشته داشته باشد و خود با یك جـمعیت کثیری

از عیال و اطفال از گرسنگی نزدیك به هلاکت و این در وآن در برای یك گرده نان تکدی نمایند. یا مثل کسی که تمام لوازم طعامی را در دیگ ریخته و حاضر کرده زیر دیك را هم هیزم چیده، در یك دست دستهٔ گونی و در دست دیگر چراغی گرفته به در خانه‌های همسایه برای یك گل آتش می‌دود که زیر دیگ را روشن نماید و ملتفت نیست که آتشی هم در دست خود دارد گون را روی شعلهٔ چراغ بگیرد مشتعل می‌شود.

اعطای حکم به مثال بس است. این مطلب را عرض کنم و عریضه را به‌دعای وجود مبارك ختم نمایم. هیچ‌یك از دول متمدنه به منتها درجهٔ عزت و سعادت نرسیدند، مگر وقتی که دولت و ملت با هم متحد شده دلشان را به‌روی هم گذارده به‌اتفاق رفع نواقص خود را نموده، اسباب ترقیات ملی را فراهم‌کردند و این اتفاق و اتحاد برای هیچ دولت و ملتی دست نداده مگر، وقتی که افراد و اجزای آن ملت به نور علم و تربیت منور شده پرورش یافتند. هیچ پادشاه و امپراطوری به طیب خاطر اقتدار خود را محدود و ملت را شریك سلطنت و طرف مشورت قرار نداد، مگر اعلیحضرت میکادو (موتسوای تو) امپراطور ژاپون و چون طلوع کوکب اقبال ژاپون از عجایب واقعات روزگار است و امروز برای سرمشق ملل غافل خواب‌آلوده، هیچ نمونه‌ای بهتر از ژاپون نیست. اگر اجازه بدهید مختصری از شرح احوال آن ملت نجیب و آن امپراطور بزرگوار به عرض برسانم.

اگر به تواریخ رجوع شود هیچ ملتی وحشی‌تر از ژاپون دیده نمی‌شود. ترتیب حکومت این مملکت تاسنهٔ ۱۸۶۸ میلادی که سی‌و هشت سال قبل از این باشد این بود که‌یك نفر امپراطور داشته ملقب به میکادو که دوهزار وچهارصد سال است همین خانواده در ژاپون سلطنت دارند. ولی فقط اسم سلطنت با میکادو بود ولی رسم آن با (تایکونها) بوده‌است. تایکون کسی بود که برحسب ظاهر از طرف میکادو منصوب و نامیده می‌شد، ولی عادت بر این جاری شده بود که اقتدار میکادو فقط همین قدر بود که فرمان تایکون را امضاء کند و یك ذره در امورات سلطنت به او مداخله نمی‌دادند و چون رئیس روحانی و مذهبی هم خود میکادو بود او را همیشه درپردهٔ غیب‌الغیوب مخفی می‌داشتند. تمام اختیارات با تایکونها بود و تایکونها در یك شهر دیگر اقامت داشته و معمولا آن‌ها را پادشاه ظاهر و میکادو را پادشاه باطن می‌نامیدند. کلیهٔ مملکت ژاپون به هجده ایالت تقسیم شده و سلطنت هر ایالتی با یکی از شاهزاده‌های بزرگ بود، که آن‌ها هم همیشه میان خود جنك و نزاع داشته و ابداً گوش به اوامر میکادو نمی‌کردند. اگر حسابی

می‌بردند باز از تایکون بود.

تا سنهٔ ۱۸۶۸ که میکادو پدر میکادوی حالیه وفات کرد و این میکادو در سن هفده سالگی به جای پدر میکادو شد. مقارن همان حال تایکون عصر هم‌ترک حیات گفت. دو نفر از بزرگترین شاهزاده های حکام ایالات به شهر پایتخت تاخت‌آورده داخل عمارت سلطنتی شده، میکادوی جوان را درتحت حراست خود محبوس نگاهداشته، خود آنها به اسم او به‌سلطنت شروع کردند و از قبل میکادو احکام صادر می‌کردند و از عمارت سلطنتی بیرون می‌فرستادند و چون مقام تایکونیت رفته رفته موروثی شده بود بعد از فوت تایکون سابق پسر جوان بلکه طفل او را تایکون کرده بودند. آن دو نفر شاهزاده که به اسم میکادو سلطنت می‌کردند اول کاری که از پیش بردند مقام تایکونی را برانداخته سلطنت‌ظاهره و باطنهٔ خود را منحصر به‌شخص میکادو قرار دادند. قریب دو سال به همین منوال گذشت تا این‌که میکادوی جوان با قوت عقلائی آمد و شاهزاده‌ها را برداشته مستقلا زمام سلطنت را به دست گرفته مشغول حکمرانی گردید.

درسال سوم سلطنت خود مسافرتی به قطعهٔ اروپا کرد شیفتهٔ وضع و ترتیبات و تربیت آنها شد. به‌دقت و غوررسی این نکته را درك کرد که تمام آن ترقیات به‌واسطهٔ اتحاد ملت و دولت و عدم استبداد است. مصمم شد که در مملکت خود همان رسم را مجری دارد ولی بخوبی ملتفت شد که به یك ملت وحشی بی علم و تربیتی نمی‌توان آزادی داد و از یك مشت مردمان جاهل به هیچ وجه امیدواری نمی‌توان حاصل کرد. پس درکمال عجله تربیت را پیشنهاد همت ساخته هزاران معلم ماهر از هرعلم و صنعت از ممالك مختلفهٔ فرنك به ژاپون خواست و کرورها شاگرد از ژاپون به مدارس فرنك فرستاد. به سرعت برق مشغول تربیت ملت گردید. تا بعد از هجده یا بیست سال که سه چهار طبقه شاگردهای عالم فارغ‌التحصیل شدند و افکار و خیالات وحشیانه بکلی در مملکت ژاپون تغییر کرد.

در سنهٔ ۱۸۸۹ که هفده سال قبل باشد، دید ملت قدری عالم شده‌است که می‌تواند از عهدهٔ امورات خود بر آید. فوراً اعلان و حکم مشروطیت و آزادی داد. مجالس پارلمان منعقد شد و ملت شروع به‌کار کرد. این است که در ظرف شانزده هفده‌سال خود را به‌جائی رسانیده‌اند که دولت روس را بدان روز نشانید که ملاحظه فرمودید.

اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی پدر تاجدار ما مظفرالدین شاه خلدالله‌ملکه در احساسات قلبیه و افکار تمدن به مراتب بالاتر از میکادو است. ولی با این‌که‌از اول جلوس به تخت سلطنت کمال جد و جهد در تاسیس مدارس و نشر معارف و

تعمیم علوم به عمل آورده کاری از پیش نبرده‌اند.

چند مدرسهٔ ناقص در این یازده سال ایجاد شده‌که جز اسم بی رسم چیزی نیست و جهت این‌که نتوانسته‌اند مثل میکادو کار را از پیش ببرند به عقیدهٔ بنده این است که چون میکادو ریاست روحانی و مذهبی هم دارد وملت ژاپون او را اولوالامر می‌دانند، نفاذ فرمانش بیشتر و موانعش در اجرای افکار مقدسه خیلی کمتر بود . پس تأسیس مدارس ملی در ایران تکلیف آقایان و علمای روحانی و رؤسای مذهب است و از حسن اتفاق و باطن شریعت مطهرهٔ اسلامیه اساس مدارس ملی و اسباب نشر علوم آن‌طوری که در ایران فراهم است در هیچ جای دنیا نبوده است. سایر ملل وقتی‌که از خواب غفلت بیدارشده به خیال تربیت و تعلیم ملت افتادند، چه زحمتها کشیدند و چه جانها کندند، تا یك مدرسه ایجاد کردند. ولی در ایران امروز هزاران مدارس ملی حاضر و موجود که همه صاحب موقوفات معین و ترتیبات صحیحه است . فقط در طهران قریب یك صد و سی و پنج مدرسهٔ ملی بزرك وکوچك داریم و در سایر بلاد ایران حتی قصبات مدارس ملیه موجود است که روی هم باید سه هزار مدارس در تمام ایران داشته باشیم . منتها از سوء ادارهٔ آنها تمام این وسایل نازنین ضایع و عاطل مانده ، به قدر دیناری برای ملت فایده ندارد .

فلان گاوچران طالقانی یا زارع مازندرانی درسن بیست‌سالگی داخل مدرسه می‌شودحجره را معطل می‌کند، حاصل موقوفه را مصرف می‌رساند . در هفتادسالگی نعشش را از مدرسه بیرون می‌برند در صورتی‌که هنوز در ترکیب میم الکلمة (۱)

(۱) صاحب انموذج شبی دیر وقت به مدرسه وارد شد در حجره‌ای روشنائی مشاهده کرد. رفت داخل شد طلبهٔ قوی‌الهیکل طویل‌اللحیه‌ای دیدکه به‌روی کتابی افتاده غرق مطالعه است . به عجز و فروتنی گفت : غریبم جائی ندارم اجازه بدهید امشب در این حجره بیتوته نمایم . صاحب حجره برآشفت که ای مرد احمق مرا از مطالعه بازداشتی و حواسم را مختل ساختی بیا درآن‌گوشه بتمرگ و مرا آسوده بگذار . صاحب انموذج درگوشه‌ای نشست مدتی ملتفت آن طلبه بودکه‌چشم را از نقطهٔ معینی ازکتاب برنمی‌دارد. با خود خیال‌کردکه آیا این چه‌کتاب است و در چه مطلب غامض این شخص تفکر می‌نماید . با کمال احتیاط گردن‌کشید دیدکتاب انموذج است و همان صفحهٔ اول است‌که این قدر باعث دقت طلبه شده است . گفت: جناب‌آخوند این چه‌کتاب است و درچه مسئله از برای شما اشکال پیش‌آمده‌است . من هم از اهل علمم بفرمائید شاید چیزی بدانم و به عرض برسانم . آخوند باکمال تغیرگفت : کتاب انموذج است . مصنف می‌گوید : الکلمة مفرد . در ترکیب‌آن معطلم الف، الف استفهام. لام حرف جر، کاف،کاف تشبیه، لام، باز حرف جر، این میم و ت چه است ؟ صاحب انموذج‌گفت . مرده شور ترکیبت ببردآن میم، میم مرگ و تاء تاء تابوت است پاشو کپهٔ مرگ‌کن. الکلمه خودش یك لفظ است و ترکیب هم ندارد .

مبهوت و مات است و با روز اول فرقی نکرده است و در حقیت این مدارس ملی ما را به صورت تنبلخانه درآورده اند ، در این مدت کدام مجتهد مجاز از مدارس ایران خارج شده است ؟ بنده عرض نمی‌کنم ترتیب مدارس را بکلی برهم بزنید که مخالف شریعت و منافی با نیت واقف باشد. بنده با جرئت می‌توانم قسم بخورم که ترتیبات حالیهٔ مدارس ملیهٔ ما هیچ‌کدام با نیت اصلی واقف موافق نیست. پس به اندك اهتمام و همت آقایان علماء ممکن است تمام این مدارس مصداق صحیح پیدا کنند و مدرسهٔ ملی بشوند نه کاروانسرا و مهمانخانه و آن کاری که در ید قدرت آقایان است این است که همه باهم متفق شده ، پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند و مدت و دورهٔ تحصیل را هم معین کنند . همین دو فقره را منظم کرده لوازمش را فراهم نمائید . . . و در آن فهرست برای هرمدرسه یك دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند .دوازده سال نمی‌گذرد که دو طبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل از این مدارس بیرون خواهد آمد . آن وقت مملکت ایران به‌قدر کفایت آدم عالم خواهد داشت که بتواند این حرفهائی که امروز می‌زنند و ابداً ثمر و فایده ندارد از روی علم و بصیرت به موقع اجراء بگذارند .

به خدای متعال، خون از دلم جاری می‌شود وقتی‌که فکر می کنم این همه استعداد حاضر و وسایل موجود این طور عاطل مانده و ضایع می‌شود . اگر چه این ترتیب برای مدارس ملیه بسیار کار سهل آسانی است (یعنی در صورت میل و اتفاق علماء) ولی به قدری مهم و بزرگ است که مؤسسین آن و اسم بزرگوارشان را با هزار سلام وصلوات ذکر کنند .

گوهر یگانهٔ این خیال مقدس را من بنده به حضور مبارك تقدیم کردم و به عقیدهٔ خودم در عالم انسانیت و اسلامیت دارای اجر جمیل خواهم بود . حالا البته شرح و بسط و موشکافیها و ترتیب‌مفصل این کار بزرك بسته به مذاکرات و مجالس عدیده است. چون این بنده اسباب ژلاتین و محرر و میرزا ندارم و ضعف باصره‌ام نیز مانع از تحریر زیاد است استدعا می‌کنم سواد این عریضهٔ بنده را از لحاظ اقدس انور سایر آقایان بزرگوار هم که با حضرتعالی در این افکار عالیه متفق هستند برسانید ، زیاده سلامتی وعزت و اقبال وجود مبارك حضرتعالی و همهٔ آقایان عظام را طالبم .

صاحب این خیال مقدس راکه الحق به‌کنز مخفی می‌توان تعبیر کرد، اگر دوست داشتید که به شناسید (یعنی اگر این خیال مطبوع طبع مبارك شد) بعد از آن که آقایان همه در اجرای آن متفق شدند، سراغش را در مدرسهٔ عبدالله‌خان

از جناب مستطاب علام فهام آقـای شریعتمدار سلمه‌الله تعالی بگیرید . او حاضر است که یك کتابچه برای ترتیبات این‌کار به حضور مبارك تقدیم نماید که اجرای آن درکمال سهولت از قوه به‌عمل آید (بندهٔ دولتخواه وطن پرست ملت دوست.. گمنام است) .

هدف عین الدوله

عین‌الدوله را از این خیال چند چیز در خاطر بود : اول آن‌که آقای طباطبائی را واقعاً از این خیـال منصرف دارد ، ثانی آن که از انصراف آقای طباطبائی سایر آقایان را عموماً و آقای بهبهانی را خصوصاً همراه و یا معدوم نماید، ثالث آن‌که از اشتغال ذهن و تـوجه آقایان به‌مدارس و اوقاف اوقات آنان را مصروف این شغل دارد .

باری عجب است از ناصرالملك که با این‌که در لایحهٔ خود می‌نویسد مـدارس ملی چنین و چنان‌است. در مدت ریاست و نایب‌السلطنگی خود نمی‌تواند یك مدرسهٔ سپهسالار را که به‌عهدهٔ شخص او است و تکلیف شرعی و عرفی و سلطنتی او تنظیم آن‌است ، منظم و مرتب دارد و لااقل در مدرسهٔ به‌این بزرگی‌که نزدیك مجلس و پارلمان است و هر روز در منظر و مرای داخله و خارجه است ده نفر طلبهٔ صحیح و طالب علم و محصل واقعی برقرار دارد، با این عدم استطاعت چـگونه می‌توان چشم اصلاح از سایرین داشت . لـعل‌الله یحدث بعد ذلك امراً.

در این ایام اعلیحضرت اقـدس شاهنشاه مظفرالـدین شاه در ییلاق گـرفتار مرض و ناخوشی است، از این هیاهو و هیجان مردم اطلاعی ندارد ، عین‌الدوله هم به‌خیال انصراف آقایان علماء از این مقصود مقدس و تقاضای اجرای دستخط و هم در خیال اظـهار قدرت و مخذول نمودن اعـوان و انصار آقـایان و هـواخواهان میرزاعلی‌اصغرخـان امین‌السلطان اتابك سابق است، چه عین‌الدوله را گفتند آقای بهبهانی را مقصودی جز آوردن امین‌السلطان نیست و خرج این اجتماعات از پول امین‌السلطان است به‌این جهت در مقام اذیت و آزار بعضی برآمده و هم برای جلب قلوب شاهزادگان و ابناء سلطنت . به‌بعض از دوستان خود گفت امین‌السلطان در تعیین ولیعهد خیانت کـرد. من باید پادشاه را وادارم کـه محمد علی میرزا را عزل و شعاع‌السلطنه یا سالارالدوله و یا ناصرالـدین میرزا را به ولایت عهد برـ قرار نماید .

این مسئله هم موجب جلب قلوب شاهـزادگان شد و هم باعث خیال آقایان چه بعضی مایل به شعاع‌السلطنه و بعضی طالـب سالارالدوله بودند. ولـی القاء این خیال باعـث طمع شاهزادگان گردید و هر یك به‌طرف عین‌الدوله مایل شدند و از همراهی آقایان منصرف . اما احداث نفاق بین آقایان را موجب نگردید . چه عقلاء بخوبی آقایان را ناظر بودند . ترقی آقای بهبهانـی و آقای طباطبائی و آقای صـدرالعلماء به‌انـدازه‌ای مشهور و به حـدی

رسیدکه انصراف شاهزادگان مضر به‌آنها نبود .

هرچه عین‌الدوله سخت‌گیری می‌کرد ، بر اعتبارآقایان افزوده می‌گردید. بعلاوه آقای بهبهانی بنای خرّاجی راگذارد. ائمهٔ مساجد و تیمچه ملاها را در اطراف خود نگاهداری می‌فرمود، از طلاب بخوبی ترویج می‌نمود،کابینه و ادارهٔ تحریر در خانهٔ خود برقرار نمود و نوشتجات و مکاتیب وارده را نمره می‌ذاردندکه باعث تعطیل جواب و اغتشاش نوشتجات نگردد .

آقای صدرالعلماء هم جلب قلوب طلاب را به‌مهربانی و مساوات و مواسات دانسته این طریق عقلائی را مسلوك داشته به‌حدی رسیدکه می‌توانست مجمع طلاب و ملاذ فضلاء را خانهٔ صدر دانست .

به‌خصوص حسن سلوك جناب آقامیرزامحسن برادر ایشان و بودن آقاشیخ‌محمد ربیع‌ـ شریف‌العلماء همدانی در ادارهٔ ایشان‌که این شریف‌العلماء از اشخاص عالم و عاقل و بصیر به‌نکات است . صدرالعلماء را قسمی به‌راه ترقی انداخته‌است‌که اگر طبیعت مانع تراشی نکند و ارادهٔ خداوندی باشد یك زمان خیلی نزدیکی خواهدآمدکه صدرالعلماء شخص اول ایران و اسلام خواهدگردید .

اما آقای طباطبائی برخلاف هر دو رفتار خود را قرار داده، نه جلب خواص را طالب و نه میل عوام را مایل، فقط سعی وکوشش خود را در تأسیس مجلس عدالتخانه می‌پندارد .

تذکار انجمن مخفی به‌آقای طباطبائی

آقایان بهبهانی و صدر رسیدن به‌مقصود را به‌ریاست و نفوذکلمهٔ خود میدانند و در رسیدن به آن مقام‌کوشش می‌نمایند .آقای طباطبائی رسیدن به مقصود را در هیجان عموم و نفوذ شخصی را مضر و مانع می‌داند. فلذا مردم را از خود تنفر می‌دهد، به اشتغال به‌گلدان وگل و باغ و باغچه ، آنچه راکه موجب ترقی و ریاست است از خود دور می‌کند .کار به‌جائی رسیدکه اجزاء انجمن مخفی دوم در مقام برآمدندکه به‌آقای طباطبائی‌برسانندکه این طورسلوك و رفتار منافی با رسیدن به‌مقصود است . فلذا با تمهید مقدمات یك روز ظهر به‌عنوان دعوت به‌نهار ،آقای طباطبائی را در خانهٔ بهاء دفتر حاضرکردند، یك دفعه آقا ملتفت شدکه تنها در میان جمعی گرفتار است و ما شرح این واقعه را درکتاب سوم تاریخ بیداری درج کرده‌ایم‌که عماً قریب خواهدآمد ، ولی در این مقام اشارهٔ اجمالیه به تأسیس و مؤسس انجمن مخفی دوم می‌نمائیم و تتمهٔ آن را درکتاب سوم می‌نویسیم.

انجمن مخفی دوم

مؤسس انجمن مخفی دوم جناب آقا میرزامحمد صادق‌طباطبائی است‌که شرح حالش را در مقدمهٔ تاریخ ذکر نمودیم. به‌واسطهٔ بودن بعض از اعضاء انجمن اولیه در این انجمن می‌توان‌گفت این انجمن شعبه‌ای از آن انجمن است، ولی چون مؤسس قصدش استقلال بود و در مسلك هم اخیراً مخالف شدند، فلذا

نگارنده می‌نویسد انجمن مخفی دوم .

مجملا این انـجمن بعد از مراجعت آقایان از حضرت عبدالعظیم (ع) بـه‌طـریق خفا منعقد گردید و در هفته یك یا دو جلسه شبها به طور سیار تشکیل می‌یافت و اعضاء آن از این قرار است :

آقـامیرزامحمدصادق‌طباطبائی پسر آقـای طباطبائی، آقـامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ، آقـامیرزامحمود اصفهانی ، اسدالله‌خـان ابوالفتح زاده ، سیف‌الله‌خـان ابوالفتح زادهٔ قزاق برادر اسدالله‌خان ، حاج جلال‌الممالك، لواءالدوله، معین‌حضور ، بهاء دفتر، آقا سید قریش، آقا شیخ محمد مازندرانی، میرزا ابراهیم‌خان منشی زاده، ناظم‌الاسلام نگارندهٔ تاریخ بیداری، شوکت‌الوزاره، میرزاکاظم خان مستعان‌السلطان، آقامیرزاعلی‌محمد زرگر .

کارهای این انجمن با بعض دیگر از اعضاء را که بعد از این وارد به‌انجمن شدند و علت تعطیل آن را در کتاب سوم نوشته‌ام که ان‌شاءالله خواهد آمد .

در این ایام اشخاصی که امور معاشیهٔ آنها از ظلم و استبداد می‌گذرد مایل به عدل و مشروطه شده و باآقایان همراه شدند، از جمله بعض از اشخاصی که در انجمن مذکور وارد شده‌اند جداً کار می‌کنند . در حالتی که سابقاً ظالـم و مستبد بوده و شاید این ورود و این الحاق موجب پیشرفت مقصود آقایـان هم شود . ولیکن عقلاء می‌دانند که عدل و سلطنت ملی باید برحسب تقاضا و هیجان فقراء و مظلومین و عامه باشد. مشروطیت یا جمهوریت ویا بنای عدالتخانه اگـر از راه و طریق خـاصه شد، بنایش محکم و پایدار نخواهد بود. چه همین ظالم و همین رئیس و همین مستبد و دزد، کـه امروز معدلت خواه شده‌است ، فردا کـه دید مخالف میل شخصی او رفتـار می‌شود برضد سلوك می‌کـند و حـالت ارتجاع را حـاصل می‌نماید ، دیگر آن که همین اشخاص فردا برمردم مسلط می‌شوند .

امروز یك عین‌الدوله داریم فردا هزار عین‌الـدوله پیدا مـی‌شود، شاید همین آقا کـه امروز رأیت عدالت را دست گرفته‌است فردا رأیت استبداد را بـه‌دست بـگیرد . پس نبایست خـرسند شد از این کـه بعضی باآقایان همراه شده‌اند. بلی همراهی این اشخـاص متنفذ به آقایان قوتی می‌دهد ولی مقصود بر وجه اتم و اکمل حاصل نمی‌شود، جز به بیداری عامه و عالم شدن عموم ، این است که فیلسوف در انجمن مخفی اول گفت: دعوت رئیس و ایـلخانی ایل قشقائی مثلامضر به‌مقصود است. چه این شخص امورش از استبداد و ظلم گذشته و خواهد گذشت ولی فایده‌ای که دارد، به توسط او می‌توان فقراء ایل را بیدار کرد که بدانند ظلم و ستم بد است، خواه در دست شاه جاری شود خواه در دست ایلخانی . رئیس ظـالم را بـاید برداشت، خواه عین‌الدوله باشد، یا اقوام‌الملك . مسندی که برخلاف اسلام گسترده شده‌است باید به هم پیچید خواه مسند صدارت باشد و خواه مسند وزیر تجارت، خواه مسند فلان ملا باشد، خواه مسند فلان درویش، حاصل آن که باید ظلم را برداشت و عدل را بجایش گذارد.

جهل را باید دورانداخت و علم را باید ترویج کرد و الا این ره که تو میروی به ترکستان است .

این ایام اعضاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که ازطرف رئیس ملت آقای طباطبائی تلگرافی به پادشاه مملکت ژاپون مخابره شود . فلذا صورت تلگرافی از طرف آقای طباطبائی صادر شد که سوادآن از این قرار است :

سواد تلگراف آقای طباطبائی به اعلیحضرت پادشاه ژاپن

حضور میمنت ظهور، اعلیحضرت امپراطور معظم دولت بهیهٔ ژاپون . اگر چه با اخلاق مرضیهٔ آن اعلیحضرت و تمدن فوق‌العادهٔ دولت بهیهٔ ژاپون به این اظهاراحتیاج نبود ولی مقام اخوت با برادران مسلمین ساکنین آن مملکت مقتضی این توصیه شده ، استدعا می‌نمایم که توجه ملوکانه نسبت به آن برادران دینی طوری باشد که آسوده و محترم بتوانند از عهدهٔ تکالیف دینی و دنیوی برآیند .

(رئیس ملت اسلام در ایران محمدالحسینی‌الطباطبائی)

اگر چه فواید این تلگراف و نتایج مترتبهٔ برآن بر احدی مخفی و مستور نیست ، ولیکن مقصود و منظور اعضاء انجمن از صدور این تلگراف تشویق و تهیج آقای بهبهانی بود که عین خط آقای طباطبائی و امضاء ایشان را بردند نزدآقای بهبهانی و مذکور داشتند : یکی از فواید همراهی با ملت این است که امروز آقای طباطبائی طرف با سلاطین و امپراطوران سترك شده‌است . شما هم اگر بر این عزم و خیال باقی هستیدکه بکلی مراودات مخفیانهٔ اجزاء خودتان را باعین‌الدوله مانع شوید و جداً در مقام تأسیس عدالت‌خانه برآئید و اگر ملت به مقاصد خود نایل آیدکه اختیار تاج و تخت ایران با حضرت آقا خواهدبود . بالاخره آقای بهبهانی در مقام تجدید و استحکام پایهٔ عهد ، قول صریح و عهدمؤکد داده، اعضاء انجمن هم قول دادند که بعد از این، این گونه تلگرافات را به امضاء ایشان هم برسانند ...

تغییرروش عین‌الدوله

عین‌الدوله دیدکه به‌هیچ وجه نمی‌تواندآقایان را بهم اندازد و اگر بخواهد از راه پول و طرز و طور امین السلطان جلوگیری نمایدآن قوه و قدرت وآن بلند همتی را ندارد . فلذا همان شیوهٔ استبدادیهٔ خویش را پیش گرفته جمعی را صورت دادکه مأخوذ و نفی نمایندکه ازآن جمله بود عده‌ای از واعظین و ناطقین بزرگ مانند : سید جمال‌الدین اصفهانی و حاج شیخ محمد واعظ و حاج شیخ مهدی واعظ و غیرهم راکه درکتاب سوم تاریخ بیداری خواهدآمد و دیگر عده‌ای از بستگان امین‌السلطان که باآقایان مراوده دارندکه ازآن جمله است : معین‌حضورکه در خانهٔ آقای طباطبائی علی‌الظاهر متحصن است و چون کارهای عمده و مهم از معین‌حضور صادرشد ، فلذا اشارهٔ اجمالیه به‌تحصن معین‌حضور در این مقام می‌نمائیم که بعد از این خوانندهٔ تاریخ

معین‌حضور را بشناسد و هم وضع زمان استبداد بخوبی ظاهر شود .

معرفی معین‌ـ حضور

میرزاحسینخان معین‌حضور، پسر میرزا ابوالقاسم‌خان‌است‌که از خویشان و بستگان و اجزاء امین‌السلطان بود و درب خانهٔ امین‌ـ السلطان صدراعظم سابق مقامی عالی داشت و طرف وثوق و اعتماد و جملةالملك امین‌السلطان بود . پس از عزل امین‌السلطان و رفتن او به‌فرنگ معین‌حضور بعض از دهات خالصهٔ خار و ورامین را اجاره نمود و یك مزرعهٔ ملکی هم‌که متجاوز از صد هزار تومان قیمت او بود در نزدیکی ایوان‌کیف ودر راه طهران و خراسان داشت . شمس ـ الملك پسر عین‌الدوله طالب و مایل‌آن ملك‌گردید، وسایل و وسایط برانگیخت‌که آن ملك را درشصت هزار تومان بخرد ، معین‌حضور راضی نشده اباء و امتناع نمود . شمس‌الملك اگرچه پسرعین‌الدوله و در نزد مظفرالدین شاه بی‌نهایت مقبول و مقرب بود ولی به ملاحظهٔ حفظ مقامات مسند پدر ، هنوز دست‌اندازی به اموال و نفوس و ناموس رعیت نکرده‌است . و علی‌الظاهر نمی‌خواهد او را ظالم و متعدی بدانند و چون ریاست خالصهٔ ورامین و ایلات آن سامان ضمیمهٔ شغلهایش بود ، در خفاء محرك یك ایلی گردیدکه زراعت‌آن خالصه را که به اجارهٔ معین‌حضور بود غارت کرده و آتش‌زدند و در ملك معین‌حضور هم خیلی خرابی وارد آوردند و مدعی هم برایش پیداکردند. از این طرف هم مطالبهٔ مال‌الاجاره و جنس خالصه را نمود .

معین‌حضور چون حال را بدین منوال دید ، در اواسط ماه مبارك ۱۳۲۳ به خانهٔ آقای طباطبائی‌آمد و به‌آن حضرت پناهنده‌گردیده تقریباً هشت ماه درآنجا متحصن بود. در زمانی‌که‌آقایان به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) مهاجرت نمودند معین‌حضور در خانه‌ها مخفی بود. در این اثناء نگارنده او را به‌انجمن مخفی دعوت نمود . در روزی‌که آقایان از زاویهٔ مقدسه به‌طهران مراجعت نمودند معین‌حضور در استقبال و ورود آقایان و در جشن و چراغانی بسیار خدمت‌کرد . به‌این جهت امیرخان سردار (امیر اعظم) متقبل شدکه در نزد عین‌الدوله شفاعت‌کرده و معین‌حضور راآسوده‌کند . ولی این ایام امیرخان سردار برای خلاف عهد عمویش و این‌که به آقایان قول داده بود که دستخط اعلیحضرت را اجراءو مقاصدآقایان را برآورده نماید، از عم خویش رنجش حاصل نمود و از طهران به بهانهٔ شکار خارج شد . بلکه عین‌الدوله خدمات امیرخان سردار را فراموش و او را باآقایان و ملت همدست و هم مسلك دانسته عازم‌گردید که‌گوشمالی هم به پسر برادر خویش بدهد .

باری ، معین‌حضور از هر جهت بیچاره گردید . این ایام پیغام داد به شمس‌الملك که برای فروش ملك راضی شده و ملك را تقدیم حضرت والا می‌دارم . شمس‌الملك جواب داد که ملك بیش از سی‌هزارتومان ارزش ندارد مرا هم به‌آن ملك بی‌میل کرده‌اند فلذا. بیچاره

معین‌حضور ملك را علی‌الظاهر به حاج سیف‌الدوله ، عموی شمس‌الملك که این ایام ریاست تجار و وزارت تجارت با او است فروخت در شصت هزار تومان ؛ که نصف پول را به او بدهند و نصف دیگر را بابت باقی او محسوب دارند . اگر چه این ملك از دست معین‌حضور خارج شد ولی بعض از مقاصد آقایان از این پول پیشرفت کرد (انتهی) .

نگارنده را عزم جزم بود که درآخر هرکتابی ازکتب بیداری، حالات رجالی راکه اسامی آنها در تاریخ برده شده‌است درج نمایم ؛ لیکن به ملاحظهٔ انقلابات اخیره و تغییر حالات رجال و این‌که بسیاری از خادمین، خائن و عده‌ای ازخائنین، خادم شده‌اند، از این عزم منصرف شده عجالةً حالات رجالیه را می‌گذارم به وقتی دیگر و جلدی غیر از این جلد و چون چند صفحه از جزو چهل و هشت خالی می‌ماند فلذا ؛ حالات چند نفر از بزرگان و مؤسسین مشروطیت راکه مسلم عندالکل و خالی از شایبهٔ ریب و ریاء است وهم حالات آنها محتوی بر وقایع تاریخی‌است در این مقام درج می‌دارد و امیدوار است که خدایم توفیق دهد که در ضمن مجلدات دیگر حالات رجالیه را درج و منتشر دارم .

حالات آقای سیدمهدی طباطبائی

که یکی از مؤسسین بزرگ مشروطیت است

عالم عامل ، فاضل کامل ، سیدکافی ، آقا سید محمد مهدی طباطبائی ، ابن مرحوم حجةالاسلام آقامیرزاجعفرطاب‌ثراه ، پسر اکبر ارشد اعلم مرحوم حجةالاسلام آقا سید صادق طباطبائی ، اعلی‌الله مقامه، در سنهٔ ۱۲۷۵ در طهران متولد شد ، پس از سه سال در خدمت والدش به نجف اشرف مشرف شد ، پس از تشرف ناصرالدین شاه به عتبات برحسب خواهش پادشاه ایران و امر مرحوم آقاسیدصادق و تصدیق اساتید بر فراغت از تحصیل مرحوم آقامیرزاجعفر به تهران مراجعت‌کردند و مرجع انام شدند. در سال ۱۲۸۹ آقا ـ میرزاجعفر مرحوم شد وآقاسیدمهدی درحجر جد بزرگوارش تربیت یافته در ماه محرم ۱۳۰۴ برای تکمیل مراتب علمیه و عملیه به سامره مشرف شده ، درآن محل قدس در حوزهٔ درس آیةالله میرزای شیرازی و خدمت عم خودآقای طباطبائی اقتباس علوم می‌فرمود، تا این که مرحوم حاج میرزامحمدحسن‌شیرازی در ۲۴ شهر شعبان ۱۳۱۲ به دار باقی رحلت فرمود . بعد از آن مرحوم دو سال در خدمت جناب‌آقا میرزا محمدتقی‌شیرازی مستفید می‌گردید. در غرهٔ شهر رجب۱۳۱۴ به طهران مراجعت نموده ، از کثرت احتیاط و زهد مشغول امری نگردید ، جزآن‌که برحسب اصرار مردم گاه‌گاهی مسجد چاله‌حصار را امامت می‌فرمود . در مهاجرت اولیهٔ آقایان به زاویهٔ مقدسه و در مهاجرت ثانویه به قم با آقای طباطبائی همراه و در تمام وقایع داخل و قبول همه‌گونه زحمات و صدمات را نمود ، زمان واقعهٔ بامباردمان مجلس در باغ شاه در عداد آقایان گرفتار بود تا این‌که آقای طباطبائی از طهران به ارض اقدس و مشهد مقدس مشرف شده ، جناب آقاسیدمحمدمهدی هم

باآن جناب روانهٔ مشهد گردید ، مدت زمانی درآن مکان مقدس به سر برده تا این‌که در ماه شوال ۱۳۲۶ به طهران مراجعت فرمود و در ماه ذی‌القعدهٔ همان سال به سفارتخانهٔ عثمانی به جهت مطالبهٔ حق مشروع ملت متحصن گردید .

مدت پنج ماه در شدت سرمای زمستان با سایر علماء اعلام در سفارتخانهٔ عثمانی هر ساعتی منتظر قتل خود بودند و به انواع صدمات روحانی گرفتار بودند ، تاآثار فرج ظاهر و دستخط مشروطه صادر و حقوق مغصوبهٔ ملت را مسترد فرمودند . تاآن‌که در غرهٔ شهر ذی‌القعدهٔ ۱۳۲۷ مجلس شورای ملی مفتوح گردید و در جشن مبارك مجلس حاضر بودند. جنابش در همهٔ مجالس حاضر و ناظر بود، تا این‌که امر منقلب ، خواص خانه‌نشین، جوانان غیر مجرب روی کار آمدند و آنچه‌که مقصود از مشروطه بود حاصل نشد ، بلکه برعکس نتیجه داد . وکلاء در عوض خدمت به موکلین خود، مشغول نزاع مسلکی و جنگ انقلاب و اعتدال و هم خود را مصروف گرفتن ماهیانه و دخل خودکردند . وزراء در خیال جمع مال و اندوخته ، علماءِ طهران به همان برقراری مستمری قانع گردیدند .

گویا نتیجهٔ قتل نفوس وخسارت ملت همین بودکه‌کردند. عموم رعیت در صدمه و اذیت، مالیات برهمه چیزحتی سفیدی نمك و سیاهی ذغال بسته، بلکه افزوده، رؤساءِ روحانی را خانه‌نشین ، احکامشان را پشت‌گوش انداخته صریح گفتند و نوشتند تفکیك قوای روحانی از قوای جسمانی . مرحوم‌آقای بهبهانی را در ازاء آن همه صدمه و اذیت‌که در طریق مشروطیت متحمل شد مقتول نمودند. آقای طباطبائی را در خانهٔ خود نشاندند و پیغام دادندکه اگر مداخله در امورکنید مثل‌آقایِ‌بهبهانی خواهید شد . اما عدالتخانه چه عدلیه و چه اشخاص وچه اعضاء ، امید است در موقع خود ذکر شود .

در این مقام به یك سطر جملهٔ معترضه می‌پردازم و آن این است : یکی از موثقین نقل‌کردکه: روزی رئیس ادارهٔ جهانیان، ارباب بهرام‌که از تجار بزرگ طایفهٔ زردشتی و شخص عاقل بزرگی است در عدلیه بود . روکرد به‌یکی از سادات و گفت : مشروطه مانند اسلام شد،چه جد شما زحماتی در اسلام‌کشید ولی نفعش‌را بنی‌امیه بردند و اولادش راکشتند، حالا زحمات مشروطه را آقایان علماء و طلاب و سادات‌کشیدند ، نتیجه را این جوانان بی‌اطلاع و غیرمجرب می‌برند و مؤسسین را هم می‌کشند . باری ، جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی‌که این‌گونه پیش آمد امور را دید با عدم استطاعت عازم برمهاجرت از طهران گردید. در ماه رمضان سال ۱۳۲۹کتابخانه و اسباب خانهٔ خود را حراج‌کرد و با فرزند خود آقامیرزاجعفرکه جوانی است در حدود سی و از حیث علم و تربیت آراسته و در همه جا با پدر بزرگوارش بود ، به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت فرمود .

الی اکنون‌که زمان طبع جلد دوم تاریخ بیداری‌است، این سیدجلیل در جوارحضرت ثامن‌الائمه (ع) مشغول خدمت به شرع مطهر است . اگر چه این سید بزرگوار مثل سایر

مؤسسین مشروطه در طهران دشنام و بدگوئی از عامهٔ مردم نشنید و از اعمال بعضی‌خجالات نکشید ولی صدمات دیگر را خواهددید ، مگر آن‌که عقلاء و دانشمندان خراسان قدر زحماتش را بدانند ، چه اشخاص عالم بصیر به خوبی می‌دانند و می‌بینند زمانی راکه اهالی آن زمان قدر این گوهر گرانبهای مشروطه را خواهنددانست و نیز امیدواریم که به زودی قوانین مشروطیت مجری شود و عموم ایرانیان از زیر بار استبداد و رقیت خلاص شوند ، تا عامهٔ مردم لذت حریت و معنی عدالت و سلطنت ملی را بدانند .

نگارنده در این موقع آقایان علماء اعلام‌که در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم و در بلدهٔ قم و در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بوده متذکر می‌سازیم و نیز خاطرمحترم بعضی‌از تجار محترم را که در سفارتخانهٔ عثمانی متحصن بودند جلب می‌نمائیم، که از جملهٔ مؤسسین بزرگ مشروطه که خالصاً مخلصاً بدون ریبه و ریا بدون توقع اجری ، زحمت در این راه مقدس کشید و در واقع در مقام فداکاری از مال و اولاد مضایقه نکرد چنانچه تاریخ ایام شاهد حال است جناب آقاسیدمحمدمهدی طباطبائی است‌که صورت ایشان را تیمناً و تبرکاً صحایف تاریخ مترسم خواهدنمود .

حالات آقاشیخ‌یحیی مدیر روزنامهٔ مجلس

بیدارکنندهٔ ایرانیان ، منادی مسلمانان ، هواخواه حریت ، مؤسس مشروطیت ، دبیر و مدیر جریدهٔ مجلس ، آقا شیخ یحیی‌کاشانی ، تولدش در دهم ذی‌الحجةالحرام ۱۲۹۳ در بلدهٔ کاشان بوده ، بعد از تحصیلات فارسی و مقدمات عربی در نزد جد خود مرحوم ملامحمدحسین نطنزی تلمذ نمود ، مختصری از هیئت و حساب قدیم را نیز در نزد والد خود آموخته ، در سال ۱۳۱۲ برای تکمیل تحصیلات خود به اصفهان مسافرت نموده یک سال و نیم در خدمت مرحوم آقامیرزامحمدهاشم چهارسوئی و آقاسیدمحمدباقر درچه‌ای فقه و اصول خارج را استفاده نموده، بالاخره مهاجرت به نجف اشرف نمود و در حوزهٔ درس آقای خراسانی و سایر علماء اعلام وارد شد. از آن بحار فیاض استفاضه فرموده به عزم وطن معاودت به کاشان و از آن‌جا در سال ۱۳۱۶ هجری به عزم سیاحت و تکمیل علوم عقلیه وارد تهران شده، در سال۱۳۱۷در مدرسهٔ افتتاحیه به تعلیم علوم عربی و فارسی به طرز جدید مشغول بود .

در آن‌جا از اختلال و خرابی انجمن معارف اطلاعی حاصل‌نموده مدرسه را ترک و مقاله‌ای به عنوان مقالهٔ مخصوص به ادارهٔ حبل‌المتین‌کلکته نوشته و در آن مقاله به علاوهٔ تغلبهای انجمن معارف راآشکار کردن، از امین‌السلطان هم بد نوشته‌بود، از جهت استقراض و غیره ، وقتی‌که روزنامهٔ حبل‌المتین در طهران انتشار یافت اشخاصی‌که مطلع شدند بر این که نویسندهٔ آن مقاله به طور بی‌غرضی و اطلاع معلومات خود را روی کاغذ آورده‌است، او را دعوت‌کردند به انجمن سری ؛ و اجزاء آن انجمن آقامیرزاسیدحسن برادر مؤید ــ

الاسلام و مرحوم آقامیرزامحمدعلی‌خان پسر مؤتمن‌لشکر و اعتضادالسلطان رئیس فوج خلج و مشمرالملك و جمعی دیگر بودند . مسلك انجمن، قلع و قمع امین‌السلطان و کشف خیالات انجمن معارف بود با اصلاحات معارف . به این جهت او را به مدرسهٔ رشدیه و انجمن سری جلب نمودند .

در انجمن سری مشغول نوشتن مقالات و فرستادن به ادارهٔ حبل‌المتین بود ، مقاله‌ای چند در اعمال امین‌السلطان و رسالهٔ مفصلی در تاریخ پلتیکی امین‌السلطان نیز نوشته و این مقالات در حبل‌المتین کلکته درج و نشر شده و تدریجاً به مدیر روزنامهٔ پرورش سرایت نمود. این مقالات باعث شد که امین‌السلطان عموم جراید فارسی را که درخارج طهران طبع می‌شد غدغن و منع از ورود به ایران کرد و هر چه این انجمن سعی در آزادی جراید کرد مفید نیفتاد. تا آن که قرار دادند ،که امتیاز روزنامه گرفته در طهران شروع به کار کنند. دستخط مظفرالدین‌شاه به توسط میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله صادر و امین‌السلطان آن را ضبط و منع کرد . ناچار مطالب خود را در کتابی که برای اطفال رشدیه باید نوشت نوشتند ، و در زیر هزار پرده بعضی بیانات می‌کردند . در بین طبع، اعتمادالسلطنه وزیر مطبوعات ،کتاب را گرفته مانع از طبع آن شد و این مطلب را به امین‌السلطان راپورت داد ، که یك مجمعی بر ضد او در مدرسهٔ رشدیه تشکیل شده ؛ امین‌السلطان چند نفر را در خفیه بر آنها گماشت ، که راپورت اعمال آنها را به او بدهند. خفیه‌نویسها اطراف آنان را احاطه کرده، به‌محض آن که یك کلمه در اثناء درس به شاگردان حالی می‌کردند، فوراً راپورت آن را می‌دادند. امین‌السلطان به این مجمع که هنوز اجـزایش را نمی‌شناخت دشمن شده با مدرسهٔ رشدیه هم به واسطهٔ مؤسس آن که امین‌الدوله بود و برای آن که در بیداری اهالی ساعی بود ، بد شد و سخت در صدد این مجمع و انجمن برآمد .

این هیئت هم موقع را مناسب دیدند که مسئلهٔ استقراض را عنوان کرده در بیداری ملت کوشش کنند و به واسطهٔ منع جراید و نطق، ناچار از نوشتن لوایح و اوراق ژلاتینی شدند و اوراق زیاد که همه بدون فحش مشـتمل بر حقایق تاریـخی و پلتیکی بـود نشر دادنـد . مظفرالدین شاه که ساده‌لوح و خیلی زود حرف به او اثر می‌کرد ، نیز پادشاه وقت بود . امین‌السلطان هم دشمن درباری زیاد داشت ، این اوراق ژلاتینی را به شاه عرضه می‌کردند. در یکی از آن اوراق یك مقالهٔ پلتیکی و یك غزل مندرج بود. مقاله مبتنی بود بر بیان علت ترجیح دادن امین‌السلطان، روس را بر انگلیس و قرض کردن از روس و غزل از اثر طبع فخرالواعظین کاشانی بود و چند بیتش این است :

ارمنی زاده مـیآزار مسلمانان را ... به کف کفر مـده سلطنت ایمـان را
عاقبت خـانهٔ ظلم توکند شـاه خراب ... پس چه‌حاجت که به افلاك کشی ایوان را
داس غیرت چو شود درکف ملت ظاهر ... پاك از لوث وجـود تو کند بستـان را

عورت مرد و زن ازظلم نمودی‌مکشوف — باش تا برکنم از پای تو این تنبان را
کاسه لیسی تو از روس نیارد ثمری — کاین سیه کاسه درآخر بکشد مهمان را

امین‌السلطان مضطرب شد، که مبادا این‌گونه لوایح به شاه رسیده مؤثر گردد و شاه او را عزل کند؛ کسی‌که تمام جراید را غدغن کرده و معارف را محو نموده پیداست که چه حد پریشان خواهد شد.

اکیداً به آقابالاخان (سردار افخم) سپرد که این اشخاص را باید پیدا کنید و به او حالی کرد که در مدرسهٔ رشدیه یك خبری هست، به‌هر شکلی بود خان‌باباخان نامی به‌عنوان ناظمی رخنه در مدرسه کرده و میرزاحسین برادر میرزاحسن رشدیه را با خود متفق کرده و او را به قیطریه برده، سصد تومان میرزاحسین گرفت و نوشت که من می‌دانم برادرم با شیخ یحیی و آقاسیدحسن‌حبل‌المتین و میرزامحمد علی‌خان و مشرالملك همه بابی و این فتنه‌ها را برپا می‌کنند و این اوراق خط آنهاست. اعتضادالسلطان اتفاقاً یك ماه قبل از این واقعه به ساوه رفته بود و الا او هم گرفتار می‌شد.

بازداشت آقا سید یحیی

شب ۱۹ جمادی‌الآخر ۱۳۱۹ آقا شیخ یحیی را در خانه‌اش که در محلهٔ هفت‌تن بود، گرفتار نموده با صاحب خانه و چند نفر دیگر که بعد از چند ساعت آنها را آزاد کردند و در همان شب اشخاص ذیل نیز گرفتار شدند:

آقاسیدحسن حبل‌المتین ـ میرزا مهدی‌خان وزیرهمایون ـ قوام‌الدوله ـ ناصرخاقان ـ موقرالسلطنه ـ مشرالملك ـ میرزا محمد علی‌خان ـ میرزاسید محمد مؤتمن‌لشکر نوری.

میرزا محمد علی‌خان در موقع گرفتاری از شدت اضطراب راه بام را گرفته مأمورین او را تعاقب نموده یا خودش افتاد یا او را افکندند. هرچه بود از بام افتاد و بعد از چند ساعت در نظمیه به درود حیات گفت. باری، آقا شیخ یحیی را درآن شب در خانهٔ عین‌الدوله که درآن زمان حاکم طهران بود، نگاه داشتند و کاغذهای او را آورده جستجو کردند و چیزی نیافتند، فردای آن شب آقاشیخ یحیی وآقامیرزاسیدحسن را بردند به قریهٔ مبارك‌آباد که ملك‌عین‌الدوله و در نزدیکی طهران است، آقامیرزاسیدحسن را در آن‌جا محبوس نموده متجاوز از دو سال او را به واسطهٔ ملاحظهٔ ازبرادرش‌مؤیدالاسلام که مدیر روزنامهٔ‌حبل‌المتین بود، در محوطهٔ باغ مبارك‌آباد محبوس داشتند.

خلاصه عکس‌آقاشیخ‌یحیی را برداشته و به امین‌السلطان دادند. او هم به نظر شاه رسانیده که این شخص می‌خواست شاه را بکشد و به قدری مسئله را اهمیت داد که پس از دو سال و نیم که عین‌الدوله صدراعظم شده‌بود و امین‌السلطان مطرود و مغضوب بود، باز مظفرالدین‌شاه راضی نمی‌شد که شیخ یحیی آزاد باشد.

در بیستم جمادی‌الاولی ۱۳۱۹ چهار نفر سوار کشیکخانه حاضر شد، دستهای آقاشیخ

یحیی را بسته و او را سوارکرده به طرف اردبیل حرکت‌کردند، پس از هشت روز او را به اردبیل رسانیده و قبض رسید گرفته مراجعت‌کردند . حاکم اردبیل شاهزادهٔ امامقلی‌میرزا و نایب‌الحکومهٔ او شاهزادهٔ محمدحسین‌میرزا ظهیرالسلطان بودند و فوق‌العاده در آسایش این محبوس همراهی‌کردند ، چه‌آن زمان اهل علم را مراعات می‌کردند و اعمال آقا شیخ یحیی هم شاهد بر مظلومیت او بود .

در این اثناء ، آقاشیخ‌یحیی مریض شد، این دو نفر اصیل مسلمان ،کمال مراعات و مواظبت را از او داشتند . از هرحیث راحت و آسوده بود و برای استخلاص او هم زحمت کشیدند ولی با لجاجت امین‌السلطان مفید واقـع نشد . از قراری‌کـه فخرالاطباء برادر لقمان‌الممالك ، برای‌آقاشیخ‌یحیی نقل‌کرده بود و بعض شواهد صدق هم داشت امین‌السلطان تلگراف‌کردکه این شیخ را در چاه افکنند. چاه هم تهیه شد ولـی امامقلی میرزا حکم را اجراء نکرد و بهانه نمودکه اردبیل جزءآذربایجان است، باید حکم از طرف ولیعهد صادر شود نه از طهران .

علماء طهران و اردبیل وکاشان هرچه به امین‌السلطان درباب استخلاص شیخ گفتند و نوشتند مفید نیفتاد ؛ تا امین‌السلطان از صدارت ایران معزول و عین‌الدوله به‌جایش منصوب گردید. در این بین طلاب راکه در مقدمهٔ تاریخ ذکر شد مغلولا به اردبیل فرستادند و در آن‌جا مغلول و پاهایشان در خلیلی بود، آقا شیخ یحیی به واسطهٔ آزادی مختصری‌که داشت به‌آنها سرکشی می‌کرد و همه روزه از مال خود یا از رفقای موقتی‌که درآن مدت تحصیل کرده‌بود و اکثر آنها از علماء بودند به‌آنها مخارج می‌رسانید .

آزادی آقا شیخ یحیی

بالاخره در پانزدهم رمضان تـلگراف‌آزادی از طـرف عین‌الدوله مخـابره شد. در این هنگام از قلعه خارج شده منزل نایب عبادالله مسکن گرفته، در این مدت رساله‌ای درحجیت قطع نوشته به جناب میرزاعلی‌اکبرمجتهد ارائه داده ، و شرح حالش را گفته ، آقای مجتهد زیاده متألم شد تا موقع حرکت نهایت همراهی را از او نموده اعانهٔ نقدی به عنوان خرج حرکت برایش فرستاد .

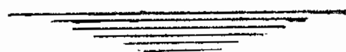
نهم شوال ۱۳۲۱ از راه آستارا به رشت‌آمده ، مرحوم امین‌الدوله مسبوق شد مبلغی وجه برایش فرستاد و عمادالسلطان را فرمودکه به اتفاق خود ، شیخ را به طهران رساند و او را راحت سازد .

باری پس از مراجعت از اردبیل حرارتش زیاده‌گردید و کارخود را منحصر به‌نوشتن مقالات سیاسی داشته دو سال برای حبل‌المتین‌کلکته مقالات و اخبار نوشته و فرستادکه از نمرهٔ (۳۱) سال یازده شروع شده، تا اواسط سال سیزده ممتد می‌شود. ازآن جمله مقالهٔ اصلاحات جدیده و ملاحظهٔ حال شرق و غرب و ملاحظات تجارتی راجع به راه‌آهن و

غیره و غیره ، یك سال هم مدرسهٔ رشدیه را اداره کرد ، بالاخره میل به وطن اصلی نموده به طرف کاشان حرکت نمود و یك سال تقریباً در کاشان اقامت نمود و یك باب مدرسه به‌نام مدرسهٔ علمیه درآن‌جا دائر نمود .

در بدو مشروطیت به طهران آمده و دبیری جریدهٔ حبل‌المتین یومیه را بر عهده گرفته از شمارهٔ اول تا نمرهٔ (۲۲۰) یا بیشتر نوشته آنگاه تحریر جریدهٔ مجلس را متقبل شده از نمرهٔ هجده از سال دوم تا نمرهٔ (۱۵۴) که تعطیل شد تحریر می‌نمود . درموقع استبداد صغیر به قدر مقدور، در سفارت عثمانی و مجلس سری ، بعض خدمات نموده بعد از اعادهٔ مشروطیت، روزنامهٔ مجلس را در غیاب مدیر، اداره نمود . پس از نایل شدن آقامیرزامحمد صادق به وکالت مجلس ، آقاشیخ یحیی مدیری روزنامه را به عهدهٔ خود گرفته ، تاکنون که زمان طبع این تاریخ است با نهایت راستی و درستی و وطن‌دوستی و ملاحظهٔ نزاکت رفتار نموده، ولیکن این ایام از دماغ‌سوختگی و خجلت از اعمال جوانان جاهل، بی‌اندازه کدر و تیره است و اعجب من ذلك بی‌احترامی به این شخص محترم و مؤسس مشروطیت است ، که در این اوقات واقع شد که نگارنده را شرمساری مانع است که در این موقع درج سازد و امیدوارم که در موقع ذکر شود، ولی همین قدر می‌نویسم آقاشیخ یحیی مانند سایر مؤسسین مشروطیت صدمه دید و اگر همراهی نایب‌السلطنه و بعض وزرا نبود شاید به‌کلی اجر خدماتش را برعکس می‌دید .

پایان جلد دوم



تاریخ

بیداری ایرانیان

به قلم

ناظم الاسلام کرمانی

جلد سوم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

نقشه‌های عین‌الدوله

درکتاب دوم مرقوم شدکه عین‌الدوله صدراعظم و شخص‌اول ایران‌که به لقب اتابك اعظم خوانده‌می‌شد ، از طرف اعلیحضرت مظفرالدین شاه در مقام نفی و تبعید و تفریق آقایان و ارباب حل و عقد برآمد .

نخست شروع نمود به گرفتاری اشخاصی که چندان محل اعتناء نبودند ولی در کار آقایان و بیداری مردم هم دخالتی داشتند ،که هم به مقصود خود رسیده‌باشد و هم ضمناً امتحانی از اهالی کرده‌باشد . چه در تبعید میرزاآقا اصفهانی و میرزاحسن رشدیه و مجدالاسلام‌کرمانی اذهان عامه را مشوب‌کردند به این‌که آن‌ها بابی و لامذهب بودند ، و در گرفتاری مهدی‌گاوکش‌که مقارن همین ایام بود چنین شهرت دادند که او از الواد و اشرار بود . پس باید نفاق اندازد میان علماء و دورکند اشخاص‌کافی را از اطراف آنان .

مقام اول را تا یک اندازه پیش برد و طوری سلوك کردکه آقایان علماء طهران به یك دیگر اطمینان نداشته، که اگر تحریکات باطنی در کار نبود خود آقایان به هم افتاده بودند . چه ، میرزاابوالقاسم‌امام‌جمعه ، گرم عروس تازه دختر مظفرالدین شاه، که از موقرالسلطنه طلاق او را اکراهاً گرفته‌بودند، شد .

حاج شیخ فضل‌الله ، به دخالت در امور دولتی و توسط برای گرفتن حکومت برای هرکس مشغول گردید. حاج‌میرزاابوطالب زنجانی، به این‌که اعلیحضرت معتقد به استخارهٔ او می‌باشد قناعت کرده‌است . آقاسیدعلی‌آقایزدی ، از آقایانی است که در تبریز اعلیحضرت را پیشوا و مقتدا بود و این ایام اعلیحضرت به او عقیدهٔ تامی دارند . این آقا باید بی‌طرف باشدکه شاید یك روزی توسطی‌کند ازآقایان ، او هم به همین اندازه اکتفاء نموده‌است. حاج‌آقامحسن‌عراقی، که در عراق خیلی ظلم کرده‌است و مغضوب دولت‌بوده حالا تازه شاه از تقصیرات اوگذشته،ساکت بلکه در خیال است خدمتی به صدر اعظم‌کندکه از او راضی‌شود .آقاسیدریحان‌الله ، که اهل حرم و اندرون شاه به او عقیده دارند و از او

رساله گرفته‌اند و درخیالند که از او تقلید نمایند ، اگر داخل در حوزهٔ آقایان شود خیلی متضرر خواهدشد و دیگر سهم امام به او نخواهندداد . حـاج شیخ عبدالنبی هم کـه مطیع حضرت والاست ، هرطوری که عین‌الدوله بخواهد او حرکت می‌کند . آقاسیدمحمد پسر آقا سید علی‌اکبر تفرشی هم کـه تازه‌کار و بی پول و مایل به عین‌الدوله . آقاسیداحمد بهبهانی به‌یك جواب سلام قانع است . آخوند ملامحمدآملی را بـه یك دادن مسجد و مدرسه را به تیول او به حال تطمیع نگاه داشته . آقاسیداحمد طباطبائی راکه از نجباء و اهل دعاست ، دعاگو کرده است .

پس می‌ماند چند نفری معدود که عبارت از آقای طباطبائی و آقای بهبهانی و حاج شیخ مرتضی و صدرالعلماء و آقاشیخ محمدرضا قمی و معدودی دیگر کـه این‌ها هـم به یك فشار از هم دررفته و شیرازهٔ آن‌ها گسیخته خواهد شد . این آقایان هم به حدی ترس و بیم و رجا و امید دارند که در یك شب ، حاج شیخ مهدی سلطان‌الذاکرین ، از طرف جمعی که در خانهٔ آقامیرزامصطفی انجمن کرده ، رفت منزل آقاسیدعلی‌آقایزدی و خواهش نمودکه آقا در میان افتد و بین صدراعظم و آقای بهبهانی را صلح دهد ؛ دیگر آقا به چه ملاحظه‌ای مسامحه فرمود و اقدام به این صلح نکرد بماند در موقعی دیگر ذکر خواهدشد .

اما مقام دوم که تبعید و نفی و تفریق آقایان باشد ، چون محتمل است موجب بلوا و شورش گردد مقدمةً شروع نمود به تبعید اشخاصی که اطراف آقایان را دارند و صورتی داد به اعظام‌الممالك که متجاوز از صد نفر را نوشته بودند که از آن‌جمله بود : حاج‌شیخ محمدواعظ که از واعظین بزرگ و مقدسین از اهل منبر بودکه مدتی در مهاجرت صغری در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم در بیداری مردم سخن می‌راند و نطق می‌کرد . در این ایام هم که وفات صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراء ، دختر پیغمبر خداست ، در مجالس روضه و مصیبت در بالای منابر صریح و آشکار برضد عین‌الدوله نطق می‌کند .

اگرچه بعضی از عقلاء که اطراف عین‌الدوله بودند و به شیخ واعظ ارادتی داشتند قصد عین‌الدوله را به آقایان اطلاع داده ، و در شبها حاج شیخ محمد واعظ در خانهٔ خود نمی‌ماند و از صدماتی کـه به اهل و عیال مهدی گاوکش وارد آمده‌بود ، حاج شیخ واعظ بی میل نبودکه او را در روز و در خارج خانهٔ خود بگیرند . اگر چه‌عین‌الدوله در این مقام خبط وخطای بزرگی کردکه مانند مهدی گاوکش، شخصی را در شب می‌گیرندکه اگر در روز هم او را می‌گرفتند ، احدی در مقام معاونت او و ممانعت مأمورین دولت برنمی‌آمد. ولی مثل حاج شیخ محمد واعظ کسی را که هم از علماء و مقدسین و هم طرف وثوق و اعتماد عامه است حکم می‌دهدکـه هر زمان دست به‌او یافتند او را مأخوذ دارند ، اگر چه در روز باشد . به این جهت به مقصودخود نایل نگردید و شد آنچه شد .

مجملا روز چهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴هجری مطابق‌سال۱۹۰۶ میلادی دو ساعت از آفتاب گذشته ، حاج شیخ محمد واعظ اصفهانی سواره رسید نزدیك خانهٔ قنبرعلیخان ، که در محلهٔ سرپولك واقع است ، و برخورد به مأمورین دولت که عبارت بود از یك نفرصاحب منصب، مسمی به میرزا احمدخان و دویست نفر سرباز از فوج قزوین. در این مقام هم عین‌الدوله خطاکرد؛ چه ممکن بود یك‌نفر فراش، شیخ واعظ را به احترام ببرد نزد عین‌الدوله، دیگر جمعیت و سربازی لازم نبود .

باری، میرزااحمدخان، شیخ را نگاه‌داشت و گفت: بسم‌الله، برویم . حاج شیخ‌محمد گفت : کجا برویم و من کیستم ؟ میرزا احمدخان گفت : تو حاج شیخ محمد واعظ ، سلطان‌المحققین می‌باشی . اما کجا برویم ، عجالةً خانهٔ اتابك ، بعد محبس دولتی . « ان جهنم لموعدکم اجمعین» .

شیخ واعظ گفت: من مطیع امر و حاضرم ، لیکن خوب‌است شما از عقب من‌بیائید و هرجاکه می‌خواهید مرا ببرید بگوئید خودم می‌روم، خواه خانهٔ اتابك وخواه جای دیگر. اگر تخلف‌کردم از عقب مرا باگلوله بزنید . به جهت‌آن‌که اگر اهالی طهران مرا اسیر شما ملاحظه نمایند ، خوف فتنه و فساد است . بهتر آن است‌که یك نفر همراه من باشد . سرباز و فراش از عقب بیایند. احمدخان قبول‌نکرده ، اطراف الاغ شیخ را احاطه‌کردند. چون نزدیك مسجد و مدرسهٔ حاج‌ابوالحسن معمارباشی رسیدند ، طلاب مدرسه بااهل گذر اجماع کرده ، مانع عبور و بردن حاج شیخ شده، احمدخان، واعظ را پیاده و داخل در سربازخانه نمود که نزدیك مدرسه واقع بود . واعظ حالت مظلومیت خود را به خضوع و خشوع و اذکار و ادعیه به مردم می‌نمود که در آن زمان اسلحهٔ خوبی بود برای دفاع از ظالم .

دقیقه به دقیقه بر اجتماع مردم افزوده گردید . طلاب از اطراف خبر شده و در آن‌جاجمع گردیدند . خبر به‌آقای بهبهانی رسید . آقاسیداحمد ،پسر خود را با عده‌ای از طلاب و سادات برای استخلاص واعظ فرستاد . طلاب که خود را غالب تصور نموده ریختند به طرف سربازخانه ، در این اثناء شیخ‌حسین‌ادیب‌الذاکرین کرمانی که بعد به لقب ادیب‌المجاهدین و شغل ناطقی از طرف ملت معرفی گردید و از فضلاء از اهل منبر بود و صدمات بسیار در بیداری مردم متحمل شد ،رو کرد به مردم و گفت :

ای مسلمانان! پیغمبر ما، ما را امر کرده‌است به اعانت از مظلوم، اینك من‌خودم را فدائی این واعظ مظلوم و خادم سیدالشهداء می‌نمایم . شما خود دانید و تکلیف خود ؛ و روآورد به طرف سربازخانه و درب سربازخانه را مفتوح نموده، با معاونت طلاب ، شیخ واعظ را بیرون‌آورده به طرف‌مدرسه حرکت‌کردند .

احمدخان‌سلطان ، چون دید اسیر و محبوس او را دربردند به سرباز حکم داد که

واعظ را با گلوله بزنید . سرباز اطاعت نکرد ، دفعهٔ ثانی حکم شلیك داد ، این دفعه چند تیر تفنگ خالی شد . یك تیر آمد به ران ادیب‌المجاهدین خورد و او را به زمین انداخت .

مقتول شدن سید عبدالحمید

از قضایای اتفاقیه : کامل مجید، فاضل رشید، سید سعید، مرحوم سیدعبدالحمید، که از طلاب و اهل علم بود؛ با زبان روزه از درس آقامیرزامحمدتقی‌مجتهدگرگانی مراجعت کرده وکتابهای درس خود را در زیربغل داشت، به آن محل رسید و آن هنگامه و شلیك سرباز را دید. خطاب به احمدخان کرد و گفت : مگر تو مسلمان نیستی؟چرا امر به شلیك کردی؟ مگر این‌ها مسلمان نیستند؟ مگر این ادیب، نوکر سیدالشهداء نیست که در خون خود می‌غلطد ؟ اگر دولت از تو مؤاخذه می‌کرد؛ می‌گفتی که ملت هجوم آورد وحبسی را برد. احمدخان از غیظ وتغیر تفنگی از یکی از سربازها گرفت و به طرف سید غریب بی‌کس خالی نمود . بعضی گویند در شلیك اول، تیر احمدخان به سید گرفت و تیر پسر احمدخان به ادیب‌المجاهدین رسید .

بالجمله؛ سید عبدالحمید به همان رسیدن تیر افتاد، ولی ادیب‌المجاهدین خود را به مدرسه رسانید و درآن‌جا افتاد .

مردم سیدعبدالحمید را آوردند به مدرسهٔ معمارباشی و درآن‌جا خوابانیدند .حاج شیخ محمد خود را انداخت روی نعش سید و گفت : آقای من چه می‌خواهی؟ سید جواب داد قدری‌آب، که عطش مرا اذیت می‌کند . تا آب حاضر شد سید از این دار فانی به دار باقی رحلت فرمود . حاج شیخ محمد که مظلومیت سید را مشاهده‌نمود ، خون سید را به صورت و محاسن خود مالید. صدای گریه و ضجه از مردم بلندشد.سادات و طلاب صداهای خود را بلندکرده، زنها بنای شیون و گریه راگذارده ، در این بین قزاقها با سیف‌الدین میرزا ، مدیر توپخانه رسیدند. حال را که بدین منوال دیدند ، نعش سید را برداشته و دربردند ؛ چه رسم دیوانیان این بود که در این‌گونه مواردکشته را درمی‌بردند که مستمسکی به دست علماء و اهالی نباشد . فلذا نعش سید را برداشته و بردند . بعض از مردم‌که حال را چنین دیدند، ادیب‌المجاهدین را بر پشت‌گرفته او را برده و به خانه‌اش رسانیدند .

در بین این واقعات ، جناب‌آقامیرزاسیدجعفرصدرالعلماء با عدهٔ زیادی از سادات و طلاب رسیدند . علی‌کوهی که یکی از جوانان غیور آن محله بود ،چون چشمش به صدرالعلماء افتاد و دانست‌که مسئله بزرگ است ، از قزاق و سرباز تعاقب نمود و نعش سید عبدالحمید را پس‌گرفته و معاودت داشت به مدرسه، و به امر صدرالعلماء و معاونت طلاب و سادات، نعش سید را بردند در مسجدجامع. آقای بهبهانی و صدرالعلماء و سایربستگان

ایشان ، در مسجدجامع اجتماع نموده ، دکاکین و بازارها و سراها عموماً بسته‌شد .

ادیب‌المجاهدین کرمانی در خانهٔ خود افتاده، خون از ران او جاری، زن و اطفال او اطرافش را گرفته در عوض معالجه برایش گریه می‌کنند. بیچاره با این صدمه و با این بیچارگی ترس دارد که او را ببرند نزد عین‌الدوله. اگرچه بعد از این اعلیحضرت مظفر-الدین‌شاه دستخط فرمود که او را ببرند به مریضخانهٔ دولتی و طبیب و جراح برایش فرستادند و پس ازچهارماه که هستی و اندوختهٔ او تلف شد، حالش خوب و از بستربرخاست و در واقعهٔ بمباردمان مجلس هم تیر خورد، در استرآباد و مازندران هم خیلی صدمه دید ولیکن الیوم در خانهٔ خود در بین خون غلط می‌زند و تکلیف خود را نمی‌داند .

نگارنده در این مقام استشهاد می‌آورم به یك بند از بیست و پنج بند اشعار فصیح-الزمان سید رضوان که گفته‌است :

بی حربه، چون که جیش خداوند ذوالمنن — بر حربیان شدند ، دلیرانه صف شکن
سلطان فوج ، یاور عبدالمجید (۱) داد — فرمان قتل جملگی ، از خبث خویشتن
شلیك با تفنگ نمودند حربیان — مجروح ساختند به یك حمله ، چند تن
در آن میانه ، سید و سالار سروران — عبدالحمید ، فخر زمان، مفخر زمن
غافل ز ره رسید و ز هنگامه بی خبر — انگشت حیرتش بشد آن‌گاه در دهن
چشمش به سوی معرکه افتاد محو و مات — از کارهای چرخ ، ز غوغای مرد و زن
ناگاه بی ملاحظه ، سلطان فوج دون — تیری زد آتشین ، به تن شمع انجمن
مابین سینه و گلویش تیرجا گرفت — وز پشت او بدر شد و جانش شد از بدن
هم بی‌گناه بود و هم از خلق منزوی — هم بد غریب و بی‌کس و هم دور از وطن
تیرش به سینه خورد ، به مظلومی حسین — قلبش بگشت پاره ، به مجروحی حسن
تا جان برفت از تن جان جهان برون — زد صیحه جبرئیل ، که ای حی ذوالمنن

از نو حسین کشته ز جور یزید شد
عبدالحمید کشتهٔ عبدالمجید شد

مجملاً ، نعش سیدعبدالحمید و حاج‌شیخ‌محمدواعظ را آوردند در مسجدجامع، آقای بهبهانی هم قبل از دیگران خود را رسانید به مسجد جامع. آقایان علماء هم که شنیدند آقای بهبهانی رفته به مسجدجامع ، هریك خود را به او رسانیدند .

جناب آقاشیخ‌محمدرضامجتهد قمی که از مشایخ علماء و مرجع امور شرعیه و در نزد خواص و عوام اهمیتی به سزا و ملجاء و پناه عموم‌اند ، با عده‌ای از طلاب وارد به مسجدجامع شدند. با این‌که در مهاجرت اولیه نیز در زاویهٔ مقدسه بودند، قوتی به‌آقایان

(۱) عبدالمجید اسم عین‌الدوله است و این اشعار بیست‌وپنج بند است که اگرنگارنده را مانعی‌نباشد بیست و چهار بند دیگر را هم در موقع ، درج تاریخ می‌دارد .

داد، چه مقدسین و طلاب را نظر تامی به ایشان بود. صدماتی که به این وجود محترم وارد آمد در موقع خواهد آمد ان‌شاءالله .

اجتماع علماء در مسجد جامع

باری، جمعیت آقایان ساعت به ساعت در مسجد جامع زیاد می‌شد و ضمناً هر یك از آقایان که از محلهٔ خود حرکت می‌کردند مدارس آن محل تعطیل ، مردم و کسبه با آقایان حرکت می‌کردند و اکثر از آقایان در مسجدجامع جمع شده ، جز آقای طباطبائی که جنابش در مسجد شیخ عبدالحسین که از مساجد و مدارس معتبرهٔ طهران است، وارد شد و آن‌جا را اختیار فرمود. دراین اثناء از طرف آقای بهبهانی جمعی آمدند نزد آقای طباطبائی، که مردم نعش سید را آورده‌اند در مسجدجامع و ما هم همگی در این جا جمع شده‌ایم، به ملاحظاتی مسجدجامع بهتر است از مسجد شیخ‌عبدالحسین ، خواهشمندم شما هم تشریف بیاورید به مسجدجامع و اگرشما هم ملاحظهٔ اهمی را نموده‌اید، بفرمائید تا ما آمده وآن‌جا جمع شویم. پس از مذاکرات معلوم شد، مسجدجامع اولی و انسب است از مساجد دیگر.

فلذا آقای‌طباطبائی در اول‌ظهر روزچهارشنبهٔ هیجدهم جمادی‌الاولی ، از مسجد شیخ عبدالحسین حرکت فرمود . متجاوز از پانصد نفر سادات و طلاب وکسبه از عقب بودند، بندهٔ نگارنده درآن روز شوری در مردم دیده، جمعی از جوانان و اطفال این شعررا بلند می‌خواندند: «برس فریاد امت یامحمد» .

حاج شیخ فضل‌الله که تا به امروز وارد حوزهٔ اسلامیه نشده‌بود، نیز با کوکبه و جلال و عده‌ای از مردم محلهٔ سنگلج وارد مسجدجامع گردید. در وقت ورود برآقایان سید احمد پامناری دست به قداره نمودکه مردم را عقب‌کند و راه برای ورود شیخ باز نمایدکه آدمهای شیخ گمان کردندکشیدن قداره برای نزاع است. آن‌ها هم مستعد و مهیا شدند و در مقام مدافعه حاضر شدندکه عقلا زود ملتفت شده و رفع اشتباه‌نمودند .

آقای‌طباطبائی فرمود: ای مردم امروز روز اتحاد و یگانگی است، بغض وکینهٔ دیرینه و اغراض شخصیه راکنارگذارده ، در زیر لوای اتحاد و توحید در این دورهٔ سلطنت که وزراء خائن و پادشاه رؤف و مهربان و مایل به معدلت و مساوات است، همگی متفقاً نواقص سلطنت را تکمیل نمائید و سلطنت اساسی را از پادشاه بخواهید . قانون معدلت را دائر کنید .

آقایان گفتند : عین‌الدوله را باید از کار انداخت‌که امروز مانع پیشرفت کارها و مقاصد ماست . آقای طباطبائی فرمود : اگر عدالتخانه را برپا نمودیم ، دیگر عین‌الدوله داخل‌آدمی نیست . آراء همگی بر این قرار گرفت‌که در مسجد بمانند و سایرآقایان را هم حاضر نمایند تا مقاصد انجام بگیرد. مردم رفتند برای حاضرکردن سایرآقایان. جمعی هم رفتند برای آوردن آقا سید ریحان‌الله مجتهدبروجردی . چون آقا ضعیف‌البنیه و علیل‌المزاج

بود، خود را به حالت ضعف انداخت و اظهار مرض نمود. ولی مردم اصرار نموده آقا را سواره به مسجدجامع رسانیدند. لدی‌الورود آقا به حالت غشوه افتاد. آقایان گفتند : حالا که شما مریض و علیل می‌باشید ، اگر مایل به ماندن نمی‌باشید، مراجعت فرمائید به خانه. آقا فرمود: بلی می‌روم ولیکن در مقاصد شما حاضرم و مخالفت نمی‌کنم . پس از یك ساعت توقف به خانهٔ خویش معاودت نمود. جز معدودی از علماء، سایرین همه حاضر شده مردم هم نعش سید عبدالحمید را در وسط مسجد گذارده و سینه می‌زدند . بزازها هم فوراً چادری آورده در صحن مسجد سراپردهٔ عزا را برپا نمودند .

روز پنجشنبهٔ (۱۹) جمادی‌الاولی سال ۱۳۲۴ هجریـ امروز دکاکین و سراها را بسته، تجار و کسبه در مسجد و اطراف مسجدجامع جمع شدند. از طرف دولت سربازها در کوچه و بازار چاتمه زدند. عین‌الدوله و نصرالسلطنه و امیربهادر وزیر دربار از نیاوران که عمارت ییلاقی سلطنتی درآن واقع است، به شهرمراجعت نمودند، اگرچه نیاوران در یك فرسخی و نزدیك به شهر است و آمدن صدراعظم به شهر لزومی نداشت ، ولیکن قتل سید عبدالحمید در نزد شاه امری فوق‌العاده به نظر می‌آید. پادشاهی که از صدای رعد و برق بترسد و سید بحرینی او را به حرز خود نگاهداری کند ؛ یك دفعه بشنود که یك نفر سید عالم غریب بدون تقصیر ، به جیش اوکشته شد. البته احتمال خرابی طهران و تزلزل تخت سلطنت را خواهد داد ، خصوصاً که مریض هم هست .

به این جهت صدر اعظم، مجلس مشاورت درباری را در شهر قرار داد که بلکه یك ساعت زودتر به مقصود خود برسد و نگذارد آتش فتنه مشتعل‌تر گردد و از طرف دولت که عبارت از رأی و خیال عین‌الدوله است ، پیغام آمد برای آقایان که شما بروید درخانه‌های خود تا ما امورشما را اصلاح نمائیم. آقایان جواب دادند: مقصود ما تأسیس مجلس عدل است که بعد از این کسی ظلم و تعدی و اجحاف ننماید. و چون عین‌الدوله مانع عدالتخانه است و دستخط شاه را اجراء نمی‌نماید و قول شاه را بـه فعلیت نمی‌رساند، پس خائن دولت و ملت است، باید از مسند وزارت برخیزد .

عصر امروز حضرات بزازها که بعد از طلاب ، دومین انصار حجج اسلامیه بودند، پیراهن خون‌آلودهٔ سید عبدالحمید را به چوبی نصب نموده و دسته بسته، به حالت سینه‌زدن که خبر از مصیبت بزرگی می‌دهد در بازارها و اطراف مسجدجامع و مسجد شاه حرکت کرده پس ازآن به مسجد جامع مراجعت‌نمودند، کسی متعرض و مانع آن‌ها نشد.

شب جمعه را آقایان در مسجد ماندند . با این‌که اطراف مسجد را سرباز گرفته‌بود باز مردم می‌آمدند. آقایان هم مشغول عبادت و بندگی خدا بودند. عده‌ای از آقازاده‌ها هم در یك گوشه مشغول مذاکره و تهیهٔ مقدمات فردا می‌باشند. چون هوا گرم است و سطح بام مسجدجامع هم برای هواخوری و تبرید مناسب، فلذا حاج شیخ محمد واعظ وقت را غنیمت

دانسته ، رفت بالای منبر و قدری مردم را موعظه و ذکر مصیبتی هم نمود .

در وقت سحر آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ فضل‌الله ، طلاب را بیدار نموده مشغول عبادت شدند . کم‌کم مردم بیکار و عوام هم که در مسجد خوابیده بودند بیدار شده ، صدای یاالله در تمام شهر پیچیده‌بود و اگر شاه در شهر بود ، البته این صدا در او اثر تامی می‌بخشید . ولی افسوس که شاه در نیاوران بود و اگر در بین این صداها يك نفر برای رفاهیت نوع یاالله می‌گفت ، هرآینه خداوند تبارك و تعالی می‌شنید و دعوتش را اجابت می‌فرمود و روزگار آتیهٔ ایرانیان به این حال حالیه نمی‌رسید . ولیکن نیات مختلف و مقاصد متشتت ؛ با این حال ، نگارنده را به قسمی حالت منقلب بودکه نزديك بود واقعاً باور کنم صدق و صفای حالت را و بروم به طرف خدا که ناگاه چشمم به گوشه‌ای افتاد . جمعی ازآقازاده‌ها را دیدم که به حالت خنده و ذوق کنانه روکرده‌اند به این مردم بیچاره و می‌گویند: ای‌آلت اجرای خیالات، جنگ ما دولتی نیست و الا تهیهٔ سلاح می‌دیدیم، بلکه نزاع پلتیکی شخصی است. صدا را به «یاالله» بلندتر کنید تا ترکها که در شهر می‌باشند به هیجان‌آیند و خبر به شاه برسانند و عین‌الدوله را معزول نمایند .

در این اثناء که حال یأس مرا گرفته‌بود يك دفعه‌آقاسیدجمال‌الدین را در حرکت دیدم و التفات خود را به او اظهار کردم. گفت : مقصود ما باید در ضمن همین‌کارها و همین اشخاص و همین اغراض انجام داده‌شود ، هر مقصود مقدسی در ضمن مقاصد و اغراض باطله حاصل‌آمد،قدری حالم به‌جاآمده شروع کردم به گفتن یاالله. به‌حدی صدایم بلندشد که سینه‌ام گرفت و در ضمن دعا می‌کردم : «خدایا مردم را از شر این‌آقازاده‌ها آسوده‌بفرما». گویا دعایم مستجاب‌نشد، چه بعض ازآن‌ها را امروز می‌بینم برعرض و ناموس مردم مسلط شده‌اند و در این شش سال مقدمات ریاست خود را به‌عمل می‌آورده‌اند.

کوشش اعضای انجمن مخفی

باری،دانشمندان و وطن‌دوستان امشب را در شهر پراکنده و در مجامع مخفی مشغول کار می‌باشند میرزا عباسقلی‌خان‌قزوینی‌که مدیر انجمن مخفی‌آدمیت بود، شنید سربازها را عوض نموده‌اند وآنها را امرنموده‌اند به‌قتل و غارت؛ لذا در ساعت سه از شب‌گذشته خود را رسانید در قراولخانهٔ پای‌قاپوق که صاحب‌منصبها درآن‌جا جمع‌بودند و برآنها وارد شده تا ساعت پنج از شب‌گذشته مشغول نصیحت و اندرزآنها بود وگفت :

فوج شقاقی اگر نسب خود و تاریخ زمان‌گذشته را نمی‌داند من می‌دانم . صدماتی که از طایفهٔ قاجاریه به رؤسای این طایفه رسید به احدی نرسیده‌است. وانگهی به‌کدام مواجب وکدام جیره خود را طرف با ملت خود می‌کنید؟آیا می‌دانید طرف شما کیست ؟ آیا می‌دانید طرف علماء و سادات و ذریهٔ فاطمه و اولاد امام‌حسین می‌باشید ؟ اگر يك نفر سید به تیر شما کشته شود ، تا ابد فوج شقاقی مورد لعن و سالها روضه‌خوانها در بالای منبر

شما را همدوش بنی‌امیه به زبان می‌آورند. فوج قزوین که شلیك کردند و سید عبدالحمید را کشتند، امروز مـورد لعن و نفرین و تنفر عمومی واقع‌شده‌اند. بالاخـره مدیرآدمیت در امشب تا پنج ساعت از شب گذشته در قراولخانهٔ میدان پای‌قاپوق ماند و از صاحب‌منصبان فوج شقاقی قول و عهد گرفت که شلیك به مردم نکنند و اگر حکم دولت برشلیك شد مخالفت کنند. هر یك از صاحب‌منصبان و رؤساء فوج که آن‌جا حاضر بودند قول داده و برطبق عهد خود قسم یادکرده ، ازآن‌جا بیرون شد .

دیگران مانند مدیرآدمیت در بین سرباز و توپچی افتاده ازآنها قول و عهد گرفتند. به این جهت مردم در این دو روز دسته بسته در بازار و خیابان و سبزه‌میدان تا نزدیك ارك دولتی رفته احدی متعرض آنان نگردید .

روز جمعهٔ بیستم جمادی‌الاولی۱۳۲۴هجری ـ در این روز تمام بازارها بسته‌است و بر عدهٔ سربازها افزوده گردید . مردم نعش سید عبدالحمید را در مسجد امانت گـذارده مجلس ترحیم و ختم را منعقدنموده و لباس مظلومیت و عزا را پوشیده ، عین‌الدوله هم امروز سربازها را که محافظت شهر باآن‌ها بود عوض و تبدیل نمود. فوج دیروزی را درکوچه‌های دور ازمسجد و اطراف مسجد را فوجی دیگر گذارد. طلاب و سادات پیراهن و عمامهٔ خون‌آلود سیدعبدالحمید را بالای چوبی علم نموده مردم هم اطراف آنها راگرفته به‌سرو سینه می‌زنند .

آقاسید ذبیح‌الله روضه‌خوان کـه از سادات بـا فضل می‌بـاشد ، در جـلو سادات این مصرع را به حالت حزن و عزا می‌خواند:«یا حضرت صاحب زمان الامان» طلاب و سادات هم همین مصرع را جواب می‌گفتند . سایرکسبه هم در زیر علمی دیگر کـه از عمامهٔ سید مقتول حاضرکرده‌بودند به این مصرع متکلم بودند: «یا محمد امتت از دست رفت»، اطفال کوچك از سید و غیر سید ازدحام نموده همگی به سروسینه می‌زدند و در جلو دستهٔ عزاداران حرکت می‌کردند .

چون در مسجد جمعیت زیاد بود و هوا گـرم، بـرای‌آن‌که هوا متعفن وغلیظ نشود و به‌آقایـان اذیتی واردنشود ، عازم شدندکـه مانند روز گـذشته بروند در بازار و به حال گردش در بازار سینه بزنند ،آقای بهبهانی ملتفت شد و در مقام منع بـرآمدکه از مسجد خارج نشوند ، حسام‌الذاکرین و اعتمادالذاکرین‌که هردو از معتبرین اهل منبر بودند اظهار داشتندکه : دیروز هم مردم به حالت سینه زدن تا نزدیك ارك و سبزه میدان رفتند ، طوری نشد . چه مقصود این جمع عزاداری بـرای اولاد پیغمبر است ، با نهایت معقولیت می‌روند و جوش و حرارت خود را به سینه‌زدن خاموش‌کرده و فرومی‌نشانند ، آن وقت مراجعت می‌نمایند .

آقایان گفتند: سربازهای امروز غیر از سربازهای دیروز می‌باشند، مخصوصاً به‌این

فوج حکم داده‌اندکه شلیك‌کنند . طلاب جواب دادند : که اولا ماها حربه و سلاحی نداریم و باکسی جنگ ونزاع و طرفیت نداریم، ثانیاً آن‌که این جماعت اکثرآنها سادات می‌باشند و احدی متعرض آنان نخواهدشد . بالاخره به اصرار زیاد علم را از مسجد بیرون‌برده مردم سینه زنان دنبال علم راگرفته، طلاب و سادات محترم معمر ؛ قرآن‌ها را روی دست‌گرفته، عمامه‌های‌سبز و سیاه به‌گردن پیچیده‌بودند . دیگرغافل از حکم نظامی بوده، چند قدمی‌که از مسجد دور شدند و برابر مدرسهٔ میرزاموسی‌که بین چهارسوق و مسجدجامع است رسیدند سرباز جلوآنها راگرفته و مانع ازعبور شدند. سادات‌گفتند : از عقب ما جمعیت بسیاری است‌که مراجعت دشوار است . راه دهید از طرف چهارسوق می‌رویم و از بازار اروسی دوزها برمی‌گردیم به مسجد شاه و این جمع سینه زن را در مسجد شاه سرگرم می‌داریم تا آقایان در مسجد جامع بتوانند زیست نمایند و ختم سید را به‌آخر رسانند.سرباز قبول نکرد ، از عقب هم مردم هجوم آوردند ، سرباز لابد شده قدری عقب نشست .

شورش مردم

علی‌المذکور میرزا احمدخان‌آشتیانی که از خویشان حاج آقا محسن‌عراقی بود و منصب سلطانی فوج را داشت ، حکم شلیك بـه سرباز را داد . سربازها تفنگها را به سقف بازار خالی نمودند. مردم بیچاره‌که صدای تفنگ را شنیدند قدری عقب نشستند ، از بالای بام اطفال بنای سنگ انداختن راگذاردند،از عقب هم هجوم‌آوردند، بازحکم شلیك ازطرف مشارالیه یا از رئیس بزرگ صادرگردید . این دفعه باز سرباز به سقف بازار و دیوارها و زمین شلیك نمود ولیکن چند تیر به طرف مردم خالی شد و جمعی هدف‌گلوله‌گردیدند .

از آن جمله یك نفر سیدکه سنش متجاوز از پنجاه سال بود و اسمش حاج‌سیدحسین و از صلحاء و زاهدین و نیکان و چند سفر هم به مکهٔ معظمه مشرف شده و در همان روز صائم بود ، تیرتفنگ آمد به سینهٔ‌آن جناب و جان به جان آفرین تسلیم نمود. مردم نعش سید را برداشته به طرف مسجدجامع فرارنمودند ، نعش را آوردند توی مسجد ، سایرین که این حال را دیدند بنای‌گریه و زاری راگذارده ، فریاد یامحمد ! یا علی ! یاحسن ! یا حسین ! از همگی بلند شد ، زنها هجوم آورده اطراف آقایان راگرفتند ، پدر در پی پسر می‌گشت ، پسر در عقب پدر می‌دوید . کفش وکلاه بسیاری دم درب مسجد ریخته‌که صاحبانش معلوم نبودند . مـردم خدمت آقایان عرض‌کردند : اذن جهاد بدهید اقلا این سربازها را دفع و علاج‌کنیم ،آقایان جلوی مردم راگرفته و اذن دفاع ندادند.

کـوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی و فراش . سرباز مشغول به غارت و نهب اموال نگردید، زیراکه ازبالای سقف بام و سقف بازار اطفال سنگ وآجر به طرف آن‌ها پرتاب می‌نمودند. از قرار مذکور نصرالسلطنه در چارسوق بود وچون رئیس مسلمانی

بود مانع شلیك سرباز گردید . چه هم می‌دانست فتنه بالاتر خواهدشد و هم از طرف دولت اذن نداشت ، منتصرالدوله که‌آن وقت معروف به علیخان بود نیز در آن روز اظهار کفایت نمود و در واقع ترقی منتصرالدوله ازآن روز شروع شد .

در تعداد مقتولین امروز اختلاف است. بعضی می گویند صد وپانزده نفر بود، بعضی ذکر می‌کنند پنجاه و هشت نفر ، بعضی نقل‌کردند بسیاری از مجروحین را در چاهی‌که نزدیك چهارسوق می‌باشد انداختند .

یك نفر سرباز نقل‌کرد که: اشخاصی راکه به‌گلوله زخمی شدند در زندان چارسوق روی هم ریخته ، یك نفر سید فریاد می‌کرد : ای سربازها فرض‌کنید من از اولاد پیغمبر نمی‌باشم ، آیا مسلمان هستم و اگرمسلمانی گناه است ، فرض‌کنید من مسلمان نیستم اما نوع و جنس‌شما می‌باشم؛ تیر تفنگ به‌پای من رسیده من زخم مهلکی‌ندارم.مرا ببریدبه‌خانهٔ خودکه اطفال صغیر دارم و اگر باید این‌جا به‌این حالت جان بدهم، پس قدری‌آب به من برسانیدکه جگرم از تشنگی‌کباب شد و نیز گفت: یك نفـر بچه سید را دیدم‌که التمـاس می‌کرد مرا از این مکان بیرون برید ، اگرچه مرا در خارج بکشید. طلبه‌ای می‌گفت: ای بی‌انصافها ! در این هوای‌گرم سرطان ، مرا از این جای متعفن خارج‌کنیدکه زخـم مهلکی ندارم . سرباز حافظ‌گفت : رفتم نزد صاحب‌منصب و گفتم : اذن بدهید دو سه نفر سید و بچه راکه زخمهای‌آنها مهلك است ببرم به منازلشان . درجواب‌گفت : رئیس‌کل غدغن‌کرده‌است ، احدی نفهمد و ندانندکه این جماعت در این‌جا می‌باشند . گفتم : پس اذن بدهید قدری‌آب به‌آنها بدهم. در این اثناء ما را مأمور نمودند به رفتن پشت بامها و سنگر بستن، دیگر ندانستم سادات زخمی را چه‌کردند .

بالجمله عدهٔ مقتولین و مجروحین را به طور صحت و واقعیت‌کسی ندانست.چه اکثر مجروحین و مقتولین در طهران‌کسی را نداشتند و غریب بودند، یا عارض و متظلم بودند، که از ولایات بعیده به این پایتخت آمده‌بودند .

آنچه‌که نگارنده به رأی‌العین دیـد فقط یك نعش حاج سیدحسین را دید و دو سه نفر زخمـی راکه حاج سیدحسین تیر به سینه وگلویش خورده بود و نعش آن را در مسجدجامع خوابانیده‌بودند و یکی هم تیر کمانه‌کرده و صورت او را معیوب‌کرده‌بود . دو نفر زخمی هم فرار می‌کردندکه دستگیر نشوند ، چه دیوانیان مجد و ساعی بودندکه مجروحین را مخفی نمایندکه هیجان عامه را ساکت‌کنند .

از طرف دولتیان هم چند نفری از سرباز زخمی شد و در این دو روز یك نفر قزاق به تیر ششلول آقا سیدمحمدرضـای‌شیرازی زخمی و بعد مقتول‌گردید . از قرار مذکور در وقت احتضار وصیت کرده‌بودکه متعرض قـاتل نشوند چه قاتل را مقصودی جز دفاع نبوده‌است .

خلاصه نصرالسلطنه و شاهزاده سیف‌الدین میرزا مدیـر توپخانه آمدند در چارسوق نشستند . سرباز و توپچی و غلامهـای کشیکخانه اطراف را گرفتند . زمـانخان میرپنج با پنجاه نفر توپچی مأمور شد که بالای بامهای بازار سنگربندی نمایند. جمعی از تفنگچی و اهالی کشیکخـانه مأمور شدند بالای شمس‌العماره را که بزرگترین عمارات شهر بود نگاه‌دارند ، چه از این جا گلوله به مسجد جامع به خوبی می‌رسید .

از طرف رئیس کل امر شد آب جاری راکه در مسجدجامع جاری بود ببندند که دیگر آب در مسجد نیاید و آقایان از این سختی متفرق شوند و از امروز آب را برروی سادات بستند .(۱)

تیراندازی در مسجد جامع

چند ساعت پس از قتل حاج سیدحسین ، یك دفعه بغتةً دو تیر در مسجدجامع خالی شد و مرتکب را کسی ندانست . از این صدای تفنگ که پی در پی خالـی شد، مردم بنای فرار راگذاردند ، آقایان از صحن مسجد بـه طرف ایوان و شبستان فرارکردند ، آقای طباطبائی رنگ از رویش رفته پسرهایش را جستجو و از حال آن‌ها فحص می‌نمود. هرکس به خیال خودگرفتار، وانفساه‌گویان در خیال فرار .

نگارنده با آقاشیخ محمدفیلسوف از ترس و واهمه به طرف اطاق خادم مسجد پناه بردیم و هرچند التماس کردیم، خادم بی‌انصاف ما را راه نداد . حاج سید عبدالحسین واعظ را دیدم فرار می‌کرد در حالتی‌که پسر هفت سالهٔ خود را فراموش نمود و همان‌جا گذارد که‌آن طفل گریه‌کنان خود را خارج مسجد به پدر رسانید .

در این بین‌که مردم فرار می‌کردند و صحن مسجد نزدیك بود خالی شود ، آقای بهبهانی را دیدم‌که روی بلندی ایستاده و سینهٔ خود را باز نمود وگفت: ای مردم نترسید، واهمه نکنید ، این‌ها کاری داشته‌باشند با من دارند ، این سینهٔ من . کجاست‌آن‌که بزند ؟ شهادت وکشته شدن ارث ماست. اجدادم راکشتند در راه دین خدا، مرا هم بکشند.این قدر ایستاد و نطق فرمود تا قدری باعث تسکین وآرامی قلوب گردید. بستگان‌آقای بهبهانی هم افتادند در بین مردم وگفتند: این دو تیر تفنگ از دولتیان نبود، یك نفر از خود ما این صدا را بلندکردکه سربازها بدانند در مسجد اسلحه هم هست و جلوتر نیایند .

نگارنده دیدکه اطراف‌آقایان خالی خواهدشد ، فلذا با فیلسوف از مسجد خارج شدیم و درکوچه و بازار افتاده فریاد می‌کردیم:ای مردم اولاد رسول را یاری‌کنید، علمای خود را تنها نگذارید. با این حال خود را به خـانهٔ ادیب بهبهانی رسانیده ناهار را در

(۱) الیوم‌که زمان طبع تاریخ است ، نگارنده را آن‌آزادی نیست‌که بتواند اسم مانع آب را روی‌کاغذآورد و مورخین زمان آتیه نگارنده را در این مسئلهٔ جزئی معذور خواهند دانست .

آن‌جا صرف کرده عصر مراجعت کردیم و دیدیم آقایان سلامت می‌باشند .

میرزامحمدنایب، آدم آقای طباطبائی یك دستمال فشنگ به بهانهٔ آذوقه برای آقایان داد به حسین نامی که در زیر عبا وارد مسجد نماید. دم در سربازها فشنگ‌ها را گرفته، حسین را فوراً بردند به میدان توپخانه و او را بستند به تازیانه، پس از زدن دویست شلاق او را حبس و بعد از مدتی او را نفی بلدکردند؛ تاکنون که تقریباً شش سال می‌گذرد از آن جوان کسی خبر ندارد...

عصر امروز حاج آقامحسن عراقی آمد برای اصلاح ،کاری نکرد، رفت . مجدداً شب را از طرف عین‌الدوله آمد که آقایان را ببرد نزد عین‌الدوله. آقای طباطبائی دید که بعضی مایل خواهندشد ، فلذا با تغیر و سختی روکرد به‌حاج آقامحسن و فرمود : سید تو را چه کار که درکار ما دخالت کنی؟ همان ظلمها وکارهائی که در عراق کردی تو را کافی نیست که آمده‌ای خدمت برای عین‌الدوله کنی ؟ صدراعظم در نزد تو اهمیت دارد و به نظر تو داخل آدم هست ، علمای مرکز از این‌گونه صدور بسیار دیده‌اند ، حد خود را نگاه‌دار .

باری ، حاج آقامحسن مجتهد عراق با حال یأس مراجعت نمود . آقامیرزامصطفی آشتیانی با امیربهادر بنای مراوده راگذارد، بلکه برای اصلاح کاری کند، ولی‌کاری نکرد بلکه پیغام آورد که من از طرف شاه مأمورم تا فردا کار را یکسره نمایم؛ یا قتل و نفی و تبعید و یا رفتن آقایان به منازل خود ؛ و ضمناً به‌آقامیرزا ابوالقاسم‌طباطبائی پیغام آورد که پول زیادی به شما می‌دهند که آقایان را متفرق کنید . جنابش جواب داد که: نه صلاح من و نه صلاح شماست تفرقهٔ بین‌آقایان، بایدکار یك‌سره و انجام گیرد ؛ یا تأسیس عدالتخانه و عزل عین‌الدوله و یا ماندن در این جاکه تکلیف معلوم‌شود .

دو ساعت به غروب ماندهٔ امروز، مشکوةالدوله از طرف نایب‌السلطنه کامران میرزا آمد خدمت آقایان و پیغام آورد که شاه متغیر است، فرداکار را یکسره می‌نمایند . صلاح در این است که مردم را متفرق کنید. آقایان جواب دادند که ما مردم را امر می‌نمائیم دکاکین را بازکنند و متفرق شوند. لکن خودمان در همین مسجد می‌مانیم تا مقصود ما انجام گیرد و ما هم مقصودی نداریم جز اجراءِ دستخط شاه و تأسیس عدالتخانه و چون عین‌الدوله مانع و مخل و دشمن سادات است عزل او را نیز استدعا داریم .

نزدیك غروب امروز دستخطی که اعلیحضرت شاهنشاه در جواب پسرش عضدالسلطان دستخط کرده‌بود ،آوردند خدمت آقایان که سوادآن از این قرار است :

عریضهٔ عضدالسلطان حضور پدر تاجدارش مظفرالدین‌شاه

قربان خاکپای اقدس همایونت گردم ــ غلام خانه زاد پس از مرخصی از حضور مهرظهور مبارك اقدس همایون ارواحنا فداه، مبتلا به مرض تب شده چون پاکتی از جناب مستطاب آقا میرزاسید محمد مجتهد برای این خانه‌زاد آوردند

که عیناً تقدیم آستان مبارك داشته آنچه ، رأی انور همایونت اقتضا فرماید جواب داده شود .

الامر الاقدس الاعلی مطاع

صورت دستخط شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

عضدالسلطان . عریضهٔ شما و کاغذ جناب آقاسیدمحمدمجتهد را ملاحظه کردیم، عجب است که می‌گویند علماء را در حضور ما معارض دولت و مفسد قلم‌داده‌اند و هیچ تصور نمی‌کنندکه اولا احدی را قدرت خلاف‌گوئی در حضور ما نیست، ثانیاً کی می‌تواند معارض دولت شود و از اوامر دولت تمردکند؟ جناب آقاسیدمحمد و سایر علماء وقتی که به تکلیف دعاگوئی خودشان رفتارکنند مفسد به قلم نمی‌روند و ما هم آنها را مفسد نمی‌دانیم، بلکه وظیفهٔ شرعی آنها این است که خیرخواه و صلاح‌جوی دولت و ملت باشند .

اما این مسئله را هم تصدیق نمی‌کنم که مثل آقامیرزاسیدمحمد عالم متدین خیرخواهی خودش را داخل فسادکند و این رفتار را برای دین و دولت رکیك نشمارد و سبب فتنه نشود . اجماع، شیوهٔ مردمان پست و خسایس مردم است . از مثل ایشان آدمی هیچ منتظر این اقدامات نیستم، مخصوصاً این دستخط را بفرستید ببینند . مطلب و عرض حسابی هیچ محتاج به این عنوانات نیست، در شهر غائله ننمایند ، بیایند مطلب خودشان را بگویند و جواب بشنوند ، تا ما هم مطالب حسابی آنها را به طوری که صلاح دولت است بپذیریم و رفع غائله بشود ، و الا به‌این شکل و این عنوان جز این‌که بیشتر ایقاظ فساد شود و مردم بیچاره دچار قهر و غضب و به زحمت بیفتند هیچ نتیجه‌ای ندارد؛ و البته تکلیف شرعی غیر این است که رفتار می‌کنند .　　　۲۰ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴

پس از رسیدن این دستخط و پیغامات دیگر از طرف شاه و صدراعظم و سخت گرفتن به‌آقایان از جهت‌آمد و شد مردم و سختی‌آذوقه ، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی خطابه خواندند و فرمودند: ای مردم ما قول و عهد شما را به شما مسترد می‌داریم، خواهش داریم که ما رابگذارید به حال خود و بروید. اگر می‌کشند ما را بکشند و اگر می‌گیرند ما را بگیرند. از شما کاری هم ساخته‌نیست،جز آن‌که تفرقهٔ حواس ما را باعث می‌شوید؛ البته بروید و دکانهای خود را باز نمائید. طلاب اظهار داشتندکه ما از شما آقایان‌جدا نمی‌شویم، مردم را هم نخواهیم گذاردکه دکاکین را باز نمایند .

متفرق شدن مردم به سفارش بهبهانی

آقای‌سیدعبدالله بهبهانی قرآن را برسر دست گرفته مردم را قسم داد که متفرق شوند و در مسجد توقف‌نکنند و ضمناً پیغاماتی که‌کتباً از طرف شاه فرستاده‌شده‌بود در حضور

جمع قرائت نمود. پس ازآن فرمود: ای مردم آنچه راکه درباب عدالت تقاضا و خواهش نمودید عاقبت جز گلوله جوابی نشنیدید. کار به ناملایمات و سختی خواهدرسید، پس هرچه زودتر است بروید، البته بروید. مردم که این فرمایشات را شنیدند متفرق شده و رفتند به خانه‌های خود. از طرفی، دولتیان بعضی را محرك شده و جارکشیدندکه آقایان می‌فرمایند: آمدن شما به‌یاری ما و بستن دکاکین حرام است، البته دکاکین را بازکنید. عوام بیچاره باور نموده رفتند به خانه‌های خود و معدودی از خواص باقی ماندند.

نعش حاج‌سیدحسین را بعضی گفتند درجای دیگر دفن کنند تا بالاخره نعش را بردند در امامزاده زید دفن نمودند. شب راآقایان درپشت بام مسجد ماندند.

آقامیرزامصطفی آشتیانی به بهانهٔ مرض مادرش از مسجد بیرون‌آمده و رفت به‌خانهٔ امیربهادر و باامیربهادرتا صبح از صلح مذاکره می‌نمود، علی‌المذکور امیربهادر گفته بود: از نیاوران‌آمده‌ام بـه شهر و تاکار را یکسره ننمایم نزد شاه نمی‌روم و اگـر توبا من همراهی‌کنی یك نفر از این ملاها را در شهر نمی‌گذارم، یاآنها را می‌کشم ویا به طرفی تبعید می‌کنم.

آقامیرزامصطفی در جواب گفت کـه: آقـاسیدعبدالله و آقـاسیدمحمد را به طـرفی بفرستید، دیگران خاموش می‌شوند.

امیربهادر گفت: چند نفری را سیاهه‌کردیم و نوشتیم‌که بایداخراج و نفی‌بلدشوند و عدهٔ‌آنها به پانصد نفر می‌رسد و نیز مذکور شدکه نوشتهٔ امان از برای خود وبستگانش گرفته و نیز امیربهادر قول دادکه قروض آقامیرزامصطفی را اداء نماید و ده هزارتومان با لقب شیخ‌الاسلامی برایش بگیرد در صورتی‌که‌آقایان را متفرق سازد.

مجملا روزشنبهٔ بیست ویکم را صبح از منزل امیربهادر بیرون‌آمده وبه طرف مسجد روانه‌گردید. در وقت ورود به مسجد، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائـی ملتفت‌شدکه مشارالیه با نوکر امیربهادر وارد به مسجدگردید و فوراً روکرد به مشارالیه وگفت: این شخص‌که با شما بود نوکر امیر است. آقامیرزامصطفی‌گفت: چون شنیدم مردم را مانع می‌شوند از دخول به مسجد، فلذا فرستادم این شخص راکه با من‌آشنائیت داردآوردند، و همراه خود آوردم‌که‌کسی ممانعت ننماید از دخول به مسجد و الا مرا مانع می‌شدند از ورود به مسجد.

روزشنبهٔ بیست ویکم جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ ــ امروز بازارها باز شد. مـردم مشغول‌کسب وکار خـود شده، قریب بـه چهار فوج سرباز اطراف و روی بام مسجد را گرفته، احدی را نمی‌گذاشتندکه داخل مسجد شود. آب جاری را به سختی غدغن نموده و مانع بودندکه وارد مسجد بشود، خوردنی از قبیل نان و میوه ورودش نیز امروز ممنوع شد و مانع می‌شدند از این‌کـه‌کسی به‌آقایان مـلحق شود. آقا میرزاسیدعـلی پسرآقای بهبهانی خواست وارد مسجد و نـزد پدر خویش ملحق شود، صاحب‌منصب چنان سیلی بـه

صورت آقازاده زد که دواری عارض سید گردید و فوراً به زمین نشست. صاحب‌منصب از این حرکت نادم گردید، چند قدمی پس رفته و روی خود را به طرفی گردانید، آقازاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیك ظهر امروز نصرالسلطنه خدمت آقایان رسیده، عرض کرد: من از طرف دولت مأمورم که شما را به منزل‌های خودتان ببرم، ولی نظر به ارادت باطنی، خود شما را به احترام به خانه‌های خودتان برمی‌گردانم.

آقایان گفتند: تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند. نصرالسلطنه دید که فساد بزرگ و فتنهٔ عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه هم بود؛ فلذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امر نان و خوراك بر آقایان قدری سخت‌تر از روز سابق گردید. حاج غفارخان قوام‌دیوان یك دانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد به سرباز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به آقای طباطبائی رسانید و کذا، بستگان هریك از آقایان این گونه نان و غذا را می‌رسانیدند.

سخنرانی آقای بهبهانی

امروز آقای بهبهانی خطابه‌ای خواند و خواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من غرض دارد نه با شما. اگر صدمه‌ای وارد آید برشما، برای خاطر من است، پس بهتر این است که هرکس هرجا می‌خواهد برود، اگر کسی بیرون برود مانع نمی‌باشند. ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم، ما کشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را برخود می‌بینیم. خواص اصحاب گفتند: ماها که این‌جا می‌باشیم هرجا برویم ما را می‌گیرند و می‌کشند؛ پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوش‌تر است، وانگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

در تاریخ آبی می‌نویسد: از سیزدهم تا پانزدهم ژوئیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی‌الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند که آذوقه و نان با کمال اشکال و به‌طور مخفی به آنها می‌رسید. اما نگارنده می‌نویسد از ورود به مسجد همه‌کس را مانع می‌شدند، حتی آذوقه و آب را مانع بودند. اما از خارج شدن، کسی را مانع نبودند، این‌که آقایان خارج نمی‌شدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناعت امر را برعامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحهٔ شبانهٔ قراولها نبود و آذوقه به آقایان بکلی نمی‌رسید، هر آینه هیجان عامه را سبب می‌گشت. بعلاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاجاریه از اولاد بنی‌امیه می‌باشند و این عقیده به حدی در مردم رسوخ دارد که می‌گویند خنجری که به‌آن سرحضرت سیدالشهداء(ع) را بریده‌اند به

ارث رسیده‌است به خانوادهٔ علاءالدوله؛ و الیوم درخانهٔ علاءالدوله است . این شایعه سرباز و قراولها را مانع‌بودکه جداً مانع آب وآذوقه شوند، به این جهت در شبها به‌تکلیف خود عمل نمی‌کردند و در منع‌آذوقه مسامحه می‌نمودند؛ وانگهی سربازی‌که در ماه هفت قران و دهشاهی مواجب داشت به طمع دو سه قران که به او می‌دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند .

روز یکشنبهٔ بیست و دوم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴هجری ــ طرف صبح احدی وارد و خارج نمی‌شد. جناب‌آقاسیدعلی‌آقامجتهد یزدی با عدهٔ‌کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت‌کرد و به طرف مسجدجامع روانه شد . دم درب مسجد سرباز آمـد جلو وگفت : آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند . آقا سیدعلی‌آقا فرمود : کسی را نمی‌رسدکه همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود . سربازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می‌دانستند ، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت‌آقا، سادات و طلاب را ممانعت نمی‌کنیم ولی‌کلاهی و بازاری را ممانعت می‌کنیم. به این جهت، عدهٔ‌بسیاری از سادات و طلاب با حضرت‌آقا وارد مسجد شدند .

تلاش مجدد عین‌الدوله

از طرف اتابك‌اعظم عین‌الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی ازآقایان علماء می‌آمدکه به هرشکل باشد چه به‌طور تهدید و چه به‌طور وعده و نوید، چه به‌طریق دوستی و خواهش و چه به طریقی دیگر، که از همراهی باآقای‌بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند . از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقاشیخ محمدرضامجتهد قمی آوردند و این‌آقا چون مرجع مرافعات و محاکمات شرعیهٔ طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوك فرمودکه زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود ، فلذا عین‌الدوله نهایت سعی را مبذول داشت بلکه ایشان را از حوزهٔ آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد ،فقط کسی‌که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب‌دادن ایشان به سفراء عین‌الدوله مطلع شد و اظهار تشکرنمود .

نگارنده را لازم آمدکه چند سطری از حالات تاریخیهٔ این شخص جلیل و عالم نبیل ، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خوانندهٔ این صحایف بداندکه چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس،جد و جهدی داشتند و به‌چه قسم از بذل مال و جان دریغ نفرمودند.

حالات جناب آقای آقاشیخ محمدرضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمدرضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از معظم فقهاء پایتخت و حجج‌اسلام و مرجع ناس و ملاذ انام است . مسقط الرأس ایشان در قم، در بیست ویکم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقامحمدرضا حکیم قمشی‌اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنهٔ یك‌هزارو سیصد مسافرت به عتبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزهٔ درس مرحوم آیةالله حاج میرزا محمدحسن شیرازی وارد شده و در آن حوزهٔ قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف کتاب دلائل‌الاصول ، شرح بر فرائدالاصول مرحوم خلدمقام شیخ‌مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر مکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع‌الاحکام در شرح شرایع‌الاسلام را در آن‌جا نمود و در نزد مرحوم آیةالله به حدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعض از اجوبهٔ مسائل ناس را رجوع به ایشان می‌داشتند و اکتفاء به نظر و اجتهاد ایشان می‌فرمود.

در سنهٔ یك هزاروسیصد ویازده به‌امر مرحوم‌آیةالله به عزم اقامت به تهران از عتبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی‌الاولی از سنهٔ مذکور وارد طهران و تاکنون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است. در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود . در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی‌شاه برآمد . چون مفید نیفتاد، در خانه نشست و از امور سیاسی دم دربست. در اوایل زمان احمدشاه، یك نفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب برآمده و یك تیرششلول غفلةً به‌آن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود. ضارب را گرفته پس از استنطاق، حکم مجازاتش صادر گردید که جناب معظم او را عفو نمود بلکه درمقام شفاعت او برآمده، از حبس هم نجاتش دادند .

سخت‌گیری دولت

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت‌گیری برآمده‌است ، چه به شاه عرض کردند آقای سیدعبدالله و آقاسیدمحمد ، جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را ازبین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین‌الدوله اذن داده‌است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستورالعمل به نصرالسلطنه داده‌است . رسیدن این خبر به شهر، هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را به خیال انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در همین ملاقات اولیه، آقاسیدعلی‌آقا مجتهد را که از واردین امروز بود به‌گوشه‌ای کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت‌آباد و شاه را ملاقات نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند .

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدندکه علاءالملك وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارندکه بلکه شاه را منصرف‌نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات . چه علاءالملك ، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است، و هم به ملاحظهٔ سیادت و سن علاءالملك و خدمات او در دولت، شاه را به او اطمینانی تمام است . علاوه بر این‌که جنبهٔ سیادت و اسلامیت علاءالملك یك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهدکه ملاقات سری او مفید واقع خواهدافتاد.

در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم، آن وقت برمی‌گردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی :

حالات علاءالملك وزیر علوم

میرزا محمودخان علاءالملك ، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی ، سلسلهٔ جلیل و خانوادهٔ نبیلش معروف و مشهور است . زمان پنج پادشاه ایران را درك نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمهٔ دولتی بود .

تولدش در چهارشنبهٔ غرهٔ شهر شعبان اودئیل ۱۲۵۸ هجری بوده ، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداولهٔ ایرانی را نمود ، برای تحصیل عازم تفلیس شد . پس از چند سال توقف در آن جا به تبریز مراجعت‌نمود و در عداد اجزاء دیوانخانهٔ تبریز که درآن زمان تشکیل یافته‌بود معرفی شد . بعد از دو سال اشتغال به خدمت ، به عزم زیارت عتبات و همراه‌بودن با جنازهٔ پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات، به طهران آمده در وزارت امورخارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن‌جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویهٔ محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به تهران آمده باز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به‌لندن مأمور شد. پس از شش ماه توقف در لندن به‌طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد ، تا آن‌که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید .

علاءالملك برای تهیهٔ لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن‌جا تا مسکو در رکاب شاه بود . چون اندرون ناصرالدین‌شاه تا سر حد ایران با شاه بود ، لذا علاءالملك مأمور به مراجعت‌دادن اندرون شاهی شد . پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید . شش سال درآن‌جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزاحسینخان صدراعظم که به سمت سفیری مأمور«پطرزبورغ» بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به «پطرزبورغ» مأمور شد. بعد از یك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود. پس ازآن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمائی کرمان منصوب شد .

درکرمان آثار نیك گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء ، قسمی سلوك نمود که الی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هرگاه سوار می‌شد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به‌دست در جلو اسب حاکم می‌افتادند و مردم را اذیت می‌رسانیدند . علاءالملك این کار زشت را موقوف نمود و خود سوار الاغ می‌شد . یك نفر از نوکرهایش هم سوار اسب یا الاغ می‌شد و با او حرکت می‌کرد . چنان که معروف به حاکم دوخره شده‌است (در مقابل دو اسبه). در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می‌نمود .

در سیستان با انگلیسها مشغول مذاکره و تسویهٔ امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکرهٔ علمی می‌نمود. سطح شرح لمعه و شرایع را مستند احکامش قرار می‌داد. در هنگام حرکت از کرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت از کرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنفسه می‌نمود و غفلةً بدون خبر و اطلاع وارد هر یك از مدارس می‌شد. مدتی هم به وزارت عدلیهٔ ایران مشغول بود. مدتی هم در اصفهان حکومت داشت. در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوك نمود که وطن‌دوستان و حریت‌خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی‌شاه با وکیل‌الملك مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصودآن بود که خیال دول را دربارهٔ مشروطیت ایران بدانند و استعلام از حال‌آن‌ها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملك شخص عالم عاقل متمدن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملك قسمی سلوك نموده‌است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره‌ای ملاحظات هنوز قبول نکرده‌است . نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده‌است، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهدآمد . مجملا آقا سید برهان‌الدین خلخالی متقبل گردید ملاقات وزیر علوم را .

مأموریت آقاسیدعلی آقا یزدی

اما مأموریت جناب آقاسیدعلی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله درگوشه‌ای خلوت کردند. آقاسیدعلی آقا گفت: عین‌الدوله کار را برشما سخت گرفته‌است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلمداد‌داده‌است. همین امروز و فردا کار را یکسره خواهدکرد، اگر به من قول می‌دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جائی نروید، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه‌ای در صلح و اصلاح شوم. حاج شیخ فضل‌الله گفت: البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این‌که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهدرسید. آقای بهبهانی فرمود: آنچه‌که صلاح می‌دانید بکنید. ما از مسجد خارج نمی‌شویم تا خبر شما به ما برسد.

پس از عهد و قرار داد، آقاسیدعلی آقا از مسجد خارج شده تا تهیهٔ کالسکه دید، نزدیك به ظهر رسید، نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد. دو سه ساعت بعد در سلطنت‌آباد در منزل صدیق‌الحرم پیاده شده لدی‌الورود پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایضی دارم که باید درخلوت به شاه عرض کنم. جواب آمد که شاه فرموده‌است تشریف بیاورید. در این اثناء، از طرف خانمهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی‌نهایت متغیر است. آقا سیدعلی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آن است.

باری، آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مرض افتاده، امیربهادر و اهل خلوت دورش را گرفته، لدی‌الورود قبل از تعارفات رسمی، آقا عرض کرد: بعض عرایض دارم که باید بدون ثالث حضور مبارك عرض کنم. شاه نگاهی به امیربهادر کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به طوری که مذاکرات شنیده نشود.

شاه روکرد به سید و گفت: بعضی از آخوندهای مفسد، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعض حرکات وادارکرده‌اند و ما برحسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها راطرد و منع و نفی کنند. آقا سیدعلی آقا گفت: علماء همه وقت دعاگوی دولت بوده و می‌باشند. شاه فرصت نداد که سید کلامش را به‌آخر برساند. فرمود: میرزاعلی‌اصغرخان امین‌السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هرچه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این‌که نوبت صدارت به عین‌الدوله رسید. در سال گذشته پسر آقاسیدعبدالله از عتبات مراجعت کرد. سید فرستاد نزد عین‌الدوله که کالسکهٔ خود را بفرستید به استقبال آقازاده. عین‌الدوله جواب داد که: آن‌که کالسکه برای آقازاده می‌فرستاد و پول به شما می‌داد، امین‌السلطان بود و رفت به فرنگ.

فرستادهٔ سید چند کلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین‌الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند ، واقعهٔ مسیو نوز را پیش‌آوردند تا به مهاجرت زاویهٔ حضرت عبدالعظیم منجرشد . من هم به ملاحظهٔ حفظ اسلام و این که طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری، فرستادم آنان را از زاویهٔ مقدسه آوردند و به آنها محبت کرده، مقاصدشان را گفتم برآورده کنند، حالا جمع شدند که ما عدالتخانه می‌خواهیم. شما می‌دانید که آقاسیدعبدالله و حاج شیخ فضل‌الله طالب عدالتخانه نمی‌باشند . عدالتخانه مضر به حال این‌ها می‌باشد . بر فرض، امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود، اول صدای همین اشخاص بلند خواهدشد که ما عدالت نمی‌خواهیم .

پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عماً قریب ، شورشی در مملکت احداث خواهدشد . بلی، یك نفر آقامیرزاسیدمحمد است که مایل به جمهوریت است، او هم امری را خواهان‌است که در ایران امکان‌پذیر نیست و بر ذمهٔ شاهانهٔ ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفر آخوند مفسد چشم‌پوشیده و ضمناً عدهٔ قلیلی از خوبان هم به‌آتش آنها خواهندسوخت .

آقاسیدعلی‌آقا یزدی در جواب عرض‌کرد : گویا بر اعلیحضرت پوشیده‌نباشد که دعاگو از اشخاص بی‌غرض و دعاگوی خاص اعلیحضرت می‌باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجماعها نکرده و لیکن دو شب است که صدای زاری وگریهٔ مردم از مسجد بلند است ، و در بین این جماعت اشخاصی می‌باشند که قصدشان خیر و صلاح است . علی‌ای‌حال ، امروز همگی بیچاره‌شده‌اند و به مسجد پناه‌برده‌اند و خدا را می‌خوانند . چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را به مراحم اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحمتی دربارهٔ آنان بفرمائید و نیز حکم مبارك صادر شود ، عدلیه را قدری منظم نگاه‌دارند که هم رعیت آسوده شود و هم ملاها به مقصود خود رسیده‌باشند . اعلیحضرت فرمود : بسیار خوب ، آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور ، که علی قدر مراتبهم دربارهٔ آنها اظهار مرحمت بشود .

در این اثناء اجزاء خلوت واردشده دور شاه را گرفته و هرکدام بنای بدگفتن از ملاها راگذارده، شاه روکرد به امیربهادر و فرمود: کالسکه حاضر کنند تا آقاسیدعلی‌آقا برود شهر وآقایان را بیاورد حضور ما ، بلکه این غائله خاموش شود . امیـر بهادر عرض کرد : من خودم باید بروم شهر ، آقا درکالسکهٔ خودم سوار می‌شود و اگر آقایان راضی به‌آمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از این که کالسکهٔ شاه برای ملاها فرستاده‌شود .

آقاسیدعلی‌آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت‌کند ، از نزد شاه بیرون آمد، در منزل امیر بهادر واردشد .

امیربهادر به دفع‌الوقت و مماطله گذرانید . طوری آقا را با خود حرکت داد که چهارساعت از شب گذشته وارد شهرشدند . لابد سید خداحافظ نموده در خانهٔ خود وارد شد . صبح خبررسیدکه‌آقایان را نفی‌بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه‌نمودند.فوراً آقا سیدعلی‌آقا درشکه خواسته به طرف ابن‌بابویه‌که در یك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن‌جاکه رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات‌نمود ، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این‌که شما به‌من قول دادیدکه از مسجد خارج‌نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول‌کردید . آقای‌بهبهانی فرمود: ما را مجبورکردند به اخراج؛ و اگر خارج نشده‌بودیم منجر به اتلاف نفوس می‌گردید . آقا سیدعلی‌آقا مذکور داشت من شاه را تا یك درجه ساکت‌کردم، صلاح در این است که درهمین مکان توقف فرمائید تاکالسکهٔ سلطنتی آورده شما را ببرم حضور . آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته‌است ، جز رفتن به عتبات، دیگرعلاجی نیست. اگرچه می‌دانم دربین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی‌چاره نیست، به علاوه عهدوپیمان‌کردیم،لااقل تاقم برویم و اگر ممانعت نکردندکه برویم به‌عتبات، و الا آن‌جا راکه مقدرمان باشد. این‌است مختصری از زحمات جناب‌آقا سیدعلی‌آقا مجتهد یزدی .

روز یکشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ هجری-طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمی‌شد ، طرف عصر نصرالسلطنه و مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا آمدند و مذکور داشتندکه حکم بتی‌قطعی از شاه صادر شده‌است‌که شماآقایان را به‌هرشکلی‌که باشد ازمسجد جامع خارج‌کنیم. آقای بهبهانی فرمود :اگر چنین است پس بگوئید فراش و سرباز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانهٔ خدا بیرون برند . نصرالسلطنه قبول‌نموده و عازم‌گردیدکه حکم دهدآقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی‌گفت : اگر ما را به‌این حالت‌که ذکرشد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست . دست درمی‌آورند، آن وقت جنگ و نزاع می‌شود، دشمن هم در بین می‌افتد و کار خود را می‌کند. دولت و ملت متهم و خـون ما به هدر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با صوابی است . آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به‌خانه‌های خود برگردیم، باز در خانه‌های ما همین اجماع و ازدحام می‌باشد ، چاره جـز این نیست‌که یا عدالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ماگرفته‌شود ،تا مابرویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصرالسلطنه‌گفت : واقعاً می‌روید به عتبات و یا مزاح می‌فرمائید؟ آقایان‌گفتند: البته می‌رویم و نهایت میل را به‌رفتن داریم.

باری، نتیجهٔ این مذاکرات این شدکه یك ساعت به غروب‌مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده‌شد . تا نیم ساعت از شب دوشنبهٔ بیست و سوم جمادی‌الاولی آقایان در مسجد جامع بودند . بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به

خانه‌های خود رفتند . آقای طباطبائی به خانهٔ خود نرفت و رفت به خانهٔ آقای بهبهانی . جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند ، لیکن سایرین هر یك به خانه‌های خودشان رفتند .

صبح علی‌الطلوع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در ابن‌بابویه که نزدیك زاویهٔ مقدسه است وارد شدند .

از اتفاقات آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده، رعد و برق می‌جهید، به حدی که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات ترك‌ها چنین گمان می‌کردند که این رعد و برق به واسطهٔ بی‌احترامی به علماء است .

اختفای ملك‌المتکلمین

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك‌المتکلمین که از واعظین بزرگ و ناطقین سترك است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاهای اصفهان دیده‌است ؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تغییر ولایت‌عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه ساعی است و اگر این قصد در او نبود، هر آینه از اولین اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی‌نمود .

باری ، ملك‌المتکلمین با آقامیرزاسیدعلی‌شیرازی در شمیران ، در قریهٔ سعدآباد باغ میرزاعبدالوهاب‌خان آصف‌الدولهٔ شیرازی ، مهمان وثوق‌الدوله بودند که خبر به‌آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك‌المتکلمین را گرفتار کرده و بردند به نظمیه‌که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبر خائف شده وثوق‌الدوله هم به ملاحظهٔ برادرش دبیرحضور که منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظهٔ پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی‌که آقامیرزا سیدعلی متقبل شد که ملك را ببرد جائی پنهان‌کند و چون چشم ملك آب آورده‌بود و نوری نداشت،فلذا او را در درشکه نشانده و رفتند در دربند که در دو فرسخی طهران است ، اطاقی از مشهدی ابوطالب دربندی کرایه‌کرده در آن‌جا مخفی شدند .

صبح روز دیگر آقامیرزاسیدعلی رفت منزل وثوق‌الدوله برای استعلام خبر، که شنید واقعهٔ مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن‌جا، فلذا نصرةالسلطان را که از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است‌که در بیداری مردم بی نهایت ساعی است، ملاقات نمود . قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان .

علیهذا، نصرةالسلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك‌المتکلمین را با خود در درشکه نشانید و آورد در مسجدجامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی .

ملك‌المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطهٔ لوث اتهام، گاهی او را بابی وگاهی‌او را لامذهب می‌خواندند و پیوسته در فشارآقای‌نجفی(۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعهٔ مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی‌الجمله مراوده داشت و مورد سوءِ ظن عین‌الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجدجامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیه آورد و در زمرهٔ ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز باآقاسیدجمال‌الدین همدوش و هم مسلك گردیدند .

وثوق‌الدوله از این‌که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقهٔ وثوق‌الدوله این گناه را شست و به مفاد «الحسنات یذهبن السیئات» ، نگارنده هم به اعمال نیکش‌نگران است نه به‌کارهای زشت .

و اما نصرةالسلطان را تاکنون‌که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می‌کنم؛ چه این مرد باحرارت را از زمان ناصرالدین‌شاه الی‌کنون به‌یك حال و یك مقصد شناخته حتی‌آن‌که در معاونت حکومت‌کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

مهاجرت کبری

روز دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ آقایان بهبهانی و طباطبائی وجمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن‌بابویه‌که در نزدیکی زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار درحال خوف وترس، احدی جرأت نمی‌کند درکوچه و بازار راه‌برود .

نگارنده خواست برود به ابن‌بابویه ، جرأت نکردکه از خانهٔ خود خارج شود . کوچه و بازار مملوبود از سرباز و توپچی‌که‌گویا مأمور بودند به‌کشتن اهل علم وسادات.

اگر درکوچه و بازار یك نفرآخوند و سید دیده می‌شد طوری به او نگاه می‌کنندکانّه قاتل پدر و برادر خود را می‌بینند . (۲)

امروز عین‌الدوله در حضور جمعی از رجال دولت‌گفت : شب‌گذشته باران‌آمد و کثافتهای شهر را برد و شهر را پاك نمود . باری ،آقایانی‌که در امروز مهاجرت‌کردند از این قرار است :

آقای بهبهانی، آقای طباطبائی، صدرالعلماء، آقا سیدجمال افجه‌ای، حاج شیخ مرتضی،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است .

(۲)عصر امروز شروع به واقعهٔ تحصن به سفارت انگلیس شدکه بعد ازاین خواهدآمد.

آقا سید مصطفی قنات‌آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزامحمد صادق‌طباطبائی، آقا سید مهدی، طباطبائی ،آقا شیخ‌عبدالرحیم نوهٔ صاحب فصول،آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزامحسن ،آقا شیخ محمد رضا استرآبادی ، آقا سیدعلاءالدین اعتمادالاسلام،آقا شیخ محمدرضا کاشی ، پسرهای‌آقای طباطبائی، پسرهای‌آقای بهبهانی، طلاب و سادات متجاوز از دویست نفر .

آقایانی‌که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل‌الله ، حاج علی‌اکبر ،آقا سیداسدالله طباطبائی، آقامیرزاسید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزاسیدحسین قمی وآقا شیخ محمدرضای قمی هم مهاجرت نمودند .

آقایان‌بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سیدجمال در یك‌کالسکه سوارشدند. سایرین سوار درشکه وکجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی‌کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازهٔ طهران خارج‌شدند .

قریب به ظهر امروز آقا سیدعلی‌آقا یزدی از برای معاودت‌آقایان وارد ابن‌بابویه شد ،آقایان راضی نشده **گفتند** : در مملکتی‌که عدالتخانه نباشد نمی‌مانیم . در یك ساعت به غروب از ابن‌بابویه حرکت‌کردند.درجنب بقعهٔ صادقیه قدری توقف و مکث نمودند؛حضرات خدام و اهالی حضرت‌عبدالعظیم خدمت‌آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویهٔ مقدسه رانمودند وگفتند: ما تا جان داریم در یاری‌آقایان‌کوشش می‌کنیم؛ لیکن‌آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از یك ساعت زیارت‌کردن هم رأیشان منصرف و منحرف‌گردید .

جناب‌آقا شیخ محمدرضای استرآبادی‌که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل و عبادت بود و از زهّاد و عبّاد، و در منبر نطقی‌گویا داشت ، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویهٔ مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود ، این اتفاق افتاد ، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و باآقایان حرکت نمود .

نگارنده را دل به حالت‌این‌آقا سوخت،چه بانهایت سختی از عتبات تا دروازهٔ طهران آمده‌است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می‌نماید .

مکتوب‌آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی‌که محرمانه به سفارتخانهٔ دولت انگلیس مرقوم داشته به «مستر‌کرندف» رسید و این مکتوب دوم بودکه‌آقای بهبهانی از راه التجاء به‌آن سفارتخانه نوشته‌بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است‌که :

ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد .

چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، «مستر گرندف، شارژدافر» همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التجاء آورند همراهی خواهدشد .

این بود که آقای بهبهانی در ابن‌بابویه به‌بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعدهٔ همراهی داده‌اند. هرگاه پس از من متعرض شما شدند به‌آنها متوسل شده و به‌آن مکان متحصن و ملتجی شوید . اگرچه وزیرمختار در طهران نیست ولیکن شارژ-دافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاولی- که مطابق بود با هفدهم ژولیهٔ ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعهٔ صادقیه متصل به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم(ع) جمع‌شده حرکت کردند به سمت کهریزك. در یك ساعت از شب گذشته وارد کهریزك شدند. آنهائی که بعد از این روز به‌آقایان ملحق شدند، درآن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارك سفررا دیده، با اسباب و لوازم سفر درکهریزك ملحق شدند .

از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام می‌رسید . نصرالسلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروزکوهی آمدند وگفتند وشنیدند و رفتند .

بازار و دکاکین و سراها امروز باز است . احدی ازکسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست؛ اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت ازآقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می‌باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنیعه و اعمال قبیحهٔ آنان نباشد احدی ازکسبه و تجار باآقایان مهاجرت نمی‌کرد .

عجالةً یك حالت خوف وترس مردم را فراگرفته‌است. نه مأمنی که به‌آن‌جا پناه‌برند و نه ملجائی‌که به آن متوسل شوند . سابقاً اگر ظلمی به مردم می‌شد پناه به خانه‌های آقایان می‌بردند ولی دیگرجائی را ندارندکه به‌آن‌جا پناه ببرند . اکثر علماء مهاجرت نموده‌اند. حاج شیخ فضل‌الله هم در خیال حرکت است . مردم در منزل حاج شیخ فضل‌الله زیاد مراوده و آمدو شد می‌کنند. بعضی ایشان را مانع می‌شوند از همراهی با عین‌الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می‌کنند بر دوستی عین‌الدوله .

شب چهارشنبهٔ بیست وپنجم، هفت ساعت ازشب گذشته، مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا درکهریزك خدمت آقایان رسیده گفتگوئی محرمانه‌کرد و رفت ولی مسموع شدکه به‌آقایان گفته‌است مستدعیات شما را شاه قبول می‌کند، جز عزل عین‌الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته‌است‌که اگر از قم حرکت‌کنید در مخاطره می‌باشید .

آقایان درکهریزك ملتفت شدندکه برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوختهٔ خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول درجیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هرکدامی تهیهٔ وجوه نموده، آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده بود به شهر، ابتداء از بانك روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانك مطالبهٔ گرو کردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانك می‌گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماند که چه کند؟ تا آن که معین‌حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود و گفت: من تازه ملك خود را فروخته‌ام، سی هزار تومان حاضراست، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پولِ لازم شد حواله کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می‌گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد. در حسن‌آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد.

چون معین‌حضور از اجزاءِ انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهارهزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حوالهٔ ایشان از بین راه رسیده بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عتبات و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزاسیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآباد که از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیهٔ حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عدهٔ مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات واردهٔ بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبهٔ ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ حاجی شیخ فضل‌الله در تهیهٔ حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهدرفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهدداد و این خدمتی است که به صدر اعظم کرده‌است و اگر نتوانست آنـان را عودت دهد ، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهدداشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهدانداخت .

بعضی را عقیده آن است که واقعاً در خیال مهاجرت است ، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید . علاوه بـر این حاجی شیخ فضل‌الله اگر چند مـاهی در عتبات توقف کند ، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید . چـه هم حسن سلوك دارد و هـم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست .

حاجی شیخ‌عبدالنبی هم رفته‌است به «اوین» که در دو فرسخی طهران واقع است .

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی‌داند .

از طایفهٔ طباطبائی جز یك پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این‌که بعدها بستگان را حرکت دهد، دیگر همگی مهاجرت نمودند .

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین‌الدوله را ضعیف نمود ، جناب آقاسید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است کـه امروز حـرکت فرمود بـا فرزندان خویش . آقـامیرزاسیدحسن و میرزاسیدحسین و این سید بزرگـوار محل وثوق عامه و خاصه است ؛ چه از اهل ذکر و دعاست و نسخهٔ صحیحهٔ جنةالاسماء کـه از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد است ابا عن جدّ به طریق اجازه در نـزد این بزرگـوار موجود وآثارش مشهود است . ازآن جمله چندی قبل شخص دیوانه‌ای را از همدان‌آوردند به طهران برای معالجه. پس از یأس از معالجه به توسط شریف‌العلماء که از خصیصین جناب صدرالعلماء است ، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند . پس از چندی، دیوانه عاقل و مرض او به‌کلی برطرف شد .

از این‌گونه‌کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شداید و مصائب با بـرادر بزرگوار خود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فـایده از دولت و ملت نبرد، و متوقع اجری نگردیـد ، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مـدیری مدرسهٔ اسلام است ، چه اگر اهتمامات ایـن مدیر محترم نبود لطمهٔ بزرگی بـه مدارس طهران می‌رسید . زیـرا که ورود ایـن‌گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معارف جبران مـی‌کند تـوهیناتی را کـه برای مدارس و معارف حـاصل‌شد از دخـالت اشخاص نـامناسب و فاسدالعقیده . زیـرا کـه اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می‌دارند بر سایر چیزهای دیگر

این بودکه اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسهٔ اسلام باعث شدکه ملاها ساکت شدند و ضدیتی‌که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد .

باری، جناب‌آقـاسید اسدالله طباطبائی مدیر حالیهٔ مدرسهٔ اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش اباً و اماً در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل تزلزلی در هواخواهان عین‌الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می‌گذارم که خوانندهٔ تاریخ بداند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطهٔ ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبهٔ معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری نفرمودند . امیدواریم که یك روزی نتیجهٔ اقدامات این اشخاص بی‌غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده‌باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست‌آورند و لعن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاك و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسهٔ اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم　　　اذا جمعتنا یا جریر المجامع

برگردیم به رشتهٔ تاریخ خود :

انتقام عین‌الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازهٔ طهران عین‌الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوك را گذارده از یك طرف در مقام انتقام برآمد ، مسئله را به حدی تعمیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به کارهائی نمود که از صدر اعظم و شخص اول یك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعهٔ زن حاج‌محمدحسن برادر حاجی‌محمدتقی بنکدار بود که در واقعهٔ سفارت اشاره به‌آن خواهد شد . از یك طرف در مقام گرفتاری بعض تجار برآمد که نیز در واقعهٔ سفارت خواهدآمد .

از یك طرف شخص سلطانی که تیر به سیدعبدالحمید زده‌بود او را ترقی منصبی و درجهٔ بالاتر داد و اضافه مواجب، که خدمت کرده‌است . سربازهائی که تیر انداخته و در واقعهٔ مسجدجامع شلیك کرده‌بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزااحمد خان آشتیانی قاتل حاجی‌سید حسین را که از طایفهٔ قائم‌مقامی است به ازدیاد مواجب و درجهٔ سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن‌که مرحوم آقاسیدحسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده‌بود . دیگر آن‌که پس از رفتن‌آقایان، عین‌الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید وکثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب تزلزل مردم گردید ؛ چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی که معتقد به علماء نباشد . مجملاً هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می‌شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می‌گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی‌باشد ، هرکس هم از تجار وکسبه

که با آقایان هجرت نمود از ترس جان و مال خودش بود که بعد از آقایان، عین‌الدوله در مقام گرفتاری آنان خواهد برآمد.

روز پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ ـ اول آفتاب حاجی‌شیخ‌فضل‌الله مجتهد با جمعیت بسیاری مهاجرت نمود که در حسن‌آباد ملحق به آقایان گردد. در این سه روز هم که در شهر ماند متصل و متوالیاً باآقایان مکاتبه و مراسله داشت. حاجی‌علی‌اکبر بروجردی را رسول نمود نزد آقایان و سوگند یادنمود که به شما خواهم رسید، هر جا که بروید من هم می‌آیم و نیز چندین مرتبه نصرالسلطنه او را ملاقات نمود وآنچه‌کرد که او از قصد خود برگردد قبول ننمود، تا آن‌که امروز صبح علی‌الطلوع از دروازهٔ طهران خارج شد. (۱)

عین‌الدوله از حرکت حاج‌شیخ‌فضل‌الله بی‌اندازه ضعیف شد و پس‌از این‌که شنید حاج شیخ‌فضل‌الله مهاجرت‌نمود گفت: هزار نفر از ملاها رفتند، اما بیست‌کرور اهالی ایران از دست‌آنها خلاص و راحت شدند. و هم امروز تلگراف نمود به بلدان و ایالات ایران و حکام را دستورالعمل داد که هرکس خواست برود به عتبات، مانع‌نشوند و بگذارند برود و نیز امروز پانصد نفر سوار به‌ریاست سردار فیروزکوهی مأمور شدند که باآقایان حرکت کنند، علی‌الظاهر می‌گفتند چون امنیت داده‌ایم به آقایان، پس باید محافظت نمودآنها را تا از خاك ایران خارج شوند و این سوارها برای امنیت طرق و شوارع و حفظ آقایان حرکت‌کرده‌اند، و لیکن چندگاری کند و زنجیر و اسبابهای شکنجه و غیره باآنها بود و علی‌المذکور سردار فیروزکوهی مأمور بود که از قم‌آقایان را متفرق نماید، بعضی را به ـ طرف‌کلات و بعضی را به طرف اردبیل و بعضی را به طرف‌کرمان نفی‌کند و نیز امیربهادر جنگ‌گفته بودکه اگر شاه اذن بدهد من ملاها را قبل از ورود به قم علاج می‌کنم.

آقامیرزامصطفی‌آشتیانی با عنوان مرض مادرش حرکت‌کرد ولی از دم دروازهٔ حضرت‌عبدالعظیم سوارهای دولتی او را برگردانیدند، بردند نیاوران حضورشاه و امروز آمد به‌شهر. که ان‌شاءالله تفصیل این واقعه را بعد از این اشاره خواهیم‌کرد.

شب پنجشنبهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی سه ساعت از شب‌گذشته آقایان ازکهریزك حرکت نموده و در ساعت هفت از شب‌گذشته وارد حسن‌آباد شده و تا صبح آن‌جا خوابیده رفع خستگی نمودند، روز را هم به ملاحظهٔ پیاده‌ها آن‌جا ماندند. در یك ساعت به غروب، از حسن‌آباد حرکت، دو ساعت و نیم از شب‌گذشته وارد قلعهٔ محمدعلیخان شدند و در آن‌جا آب به‌قدرکفایت آنها نبود. به صدمات و زحمات بسیار تهیهٔ‌آبی دیده شام مختصری صرف

(۱) نگارنده را با واقع امرکاری نیست و قصد شیخ را نمی‌داند ولیکن علی‌الظاهر حرکت حاج شیخ فضل‌الله خیلی امرآقایان را قوت داد. چه مراتب علمیهٔ او از دیگران بهتر و سلوکش نسبت با طلاب و اهل علم از دیگران خوشتر بود.

نموده نزدیك به طلوع فجر از آن جا حرکت نموده در اول طلوع آفتاب وارد علی‌آباد شدند .

عین‌الدوله علاوه بر آن پانصد سوار، دویست نفر سوار و قزاق فرستاده ، که اگر در بین راه کسی در مقام حمایت آقایان برآید او را هدف گلوله سازند . در شهر هم احدی جرأت نمی‌کند اسم آقایان را ببرد به‌خوبی.

شخص بنائی درکوچهٔ طهران گفته‌بود: با ادعای مسلمانی، این‌گونه سلوك با سادات و ذریهٔ فاطمه، محل حیرت و تعجب است ! سادات و علماء برای آسودگی ما در میان بیابان، تشنه و گرسنه و برهنه و پای پیاده در رنج وتعب می‌باشند، ما باید ساکت باشیم؟ مجملاً این شخص بنا در شب پنجشنبه در حالتی‌که در پهلوی زنش خوابیده‌بود با گلولهٔ تفنگ مقتول گردید . یعنی گلوله به‌رانش خورده بعد از دو روز مرحوم شد . حالا عمداً او را کشتند و یا اتفاقاً گلولهٔ تفنگ به پایش خورد، خدا داناست؛ نه قاتل معلوم شد و نه قصد . این قدر معلوم است که جز شب‌گرد و نظامی احدی در شب با حربه و سلاح نمی‌گردد . پس معلوم است که قاتل از دیوانیان بوده و آن بناء از دوستان و حامیان مهاجرین بوده‌است .

و نیز در این روز یك نفر سید در خیابان شمس‌العماره به امر امیربهادر دستگیر و به طرف مجلس دولتی او را بردند ، دیگر تقصیر او چه بوده و با او چه‌کردند، معلوم نشد .

امروز واقعهٔ سفارتخانهٔ انگلیس مسموع گردید و مشهور شدکه عده‌ای از تجار آن‌جا متحصن شدند، و جمعی‌از طلاب‌مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را از طرف تجاربردند به‌سفارتخانه و هرکدامی را یك تومان پول دادندکه شب راآن‌جا بمانندکه‌در واقعهٔ فردا خواهدآمد.

روز جمعهٔ ۲۷ جمادی‌الاولی۱۳۲۴ــامروز بعض از اوراق قرآن دیده شدکه‌گلولهٔ تفنگ‌آنها را سوراخ و خراب‌کرده‌بود، می‌گفتند از شصت‌پاره‌هائی‌است‌که در واقعهٔ مسجد جامع هدف‌گلوله واقع شده‌بودند . این اوراق و مجلدات محترمه هیجان غریبی در مردم احداث‌کرده، امروز طرف صبح نگارنده رفت به‌سفارتخانهٔ انگلیس، متجاوز از پانصد نفر جمعیت درآن‌جا دیده با این‌که طرف عصر محل اجتماع و مذاکره‌است علت تحصن وپناه بردن اهالی از این قرار است :

واقعهٔ تحصن ملت به سفارتخانهٔ انگلیس

در ایران معمول و مرسوم است‌که هنگامی‌که یك یا جماعتی در فشار حاکم یا پادشاه واقع شوند ، پناه به‌خانهٔ یکی از بزرگان می‌برند، و به آن مکان مقدس پناهیده می‌شوند . خواه آن متحصن ظالم باشد خواه مظلوم . مثلاً شاه یا مأمورین دولت، کسی را بخواهند مأخوذ دارند اگر قبلاً به او اطلاع بدهند، به‌جائی‌متحصن می‌شود تا امر او اصلاح

بشود و اگر کسی‌هم مال دیوان را بخورد و یا ورشکسته و مفلس شود پس ازتهیهٔ خودبه‌جائی متحصن می‌شود .

اما محل تحصن را جائی قرار می‌دهندکه محل ملاحظهٔ شاه و حاکم باشد، مثلاً امامزادهٔ معتبری اگر باشد به‌آن جا پناه می‌برند ، و می‌گویند فلان دربست رفته‌است و اگر امامزاده نباشد به خانهٔ یکی از علماء بزرگ‌آن شهر پناه می‌برد و او را واسطهٔ در اصلاح قرار می‌دهد.مثلاً‌در مشهد مقدس از چوب بست محل امن و تحصن است. درشیراز اطراف امامزاده شاه‌چراغ محل بست است . درکرمان خانهٔ علماء و اطراف خانهٔ هر عالمی محترم محل بست‌است. درطهران مقصرین و یا غارمین از حکومت به زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم پناهنده می‌شوند و درآن‌جا می‌مانند تا رفع ظلم از آنها کنند . بعضی از اوقات در زیر توپ مروارید می‌نشینند و این توپ بزرگی است که موسوم به‌توپ مروارید است و در نزدیکی درب ارك‌که زیر نقاره‌خانه است ، آن‌را گذارده‌اند . پناهندگان به‌این مکان، زودتر امرآنها اصلاح می‌شود. چه هرکه به‌این مکان‌پناه‌آورد شاه و صدر‌ اعظم زودتر بر حال عارض مطلع می‌شوند .

در این اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه و زمان مظفرالدین شاه امر بست‌نشستن تعمیم پیداکرده‌است؛ به‌این‌معنی، سرطویلهٔ شاهی و طویله‌های شاهزادگان هم محل امنی‌شده‌است. چه هرکس‌به سرطویله پناه ببرد مهترها و جلودارها و امیرآخورها از او همراهی می‌کنند و اتفاقاًکار عارض هم اصلاح می‌شود .

در واقع ناصرالدین شاه ملتفت شده‌بود که گفته‌بود باید وسایط را تعمیم داد که مظلومین از خدا منصرف شوند چه در امکنهٔ مقدسه شاید یك‌نفر متوجه به‌خدا گردد ،آن وقت خانوادهٔ ظالم تباه و هلاك می‌شوند . به این‌جهت امکنهٔ غیرمقدسه رانیز ضمیمهٔ امکنهٔ مقدسه نمودند تا بکلی مردم را نظر به واسطه باشد و ظالم راحت وآسوده بخوابد.

این شدکه هرکس عارض یا ورشکسته و یا مظلوم واقع می‌شد و یا مستحق سیاستی می‌گردید پناه می‌برد به توپ مروارید و یا سرطویلهٔ شاهی و یا منزل یکی از خانهای درباری و یا خواجه‌های سلطانی و خرده‌خرده وکم‌کم امکنهٔ بست بسیار و فراوان می‌شد و گاه‌گاهی هم به ملاحظهٔ شأن عارض و یا بزرگی مطلب، پناهنده به یکی از سفارتخانه‌ها می‌شدند .

مثلاً در (۱۸۴۸) میلادی، تقریباً هفتاد سال قبل، اعیان و بزرگان مملکت ایران از ظلم حاجی‌میرزاآقاسی وزیر محمدشاه و صدراعظم ایران به جان آمده به سفارت روس و انگلیس ملتجی شدند و درآن‌جا بست نشسته عزل او را از شاه خواستگار بودند و درهیجده و بیست‌سال قبل ناظم‌العلماء ملایری‌که از علماء و بزرگان و شرفاء ملایر بود، با چندنفر از اهالی ملایر به سفارتخانهٔ روس ملتجی شدند ، از ظلم و ستم سیف‌الدوله برادر

عین‌الدوله ،که در آن وقت حاکم ملایر بود ؛ حتی آن‌کـه آقامیرزاسید محمد طباطبائی که تازه از عتبات مراجعت فرموده‌بود فرستاد ناظم‌العلماء را آوردند ، و فرمود : با بودن علماء در طهران مناسب نیست شما پناه به‌سفارتخانهٔ روس ببرید ، من خودم‌کارت را اصلاح می‌نمایم. ناظم‌العلماء باز جرأت نکرد خارج شود تا اطمینان تام به‌او داده شد، و همچنین در ماه گذشته حاج شیخ‌الرئیس‌که از علماء و شاهزادگان است به اتهام حریت‌طلبی طرف سوءِ ظن دولت واقع شد . به محض آن‌که دانست‌که عین‌الدوله در خیال گرفتاری او است پناه به‌سفارتخانهٔ عثمانی برد و از آن‌جا خارج نشد تا آن‌که به توسط سفارت،تأمین‌نامه از دولت برای او گرفته و در دفتر سفارت ضبط نمودند .

خلاصه از مکاتبات آقای بهبهانی به سفارت انگلیس و این‌که صریح به بعض تجار فرموده‌بود : اگر عین‌الدوله به‌شما سخت‌گرفت ملتجی به سفارت انگلیس شوید. تجار به این خیال بودند تا آن‌که در شب دوشنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاولی‌که روزش آقایان از شهر خارج شدند ، چند نفر فراش و غلام کشیکخانه می‌روند درب‌خـانهٔ حاجی‌حسن برادرحاجی ـ محمدتقی که در مهاجرت صغری وکیل خـرج آقایـان بودند و خدمات بـزرگ بـه آقایان کرده بودند .

خلاصه می‌گویند : پیغامی از حاجی داریم‌که باید به‌خانه بگوئیم . زن حاجی حسن آمد پشت درب خانه،فوراً او را گرفته با درشکه خانم را می‌برند به‌طرف منزل عین‌الدوله و به او می‌گویند مأموریم شوهرت را بگیریم ولی با تو محترمانه سلوك خواهدشد، چه شاهزاده عین‌الدوله تعریف و توصیف حسن تورا شنیده و تعلق خاطری به تو به‌هم‌رسانیده، زن‌بیچاره خواهی نخواهی ساکت شد .

نگارنده نـدانست مقصود عین‌الدوله از بردن این زن چه بود و چه انتقامی را در نظر داشت . بلی، شوهر این زن حاجی‌حسن در واقـعهٔ تحصن به زاویـهٔ مقدسهٔ حـضرت عبدالعظیم وکیل خرج آقایان بوده با برادرش حاج محمد تقی دامـن همت و مردانگی را به کمر زده مخارج مهاجرین را می‌داد. مجملاً زن را در عوض شوهر گرفتند، و بردند و چنـد روز بعد از این واقعه حاج‌حسن آن زن را طـلاق‌داده و صداقش را بـه تمامه داده ، بعضی را عقیده این بود که این زن دائمی حاجی حسن نبود بلکه صیغهٔ او بوده ، بعضی را عقیده این بودکه نه‌زن دائمی بود و نه انقطاعی، بلکه مترس حاجی. ولی اقرار حاج‌حسن حضور آقای‌طباطبائی به این‌که او را طلاق داده‌ام و دیگر پهلوی او نرفتم، دلیل است براین که‌زن دائمی او بوده و اگر این اقرار نبود ، نگارنده این واقعه را تکذیب می‌نمود ؛ چه از شاهزاده عین‌الدوله این طور شنایع و فضایح دیده‌نشده ، و احدی ندید این شاهزاده به ناموس کسی دست‌اندازی نماید. خلاصه این شایعه مردم را بی‌اندازه خائف نمود .

رفتن تجار به سفارت‌خانهٔ انگلیس

روز دوشنبهٔ ۲۳ در خانهٔ آقا محمد دلال بانك روسی، مجلس جشنی منعقد گردید که آقامحمد، ربیبهٔ معزالسلطان را عقدکرده و جمعی از تجار و صرافها را مهمان کرده‌بود که در این اثناء حاج محمدتقی و حاج حسن برادرش وارد شدند و مذکور داشتند خیالات عین‌الدوله را دربارهٔ خودشان و دیگران . حضرات تجار فوراً این دو برادر را بردند به اطاقی دیگر که کسی آنها را نبیند وکسی را فرستادند به ابن‌بابویه نزد آقایان که تکلیف ما چیست ؟ پس از چند ساعتی فرستاده مراجعت نمود، و از طرف آقای بهبهانی پیغام‌آورد که من استخاره کرده‌ام که پناه ببرید به سفارتخانهٔ انگلیس ، خوب آمده‌است ، البته بروید در سفارتخانهٔ انگلیس و در آن‌جا متحصن باشید تا امنیت برایتان بگیرند . تجار با هم مشورت نمودند که ما با سفارتخانهٔ انگلیس راه و آشنائی نداریم .

آقامیرزامحمود اصفهانی که از تجار معتبر و از اجزاء انجمن مخفی بود، گفت : آقا سید علاءالدین سیدنصرالدینی ، با من همسایه و دوست است ، با اجزاء سفارت مراوده دارد،من او را ملاقات می‌نمایم و از او تکلیف می‌خواهم. بالاخره قرار بر این گذاردند که شب را در خانهٔ آقامیرزامحمود حاضر شوند . فلذا شبانه را حاضر شدند در محل مذکور و از آن‌جا می‌روند به خانهٔ سیدعلاءالدین . پس از عرض‌حال، سیدعلاءالدین گفت : کار بست، بسی‌صعب و دشوار است،ولی من یك‌اندازه‌کار را به‌جائی می‌رسانم. تجار می گویند: ما سیصد تومان به شما می‌دهیم که ما را ببرید در سفارتخانهٔ انگلیس و همراهی کنید که از ما پذیرائی کنند . پس از مذاکرات بسیار، شصت تومان نقد و بقیه را قبض دادند . آقاسید علاءالدین کاغذی نوشت به‌یکی از اجزاء سفارتخانه، پسرش را حامل آن قرار داد .

میرزا حاجی‌آقاتاجر با آقازاده رفتند به قلهك که محل ییلاق سفارتخانه است، و در دو فرسخی طهران واقع،و ازحیث آب و هوا بهترین امکنهٔ شمیرانات‌است.اجزاء سفارتخانه در اول‌امتناع و بالاخره جواب دادند که پذیرائی از تجار می‌شود، لیکن به شرایطی که از آن جمله‌است: عدم جنحه و جنایت و مفلس بودن و ورشکستگی که بخواهد مال مردم را بخورد . میرزا حاجی‌آقا گفت : هیچ تقصیری ندارند جز آن که از آقایان همراهی کرده‌اند و برحسب اشارهٔ آقای بهبهانی از ترس‌جان پناه‌می‌آورند به سفارتخانه . اجزاء می گویند: بیایند به قلهك که مکان ییلاقی است. میرزاحاجی‌آقا گفت: جرأت ندارند ازشهر خارج شوند و در سفارتخانهٔ شهر متحصن می‌شوند . خلاصه، قول از آنها گرفته و می‌آیند شهر و مژدهٔ قبول را به تجار دادند . فلذا شب سه‌شنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ نه نفر از تجار معتبر از قرار ذیل به سفارتخانهٔ انگلیس پناهنده می‌شوند و اسامی آنها از این قراراست :

آقا میرزامحمودتاجر اصفهانی ـ حاجی‌محمدتقی ـ حاج‌محمدحسن ـ حاج‌محمد.

ابراهیم ـ ملاحسن وارث ـ حاج‌علی‌ماهوت‌فروش ـ میرزاحاج‌آقاحریرفروش ـ آقامحمد تقی صراف ـ حاج‌سیدآقا صراف .

پس ازآمدن این نه نفر به‌سفارتخانه، دونفرسوار هندی و چند نفر قزاق از طرف شارژدافر آمدند شهر برای محافظت متحصنین‌سفارتخانه .

از طرف شارژدافر پیغام رفت برای میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله وزیرامورخارجه، که جمعی از تجار عازم‌شده‌اند پناه‌آورند به سفارتخانه، جلوگیری کنید. وزیر امورخارجه یا به مسامحه و مماطله گذرانید و یا عمداً در مقام خرابی کار عین‌الدوله برآمده ، چه مشیرالدوله وزیر امور خارجه بی‌میل نبودکه عین‌الدوله ازکار بیفتد بلکه انقلاب سلطنت و تزلزل دولت قاجاریه را مایل بود ، چنانچه بعد از این ذکر خواهدشد . و هم می‌دانست که اگرعین‌الدوله ازکاربیفتد دیگر احدی قابل صدارت نیست، و این مسند و منصب به او خواهد رسید . به هر جهت مشیرالدوله وزیر امور خارجه در مقام اصلاح و جلوگیری از هجوم متحصنین برنیامد، بلکه به دولت هم اطلاعی نداد تا بکلی امر سفارتیها محکم شد، و امر ظاهری و علنی گردید .

دو نفر از اجزاء سفارتخانه یکی حسینقلی‌خان نواب و دیگری میرزایحیی‌خان منشی سفارتخانه امروز وارد شدند به سفارتخانه و به تجار گفتند : حالاکه شماآمده‌اید و متحصن‌شده‌اید بهتر این است‌که مقصود را اهمیت‌دهید و صرف امنیت‌خواستن برای خودتان را تنها عنوان نکنید، بلکه معاودت آقایان را عنوان‌کنیدکه لازمهٔ‌آن امنیت خودتان است، و هم چند نفری از سادات و اهل علم را نیز با خود همراه‌کنید،هرچه عده زیادتر و هرقدر از سادات و طلاب با شما باشند بهتر است .

این شدکه تجار در این دو سه روز جمعی از طلاب مدرسهٔ صدر و دارالشفاء را باخود نموده، بعضی را پول داده ، بعضی را بدون پول بردند به سفارتخانه . به‌این طورکه‌آقاسید محمدتقی سمنانی راکه از اجزاء آقای بهبهانی بود و برای همین‌گونه مطالب در شهرمانده بود ، باآقامیرزامحمود قمی را دیده، پنجاه تومان به‌آقاسیدمحمدتقی دادند و به آقامیرزا محمود هم دستورالعمل دادند ، این دو نفر هم آنچه ممکن بود از زحمت و صدمه متحمل شدند ، عدهٔ زیادی از سادات و اهل علم را واردنمودند .

امروز طایفهٔ بزازها و صرافها دکاکین خود را بسته و رفتند به سفارتخانه ، حتی صراف و بزاز خیابانها و بازارچه‌ها که ایام جمعه را نمی‌بستند امروز را بستند . این شایعه در تمام شهر منتشر گردید. مردم دسته دسته داخل می‌شوند، طلاب مدرسهٔ ناصریه به حالت اجتماع داخل شدند . با این‌که این مدرسه دولتی بود و از طرف ظهیرالاسلام که داماد مظفرالدین شاه و متولی امور مدرسه بود ممانعت و جلوگیری شد ، باز طلاب اعتنا نکرده و رفتند به سفارتخانه .

رنود هم دربین افتاده، مردم را تحریص و ترغیب می‌نمودند. چون هوا گرم بود در صحن سفارتخانه چادرهای متعدد برپاشد ، عدهٔ سراپرده امروز به ده رسیده . آشپزخانهٔ عمومی منعقد گردید . مخارج جمیع را از هرجهت حاجی‌محمدتقی و برادرش حاج‌حسن برعهده گرفته ، ذوالریاستین کرمانی که از اعضاء انجمن مخفی بود امامت جماعت نمود . بعد از نماز جماعت ، صندلی گذارده ، رفت بالای صندلی مردم را موعظه و بیدار نمود . فخرالاسلام نیز ملحق شده و رفت منبر و شروع به نطق نمود .

اجزاء انجمن مخفی تازه پیدا شدند و یکدیگر را ملاقات نمودند. ولیکن احدی جرأت نمی‌کند جز معاودت آقایان دیگر عنوانی نماید. حتی فیلسوف بهبهانی در یك چادر عنوان کرد که باید ما قانونی از شاه مطالبه کنیم. فوراً دورش را گرفتند و خواستند او را خارج نمایند .

در عصر امروز اعلانی با ژلاتین طبع شد از چادر مخصوص که جز معدودی در آن نبود، بیرون آمد. یکی از آنها در پاکت گذارده‌شد برای شاه فرستاده‌شد که صورت آن از این قرار است :

عریضهٔ ملت حضور اعلیحضرت بندگان شاهنشاه مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به‌شرف عرض مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاه جمجاه اسلام‌پناه خلدالله مملکته و سلطانه می‌رساند: نظر به‌کلمهٔ طیبهٔ رضویه ثامن الائمه صلوات‌الله‌علیه که فرمودند : « السلطان ظل‌الله یاوی‌الیه کل‌مظلوم» دعاگویان اصالةً از طرف خود و وکالةً از طرف برادران ایمانی عرضه می‌داریم که دو سال تمام است علمای اعلام، قبةالاسلام دارالخلافة از دست ظلم و تعدی حکام جور به حضور مبارك ذات پاك اعلیحضرت اقدس شاهنشاه متظلم شده، استدعا نمودند که بساط عدل گسترده‌شود ، و این صفت عدل که بزرگترین صفات حضرت اقدس احدیت عز شأنه است و علی‌الدوام مکنون خاطر مقدس‌آن پادشاه رؤف عطوف بوده ، چنانچه دستخط آفتاب نقط برطبق آن شرف صدور یافته و پرتو عکسش چون آفتاب جهانتاب به هر برزن و روزن تابیده اشاعه شود ، خائنین دولت ابدمدت این عنوان عرض صحیح شایسته را به‌لباس ناشایسته به حضور مقدس وانمود داده‌اند و خاطر مبارك اعلیحضرت اقدس را رنجه‌کردند . علماء اعلام و سایر رعایا راکه تمام ناموس و عرض پادشاه‌اند، یاغی و طاغی قلمداده و اکابرعلماء ملت را درساحت پاك به فساد و سرکشی نسبت داده و رفته‌رفته‌کار را به جائی رساندند که جمعی ازآل رسول و دوستان علی‌بن ابی‌طالب را به‌گلوله کشتند،و در مسجد که خانهٔ یزدان و محل امن و امان عبادالله است ، علماءاعلام و ذراری رسول را محاصره نموده، وآب و نان برروی آن‌ها بستند و قرآن مجید راکه شفیع عرض

خود نموده بودند، نشانهٔ تیر کردند و علماء اعلام و ائمهٔ جماعت را به تهمت ازشهر بیرون، و از وطن آواره نمودند. محض رفع شبهه کاری‌هائی که خائنین دولت در ساحت طاهرهٔ اعلیحضرت اقدس شاهنشاه نموده‌اند عرضه می‌داریم که استدعای رعایا که نوامیس و عیال پادشاه‌اند ، آن است که مجلس معدلتی که حاوی بر اجراء احکام قانون محمدی(ص) و مشتمل است بر حفظ نفوس و اموال و اعراض‌وناموس و دماء مسلمین و امنیت دوستان محمد وآل‌محمد (ص) ، اقامه شود که اجزاء آن اجراء احکام محمدی و فرمایشات پادشاه که تمام مأخوذ از قانون احمدی است، دانایان به طریقهٔ شرع احمدی و امنای پادشاه که در درستی و راستی علی بن‌یقطین وقت و عقلای والامقام که تمام‌دولتخواه محمدی مذهب وعلوی مشرب خداجوهستند، باشند. تا احکام نازله از ساحت قدس و مقام احدیت حضرت پروردگار و قوانین واردهٔ در قرآن را که تمام پارهٔ تن و فلذهٔ کبد رسول‌الله هست که خون مظلوم ابی‌عبدالله‌الحسین به‌جهت ابقاء آن احکام‌ریخته شده‌است ، اجراء بدارند. تا به ارادهٔ نافذه و مشیت ماضیهٔ ذات مقدس پادشاه این قانون احمدی و زاکون محمدی (ص) که سربود تمام قوانین است الیوم مندرس و از میان رفته‌است ، جوانی از سرگیرد و چشم اسلام و اهالی محمدپرستان روشن و این گلخن ایران گلشن درگلشن شود ، و مایهٔ رشك سایر دول گردد و قلب همایون که مظهر اتم تام ذوالجلال حضرت‌قائم آل محمد از ملال و کلال است بیرون‌آید .

باقی ایام دولت و قدرت و سلطنت مستدام باد .

فی بیست و هفتم ج ۱ سنهٔ ۱۳۲۴

سربازها که درکوچه وبازار چاتمه زده‌بودند و مردم را اذیت می‌کردند، به اردوی خارج شهر رفتند. یك نفر سرباز درشهر دیده نمی‌شد جزعده‌ای سرباز که درخیابان علاءالدوله گذاردند برای محافظت مردم که مبادا یکی از دیوانیان به یکی از متحصنین بی‌احترامی کند. مردم بااین حال که دیده‌شد به طرف سفارتخانه می‌رفتند یا برای الحاق به متحصنین، یا برای تماشا و سیاحت .

امروز در اول صبح، آقایان وارد علی‌آبادشدند، روز را به واسطهٔ گرما و ملحق‌شدن پیاده‌ها در علی‌آباد توقف نمودند .

روز شنبهٔ ۲۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴- امروز مهاجرین تا عصر در علی‌آباد که دو منزلی قم است توقف نمودند ، طرف عصر حرکت و چند ساعت از شب گذشته واردکوشك نصرت شدند .

امروز بازارها بسته شد. تجار و طلاب و بزازها و صرافها عموماً وارد به سفارتخانه شدند و بانهایت نظم و معقولیت رفتارمی‌کنند. اجزاء سفارتخانه نهایت حسن سلوك وپذیرائی

را ظاهر می‌سازند .

می‌توان گفت سفارتخانه در حکم یك مدرسه شده‌است ، چه در زیر هر چادر و هر گوشه جمعی دور هم نشسته‌اند ، و یك نفرعالم سیاسی از شاگردان مدارس و غیره آن‌ها را تعلیم می‌دهد. یعنی چیزهای تازه به‌گوش مردم می‌خورد که تاکنون احدی جرأت نداشت بر زبان‌آورد. فیلسوف بهبهانی و بعض از اجزاء انجمن مخفی روزنـامهٔ حبل‌المتین را دردست گرفته برمردم قرائت می‌نماید . آقاسیدرضاکاشی که از منادیان حریت است و آقاسید‌ـ حسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام و بعض دیگر در چادرها وارد می‌شوند،قند و چای و غیره توزیع می‌نمایند .

گاریهای خوردنی متوالیاً داخل می‌شود. قند و چای و نان و برنج و غیره می‌آورند. جمیع مخارج و لوازم را حاج محمدتقی و برادرش حاج‌حسن می‌دهند. اگر هم از جائی هم محرمانه پولی برسد جمع بر این دو برادر می‌شود. وزیر مختار انگلیس هنوز وارد نشده‌است. شارژدافر سفارت هم باملت همراه است. مشهور شد که شارژدافر رفته‌است نیاوران در قصر صاحبقرانیه کـه حضور اعلیحضرت مشرف شود و تظلم تجار و مـردم را به عرض برساند. عین‌الدوله مانع شد و خودش هم از او پذیرائی نکرد و عذرآورد که شاه مریض است، چنانچه عرضی دارید به توسط وزیر امور خارجه کتباً عرض‌کنید. این شایعات اگر چه دروغ و یا مخالف مرسوم باشد، باز عوام باورکرده موجب قوت قلب آن‌ها می‌گردد، بر عدهٔ آنها افزوده می‌شود . ,

روزنامهٔ ایران که روزنامهٔ رسمی دولتی است. مورخهٔ نوزدهم جمادی‌الاولی، امروز از تحت طبع خارج شد و قانون عدلیه راکه درج‌کردند، چند نسخـه ازآن را به دست بعضی داده، آوردند در سفارتخانه، و در بین‌مردم منتشرساختند، ولی هرکس دستش‌آمد پاره کرد. چه عین‌الدوله پس ازآن‌که شنید تجار در سفارتخانه متحصن شده‌اند، از عاقبت امر اندیشه نمود، فوراً حکم داد نظامنامه برای عدلیه نوشته و فرستاد به ادارهٔ روزنامهٔ ایران و اطلاع و در بین مردم شایع ساختند که عدالتخانه عماً قریب تأسیس خواهد شد .

نویسندهٔ نظامنامه گویا ممتازالدوله(۱) پسر مکرم‌السلطنه است که تازه به ادارهٔ عین‌ـ الدوله وارد شده‌است، و اعلم از او در دستگاه عین‌الدوله کسی نیست زیراکه مشارالیه از اشخاص تحصیل‌کرده ، زبان فرانسه و ترکی عثمانی را به خوبی تعلیم گرفته و مدتی هم در اسلامبول بوده، قوانین عدلیهٔ عثمانی راازبان ترکی ترجمه‌نموده و هم به حالات عین‌الدوله مسبوق و هم مقتضیات زمان را می‌داند.

نگارنده این نظامنامه را در تاریـخ درج می‌نماید که وضع تألیفات و اندازهٔ ترقی

(۱) ممتازالدوله در زمان مشروطیت‌اول مدتی رئیس‌مجلس بوده و امروز هم‌که زمان طبع و تنقید تاریخ بیداری است، وزیر عدلیه‌است. شرح حالاتش عماً قریب خواهدآمد.

این زمان و مرتبهٔ دانش اهالی ، به دست خوانندهٔ تاریخ آید .

در شمارهٔ نهم از سال پنجاه و نهم روزنامهٔ ایران که روزنامهٔ دولتی است که مورخهٔ پنجشنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی سنهٔ ۱۳۲۴ هجری موافق ۲۱ ژوئیه ماه فرانسه، این نظامنامه مندرج است و صورت آن از این قرار است :

قانون عدلیه

به تاریخ ربیع‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ به مدد تأییدات حضرت قادر متعال ترتیب و اساس دیوان عدالت عظمی که مظهر عدل و نصفت ملوکانه است، مطابق فصول و فقرات ذیل تشکیل و مرتب می‌شود :

فصل اول ــ تکالیف و حدود وزارت عدلیه

فقرهٔ اول ــ مطلق دعاوی و تظلماتی که در ممالك محروسهٔ ایران طرح می‌شود، اعم از این که متداعیین رعیت خارجه یا داخله یا از طبقهٔ نظام یا از صنف تجار باشند رسیدگی و حکم قضیه بالانحصار راجع به وزارت عدلیهٔ عظمی است.

فقرهٔ دوم ــ در موقع محاکمات نظامی و خارجه و تجارتی حضور امناء وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ و خارجه، و تجارت در وزارت عدلیه شرط است.

فقرهٔ سیم ــ دایرهٔ وزارت عدلیه در حکم محضر مبارك شخص شخیص همایونی شاهنشاهی است اعم از شاهزادگان عظام و وزراء فخام و ارباب مناصب لشکری و کشوری و سایر طبقات مردم. مطلقاً هر کس را وزارت عدلیه احضار کند بایذ خود او یا وکیل ثابت‌الوکالهٔ او در وزارت عدلیه بدون تأمل و تجافی در موقع مقرر حاضر شود .

فقرهٔ چهارم ــ وزارت عدلیه در احضار اشخاص مدت معینی را مهلت قرار خواهدداد که بتوانند در زمان مهلت، خود را برای حضور در وزارت عدلیه حاضر کنند، و اگر با رعایت این مهلت حاضر نشدند، مطابق فصول جداگانه به تفاوت موضوع مطالب و دعاوی مورد مجازات خواهندبود .

فقرهٔ پنجم ــ احکام و مقررات وزارت عدلیه، تالی حکم پادشاه و تخلف از آن بدون عفو و اغماض مستوجب مجازات است .

فقرهٔ ششم ــ مهر دولتی وزارت عدلیه در حکم امضاء شخص همایون و احکام این وزارتخانه مستغنی از امضاء شخص اول دولت است .

فقرهٔ هفتم ــ وزارت عدلیه برای هر یك از ولایات و ممالك محروسه، امناء عدلیه مأمور خواهدکرد، و حدود و تکالیف آنها مطابق مندرجات فصول ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه معلوم خواهدشد .

فقرهٔ هشتم ــ رؤساء عدلیهٔ ولایات و اجزاء وزارت عدلیه به تصویب شخص

وزیر عدلیه معین و در پیشگاه دولت معرفی می‌شوند ، و وزیر عدلیه حق عزل و انفصال آنها را نخواهدداشت مگر بعد از ثبوت تقصیر و یا اجازه و امضای همایونی.

فقرهٔ نهم ــ وزارت عدلیه ماهی یك بار راپورت کارهای تمام‌شده را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم تقدیم حضور همایونی خواهدکرد .

فقرهٔ دهم ــ در مطلق دعاوی قدیمه‌که مدت آن زاید بر بیست و پنج سال است وزارت عدلیه برای مدعی‌جز تکلیف قسم برمدعی علیه حقی نخواهد شناخت، و این نوع دعاوی در صورتی محکوم به این حکم است‌که در مدت مزبور مدعی به هیچ وجه طرح و عنوان دعوای خود را نکرده‌باشد .

فقرهٔ یازدهم ــ وزارت عدلیه باید با کمال بی‌غرضی و بی طرفی به قانون شرع مطاع ، به عرایض متظلمین رسیدگی‌کند و یقین بداندکه چنانچه طرف شکایت احدی واقع شود در مجلس شورای دولتی درتحت استنطاق داخل وچنانچه اندك تجافی در حدود مقررهٔ او ثابت شود، مورد مؤاخذه و مسئولیت سخت خواهد بود، و همچنین اگر خلاف عرض عارض، و بی‌گناهی وزیر عدلیه معلوم و محقق خواهد شود، سیاست مفتری مطابق فصول مجازات جداً به‌اجراء خواهدرسید .

فقرهٔ دوازدهم ــ وزارت عدلیه هریك ازکسبه و اصناف شهری را در موقع لزوم با اطلاع حکومت دارالخلافه به دائرهٔ عدلیه احضار خواهدکرد .

فقرهٔ سیزدهم ــ در هر نوع مطلب و دعوی که در وزارت عدلیه طرح می‌شود ، بعد از ثبوت حقیت اُحدالطرفین و حکم به حقانیت او، باید مستندات طرف دیگر راکه فساد آن معلوم شده از صورت سندیت خارج و درکابینهٔ وزارت عدلیه ضبط نمایندکه مجدداً وسیلهٔ عنوان مطلب و تجدید دعوای او در دست مدعی نباشد .

فقرهٔ چهاردهم ــ مطالبی‌که در دایرهٔ حکومت دارالخلافه سابقاً طرح و ختم شده‌است چنانچه مجدداً به وزارت عدلیه رجوع شود،یا رجوع به تحقیقات و قرارداد حکومت دارالخلافة، در مجلس استیناف وزارت عدلیه تجدید رسیدگی خواهد شد .

فصل دوم ــ ترتیب ادارهٔ وزارت عدلیه

شعبهٔ اول ــ ترتیب ادارهٔ عدلیهٔ مرکزیه :

فقرهٔ اول ــ دایرهٔ وزارت عدلیه در یکی از بیوتات دولتی تشکیل خواهد شد .

فقرهٔ دوم ــ دائرهٔ وزارت عدلیه به شرح ذیل دارای مجالس و دوایرمخصوصه خواهدبود :

۱ ـ مجلس وزیر عدلیه ۲ ـ کابینهٔ وزارت عدلیه ۳ ـ مجلس محاکمات داخله ۴ـ مجلس تفتیش و استنطاق ۵ ـ مجلس استیناف ۶ ـ دایرهٔ اخذ حقوق ۷ـ فراشخانهٔ وزارت عدلیه ۸ـ دایرهٔ مأمور اجراء ۹ـ مجلس محاکمات خارجه.

مجلس وزیر عدلیه

فقرهٔ (۱) ـ اجزاء مجلس: اول وزیر عدلیه. دوم ـ معاون وزیر عدلیه. سوم ـ منشی‌باشی وزارت عدلیه. چهارم ـ یك نفر معاون منشی باشی.

فقرهٔ (۲) ـ کلیهٔ دعاوی و تظلمات بدواً در طی یك ورقه ممهور در حضور شخص وزیرعدلیه طرح می‌شود و وزیرعدلیه به مناسبت مطلب به توسط ادارهٔ کابینهٔ وزارت عدلیه به مجالس مقتضیه رجوع خواهدکرد. یعنی فقط در ظهر ورقه، اسم آن مجلس را یادداشت و به ادارهٔ کابینه خواهدفرستاد.

فقرهٔ (۳) ـ عرایض و اوراقی که از این مجلس به کابینهٔ وزارت عدلیه فرستاده می‌شود منشی‌باشی وزارت‌عدلیه اسم عارض و موضع دعوی را در کتابچهٔ مخصوص یادداشت خواهدکرد که درآخر هرروز معلوم‌شود چند فقره مطلب به وزارت عدلیه اظهار شده، و موضع تظلمات چه بوده، و به توسط ادارهٔ کابینه به‌کدام یك از ادارات وزارت عدلیه رجوع شده‌است.

کابینهٔ وزارت عدلیه:

فقرهٔ ۱ ـ اجزاء مجلس: (۱) رئیس کابینه. (۲) یك نفر معاون رئیس. (۳) یك نفر ضابط ثبت اسناد. (۴) یك نفر محاسب. (۵) یك نفر محرر.

فقرهٔ ۲ ـ ادارهٔ کابینه به شرح ذیل دارای دفاتر مخصوصه خواهدبود:

(۱) ـ دفتر منگنه و یادداشت (۲) ـ دفتر ثبت و ضبط اسناد (۳) ـ دفتر تعیین حقوق.

دفتر منگنه و یادداشت

فقرهٔ اول ـ اوراقی که از مجلس وزیر عدلیه به‌کابینه فرستاده‌می‌شود اول به این دفتر خواهدرسید.

فقرهٔ دوم ـ این دفتر به اسم هر یك از ادارات کتابچه‌های مخصوص که نمره و اسم روز و سال درآن طبع شده‌است مرتب خواهدکرد.

فقرهٔ سوم ـ از روی ورقهٔ اسم صاحب مطلب و موضع تظلم در این کتابچه یادداشت و پشت ورقه منگنه می‌شود، بعد ورقه وکتابچه را ادارهٔ کابینه برای رئیس آن اداره که مطلب به‌آن‌جا راجع است می‌فرستند، ورقه را به رئیس آن اداره تسلیم و در ذیل یادداشت مطلب به مهر مخصوص آن مجلس رسید می‌گیرند، و همچنین کتابچه‌هائی که برای رسید نوشتجات طبع و مرتب می‌شود با پاکتهای

صادره از وزارت عدلیه بـه ادارهٔ فراشخانـهٔ وزارت عـدلیه می‌رود . پاکتها را فراش‌باشی تحویل و بعد ازتبلیغ نوشتجات،رسید پاکتها را درهمان کتابچه به مهر صاحبان پاکتها گرفته، کتابچه‌ها راآخر هرروز به ادارهٔ کابینه رد می کند .

فقرهٔ چهارم ـ این دفتر، هفته‌ای دومرتبه از روی یادداشتهای اوراقی‌که به ادارات وزارت عدلیه فرستاده‌است ، نتیجهٔ اقـدامات‌آن اداره را از رئیس اداره استعلام می کند و پس از یك مرتبه اظهار، اگر بلااقدام مانده‌باشد، به شخص وزیر عدلیه رجوع خواهدکرد .

دفتر ثبت و ضبط اسناد

فقرهٔ اول ـ این دفتر مطابق شرح ذیل به دفاتر مخصوصه منقسم می‌شود :

۱ـ دفتردعاوی نقدیه. ۲ـ دفتر دعاوی ملکیه. ۳ـ دفترجنایات. ۴ـ دفتر مواریث .

هر یك از این دفاتر دارای دو شعبه خـواهدبود : شعبهٔ خـارجه ، شعبهٔ داخله .

شعبهٔ داخله بر دو قسم است: داخلهٔ عامه، داخلهٔ خاصه .

و داخلهٔ خاصه نیز بر دوقسم است : داخلهٔ خاصهٔ نظامی ، داخلهٔ خاصهٔ تجارتی. و از این قرار مجموع شعب و اقسام هریك از این دفاتر بر چهار دفتر توزیع می‌شود. پس در دفتر ثبت و ضبط اسناد به شرح فوق شانزده دفتر مخصوص ترتیب خواهدشد و فهرست مجموع دفاتر از این قرار است :

۱ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خارجه. ۲ـ دفتر دعـاوی ملکیهٔ خارجه. ۳ ـ دفتر جنایات خارجه. ۴ـ دفتر مواریث خارجه. ۵ـ دفتر جنایات داخلهٔ عامه. ۶ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ داخلهٔ عامه. ۷ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ داخلهٔ عامه. ۸ ـ دفتر مواریث داخلهٔ عامه. ۹ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۰ ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ خاصهٔ نظامی. ۱۱ـ دفتر جنایات خاصهٔ نظامی. ۱۲ـ دفتر مواریث خاصهٔ نظامی. ۱۳ ـ دفتر دعاوی نقدیهٔ خاصهٔ تجارتی. ۱۴ ـ دفتر دعاوی ملکیهٔ تجارتی. ۱۵ـ دفتر جنایات خاصهٔ تجارتی. ۱۶ـ دفتر مواریث خاصهٔ تجارتی .

فقرهٔ ۲ ـ از آغاز شروع به رسیدگی هر مطلب ، تا انجام نوشتجات و اوراقی‌که در آن قضیه به وزارت عدلیه می‌رسد و تـحقیقاتی‌کـه می‌شود و ثبـت نوشتجاتی که در آن موضوع صادر شده بـا ثبت حکم قطعی‌کـه در انجام امر می‌دهند تمام به ترتیب نمره در یك محفظهٔ مخصوصی ضبط خواهدشد .

فقرهٔ ۳ـ اسناد باطله‌که بعد ازکشف فساد،امر به ضبط می‌شود در این دفتر محفوظ خواهدبود.

دفتر تعیین حقوق :

فقرهٔ اول ــ احکام صادره از وزارت عدلیه در این دفتر ملاحظه و حقوق ده یك معمول آن را محاسب این دفتر معلوم کرده ، حکم را با ورقهٔ مخصوص که در آن‌جا مبلغ و میزان حقوق ذکر شده‌است به ادارهٔ اخذ حقوق می‌فرستد و بعد از آن‌که ادارهٔ اخذ حقوق حکم را به صاحبش رساند پس از اجراء مدلول حکم حقوق، ده یك را دریافت وآن ورقه را ممهوراً به ادارهٔ کابینه رد می کند و در دفتر تعیین حقوق ضبط می‌نمایند .

فقرهٔ دویم ــ این دفتر هرهفته صورت عایدات وزارت عدلیه را از ادارهٔ اخذ حقوق مطالبه‌کرده درکتابچهٔ مخصوص ثبت خواهدکرد .

مجلس محاکمات داخله :

فقرهٔ اول ــ اجــزاء مجلس : ۱ ــ رئیس محاکمات . ۲ ــ دو نفر معاون رئیس. ۳ ــ یك نفر محرر. ۴ــ دو نفر معاون تحریر. ۵ــ دو نفر ثبات.

فقرهٔ دوم ـ مطلق دعاوی و تظلمات داخله اعم از این‌که متداعیین ازطبقهٔ نظام یا از صنف تجار و غیره باشند از وزارت عدلیه به توسط ادارهٔ‌کابینه به ایـن مجلس رجوع می‌شود .

فقرهٔ سوم ــ این مجلس با حضور متداعیین یا وکلای آنها با کمال دقت به اسناد طرفین رسیدگی‌کرده رأی و استنباط خود را می‌نویسد و اگر محتاج به مرافعهٔ شرعیه باشد از این مجلس به مراقبت یك نفر مأمور وزارت عدلیه بـه تراضی طرفین رجوع به محضرشرع مطاع خواهد شد .

فقرهٔ چهارم ــ عموم مردم از هر طبقه شرعاً و عرفاً در محضر محاکـمات حق مساوات دارند[۱] .

فقرهٔ پنجم ـ رئیس مجلس باید محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و از شوائب غرض مبرا و دارای‌کمال دیانت و امانت باشد، و همچنین دقت‌نظر و قوهٔ فهم اسناد شرعیه برای سایر اعضاء این مجلس شرط است .

فقرهٔ ششم ـ اوراق و نوشتجاتی‌که در این مجلس محل حاجت فوری نیست، به ادارهٔ‌کابینه می‌فرستند و باز در موقع حاجت استعاده می‌کنند .

فقرهٔ هفتم ـ نوشتجاتی‌که از این مجلس برای تحقیق مطالب لازمه یا برای احضار اشخاص صادر می‌شود بالتمام به ادارهٔ کابینه فرستاده می‌شود و از آن‌جا بعد از ثبت و یاد داشت به ادارهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه خواهدفرستاد .

فقرهٔ هشتم ــ احضارنامه‌هـای این مجلس ، تمام از طرف وزیر عدلیه و به مهر وزارت عدلیه فرستاده خواهدشد .

فقرهٔ نهم ـ احکامی که بعد از رسیدگی و تحقیق از این مجلس صادر و به مهر وزارت عدلیه می‌رسد ، ثبات محاکمات اصل و سواد حکم را به ادارهٔ کابینه می‌برد و بعد از مقابله و تطبیق،سواد را در دفتر کابینه ضبط و اصل حکم را ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به صاحب مطلب می‌رساند .

مجلس تفتیش و استنطاق :

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس : ۱ـ یك نفر رئیس . ۲ ـ دو نفر معاون.۳ـیك نفر محرر . ۴ ـ یك نفر معاون تحریر .

فقرهٔ دوم ـ مطلق مطالب التباسی و اسناد مخدوشه و اشخاصی که متهم به جرم و جنایتی هستند به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سوم ـ رئیس و مرؤس در این مجلس علاوه بر شرایط صدق و تقوی ، باید تا یك درجه صاحب علم و عمل و از اشخاص زرنگ و زکی‌الحس انتخاب شوند .

فقرهٔ‌چهارم- در رجوعاتی که به‌این مجلس می‌شود بعد از رسیدگی و استنطاق راپورت قضیه را مطابق قرائن و امارات معلومه به مجلس وزیرعدلیه می‌فرستند و آنچه راجع به اسناد مخدوشه است ، به موجب حکم وزیرعدلیه سند مزبور از صورت سندیت خارج و با راپورت قضیه به ادارهٔ کابینه ارجاع و در آن‌جا ضبط می‌شود وآنچه راجع به سایر مطالب التباسی و جنایات‌است،حکم تنبیه مرتکب را وزیر عدلیه مطابق فصول مجازات تعیین و امضاء نموده به توسط ادارهٔ کابینه به ادارهٔ مأمور اجراء احکام خواهدفرستاد و راپورتی‌که در این قضیه داده‌شده‌است ادارهٔ کابینه ضبط خواهدکرد .

مجلس استیناف :

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس : ۱ـ رئیس. ۲ ـ دو نفر معاون . ۳ ـ یك نفر محرر .

فقرهٔ‌دوم‌ـ در هر قضیه بعد از رسیدگی و محاکمه،چنانچه احدی از عارضین حکم مجلس محاکمات را منسوب به غرض و اشتباه‌کند و با براهین قطعیه ثبوت حق خود و بطلان تحقیقات را بتواند مدلل نماید ، حق دارد رسیدگی به دعوی خود را استیناف از وزیر عدلیه بخواهد و این رسیدگی مجدداً از مجلس وزیر عدلیه به این مجلس رجوع خواهدشد .

فقرهٔ سیم ـ مطابق فقرهٔ سیم مجلس تفتیش و استنطاق ، اجزاء این مجلس نیز باید دارای همان شرایط و معلومات باشند .

فقرهٔ چهارم ـ این مجلس بدواً معلومات و تحقیقات سایر دوایر را در

موضع دعوی از رؤساء آن دوایر استفاده نموده،و با کمال غور و دقت در مطالب راجعه رسیدگی و معلومات خود را کتباً به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌دهد و چنانچه بعد از این رسیدگی مجدد، سهو و اشتباهی‌که درحکم سابق محتمل‌بوده است معلوم و مسجل شود، حکم سابق را وزیر عدلیه به توسط مأمور اجراء احکام استرداد و باطله کرده ناسخ آن را در مجلس محاکمات مجدداً تحریر و به امضاء وزارت عدلیه رسانیده، اصل و سواد این حکم و باطلهٔ حکم سابق را به ادارهٔ کابینه می‌فرستند. سواد این حکم و باطله را در دفتر کابینه ضبط و سواد حکم سابق از دفتر کابینه استخراج می‌شود و این‌حکم مجدد را به ترتیب معمول ادارهٔ کابینه به توسط ادارهٔ اخذ حقوق به عارض تسلیم می‌نماید.

فقرهٔ پنجم ـ بعد از رجوع به مجلس استیناف چنانچه باز مجال سخنی برای مدعی باشد و به تحقیقات این مجلس متقاعد نشود می‌تواند عریضه به‌مجلس دارالشورای دولتی عرض و دلائل شکایت خود را در آن‌جا ذکر کند، در این صورت مجلس دارالشوری با کمال دقت، رسیدگی و صحت و بطلان حکم وزارت عدلیه را معلوم خواهدکرد.

فقرهٔ ششم ـ بعد از رسیدگی مجلس استیناف با رسیدگی مجلس‌دارالشوری سهو و غفلت اجزاء محاکمات یاخلاف عرض مدعی، هرکدام ثابت شودبرای هر یك مطابق فصول مجازات مؤاخذه و جزای معلومی مقررخواهدبود.

دایرهٔ اخذ حقوق:

فقرهٔ اول ـ اجزاء مجلس: ۱ - رئیس اداره. ۲ - یك نفرمحاسب. ۳ - یك نفر تحویلدار.

فقرهٔ دوم ـ کلیهٔ احکام قطعیهٔ وزارت عدلیه راجع به دعاوی و مطالبی‌که فیصل یافته‌است به توسط ادارهٔ کابینه به این اداره خواهدرسید.

فقرهٔ سوم ـ این اداره مطابق فقرهٔ اول از تکالیف دفتر تعیین‌حقوق حکم وزارت عدلیه را بعد از اخذ حقوق ده‌یك به عارضین ابلاغ و کلیهٔ عایدات در نزد تحویلدار جمع‌خواهدشد.

فقرهٔ چهارم ـ این اداره هر ماه‌کتابچهٔ وجوه عایدهٔ وزارت عدلیه را تحریر و به مجلس وزیرعدلیه خواهدفرستاد.

فقرهٔ پنجم ـ وزیر عدلیه‌کتابچهٔ عایدات را به توسط جناب اشرف اتابك اعظم، به عرض حضور همایونی می‌رساند و حقوق رئیس و مرؤس بر حسب امر همایونی به صندوق وزارت عدلیه حواله خواهدشد.

فقرهٔ ششم ـ هر سال‌کتابچهٔ جمع و خرج وزارت عدلیه در این اداره

تحریر و بعد از عرض حضور همایون به وزارت مالیه تسلیم می‌شود.

دایرهٔ فراشخانهٔ وزارت عدلیه :

فقرهٔ اول ـ یك نفر نایب فراشخانه و بیست‌نفر فراش از فراشخانهٔمبارکهٔ همایونی مأمور خدمات وزارت عدلیه خواهندبود .

فقرهٔ دوم ـ فراشباشی وزارت عدلیه مسئول است که در موقع احضار اشخاص نسبت به احدی سوء ادب و ترك احترام نشود.

فقرهٔ سوم ـ نوشتجاتی‌که از ادارهٔکابینهٔ وزارت عدلیه به این اداره رجوع می‌شود، فراشباشی همه را در لف‌کتابچه‌های مخصوص تحویل و به فراشها قسمت می‌کند و بعد از تبلیغ نوشتجات ،کتابچه راکه صاحبان پاکت رسید داده‌اند به ادارهٔکابینه مستردخواهدداشت .

فقرهٔ چهارم ـ هریك از فراشهاکه از اشخاص مدعی‌علیهم قبول عذر و رشوت‌کند و در حاضرکردن‌آنها تأخیر و تقاعد نماید به محبس انبار فراشخانهٔ مبارکهٔ همایونی خواهدرفت .

دایرهٔ مأمور احکام اجرا

فقرهٔ اول ـ (۱) رئیس اجراء احکام. (۲) یك‌نفرمعاون. (۳) یك نفر محرر.

فقرهٔ دوم ـ رئیس این اداره یك‌نفر از رجال‌کافی بی‌غرض و نافذالقول دولت خواهد بود .

فقرهٔ سوم ـ پس از صدور احکام قطعیه، در صورتی‌که موضوع آن محاکمه راجع به حکومت دارالخلافه یا وزارتخانه‌های جلیلهٔ جنگ وخارجه وتجارت و غیره باشد ، اجراء احکام را جداً از رئیس ادارات مزبوره مطالبه نموده تا آخرین نقطه، مراقبت تامه در اتمام عمل خواهد داشت و در هرموضوع اقدامات خود را به مجلس وزیر عدلیه راپورت می‌کند و این راپورت در کابینهٔ وزارت عدلیه ضبط خواهدشد .

شعبهٔدوم ـ ترتیب عدالتخانه‌های ولایات .

فقرهٔ اول ـ برای دوایر عدلیهٔ ولایات، مأمورین امین، با دیانت‌که محیط به مسائل شرعیه و عرفیه و مصون از شوائب اغراض و متحلی به‌صفات حسنه باشند به تصویب وزیرعدلیه فرستاده می‌شودکه اهالی هرمحلی بدون احتیاج‌رجوع به‌مرکز به دیوان مظالم آن محل رجوع‌کند .

فقرهٔ دوم ـ احکام و تصدیقات این مأمورین نازل منزلهٔ حکم وزارت عدلیه است .

فقرهٔ سیم ـ در هر ولایت فقط یك نفر مأمور عدلیه از مرکز فرستاده

می‌شود و سایر اجزاء به قدر احتیاج از محترمین و اعیان محل به شرف عضویت نائل می‌شوند.

فقرهٔ چهارم ــ در هرمملکت از ممالك محروسه یك نفر رئیس عدلیه و یك نفر معاون رئیس فرستاده خواهدشد.

فقرهٔ پنجم ــ معاون رئیس را، رئیس عدلیه با تصویب وزارت عدلیه معین خواهدکرد.

فقرهٔ ششم ــ رئیس عدلیه می‌تواند معاون مخصوص خود را از اهالی آن مملکت تعیین کند.

فقرهٔ هفتم ــ در هرمملکت از وجوه اعیان و محترمین آن‌جا معدودی در دایرهٔ عدلیه، سمت معاونت و عضویت خواهندداشت و اسامی آنها در دفتر عدلیهٔ محلیه ثبت می‌شود.

فقرهٔ هشتم ــ این اشخاص به تصویب وزیر عدلیه و تصدیق حاکم محل و بر حسب اجازه و امضای همایونی به شرف عضویت نایل‌می‌شوند.

فقرهٔ نهم ــ این مأمورین هرهفته راپورت مسائل راجعه به محل مأموریت خود را به وزارت عدلیه می‌فرستند.

فقرهٔ دهم ــ به‌هریك از مأمورین عدالتخانه‌ها یك نسخه از نظامنامهٔ وزارت عدلیه داده‌می‌شود.

فقرهٔ یازدهم ــ احکام صادره از دیوانخانه‌های ولایات به دست حکام اجراء می‌شود و حکومت هر محل در اجراء احکام و تقویت دیوانخانه‌مسئولیت تامه خواهد داشت.

فقرهٔ دوازدهم ــ چنانچه اجراء امر مهمی در هر یك از ولایات متعسر افتاد، مأمور عدلیهٔ آن محل متداعیین را برحسب حکم و احضار وزیر عدلیه به‌عدالتخانهٔ مرکزیه می‌فرستد و در این‌جا با مراجعه به‌تحقیقات محلیه رسیدگی و احقاق حق خواهدشد.

فقرهٔ سیزدهم ــ به عرایض اهالی هر محل آنچه راجع به عدلیه است وقتی جواب گفته می‌شودکه شکایت از شخص رئیس عدلیه داشته‌باشند. در این صورت اگر به مکاتبه و تحقیقات محلی مطلب کشف نشود عارض هرکس باشد با مأمور عدلیه به عدالتخانهٔ مرکزیه احضار و در این‌جا به‌گفتگوی طرفین رسیدگی می‌شود و تقصیر بر هریك وارد شود مطابق فصول مجازات مورد تنبیه و سیاست خواهد بود.

فقرهٔ چهاردهم ــ در هر مملکت و ولایت نظامنامهٔ عدلیهٔ مرکزیه را از

ترتیب محاکمات و استنطاق و استیناف و حفظ اسناد کاملا رعایت خواهند کرد .

سواد دستخط همایونی

جناب اشرف اتابك اعظم ! آنچه در این کتابچه نوشته‌شده همه صحیح و مطابق مقررات علیهٔ ماست . باید از این تاریخ به‌بعد، وزارت عدلیه به همین ترتیب دایر شود و از حدود و احکامی که مقرر شده‌است هیچ‌کس حتی اولاد مستثنی نخواهدبود و تمام فصول و فقرات فوق بلاتخلف باید به موقع اجراء برسد . جمادی‌الاولی یونت ئیل ۱۳۲۴ .

امروز خبر رسید که بعض بلدان ایران تعطیل عمومی کرده‌اند این شایعه نیز متحصنین را قوتی بی‌اندازه داد .

مشیرالدوله

میرزانصـرالله‌خان مشیرالدولهٔ نـائینی پدرش مسمی به آقامحمد و مسقط‌الـرأس او قصبهٔ نائین است . (۱)

آباء و اجدادش از سلسلهٔ فقراء و عرفاء بوده جد پدری او حاجی عبدالکریم و جد مادری او حاج محمدحسن معروف نـائینی هستند و هر دو از مشاهیر عرفا بوده‌اند . لیکن حاج محمدحسن جد مادری او که مدفنش در نائین و دارای تکیه و بقعه و محـل اجتماع فقراء و حوزهٔ عرفاء و از جملهٔ اخیار بلکه از اوتاد به شمارمی‌آید، مقامش بالاتر از حاج عبدالکریم جد پدری او است .

مشیرالدوله اگرچه نسبتاً از خانواده بـزرگ و داخل در خوانین نبوده ، بلکـه از مردمان فقیر بی‌بضاعت بوده ولی سلسلهٔ آن‌ها همه از معاریف و درویش‌مسلك بوده و بعضی‌ها عقیدهٔ کامل در حق حاج محمدحسن‌نائینی جد مادری او دارند و او را از بـزرگان عرفاء و دارای مقام عالی می‌دانند . چنان‌که از جناب‌آقامیـرزااسدالله‌خان موفق السلطان‌که سالها به سمت منشی‌باشی‌گری در نـزد مشیرالدوله بوده ، شنیدم کـه از قول مشیرالدوله نقل می‌کرد که : یك شب مـرحوم حاج محمدحسن جد خود را در خواب دیدم که یك کیسه به من داد و گفت نصرالله در این کیسه هرچه هست متعلق به تو می‌باشد . کیسه را بازکردم دیدم سه عدد مهر در آن کیسه می‌باشد کـه یکی مهر وزارت لشگر می‌بـاشد و دیگری مهر وزارت خارجه و دیگری مهر صدارت.

مشیرالدوله در بدایت عمر کـه از نـائین جلاء وطن‌کرده به طهران آمده‌بود . می‌گـویند یك مدتی به‌کتابت تحصیل معاش می‌کرده ، بعد در ادارهٔ میرزاعبدالوهاب‌خان نصیرالدوله (آصف‌الدوله) نوکری پیداکرد که تقـریباً ماهی به دوسه تومان مواجب خدمت می‌کرد ، تا زمانی که میرزاسعیدخان مؤتمن‌الملك وزیر امور خارجه می‌شود . میرزا

(۱) نائین بلوکی است از مملکت یزد .

نصرالله خان هم آن اوقات داخل به‌وزارت امورخارجه می‌شود و پس از مدتی که در آن اداره خدمت می‌کند ، مرحوم میرزاابراهیم‌خان نایب‌الوزاره به‌کارگزاری مهام خارجهٔ آذربایجان مأمور و میرزانصرالله هم به سمت منشی‌گری با میرزاابراهیم‌خان به تبریز می‌رود و در آن‌جا متأهل می‌شود. دختر حاجی میرزاتقی‌آجودان کارگزاری راکه مادر میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔ‌حالیه) و سایر اولاد مشیرالدوله است اختیار می‌کند . بعد از فوت میرزا ابراهیم‌خان نایب‌الوزاره او هم به طهران مراجعت می‌نماید و باز در وزارت خارجه مشغول خدمت می‌شود و چون بسیار آدم کارکن و زحمت‌کش و در نوکری پشت‌کار فوق‌العاده داشته درسنهٔ ۱۲۹۹ به نیابت دوم وزارت امور خارجه و مدیری تحریرات ادارهٔ روس منصوب و پس از مدتی به‌منصب‌خانی و لقب مصباح‌الملکی ملقب و به رتبهٔ نیابت اول وزارت خارجه نائل و در سنهٔ ۱۳۰۸ به لقب مشیرالملکی ملقب می‌شود و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله بوده و چون میرزاعلی‌اصغرخان‌امین‌السلطان درآن وقت در پیشگاه و دربار سلطنت ناصرالدین‌شاه تقرب فوق‌العاده داشته ، می‌خواست رشتهٔ پلتیکی امور مملکت را هم در دست داشته‌باشد .

لیکن از آن جاکه مرحوم میرزاعباس‌خان قوام‌الدوله وزیر امور خارجه بسیارآدم غیور و متین و صاحب نخوت و غرور فوق‌العاده بوده، نمی‌خواست امین‌السلطان درکارهای وزارت خارجه مربوط باشد . به‌عبارهٔ اخری زیر بار تمکین امین‌السلطان نمی‌رفته ، اما امین‌السلطان‌چون قرب فوق‌العاده در نزد شاه داشت، به این واسطه به وزارت امورخارجه نیز دخالت داشت و برای این‌که مقاصد خود را در امور پلتیکی به دست‌آورده‌باشد ، مشیرالملك را پیش می‌کشید و به واسطهٔ او به‌تمام‌کارهای وزارت خارجه دخل و تصرف‌می‌کرد که در واقع مشیرالملك را نوکر خودش می‌دانست وکارهای راجع به خارجه را به میل و ارادهٔ خودش اداره می‌کرده ، تا کم‌کم مشیرالملك اعتماد و وثوق فوق‌العاده در نزد امین‌السطان پیداکردکه علاوه برکارهای وزارت خارجه در امور داخلهٔ مملکت هم از قبیل تعیین حکام و سایر امور بزرگ دولتی دخالت تامه داشته،که در همان اوقات به اتکال و اعتماد به امین‌السلطان و همراهی او از حیث ثروت و مکنت پیش افتاد . تا این‌که در سال ۱۳۱۰ به معاونت و مدیری‌کل وزارت امور خارجه و اعطاء یك ثوب خلعت جبهٔ ترمهٔ شمسه‌ای مرصع نائل می‌شود .

و در سنهٔ ۱۳۱۴ که امین‌السلطان صدر اعظم از صدارت معزول و به قم تبعید شد و صدارت ایران به مرحوم میرزاعلی خان امین‌الدوله رسید و وزارت جنگ به شاهزاده فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا مفوض گردید، ازآن‌جاکه مشیرالملك‌آدم سلیم‌النفس و با حسن سلوکی‌بود، با وجود مخالفت مرحوم امین‌الدوله با امین‌السلطان و با وجود مخالفت امین‌السلطان با شاهزادهٔ فرمانفرما،وزیرجنگ و باآن اعتماد و وثوق و محرمیتی که مشیرالملك

با امین‌السلطان داشت، با همهٔ این کفایت که ظاهر داشته، باز شاهزاده‌فرمانفرما مشیرالملك را به وزارت لشگر انتخاب نموده و شرط قبول وزارت جنگی خود را موکول به تفویض وزارت لشگر به مشیرالملك نمود و به‌این واسطه از مدیری و معاونت وزارت خارجه منفصل و به وزارت لشگر منصوب گردید و با این‌که تا آن اوقات نوکری مشیرالملك تماماً در وزارت‌امورخارجه بوده و به‌کارهای وزارت لشگر هیچ مربوط نبوده، چون در اداره کردن کار، یك سبك مخصوصی داشته، مدت سه سال هم‌کارهای وزارت لشگر را در نهایت خوبی از پیش برد و آن اوقات وزارت امور خارجه با مرحوم شیخ‌محسن‌خان‌مشیرالدوله بود و برای استعلاج مسافرت به فرنگ کرده‌بود و در پاریس داعی‌حق را لبیك گفت.

نظر به سابقهٔ اطلاعات مشیرالملك در وزارت امور خارجه و امور پلتیکی و روابط دول خارجه با داخله، این شغل خطیر که وزارت خارجه باشد با لقب مشیرالدوله به‌او داده شد و چندین سال در نهایت خوبی و اقتدار وزارت خارجه را اداره کرد و از یك طرف هم میرزاحسن‌خان (مشیرالدولهٔ حالیه)، پسر بزرگ او که سالها در اروپا تحصیل کرده و تربیت شده‌بود، در کارهای وزارت‌خارجه خیلی کمك و همراهی با پدرش می‌کرد که تأسیس کابینه و دفتر جدید وزارت خارجه از حسن اقدامات مشارالیه است و نیز مدرسهٔ سیاسی که امروز منبع ترقی دانشمندان و شاگردان این دوره و عهد است، از توجه و مراقبت و نتایج افکار میرزاحسن‌خان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) است.

اگرچه مشیرالدوله چندان آدم فطن و زیرکی نبود، لیکن بسیار آدم عاقلی بوده و صفات ممدوحهٔ او، از قبیل بردباری و متانت و معقولیت و ادب و پاکدامنی او در کمتری از اشخاص بزرگ دیده شده.

نگارنده از میرزااسدالله‌خان موفق‌السلطان که منشی‌باشی او بوده حکایاتی شنیده که در ضمن صفات حمیده و اوصاف پسندیدهٔ او بیان می‌کرد که درکمتر کسی از بزرگان ایران دیده شده‌است. مخصوصاً در صفت عفو و اغماض و پرده‌پوشی معایب مردم دوسه حکایت از مشیرالدوله نقل کرده که اگر ذکر شود خواننده حمل بر اغراق خواهد کرد.

بالجمله بعد از چند سال که وزیر امور خارجه بود مقدمات مشروطه در ایران پیش آمد و آن اوقات صدارت ایران با شاهزادهٔ عین‌الدوله بود و چون عین‌الدوله با اساس مشروطیت همراهی نداشت به واسطهٔ اقدامات مردم و انقلاب و شورش ایران برای پیشرفت مشروطیت، عین‌الدوله از صدارت معزول و مشیرالدوله صدر اعظم ایران شد.

مشیرالدوله اگرچه در تقریر و بیان خوب‌نبود، بلکه در زبانش کندی و لکنت ظاهر می‌شد، لکن کارهای او از روی عقل و کیاست بود، مخصوصاً در تربیت اولاد خود اهتمام فوق‌العاده به عمل آورد. یکی ازپسرهای او که کوچکتر از همه و مسمی به میرزاعلیخان بود و بسیار خوب تحصیل کرده‌بود به مرض سل در اول جوانی بدرود جهان را گفت و این

دو پسر که میرزاحسنخان مشیرالملك (مشیرالدولهٔ حالیه) و میرزا حسین‌خان مؤتمن‌الملك باشند، با یك دختر از او باقی مانده‌است، که در واقع این دو پسر در حسن تربیت و تمدن ممتاز و مشاربالبنان و محسود امثال و اقران هستند . ولی وضع این‌ها با پدرشان تباین کلی دارد .

در واقع از مشیرالدوله دو چیز بزرگ و دو اثر سترك باقی مانده، یکی تمول فوق‌العاده است که بیشتر به واسطهٔ همراهی‌های امین‌السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد و دیگر این دو نفر اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیك‌نامی پدرشان هستند و دانشمندان که زحمت برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی می‌کشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که به این زودی به این نتیجه و این ثمر برسند، بلکه مقدمات را برای ده سال [بعد] ترتیب می‌دادند .

مردم هم‌که در سفارتخانه بودند درآخر امر دولت قانونی را تقاضا می‌نمودند ، در این اثنا برحسب علم و اطلاعی‌که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ «کنسی توسیون» را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء ،کار از دست درباریها خارج شد ؛ چنانچه بعد از این ذکرخواهدشد .

مجملا علت همراهی مشیرالدوله و پسرهایش برحسب عقیدهٔ نگارنده تأسیس مدرسهٔ مبارکهٔ سیاسی بود. چه؛ پس از افتتاح مدرسهٔ سیاسی و اقدام مشیرالدوله به‌ترقی‌آن مدرسه امور مدرسه با میرزاحسین‌خان‌مشیرالملك و میرزاحسینخان‌مؤتمن‌الملك بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن راگرفته از خارج هم ممد و اعانت ازآن‌ها شد ، تا کار به جائی رسیدکه هواخواهان حریت از اطراف عالم چشم به این دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر به اقدام‌این دو نفردانسته و این دو نفرهم الحق‌کوتاهی نکردند،و الیوم هم‌که زمان تنقید این تاریخ است ، امیدواری نجات و برطرف شدن این هرج و مرج منوط به زحمات این دو برادر است .

باری، جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسهٔ سیاسی، باعث شدکه مشیرالدوله متنفر شد از استبداد و همراه شد باملت، تا به مقصود خود نائل‌آمد. اما یکی از دوستان این‌طورنقل کردکه: در سال‌گذشته ۱۳۲۳ میرزارضاخان‌ارفع‌الدوله سفیر ایران مقیم در اسلامبول‌که سالها به‌عنوان وزیر مختاری در روسیه و عثمانی مأمور بود، برحسب امر عین‌الدوله احضار به طهران شد و منزل‌را پس از ورود، در خانهٔ عین‌الدوله قرار داد .

پس از دید و بازدید و پذیرائی‌کاملی‌که عین‌الدوله از ارفع‌الدوله نمود و از هر حیث او را ترجیح داد بر سایرین و احترامات فوق‌العاده‌که از ارفع‌الدوله بجاآورد، پیغام داد برای مشیرالدوله وزیر امور خارجه ، که ارفع‌الدوله برمن وارد شده‌است و صد هزار

تومان برای شغل وزارت امور خارجه می‌دهد که هشتاد هزار تومان تقدیم اعلیحضرت و بیست هزار تومان تقدیمی خود من است و چون من با تو دوست می‌باشم می‌توانم از بیست هزار تومان حق خود چشم بپوشم ولی اعلیحضرت از این مبلغ نمی‌گذرد . حالا یا این وجه را متقبل شوید و یا در مقام استعفاء برآئید. مشیرالدوله پس از استماع این پیغام فوراً قلم روی کاغذآورد، هشتاد هزار تومان به اسم اعلیحضرت و بیست هزار تومان به اسم شاهزاده عین‌الدوله حواله نوشت به تجارتخانهٔ طومانیاس و یا به ادارهٔ دیگر .

به هرجهت، پول را داد و ختم عمل نمود. عین‌الدوله قریب به‌همین اندازه از ارفع‌الدوله گرفت و او را به محل مأموریت خود روانه نمود .

پس از چند روزکه واقعه را به پسرهای خود مذکور داشت، مؤتمن‌الملك پدر را ملامت نمود و گفت: خبط بسیار بزرگی کردید، چه ما تاکنون تمول و ثروت خود را مخفی نموده و املاك خود را متفرق قرار دادیم که دولت یاکسی دیگر مطلع برقدر ثروت مانباشد حالاکه صدراعظم دانست که در فاصلهٔ یك ساعت و به یك پیغام ممکن است صد هزار تومان از شما بگیرد ، دیگر دست از شما برنخواهد داشت و هرساله همین بازی است که دیدید و نسبت به دیگران هم می‌بینید. مشیرالدوله ملتفت‌شدکه مؤتمن‌الملك صحیح می‌گوید. پس از تفکر زیادی علاج را استفسار و استعلام نمود. مؤتمن‌الملك گفت: علاجی‌نیست جز برداشتن عین‌الدوله را از این مسند و یا تزلزلی و انقلابی در وضع سلطنت به هم رسد .

این بودکه مشیرالدوله در مقام تحصن ملت به سفارتخانه مسامحه نمود و از ملت کمال همراهی را نمود و الا کسی‌که از رتبهٔ فقر به این مرتبه رسیده‌باشد چگونه سعی و جهد می‌کند در زوال استقلال ریاست خود و چطور راضی می‌شود در محو شغل خود . این اصرار و ابرام عین‌الدوله در اضمحلال ملاها اگر قوت می‌گرفت به معاونت و همراهی مشیرالدوله، هرآینه عین‌الدوله به مقصود خود نائل‌می‌گردید؛ ولیکن مشیرالدوله علاوه بر مسامحه و مماطله و علاج نکردن امر سفارتیها را ، به‌خوبی‌کاشف است از این‌که با ملت همراهی داشت و در مقاصد عین‌الدوله همراه نبود ، ولی علت تامهٔ همراهی مشیرالدوله از ملت، تحصیلات پسرهای او و تأسیس مدرسهٔ سیاسی بود.

به هرجهت مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است‌که سراپردهٔ مشروطیت رابلند نمود. چون در این اوان‌که زمان طبع و تنقید این تاریخ است، فلذا این چند سطر را بر حالات مشیرالدوله می‌افزائیم :

مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوك نمود ، چنانچه در موقع ذکرخواهد شد. ظلمی نکرد ،کسی را معدوم و خانه‌ای راآتش نزد ، وطن فروشی ننمود ، با خارجه نساخت ، آثار بدی در عالم نگذارد . وقتی‌که تاج کیانی را به دست گرفت و رفت روی پلهٔ تخت که به سر محمدعلی‌شاه گذارد، تاج را وارونه به سر شاه ایران گذارد، به این طورکه

جلوی تاج را که می‌بایست به طرف پیش گذارد به طرف عقب گردانید . وقتی که شاه گفت : مشیرالدوله، این تاج خیلی سنگین است. در جواب گفت: بلی اعلیحضرتا ! به سرشما خیلی سنگین است .

آن کردار و این گفتار دلالت می‌کنند بر این که مشیرالدوله راضی به سلطنت محمد۔ علی نبود و اشارةً رسانید که سلطنت شما در زوال است .

پس از استقرار محمدعلی به تخت سلطنت، از صدارت استعفا داد ولی محمد علی‌شاه در مقام انتقام برآمد و او را مسموم نمود، چه مشیرالدوله غفلةً و بدون مرض درگذشت. از طرف مجلس هم این سوء ظن حاصل شد و جمعی از اطباء را مأمور و معین نمودند که بدن مشیرالدوله را ملاحظه نمایند و چون در موقع مفصلا و مشروحاً این وقایع مذکور است ، فلذا در این مقام حواس خواننده را متفرق نمی‌کنم و بر می‌گردم به رشتهٔ اصل تاریخ که مشیرالدوله وزیر امور خارجه در امر سفارتیها مسامحه نمود و در مجالسی که منعقد می‌شد برای شوری یا ساکت و یا همراهی از ملت می‌نمود و درجواب اجزاء سفارتخانه به مسامحه و دفع‌الوقت می‌گذرانید .

اقدام نورالدوله

دیگراز وقایع امروز آن که نورالدوله مادر عضدالسلطان وقایع را به حالتی بس‌حزن۔ گین و اندوه به اعلیحضرت شاه عرض کرد که مناسب نیست در زمان اعلیحضرت، رعیت پناه به خارجه ببرد، این دیگر مسئلهٔ ملاها نیست! بلکه از ظلم و ستم عین‌الدوله رعایا به‌تنگ آمده،در سفارتخانهٔ انگلیس متجاوز ازپنجاه هزار نفرمتحصن شده‌اند. شاه از شنیدن عرایض نورالدوله متأثر شده و فرمود: فردا وزراء مجلس کنند و تکلیف معلوم خواهدشد .

اطباء حضور به تحریك عین‌الدوله به اجزاء اندرون و حرم شاه اکیداً غدغن کرده بودند که اگر شاه مطلع بر این وقایع شود، مرض شاه سنگین و شاه تلف خواهدشد. زنها و خواجه‌ها و مقربین سده سنیهٔ سلطنت باور کرده به شاه عرض نمی‌کردند . معدودی هم از هواخواهان حریت از قبیل مستعان‌الملك و غیره کـه در بین اجزاء خلوت بودند از ترس عین‌الدوله چیزی عرض نمی‌کردند. بیچاره شاه از امرسفارتیها بی‌اطلاع بود. فقط نورالدوله در این مقام مردانه سلوك نمود و این خدمت را به عالم انسانیت کرد کـه شاه را از هنگامهٔ سفارتخانه مطلع نمود .

متحصنین سفارتخانه سه مطلب را امروز عنوان کرده‌اند :

اول آن که عدالتخانه می‌خواهیم .

دوم آن که علماء و روساء روحانی باید مراجعت کنند؛ چه نوشتجات و قبالـهٔ املاك و اسناد ما مسجل به سجلات آقایان علماء می‌باشد .

سیم آن که همهٔ ما امنیت نداریم و امنیت تامه می‌خواهیم .

صنف صراف ضمناً این تقاضا را هم می‌نمایندکه ما متجاوز از صد هزار تومان از دولت طلب داریم، دولت بدهد. بعضی هم از عزل عین‌الدوله سخن می‌رانند.

روز دوشنبه غرۂ ماه جمادی‌الاخرۂ ۱۳۲۴ هجری_امروز دکاکین عموماً بسته‌است عدۂ چادرهای متحصنین به پنجاه رسیده‌است. عکاس آمده‌است عکس مردم را برمی‌دارند.

امروز آقایان وارد قم شده‌اند،مردم دیدن می‌آیند. از کثرت جمعیت و ازدحام آقایان در صدمه می‌باشند. عین‌الدوله با وزرا امروز مجلسی کردند ولی منتج نتیجه نگردید و مانند سایر مجالس بود.

امروز شبنامه‌ای با ژلاتین طبع‌شده‌است،در سفارتخانه وکوچه‌های طهران انداخته‌اند که ما سوادآن را درج می‌نمائیم:

شبنامه

سؤال و جواب میرزاحسین‌خان با میرزا احمدخان

سؤال ــ باز این‌چه نیرنگی بودکه عین‌الدوله زد و سادات را کشت و علماء را اخراج‌کرد؟

جواب ــ نیرنگی نبود، خدا مرگش بدهد، خودش را رسواکرد،کفر باطنی خود را ظاهرکرد. برای علماء خوب شد؛ بعضی گمان می‌کردندکه این مرد عقیده به مذهب اسلام و سادات دارد. الحمدالله کفرش ظاهر شد و بر همه آشکارا شدکه معتقد به این مذهب نیست. از آن روکه من همان روزی‌که شنیدم که جمعی از سادات و اهل علم را حکم‌کرد در میان حرم امام رضا (ع) به ضرب گلوله شهید کردند وگنبد حضرت رضا را گلوله‌باران‌کردند، به‌شما عرض کردم‌که این مرد عقیده به این مذهب ندارد.

س ــ چرا شاه راضی بشودکه این قدر جور و ظلمها بشود؟

ج ــ ای‌برادر کی این مطالب‌ها را می‌گذاردکه به شاه برسد. شاهی چه و کاری چه، شاه را برده‌است در شمیران میان یك باغ با چند نفر جوان بی ریش انداخته‌است، شب و روز مشغول‌کار خود هستند. کجا از مملکت خبر دارد.

س ــ حال‌که این مطالب به شاه نمی‌رسد، پس‌کار دولت به‌کجا خواهد رسید؟

ج ــآسوده باشید. من به شما صریح می‌گویم‌که اگرکار به همین قسم باشد، سلطنت از این طایفه منقرض خواهدشد و مردم برای خودشان فکری خواهندکرد. آخر تا به‌کی مردم تحمل این ظلمها را بکنند؟ تا کی ببینندکه دخترهای مسلمانان را حکام به ارامنه بفروشند و سادات را بکشند؟ تاکی

مردم نان خود را در سفرهٔ دیگران ببینند ؟

س ـ چرا سایر رجال دولت از قبیل نایب‌السلطنه و نیرالدوله و مشیر ـ الدوله مطالب را به شاه عرض نمی‌کنند ؟

ج ـ اولا این‌ها با عین‌الدوله عداوت دارند ، می‌خواهند درست معایب کارهای عین‌الدوله واضح شود . ثانیاً می‌ترسند که اگر مطالب را به شاه عرض کنند، آنها هم مثل فخرالملك و سعدالدوله و مشیرالسلطنه و ظهیرالدوله و سعید ـ السلطنه و وزیرافخم اخراج بشوند .

س ـ علماء خوب کاری کردند که رفتند یا نه ؟

ج ـ غیر از رفتن چاره‌ای نداشتند، بیچاره‌ها یك سال بود که فریاد می‌ـ زدند که در ایران قوانین قرآن اجرا شود ، کسی نشنید . آخر به آن افتضاح علماء را از شهر بیرون کردند و سادات راکشتند .

س ـ می‌گویند که می‌خواهند عدالتخانه بازکنند و نظام‌الملك را رئیس کنند؟

ج ـ عدالتخانه که بود ، و نظام‌الملك هم که رئیس بود ، فریاد مردم از دست ظلم همین نظام‌الملك و حکام و عدالتخانه بود .

س ـ می‌خواهند به طرح نو عدالتخانه باز کنند ، در روزنامهٔ ایران قانون آن را نوشته‌بودند .

ج ـ بلی ، روزنامه را دیدم، معلوم می‌شود عین‌الدوله دیوانه شده‌است . علماء و سادات و مسلمین فریاد می‌زدند که قانون اسلام و قرآن در ایران دائر شود ، عین‌الدوله قانون مذهب خود را نوشته‌است . می‌خواهد مردم را به مذهب خودش دعوت‌کند ، قانون مذهب خودش را در روزنامه نوشته‌است ، تمام‌آن مخالف قرآن است. من از اول تا به آخر خواندم، یك‌کلمهٔ آن موافق مذهب اسلام نیست، می‌خواهد مذهب خودش را ترویج کند، خدا لعنتش کند .

س ـ این مردم و تجار و طلاب که رفتند زیر بیدق (بیرق) انگلیس نشسته‌اند، حرفشان چیست ؟

ج ـ مطلب آنها دو فقره است : اول ، آن‌که عین‌الدوله علماء را بدون تقصیر این قدر ظلم کرده‌است و سادات را کشته ، از عهده برآید . دویم، اگر پادشاه مسلمان است ؛ یك مجلس ملی در ایران دایرکند که قوانین اسلام در ایران به واسطهٔ این مجلس ملی اجراء شود ، دیگرکسی نتواند به کسی ظلم بکند ، مردم مجلس ملی می‌خواهند که از ظلم خلاص شوند .

در این شبنامه اشاره کرده‌است به روزنامهٔ ایران که قانون عدلیه را نوشته‌است و ما صورت آن را در ورقهٔ علیحده ضمیمهٔ تاریخ می‌نمائیم به علامت نمرهٔ (۱) .

روز سه‌شنبهٔ دویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز همهٔ بازارها و کاروانسراها بسته‌شد ؛ مردم همگی رفتند در سفارتخانهٔ انگلیس ، از طرف اجزاء سفارتخانه به‌خوبی پذیرائی و رفتار می‌شود.

روزگذشته شارژدافر سفارت پیغام داد به وزیر خارجه مشیرالدوله که به قدر ربع ساعت باید خدمت اعلیحضرت شاهنشاه برسم و تلگرافی از لندن مخابره شده‌است که باید به شاه ارائه دهم . جواب دادند که فردا دو ساعت به ظهر به قدر ربع ساعت از برای حضور شاه حاضر شوید. لذا امروز را شارژدافر رفت به نیاوران، اتابك را ملاقات نمود. اتابك گفت: شاه مریض است از برای ملاقات شاه موقع نیست. شارژدافر گفت :من از شما وقت خواستم ، شما وقت معین کردید ، حالا می‌گوئید موقع نیست و شاه مریض است ، با این که روزگذشته وزیر مختار ایطالیا یك ساعت حضور شاه مشرف شده . اتابك گفت : جواب همان‌است که گفتم . شارژدافر گفت : من بر حسب تکلیف ربع ساعت توقف می‌کنم آن وقت می‌روم . باری ، پس از توقف ربع ساعت مراجعت نموده و مهربانیش نسبت به متحصنین زیادتر گردید .

امروز خبر رسید که اخبار شهر را به شاه عرض‌کرده‌اند و شاه دربارهٔ امیربهادر کم‌لطف شده‌است و فرموده‌است : میل ندارم شکل وزراء خود را ببینم و رفته‌است در اندرون ، زنها دور شاه را گرفته و مراتب را به شاه عرض‌کرده‌اند .

عزل نظام‌الملك

امروز خبر رسید نظام‌الملك را از وزارت عدلیه معزول نموده‌اند و ریاست عدلیه را دادند به شعاع‌السلطنه و لقب جهان‌مداری را هم به او خواهندداد .

امروز آقایان در قم مجلس روضه در صحن برپانموده‌اند و صبح و عصر مجلس روضه منعقد است . یك روز آقا سیدجمال منبر می‌رود و یك روز آقا شیخ محمد منبر می‌رود .

روز چهارشنبهٔ سویم جمادی الاخری ۱۳۲۴ـ امروز جمیع دکاکین و سراها بسته است ، بر عدهٔ اشخاص سفارت افزوده گردید . محتشم‌السلطنه از طرف دولت رفت در سفارتخانه . مردم گفتند : دو سال است که عارض هستیم ، رؤساء و علماء را جواب با گلوله دادید . حال ما جز با شخص شاه که شفاهاً عرایض خود را به شاه عرض‌کنیم دیگر عرضی نداریم .

بقیهٔ سادات که در طهران مانده‌بودند ، در این روز به‌طرف قم حرکت نمودند .
مسموع گردید که شاه نسبت به اتابك متغیر شده‌است .

جناب فخرالاسلام در سفارت در چادر توتون‌فروشها منبر می‌رود . جناب حاج سید عبدالحسین واعظ اصفهانی در چادر روضه‌خوانها منبر می‌رود ، جناب آقاشیخ‌علی‌زرندی

در چادر طلاب ناطق است .

حاج ملك المتکلمین، که در واقعهٔ هجرت آقایان در شمرانات بود، به خانهٔ او ریختند و او فرار کرد. پسرش را گرفته بودند. از خودش خبری نداریم، ولی پسرش را رها کردند. امروز یکی گفت: پسرش را درشمرانات دیدم. بعض از طلاب مدرسهٔ سپهسالار که شمرانات رفته بودند امروز آمدند به سفارتخانه. از طرف ظهیرالاسلام پیغام آوردند برای طلاب مدرسهٔ سپهسالار ،که از سفارت بیرون آئید و الا از مدرسه خارج شوید . طلاب بالاجماع جواب دادند: ماکه در سفارتخانه آمده‌ایم از جان خود گذشتیم چه جای مدرسه ؟ آنچه می‌توانی بکن .

رفتن امین‌الضرب نزد متحصنین

روز پنجشنبهٔ چهارم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری - امروز عین‌الدوله جمعی از تجار معتبر را از قبیل حاج‌حسین‌آقای امین‌الضرب و غیره را فرستاد برای فریب دادن تجار و کسبه . لذا حضرات تجار وارد شدند به سفارتخانه . ابتداء مردم اعتنائی به‌آن‌ها نکردند ؛ لکن پس از اصرار و ابرام قرآن آوردند و قسم خوردندکه ما با شما همراه می‌باشیم و در مقصود شما با شما متفق و متحدیم . پس از قسم‌خوردن ، متحصنین گفتند : حال که با ما می‌باشید، اگر میل دارید توقف کنید و الا مختارید. تجار گفتند : مقصود شما بر شاه مشتبه شده‌است .

آقایان متحصنین گفتند : ما عرایض خود را به توسط شارژدافر سفارت ، حضور شاه فرستادیم. امروز مقصود و عرض ما منحصر است به سه مطلب : اول مراجعت آقایان و رؤساء روحانی که اسناد و قبالجات و صداقنامه‌های زنهای ما به خط و مهر و اعتبار آن‌ها بوده. دویم افتتاح عدالتخانه که شاه و گدا در آن مساوی باشند . سویم آن که قبوض و براتهای مواجبها را که از مردم خریدیم به اعتبار دولت پول ما را بدهند .

شب را جناب ذوالریاستین کرمانی امامت جماعت را نمود ، پس از نماز، حدیث کسا را در روی صندلی برای مردم قرائت نمود .

عدهٔ اشخاصی که شب در سفارتخانه مانده‌اند به پنج هزار نفر رسیده‌است .

امروز خبر رسید، که اهالی زرند و ساوه و سایر دهات در قم حاضرشده و با آقایان همراه‌اند .

روز جمعهٔ پنجم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ــ امروز متجاوز از صد چادر در سفارتخانه زده‌اند و در زیر هر چادری اصناف و طلاب و تجار و کسبه می‌باشند . جمیع دکاکین و سراها بسته‌است. دیگهای بزرگ و کوچك برای صبح درکار است. قند مثل یخ روی گاری می‌آورند در چادرها قسمت می‌کنند، خوراکی و قند وچای و تنباکو سبیل‌است .خرج همه با حاج‌محمدتقی و برادرش حاج‌محمدحسن می‌باشد .

جمعی از اعضاء انجمن مخفی در بین مردم افتاده به آن‌ها می‌گویند عزل عین‌الدوله را استدعا نکنید، چه امروز اگر او را عزل‌کنند شش‌ماه‌دیگر باز او را منصوب می‌کنند. مجلس بخواهیدکه با بودن مجلس، دیگر نه عین‌الدوله می‌ماند و نه غیر عین‌الدوله. اصل‌را محکم‌کنید، فروع درست می‌شود. فقط عین‌الدوله ظالم نیست، عین‌الدولهٔ نوعی را علاج کنید به افتتاح مجلس و عدالتخانه. امروز تلگرافی در بین مردم افتاد و از روی آن استنساخ می‌کنند. مأخذآن را ندانستم ولی سوادآن را درکاغذ غیررسمی دیده‌که در این‌جا نقل می‌کنم، دیگر صحت و سقم او را نمی‌دانم:

صورت تلگراف

از طرف اعلیحضرت پادشاه مملکت انگلستان و امپراطور ممالك وسیعهٔ هندوستان، به عموم طلاب مدارس روحانی و تجار و کسبهٔ شهرطهران تلگراف تظلم آن برادران عزیز، که چهارشنبه ۲۵ ژویه به توسط سفیرکبیر با کفایت خودمان نموده‌بودید رسید. قلباً از تعدیات مستبدانهٔ وارده و مظلومیت علماء واجب التکریم روحانی و قاطبهٔ رعیت متأسف و متألم شدم. جواب عریضهٔ شما را به مجلس شورای‌ملی رجوع نمودم و امیدوارم برادر ارجمند تاجدار، اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه خواهش بی‌غرضانهٔ مجلس‌شورای ملی انگلستان را با تمنای‌شخصی خودم در دفع ظلم به سمع قبول اصغا فرمایند و رفع و دفع تعدیات را شخصاً از رعیت با وفای خودشان خواهند فرمود.

عصر چهارشنبه ۲۵ ژویه از قصر ییلاقی کریستان

(دوست ملت ایران ادوارد هفتم)

اگر چه مأخذ این تلگراف معلوم نیست، بلکه از مضامین‌آن آثارکذب هویداست. ولی برای عوام باعث اطمینان‌گردید و از روی آن به قدر هزار نسخه استنساخ شد و مردم را هیجانی حاصل‌گردید و به‌گوش‌آن‌ها لفظ مجلس شورای ملی رسید و دانستندکه نجات‌ـ دهندهٔ همه از ظلم و تعدی مجلس شورای ملی است.

روز شنبهٔ ششم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ در این روز جمیع دکاکین و سراها بسته شد؛ بلکه عطارها و دکاکین گذرهارا نیز بستند. تمام‌مردم رفتند به طرف سفارتخانه. عصرهم در سفارتخانه عکس مردم را برداشتند. پسر واعظ قزوینی و سید شدفه راکه دوست و راپرت‌نویس امیربهادر بودند وآمده‌بودند در سفارتخانه، لدی‌الورود از سفارتخانه بیرون کردند. همهٔ مردم متفق و متحد مثل برادر با یك‌دیگر سلوك می‌نمایند و در نهایت‌معقولیت سلوك می‌نمایند. امروز تلگرافاتی از تبریز مخابره شده‌است به طهران و قم‌که ما صورت بعضی از آن تلگرافات را بعد از این درج خواهیم‌کرد. ولی یك تلگراف راکه اهمیت دارد در امروز درج می‌نمائیم‌که خوانندهٔ تاریخ چندان در انتظار نباشد:

عریضهٔ تلگرافی حضرات علماء اعلام وحجج الاسلام تبریز حضور شاه خلدالله ملکه

عرض حضور مبارك پادشاه اسلام‌پناه خلدالله سلطانه ــ دستخط مبارك از جانب سنی‌الجوانب همایونی در جواب عریضهٔ تلگرافی این دعاگویان زیارت شد . این خادمان شریعت مطهره هیچ وقت از تقویت دولت اسلام فروگذار نبوده ، وجود مبارك پادشاه ظل‌الله را سر مشق عدالت و دین‌داری و شرع ــ پرستی دانسته و می‌دانیم و واضح می‌بینیم که مغرضین درباری نمی‌گذارند عرایض ما و سایر خادمان شریعت مطهره چه در طهران و چه در سایر نقاط ممالك محروسه درست به‌عرض حضور حضرت سلطانی برسد و مقاصد حقهٔ مشروحهٔ ما را در البسه‌ای که منافی اغراض خودشان نباشد جلوه می‌دهند .

ما خادمان شریعت مطهره و سایر اهل‌آذربایجان که چهل سال‌است به فرمایشات ملوکانه آشناهستیم، می‌بینیم که عرایض ما را هیچ‌کدام از لحاظ مبارك نگذرانیده‌اند و هیچ یك از عبارات دستخط جوابیه از الفاظ درر بار و زایش طبع‌عدالت پرور ملوکانه نیست و اوضح من‌الشمس است که نص‌عبارات خائن بوده .

این است مختصری از اوضاع مملکت را از اول مذاکره‌ای که علمای دارالخلافهٔ باهره ، با اولیای دولت روز افزون داشته‌اند ، الی یومناهذا به عرض می‌رسانیم وباقی را به‌تکلیف دین‌داری خود بندگان‌حضرت همایونی می گذاریم. سابقاً علمای دارالخلافهٔ طهران، به ارضای‌کافهٔ علمای ممالك‌محروسه ، از اولیای دولت خواستار شدند که قراری در اصلاح وضع‌محاکمات و دفتر مالیهٔ دولت علیه داده‌اید ، که در ظل پادشاه اسلام عموم رعایا از بی‌اعتدالیهای عدیده آسوده ، در مهد امن و امان باشند . چون هر دو این مقصود منافی با طریقهٔ استبداد و ظلم وزرای درباری بود ، علمای دارالخلافه را به وعده‌های بی اساس امیدوار کرده ،آن‌ها را از مهاجرت اولیه به‌آستان مطهر حضرت عبدالعظیم رجعت دادند و به‌مواعیدکاذبه چندی سرگردان نگاه داشته، ازآن طرف خاطر خطیر سلطانی را ، از انجاح حوائج آن‌ها مطمئن ساختند . علمای دارالخلافه هرچه منتظر شدند که مواعید اولیای دولت صورت خارجی به‌هم رساند نتیجه‌ای ندیدند وکم‌کم ازجانب اولیای دولت و وزرای درباری اقدام در نفی و طرد جمعی از وضیع و شریف که جز خیرخواهی ملت و دولت اسلام گناهی نداشتند شده ، علمای دارالخلافه که این نقض عهد و حرکات مستبدانه را از وزرای درباری دیدند ، مجدداً مستدعیات خود را مجدانه خواستند و این مرتبه یقین‌داریم همان وزرای خائن ، بدون اطلاع خاطر مهر مظاهر همایونی دست به رشتهٔ تشدد و سختی گذاشته جواب علمای دارالخلافه را به تهدیدات دادند.

آخرالامر که آن‌ها را مصمم درکندن اساس این ظلم و رکزعلم عدل دیدند، فلهذا دانستند اگر این طرح نو روی‌کارآمد، دست استبداد و ظلم‌آن‌ها کوتاه و خیانتهای آن‌ها مشهود خواهدشد. محض حفظ خود و منافع خود ، طلاب علم و ذریهٔ رسول را هدف گلولهٔ سربازکردند ، مسجد و معبد اسلام و خانهٔ خدا را مثل قلاع اشرار و متمردین محاصره نمودند . به‌بام مساجد ، سرباز و قراول گذاشتند. نان وآب به روی علمای اسلام بستند، گوئی یاغی و قاتل بودند . از صدر اسلام الی یومناهذا از هیچ ملت‌کفری ، نسبت به علمای‌اسلام این توهین واردنشده‌بود . این بی احترامی نه تنها به شخص علماء اسلام شده ، بلکه در واقع به‌شرع محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌گردیده و ناموس شریعت هتك شده‌است . اکنون جمیع هیأت علمای مذهب و بلکه تمام مسلمین اثناعشریه ، جبر این توهین را به‌وجه‌کامل از حضور اقدس همایونی خواستگارندکه امر و مقرر شود . مقصد حضرات علماء مهاجرین را انجاح‌کرده و دلجوئی از ایشان نموده و به‌احترام تمام به وطن‌مألوف معاودت دهند و خصوص دعاگویان تبریز در دولت‌خواهی خاص‌که از سابق مشهود خاطر دریا مقاطر است جسارت می‌کنیم ، که قبول این استدعا و ارجاع مهاجرین مقضی‌المرام عاجلاً لازم است. و به‌وعد و قول اصلاح و اسکات عامه ممکن نیست . مترقب است بلوای محیطی باشد که رشته از دست دعاگویان رفته و به‌حکم ضرورت و الجاء، اقداماتی شودکه باعث روسیاهی دعاگویان گردد .

جواب این تلگراف را بعد از این درج می‌نمائیم .

روز یك شنبه ، هفتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجریـ در این روز بر عدهٔ متحصنین سفارت‌خانه افزوده گردیده و بازارها و سراها عموماً بسته گردیده ، حتی سرگذرها نیز دکاکینش بسته گردید. مردم مبهوت و حیران و سرگردان می‌باشند، احدی به‌عرض‌آن‌ها نمی رسد .کسبهٔ حضرت عبدالعظیم نیزآمدند به سفارتخانه. اهالی شمرانات و دهات اطراف هم به‌صدا درآمده، ادارهٔ قزاقخانه نیز در خیال‌آمدن به سفارتخانه می‌باشند . همهمه در بین‌آن‌ها افتاده‌است. طایفهٔ زنها هم گفتگوئی بین‌آن‌ها هست‌که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به‌سفارتخانه است چادر بزنند .

از طرف علماء اعلام‌که در قم می‌باشند امروز قاصدشان‌آمد همگی سلامت بوده‌اند . میرزا ابراهیم عطارکه خانه و دکانش نزدیك خانهٔ‌آقای طباطبائی است حامل‌کاغذ وپاکت آقایان بودکه با پای پیاده از بیراهه‌آمده‌است و به سلامت رسید مذکور داشت سوارکشیك‌خانه و پانصد قزاق اطراف بلدهٔ قم را محاصره‌کردندکه دهات اطراف اغتشاش نکنند . خداوند برفقرا و ضعفا رحم‌کندکه‌کار خیلی خراب است. زیراکه شاه خبر از وقایع ندارد

اطراف و اجزاء دولت هم از عین‌الدوله ملاحظه می‌نمایند و نمی‌گذارند خبر صحیح به شاه برسد.

شورش اهالی قم

در این روزها آقاسیدجمال در قم موعظه می‌کند. مردم جمع شده‌اند که حاکم ما معتمدخاقان، گندم را جلوگرفته‌است و به قیمت گران به خبّاز می‌دهد. آقا هم در بالای منبر گفته‌است: تقصیراز خود شماست، قبول ظلم نکنید. لذا مردم اجتماع نموده و برحاکم خود شوریدند، حاکم هم متوسل به‌آقایان شده‌آقایان اصلاح نموده و بنا شدگندم را به‌قیمت مناسب به مردم بدهند و شروع در دادن‌گندم به خبازها نمود و نیز متولی‌باشی در شب گذشته چراغهای حرم و صحن را در یك ساعت از شب‌گذشته خاموش نمود و مانع شد از این‌که مردم در صحن بمانند و این توهینی بزرگ بودکه برآقایان واردآمد.

امروز تلگرافی از طرف اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه در جواب تلگرافات علماء آذربایجان مخابره گردیدکه ما صورت‌آن‌را درج می‌نمائیم.

دستخط تلگرافی اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه

در جواب علمای تبریز خطاب به حضرت ولیعهد

ولیعهد ـ به جنابان مستطابان حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و آقای امام جمعه و آقای حاج میرزامحسن‌آقا و آقای میرزا صادق‌آقای مجتهد و آقای ثقةالاسلام التفات ما را برسانید و از طرف ما بگوئیدکه مراحم ملوکانه همیشه شامل عموم طبقات مردم خاصه به علمای اعلام و مخصوصاً به علمای آذربایجان بوده و خواهد بود. همگی دعاگوئی دولت و ملت و طرف توجه ملوکانهٔ ما هستند و نسبت به همه التفات داریم و همین است که به شفاعت و توسط شما استدعای علمای آذربایجان را در معاودت علمای طهران قبول فرموده، مشیرالدوله وزیر امور خارجه را برای معاودت دادن‌آن‌ها روانه کردیم.

به زودی علمای طهران شرفیاب می‌شوند و عرایض حقهٔ آن‌ها را هم که مبنی بر صلاح دولت و ملت باشد قبول خواهیم فرمود.

مظفرالدین شاه قاجار

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

امروز خبر در طهران منتشر گردیدکه بعض از بلدان ایران از قبیل آذربایجان و غیره شروع در تعطیل نمودند.

امروز نیز تلگرافی از طرف ولیعهد مخابره شده‌است‌که صورتش این است:

تلگراف ولیعهد از تبریز :

حضور مهر ظهور اعلیحضرت مظفرالدین شاه خلدالله ملکه

به توسط حضرت والا ، شاهزاده اتابك اعظم . به خاکپای اقدس اعلی ارواحنا فداه. تصدق خاکپای اقدس همایونت شوم ـ در خاك پای مملکت آرای همایونی تا حال محقق و مشهود شده‌است که این غلام خانه زاد از اول عمر از وظیفهٔ جان نثاری و استرضای خاطر آفتاب مظاهر تقاعد و غفلت نداشته و اگر تصور آن را می‌کرد که عرایض علمای اعلام خدای نخواسته متضمن خلاف مصلحت و مضر به حال دولت است ، ابداً اسمی از آن‌ها در خاکپای معدلت پیرا نمی‌کرد در این حادثه به‌قدر امکان نگذاشته‌است که علمای آذربایجان ، از طرف قرین‌ـ الشرف همایونی مأیوسی حاصل بکنند . امروز هم که به تلگرافخانه حاضر شده ، محض آن است که شخصاً از علمای مهاجر دارالخلافه شفاعت نماید . در کمال عجز و ضراعت، به عرض جسارت می‌نمایم. که قاطبهٔ رعایای ایران ودایع الهی و به منزلهٔ اولاد اعلیحضرت اقدس ظل اللهی هستند ، حفظ شئونات اهل اسلام و علمای اسلام هم از فرایض ذمهٔ سلطنت است . معهذا هرگاه در این موقع از طرف قرین‌الشرف همایونی از مامضی صرف‌نظر شود و در مقام تسلیه و ترضیه و اعادهٔ محترمانهٔ آن‌ها برآیند ، مزید شکوه دولت و قوت اسلام و افتخار این غلام خانه زاد در بین الدول خواهدشد . رعیت‌که به منزلهٔ اولاد سلطان است به واسطهٔ خبط و خطائی مستحق قهر و سیاست شدن با رحمت و نصفت کامله سزاوار نیست. امیدوارم این شفاعت صادقانه چاکرجان نثار به عز انجاح مقرون افتد . (غلام خانه زاد محمد علی)

هفتم شهر جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

جواب تلگراف ولیعهد از طرف اعلیحضرت‌شاهنشاه مظفرالدین‌شاه قاجار

از صاحبقرانیه به تبریز ـ دستخط مبارك

ولیعهد ـ عریضهٔ تلگرافی شما به توسط جناب اشرف اتابك اعظم به عرض رسید ، مقام مرحمت خودمان را نسبت به عموم علماء اعلام و توجهات‌کامله‌که بیشتر در ترویج شرع محمدی صلی‌الله علیه وآله و آسایش و دعاگوئی علماء داشته و داریم محتاج به فرمایش نمی‌دانیم . معلوم است علمای عظام همه دعاـ گوی دولت و وجودشان برای دولت و ملت مطلوب و در واقع لشگر دعا هستند، همه وقت لازم التکریم و توقیرآن‌ها و حفظ حدود آن‌ها را بر خودمان لازم دانسته‌ایم ، چند روز پیش‌که علمای عظام آذربایجان در ضمن عریضهٔ تلگرافی شرحی راجع به علماء عرض‌کرده‌بودند، نیات مقدسهٔ خودمان را به آن‌ها خاطرـ

نشان کرده‌ایم و آن‌ها هم باید خوب دانسته باشند که حسن ظن ما و التفات ما نسبت به علماء تا چه درجه است . حالا هم در مقابل شفاعت شما و استدعای علماء تبریز مقرر فرمودیم مشیرالدوله وزیر امور خارجه به قم برود و علمای عظام را محترماً معاودت بدهد. البته شما هم این مرحمت شاهانه را به آن‌ها ابلاغ و آن‌ها را به مراحم کاملهٔ ملوکانه امیدوار خواهید داشت. باید همگی با کمال امیدواری مراجعت و مراحم شاهانه را نسبت به خود و علمای آذربایجان بدانند که نیات مقدسهٔ ما همیشه به ترویج شرع مطاع و آسایش علمای عظام مصروف و معطوف بوده و هیچ وقت مراحم خودمان را دربارهٔ آنها دریغ نخواهیم فرمود .

مظفرالدین شاه

هفتم جمادی‌الثانیهٔ سنهٔ ۱۳۲۴

امروز جمعی از تجار با نواب و میرزایحیی‌خان منشی‌باشی سفارتخانه ، نشسته بعض مذاکرات محرمانه می‌نمایند .

روزدوشنبهٔ هشتم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز تمام بازارها بسته‌است ، شهرت گرفته‌است زنها خیال اجماع و بلوائی دارند . برای این‌که شوهران آنها مدتی است در سفارتخانه مانده‌اند و نیز شهرت گرفته‌است طایفهٔ قاجاریه خیال دارند به سفارتخانه آیند . تجار امروز پولی قسمت کردند که اساتید هر صنفی قسمت کنند . روی شاگردهائی که عیال دارند ؛ که زنها و اطفال آنها بی مخارج نمانند و از گرسنگی تلف نشوند و این مساوات و مواسات باعث اطمینان و امیدواری مردم گردید .

کمك یك زن ناشناس و شایعهٔ عزل عین‌الدوله

یك نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاجی محمدتقی را طلب نمود و یك دسته اسکناس داد به او و گفت : این پول را خرج متحصنین کن . حاج محمد تقی پول را گرفت و آنچه کرد آن زن را بشناسد و بداند کی است و ازکجاست ، آن زن خود را معرفی ننمود و قبضی هم نگرفت . طرف عصر شهرت گرفت که عین‌الدوله از صدارت معزول گردید .

از قم هم خبر رسید که جمعیت آقایان زیاد شده‌اند . ازکرمانشاه پسر امام جمعهٔ کرمانشاه، از طرف اهالی کرمانشاه آمد به قم برای یاری آقایان(۱). از اصفهان هم جناب

۱ ــ پسر امام جمعهٔ کرمانشاه وشیخ‌العراقین با آقایان تا طهران آمدند و متجاوز از یك ماه در طهران بودند ، از طرف دولت و ملت نهایت احترام از آن‌ها شد. پس از مدتی سالماً غانماً به وطن خود هر یك مراجعت نمودند .

آقا شیخ حسن‌شیخ‌العراقین‌که از متمولین اصفهان است از طرف علماء و اهالی اصفهان وارد قم شد و اظهار نمود: همهٔ اهل اصفهان عازمند بر حرکت و مرا فرستاده‌اند که‌کسب تکلیف نمایم و آنچه‌که بفرمائید اطاعت خواهدشد .

از تبریز تلگراف مخابره شد که مردم تبریز اجماع کرده‌اند ، بعضی به سفارت انگلیس پناه برده و در قونسلخانهٔ انگلیس متحصن شده‌اند و بعضی مجلس ختم و فاتحه برای سادات و اشخاصی‌که در طهران‌کشته شده‌اند.

از خمسه و زنجان و رشت هم خبر رسیدکه مردم بلوا کرده‌اند برای این‌که علمای طهران را نفی از بلد کرده‌اند .

امروز صبح مدیر توپخانه سیف‌الدین‌میرزا که رفته‌بود قم و مأمور بود اگرآقایان از قم حرکت نمایند، آنها راگرفته و متفرق و هریك را به طرفی فرستند . با رئیس تلگرافخانهٔ قم‌که اسمش و لقبش لسان‌الممالك است ، خدمت‌آقایان رسیده و تلگراف عزل اتابك را خدمت‌آقایان ارائه داد .

از امروز تلگرافات از اطراف به آقایان می‌رسد زیرا که تا به امروز اتابك حکم کرده‌بود تلگرافاتی‌که مخابره می‌شود نرسانند .

عزل عین‌الدوله ونصب مشیرالدوله

روز سه‌شنبه‌نهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴- دراین روز اخبار موحشه از بلدان و شهرها رسید (۱) بنده نگارنده یك شب نزد نایب‌السلطنه بودم و اظهار خدمت خود را می‌نمود . فرمود در عزل عین‌الدوله اگرمن سعی نکرده‌بودم ، اعلیحضرت اورا عزل نمی‌فرمود. از اصرار من عین‌الدوله استعفاء نمود .

باری نایب‌السلطنه‌برحسب مرسوم استعفاء نامه عین‌الدوله را برد خدمت اعلیحضرت

۱ــ نایب‌السلطنه مجبورگردید مطالب رابه شاه عرض‌کرد. سایرابناء سلطنت نیز اخبار را عرض‌کردند، لذا شاه متغیرگردید اتابك را معزول‌کردند .

نایب‌السلطنه شاهزاده‌کامران میرزا برادر اعلیحضرت مظفرالـدین شاه ، از طـرف اعلیحضرت همایونی به شاهزاده اتابك گفت : جناب اتابك خوب است از صدارت استعفا دهید استعفانامهٔ خود را بنویسید و از اعلیحضرت استدعاکنید استعفای شما را قبول فرمایند .

عین‌الدوله جواب داد: من تقصیری برخود نمی‌بینم و از منصب خود و شغل خـویش استعفا نمی‌کنم. شاهزاده نایب‌السلطنه‌گفت بس است مگرخیال دارید تخم قاجاریه را اززمین براندازید؟ مگر از شهرخبرندارید؟یك ساعت دیگرتامل جایز نیست.عین‌الدوله خواهی‌نخواهی استعفای خود را نوشت .

خود مؤلف درحاشیه چنین نوشته‌است :

«شاه مرحوم هیچ متغیرنمی‌شد. عین‌الدوله خودش استعفا داد وخودش دست مشیرالدوله راگرفته تقدیم شاه‌کرده‌بود .»

شاه و شاه استعفاء عین‌الدوله را قبول فرموده، عین‌الدوله پای شاه را بوسیده و به طرف ده خود مبارك‌آباد حرکت نمود .

نایب‌السلطنه برحسب حکم اعلیحضرت مظفرالدین‌شاه وزراء را احضارکرد. مشیر‌الدوله که وزیر امور خارجه بود رئیس‌الوزراء گردید. عضدالملك با حاج‌نظام‌الدوله مأمور شدند که روانه قم شوند ، برای معاودت دادن آقایان . لکن بازارها هنوز بسته‌است ، مردم همگی در سفارتخانه جمع می‌باشند می‌گویند: تا عدالتخانه مفتوح و منعقد نگردد ما از این‌جا حرکت نمی‌کنیم .

روزچهارشنبه دهم جمادی‌الاخری‌سال۱۳۲۴هجری ـ در این روز بازارها بسته و تعطیل عمومی است. شاگردان مدارس نیز در سفارتخانه چادر زدند. از هرصنفی بلا استثناء حتی پستخانه وتلگرافخانه نماینده در سفارتخانه چادر زدند .

امروز شخصی سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت: مردم مژده دهید که عین‌الدوله معزول گردید. نزدیك بود مردم ازخوشحالی متفرق شوند که عقلا واجزاء سفارتخانه اورا دورکردند و از سفارتخانه بیرون‌کردند و گفتند: مقصود ما عزل عین‌الدوله نبود خواه عین‌الدوله معزول باشد خواه منصوب، چه ربطی به ما داردکه عزل شده‌است .

باری منصب صدارت را دادند به مشیرالدوله و این مشیرالدوله از اهالی نایین است. که بین یزد و قم واقع است و در سی‌سال قبل منشی نظام‌السلطنه بود و مواجب او درماه سه تومان بود و این صدراعظم اگرچه شخص با علمی نیست، لـکن اورا دو پسر است‌که عالم وتربیت شده می‌باشند . یکی مشیرالملك است‌که وزیر مختار ایران در روسیه بود ، از حیث علم و تربیت بدنیست. اگربتواند تصرفی درکار پدرش بکند کاری از پیش خواهد رفت و الا کار خراب‌تر خواهدشد .

یکی دیگر از پسرهایش مؤتمن‌الملك است‌که این جوان هم با علم و با تربیت است. از این دو جوان‌که یکی به سن بیست و دوسه سال است و دیگری به سن بیست و نوزده امیدی هست، چه هردو در مدارس جدید تحصیل‌کرده‌اند .

امروز متحصنین تلگرافی به علماء و مهاجرین مخابره‌کردند و به‌آنها رسانیدند که بدون اجراء مقاصد و اشاره ما مراجعت نکنید و فریب نخورید جوابی که رسید از این قرار است .

تلگراف مهاجرین به متحصنین سفارت

به توسط جناب شارژدافر انگلیس. به عموم علماء و تجار وکسبه، متحصنین سفارت . در جواب تلگراف شما اطلاع می‌دهم که آسوده خاطر باشید. ما فریب نمی‌خوریم آنچه شنیده‌اید و می‌شنوید دروغ و ساختگی است . تا مقصود به عمل نیاید و تأمین از طرف سفارت انگلیس و اطمینان به من ندهند حرکت نخواهم

کرد. به جای خود آسوده بمانید. بیش از این نمی‌گویم خواهش دارم این مطلب را فوراً به تجار و کسبه برسانید.

امضاء سید عبدالله

از قم خبر رسید که دولت با علماء اعلام در گفتگوی تلگرافی می‌باشد که ما بعض از آن تلگرافات را در این‌جا درج می‌نمائیم.

عضدالملک هم‌آقایان را مانع از رفتن به عتبات گردید و آنچه لازم بود تلگراف کرد.

معین‌حضور که از اجزاء انجمن مخفی بود و در سفارت‌خانه بود، امروز رفت در مبارک‌آباد که بداند عزل عین‌الدوله به واقعی است و یا دروغ و غیرواقع است. پس از ورود به مبارک‌ـ آباد دید که جز حاج مشیرلشکر و امیرخان سردار، برادر زادهٔ عین‌الدوله و اعظام‌الممالك احدی اطرافش نیست. پس از ملاقات، عین‌الدوله روکرد به معین‌حضور و گفت: معین‌حضور برای چه‌آمدی این‌جا مگر نمی‌دانی من ازکار افتاده‌ام.

معین حضور گفت: در زمان صدارت مرا تمام‌کردی و هستی مرا گرفتی، آمده‌ام که دوکلمه نوشته به من بدهی‌که من سندی در دست داشته باشم. عین‌الدوله گفت: من چیزی نمی‌نویسم دیگر از شر من خلاص شدید، بروید نزد رئیس‌الوزراء وآنچه می‌خواهید از او بخواهید و بگیرید. معین‌حضور گفت: امیدوارم چنان‌که مرا تمام کردی خداوند تو را تمام کند و من دیگر آرزوئی ندارم و خداوند دعای مرا مستجاب‌کرد و مرا و امثال مرا از شر تو خلاص نمود.

اعظام‌الممالك گفت: جناب معین‌حضور امروز آمدی‌که حضرت والا را شماتت‌کنی؟

معین‌حضور گفت: من‌آمده‌ام که اتمام حجت‌کنم‌که حضرت والا شاید متنبه و متذکر شود.

باری معین‌حضور یقین‌کرد که عین‌الدوله از صدارت خلع شده‌است و آنچه هم‌که لازم بود گفت و مراجعت نمود و خبر به اشخاص متحصنین رسانید و مردم بطور یقین و جزم دانستند که از شر عین‌الدوله خلاص شدند.

روز پنجشنبهٔ یازدهم جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز بازارها و سراها بسته‌است. مردم درسفارتخانه ازدحام‌کرده‌اند. مفتاح‌الدوله؛ پسر مفتاح‌الملك، از طرف دولت حامل دستخطی گردید که برود به قم.

مشهور است‌که سردار افخم مأمور است‌که از اتابك نگهداری کند تا حساب او را بخواهند.

مشیرالدوله هنوز در صدارتش‌کاری نکرده‌است.

تلگرافی از محبس‌کلات از طرف آقا میرزاآقای‌اصفهانی به عنوان جناب حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی رسید به این مضمون:

دیدی‌که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند

حضورحضرت اشرف رئیس الوزراء آقای مشیرالدوله سلام می‌رسانم . مشارالیه تلگراف را به مشیرالدوله ارائه داده مشیرالدوله گفت : از اعلیحضرت شاهنشاه استدعا می‌کنم که محبوسین را مرخص نمایند .

شهرت گرفته‌است که تلگراف کرده‌اند اشخاصی که تبعید شده‌بودند مراجعت نمایند و سعدالدوله و سعیدالسلطنه هم که تبعید و نفی از طهران شده‌اند معاودت کنند و هم نظام‌السلطان و معتمدخاقان که از تبعید شدگان بودند به وطن خود برگردند . اگرچه معتمد خاقان در قم و نظام‌السلطان در مازندران حکومت و ریاست داشتند و به اعلیحضرت مظفر‌الدین‌شاه خادم بودند ولی نسبت به عین‌الدوله نهایت عداوت را اظهار می‌کردند ، خصوص نظام‌السلطان که در مجالس سرّی ،سر و سرّی داشت. چنانچه در شرح حالات ایشان خواهد آمد .

جناب حاج نظام‌الدوله و جناب مستشارالملك مأمور شدندکه معجلاً روانه قم شوند و از آقایان نگهداری و پذیرائی کنند، تا جناب عضدالملك که از طرف اعلیحضرت مأمور معاودت دادن آقایان می‌باشد حرکت کنند و وارد قم شوند. اول خبری که از عزل عین‌الدوله به‌آقایان رسید به توسط لسان‌الممالك رئیس تلگرافخانهٔ قم بود. ولی اول تلگرافی که از طهران به‌آقایان رسید تلگراف آقا شیخ محمود ملای زرگنده بودکه در شب جمعه دوازدهم مخابره‌کرد و ما بعض از تلگرافات راکه دست‌آوردیم متدرجاً درج می‌نمائیم .

تلگراف آقا شیخ محمود از طهران به قم به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت آقای حاج میرزا سید محمد مجتهد و سایر حجج اسلامیه دامت برکاتهم- از سفارت روس اخبار رسید به ملاحظهٔ احترام آقایان و رعایت ملت ، شاهزاده اتابك خلع شد . (شیخ محمود زنجانی ملای زرگنده)

تلگراف نظام‌الدوله به آقایان مهاجرین

حضور مبارك حضرت مستطاب ملاذالانام ، اسلامیان پناه ، آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته- پیغام دیروز بنده به عرض رسیده ، محض خدمت به شریعت مطهره آنچه لازمهٔ دولتخواهی‌بود . به عرض خاکپای جواهرآسای اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی ارواحنا فداه رسانیده، از جائی‌که خاطر مهر مظاهرملوکانه همیشه مصروف ترویج شرع مقدس وآسودگی مردم است، نسبت به اهالی مملکت وآقایان‌کمال مرحمت را مبذول فرمودند. خود بنده عازم قم هستم بدون این‌که تا حال به زیارت حضرت عالی مشرف شده‌باشم. فدویت و ارادت غایبانهٔ خالصانه داشته‌ام باید حضرت عالی توجه‌کاملی فرموده بنده را بدون شناسائی درفدویت خودتان مستدام دارید . (نظام‌الدوله)

روز جمعه ۱۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ در ایــن روز دکاکین عموماً بسته‌است دم سفارتخانه تهیهٔ چراغان شب مولود شاه را می‌بینند.وضع سفارتخانه امروز از هرروز منظم‌تر و جمعیت بیشتر می‌باشد. امیرخان سردار، متقبل شده‌است که با عین‌الدوله برود به مشهد مقدس، یعنی در یکی از دهات خودش که در نزدیکی مشهد واقع است و موسوم به فریدان و تهیه حرکت را دیده ، که خیلی محترم حرکت‌کند .

به قم هم تلگراف مخابره شده‌است وتلگرافات سابقه را که قدغن بود نرسانند امروز رسانیده‌اند که ما صورت بعضی را دست آورده و درج می‌نمائیم. لکن یك تلگرافی از شعاع‌ـ السلطنه پسرشاه مخابره شده‌است به عنوان آقا سید علاءالدین دامادآقای بهبهانی‌که صورتش از این قرار است :

تلگراف شعاع السلطنه به قم

جناب مستطاب‌آقا سید عــلاءالدین . تلگراف شما رسید از مندرجات آن عوض آن‌که خوشوقت شوم ملول شدم. نمی‌دانم ملتفت هستید و می‌دانید که خاتم‌ـ انبیاء روگردان. باکمال افسوس نگاه به حالت حالیه خود نموده کلمهٔ، ما اوذی نبی مثل ما اوذیت را وقتی حکایت از دشمنان خود فرموده، حالا به ذراری خود خطاب فرموده و تکرار می‌فرماید: این چه حالت است؟ برای خرابی این دین و آئین شرع و این مشت مسلمان به چــه اندازه حاضر هستید و چه خواهید گفت؟ بـه جد مطهرمقدس‌خودتـان خواهید فرمود یا رسول‌الله بـه‌جهت حفظ و رعایت ظاهریه و حقوق دنیویه خارج شدیم و یك مشت جاهل را ول‌کردیم که هر نوع استبذال و خفت‌که ممکن بود به این شرع و به این‌آئین واردآوردند. دیدیم و شنیدیم‌کـه محمدی متوسل به مسیحی شد . به جهت رعایت حقوق خودمان راضی شدیم بلکه تحسین‌کردیم و تشجیع نمودیم، خوب است، عرض بکنید ای حجج‌ـ اسلامیه اگر اسلام باشد شما حجت‌آن خواهید بود و الا خارج . حجت و دلیل لازم ندارند هنوز آن وقت نرسیده‌است که برحسب تکلیف شرعی خود را مکلف دینیه بدانیدکه فوراً برخاسته بیائید این مفاسد را بخوابانید. بیش از این راضی به خجالت رسول‌الله نشوید. تشریف ببریدکربلا به‌بینیم علماء اعلام‌آن زاویهٔ مقدسه راضی خواهندبودکه شما شهری را به این حالت بگذارید، بیرون بروید .

تا این‌جا عرض به‌آقایان بود. حال به خود شما که سید علاءالدین هستید، می‌گویم . من تو را آدم وطن پرست می‌دانستم این چه بی غیرتی است‌که تحمل می‌کنی؟ این ننگ را به‌کجا می‌بری؟ که فرنگی از ترس طلبه بیرون نمی‌آمد . حالا سید و طلبه به خانه فرنگی برود. در صورتی‌که قطعی و یقین است‌که اگر یك سال هم بمانندگشایشی ازاین جهت برای‌آنها نخواهد بود. نزدیك است بکلی

رشتهٔ اعتقاد و الفت من از شخص شما بریده شود و البته یقین دارم آقایان ملتفت نیستند و شما هم نمی‌گوئید اگر مسلمانی یك عرق و حمیت دارد هرقدر آن بی حس و لجوج باشد، باز در این موقع نمی‌تواند خود داری کند ..منتظر جواب حجج آن‌جا هستم .

الساعه که صبح جمعه می‌باشد ، جناب سید مطهرالدین را دیدم، عصری با آقای شرفه حرکت کرده خواهندآمد . شخص دیگری هم که از محترمین و طرف وثوق است باید رسیده‌باشد . باید حضرت حجةالاسلام آقای آقاسید عبدالله و شما ازدوستی من صرف نظر نکنید و با این که یك‌جو عرق مسلمانی شما و دینداری به جوش آمده اقدامات سریع نکنید،منتظر جواب هستم ولی! نه جواب سر بالائی.

کهریزك (ملك منصور)

تلگراف مشیرالدوله رئیس الوزراء به‌آقایان

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار حجةالاسلام آقای‌آقا سید محمد مجتهد سلمه‌الله‌تعالی ــ چون استعفای حضرت مستطاب اشرف ارفع افخم والا شاهزاده اتابك اعظم دام‌اجلاله ، در خاکپای جواهرآسای همایونی روحنا فداه موقع قبول یافت و حسب‌الامراقدس اعلی خدمات مقررهٔ دولتی به ارادتمند محول گردیده‌است ، برای جلب تأئیدات مأموله خود استعلام سلامت حالات خدمت جناب مستطاب عالی را وسیله سعادت ابدی داده ، ضمناً زحمت می‌دهد که برای ابلاغ مقررات علیه همایون و تجلیل مقررهٔ که برای مزید امیدواری و معاودت داده و به مراحم فوق‌العادهٔ ملوکانه امیدوار سازند و امیدوارم مخلص هم این موقع را برای ظهور ارادت قلبی مغتنم شمرده به درك ملاقات موفق و از مژدهٔ سلامت حالات مسرورم فرمائید .

(مشیرالدوله)

دستخط تلگرافی اعلیحضرت اقدس ــ مظفرالدین شاه قاجار به‌عنوان مهاجرین

جنابان مستطابان شریعتمدارن، علماء اعلام دارالخلافه سلمهم‌الله‌تعالی. چون به اقتضای حسن‌ظن که همیشه نسبت به عموم علماء اعلام داشته‌ایم. همه وقت‌آن‌ها را دعاگوی دوام دولت اسلام و خیرخواه شخص خودمان می‌دانیم. و در این مدت که پاره‌ای حوادث ، جنابان شما را ، از مرکز سلطنت مهجور ساخته‌بود . این مسافرت و مهاجرت شما را خیلی برخودمان ناگوار می‌دیدیم و به علاوه در این اشتداد گرما و عدم اقتضای فصل و موسم ، بیش از این دوری از مرکز سلطنت مقتضی نبود. این دستخط را مزید بر ابلاغات شفاهیه فرمودیم که همهٔ شماها مراحم قلبیه ملوکانه را بیش ازپیش نسبت به خودتان شامل دانید و عرایض خیرخواهانهٔ

خودتان را همه وقت در حضور ملوکانه مسموع و مقبول شمارید، مخصوصاً محض تکمیل مراحم شاهانه نسبت به جنابان شما. مثل جناب مستطاب اجل عضدالملك، نوکر محترمی راکه از اولین رجال محترم دولت و طرف اعلی درجهٔ وثوق و اعتماد خودمان است،مأمور می‌فرمائیم که جنابان شما را به مراحم شاهانه مستظهر و امیدوار داشته فرمایشات ما را حضوراً ابلاغ و شما را با تجلیل کامل معاودت بدهد : جناب معزی‌الیه هرچه بگوید عین فرمایشات ما است و هرچه ابلاغ کند در حکم این است که خودمان شفاهاً اظهار فرمودیم . در این صورت با ترتیباتی که شروع شده‌است ، باید همگی به عواطف شاهانه امیدوار و مطمئن باشید و بدانید که همه وقت رعایت تکریم و تجلیل علماء اعلام به اعلی درجه در حضور ملوکانهٔ ما منظور و آنها را خیرخواه حقیقی خودمان دانسته توقیر و احترامات آنها را همیشه بر خودمان واجب می‌شماریم و یقین داریم جنابان شما هم به اقتضای تکالیف شرعیه ،خودتان بیش از این طول زمان مسافرت را جایز ندانسته هرچه زودتر در معیت جناب معزی‌الیه معاودت خواهیدکرد . تا ما هم مراحم قلبیهٔ خودمان را کاملا در موقع شرفیابی مشهود و معلوم داریم .

۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

عریضهٔ تلگرافی آقایان مهاجرین ازقم حضوراعلیحضرت مظفرالدین شاه

از آن جائی که خادمان شریعت مطهره و داعیان بقای دولت قاهره، بالقطع و الیقین می‌دانستیم که به جهت اختلال و اغتشاشات جاریه در امور مملکت از تجاوزات و تعدیات اولیاء امور و عدم اعتناء در اجراء احکام الهیه و اوامر شرعیه و اشاعهٔ فواحش و منهیات و ارتکاب محذورات دینیه ، در خاطر خطیر همایونی مکنون و مرکوز است که تأسیس مجمع و مجلس عدالت فرمائید که مظهرعدالت و مظهر رأفت پادشاهی نسبت به مملکت و رعیت و مورث رفع اختلال و قلع مادهٔ فساد درکلیهٔ امور دولت و ملت باشد. این است که از طرف دعاگویان نیز دو سال است استدعا و ابراز و اجراء این نیت مقدس از ساحت عتبهٔ سلطانیه شده و خاطر مقدس ملوکانه هم به صرافت طبع و اقتضای میل مبارك صلاح حال مملکت را منظور و امر به تشکیل آن فرمودید لکن تسلیات و ترتیبات خارجیه ، این استدعا را طوری جلوه داده و عرایض را طوری القاء و اظهار نموده که ترتیب این امر مقدس تاکنون معوق و معطل مانده. در این موقع که رأفت شاملهٔ ملوکانه و مراحم کاملهٔ خسروانه نسبت به عامهٔ رعایا در مقام بروز و شمول است، لازم دانستیم که این مقصد مهم اسلامی راکه به موجب اعلام کلمهٔ حقه و مزید قوت سلطنت اسلامیه و حفظ مملکت و رفع ایادی و نفوذ و منع تصرفات خارجیه

است . در عالم دولت خواهی و ملت دوستی و اسلام پرستی در این ورقه به عرض سدهٔ سنیهٔ ملوکانه رسانیده .حسب‌التکلیف والوظیفه قبول و اجراء مستدعیات بی غرضانهٔ خود را از حضور اقدس همایونی استدعا نمائیم .استدعای دولت خواهانهٔ جماعت دعاگویان و قاطبهٔ علماء اعلام و رعایای پادشاه اسلام این است ، که امر و اجازهٔ سنیهٔ ملوکانه صادرشود به تشکیل و تأسیس مجلس‌که اعضای آن مرکب باشد از جمعی از وزراء و امناء بزرك دولت‌که در امور مملکت با ربط و از اغراض نفسانی بری باشند و جمعی از تجار محترم‌که در صناعت و تجارت با اطلاع و از مصالح امور دولت و ملت مستحضرو برای مشاورت صالح باشند و چند نفر از منتخبین از علماء عاملین‌که بی غرض و با بصیرت باشند و جمعی از عقلاء وفضلاء و اشراف و اهل بصیرت و اطلاع و این مجلس عدالت مظفریه‌که مرکب از امناء پادشاه است ، در تحت نظارت و ریاست و فرمان فرمائی شخص شخیص پادشاه اسلام که پدر رئوف و خیرخواه است ، حاکم و ناظر بر تمام ادارات دولتی و مراتب انتظام و اصلاح امور مملکتی، از تعیین حدود و وظایف و تشخیص دستور وتکالیف تمام دوائر مملکت و اصلاح نواقص امور داخله و خارجه و مالیه وبلدیه و تعیین حدود و احکام اولیاء امور و ترتیب سایر شعب امور ملکیه و مهام خلیقه و منع ارتکاب منهیات و منکرات الهیه و امر بمعروف و واجبات شرعیه و ترتیب مقاولات و مقابلات و معاملات داخله یا خارجه به میزان احکام شرعیه و تحریر فصول و ابواب و ترتیب کتابچه و اوراق‌آنها و به وسیلهٔ نظارت و اهتمام ومراقبت این مجلس مظفریه به تمام حدود و حقوق و تکالیف عموم طبقات رعیت معین و محفوظ احقاق حقوق ملهوفین و مجازات ظالمین و اصلاح امور مسلمین بر طبق قانون مقدس و احکام متقن شرع مطاع کـه قانون رسمی و سلطنتی مملکت است، معلوم و مجری شود . تمام افراد رعیت دانسته و می‌دانند که مکنونات و ارادات صمیمه و مقاصد و نیات مقدسه و توجهات خاطر معدلت مظاهر ملوکانه ، سالهای دراز است معطوف برترتیب این امر مشروع اسلامی‌بوده چنانچه فرمایشات و اوامر ملوکانه و نطقهای خسروانه در مواقع رسمیه و غیر رسمیه شاهد این مدعاست. حالا هم دعاگویان به متابعت و موافقت نیت مقدسهٔ ملوکانه ، تشکیل این مجلس را عاجلاً در روز معین استدعا می‌کنیم‌که انشاءالله تعالی به حسن نیت پادشاه اسلام پناه، این مجلس‌که مُظهرو مظهر عدالت شاهانه است ، به نظارت بر امور مملکت و اعمال مساوات بین طبقات رعیت در اجراء احکام مقدس اسلام اصلاح نواقص حالیه رفع اختلافات جاریه را نموده باعث مزید قوت و شوکت دولت و ملت وآبادی و اصلاح و حفظ حدود و ثغور مملکت و استحکام و دوام

سلطنت اسلامیه گردد و امیدواریم که محض مزید امیدواری عامهٔ رعایا تشکرات خالصانهٔ دولتخواهی خود را پس از زیارت فرمان مبارك به حکم رسمی دولتی و تشکیل مجلس و مجمع مظفری و تعیین اعضاء و تحریر کتابچه ونظامنامهٔ داخلهٔ آن شروع و به ترتیب این مشروع مقدس ، در تحت قبهٔ مطهرهٔ حضرت فاطمهٔ معصومه سلام‌الله علیها به عرض حضور شاهنشاهی رسانیده و به عموم رعایای پادشاه اطلاع نمائیم و برحسب استظهارات رأفت‌آمیز پادشاهی ، معاودت به دارالخلافه نموده تمام همم و اوقات و جد و جهد خود را صرف تدارك و جبران تعطیلات و توفیقات وارده که در این مدت ، از روی اضطرار و ناچاری از رعایای مطیع پادشاه ناشی و صادر شده نموده، باکمال امیدواری واطمینان به معاضدت و معاونت عموم ملت و رعیت از این توجهات خاصهٔ پادشاهی به تقویت دولت و ملت و دعاگوئی ذات اقدس پادشاه اسلام اشتغال ورزیم .

ردّ دست خط شاه

روزشنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴هجری ــ دو ساعت از شب شنبهٔ دیشب گذشته ، میرزا حسین‌خان پسر کهتر مشیرالدوله، (صدراعظم) دستخطی آورد در سفارتخانهٔ انگلیس که مجلس را افتتاح می‌کنیم، اما در طهران فقط، نه در سایر بلدان ایران و در قضایا بعد از مشاورت اعضاء و حکم مجلس و تصدیق وزراء دربار اگر اعلیحضرت پادشاه ایران امضاء فرمود آن حکم اجراء خواهدشد و سمت رسمیت را حاصل خواهدنمود و الّا فلا بعبارهٔ اخری مجلس تابع ارادهٔ سلطانی باشد نه‌آن‌که شاه ملزم باشد به اجراء حکم مجلس. تجار وکسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم . مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات‌آن در تمام بلدان و دهات و قری دایر باشد و چنانچه در قضیه‌ای مجلس حکم داد، باید اعلیحضرت آن حکم را حتماً امضاء و اجرا فرمایند .

امروز خبر رسیدکه دستخط را عوض کردند و تغییر دادند و دستخط صادر شده‌است که مجلس به تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود و صورت دستخط را بردند به مطبعهٔ شاهنشاهی که طبع کنند و در تمام بلدان ایران منتشر سازند. و نیز ازقم خبر رسیدکه آقایان مراجعت نمی‌کنند . اصفهان و کاشان و دهات اطراف قم به هیجان‌آمده‌اند . تلگرافات بسیاری از شهرها به آقایان مخابره شد که ما در عنوان هر روزی بعض از آنها را درج می‌نمائیم .

تلگراف اعلیحضرت شاهنشاه به قم به عنوان مستشارالملك

مستشارالملك، تلگراف شما را وزیر دربار به نظر ما رسانید .از خدمات شماکمال خوشوقتی و رضایت داریم .شما فعلا همان جا بمانید تا عضدالملك هم

بیایند آقایان و علماء را بیاورید . از جانب ما احوال تمام آقایان و علماء را پرسیده و اظهار مرحمت ما را به یکایك ایشان برسانید .

(مظفرالدین شاه)

تلگراف از اصفهان به قم

حضور مبارك حجج اسلامیه دامت برکاته ـ اخبار به اختلاف مسموع، اسباب حیرت در تکلیف، حالات شریفه را اطلاع، تکلیف معلوم، از سلامتی شاکر گردد.

(شیخ جمال‌الدین اصفهانی)

از تبریز به قم

خدمت حضرت حجةالاسلام و المسلمین آقای آقاسید عبدالله مجتهد سلمه‌الله تعالی و برکاته ، از وقوع قضیهٔ هایله ، داعی و سایر علماء آذربایجان زیاده از حد متألم گشته و شریك مصیبت شما هستیم . ثلمةٌ فی‌الاسلام لایسُدها شییء الی یوم القیمة . به قدر مقدور مشغول اقدامات لازمه هستیم . همهٔ اوقات تمامی حالات شریفهٔ خود و سایر آقایان را مرقوم فرمائید .

(مجتهد)

ایضاً ازتبریز

از تبریز به طهران به توسط حاج عبدالرزاق اسکوئی :

خدمت ذیشرافت جناب مستطاب شریعتمدار ملاذالانام مروج‌الاحکام ، آقای حاج‌سیدمحمدمجتهد دامت برکاته ، مدتی است از سلامت حالات میمنت اطلاع نداده‌اید. نگرانی خاطرحاصل است . محض رفع نگرانی سلامت مزاج بهاج و احوالات اتفاقیه اعلام فرمائید .

(خادم شریعت عبدالکریم)

این تلگرافات را از طهران فرستادند به قم خدمت آقایان . از عتبات عالیات هم تلگرافات متعدده مخابره شد که ما بعضی را درج نمودیم .

تلگراف مهاجرین به تبریز

خدمت جناب مستطاب حجةالاسلام ، آقای مجتهد دامت برکاته ، تلگراف تفقدآمیز زیارت ، از ملاطفت آقایان عظام تبریز متشکر و البته در این موقع بذل مجاهدات بر عموم علماء اعلام و اهل اسلام لازم ، داعی و سایرین حجج اسلامیه مهاجرین دربلدهٔ طیّبه نایب‌الزیارة و به تهیه مسافرت مشغولیم .

(سید عبدالله)

تلگراف از عتبات عالیات

حججاسلام دامت برکاتهم . تلگراف اخبار موحش از طهران رسید موجب

پریشانی فوق‌العاده گردید . مطالب چیست؟ عاجلا اطلاع بدهید، تا اقدامات لازمه بنمائیم. (الاحقر عبدالله مازندرانی) (الاحقر محمدکاظم خراسانی)(حاج میرزا حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل)

تلگراف از اصفهان

حضور محترم علماء و حجج‌اسلام دامت برکاتهم ، قلوب منکسرهٔ عموم مخلصین از تأسف خاطر محترم افسرده و غمگین است . برای اجراء مقاصد مقدسه به حضور مبارك حضرت بقیةالله ارواحنا فداه متوسلیم . تلگرافی هم به طهران شد. امید است جواب مساعد مرحمت شود. اکنون هم محض اظهارخلوص، و وداد و یك جهتی و اتحاد به عرض این مختصر مبادرت نموده هرگونه خدمتی و فرمایشی باشد اعلام فرمائید، برای‌همراهی و متابعت بانهایت امتنان و ارادت حاضر هستیم . (مسیح‌الموسوی) (ابراهیم‌الموسوی) (جمال‌الدین محمد هاشم) (محمد باقر طباطبائی) (ابوالحسن‌الطباطبائی) (علی‌الموسوی) .

ایضاً تلگراف از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دام ظلهم ـ هشتم وارد شدم .حضرت‌آیةالله آقای نجفی دام ظله وآقای ثقةالاسلام چند روز است با سایر علماء اعلام تدارك حرکت دیده‌اند و عازم قم بودند و هستند. مدت مکث حجج اسلام و تکلیف اعلام فرمائید.

(ملا علی اکبر)

این تلگراف را جناب آخوند ملا علی اکبر مجتهد قم که سفیر و داعی بود از طرف آقایان و رفته‌بود به اصفهان مخابره کرده‌است و این شخص از جمله علماء عاملین و مقدسین می‌باشد. بندهٔ نگارنده درده‌سال قبل خدمتشان رسید صاحب ذوق و حرارت و قدسی به‌کمال است .

روز یکشنبهٔ ۱۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز دکاکین عموماً بسته و جمعیت سفارتخانه زیادتر از هر روز است از قم هم جمعی‌آمدند. از طرف‌آقایان مکتوبی به عنوان متحصنین رسیدکه مراجعت ما موقوف و منوط به افتتاح عدالتخانه و حرکت شما از سفارتخانه است، شهرت مراجعت ما بی مأخذ و بی اصل است .

پس از ورود عضدالملك به قم یك روز در خانه نشست که آقایان از او دیدن‌کنند . آقایان هم ملتفت شده اعتنائی به او نکردند و چند دفعه بین عضدالملك و آقایان سفراء یك دیگرآمد و شد کردند تا بالاخره با هم دوست و درست آمدند . از طهران هم متوالیاً تلگراف به عضدالملك می‌شود و اصرار در حرکت‌آقایان می‌کند .

دستخط تلگرافی اعلیحضرت مظفرالدین شاه قاجار به عنوان عضدالملك

جناب عضدالملك. عریضهٔ تلگرافی شما رسید، از سلامتی شما خوشوقت شدم

و بحمدالله حال خودمان هم خوب است . البته مراحم ما را هم به طوری که فرموده‌ایم به علماء اعلام ابلاغ داشته‌اید. باز هم از جانب ما به جنابان مستطابان آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد وحاج شیخ فضل‌الله احوالپرسی کنید و بگوئید با این گرمی هوا بیشتر از این طول اقامت شما در قم ابداً مقتضی نیست ،کمال مرحمت نسبت به‌آنها داشته و داریم، چرا باید در حرکت خودشان تأخیر بکنند؟ هر عرضی دارند بیایند حضوراً به ما عرض کنند، عرایض آنها را قبول می‌فرمائیم وکمال مرحمت را نسبت به‌آنها خواهیم فرمود. البته آنها را به مراحم ما خیلی امیدوار بکنید . یك فقره فرمایش هم به جناب اشرف صدراعظم (مشیرالدوله) فرموده‌ایم ابلاغ می‌کنند شما هم از سلامت خودتان و حالات علماء عظام تلگرافاً به عرض برسانید. البته آقایان را برای فردا حرکت بدهید، می‌خواهید خودتان حضوراً به عرایض آنها برسید در این صورت بیش از این ماندن آنها مقتضی نیست ماکه مکرر قول داده‌ایم که‌کمال همراهی و مرحمت را نسبت به‌آنها می‌کنیم.

(درشب ۱۳ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴)

شب گذشته که شب مولود شاه بود چون بازارها بسته‌بود مردم دم سفارت و خیابان علاءالدوله را چراغان کردند .

امروز باز از طرف سفارتخانه جمعی رفتند نزد مشیرالدوله و پاره‌ای مذاکرات نمودند. دستخطی از اعلیحضرت صادر گردیدکه خطاب به مشیرالدوله است و عین دستخط را مخابره نمودند به قم و صورتی هم برای رؤساء متحصنین فرستادند .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه به صدراعظم مشیرالدوله
که درذیل تلگراف به قم مخابره شده است . به‌تاریخ ۱۴ جمادی‌اخرای

خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب اجل اکرم افخم عالی آقای عضدالملك دام اجلاله‌العالی - چون خاطر خطیر اقدس ملوکانه ارواحنا فداه جدّاً مصروف آایش رعایا و امنیت و ترقی بلاد و مملکت محروسهٔ خود است ، به میمنت عید مولود شاهنشاهی ، چنین ارادهٔ ملیه شرف صدور یافت که به تشکیل مجلس ملی آسایش و امنیت را مبنای مستحکمی مقرر فرمایند و بدین لحاظ دستخط مبارك از ناحیهٔ مقدسهٔ خسروانه صادر شدکه عیناً آن را اینك در همین تلگراف مندرج می‌دارد :

دستخط

جناب اشرف صدراعظم ، ازآن‌جائی‌که حضرت باری تعالی جل شأنه سر رشتهٔ ترقی و سعادت مملکت محروسهٔ ایران را به‌کف‌کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی و رعایای صدیق خودمان قرار داده،در این

موقع که رأی همایون ملوکانهٔ ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران و تأیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکت به موقع اجراء گذارده‌شود . چنان مصمم شدیم که مجلسی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف و منتخبات طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود ،که در موارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت وکمك لازم را بنمایند. درکمال امنیت و اطمینان، عقاید خودشان را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند، که به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجراء گذارده‌شود . بدیهی است که به موجب این دستخط مبارك نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را مرتب و مهیا خواهیم نمود ،که بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و به اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائیدکه تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ماکه تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است کما ینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی باشند .

(در قصر صاحبقرانیه به‌تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ در سال یازدهم سلطنت ما)

(مظفرالدین شاه) .

بعد از استحضار برمراتب این دستخط مبارك و اطلاع به بذل این عنایت‌کاملهٔ شاهنشاهی‌که از مآثر این عهد مظفّری‌است، خدمت جنابان مستطابان آقایان عظام حجج‌الاسلام دامت برکاتهم تفصیل را اشعار و مدلول دستخط مبارك را ابلاغ فرموده، خاطر محترمشان را متذکر خواهیدفرمود که بیش از این غیبت حجج اسلامیه شایسته نیست. هر چه زودتر تشریف فرمای دارالخلافه شوندکه به مدد نیات عالیه و همت انفاس قدسیهٔ ایشان مذاکرات مجلس بر نظام باشد و تشکیل آن شده به حول و قوهٔ الهی هرچه زودتر به اجراء این ارادهٔ علیّه موفق گردیم و مسلم است که دیگر بعد از این مساعدت مبذوله از جانب سنی‌الجوانب ملوکانه یك ساعت تأخیر در ساعت حرکت آقایان عظام جایز نبوده و هر قدر زودتر عزیمت فرمایند برای آسایش و راحت بندگان خدا و رفع نگرانیهای مردم انسب و الزم است . که خیرالخیر ماکان عاجله . امیدوارم که در جواب این تلگراف بشارت زیارت حضرت‌عالی و حضرات عظام هر چه زودتر موجب مسرت و امتنان مخلص گردد، انشاءالله تعالی . (مشیرالدوله) .

تلگراف مشیرالدوله صدراعظم دام اقباله به آقایان مهاجرین دامت برکاتهم

خدمت ذیسعادت جناب مستطابان شریعتمداران ، آقایان عظام حضرات حجج اسلامیه دامت برکاتهم .امیدوارم وجود مقدس شریعتمداران عالی در حفظ الهی قرین به‌عافیت و استقامت‌بوده و مکروهی به خاطر گرامی ازهیچ بابت ملالی نباشد. تلگرافی حسب‌الامراقدس اعلی، ارواحنا فداه ، خدمت ذیشوکت حضرت مستطاب‌اجل‌اکرم افخم‌آقای عضدالملك ، دام‌اجلاله‌العالی زحمت داده‌ام که از ملاحظهٔ آقایان عظام متّع‌الله المسلمین بطول بقائهم خواهندگذرانید . و تصدیق خواهند فرمود که تا چه درجه ذات مقدس ملوکانه ارواحنا فداه، ساعی در ترقی ملك وملت وتوجه آسایش ورفاه است وتاچه اندازه مایل‌است براین‌که مستدعیات حقهٔ رعایای خود را درنظر عنایت بود ، محض رعایت مقرر فرمودند . پس در این صورت بدیهی است که آقایان و حجج اسلام دامت افاضاتهم نیز بـه اقتضای خیرخواهی تدارك خدمت‌گزاری این عنایت خاص خسروانه روحنا فداه را به عمل آورده ، چون موکب ملوکانه برای این که به تجویز اطباء باید در هوای ملایم چند روزی مداوت فرمایند ، روز بیستم به اوشان تپه ده روزه تشریف فرما خواهندبود ، و اقدام وشروع به این امرخطیرهم‌که امروز برعهدهٔ اولیای دولت و ملت مسلم‌گردیده‌است ، از محذور تأخیر باید مصون باشد. میل ملوکانه آن است که آقایان عظام ، دامت برکاتهم ، بزودی که ممکن است به دارالخلافـه معاودت فرمایندکه به مقدمات این خدمت بزرگ مبادرت شده و به فضل خدا و توجهات سایهٔ خداوند و انفاس قدسیهٔ اولیای شرع شریعت و همت کافّهٔ اولیای دولت علّیه به حسن تشکیل وتنظیم مرتب‌آید . امیدوارم‌که انشاءالله تعالی تأخیر درحرکت را پس‌ازاین تکالیف شرعیهٔ خود خارج وبرای‌کمك اولیای دولت علّیه درخدمت دولت و ملت تعجیل‌فرمایند . (مشیرالدوله)

روز دوشنبهٔ ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها و سراها بسته و مردم در سفارتخانه می‌باشند . طرف صبح اعلانی به در و دیوار سفارت و خیابانها و کوچه‌ها چسبیده‌شد . لکن مردم قبول نکرده و اعلان مطبوعه را پاره کردند و آنچه که ممکن بود ازدر ودیوارکندند . ما صورت‌آن را نوشته ودرج تاریخ خود نموده .

سواد دستخط اعلیحضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

مظفرالدین شاه که به در و دیوار چسبانیده شده‌بود و مردم آنها را کندند

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی که حضرت باری تعالی جلّ شأنه ، سررشتهٔ ترقی و سعادت ممالك محروسهٔ ایران را به کف با کفایت ما سپرده و

شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبهٔ اهالـی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده ، لهذا در این موقع که رأی همایون ملوکانهٔ مابدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و آسودگی قاطبهٔ اهالی ایران وتشیید وتأیید مبانی دولت،اصلاحات مقتضیه به مرور در دوایر دولتی و مملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود ، چنان مصمم‌شدیم که مجلسی ازمنتخبین‌شاهزادگان وعلماء وقاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین وتجار واصناف به‌انتخاب طبقات مرقومه ، در دارالخلافهٔ طهران تشکیل وتنظیم شود که درموارد لازمه در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره ومداقهٔ لازمه را به عمل‌آورده وبه هیئت وزرای ما در اصلاحاتی‌که برای سعادت وخوشبختی ایران خواهدشد اعانت وکمك لازم را بنمایند . و درکمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را درخیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات مهمهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت به توسط شخص اول دولت به عرض برسانند ، کـه به صحهٔ مبارکه موشح و به موقع اجرا گذارده‌شود (۱) بدیهی است‌کـه به موجب این دستخط مبارك نظامنامه وترتیبات این مجلس و اسباب ولوازم تشکیل‌آن را مرتب و مهیا خواهیدنمود کـه بعون‌الله تعالی این مجلس افتتاح و بـه اصلاحات لازمه شروع شود و نیز مقرر می‌فرمائیم که سواد دستخط مبارك را اعلان و اعلام نمائید که تاقاطبهٔ اهالی ازنیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است ، کماینبغی مطلع و مرفّه‌الحال مشغول دعا گوئی باشند . در قصرصاحب ــ قرانیه به تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الاخره ۱۳۲۴ درسال یازدهم سلطنت ما (این‌سواد مطابق با اصل دستخط مبارك بندگان اعلیحضرت اقـدس همایون شاهنشاهی روحنافداه است) . (مشیرالدوله)

(درمطبعهٔ مبارکهٔ شاهنشاهی روحنا فداه به طبع رسید) (۲)

۱ــ به موقع‌اجری لفظی است مرکب ازمضاف‌که لفظ‌به موقع باشد و از مضاف الیه که لفظ اجری است، یعنی به مقام اجراء . ولی مردم عوام معنی‌آن را نفهمیده و گفتند: یعنی در موقعی و محلی‌که ما صلاح دانیم ؛ و شاید دولتیان صلاح ندانند و به این جهت و جهات دیگر اکثریت آراء با عوام شد و این دستخط را قبول نکردند . به چندجهت : یکی لفظ موقع‌یعنی هروقت که موقع باشد، خواص هم به واسطهٔ آن‌که شاید یك زمانی همین جزئی،کلی شود و بهانه دست مستبدین افتد ، متابعت عوام را نمودند. دویم آن که بازتوسط شخص اول درکاراست. ثالثاً آن که شاید بعد از این،این دستخط هم مانند دستخطهای سابق گردد و ایفاء به مضمون آن نکنند ، بلکه باید وزیر مختار انگلیس ضمـانت اجراء آن را بنماید . چه دستخط اولی که در حضرت عبدالعظیم داده‌شد از این معتبرتر بود وکسی آن را اجراء نداشت .

۲ــ همین دستخط را جناب صدراعظم مشیرالدوله درطی و تلو تلگراف خویش بــه آقایان مهاجرین مخابره‌نمودکه ما درعنوان روزیك شنبه۱۴ دراین تاریخ خود درج‌نمودیم.

ازطرف تجار پولی تهیه شدکه برای‌آقایان بفرستند .

تلگراف ازطهران به قم

حضور سرکار حجة‌الاسلام آقـای آقاسید محمد مجتهد طباطبائی سلمه‌الله تعالی ـ ازبرکات انفاس قدسیه اسباب آسایش حاضر و امیدوارم منتهی به نتایج خیریه شود . سلامت وجود مبارك را بشارت فرمائیدکه مسرورشوم .

(ظهیرالاسلام)

این ظهیرالاسلام داماد شاه و برادر امام جمعه و مباشرورئیس مدرسهٔ سپهسالاراست. در اوایل تابه امروز باآقایان مخالف ومتابعت برادر بزرگترخود را می‌نمود. لکن امروز باآقایان همراه شده ودر ورودآقایان نیز استقبال نمود .

ایضاً ازطهران به قم

خدمت ذی سعادت جناب مستطاب بندگان آقای آقامیرزامحمد صادق‌رئیس مدظلّه . ازمژدهٔ سلامتی حضرت‌آقا وجنابعالی نهایت تشکر به عمل‌آمد. آقایان عظام را سلام عرض بکنید . منتظر اوامر مطاعه هستم . (نصرالله)

این تلگراف را حاج میرزانصرالله ملك‌المتکلمین به عنوان جناب‌آقامیرزا محمدـ صادق رئیس مدرسهٔ اسلام ، پسردویم آقای طباطبائی مخابره نموده‌است . (آقامیرزا محمدـ صادق مدیر روزنامهٔ مجلس است) .

ازاصفهان به قم

حجج اسلام مهاجرین الی دارالسلام، برکافهٔ مسلمین همراهی این فرقه واجب است . امید است کوتاهی نشود . (محمد باقرالموسوی)

آقای سید باقرصاحب این تلگراف ، از علماء معتبر اصفهان است .

ایضاً از اصفهان

حضور مبارك حجج اسلام دامت برکاتهم ، چشم اسلام و اسلامیان روشن یریدون لیطفؤوا نورالله والله متم نوره. جناب شریعتمدار آقاشیخ علی‌اکبرسلمه‌الله تعالی سالم اشتغال به شرح حالات ذوات مقدس دارند . همه قسم حاضر بوده از قصد مبارك ایشان و احقر را مسرور فرمائید .

(حاج شیخ جمال‌الدین)

صاحب تلگراف فوق آقاجمال پسرآقای نجفی است و مراد از شیخ علی‌اکبر آخوند ملاعلی اکبر مجتهد قم است ،که از طرف آقـایان داعی بـود و از اصفهان مشغول دعوت بوده‌است .

ازکلات به قم

حضور مبارك بندگان حضرت‌آیة الله آقای‌آقاسید محمد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ

اسلامیه ، مدّ ظله‌العالی ، در این موقع تبریکات خالصانهٔ خود را با احترامات فائقه تقدیم می‌نماید . (میرزا آقا)

صاحب این تلگراف آقامیرزا آقای مجاهد اصفهانی است که به حکم عین‌الدوله در کلات محبوس گردید و ازجمله منفیین و مبعّدین از طهران است . این‌که می‌نویسد رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه، مقصود از حوزهٔ اسلامیهٔ انجمن اسلامیه است و این انجمن اول انجمن علنی است که درطهران تأسیس‌یافت وزمان تأسیس این‌انجمن ازسال۱۳۲۳ بود .

ایضاً از کلات به قم

حضور حضرت آیةالله آقای آقاسید محمد مجتهد ، روحنافداه ، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ،کفی علمك عن‌المقال وکفی کرمك عن‌السؤال .

(اصحاب‌السجن مجدالاسلام ومیرزا آقا)

از بروجرد

حاج ملك‌المتکلمین : تلگراف تسلیت آمیز شما ، دوازدهم ملاحظه شد . سلام خالصانه را خدمت جنابان مستطابان قدوتی الانام و حجج اسلام ، آقای آقاسید عبدالله و آقای آقاسید محمد مجتهد ادام‌الله برکاتهم برسانید . حالا که به الهامات خاطرخطیر خسروانه مقصودی‌که درخیرخواهی عامه داشتند حاصل شد و این حرکت و مسافرت ادراك سعادت زیارتی هم فرمودند ، خوب است‌که آزردگی خاطر انور اقدس همایونی رانخواهند، به دارالخلافه مراجعت فرمایند. کمال تأسف را دارم‌که درآنجا حضور ندارم‌که در سعادت موافقت آن وجودهای محترم را تاطهران همراه می‌بردم . (سالارالدوله)

حاج ملك‌المتکلمین در این ایام به عزم سفرلرستان و رفتن نزد سالارالدوله حرکت نمود و در قم تلگرافی به سالارالدوله مخابره نمود . لذا سالارالدوله این تلگراف را به توسط او مخابره نمود .

ازشیراز به قم

خدمت حجج اسلام وآقایان عظام و علماء مهاجرین از دارالخلافهٔ طهران دامت برکاتهم، روزگذشته به توسط آقایان آذربایجان، از اهانت وارده و ظلم واصله به‌آقایان دارالخلافه مطلع،چشم اسلامیان‌کوروگوش‌کر بادکه این واقعات را نشنویم. با این‌که هنوز خودگرفتار بلیهٔ عظیمهٔ وارده از ایالت هستیم به‌کار و اقدامات‌که تدارك این ظلم جدیده‌که برحسب تکلیف اسلامیت حاضرو مشغول هستیم ، خاطر محترم مطمئن باشد و به اعانت شریعت مستظهر باشید به شرطی‌که امروز متفرقه ثانیاً رخنه در اجراء مقاصد حقه نکنند. در اطلاع به وقایع کاملا استظهار از ناحیهٔ شریفه داریم. (ابراهیم‌الشریف) (یحیی امام جمعه) (سید غفار)

(حاج سید محمد علی) (میرزا محمد) (شیخ غفار) (سید محمد) (آقا محمد) (سید علی) (شیخ محمد رضا) (سایرعلماء شیراز) .

صاحبان این تلگراف علماء اعلام شیراز می‌باشند و ما سه نفر را می‌شناسیم . اول جناب حاج میرزا ابراهیم است که از معتبرین و فحول علماء اعلام است. دویم جناب حاج میرزا یحیی امام جمعهٔ شیراز است که متجاوز از نود سال سن ایشان است و مردی است عیاش و خوش گذران و صاحب مال و اعتبار و بذل و مهمان دوست. سویم آقا سید محمد پسر مرحوم حاج سید علی اکبرفال‌اسیلی است .

روز سه‌شنبهٔ ۱۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز بازارها و عموم کسبه نیز به قرار ایام سابقه بسته و در سفارتخانه متحصن و مقیمند دستخط مطبوعه را از در و دیوار کنده و در این روز جمعیت سفارتخانه بیش از هرروز است پولی هم تقسیم کردند روی کسبه و اساتید هر صنفی که بدهند به شاگردهایشان که عیال دارند. مساوات و مواسات و برادری بین متحصنین بر وجه اتم و اکمل برقرار است .

در این روز جناب آقا میرزا سید محمد صادق پسر آقای طباطبائی و جناب آقا سید مطهر... و جناب آقا سید علاءالدین داماد آقای بهبهانی از طرف آقایان و علماء مهاجرین از قم تشریف آورده، لدی‌الورود آمدند به سفارتخانه، دیدنی از متحصنین فرموده، برای حضور و ملاقات اعلیحضرت شاهنشاه و ملاقات صدراعظم و وزرای درباری بروند به قصر صاحبقرانیه البته این سید جوان باکفایت که حضور شاه مشرف شود عمل به خوبی اصلاح خواهد شد چه این سید بزرگوار جوان بخت به متابعت نیت مقدسهٔ پدر بزرگوارش قصدی جز رفاهیت وآسایش عموم ندارد . آنچه بگوید خیر مردم را ملاحظه خواهد نمود، نه غرض شخصی دارد و نه طمعی و نه هوی و هوس. جوان در سن بیست و پنج به سن ایشان و این گونه خیرخواه عموم کمتر دیدم .

اگرچه مردم از بودن آقا سید مطهر وآقاسید علاءالدین اعتمادالاسلام با ایشان در خوف و خطرند، چه سوءظن درباره دو رفیقش حاصل است و در واقع اگر مداخله دراین امر خطیر نمی‌کردند وکار مردم را به خودشان واگذار می‌نمودند و می‌گذاردندکه مردم خودشان کار را به جائی می‌رسانیدند بهتر بود و مردم از اعتمادالاسلام وآقا میرزا محسن خیلی بد می‌گویند و خائف می‌باشند، چه به یك تعارف و یك وعدهٔ دستمالی قیصریه راآتش خواهند زد .

باری از مصداق این مثل هم بگذریم و دست ازکار خود برنداریم . طرف عصری جناب آقا میرزا سید محمد صادق ، از قصر صاحبقرانیه مراجعت نمود ، ولی در این دفعه رفقایش جرئت نکردند وارد به سفارتخانه شوند. چه مردم علانیه از اعتمادالاسلام و سید مطهر بد می‌گویند، از این جهت آقا میرزا محمد صادق تنها آمد به سفارتخانه و مژدهٔ

انجام مقاصد آقایان را به متحصنین داد و مقاصد آقایان عبارت بود از شش مقصد :
مقصد اول ـ تأسیس مجلس به طریق صحیح .
مقصد دویم ـ امنیت عمومی به متحصنین سفارتخانه و سایراهل تهران .
مقصد سویم ـ نیامدن عین‌الدوله به طهران مطلقاً .
مقصد چهارم ـ عودت دادن منفیین به طهران، جز مجدالاسلام که در غیر طهران هر جا بخواهد برود یا بماند .
مقصد پنجم ـ راضی نمودن ورثهٔ مقتولین را به دادن دیه و صلح و الا قصاص برحسب قانون مقدس اسلام .
مقصد ششم ـ گرفتن قبوض مواجب را از صرافان و تجار و پول دادن به‌آنها .
یك دستخط مختصری هم برطبق مقاصدآقایان داده‌شد بدین صورت :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

جناب اشرف صدراعظم . در تکمیل دستخط سابق خودمان ، به تاریخ چهاردهم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـامروز اجازهٔ صریحه در تأسیس مجلس منتخبین فرموده‌بودیم . مجدداً برای این‌که عموم اهالی و افراد ملت از توجهات کاملهٔ همایونـی ما واقف باشند ، امر و مقرر می‌داریم کـه مجلس مزبور را به شرح دستخط سابق صحیحاً دایر نموده، بعد از انتخاب اعضاء مجلس، فصول و شرایط نظامنامه مجلس شورای اسلامی را موافق تصویب و امضاء منتخبین، به طوری‌که موجب اصلاح عموم مملکت و اجرای قـوانین شرع مقدس مرتب نمایندکـه به شرف عرض و امضای همایونی ما موشّح و مطابق نظامنامهٔ مزبور ، این مـقصود مقدس صورت و انجام پذیرد . ۱۶ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۴

طرفداری صدراعظم (مشیرالدوله) از ملت، اگرچه برحسب تکلیف صدارتی و حسن نیت و پاکی طینت و فطانت و ذکاوت و دولت خواهی او است ، چه امروز بقای دولت ایران منوط و بسته به انجام مقاصد آقایان و علماء و متحصنین در سفارتخانه می‌باشد ، ولی بعض پاکتهای مجهول و شبنامه‌ها به اسم صدراعظم و به پسرها و بستگانش می‌نویسند . اگر چه این نوشتجات از اشخاص بی اصل و مجهول است ، لـکن ما یکی ازآن کاغـذها را درج می‌نمائیم، دیگر خوانندگان وضع و حالات را می‌دانند .

سواد مکتوب

آقای مؤتمن‌الملك (۱): به پدر بزرگوارتان عـرض‌کنید: چون تا بحال از شما بد نفسی دیده‌نشده شرّ شما را نمی‌خواهیم . به جهت این‌که شما هم برادر

۱ـاین مؤتمن‌الملك‌که دراول مکتوب عنوان شده‌است پسرکوچك صدراعظم مشیرالدوله است‌که صدراعظم خیلی اعتماد به عقل وکفایت این پسردارد .

ما و مملکتی ما هستید پس شما را برادرانه اطلاع می‌دهیم ، اگر نمی‌توانید مقصود ما را انجام کنید و از امیر بهادر و حاجب‌الدوله می‌ترسید ، حقیقت حال مملکت و ملت را به شاه عرض و از خواب غفلت بیدارشان کنید و درك کنید که بعد از این بقای سلطنت و صدارت و اصلاح خزانه و همه چیز بسته به وجود مجلس ملی است . فوراً استعفا کنید و الا بزودی . . . و اسباب عبرت دیگران خواهید شد. تا دیگری قبول این مقام نکند. ما تا امروز کشته شدیم و نکشتیم ولی حالا ناچار می‌شویم ، آنها که دلشان برای ما نمی‌سوزد و می‌خواهند ما را گول بزنند جزائی بدهیم که دیگران عبرت بگیرند ، حالا آنچه صلاح خودتان است بکنید، ما هم آنچه صلاح خود و نوعمان و ملت و مملکت‌مان است می‌کنیم. شاید هر دقیقه که اراده کنیم از شخص شما و شاه و وزراء در چنگ ما باشید .

کاغذی از یك نفر از تجار تبریز رسیده، چون کاشف از حالات تاریخیهٔ اهل تبریز است مابعینه قدری از آن کاغذ را درج می‌نمائیم که خوانندگان ملتفت وقایع تبریز هم باشند .

نقل از مکتوب یکی از تجار تبریز

درباب اغتشاش طهران درتبریز که اراجیف بسیار بسیار است که جمعی از علماء وسایرین به قتل رسانیده‌شده وطایفهٔ رعیت اجماع کرده ، خانهٔ وزیردربار را داغون کرده‌اند . حرف زیاد ، ولی تا حال خبر صحیح مکتوبی نرسید، ولی احوالات تبریز همین است که عرض می‌نمایم : چند روزقبل علماء طهران که در قم جمع شده‌اند از آنجا تلگرافی خیلی طولانی به علماء تبریز کرده و زیاد اظهار تظلّم نموده و از علماء استمداد خواسته‌بودند . علماء شهرهم تماماً متفق شده هر روز در خانهٔ یکی مجلس فراهم کرده و درهای مسجد هارا قفل کرده ، امورات شرع را تماماً موقوف نمودند. از نماز جماعت و مجلس و عقد مرافعه و غیره همگی متفق شده ، حتی جناب مستطاب حاج میرزا حسن‌آقا مجتهد ، که با جناب مستطاب حاجی میرزا کریم آقا عداوت سخت دارند ، در این مسئله تأسی کرده، عموماً متفق شده ومتعدد تلگرافات به طهران و اصفهان و قم و شیراز نموده و در ضمن آن تلگراف طولانی به خاکپای مبارك قبلهٔ عالم نمودند از راه کمپانی. از قراری که مذاکره کردند دویست تومان پول تلگراف داده‌اند. یك فقره‌جواب ازطهران رسیده ، حسب‌الامر بود . اینها باور نکرده ساکت نشدند . مجدداً تلگرافی به توسط وزیرمختار به قبلهٔ عالم نمودند . جواب آن را دیروز عصر که درخانهٔ یکی ازمجتهدین که همه درآنجا جمع بودند ، یعنی درخانهٔ حاجی‌میرزا محسن‌آقا بودند ، تلگراف ازجانب قبلهٔ عالم رسیده وخواهش وعرایض علماء را

قبول فرموده‌اند. وعلماء طهران را هم بزودی به طهران با کمال احترام مراجعت داده وعرایض آنها را که صلاح دولت وملت است قبول فرمایند . بعد از رسیدن تلگراف باز اینها گفتند که در این خصوص بایدخود حضرت اقدس ضمانت نمایند. مجدداً سؤال وجواب‌کرده و حضرت اقدس دستخط مرحمت فرموده و متعهد شده سواد دستخط حضرت اقدس در جوف عریضه است . ولی سواد تلگراف طهران هنوز به دست من نیامده درنزد مجتهدین است،گویا امروز چاپ خواهندکرد. هفتهٔ آتیه سواد آن را خواهم فرستاد . حالا مطلب واضح شده و مردم مقصود را دانسته اند . انتهی .

صورت بعض تلگرافات را ما سابقاً درج نمودیم ، ولی سواد دستخط حضرت اقدس ولیعهد را اینك درج می‌نمائیم وهذا صورته .

دستخط ولیعهد

جناب مستطاب شریعتمدار آقای مجتهد ، سلمه‌الله تعالی ، کمال تشکر از فضل خداوند متعال دارم که بحمدالله تعالی شفاعت و عرایض من و علماء اعلام دارالسلطنهٔ تبریز مبنی براعادهٔ علماء اعلام دارالخلافـهٔ طهران و رسیدگی بـه مطالب حقهٔ ایشان‌که صرفه وصلاح دولت و ملت است قبول‌کرده‌اند و من متعهدم که به مدلول دستخط جهان مطاع مبارك ملوکانه بعداز مراجعت علماء اعلام به اوطان خودشان به معیّت جناب اجل‌اکرم مشیرالدوله وزیر امور خارجه ، ذات مقدس ملوکانه‌که همیشه حامی شرع اقدس است، قرار اجابت مطالب حقهٔ آنهارا که صلاح ملك وملت ، به طوری‌که خودشان امروز دستخط فرموده‌اند ، انشاءالله انجام بدهند . هفتم شهر جمادی‌الاخرة ۱۳۲۴ . (۱)

رؤساء تجار امروز ، در چادری مخصوص مشغول مذاکره می‌باشند . اهل طهران در این ایام تحصن درسفارتخانه، به حدی بیدارشده و پا به‌دائرهٔ تمدن و حقوق گذارده،که درمدت ده سال این قسم ممکن نبود.اشخاصی‌که درخارجه تربیت شده‌اند و سالها آرزوی این ایام را می‌بردند شب وروز درکاربیداری مردم می‌باشند .

اجزاء انجمن مخفی تمام همشان مصروف این است که آقازاده‌ها و عالم زاده‌های بی‌سواد ، دخالت در این امرمقدس خطیر ننمایند که خدای ناکرده فردا خارجه به اهل ایران نخندند و نگویند جاهل بودند و ازعهده برنیامدند . چه پیشرفت این امرمقدس باز منوط به همراهی دولت ودخالت وزراء بصیر و عالم است .

چنانچه ملاهای طهران و یا آقازاده‌های ایشان داخل در این امر خطیرشدند ،

۱ـ این دستخط چون چند روزبعد ازتاریخ صدورش به مارسید. لذا دروقایع روزهفتم درج نشد .

دیگر کار مشکل است. زیرا که هرقدر دولت ضعیف گردد، عقلا و دانشمندان ازپیشرفت این امرمقدس مأیوس و ناامید خواهندبود.

روزچهارشنبهٔ ۱۷جمادی‌الاخری۱۳۲۴ ــ امروز جناب آقامیرزا سید محمد صادق طباطبائی باجمعی ازمحترمین ومعتبرین تجار رفتند درتلگرافخانه و تا ظهر مشغول مخابره با آقایان مهاجرین بودند. از طرف دولت هم صدراعظم نوشت به رئیس تلگرافخانه که آنچه تلگراف مخابره کنند مجانی باشد و قیمت مطالبه نکنند، لذا جناب آقا میرزاسید محمد- صادق، صورت دستخط ثانی را مخابره کرد وتااول شب آنچه مطالبهٔ جواب نمودند، جوابی نرسید.

در میان متحصنین سفارتخانه قاله قاله درگرفت. می‌گویند: تا سفارت انگلیس ضمانت اجراءِ دستخط را و عمل به مضمون آن نکند و قول تأسیس و تشکیل مجلس راندهد ما از این سفارتخانه حرکت نمی‌کنیم وخارج نمی‌شویم و بازارها راباز نمی‌کنیم.

چند نفر ازمعتبرین تجار و اهل سفارتخانه یعنی متحصنین رفتند به نیاوران، که درصاحبقرانیه خودشان بادولت گفتگو کنند ویا در رستم‌آباد که مزرعهٔ مشیرالدوله صدراعظم است باخود صدراعظم مذاکره نمایند. اسامی‌آنها از این قرار است:

جناب حاج سید عبدالحسین واعظ ــ حاج محمدتقی ــ حاج محمدابراهیم وارث ــ جناب آقا میرزامحمود قمی ــ حاج سید صراف ــ آقاسید محمدتقی سمنانی ــ جناب آقا سیدحسین بروجردی ــ شارژدافردولت انگلیس ــ مشیرالدوله وپسرش مشیرالملك - محتشم- السلطنه هم آنجا بودند.

درباب مجلس شورا مذاکره بود، صدراعظم می‌گفت که شورای اسلامی باید باشد. آقاسید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد. صدراعظم گفت من شورای ملی نمی‌دهم. آقاسیدحسین گفت ما به قوهٔ ملت شورای ملی را می‌گیریم.

پس ازمذاکرات بسیار بناشد آقایان بامشیرالملك و محتشم‌السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کنند. پس‌از مذاکرات نتیجهٔ مجلس این شد: که مجلس شورای ملی باشد.

امروز یکی ازدوستان، مادهٔ تاریخ‌کشته شدن سید عبدالحمید را خواند چون اشعارش مفصل بود ما از درج آن اغماض نمودیم لکن مصرع از آنرا که دلالت بر تاریخ و زمان داشت درج می‌نمائیم (بتیرسلطان شهید سید عبدالحمید) که مجموع حرف مقطعه این مصرع، عدد ۱۳۲۴ می‌باشد. درصورتی‌که اول مصرع باء و بعد ازآن تاء باشد که بتیر است نه این‌که به تیر نویسند با هاء بعداز باء.

در این روز نیز به قرار هرروز، بازارها وسراها بسته‌است. مردم همگی درزیر چادر ها نشسته‌اند. یاواعظ مشغول موعظه است ویا مردم باهم نشسته سیاسی می‌گویند.

مشهورشده است تلگرافی ازلندن برای شارژدافر مخابره شده‌است، قریب به این

مضمون: انجام مقاصد مشروعهٔ متحصنین را ازدولت ایران بخواهید واین تلگراف درجواب تلگراف تجارکه دو روز قبل ازاین مخابره‌کرده‌بودند ، مخابره شد وتلگراف تجار قریب به این مضمون بودکه : بیست روزاست در سفارتخانه متحصن می‌باشیم. لذا تجار چند نفر از رؤساء را فرستادند قلهك که مزرعه و ده ییلاقی سفارتخانه‌است، و ازآنجا با شارژدافر رفتند منزل صدراعظم ومذاکره‌کردند وقرارشد دو دستخط سابق را تغییردهند و مضامین هر دو را در یك دستخط بنویسند ونیز در دستخط‌که مجلس شورای اسلامی نوشته‌اند باید به‌این عبارت مجلس شورای‌ملی تبدیل شود . چه شاید بعضی به اغراض شخصیه یکی ازمبعوثین را تکفیرکنند وآن وقت بگویندکافر درمجلس اسلامی چه می‌کند وشاید یك زمانی مانند شیخ فضل‌الله ، ملائی پیدا شودکه به غرض شخصی خود همهٔ اهل مجلس را تکفیر ولااقل تفسیق کند، آن وقت محرك مردم شودکه‌کافر و فاسق را به مجلس اسلامی چه‌کار است . دیگرآن که طایفهٔ یهود وارامنه ومجوس نیزباید منتخب خودرا به این مجلس بفرستند ولفظ اسلامی با ورود آنها نمی‌سازد ، مناسب لفظ ملی‌است .

باری پس ازمذاکرات بسیار صدراعظم متقبل گردید که همهٔ مقاصد آقایان وتجار و کسبه را برآورده‌نماید .

درسفارتخانه هم جمعی ازمردمان عالم وتربیت شده افتاده‌اند دربین مردم وآنچه‌که می‌دانند به مردم یاد می‌دهند . در این اجماع اگر ضرری به مردم رسید ، لکن برعلم و تربیت‌آنها افزوده‌گردید .

تلگراف ازمراغه به مهاجرین

محضر حضرت حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا سید محمد مجتهد ادام‌الله تأییده . ازوقوع قضیهٔ هایله، داعی وعلماء مراغه زیاده‌ازحد متألم شد. یك‌مصیبت بوده . ثلمت فی‌الاسلام ثلمةلایسدّ هاشییٔ الی یوم‌النشور . جز تحمل چاره نبوده حتی یحکم‌الله ، همهٔ اوقات شریف مترصد سلام ارادت حضور سایر آقایان عظام دارد . (خادم‌الشریعة سید هدایت‌الله)

آقایان درقم مشغول مخابره به‌اطراف می‌باشند و درتهیهٔ حرکت جناب عضدالملك هم با آقایان به طور ملایمت وخوبی معاشرت می‌کند . کالسکه ودرشکه ومال تهیه می‌بینند از برای حرکت دادن آقایان . قروض آقایان مهاجرین‌که از کسبه و اصناف قم نسیه‌کرده بودند نیزپرداخته‌شد . از طهران هم تجارپولی برای آقایان فرستادند که قسمت نموده به هرکدامی حصه‌ای دادند .

روزپنجشنبهٔ ۱۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز نیز بازارها عموماً بسته‌است . شاگردهای مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ نظامی و مدرسهٔ فلاحت نیز داخل شده وچادر مخصوصی برای آنها نیز بر سر پا کردند . تلگرافی‌که به قم مخابره کرده‌بودند

امروز جوابی رسید .

جناب آقامیرزاسید محمد صادق که ازطرف علماء اعلام از قم آمده بود شهر ، امروز نیز با اعتمادالاسلام ، آقا سید علاءالدین رفتند نزد صدراعظم ، تاکنون آنچه به این صدراعظم عرض شده است بدون زیاده و نقصان به اعلیحضرت شاهنشاه رسانیده است و شخص خودش هم درنهایت دقت ورأفت به امر رعیت وعرایض مردم وامورات دولتی و کار خود رسیدگی می نماید .

تا کنون در ایران بلوا به این معقولی و نجابت نکرده بودند، بلکه تاریخ در هیچ مملکتی نشان نمی‌دهد، این قسم بلوا را. به این‌جهت امید است که به‌زودی به مقصد برسند. اگر چه عقلاء و اشخاص بصیرمی گویند مجلسی که بناشد به توسط خارجه گرفته‌شود ، بنائی است برروی آب . چه مردم قدر نمی‌دانند وشاید به همین زودی باز از دست بدهند وانگهی آن شرف وافتخاری راکه دیگران دربردند از گرفتن مجلس ، ماها نداریم زیراکه خیلی فرق است بین دادن وگرفتن . به ما دادند ، نه ماگرفتیم ونیز خیلی فرق است بین این‌که خود بگیرند ویاآن‌که واسطه درکار باشد .

امروز عصر مقارن غروب آفتاب ، جناب مشیرالملك پسربزرگتر صدراعظم که امروز وزیر امور خارجه است ، با جناب آقامیرزامحمدصادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند به شهر و وارد به سفارتخانه شدند ، رفتند درچادر بزرگ تجار .

مشیرالملك که این ایام ، به او می‌گویند مشیرالدوله ، در مجلس جلوس نموده ، جناب آقاسید عبدالحسین واعظ ، رفت بالای منبر واظهار مراحم والطاف اعلیحضرت رابه مردم نمود و ازطرف مردم هم اظهار تشکرنموده دعایش راکرد . بعد مشیرالدوله حالیه ، پسر صدراعظم ، رفت روی صندلی ، فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را که ذیلاً نگاشته می‌شود قرائت نمود ، وکاشف از اذن و اجازه تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی بود ، بعد از آن قرائت نمود دستخطی راکه‌کاشف از عفو و اغماض از متحصنین بود و امنیت دادن به اشخاصی که در سفارتخانه بودند ، بعد از آن قرائت نمود ،

تلگراف قم را که از طرف علماء اعلام بودکه مخابره‌کرده‌بودند به متحصنین ، که مقاصد شما و ما انجام‌گرفت، از سفارتخانه برخیزید وبیش ازاین نمانیدکه مفاسدی برماندن زیاد می‌باشد ، در تلگراف نمی‌توانیم اظهار کنیم ، اگر مقاصد شما بقیه دارد ما در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم می‌مانیم ، تاآن بقیه هم انجام بگیرد . لذا مردم در نهایت رضا و امتنان وتشکر قبول نمودند. لکن چون تهیهٔ شام و غذا را دیده‌بودند ، اکثر ماندند و بعضی ازمردم رفتند به خانه‌های خودشان ، فردا هم‌که روزجمعه است ونبایست بازارها بازشود ، قرارگذاردند دکاکین را بازکنند، اگرچه روزجمعه هم باشد، فردا شب راهم خیال دارند شهر را چراغان نمایند. صورت دستخط شاه اگر چه با دستخط سابق چندان فرقی ندارد ،

لکن برحسب وظیفه تاریخ نویسی آن را نیزدرج می‌نمائیم :

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه که در سفارتخانه قرائت شد

جناب اشرف صدراعظم ، از آن جائی‌که حضرت باری جل شأنه سررشتهٔ ترقی وسعادت ممالك محروسهٔ ایران را به‌کف کفایت ما سپرده و شخص همایون مارا حافظ حقوق قاطبهٔ اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرارداده، لهذا در این موقع‌که رأی و ارادهٔ همایون ما بدان تعلق گرفته که برای رفاهیت و امنیت قاطبهٔ اهالی ایران و تشیید مبانی دولت و اصلاحات مقتضیه ، به مرور در دوایر دولتی ومملکتی به موقع اجراء گذارده‌شود چنان مصمم شدیم‌که مجلس شورای‌ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و اصناف ، به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافهٔ طهران تشکیل و تنظیم شود، در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مداقهٔ لازمه را به عمل آورده و به هیئت وزراء دولتخواه ما در اصلاحاتی‌که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهدشد ، اعانت و کمك لازمه را بنمایند و در کمال امنیت و اطمینان عقاید خودشان را در خیردولت و ملت به عرض برسانندکه به صحهٔ ملوکانه موشح و بعون‌الله تعالی به موقع اجرا گذارده شود . بدیهی است‌که به این دستخط مبارك نظامنامهٔ ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آن را موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهیدنمود . این مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ما است افتتاح و به اصلاحات لازمهٔ امور مملکت و اجرای قوانین شرع مقدس شروع نمائید و نیز مقرر می‌فرمائیم‌که سواد این دستخط مبارك را اعلام و منتشر نمائید ، تا قاطبهٔ اهالی از نیات حسنهٔ ما که تماماً راجع به ترقی دولت و ملت ایران است‌کماینبغی مطلع و مرفه‌الحال مشغول دعاگوئی دولت و این نعمت بی زوال باشند . (در قصر صاحبقرانیه)

به تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه در سال یازدهم سلطنت ،

تاریخ این دستخط در هیجدهم بوده ولی محض این که مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه، تاریخ آن را در چهاردهم نوشتند. کمالایخفی .

بعضی از مردم نادان در لفظ به موقع اجرا مذاکره نمودند ، ولی اشخاص دانا و چیز فهم آنان را ساکت نموده و به‌آنها فهمانیدند معنی این کلام را .

در واقع اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار پادشاه رؤف و مهربان و پادشاه مسلمانی است این شاه مثل‌آفتابی است‌که در زیر ابر مستور و متواری است. اگرصدر اعظم ظالم ومستبد و سفاك وبی علم و دانش باشد؛آن وقت ابری است مظلم و تاریك که نمی‌گذارد این آفتاب شعاع خویش را به زمین افکند . چنانچه در زمان صدارت عین‌الـدوله دیدیم

که درآن صدارت شاه را چگونه قلم داد کرده‌بودند . اما در این زمان و این صدارت یعنی زمان صدارت مشیرالدوله ابری نازك و باریك و روشن جلوآفتاب را گرفته‌است ، که اگرکسی به دقت نظرکند شعاع‌آفتاب از زیر ابر نمایان خواهدبود . این است‌که در زمان این صدراعظم علت و سببی‌که مانع ترقی باشد دیده نمی‌شود. چه شاه رؤف و مهربان، صدراعظم عالم و تربیت شده علماء مایل و مقدم ، طلاب و محصلین راغب ، مردم تا یك اندازه بیدار، شاگردان مدارس جدید بزرگ شده و با تربیت می‌باشند به این جهات امید است‌که آقایان به زودی مراجعت‌کنند .

مراجعت شیخ فضل‌الله به‌کهریزك

از قراری‌که شهرت‌گرفته‌است بین جناب‌آقا سید عبدالله وحاج‌شیخ‌فضل‌الله ؛ کدورتی واقع شده‌است و حاج‌شیخ فضل‌الله چند روز زودتر حرکت‌کرده‌است و جلوتر از مهاجرین آمده‌است درکهریزك مانده‌است. تا مهاجرین برسند ولی بندهٔ نگارنده نور رستگاری در جبین شیخ فضل‌الله نمی‌بینم، چه این‌آقای دنیا دوست و دنیاپرست قصدی جز عیش وعشرت و ساختن پارك و رنگین‌کردن سفرهٔ خویش ندارد. با این‌که املاك بسیار دارد، موقوفهٔ زیادی را جلوگرفته‌است باز حریص درکار دنیا و به اندك رشوه برمی‌گردد . هرکس را مانع پیشرفت خیالات خویش داند حکم به‌کفرش می‌کند بلکه اگر بتواند حکم قتل یك‌اهل شهری را برای رسیدن به صد تومان می‌دهد. در این مقام‌که می‌بیند آقا سید عبدالله وآقا میرزا سید محمد جلو افتادند ، از غصه و اندوه نزدیك است تمام شود . دیرش می‌شودکه خود را برساند و شاه را نادم‌کند ، بلکه بتواند این‌کار را برهم زند و یا به اسم خویش کند. مردم هم این شخص را شناخته‌اندکه خود خواه و شهوت پرست است. لکن چون‌جمعی از مفت خورها و اهل دنیا دورش را دارند و به اطرافیهای خودکـه دلالان مظلمه و شرـ خرند می‌رساند لذا همه وقت از او می‌ترسند. چه هرکس مخالفت او راکند یا زنش به خانه‌اش حرام و یا قباله و سندی از برای ملك خانه او ظاهر می‌کنند و بیچاره راگدا و خانه‌نشین می‌کنند . اگر هیچ نداشته‌باشد حکم‌کفر او را می‌دهد، اطرافیهای او منتشر می‌کنند مگر آن‌که خداوند متعال شر او راکفایت‌کند. با این‌که هفتادو سه سال از سنش می‌گذرد،مانند اشخاص چهل ساله‌گردن‌کلفت و چاق و فربه است . بندهٔ نگارنده تقریباً بیست سال است که او را به یك حالت می‌بینم ، بلکه روزبروز جوان‌تر می‌شود . نمی‌دانم خداوند عالم چه صلاح در بقای او می‌بیند ؟

باری مانعی‌که بندهٔ نگارنده از برای این ملت ضعیف می‌بینم ، حاج شیخ فضل‌الله و امثال او است‌که در هر شهری از شهرهای ایران، یکی دو تا از این قبیل شخص می‌باشد. عجب است که به مفاد یخرج‌الحی من‌المیت، پسر این حاج شیخ فضل‌الله جناب آقا میرزا مهدی از اشخاص عالم متدین متمدن مقدس خیرخواه ، ملاحظه نوع و ایرانیت و اسلامیت

برغرض شخص مقدم می‌دارد ، درست نقطه برابر و مخالف طریقهٔ پدرش می‌باشد . ازپدرش مخارج نمی‌گیرد و به خانه پدرش زیادآمد و شد نمی‌کند، در کوچه و بازار تنها می‌رود. با این که مراتب علمیه‌اش از دیگران کمتر نیست و اگـر در محکمهٔ شرع جلوس‌کند اطرافش را می‌گیرند. اصلاً قایل به تدلیس و نفاق نیست. در قم معاون علما است،به اندازهٔ صد نفر از طلاب را ریاست دارد ، تا همهٔ طلاب غذا نخورند این آقا غذا نمی‌خورد و در ذیل مجلس طلاب می‌نشیند . روزها طلاب را می‌آورد در صحن مقدس حضرت معصومه، و آنها را مشق نظام می‌دهد و آنها را ترویج و تشویق می‌نماید بر حفظ اسلام و همه وقت می‌گوید: مردم! مظلوم واقع نشوید، مردم! قبول ظلم نکنید. صاحب یك حرارتی فوق‌العاده است . برخلاف پدر و برادرهایش با فقرا و ضعفا به حسن سلوك معاشرت می‌کند و شاید به طور قطع عرض‌کنم ضررهائی‌که از حاج شیخ‌فضل‌الله به این مذهب اسلام و اهل ایران رسیده‌است جبران همه را تا به امروز این پسر می‌کند . یعنی وجود آقا میرزا مهدی به منزلهٔ حسنه‌ای است که سیئات را می‌برد . پس به مفاد ان‌الحسنات یذهبن‌السیئات . ما جبران سیئات حاج شیخ‌فضل‌الله را به وجود آقا میرزا مهدی می‌کنیم و می‌نویسیم، ان‌شاءالله تعالی دیگر حاج شیخ فضل‌الله خوب خواهدشد و به مقتضای عفی‌الله عماسلف . از کارهای گذشته و اعمال حاج شیخ‌فضل‌الله در این سفر قم چشم پوشیدیم امیدواریم خداوند او را توفیق خدمت به اسلام و مسلمین عطا فرماید. باری محض خاطر این پسر مراتب پدر را محفوظ می‌داریم و می‌نویسم حاج شیخ فضل‌الله محض بدی هوای قم و گرمی هوا و بودن تب نوبه در آن جا، زودتر از آقایان حرکت‌کرد و الان در کهریزك دو فرسخی طهران متوقف است تا مهاجرین برسند .

مذاکرهٔ نمایندگان با صدر اعظم
و امضاء فرمان مشروطیت توسط شاه

امروز جناب آقا میرزا محمد صادق و جناب آقا میرزا محسن وآقا سید علاءالدین رفتند صاحب قرانیه و درآن جا وزراء مجلس کردند . امیربهادر وزیر دربار گفت : آقایان هرگز مجلس نمی‌خواهند و راضی به مجلس نخواهندشد ، زیرا کـه مجلس شورا خلاف شرع است و اگر مجلس تشکیل گردید دیگر کسی ظلم نمی‌کند و اگر کسی ظلم نکرد دیگر احدی مظلوم نخواهدشد و اگر کسی مظلوم واقع نشود دیگر درب خانه‌های آقایان کسی نمی‌رود و دیگر کسی کاری باآقایان ندارد .

جناب آقا میرزا محمد صادق در جواب گفت : مجلس شورای موافق دین ما می‌باشد زیراکه خداوند در قرآن به رسول خود می‌فرماید و شاورهم فی‌الامر ، و در جائی دیگر

فرموده‌است: و امرهم شوری بینهم . (۱)

وزیر دربار گفت شورای اسلامی خوب است چرا به شورای ملی بدل گردید؟ جناب آقا میرزا محمد صادق جواب داد: برای این‌که رعیت این لفظ را خواست که فردا اگر کسی را از اهل مجلس بخواهید نفی و تبعیدکنید خواهید گفت این بی دین و خارج از اسلام است. به این بهانه اشخاصی‌که مخالف میل شما رفتار نموده‌اند باید خارج شوند. اما لفظ ملی این عیب را مانع خواهدبود .

دیگر آن‌که اگر اسلامی مبدل به ملی نشود، مردم از سفارتخانه بیرون نخواهندآمد، باری دیگر از مذاکرات آن روز آن‌که وکلاء آقایان گفتند : دستخط شاه باید به صورت ملفوفه نوشته شودکه به علاوه صحهٔ شاه ، مهر شاه را نیز داشته‌باشد و صدر اعظم هم فرمان را مهرکند و ثبت دفتر هم بشودکه‌آن وقت رسمیت داشته‌باشد . دیگرآن‌که بعض عبارات تغییر و تبدیل نشود. صدر اعظم گفت: باید برطبق میل علماء و ملت رفتارکنیم. نایب‌السلطنه گفت : ضرری نداردکه عـرایض ملت را حضور اعلیحضرت عرض کنیم . لذا صدر اعظم با نایب‌السلطنه حرکت‌کردندکه بروند حضور اعلیحضرت شاهنشاه به جناب‌آقا میرزاسید محمد‌صادق و سایرین هم تکلیف‌کردندکه شما هم بیائید حضور و با هم عرایض ملت را عرض‌کنیم وکلاءآقایان به ملاحظهٔ این‌که شاید در حضور اعلیحضرت مجبور شوند به قبول آنچه که میل درباریها درآن است لذا عذر آوردند وگفتندکه ما از طرف علماء و آقایان مهاجرین آمده‌ایم‌که با وزراء مذاکره نمائیم نه با شاه . نایب‌السلطنه چون می‌دانست اگر امیربهادر حضور اعلیحضرت مشرف شود ، سنگ جلو می‌اندازد و مانع اصلاح خواهدگـردید لذا به صدراعظم رسانید وگفت شاید شما بخواهیدکه با شاه بعض مطالب محرمانه را گفتگو نمائید و شاید شاه بخواهد بعض فرمایشات محرمانه سری بفرماید. من با وزیر دربار نمی‌آئیم. صدراعظم قبول نمود و تنها رفت حضور شاه وآنچه می‌دانست عرض‌کرد اعلیحضرت شاهنشاه مستدعیات را قبول فرمود فرمان را امضاء و مهر نمودند، کار تمام‌شد . فرمان راآورد و داد به وکلای‌آقایان .

امروز بعضی از دانشمندان صورت دستخطی نوشتند و در سفارتخانه خواندند وگفتند باید این‌طور دستخط نوشته شود و به امضاء شاه برسانند ، لکن رؤساء تجار گفتند دیگرکار گذشته‌است و هر ساعت نمی‌توان شاه را مجبور نمودکـه دستخط را عوض‌کنند ، ولی ما صورت آن را ذیلاً درج می‌کنیم‌که خوانندگان تاریخ بدانند، اگر وکلاء آقایان نیامده بودند، مردم بهترکار را می‌گذرانیدند و این صورت بهتر ازآن صورتی است‌که صدر اعظم صادرکرد و هذا صورته .

---

(۱) افسوس‌که جناب‌آقای میرزا محمد صادق معنی‌آیه را ترجمه نکرد و شاید وزیردربار چنین فهمیدکه این دوآیه برخلاف شوری است .

صورت سواد دستخطی که به امضاء نرسانیده‌اند

محض دوام دولت و بقای سلطنت و قوام هیئت اجتماعیهٔ ملت تأسیس مجلس شورای ملی که عبارت از مجلس تنظیمات و مرکب از وکلاء منتخبین ملت و رجال با سیاست امین، دولت به حیثیتی که حاکم باشد بر جمیع دوایر دولتی و امورات مملکتی و تمام ادارات لشکری وکشوری، از قبیل ادارهٔ معارف و وزارت تجارت و فلاحت و صناعت و معادن و شوارع و طرق و ادارهٔ نظمیه و هیئت نظام عسکری و ادارهٔ مالیه و وزارت عدلیه، با شمول منتخبین قصبات و ولایات بعیده در هیئت انجمن شورای ملی مقرر فرمودیم و باید شعب وزارت عدلیه به قانون جدید در جمیع ولایات حاکم‌نشین دائر و تأسیس و برقرار شود و در تمام بلاد و قری ، کلیهٔ مطالب غامضهٔ سیاسیه رجوع به‌انجمن شورای ملی مرکزی شود و در امورات جزئی داخلی به‌همان شعبات وزارت عدلیه‌که در ولایات حاکم‌نشین قائم است ، فیصل دهند و باید احکام مبحوث در مجلس شورای ملی ، بنابر قاعدهٔ اکثریت آراء مردود و مقبول افتد و به توسط یکی از اعضای منتخب مجلس شورا به حضور مبارك مرور و البته مجری شود و باید این دستخط صادره را سفرای دول متمدنه تصدیق نمایند .

این صورت را اگر رسانیده بودند به صدراعظم به امضاء می‌رسانید ، ولی حیف‌که به همان صورت فرمان قناعت‌کردند .

روز جمعهٔ ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ امروز اکثر اهل سفارتخانه و متحصنین از سفارتخانه خارج شده و بازارها را بااین‌که جمعه بود بازکردند. تهیهٔ چراغانی را دیده ولی رؤساء و تجار و اساتید هر فنی هنوز در سفارتخانه می‌باشند ، چادرها هنوز سر پا می‌باشد تاآقایان مراجعت‌کنند .

جناب آقامیرزا محمدصادق تلگراف مفصلی به قم مخابره‌نموده و صریح در تلگراف نوشتندکه اگر حرکت نکنید و به طرف طهران نیائید ،کار خراب می‌شود، مسلمین ازدست می‌روند ، زیراکه دولت قبول‌کرده‌است مجلس شورا را بدهد ، بلکه متقبل شده‌است آنچه راکه بخواهید، دیگر مسامحه و مماطله روا نیست. لکن با این اصرار امروز و دیروزکه مخابره‌کرد جوابی نرسید، مردم حیران و بدون تکلیف می‌باشند .

در قم هم آقایان مشغول تهیهٔ حرکت می‌باشند . جناب‌آقامیرزامهدی ولد حاج شیخ فضل‌الله‌که همراه پدرش حرکت نکرد، این ایام نزدآقایان و مشغول مشق پیاده نظام است به طایفهٔ طلاب و محصلین .

ابتدای ورود به سفارتخانه از روز چهارشنبهٔ بیست و چهارم جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ بود الی امروزکه جمعه ۱۹ جمادی‌الاخری می‌باشد، بیست وپنج روز است، لکن تا چادرها کنده

و بساط برچیده شد یك ماه طول کشید، چه روز دوشنبهٔ ۲۲ شروع به این کار شد که مطابق با حرکت آقایان و هجرت آنان باشد و انتهایش نیز آمدن آقایان بود که جناب آقا سیدعبدالله و جناب آقامیرزاسیدمحمد آمدند دم سفارتخانه و بقیةالسیف را حرکت دادند . پس مدت تحصن در سفارتخانه و هجرت آقایان از طهران به قم و معاودت آنان درست یك ماه بود . « العجب کل‌العجب بین‌الجمادی‌والرجب » در واقع اشاره‌ای است بـه این واقعهٔ بزرگ تاریخی . باری اکثر از مردم امروز از سفارتخانه خارج شدند .

باز شدن بازار و جشن چراغانی

روزشنبهٔ بیستم جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ـ امروز بازارها باز شد، اکثر مردم آمدند در بازار برای تهیهٔ چراغان و بعضی هم ماندند در سفارتخـانه تا تأسیس مجلس و آمدن آقایان .

شب گذشته به ملاحظهٔ عدم تهیه ، چراغان صحیحی نشد . از طرف صدراعظم به تمام بلدان ایران تلگراف شد که آقایان مهاجرین مراجعت می‌کنند و باید در شهرهای ایران چراغانی کنند و جشن انعقاد مجلس شورای ملی را بگیرند .

حاج محمدتقی و برادرش حاج حسن که وکیل خرج بودند، در سفارتخانه با حاج سید صراف که او هم زحمت کشیده و از مال و جان دریغ نکرد ، امروز آمدند منزل آقای طباطبائی که با جناب آقا میرزا محمد صادق قراری برای استقبال از آقایان گذارند . بناشد حاج سیدصراف تا حسن‌آباد برود، ولی حاج محمدتقی در سفارتخانه باشد، تا دستورالعمل برای او از حسن‌آباد تلفن شود. امروزجناب آقامیرزامحمدصادق نیز فرستاد درتلگرافخانه و مطالبهٔ جواب نمود ، معلوم شد هنوزآقایان جواب تلگراف را نداده‌اند وحرکتشان معلوم نیست. اهل بازار امشب را نیز در تهیهٔ چراغانی می‌باشند .

روز یکشنبهٔ ۲۱ جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ دیشب چراغان باشکوهی بود ، جمیع بازار و سراها چراغان بود ، مردم خوشحال و خرم بودند ، جناب صدر اعظم با جمعی از رجال دولت آمدند بازار،در سرای امیر در حجرهٔ حاج‌حسین‌آقا، به‌قدر یك ساعت نشسته موزیك حـاضر شد ، به قدر نیم ساعت موزیـك زدند . بعد از صرف چای و قلیان و شربت و شیرینی در سرای حاج حسن هم نیم ساعت نشستند . در بازار مردم را تبریك گفته بسیار به خوبی سلوك می‌نمود ، مردم این سلوك صدراعظم راکه می‌دیدند عداوت عین‌الدوله را در سینه بیشتر قرار می‌دادند .

یك شبنامه هم در این روزها در مجامع و مدارس وکوچه‌ها افتاده‌شدکه صورت آن از این قرار است :

صورت شبنامهٔ مجلس ملیهٔ اسلامی

درآن نمره اشاره کردیم که مجلس ملی عبارت است ازآن کـه هر طبقه از

طبقات ملت مثل علماء و ملاکین و تجار و ارباب صنایع و کسبه ، از قبیل عطار و بقال و علاف و کفاش و غیره و غیره، هرصنفی از اصناف رعیت یك نفر دانشمند امین، هرطبقه از طبقات خودشان حاضر شوند، درباب مصالح و مفاسد مملکت وملت سخن رانند و مشورت نمایندکه هرچیز باعث آسایش ملت و موجب آبادی مملکت است، در صدد او برآیند وکدام کس علت خرابی مملکت و صدمهٔ ملت است،قلع و قمع نمایند. ازچه راه مملکت صاحب ثروت و امنیت خواهدشد و به چه چیزمفاسد و معایب براثرآن رفع شود و هم باید از سایر بلدان ایران از هرولایت ازطرف رعیت یك نفر دانشمند با صداقت در مجلس مرکز حاضر باشد چنانچه شرح آن درنمرهٔ سابق عرض شد. چنانچه مسلم است مهام ملتی و مملکتی جزئاً و کلاً از عزل و نصب حکام مطلقاً و غیره تمام در مجلس مذاکره شود، اهل مجلس هر چه رأی دادند ، باید از آن قرار رفتارکرد و نیز پوشیده نماند امناء مزبوره مادامی‌که از طرف ملت وکالت دارندکه خلاف امانت و دیانت ازآنها ظاهرنشود، که اگر به قدر خردلی خیانت از هر یك ظاهر شود ، آحاد و افراد ملت حق دارندکه در مجلس حاضر شوند و خیانت او را برسانند و معزول نمایند او را و دیگری را به‌جای او منصوب نمایند و این مطلب هم مسلم است‌که شرافت در مجلس معدلت ملی به دانش و امانت است . چه آن‌که دیده خواهدشد ، بساکسانی‌که دارای منصب وثروت و دولت و پسر فلان و بهمان، بلکه دارای تخت و تاج‌کیان در این مجلس راه نیابد و اشخاصی‌که زاویه‌نشین، عزلت‌گزین در این مجلس، سمت عضویت بهم رسانند و دارای درجات عالیه‌گردند. این نمره را هم درکمال دقت ملاحظه فرمائید .

بازگشت مهاجرین از قم

آقایان مهاجرین از قم حرکت‌کردند، با این حال‌که یك منزل آقایان بیایند، آن وقت‌گاری و درشکه و مالها را برگردانند ، طلاب و سادات را حرکت دهند . بعض از طلاب‌که پیاده با آقایان آمده‌بودند در بین راه اسبهای غلامهای‌کشیکخانه و سوارهائی‌که مأمور بودند، باآقایان باشند،گرفته و سوار شدند. بیچاره سواره‌ها التماس می‌کردند حالا که اسبهای ما را سوار شدید ، تفنگهای ما را نیزگرفته با خود داشته‌باشید ؛ چه ما را قوهٔ حمل این تفنگها در این هوای‌گرم نیست .

اگرچه طلاب اکثرشان مریض و علیل بودند و هوای‌گرم قم به‌آنها صدمه زده‌بود، لکن باز با سوارها همراهی می‌کردند.گاهی دو نفر یکی از طلاب و یکی از سوارها دو-پشته سوار می‌شدند ، بعض از اوقات سواره و پیاده بودند یعنی یك فرسخ طلبه سوار می‌شد و یك فرسخ سوار صاحب اسب. باری اگرچه طلاب علی‌الظاهر اجحاف به‌سواره‌ها می‌کردند

لکن در عوض سرمنزل آنها را به غذا و چای و قلیان و سیگار سیر و تلافی می‌کردند. سوارها هم در مراجعت راضی بودند که صدمه از آنها به اهل علم و اولاد پیغمبر نرسید، بلکه خود را خادم آنها قرار دادند. با این حال آقایان منزل به منزل راه را می‌گذرانیدند.

روزدوشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ در این روز دوشنبه مردم در تهیهٔ استقبال از آقایان مهاجرین می‌باشند، از حضرت عبدالعظیم الی حسن‌آباد در اکثر نقاط چادرها زده‌اند و تهیهٔ ورود واردین را دیده، به قدر پنجاه شصت نفر از تجار ارامنه درکهریزك چادر زده‌اند.

اشخاصی که در سفارتخانه متحصن بودند در هرچادری ده نفر ماندند، مابقی رفتند استقبال. شب گذشته در شهر نیز چراغانی بود. از قرار مسموع اعلیحضرت شاهنشاه از جهت انعقاد مجلس خیلی خوشحال و خرسند می‌باشند. روز گذشته تغیر و تشددی به نیرالدوله حاکم طهران و سپهدار فرمودند که شما راکی حکم داد که با سادات و علماء طرف شوید و سادات را تفنگ زنید و بکشید که تا دامنهٔ قیامت طایفهٔ قاجاریه مورد لعن و طرد مردم واقع شوند و اسم آنان را در تواریخ به بدی ببرند.

از طرف دولت هم از برای استقبال ازآقایان تهیهٔ خوبی دیده‌شده‌است که فردا یدك و کالسکه و درشکه‌های دولتی را هم جلوآقایان ببرند.

جمعی از طلاب در مدرسهٔ خان مروی انجمنی‌کرده‌اند و می‌گویند نظامنامهٔ مجلس شورای ملی را باید به اطلاع ما بنویسند و خودشان شروع‌کرده‌اند در نوشتن نظامنامه.

حاج‌سیدعبدالحسین‌واعظ و آقاسیدمحمدتقی‌سمنانی هم رفته‌اند در مسجدجامع و در آن‌جا مجلس دارند. تعجب می‌کنم آن روزی راکه در مسجد جامع تیر تفنگ خالی شد و همین حاج سید عبدالحسین را دیدم که پسر خود راکه ده سال داشت ،گذارده و فرارکرد ولی امروز این آقا بانهایت قوت قلب درهمان مجلس، همان مسجد نشسته و فریاد مشروطیت را به‌آسمان می‌رساند؛ به فاصلهٔ یك ماه آن ترس و خوف کجا رفت واین قوت‌قلب ازکجا آمد؟ کسی که پسرکوچك و طفل صغیرخود راگذارده و فرار می‌کرد، امروز برای ابناء وطن کار می‌کند.

استقبال از مهاجرین

روز سه‌شنبهٔ ۲۳ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ شب گذشته در شهر نیز چراغانی مفصلی بود، ولی بعضی از مردم چراغان نکرده و چراغانی راگذاشتند برای ورودآقایان.

امروز حضرات آقایان و علماء مهاجرین، ظهر را واردکهریزك شدند، عصر دم زنجیر عصرانه میل نمودند. نزدیك غروب آفتاب وارد حضرت عبدالعظیم شدند. از قم تا ورود به حضرت عبدالعظیم هنگامه‌ای بود که صفحهٔ تاریخ یاد نداده‌است. طایفهٔ ارامنه به قدرصد نفر درکهریزك چادر زده‌بودند، طایفهٔ یهود بین حضرت عبدالعظیم وکهریزك به قدر پانصد

نفر در زیر چادری بودند. گوسفند بسیاری برای قربانی وکشتن آورده بودند .
مجمل و مختصر آن که از کهریزك تا حضرت عبدالعظیم زیرچادر بود. طنابهای چادرها بههم وصل بود، اصناف وکسبه بعضی در سفارتخانه و اکثر در حضرت عبدالعظیم می‌باشند. شاگردها دکاکین را بازکرده‌اند، ولی امروز جارکشیدند که فردا دکاکین را ببندند .

روز چهارشنبهٔ ۲۴ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ـ امروز جمیع بازارها و سراها بسته‌شد؛ همهٔ مردم وکسبه از مسلمانان و ارامنه و یهود وگبرها برای استقبال ورود آقایان رفتند به شاهزاده عبدالعظیم. اشخاصی که جلوتر رفته‌بودند آنها هم در زاویهٔ حضرت عبدالعظیم حاضر بودند. از طرف دولت وزیر علوم حکم‌کرد مدارس را تعطیل نمودند ، خود وزیر علوم هم آمد به حضرت عبدالعظیم .

دیشب مستشارالملك از طرف دولت پذیرائی نمود و مردم را شام و غذا داد . حاج مدیرالدوله و شهاب‌الممالك و جمعی دیگر از بزرگان از طرف دولت آمدند به حضرت عبدالعظیم .

در سه ساعت از دسته‌گذشته حضرات مهاجرین سوار شدند ، کالسکه‌ها و درشکه‌های دولتی حاضرشده، طلاب و سادات را سوارکردند. درشش ساعت از دسته‌گذشته وارد دروازه شدند، به قدر پنج شش هزارنفر مردم پیاده اطراف‌کالسکهٔ آقای طباطبائی وآقای بهبهانی را گرفته،در این هوای گرم همراه کالسکه پیاده می‌دویدند . درآب‌انبار قاسم‌خان که قبرستان است، پیاده شده و در قهوه‌خانه‌ای که آن‌جا بود قدری مکث و توقف‌کردند . نایب‌السلطنه برادر شاه که سپهسالار است با پانصد نفر قزاق و سواره تاآب‌انبار استقبال نمودند .

کالسکهٔ مخصوص شاه را آوردند که آقایان سوار شوند ، آقایان قبول نکردند . نایب‌السلطنه رفت در قهوه‌خانه و التماس نمودکه به قدر صد قدمی هم باشد سوار کالسکهٔ شاهی بشویدکه شاه مکدر نشود؛ لذا حضرت‌آقای طباطبائی و آقای بهبهانی درکالسکهٔ شاهی سوار شده به قدر صد قدم به‌دروازه مانده پیاده شدند و سوار قاطرشدند. دیگرجمعیت سواره و پیاده را خدا می‌داند. یدك متجاوز از صد وپنجاه عدد بود که سی عددش از طرف دولت بود.کالسکه و درشکه به قدر پانصد عدد مجانی بود . چه دولتی و چه غیر دولتی ، ازآب‌انبار قاسم‌خان تا دم دروازه سی وشش گوسفندکشته شد. دیگر از دم دروازه تا منازل‌آقایان از شماره خارج ولایعد ولایحصی بود. درجلوآقایان جناب معتمد خاقان‌که حاکم قم بود و از قم تا شهر باآقایان بود با جناب معین‌حضور سواره حرکت می‌کردند و مردم را امرونهی می‌کردند و نظم و انتظام مستقبلین را می‌دادند. دیگر هرکس از هواخواهان ملت درخدمت خود حاضربود ، حاج شیخ فضل‌الله تحت‌الشعاع بود.کسی را نظری به او نبود؛ به حدی‌که بودکه بندهٔ نگارنده دل به حالتش سوخت، چه باآن حب ریاست، احدی دست او را نبوسید وکسی اعتنا به او نمی‌کرد .

در حضرت عبدالعظیم سه مسئله طرح شد و همهٔ آقایان متفق و متحد شدند بر این سه مسئله و خطابه هم خوانده‌شد و این سه مسئله را به عموم مردم گفتند :

اول آن که دید و بازدید آقایان موقوف گردد تا انعقاد مجلس ، یعنی تا مجلس منعقد نگردد آقایان از احدی بازدید نکنند و منزل احدی نروند .

دویم آن که مرافعات و رسیدگی علماء به امورات شرعیه تا انعقاد مجلس موقوف باشد .

سویم آن که آقایان از شاه دیدن نکنند تا این‌که مجلس منعقد شود آن وقت برای اظهار تشکر حضور شاه بروند به حالت اجماع و هیئت اتفاق .

باری در ساعت پنج به غروب حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی و آقای بهبهانی احیاءکنندهٔ دین اسلام و موجد و باعث تمدن در ایران، وارد خانهٔ خویش گردیدند و مردم شربت و چای صرف نموده به خانه‌های خودشان مراجعت نمودند .

در سفارتخانه هم امروزجمعیت از دیروز زیادتر می‌باشد، تا مجلس برپا نشود خارج نخواهند شد .

امروز عصر آقایان برای دیدن بیرون نیامدند ، هرکس آمد قلیانی‌کشیده مراجعت می‌کند .

روز پنجشنبهٔ ۲۵ ــ شب گذشته بازارها و سراها چراغان مفصل باشکوهی بود ؛ در سرای حاج حسن و سرای گبرها موزیك می‌زدند ، باز مردم در سفارتخانه زیاد شدند و می‌گویند: تا مجلس منعقد نشود، ما از این محل خارج نخواهیم شد. لکن طرف عصر آقای آقا سیدعبدالله و آقای طباطبائی رفتند دم سفارتخانه در قراولخانه‌که نزدیك سفارتخانه‌بود جلوس فرمودند، متحصنین آمدند نزدآقایان، پس از مذاکرات بسیار آقایان مردم را راضی نموده و بیرون‌آوردند. لکن اسباب‌ها و چادرها را بنا شد فردا ببرند .

امروز حکمی از صدراعظم صادرگردید به این مضمون :

حکم صدراعظم

جناب جلالتمآب اجل اکرم محقق‌السلطنه دام‌اقباله، برای افتتاح و انعقاد مجلس محترم شورای ملی، مقررگردیده‌است از فردا که روز جمعه بیست وششم است ، عمارت بزرگ وسط باغ بهارستان به جهت اجزاء محترم مجلس معین شود. البته حسب‌الامر از فردا صبح قدغن نمائید عمارت مزبوره را تنظیف‌کرده، اجزاء و سرایداران حاضر باشندکه اجزاء مجلس به میمنت در ظل مراحم بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحنافداه درآن‌جا حاضر و شروع به‌کار نمایند، زیاده زحمت است .

روز جمعهٔ ۲۶ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ ــ امروز بنابود در باغ بهارستان که نزدیك

مدرسهٔ سپهسالار می‌باشد مجلس منعقد گردد. لکن آقایان قبول نکردند که این مکان در وسط شهر واقع نیست و مجلس باید در وسط شهر باشد که دسترس عموم مردم باشد. وانگهی عمل این مکان باید به اذن و اجازهٔ ورثهٔ مرحوم سپهسالار بگذرد و آن زمانی را می‌خواهد، لذا قرار شد در مدرسهٔ نظامی از فردا که روز شنبه است مدعوین و علمای اعلام در آن‌جا حاضر باشند و اگر مانعی نرسد، طرف عصر را بروند حضور شاه در صاحبقرانیه برای اظهار تشکر.

امروز حاج‌حسین‌آقا و حاج‌محمداسمعیل مغازه‌ای و معین بوشهری و جمعی دیگر از تجار معتبر آمدند خدمت حضرت حجةالاسلام آقای آقامیرزاسید محمد طباطبائی برای کسب تکلیف و طرف عصری هم جناب آقای بهبهانی و جناب حاج شیخ‌فضل‌الله و جناب صدرالعلماء آمدند نزد آقای طباطبائی برای تکلیف فردا. اشخاصی که در سفارتخانه باقی مانده‌بودند، امروز رفتند. چندنفر از تجار دم در، چادرها را تفحص می‌کردند، هرچه قند و چای و برنج و اشیاء دیگر در بین آنها دراین چند روزه بعضی ذخیره‌کرده‌بودند، پس می‌گرفتند.

خبر تلگرافی رسیده دیشب در اصفهان چراغان بوده علماء اعلام جشن مجلس را گرفته‌اند.

تشکیل اولین مجلس درمدرسهٔ نظامیه

روز شنبهٔ ۲۷ جمادی‌الاخری سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ـ امروز مجلس در مدرسهٔ نظامیه برپا شد، قریب سه چهارهزار نفر جمعیت در مجلس وخارج مجلس جمع شدند، به قدر پانصد نفر از علماء و وزراء و ابناء سلطنت و نایب‌السلطنه در مجلس نشسته بودند، صدراعظم بعد از پذیرائی برخاست و لایحه خواند. اهل مجلس محض‌احترام و تشکر از این مجلس برخاستند. بعد از قرائت لایحهٔ صدراعظم، جناب حاج شیخ مهدی سلطان‌المتکلمین که از اعاظم واعظین و ملت‌خواهان است، برخاست از طرف ملت لایحه خواندکه مشتمل بود براظهار تشکر از طرف ملت. بعد از اتمام لایحه، جناب اجل عضدالملك که رئیس مجلس بود یك طاقه شال ترمهٔ کشمیری خلعت داد به جناب حاج شیخ مهدی. حضرات واردین که برحسب دعوتنامهٔ دولتی حاضر بودند صرف شربت و شیرینی نموده، جناب عضدالملك از طرف اعلیحضرت اظهار محبت به مردم نموده پس از اتمام لایحهٔ ملت، عموم حضار صداها را به «زنده‌باد ملت، شاه، ایرانیان و پاینده‌باد ملت ایران» بلندکردند و صرف شربت و شیرینی نموده باخاطرهای شاد متفرق گشتند.

صورت لایحهٔ مشیرالدوله صدراعظم

البته هرکدام از ماها که در این مجلس شرف حضور داریم، مختصراً می‌دانیم که مقصود از تشکیل این مجلس محترم و اجتماع آقایان علماء و وزراء و امناء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف در این مجلس چیست؛ ولی محض این

که نیت پاك و مقدس بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه، به طور شایسته مکشوف و معلـوم باشد ، لزوماً به استحضار خاطر محترم آقایان عظام می‌رسانیم. که چنان‌که البته خاطر شریف همگی مسبوق است، بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مصمم شدند که ابواب نیکبختی و سعادت به‌روی قاطبهٔ اهالی ممالك محروسهٔ ایران باز شود و اصلاحات مفیدهٔ لازمه که باعث مزید استحکام مبانی دولت و خوش‌بختی ملت‌است ، به مرور ایام به موقع اجراء گذارده‌شود و چون این خیال مقدس شاهانه بدون همدستی و معاونت قاطبهٔ اهالی ایران به‌آن طوری که منظور نظر معدلت اثر همایونی است انجام پذیر نمی‌شد، رأی مبارك همایون شاهنشاهی برآن تعلق گرفت که مجلس شورائی از منتخبین طبقـات معینه ، به طوری که تفاصیل‌آن در دستخط از تاریخ ۱۴شهرجمادی‌الثانی یونت‌ئیل ۱۳۲۴ مشروح است در دارالخلافهٔ طـهران تشکیل و تنظیم شود . چون لایحهٔ قـواعد انتخابات و لایحهٔ نظامنامهٔ این مجلس شورای ملی باید باکمال دقت موافق دستخط مبارك همایونی ترتیب داده‌شود و البته می‌دانید که انجام این‌کار مستلزم وقت و فرصت معینی است . لهذا برای این که بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلدالله ملکه ، دلیلی واضح و حجتی کافی در تصمیم رأی مبـارك خودشان برای تشکیل و ترتیب مجلس شورای ملی ، به قاطبهٔ اهالی ایـران داده‌باشند ، مقرر فرمودند که عجالةً محل موقتی این مجلس محترم ، معین و درآنجا با حضور آقایان علماء و وزراء و اعیان و اشراف و تجار و اصناف، صرف شیرینی و شربت بشود .

بدیهی است که اولیاء دولت اهتمام بلیغ خواهندنمود که قواعد انتخابات و نظامنامهٔ مجلس شورای ملی به زودی ، موافق دستخط مبارك همایونی از ۱۴ جمادی‌الثانیه، مرتب و اعضای مجلس ملی درطهران جمع و به افتتاح این مجلس محترم نایل شویم . از خداوند خواهانیم که سایهٔ بلند پایهٔ اعـلیحضرت اقدس شاهنشاهی را برقاطبهٔ اهالی ایران مستدام و به فرزندان صدیق وطن مقدس‌توفیق کرامت فرماید، که متفقاً با اولیای دولت در افتتاح ابواب نیك‌بختی به‌روی‌ایرانیان بکوشند و این دولت و ملت قدیمهٔ پنج هزار سالهٔ ایران را به اوج سعادت برسانند.

صورت لایحهٔ ملت که سلطان‌المتکلمین آقا شیخ مهدی از طرف ملت قرائت نمود

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ الحمدلله رب‌العالمین والـصلوة والسلام علی سیدنا محمد وآله‌الطاهرین و بعد، فقد قال‌الله تبارك و تعالی فی‌کتابه‌المجید. اعوذبالله من‌الشیطان‌الرجیم، الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربنالغفور شکور. خدای‌را شکر که ازتوجه ظاهر و باطن امام عصرعجل‌الله فرجه‌الشریف، و ازشمول‌توجهات

کاملهٔ پادشاه رعیت‌پرور عدالت گستر، امروز ، شب تاریکی و بی‌نوائی ملت ایرانیان سرآمد و آفتاب سعادت و اقبال ایشان طلوع نمود. حسن استعداد و قبول قابلیت ملت سبب شد که پادشاه دل‌آگاه، نیت مقدس که در نجات مملکت و حیات ملت در خاطر الهام مظاهر نهفته بود ، در این زمان سعادت فرجام به منصهٔ شهود رسانید و فرزندان عزیز خود را که در حجر رأفت پرورده بود، اینك در مصالح خود مطلق و آزاد داشت تا آنچه را که برای مصلحت وقت خود لازم دانند بگویند و بکنند و خرابیهای گذشتهٔ وطن عزیز خود را مرمت نمایند .

شبهه‌ای نیست، که استقلال سلطنت، موقوف به ثروت رعیت و تربیت ملت است و تربیت ملت موکول به استقلال سلطنت ، ملت اگـر رأی شخصی و شورای ملی خواست، برای حفظ بیضهٔ اسلام و قدرت سلطنت بود و دولت هم که قبول این استدعا را فرمود، برای تقویت ملت و اختیار تامهٔ آنها در ترقی مملکت بوده و اینك که به‌عنایات کاملهٔ خداوندی و به موجب دستخط آفتاب نقط همایونی، این طور اتحادی محکم فیمابین نمایندگان دولت و ملت حاصل گشت و حسن استعداد ملت سبب‌شد که دولت حقوق شخصی و ملی آنان را تصدیق فرمود. جای آن است که این هیئت مجلس در بیداری ملت و آگاهی آنها به حقوق مشروعهٔ خود، نهایت مساعدت را به‌جای‌آورند، تا ملت هم بتواند با نهایت قدرت ، حقوق سلطنت خود را محفوظ دارد و حالا که از خواب غفلت برخاسته ، در مقام مرمت خرابیها برآمده ، به راهنمائی علماء دین‌پرور و وزرای دولت خواه وطن‌پرست ، معایب کلیهٔ نواقص حالیه که مدار مملکت را ازکار باز داشته، دور دارند و اصلاحات لازمه در تمام دوایر دولتی و ادارات مملکتی مرتب کنند و مطمئن باشند که آنچه از رؤساء روحانی و وزرای بزرگ برآید و لازم باشد در مساعدت با آنها بدون تأمل به‌عمل خواهد آمد و به موقع اجراء خواهندگـذاشت . در این وقت باکمال مسرت و خوشبختی از طرف خود اصالةً و از جانب هیئت ملت وکالةً، تشکیل این مجلس شورای ملی راکه فقط برای رسم افتتاح است، شکر موفور به‌عمل‌آورده، تشکرات قلبیه و ادعیهٔ خالصانه تقدیم حضور مبارك اعلیحضرت پادشاه معظم و متبوع مفخم ایرانیان می‌نمائیم و عجالةً با این معدود از وکلاء که منتخبین از پایتخت می‌باشند شروع به مقصود نموده انتظار می‌بریم که به فرصت، وکلائی که باید از تمام بلاد منتخب شوند به ترتیب مخصوص انتخاب شده در دارالخلافه حاضر شوند و هرچه زودتر این مجلس که مجلس شورای ملی باشد ، موافق نظامنامه ، تکمیل نواقص خود را نموده ، در استحکام مبانی سلطنت و استقرار حقوق ملت ، نتایج متحسنه را به عون الهی ظاهر سازد والسلام علی من‌اتبع‌الهدی .

روز یکشنبه ۲۸ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ هجری ــ در این روز میرزا نصرالله خان مشیرالدوله، صدراعظم دیدن کرد از آقایان علماء. اول آمد منزل حضرت حجةالاسلام آقای آقا میرزاسیدمحمدطباطبائی، مشیرالملك پسر بزرگترش نیز با او بود. مذاکره در مجلس از ترویج معارف و تشکیل مجلس شورای ملی بود. جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی، توسطی از محبوسین کلات فرمود و خصوصاً از مجدالاسلام. صدراعظم گفت: تلگراف مرخصی آنها را مخابره کردیم ولی شاه فرموده است مجدالاسلام طهران نیاید، در غیر طهران هر جا بخواهد برود. دویست تومان هم بناشد به مجدالاسلام بدهند که صدتومان تلگراف نمایند در خراسان به او بدهند بیست تومان هم به خانهٔ او بدهند مابقی را هم بعدها به او برسانند.

بعد ازصرف چای و شربت و قلیان با جناب حجةالاسلام آمدند بیرونی، برای ملاقات شاگردان مدرسهٔ دارالفنون و مدرسهٔ فلاحت که بعضی ازآنها در سفارتخانه بودند و به قدر صد نفری ازآنها عارض شده و در تالار خانهٔ حجةالاسلام نشسته‌بودند. همگی را خواسته، آمدند توی حیاط، جناب صدراعظم فرمود: که چه مطلب دارید و چرا متحصن شده‌اید؟ شاگردان دو مدرسه عرض کردند: که مسیوداشر رئیس مدرسهٔ فلاحت، یکی از شاگردان را حبس کرده است به جرم آن که رفته است در سفارتخانه و جزو متحصنین بوده است. صدر-اعظم گفت: اعلیحضرت شاهنشاه عفو عمومی داده است البته از رئیس مؤاخذه خواهد شد، چرا بی‌جهت شاگرد محترم مدرسه را حبس نموده‌است. بعد ازآن روکرد به شاگردان مدرسهٔ دارالفنون که شما چه می‌گوئید؟ آنها عرض کردند: ما درس خواندیم، زحمت کشیدیم، چرا دولت به ما کار نمی‌دهد؟ صدراعظم گفت: دیپلم یعنی تصدیق‌نامه دارید؟ جواب دادند: هفت نفر تصدیقنامه داریم، فرمود تصدیق‌نامهٔ خود را بیاورید درمجلس شورا، البته زحمات شما به هدر نمی‌رود، به‌شماکارخواهیم داد. هرکدام هم که تصدیقنامه ندارید هروقت تحصیلات شما به‌آخر رسید، تصدیقنامهٔ مدرسه را بیاورید در مجلس شورا، اجزاء مجلس به شماکار می‌دهند. یکی از شاگردان گفت: شاگرد طب چه‌کند صدراعظم گفت: ما طبیب و مهندس و محاسب و جغرافی‌دان لازم داریم، فرق نمی‌کند هرکه و هرچه باشدکار خواهیم داد. نهایت تشویق را فرمود و رفت منزل جناب حاج شیخ فضل‌الله، ظهر برای نهار آنجا مانده چه منزل آقای بهبهانـی اول رفته بود. جناب حجةالاسلام آقای آقا میرزا سید محمد و جناب عضدالملك هم تشریف بردند آنجا با حاج شیخ فضل‌الله و صدراعظم خلوت کرده مطالب سری را عنوان کردند. از مطالب و مذاکرات علنی آن که: باید قانون مالیات را برطبق قانون اسلام کتابچه و مدون کنند و قانون اسلام را اجراء دارند.

شرفیابی به حضور شاه

طرف عصر، تمام آقایان و علماء اعلام دارالخلافه برای عرض تشکر و تقدیم دعا به حضور همایون، با دعوت مخصوص از طرف قرین‌الشرف خسروانی شهریاری به‌کالسکه‌های

سلطنتی سوار شده از شهر به صاحبقرانیه رفتند . ابتداء رفتند منزل وزیر دربار، هرچه منتظر نشستند جناب آقا سید عبدالله نیامد. لذا آقایان حضور شاه مشرف شده، شاه کبیر اظهار مرحمت و رؤفت خویش را فرمود . آقایان هم اظهار تشکر نموده پس از مراجعت آنان جناب آقا سید عبدالله وارد شد و تنها رفت حضور شاه .

در امروز این حرکت جناب آقا سید عبدالله اسباب خیال آقایان شد و از امروز حاج شیخ فضل‌الله در خیال افتاد و دیدکه آقای بهبهانی جلو افتاده‌است . باری عصای آقای آقا میرزا سید محمدکه وقت رفتن حضور شاه در اطاق وزیر دربار ماند، در مراجعت آنچه فحص‌کردند عصا را نیافتند اگرچه عصای آقا قیمتی نداشت لکن چون بی‌عصا عادی برفتن نبودند، ایستادند و فرمودند عصای دیگری بیاورید امیربهادر وزیر دربار انسانیت نموده عصای سرطلای خود راکه قیمتی معتدبه داشت، تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود .

حسب‌الامر شاه ، وزارت عدلیه را دادند به جناب میرزا احمد خان مشیرالسلطنه ، حکومت طهران و مضافات را دادند به جناب غلام‌حسین‌خان غفاری وزیر مخصوص که سابقاً وزیر عدلیه بود. ارباب حل و عقد هم مشغول نوشتن نظامنامهٔ انتخابات می‌باشند .

پس از معاودت آقایان از قصرسلطنتی صاحبقرانیه صرف چای و شیرینی را درکامرانیه به میزبانی حضرت والا نایب‌السلطنه امیرکبیر نمودند. وزیرجنگ اعنی نایب‌السلطنه اظهار دوستی و یگانگی و اتحاد و اتفاق را باآقایان نموده ، مجدداً معاهدهٔ وداد و یك جهتی نمودند .

روز دوشنبه ۱۹ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ امروز تجار و اعیان بنای دیدن را از آقایان گذارده و دیدن می‌کنند. تلگرافاتی هم از اطراف مخابره می‌شودکه ما به تدریج صورت بعضی را درج می‌نمائیم .

تلگراف از باجگیران قفقازیه

حضور سرکار سیدالاحرار حاج‌سیدمحمدآقاطباطبائی ، از نایل شدن حضرت عالی به مرام‌آزادی ملت ، از صمیم دل تشکر ارادتمندان تقدیم محضر انور عالی می‌نمائیم و توفیق حضرتعالی در خوشبختی ایران از خدا خواهانیم.

(مسلمین قفقاز)

جواب

باجگیران ـ خدمت عموم برادران قفقازی، از حسن‌نیت و خلوص عقیدت آن برادران معظم‌که حاکی از غیرت ملیت و حمیت اسلامیت است، خوشوقت و از اطمینان شادمانی و همراهی‌که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت و افتتاح مجلس شورایملی ایران فرموده بودید متشکر، از خداوند استحکام وقوام این بنای مقدس و مزید افتخار و شوکت و شرافت‌آن برادران دینی را مسئلت

نموده و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت و معاضدت مظلومین مملکت کوتاهی نخواهم داشت .

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

تلگراف از عشق‌آباد

به حضور مبارك سیدالابرار آقای حاج سید محمدآقا طباطبائی، اقدامات مروتانهٔ حضرتعالی را درآزادی ایرانیان و بنیان قانون اساسی که باعث استحکام دائمی دولت و ملت است ، باکمال خلوص صمیمی عرض و تشکر می‌کنم و بدین شکرانه مشغول جشن می‌باشم. امیدواریم که دنبالهٔ اقدامات را رها نفرمایند تا اشخاص مغرض زحمات حضرتعالی را به هدر ندهند .

(از طرف عموم طایفهٔ ایران حاج اسدالله امین‌التجار)

جواب تلگراف عشق‌آباد

عشق‌آباد ــ به توسط جناب مستطاب حاج اسدالله امین‌التجار ، خدمت عموم برادران ایرانی. ازحسن نیت آن برادران محترم که حاکی ازحمیت اسلامیت و غیرت ملت است خوشوقت و از اظهار شادمانی که از اصلاح حال ملت وآزادی اسلامی مملکت وافتتاح دارالشورای‌ملی ایران کرده مسرور،از خداوند استحکام این بنا و مزید خوشبختی برادران دینی را سائل و برحسب وظیفهٔ حتمی و تکلیف شرعی، تاآخرین نقطه، از مساعدت با نیات حسنهٔ ملت کوتاهی نخواهدداشت .

(محمدبن صادق‌الطباطبائی)

روز سه‌شنبهٔ سلخ جمادی‌الاخری ۱۳۲۴ـ در این روز جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی و جناب حجةالاسلام آقای بهبهانی تشریف بردند منزل جناب شیخ‌العراقین که از اصفهان‌آمده‌بود قم و از قم همراه آقایان آمده‌بود به تهران دیگر امری مهم اتفاق نیفتاد.

روز چهارشنبهٔ غرهٔ شهررجب ۱۳۲۴ــ امروز طرف عصر ، مجلسی در مدرسهٔ نظامی منعقدگردید از روساء روحانیین آقای طباطبائی وآقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله وآقا سید جمال افجه‌ای و آقای صدرالعلماء و سایر علماء اعلام و آقا زاده‌ها از اعیان و درباریها، مشیرالملك پسر صدراعظم، وزیر امور خارجه و محتشم‌السلطنه و مؤتمن‌الملك و بعضی دیگر حاضر بودند ، از تجار هم جمع کثیری بودند . نظامنامه‌ای که مشتمل بر چهل فصل بود قرائت شد. بنا شدآقایان علماء بعض فصول دیگر به‌آن ملحق کنند و بعض‌تغییرات درآن بدهند،آن وقت به طبع برسانند .

وزارت تجارت داده شد به شعاع‌السلطنه پسر شاه، لکن‌آقایان قبول نفرمودند زیرا که بدون اطلاع به مجلس و تصویب روساء بوده‌است . دیوانیان می‌گویند چون هنوز مجلس رسمی نشده‌است و نظامنامهٔ آن به صحهٔ اعلیحضرت نرسیده‌است ، پس اعطاء این منصب و

شغل باید امضاء شود. در این مذاکره حضرات تجار بالاجماع قبول نکردند و گفتند: ما در مجلس این وزیر حاضر نمی‌شویم وکلیةً و رأساً رد نمودند وزارت او را .

چند روز قبل که آقایان حضور شاه رفتند ، نوشتیم وزیر دربار امیربهادر عصای سر طلای خویش را تقدیم حضرت آقای طباطبائی نمود در عوض عصای خودشان که مفقود شده بود. پس از مراجعت آقایان، شهرت گرفت که امیر بهادر حضور شاه عرض کرده بود عصای سرطلای خود را دادم به آقا سید محمد و پانصد تومان هم دادم به آقا سید جمال مجتهد افجه‌ای و هر دو را راضی کردم . این خبر که به حضرت حجةالاسلام رسید ، عصا را پس فرستادند، یعنی عصا را دادند به حاجی غفارخان که فردا ببرد و بدهد به امیر بهادر .

روز پنجشنبهٔ دویم رجب ۱۳۲۴- امروز حاج غفارخان از طرف حضرت حجة الاسلام آقای طباطبائی رفت به صاحبقرانیه و عصای امیر بهادر را برد و به او رد نموده و گفت : حضرت آقا فرمودند : مرا گمان این بود که سر این عصا برنج است ، از این جهت قبول کردم ، اینك معلوم می شود که طلاست و من طلا را در دست نمی گیرم . امیر بهادر چون با حضور صدر اعظم و نایب‌السلطنه خجالت کشید از این رد عصا ، لذا خود را کنار کشیده و گفت : حضرت آقا نهایت بی‌مرحمتی را دربارهٔ من فرمودند ، لکن من دست از اخلاص خویش بر نمی‌دارم و حضور حضرت حجةالاسلام عرض کنید : به اجداد طاهرین شما که من عصای سرکار را پس نمی‌دهم و نباید هم پس بدهم . این رد عصا خیلی به شرف امیر بهادر برخورد و مردم از این رد عصا خیلی خوشحال شدند .

طرف عصر امروز ، وزیر مختار روس خدمت حضرت حجةالاسلام رسید به قدر نیم ساعت نشسته و گفتگوی سیاسی و پولتیکی کردند .

اول شب نیرالدوله ، حاکم تهران که معزول شده ، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسید .

روز جمعهٔ سویم رجب ۱۳۲۴ ـ امروز جمعی از بزرگان و طلاب ، حضور مبارك حضرت حجةالاسلام آقای طباطبائی رسیدند ، در باب نظامنامه مذاکره نمودند .

انجمن مخفی ثانوی

بعد از رفتن آقایان به قم انجمن مخفی اولی که فقط همّشان مصروف ترویج معارف و علوم و تشویق از مدارس و مکاتب بود موقوف گردید و اجزاء آن پراکنده و متفرق شدند . پس از مراجعت آقایان جناب آقامیرزا محمدصادق پسر دویمی آقای طباطبائی را ملاقات نموده گفتم : آقای من ، ما امروز بیشتر از سابق محتاجیم به انجمن ، چه ما سابق مقصود را فقط مذاکره از مدارس و معارف می‌دانستیم و در بیداری مردم و تشویق آنان به معارف و علوم ساعی و جاهد بودیم . لکن خداوند عالم برما تفضل نمود و به قلب پادشاه انداخت که مجلس شورای ملی به ما ملت مرحمت فرمود و امروز می‌بینیم اشخاصی در بین

افتاده‌اند که نه دلشان به مملکت سوخته و نه ملت را چیزی می‌دانند . عماًقریب حق را ممزوج به‌باطل می‌کنند ، مملکت را دچار خرابی و ملت را با دولت مضمحل می‌کنند . کلمهٔ (حق یراد بهاالباطل) حق را مستمسك و ترویج باطل می‌کنند . عماًقریب دست علماء و عقلاء را کوتاه کرده ، جمعی با غرض در کار خواهند دخالت کرد و رشتهٔ کار از دست دولت و ملت خارج ، دیگر نه اسمی از دولت و ملت و دین ، بلکه از ایران و مملکت باقی نخواهد ماند . پس بیائید انجمنی تشکیل کنیم مخفی : که شبها منعقد گردد و کار اجزاء انجمن ، فقط نظارت در امر مجلس و جلوگیری از مفاسد باشد . بالاخره جناب آقامیرزامحمدصادق قبول نمود و انجمنی تشکیل یافت که اجزاء و اعضای آن از این قرار است :

آقامیرزاکاظم‌خان مستعان‌السلطان ـ شوکت‌الوزارة ـ آقاسید نصرالله اخوی ـ جناب آقامیرزامحمدصادق ـ بندهٔ نگارنده ناظم‌الاسلام ـ جناب آقاشیخ‌محمدمازندرانی ولدآخوند ملاعبدالله ـ حاج‌جلال‌الممالك ـ لواءالدولة ـ جناب آقامیرزامحمود اصفهانی ـ میرزاحسن خان پدر زن شعاع‌السلطنه ـ آقاسیدقریش ـ آقا میرزامهدی پسر بزرك حاج شیخ فضل‌الله ـ اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه ـ سیف‌الله‌خان سرهنگ قزاقخانه برادر اسدالله‌خان ـ ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ـ بهاء دفتر.

این اجزاء هفته‌ای دو شب حاضر می‌شدند و انجمن هم سیار بود ، هر شبی در خانهٔ یکی از اجزاء منعقد می‌گردید.

نظامنامه هم نوشتند لکن کار معتدبهی که از این انجمن به‌ظهور رسید چند امر بود که ذیلا نگاشته اند .

اولا ـ آن‌که حاج‌آخوند شریعتمدار حاج‌شیخ‌فضل‌الله از سپهدار پولی گرفت که حاج شیخ‌فضل‌الله را با آقایان مخالف کند و در یکی از مجالس هم به آقامیرزامهدی پسرشیخ که از اعضاء انجمن بود جسارتی کرده بود . پس از مذاکره در انجمن قرار شد که در یکی از لیالی عقب او را گرفته و ریش بلند او را مقراض کنند که عبرت دیگران شود . قرار بر این شد ، شب بعد اجزاء در خانهٔ آقای طباطبائی حاضر شدند . مقراض و اسباب کار را فراهم نموده جناب آقامیرزامحمدصادق صلاح ندانست و گفت همین کار را معیوب می‌کند و باعث رنجش حاج‌شیخ‌فضل‌الله می‌شود و در اول امر باعث اختلاف خواهدشد . جناب آقامیرزامهدی اصرار می‌کرد اگر شما اقدام نکنید من تنها اقدام می‌کنم و خودم جواب پدرم را می‌دهم بالاخره آراء بر این قرار گرفت که از اذیت او منصرف شویم ، ولی به او برسانند که این قصد را کردند و او را بترسانند دیگر رشوه نگیرد و شیطنت نکند باری خبر به حاج آخوند رسید ، لکن ترك شغل خویش را ننمود .

امر دویم ـ آن که یك شب در انجمن مذاکره شد که جناب حجةالاسلام آقای

طباطبائی قدری با مردم به تغیر و تشدد سلوك می‌کند ، باید در مقام اصلاح حال ایشان برآمد و نیز اجزای جناب آقاسیدعبدالله از مردم تعارف و رشوه می‌گیرند و ما هر قدر بخواهیم به اشاره و کنایه یا به پیغام برسانیم اثر نخواهدکرد ، باید آقای بهبهانی را هم در انجمن حاضر کنیم . بالاخره نتیجهٔ مذاکرات این شب این شد که چند روز بعد جناب آقای طباطبائی را به عنوان مهمانی در ظهر به خانهٔ جناب بهاء دفتر آوردیم ، به طوری که آقای طباطبائی ملتفت شد یك دفعه خود را تنها دید ، آدمها و اجزای ایشان را گفتیم فتندکه برای سه ساعت به غروب بیایند و حضرت آقا را ببرند ، پس از خالی شدن مجلس از اغیار و منحصر شدن به همان اجزاء انجمن ، عنوان سخن را این طور کردیم که امروز بر حسب مشیت خداوند ، به توجه امام زمان ، ریاست مطلقهٔ ملت تفویض شده‌است به حضرت‌عالی آقای بهبهانی اما حضرت‌عالی با مردم بد سلوك می‌فرمائید . آیهٔ مبارکهٔ «ولو کنت فظاً غلیظ القلب لانفضوا من حولك» حکم می‌کند که شخص رئیس باید به حسن سلوك و خوش رفتاری و مهربانی و رئوفت بامردم سلوك نماید . اگر مردم از شما مأیوس شوند به کی پناه ببرند و به چه کسی ملتجی شوند ؟ و اما آقای بهبهانی این سلوك اجزاء و اطرافیان ایشان مردم را مستأصل و تباه می‌کند . آن وقت خدای نا کرده سستی در اعتقاد مردم پدید خواهدشد .

آقای طباطبائی در اول امر قدری به خیال افتادند ، لکن چون پسر عزیز خود را در آن حوزه و انجمن دیده ، قوت قلبی به خود داده فرمودند : اما من چون طمعی به مال مردم ندارم و از دنیا توقعی ندارم لذا تملق و چاپلوسی را خوش ندارم لکن تا یك اندازه‌هم حق با شماست و تصدیق دارم و البته تغییر اسلوب و سلیقه می‌دهم . از هر یك از شما ها خواهش دارم چنانچه دیدید به خطا رفتم ، مرا آگاه و متنبه نمائید . از حرف حق و نصیحت دوستان بدم نمی‌آید . و اما آقای بهبهانی چند شب قبل از این ، جناب‌حاج‌میرزا مرتضی آشتیانی داماد من دعوت نمود از من و آقای آقا سید عبدالله و در مجلس نظیر همین مذاکرات را نمود و گفت شما دو عیب دارید، یکی آن که زود متغیر می‌شوید و مردم را از خود می‌رنجانید بدون جهت . دوم آن که پسرهای شما از جهت لباس از زی خود تجاوز نمودند و از وضع لباس خود خارج شده ، پسر ملا را چه کار به لباس ستره و شلوار و پوتین . من هر دو ایراد ایشان را قبول کردم و تصدیق داشتم و قول دادم هر دو را اصلاح کنم . بعد از آن رو کرد به آقای آقا سید عبدالله و گفت اجزای درب خانهٔ شما از مردم رشوه و پول می‌گیرند و شما را بد نام و ضایع می‌کنند. جناب آقا سید عبدالله در جواب فرمود : اگر مرا عاقل می‌دانید ، پس عاقل می‌داند چه کند و تکلیف خود را می‌داند . دیگر آن که اجزای من چهل سال است که عادت به این کار دارند چطور می‌شود عادت چهل ساله آنها را مانع شوم ، انشاءالله به مرور ایام این کار هم اصلاح خواهدشد . اجزاء

انجمن عرض کردند صلاح می‌دانید ایشان را حاضر کرده یا به اصرار و التماس و یا ترس و تخویف ایشان را اصلاح کنیم . فرمودند: سعی کنید عدالتخانه تأسیس شود . پس از تشکیل عدالتخانه همهٔ این کار ها اصلاح می‌شود . باری در آن انجمن قرار گذاردیم مفاسد امور را بنویسیم و به توسط جناب آقا میرزا محمد صادق به نظر حضرت آقا برسانیم .

امر سویم ـ آن که پس از شروع به انتخابات چنان که بعد از این خواهدآمد ، مسموع افتادکه طایفهٔ یهود و ارامنه و زردشتیها اصرار دارند که وکیلی از خود انتخاب کنند و این مطلب باعث ایراد علماء نجف و اصفهان خواهدشد، و یك دفعه اختلافی بزرگ پدید خواهدآمد ، که شاید مخل و مانع مقصود گردد . لذا اجزای انجمن رأی دادند که حضرات را دیده ، آنها را منصرف کنیم از انتخاب وکیل از نوع خودشان . پس از زحمات بسیار ، طایفهٔ ارامنه با نهایت نجابت و معقولیت حق خود را در انتخاب اول منتقل نمودند به جناب آقای طباطبائی که یا حضرت آقا حق آنان را در این انتخاب ساقط نماید و یا خودشان از طرف آنان وکیل باشند و اما طایفهٔ آنها هم حق خودشان را واگذار به جناب آقای بهبهانی نمودند لکن طایفهٔ زردشتی چون ارباب جمشید را وکیل خود قرار دادند لذا قرار شد اسدالله خان سرتیپ قزاقخانه برود ارباب جمشید را به‌خانهٔ خود دعوت نماید. از این جهت اسدالله خان مأموریت خود را انجام داده ، ارباب جمشید را عصر امروز به خانهٔ خود دعوت نمود . اجزاء انجمن قبل از آمدن ارباب جمشید حاضر شدند . ارباب جمشید هم‌آمد پس از تعارفات مرسومه ، بندهٔ نگارنده روی کردم به ارباب جمشید و گفتم : علاوه براین که شما صاحب این آب و خاك و از ابناء این مملکت می‌باشید ، یك اندازه متمول و صاحب مایه و اعتبار و با اکثر از مردم و اعیان و تجار طرف معامله می باشید . اگر این مملکت به هرج و مرج افتد و اختلافی بین اهالی پدیدآید ، ضررش به شما بیشتر عاید خواهدگردید ، بلکه نوع شما و ملت شما دچار زحمت و صدمه خواهند گردید . پس شما باید بیش از ما طالب نظم و امنیت و عدالت باشید و امروز ما به زحمات زیاد صاحب این مجلس شدیم و چون اهالی ما هنوز معنی مجلس و کار مجلس را نمی دانند لذا آن طوری که باید قدر این نعمت را نمی‌دانند و شاید به ادنی‌اختلافی ، این نعمت خدا داده را از دست بدهند و علماء اعلام اصفهان و عتبات عالیات اگر بدانند که خارج از مذهب اسلام هم در این مجلس وارد خواهد شد البته امضاء نمی‌کنند ، بلکه جداً مخالفت خواهندکرد و مانع از پیشرفت مقصود خواهندبود . پس مناسب این است که شما هم مانند طایفهٔ ارامنه و یهود ، یا حق خود را ساقط و یا به‌کسی دیگر از مسلمانان منتقل نمائید و یا آن که وکیل خود را از مسلمانان انتخاب نمائید تا مجلس قوتی بگیرد ، بعد از نضج و قوت مجلس ، آن وقت مختارید هر که را معین و انتخاب نمائید پذیرفته خواهدشد . اجزاء هم هر کدامی همین موضوع را ذکر کردند ، ارباب جمشید مذاکرات را تصدیق

نمود و گفت : من باید در انجمن طایفه و ملت زردشتی این مسئله را عنوان بکنم ، اگر آنها قبول کردند من هم حرفی ندارم ، ولی تا بتوانم آنها را راضی می‌کنم .

باری ارباب جمشید رفت و تا یك اندازه هم سعی خویش را نمود لکن یك روز جناب آقای بهبهانی در مجلس علناً حمایت فرمود از طایفهٔ زردشتی و فرمود : این طایفه را بر مملکت ایران حق آب و خاك است . بزرگان این طایفه در خارجه تحصیل نموده و تربیت شده می‌باشند ، در پارلمان انگلیس وکیل دارند و تاکنون هم به معقولیت و نجابت رفتار نمودند . البته ارباب جمشید وکیل طایفهٔ زردشتی باید در مجلس شورای ملی وارد شود و از حمایت آقای بهبهانی از ارباب جمشید ، هم دیگران ساکت شدند و هم ارباب جمشید بر وکالت خود مصر گردید (گویند تعارفی به آقا داد و کار تمام شد) .

امر چهارم ـ از امور معتدبه انجمن مخفی ثانوی اتفاق و اتحاد و بیداری اجزاء بریکاد قزاقخانه است که اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان ، پسران ابوالفتح خان میرپنجهٔ قزاقخانه و میرزا ابراهیم خان سرتیپ قزاقخانه ، دامن فتوت را به کمر زده و در انجمن مخفی و سایر جا ها خدمات نمایان نمودند .

مجمل از مفصل و مختصر از مطول آن که ، اسدالله خان سرتیپ قزاق که از جوانان با تربیت و هوا خواهان وطن می‌باشد و در این عالم جدید که اتفاقاتی افتاد ، خدمات خوب به ملت نموده و خود و برادرش سیف‌الله خان در حوزهٔ اسلامیت و ایرانیت ارادت صادقانه و نجابت و فطرت اصلیه را مشهود و جلوه داد و در انجمن وطن زحماتش مذکور گردید . چه اسدالله خان سرتیپ اول کسی هست که در نظام فریاد نظم و معدلت را کشید و تقاضای عدل و مساوات و قانون را نمود . چه در چند روز قبل در قزاقخانه هویدا و آشکارا برای جلب قلوب فرقهٔ بریکاد ، این عنوان را نمود که امروز ، اتحاد عموم در یك میزان و کافهٔ طبقات در یك رأی و عقیدت شدند و عموماً لذت عدالت و آسایش را پی برده‌اند و همگی در تشخیص مرض و تعیین علاج ، متفق‌الرأی و القول شده‌اند جز طایفهٔ قزاق مغرض ناسپاس و خائن خدا نشناس ، که نه از خدا شرم دارند و نه از پادشاه .

کافر نعمت ولی نعمت بی منت اند و مضر به استقلال دولت و ملت و طرفدار استبداد و جهالت اند . چه با این که بالعیان و الشهود ، می‌بینند و به چشم خود ملاحظه می کنند که این وزراء خائن و این رؤساء جاهل مال دولت و ملت را می‌خورند و هزاران خیانت به‌پادشاه خویش می‌کنند ، باز اطاعت آنان را می‌کنند ، با این که پادشاه اسلام امروز نهایت میل به اجراء قانون اسلام و تشکیل مجلس دارند ، عین‌الدوله ما را به اذیت ملت واداشت و چه‌قدر در آن لیالی و ایام ما را به اذیت و آزار مردم واداشت . امروز علماء اعلام و عموم ملت ، از پادشاه معدلت خانه خواستند و فرمان تأسیس مجلس صادر گردید ، چرا ما باید در زیر بار عبودیت باشیم ؟ چرا نظام و قزاقخانه عدالت نخواهند؟ چرا ساکت باشیم و

ببینیم که رئیس ما حقوق ما را بخورد و تازیانهٔ استبداد را به سر ما بزند؟ پس بیائید اتفاق کنید، اتحاد کنید، شما هم مجلس داشته باشید که رئیس شما نتواند به شما تحکمی کند و شما را بدون جهت با ملت طرف کند و حقوق شما را پایمال نماید. نقص و ملالت و بی شرفی متوجه به ما خواهد گردید، که تمام طبقات مردم در تحت قانون و معدلت باشند وماکه اهل نظام می‌باشیم، خارج ازحکم باشیم. دیگر آن که علماء و سادات و صلحاء و خوبانند که حمایت می‌کنند از مظلومین، چرا ما باید معاون ظالمین باشیم؟ سابقاً ما مردم روحانیان و رؤساء ملت را در میان دولت و ملت یك حد فاصلی می‌دانستیم و فرقهٔ جلیلهٔ علماء را ضد پاره‌ای عوالم و مانع ترقیات دولت و ملت می‌پنداشتیم، اینك می‌بینیم خلاف آنچه را که توهم می‌کردیم. حالا وقت آن است که ما هم مجلس معدلت بخواهیم و خودمان را شریك ملت و هوآحواه وطن دانیم، پادشاه خود را مقتدر کنیم و خود را دشمن استبداد نمائیم. چه ضرر دارد ما هم مجلس معدلت داشته باشیم تا رئیس ما نتواند به ما ظلمی کند». این حرفها در قزاقخانه مؤثر افتاد و خرده خرده عموم قزاق بیدار شدند.

خبر به رئیس رسید، اسدالله خان را احضار نموده و حکم حبس داد، اسدالله خان گفت: تقصیر من در نظام چه باشد و چرا من در محبس بروم؟ تمرد نموده و سخت ایستادگی نمود. رئیس نیز سخت گرفت. اسدالله خان هم در ممانعت و عدم انقیاد مقاومت نمود، رئیس شمشیر کشیده اجزاء قزاقخانه و صاحب منصبان که این بی قاعدگی و خلاف ترتیت را از رئیس دیدند به اسدالله خان گفتند: چون رئیس خلاف نظام نمود و به شما شمشیر کشید، پس بهتر این است که شما ملایم‌شوید تا تقصیر او مسلم و محقق گردد. اسدالله خان چون این خیرخواهی را دید لذا خودش به طرف محبس روانه گردید. یك روز در محبس ماند، خبر به حضرت حجةالاسلام رسید حضرت آقای طباطبائی بعض پیغامات به اسدالله خان داده و برای نایب‌السلطنه که وزیر جنگ بود نیز پاکتی نوشتند. رئیس قزاق به خیال افتاده، ترسید و فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورد و معذرت خواست.

رؤساء قزاقخانه جمع شدند و کتابچه مهر کردند که البته باید قزاقخانه هم مجلسی داشته باشد، لذا آراء همگی براین قرار گرفت که مجلس مشاورت نظامی را تأسیس کنند. ولی بعد از اتمام کتابچه اختلافی بین صاحب منصبان و رؤساء بریکاد در نگهداری و ضبط کتابچه واقع گردید، این مشاجره و اختلاف سبب شد که کتابچه را پاره کردند. لکن بعض عقلاء در بین افتاده میان آنها را التیام داده، باز مجدداً عقد اتحاد و اتفاق بین آنها بسته گردید و آراء همگی بر مجلس نظامی خاص در بین بریکاد قرار و تعلق یافت و این اول مجلسی است که در نظام تشکیل یافت و سبب آن در واقع اجزاء انجمن بودند که محرك اسدالله خان و برادرش سیف‌الله خان شدند.

امروز جناب آقا میرزا محمدصادق تشریف بردند صاحبقرانیه برای گفتگوی نظامنامه و اتمام امر انتخاب .

روز شنبهٔ ۴ شهر رجب ۱۳۲۴ ـ امروز جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی کاغذی نوشتند برای نایب‌السلطنه ، در باب اسدالله‌خان سرتیپ قزاقخانه که او را بدون جهت حبس کرده اند و نوشتند که این شخص رئیس ، معلم است که باید این جماعت را تعلیم و مشق نظام بدهد ، دیگر حق کشیدن شمشیر بر روی شخص محترمی مثل اسدالله خان را ندارد ، الی آخره .

این کاغذ واین پیغام موجب خوف و ترس رئیس گردیده فوراً اسدالله خان را از محبس بیرون آورده و معذرت خواست و قبول مجلس را هم نمود و اجزاء متفقاً همعهد و متحد شدند بر تشکیل مجلس . جناب آقا سید قریش که از اجزاءِ حضرت حجةالاسلام و از سادات غیور بود ، در تأسیس نهایت سعی را متحمل گردیده و از طرف حضرت آقای طباطبائی و انجمن مخفی حامل پیغامات و رسول بود و صورت عهد نامه برای طایفهٔ قزاق نوشته که همگی آن را مهر کردند. ما صورت کامل آن را ذیلا درج می‌نمائیم :

صورت عهدنامهٔ بریکاد

از آن‌جائی که ترقی نوع انسان در هر عهدی و زمانی بسته به اتحاد و اتفاق بوده و هر قومی‌که نفاق داشته‌اند، تمام شده‌اند و هر جماعتی که اتفاق داشته‌اند، ازحیث علم و شرف ترقیها کرده، نام نیك در صفحهٔ روزگار گذاشته‌اند، و این اتفاق و اتحاد امری است معنوی و قوه‌ای است روحانی که یك قومی را مانند اهل یك خانه، یگانه می‌سازد و فرد فرد اجزاء را شریك نفع و ضرر می‌نماید. و در هرقومی‌که این‌کوکب سعادت طلوع نماید، خوشبختانه از هر حادثه و فتنه مرفه‌الحال خواهندبود . علی هذا این اوقات به فضل خداوندی شامل حال عموم صاحب‌منصبان بریکاد گردید و جزئی نفاق‌که در میان داشتیم ، مبدل به اتفاق گردید و از تاریخ سویم شهر رجب‌المرجب (۱۳۲۴) اتفاق و اتحاد نمودیم ، کمافی‌السابق براستی و درستی به دولت و ملت خدمت و جان‌فشانی نمائیم چنانچه از ابتدای انعقاد بریکاد هم تاکنون خدمات جان‌فشانهٔ این چاکران بر اولیاءِ دولت و ملت مکشوف و مبرهن است. برای استحکام قلوب خودمان چنان صلاح دیدیم، اتفاق نموده برادرانه در تکمیل جان‌فشانی ،کمافی‌السابق پرداخته و در پیشرفت ترقی خودمان و شرف دولت و ملت کمال جد[و]جهد را داشته باشیم. لهذا این ورقه را به رسم یادگار نگاشته و عموماً مهر نموده و در نزد یکی از ارکان بریکاد به رسم امانت می‌نهیم‌که عندالحاجة حجت باشد و این اتحادنامه یك سرمشقی است‌که بر سبیل وصیت‌نامه برای اولاد و اعقاب خود می‌گذاریم. به‌همین

قسم که پدرشان اتحاد داشته‌اند، آنها هم این رشتهٔ اتحاد را محکم و استوار نمایند. امیدواریم که این رشتهٔ اتحاد روز به روز محکم‌تر و استوارتر شود و این نعمت عظمی را از این قوم سلب نفرماید. توضیح آن که موافق این اتحادنامه اشخاصی که این ورقه را امضاء نموده و به قید قسم ملتزم شده‌اند، هرگاه از آنها خیانتی ظاهراً و باطناً نسبت به دولت و ملت بروز و ظهور نماید و به درجهٔ یقین و علم برسد او را به دست اولیاء دولت و ملت خواهیم داد که معدوم صرف نمایند که عبرة للناظرین شود و به هیچ وجه هم به بازماندگان او رعایتی از طرف صاحب منصبان بریکاد نخواهدشد. فی سویم شهررجب ۱۳۲۴.

روز یکشنبهٔ پنجم شهررجب ۱۳۲۴ـ امروز حضرت‌آقای طباطبائی، نقاهت و نوبه عارض ایشان گردید، کمتر بیرون تشریف‌آوردند لکن اعیان و بزرگان دیدن می‌آیند.

آقای بهبهانی هم مشغول پذیرائی واردین می‌باشند. دیگران هم در مدرسهٔ نظامی نشسته مشغول مذاکره از امر انتخاب می‌باشند.

تکفیر سپهدار

امروز حکم تکفیر سپهدار، از اصفهان از طرف‌آقای نجفی رسید که مشعر بر کفر او بود که مسلمانان را امر به اجتناب از او فرموده‌اند. تلگرافاتی هم از ولایات مخابره شده‌است که ما صورت بعضی از آنها را درج می‌نمائیم.

تلگراف از مشهد

حجج‌الاسلام و حمات حوزهٔ شرع سیدالانام را به عرض سلام مصدعیم ودر آستان قدس به دعاگوئی مشغولیم. البته این مساعی جمیله منظور نظر حضرت حجة عصر عجل‌الله فرجه و علیه و علی‌آبائه افضل‌الصلوة والسلام می‌باشد و چون صلاح ملت و دولت است، تمام طبقات از عواطف شاهنشاه اسلامیان پناه خلدالله ملکه قرین تشکر و امتنان‌اند. سیداسدالله‌قزوینی ـ شیخ‌ذبیح‌الله ـ سیدعبدالمجید ـ شیخ محمدتقی‌تربتی‌الاصل ـ زین‌العابدین ـ رئیس‌الطلاب ـ شیخ حسن ـ امضائات این تلگراف از علماء اعلام مشهد مقدس می‌باشد.

از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب اجل شیخ‌الطائفه، رئیس فرقه، سرکار حجة الاسلام‌آقای طباطبائی دام‌ظله، در این موقع که نتایج اقدامات عالیه به موجب نفاذ دولت و ترقی ملت مشهور شده، باکمال خلوص عرض تبریك می‌نماید.

(خادم ملت محمود)

امضاء فوق ازآقا میرزا محمود مجتهد است.

ایضاً از کرمان

آستان مقدس حضرت آیةالله رئیس‌المسلمین، آقای آقا میرزا سید محمد روحی فداه ـ ورود موکب مسعود و فوز به مقصود، موجب سعادت دولت و ملت، مبارك و میمون باد .

(فدوی منتصرالممالك)

امضاء فوق از منتصرالممالك بیگلربیگی کرمان است که در زمرهٔ بزرگان و اعیان کرمان است .

از همدان

حضور مبارك بندگان حضرت مستطاب حجةالاسلام والمسلمین آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی ـ شکر خدای راکه تیر دعای پیرما به هدف‌واقع وکوکب اقبال آن حضرت از مطلع سعادت طالع، بخت اهل ایران سربلندی کرد و بار دیگر آفتاب عواطف حضرت مستطاب عالی مدظله‌العالی و سایر علماءاعلام مدظلهم‌العالی ، بر عموم اهالی بلاد مسلمین پرتو افکند. فعلا به ورود مسعود تبریك معروض می‌دارد و مزید اقبال و اجلال حضرت مستطاب عالی و سایرعلماء اعلام را همواره از ایزد منان مسئلت می‌نماید .

(الاحقر حاجی‌آقا حسین قاضی)

از کلات

حضور مبارك حضرت مستطاب آیةالله، رئیس حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه آقای آقا میرزا سید محمد مدظله‌العالی . تعظیمات آتیهٔ ملیه را درخدمت امنای حوزهٔ مقدسهٔ اسلامیه قبول تجدید تبریکات خود در موقع حصول این سعادت ابدی و عید بزرگ اسلامی قرار می‌دهیم و یومئذ یفرح‌المؤمنون بنصرالله ینصر من یشاء و هوعزیزرحیم.

(میرزاآقا)

امضاء تلگراف فوق ازآقا میرزاآقا مجاهد اصفهانی است که درکلات محبوس است.

از همدان

حضور مبارك آقایان حجج‌الاسلام ادام‌الله اظلالهم بعد از عرض خلوص به عرض تبریك مصدع و از انجام مقاصد ملیهٔ اسلامیه که موجب رفاهیت عموم اهالی است، متشکر و مژدهٔ شرح مقاصد اسلامیه را حسب وعده منتظریم .

(محمد باقررضوی ـ امام جمعه)

از کلات

خدمت جناب ناظم الاسلام ـ تبریکات داعی در حوزهٔ مقدسه تقدیم .

(مجدالاسلام)

ازشیراز

خدمت سرکار حجةالاسلام ، آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی دامت برکاته، انشاءالله تعالی ورود جناب مستطاب عالی وسایر آقایان عظام، میمون و مبارك خواهدبود . اهم مستدعیات اهالی فارس از ناحیهٔ شریفه ، خلاص قوام‌الملك و اصلاح امور ایشان است و امروز اگر جداً به اتفاق در این مقام برآئید قطعاً نتیجهٔ مقصوده حاصل و عموم اهالی متشکر خواهند بود. خدا می‌داند این تدابیر برای تجدید ایالت فارس با حال وحشت‌که درخلق مشهود است آهن سردکوبیدن است . خدمت آقای شیخ و آقای بهبهانی هم عرض شد . منتظر جواب می‌باشم .

(ابراهیم الشریف)

تلگراف فوق را جناب حاج میرزا ابراهیم، مجتهد شیراز از خط کمپانی انگلیس مخابره نموده‌است . چون از وقتی که شعاع السلطنه از حکومت فارس معزول گردید و وزیر مخصوص به حکومت رفت و علاءالدوله هم که بود قوام الملك را در طهران نگاهداشته بودند . لذا استدعای جناب آقا این است: قوام‌الملك را مرخص‌کنند وآقایان توسط‌کنند از او که برود به فارس ، تا امر ملت قوت بگیرد و یا مقصودش همراهی از قوام‌الملك بوده که به خواهش پسرهایش این تلگراف را مخابره نموده‌است ، دیگر العلم عندالله وچون هنوز حاج شیخ فضل‌الله مخالفتی ظاهراً نکرده‌است ، لذا اشاره‌ای هم به او کرده‌است .

روز دو شنبهٔ ششم شهر رجب ۱۳۲۴ ـ امروز جناب عضدالملك آمد نزدحضرت آقای طباطبائی که استدعاکند حضرت حجةالاسلام ، طرف عصر تشریف ببرند درمجلس‌شورای ملی . لکن نقاهت حضرت حجةالاسلام رفع نشده‌است . مشکل بتوانند حضور بهم رسانند .

صدراعظم میرزا نصرالله‌خان‌مشیرالدوله امروز نهار مهمان است منزل حاج آقاعلی‌اکبر بروجردی ، جناب حاج‌شیخ فضل‌الله هم آنجا بود ، با جمعی دیگر . بعد از صرف‌نهار همان‌جا خوابیدند که عصر را بروند به مجلس شورای ملی برای امضاء و تصحیح نظامنامه . چون جناب حجةالاسلام آقای آقا میرزا سیدمحمد تشریف نبردند در مجلس ، صدراعظم هم نرفت. لکن سایرین با مشیرالملك پسر صدراعظم رفتند و در مجلس حاضر شدند ، لکن صحبت امروز از امر نان وگوشت بود و کتابچهٔ امتیاز آن را نوشتند که به نظر صدراعظم و آقایان برسانند .

جناب آقای سید برهان‌الدین خلخالی که از بستگان امیر بهادر وزیر دربار بود ، امروز آمد نزد بنده و گفت : امیر بهادر شخص مسلمانی است و امروز در ذهن او جا گرفته‌است که مجلس مشاورت ، خلاف شرع است و اگر حضرت آقای طباطبائی در یك مجلس باایشان بنشینند وصریح بفرمایندکه این مجلس موافق شرع است و به دلیل و برهان و حکم بتی لزوم آن را بفرمایند ، هرآینه این مرد باور می‌کند و دیگر همراه می‌شود

موافقت او بهتر است از مخالفت چه این شخص همیشه اوقات نزد شاه می‌باشد ، لذا باید او را همراه نمود . بنده گفتم : حضرت آقای طباطبائی به خانهٔ او نمی‌رود و راضی هم نمی‌شود که او به خانهٔ آقا آید ، چه آن وقت مردم می‌گویند آقا تعارف ورشوه گرفته است به این جهت ملاقات این دو نفر مشکل است . آقا سید برهان گفت : اولا در مجلس علنی ملاقات کنند نه در خلوت ودیگر آن که در خانهٔ خود شما باشد که از هر دو دعوت کنید و باعث ملاقات شوید . لذا بندهٔ نگارنده خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم. حضرت آقا قبول فرمودند یا در خانهٔ خودشان در مجلس علنی باشد و یا در منزل بندهٔ نگارنده . قرار بر این شد ، که جناب آقا میرزا محمد صادق ملتفت شده و مانع شد و گفت : موجب اتهام و بد نامی ماها می‌باشد، آن وقت مردم بد می‌گویند . از این جهت زحمات بندهٔ نگارنده و جناب آقاسید برهان‌الدین به هدر رفت .

روز سه شنبهٔ هفتم رجب ۱۳۲۴- امروز جناب آقاسیدعبدالله را احضار کرده بودند برای رفتن حضور شاه و حضرت آقای بهبهانی مستعد و مهیا از برای رفتن به صاحبقرانیه شده که طلاب خدمت جناب آقا رسیده و جداً مانع شدند وعرض کردند : این رفتن شما تنها نزد شاه موجب اتهام است . جناب آقاسیدعبدالله طلاب را خاموش و به دلیل و برهان مدلل نمودندکه رفتن نزد اعلیحضرت لازم است و اگر نروند کار معیوب خواهد گردید . طلاب عرض کردند : پس تنها نروید . جناب آقا گفت : شاه مرا تنها خواسته است، شاید بخواهد حرفی محرمانه بفرماید و بودن ثالث مانع باشد. به هرجهت جناب آقا تشریف بردند به صاحبقرانیه و مراجعت را آمدند منزل حضرت آقای آقا میرزا سید محمد لکن هنوز معلوم ما نگردید که مطلب چه بوده‌است ؟

حاج سیف‌الدوله وزیر تجارت هم امروز به قدر صد نفر از تجار را احضار نمودکه ما هم باید مجلسی داشته باشیم . خوب است تجار پانزده نفر را وکیل کنند که این‌پانزده نفر در مجلس محاکمهٔ وزارت حاضر شده و در امور تجار ناظر باشند. نوشته هم نوشتند بعضی مهر کرده بعضی عذر آورده که باید فکری کنیم و در این امر تأملی نمائیم ، آن وقت جواب می‌دهیم .

حاج‌محمدتقی و حاج‌حسن مطالبهٔ خرج این مدت تحصن را نموده مدعی بودند که سی و دو هزار تومان از خود خرج کردیم . تجار صورت خواسته تا هیجده هزار تومان صورت دادند . لذا تجار گفتند بیست هزار تومان شما منتها خرج کردید . ازخارج هم خبر داریم که به شما معاونتی شده‌است حاج محمد تقی و برادرش مدعی بودند که ما سی و دو هزار تومان پول داشته و اینك دیگر چیزی در دست نداریم . باری آقایان از تجار خواهش نمودند که آنچه می‌گویند به آنها بدهید . حضرات تجار صورتی نوشته و پولی روی هم تقسیم کردند ، از قرار صورت ذیل گرفته شده و به آنها دادند :

صورت اشخاصی که پول دادند به حاج محمدتقی برای آنچه که در سفارتخانه خرج شده بود:

حاج‌حسین آقا امین‌الضرب. حاج‌معین بوشهری. حاج‌محمداسماعیل آقامغازه. آقامیرزا محموداصفهانی . ارباب جمشید .

باری پول حاج محمد تقی و حاج محمد حسن را کـه در سفارتخانه خرج کرده بودند بر حسب خواهش آقایان جمع آوری نموده وادادند .

ادیب المجاهدین کرمانی که در واقعهٔ گرفتاری جناب حاج شیخ محمد واعظ ، گلولهٔ تفنگ به رانش خورده تاکنون مشغول معالجهٔ او می‌باشند . این ایام حالش بهتر شده‌است یعنی از خطر گذشته است . دستخطی هم از اعلیحضرت خطاب به اعلم‌الملك که از اطباء مخصوص شاه می‌باشد ، صادر شده‌است که از ادیب‌المجاهدین توجه و پرستاری کنند . اعلم‌الدوله هم نوشته به جناب آقاسیدابوتراب که از اطباء مریضخانهٔ دولتی‌است در دست ادیب است‌که ما صورت آن را درج تاریخ خود می‌نمائیم وهذاصورته :

عنوان پاکت

خدمت ذی‌شرافت جناب فخامت نصاب ، آقای‌آقامیرزاسید ابوتراب‌خان حکیم‌باشی مقیم مریضخانهٔ مبارکهٔ دولتی زیداقباله .

قربانت شوم ، پس از تقدیم مراتب اخلاص و ارادت ، حسب الامر قدر قدر[ت] همایون شاهنشاهی ارواحناله‌الفداء ، ابلاغ می‌نماید : از جناب ادیب نگاهداری نموده اگر حمل و نقل او ممکن است که به مریضخانهٔ مبارکه بیاید درآن‌جا، و الا در منزل خود او همه روزه عیادت فرموده تا وقتی‌که شفای‌کامل یافته ، راپورت سلامتی او را بعد به این ارادتمند مرحمت بفرمائید تا به عرض خاکپای اقدس مقدس اعلیحضرت‌ظل‌اللهی ارواحنافداه رسانیده خدمات جنابعالی معروض شود .

(ارادتمند صمیمی خلیل است)

چهاردهم جمادی الثانیهٔ ۱۳۲۴

این مکتوب را دکتر خلیل خان ملقب به اعلم‌الدوله رئیس اطباء دولتی برای آقا سیدابوتراب‌خان‌که از اطباء مریضخانهٔ دولتی است، نوشته است و از اقدامات وتوجهات و پرستاری آقاسیدابوتراب‌خان این ایام حال ادیب‌المجاهدین روبه‌بهتری است .

روز چهار شنبهٔ هشتم رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز صبح ، نظام‌الملك وزیر عدلیه و جناب آقای صدرالعلماء ، خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیدند، برای احوال پرسی.

رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه باعث‌گفتگوی مردم گردیده قلوب عموم عامه متزلزل گردیده‌که بعد از این همه هیاهو و این همه ضرر و خسارت و اتلاف نفوس عماقریب این

آقا ملت ضعیف جاهل را خواهد فروخت به ثمن بخس .

خداوندا خودت رحم کن ، مقصود ما این بود که اول ملت عالم شود . پس از علم و تصحیح وتنقیح ادارات دولتی و منظم شدن وزارتخانه‌ها و امنیت ، آن وقت قهراً دولت مشروطه وحریت حاصل خواهدگردید. ولی حالا این ملت جاهل که از علم وصنعت عارینذ چگونه قدر این نعمت خدا داده و این گوهر گران‌بها را بدانند و آیا بتوانند بخوبی به آخر رسانند ؟

طرف عصر امروز ، آقایان تجار آمدند منزل آقای طباطبائی و عنوان‌کردند که از رفتن جناب آقاسیدعبدالله حضور شاه ، مردم در وحشت وخیالات افتادند ، می‌ترسیم آخر ما ملت را بفروشند ، جناب حجةالاسلام آقای طباطبائی اطمینان به ایشان داده و فرمودند : جناب آقا سید عبدالله که تا به امروز صد هزار قسم زحمت و مرارت کشیده است و متجاوز از بیست کرور تومان به مردم ضرر وارد آورده‌است چگونه می‌تواند گول بخورد وجانب ملت را فرو گذارد ؟ مجملا اطمینان به تجار داده بعد فرمود : نظامنامه‌ای که چند روز قبل در مجلس قرائت شد ، آن را دولت تغییر داده‌است ، مادهٔ سوم را به کلی از بین برداشته است ، یعنی وکلای شهرها را زده‌اند وبعضی تغییرات دیگر در نظامنامه داده‌اند، ولی ما قبول نکرده‌ایم . امشب باید فصول نظامنامه را بنویسیم که پس فردا روز جمعه در مجلس قرائت شود و صورت نظامنامه را در مجلس قرائت نمود . تجار بالاجماع و الاتفاق گفتند : ما این نظامنامه را قبول نداریم .

روز پنجشنبهٔ نهم رجب ۱۳۲۴هجری ــ دراین روز باز، بین تجار وکسبه گفتگوی رفتن جناب آقا سید عبدالله حضورشاه می‌باشد کسبه و اصناف طرف عصر به قدر صد نفری آمدند منزل آقای طباطبائی و نیز شکایت از جناب آقا سیدعبدالله نموده. جناب حجةالاسلام به آنها اطمینان داده و فرمود:ما منتظر تصحیح نظامنامه می‌باشیم و الا مسامحه و مماطله را سببی دیگر نیست .

امروز شبنامـه‌ای با ژلاتین طبع شده‌است ، در کوچه و بازار و مجامع و مدارس انداخته شدکه ما صورت‌آن را دست‌آورده و ردج تاریخ خود نمودیم و هذا صورته :

شبنامه

بدبخت اگر مسجدآدینه بسازد یا طاق فرودآید، یا قبله‌کج‌آید

ای افسوس‌که زحمات و خسارات ما ملت بی‌نتیجه ماند ، بلکه نزدیك شد که نتایج‌آن عاید بعضی از اجزاء محترمین‌گردد. ای خاك بر سر ما ایرانیان جاهل‌که باآن‌کـه هزار مرتبه تجربه در امـری نمائیم باز خیر و شر خـود را نمی‌دانیم. پس ازآن‌که ظالمین خدا نشناس جمع‌کثیری از مظلومین متظلمین را بی جرم وگناه در خون خود غلطانیدند و ابواب‌آسایش و امنیت را بر ما مسدود

نمودند، ناچار پناه به دولت معدلت‌گستر انگلیس بردیم. آن حامی عدل و داد ما را پناه داد و دست ظالمین را از ما کوتاه نمود. مقاصد خویش را در شرف انجام دیدیم.

علماء اعلام که عطف عنان از مسافرت نمودند، شخص شخیص به سوی سفارتخانه تاختند و ما را به مواعید انجام مقصود و انعقاد مجلس شورای ملی واثق کردند. بدین اطمینان از دربار معدلت مدار انگلیس کناره‌کردیم و همه روزه انتظار فرج کشیدیم پس از مدتی نه از مقصود اثری و نه از مطلوب نشانی هویداست. چه شده دولت را که به وعید خود وفا نمی‌نماید و چه شد علماء راکه به عهود خویش عمل نمی‌نمایند؟ چنانچه روزی چند بدین منوال، به ما بگذرد که به مقاصد خود نرسیم، در مقام داد خواهی از دولت و علماء ملت برخواهیم آمد و روزگار را بر چشم ظالمین غدار و منافقین کج رفتار تیره و تار خواهیم کرد و در طلب حقوق ملی خویش از احدی تبعیت نخواهیم نمود و جانهای خود را در سر این کار خواهیم گذاشت ــ بقیه دارد.

این شبنامه منتشر گردید دیگر بقیه آن را ندیدیم. مسامحه و مماطله که مردم گمان می‌کردند، همانا مرتب نشدن نظامنامه بود که هنوز طبع نشده‌است. مردم هم گاهی درمدرسهٔ نظامی یعنی مدرسه‌ای که سابقاً مدرسه بود و این ایام برای مجلس و امر انتخابات معین شده‌است، جمع می‌شوند، بعضی هم در خانه‌های آقایان آمد و شد می‌کنند اعلیحضرت شاهنشاه هم در قصر صاحبقرانیه با حالت مرض و کسالت بسر می‌برند.

شاهزاده عین‌الدوله هم در شمیرانات تهیه مسافرت می‌بیند. ولی هنوز عازم بر مسافرت نیست و به مسامحه و مماطله و دفع‌الوقت می‌گذراند. صدراعظم حالیه، مشیرالدوله هم تا عین‌الدوله در اطراف تهران باشد ملاحظه می‌کند. مردم هم از حرکت نکردن عین‌الدوله به خیال افتاده‌اند.

روز جمعهٔ دهم رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز عدهٔ کثیری از تجار و کسبه‌که عدهٔ آنان به پانصد نفر می‌رسد آمدند منزل آقای طباطبائی که جناب آقا سید عبدالله از همراهی ملت منصرف و مایل به دولتیان شده‌است. بعضی از مردم هم رفته‌بودند منزل حاج شیخ فضل‌الله و شکایت از آقای بهبهانی‌کرده و می‌کنند.

بعضی از مردم هم قسم خورده‌اند که جناب آقای بهبهانی را بقتل رسانند. حضرت حجة‌الاسلام آقای طباطبائی فرمودند: ای مردم در این امری‌که ما زحمات بسیار کشیده و جمعی به قتل رسیده و متجاوز از بیست کرور به ایرانیان ضرر رسید، چطور تصور می‌شود که شخص عاقلی مانند آقای آقا سیدعبدالله را بی جهت متهم نمود و باور نکنید که ایشان از این مقصود بزرگ منصرف شوند. این سوء ظن را نسبت به جناب آقا

سید عبدالله نکنید ، من تا جان دارم ازهمراهی دربارهٔ ملت دریغ نخواهم‌نمود . بالاخره مردم را از بعض خیالات منصرف فرمودند .

طرف عصر سه ساعت به غروب مانده مجلس منعقدگردید . علماء اعلام و بعض از وزراء حاضر شدند، نظامنامه نوشته قرائت نمودند ، لکن بعضی قبول نکردند ، نظامنامهٔ دولت را هم رد نمودند. پس از مذاکرات بسیار آراء براین قرارگرفت‌که تا روزدوشنبه تجار و علماء باهم بنشینند و نظامنامه بنویسند و روز دوشنبه بیاورند و علناً فصول و مواد آن را بخوانند . جناب حجةالاسلام آقای آقا سید عبدالله در مجلس برخاسته و قسم خوردندکه: من از دولت چیزی نگرفته‌ام و از خیال خود منصرف نشده‌ام؛ چرا شما مردم صبر وحوصله ندارید ؟ کار به این بزرگی را چگونه می‌توان در دوسه روز انجام داد ؟ مجملا به‌صد هزارقسم وگفتگو مردم را اطمینان دادند . جناب حجةالاسلام آقای آقامیرزا سید محمد نیز برخاسته و خطابه خواندند مردم را اطمینان داده ، از فرمایشات ایشان مردم مطمئن شده آرام گرفتند .

روز شنبهٔ یازدهم شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ــ امروز تجار و آقایان مشغول نوشتن نظامنامه می‌باشند .

امروزعصر جناب‌شیخ‌الملك‌کرمانی‌که تازه از فرنگستان مراجعت نموده، آمد بنده‌منزل و گفت : ما اهالی ایران تاکنون در خط مجلس و قانون و حقوق نبودیم این مدارس هم که تأسیس شده‌است چون تازه‌سن و شاگردانش مبتدی بودند ، از این علم حقوق و علم اداره بی‌ربط می‌باشند . تجربیات ما هم در این خطوط نبوده‌است . هر یك از ماها هم که به خارجه سفرکردیم ، اولا آن‌که در این خیالات نبودیم ثانیاً آن‌که جوانان ما، که جز اشتغال به عیش و عشرت و تماشای مجالس تیارت و لهویات ، دیگر کاری نداشتند ، پیران ما هم مشغول به‌کسب و تجارت وکار و شغل خویش بودند . امروز که خداوند عالم علمای ما را موفق و مؤید فرمود بربیداری مردم و همراهی از اهالی ایران و پادشاه ما زیادتر از توقع ما به ما داد ، افسوس و هزار افسوس که نه ما را علم و تجربیات خارجه است، تا به آن ترتیب پیش ببریم و نه خودمان به حال خود فکری می‌کنیم. اشخاص مغرض هم در بین افتاده‌اند و عماًقریب کار را خراب می‌کنند .

دولت انگلیس سالهای دراز هر یك از نکات را دانسته و ضرر و نفع هرچیزی را دیده و از روی تجربه و علم به این حال حالیه رسیده‌است . پس خوب است شما خدمت حضرت آقای طباطبائی رسیده ، محرمانه عرض‌کنید، یك نفر معلم از دولت انگلیس بخواهند تا وضع مجلس و ترتیب مجلس و تدوین قوانین مجلس را ، به‌دستیاری او بکنند . چه این مجلس باید در امور مملکتی و وضع قوانین دولتی مذاکره نماید و تشکیل و ترتیب و وضع آن ربطی به دین و مذهب ندارد .

بالاخره بندهٔ نگارنده و جناب شیخ‌الملك در اول غروب امروز خدمت‌آقای طباطبائی رسیده چون اجنبی در مجلس نبود عنوان مقصود را نمودم . حضرت آقا تا یك اندازه قبول فرمودند و نزدیك بود به همین منوال امر بگذرد ، که دکتر رضاخان که حاضر در مجلس بود گفت : ما معلم از خارجه لازم نداریم . چند نفر عاقل دور هم نشستن ومشاورت نمودن معلم نمی‌خواهد وکاری بزرگ ومشکل نیست چنانچه دیگران باهم نشستند ومشورت نمودند ما هم با هم می‌نشینیم و مذاکره از کارهای خود می‌کنیم ، نواقص خود را عنوان می‌کنیم و در تکمیل آن سعی می‌کنیم . مجملا این دکتر این قدر گفت تا اهل مجلس با او هم رأی شدند و حضرت آقا را از این خیال منصرف نمودند . ما هم‌که چنین دیدیم دیگر ساکت شدیم .

تدوین نظامنامهٔ انتخابات

روز یك شنبهٔ دوازدهم رجب ۱۳۲۴هجری ــ امروز نظامنامهٔ انتخابات را نوشتند و آوردند خدمت حضرت آقای طباطبائی ارائه دادند . حضرت آقا فرمودند اگر عموم مردم پسندیدند ضرر ندارد ، لذا نسخه‌های متعدد نوشته‌شدکه به نظر عموم برسانند و برای عامه قرائت‌کنند .

امروز باز جناب آقا سیدبرهان‌خلخالی بندهٔ نگارنده را دید که دربارهٔ امیربهادر وزیر دربارکاری‌کنم ، که یك دفعه حضرت آقا باایشان ملاقاتی بفرمایند و مشروع بودن مجلس مشاوره را به او به زبان خود بفرمایند . لکن بندهٔ نگارنده آنچه سعی می‌کنم جناب آقای میرزا محمد صادق پاره می‌کند و مایل به این امر نمی‌باشد .

حضرات طلاب و تجار هم در منازل آقایان ، امروز باز بعض مذاکرات می‌نمایند که راجع به امیربهادر و اقبال‌الدوله و سپهدار است .

از طرف سپهدار واسطه آمد و جناب آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی ، پسر بزرگ آقای طباطبائی را دیده‌که سپهدار ، ده هزار تومان به شما می‌دهد که اسباب دوستی و ملاقات او را با حضرت آقای والد فراهم آورید و رفع اتهام از او بفرمائید . جناب آقا میرزا ابوالقاسم گفت : من برای ده هزار تومان پدرم را متهم نمی‌توانم دید . در این موقع که علماء اصفهان تاخت آورده‌اند به سپهدار ، مناسب نیست من اسباب ملاقات سپهدار را با پدرم فراهم آورم ، واسطه آنچه اصرار نمود جناب آقا میرزا ابوالقاسم انکار نمود .

روز دوشنبهٔ ۱۳رجب ۱۳۲۴ هجریــ که عید سعید مولود حضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام است طرف عصر ، درارك در مدرسهٔ نظامیه ، مجلس منعقدگردید نظامنامه را قرائت نمودند ، همگی پسندیده بنا شد به‌امضاء دولت برسانند .

چون امر نان وگوشت را از طرف دولت واگذار نمودند به امیربهادر و اقبال‌الدوله

و نصرالسلطنه سپهدار که نان را از قرار یك من تبریز دریك قران بفروشند. لذا در مجلس مذاکره شدآقایان قبول نکردند وگفتند : باید امر نان وگوشت را واگذار نمود به تجار معتبرکه از قرار یك من چهار عباسی بفروشند و ضمانت هم بدهند. چه این سه نفرامروز که اول خرمن است یك‌من یك‌قران می‌فروشند لکن‌آخر سال بازگران‌می‌کنند؛ ما تاحرف بزنیم خواهندگفت ما با دولت این قسم قرارگذاردیم. بعضی هم در مجلس از اقبال‌الدوله و امیربهادر و سپهدار بدگفتند اختلافات دربارهٔ این سه نفرزیاد شد.

روز سه‌شنبهٔ چهاردهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز نظامنامه‌ای را که ملت نوشت، فرستادند حضور شاه که امضاء نمایند و شهرتی گرفته است که دولت زمین «درشت» را با پول زیادی داده‌است به جناب‌آقا سید عبدالله، به این جهت مردم دل شکسته شده‌اند و از جانب آقا سید عبدالله و اجزایش مأیوس شده‌اند.

مجمل از مفصل، زمین «درشت» که اعلیحضرت، دستخط فرموده‌اند و داده‌اند به‌آقای بهبهانی این است که «درشت»، ده‌و مزرعه‌ای است در سمت شمال تهران واقع است و زمین «درشت» در چند سال قبل متصل بود به باغ‌شاه که الان متصل به خندق و دروازهٔ شهر تهران است وچون فرمانفرمای مرحوم نصرةالدوله، پدر فرمانفرمای حالیه که مسمی به عبدالحسین میرزاست، آبی را جاری نمودکه موسوم به‌آب فرمانفرماست و در بیرون شهرآسیاب و باغ احداث نمود و اطراف آب را تحجیر نمود، لذا رعایای «درشت» در مقام مزاحمت و تصدیع و ممانعت فرمانفرما برآمدند. فرمانفرما هم چون احتیاج خود را به‌آن زمینها می‌دانست رعایا را به هرطور بود ساکت نمود، یا به صلح و خریدن و یا به قهرو زور هر چه بود مدعی از بین رفت و فرمانفرما، فرمانی از مرحوم ناصرالدین شاه صادرکرد و احتیاطاً هم‌ازمرحوم‌میرزای‌آشتیانی خرید، آن زمین را به‌عنوان زمین ممات و مجهول‌المالك نوشتجات شرعی و عرفی را تمام و در صندوق خود گذارد پس ازکشته شدن ناصرالدین‌شاه به تیر میرزارضای‌کرمانی و عزل فرمانفرما، عبدالحسین‌میرزا پسر مرحوم فرمانفرما نصرةالدوله از ریاست وزارت جنگ و سپهسالاری رعایای «درشت» مدعی به را مصالحه‌کردند به‌آقا سید علاءالدین‌اعتمادالاسلام و یکی از پسرهای آقا سید عبدالله، در این ایام که فرمانفرما عبدالحسین‌میرزا در کرمان حکومت می‌کند آقایان هم پیش افتاده‌اند. اعتماد الاسلام به توسط آقا سیدعبدالله دستخطی صادر نمود و فرستادند زمین را متصرف شوند. مجیرد یوان، پیشکار فرمانفرما مراتب را تلگرافاً به فرمانفرما اطلاع داد، فرمانفرما هم آنچه توانست به هرکس ملتجی و تلگراف نمود. لکن به خرج نرفت ولی مسئلهٔ دستخط دادن زمین «درشت» امروز به مردم رسید و در بین مردم افتاد، در مجالس و محافل مردم این اعطاء را عنوان می‌کنند تا در موقع چه پیش‌آید و فرمانفرما چقدر متضرر شود.

روز چهارشنبهٔ پانزدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ جمعی از تجار و اصناف آمدند در

خانهٔ آقای طباطبائی و گفتند: ما جناب آقاسیدعبداللهرا خواهیم کشت. چه این ملت را فروخته و رشوه گرفته و زمین های «درشت» را از دولت برای خود و پسر و داماد خویش گرفته است. جناب آقای طباطبائی مردم را به نصیحت ساکت نمود و فرمود: مسئلهٔ زمین مدتی است در بین است و متنازع فیه می‌باشد، ربطی به رشوه ندارد. البته این عنوان را نکنید که دراول امر زحمات ما به هدر خواهد رفت.

امروز حاج معین‌التجار بوشهری هزار تومان داد به جناب آقا میرزا محمد صادق، که بدهد به اجزاء انجمن مخفی که مواظبت داشته‌باشند، بدگویان او را ساکت نمایند، بلکه بتوان در وکالت از طرف ملت داخل شده و اورا در جزو مبعوثان ملت برقرار نماید. جناب آقا میرزامحمدصادق، ده بیست تومانی به آقا شیخ‌محمدمازندرانی و قدری هم به حاج جلال‌الممالك و يك و دو نفر دیگرداد و مابقی را میل فرمود.

روز پنجشنبهٔ ۱۶ رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز آقایان رفتند به مجلس، گویا نظامنامه را امضاء نکردند. مردم هم از مجلس آمدند در خانهٔ جناب آقای طباطبائی و اجتماع و ازدحامی شد. آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل‌الله و جناب صدرالعلماء و سایرین هم آمدند هیاهو و قیل و قال زیاد شد قرار گذاردند که روز شنبه دکانها را باز نکنند. بعضی اذن گرفتند که عین‌الدوله را بکشند زیراکه آمده‌است شهر و رفته است در پارك و خانهٔ خود. آقایان مردم را ساکت نموده تا روز شنبه مهلت خواسته و گفتند: مستشارالملك رفته‌است حضور اعلیحضرت شاهنشاه که نظامنامه را به صحه برساند. شما تا روز شنبه صبر کنید اگر نظامنامه به صحه و امضاء نرسید، آن وقت آنچه باید خواهدشد و ما هم با شما هرجا بروید خواهیم بود و اما آمدن عین‌الدوله به شهر شاید آمده‌است که تدارك خود را ببیند و خانه و اسباب خانهٔ خود را رسیدگی و به کسی بسپارد. طلاب به این حرفها ومواعید متقاعد نشدند تا این‌که جناب آقای طباطبائی فرمودند تا پس‌فردا مهلت خواسته‌اند و من ازطرف شما مهلت داده‌ام و قول داده‌ام شما صبر کنید «الاکرام بالاتمام» اگر تا پس‌فردا مجلس رسمی منعقد نگردید و نظامنامه به امضاء نرسید من حاضرم که برحسب میل شما رفتار نمایم مردم متفرق شدند.

تحصن مجدد تجار در سفارتخانهٔ انگلیس

در اول شب خبر رسید که تجار رفتند به سفارتخانهٔ انگلیس، متحصن شدند. برای تأخیر نظامنامه.

امروز مکتوبی از مسلمانان قفقاز رسیدکه نوشته بودند پنجاه هزار نفر فدائیهای قفقاز برای یاری‌کردن ایرانیان از جان و مال گذشته‌اند؛ هروقت اشاره شود می‌آیند به ایران. اگرچه اثری مترتب براین حرفها نخواهدشد وکسی پیدا نمی‌شودکه از جان و مال بگذرد، لکن تا يك اندازه باعث قوت‌قلب عوام خواهدگردید و ما هم برحسب وظیفهٔ

تاریخ‌نویسی آنچه به دست آریم می‌نگاریم صورت یکی از مکاتیب قفقازیه این است که ذیلا نگاشته آمد .

مکتوب فدائیان قفقاز

حضور مبارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقا سیدمحمدطباطبائی مدظله‌العالی ـ امروز ترجمهٔ رقعهٔ حضرت مستطاب عالی راکه در خصوص آزادی ملت، از دست ظلم حکومت مستبده و تأسیس مجلس دارالشورای ملت و ایجاد قانون اساسیه و عدلیه برای اداره کردن دولت واستحکام پایهٔ سلطنت شش هزار ساله که به حضرت مستطاب اشرف اتابك اعظم مدظله‌العالی مرقوم فرموده بودید ، در روزنامهٔ محترم ارشاد زیارت گردید و یك دنیا مفتخر و یك عالم شاد و سربلند و نهایت امیدوار شدیم .که هنوز بکلی خون در عروق ما ملت ایرانیان خشك نشده و از میان بیست ملیان نفوس ، باز یك نفر مثل حضرت مستطاب عالی و حضرت مستطاب حجة‌الاسلام، آقای آقا سید عبدالله دامت برکاته، بیرون آمدند و پیروی به جد مکرم معظم خود، حضرت رسالت پناهی ارواحنافداه فرموده صدای واملتا بلند و به‌داد رعایای مظلوم بیچاره رسیده، درصدد درخواست قانون عدالت برآمدندکه بیست ملیون نفوس بیچاره را از دست پانصد نفر ظالم جابر، خلاص بفرمایند .

به طوری که خاطر مبارك مسبوق است، یك صدو پنجاه سال قبل دولت ما از تمام آسیا باج می‌گرفت، ولی بدبختانه امروز همسایگان ما راضی به باج گرفتن از ما نشده درصدد قسمت کردن وطن عزیز ما هستند. آیا رواست که یك دولت شش هزار سال باکمال استقلال سلطنت نماید و امروز استبداد و خودپسندی و اغراض شخصی وزراء کار به جائی بکشدکه احدی حرف حسابی را هم گوش نداده، بگویند: شماها چون قانون ندارید وحشی هستید ، ما باید ترتیب خانهٔ شما را بدهیم. در داخلهٔ مملکت خود که جرئت حرف زدن نداشتیم ونداریم. در خانه هم هرچه فریادکردیم کسی به داد ما نرسید. و رئیس هم نداشتیم که دست اتحاد به یکدیگر داده ، جان و مال و ناموس خود را از دست بعضی ظالمان خوش خط وخال خلاص نموده، به جواب همسایگان بپردازیم. ولی حالا صدهزار مرتبه خدا را شکر می‌کنیم که پرده از روی کار برداشته شده عموم اهالی وطن وبرادران عزیز ما، صدای همسایگان ما را شنیده، بدانند چه باید بکنند ورأفت و مهربانی پدر مهربان و شاهنشاه تاجدار ما را هم فهمیده ، می‌دانندکه شخص پادشاه هرگز راضی به جبر و ظلم نیست سهل است، نهایت درجه مایل است که قانون عدالت برپا و اساس سلطنت وخانوادهٔ خود محکم شود. پس در این‌صورت

حالا تکلیف ما عموم ایرانیان است که پیروی به اوامر مقدسهٔ حضرت مستطاب‌عالی و شخص پادشاه کرده، ریشهٔ ظلم را از بن براندازیم و هر کدام از وزراء که مانع پیشرفت خیالات حضرت مستطاب عالی بوده، با او چنان رفتار نمائیم که ملت روس با وزرای خودکردنده و می‌کنند و جان و دل را از دست ظلم آنها خلاص نمائیم .

تاحال ماگمان می‌کردیم‌که تقصیر از علماء ملت است که ماها این طور بدبخت مانده‌ایم ولی حالا که حضرت مستطاب حاضر شده‌اید تا این‌که جان‌خود را در این راه صرف فرمائید، ما پنجاه هزارنفر رعایای ایران،که از دست ظلم و تعدی اولیای دولت علیه ایران ترك جان ومال خودکرده، در بادکوبه مشغول کسب و فعلگی هستیم، باکمال شوق و افتخار و از صمیم قلب حاضریم که از جان و مال و اهل و عیال‌خود گذشته، به حضرت مستطاب عالی همراهی نمائیم‌و جان خود را دراین راه نثار نمائیم.که بازماندگان ماآسوده باشند و سلطنت ما از میان نرود. نه این‌که ماها یقین داریم بلکه یك ملیون نفوس ایران‌که در روسیه اقامت دارند، همه همراهی خواهندکرد در خود ایران هم مسلم است هیچ کس از بذل مال و جان، دراین راه مضایقه نخواهندکرد .

(فدائیان ملت ـ ایرانیان مقیم بادکوبه)

روزجمعهٔ هفدهم رجب ۱۳۲۴هجری ـ امروز جمع کثیری از تجار رفتند به سفارتخانه. ازصاحبقرانیه تلفن شدکه نایب‌السلطنه و صدراعظم می‌آیند شهر ودر مجلس حاضر می‌شوند. به این جهت سایرین تأمل و صبرکرده‌اندکه عصر در مجلس حاضر شوند، اگر بر وفق میل مردم عمل نشد، آن وقت عموم مردم بروند به سفارتخانه و درآن‌جا بمانند و تعطیل عمومی بکنند تا به مقصود و مرام خود برسند .

عصرآقایان علماء حاضر در مجلس نشدند. صدراعظم و نایب‌السلطنه هم که بنا بود بیایند شهر نیامدند طلاب هم عده زیادی رفتند به طرف سفارتخانهٔ انگلیس اول شب جناب مشیر دیوان از طرف صدراعظم‌آمد به خانهٔ حضرت‌آقای طباطبائی در حالتی‌که حامل دستخط شاه بود. دستخط را داد به حضرت‌آقای طباطبائی و اصرار والحاح نمودکه‌فردا آقایان در مجلس حاضر شوندکه صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء هم حاضرخواهند شد درباب عین‌الدوله هم حکم شده‌است‌که معجلا برود به خراسان .

دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه‌که درجواب لایحهٔ علماء اعلام صادرفرمودند

جناب اشرف صدراعظم ـ کاغذ جنابان آقا میرزا سیدمحمد و آقا سید عبدالله را ملاحظه فرمودیم. عین‌الدوله در اول قصدش رفتن به زیارت بود و مرخص هم شده‌بود. فقط به واسطهٔ کسالت مزاج چند روزی برای معالجه این‌جا

آمد حالاکه حالش خوب شده‌است امشب نقل مکان خواهدکردبه خراسان برود وخواهدرفت دیگر چه ضرورت بود این قدر مطالب را به عرض برسانند. همین دستخط را به علماء ابلاغ نمائید.

۱۷ رجب ۱۳۲۴

مشیر دیوان خدمت حضرت‌آقای طباطبائی عرض‌کرد. نظامنامه هم به امضاء و صحهٔ اعلیحضرت موشح شده‌است. در باب محبوسین‌کلات هم بنا شده‌است که مرخص شوند. بقیهٔ پول مجدالاسلام را بنا شد فردا به عیالش برسانند.

روز شنبهٔ هیجدهم رجب ۱۳۲۴- امروز بعض دکانها و سراها را بستند، تجار در سفارتخانه بودند،مردم هم عازم برملحق شدن به‌آنها گردیدند.جناب‌آقای طباطبائی وآقای بهبهانی فرستادند در بازارکه البته دکاکین را بازکنید و عصر در مجلس حاضر شوید، چنانچه بروفق میل شما رفتار نشدآن وقت بازارها را ببندید. مردم اطاعت نموده بازارها را بازکردند.

طرف عصر صدراعظم و نایب‌السلطنه و سایر وزراء درباری، با حضور علماء اعلام و روساء تجار، حاضر درمجلس شدند. نظامنامه را قرائت نمودند. صدای زنده‌بادپادشاه‌ایرانیان زنده‌باد آقایان علماء، پاینده‌باد ملت ایران و مستدام باد اسلام، از مردم بلندگردید. بعد از قرائت نظامنامه و تشکر مردم، بعضی فریادکردندکه ما چهار نفررا نمی‌خواهیم، باید ازأطراف پادشاه رئوف ما نفی و تبعید شوند: یکی امیر بهادر ودیگری نصرالسلطنه، سومی حاجب‌الدوله چهارمی نیرالدوله و خیلی بدگفتند از این چهار نفر. نیرالدوله هم حاضر بود و شنید، زودتر از همه رفت. قرار شد نظامنامه را مجدداً به نظر شاه برسانند، از فردا شروع در انتخابات‌کنند.

امروز وزراء مجلس،کردند، امیربهادر در مجلس گفته‌بود دولت باید ملاها راعلاج کند و دماغ‌آنها را بسوزاند. مجدالدوله برخلاف او حمایت از آقایان‌کرده‌بود. شب را مجدالدوله‌آمد منزل آقای طباطبائی و اظهار خدمت نمودکه امیر چه‌گفت و من چطور جواب دادم.

روز یك‌شنبهٔ ۱۹رجب ۱۳۲۴- امروز دکاکین مفتوح گردید، تجار و روساءاصناف و صرافها در سفارتخانه می‌باشند.می‌گویند: تا مجلس صحیحاً تشکیل نیابد و مطمئن نشویم خارج نخواهیم شد.

دیروز به‌واسطهٔ نزاعی‌که بین مجدالدوله و امیربهادر شده‌بود در مجلس صدراعظم و به شرف صدارت برخورده بود لذا صدراعظم، در مقام استعفاء برآمد و مراتب را حضور شاه عرض‌کرد. اعلیحضرت متغیر شده و فرمود: آنچه صلاح دانید معمول و اجراء دارید وزیردربار را چه به این مذاکرات.

روز دوشنبهٔ بیستم رجب ۱۳۲۴ـ امروز طرف عصر مجلس منعقد گردید. نظامنامه راآوردندکه به صحهٔ شاه موشح و به مهر دولتی مزین شده‌بود. مردم دعا و ثنای شاه را ، ورد زبانها ساخته‌آنچه لازمهٔ تشکر بود به جا آوردند . قرار براین شدکـه روز دوشنبه ۲۷ که روز مبعث است شروع در انتخاب مبعوثین شود .

روزسه شنبهٔ ۲۱ رجب ۱۳۲۴ ــ امروزآقایان علماء از صدراعظم خواهش نمودندکه تلگرافی به ولایات از طرف دولت مخابره کنند. صدراعظم قبول و مراتب را حضوراعلیحضرت عرض‌کرد. طایفهٔ صرافها هم‌که در سفارت می‌باشند مطالبهٔ طلب و براتهای دولتی راکه از مردم خریده‌اند می‌نمایند . متجاوز از صد هـزار تومان برات و قبوض مواجب در دست صرافها می‌باشد .

روزچهارشنبهٔ۲۲ رجب۱۳۲۴ هجری ـامروزدستخطی از اعلیحضرت شاهنشاه صادر گردیده که صورت‌آن از این قرار است :

صورت دستخط شاه

صاحبقرانیه، مورخهٔ ۲۲ رجب ۱۳۲۴

جناب اشرف صدراعظم، فهرست مطالب راجعه به مجلس راکـه به حضور فرستاده‌بودید ملاحظه شد . این‌که خواسته‌اند تلگرافی در صدور نظامنامه به‌تمام ولایات مخابره شود، چـون لازم است از تمام مندرجـات نظامنامه عموماً مطلع شوند، صدور تلگراف‌کافی نیست قدغن نمائید. عین نظامنامهٔ مجلس را زودتـر طبع نموده برای هر ولایت یك نسخه بفرستندکه ازآن قـرار ترتیب انتخابات و شرایط‌آن عمل شود. به شاهزادگان و قاجاریه هم همین طورکـه خواسته‌اند اطلاع بدهیدکه پس از انعقاد مجلس، منتخبین خودشان را معرفی نمایند. مطالب راجعهٔ به مجلس هم‌که باید در روزنامهٔ طبع شود قدغن نمائید آنچه مقتضی‌است بعد ازآن‌که نوشته‌شد در روزنامهٔ دولتی چاپ‌کنند. عین‌الدوله هم‌که چند روزی تأخیر کرده‌است، مشغول تسویهٔ‌کارهـای شخصی خـودش است و البته حـرکت خواهدکرد .

۲۲ شهررجب ۱۳۲۴

شب‌گذشته در شهر تهران چراغانی با شکوهی‌کردند برای تصحیح و اتمام نظامنامه و ما هم تیمناً و تبرکاً صورت نظامنامه را در تاریخ بیداری درج می‌کنیم،که اگر زمانی اهالی ایران به خوبی از خواب بیدار شدند و چرت کسالت خواب از چشم‌آنان بیرون رفت، حسن و قبح و یا عیب و نقص‌آن را بفهمند .

نظامنامهٔ انتخابات مجلس شورای ملی

دستخط همایونی در تصدیق و امضاء نظامنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب اشرف صدراعظم این نظامنامه صحیح است .

۲۰ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲٤

بسم الله الرحمن الرحیم

نظامنامهٔ انتخابات «مجلس شورای ملی» مطابق دستخط مبارك بندگان «اعلیحضرت همایونی خلدالله ملکه» که در تاریخ ۱۴ جمادی‌الثانیه سال ۱۳۲٤ شرف صدور یافته از قرار شرح ذیل است :

فصل اول قواعد انتخابات

مادهٔ اول ـ انتخاب کنندگان ملت در ممالك محروسهٔ ایران از ایالت و ولایت باید از طبقات ذیل باشند :

شاهزادگان و قاجاریه ـ علماء و طلاب ـ اعیان و اشراف ـ تجار ـ ملاکین فلاحین و اصناف .

(تنبیه۱) ایلات هر ایالتی جزو سکنهٔ آن ایالت بوده و با شرایط مقرره حق انتخاب دارند ،

(تنبیه۲) ملاك عبارت از اصحاب ملك و فلاح عبارت از زارع است .

مادهٔ دوم ـ انتخاب کنندگان باید دارای مقامات ذیل باشند :

اولاـ سن آنها کمتر از بیست و پنج سال نباشد .

ثانیاـ رعیت ایران باشند .

ثالثاـ معروفیت محلی داشته باشند .

رابعاـ ملاکین و فلاحین آنها باید صاحب ملکی باشندکه هزار تومان قیمت داشته‌باشد .

خامساـ تجار آنها حجره و تجارت معینی داشته باشند .

سادساـ اصناف، باید از اهل صنف وکار معین صنفی داشته باشند ودارای دکانی باشند که کرایهٔ آن دکان مطابق کرایه‌های حد وسط محلی باشد .

مادهٔ سوم ـ اشخاصی که از انتخاب نمودن کلیه محروم هستند از قرار تفصیل‌اند :

اولا ـ طایفهٔ نسوان .

ثانیاًـ اشخاص خارج از رشد و آن‌هائی که محتاج به قیم شرعی می‌باشند .

ثالثاً ـ تبعهٔ خارجه .

رابعاً ـ اشخاصی که سن آنها کمتر از بیست وپنج سال باشد .
خامساً ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند .
سادساً ـ ورشکسته‌ای که بی‌تقصیری خود را ثابت نکرده‌باشد .
سابعاً ـ مرتکبین قتل و سرقت و مقصرین و آن‌هائی که مجازات اسلامی قانونی دیده‌اند و متهمین به قتل و سرقت و غیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده‌باشند .
ثامناً ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
اشخاصی که از انتخاب نمودن به شروط ممنوعند :
اولا ـ حکام و معاونین‌حکام در محل حکومت .
ثانیاً ـ مستخدمین ادارهٔ نظمیه وضبطیه در محل مأموریت خودشان .
مادهٔ چهارم ـ انتخاب شدگان باید دارای مقامات ذیل باشند :
۱ ـ زبان فارسی بدانند .
۲ ـ سواد فارسی داشته‌باشند .
۳ ـ رعیت داخله باشند .
۴ ـ معروفیت محلی داشته‌باشند .
۵ ـ داخل در خدمت دولتی نباشند .
۶ ـ سن آن‌ها کمتر از سی سال و اضافه از هفتاد سال نباشد .
۷ ـ در امور مملکتی بصیرتی داشته‌باشند .
مادهٔ پنجم ـ اشخاصی که از انتخاب محروم هستند :
۱ ـ طایفهٔ نسوان .
۲ ـ تبعهٔ خارجه .
۳ ـ اهل نظام بری و بحری که مشغول خدمت‌اند .
۴ ـ ورشکستهٔ به تقصیر .
۵ ـ مرتکبین به قتل و سرقت وغیره که شرعاً رفع تهمت از خود نکرده باشند .
۶ ـ آنهائی که سنشان از سی سال کمتر باشد .
۷ ـ اشخاصی که معروف به فساد عقیده هستند و متظاهر به فسق .
مادهٔ ششم ـ عدهٔ انتخاب شدگان ملت در بلاد ایران ،متناسب با جمعیت سکنهٔ آن بلد است و از هر ایالتی ،شش یا دوازده نفر ، موافق صورت ذیل باید انتخاب شود مگر «تهران » که عدهٔ انتخاب شدگان آن به موجب تفصیل ذیل است :

شاهزادگان و قاجاریه	چهار نفر	۴ نفر
علماء و طلاب	چهار نفر	۴ »
تجار	ده نفر	۱۰»
ملاکین و فلاحین	ده نفر	۱۰»
اصناف از هر صنفی	یك نفر	۳۲»

که جمعاً سی و دو نفر می‌شود (مجموع وکلای تهران) شصت نفر (۶۰ نفر) است در سایر ایالات و ولایات از قرار تفصیل است :

آذربایجان	۱۲ نفر
خراسان و سیستان و تربت و ترشیز و قوچان و بجنورد و شاهرود و بسطام	۱۲ نفر
گیلان و طالش	۶ »
مازندران و تنکابن و استرآباد و فیروزکوه	۶ »
خمسه و قزوین و سمنان و دامغان	۶ »
کرمان و بلوچستان	۶ »
فارس و بنادر	۱۲ »
عربستان و لرستان و بروجرد	۶ »
کرمانشاهان و گروس	۶ »
کردستان و همدان	۶ »
اصفهان و یزد وکاشان و قم و ساوه	۱۲ »
عراق و ملایر و تویسرکان و نهاوند و کمره و گلپایگان‌وخونسار	۶ »

مادهٔ هفتم ــ هر یك از انتخاب کنندگان ، صاحب یك رأی می‌باشند و فقط در یك‌طبقه می‌توانند انتخاب کنند .

مادهٔ هشتم ــ عدهٔ انتخاب شدگان برای (مجلس شورای‌ملی) در تمام ممالك محروسهٔ ایران بیش‌از دویست نفر نمی‌تواند باشد . در شهرهای جزوهر ایالتی هر طبقه ، علیحده جمع شده ، یك نفر را انتخاب نموده به‌کرسی ایالت می‌فرستند . این انتخاب شدگان باید در همان شهری که انتخاب می‌شوند ویا در محال آن شهر ، سکنی داشته باشند .

انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالات ، درکرسی ایالت جمع شده ، به‌عده‌ای‌که در صورت فوق برای هر ایالت معین شده از برای‌مجلس شورای‌ملی اعضاء انتخاب می‌کنند تا در مجلس شورای‌ملی حضور به هم رسانیده در مدت مأموریت ، به وظیفه و تکلیف خــود که حفظ حقوق دولت و ملت است ، عمل

نمایند. انتخاب‌کنندگان مجبور نیستند که حتماً از صنف وطبقهٔ خودشان انتخاب کنند .

مادهٔ نهم ــ در هر محلی که انتخابات به عمل می‌آید ، انجمنی برای نظارت انتخابات از معاریف طبقات ششگانهٔ انتخاب‌کنندگان آن محل (مرکب از شش نفر) و در تحت نظارت موقتی (حاکم) یا (نایب‌الحکومه)همان محل تشکیل خواهد شد . از این قرار دو انجمن تشکیل می‌شود (انجمن محلی) و (ایالتی) انجمن محلی ، در شهرهای جزو ایالات و انجمن ایالتی در کرسی ایالت .

مادهٔ دهم -. شکایات راجعه به انتخابات مانع ازاجرای انتخابات نخواهد بود . یعنی انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم رسیدگی خواهندکرد ، بدون این که انتخابات توقیف شود .

مادهٔ یازدهم ــ اگراز انجمن محلی ، کسی متشکی باشد ، به انجمن ایالتی رجوع خواهد کرد . واگر نتیجه‌ای حاصل نشد به مجلس شورای‌ملی‌باید رجوع نماید .

مادهٔ دوازدهم - هرگاه یکی از اعضای مجلس شورای ملی استعفا یا فوت نماید و بیش از شش ماه به انتخابات جدیده باقی باشد اعضاء مجلس ، به جای او یك نفر از اهل ایالت خودش انتخاب خواهندکرد .

مادهٔ سیزدهم - اسامی انتخاب کنندگان و انتخاب شدگان هر ولایت را انجمن‌های محلی و ایالتی به دفترخانهٔ (مجلس شورای ملی) بفرستند ، که در دفترخانهٔ مجلس اسامی آنها را به ترتیب حروف هجائیه ، ثبت و برای اطلاع عموم طبع و نشر نمایند ، کذلك بعد از اتمام‌عمل انتخابات، انجمن محلی نتیجهٔ عمل را در ظرف یك هفته به انجمن ایالتی خواهد داد .

مادهٔ چهاردهم ــ انتخاب شدگان در شهرهای جزو ایالت ، باید از انجمن محلی ، اعتبار نامه در دست داشته‌باشند و کذلك انتخاب شدگان در کرسی ایالت ، باید اعتبار نامه از انجمن ایالتی در دست داشته‌باشند ، در مجلس شورای‌ملی ارائه دهند .

مادهٔ پانزدهم ــ انتخاب اشخاص مقرره به قرعه و به‌اکثریت آراءخواهد بود .

مادهٔ شانزدهم ــ بعد از انتخاب اعضای (مجلس شورای ملی) اسامی انتخاب شدگان در دفتر مجلس ثبت شده و در روزنامه ها اعلان خواهد شد .

مادهٔ هفدهم ــ مجلس انتخاب کنندهٔ ملی در شهرهای حاکم نشین که به

در درجه منقسم می شود برقرار خواهد بود، و بنا بر اقتضا و مکان حاکم محل می‌تواند محل مجلس انتخاب را معین نماید .

مادهٔ هیجدهم ـ موعد و میعاد انتخاب ، باید یك ماه قبل از وقت به توسط حکومت محل ، به عموم اهالی به اعانت اوراق چاپی و سایر اعلانات مقتضیه اعلام شود .

مادهٔ نوزدهم ـ انتخاب شدگان دارالخلافه و سایر ایالات هرچه زودتر باید در تهران حاضر شوند ، چون انتخاب شدگان ولایات ، به موجب نظامنامه باید منتخب شوند و حضور آن‌ها فعلا مدتی طول خواهدکشید ، لهذا منتخبین تهران حالا انتخاب می‌شوند و مجلس تشکیل خواهدشد و به وظایف خود رفتار خواهند نمود ، تا منتخبین ولایات حضور به هم رسانند و تأخیر حضور آن‌ها سبب تعطیل مجلس نخواهد شد .

مادهٔ بیستم ـ خرج سفره و مقرری سالیانهٔ اعضای مجلس شورای‌ملی ، موقوف به تشخیص و تصویب خود مجلس است .

مادهٔ بیست و یکم ـ مدت مأموریت نمایندگان ملت ، دو سال خواهدبود وبعد از دو سال در تمام ممالك ایران ، تجدید انتخابات خواهد شد .

مادهٔ بیست و دوم ـ شکایات راجعه به مجلس و اعضای آن در عمل انتخابات و غیره ، آنچه راجع به مجلس است ، باید کتباً به رئیس مجلس اظهار شود ، که درمجلس شورای‌ملی به مادهٔ شکایت ، رسیدگی شده و حکم آن صادر شود .

مادهٔ بیست وسوم ـ بدون اجازهٔ مجلس احدی از اجزای مجلس را نمی توان به هیچ عنوان گرفتار و دستگیر نمود ، مگر مرتکب به جنحه یا جنایتی باشد به طرز علنی . و کلیهٔ تحریر و تقریر اعضای مجلس در مصالح دولت و ملت آزاد و هیچ کس حق مزاحمت آن‌ها را ندارد ، مگر در صورتی که تحریرات و تقریرات عضوی، بر خلاف مصالح عامه و موافق قوانین شرع انور ، مستوجب مجازات باشد . در این‌صورت به اجازهٔ مجلس این نوع اشخاص به محکمهٔ عدلیه، جلب خواهندشد.

مادهٔ بیست‌و چهارم ـ اشخاصی‌که از رجال دولت و اعضاء دوائردولتی به سمت نمایندگی به عضویت (مجلس شورای ملی) منتخب می‌شوند از خدمت سابقه ، منفصل و در مدت این مأموریت ، حق مداخله و اشتغال به‌خدمت سابقه یا خدمت دیگری ندارند و الا نمایندگی و عضویت ایشان ، باطل می‌شود .

فصل دوم ـ ترتیب انتخابات و کشیدن قرعه و شرائط آن

مادهٔ بیست و پنجم ـ انتخاب اعضای مجلس شورای ملی، در پایتخت و شهرهای بزرگ و متوسط و کوچك به عمل خواهدآمد، با حضور حاکم یا نایب‌الحکومه و در تحت نظارت انجمن مذکور در مادهٔ نهم.

مادهٔ بیست و ششم ـ انتخاب به قرعه و اکثریت آراء تامه کتبی باید باشد و در صورت تساوی آراء باید به قرعه تشخیص انتخاب شده داده‌شود.

مادهٔ بیست و هفتم ـ روز انتخاب اعضاء مجلس و کشیدن قرعه، در هرسال که شد روز جمعه خواهدبود، با رعایت ترتیبات ذیل:

۱ ـ کشیدن قرعه باید در حضور حاکم و انجمن محلی و حضور انتخاب کنندگان باشد.

۲ ـ نظام مجلس قرعه‌کشی به عهدهٔ انجمن‌های مذکور در مادهٔ نهم خواهد بود.

۳ ـ ورقهٔ قرعه‌کشی باید کاغذ سفید بی‌نشان باشد.

۴ ـ هریك از انتخاب کنندگان باید درخارج مجلس رأی خود را در آن ورقه نوشته سربسته به دست یك‌نفر از اعضای انجمن مذکوره که معین خواهد شد بدهد، که مشارالیه در حضور جمع، در صندوق بیندازد. یك نفر از اعضای انجمن مذکور در مادهٔ نهم اسامی انتخاب کنندگان را با صورتی که دارد مطابق کند.

مادهٔ بیست و هشتم ـ قبل از کشیدن قرعه، یك نفر اعضای انجمن، درب صندوق راقفل نموده و دو نفر دیگر آن را مهر می‌کنند و کلید صندوق را یکی از اعضای انجمن ضبط می‌کند.

مادهٔ بیست و نهم ـ پس از انجام کشیدن قرعه، درب صندوق را باز نموده در حضور جماعت اوراق را شمرده و کمی آن را از روی صورت اسامی، تشخیص می‌دهند و چندنفر در حضور جماعت، با نظارت انجمن مشغول استخراج آراء می‌شوند.

مادهٔ سی‌ام ـ از اوراق آنچه غیر مکتوب یا لایقرأ باشد یا این‌که معرفی انتخاب شده را واضح نکرده‌باشند یا صاحب رأی خودش را در آن معرفی کرده باشد، از درجهٔ اعتبار ساقط است و منضم به یادداشتها می‌شود بعد نتیجهٔ قرعه را بلند، فریاد می‌کنند و از طرف رئیس مجلس اعلان می‌شود.

مادهٔ سی و یکم ـ هرگاه عدهٔ انتخاب شدگان ملت زیاده از عدهٔ مقرر باشد، اشخاصی از آن میان انتخاب خواهندشد که از حیث سن، برتری و

رجحان داشته‌باشند و الا با وجود فرصت ، تجدید قرعه می‌شود اگر پس از شمردن اوراق معلوم شد که عدهٔ اوراق زاید از عدهٔ انتخاب کنندگان است ، قرعه را باطل کرده تجدید قرعه می‌نمایند .

مادهٔ سی و دوم ـ انتخاب شدگان یك نفر رئیس و دو نفر نایب رئیس ومنشی‌ها با تصویب اعضای مجلس، سالی یك مرتبه تبدیل می شوند و در تجدید انتخاب اشخاص ، رعایت اکثریت آراء مجلس همیشه ملحوظ است .

به تاریخ ۱۹ شهر رجب‌المرجب ۱۳۲۴

صحهٔ مبارك اعلیحضرت را مقدمهٔ نوشتیم این نظامنامه را در نهایت استعجال نوشتند اگرچه محتاج است به تنقید و تصحیح و زیاده و کم نمودن . ولی با این تعجیل و عدم‌تهیه و نبودن اسباب کار باز تا یك درجه خوب است .

روز پنجشنبهٔ ۲۳ شهر رجب ۱۳۲۴ هجری ـ امروز آقایان ، درمدرسهٔ نظامی مشغول انتخابات‌و مذاکرات می‌باشند. صنیع‌الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملك ، پسرهای مرحوم مخبرالدوله که مردمان عالم وباتربیت و دانش‌می‌باشند داخل در کار شده‌اند و امیدواریم‌که مداخلهٔ اشخاص عالم ، اثر خود را بنماید و الا بر زحمات جهال اثری کامل ، مترتب نخواهدشد و نتیجهٔ خوبی نخواهدداد .

امروز ورقهٔ چاپی از قفقاز رسید . اگرچه این اوراق متعدد است ولی ما یکی از آن‌ها را درج می‌نمائیم و مضمون سایرین هم به‌همین مضمون قریب است و هذا صورته :

انتباه نامهٔ اجتماعیون عامیون ایران

ای فقرای ایران ، جمع شوید ! ای اهالی کاسبهٔ ایران ، ای زراعت کاران ایران ، ای اهل دهاتیان ایران ، همت کرده ، اتحاد نموده اجتماع بکنید ! خودتان را از ظلم این ظالمان خوش خط و خال استبداد مذهب خلاص نموده ، رهائی یابید. چرا گوش شماها کر شده ، شنوا نیست ؟ چرا دل شما مرده ، حس ندارد خبر بگیرد، دنیا چطور پرآشوب است ؟ اهالی همسایهٔ شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جدوجهد وسربازی می‌کنند ، روحانیان و کشیشان ایشان هم خود را جانشین حضرت عیسی علیه‌السلام دانسته ، در راه دفع ظلم ، مانند عیسی دست از جان شسته ، خود را چطور در طریق رضای عیسی فدا می‌کنند . خوب شما تا به حال می‌گوئید که علماء اعلام مانع از پیشرفت خیالات جماعت فقرا بوده‌اند ، یعنی شریك دزد و رفیق قافله هستند . الله‌الحمد این افترا هم به‌دروغ پیوست الآن به‌چشم‌خودتان می‌بینید و به‌گوش خودتان می‌شنوید که آقای‌طباطبائی وآقاسیدعبدالله مجتهدچطور اقدام خالصانه نموده و خود را برای نجات‌امت جدش وقف کرده . مگر نشنیدید اینا بن‌زیاد ثانی ، امیر بهادر جنگ ، چطور در

تهران اذیت و آزار می‌کند . کجاست آنها که همیشه آه کشیده با چشم نمناك می‌گویند : ای کاش ما هم در میدان کربلا حاضر بودیم تا جان خود را فدای حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم . کجا مانده است آن دروغگویان بی‌همت ، مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست ؟ مگر آقای سیدمحمد طباطبائی ، فرزند زاده‌های حسین مظلوم که در میدان تهران ، یکه وتنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از : وزرای بی‌دین خودخواه . اگر در میدان کربلا هفتاد و دو نفر ، اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند ، اما در میدان تهران دویست نفر متابعان طباطبائی ، قربان راه حریت شده‌اند . مگر مظفرالدینشاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست ؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده ، چهار اطرافش را این وزیران بی دین لا مذهب تنگ گرفته ، هردم باکمال یأس و نا امیدی به طرف راست می‌نگرد ، سربازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغما شده می‌بیند . طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بیند . پیش روی خود نگاه می‌کند ، رعیت عریان و گرسنه مظلوم و به‌گدائی ، بی‌عاری ، غافل مشغول ، سرگرم موهومات می‌بیند . اگر به پشت سر توجه فرماید ، دشمن را حاضر ، عسکر را مشغول حمالی دیده ، هول نموده ، حیران و سرگردان مانده ، می‌گوید : خداوندا تو خائنان ملت و دولت را سرنگون فرمای ، من که سلطان این ملت هستم این طور به خرابی‌رعیت خود راضی نیستم و برگشته ، با صدای نحیف ، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده می‌فرماید : ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم ، ای برادران دینی و وطنم ، آیا شما را چه شده ؟ چرا خون ملت و دولت پرستی در رگ شما خشکیده ؟ چرا این‌طور بی‌عار شده‌اید ؟ حمیت نموده ، ولینعمت خود را از دست این خائنان ملك و دولت نجات بدهید . ای جماعت ایران قسم به خون مطهر حسین مظلوم ، الآن مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیر بهادر ، یزید پلید است و متابعانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون وخولی بی‌حیاست . ای ملت ایران به خدا قسم ؛ هرکس ازافراد ملت در طریق حاصل نمودن حریت ملك و ملت شهید بشود کمتر از درجهٔ شهدای کربلای معلی نیست .

ای‌اهالی ایران ! ای فقرای کاسب ایران ! جمع شوید ، اتفاق‌نمائید ، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید ، خودتان را از دست این حاکمان خود مختار ، ظالم ، جبار ، لامذهب ، بی‌دین ، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمائید ، مگر خبر ندارید در تبریز هرروز پنج نفر از گرسنگی هلاك می‌شوند ، به‌خدا قسم هرهفته در کاغذهای تبریز مندرج است، فلان کس در فلان

محله اهل عیال خود را به‌واسطهٔ نیافتن گردهٔ نان ، نا امید شده لاعلاج مانده زهر داده کشته است ، تا رفته گدائی نکند . مگر در روزنامه‌ها قرائت نمی نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشوت به‌سر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده ناموسشان را برباد داده جماعت به جان آمده ترك خانمان کرده، دختران خود به ترکمانها فروخته ، بهای اولادشان را آورده داده تاخود را از تعدی این حاکم ظالم خلاص نمایند . مگر نمی‌بینید هرهفته از عراق بار های شراب بار نموده به‌رشت می‌برند . مگر نشنیدید خانهٔ فراشان رشت و خانهٔ امام جمعهٔ رشت فاحشه خانه شده‌است . این مسکرات مشئوم را آن‌جا صرف می‌کنند. آه ، فریاد ، شریعت همه از دست رفت. پس چه وقت اهالی ایران وظیفهٔ اسلامیت باید ادا بکند ؟ و الله مجبور شدیم یك واقعه حیرت آمیز را شرح بدهیم تا بدانید ظلم اولیاء دولت زیاد شده شریعت زیر پا افتاده . از آستارا یك‌نفر دوست ملت و دولت احوالات را برای ما نوشته‌است تا در میان ملت خارجه سربلند بشویم . می‌گوید : در پیش دکانی نشسته بودم ، یك‌دفعه دیدم دو نفر از طایفهٔ اناث آمده و ایستادند . خیال کردم یقین اهل سؤال هستند ، خواستم یك چیزی بدهم دیدم یك آه سرد کشیده گفتند برادر تو را به‌خدا قسم می‌دهم ، ما را بلد شده ازگمرکخانه بگذرانید . گفتم : شما کجائی هستید و کجا می روید ؟ جواب دادند: که ما ایرانی هستیم و لکن عزم روسیه داریم . پرسیدم ، پس چرا بی صاحب می‌روید ؟ گفتند برادر ، صاحب ما هشت سال است که از ظلم اولیای دولت ، به‌روسیه گریخته از ما سراغ ندارد . ما لاعلاج ماندیم ، به‌سراغ شوهر خودمان می‌رویم . گفتم : چه می‌دهید من شما را ازگمرکخانه بگذرانم . جواب دادند : ما چیزی نداریم تا در این جا گدائی نموده ، آمده‌ایم اگر هر آینه شما چشم داشتی از ما دارید باید عمل بد به ما نمائید ، والا والله ما چیزی نداریم که به‌شما بدهیم . ای کاش زبانم لال بود این مذاکرات را نکرده بودم . بعد از آن دلم کباب شده ، همیشه جگرم می‌سوزد . خداوند عالم خودش به داد اهالی ایران برسد . اگر باور ندارید سواد کاغذ حاضر است . می‌توانم به واسطه روزنامهٔ ارشاد ، به چشم اولیائی برسانیم.

ای سربازهای ایران ! ای توپچیهای ایران ! ای قزاقها و فراشهای بی ناموس ایرانیان ! اینها مگر ناموس شما نیست ؟ مگر خواهر شما نیست؟ اینها مگر عیال برادر دینی شما نیست ؟ شما مگر محافظ ناموس ایرانیان نیستید ؟ این‌طور از ظلم اولیای دولت پراکنده شده بی‌صاحب رو به راه روسیه نموده در سرحد سالداتهای روسیه ، این بیچاره‌ها را گرفته بی‌عصمت نموده رها می‌کنند

شما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشده به روسیه نیاید . تا سالدات در سرحد و اراجیف در داخله ، به واسطهٔ نان بی عصمت نکنند . آقای طباطبائی ناموس شما را کشیده ، می‌خواهد شما را از چنگ این حاکمان مستقل نجات بخشد . تا ناموس شما پامال نشود . ای بی‌غیرتان ! مگر شما را چه شده ؟ حکم امیربهادر بدتر از یزید ملعون را اطاعت کرده ، تیشه بر ریشهٔ خود زده ، رفته آقای طباطبائی را محاصره می‌کنید و هرکس از ظلم اولیای دولت به جان آمده ، می‌خواهد قدم به راه حریت بگذارد ، ریخته مثل خارجی می‌کشید . وظیفهٔ شما بی‌عاری است شما خودتان باید در راه حریت جان بدهید ، نه این‌که هرکس از فقرا اقدام کرد ، ریخته می‌کشید . اگر در ایران حریت بود ، عدالت بود ، رعیت آواره نمی‌شد . قونسل خارجه به صاحب منصبان شما بلکه به سلطان شما تحکم نمی‌کرد . پادشاه ما مثل امیر بخارا نمی‌بود و شما در کوچه‌های داخله جگرك فروش ، هیزم‌کش و حمال و در خارجه جاروب کش نبودید و زن‌های شما این طور بی‌عصمت نمی‌شد و هیچ‌کس یارائی این نداشته‌بودی مواجب شما را خورده و شما را آواره بکند . ای اهالی ایران این ظلم‌ها به شما می‌شود ، این بی‌ناموسیها به سر شما می‌آید به واسطهٔ استبداد این حاکمان خود مختار جابر ، ظالم است . ای ملت ایران ! امام حسین شهید برای نجات دادن شما امت بی‌عار ، با هفتاد و دو نفر جان مبارك خود را در راه رضای خداوند خود نثار فرمود . چرا به خواب غفلت مست اندر شدید ؟ چرا همت ننموده ، جان و مال خود را در راه سعادت ابدی ملك و ملت بذل نموده ، بر ریشهٔ این بدتر از مرتدان کربلای معلی تیشه بزنید. تا حریت گرفته سلطنت مشروطه تأسیس نموده ، این لکهٔ بی‌عاری از روی ملت و دولت بشوئید . ماها که از ظلم اولیاء دولت فرار نموده به صولجات قفقازیه پناهنده شدیم ، آه! نالهٔ ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا شویم . از این زندگی پنج روزه ، دست شسته ، هر قسم شده دست اتحاد به یکدیگر داده حاضر شدیم که جان در راه ملك و ملت فدا کنیم « یا جان رسد به جانان یا جان زتن بر آید» .

ای اهالی ایران ، حمیت بکنید در بازیافت‌کردن حقوق شرعی خودتان، با آقای طباطبائی کمك بکنید و در راه حریت از کشته شدن نترسید ، از روسها عبرت نموده ، حیا کنید . شما بارها به روسها ، بی‌ناموس می‌گوئید . بی‌ناموسی شما از حد گذشته ، آنها در مسکو یك دفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند . ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم از هر

جهت حاضر شدیم تا در موقع خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم .

ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران ، حال ، خیال کنید این طور ملت ایران را یغما کرده می‌خورید ، عشرت می‌کنید ، برای شما می گذرد. نه والله، بعد از این نمی‌گذارند . رعیت بیدار شده حقوق خود را دانسته ، بعد از این مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌دانند . صد مثل شما را نوکر خود می‌دانند . شما حاکمان ، نوکر رعیت هستید . شما باید از حکومت های روسیه عبرت نموده حیا بکنید . مگر ندیدید آنها به‌کیفر اعمال نحسشان، چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم انشاءالله به زودی به حول و قوهٔ پروردگار ، معاینهٔ شما بدکرداران لامذهبان بدنیتان می‌نمائیم . چنان خیال نکنید ، نارنجك ، بمب ، ما می گوئیم دروغ است . نه به سر نا مبارك شما انشاءالله به زودی می‌بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم.

همت ای ملت ایران ، غیرت ای اهالی ایران، غیرت ، زنده‌باد طرفداران حریت و ملیت ، نیست بود طرفداران استبداد . از طرف اجتماعیون عامیون فرقهٔ ایران قومیهٔ مرکزی قفقاز ـ م . ا . ع . ف (همت) ك مطبعه‌سی

این ورقهٔ چاپی را دادم به یکی از دوستان برایم استنساخ نمود ، بعد بعض عبارات و الفاظ آن مقروء نبود ، لذا بعض غلطها در آن دیده می‌شود لکن مضمون دست می‌آید .

روز جمعهٔ ۲۴ رجب ۱۳۲۴ ـ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخابات می‌باشند . بعض شبنامه‌ها نوشته و در کوچه و مجامع انداخته شده‌است که صورت یکی از آنها را درج می‌نمائیم .

شبنامه

به نام خداوند حکیم علیم

ای حامیان اتحاد و برادران وداد ، این استدعای عمومی را به حجةالاسلام حاجی شیخ فضل‌الله عرض کنید دو سال است به واسطهٔ مخالفت شما با علماء ، این همه توهین به اسلام و خسارت به عموم مسلمین وارد آمد . باز دست از ارادت بر نداشته‌ایم . تا این که رفع غبار شبهات شده، دانستید مقاصدمان شاه پرستی ، وطن خواهی ، قانون اسلام ، ترویج احکام است . که بعدها در سایهٔ شورای ملی و مساوات و مواسات زندگی نمائیم و برای اخلاف خود راه صلاح و منزل فلاحی بسازیم . اگر خبط و خطا و یا تمرد از احکام خدا و یا برای اخذ رشا ، از ظلمه و مظلومین ، پس از این بازپرسی‌بینیم اصحاب سر و اجزاء محترم شما با مردودین ملت ، آمد و شد دارند . با اشخاصی که حجج اسلام تکفیر و منع از معاشرت با آنها نموده‌اند ، معاشر و محشور و لدی‌المخالطة

با ایشان مبتهج و مسرور می‌شوند ، و در منازل و محافل ایشان می‌روند، رشوه و تعارف می‌گیرند که به‌شما و سایر علماء شبهه‌کاری نمایند و مردودین ملت را که خدا و اولیای خدا از آنها بیزارند به محضر علماء بیارند و به مهر مبارك شما بر ضد احکام و سایر علماء وحجج اسلام ، برای ایشان اثبات اسلام نمایند. نه جهنم از وجود آن نامسلمانها پر می‌شود نه شکم اصحاب سر شما سیر . چرا این بی‌دین‌ها را از خودتان دور نمی‌فرمائید ؟ چرا مهر خودتان را به‌دست آنها می‌دهید که تلگراف و کاغذ به عنوان حجةالاسلام آقای نجفی و دیگران مهر نمایند و حضرتت را بدنام! تا کی ؟ تا چند ؟ صبر نمائیم و حفظ احترامات و شئونات شما را بکنیم ؟ که شیخ ابوالقاسم وحاجی‌شریعتمدار در شمیران و چالهرز و سایر منازل مردودین دین مبین و دشمنان شرع سیدالمرسلین چرا می‌روند و چه مراوده است که دارند ؟ مگر آن‌که در ارتداد با آنها شریك دزد و رهزنان مسلمین سهیم باشند . امان از دست آقازاده‌ها ، امان از دست لامذهب ها ، که اصحاب سر شماها می‌شوند و شما را مسخر می‌نمایند ، آخرالامر لابد می‌شویم دفع و رفع آنها را بنمائیم و آسوده از حدوث نفاق بین علماء اعلام شویم خدا بیامرزد کسی را که این مطلب و این نامه را به ایشان برساند. ۲۳ رجب المرجب ۱۳۲۴

دیشب گذشته علماء اعلام در خانهٔ آقای طباطبائی مهمان بودند برای انتخاب چهار نفر وکیل از طرف علماء اعلام .

روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴ ـ در حالی‌که حضرت والا نایب‌السلطنه ،امیرکبیر ، وزیر جنگ و جناب اشرف صدراعظم و جمعی دیگر از وجوه وزراء در فرح آباد شرفیاب حضور مهرظهور شاهنشاه بودند ، بندگان اعلیحضرت مظفرالدین شاه ، چون پدری‌مهربان که فرزندان گرامی خود را به رفق و رأفت اندرز فرماید ، شرحی در محاسن اتفاق و لزوم اتحاد بین دولت و ملت بیان فرمودند، که ما عین نطق ایشان را دست‌آورده در این تاریخ خود در عنوان همین روز که از زبان الهام‌ترجمان مبارك ، شرف تقریر داده و صادر فرموده درج می‌نمائیم.

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدینشاه

در روز شنبهٔ ۲۵ رجب ۱۳۲۴

تاریخ دنیا و تجربهٔ ایام گذشته ، نشان می‌دهد که هیچ کاری صورت انجام نمی‌یابد ، مگر به اتحاد و اتفاق نوع بشر با همدیگر و این اتحاد و اتفاق نه فقط برای کارهای مهم و امور معظم ، لازم و واجب است ، بلکه اگر درست تدقیق و تحقیق شود هویداست که کارهای عادی روزانه هم محتاج به اتحاد

و اتفاق است . تا آن که به طور دلخواه ، صورت خارجی یابد . مثلا همین عمارتی که مشاهده می‌نمائید اقلا به دستیاری صد نفر معمار وبناء و کارگر وغیره، به این شکل و هیأت در آمده‌است . بدیهی است نظم و ترتیبی در میان این صد نفر بوده که هرکدام به موافقت همدیگر ، تکلیف خود را اجرا نموده‌اند و در ازای آن تکلیف حقی داشته ، تا آن که کار آنها پیشرفت نموده‌است . این عمارت که اول طرح و نقشه بوده‌است و بس ، حالا به این طور صورت خارجی یافته و رفع احتیاجات معینی را می‌نماید . در صورتی که بنای عمارتی اقلا اتحاد و اتفاق صد نفر را لازم داشته‌باشد ، آن هم با ترتیبات مخصوص معین ، بدیهی است که تشکیل یك دولت و ترتیب و تنظیم امور یك ملت و مملکت به طریق اولی محتاج به اتحاد و اتفاق است . منتها در این جا به اتفاق صد و هزار نفر ، کار ساخته و پرداخته نمی‌شود ، بلکه به اتفاق تمام افراد و اعضای دولت و ملت لازم است تا امور دولتی و مملکتی به طور شایسته اداره شود و هرکدام از اعضاء که به منزلهٔ سر و دست وپا و تن‌اند، به وظایف خود عمل نمایند، تا هیکلی به طور صحیح تشکیل شود . طبقات مختلفه و ایالات متنوعه در حوزهٔ دولت ، حکم اعضاء وجوارح بدن را دارند . چنان‌که به واسطهٔ دردمندی عضوی تمام اعضای بدن بی‌قرار می‌شوند هیئت دولت هم از پریشانی و عدم رفاهیت تبعهٔ خود آزرده و متألم می‌گردد . غم رعیت غم دولت است ، شادی آنها شادی دولت ، پس باید در آسودگی و رفاهیت مردم کوشید و مثل فرزندان خویش آنها را جمع کرد و لوازم زندگانی و اسباب تن‌آسائی ایشان را فراهم آورد . تا همه دولت را مربی خود دانند و پادشاه را پدر مهربان خویش خوانند .

خردمند دانا آن‌کس است که همواره به اقتضای زمان رفتار کند. فی‌المثل در عهد کیخسرو آئین جهان داری و وضع ادارهٔ امور دولت و حفظ ثغور مملکت به طرزی بوده که آن عهد و زمان اقتضا می‌نموده . ولی آن اصول و قواعد ملك داری به کار امروزهٔ ما نمی‌خورد . چه هر عصری اقتضائی دارد و در هر دوری طرز و طوری متداول است و چنان‌که نمی‌توان مثلا امروز لباسهای قدیم و کلاههای یك ذرعی را دیگرباره میان طبقات نوکر از وزراء و اهل قلم و لشگر متداول نمود . کذلك اصول فن اداره و قواعد سیاست و مملکت داری هم باید امروز ، ورای ایام گذشته باشد .

این است که من مصمم شدم مجلس شورای ملی را تشکیل و تنظیم نمایم . تا بدین وسیله بنیان اتحاد و اتفاق دولت و ملت به طوری‌که دلخواه من است مستحکم شود ، و امیدوارم انشاءالله تعالی به این آرزو ، نایل شوم و طوری اساس

اتحاد مابین دولت و ملت استوار شود که در سختی و نرمی کار ، و سردی و گرمی روزگار واقعاً هردو شریك و سهیم باشند و سعادت و خوشبختی دیگری را نیك بختی خود دانند . ولی هر تکلیفی متضمن حقی است و بالعکس هر حقی متضمن تکلیفی. باید اساس موافقت میان دولت و ملت بر شالودهٔ صحیحی گذارده شود تا خیالات و نیات صحیحه نتیجهٔ به عکس نبخشد و حدود محفوظ باشدتادر ایفای حقوق هم افراط و تفریط نشود، تکلیف ما لطف و مهربانی است و تألیف قلوب ، تکلیف نوکر اطاعت فرمان است و اجرای وظایف خدمت سلطان ، ولی هرکدام در جای خود .

(شاه اگر لطف بی‌عدد راند بنده باید که حد خود داند) .

نوکرنظامی باید بگوید من امتثال امر و اجرای فرمان پادشاه را می کنم ، به هرچه فرماید.ولی پادشاه دانا که به خیر و مصلحت رعیت و تبعهٔ خود واقف و بصیر است می‌داند چه فرماید . پادشاهی‌که رعایای خود را مانند فرزندان خویش دارد و تفاوتی مابین آنها نمی‌گذارد ، یقین است جز مهربانی در بارهٔ رعیت خود چیزی روا نمی‌دارد . مگر وقتی که رعیت از حد خود تجاوز نماید و به نصحیت و موعظت گوش ندهد . در این صورت البته باید آنها را متنبه نمود و این تنبیه هم از روی محبت است ، مانند تنبیهی که پدر فرزند را می‌نماید که جز از راه مهربانی نیست .

باری باید اساس اتحاد و اتفاق دولت و ملت را استوارکرد و حدود را هم معین نمود که تمام مردم درکمال امنیت و رفاهیت و آسودگی زندگانی نموده فرداً فرد ، خود را عضو هیئت معظمی که ما آن را دولت ایران یا وطن عزیز می‌نامیم ، بشمارند و در خوب و بدونیك‌بختی و بدبختی خود را سهیم و شریك یکدیگر بدانند .

مضمون نطق اعلیحضرت همایونی این بود که ما به این عبارات دست آورده و صورت آن را برای بعضی جراید خارجه درج نمودیم .

روز یکشنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۲۴ ـ مردم در مدرسهٔ نظامیه جمع و ازدحام نموده طرف صبح اصناف و طرف عصر علماء و طلاب حاضر مجلس شده در حضور معرفین، اوراق انتخاب را گرفته . ما هر زمان که ورقهٔ انتخاب خود را گرفتیم صورت آن را نیز درج می‌نمائیم .

روز دوشنبهٔ ۲۷ رجب‌المرجب ۱۳۲۴ ـ امروز مردم مشغول انتخابات می‌باشند تلگرافی هم به ولایات مخابره شد که مردم وکلای خود را انتخاب کنند .

روز سه شنبهٔ ۲۸ رجب ۱۳۲۴ ـ امروز مردم در مدرسهٔ نظامیه حاضرند ، برای

انتخابات تلگرافاتی هم از هر جا رسیده‌است که ما بعض از آنها را دست آورد[یم]

تلگراف از بوشهر (از خط کمپانی ــ ترجمه)

حضرت ملاذالانام ، حجةالاسلام ، آقای حاجی میرزا سیدمحمد طباطبائی و سایر علمای اعلام دام ظلهم‌العالی ــ به توسط صدارت عظمی ، تلگراف دستخط مبارك اعلیحضرت دام ملکه رسید . در خصوص فرمان تشکیل مجلس شورای ملی در طهران و قانون ، موافق خواهش حضرتعالی و سایر آقایان استعلام فرموده اظهار تشکر شد .

(سلیمان صدرالاسلام)

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ هجریــ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند طرف عصر آقایان علماء حاضر می‌شوند .

از تبریز تلگرافاً خبر رسید که اهالی تبریز تعطیل و به قونسلخانهٔ انگلیس رفته‌اند ولی معلوم ما نگردیده که برای چه مسئله بوده‌است ، هر وقت خبر کتبی رسید وقایع تبریز را می‌نویسیم .

روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ هجری ــ امروز به قرار هر روز ، آقایان مشغول امر انتخاب می‌شوند ، طرف صبح اصناف و تجار طرف عصر آقایان علماء و طلاب حاضر می‌شوند . امروز بعض تلگرافات از رشت و تبریز مخابره شده‌است که ذیلا نگاشته‌آمد :

(تلگراف از رشت)

در مجلس محترم شورای ملی حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین عرض و استدعا می‌نمائیم ، چون پس از تظلمات و دادخواهی اهالی طهران به تفصیلی که مشهود خاطر مهر مظاهر ملوکانه افتاد و مکرر دستخط مرحمت آیت ، در آزادی و خلاص قاطبهٔ اهالی ایران شرف صدور یافته و ما رعایای فقیر گیلانی که تاکنون دچار وضع سابق بودیم و نتوانستیم به جز وساطت و شفاعت یکی از دول متحابه ، دایرهٔ اظهاری در آزادی و خلاصی خودمان حاصل نمائیم ، ناچار به قونسولخانهٔ دولت انگلیس پناه برده و این عرض حال را به دارالشورای ملی تقدیم می‌داریم و عاجزانه استدعا می‌نمائیم ، که اگر حکم آزادی در حق قاطبهٔ رعایا شرف صدور یافته است ، پس بقای استبداد حکومت و ملاحظهٔ قوی از ضعیف و اغراض نفسانی و صدور احکام بی‌محابا نسبت به ما رعایای فقیر گیلان چیست؟ و اگر حکم مطاع دولت ابدآیت ، عمومی است پس مقرر فرمائید که با این فدویان هم همان معاملهٔ طهرانی‌ها را نموده ، چنانچه آنها مشمول به عواطف ملوکانه گردیده‌اند به وجود عدالتخانه نایل شدند ما فدویان فقیر هم نایل به این

نعمت بزرگ شده ، بر مراتب دعاگوئی و شاه‌پرستی خودمان بیافزائیم .
علیحده هم به توسط حضرت مستطاب اشرف آقای صدراعظم دامت‌شوکته به خاکپای جواهرآسای مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواح العالمین‌فداه عریضهٔ تظلمانه تقدیم داشته‌ایم و به وجود مبارکشان نهایت امیدواری داریم . که عماقریب این فدویان را از ظلم ظالمین خود مختار به وسیلهٔ مجلس دارالشورای‌ملی خلاص و به آزادی ، تظلمات خودمان را اظهار نمائیم .
امضاء : محمد تقی ـ اکبر محمود ـ ادیب‌السلطان ـ محمدتقی ـ ملك‌الحکماء سید ربیع‌آقا ـ جعفر ـ نجدالدوله ـ محمد ـ محمدعلی ـ اسدالله ـ محمدجواد محمدصادق ـ موسی ـ علی ـ حسین‌الموسوی ـ علی‌حسین ـ قوام مجد .
۲۹ رجب

(ایضاً تلگراف از رشت)

عرض عمومی گیلانی ، حضور مبارك حجج‌الاسلام و پیشوایان دین مبین آن است ، از قراری‌که مسموع شد و به تحقیق پیوست یك نفر از علماءِ رشت‌که خود را رئیس مسلم و مسن می‌داند برای ریاست دو روزه ، رضای بعضی عباد ظالم را به رضای معبود ، ترجیح می‌دهد . تلگرافی نوشت برای حکومت آن وقت فرستاده که بعضی جهال و نادان به قونسولخانهٔ دولت انگلیس رفته و قابل اعتنا نیستند. البته صورت این تلگراف به موقف حضور صدارت کبری تقدیم شده‌است . ما فدویان دولت ابدمدت عرض می‌کنیم که جناب آقای معهود از این جهت ما را منسوب به جهل و نادانی کرده که از هر جهت خود را مالك جان و مال ما پنداشتند ، و اغراض شخصیهٔ خود را در هر مورد به زور مجری داشته ، جهل و نادانی فدویان که امروز فی‌الجمله به علم و دانائی مبدل شده‌است ، هیچ برای امثال این‌گونه مردم مقرون به صرفه نیست . که ما را تصدیق کنند و بگویند نباید با ما بیچارگان فقرا ظلم‌کرد . به‌هرحال عرض می‌کنیم عدهٔ آقایان علماء بحمدالله در رشت زیاد و همگی به علم و زهد موصوفند وتصدیق دارند که ظلم از هبوط حضرت آدم الی زماننا هذا مذموم و مقدوح بوده ، تا قیامت هم خواهد بود . البته آن وجودات مقدس هم به حکم وجدان عمومی و به اقتضای عدل و انصاف و انسانیت تصدیق خواهند فرمود که ظلم و بقای ظلم قبیح است پس بنابراین قلوب محترم و عقول وزین و انصاف جبلی آن حجج‌الاسلام ، تکذیب آقای معهود را فرموده‌اند . لازم به بیان فدویان نیست . فریاد واویلای فدویان جز این نیست که شفیع و باعث شوند تا قانون عدالت و سویت را در حق ما مجری داشته تا به فواید آن که یکی رفع همین اغراض و سخنان فاسده است نایل شویم

و علاوه بر دعاگوئی ذات اقدس ملوکانه که فریضهٔ صبح و شام فدویان است دعاگوی وجود مقدس حجج‌الاسلام باشیم .

(امضاء : صد و خورده‌ای اسم نوشته شده‌است) .

منع گمرك یا تجدید گمرك

در سابق در تمام بلدان و دهات ایران مرسوم بود که دم دروازه و یا در محل ورود به شهر و قصبه گمرك می‌گرفتند و این گرفتن گمرك ، نه از روی عشر بود ، بلکه به هر اندازه که رئیس گمرك میل داشت مثلا از یك من روغن که شش صد و چهل مثقال بود در بعضی جاها دهشاهی و در بعضی شهرها یك قران و در بعضی جاها زیاده و کمتر می گرفتند .

بندهٔ نگارنده در بیست سال قبل که از کرمان به طهران آمدم در رفسنجان از من احترام کردند چه مرا می‌شناختند و بار مرا فحص نکردند ولی در ورود به یزد یك ساعت مرا دم کوچه اول شهر معطل نموده و بار الاغ مرا تفحص کردند چون یزد حصار وخندقی نداشت لذا دم اول کوچه ، اجزاء گمرك حاضر بودند . وقتی‌که از یزد خارج شدم به قدر نیم ساعت مرا معطل نمودندکه مال‌التجاره‌ای شاید بیرون برده باشم . چون فحص کردند چیزی نیافتند . عقب رفتند . در کاشان و ناین و قم و دم دروازهٔ طهران کذلك هم از واردین گمرك می‌گرفتند و هم از خارجین . به اندازه‌ای انسان را معطل می‌کردند وفحص اسباب و خورجین انسان را می‌نمودند که انسان به مرگ خویش راضی بود . بعضی اوقات زیر پالان الاغ و زیر چادر و لباس زنها را می‌گشتند . در ده سال قبل که سال اول سلطنت اعلیحضرت مظفرالدین شاه بود این بدعت و خلاف شرع و تمدن را موقوف کردند به اصطلاح ما که در روزنامهٔ نوروز نوشتیم شاه گمرك داخله را بخشید و این بخشیدن گمرك داخله در سال ۱۳۱۴ بود و گمرك را واگذار به مسیو نوز کردند که منحصر نمود به خارجه و سرحد در سابق که در همهٔ شهرها گمرك می‌گرفتند . در سال شش صد هزار تومان عایدی گمرك بود ، لیکن مسیو نوز گمرك شهرها را موقوف و ممنوع نمود ولی از خارجه که داخل می‌شدند و یا خارج می‌شدند ، از مال‌التجاره مأخوذ می‌داشت و عایدی این گمرك محدود رسید به شش کرور.

باری حکومت‌های شهرها دم دروازه، از ذغال و پنیر و بقول و میوه‌جات به اسم حق‌العرض نه به اسم گمرك ، از واردین چیزی می‌گرفتند ، باز گمرك به اسمی دیگر و لباس دیگر مرسوم و معمول گردید . در این روز اول ماه شعبان دستخط اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین‌شاه بر منع این گمرك غیر مرسوم صادر گردید از قرار مضمون ذیل :

(دستخط همایون شاهنشاهی)

جناب اشرف صدراعظم - از آن‌جا که رأی جهان آرای بیضا ضیای ملوکانه پیوسته به رفاه عامهٔ رعیت و به ارزانی و فراوانی قوت و غذای ناس معطوف و مصروف است محض سلامت ذات سنی‌الصفات همایون خسروانه از تاریخ صدور این دستخط انجم نقط مبارك ، کلیهٔ بارهائی راکه از خارج شهرداخل و وارد دارالخلافه می‌شود، اعم از تره‌بار و حبوبات و بقولات و مأکولات و ذغال و هیزم و برنج و روغن و سایر اقسام مأکولات و آذوقه مردم بالتمام و بالکلیه به استثنای (خانات محمدیه و سوق‌الدواب) که مالیات و معمولی خود را کمافی‌السابق باید به دیوان اعلی ادا و ایفا نمایند ، بالمره از باری سی‌شاهی و هر قبیل عوارض و تحمیلات سنوات قبل ، مرفوع‌القلم فرمودیم که هیچ یك از اهالی به هیچ رسم دیناری به این اسم و رسم از بارهای وارده به شهر مطالبه و دریافت نکرده و احدی درخارج شهر استقبال از بارهای وارده ننموده وصاحبان بار به میل ورضای خود بارها و امتعهٔ خود را درکمال ازادی و اختیار به هر جا میل دارند ، وارد نموده به مظنهٔ روز به فروش برسانند .

آن جناب اشرف اکیداً به حکومت مرکزیهٔ دارالخلافه دستورالعمل داده و غدغن نمائیدکه حسب‌المقرر ارادهٔ علیهٔ همایونی‌را در نهایت مراقبت به موقع اجرا گذاشته طوری مواظبت بکنند که دیناری از بابت معمولات و تحمیلات مذکوره از بارهای وارده به شهر اخذ و مطالبه نشده و چنان‌که مکنون خاطر خطیر دریامقاطر ماست ، این معافی و آزادی بارها اسباب خصب و ارزانی و فراوانی قوت و غذای عامهٔ مردم شده ، وسایل دعاگوئی ذات ملکوتی صفات مبارك کاملا فراهم آید و نیز محض امیدواری و اطلاع قاطبهٔ رعیت ، مقرر می داریم که مضمون این دستخط مبارك و مدلول این رأفت مخصوصهٔ ملوکانهٔ ما را در جزو اعلانات روزنامه‌ها به عموم اهالی و افراد ناس اعلام و ابلاغ کنید که از مراحم ملوکانهٔ ذات همایون به حال عموم رعایا مطلع و متشکر باشند .

فی غرهٔ شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴

اگر چه شخص اعلیحضرت مظفرالدین شاه مسلمان و متدین ورئوف و مهربان است ، لکن صدراعظم میرزا نصرالله‌خان هم با نهایت میل و شعف با ملت همراهی دارد .

روز جمعهٔ دویم شهر شعبان‌المعظم سنهٔ ۱۳۲۴ - امروز به قرار هر روز در مدرسهٔ نظامیه مشغول انتخابات می‌باشند . بندهٔ نگارنده هم در امروز ورقهٔ انتخاب گرفته و خود را در امروز صاحب افتخار و شرف و حق می‌داند و صورت ورقهٔ انتخاب را در این تاریخ نیز درج می‌نمایم . اولا شرح مجلس را عرض کنم: جمعی از موثقین و مقدسین و اشخاص

بی‌غرض در مجلس نشسته‌اند ، منشی و ثبات و دفتردار و کاتب هم نشسته‌اند . هر کس وارد می‌شود بعد از معرفی کامل و اجتماع شرایط ، ورقه را نوشته به او می‌دهند و اصل ورقه چاپی است آنچه که در اوراق عموم نوشته می‌شود با مرکب چاپی نوشته شده‌است و آنچه خاص است با مرکب معمولی می‌نویسند و هذا صورته :

ورقهٔ انتخاب که صاحب این ورقه حق رای در باب انتخاب دارد

به‌تاریخ ۲ شهر شعبان سنهٔ ۱۳۲۴ محل شیرخورشید نمره ۳۷۱

ورقهٔ انتخاب

ایالات تهران صنف سلسلهٔ علمیه

اسم جناب مستطاب شریعتمدار اسم پدر مرحوم آقا شیخ علی

آقای ناظم‌الاسلام دامت برکاته طاب ثراه کرمانی

مولد کرمان محل اقامت تهران کوچه وزیر دفتر

محل حجره یا دکان ندارد سن ۴۳

هیئت مصدقین و معرفین طبقهٔ علماء و طلاب به انجمن نظار مجلس شورای ملی شهادت می‌دهیم که دارندهٔ این ورقه به موجب نظامنامهٔ مورخ بیستم شهر رجب‌المرجب سنهٔ ۱۳۲۴ موشح به دستخط اعلیحضرت اقدس مظفرالدین شاه خلدالله ملکه ، دارای شرایط انتخاب است و می‌تواند رأی خود را در موقع انتخاب صنف و طبقهٔ خود اظهار نماید . این ورقه فقط به جهت انتخاباتی که در تاریخ . . . . واقع خواهدشد ، ممضی و معتبر است . امضاء پشت صفحه

در ظهر ورقه چند نفر از معرفین و نظار، مهر کرده‌اند . این است ورقهٔ چاپی انتخاب که نوشته شد .

روز شنبهٔ سوم شعبان سال ۱۳۲۴ ــ امروز مردم به قرار هر روز مشغول امر انتخاب شدند ، چون امر مهمی جز اخبار ورود شاهنشاه از قصر ییلاقی سلطنتی به شهر نداریم ، مناسب این است که واقعهٔ آذربایجان را به رشتهٔ تحریر در آوریم و هذا صورته :

واقعهٔ تبریز

روز چهارشنبهٔ ۲۹ رجب ۱۳۲۴ ــ طرف صبح چند نفر از آقایان و ائمه جماعت و سادات به قونسلخانهٔ انگلیس رفته و درآن‌جا اقامت کرده ، تلگرافی به توسط وزیر مختار به مجلس شورای ملی مخابره نموده که مضمون و ماحصل آن این است که اصول مشروطیتی که در دارالخلافهٔ طهران اجرا گردیده و مجلس شورای ملی تأسیس یافته و این خبر در تمامی ولایات داخله و خارجه منتشر و رسماً اعلان شده ، جشنها چیده و چراغانی‌ها نموده‌اند ، چطور شده‌است در تبریز که مرکز آذربایجان و چشم چراغ ممالک محروسهٔ ایران است ، هیچ خبری از این اخبار و رایحه‌ای از این عوالم نیست ؟ امر مبارک

همایونی در این باب به شرف صدور مقرون گردیده و تاریخ نیك‌بختی ایرانیان را احیا فرموده ، آیا مباینت افکاری در میان عراقیان و آذربایجان افتاده و یا جماعت تبریز که گوی سبقت اتفاق و همت در هر حال قسمت ما بوده ، صحایف این تاریخ مقدس ایران را لکه دار خواهیم نمود ؟

جمعی از سادات در راسته بازار ریخته چند تیر ششلول و طپانچه خالی کردند. عموم بازاریان دکاکین و سراها را بسته به طرف قونسلخانه روانه شدند شب پنج شنبه غرهٔ ماه شعبان به قدر یك صد نفر در قونسلخانه خوابیدند .

روز پنج شنبه و جمعه اکثر تجار و معتبرین و محترمین آمده و سه اطاقی برای علماء و تجار و اصناف معین کردند.

روز شنبهٔ سوم هم یك اطاق تحویلخانه بنا کرده ، صندوق بزرگی آورده ، تحویلدار و دفتردار مخصوص معین کردند و تمامی تجار و اصناف علی قدرمرا تبهم پول نقد برای مصارف این کار داده و اشخاصی‌که به واسطهٔ پاره‌ای ملاحظه و محظور حضور نداشتند ، آنها را رقعهٔ مخصوصی می‌نوشتند ، ایشان نیز می‌آمدند و اسامی خودشان را نویسانیده و وجه اعانه به صندوق داده و می‌رفتند .

انجمن عدالت‌طلبان اسلام اعتبار و اقتداری پیدا نمودند و بسیاری از بزرگان مملکت اسامی خود را در دفتر انجمن نوشته و باطناً داخل انجمن شدند . پاره‌ای از علماء در مسجد حاجی صمصام خان ازدحام نموده و در مقصد با متحصنین قونسلخانه متحد شدند.

جناب حاجی سید محمد قراباغی که از سلسلهٔ علماء شیخیه است به پای بر خاسته بدین وتیره سرود : ایها‌الناس مخالفت شیخیه با متشرعه و حاجی کریم خانی و سید محمد باقری همهٔ این‌ها برای جلب نفع و ریاست است، در مذهب ابداً اختلافی نیست و همه سالك یك طریق هستیم و هیچ مغایرتی در بین نیست ، خصوصاً ، در این مسئله که حاوی سعادت و سیادت ملی و دولتی ماست . پس باید برای خیر ملك و ملت و مشروطیت سلطنت و افتتاح مجلس شورای ملی و اجرای قانون اساسی مجدانه به اتفاق حرکت نمائیم .

در این اثنا واقعهٔ حیرت انگیزی رخ نموده که موجب دهشت عموم گردید و آن این است که از آغاز کار و جنبش طهرانیان و آذربایجانیان ، مفسدین چنین گوشزد تبریزیان نموده‌بودند که چون این عمل سبب نارضائی حکومت است و اگر از اهل تبریز اقداماتی در این کار شود، لشکرگاهی که در تبریز به سرداری جناب وزیر نظام چند ماهی است بر قرار شده و برای دفع طوارق از عثمانی از هر جهت عدداً و عداً آمادهٔ جنگ است فی‌الفور و مغافة به شهر تبریز ریخته و همه را از تیغ خواهند درگذرانید . و از این رو بود که عموم اصلاح خواهان از هر طبقه مسلح بودند ، در این روز که مجمع عام بود و سید معظم‌له خطبه و خطابه خوانده بود،فرقه‌ای از لشکرگاه مزبور از خارج

شهر به جامع صمصام آمده و از طرف خود و ضباط و عموم سپاه به حضرات علماء و اهل شهر چنین تبلیغ کردند .

اهالی اردو و عموم عسکر به‌آنچه امر فرمایند در اجرای آن حاضرند .

حضرات مصلحین از اتحاد لشکری با لشکری محکم ، پی‌کار شد، جداً پی تنظیم و ترتیب کار خود شدند . از طرف حکومت فوراً نان و گوشت را ارزان کردند بلکه عوام‌الناس فریفته شوند . بالعکس مردم متأذی شدند که ما گرسنهٔ نان و گوشت نیستیم بلکه ما تشنه و گرسنهٔ قانون اساسی و اصول مشروطیت هستیم . کجا رواست که برادران ما در طهران در راه سعادت ملی ، آغشته به خون خویش شوند و ما به فکر نان و خورش و خواب باشیم ؟ طایفهٔ ارمن تبریز حب‌السیاسة ، ظاهراً آرام بوده ولی باطناً با مسلمانان شهر ، یك دل و یك زبان بودند و شریك و سهیم آنان بودند . اگر چه مفسدین خیلی کوشیدند که ایشان را از اتحاد با مسلمین باز دارند ولی آن ملت بیدار ، سخنان واهی مفسدین را نشنیده و داد هم‌خاکی را در این قضیه به نیکوئی دادند و باطناً ازمعاونت و همراهی دریغ نکردند .

قرآن مهر کردن اهالی تبریز

حضرات علماء و واعظین نطق‌های بلیغ و مؤثری ایراد کرده معنی مشروطیت و فواید مشاورت و منافع دارالشورای ملی را گوشزد عموم اهالی نمودند و چنان حالیشان می‌فرمودند که می‌توان گفت امروز حس عموم اهالی تبریز از عالم و جاهل در یك میزان است . همه روزه عموم اهالی در حیاط‌های قونسلخانه جمع شده و گوش هوش بر آواز متکلمین افراشته و با جان و دل اصغا می کردند و به آواز بلند می‌گفتند و نعره می کشیدند : زنده باد شاهنشاه‌ایران ، زنده باد عدالت‌طلبان ، زنده باد آزادی ، نیست و نابود باد استبداد . و در روز دویم که روز پنج شنبهٔ غرهٔ شعبان بود ، آقایان روحانیان عموماً بدون استثناء احدی در مسجد حاجی صفرعلی مرحوم جمع شدند . فردایش به مسجد جنب قونسلخانه جمع شدند . روزها با حضرات متحصنین قونسلخانه در یك جا بودند و شبها به خانه‌هاشان می‌رفتند و بعضی‌ها در خانهٔ خدا بیتوته می‌فرمودند و چون در اول کار سوء ظنی به میان آمده‌بود . لهذا یك جلد قرآن بزرگی آورده چند تن از فدائیان راه ترقی وطن ، عقد اخوت و اتحاد بسته و کلام‌الله مجید را مهر و امضاء نمودند و دار و ندار خود را در سر این کار تقدیم و کتاب مقدس آسمانی را حکم قرار داده و عهدی بستند که حمایت یکدیگر را با مال و جان بکنند . هر یکی نطق مخصوصی کرده و طوع و رغبت خود را با وضع‌های بسیار مؤثر تقریر نموده و عموماً مهر و امضاء نمودند. بعد از امضاء عموم یك حالت رقتی فرا گرفته ، ساعتی بر مظلومیت ملیت خود اشك خونین فرو ریخته و مطاعن ظلام بی وجدان را بر شمرده ، سپس دست اخوت و مودت به هم

دیگر داده و یکدیگر را در آغوش گرفته ، مانند برادران صلبی و بطنی که بعد از ده سال مفارقت به هم دیگر می‌رسند از هم دیگر جدا شدن نمی‌خواستند .

بعد از آن که این جوانان خون پاك و صاحبان حمیت و انهماك ، این عهد بزرگ را بسته و جان شیرین خود را در راه سعادت وطن عزیز ، بر طبق اخلاص نهادند. حضرات تجار ذوی‌الاحترام نیز عموماً همان ، قرآن مجید را مهر و امضاء نمودند . سپس آقایان علماء اعلام بدون استثناء ، در مسجد جوار قونسلخانه یك به یك پا شده علی رؤس‌الاشهاد در همان مضمون کلام خدا را سجلی نوشته و مهر فرمودند .

یك باره هیاهوی غریبی از اهالی و عوام‌الناس که در باغچهٔ قونسلخانه جمع شده بودند بلند گردید و با حالت بسی مؤثر و رقت آمیزی می‌گفتند : مگر خون و دارائی ما از مال شماها عزیزتر است ، که ماها جان و مال خود را در این راه مضایقه نمائیم ؟ قرآن را بیاورند که مهر و امضاء نمایند . لذا قرآن را آوردند چون صحایف قرآن ممهور و گنجایش مهر تمامی را نداشت لهذا یك کتابچهٔ بزرگی بهم دوخته و آیتی ازآیات قرآن مبین را در آن نگاشته ، عموم حاضرین ، ذیل همان آیه شریف را ممهور داشتند.

در این گیرودار شاگردان مدرسهٔ لقمانیه با حالت محزون وارد جامع شده و کودك ده ساله‌ای از آنها به منبر شده ، خطبه آغازیده و بعد در این جمله منتهی نمود :

ما کودکان نابالغ هم در راه حریت ملت حاضریم جان‌های کوچك خود را فدای وطن نمائیم .

در این اثنا قضیه رنگ دیگر گرفت و هیجان و حرارت و شور ملی مردم را گرفته، لهذا مقام منیع ولایت عهد که تاکنون از سعایت و وشایت مفسدین و مغرضین در انظار ملت متهم بر بقاء استبداد شده‌بود ، از شورش عام مطلع شده یکی از امنای خود را به سوی ملت گسیل و روانه داشت . باعث اجتماع عام و شورش عمومی را پرسیدند و در جواب او مردم چنین گفتند .

پدر تاجدار و مهربان شما و ما ، در طهران مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را به خواهش پادشاهانه پذیرفته و اعلان فرمودند از شما که ولیعهد دولت و تالی سلطان هستید ، خواهش داریم که مشروطیت سلطنت و تأسیس مجلس شورای ملی را قبول فرموده و ممضی داشته و به جمیع وکلای دول خارجه رسماً اطلاع بدهید .

والاحضرت ولیعهد در پاسخ چنین فرمود : که با کمال شوق مراتب را استقبال می نمایم ولی استعلام از طهران لازم است ، فوراً با تلگراف استدعا و متمنیات رعایا را معروض حضور ملوکانه نموده ، که ما صورت تلگرافات را بعد از این درج خواهیم نمود.

باری اتفاق و اتحاد و هم عهدی اهالی از ادانی و اعالی به جائی رسید که از فقرا صدا بلند شد و داد می‌کشیدند و می گفتند : که ما فقرا و کسبه و مساکین و عجزه حاضریم

بر این که دست از کار باز داشته و دار و ندار خود را خورده و تمام نمائیم و بعد جان خود را فدای وطن و راه وطن سازیم مبادا همچه خیال بکنید که ماها از بستن بازار و نبودن کسب و کار به ستوه آمده و نقض عهدی خواهیم نمود قربان همتتان بکوشید و خسته مشوید ، عرایض و دردهای ما را به پادشاه ما برسانید . امان است ما را از ظلم و استبداد برهانید . یکی از آقایان متکلمین در ضمن نطق خود خطاب به رؤسای روحانی و سایرین گفت: ای آقایان عظام ! امان است امـان ، دیگر بس است ، دست از این بیچارگان بردارید . این‌ها را گذشت فرمائید ، بس است غلط کرده‌اند ، که خورده‌اند، دیگر آنها را ول کنید ، امان است ، رحمی بر حال آنها فرمائید از این‌که اصل مطلب را دریافته و حقیقت را فهمیده‌اند مؤاخذه نفرمائید و دست از گردن و گریبان این ها بردارید ، بعد از این ، این‌ها گول نمی‌خورند . خلاصهٔ کلام اتفاق و اتحاد و یك جهتی آقایان اهل تبریز و کمال متانت و نجابت ایشان ملل متمدنه را به حیرت آورده.، تلگرافاتی هم به طهران مخابره نمودند که ما یکی از آنها را درج نمودیم و در بقیهٔ واقعهٔ تبریز خواهد آمد .

روز یك شنبهٔ چهارم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز تلگرافی از تبریز مخابره شده که صورت آن از این قرار است :

تلگراف از تبریز

به توسط سفـارت سنیهٔ دولت فخیمهٔ انگلیس ـ حضور مبـارك حضرت مستطاب حجة‌الاسلام آقای آقاسیدمحمدمجتهد و سایر حجج اسلام ادام‌الله ظلهم العالی . ای محیی اسلامیان و افتخار تاریخ ایرانیان ، زبان از ستایش مساعی مشکور و نیایش مجاهده موفور و اقدامات ملت پرورانهٔ حضرت عالی و سایرین قاصر است . الان بازار و دکاکین مسدود ، تمامی علماء و امنای تجار و معتبرین و اهالی در قونسلخانهٔ دولت انگلیس و جمعی از علماء اعلام در مسجد پناهنده . جناب قونسلگری در هرگونه اقدامات مجدانه حاضر و مستعد هستند، که بیشتر اقدامات خودتان به کتابچهٔ قانون اساسی که موافق شرایط است، معین فرمائید به ماها برسانید که بر طبق آن معمول و رفتار شود .

(امضاء : از طرف اهالی تبریز و عموم آذربایجان)

در مدرسهٔ نظامیه اصحـاب حل و عقد مشغول انتخابات می‌باشند . از ولایات هم متوالیاً تلگرافات مخابره می‌شود .

امروز اعلیحضرت اقدس شاهنشاه مظفرالدین شاه از قصر ییلاقی صاحبقرانیه وارد شهر شدند. شاگردان مدارس و طلاب و محصلین و سادات و تجار و کسبه و اصناف استقبال نمودند. با همهٔ شاگردان و طلاب اظهار لطف و مهربانی فرموده گوسفند زیادی از هرگذر

و هر قدمی جلو شاه قربانی کردند . خطابه‌ها خوانده شد ، صدای زنده باد شاه ایران ، از هر طرف بلند بود . تا کنون برای ورود هیچ شاهی از ییلاق این گونه استقبال نکرده بودند . دو شب مردم چراغان ورود شاه را نمودند .

روز دوشنبهٔ پنجم شعبان ــ دیشب در شهر چراغانی مفصلی کردند صدای زنده باد شاهنشاه از مردم بلند بود ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول انتخاب می‌باشند . در این روز هم تلگرافات بسیار از ولایات مخابره شد .

تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای آقامیرزاسیدمحمد دامت برکاته ، از مراحم مبذوله ، ممنون و متشکر تأسیس مجلس ملی را که موجب حفظ شریعت است تبریك عرض می‌نماید ، ملتمس دعا هستم .

(خادم شریعت مطهره محمدرضا)

ایضاً تلگراف از کرمان

حضور مبارك حضرت مستطاب حجةالاسلام آقای‌آقامیرزاسیدمحمد محیی‌اسلام و آزادکنندهٔ ایرانیان، تبریك تأسیس مجلس شورای‌ملی که مستلزم رفع ظلم و جور است ، به اقدامات مجدانهٔ حضرت عالی در ظل عنایت و توجه امام زمان عجل‌الله فرجه تبریك عرض می‌نماید. عموم ملت کرمان در اطاعت اوامر و نواهی آن حضرت حاضر و مطیعند .

(شمس‌الحکماء)

تلگراف اول کرمان از جناب حاجی میرزا محمد رضای مجتهد است که سابقاً شرح حالات ایشان نگاشته‌آمد . تلگراف دویم کرمان از طرف برادر نگارنده جناب‌شمس الحکماء ، دکتر کرمانی است که شرح حالات ایشان در ضمن وکالت ایشان خواهدآمد .

روز سه شنبهٔ ششم شعبان ۱۳۲۴ ــ امروز رجال دولت و وزراء عظام و علماء اعلام حضور اعلیحضرت مشرف می‌شوند ، در مدرسهٔ نظامیه هم مردم مشغول امر انتخاب می‌باشند . اکثر از وکلا معین شدند . در تعیین وکیل علماء طهران اختلافی پدید آمده است که بعد از این ذکر خواهد شد . امروز دستخطی از طرف شاه مشتمل بر تشکر، از اقدامات ملت صادر گردید که اینك درج گردید .

جناب اشرف صدراعظم از زحمات عموم ملت که در موقع ورود موکب همایون ما از صمیم قلب اظهار سرور و انبساط نموده‌اند خاطر ملوکانه ما فوق‌العاده خوشوقت و مسرور گردید ، البته شرح مراحم و توجهات علیهٔ ملوکانهٔ ما را نسبت به عموم ابلاغ نموده ، اظهار التفات مخصوص ما را به همه برسانید

۶ شعبان ۱۳۲۴ ــ صحهٔ همایونی با مهر شاه در بالای ورقه موشح است .

طایفهٔ قاجاریه و شاهزادگان از انتخاب وکیل خودشان سر پیچیده و اقدام به انتخاب نمی‌کنند .

روز چهارشنبهٔ هفتم شعبان ۱۳۲۴ ــ در این روز ، مردم در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . لکن بعضی می‌گویند : این مجلس انتخاب بر وفق نظامنامه نمی باشد و دست تقلب و تدلیس در کار داخل شده .

بعض از متمولین و تجار پول دار ، بنای رشوه و تعارف را در کار گذارده‌اند . ارباب جمشید پولی به بعض آقایان داده است . حاجی معین بوشهری هم به بعضی اشخاص پول داد . از آن جمله به انجمن مخفی ما هم چیزی داد . که جناب آقا میرزا محمد صادق گرفته و میل فرمودند .

و عمدهٔ خرابی کار اهل ایران ، همین رشوه و پول است که آنان را از همه چیز انداخته و خواهد انداخت و این دادن پول ، به اجزاء انجمن مخفی یك امر خرابی انجمن و تفرقهٔ اعضاء اواست . از آن جمله بندهٔ نگارنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشم که دیگر داخل به این انجمن نشوم . اگر ملاحظهٔ دوستی جناب آقا میرزامحمدصادق نبود ، از همین امروز استعفا می‌خواستم . بعض از اجزاء هم مانند بنده در خیال مستمسك و بهانه می‌باشند .

در این روز از طرف‌ولیعهد تلگرافات متوالیه از تبریز مخابره شده‌است . در طهران هم مشهور شده‌است که ولیعهد مایل به این اقدام و اعطاء ، یعنی مجلس مشاورت نمی‌باشد .

روز پنجشنبهٔ هشتم شعبان ۱۳۲۴ هجری ــ در این روز ، دستخط اعلیحضرت همایونی تلگرافاً به تبریز مخابره گردیده که در ذیل عنوان بقیهٔ واقعهٔ تبریز خواهدآمد و هذا صورته .

بقیهٔ واقعهٔ تبریز

تربیت و تمدن اهالی تبریز ما را به حیرت آورده که در ظرف این مدت که بازارها تماماً بسته و مردم در کوچه‌های محلهٔ ارمنستان و قونسلخانه و مسجد هم جوار جمع بودند و با این‌که خیلی از مفسدین و خائنین موقعی به دست آورده و در خیال افساد عظیمی بودند ، ابداً صدائی در نیامد و ناملایمی ظاهر نشد . این اهالی مظلومه که عموماً فقیر و در دست فاقه و احتیاج اسیرند و اکثر ایشان بکلی مضطر و ناچارند . با این حال نجابت و تربیت خود را به‌آخر رسانده ، حیثیت خود را نشکسته و در تمامی محلات و بازار و اطراف و اکناف شهر ، از توجه مخصوص عقلا و دانشمندان و اشخاص با تربیت ، ابداً حادثه‌ای به وقوع نپیوست و امنیت در سرحد کمال بود .

باری روز پنج‌شنبهٔ هشتم ماه، دستخط همایونی تلگرافاً و دستخط ولیعهد صادر گردید و در باغچهٔ قونسلگری و سپس در مسجد قرائت گردید . چاوشها و دراویش ، پیش روی

اهالی افتاده به طرف بازارشان بردند و بازار را باز و بازار را چراغانی مفصلی نمودند و این چراغانی در چندین شب متوالی بود .

سواد دستخط مبارك اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار معطی مشروطیت

به توسط ولیعهد به اهالی مملکت آذربایجان . تشکیل مجلس شورای‌ملی و نظامنامهٔ آن را به شما اجازه و مرحمت فرمودیم ، وکلای شهر تبریز و سایر ولایات به طهران بیایند و به ترتیبات کار مشغول بشوند و نسبت به عموم متحصنین قونسلگری انگلیس عفو عمومی شامل خواهد شد .

سواد حکم ولیعهد محمد علی میرزا

اولا از طرف قرین‌الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه ، از طرف خودم به این اشخاص که در قونسلخانه و مسجد متحصن هستند اطمینان می‌دهم که دربارهٔ آن‌ها عفو عمومی خواهدشد و مطلقاً در ازای این اقدامات آنها مزاحمتی از طرف حکومت و غیره نخواهدشد .

دوم ـ مجلس شورای‌ملی را به طوری که بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی به ملت اعطاء و مرحمت کرده ، من هم تصدیق دارم و اجراء خواهم نمود و به ولایات جزو هم اعلام خواهد شد .

سیم ــ برای اعطاء مجلس شورای ملی که اساس آبادانی و ثروت و ترقی دولت و ملت است عموم رعیت ، چه در شهر تبریز ، چه در ولایت مملکت آذربایجان چراغان بکنند.

چهارم ــ در تعیین انتخاب وکلاء هم به زودی قراری بدهند که وکلای تبریز و سایر ولایات معین شده روانهٔ طهران شوند (دستخط ولیعهدوامضاء اوحکم را)

این چهار فصل که نوشته شده ، صحیح است

پنج شنبهٔ هشتم شعبان ۱۳۲۴

از سفارت انگلیس به قونسلگری تبریز

صدراعظم به این جانب اطلاع داده ، نسخه‌های چاپی دستخط اعلیحضرت همایونی در اعطاء مشروطیت و ترتیبات مجلس به امنای آذربایجان و حکام ولایات فرستاده شد و انتخاب وکلاء در موقع اجراست . شما هم باید پناهندگان و بستی‌ها را اطلاع بدهید و توضیح نمائید . اجرای وعده‌های اعلیحضرت شهریاری فقط مربوط به دولت ایران است ضمانت سایر دول در آن باب جایز نیست ، بگوئید مسلم و آشکار است . ترتیب مجلس ملی ممکن نیست مگر به مرور .

(امضاء ــ قراندوف)

دستخط ولیعهد به ژنرال قونسل انگلیس

مسیو راتسلاو. چهار فقره‌ای را که اهالی استدعا کرده بودند، برطبق مقررات علیهٔ همایونی مهر و امضاء نموده دادم دستخط تلگرافی را هم فرستادم که به اهالی داده همگی مطلع و شکرگزار باشند. به طوری که آن‌ها تعهد کرده‌اند، مطمئناً بروند و بازار را باز کرده مشغول کسب کار خودشان باشند.

(امضاء ـ ولیعهد دولت علیهٔ ایران)

تبریزیان بعد از این اطمینان و حصول مرام، دل خوش و آسوده برگشته یك هفته روزان و شبان بازارها را آذین بسته، به سور و کامرانی مشغول شدند.

سابقاً نوشتیم طایفهٔ قاجاریه و شاهزادگان عظام از گرفتن ورقهٔ انتخاب و تعیین منتخب در مجلس شورای ملی، سرباز می‌پیچیدند و امتناع ایشان مورث احداث مفاسد می‌گردید. قلوب حجج‌الاسلام و دیگر طبقات ملت را از ایشان منزجر و متنفر می‌نمود و بلکه آثار و علائم قیل و قال در مجالس خاصه نیز پدیدار می‌شد تا این‌که اخبار خطارت قضیه و اهمیت واقعه به جناب صدراعظم رسید، ایشان هم وقایع را به عرض اعلیحضرت شهریاری رسانیده و بنابراین اعلیحضرت همایون، همهٔ شاهزادگان و امراء قاجاریه را در امروز احضار فرموده و همگی را با مهر پدرانه پذیرفته و بعد خطابهٔ بلیغ، متضمن برمکنونات ضمیر شاهانه در این‌خصوص سرودند و نص نطق ایشان این است:

نطق اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار برشاهزادگان و امراء سلسلهٔ قاجاریه

ما نیکو می‌دانیم علت عدم دخالت شما تاکنون در امور راجعه به شورای ملی از القاء شبههٔ کسانی است که از نیات مقدسهٔ ما بی‌خبرند و شما هم نظر به شاه‌پرستی القاء شبهات آنان را قبول نموده، خود را شریك و سهیم شرف ملی نکرده‌اید پس لازم است حضوراً به شما عقاید مقدسهٔ خودمان را حالی نمائیم.

زمانی‌که ولیعهد این دولت بودم، از ظلم و جور حکام و مأمورین دیوان نسبت به رعایا و هرج و مرج امور داخله و خارجهٔ مملکت،همواره در فکر و اندیشه بودم، تا راهی برای رفع این خرابی‌ها به دست آورده، در موقع اجرا گذارم، چون به طریق کلی ممنوع از دخالت در امور بوده چاره به دست نیاوردم، تا به حکم تقدیر زمام امور مملکت به دست ما افتاد. بعد از ورود به طهران کراراً مقاصد خودمان را به امین‌السلطان فرمودیم، بعد از تصدیق موانع و معاذیر چند، بیان نمود، که معلوم شد باطناً با مقاصد ما همراهی ندارد از آن‌جائی‌که می‌دانستیم میرزا علی خان امین‌الدوله همواره با خیالات مکنونهٔ ما همراهی داشته و دارد، صدارت را به او تفویض نمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را کاملا مسبوق و مستحضر نمودیم. حق این است‌که بر علو خیالاتمان بسی

افزوده و با جدی کافی در اجرای مقاصد عالیه ما حاضر گردید ، ولی موانعی چند بیان نمود که سد پیشرفت مقاصد بود . برای برداشتن موانع ، دستوری به او دادیم چون مقدرات خداوندی با میل ما مطابقه نکرد مجدداً صدارت را به امین‌السلطان واگذار فرمودیم و به فرنگستان سفر کردیم . در فرنگستان همواره با امین‌السلطان برای اجرای نیات خودمان در مذاکره و مشاوره بودیم . جداً قول در این باب به ما داد که حین ورود به ایران در مقدمات کار اقدام نماید بعد از ورود به طهران ، باز محرك او شدیم تا مجلس مشاوره را وسعت داد ولی ملاحظه کردیم که احدی فعلا با خیالات ما همراهی ندارد و در جلو مقاصد عالیهٔ ما سدهای آهنین بسته‌شده . پس دانستیم که هنوز مشیت الهی به اجرای مقاصد ما تعلق نگرفته است .

باز در سفر دویم فرنگستان ، مکان و مقام را خالی از اغیار و اضداد دیدیم ، به تکرار مافی‌الضمیر خود ، به امین‌السلطان پرداخته ، در این دفعه چنان مرا اطمینان داد که به مجرد ورود به طهران به مقدمات کار خواهد پرداخت بعد از ورود ، باز موانع را در جلو آورد . خواستم شخصاً به اجراآت مقاصد خویش اقدام نمایم به جهاتی چند ، صلاح ندیدم و تکراراً اصرار به امین‌السلطان کردیم باز اقامهٔ موانع نمود . چون اصرار ما را ملاحظه کرد ، راضی گردید دیوانخانهٔ منظمی مثل دیوانخانه‌های ممالك متمدنهٔ آزاد ، برقرار دارد ولی آن هم صورت خارجی پیدا نکرد .

عاقبت زمام امور مملکت را به عین‌الدوله مرحمت فرمودیم و از نیات مقدسهٔ خودمان او را مستحضر کردیم خوب خیالات مقدسهٔ ما را استقبال کرد ولی او هم به ذکر موانع مشغول گردید و اول شرط این عمل را اصلاح مالیه دانسته و فکر خود را در آن مصرف نمود و در مقدمات عمل بر موانع پیچ در پیچ که تولیدش به واسطهٔ اهمال در خود عمل بود مصادف گردید .

تا در این اوان که امور مملکتی را به شخص تربیت شدهٔ خودمان میرزا نصرالله خان مشیرالدوله سپردیم و اصلاح و اجرای مقاصد خیریهٔ همایون خودمان را سریعاً خواستیم. مشیرالدوله هم به ملاحظهٔ شرف سلطنت و صرفهٔ ملت باکمال متانت و عجله به اجرای مقاصد عالیهٔ ما پرداخت ، همگی موانع را به حسن تدبیر اصلاح کرد خاطر ما را از هر جهت آسوده گردانید .

در این موقع ما از مشیرالدوله و حجج اسلامیه ، عموماً ، خصوص از آقا میرزاسیدمحمدمجتهدسنگلجی ، خوشنودیم ، که نیات مقدسهٔ ما را در امور مملکت به خوبی استقبال نموده وعموم ملت را یك دل و یك زبان بدون نفاق و صدا، پیرو

خیالات دیرینهٔ ما نمودند و راحت از خودشان بکلی برای پیشرفت مجلس شورای ملی واصلاحات ملکی دور کردند.

پس همه بدانیدکه ما به صرافت طبع، این آزادی مشروع و مجلس‌شورای ملی را به ملت شاه‌پرست خود عنایت فرمودیم و ریاست این مجلس را با نهایت شوق ، خودمان قبول کرده‌ایم و این مجلس محترم مجلس خود ماست هرکس ضدیت با این مجلس نماید به شخص ما ضدیت کرده‌است . اگر رضایت ما را منظور دارید ، خیلی زود منتخبین خود را معین نمائید که به خواست خداوندی مقدمات انتخاب تا روز دهم به خوبی انجام داده شود و از روز یازدهم شروع به تعیین وکلاء و کار نموده و محض میمنت و مبارکی روز پانزدهم همین ماه که یوم مولود مسعود حضرت حجةالله فی‌الارضین است، برای افتتاح، خودمان‌به مجلس حاضر و آن روز میمون را تاریخ افتتاح مجلس شورای ملی قرار خواهیم داد.
بعد جناب صدراعظم را مخاطب نمود، و فرمود :

از طرف مجلس اعلانی منتشر نمائید که اگر هر طبقه تا روز دهم همین ماه شعبان منتخبین خود را معین ننمایند ، از شرف و فایده این مجلس محروم و بعد از این هم حق انتخاب و تعیین وکلا برای خودشان نخواهند داشت .

همان آن حسب‌الامر مبارك اعلیحضرت شاهنشاه جناب مشیرالدوله صدراعظم به جناب وزیر مخصوص حاکم تهران امرداد که اعلان تعیین وکلا را انتشار نمایند و شاهزادگان و امراء سلسلهٔ جلیلهٔ قاجاریه نیز به تعیین وکلای خود با بشاشت خاطر اقدام نمودند.

روز جمعهٔ نهم ماه شعبان ــ در این روز اعلان مطبوعه منتشر گردید برای این‌که مجلس نظار به طور رسمیت کارکند ، از امروز در تحت نظارت حکومت تهران برآمد ، اکثر از وکلا را منتخب نمودند از برای انتخاب معطلی ندارند، جز این که در یك مجلس که حکومت باشد صورت انتخابات را ملاحظه نماید. جناب آقاسیدعبدالله و جناب آقامیرزا سیدمحمد و سایر علماء اعلام هر روز در مجلس جلوس می‌فرمایند .

صورت اعلان حکومت تهران

چون موافق نظامنامهٔ انتخابات ، امراء و اعیان و اشراف و ملاکین باید نمایندگان خود را برای مجلس شورای‌ملی معین نمایند ، لهذا با کمال احترام و توقیر خواهش می‌شود از اعیـان و خوانین و اهل قلم و اطباء و ملاکین و صاحبان مستغلات شهری به حدودی که در نظامنامه مقرر است و طبقات نوکر سوای اهل نظام هرگاه در جزو شاهزادگان عظام و علماء اعلام و امراء وقاجاریه و طلاب وخوانین و اصناف انتخاب نکرده‌اند ، روز شنبهٔ دهم شعبان از یك ساعت بعد از ظهر الی یك ساعت به غروب مانده به عنوان ملاك در مجلس انتخابات‌ملی

حاضر شده شش نفر نمایندگان ملاکین را در شش قرعه انتخاب نمایند. محض سهولت امر توضیح می‌شود که آقایان معزی‌الیهم ، شش نفر نمایندگان خود هرکس را می‌خواهند نمایندهٔ خودشان را باید از پیش دُر نظر بگیرند که در وقت انتخاب معطل و مترددد نباشند، صاحبان مستغلات در صورتی‌که مستغلات ایشان از هزار تومان کمتر نباشد در حکم ملاکین هستند. هر یك از آقایان معزی‌الیهم که حاضر نشدند ، به موجب اعلان ، حق انتخاب ایشان در این نوبت ساقط خواهد شد .

(امضاء ـ غلامحسین غفاری)

پس از انتشار این اعلان،روزها در مدرسهٔ نظامیه با حضور حکومت و یا نایب‌الحکومه مجلس سمت رسمیت را حاصل نمود .

روز شنبهٔ دهم شعبان ۱۳۲۴ ـ نظار با حضور علماء اعلام و حجج اسلامیه شروع در امر انتخابات نمودند . اشخاصی‌که برای نظارت در امر انتخاب معین شدند که هر روز با حضور حاکم و حجج اسلامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند ، از این قرار است :

نظار و اعضاء مجلس نظارت

جناب مخبرالسلطنه رئیس مجلس نظار	حسب‌الامر همایونی
جناب مشیر دیوان منشی باشی	حسب‌الامر صدراعظم
جناب اعظم‌السلطنه رئیس نظمیه	از طرف حکومت تهران
جناب خازن‌الملك	ایضاً از طرف حکومت تهران
شاهزاده اسدالله‌میرزا	از طرف شاهزادگان
شاهزاده یحیی‌میرزا	از طرف شاهزادگان
امجدالسلطان پسر کوچك مجدالدوله	از طرف قاجاریه
جناب آقاسیدحاجی‌آقا	از طرف علماء و طلاب
جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی	از طرف علماء
جناب حاجی شیخ سیف‌الدین	از طرف علماء
جناب حاجی سید محمد تاجر	از طرف تجار
جناب حاجی‌محمدابراهیم	از طرف تجار
جناب آقاشیخ‌حسین‌سقط‌فروش	از طرف اصناف

همین‌که هیئت مجلس نظار به قرار این اعلان تشکیل یافت ، عموم طبقات وکلاء خود را معین و منتخب کرده و می‌کنند و به اکثریت آراء و به اعانت قرعه مطابق نظامنامه ، منتخب گردیدند لکن باز دست تقلب و رشوه در کار است . چه امجدالسلطان سنش بیست و یك سال است و بر حسب نظامنامه که باید سن منتخب بیست و پنج سا ل و سی سال ، در

مورد امجد تخلف ورزید ، هیاهو و ایراد وارد می‌آورند ولی کسی اعتنا نمی‌کند چرا که مجدالدوله ایلخانی و رئیس طایفهٔ قاجاریه است.

روز یك شنبهٔ یازدهم شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز در مدرسهٔ نظامیه مشغول امر انتخاب می‌باشند . در بارهٔ نصرةالسلطان و دبیرالسلطان گفتگو و حرف و ایراد زیاد وارد آوردند دبیرالسلطان پسر وکیل‌الدوله جوان با حرارت و درست و صحیح است. ایرادی که بر او وارد آورده‌اند ، می‌گویند مستوفی اصفهان و نوکر دیوان است . این جوان با حرارت فوراً از شغل خویش استعفا خواست و نوکری دیوان را ترك و دست از کار و شغل خویش برداشت .

فرمانفرما هم از کرمان تلگرافات متوالیه می‌نماید درباب زمین‌های «درشت» که بستگان آقای آقاسیدعبدالله ، مدعی ملکیت آن زمین می‌باشند و دستخط اعلیحضرت را نیز صادر کرده‌اند .

جناب حاجی‌شیخ‌فضل‌الله هم در خیال بهانه است ، از این‌که آقاسیدعبدالله وآقامیرزا سیدمحمد جلو افتاده و ترقی کرده است .

جناب امام جمعه هم امروز آمد منزل آقای آقامیرزاسیدمحمد، دربیرونی آقا به قدر یك ساعت نشست ولی جناب آقای طباطبائی از اندرون بیرون نیامد و به بهانهٔ این که وقت مضیق است و باید نماز بخوانم و شما بایست خبرکنید تا من پذیرائی کنم ، از کتابخانهٔ خویش بیرون نیامد و تـاکنون جناب آقای طباطبائی این طور وارد بر خانهٔ خود را بی اعتنائی نکرده بود باری امام جمعه به قدر یك ساعت نشست و قلیان و چای صرف نمود رفت . اگر چه عقلا را این حرکت آقای طباطبائی خوش نیامد و ایراد وارد آوردند لکن جنابش جواب داد اگر از اندرونی بیرون آمده بودم و پذیرائی می‌کردم هرآینه مردم بد می‌گفتند و در مقام تهمت و سوء ظن واقع می‌شدم .

روز دوشنبهٔ دوازدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ امـروز به قـرار هـر روز مشغول امر انتخابات می‌باشند . اکثر از وکلاء منتخب و معین شدند ، اگر چه فی‌الجمله تغییری در امر وکلاء به هم رسید ، لکن ما در این مقام اسامی وکلای تهران را درج می‌نمائیم و در موقع هم می‌نویسیم تغییر برای چه بوده و تقلب و تدلیس در این امر مشروع را کی باعث و سبب شد و چگونه در این امر مقدس و مشروع دست دزدی و خلاف واقع افتاد .

مبعوثین ملت

اسامی انتخاب شدگان تهران

منتخبین شاهزادگان

۱ـ شاهزاده اسدالله‌میرزا نجل شاهزاده شمس‌الشعراء — منتخب شاهزادگان

۲ـ شاهزاده یحیی‌میرزا ثقةالسلطنه — منتخب شاهزادگان

منتخبین سلسلهٔ قاجاریه

۳ـ امجدالسلطان پسر مجدالدوله — وکیل به زور قاجاریه

۴ـ معظم السلطان

منتخبین علماء تهران

۵ـ جناب آقامیرزامحمدتقی گرگانی — وکیل علماء

۶ـ جناب حاج شیخ‌علی نوری حکمی — وکیل علماء و حکماء

منتخبین طلاب

۷ـ جناب آقامیرزاطاهر

۸ـ جناب آقاسیدنصرالله از سادات اخوی

منتخبین تجار

۹ـ جناب حاجی‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب

۱۰ـ جناب حاج‌محمداسماعیل‌آقامغازه‌ای

۱۱ـ جناب حاجی‌سیدمرتضی‌مرتضوی

۱۲ـ جناب حاجی‌محمدمعین‌التجار بوشهری

۱۳ـ جناب آقامیرزامحمود تاجراصفهانی

۱۴ـ جناب حاجی‌محمدعلی تاجرشالفروش

۱۵ـ جناب حاجی‌محمدتقی تاجرشاهرودی

۱۶ـ جناب وثوق‌الدولهٔ‌مستوفی

۱۷ـ جناب محقق‌الدوله ناظم مدرسهٔ سیاسی

۱۸ـ جناب مخبرالملك

منتخبین اعیان و ملاکین

۱۹ـ جناب صنیع‌الدوله

۲۰ـ جناب نصرةالسلطان (که بعد معزول شد)

۲۱ـ جناب صدیق‌حضرت

۲۲ـ جناب حاجی‌میرزامحمودخان‌احتشام‌السلطنه (۱)

---

(۱) احتشام‌السلطنه وسعدالدوله هردو در تهران نمی‌باشند چه‌احتشام‌السلطنه از روزی‌که به مأموریت سرحد عثمانی و ایران رفت به طرف ارومیه هنوز نیامده‌است و در موصل و عتبات و سایر اماکن روز به شبی می‌رساند و اما سعدالدوله هم از روزی‌که نفی بلد شده در یزدگاهی در قونسلخانه وتلگرافخانهٔ انگلیس پناهنده است، گاهی در جلو قزاقها می‌دود. چون هر دو کار آمد و بعد از این خواهد آمد ، لذا هر دو را وکیل و منتخب نمودند .

۲۳ـ جناب میرزا جوادخان سعدالدوله
۲۴ـ جناب حسینعلیخان خلف مرحوم مخبرالدوله
منتخبین اشراف و ملاکین توابع تهران
۲۵ـ جناب میرزا حسین خان مشارالملك
۲۶ـ جناب میرزا اسماعیل خان عون الدوله
۲۷ـ جناب میرزاعلی اکبرخان دبیرالسلطان ، که از استیفاء اصفهان استعفاء داد و شغل خدمت به ملت و دولت و وکالت را بر کار و استیفاء مقدم داشت.
۲۸ـ جناب حاجی سید باقر معروف به سادات اخوی
۲۹ـ جناب حاجی سید یحیی سیدالحکماء
منتخب اصناف چهارگانهٔ تهران
مذهب و صحاف و کاغذ فروش و کتاب فروش
۳۰ـ جناب آقامیرزا محمود تاجر کتاب فروش
منتخب اصناف شش‌گانهٔ تهران
خیاط ورفوگر و عبادوز و رخت دوز و پرده دوز وقلاب دوز
۳۱ـ جناب حاجی میرزا ابراهیم
منتخب اصناف چهارگانهٔ
بزاز وحریر فروش و زبره فروش و دوره گرد
۳۲ـ جناب حاجی سیدابراهیم تاجر حریر فروش
منتخب اصناف چهارگانهٔ
عطار و دوا فروش وچای فروش و سقط فروش
۳۳ـ جناب آقاشیخ حسین سقط فروش
منتخب اصناف چهارگانهٔ
سمسار و حلاج و لحاف دوز و کهنه فروش
۳۴ـ جناب آقاسیدمصطفی سمسار
منتخب اصناف چهارگانهٔ
زرگر و دوات‌گر و آهن‌گر و حلبی ساز
۳۵ـ جناب حاجی میرزا احمد پسر جناب زرگرباشی
منتخب اصناف سه‌گانهٔ
توتون فروش وسیگار فروش وتنباکو فروش
۳۶ـ جناب آقامیرزاحسین قلی سیگارفروش
منتخب اصناف سه‌گانهٔ خباز و علاف و ذغال فروش
۳۷ـ جناب حاجی عباس قلی آقا
منتخب اصناف پنج‌گانهٔ
چوب فروش ونجار وصندلی ساز وخراط و حصیرباف
۳۸ـ جناب حاجی سید آقاباقر چوب فروش
منتخب اصناف پنج‌گانهٔ
علاقه بند و زر دوز و یراق دوز و یراق باف و زرکش
۳۹ـ جناب آقاشیخ حسن علاقه بند

منتخب اصناف شش گانهٔ

یخدان ساز و سراج و لباف و ترکشدوز و پالان دوز و چادردوز

۴۰- جناب استادغلام‌رضای یخدان‌ساز

منتخب اصناف شش گانهٔ

بقال و بنکدار و آجیل فروش و میوه فروش و علاف جزء و رزاز

۴۱- جناب آقامشهدی باقر بقال

منتخب اصناف اربعه

کلاهدوز و کلاه مال و پوست دوز و خراز

۴۲- جناب حاجی عبدالوهاب

منتخب اصناف دوگانهٔ کفش دوز و پاره دوز

۴۳- جناب آقاشیخ حسینقلی دلال

۴۴- جناب آقاملاحسن دلال

منتخب اصناف چهارگانهٔ قصاب و دباغ و مرغ فروش و بره فروش

۴۵- جناب امین‌التجار کردستانی

منتخب صنف قهوه‌چی

۴۶- جناب آقاسیدمهدی معروف به سقط فروش

منتخب اصناف چهارگانهٔ

قناد و گیوه فروش وجوراب فروش و جوراب دوز

۴۷- جناب حاجی محمدتقی تاجر معروف به دهنبده

منتخب طایفهٔ جلیلهٔ صرافین و صیرفیه

۴۸- جناب حاجی سیدمحمدصراف

منتخب اصناف نه‌گانهٔ

مقنی و معمار و فخار و بناء وکاشی‌پز وکوزه فروش و کوزه‌پز و نقاش‌وسنگتراش

۴۹- استادحسین پنجه‌علی بناء

منتخب اصناف پنج گانهٔ

عصار و شماع و صابون‌پز و صابون‌فروش و نفت فروش

۵۰- جناب حاجی محمدباقر

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ

مسگر و تفنگ ساز و کالسکه‌ساز و غداره ساز و ریخته‌گر و سفیدگر و خورده فروش

۵۱- جناب آقاسیدمحمدتقی هراتی

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ

آهنگر و چلانگر و نعل بند و میخ‌بر و نعل بر و نعل‌ساز و طارمی ساز

۵۲- جناب آقاسیدحسین بروجردی ملقب به مدیرالاسلام

منتخب اصناف پنج‌گانهٔ سلمانی و حمامی و یخچالی و میراب

۵۳- جناب آقاسیدولی‌الله خان دکتر

منتخب اصناف سه‌گانهٔ خرازی فروش و ساعت ساز و جوراب باف

۵۴- جناب حاجی سیدمحمدآقا تاجر ساعت فروش

منتخب اصناف هفت‌گانهٔ پلوی و چلوی وآشپز وکبابی و کله‌پز و یخنی پز وجگرپز

۵۵- جناب حاج‌علی‌اکبر پلوپز

منتخب اصناف دوگانه بلورفروش و شیشه‌بر

۵۶- جناب حاج‌شیخ‌اسماعیل تاجر بلور فروش

منتخب ملت زردشته

۵۷- ارباب‌جمشید تاجرفارسی

منتخب طایفهٔ ارامنه

وکالت خود را واگذار و تفویض به آقای طباطبائی نمودند و حق خود را در انتخاب اول ساقط نمودند .

منتخب طایفهٔ هنود

حق خود را در این انتخاب واگذار به آقای بهبهانی نمودند .

فلاحین و برزگران، منتخب خود را هنوز معین نکرده‌اند، با این‌که در تهران مردمان کافی و عالم و جوانان با تربیت و با هوش و تحصیل کرده ، موجود و متعدد و بی شمارند. سبب این‌که آن‌ها وکیل و منتخب نشدند و این‌گونه مردمان جاهل و بی‌تربیت داخل در این امر خطیر شدند چند چیز بود: اول این‌که هنوز اهل تهران معنی مجلس و وکالت و منتخب و امین را ندانسته و نفهمیده‌اند . به‌گمانشان این‌که وکیل‌ملت باید مثل وکیل‌های دارالشرع و در خانه‌های ملاها و قضات باشد . از بس‌که از وکیل مرافعات می ترسند و از بس‌که از آن‌ها صدمه و اذیت و ضرر دیده‌اند، لذا به این‌گونه اشخاص راضی شده‌اند، دویم آن‌که دست تقلب و رشوه در کار آمد. به این جهت جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی که وکیل علماء بود استعفا داد. و در جایش آقامیرزامحسن برادر صدرالعلماء و داماد آقای بهبهانی وارد شد، بدون انتخاب و بدون شرایط. همین قدر که آقامیرزامحمد تقی استعفا داد ، جناب آقاسیدعبدالله ، داماد خویش را به جای او منصوب کرد . هر قدر عقلا داد وفریاد کردند به جائی نرسید و همچنین نصرةالسلطان ودبیرالسلطان که هردو جوانان با کفایت و دانا بودند از وکالت به اصرار مردم استعفا دادند. بیچاره دبیرالسلطان هم از نوکری افتاد و هم از وکالت .

سویم آن‌که اهالی تهران خودرا تسلی می‌دادند به این‌که اگر وکلای طهران صحیح و درست و کافی و عالم نمی‌باشند ، وکلای بلاد البته خوب و صحیح و عالم خواهندبود. در مجلسی که دویست نفر اجزای آن مجلس باشد، پنجاه‌نفر جاهل چه می‌توانندبکنند؟ ولی افسوس که وکلای سایر بلاد هم همین درد و همین خیال را داشتند . در آنجاها هم بعینه مانند تهران شد .

چهارم آن‌که بر حسب فرمایش جناب آقاسیدعبدالله چنان‌که در موقع و مقام خواهد

آمد ، اکتفاء کردند که فرمود : من به زحمت عمارتی را روی دویست یا کمتر ستون چوبی قراردادم هر وقت یك ستون آدمی دیدم یکی از ستون‌های چوبی را بر می‌دارم و آن ستون‌آدمی را به جایش می‌گذارم و هکذا تا تمام ستون‌ها از آدم و انسان گردد لکن این آقا غافل است که یك دفعه آتش در می‌افتد به عمارت و ستون‌های چوبی در آن واحد به یك طرفة‌العین آتش خواهدگرفت . این عمارت ستون آدمی لازم دارد که عمارت را بر سر گذارد و آب و اسباب اطفاء نار ، در دست بگیرد . که هر وقت خواست آتش به عمارت افتد فوراً آتش را خاموش و منطفی سازد.

باری وکیل جاهل و کور که بصیرت به حال مملکت و سلطنت نداشته‌باشد ، عدمش به از وجود است.

روز سه‌شنبهٔ سیزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ در این روز ، کدورتی علی‌الواقع بین آقای بهبهانی و آقا شیخ فضل‌الله واقع افتاد ، که مختصر از مفصل این است که ذیلا نگاشته‌آمد و این کدورت منجر به واقعات جزئی و کلی خواهدشد .

یکی از موقوفات بزرگ موقوفهٔ قائم مقامی است که از حاصل این موقوفه در سال، دو هزار تومان باید به عتبات عالیات برود و چند هزار تومان هم باید به مصارف دیگر برسد . این موقوفه با جعبه‌ای که مهر مبارك حضرت سیدسجاد در آن است و آن جعبه مرصع به جواهرات است در دست اولاد قائم مقام است ، که خود قائم مقام واقف این موقوفه بوده و چند سال این موقوفه در دست میرزامحمودخان که نوهٔ قائم مقام است بوده ، وچون میرزامحمودخان شخص بی‌حالی بود ورثهٔ قائم مقام ، مدعی او شده ، موقوفه را از او انتزاع نمودند . میرزامحمودخان هم به همان جعبهٔ مهر قناعت و اکتفاء نمود . موقوفه را واگذار به میرزاعلی‌اکبرخان نمود . میرزاعلی‌اکبرخان چون دخترش را به زنی به امیر بهادر داده‌بود به قوت و استظهار امیر بهادر، تمام موقوفه را حیف و میل می‌نمود. این ایام ادیب‌الممالك مدیر روزنامهٔ ادب که از ورثهٔ قائم مقام و از اشخاص باکفایت و درایت است خدمت آقای طباطبائی عارض گردید ، وقف‌نامه را اظهار داشت . جناب آقای طباطبائی این امر را واگذار به بندهٔ نگارنده فرمود . بندهٔ نگارنده بر حسب فرمایش آقای طباطبائی و دوستی با ادیب‌الممالك ، میرزاعلی‌اکبرخان را احضار کرده تقریرات و دعاوی ادیب‌الممالك را ذکر نمودم و از آن جمله گفتم: ادیب‌الممالك مدعی است که شما در امر موقوفه خیانت کردید و منافع و نماء موقوفه را به مصارف وقف نرسانیدید و قدری از زمین فلان مزرعه را که نزدیك راه آستارا می‌باشد ، در هیجده هزار تومان به کمپانی راه فروخته‌اید؟ فروختن عین موقوفه را دلیلی است واضح بر خیانت شما. میرزاعلی‌اکبرخان گفت: هفتهٔ دیگر خودم خدمت آقای طباطبائی رسیده ، جواب شما را و جواب ادیب را حضور مبارك حضرت حجة‌الاسلام عرض می‌کنم .

پس از این قرارداد میرزاعلی‌اکبرخان متوسل به حاجی شیخ‌فضل‌الله نوری می‌شود . از جناب آقا دعوتی می‌کند. جناب آقا یك روز را برای نهار می‌رود منزل میرزاعلی‌اکبر خان . پس از صرف نهار ، هزار تومان اسکناس تقدیم حاجی شیخ‌فضل‌الله می‌نماید و حتی این مشکل را از جناب آقا می‌خواهد. جناب آقا دو سه روز قبل از این، بندهٔ نگارنده را احضار نموده ، بندهٔ نگارنده از ملاقات استنکاف و عذر آورده ، تا این‌که از راه استدعا و خواهش ملاقات بنده را درخواست نمود ، چون از طریق انسانیت و استدعا اصرار در ملاقات نمود. روز گذشته را قبل از ظهر آنجا رفتم جناب آقا در کتابخانهٔ مخصوص خود بود پسرش حاجی آقاهادی که سنش از بیست متجاوز نبود با جناب حاجی شیخ‌سیف‌الدین هم آن‌جا بودند. پس از قلیان و قهوه با حاجی شیخ‌سیف‌الدین صحبت می‌نمودند در مسئلهٔ قتلی که در عراق واقع شده‌بود . گویا برادر حاجی شیخ‌سیف‌الدین را به قتل رسانیده بودند و طرف حاج شیخ‌سیف‌الدین ، گویا حاج‌سهم‌الملك عراقی بود .

بندهٔ نگارنده شنیده بودم بعضی ازملاها رشوه می‌گیرند و رشوه می‌خورند لکن ندیده‌بودم که ملا خودش علناً و آشکار مطالبهٔ رشوه و تعارف را بنماید، بلکه به توسط یکی از اجزاء و محارم و یا به کنایه و اشاره مطالبه می‌نمود . مثلا قرض دارم، مقروضم، در خیال روضه و سفر می‌باشم و یا فلان مزرعه و ده و خانه را باید بخرم و یا بنده زاده را باید داماد کنم و یا عروسی دارم و یا بانك از من طلب دارد ، نمی‌دانم چه‌کنم ؟ آن وقت طرف مقابل می‌گفت: آقا غصه نخورید خداوند کریم است من این قدر و فلان مبلغ را تقدیم می‌کنم ، باقی را دعا کنید خداوند برساند . با این طور و یا تقریباً چیزی می‌گرفت . لکن جناب حاجی شیخ‌فضل‌الله را دیدم که بالصراحة از حاجی شیخ‌سیف‌الدین مطالبهٔ پول کرد ، در مقابل حکمی که می‌خواست .

باری بعد از قطع و فصل امر مقاطعه، شیخ سیف‌الدین رفت، بنده ماندم و حاجی‌شیخ فضل‌الله که شروع در مطلب و سخن نمود . در آغاز قدری از تند روی آقای آقاسیدعبدالله شکایت نمود . قدری هم از آقای طباطبائی تعریف و توصیف نمود . سپس گفت: چون تو را (یعنی من) آدم با کفایت و عاقلی می‌دانم ، لذا از تو خواهش می‌کنم آقای طباطبائی را منصرف کنی از این موقوفهٔ قائم‌مقامی . بنده گفتم : شما آقای طباطبائی را می‌شناسید که در این گونه موارد دخالت نمی‌کند ولی جوابی به مدعی باید داد ، چه ادیب‌الممالك متوسل به آقا شده‌است و اصراری هم دارد . حاج شیخ گفت : آنچه که باید به عتبات فرستاد هر ساله با اطلاع من می‌فرستند نزدجناب آخوند ملاکاظم ، رسید هم در دست میرزاعلی‌اکبرخان هست . آنچه باید در همین تهران به مصرف رسانند به اطلاع من به مصرف رسانیده و قبض به او دادم . اما در مسئلهٔ فروختن زمین هنوز، نفروخته است . چه من گفتم: اگر کمپانی زمین را در هیجده هزار تومان می‌خرند ، به ملاحظهٔ صرفه وغبطهٔ

وقف بفروشند و در جائی بهتر ملکی بخرند و ضمیمهٔ وقف نمایند . لکن کمپانی بیش از نه هزار تومان پول نمی‌دهد به این جهت هنوز فروخته نشده‌است .

باری چون بنده را رسول قرار داد ، لذا دیگر من اصرار نکردم و مراتب را خدمت حضرت آقای طباطبائی عرض کردم . حضرت آقا ابتدا قدری متغیر شدند. ولی جناب آقامیرزا ابوالقاسم پسر آقا گفت: در اول امر مشروطیت رنجانیدن آقا شیخ‌فضل‌الله صلاح نیست ، شما منصرف شوید و دخالت در امر موقوفه نکنید . به هرطور بود آقای طباطبائی را منصرف نمودیم ، لکن جناب آقا سیدعبدالله از واقعه مطلع شده و از مسئله مسبوق گردید و در مقام تصرف موقوفه برآمد به این جهت حاجی شیخ‌فضل‌الله مکدر شد .

دیگر از اموری که سبب رنجش حاجی‌شیخ‌فضل‌الله گردید، واقعه آقامیرزامهدی پسر حاج شیخ‌فضل‌الله بود که ما این واقعه را در عنوان فردا می‌نگاریم .

روز چهارشنبهٔ چهاردهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ــ امروز مـردم در خیال تهیهٔ جشن فردا که عید مولود امام زمان عجل‌الله فرجه می‌باشد می‌باشند، از ظهر امروز در خانهٔ‌آقای‌طباطبائی و خانهٔ سادات‌اخوی و خانهٔ سیدقندی چراغان و جشنی است . اهل بازار هم چراغانی را مهیا و مستعد می‌باشند . دولت هم آتشبازی و سور را مهیا و مشغولند .

یکی از وکلای علماء جناب آقامیرزامحمدتقی گرکانی است و این مرد چون تکلیف را شاق دانست و دید از عهده بر نمی آید ، لذا از این شغل خطیر استعفاء داد و عقب نشست . جناب آقای طباطبائی فوراً داماد خود آقامیرزا محسن را به جای او منصوب کرد . مردم در مقام ایراد برآمده جنابش اعتنائی نکرد و در جواب فرمود : من بـه زحمات بسیار و ریختن خون صلحا و سادات ، عمـارتی را بر پا نمودم لکن ستون‌های این عمارت که باید بر سر انسان گذارم از چوب قرار دادم ، هر وقت انسانی دیدم که طاقت حمل این عمارات را داشته باشد، یکی از ستون‌ها را برداشته، آن‌آدم را به‌جای آن ستون قرار می‌دهم و کذا، سایر ستون‌ها را، تا این که تمام این ستون‌ها و عماید انسان با علم گردد . این مسئله اگر چه عوام را ساکت نمود لکن خواص را ساکت و متقاعد ننمود .

در انجمن مخفی ثانوی قرار بر این شد که وکالت آقامیرزامحسن را به هم زنند جناب آقامیرزامهدی پسر حاجی‌شیخ‌فضل‌الله که واقعاً لله و فی‌الله حرکت می‌کرد و خیلی زحمت می‌کشید، همه وقت با عده‌ای از طلاب اطراف آقای طباطبائی را داشت وآنچه در قوه داشت از بذل مال‌وجان دریغ نمی‌فرمود و دامن و ساحتش به لوث رشوه و تعارف ملوث نگردیده ، متقبل شد که در مجلس طرف شود ، ولی به شرط آن که دیگران از او عقبه کنند . یك نفر از آنهائی‌که وطن‌فروش بودند این خبر را به آقـای بهبهانی رسانید ، ایشان هم مستعد و مهیا از برای مدافعه گردیدند .

باری آقامیرزامهدی در وسط مجلس جلوس نمود، تا شروع به مطلب و مقصود نمود یك دفعه جناب آقاسیدعبدالله بنای پرخاش را گذارد با این که در مجلس حاجی شیخ فضل‌الله نشسته‌بود به‌حدی تغیر و تشدد نمود، که تا آن وقت احدی جناب آقای بهبهانی را این طور متغیر ندیده و در ضمن تغیر هم می‌گفت : آقای من ، شما عالم و عالم زاده‌اید ، نبایست این طور در وسط مجلس بنشینید . آقا را بلند کنید ، ها بچه‌ها ! بیائید آقا را از این جا بلند کنید و در جای خود بنشانید . آقا میرزا مهدی که خود را تنها و غریب و بی‌یار و یاور دید ، ملتفت شد که نزدیك است رشتهٔ اتحاد و اتفاق گسیخته‌آید فوراً از جایش برخاست و آمد در حوزه و پشت به دیوار نشست . آقایانی که با آقا میرزا مهدی معاهد بودند، احدی سخنی نگفت، از آن طرف هواخواهان آقای بهبهانی و بادنجان دور قاب چینها و حاشیه نشینها بنای سعایت و فساد را گذارده . بلی آقا ، بابی‌ها می‌خواهند این بنا را خراب کنند . بابی‌ها این اسباب را فراهم می‌آورند ، که مسلمین را ذلیل و نابود کنند .

در ایران رسم شده‌است هرگاه بخواهند کسی را مغلوب و از میدان بیرون کنند نسبت او را به بابیه می‌دهند . مثلا امروز الی وقتی که مجلس قوتی داشته‌باشد ، اگر بخواهد حرفی بزند که مخالف میل طرف باشد فوراً می‌گویند: بابی‌ها دشمن مجلس می باشند و نمی خواهند در ایران مجلس باشد و اگر یك وقتی خدای ناکرده ، سلطان و یا علماء با مجلس بد شوند و آثار مغلوبیت در مجلس خواهان باشند، آن وقت می‌گویند این مجلس را بابی‌ها برپا کردند ، چنانچه در امر مدارس و مکاتب دیدیم ، در اول تأسیس مدارس مردم می‌گفتند : این مدارس را بابی ها تأسیس و تشکیل می‌دهند . بعد از آن که جناب حجةالاسلام آقای‌آقامیرزا سیدمحمدطباطبائی مدرسهٔ اسلام را تأسیس‌نمود و عمومیت پیدا کرد، آن وقت هرکس از مدرسه بد می‌گفت ، او را بابی می‌دانستند این است حال ما اهالی ایران که به این طور مدعی را از میدان بیرون می‌کنیم.

باری گفتند، گفتند، تا آقامیرزامهدی ساکت شد و گفت: از هر چه بدترش ، آقامیرزا محسن که من برای او این خفت را بکشم . به هر جهت حاجی شیخ فضل‌الله اگر چه میل به این پسر ندارد و مایل بود قدری دماغش سوخته شود، لیکن نه این اندازه‌که‌در حضور خودش این طور بی احترامی به پسرش کنند.

به هر جهت شب ، انجمن مخفی بر پا شد. آقا میرزامهدی گله کرد که شما بعضی حاضر بودید و ساکت نشستید. حالا گذشته‌گذشت . لکن بدانید من حتماً آقاسیدعبدالله را به این ششلول جواب می‌دهم و دست در بغل نموده ششلول را بیرون آورد . بندهٔ نگارنده چون می‌دانستم آقا شوخی می‌کند هنوز در ایران خصوص در این سلسلهٔ جلیله از جان گذشته‌کسی نیست ، وانگهی در مقابل سید عالم آن هم مثل آقای بهبهانی کسی نیست ، که

بتواند این خیال را بکند ، وانگهی عقاید مذهبی جناب آقامیرزامهدی مانع است ازاقدام به قتل نفس ، لکن محض اداء تکلیف و این‌که باعث خجالت آقامیرزامهدی خواهدگردید گفتم: آقای من، در اول انعقاد مجلس و مقام اتحاد و اتفاق کاری نکنیدکه باعث خرابی امر و تفرقه متحدین و سبب شق‌عصای مسلمین‌گردید. خواهش دارم این خفت را محض رضای خالق متحمل شوید، و اظهاری نفرمائید بلکه بر روی خود نیاورید. جناب آقامیرزا مهدی اگر چه گذشت و مدتی هم در خانه نشست ، ولی آقایان و طلاب رفتند عذر خواهی کردند و معذرت خواستند و رفع کدورت و نقار ایشان شد. لکن این سوء اتفاق دونتیجه داد: اول رنجش حاجی شیخ‌فضل‌الله و بهانه دست او آمدن . ثانی تفرقهٔ انجمن مخفی که دیدیم انجمن فقط راه دخلی شده است که دو هزار تومان از حاجی معین بوشهری بگیرند و بعضی نوش جان کنند ، دیگر در مقام کار و خدمت نباشند لااقل از یکدیگر همراهی کنند از آن جمله بندهٔ نگارنده از اتفاق و نیامدن جناب آقامیرزامهدی به انجمن ، دیگرواردبه انجمن نشدم دیگر این انجمن منعقد نگردید الا به طور غیر رسمی که گاه‌گاه در خانه‌های یکدیگر سه چهارنفری به هم می‌رسیدیم .

روز پنج‌شنبهٔ ۱۵ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز بازارها بسته، مردم دسته به دسته، فوج فوج، در خانهٔ آقای طباطبائی می‌آیند و تبریك عید مولود را می‌گویند. شاگردان مدارس به حالت نظام وارد می‌شوند ، خطبه و خطابه می‌خوانند.

دیشب هم چراغانی با شکوه در شهر بود . در سلام دولتی هم امر اعلیحضرت صادر شد که تمام سفرا و رجال دولت و بزرگان و علماء و وکلای ملت را دعوت کنند ، برای روز هیجدهم که در آن روز مجلس شورای ملی رسماً منعقد گردد و مبعوثین ملت حضور اعلیحضرت شاهنشاهی معرفی گردند .

روز جمعهٔ شانزدهم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز از طرف جناب صدر اعظم مشیرالدوله دعوت نامه‌ای حسب‌الامر اعلیحضرت که دیروزامرمبارك صادرگردیده‌بود طبع شده به عموم حضرات علماء اعلام و شاهزادگان عظام و امراء و وزراء و اعیان کرام و سفراء دول خارجه بدین مضمون فرستاده‌شد .

بعد الالقاب روز یك شنبه هیجدهم شعبان سه ساعت به غروب مانده در عمارت‌گلستان افتتاح مجلس شورای ملی خواهد شد . مستدعی است در ساعت مذکور برای درك سعادت حضور همایونی شرف حضور به هم رسانیده . لهذا در روز مذکور سه ساعت به غروب مانده سلام عام در تالار جنب بریلیان شرف انعقاد یافت و شاهنشاه‌زادگان و مدعوین به شرف حضور نایل آمدند .

روز شنبهٔ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ ـ امروز تهیهٔ مجلس را می‌بینند که فردا در عمارت باغ‌گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد . صدراعظم میرزانصرالله‌خان‌مشیرالدوله و

دو پسرش نهایت سعی را دارند در تشکیل مجلس ، و سبب همراهی و سعی و کوشش و جهد بلیغ صدر اعظم را مردم تربیت شدن پسرهایش را می‌گویند . لکن ما علاوه بر میل اعلیحضرت به مشروطیت و تربیت شدن پسرهای مشیرالدوله به یك نکته دیگر بر خوردیم و در آن مقام ذکر می‌نمائیم.

جناب میرزا نصرالله‌خان مشیرالدوله صدراعظم ایران روزی‌که ، پا به دایرهٔ نوکری گذارد، در ماه اول مواجب او پانزده قران بود ، که هر قرانی یك مثقال نقره است و از این رتبه سال به سال رو به ترقی نهاد تا به مقام وزارت خارجه رسید والبته چنین شخصی که از این رتبه نازل به این مقام رسد ، اگر پولی تحصیل کند قدر پول را به خوبی می داند و خرج بیهوده نمی‌کند . املاك مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمی کرد و بذلی نمی‌کرد ، لذا کسی مطلع بر تمول و مکنت مشیرالدوله نگردید . عین‌الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست به ملاحظهٔ این که مشیرالدوله در کارهای میرزاعلی‌اصغر خان اتابك دخالت داشته و از امورات دولتی با اطلاع است ، لذا مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور پولتیکی از او استعلام و استفسار می‌نمود و در امور وزارت خارجه هم به همین جهت احتیاج ، به مشیرالدوله تصرفی نمی کرد، نه‌چیزی می‌داد و نه می‌گرفت مشیرالدوله هم به همین قدر قناعت داشت و از عین‌الدوله کوچکی می‌نمود تا این‌که در چند ماه قبل ، ارفع‌الدوله سفیرکبیر ایران را از اسلامبول خواسته ارفع‌الدوله در پارك عین‌الدوله منزل کرد. چون لابد بود پولی تقدیم شاه و اتابك نماید ، لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت : صد هزار تومان می دهم که وزیر امور خارجه بشوم عین‌الدوله محض دوستی بامشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام دادکه ارفع‌الدوله صد هزار تومان تقدیم می‌کند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه می‌گوئید . مشیرالدوله که شخصی عاقل با تدبیر و زرنگی بود . گفت : در صورتی که ارفع‌الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است . به او واگذار نمائید ، مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای‌مشیرالدوله به پدر گفتند : اگر ارفع‌الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم نصف آن را از خود ارفع‌الدوله در می‌آوریم و نصف دیگر را از محل‌های دیگر . باری اصرار و ابرام و الحاح پسرها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه ، خودش باشد . عین‌الدوله دید ، که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع‌الدوله چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزارتومان دیگر از ارفع‌الدوله در می‌آید .

لذا شب مشیرالملك و مؤتمن‌الملك پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت : من برای پول مثل مشیرالدوله،شخصی را مکدر نمی‌کنم و هشتاد هزار تومان را بدهیدکه تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع‌الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است

خوب است به همان مأموریت سابق برقرار داریم . بالاخره در همان مجلس مشیرالملك حوالهٔ هشتاد هزار تومان به طومانیاس تاجر نمود . حواله را نوشت و داد به عین‌الدوله و از آنجا بیرون آمده مراتب را به پدر بزرگوارخودشان گفته مشیرالدوله گفت: عین‌الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت ، حالا که دید به این آسانی و سهلی هشتاد هزارتومان گرفت فردا بهانهٔ دیگر خواهدگرفت ، بر فرض از من احترام و ملاحظه کند بعد از مردن من دیگر شما صاحب يك شاهی نخواهیدبود . این مالیه را که با صد هزار خون جگر در این مدت متمادی برای شما ذخیره گذاردم ، به اندك زمانی از شما خواهند گرفت. چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید . به این جهت همان روزی‌که عین‌الدوله معزول و مشیرالدوله به صدارت منصوب گردید ، این دو پسر در مشروطه شدن ایـران نهایت سعی را مبذول نمودند . بلکه فوق‌العاده سعی و جهد کردند ، صدراعظم در مقاصد آنها فوق‌العاده همراهی کرد چه می‌داند اگر دولت ایران، دولت عادلانه وسلطنت‌ایران، سلطنت‌مشروطه واساسی گردد،دیگر مالیهٔ صدراعظم را نمی‌برند وآنچه جمع کرده‌است برای اولادش باقی می‌ماند. این بود که نهایت آمال این صدراعظم، مشروطه شدن سلطنت ایران بود و برای حفظ مالیه و اندوختهٔ خویش قلعه‌ای محکم و حصار سدیدی بنا کرد و آن مشروطه شدن سلطنت می‌باشد و الحق صدراعظم نهایت سعی و جهد را در این امر نمود .

بارعام دادن مظفرالدین شاه

روز یکشنبهٔ هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری ـ سال یونت‌ئیل ـ **وقت عصر** سلام عام منعقد گردید. حجج اسلام و علماء اعلام دارالخلافه عموماً در تالار جلوس نمودند. مبعوثین ملت همه حاضر بودند، اعلیحضرت همایونی در تالار گلستان به تخت سلطنت عادلانه جلوس فرموده نخست کلمه‌ای که به پیشوایان اعلم و رؤسای معظم ملت فرمود این بود: که الحمدلله به آرزوی ده سالهٔ خودم رسیدم . سپس وکلای منتخب را به آستان ملایك نشان طلبیدند و با تفقد شاهانه و با تلطف پدرانه جمله را به تأییدات خسروانی مستظهر داشتند و به درستی و راستی و رعایت جانب رعیت، خاصهٔ ضعفا و مردم بی دست وپا ترغیب وتشویق کردند .

جناب نظام‌الملك‌حسب‌المقرر و المرسوم شرف مخاطبت داشتند. نخست خطیب‌الممالك علی‌الرسم، خطبهٔ غرائی عرض وقرائت نمود. تمام علماء اعلام وسایر حضار از وجوه اعیان و اشراف وجود مسعود همایونی را از صمیم قلب به عرض رسانیدند .

تمام سفرای کبار و وزرای مختار دول متحابهٔ خارجه ، مقیمین دربار دولت ، نیز حسب‌الدعوه در تالار موزهٔ مبارکه حاضر شده‌بودند . احتساب‌الملك از طرف قرین‌الشرف به آن‌ها تبلیغ تفقد و احوالپرسی نمود ومقتدرالملك نایب رئیس ادارهٔ تشریفات وزارت خارجه مشغول پذیرائی آن‌ها بود .

از اول شروع در سلام و جلوس اعلیحضرت علی‌الرسم، شلیك توپ متوالی بود.

خطابه‌ای را که برای ادای مقاصد مقدسه و اظهار مکنونات ضمیر الهام پذیر اقدس و شمول کمال معدلت و سربلندی و افتخار مملکت و قوت و قدرت دولت و ترقی وثروت ممت و شیوع تمدن و اشاعهٔ تربیت و اتحاد فریقین و موافقت فئتین ترتیب داده بودند، جناب نظام‌الملك قرائت نموده، عموم بار یافتگان به اصغای آن، روح و روانی تازه یافته از دل و جان حالاً وقالاً به عرض تشکر و دعا و ثنا و مدح و منقبت ذات فرخنده صفات معلی پرداختند.

چون تمام شرایط سلام عام به عمل آمد، سربلندان اجازهٔ انصراف حاصل نموده به منازل خود بازگشتند و شهر، خود یك باره هیکل شعف یافت و صورت مسرت گرفت، که ممالك محروسهٔ ایران صانهاالله عن‌الحدثان، دارای تاریخ تازه شد و از این خطابهٔ مقدسهٔ ملوکانه که جناب نظام‌الملك قرائت نمود مراتب شاهنشاه ما مظفرالدین شاه، به خوبی مشهود و مکشوف خواهد گردید.

درواقع روز هیجدهم شعبان که در هذه‌السنه مقارن چهاردهم‌میزان است بزرگترین عید نیکبختی ایران است و البته ملتفت مزیت و شرافت این روز فیروز شده‌اند، که قول دولت امروز به فعلیت رسید و از روز صدور دستخط مشروطیت و حریت تا به امروز در تهیهٔ مقدمات انتخابات بودند، لکن امروز تأسیس و تشکیل مجلس شورای ملی رسمیت را حاصل نمود و با حضور سفراء کبار دول، مبعوثین و وکلاء ملت معرفی شدند.

باری صورت خطابهٔ ملوکانه از این قرار است:

خطابهٔ اعلیحضرت شاهنشاه مظفرالدین شاه قاجار

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ منت خدای را که آنچه سال‌ها در نظر داشتیم امروز بعون‌الله تعالی، از قوه به فعل آمد و به انجام‌آن مقصود مهم به‌عنایات الهیه موفق شدیم. زهی روز مبارك و میمون که روز افتتاح مجلس شورای ملی است مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق ما بین دولت و ملت را متین و محکم می‌سازد. مجلسی که مظهر افکار عامه و احتیاجات اهالی مملکت است. مجلسی که نگهبان عدل و داد شخص همایون ماست، در حفظ ودایعی که ذات واجب‌الوجود به‌کف کفایت ما سپرده؛ امروز روزی است که بر وداد و اتحاد مابین دولت و ملت افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت برشالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزی است که یقین داریم رؤسای محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت و امناء و اعیان و تجار و عموم رعایای صدیق مملکت در اجرای قوانین شرع انور و ترتیب و تنظیم دوایر دولتی و اجرای اصلاحات لازمه و تهیه اسباب و لوازم امنیت و رفاهیت قاطبهٔ

اهالی وطن ما بکوشند و هیچ منظوری نداشته باشند جزمصالح دولت و ملت و منافع اهالی و مملکت و البته می‌دانیدکه این‌است اساس مقدسی که به ملاحظات شخصی مشوب و مختل نشود و به اغراض نفسانی فاسد نگردد . حالا بر انتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنان که منظور نظر دولت و ملت است انجام بدهند .

بدیهی است، که هیچ کدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید . مگر بـه واسطه تفوق و رجحانی که از حیث اخلاق و معلومات بر اغلب از مردم داشته‌اید و خود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که با کمال دانش و بینش و بی غرضی در این جاده مقدس قدم خواهیدزد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد ولی با وجود این ، چون قاطبهٔ اهالی را مثل فرزندان خود دوست داریم و نیك و بد آنها را نیك و بد خودمان می‌دانیم و در خشنودی و مسرت و غم و الم آنها سهیم و شریکیم، باز لازم است خاطر شما را به‌این نکته معطوف داریم که تا امروز نتیجهٔ اعمال هر کدام از شماها فقط عاید به‌خودتان بود و بس ولی از امروز شامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به‌دولت و ملت خود خدمت نمائید و از اموری که باعث فساد است، احتراز نمائید. پس باید کاری بکنید که در پیش خدا مسئول و در نزد ما شرمنده و خجل نباشید. این پند و نصیحت ما را هیچ وقت فراموش نکنید و آنی از مسئولیت بزرگی که برعهده گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظر حقیقی اعمال ماهاست و حافظ حق وحقانیت.

دست خدا همراه شما بروید مسئولیتی را که برعهده گرفته‌اید با صداقت و درستی انجام بدهید و به‌فضل قادر متعال و توجه ما مستظهر و امیدوار باشید .

هیجدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴

پس از اختتام خطابه موزیك نظام به‌ترنم عیش و سور و تبریك مترنم آمد تا کنون در ایران چنین سلامی دیده نشده بود که با حضور هفده نفر مجتهد مسلم لازم‌الاتباع زهاد عباد صدای موزیك بلند شود .

چون تعظیم شعائرالله را باعث بود . لذا آقایان در مقام منع برنیامده بلکه موزیك شرعی را مستمع آمدند .

باری پس از اختتام سلام و تشریفات شایان که امروز را نخستین روز استقلال دولت و بقاء و دوام ملت نامیدنش سزاست .

حضرات منتخبین مجلس شورای ملی برگشته ، مختصراً مشغول مذاکرات ، تألیف

نظامنامهٔ داخلی مجلس شدند و به سبب تنگی وقت مقرر نمودند که در عصر روز دو شنبهٔ نوزدهم ماه شعبان منتخبین ملت در مجلس شورای‌ملی حاضر شده و به‌یاد سلامت ذات خجسته صفات اعلیحضرت شاهنشاهی صرف شربت و شیرینی نموده و هم یك نفر را از خودشان رئیس مجلس شوری با بقیه اعضای هیئت مجلس انتخاب نموده و هم نظامنامهٔ داخلی شوری را مرتب نمایند.

روز دوشنبهٔ نوزدهم شعبان‌المعظم ۱۳۲۴ هجری - یونت‌ئیل - امروز منتخبین ملت در مدرسهٔ نظامیه مجلس کردند پس از صرف شربت و شیرینی و چای و قلیان به‌اکثریت آراء جناب صنیع‌الدوله پسر مرحوم مخبرالدوله به‌سمت ریاست مجلس برقرار گردید این شخص از اشخاص با تربیت و تحصیل کرده با ملاحظه و با علم، سنین عمرش بین چهل و پنجاه، مدتی هم درخارجه تحصیل کرده است.

جناب وثوق‌الدوله پسر معتمدالسلطنه شیرازی که از جوانان با علم و دانش است نایب اولی رئیس گردید.

جناب‌حاج‌محمدحسین‌آقا امین‌الضرب، به‌دومین نیابت ریاست مجلس برقرارآمد.

جناب آقاسیدمحمدتقی‌هراتی و جناب آقامیرزاعلی‌اکبرخان دبیرالسلطان وجناب‌میرزا اسماعیل‌خان عون‌الدوله را نیز به‌اکثریت آراء، اعضای دفتر کابینهٔ مجلس شورای ملی انتخاب نمودند.

پس از اتمام کار به‌صحن عمارت آمده شاهزاده عبدالله‌میرزا، عکاس مخصوص همایونی، سه دستگاه عکس فتوگرافی (کروپ) از منتخبین با گروه دیگر از محترمین که مدعواً حاضر بودند برداشت.

از طرف ریاست مجلس شوری مقرر شدکه مجلس تا روز یك شنبه ۲۴ماه شعبان تعطیل باشد ولی جماعتی مرکب از منتخبین حاضر شوند، که نظامنامهٔ داخلی مجلس را مرتب نموده و در روز یك شنبهٔ مزبور به منتخبین مجلس شورای ملی تسلیم نمایند، تا بعد از تنقیح و تحریر به‌اکثریت آراء مصحح گشته، مجری گردد.

مقصود جناب صنیع‌الدوله از این تعطیل دو چیز است، و الا جمعی در مجلس نشسته نظامنامه را بنویسند منافات با دایر بودن مجلس ندارد، چه ضرر داشت که روزی دو ساعت مجلس دایر باشد و در اطاق دیگری جمعی مشغول نوشتن نظامنامه باشند.

امر اول آن که اهل مجلس از اول امر، عادت نکنند که بدون نظامنامه مجلس کنند.

امر دویم دولتیان واهمه نکنند و رأی اعلیحضرت را منصرف ننمایند و بدانند مجلس ضرری به‌آنها ندارد. یك امر دیگر هم تصور می‌شود و آن این است که مسامحه بکند تا کتابچه های قوانین که از خارجه خواسته است، برسد. در هرصورت اگر صنیع‌الدوله مانعی در جلو خود نبیند به‌قاعده حرکت خواهد کرد، چه هم خودش عالم است و هم

برادرهایش که با او متفق و متحدند.

روز سه شنبهٔ بیستم ماه شعبان ۱۳۲۴ ـ در چند روز قبل آقای طباطبائی به‌جناب صدراعظم گفت که اخباری که از تبریز می‌رسد کاشف از این است ، که ولیعهد مایل به‌مجلس نیست و اخلال می‌کند . جناب صدراعظم به‌حضرت حجةالاسلام اطمینان داد و قول داد که مخالفتی از ولیعهد ظاهر نگردد وتلگراف رمز به‌ولیعهد مخابره کرد از این جهت تلگرافی از ولایت‌عهد برای صدراعظم و تلگرافی به‌جناب عضدالملك مخابره گردید و چون امروز به‌دست ما آمد لذا در عنوان امروز درج گردید و هذا صورته.

از تبریز به‌طهران (تلگراف ولیعهد)

جناب مستطاب اجل اشرف اکرم افخم ارفع صدراعظم زیدمجده الآن که دوساعت از شب گذشته ، تلگراف جناب‌عالی رسید وکشف شد از این اظهار جناب حجةالاسلام آقاسیدمحمد آقای‌مجتهدسلمه‌الله تعالی تعجب کردم. درصورتی که شاهدی مثل‌جناب‌عالی دارم که صدور دستخط تلگرافی را بر حسب خواهش جماعت ، من خودم استدعا کردم و صادر شد. چه طور؟ به‌چه قسم ؟ من او را مکتوم نگاه‌داشته در وصول دستخط تلگرافی همان دستخط را به‌توسط قونسل انگلیس به‌مردم داده و آنها را فوراً از قونسلخانه بیرون آورده با شادی تمام بازار را باز کردند و الان چهار شب است مشغول چراغانند و روز هم مشغول تعیین وکلاء هستند. تفصیل این است که زحمت دادم. خواهش دارم که عین این تلگراف را برای جناب‌حجةالاسلام آقاسیدمحمد آقای‌مجتهدطباطبائی‌سلمه‌الله فرستاده و ایشان را مطلع و مستحضر نمائید منتظر جوابم.

شب ۱۴ شعبان ـ پنج ساعت از شب گذشته

(ولیعهد)

تلگراف از طهران به‌تبریز

حضور مبارك حضرت مستطاب اشرف اقدس اعظم‌والا، ولیعهد دامت‌شوکته العالی ـ اظهار مرحمت و تفقد و احوال‌پرسی که به‌توسط حضرت اشرف آقای عضدالملك فرموده‌بودید باعث مزید تشکرو دعاگوئی گردید. امیدوارم به‌توجهات و اهتمامات و عنایات مخصوصهٔ حضرت اقدس؛ زحمت دعاگویان در خدمات دولت و ملت موجب مزید شوکت سلطنت و قوت دولت و ترقی ملت و آبادی مملکت و رفاه و اصلاح حال رعیت گردیده و ادعیهٔ صمیمانهٔ دعاگویان و عامهٔ ملت، اسباب مزید سعادت و سلامت وجود مقدس پادشاه اسلام و حضرت اقدس والا باشد.

(امضاء ـ محمدبن‌صادق‌طباطبائی)

این تلگراف از طرف حضرت‌حجةالاسلام آقای‌طباطبائی به‌عنوان حضرت‌والا، ولیعهد

مخابره گردید . لکن تلگراف ولیعهد که به‌جناب عضدالملك مخابره کرده بود به‌دست ما نرسید، از این جهت درج نگردید.

روز چهارشنبهٔ ۲۱ شعبان ۱۳۲۴ ـ در این روز در مدرسهٔ نظامی گفتگو است که چرا صنیع‌الدوله یك هفته مجلس را تعطیل نموده است.

جناب دبیرخاقان که متخلص به‌نیر می‌باشد و از گویندگان با فر و فروغ عصر است قصیده‌ای در مدح و ثنای اعلیحضرت گفته است . چون در این تاریخ از هرگونه مطلبی به‌رشتهٔ نثر و کتابت در می‌آورم مناسب این است که قصیده را هم درج کنم .

« شعر »

ز حسن اتفاق خلق و لطف خسرو ایران مشید گشت قصرعدل و کاخ ظلم شد ویران .
بلی از ظلم و از عدل است این آثاردرعالم کزان آبادویران گشت‌وزین‌ویران‌شدآبادان.
به‌نسبت عدل‌وعقل‌و ظلم چون‌نفس ستم‌پرور به‌حکم عقل بایدکرد، دیو نفس را زندان .
شه ار در دین‌بودکاهل چوداردعدل‌وداد‌وفر بماند سالها ملکش مصون از آفت حدثان .
وگر دین‌دارد وآئین او ظلم است درگیتی مسلم دان، نمی‌ماند بدو این‌ملك جاویدان.
به‌زیر سایهٔ عدل شهان گردد جهان ایمن چنان کز همت آنان فزاید رونق ایمان .
رعیت چون رعایت دید از راعی دانشور فزون گردد نفوس وعلم‌وکسب‌وثروت آنان.
بیفزاید از این بابت بسی بر شوکت دولت بر افرازد لوای برتری از سایر اقران .
کنون شاهنشه ایران مظفر شاه دین پرور که‌دربذل‌است‌چون‌قاآن‌ودرعدل‌است‌نوشروان.
بساط معدلت گسترد و راحت کرد ملت را ز ایذاء زبر دستان و نا هنجاری شیطان .
مگرآموخت شاه از سروقدان رسم آزادی؟ که کرد آزاد ملت را زقیدو ذلت و خذلان
بماند پایدار این عدل در ظل چنین شاهی که‌بربوده‌است‌گوی‌نیکی‌ازشاهان‌دراین‌میدان
خدایا ! این خداوند زمین را عمر وافی ده قرین با عدل وداد و حال‌نیك‌و خاطرشادان.
نخیزد فتنه دیگر جز زچشم مست مه‌رویان نه‌بیند کس پریشانی ، مگر در طرهٔ جانان.
به‌جای‌این عطوفت خلق‌را واجب دوچیزآمد یکی شکر خدا، دیگر دعای دولت سلطان.
بسی آید شگفتم ، گرنداند ملت این نعمت ز نادانی گراید زی نفاق و بشکنند پیمان .
نمی‌داند نفاق است این‌که آسانها کندمشکل چنان‌کزاتفاق‌است‌این که‌مشکل‌هاشودآسان.
سه چیز آمد دلیل اشرفیت،نوع انسان را نخستین عقل‌ودویم‌علم‌وسوم رأفت‌و احسان .
هرآن‌ذی‌نفس‌کامل‌پیروی‌کرداین‌سه‌خصلت‌را مکرم دارش و می‌دان ورا از زمرهٔ انسان .
هرآن‌کس کو ندارد‌هیچ‌یك‌زین خصلت نیکو نشایدخواندش‌انسان، بلکه‌باشدکمتر‌ازحیوان.

چرا سلام و تشکیل مجلس در هیجدهم شعبان برپا شد ؟

میل مبارك اعلیحضرت این بود که در روز عید مولود امام زمان یعنی در پانزدهم شعبان مجلس منعقد گردد . لیکن صدراعظم و ارباب حل و عقد مملکت به عرض رسانیدند

که شأن و شرافت روز افتتاح مجلس کمتر از اعیاد نیست . البته در هر سال روز افتتاح مجلس راجشن خواهندگرفت. هرگاه افتتاح در پانزدهم شعبان باشد این دو جشن بزرگ مشترك بوده و جشن افتتاح داخل در جشن عید مولود و شاید مضمحل گردد. از این جهت شاه قبول فرمود و در هیجدهم ماه شعبان افتتاح رسمی مجلس و مجلس شورای ملی تشکیل یافت . الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم‌الاسلام دیناً .

رازی که نهان بود پس پرده حریفان　　　کردند عیان با دف و نی در سر بازار

مسیو نوزوپرم و چند نفر دیگر از مسیحیان کلاه بخارائی ایرانی به سر گذارده و جبه ترمه پوشیده ، در صف وزراء ایستاده‌بودند .

روز پنج شنبهٔ ۲۹ شعبان ۱۳۲۴ هجری ـ سابقاً نوشتیم که آقا میرزا محمد تقی گرکانی از وکالت علماء استعفا داد . آقای آقاسیدعبدالله داماد خویش را به جایش منصوب کرد و نیز نصرةالسلطان و دبیرالسلطان که هردو از جوانان عالم و کافی بودند به اسباب چینی و دسایس مغرضین از وکالت استعفاء دادند.

جناب حاجی میرزایحیی دولت‌آبادی که از سادات دولت آباد اصفهان و پسر حاجی میرزاهادی دولت‌آبادی است و چندی است که به اتهام بابیگری در تهران متوقف شدند و مردم می‌گویند ولیعهد و نایب مناب میرزایحیی «ازل» می‌باشد و حاج میرزاهادی سنش تقریباً نود سال می‌باشد و در منبر، ید طولائی دارد، صاحب پنج پسر می‌باشد. پسربزرگش آقامیرزا احمد است که در اصفهان بر مسند شرع نشسته است . پسر دویمی او حاجی‌میرزا یحیی است که در علم و ادب و خط و منبر و هنرهای دیگر به‌کمال و آراسته است. پسر سویمی او حاجی میرزامحمدعلی است ، این مرد هم با کمال و صاحب اخلاق حسنه است . پسر چهارمی او آقامیرزامهدی است که بسیار جوان با ادبی است . پسر پنجمی او میرزا علی محمد است .

در بین پسرهای حاجی میرزا هادی مردم در بارهٔ حاجی میرزایحیی حرف می‌زنند و می‌گویند حاجی میرزا هادی که بعد از «ازل» باید نایب باشد. نیابت خویش را به حاجی میرزایحیی واگذار کرده است . ولیعهد «ازل» حاج میرزایحیی را قرار داده‌است . ولی بدبختانه هنوز «ازل» زنده‌است نه حاج میرزا هادی بهره برد و نه حاج میرزایحیی خواهد برد . بندهٔ نگارنده ده سال با این خانواده قدم زدم و بر اسرار آنها پی بردم چیزی نفهمیدم ، بلکه تقصیر حاج میرزایحیی و سبب این اتهام کمالات صوری و معنوی ، حاج میرزا یحیی‌است که محسود خلایق شده است . و الا باید گفت حاج میرزایحیی از اصل دین دارد و زیر مذهب نخواهد رفت و الا شأن او اجل و اشرف و اعظم از این است‌که نسبت داده شود به این طایفهٔ ضالهٔ بی علم و دانش .

باری حاج میرزا یحیی به خیال افتاد که امتیاز روزنامه‌ای به اسم روزنامهٔ مجلس از

دولت بگیرد و برای مشیرالدوله صدراعظم هم کاغذی نوشت . صدراعظم وعده به او داد . و آقامیرزامحسن داماد آقای بهبهانی این مسئله را شنید و خیال حاج میرزایحیی را دانست با آقامیرزامحمدصادق پسر آقای طباطبائی عنوان مقصود حاج میرزایحیی را نمود . آقا میرزامحمدصادق که سالها دراین خیال بود و محرك بندهٔ نگارنده بود که روزنامهٔ نوروز را که مدتی تعطیل است دایر کنم و من بنده جواب می‌دادم تـا آزادی قلم را نداشته باشم نمی‌توانم روزنامه را دایر کنم ، به جناب آقامیرزامحسن گفت : امتیاز روزنامهٔ مجلس را برای خود بگیر و با من شراکت کن . چرا باید حاج میرزایحیی این کار بزرگ و دخل هنگفت را در ببرد؟ خلاصه آقامیرزامحسن عازم گردیده مراتب را به مشیرالملك پسرصدراعظم در میان آورد. مشیرالملك گفت: چون صدراعظم قول به حاج میرزایحیی داده است بلکه نوشته هم به مشارالیه داده است ، لذا راه این است ، که شما عریضه‌ای به شاه عرض کنید من‌دستخط شاه را می گیرم. آن وقت بهانه برای صدراعظم هست، بالاخره جناب آقامیرزامحسن دستخط امتیاز روزنامهٔ مجلس را صادر نموده با جناب آقامیرزامحمدصادق و پسر جناب آقاسید عبدالله شریك شده ، بنایشان براین قرار گرفت که آقامیرزامحسن صاحب امتیاز و آقامیرزامحمدصادق مدیر روزنامهٔ مجلس گردد حاج‌میرزا یحیی بیچاره هرچه دست و پا کرد ، به جائی نرسید و از این خیال منصرف گردید .

فهرست وقایع سلطنت مظفرالدین شاه

روز جمعهٔ غرهٔ رمضان‌المبارك ۱۳۲۴ ــ در این روز جلد سوم تاریخ خود را ختم می‌نمایم به آنچه که در دورهٔ سلطنت مظفرالدین شاه در ایران دایر گردید:

جشن عید مولود حضرت سیدالشهدا (ع) در سال اول سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۳.

رواج کلاه نمد برای اهل نظام به توسط عبدالحسین‌میرزا فرمانفرما در سال دویم سلطنت.

تأسیس مدارس ملی به طرز جدید در سال سوم سلطنت در سنهٔ ۱۳۱۵

انعقاد انجمن معارف و روزنامهٔ معارف و شرکت طبع کتب در تهران در سال پنجم سلطنت ۱۳۱۶

تکثر و تعدد جراید و روزنامه‌ها در این عهد میمنت معهود به تعداد ذیل:

روزنامهٔ ایران،از سابق بود.

روزنامهٔ اطلاع،از سابق بود . این دو روزنامهٔ دولتی از سابق دایر بوده است.

روزنامهٔ ادب،مدیر و نویسندهٔ آن جناب ادیب‌الممـالك ، در اواخر نویسندهٔ آن مجدالاسلام .

روزنامهٔ نامهٔ مصور، موسوم به شرافت، نویسندهٔ آن‌مجیرالدوله و مدیرش اعتمادالسلطنه.

روزنامهٔ تربیت، مدیر و دبیرش ذکاءالملك .

روزنامهٔ ثریا ، مدتی در مصر دایر بود . اواخر عمرش در تهران به مدیری آقا سید فرج‌الله کاشانی دایر گردید .

روزنامهٔ مظفری ، در بوشهر. به مدیری میرزاعلی‌آقاشیرازی منتشر گردید .

روزنامهٔ الحدید، در تبریز و در اواسط حدید و در اواخر عدالت نشر و طبع می‌گردد، مدیرش آقاسیدمحمد و در اواخر سیدحسین‌خان بود .

روزنامهٔ نوروز ، از قلم بندهٔ نگارنده به عالم ظهور می‌رسید و در اواخر موسوم به کوکب دری گردید .

روزنامهٔ انجمن اخوت ، که در انجمن ظهیرالدوله طبع و نشر می‌گردید.

روزنامهٔ احتیاج.

روزنامهٔ معارف ، مدیرش در اول مفتاح‌الملك و در اواخر میرزامحمدعلی بهجت دزفولی بود .

روزنامهٔ دعوت‌الحق ، مدیرش نیز بهجت بود .

روزنامهٔ صور اسرافیل ، مدیرش میرزا جهانگیرخان‌و دبیرش میرزا علی‌اکبرخان‌دخو بود .

روزنامهٔ آدمیت ، مدیرودبیرش میرزاعبدالمطلب .

روزنامهٔ مساوات ، مدیرش آقاسیدمحمدرضاشیرازی ودبیرش سیدجلال خلخالی بود.

روزنامهٔ تنبیه ، مدیر و دبیرش میرزا ابراهیم‌خان طبیب .

روزنامهٔ ندای‌وطن ، مدیرش مجدالاسلام (یومیه)

روزنامهٔ هفتگی کشکول ، مدیرش مجدالاسلام

روزنامهٔ محاکمات ، که در اواخر ، مظفرالدین شاه امتیازش را گرفت و در زمان محمدعلی‌شاه نشر یافت .

روزنامهٔ الجمال ، مدیرش میرزامحمدحسین‌اصفهانی .

روزنامهٔ نیر اعظم ، مدیرش آقاسیدعبدالوهاب معین‌العلماء بود که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد .

روزنامهٔ تمدن ، مدیرش مدبرالممالك هرندی.

روزنامهٔ عراق عجم ، مدیرش ادیب‌الممالك .

روزنامهٔ وطن ، مدیرش، ملك‌المورخین.

روزنامهٔ شاهنشاهی ، مدیرش نیز ملك‌المورخین .

روزنامه روح‌القدس .

روزنامهٔ روح الامین ، مدیرش آقاسیدمحمدعلی‌عراقی.

روزنامهٔ تدین ، مدیرش فخرالاسلام .

روزنامهٔ عیب‌نما، با عین مهمله ، در اواخر، غیب‌نما با غین معجمه ، مدیرش آقامیرزا عبدالرحیم کاشانی.

روزنامهٔ اقیانوس ، که امتیاز آن در زمان مظفرالدین شاه گرفته شد.

روزنامهٔ مجلس ، مدیرش آقامحمدصادق و دبیرش در اوایل ادیب‌الممالك ودر اواخر آقا شیخ یحیی کاشانی بود.

روزنامهٔ رهنما ، مدیرش آقامیرزاعبدالرحیم کاشانی

روزنامهٔ مکتب رشدیه ، در اواخر موسوم به‌تهران گردید.

روزنامهٔ تهران ، مدیرش آقامیرزاحسن مدیر مدرسهٔ رشدیه

روزنامهٔ بامداد ، صاحب امتیاز آن حاج‌میرزایحیی‌دولت‌آبادی، مدیرش آقا

روزنامهٔ‌مجلهٔ استبداد، مدیرش شیخ‌الممالك قمی .

روزنامهٔ حقوق ، مدیرش شاهزاده سلیمان میرزا.

روزنامهٔ حبل‌المتین‌یومیه ، مدیرش میرزاسیدحسن ، برادر مؤیدالاسلام .

روزنامهٔ‌صبح صادق، مدیرش مؤیدالممالك کرمانی .

روزنامهٔ حلم آموز مدیرش میرزاجعفرخان کرمانی .

روزنامهٔ شرف و شرافت مدیرش برادرتقی‌زاده .

روزنامهٔ معرفت در انجمن ظهیرالدوله نوشته می‌شد .

روزنامهٔ فلاحت که در مدرسهٔ فلاحت به‌ریاست مسیو داشر طبع و نشر می‌گردید .

روزنامهٔ جفنك مفنك ، که در ادارهٔ صوراسرافیل نشر می‌گردید .

روزنامهٔ دانش روزنامه بلدیه ، مدیرش معتمدالاسلام رشتی

روزنامهٔ شورای بلدی مدیرش نیز معتمدالاسلام رشتی .

روزنامهٔ اتحاد مدیرش نیز معتمد الاسلام رشتی .

روزنامهٔ بیداری .

روزنامهٔ زشت و زیبا .

روزنامهٔ خلاصة‌الحوادث در تهران، به‌طریق یومیه در سال ۱۳۱۶ سال چهارم سلطنت .

روزنامه‌های فارسی که از خارج به‌ایران واردگردید و برای بندهٔ نگارنده آمد .

روزنامهٔ حبل‌المتین هفتگی ، مدیرش مؤیدالاسلام و در کلکته طبع و نشر می‌شد .

روزنامهٔ انجمن ملی ، تبریز .

روزنامهٔ اتحاد ، تبریز .

روزنامهٔ‌ملانصرالدین،

روزنامه‌آذربایجان ، مصور .

روزنامهٔ‌عدالت ، در تبریز .

روزنامهٔ‌حکمت ، از قاهرهٔ مصر .

روزنامهٔ ندای اسلام ، از شیراز .

روزنامهٔ مظفری ، که سابق نوشته شده .

روزنامهٔ اصفهان'

روزنامهٔ جهاد اکبر ، اصفهان .

روزنامهٔ انجمن ، اصفهان .

روزنامهٔ انصار ، اصفهان که مجله‌ای بود بسیار قشنك و زیبا .

روزنامهٔ خورشید ، از مشهد .

روزنامهٔ بشارت، ازمشهدرضوی

روزنامه‌ای از رشت مدیرش افصح‌المتکلمین .

روزنامه‌ای از همدان .

چند روزنامهٔ دیگر هم برای بندهٔ نگارنده می‌آمد که حالا اسمشان در نظرم نیست.

ایجاد کارخانهٔ قند در سال دوم سلطنت درکاریزك تهران .

موقوف کردن مالیات خبازخانه‌وقصابخانه در سال اول‌سلطنت .

اقامه و دایر کردن تعزیهٔ حضرت فاطمهٔزهراعلیهاالسلام در سال پنجم سلطنت .

انکشاف صنعت کاشی طلائی (زفلیماتیك) در تهران به‌دستیاری خواجه‌عبدالکریم تاجر کلدانی در سال چهارم سلطنت .

ایجاد مدارس جدیده در تهران و آنچه را که بندهٔ نگارنده دیده و در آن وارد شده از قرار ذیل است :

۱ ــ مدرسهٔ اسلام ، مؤسس آن جناب حجة‌الاسلام آقامیرزاسیدمحمدطباطبائی .

۲ ــ مدرسهٔ علمیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك واحتشام‌السلطنه وانجمن معارف .

۳ ــ مدرسهٔ رشدیه ، مؤسس آن آقامیرزاحسن‌تبریزی .

۴ ــ مدرسهٔ علمیهٔ اول، مؤسس آن شیخ‌الملك‌سیرجانی کرمانی .

۵ ــ مدرسهٔ افتتاحیه ، مؤسس آن مفتاح‌الملك .

۶ ــ مدرسهٔ هدایت ، مؤسس آقاسیدمهدی .

۷ ــ مدرسهٔ شرف ، مؤسس آن ناظم‌الاطباءکرمانی .

۸ ــ مدرسهٔ ثروت .

۹ ــ مدرسهٔ سلطانی .

۱۰ ــ مدرسهٔ تربیت .

۱۱ ــ مدرسهٔ ادب ، مؤسس آن‌حاجی‌میرزایحیی .

۱۲ ــ مدرسهٔ سادات ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی .

۱۳ ــ مدرسهٔ خرد ، مؤسس آن میرزاعبدالرضاخان .

۱۴ ـ مدرسهٔ معرفت ، مؤسس آن ظهیرالدوله .
۱۵ ـ مدرسهٔ سعادت ، مؤسس آن مترجم‌الدوله .
۱۶ ـ مدرسهٔ امانت .
۱۷ ـ مدرسهٔ اقبال .
۱۸ ـ مکتب رشدیهٔ ثانویه .
۱۹ ـ مدرسهٔ فلاحت .
۲۰ ـ مدرسهٔ سیاسی ، مؤسس آن مشیرالدوله .
۲۱ ـ مدرسهٔ دبستان دانش ، مؤسس آن حاجی‌میرزایحیی به‌پول ارفع‌الدوله .
۲۲ ـ مدرسهٔ خیریه ، مؤسس آن میرزاکریم‌خان‌سردار .
۲۳ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۴ ـ مدرسهٔ قوامیه .
۲۵ ـ مدرسهٔ تمدن .
۲۶ ـ مدرسهٔ شرافت .
۲۷ ـ مدرسهٔ فرهنك .
۲۸ ـ مدرسهٔ مدیریه .
۲۹ ـ مدرسهٔ ایمانیه .
۳۰ ـ مدرسهٔ نظامیه .
۳۱ ـ مدرسهٔ قزاقخانه .
۳۲ ـ مدرسهٔ قدسیه ، مؤسس نظام‌الحکماء .
۳۳ ـ مدرسهٔ اقدسیه .
۳۴ ـ مدرسهٔ همایون .
۳۵ ـ مدرسهٔ افتخاریه .
۳۶ ـ مدرسهٔ اعتضادیه .
۳۷ ـ مدرسهٔ الیانس .
۳۸ ـ مدرسهٔ ارامنه .
۳۹ ـ مدرسهٔ پروتستانی‌ها
۴۰ ـ مدرسهٔ تأدیب.
۴۱ ـ مدرسهٔ دارالرشاد .
۴۲ ـ مدرسهٔ رفعت .
۴۳ ـ مدرسهٔ شریعت ، مؤسس آقاشیخ‌باقر .
۴۴ ـ مدرسهٔ فضیلت .

۴۵ ـ مدرسهٔ کمالیه .
۴۶ ـ مدرسهٔ مظفریه .
۴۷ ـ مدرسهٔ یهود .
۴۸ ـ مدرسهٔ اتفاق جاوید .
۴۹ ـ مدرسهٔ شاه‌آباد.

بعض مدارس دیگر هم افتتاح شد که اسامی آنها در نظرم نیست . این مدارس به‌علاوهٔ مدرسهٔ دارالفنون بود که در زمانهای سابق وعهد ناصرالدین‌شاه مفتوح شده بود . در سایر شهرهای ایران از قبیل آذربایجان و اصفهان و یزد و کرمان و مشهد و همدان و کرمانشاهان و شیراز و بوشهر و رشت ، مدارس و مکاتب متعدده مفتوح گردید .

شیوع ماشین زراعت در خالصجات دولتی در سال چهارم سلطنت که ناصرالسلطنه از فرنگستان به‌طهران خواست.

ازدیاد قزاق که سابقاً پانصد نفر بودند ، در سال چهارم سلطنت به هزار و دویست نفر رسید و پس از آن قریب به‌دوهزار نفر گردیدند .

تأسیس راه شوسه از رشت به‌طهران در سال سوم سلطنت ، شروع به سنگ فرش و تسطیح معابر طهران در سال سوم سلطنت .

کاوش شهر شوش که امتیازش به فرانسه‌ها داده شده که هر چه پیدا شود به‌دولت ایران هم بهره بدهد ،

آزادی روزنامه به‌یك اندازه درایران در سال پنجم سلطنت .

شیوع تلمبه‌های بخاری درسال ششم سلطنت که از چاه آب جاری آب بالا آورند.

رواج پول نیکل در ایران در سال ششم سلطنت .

بنای قصر فرح‌آباد و ضرابخانهٔ جدید در سال ۱۳۲۰ در تهران .

شیوع عکس باطن (زتکن) در تهران در سال هشتم سلطنت .

بنای عمارت جدید در عمارت گلستان و سقف بلور و چراغهای برق در زیرآن در سال هفتم سلطنت .

ازدیاد چراغ برق در عمارت سلطنتی در سال هفتم سلطنت .

بروز تخم چای در گیلان و تخم جنگل در جاجرود در سال ششم سلطنت .

ترقی گمرك و تذکره و پست ایران که چندین برابر شده و گمرك را مخصوص سرحدات قرار دادند و گمرك داخله را موقوف کردند در سال هفتم سلطنت .

در روزنامهٔ نوروز نوشته‌ام بخشیدن گمرك داخله در سنهٔ ۱۳۱۹ هجری است .

ایجاد و اختراع وزارت کابینه برای ثبت و ضبط احکام در سال دهم به امر شاهزاده‌عین الدوله اتابك اعظم .

ایجاد صندوق مالیات در سال دهم سلطنت .
آوردن چرخ خودنویس در تهران در سال هفتم سلطنت .
شیوع تلفن و فتوگراف در سال سوم سلطنت .
شیوع چراغ برق در کوچه‌های تهران به‌اقدام و همت حاج‌حسین‌آقاامین‌الضرب در سال یازدهم سلطنت .
شیوع چراغ برق در رشت ، در سال نهم سلطنت .
تأسیس آسیای بخار در تهران به‌دستیاری صنیع‌الدوله در سال ششم سلطنت .
شیوع (اوتمبیل) کالسکهٔ بخار در تهران در سال هشتم سلطنت .
شیوع چراغ برق در خانه‌ها ومساجد و مدارس در سال یازدهم سلطنت .
تأسیس راه شوسئهٔ آستارا در سال هشتم سلطنت .
احداث رخت شوی خانه در سال دهم سلطنت .
ایجاد ماشین آجرپزی در تهران در سال یازدهم سلطنت ، به همت و فتوت حاج‌حسین آقاامین‌الضرب .
در سال یازدهم سلطنت سقف تکیه دولت تهران که مدتی خراب بود به‌مخارج گزاف از نو ساخته شد .
ایجاد تمبر بروات دولتی در سال ۱۳۲۳ مطابق سال دهم سلطنت .
تأسیس چاه نفت در کرمانشاه . در قصر شیرین در سال هفتم سلطنت .
افتتاح کارخانهٔ ریسمان بافی در حوالی دروازه شمیران تهران به‌همت صنیع‌الدوله و شرکت حاجی‌محمدتقی‌شاهرودی در ربیع‌الثانی،درسال ۱۳۱۵ ریسمانش بیرون‌آمد .
شیوع آستر کلاه چاپ و منگنه دار به‌لفظ زنده باد شاهنشاه ایران به‌برش و دوخت اسلامبول . اختراع میرزاحسنقلی‌خان‌نقاش که مصور روزنامهٔ کوکب دری است . گراور چاپ عکس در سال یازدهم سلطنت در تهران رواج یافت .
(لنترماژیك) چراغ سحری در سال ششم سلطنت در تهران‌بروز یافت.
ماشین عکس بی‌عکاس در سال ششم سلطنت دایر شد .
ظاهر شدن بی‌پولی دولت ایران و خالی بودن خزانهٔ دولتی نیز در این عهد گردید.
ظاهر وآشکار گرفتن ملاها در تهران رشوه و تعارف در عهد همین شاهنشاه شد(۱)
اختراع توپ و مسلسل‌که دردقیقه شصت تیر می‌اندازد و در عهد همین شاهنشاه بود . مخترع این توپ استادجعفرخیاط‌تبریزی است که نمرهٔ آن‌را ساخته و در اطاق موزه گذارده است . ولی این مخترع را دیدم که از گرسنگی و فقیری می‌نالید و در خیال فرار به‌تبریز بود وبه‌قدر کرایهٔ خود نداشت .

(۱) اول کسی که این بدعت را گذارد حاجی‌میرزاحسن‌آشتیانی و شیخ‌فضل‌الله بود .

ظاهر شدن کتابهای رومان و ترجمه‌های کتب خارجه ؛ از قبیل سه تفنگدار و کنت‌منت‌کریستو و غیرها و از توقیف در آمدن آنها نیز در زمان همین شاهنشاه بود .
مشروطه شدن دولت و سلطنت ایران نیز در همین سلطنت بود .
ادارهٔ بلدیه و کشیدن تلفون به‌خانه‌ها در همین عهد بود .
بیداری ایرانیان و آگاه شدن مردم به‌حقوق خویش نیز در همین سلطنت بود .

پایان جلد سوم

فهرست های متن تاریخ بیداری

اشخاص

«پ»

«ت»

«ث»

«ج»

«چ»

«ح»

«ش»

«ص»

«ط»

«ظ»

«ع»

«ق»

«ك»

«گ»

«ل»

«م»

«ن»

«و»

«اماکن»

«ب»

«ص»

«ط»

«ع»

«غ»

«ف»

«گ»

«ل»

«م»